

به دهگى به ده م

تصویر ابو عبد الرحمن الكردی

فرهه دنگ مردوخ

کوردک، فارسی، عجمی



منتدی اقل الشاقی

www.igra.ahlamontada.com

فرهه دنگ مردوخ

کوردی
فارسی
عجمی

نووسینی:

زانای به شوپانگ و هه ده بلیمه ت
جه نابی خایه مولا شتیخ

موحه ممه د مردوخى کوردستانى

لیکۆلیسه وه و ناساده کردنی:

ره نووف ره هه سوون

بۆدابه زاندىنى جۆرمه ها كتيپ: سردانى: (مُنْتَدَى إِقْرَأَ الثَّقَافِي)

لتحميل انواع الكتب راجع: (مُنْتَدَى إِقْرَأَ الثَّقَافِي)

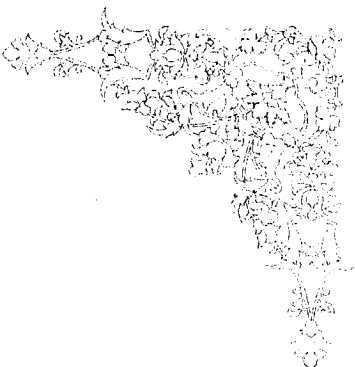
پدري دانلود كتايهاي مختلف مراجعه: (منتدى اقرا الثقافى)

www.iqra.ahlamontada.com

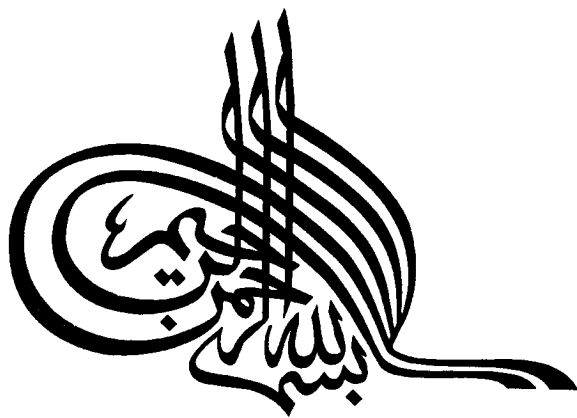


www.iqra.ahlamontada.com

للكتب (كوردى , عربى , فارسى)



وہ ناو خودا کہ دہقندہ و دلو قانہ^۷



بہ نام خدای بخشنده و مہربان



هه رهه نگی مهردوخ

«به رگی به کهم»

(ن...ژ)

نووسینی:

زانای به نابانگ و هه ره بلیمهت

جه نابی نایه توللا شیخ موحه ممه د مهردوخی کوردستانی

لیکۆلینه وه و ناماده کردنی:

ره توف ره هه نمون

فهرهنگی مهردۆخ

ویراست جلید

به‌رگی یه‌که‌م (پیتی ئ ... ژ)

نووسینی: موحه‌مه‌د مهردۆخی کوردستانی

لینکۆلینه‌وه و ناماده‌کردنی: ره‌ئووف ره‌هه‌موون

ناوه‌ندی بلاوکردنه‌وه: خا‌نه‌ی بلاوکردنه‌وه‌ی پرته‌وه‌یان

را‌زان‌دنه‌وه‌ی: سو‌مه‌یه‌ی لایم‌وو‌ری «سو‌ها»

جاری چاپ: یه‌که‌م / به‌هاری ۱۳۸۸ ی هه‌تا‌وی

ئه‌ژمار: ۲۰۰۰ / دانه / وم‌زیری

نرخ‌ی ده‌وه‌ی دو‌وبه‌رگی: ۲۲۰۰۰ ته‌ن

س‌رشناسه	: مردوخ، محمد، ۱۳۵۴-۱۳۵۹
عنوان و پدیدآور	: فهرهنگی مهردۆخ / نووسینی مهردۆخی کوردستانی، موحه‌مه‌د. لینکۆلینه‌وه و ناماده‌کردنی ره‌ئووف ره‌هه‌موون
مشخصات نشر	: سن‌دج: پرته‌وه‌یان، ۱۳۸۵.
مشخصات ظاهری	: ج ۲.
شابک	: ج ۱ ۸-۳۰-۹۹۱۶-۹۶۴-۹۷۸؛ ۵-۳۶-۹۹۱۶-۹۶۴-۹۷۸؛ لاورما ۳-۷۹-۸۳۲۷-۹۶۴
یادداشت	: فیه‌ا
یادداشت	: چاپ قه‌لی: غریق، ۱۳۶۲
موضوع	: کردی -- وازه‌نامه‌ها -- فارسی.
موضوع	: کردی -- وازه‌نامه‌ها -- ع‌ری.
شناسه افزوده	: ره‌هه‌موون، رک‌و‌ف، ۱۳۴۹-، مح‌ق و ویراستار
رده‌بندی کنگره	: PIR ۳۲۵۶ / ۱۳۸۵ م ۱۳۳
رده‌بندی دیویی	: ک ۹/۰۳ ۴۵۹
شماره کتابخانه ملی	: ۳۹۵-۸۵ م

ISBN: 964-9926-30-8

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۲۶-۳۰-۸



خا‌نه‌ی بلاوکردنه‌وه‌ی پرته‌وه‌یان

« فهرهنگ »

۱۴۸

سنه - شه‌قامی شه‌هیدان، قه‌یسه‌ری عیززه‌تی، نه‌ومی دووهم

ته‌له‌فون: ۲۲۵۸۷۵۹ ۸۷۱ ۹۸ +

www.kurdbook.com

پیرستی پیشه‌کیده‌گان / فهرست مقدمه‌ها

- ۱ پیشه‌کی فارسی بلاؤکره‌وه / مقدمه‌ی فارسی ناشر
- ۵ پیشه‌کی کوردی بلاؤکره‌وه / مقدمه‌ی کوردی ناشر
- ۹ پیشه‌کی فارسی عه‌بدولونمین مەردوخ / مقدمه‌ی فارسی عبدالؤمن مردوخ
- ۱۷ پیشه‌کی کوردی عه‌بدولونمین مەردوخ / مقدمه‌ی کوردی عبدالؤمن مردوخ
- پیشه‌کیده‌کانی لیکۆلەر / مقدمه‌های محقق:
- ۲۷ لێ کوردی
- ۴۷ لێ مقدمه‌ی فارسی
- ۵۳ لێ ملاحظات للقاری العربی
- پیشه‌کیده‌کانی نووسەر / مقدمه‌های مؤلف:
- ۵۷ لێ فارسی
- ۶۱ لێ وه‌رگێژدراوی پیشه‌کیه فارسیه‌کی نووسەر
- ۶۷ لێ رێزمانی کوردی / دستور زبان کوردی
- ۹۵ لێ گۆشه و مه‌ته‌لانی کوردی / ضرب‌المثل‌ها و کنایات کوردی ...

هـ

هه کس زوان خوی ته و او زانی زوان ترک و تات هر گیز نازانی
اگر گشته هیچ دانه مینی و شک مرصع اشیا بخوینی

ه ه ه

هـ

هه کس زوان خوی ته و او زانی زوان تورک و تات هر گیز نازانی
نه گهر گهره کته هیچ دانه مینی فدره ننگ مەردوخ نه شی بخوینی

مەردوخ

مقدمه‌ی ناشر (چاپ جدید)

یکی از اهداف و انگیزه‌های «انتشارات پرتو بیان» از بدو تأسیس آن در سال ۱۳۸۱، برداشتن گام‌هایی هر چند کوچک در جهت رشد، غنا و توسعه‌ی فرهنگ غنی و پرافتخار کردستان و احیاء فرهنگ مکتوب این دیار زرخیز در حد وسع، توان و امکانات محدود خود بود که به حق، هم آثار ارزشمند و ماندگار آن فراوان و هم نخبگان، فرزندان و در یک کلام دانشمندان نامدار و گمنامش بی‌شمار...

اگرچه در این مدت کم با آمار قابل قبولی از کتاب‌های منتشر شده (قریب به ۱۷۰ عنوان در مدت ۴ سال) به زبان‌های کردی و فارسی و در زمینه‌های مختلف، گام‌های کوچکی برای رسیدن به هدف خود برداشته‌ایم، اما انتشار مجدد «فرهنگ مردوخ» خود به تنهایی کارنامه‌ای مستقل و افتخار ماندگاری برای خدمت‌گزاران این انتشارات می‌باشد. آشنایان به فرهنگ و ادب این دیار می‌دانند که «فرهنگ مردوخ» یکی از فرهنگ‌های

دیرین، غنی، پربار و تنها فرهنگ سه زبانه‌ای است که توسط نادر زمان «آیت‌الله شیخ محمد مردوخ کردستانی» به تنهایی، بدون دسترسی به کمترین امکانات و منابع امروزی در مدت زمان کوتاهی به رشته‌ی تحریر در آمده است. به گفته‌ی جناب آقای «عبدالؤمن مردوخ» بار اول نسخه‌ی اصلی فرهنگ به انضمام نقاشی‌های رنگی‌اش به دلایلی نامعلوم در چاپخانه‌ی ارتش آن زمان مفقود گردیده؛ اما مؤلف توانا، دانشمند، نستوه و رنگین‌دست ما بار دیگر آن را از ابتدا با استفاده از یادداشت‌های قبلی و آنچه که در ذهن اقیانوسی‌اش بود در مدت کوتاهی به رشته‌ی تحریر در آورده و حاصل آن چاپی است با دست‌خط مؤلف و رسم‌الخط کهنی که متأسفانه با وجود بی‌نظیر و منحصر به فرد بودنش، به دلایل فوق‌آنچنان که باید مورد استفاده‌ی اصحاب فرهنگ و اهل مطالعه قرار نگرفته است. بنابراین تجدید نشر آن با بازنویسی دوباره و رسم‌الخط نوشتاری جدید کاری بود لازم و در راستای اهداف این واحد فرهنگی؛ که البته اضافه شدن واژه‌های لهجه‌ی سورانی، زبان نوشتاری امروز کردزبانان، به کلمات مدخل لهجه‌ی اردلانی جلوه و رونق افزونتری به این اثر ارزشمند و گران‌بها داده است.

دو سال پیش وقتی پیشنهاد چاپ مجدد آن را به جناب آقای «عبدالؤمن مردوخ» دادیم و با توصیه‌ی اضافه کردن معادل سورانی در کنار کلمات مدخل اردلانی به استقبال این کار آمدند؛ هیچگاه فکر نمی‌کردیم تکلیفی سنگین و راهی بس دشوار را در پیش گرفته باشیم که برای انجام آن توسط یک نفر، نه تنها ۶ ماه بلکه ۶ سال هم کافی نخواهد بود... در هر حال مسئولیتی بود که پذیرفته بودیم و آن هم نه از روی اکراه و اجبار، بلکه با میل، علاقه، شوق و رغبت... چرا که در همه جای دنیا برای عالمان سرزمینشان که چنین آثار گران‌بهای را خلق می‌نمایند، چندین نفر و حتی چندین مؤسسه در خدمت حفظ، صیانت و انتقال آن به نسل‌های آینده هستند... ولی صد افسوس که در این گوشه از دنیا با آنچنان پیشینه و میراث گران‌بهای، هنوز چنین رسمی رایج نشده است !!!

اولین قدم برای انجام این مسئولیت و کار سترگ پیدا کردن کسانی بود که در زبان‌های کردی، عربی و فارسی صاحب‌نظر و توانا باشند و این کار به‌راستی اگر نگوییم محال و غیرممکن که بسیار مشکل به نظر می‌رسید... هرچند که قصد و هدف ما دست بردن در متن و محتوای فرهنگ نبود و هیچگاه چنین اجازه‌ای به خود نداده و نمی‌دهیم؛ اما حتی برای

بازنویسی صحیح لغات دست‌نوشته هم، که بعضاً ناخوانا و تعدادی کم‌رنگ و مخدوش شده بود، نیازمند کسی بودیم با توانایی و مهارت‌های فوق. یکی از ایده‌ها برای رفع این مشکل تشکیل مجمعی متخصص از صاحب‌نظران در رشته‌های ادبیات فارسی، کُردی و عرب بود که متأسفانه نه چنین اتفاقی فراهم گشت و نه امکانات و توانایی‌های ما اجازه‌ی انجام آن را می‌داد و به قول معروف: «هست ما کوتاه و خرما بر نخیل!».

بالاخره پس از جستجو و پرس‌وجوی چندماهه با راهنمایی دلسوزانه‌ی استاد ارجمند جناب آقای «علی رحمانی» مدیر کتاب‌فروشی امام محمد غزالی، جناب آقای «دکتر رؤوف رهنمون» برای انجام این کار پیشنهاد شدند. از آنجا که آشنایی و اشراف پیشنهاد دهنده در خصوص محتوای اثر و وقوفشان نسبت به دشواری چنین کاری برای من کاملاً محرز بود، با اعتماد به نظر ایشان، انجام این کار دشوار بر عهده آقای «رهنمون» قرار گرفت. باید اعتراف کنم که در آغاز فکر نمی‌کردم و حتی انتظار نداشتم ایشان این چنین موشکافانه، دقیق و عالمانه زیر بار این مسئولیت رفته و فراتر از آنچه که ما و جناب آقای «مردوخ» از ایشان انتظار داشتیم، کمر همت بسته و از هیچ تلاش و کوششی برای حسن انجام کار فروگذار ننمایند. خوشبختانه ایشان علاوه بر پیشینه‌ی علمی و فرهنگی خانوادگی، با سوابق علمی و تحصیلی‌ای که در ایران و عراق فراهم نموده بودند؛ سرمایه‌ی مورد نیاز برای انجام این کار سترگ را به دست آورده بودند.

آنچه که ما انتظار داشتیم اصلاح و تغییر رسم‌الخط فرهنگ به شیوه‌ی نوین و نیز اضافه کردن معادل کردی سورانی برای هر مدخل اردلانی بود، ایشان ضمن دقت کافی برای حفظ امانت، آن طور که شایسته و بایسته بود با دقت تمام و موشکافانه، تمام جنبه‌های فنی کار را در نظر گرفت و چندین و چند بار متن ویراستاری شده را بازبینی، اصلاح و هر آنچه را که ممکن بود به اعتبار و سلیسی این طبع بیفزاید، گوشزد نموده و خود نیز رعایت نمودند. که جا دارد برای این حسن انتخاب در همین جا از ایشان و معرف ارجمندشان تشکر و قدردانی نمایم. قرارداد ما با ویراستار برای تحویل هر دو جلد ۶ ماه بود و اکنون که جلد اول آن را تحویل می‌گیریم نزدیک به ۲ سال از شروع قرارداد می‌گذرد. که البته تمدید آن با اطلاع و رضایت آقای «مردوخ» و برحسب نیاز و ضرورت بود. چرا که اثری چنین گران‌بها و

ارزشمند، شایسته نیست تنها به دلیل شوق و علاقه‌ی وافر به چاپ و انتشار مجدد، به شکلی سطحی و گذرا بازبینی شده و با خطاهایی که می‌شود از آن جلوگیری و پیش‌گیری نمود روانه‌ی بازار فرهنگ این دیار نمود. لذا تلخی این صبر ناخواسته را به جان خریده و خوشبختانه اکنون شاهد میوه‌ی شیرینی هستیم که به راستی مجموعه‌ی دست‌اندرکاران طبع آن سعی کرده‌اند آن را آن‌طور که فراخور و شایسته‌ی مقام علمی و فرهنگی چنین اثر و مؤلفی باشد تقدیم اصحاب فرهنگ این دیار نمایند، با اطمینان خاطر و افتخار می‌توانیم ادعا نماییم که تمام تلاش خود را برای رسیدن به چنین هدفی به کار بسته‌ایم تا که «اصحاب هنر را چه قبول افتد و...»

لازم است در پایان ضمن تشکر مجدد از ویراستار محترم، از مؤسسه‌ی «فیضان گامپوتو» که زحمت تایپ اولیه‌ی آن را برعهده داشته و نیز همکاران زحمتکش انتشارات خانم‌ها «الهیہ کریمیان» که غلط‌گیری، و «سمیه تیموری» که صفحه‌آرایی و آماده‌سازی اثر را برعهده داشتند و همچنین از سایر عزیزانی که هر یک به نحوی برای فراهم نمودن زمینه‌ی مقدمات چاپ این اثر ماندگار و گران‌بها ما را یاری نمودند به ویژه «جناب آقای آرتیکاس اقبال» و «جناب آقای نجم‌الدین مقدم» کمال تشکر و قدردانی را بنماییم.

امید آنکه مجموعه‌ی این تلاش‌ها مورد قبول و رضایت پروردگار متعال و نیز اصحاب فرهنگ و هنر و علاقمندان به فرهنگ غنی و پربار کُرد و کردستان قرار گرفته و با رهنمودهای خود، ما را در تکمیل و اصلاح چاپ‌های بعدی یاری رسانند.

ناشر

پيشه‌کي بلاوکه‌رموه (چاپي نو)

په کيک له نامانج و خولياکانی بنيات‌تانی «بلاوکه‌ی پرته‌ويه‌يان» هر له سهره‌تای له‌دايک‌بوون و پيږه‌وکه‌بوونيه‌وه له سالی ۱۳۸۱ ی کۆچی هه‌تاويدا نه‌وه بووه که به پيی توانا له بواری گه‌شه‌کردن و ده‌وله‌مهنده‌کردن و پهره‌پيدانی فهره‌نگی ده‌وله‌مهنده و شکۆداری کوردستان و زيندوو‌کردنه‌وی فهره‌نگی تۆمارکراوماندا - که به راستی خاوه‌نی به‌ره‌مگه‌لی به‌پيژ و نه‌مری فراوان و زانا و پسپۆز و بليمه‌تی کارامه و نه‌ناسراوی له‌ژماره‌به‌ده‌ره - چهند هه‌نگاوێک هه‌لگرين، هه‌رچه‌نده به‌چووکيش ييت.

هه‌رچه‌نده له‌م ماوه که‌مه‌دا به له‌چاپدانی ژماره‌يه‌کی به‌رچاو (نزيکه‌ی ۱۶۰ به‌ره‌م له‌ ماوه‌ی چوارسالدا) هه‌نگاوگه‌ليکي به‌چووکمان به‌ره‌و نامانجی خۆمان هه‌لگرته‌وه؛ به‌لام له‌چاپدانه‌وی «فهره‌نگی مه‌ردوخ» به ته‌نیا خۆی کارنامه‌يه‌کی سه‌ربه‌خۆ و شانازيه‌کی هه‌ميشه‌یی نه‌ندامانی زه‌حمه‌تکيشی بلاوکه‌که‌مانه.

نه‌و که‌سانه‌ی شاره‌زای فهره‌نگ و وێژه‌ی ئهم هه‌ريه‌م‌ن باش ده‌زانن که «فهره‌نگی مه‌ردوخ» به راستی فهره‌نگيکي ده‌وله‌مهنده و ته‌نیا فهره‌نگی سێ زمانه‌يه که به خامه‌ی بليمه‌تی ييتۆينه‌ی

سەردەم «ئايەتۇللا شەيخ مۇھەممەد مەرمۇخى گورەستانى» بە تەنيا و بە بى لەبەردەستدابونى سەرچاۋەگەلى پىتويست بۆ وەھا كارىك لە ماۋەيەكى كەمدا تۆماركراۋە و بە پىتى بىرۋەرى جەنابى «مەبدولمولىنى مەرمۇخ» نوسخەى سەردەكى ئەم بەرمەمە لەگەل و پىنە رەنگىيەكانىدا بۆ يەكەم جار لەبەر چەند ھۆيەكى ناديار لە «چاپخانەى لەقەش»ى شەو سەردەمەدا ون بوۋە، بەلام نوسەرى كارامە و لىھاتوو و دەستپەنگىن لە ماۋەيەكى كورتدا و بە يارمەتى يادداشتە كۆنەكانى و ھزرى ئۇقيانوسناساى خۇى جارىكى تر سەرلەنۆى ئەم بەرمەمەى نووسىۋەتەو و لە ئەفامىدا بەرمەمە دەسنوسەكەى نووسەر ھەر بەو شىۋەيە و بە رىنۋوسى جاران ئۆفسىت كراۋە كە بەداخەوە نەۋەى ئەمرو بە ھۆى شارەزا نەبۋىيان لە رىنۋوسى شەو سەردەمە زۆر كەم دەپۋىننەو و كەلگى لىۋەردەگرن.

دو سال لەمەۋبەر كاتىك پىشنىيارى لەچاپ دانەۋەى ئەم بەرمەمەمان بە بەرپىز «مەبدولمولىنى مەرمۇخ» كرد و ئەۋانىش بە پىشنىيارى زىاد كەردنى شىۋە ئاخۋاتنى ئەمروى سۇرانى بەپىرمانەۋە ھاتن؛ ھەرگىز بىرمان لەۋە نەدەكەۋە كە چ نەركىكى قورمان لە ئەستۋ گرتۋە و چ رىگايەكى پىر لە ھەلدىرمان گرتۋەتە بەر كە ئەفامدانى وەھا كارىك لە لايەن يەك كەسەۋە نەك شەش مانگ بەلگۋو شەش سالى پىتويستە... بەھەرچال ئەرك و لىپىرسراۋىەك بوۋ كە بەۋپەرى ھەز و تاسەۋە پەسەندمان كەردبو و خستبومانە سەر شانى خۇمان، چۈنكە لە ھەموو شىۋىكى ئەم جىھانەدا چەندىن كەس و تەنەت چەندىن ناۋەند لە خزمەتى پاراستن و گواستەۋەى وەھا شاكارىكى زانا و پلىمەتەكانىاندان، بەلام بەۋپەرى داخ و كەسەرەۋە ھىشتا لەم قوۋىنەى دۇنيادا ئەم ئاكارە نەۋەۋەتە باو و پەرى نەسەندۋە!!

بىگومان يەكەمىن ھەنگاۋ بۆ ئەفامدانى ئەم ئەركە دژۋارە دۆزىنەۋەى كەسانىك بوۋ كە لە ھەر سى زمانى كوردى و عەرەبى و فارسىدا ئاگادار و لىھاتوو بن و وەھا كارىك - ئەگەر نەشياو و نەگۈنجاۋىش نەبىت - زۆر دژۋار بوۋ.

ھەرچەندە مەبەستى ئىمە دەستتۋەردانى دق و ناۋەزكى فەرھەنگەكە نەبوو و ھەرگىز شتى لەۋ چەشەنە بە خەيالىماندا نايەت؛ بەلام تەنەت بۆ نووسىنەۋەى دروستى وشەكانى دەسنوسەكە - كە ھەندىكىيان كال بۋوبۋنەۋە و ھەندىكىشىيان قرتابۋون - پىتويستمان بە كەسىكى لەۋ چەشەنە بوۋ.

يەككىك لە رىگەچارەكان كۆكەندەۋەى دەستەيەك شارەزا بۆ ئەفامدانى ئەم كارەبوو، كە بەداخەۋە نە وەھا ھەلىكىمان بۆ پەخسا و نە بارودۇخى ئىمەش لە ئاستى وەھا ھەلىكىدا بوو و كورد ووتەنى: «زەۋى سەخت و ئاسمان دور»، لە كۆتايىدا پاش چەند مانگ پەپىۋى و گەران بەرپىز «ھەلى ۋەھمانى» بەرپىزەبەرى «كىتەپۋەشى ئىمام مۇھەممەدى ھەزالى» بۆ ئەفامدانى ئەم كارە بەرپىز «ھۆكۈم رەئىف

هه‌له‌چن‌کردن و خانمی «سومیه تهیمووری» که رازاننده‌وه و ناماده‌کردنی ئەم به‌ره‌مه‌یان گرت‌بووه
 نه‌ستۆ. هه‌روه‌ها پێ به‌ دل‌ سوپاس و پێزانینم هه‌یه‌ بۆ هه‌مو ئەو به‌رپێزانه‌ی دیکه‌یش که له‌
 ری‌خۆش‌کردن بۆ ره‌خساندنی ده‌رفه‌تی له‌چاپ‌دانه‌وه‌ی ئەم شاکاره‌ به‌رخه‌دا یارمه‌تیا‌ن دا‌ین، به‌ تایبه‌-
 ت به‌رپێزان «فاتیگاس ئیقبال» و «نه‌جه‌ددینی مو‌قه‌ددهم».

به‌و هیوا‌یه‌ی هه‌موو ئەم هه‌ولانه‌ جیگه‌ی ره‌زامه‌ندی فه‌ره‌نگ‌دۆستان و هونه‌رمه‌ندان و
 نه‌ویندارانی فه‌ره‌نگی ده‌وله‌مه‌ندی کوردستان بی‌ت و به‌ رێنماییه‌کانیا‌ن یارمه‌تی‌مان به‌ده‌ن هه‌تا
 چاپه‌کانی دیکه‌ی ئەم به‌ره‌مه‌ پوخت‌تر و گونجاوتر بی‌ت.

بلا‌و‌که‌رمه‌وه

مقدمه‌ای درباره‌ی شخصیت حضرت آیت‌الله شیخ محمد مردوخ کردستانی

شهر سنندج در دامن کوه سرسبز آبیدر، با چشمه‌های صاف و گوارا و گل‌های خوشبوی سوسن و سنبل، مولودی را می‌طلبید که بعدها با چراغ نورانی علم و دانش، راه‌های تاریک و گرد و غبار گرفته‌ی ناشی از گذر زمان را از لوٹ خرافات و اوهام که اذهان عمومی را کدر و تار ساخته بود نجات دهد.....

آسمان لاجوردی با ستاره‌های درخشان و شفاف انتظار مولودی را داشت که همچو خود در آسمان علم آن روز با ستاره‌های درخشان منطق و استدلال، ضمایر تاریک را بر عاشقان حق و حقیقت روشن نماید.....

در چنین شرایطی از زمان، فرزندی به سال ۱۲۹۷ هجری قمری در شهر سنندج، محله‌ی آقازمان در یک خانواده‌ی روحانی از تبار «مولانا گشایش»؛ با پیشینه‌ای هفتصد ساله

از اورامان تخت گرفته تا حسن آباد و شهر جدید التأسيس سنندج، با قبول مسئولیت امامت جمعه‌ی کردستان که نسل بعد از نسل با این خانواده بوده است؛ دیده به جهان گشود و پدرش حضرت «شیخ مؤمن» به منظور تبرک و تیمن او را «محمد» نام نهاد.

محمد به حکم جبر زمان و عاطفه و مهر مادری روزها و سال‌ها را در دامان او سپری نمود تا به سن پنج سالگی رسید. در این دوران پدرش از سیمای تنها فرزند خود آثار هوش و ذکاوت را مشاهده نمود، زیرا «محمد» دائماً با پرسش‌هایی تازه و عجیب، که درخور یک پسر بچه‌ی پنج ساله نبود، با پدر روبه‌رو می‌شد که شاید تا آن روز «شیخ عبدالمؤمن» آن را نشنیده بود. وقتی پدر تنها فرزند خانواده‌اش را چنین دید، شخصاً تعلیم و تربیت او را برعهده گرفت و با خط زیبای خود اکثر علوم را به صورت مشق برایش می‌نوشت، تا باشد فرزندش با آن هوش سرشار زودتر از انتظار به علوم زمان آگاهی یابد. اما با کمال تأسف دست اجل به رسم و عادت همیشگی در سنین جوانی «محمد» را از نعمت پدر محروم نمود. اکنون محمد تک و تنها چاره‌ای جز تلاش و کوشش نداشت، او از درآمد زمین و آسیاب و باغ کشاورزی که از پدر به ارث مانده بود، زندگانی را با رنج و زحمت می‌گذراند، با تحمّل ناملايمات مردانه ایستاد تا به آنچه که آرزو داشت جامه‌ی عمل ببوشاند.

او با استفاده از سرمایه‌ی علمی عموی بزرگوارش «شیخ عبدالرحمان» و «شیخ محمود لون» پیشنماز مسجد آقا حبیب‌الله، مقدمات علوم را تا «أنموذج» تلمذ نمود. سپس با استفاده از کتابخانه‌ی پدری، شخصاً به تحقیق و مطالعه پرداخت تا آنجا که در فنون و علم و دانش و نکته‌سنجی و سخن‌پروری سرآمد اقران و محسود پیر و جوان گردید.

«محمد» ضمن تحقیق و مطالعه به فکر اخذ مجوز دفتر اسناد رسمی افتاد، که خوشبختانه در این راه موفق شد و در همین دوران بود راه اصلی خود که همانا تنویر افکار بود برگزید و با توجه به موقعیت شغلی و خانوادگی نامش بر سر زبان‌ها افتاد.

اکنون «محمد» کیست؟ مردی که در بدر به دنبال کشف حقایق می‌گردد. با تشکیل «حزب نهضت آزادی» و پخش اعلامیه‌ها می‌کوشید مردم را از خواب غفلت و لجن‌زار خرافات و اوهامی که گرفتارش شده بودند نجات دهد. او همچنان پیش می‌رفت تا به «امامت جمعه‌ی کردستان» نیز منصوب گردید. اینجا بود که اهل علم و قلم به مقام علمی‌اش پی برده

و پروانه‌وار به گرد شمع وجودش جمع آمده و حمایتش نمودند و او با قلم و بیان و پخش کتب و رساله‌ها و با افکار تازه و نو، بر حرکت‌های غیر منطقی و غیر عقلایی و هر آنچه که بوی خرافات می‌داد خط بطلان کشید. از این‌رو مقامات آن زمان، او را از آیات الهی دانسته حکم «آیت‌الله» را هم برایش صادر نمودند، که هم اکنون این حکم در آرشیو کتابخانه‌ی خانوادگی محفوظ است...

خلاصه سخنان و نوشته‌های «محمّد» رنگی برخلاف رنگ و بوی زمان داشت، به همین دلیل کوتاه‌نظران، تحمل دیدن و پذیرفتن چنین وضعی را نداشته؛ در محافل و نشست‌ها زبان به بدگویی گشودند، تا به ظنّ خود این مرد روز راه که آراء و عقایدش در تاریخ علم و دانش این سرزمین انقلابی فراهم نموده بود، از میدان به در کنند. تا آنجا که با تحریک دیگران به قصد کُشت به او تیراندازی نموده و برای کُشتنش جایزه تعیین نمودند! اما او با برافراشتن پرچم حقایق در برابر افرادی که شستشوی مغزی شده و خرافات و اوهام همچون تار عنکبوت وجودشان را تنیده بود با جرأت و شهامت - که از خصایص نوادر روزگار است - با منطق و استدلال، در راه تنویر اذهان مشوّش و تخریب شده‌ی آنان همچنان می‌کوشید و تا واپسین دم حیات که به نود و هشت سال رسیده بود، دمی غافل نبود. آنچه را بوی حقیقت و راستی و درستی می‌داد می‌گفت و می‌نوشت و در اثبات عقاید روشن دینی و مبانی قرآن و اهل شریعت، به دور از آلودگی‌ها و خرافات، و در ترویج دین و مذهب واقعی صدر اسلام - که همانا تبعیت از حضرت محمد مصطفی (ﷺ) و یاران وفادارش که کوتاهترین راه وصول به بارگاه احدیت است - می‌کوشید و با زبانی ساده و قلمی شیوا به دور از هرگونه لقّاضی حقایق را به هم‌نوعان خود تفهیم می‌نمود.

آیت الله به جای پرورش شاگرد و شاگردان، چنین تشخیص داده بود این اوقات را - به خاطر تفسیرات و تأویلات شخصی که درباره‌ی مفاهیم دینی و مذهبی داشت - به تحریر و بیان حقایق و مبارزات فرهنگی، دینی و سیاسی بگذرانند و همچو دیگر شخصیت‌های روشنگر؛ هیچگاه تبلیغات مخالفین نتوانست در اراده‌ی محکم و استوار او تأثیرگذار باشد. بدبختانه تاریخ ایران زمین گویای این واقعیت است که کوتاه‌نظران و خرافه‌پرستان در هر دوره‌ای از زمان نتوانسته‌اند وجود شخصیت‌های بزرگی چون «امام محمد غزالی» و «ابن

سینا»ها، «ابوشاکر» و «نعمی»ها، «عین‌القضاة همدانی» و «خیام نیشابوری»ها و... را تحمّل کنند، غافل از اینکه گذشت روزگاران بهترین محک شناسائی و معرفی آنان خواهد بود.

به سوگند خوردن که زر مغربی است چه حاجت؟ محک خود بگوید که چیست

پدرم در شهر کوچک سندیج آن زمان، از بدگویی‌ها و تبلیغ‌های ناروای افراد بی‌مایه مصون نبود، اما بحمد الله با گذشت زمان و ورود افکار روشن و جدید، مردم قدرش را شناخته و مشتاقانه نوشته‌هایش را صراف‌وار خریدند. طبقات روشنفکر به ویژه سخن‌پردازان معانی و اهل انصاف قیام نموده و با شعر و نثر حمایتش نمودند. که بی‌مناسبت نمی‌دانم به طور مختصر به گوشه‌هایی از کلام حق جویانه‌ی آن بزرگواران واقع‌بین اشاره کنم:

گلشن کردستانی:

آیت الله را به سر افکار رنگارنگ نیست

جز دفاع از حق و را با کس هوای جنگ نیست

غیر مجذوب حقیقت، نیست پابند کسی

طعنه‌ی ناکس به سمعش سخت‌وزشت‌ونگ نیست

آیت ار گامی نهد در شاهراه حق نهد

مرد دانا را نیازی بر سپاه و هنگ نیست

مهرآور:

آیت الله در جهان از هیچ کس دلتنگ نیست

چون که سودایش حق است و او به فکر جنگ نیست

او به ضرب حق نویسی کاخ دین محکم کند

گرچه او را غیر کلک و خامه، خشت و سنگ نیست

او بود جویای حق، پویای حق، گویای حق

شیر جویا را تجسس بر شکارش، ننگ نیست

او ادیب و اوستاد و فاضل و دانشور است

جاهلان را با ادیبان همسری و رنگ نیست

ناز شستت آیت الله! چون که در مُلک سخن

در کلامت مکر و شید و خُده و نیرنگ نیست

خاکی کردستانی:

آیت الله را نشاید با دگرها برد نام

پخته‌ی علم است او مر دیگران جهال و خام

هر کسی بر ضد او برخیزد از بیچارگی است

کی جمال صبح روی او خلل یابد ز شام؟

آیت الله راه حق را واضح و روشن کند

چون طلوع صبح گوشش بر خروس بام نیست

ما سخن از روی دانش می‌پسندیم و خرد

ورنه هر افسانه‌گویی نزد ما بهنام نیست

روشنی کردستانی:

ای ز علم عالیات چشم مسلمان روشن است

نکته‌ها گفتی که هریک لایق صد احسن است

جاهلان از نور علم تو از آن رم می‌کنند

فطرت خُفاش اصلاً نور خور نادیدن است

بدیع کردستانی:

آیت الله یار خوش گفتار

به خدا دوستدارست بسیار

ز آنکه در فطرت تو می‌بینم

خُلُق نیکان و شیوه‌ی ابرار

در کلام و بیان و حکمت تو

پایه‌ی دانشت شود اظهار

تو شهنشاه کشور سخنی	صفحات قلمروت آثار
زرتایی ولی دو صد افسوس	گشته‌ای کم‌بها در این بازار
گنج پرگوهری در این کشور	لیک گشته است پاسبانت مار

به هر صورت هر کس به ظن و اندازی وسعت فکری و پندار خویش از درون ناشناخته‌ی آنان خبر دارد. کسانی که به راز و رمز دنیای طبیعیات و ریاضیات پی نبرده‌اند چطور می‌توانند شخصیت‌های علمی این دنیای پیچیده را شناسایی و معرفی کنند؟ و یا اشخاصی که از القبای فلسفه و عرفان فقط نامی شنیده، کورکورانه دنباله‌رو دیگرانند کی می‌توانند درباره‌ی دریای ژرف و شخصیت‌های عرفانی و فلسفه بحث و گفتگو کنند؟...

قصه‌ی امواج دریا را باید ز دریا دیده پرسید زیرا هر دلی آگه ز طوفان دریا نیست

کسانی که فقط به منظور مدح و ثنا و طلب روزی از این و آن قلم بر کاغذ می‌کشند، کی از شب‌زنده‌داری‌های نویسندگان و محققان خبر دارند؟ «تو که اندر بزم وصلی درد هجران را چه می‌دانی؟»

چون بعضی از مردمان زمان، از قافله‌ی پیشرفت فکری و ذهنی پیشگامان و روشنفکران فاصله داشتند؛ نتوانسته‌اند روح‌های حساس و واقع‌بین آنان را بشناسند، با نانه‌ی بخل و حسد، آتش بر جسم و جان خود می‌نهادند. که پدرم در زمان حیات از این گونه کوتاه‌نظری‌ها به دور و دمی از بدگویی و نیش زبان مخالفین در امان نبود، ولی چون راه حق و حقیقت را در پیش داشت تا دم آخر در پیمودن راهی که انتخاب نموده بود سستی به خود راه نداد و به قول خود به دیدن مرگ هم شایق است اما مرگ از او فرار می‌کند؛

من به دل شایقم به دیدن مرگ	مرگ از من نهاده رو به فرار
گر مرا اهل بغی اژه کشند	یا مرا بیفکنند اندر نار
راه من حق‌روی است و حق‌گویی	با زمین و زمان ندارم کار

آری با این عزم و اراده بعد از گذشت نود و هشت سال عمر پربار و با برجای گذاشتن

یکصد و بیست جلد کتاب و رساله‌های چاپ شده و چاپ نشده، امر حق را طبق پیش‌بینی خود، در سال ۱۳۵۲ شمسی روز ۲۱ شهریور برابر با پنجم ماه مبارک رمضان تبیک گفته، به سرای جاوید شتافت. جوانان پرشور گرد و مردان و زنان باوفای کُردستان با پای پیاده جنازه‌اش را تا بیست کیلومتری شهر سنندج در روستای «نور» استراحتگاه تابستانی‌اش مشایعت نموده که به اقرار رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها جمعیت مشایعت‌کننده بالغ بر هشتاد و پنج هزار نفر تخمین زده شد.

در حقیقت معرفی چنین شخصی با داشتن این همه آثار در تمام رشته‌ها، عقلایی به نظر نمی‌رسد و آنچه من نوشته‌ام فقط به خاطر آن دسته از جوانان روشنفکر این زمان است چون ممکن است آن طور که شاید و باید با این شخصیت ماندگار و شهیر آشنایی نداشته باشند.

یکی از آثار ایشان «فرهنگ مردوخ» است که با کمبود امکانات آن زمان و با زحمات شبانه‌روزی آن را با سه زبان به چاپ رسانید و چون تیراژ آن کم بود متأسفانه همگان نتوانستند از آن استفاده کنند، تا اینکه به پیشنهاد جوان برومند و عزیزم جناب «پرتوی» مدیر انتشارات «پرتو بیان» تصمیم به تجدید چاپ گرفته شد، مشروط به اینکه با استفاده از نظر استادان، لهجی اصلی کردی سورانی هم به آن اضافه شود، که خوشبختانه این آرزو به حقیقت پیوست. هم اکنون فرهنگی که در دست‌های شما عزیزان قرار دارد با زبان‌های کُردی «سورانی و اردلانی»، فارسی و عربی به چاپ رسیده است که شاید در دنیای علم و دانش چنین فرهنگی با چهار زبان کم‌نظیر باشد. لذا جا دارد قلباً از دلسوزی و علاقمندی دوست محترم و عزیز جناب «یحیی پرتوی» که واقعاً آراسته به تمام محسنات انسانی و فرهنگ دوستی است تشکر کنم همچنین از استاد دکتر «رئوف رهنمون» که در بازنگری و اضافه نمودن لغات سورانی با اسلوب جدید زحمات فراوانی را متحمل شده‌اند نهایت تشکر و سپاس را داشته و توفیق کلیه‌ی دست‌اندرکاران را که در راه تجدید چاپ این فرهنگ زحمت کشیده‌اند از خداوند بزرگ تمنا می‌نمائیم.

در خاتمه چند بیت از مرثیه‌ی پراحساس و جانکاه استاد «ناصر روشن» را که در روز تشییع جنازه با صدای رسا و مردانه بر مزار پدرم قرائت نمودند به نظر خوانندگان عزیز می‌رساند:

نشسته خاک ماتم بر سر و سیمای کردستان

همه جا خار غم روییده در صحرای کردستان

بنالد بلبل شیدا بگرید ماهی دریا

فلک را گوش کر باشد از این غوغای کردستان

ز بس از چشم این مردم، سرشک غم فرود آمد

نشسته در گل محنت، ز سر تا پای کردستان

برفت از آسمان ما درخشان آفتاب ما

سیه مانند شب باشد یقین فردای کردستان

به فقه و فلسفه استاد، هم بر منطق و تاریخ

روا باشد که گویندش بهین آقای کردستان

اگرچه رفته از دیده، نخواهد رفت از دل‌ها

بود بعد از وفات او همین ایفای کردستان

عبدالؤمن مردوخ آیت‌الله زاده‌ی کردستانی

زمانه را ورق‌س و دفتر‌س و دیوان‌س است

حدیث نیک و بد نوشته خواهد شد

كورتەيەك لە بارەى كەسپىتى جەنابى ئايەتوللا شىخ موحەممەد مەردۇخى كوردستانىيەو

شارى سەنە لە داوئىنى چىاي سەوزى ئايسەردا بە چاۋگە روون و سازگارەكانىيەو و بە گولە
بۇغۇشەكانى سۆسەن و سونبولىيەو چاۋەرۋانى كۆرپەيەك بوو كە لە داھاتوودا بە چراى رووناكى زانست و
زانبارى خۆى، رىگەكەلى تارىكونووتەك - كە تەپوتۆزى تىپەرىنى رۆزگارى لى تىشتىبوو - لە چەپەلى ئەو
بەربۆچوونە پرېوۋوچگەلەى - كە زەينى كۆمەلانى خەلكى تارىك و تەلخ كەردىبوو - رزگار بىكات و پاك
بىكاتەو...

ئاسمانى شىن بە ئەستىرە رووناك و تريفەدارەكانىيەو، چاۋەرۋانى كەسپەك بوو كە خۆى ئاسابى لە
ئاسمانى زانستى ئەو رۆزگارەدا بە ئەستىرەگەلى تريفەدارى لۆزىك و ئاۋەزخاۋى، ھەناۋە تارىكەكان بۆ
ئەويندارانى راستى رووناك بىكاتەو...

لە ۱۲۹۷ى كۆچى مانگى [۱۸۸۰ى زايىنى] لە شارى «سە»
گەرەكى «ئاغەزەمان» لە بنەمالىيەكى ئايىنىدا - كە دەچنەو سەر «مەولانا گوشايش» و بە

پیشینه‌ی کی ۷۰۰ سالیه له هه‌ورامانی ته‌خته‌وه تا هه‌سه‌ناوا و شاری تازه شاه‌دان‌کراوه‌ی سنه، که پشتاوپشت ئهرکی پیشنوژی و وتاردانی رژی هه‌مینان له نه‌ستۆدا به‌وه - له دایک ده‌بیت و باوکی «جه‌نابی شیخ موته‌ن» له‌بهر پرۆژبون ناوی «موحه‌مه‌د» ی بۆ هه‌لده‌بژێرت.

موحه‌مه‌د به‌پیتی خواستی رۆژگار تا پینج ساله‌ی له سایه‌ی سۆزی دایکی‌دا به‌سه‌ر برد. هه‌ر له‌و ته‌مه‌نه‌دا باوکی له ناوچای ته‌نیا رۆله‌که‌یدا شوته‌واری زیره‌کی و هۆشیاره‌ی به‌دی کرد، چونکه موحه‌مه‌د هه‌میشه به‌پرسیارگه‌لی نوێ و سه‌رسوهرینه‌روه - که له ناستی تیگه‌یه‌شتنی منداڵه‌کی پینج سالاندا نه‌بوو و له‌وانه‌یه عه‌به‌لوته‌مین تا نه‌و رۆژه‌ شتی وای نه‌یه‌ستیت - رویره‌رووی باوکی ده‌به‌وه. کاتێک باوکی ئه‌م هه‌موو به‌هره‌یه‌ی له منداڵه‌که‌یدا به‌دی کرد، خۆی فێرکردن و باره‌ینانی گرتنه‌ست و به‌ خه‌تی خۆشی خۆی زۆریه‌ی بابه‌ته زانسته‌کانی به‌ سه‌رمه‌شق بۆ داشه‌دا به‌و هیوایه‌ی منداڵه‌که‌ی به‌و هه‌موو زیره‌کیه‌وه زووتر له‌ هاوسالانی شاه‌زای زانستی سه‌رده‌م به‌یت. به‌لام به‌یه‌ری داخ و که‌سه‌روه‌ ده‌ستی نه‌جمل به‌ پیتی دابونه‌رتی هه‌میشه‌ی خۆی موحه‌مه‌دی لای له‌ نازی باوک بپه‌ش کرد و ئیتر موحه‌مه‌دی بی‌گه‌س و ته‌نیا جگه له‌ هه‌لمه‌لینه‌ی قۆلی هیممه‌ت، رێگه‌یه‌کی تری له‌به‌رده‌مه‌دا نه‌بوو، هه‌ر بۆیه له‌ داها‌تی نه‌و زوی و ناش و باخه‌ی که له‌ باوکیه‌وه بۆی به‌جێما‌بوو ژیا‌نی پر له‌ کویره‌وه‌ری ده‌برده‌ سه‌ر و نازایانه‌ شانی دایه به‌ر ئه‌رک و ره‌هه‌ی رۆژگار هه‌تا نا‌وته‌کانی به‌یه‌یتته‌ دی.

موحه‌مه‌د به‌هۆی سه‌رمایه‌ی زانستی مامه‌ی به‌رتری «شیخ هه‌به‌دوره‌جه‌ان» و هه‌روه‌ها «شیخ مه‌حموده‌ی لۆن» پشتنوژی مزگوتی «ناغه‌حمیه‌للا»، سه‌ره‌تای زانسته‌ نایینه‌کانی هه‌تا نامیلکه‌ی «ئونه‌ووه‌ج» خۆتند و پاشان له‌ کتێبخانه‌که‌ی باوکی‌دا خۆی ده‌ستی دایه لیکۆلینه‌وه و خۆتندنه‌وه، هه‌تا له‌ هونه‌ر و زانست و وردبینی و حازرجوابی و ره‌وانه‌بێژیدا وه‌ها هاوسالانی خۆی به‌جی‌هێشت که لاو و پیر ئیتره‌یان پێ ده‌برد.

موحه‌مه‌د له‌گه‌ڵ لیکۆلینه‌وه و خۆتندنه‌وه‌دا هه‌وڵی دا که مۆله‌تی دانانی تۆمارگه‌ی یاسای قه‌باله و تاپۆ (ده‌فتهری نه‌سنادی ره‌سمی) وه‌رگیریت و به‌ خۆشه‌حاله‌یه‌وه هه‌وله‌که‌ی گه‌یشته نه‌ه‌جام و هه‌ر له‌م سه‌رده‌مه‌دا بوو که شاپه‌نگه‌ی ژیا‌نی - که به‌رتی به‌و له‌ ناوه‌زخوای و رۆشنه‌گری - گرتبه‌هر و به‌هۆی په‌له‌پایه‌ی پیشه‌ی و بنه‌ماله‌یه‌وه ناوی که‌وته سه‌ر زمانه‌ی خه‌لکی.

ئیستا موحه‌مه‌د کییه؟ مرۆڤێک که به‌ دوا‌ی ده‌رخه‌ستنی راستیه‌کاندا وه‌یلانه، له‌ رێگه‌ی بنیاتنانه‌ی «هیزه‌ی راه‌به‌رینی ئازادی» (ته‌ه‌ضت آزادی) و به‌لاو‌کراوه‌کانیه‌وه هه‌وڵی ده‌دا خه‌لکی له‌ خه‌می بێتا‌گایی و لیه‌تی بیه‌رۆ‌چوونی پرۆبووچ رزگار بکات و به‌م شێوه‌یه درێژه‌ی به‌ تیکۆشان ده‌دا هه‌تا په‌له‌ی «پیشنوژی و وتاره‌وه‌ری هه‌ینی»‌شی پێ‌درا. بیه‌م‌ندان و زانیاران به‌هۆی ناسینی په‌له‌پایه‌ی زانسته‌یه‌وه و که‌و په‌پوله‌ له‌ ده‌وری ده‌گه‌ران و پشتیوانیان ده‌کرد و نه‌ویش به‌ قه‌لم و زمان و نووسین و به‌لاو‌کردنه‌وه‌ی کتێب و نامیلکه‌

و به هزری تازه و نوییه به گژ هوجووله دور له ناوژ و پوپوچ خوازه کانداه چوو و پوچی ده کردنموه. هر یزه کار به دهستانی نمو سردهمه نهویان به نیشانه کی خودا دهزانی و پلهی «**تایه توللا**» ییشیان بی ته خشی، که نیسته شه نم فرمانه له نمرشیکی کتبخانه ی بنه ماله ی مردوخدا پاریزاوه...

به کورتی وتار و نووسراوه کانی موحه مه د رهنک و بویه کی تری هینایه شاره، هر یزه مرۆفه بیرته سکه کان نم بارودوخیمان پی پمهند نه کرا و له کۆز و کۆبونوه کانداه دهستان دایه خراپه یژی و زماندریژی، هتا به خمیالی خاوی خزیان نم بیاوه - که بیر و بۆچونه کانی شۆرشیکی له میژوی زانست و زانیاری نم ولاته دا بریار کردبو - له شارادا نه هیلن، ته نانهت به ره شهوه نموهستان و دهستان دایه هان دانی خه لکی و به قهستی کوشتنموه دایانه بهر گولله و خه لاتیان بۆ کوشتنی دیاری کرد! به لام تایه توللا به هه لکردنی ئالای هه قخوازی له بهرام بهر نمو کسانموه که میشکیان شۆردا بووه و پوپوچ و نهفسانه وه کوو داوی جالبالۆکه هه ناویانی ته نیبوو، به پیره ی بۆری و نه ترسیه وه - که تایه قه ندیی که له بیاوانی رۆزگار - به لۆژیک و ئاره زخوازیه وه هه ر له تیکۆشاندا بوو، به لکوو زهینی شیواو و تیکداریان رووناک بکاته وه و هتا دوا یین هه ناسه ی ژیا نی نه وه د و هه شت ساله ی چاوترووکانیک پشروی نه دا. نه وه ی که هه ق و راستی بوا یه ده یوت و ده ینووسی و له پیناوی سه لماندن ی بیره واپه ی رووناکی نایینی و بنه ماکانی قورنان و ریبازی پاگژی نایینی دور له خله و پوپوچ و له پیناوی بره ودان به نایین و ریبازی راسته قینه ی سه ره ئای نیسلام - که په یه وه ی کردنی حه زه ته ی موحه مه د (د.خ) و هاوه له وه فاداره کانی ته ی که کورتترین و شارپنگه ی گه یشتنه باره گای خودایه - به زمانیکی ساده و قه له میکی ره وان و دور له هه ر قه میه کی بی ناوهرۆک تیده کۆشا و هاوولایه کانی شاره زای راستیه کان ده کرد.

تایه توللا وای به باش دهزانی که له باتی باره ینانی قوتابی - به هژی راشه و بۆچونه تایه تیه کانی خزیه وه سه باره ت به چه مکه نایینی و نایینزاکان - کاتی خۆی بۆ نووسین و ده برینی راستیه کان و چالاک ی فره ههنگی و نایینی و سیاسی، ته رخا ن بکات و وه کوو هه موو که سی تیه رۆشن گه ره کانی میژوو هه رگیز پیره گه نه ی نه یاران نه میتوانی هه ئوتیست و بریاری پۆلایینی نه رم بکات.

به داخه وه میژووی ولاتی ئیران نم راستیه ده ره خات که مرۆفه بیرته سک و پوپوچ خوازه کان له هه یج قۆناغیکدا نه یاتوانیه له گه ل بوونی که سی تیه گه وه و ناو داره کانی وه ک «**فیمام موحه مه ده ی** **هه زالی**» و «**ئینوسینا**» کان و «**ئیه ووشاکر**» و «**نه عیمی**» کان و «**هه ینولقوزاتی هه مه دانی**» و «**خه یامی فیهشاپوری**» کان... بسازن و بیده نگ بن و هه می شه له م راستیه بی تاگا بوون که تیه برینی رۆزگار با شترین مه دک و ناسینه ره.

«**بی خهوشی ئالوون سوئندی پی ئاوی** **مه کی به سه، لیگه ری ئاوی**»

بارکم له شاری بچووکى ستهى شو کاته دا، له دهم و زمان و پرويا گندهى ناپهواى مروقه هيجو پوچ و بى مایه کان پاريزراو نه بو، به لام سوياس بؤ خوا تيپميرينى کات و پهره سندننى بيرو پوچوونى رووناك و نوئ بووه هوئى نهوئى كه خهلكى قهديرى بناسن و به تاسه و حمزه وه نووسراوه كانى وه كوو زير و گوهمر بقوز نهوه. تويزه روشنبيره كان، به تاييه ت مروقه گوهمرناس و دادخوازه كان، راپميرين و به هوئراوه و په خشان پشتيوانيان لى كرد كه چيگه خويته به كورتي به شيك له وتى هه قخوازانى شو به پريزه وردبينانه بغيته بهرچاو:

گولشهنى كوردستاني:

آيت الله را به سر افكار رنگارنگ نيست

جز دفاع ز حق ورا با كس هواى جنگ نيست
غير مجذوب حقيقت، نيست پابند كسى
طعنهى ناكس به سمعش سخت و زشت و ننگ نيست
آيت ار گامى نهد در شاهراه حق نهد
مرد دانا را نيازى بر سپاه و هنگ نيست^۱

ميهر اوهر:

آيت الله در جهان از هيچ كس دلنگ نيست
چون كه سودايش حق است و او به فكر جنگ نيست
او به ضرب حق نويسى كاخ دين محكم كند
گرچه او را غير كلك و خامه، خشت و سنگ نيست
او بود جويى حق، هويى حق، گويى حق
شير جويى را تجسس بر شكارش، ننگ نيست
او اديب و اوستاد و فاضل و دانشور است
جاهلان را با اديبان همسرى و رنگ نيست

۱- ناپهتولا يه كپهنگه و بيرو پوچوونى رنگارنگى له سهر دا نيه و چكه له هه قخوازى ناماغيكي نيه و له شه پخوازى به دورره.
چكه له راستى شوئيكه و توري كس نيه و تانهى ناكسانى به لاره گران و ناشوين و ننگ نيه.
ناپهتولا له شاپنى هه قدا ههنگاو ده نيت و مروئى زانا پتويستى به سوي و له شكر نيه.

ناز شستت آیت‌الله! چون که در مُلک سخن

در کلامت مکر و شید و خُده و نیرنگ نیست^۱

خاکی کوردستانی:

آیت‌الله را شاید با دگرها برد نام

پخته‌ی علم است او مر دیگران جهال و خام

هر کسی بر ضد او برخیزد از بیچارگی است

کی جمال صبح روی او خلل یابد ز شام؟

آیت‌الله راه حق را واضح و روشن کند

چون طلوع صبح گوشش بر خروس بام نیست

ما سخن از روی دانش می‌پسندیم و خرد

ورنه هر افسانه گویی نزد ما بهنام نیست^۲

ره‌شمنی کوردستانی:

ای ز علم عالی‌ات چشم مسلمان روشن است

نکته‌ها گفتی که هریک لایق صد احسن است

جاهلان از نور علم تو از آن رم می‌کنند

فطرت خُفاش اصلاً نور خور نادیدن است^۳

۱- نایه‌توللا له جیهاندا له هیچ کس دلگران نیه، چونکه هه‌قخوازه و له پیری شه‌پخوازیدا نیه.

نوو به لینانی سکه‌ی هه‌ق کوشکی نابین داده‌مه‌زرتینیت، هه‌رچه‌نده جگه له قه‌لهم، خشت و به‌ردی له‌به‌ر ده‌ستدا نیه.

نوو هه‌قخواز و هه‌قپیزه و ریگای هه‌ق ده‌گریته به‌ر و هه‌رگیز گه‌ران به‌ دوا‌ی نیچیردا بۆ شیری چالاک عمیب نیه.

نوو نه‌دیپ و نوستاد و به‌پیز و زانایه، نه‌زانه‌کان هه‌رگیز نابینه هاوده‌می نه‌دیبان.

ده‌ست نه‌مرتیت نه‌ی نایه‌توللا! چونکه له ولاتی نه‌ده‌بدا هیچ فروفتیل و گزی و فریوه‌دان له قسه‌تدا نیه.

۲- روا نیه ناوی نایه‌توللا له‌گه‌ل ناوی که‌سانی تردا به‌ریت، چونکه نوو له زانستدا خاوه‌ن نه‌زمه‌ونه و که‌سانی تر نه‌زان و پینه‌گه‌بیون.

هه‌رکس له به‌رامبه‌ر نه‌وه‌وه راست بپشه‌وه بیچاره‌یه، چونکه قه‌ت جوانی به‌ره‌به‌یانی رووی نوو نیواره‌ی به‌سهردا نایه‌ت.

نایه‌توللا ریگه‌ی هه‌ق رووناک ده‌کاته‌وه، چونکه روژی‌بو نه‌وه به‌ خویندنی که‌له‌شیری سه‌ریان نیه.

نیمه له رووی زانایی و ناوه‌زه‌وه قسه په‌سند ده‌که‌ین، ده‌نا هه‌ر نه‌فسانه‌بیژیک به‌ لای نیمه‌وه خۆشناو (به‌نام) نیه.

۳- نه‌ی نوو به‌پیزی که‌ زانستی به‌پیزت مایه‌ی رۆشنی چاوی موسولمانانه، که‌لێک قسه‌ی ورد و سه‌رنج اکیشت کرد که‌ هه‌رکامیان

شیاری سه‌دان ناهه‌رینه.

نه‌زانان بۆیه له‌گه‌ل تیشکی زانستی تۆدا سازگار نین، چونکه سه‌روشتی شه‌مه‌مه‌کۆتیه له‌ به‌نه‌رتدا نه‌بینینی تیشکی هه‌تاوه.

آیت‌الله یار خوش‌گفتار	به خدا دوستدارست بسیار
زانکه در فطرت تو می‌بینم	خلق نیکان و شیوه‌ی ابرار
در کلام و بیان و حکمت تو	پایه دانشت شود اظهار
تو شهنشاه کشور سخنی	صفحات قلمروت آثار
زر نابی ولی دو صد افسوس	گشته‌ای کم‌بها در این بازار
گنج پرگوهری در این کشور	لیک گشته است پاسبانت مار ^۱

به‌هم‌حال هرکس به‌پیتی زانباری و ناسوی بی‌ریزچوونی خوی لایه‌نه نه‌ناسراوه‌کانی شو بیرمندانه ناشکرا ده‌کات. نه‌وانی که ناگایان له راز و نه‌پیتی زانسته سروشتیه‌کان و بیرکاری نیه چۆن ده‌توان که‌سی‌تیه زانسته‌کانی نم جیهانه نالۆزه بناسن و بناسینن؟ نه‌وانی که ته‌نیا ناوی نه‌لفویتی خواناسی و فه‌لسه‌فیان بیستوو و کو‌ترانه ده‌بنه شو‌تنگه‌وته‌ی خه‌لکی، چۆن ده‌توانن ده‌ریای قوول و بی‌پیتی که‌سی‌تیه خواناس و فه‌یله‌سووفه‌کان بغه‌نه بمر باس و لیکۆلینه‌وه؟ «داستانی شه‌پۆلی ده‌ریا لای که‌شتیوانی به‌ئه‌زمونه، چونکه هه‌ر دلیک ناگای له گه‌رده‌لوولی ده‌ریا نیه». نه‌وانی که ته‌نیا بز پەسن‌کردن و پیاهه‌لگوتن و ده‌ست پان‌کردنه‌وه له‌م و له‌و قه‌لەم ده‌خه‌نه سەر کاغه‌ز که‌ی ناگایان له نه‌خه‌وتن و شه‌و‌غخوونی نووسه‌ران و تو‌یژه‌رانه؟

چوو‌زانی چۆنه‌ ده‌ردی جودایی؟

«تۆ که له‌ کو‌ری گه‌رمی یاران‌دای

هه‌ندی له‌ خه‌لکی سه‌رده‌م چونکه له‌ کاروانی پێشکه‌وته‌نی هه‌زری و زه‌ینی پێشه‌نگه‌کان و رو‌ش‌بیره‌کان به‌ دووربوون، نه‌یان‌توانیوه رو‌حی ناسک و ورد‌بینی شو بیرمندانه بناسن، هه‌ریژه به‌ شا‌گری ئی‌ره‌یی و به‌رچاو‌ته‌نگی له‌ راستیدا لاشه و گیانی خو‌یان ده‌سووتاند. باوکم له‌ سه‌رده‌می ژیا‌نیدا ساتیک له‌ چو‌روی زمانی نه‌یارانی بیر‌ته‌سک به‌ دوور نه‌بوو، به‌لام چونکه ری‌گه‌ی هه‌ق و راستی گرت‌بووه به‌ر تا ناخ‌رین

۱- نابه‌توللا، نه‌ی دۆستی قسه‌ش‌رین، به‌ خوا زۆر خوشه‌ویستیت.

چونکه ره‌فتاری چاکان و شیوازی پاکان له‌ سروشتی تۆده ده‌بینم.

پله‌ی زانسته له‌ رتار و قسه و کارزانیتدا ده‌رده‌که‌و‌یت.

تۆ پادشای ولاتی نه‌ده‌ب و وێژه‌یت و په‌ر په‌ره‌ی شو‌تته‌واره‌کانت ولاتی تۆیه.

زێری بی‌خه‌وشی به‌لام به‌ هه‌زار داخ و که‌سه‌روه له‌م بازاردا بی‌ترخیت.

که‌غینه‌ی پر له‌ گه‌وه‌ری نه‌م ولاته‌ی به‌لام مار بووده‌ت پاهه‌وانت.

هه‌ناسه له گرتنمیری نمو ریگه‌یه پاشگمز و دلسارد نه‌بوویه‌وه و تمنانه‌ت به پیتی فرمایشی خۆی
 ناره‌زوومندی دیداری مهرگ بوو به‌لام مهرگ خۆی له‌وه‌پاراست:

من به دل شایقم به دیدن مرگ مرگ از من نهاده رو به فرا
 گر مرا اهل بغی ارّه کشند یا مرا بیفکنند اندر نار
 راه من حق‌روی است و حق‌گویی با زمین و زمان ندارم کار^۱

به‌لێ بزم بریاره دامه‌زراو و ووه به‌رزوه پاش تیتیه‌رینی ۹۸ ساله‌ ته‌مه‌نی پێ به‌ره‌که‌ت و نووسینی
 ۱۲۰ کتیب و نامیلکه‌ی چاپ‌کراو و چاپ‌نه‌کراو، به‌پیتی پیتیشینی خۆی، له‌ سالی ۱۳۵۴ ی کۆچی
 هه‌تاوی [۱۳/۹/۱۹۷۵]، له‌ رۆژی ۲۱ خه‌رمانه‌ندا که پینجه‌مین رۆژی مانگی پیرۆزی ره‌مه‌زان بوو
 نه‌مری خۆای به‌جی‌هێنا و به‌ره‌و مائی هه‌میشه‌یی کۆچی دوا‌یی کرد. لاوانی خوینگه‌رم و ژنان و پیاوانی
 نه‌مه‌کناسی کوردستان، به‌ پێ تهرمه‌که‌یان هه‌تا لادیتی «**نه‌وه‌ره**» - که هاونه‌هه‌واری نایه‌توللا بوو و
 بیست کیلومه‌تر له‌ سنه‌وه‌ دووره - به‌ری کرد، که به‌ پیتی هه‌وائی رادیۆ و ته‌له‌فزیۆن و رۆژنامه‌کان
 ژماره‌یان له‌ هه‌شتاوینج هه‌زار که‌س تیده‌په‌ری.

له‌ راستیدا ناساندنی که‌سیکی وه‌ها ناودار، که نمو هه‌موو به‌ره‌مه‌ی له‌ هه‌موو لقه‌کانی زانستدا له‌
 پاش خۆی به‌جی‌هێشتوه، کاریکی بیه‌وه‌ده‌یه و نه‌م پیشه‌که‌یه ته‌نیا بۆ لاوانی رۆشنه‌یری سه‌رده‌م نووسراوه
 که له‌وانه‌یه به‌و شێوه‌یه‌ی که شیاوه نه‌م که‌سیتیه به‌ناوبانگ و نه‌مه‌ نه‌ناسن.

یه‌کێک له‌ به‌ره‌مه‌کانی ناوبراو «**فره‌ه‌نگی مه‌ردوخ**» که له‌ سه‌رده‌مه‌کاندا که ئاهه‌رازی پێویست
 له‌به‌رده‌ستدا نه‌بووه و به‌ ئه‌رك و زه‌حه‌تی شو و رۆژی، به‌ سێ زه‌مان له‌ چاپی داوه و به‌داخه‌وه له‌به‌ر
 که‌مه‌روونی نه‌ژماره‌که‌ی نه‌که‌وتیوه به‌رده‌ستی هه‌موو خویننه‌ران، هه‌تا به‌ پینشینه‌یاری لاوی خوینگه‌رم و
 نازیز جه‌نابی «**په‌رتوه‌ی**» به‌ری‌به‌ره‌ی بلا‌وکه‌ی «**په‌رتوه‌یه‌یان**» بریار درا که سه‌ره‌له‌نوی له‌ چاپ بدریته‌وه، به‌و
 مه‌رجه‌ی که به‌ رینمایی زانیاران شێوه‌ ناخاوتنی سه‌ره‌که‌ی کوردی سۆرانی‌شی پێ زیاده‌ بکری‌ت و به‌
 خۆش‌حاله‌یه‌وه نه‌م ناره‌زووه هاته‌ دی و نه‌م فره‌ه‌نگه‌ی له‌به‌رده‌ستی ئێه‌وی نازیزدا‌یه - جگه‌ له‌ دوو زه‌مانی
 عه‌ره‌بی و فارسی - دوو شێوه‌ ناخاوتنی سه‌ر به‌ دیالیکتی سۆرانی له‌خۆگرته‌وه، که له‌وانه‌یه له‌ جیهانی
 زانستدا وه‌ها فره‌ه‌نگێک که نمو زه‌مانه‌ی له‌خۆگرته‌یت نایاب بیت، بۆیه جینگه‌ی خۆیه‌تی له‌ ناخی دله‌وه
 سوپاسی دلسۆزی و تاهه‌رزویی هاورپێ به‌ری‌ت و نازیزم جه‌نابی «**یه‌جیا په‌رتوه‌ی**» - که به‌راستی به‌ هه‌موو

۱- [من تاسه‌باری دیداری مهرگ مهرگ راده‌کا له‌ دیداری من
 گه‌ر سه‌مه‌کاران له‌توپه‌تم که‌ن یا به‌خه‌نه‌ ناو ناگه‌ی دوژمن
 زه‌مین و زه‌مان نامگیرته‌موه نه‌ له‌ هه‌ق‌خوازی نه‌ له‌ هه‌ق‌وتن]

جۆره زۆره‌ریکی مۆقاییه‌تی و فره‌هه‌نگه‌دۆستی رازاوه‌ته‌وه - بکه‌م و ئه‌وه‌یه‌ری سوپاسی دوکتۆری زانا «ره‌ئووف ره‌هه‌موون» بکه‌م که بۆ پیاچروته‌وه و خسته‌سه‌ری هاوواتای سۆرانی به پیتی شیوازی سه‌رده‌م نه‌رک و ره‌نجی زۆریان کیشاوه و سه‌رکه‌وته‌نی هه‌موو کاربه‌ده‌ستانی بلاوگهی «په‌له‌وه‌یه‌یان» که له پیتاوی له چاپ‌دانه‌وه‌ی ئه‌م فره‌هه‌نگه‌دا زه‌جه‌تیا‌ن کیشاوه له خۆای گه‌وره داواکه‌م.

له کۆتاییدا به‌شیک له شینگێری به سۆز و دلتاوتینی ئوستاد «ناسری ره‌هه‌شن» که له رۆژی ئه‌سه‌په‌رده‌کردنی باوکمدا به ده‌نگی زوڵال و پیاوانه‌ی خۆی له‌سه‌ر مه‌رقه‌ده‌که‌یدا خۆتێنده‌وه پێشکه‌شی خۆتێنه‌ران ده‌که‌م:

نشسته خاک ماتم بر سر و سیمای کردستان
همه‌جا خار غم روییده در صحرای کردستان
بنالد بلبل شیدا بگرید ماهی دریا
فلک را گوش کر باشد از این غوغای کردستان
ز بس از چشم این مردم، سرشک غم فرود آمد
نشسته در گل محنت، ز سر تا پای کردستان
برفت از آسمان ما درخشان آفتاب ما
سیه مانند شب باشد یقین فردای کردستان
به فقه و فلسفه استاد، هم بر منطق و تاریخ
روا باشد که گویندش بهین آقای کردستان
اگرچه رفته از دیده، نخواهد رفت از دل‌ها
بود بعد از وفات او همین ایفای کردستان^۱
عبدولمؤمن مه‌ردوخ نایه‌تول‌لازاده‌ی کوردستانی

پۆتکار ده‌فته‌ر و دیوانی هه‌یه

«چاکه و خراپه‌ی قه‌ت لێ ین نابێ»

۱- خاکی ماتمه له سه‌روچاوی کوردستان نیشته‌وه و درکی خه‌م له سه‌رتاسه‌ری سارای کوردستاندا رواوه.
بولبولی شه‌یدا ده‌نالتینیت و ماسی زه‌ریا ده‌گری، که‌چی گویتی فله‌ک له به‌رامبه‌ر ئه‌م شیوه‌ن و زاریه‌ی کوردستانه‌وه که‌یه.
نه‌وه‌نده فرمێسکی خه‌م له چاوی ئه‌م خه‌لکه‌ره دارڤا که سه‌رتایای کوردستان به قو‌ری نه‌هه‌مه‌تیدا رۆچوو.
هه‌تاوی رووناکی نێمه ناسانه‌که‌مانی به‌جێهێشت و نیت بێگومان به‌یانیه‌ی کوردستان وه‌کوو شه‌وه‌هه‌نگ تاریکه.
له فیه‌قه و فه‌لسه‌فه و لۆژیک و میژوودا ئوستاد بوو، شایسته‌ی خۆیه‌تی که پیتی پوتریت سه‌روهری گه‌وره‌ی کوردستان.
هه‌رچه‌ند له‌به‌رچاوی و ن بوو، به‌لام له دل ده‌رنه‌چیت و کوردستان پاش ده‌فاتی نه‌و هه‌ر هێنده نه‌مه‌کناسی له ده‌ست دیت.

پیتھہ کیہ کانی عامادہ کار

موتالای حاشیه‌ی زوالت له‌سەر سه‌فحه‌ی روخت سه‌عه

به‌وهم چا بوو به‌ منداڵی له‌ دهرسی عیشق راهاتم

هه‌رچهنده‌ هه‌ر له‌ منداڵیه‌وه‌ له‌ ناو ده‌سنووس و که‌شکۆڵ و کتییی لاپه‌ره‌ زه‌ردی هه‌ر سی‌ زمانی کوردی و فارسی و هه‌ره‌بیدا په‌روه‌رده‌ یووم و به‌راوردکردنی شه‌ده‌ب و وێژه‌ی شه‌و سی‌ زمانه‌ پێکه‌وه‌ هه‌میشه‌ یه‌کێک له‌ هه‌زه‌کانم بووه‌ و هه‌ر شه‌وش بووه‌ ه‌ژی شه‌وی تا شه‌ندازه‌یه‌ک متمانه‌ به‌ خۆم بکه‌م و پێشنیاری جه‌نابی «هه‌بدولموئین مه‌ردوخ» له‌ رێگهی براهی به‌رێژ کاک «یه‌حیا په‌رته‌وی» به‌رێژه‌به‌ری بلاوگهی «په‌رته‌ویان» وه‌ په‌سه‌ند بکه‌م و خۆم بجه‌مه‌ ناو ده‌ریای بی‌سه‌یی فه‌ره‌هنگه‌ ده‌وله‌مه‌نده‌که‌ی «زانای هه‌ره‌بلیه‌مت^۱ جه‌نابی ئایه‌توڵلا شیخ موحممه‌د مه‌ردوخێ کوردستانی» وه‌؛ به‌لام کاتێک تیگه‌یه‌شتم چ چیا به‌کی سه‌رکه‌ش و پر له‌ هه‌ڵدێز و چ ده‌ریایه‌کی بی‌ژن و پر له‌ گێژاوم گرتوه‌ته‌ به‌ر که‌ تازه‌ له‌ بنار و که‌نار دوور که‌وتبوومه‌وه‌ و مه‌ترسی گه‌رانه‌وه‌ش له‌ درێژه‌پێدان که‌مه‌تر نه‌بوو...

^۱ - «زانای هه‌ره‌ بلیه‌مت» ده‌سفیکه‌ که‌ مامۆستا هه‌ژاری ره‌حه‌تی له‌ پێشه‌کی فه‌ره‌هنگی «هه‌نانه‌ بۆرینه‌» دا بۆ جه‌نابی ئایه‌توڵلای به‌کار هێناوه‌.

هەر بۆیە بەوپەڕی دڵەراوکیۆه پشتم بەو سەرچاوانەى لە بەر دەستمدا بوون بەست و بەو هیواىەى
 روژ لە دواى روژ پتر لە کارەكەمدا ئەزموون پەیدا كەم؛ بەوپەڕى هێواشی و پەریزەوه بەروپیش چووم و
 ئیستەتا كە ئەم پێشەكیە دەنوسم دوو سالى رەبەقە زۆربەى كاتى خۆم بە ئەم كارە تەرخان كەردوو و
 تازە خەریكم بەرگى یەكەمى ئەم فەرەهنگەى لە ماوەى هەژدە مانگدا نووسراوە^١ ئامادە دەكەم.

لەوانەىە خۆینەرى بەرپز گلهیم لى بکات و رەخنەم لى بگریت و بلتیت: چى ناچارى کردبویت بە
 تەنیا رووبەرۆى کارێک ببیتەوه کە پتۆستە کۆمەڵێک پشپۆز پێکەوه پتۆهى خەریک بن؟
 منیش بەوپەرى دلتیاییەوه لەسەر ئەو باوەڕەم کە لیکۆلینەوه و لەسەرنووسینی وەها شاکارێک
 هەرگیز بە هەولێ تاکەکەسى بەو شیوەیەى کە شیاوێ ناگاتە ئەنجام، بەلام بەوپەرى داخ و کەسەرەوه لەم
 بارە ئاناسیایەدا کە هیچ لایەن و ناوەندیک ئامادە نیە کەمترین پێداویستى ماددى و دراویى وەها
 پرۆژەیک لە وەها ناستیکدا دابین بکات؛ دەست لەسەر دەست دانان و چاوەڕوانى کردنى وەها هەل و
 دەرڤەتیک خەیاڵێکى خاوە و ناواتیکى نەگونجاو و ئەوەى هەمووى بە دەست نایەت ناییت دەست لە
 هەمووى هەلبگیردریت.

شتێکى تر کە مەروڤ هان دەدات هەتا لەم رێگایەدا هەنگاوێکى هەرچەندە بچوک هەلبگیریت
 ئەوەیە کە بە چاوى خۆمان دەبینین بەرهەمێکى وەها بەپز تەنیا لەبەر دەسنووس بوون و نەگونجاو
 بوونى چاپەکەى، کەمترین ئاوپى لى دراوتەوه و کەمترین کەلکى لى وەرگیراوه و هیشتا دەیان و سەدان
 وشەى تێدا یە کە لەو فەرەهنگانەدا کە پاش بڵاوبوونەوهى فەرەهنگى مەردۆخ نووسراون بەرچاوە ناکەون،
 هەرۆهە نووسەرى بەرپز لە پێشەکى فەرەهنگەکەیدا کورتەیکى بەنرخى دەربارەى رێزمانى کوردی
 نووسیوه کە تا ئەو جێگایەى ئاگادارم لە هیچ کتێبێکى رێزماندا نەمدیوه نووسەریک ئاماژەى بى بکات
 و وەکوو سەرچاوەیک پششى پى بستمیت.

لە کۆتاییدا جێگەى خۆیتى بوتریت: ئەگەر ئەم هەولە کەموکورتە رێگە بۆ هەولێکى بە کۆمەڵ
 لە داها توودا بۆ ساغ کردنەوه و لەسەرنووسینی ئەم فەرەهنگە خۆش نەکات؛ لانی کەم ناییتە بەر بەست
 لە رێگەى وەها پرۆژەیکدا.

هیوادارم کاردانەوهى خۆینەران بە گشتى و زانایان و پشپۆران بە تاییەتى لە بەرامبەر هەر جۆرە
 هەلەیکى ئەم پیاچوونەوه و لەسەرنووسینە و راگەیانندنى بە بڵاوگەى «پرتەوبەیان» هەرۆهەزێک بۆ
 بژارکردنى هەلەکانم - کە دەزانم کەم نین - بەدى بھێنیت.

١- ناییتللا لە کۆتایى بەرگی دووەمى فەرەهنگەکەیدا نووسیویەتى: «مەروڤ لە بارودۆخێکدا کە نامرازی پتۆست لە بەر دەستدا نیە و لە ماوەى
 هەژدە مانگدا ناتوانیت ئەو زياتر سەرقالى کۆکردنەوهى وشەگەلى کوردی و هاوواتا فارسى و عەرەبیەکانى بیت...»

- ❖ هه‌روه‌کوو ناماژه‌ی پی‌کرا نووسهری به‌پێژ نهم فهره‌نگه‌ی له ماوه‌ی هه‌ژده مانگدا نووسیوه، که به‌راستی یه‌کێکه له کاره سه‌رسووهره‌یه‌نهر و له ناسابه‌ده‌ره‌کانی نایه‌تووللای کارامه و بلیمه‌ت.
- ❖ ههر له ژیا‌نی نووسه‌ردا و له سال‌ی ۱۳۳۲ی کۆچی هه‌تاوی (۱۹۵۳ی زایینی) دا له لایه‌ن نووسه‌ره‌وه و به خه‌تی خۆی روژانه ناماده‌ی چاپ کراوه و چاپخانه‌ی نه‌رته‌ش ئۆفسی‌تی کردووه و بلاوی کردووه‌ته‌وه.
- ❖ له به‌هاری سال‌ی ۱۳۶۲ی کۆچی هه‌تاوی (۱۹۸۳ی زایینی) دا له لایه‌ن «چاپخانه‌ی حمیده‌ری» هه‌ ئۆفسی‌ت کراوه‌ته‌وه و له لایه‌ن «بلاوگه‌ی غه‌ریق» هه‌ له سنه بلاو کراوه‌ته‌وه.
- ❖ نهم فهره‌نگه سه‌ زمانی کوردی و فارسی و عه‌ره‌بی له خۆ گرتووه و شه کوردیه‌کان - که به زۆری شیوه ناخواتنی ناوچه‌ی نه‌رده‌لانی - کراون به وشه‌ی سه‌ره‌کی و له ژۆریاندا هاوواتاگه‌لی فارسی و عه‌ره‌بیان بۆ نووسراوه و له‌و رێگه‌یه‌وه نووسه‌ر مانای وشه کوردیه‌کانی لیکداوه‌ته‌وه و هه‌موو لایه‌نه ماناییه‌کانی نه‌و وشانه‌ی شی کردووه‌ته‌وه. جگه له مانای فارسی و عه‌ره‌بی، زۆر جار نووسه‌ر هاوواتای کوردی وشه سه‌ره‌کیه‌کانیشی تۆمار کردووه.
- ❖ هه‌رچه‌نده نووسه‌ر له پێشه‌کی فارسی فهره‌نگه‌که‌دا نامانجی خۆی له نووسینی نهم فهره‌نگه به «وه‌رگرتنه‌وه‌ی وشه تالان‌کراوه کوردی و فارسیه‌کان له زمانی عه‌ره‌بی» له قه‌لمه‌م داوه، به‌لام وا ده‌رده‌که‌وێت نه‌وه یه‌کێک له نامانجه‌کانی نووسینی نهم فهره‌نگه بی‌ت و سه‌ره‌کیت‌رین نامانجی نووسه‌ر خزمه‌ت‌کردنی زمانی کوردی و ده‌وله‌مه‌ند کردنی و پاراستنی نه‌و زمانه به گشتی و شیوه ناخواتنی نه‌رده‌لانی بووه له روژگارێکدا که حکومه‌تی سه‌رده‌م به ته‌واوی خۆی بۆ سه‌رپه‌نه‌وه‌ی زمان و فهره‌نگ و وێژه و که‌لتوو‌ری گه‌لانی دانیه‌شتووی نهم ولاته ته‌یار کردبوو و له کۆتاییشدا هه‌ر نه‌و که‌مه‌تر خه‌می و پشت‌گۆی‌خه‌ستنه هه‌ره‌سی پی‌هێنا و تاج و ته‌خت و به‌ختی سه‌رنگوون کرد.
- هه‌ر بۆیه نووسه‌ر له رێگه‌ی زه‌ق‌کردنی نه‌و نامانجه‌وه رێگه‌ی بۆ بلاو‌کردنه‌وه‌ی فهره‌نگه‌که‌ی خۆش کردووه و به هۆی ریز‌کردنی مانا و هاوواتای فارسی و عه‌ره‌بی‌ه‌وه، جگه له‌وه‌ی پیت‌ئۆلی و بلیمه‌ت بوونی خۆی له‌و دوو زمانه‌شدا نیشان داوه. وشه کوردیه‌کانیشی به ته‌واوی هه‌لاجی کردووه و لایه‌نه له‌یه‌که‌چوو و جیاوازه‌کانی نه‌و وشانه‌ی له بواری ماناوه شی کردووه‌ته‌وه. هه‌تا خۆیه‌نهر به وردی له مانا فارسی و عه‌ره‌بی‌ه‌کان و روون‌کردنه‌وه‌کانی نووسه‌ر رانه‌می‌نێت؛ نازانیت چه‌نده له‌و کاره‌دا سه‌رکه‌وتوو بووه.

❖ نه گهر وشهیهکی کوردی چمند مانای جیاوازی فارسی و عهره‌بی له خۆ گرتیبت؛ چهند جار وشه کوردیه‌که‌ی نووسیوه‌تەوه و له ژێریدا مانا فارسی و عهره‌بییه‌کانی به جیا جیا ریزکردووه، هەندێ جارێش هەر یەک جار وشه سەرەکیه کوردیه‌که‌ی نووسیوه و له ژێریدا مانا جیاوازه فارسی و عهره‌بییه‌کانی له پال یه‌کترا ریزکردووه.

❖ نووسەر بۆ ئەوه‌ی وشه هاوواتا و جیاوازه‌کان - که له پال یه‌کترا نووسراون - دیاری بکات، له نێوان وشه هاوواتاکاندا نیشانه‌ی «:»‌ی داناوه که لهم چاپه‌دا ئەم نیشانه‌یه کراوه به «،» و له نێوان وشه جیاوازه‌کاندا نیشانه‌ی «+»‌ی داناوه، که لهم چاپه‌دا ئەم نیشانه‌یه کراوه به «.».

❖ هەر وشه‌یه‌که‌ی روون‌کردنه‌وه‌یه‌کی پێویست بوویت به زمانی فارسی روون‌کردنه‌وه‌که‌ی نووسیوه و نه‌گەر غومونه‌یه‌شی پێویست بوویت به هەر دوو زمانی کوردی و فارسی و هەندێ جار به عهره‌بیش غومونه‌ی بۆ هێناوه‌تەوه.

❖ هەندێ جار نووسەر بۆ نووسینی مانای وشه کوردیه‌کان له زمانی عهره‌بیدا سوودی له تاییه‌تمەندی وشه‌داتاشینی ئەم زمانه - که له رێزمانی عهره‌بیدا روون‌کراوه‌تەوه - وەرگرتوه، به تاییه‌ت له کاتی ماناکردنه‌وه‌ی زاراوه‌گەلی کوردیدا به عهره‌بی پەنای بردووه‌ته‌ بهر ئەم تاییه‌تمەندیی زمانی عهره‌بی.

❖ هەرچەندە وشه‌گەلی سەرەکی فەرھەنگە‌که به زۆری ه‌ی ناوچە‌ی ئەردە‌لانه، به‌لام نووسەر له لێکدانە‌وه‌ی وشه‌کاندا سوودی له دیالێکت و شێوه‌ ناخاوتنی ناوچە‌کانی تری کوردستان وەرگرتوه و ناماژه‌ی پێ‌کردوون، به تاییه‌ت دوو دیالێکتی گۆرانی و کرمانجی ژووړوو.

❖ هەندێ جار نووسەر ناماژه‌ی به زمانگە‌لی دیکە‌ی وە‌ک تورکی و زمانه ئەوروپاییه‌کانیش کردووه، به تاییه‌ت کاتی‌ک وشه‌یه‌کی ئەو زمانانه له کوردیدا به‌کار هێنرا‌ییت یا وشه‌یه‌کی کوردی لەو زمانانه‌وه وەرگیرا‌ییت. شایانی باسه نه‌گەر وشه‌یه‌کی سەرە‌کی فەرھەنگە‌که له زمانه ئەوروپاییه‌کانه‌وه هات‌بێت ناو زمانی کوردیه‌وه، ئەو وشه‌یه‌ی له نێوان دوو سەرە‌رما (> - <) نووسیوه.

❖ تێکه‌ڵا‌بوونی زیاتری شاری سنه و دە‌وربه‌ری له‌گە‌ڵ زمان و فەرھەنگی فارسیدا له چاو ناوچە‌کانی دیکە‌ی کوردستان، که به‌شێکی بۆ گرن‌گه‌بوونی شاری سنه و نزیک‌بوونی ب‌نه‌ماله‌ی ئەردە‌لانیه‌کان له حکومه‌تی ئەو سەر‌ده‌مه‌ی ئێ‌ران‌ه‌وه - که هەندێ جار تا ناستی ژن و ژن‌خواری چو‌ه‌ته‌ پێش - ده‌گەر‌تە‌وه، ه‌رو‌ه‌ها نا‌واله‌بوونی ئەو ناوچە‌یه به‌ روی شارستانی‌تی سەر‌ده‌ما، زیاتر له ناوچە‌کانی دیکە‌ی کوردستان، وای کردووه که زمانی ئەم ناوچە‌یه ه‌میشه له ئالو‌گۆ‌ر و پێش‌که‌وتندا بێت و خە‌لکی ناوچە‌ هاوواتای کوردی بۆ ئەو نامراز و کەر‌هسته و ماشینه‌ نوێ‌انه‌ی که

هاتووه ته شاره که یانموه دابنښ و هندی جاریش سمر و گوڼلاکی وشه ناکوردیه کان بشکینن و بیان کنه هاوچه شنی وشه کوردیه کان.

جگه له مدهش ههروه کوو خوښه ران ناگادارن شاری سنه و دهوړویه و به تاییهت مزگوتی «دارلوشحسان» هر له دیزه مانموه بنکه یه کی گرنگی زانسته نایینه کان و ماموستانایانی شایینی بووه و له م ریگه وه زار او ده گه لی فیه و نوسول و فله سهفه و که لام و نه ستیره ناسی و... له ناو خه لکیدا بلاو بووه توه.

هممو نه مانه له فهره ننگه که ی نایه توللادا رهنکی داوه توه و له م فهره ننگه هاوواتای زوړیه شو وشه و زار او ده گه له ده بنین و پی ده چیت ژماره یه کی که می شو وشه هاوواتایانه نووسر خوی دایتاشین.

❖ ههروه کوو نووسر له پیښه کیه که ی خویدا ناماژهی پی کردووه، هممو وشه گه لی بهی کوردی نم فهره ننگه، کوردی په تی نښ، به لکوو هممو شو وشه فارسی و عهره بیانه شی له خوگر توه که له زمانی کوردیدا به کار ده هینریت. بژ جیا کر نه وه ی نم وشه گه له، نووسر شو وشه سهره کیانه ی که له عهره بیه وه و هر گراون خستوه ناو دوو که وانه وه هه تا له گه ل وشه کوردیه کانددا ټیکه ل نه بیټ - که له م چاپه دا نم وشه گه له خه تیان به ژیردا کیشراوه -، ههروه ها نه گهر له ناو مانا کوردی و فارسیه کانددا وشه یه کی عهره بی به دی کردیت، خه تی به سهردا کیشاوه.

جگه له مدهش کاریکی زوړ گرنگ که نووسر نه نجامی داوه نه وه یه که خه تی به سهر هممو وشه غمواره و ناعهره بیه کانی ناو وشه عهره بیه کانددا کیشاوه که به زوړی له زمانی فارسی و هندی جار له زمانی کوردیه وه په ریونه توه ناو زمانی عهره بی. که هممو نم جوړه وشانه له م چاپه دا خه تیان به ژیردا کیشراوه.

ته نانه له سهره تای فهره ننگه که دا ویستوویه تی شو وشه فارسیانه ش که له کوردیدا به کار ده هینریت دیاری بکات و تا چند لاپه ریبه کیش نم کاره ی کردووه و پاشان لپی په شیمان بووه توه.

❖ ههروه کوو له سهره تای نم پیښه کیه دا ناماژهی پی کرا، نووسر پوخته یه کی سه باره ت به ریژمانی کوردی و چوڼیه تی گزپانی پیته کان، به تاییهت کاتیک وشه کان له زمانیکه وه بژ زمانیکی دیکه ده په ریونه، نووسیوه، که زوړ گرنگه و جیگای لیکو لینه وه یه. جگه له وهش له سهره تای به رگی دووه می فهره ننگه که دا به شیک ی بژ په ندی پشینان و درکه و نیډیو مگه لی کوردی تهرخان کردووه، که له م چاپه دا گوڼر او ده توه بژ سهره تای فهره ننگه که پیش ده ستپنکردنی پیتی نه لف.

❖ هندی جار نووسر هر به مانا کر نه وه ی وشه و زار او ده نه وه ستاوه و رسته و نیمچه رسته و په ندی پشینان و نیډیو میشی به فارسی و عهره بی مانا کردووه توه.

❖ نووسەر له کۆتایی فەرهنه‌نگه‌که‌دا نووسیویه‌تی: «ئه‌گەر پێڕستیێک بۆ وشه‌ فارسیه‌کان و پێڕستیێکی تر بۆ وشه‌ عه‌ره‌بیه‌کانی ئهم فەرهنه‌نگه‌ دابنریت، فارس و عه‌ره‌بیش سوود لهم فەرهنه‌نگه‌ وهرده‌گرن». که به‌ داخه‌وه نه‌مان‌توانیوه‌ لهم چاهه‌دا ئهم ئاره‌زووه‌ی نووسەر به‌یتینه‌ دی، چونکه‌ جگه‌ له‌وه‌ی کارێکی زۆر دژواره‌؛ قه‌باره‌ی فەرهنه‌نگه‌که‌ زیاد له‌ ئهن‌دازه‌ گه‌وره‌ ده‌کات. هیوادارم ئهم ئاره‌زووه‌ی نووسەر لانی کهم له‌ رێگه‌ی گۆڕینی ئهم فەرهنه‌نگه‌وه‌ به‌ نهرم‌نامیر (Software) و دانانی تاییه‌قه‌ندی گه‌ران (Search) به‌ هەر سی‌ زمانه‌که‌ تیایدا به‌دی بیت.

❖ هەر له‌به‌ر ئاسانکاری بۆ هاتنه‌ دی ئهو ئاواته‌ی له‌ خائی پێشودا ئاماژه‌ی پێ‌کرا؛ نووسەر هه‌ندێ رسته‌ و لێکدانوه‌ و نیمچه‌رسته‌ی خستوه‌ته‌ ریزی وشه‌ سه‌ره‌کیه‌کانی فەرهنه‌نگه‌که‌وه‌ که له‌ زمانی کوردیدا وشه‌ و زاراوه‌ی تاییه‌تی بۆ داننه‌نراوه‌ به‌لام له‌ زمانی فارسی یا عه‌ره‌بیدا وشه‌ و زاراوه‌ی تاییه‌تی هه‌یه‌. بۆ نمونه‌ له‌ عه‌ره‌بیدا بۆ «دابه‌زینی پله» و شه‌ی «دَرَکَة» دانراوه‌، هەر بۆیه‌ نووسەر له‌ ریزی وشه‌ سه‌ره‌کیه‌کاندا «پله‌کان هموز»ی دانراوه‌ هه‌تا له‌ مانا عه‌ره‌بیه‌که‌یدا ئاماژه‌ به‌و وشه‌یه‌ بکات. هه‌روه‌ها «پێسه‌ به‌رخ» و «پێسه‌ ریوی» و «پێس هه‌نگوور» له‌ ریزی وشه‌ سه‌ره‌کیه‌کانی فەرهنه‌نگه‌که‌دا هاتون، چونکه‌ له‌ فارسی و عه‌ره‌بیدا زاراوه‌یان بۆ دانراوه‌...

هه‌روه‌کوو ئاماژه‌ی پێ‌کرا گرنگیی ئهو کاره‌ی نووسەر رۆژێک ده‌رده‌که‌ویت که پێڕستیێکی فارسی و عه‌ره‌بی بخریتته‌ پاڵ فەرهنه‌نگه‌که‌ یا فەرهنه‌نگه‌که‌ بکریته‌ به‌ نهرم‌نامیر، که له‌ وه‌ها کاتی‌که‌دا له‌گه‌ڵ دۆزینه‌وه‌ی زاراوه‌ فارسی یا عه‌ره‌بیه‌که‌دا روون‌کردنه‌وه‌ کوردیه‌که‌ به‌ هانا‌مانه‌وه‌ دیت.

❖ نووسەر له‌ هه‌لبژاردنی وشه‌ و هاوواتای فارسی و عه‌ره‌بیدا زۆر ورده‌کاری به‌کارهێناوه‌ و هه‌ولێ داوه‌ به‌ پێی توانا له‌بارترین و گونجاوترین وشه‌ له‌ به‌رامبه‌ر وشه‌ کوردیه‌که‌نه‌و دانیت، واته‌ نووسەر لێکدانوه‌ کوردیه‌کانی وشه‌ به‌ وشه‌ نه‌کردوه‌ به‌ فارسی و عه‌ره‌بی، که نیشانه‌ی زانایی و ئاگاداری نووسه‌ره‌ له‌ دوو زمانی فارسی و عه‌ره‌بیدا سه‌ره‌پای زمانی زکماکی خۆی.

❖ تاییه‌قه‌ندییه‌کی دیکه‌ی ئهم فەرهنه‌نگه‌ له‌وه‌دایه‌ که نووسەر چاوه‌ لێکدراو (دووبه‌شی)ه‌کانی وه‌کوو فەرهنه‌نگه‌کانی دیکه‌ ته‌نیا به‌سه‌ر یه‌که‌وه‌ مانا نه‌کردوه‌ته‌وه‌، به‌لکوو به‌شی یه‌که‌میشی به‌ جیا مانا کردوه‌ته‌وه‌، بۆ نمونه‌ له‌ چاوه‌گی «فَره‌دان»دا وشه‌ی «فَره‌»ی له‌ پێشدا مانا کردوه‌ته‌وه‌ پاشان «فَره‌دان»ی به‌سه‌ر یه‌که‌وه‌ مانا کردوه‌ته‌وه‌.

❖ نووسەر له‌ نووسین و ریزه‌بندی وشه‌ کوردیه‌کاندا که‌لکی له‌ رێنوسیی ئه‌م‌پۆی کوردی وهرنه‌گرتوه‌، به‌لکوو پێته‌ کوردیه‌کانی له‌گه‌ڵ بزاوی عه‌ره‌بی (کَـ)دا پێکه‌وه‌ به‌کار هێناوه‌ و له‌ لایه‌که‌وه‌ سوودی له‌ پێتگه‌لی «ف، ل، گ، ژ، پ»ی کوردی وهرگرتوه‌ و له‌ لایه‌کی دیکه‌شه‌وه‌

پیتگه‌لی «ذ، ص، ض، ط، ظ ث» ی عمره‌بیشی به‌کار هی‌ناوه. هه‌روه‌ها سوودی له «ۆ - ی» ی کوردیش وهرگرتوه، هه‌رچه‌نده زۆرجار نیشانه‌ی «ی» ی بۆ دانه‌ناون که دانه‌نانی ئەم نیشانه‌یه هه‌ندی جار بۆ تاییه‌هه‌ندی شیوه‌ ناخاوتنی نه‌رده‌لانی ده‌گه‌ریتسه‌وه که چۆنیه‌تی ده‌ربهرینی «ۆ - ی» له‌م هه‌رته‌دا جیاوازه له ناوچه‌کانی دیکه‌ی کوردستان. هه‌روه‌ها شایانی باسه که نووسەر له ریزیه‌ندی وشه سه‌ره‌کبه کوردیه‌کاندا پیتی «ل» ی پێش پیتی «ن» داناهه و وه‌کوو دوو پیتی سه‌ره‌به‌خۆ مامه‌له‌ی له‌گه‌لدا کردوون و تیکه‌لی نه‌کردوون که ئەم ورده‌کاریه‌ی نووسەر له‌م چاپه‌شدا پارێزراوه.

❖ نووسەر له‌باتی پیتی «ئ» لاتینی و «ی» ی کورت، نیشانه‌ی «ـ» ی داناهه و له‌باتی بزوینی «ه» ی کوردی له ناوه‌راستی وشه‌دا، نیشانه‌ی «ـ» ی داناهه. هه‌روه‌ها هه‌ندی جار «ی» ی کورتی به‌کاره‌یناوه، بۆ به‌راورد کردنی رێنووکی نووسەر له‌گه‌ل رێنووکی شه‌مپۆی کوردیدا، سه‌یری دوو لاپه‌ره‌ی نمونه‌ی ئۆفسیته‌ کرایی فهره‌نگه‌ که بکه، هه‌روه‌ها سه‌رنجی ئەم خسته‌یه‌ی خواره‌وه بده!

رێنووکی فهره‌نگه‌ که	رێنووکی شه‌مپۆی کوردی	رێنووکی ئەم چاپه‌ی فهره‌نگه‌ که
پەرچان	پەرچان	پەرچان
پنگه‌موس	په‌نگه‌موس	په‌نگه‌موس
تُرش	تورش	تورش
تِرک پا	تره‌ک پا	تره‌ک پا
چاوبۆق	چاوبۆق	چاوبۆق
خَط بۇتلان	خه‌ت بوتلان	خه‌ت بوتلان
قُبَات	سه‌بیات	سه‌بیات
جاذبه‌ زوین	جازه‌ی زه‌وین	جازه‌ی زه‌وین
بی‌آده‌بی	بی‌ئه‌ده‌بی	بی‌ئه‌ده‌بی
رَوُز	ره‌وز	ره‌وز
ذَرَه	زه‌ره	زه‌ره
رَشائی	ره‌شایی	ره‌شایی
زینگ	زینگ	زینگ
طَرَفَةُ الْعَيْن	تورفه‌توله‌ین	تورفه‌توله‌ین
ظَفَر	زه‌فه‌ر	زه‌فه‌ر
صاف	ساف	ساف

رټنووې فېرهنگه که	رټنووې نېمړۍ کوردی	رټنووې نېم چاپې فېرهنگه که
ضِدْ	زیدد	زیدد
وَلِيّ	وعلیې	وعلیې
یادآورې	یاداومړی	یاداومړی
کَنین	که نن	که نن
مَظَنَّة	مېزېنه	مېزېنه
تُر	تور	تور
تَوْرِيک	توورېک	توورېک
تورغان	تورغان	تورغان
تَوْر	توړ	توړ
سِه	سې	سې
فِ	ف	ف

همروه کوو خوښه رې بهرېز ده بېنېت زورجار رټنوسه که ی نووسر بؤ ده رڅستنی چوښه تی ده برېښی وشه کوردیه کان ورده کاری زورتری تېدايه، بؤ غوونه نیمچه بزویتي «i» که نایه توللا به «-» ناماژه ی پی کردوه، بؤ رټنووې فېرهنگ زور پټیسته که له رټنووې نه مړۍ کوردیدا نیه. همرېزه وشه «که نن» له رټنووې نه مړۍ کوردیدا ده کریت به «Kenin» بخوښتیه وه، که چا وگه و به مانای «که نن» ه، یا به «Kenn» بخوښتیه وه که به مانای «ناودې».

نهم ورده کاریه لم فېرهنگه دا زور گرنگه، چونکه همروه کوو ده زانن له شیوه ناخاوتنی نهم ده لاندیدا زورجار پیتی «د» له چا وگدا به دی ناکریت، کاتیک ره گی وشه که به پیتی «ن» کوتایې هاتبیت، وه ک چا وگه گلی: «سهن»، «خورانن» و...

همروه ها نووسر به دانانی نوخته له ژیر پیتی «د» له وشه گلی «قادر» و «پالوده» و «نه» و... دا ناماژه ی به ده رنه که ورتنی نهم پسته لهو وشه گله دا کردوه.

همروه کوو خوښه رې بهرېز له خشته که دا ده بېنېت و پاشتریش ناماژه ی پی ده که نن، به یارمه تی هاوکارانی بهرېزې بیتچن ههولمان داوه لم چاپه دا به پیتی توانا ورده کاریه کانی نووسر له رټنووې فېرهنگه که دا پېارېزین.

❖ نووسر له پېشه کی فېرهنگه که دا گلې له به کاره ینانی نه لږویتی عهره بی بؤ نووسینی کوردی و فارسی کردوه و بیتوانا بونی شو نه لږویتی به بؤ ده رڅستنی ورده کاریه کانی ناخاوتنی زمانی فارسی و عهره بی روون کردوه ته وه و ته نانه ت پېشنیاری نه لږویتی کی دیکه ی

خستووته بهر باس که جینگای سهرنجدان و لیکۆلینهوی پسیۆپانی رینووسی کوردیه.

شایانی باسه که من خۆم له گهڵ نهوهدا نیم که له رینووسدا هه موو ورده کاریه کانی ناخاوتن دهقه دهق ناشکرا بکریت و ناسانکاری و ریکۆپیککی و خیرانووسین به سهر دانانی نیشانه گهلی زۆربۆر بۆ گواستنهوی دهقه دهقی پیت و بزۆینه کان له ناخاوتنهوه بۆ نووسین هه لده بیژیم، ته نیا نهوهنده ههیه که له نووسینی فهرهنگدا نیازمان به فۆنه تیکیککی ریکۆپیک ههیه وه کوو له زمانی ئینگلیزیدا دهیبین.

❖ خالیککی تر که له فهرهنگه دا جینگای سهرنجه نهویه که نووسهر وشه و رسته گهلی فهرهنگه که ههر بهو جۆرهی که خه لکی بازار و کوچه و کۆلان له ناخاوتنی رۆژانه یاندا به کاری دههینن گواستووتهوه بۆ ناو فهرهنگه کهی و ههرگیز له ههولتی نهوهدا نه بهوه به له فزی قه لثم وشه کان بنووسیت و ناخاوتنی زانایانه و خوینه وارانیهی سهرده می خۆیی به سهر ناخاوتنی خه لکی ره مه کیدا هه لته یژاردوه.

❖ نووسهر جگه له وشه کوردیه کان به و په پری ورده کاریه وه سهر و بۆر و ژیر و زه نه و گیره ی بۆ وشه فارسی و عه ره ییه کانی ناو فهرهنگه کهی داناوه.

❖ نووسه ری به پێژ له ههر جیهه کدا به پێویستی زانیوه و ینه و شکلی پێویستی بۆ روون کردنهوی زیاتری مانای وشه کانی فهرهنگه کهی کیشاوه که کارامه یی و ده سرنگی نی نووسهر له و ینه کیشانیشدا ده خاته روو و وه کوو شاعیری عه ره ب ده لیت: «به لای خوداوه هیچی تیناچیت که هه موو مرۆفه کان له مرۆفیکدا کۆیکاتهوه!».

❖ ههرچهنده شیوه ناخاوتنی شیرینی ناوچهی نه رده لآن به سهر فهرهنگه کهدا زاله، به لām وه سف کردنی نهم فهرهنگه به فهرهنگیککی له سه داسه د ناوچه یی؛ بریاریککی دوور له نینساف و دادوهریه، چونکه جگه له وهی نهم فهرهنگه ده یان و سه دان وشه ی هه ورامی و ته نانه ت کرمانجی ژوو روویشی له خۆگرتوه؛ ههروه کوو مامۆستا جه مال نه بهز له کتیبی «به ره و زمانی یه کگرتوی کوردی» دا ناماژه ی پی ده کات ناوی زۆربه ی نامراز و نامیره سه ره تاییه کانی کشتوکال و... له نیوان زۆربه ی دیالیکته کوردیه کاندایه وه، ههروه ها خوینه ری به پێژ پاش سهرنج دانی نهم خسته یه ی خواره وه و به راورد کردنی هه ندێ له و روون کردنه وانه ی که له پال وشه کوردیه کانی فهرهنگه کهدا نووسیومه؛ ده توانیت به ناسانی مانای به شیکی زۆری وشه سه ره کیه کانی ناو نهم فهرهنگه بدۆزیتوه، ههرچهنده خۆی دانیشتوی نهم ناوچه یه ی کوردستان نه ییت:

شیوه لاجاوتنی گهرده لانی	شیوه لاجاوتنی سلیمانی و دمووریه ری
مردک	مردوو
شیویاک	شیواو
پیکه بیگ	پیکه بیگو، پیکه یشتوو
مانک	مانوو، ماندوو
بیانک	بیانوو
تله و کردن	تل کردنه وه
شله و کردن	شل کردنه وه
کوتیاک	کوتیاو، کوتراو
هاریان	هاریان
که لتن	که و تن
کیفسان	کونیستان
ناوی	نابی، نابیت
کولانن	کولاندن
خه لائن	خه واندن
پرتووکیاک	پرتووکاو
دانین	دانان
کوا	که و ا
کوانک	کوانوو
که و مرک	که و مر
مه زک	میشک

❖ نوسەر له فەرهنه‌نگه‌که‌یدا مانا کوردی و فارسی و عهره‌بیه‌کانی پاش پیتگه‌لی «ف»

و «ف» و «ع» بهم شیوه‌یه‌ی خواره‌وه ریزکردووه:

ک —

ف —

ع —

به‌لام هندی جار نیشانه‌ی پاش پیتی «ک» ی بهم شیوه‌یه‌ی داناوه:

ک +

هه‌رچه‌نده هۆی نهم کارهم به ته‌واوی بۆ ساغ نه‌کرایه‌وه، به‌لام وا ده‌زانم ناماژه بیټ به مانایه‌کی جیاوازی دیکه‌ی وشه سه‌ره‌کیه‌کی سه‌ره‌وه که له کوردیدا هاوواتای بۆ نه‌دۆزیوه‌ته‌وه، چونکه نوسەر له پیتشه‌کی فەرهنه‌نگه‌که‌دا نووسیویه‌تی: نهم نیشانه‌یه «+» بۆ جیاوازی‌بوونی مانا دانراوه.

بۆ دەرڤه‌خستنی نهم جی‌اوازیه‌ له‌م چاپه‌دا پاش پی‌تی «ك» كه‌ نیشانه‌ی زمانی کوردیه‌، سی‌ خال‌
دانراوه‌ پاشان وشه‌ کوردیه‌كه‌ نووسراوه‌، به‌م شی‌ویه‌: ك...:

چ سوودێك له‌م فهره‌نگه‌ وه‌رده‌گرین؟

جگه‌ له‌ دۆزینه‌وه‌ی مانای وشه‌كان كه‌ کاری سه‌ره‌کی هه‌ر فهره‌نگیكه‌، فهره‌نگی مه‌ردۆخ له‌
زۆر رووی دیکه‌وه‌ بۆ خوێنه‌ران و لیکۆلعه‌ران به‌سووده‌، كه‌ چه‌ند لایه‌کی ده‌خه‌ینه‌ روو:

■ له‌ رووی نهم فهره‌نگه‌وه‌ ده‌توانین شی‌وه‌ ناخاوتنی دانیش‌توانی نهم ناوچه‌یه‌ له‌
کوردستان بناسین و له‌گه‌ڵ شی‌وه‌ ناخاوتنی نه‌م‌پۆی هه‌مان ناوچه‌دا به‌راوردی بکه‌ین و راده‌ی نه‌و
ئالۆگۆزی که‌ به‌ سه‌میدا هاتوه‌ دیاری بکه‌ین. هه‌روه‌ها ده‌توانین له‌گه‌ڵ شی‌وه‌ ناخاوتنی ناوچه‌کانی
تری کوردستاندا به‌راوردی بکه‌ین.

■ به‌ هۆی زۆربوونی وشه‌ هاوواتاكان له‌م فهره‌نگه‌دا، وشه‌ و زاراوه‌ هاوبه‌شه‌کانی
ناو سی‌ زمانی کوردی و فارسی و عه‌ره‌بی و شوێن‌دانانی نهم زمانگه‌له‌ له‌سه‌ر یه‌ک‌تر باش‌تر روون
ده‌بی‌تته‌وه‌.

■ گه‌نجینه‌یه‌کی به‌نرخه‌ بۆ دۆزینه‌وه‌ی وشه‌ هاوواتاكان له‌ زمانی فارسی و
عه‌ره‌بی‌دا، چونکه‌ ته‌ناهت له‌ نه‌م‌پۆشدا فهره‌نگی‌کی فارسی یا عه‌ره‌بی که‌ وشه‌ هاوواتاكانی له‌
پال‌ یه‌ک‌دا ریز کردی‌ت ئیجگار که‌مه‌. بۆیه‌ نهم فهره‌نگه‌ له‌م رووه‌وه‌ بۆ خوێندکارانی به‌شی فارسی
و عه‌ره‌بی زۆر به‌سووده‌.

■ زۆر به‌ وردی چه‌ژنیه‌تی ده‌رب‌پ‌ینی شی‌وازی ناخاوتنی وشه‌کانی دیاری کردوه‌،
هه‌ربۆیه‌ هه‌ول دراوه‌ به‌ پ‌تی توانا نهم ورده‌کاریانه‌ بگوێزر‌یتته‌وه‌ بۆ ناو نهم چاپه‌ تازه‌.

■ سه‌رچاوه‌یه‌کی به‌پ‌ت‌زه‌ بۆ دۆزینه‌وه‌ی نه‌و وشه‌ کوردی و فارسیانه‌ی که‌ په‌ریونه‌ته‌وه‌ بۆ
ناو زمانی عه‌ره‌بی و به‌ پ‌نچه‌واشه‌وه‌، چونکه‌ نووسه‌ر هه‌موو نه‌و وشانه‌ی دیاری کردوه‌.

■ یاهه‌ری‌کی به‌سووده‌ بۆ پ‌س‌پ‌ۆزانی ب‌واری زاراوه‌سازی به‌تایبه‌تی له‌م هه‌لومه‌رجه‌
تایبه‌ته‌دا که‌ نه‌م‌پۆ میلیله‌ته‌که‌مانی پ‌یدا ت‌ی‌ده‌پ‌ر‌یت، که‌ شۆرشی ئینفۆرماتیک و به‌جیهانی‌بوون، له‌
لایه‌که‌وه‌ به‌رده‌وام‌بوون و نه‌توانه‌وه‌ی زمانه‌که‌مانی - لانی که‌م به‌ ق‌سه‌د پ‌ر‌کردنی زمانی گه‌لانی
دراوس‌یمان - گه‌ره‌نتی کردوه‌ و له‌ لایه‌کی دیکه‌شه‌وه‌ گ‌رنگی و پ‌ی‌ویست بوونی داتاشینی زاراوه‌ی
نوویی زیاتر له‌ هه‌موو سه‌رده‌می‌کی تر ناشکرا کردوه‌.

■ سه‌رچاوه‌یه‌که‌ بۆ دۆزینه‌وه‌ی بارودۆخی ژبان و گۆزه‌رانی دانیش‌توانی نهم هه‌ر‌ت‌مه‌ له‌و
سه‌رده‌مه‌دا به‌ ژن و پ‌یاو و مندال و هونه‌رمه‌ند و قومار‌باز و...ه‌وه‌. چونکه‌ نووسه‌ر زۆر به‌ وردی

ناوی خواردنه‌کان و نامیره‌کانی موسیقا و داوده‌رمان و به‌هاراتی ناو چیشته و شهو میوانه‌ی که وشک ده‌کرین یا ده‌کرین به دۆشاو و زاراوه‌کانی قومار و جور یاری و له‌یستۆکی منداڵان و ته‌نانه‌ت زاراوه‌کانی ناو شهو یاریانه و گه‌لی ورده‌کاری دیکه‌ی باس‌کردوو که میژوونوسان و کۆمه‌لناسان و نه‌دیبان و... له‌ توژینه‌وه‌کانیاندا ده‌باره‌ی شهو هه‌ریمه له‌ کوردستان بی‌تیاز نابن لیتی.

من و شهو فهره‌نگه

هه‌رچه‌نده خه‌تی نووسه‌ر زۆر خۆشه و هه‌رکەس تا راده‌یه‌ک شاره‌زای که‌شکۆل و ده‌سنوسی بیه‌شینیان بیت پاش ماوه‌یه‌ک له‌گه‌لیدا رادیت و ده‌توانیت به‌ ناسانی بیه‌خوینیت‌ه‌وه، به‌لام به‌داخه‌وه فهره‌نگه‌که - به‌ تایبته‌ چاپی دووه‌می - باش تۆفسیت نه‌کراوه و زۆرجار وشه‌کان ده‌رنه‌که‌وتوون یا زۆر که‌مه‌رنگن و ساخ کردنه‌وه‌یان کاریکی ئیجگار دژواره و کاتیکی زۆر ده‌بات.

هه‌ربۆیه پاش شه‌وه‌ی فهره‌نگه‌که له‌ لایه‌ن هاوکارانی «**بلاوگه‌ی پره‌وه‌یه‌یان**» ده‌ پیتچن کرا و درایه‌ ده‌ستم ناچار بووم سه‌ره‌له‌نوێ پیتشه‌کی فهره‌نگه‌که تا سه‌ره‌تای پیتی شه‌لف به‌ ته‌واوی بنووسمه‌وه و له‌وه به‌دواوه به‌شه پیتچن‌کراوه‌کان له‌گه‌ل فهره‌نگه‌ تۆفسیت‌کراوه‌که‌دا که به‌ خه‌تی نووسه‌ر نووسرابوو به‌راورد به‌کم و پاش ئه‌رك و ره‌نجیکی زۆر و په‌نابردنه به‌ر جیگه‌گه‌لی دیکه‌ی فهره‌نگه‌که که وشه‌ هاوماناکانی تیدا دووپات کرابوووه و به‌ پشت‌به‌ستن به‌ فهره‌نگه‌گه‌لی کوردی و فارسی و عه‌ره‌بی، ده‌ستم به‌ ساخ کردنه‌وه‌ی فهره‌نگه‌که کرد.

نووسه‌ری به‌ریز زۆر جار له‌ په‌راویزی فهره‌نگه‌که‌دا هه‌ندیک وشه و روون کردنه‌وه‌ی خستوه‌ته سه‌ر فهره‌نگه‌که که به‌داخه‌وه له‌ کاتی به‌رگتیگرتن و ریکویتیگرتنی فهره‌نگه‌که‌دا به‌ ده‌م تیغی به‌رگتیگه‌روه روشتوون و به‌ زه‌مه‌تیکی زۆر به‌شی هه‌ره‌زۆری شهو وشانه‌م راست کردوه‌ته‌وه.

هه‌روه‌کوو ناماژه‌ی پی‌کرا زۆر جار نووسه‌ر نیشانه‌ی «(» بی‌بۆ وشه‌ کوردیه‌کان دانه‌ناوه که دۆزینه‌وه‌ی شیوه‌ی دروستی ده‌رپین و ریتنوسی شهو وشانه‌ش کاتیکی زۆری بردوه‌.

هه‌روه‌ها هه‌موو شهو بزوانه‌ی که نووسه‌ر بۆ وشه‌ عه‌ره‌بی و فارسیه‌کانی داناوه به‌ یارمه‌تی هاوکارانی به‌ریزی پیتچن گوێزراوه‌ته‌وه بۆ شه‌م چاپه‌ نوییه.

به‌ پیتشینیاری جه‌نابی «**عه‌بدولومین**» به‌ریاردا بۆ هه‌رکام له‌ وشه‌گه‌لی سه‌ره‌کی فهره‌نگه‌که که وشه‌یه‌کی هاوواتا یا روون کردنه‌وه‌یه‌ک به‌ دیالیکتی سۆرانی (شیوه‌ ناخواتنی سلیمانی و ده‌ورو به‌ری) بجه‌مه سه‌ر فهره‌نگه‌که، که پیتشینیاریکی زۆر به‌جی و پتووست بوو، چونکه له‌ لایه‌که‌وه نووسه‌ر مانای هه‌ندیک له‌ وشه‌ سه‌ره‌کیه‌کانی فهره‌نگه‌که‌ی به‌ کوردی نه‌نووسیوه و له‌ لایه‌کی دیکه‌شه‌وه

شیئو ناخاوتنی ئه‌مه‌ده‌لانی به‌سهر فهره‌نگه‌که‌دا زائنه، جگه له‌مانه‌ش نووسهر زۆریه‌ی
 روون‌کردنه‌وه‌کانی خۆی سه‌باره‌ت به‌ وشه سه‌ره‌کیه‌کانی فهره‌نگه‌که‌ به‌ زمانی فارسی نووسیوه‌ که
 وه‌رگێپانی ئه‌و روون‌کردنه‌وانه‌ بۆ سه‌ر زمانی کوردی کارێکی زۆر پێویست بوو، ته‌نانه‌ت نووسهر
 به‌شێک له‌ سه‌ره‌تای فهره‌نگه‌که‌ی به‌ زمانی فارسی نووسیوه‌ که‌ ئه‌و به‌شه‌یشم وه‌رگێپاوه‌ته‌ سه‌ر
 زمانی کوردی.

ده‌توانم بلێم جارێ ته‌گه‌ر خۆینه‌ریک لانی که‌م زمانی فارسی نه‌زانیا به‌ نه‌یه‌ده‌توانی سوودی ته‌واو
 له‌م فهره‌نگه‌ وه‌ربرگێت، به‌لام له‌م چاپه‌ نوێیه‌دا خۆینه‌ر ته‌نیا به‌ زانیی زمانی کوردی و دیالێکتی
 سۆزانی ده‌توانیت سوود له‌م فهره‌نگه‌ وه‌ربرگێت.

بێگومان خۆینه‌ری به‌پێز ده‌زانیت که‌ دانانی وشه‌ی هاوواتا یا روون‌کردنه‌وه‌ بۆ هه‌موو وشه‌
 سه‌ره‌کیه‌کانی ئه‌م فهره‌نگه‌ چه‌نده‌ کارێکی پشوسوارکه‌ر و کاتگیره‌، زۆر جار بۆ راست‌کردنه‌وه‌ی
 رێنووسی وشه‌یه‌ک و ماناکردنه‌وه‌ی، چه‌ندین کاتژمێر کاتم ته‌رخان کردوه‌ و ئه‌م فهره‌نگ و ئه‌و
 فهره‌نگم کردوه‌.

هه‌ندێ جار ته‌گه‌ر له‌ دیالێکتی سۆزانی‌دا وشه‌ی هاوواتام ده‌ست نه‌که‌وتییت، په‌نام بردوه‌ته‌ به‌ر
 دیالێکته‌کانی دیکه‌، یا لانی که‌م روون‌کردنه‌وه‌یه‌کم له‌سه‌ر وشه‌که‌ نووسیوه‌ و هه‌ندێ جارێش به‌
 وه‌رگێپانی روون‌کردنه‌وه‌که‌ی نووسهر له‌ فارسیه‌وه‌ بۆ کوردی وازمه‌یناوه‌ و ته‌گه‌ر وشه‌ سه‌ره‌کیه‌که‌
 زیاتر له‌ مانایه‌کی هه‌لگرتبێت ئاماژه‌م پێ‌کردوه‌، هه‌روه‌ها ته‌گه‌ر هه‌ستم کردییت وشه‌که‌ نامۆیه‌ و
 روون‌کردنه‌وه‌ی پێویسته‌، وشه‌ هاوواتاکه‌م روون‌کردوه‌ته‌وه‌، جارجارێش هه‌ندێ وشه‌م ده‌ست که‌وتوه‌وه‌
 که‌ له‌ فهره‌نگه‌ کوردیه‌کاندا - به‌ تایبه‌تی فهره‌نگی هه‌بنانه‌ بۆزینه‌ی مامۆستا هه‌ژاردا - تۆمار
 نه‌کراوه‌؛ که‌ ئه‌و وشانه‌شم له‌ فهره‌نگه‌که‌دا گوێخاندوه‌.

هه‌موو وشه‌ و روون‌کردنه‌وه‌کانی خۆم له‌ ناو دوو قولاپدا - [...] - داناوه‌ هه‌تا له‌گه‌ڵ ده‌قی
 فهره‌نگه‌که‌دا تێکه‌ڵ نه‌بییت و هه‌ر روون‌کردنه‌وه‌یه‌کی نووسه‌ریشم وه‌رگێپایه‌ته‌ سه‌ر زمانی کوردی
 له‌ناو دوو که‌وانه‌دا و له‌ نێوان دوو قولاپدا - [...] - داناوه‌، هه‌تا خۆینه‌ر بزانییت که‌ ئه‌م جۆره‌ وشه‌
 و روون‌کردنه‌وانه‌، واتاکه‌ی هی نووسهر و دارشته‌که‌ی له‌ منه‌وه‌یه‌.

شایانی باسه‌ که‌ له‌ ماناکردنه‌وه‌ی وشه‌کاندا هه‌ولم داوه‌ له‌ رووی مانا فارسی و عه‌ره‌بیه‌کانه‌وه‌
 بۆچوونی نووسهر له‌ باره‌ی وشه‌ سه‌ره‌کیه‌کانی فهره‌نگه‌که‌وه‌ به‌ده‌ستبه‌یتم و مانایه‌که‌ هه‌لبۆژێرم که‌
 له‌و بۆچوونه‌وه‌ نزیک بییت با له‌گه‌ڵ بۆچوونی خۆیشمدا ناته‌با بییت.

هه‌روه‌ها شایانی باسه‌ که‌ نووسه‌ری به‌پێز زۆرجار روون‌کردنه‌وه‌ی فارسی له‌ ریزی وشه‌
 کوردیه‌کاندا نووسیوه‌، یا نمونه‌ی کوردی له‌ ریزی وشه‌ فارسیه‌کاندا هه‌یناوه‌ته‌وه‌، که‌ هه‌موو ئه‌و

روونکردنه‌وه و نمونه‌گه‌له جیا کراونه‌ته‌وه و گوټزراونه‌ته‌وه بۆ شوټنی تاییه‌تی خوټیان.

هه‌ندی جار به پیتی پټویست له په‌راوټزی فهره‌نگه‌که‌دا هه‌ندی روونکردنه‌وه‌م نووسیوه و له کۆتاییدا نیشانه‌ی (ر.م) پټ زیاد کردوه هه‌تا له‌گه‌ل په‌راوټزه‌کانی نووسه‌ردا تټکه‌ل نه‌بیت.

هه‌روه‌کوو پټشتریش ناماژه‌ی پټ کرا به یارمه‌تی هاوکارانێ پټچن هه‌ولمان داوه به پیتی توانا به‌شی هه‌ره‌زۆری ورده‌کاریه‌کانی نووسه‌ر بگوټزینه‌وه بۆ ناو ئەم چاپه‌ نوټیه؛ هه‌ر بۆیه:

✓ نه‌گه‌ر وشه‌یه‌ک له فهره‌نگه‌که‌دا خه‌تی به ژێردا کټشرا‌بوو ئه‌وه وشه‌یه‌کی ره‌سهن نیه و له زمانټیکی دیکه‌وه وه‌رگه‌راوه.

✓ هه‌رکام له وشه‌ سه‌ره‌کیه‌کانی فهره‌نگه‌که‌دا خه‌تی به ژێردا کټشرا‌بوو ئه‌وه له عه‌ره‌بیه‌وه وه‌رگه‌راوه و نه‌گه‌ر له نیوان دوو سه‌ره‌مه‌دا نووسرا‌بوو - <...> - سه‌ر به زمانه‌ ئه‌ورووپاییه‌کانه.

✓ نه‌گه‌ر له نیوان دوو وشه‌دا نیشانه‌ی «١» دانرا‌بوو ئه‌وه دوو وشه‌یه‌ پټکه‌وه هاوواتان و نه‌گه‌ر نیشانه‌ی «٢» دانرا‌بوو مانایان له یه‌ک جیاوازه. شایانی باسه‌ منیش له روونکردنه‌وه‌کانی خۆمه‌دا سوو‌دم له‌م دوو نیشانه‌یه‌ وه‌رگرتوه.

✓ نه‌گه‌ر وشه‌یه‌ک نیشانه‌ی زه‌نه (ن) به سه‌ره‌وه بوو ئه‌وه نیمچه‌ بزاوی «٣» له‌گه‌ل‌دا‌یه و پټویسته له کاتی خوټینه‌وه‌دا توټیک زمانی بۆ دا‌ب‌گیر‌در‌یت. شایانی باسه‌ ئەم نیشانه‌ ته‌نیا بۆ ئه‌و وشانه‌ دانراوه که له‌وانه‌یه به هۆی نامۆ‌بو‌نه‌وه خوټنه‌ر له ده‌رپ‌ر‌ینی وشه‌که‌دا تووشی هه‌له‌ بکات.

✓ نه‌گه‌ر پیتی «د» له ناو وشه‌ سه‌ره‌کیه‌کانی فهره‌نگه‌که‌دا به‌م شی‌ویه‌ نووسرا‌بوو: «٤»، ئه‌وه پټویسته وه‌کوو پیتی «د» له وشه‌ی «قادر» و «نادر» دا‌ب‌گوټ‌ر‌یت‌ه‌وه، که له «قاير» و «ناير» هه‌و نزیکه‌تره هه‌تا قادر و نادر.

هه‌ر چه‌نده نووسه‌ر نیشانه‌ی «ه» له هه‌ر جی‌گایه‌کدا پټویست بوو‌ب‌یت بۆ هه‌موو ئه‌و پټه‌ کوردیانه‌ داناهه که نیمچه‌ بزوټنی «٥» یا له‌گه‌ل‌دا‌یه، به‌لام له‌به‌ر ئه‌وه‌ی نیشانه‌ی نامۆ له ر‌یت‌نو‌وسی فهره‌نگه‌که‌دا له‌را‌ده‌به‌ده‌ر نه‌ب‌یت و هه‌روه‌ها به هۆی گ‌یر‌و‌گ‌رت‌ی فۆنتی وشه‌ کوردیه‌کانه‌وه، هه‌روه‌کوو ناماژه‌ی پټ کرا، نیشانه‌ی زه‌نه (ن) - که له‌م چاپه‌دا ج‌ین‌ش‌ین‌ی نیشانه‌ی «ه» - ته‌نیا به پیتی پټویست دانراوه.

هه‌ر له‌به‌ر ئه‌و دوو هۆیه‌ی سه‌ره‌وه‌ نوخته‌ی ژێر پیتی «د» -یش ته‌نیا له وشه‌ سه‌ره‌کیه‌کانی فهره‌نگه‌که‌دا دانرا.

بۆ ئه‌وه‌ی له خۆمه‌وه ده‌سکاری فهره‌نگه‌که‌م نه‌کرد‌ب‌یت، له هه‌ر جی‌گایه‌کدا نووسه‌ر نوخته‌ی ژێر پیتی «د» دا‌نه‌نا‌ب‌یت؛ منیش خۆم له دانانی پاراستوه هه‌رچه‌نده وام هه‌ست کرد‌ب‌یت که نووسه‌ر دانانی ئه‌و نوخته‌یه‌ی له بیر چو‌وب‌یت.

پټويسته بوټريټ كه نوختي ژيړ پيتي «د» له پيشه كيه كاني نووسردا به تهاوي دانراوه.
 شاياني باسه كه له لايهن هاوكاراني پيتچنهوه هه موو وينه كاني ناو فرههنگه كه نيسكهن
 (Scan) كراوه و گوټزراوه تهوه بو كوتايي پيته كان هه تا له گهل فرههنگه كه دا ټيكل نه پيت،
 هه ربويه:

○ نه گهر له كوتايي وشهيه كدا نووسرا بوو «وينه»، نهو وشهيه له كوتايي هه مان پيتدا
 وينهيه كي تايبه تي ههيه.

○ نه گهر له كوتايي وشهيه كدا نووسرا بوو «وينه...»، نهوه وينه ي تايبه تي نهو
 وشهيه له كوتايي پيتي سهره تاي وشه ي پاش تير «>» هكه دايه.

○ نه گهر له كوتايي وشهيه كدا نووسرا بوو «وينه ي ههيه»، نهوه نووسه ري به ريټز
 ناماژه ي بهوه كردوه كه نهو وشهيه له جيگايه كي فرههنگه كه دا وينهيه كي تايبه تي
 ههيه، به لام جيگه ي وينه كي ديار ي نه كردوه و منيش پاش گهران به وشه
 هاوواتاكاندا وينه كم بو نه دوزراوه تهوه.

به هو ي گوټريني وشه سهره كيه كاني فرههنگه كه وه بو رينووسي نه مړي كوردي، نهو وشانه ي له
 چاپي پيشووي فرههنگه كه دا به پيتگه لي «ث» و «ص» دهسټي ده كهن گوټزراونه تهوه بو ناو پيتي
 «س» و پيتگه لي «ذ» و «ظ» و «ض» گوټزراوه تهوه بو ناو پيتي «ز» و پيتي «ط» گوټزراوه تهوه
 بو ناو پيتي «ت».

له كوتاييدا به هو ي گيوگرغتي فونتي وشه كورديه كانهوه له بهرنامه ي «Word»؛ دانه دانه ي
 وشه سهره كيه كاني فرههنگه كه مان سهرله نو ي به پتي نه لفويي نه مړي كوردي ريزيه ندي كردوه تهوه
 و هاوكاراني به ريټزي پيتچن بهو پييه سهرله نو ي فرههنگه كيان دارشتووه تهوه.

نيستا كه نهو وشانه دهنووسم له سهر شانوي خيالدا چاوم لييه كه نايه توللاي به سالآچوو و
 ريش سپي له باتي پشوودان و گه شتوگوزار و دانيشتن له ديوه خاندا؛ له سووچي ژووريكدا به ته نيا
 دانيشتوه و به دهسته له رزو كه كاني پاش ريكيويك كورني كاغهزه كاني بهر دهسټي و خهت كيشان
 تيايدا، پيت به پيت و وشه به وشه و ديټر به ديټر و لاپه ره به لاپه ره خهريكي پاكنووس كورني
 فرههنگه كه يه تي و جاريه جار وشهيه كي تازه ي بير ده كه ويته وه و له په راويټدا تو ماري دهكات و
 هه ندي جار له ژيړ وشهيه كدا وينه ي تايبه تي بهو وشهيه ده كيشيت و جاريه جاريش به لاپه ره
 پاكنووس كراوه كاندا ده گهر پټ بو نهوه ي وينهيه كي تايبه تي بهم وشهيه ي كه نيستا خهريكه
 دهينووسيته وه له جيگايه كي تري فرههنگه كه يدا بدوزيته وه و ناماژه ي پييكات. هه ندي جار

لاپەرپه يک خمریکه تەواو دەبیّت و له ناکاو مەرە کە فە کە دەتکیتە سەر لاپەرپه کە، یا وینه کە ی به دڵ نیه و ناچاره سەر له نوێ ئەو لاپەرپه بنووسیتەوه و هەندێ جاریش لاپەرپه ئۆفسیت کراوه کانی بۆ دههیننهوه، چاویکی پێدا دهخشیئت و چاپه کە ی به دڵ نیه و سەر له نوێ ئەو لاپەرپه پاکنوس ده کاتهوه. پاش تەواو بوونی کاره کە و چاپ کرانی فەرهنه گه کە له پهری خۆش حالیدایه کە دهرفه تی پیوست بۆ بلاو بوونهوی بهرهمه کە ی رهخساوه و لاپەرپه کانی فەرهنه گه کە ی ههله داتهوه و ده بیئت له هەندێ جیگادا وشه کان که مەنگن و له هەندێ جیگادا وینه کان رهش بوونه تەوه و ورده کاریه کانی فوتاوه و له هەندێ لاپەرپه دا پەراوێزه کان قرتاون، ههنا سه یه ک ی سارد ههله کیشیئت و ده ستیک به ریشه چهرمووه کیدا دینیّت و سه رغی ده بریته دیواره کە ی بهرام بهری و ده چیته ناو ده ریای بی ی نی نەندیشه و خه یاله وه...

هیوادارم منیش بهم ههولە که مۆکورتهم رهنج و زهحه ته کانی ئەو زانا کورد پهروه رم به فیڕۆ نه دا بیّت و گیانی پیروزی نایه توللّام له خۆم زویر نه کرد بیّت.

ئەو سه رچاوانی پشتم پی به ستوه

«**فەرهنهنگی مهردۆخ**»: له هەر جیگایه کدا وشه یه کم بۆ نه خوێنراییتەوه یا له رێنوسه کە ی دوودلّ بووم پێش هه موو شتیك په نام بردوه ته بهر وشه هاوواتا کانی فەرهنه گه کە.

«**فەرهنهنگی هه نابه بۆرینه ی مامۆستا هه ژار**»: زۆربه ی کات بۆ زیاد کردنی وشه و روون کردنه وه پشتم پی به ستوه و ته نانه ت زۆر جار روون کردنه وه کانی مامۆستا هه ژارم دهق به دهق گواستوه ته وه.

«**فەرهنهنگی شیرینی مامۆستا فازل نیزامه دین**»: که هه م بۆ دۆزینه وه ی وشه ی هاوواتا و هه م بۆ دۆزینه وه ی مانای زاراوه کان له کوردیدا پشتم پی به ستوه.

«**فەرهنهنگی دیهخودا**»: به شێوه ی نه رم نامیر (Software) که بۆ روون کردنه وه ی وشه سه ره کیه کان و دلتیابوون له رێنوسی وشه فارسیه کان پشتم پی به ستوه.

«**فەرهنهنگی نه لۆجیدی باب لویس**»: که بۆ دلتیابوون له رێنوسی وشه سه ره بیه کان و هه ندێ جار بۆ روون کردنه وه کوردیه کان پشتم پی به ستوه.

«**فەرهنهنگی زانیاری وینه داری مامۆستا که مال جهال فه ریب**»: که بۆ مانا کردنه وه ی ناوی گژوگیا و ئاژهل و بالنده و میروو... پشتم پی به ستوه.

«**فەرهنهنگی عه مید**»: که بۆ روون کردنه وه ی وشه سه ره کیه کان و دلتیابوون له رێنوسی وشه فارسیه کان پشتم پی به ستوه.

ئەمە ئەو سەرچاۋانە بوو كە زۆرترىن سسودم لىۋەڭرگرتسون، بەلام كاتىك ماناي دروستى
وشەيەكم لىۋ عاسى بوويت، پەنام بردوۋەتە بەر ھەموو جۆرە فەرھەنگ و فەرھەنگۈكىك و رووم لە
ھەموو ناسراو و دوست و ئاشنايەك ناوہ.

ئەمەش ناۋى ژمارەيەك لەو فەرھەنگانەيە:

﴿فەرھەنگى زاراۋەى مامۇستا بەدران ئەھمەد ھەبىب.﴾

﴿فەرھەنگى نۆبەرەى مامۇستا گىۋى موكرىانى.﴾

﴿فەرھەنگى «فرھنگ اصطلاحات معاصر» عەرەبى فارسى، نووسىنى نەجەفعەلى مىرزايى.﴾

﴿«كتاب التعريفات»، نووسىنى سەيىد شەرىفى گورگانى.﴾

﴿فەرھەنگى گىرفانى خاك، نووسىنى مامۇستا مەھمۇد عەبدوللا و مامۇستا جەمال جەلال.﴾

﴿فەرھەنگى زانىيارى مامۇستا كەمال جەلال غەرىب.﴾

لە كۆتايىدا پىتويستە سوپاسى ھەموو ئەو بەرپىزانە بىكەم كە لەم رىڭايەدا ھانىيان داۋم يا بە ھەر
جۆرىك يارمەتيان داۋم بە تاييەت ھاۋسەرى ئازىزم «بەدرى بەھرامى» كە جگە لە ھانزان و
رەخساندى بارودۆخى گونجار، بۆ ماناكردەنەۋە و چۆنيەتى دەرپرېنى شىۋازى ئاخاوتنى بەشىكى زۆر
لە وشەكانى فەرھەنگەكە بە ھانامەۋە ھاتوۋە.

رەئوف رەھمىي

خوتىندكارى دوكتوراي زانستە ئايىپەكانى زانكۆى تاران

۲۵ رەبەرى ۱۳۸۵ ى كۆچى مانگى ۱۷/۱۰/۲۰۰۶ ى زايىنى

مقدمه‌ی فارسی

الف) ویژگی‌های این فرهنگ لغت

همان‌گونه که مؤلف فرزانه و بزرگوار در پایان جلد دوم نوشته است؛ این اثر در مدت هیجده ماه به رشته‌ی تحریر درآمده است.

در سال ۱۳۳۲ هـ.ش روزانه از طرف مؤلف بازنویسی شده و توسط «چاپخانه‌ی ارتش» افست و منتشر گردیده است.

در بهار سال ۱۳۶۲ هـ.ش توسط «چاپخانه‌ی حیدری» دوباره افست شده و از طرف «انتشارات غریقی» در سنجیدگی منتشر گردیده است.

این فرهنگ لغت شامل سه زبان کردی، فارسی و عربی است که بیشتر لغات مدخل آن به لهجه‌ی اردلانی است که شاخه‌ای از گویش سورانی - یکی از گویش‌های اصلی زبان کردی - است.

✎ مؤلف علاوه بر معادل‌های فارسی و عربی؛ مترادف کردی اکثر لغات مدخل را نیز به اثر خود افزوده است.

✎ از طریق معادل‌های فارسی و عربی و لغات مترادف این دو زبان؛ مؤلف وجوه معنایی لغات مدخل را به طور کامل روشن ساخته است و هر جا نیاز به توضیح احساس شده باشد آن را به زبان فارسی توضیح داده و گاه علاوه بر زبان فارسی؛ به زبان‌های عربی و کردی نیز مثال و توضیح لازم را برای لغات مدخل ذکر کرده است.

✎ اگر یکی از لغات مدخل دارای چند معنی متفاوت بوده باشد؛ معمولاً چند بار آن لغت را نوشته و در ذیل آن، مترادف فارسی و عربی آن را آورده است، گاه نیز به یک بار نوشتن لغت مدخل اکتفا نموده و در ذیل آن معانی متفاوت فارسی و عربی آن را در کنار هم ذکر کرده است، که در چنین مواردی برای جدا کردن لغات مترادف از لغات متباین؛ در میان لغات مترادف علامت «:» را قرار داده است که این علامت در این چاپ به علامت «،» تغییر داده شده است و در وسط لغات متباین علامت «+» را قرار داده است که این علامت نیز به «.» تغییر یافته است.

✎ مؤلف در معنی کردن لغات مدخل به عربی - به ویژه در ترجمه‌ی اصطلاحات - گاه از ویژگی اشتقاق لغات در این زبان سود جستہ است.

✎ هر چند بیشتر لغات مدخل این فرهنگ لغت مربوط به لهجه‌ی اردلانی است اما مؤلف در میان آن‌ها و در معانی کردی آن‌ها لغات مربوط به دیگر لهجه‌ها و گویش‌های زبان کردی را نیز ذکر کرده است.

✎ اگر لغت مدخل در زبان کردی اصیل نباشد و از زبان عربی وارد زبان کردی شده باشد، آن را در پراکنش قرار داده است، که در این چاپ در زیر چنین لغاتی خط کشیده شده است. ضمناً در دیگر کلمات کردی، فارسی و عربی اثرش نیز لغات غیر اصیل را مشخص کرده است.

✎ مؤلف محترم گاه به زبان‌های دیگر مانند ترکی و زبان‌های اروپایی نیز اشاره کرده است و اگر لغت مدخل برگرفته از این زبان‌ها بوده باشد آن را در میان علامت «<...>» نوشته است.

✎ نویسنده در بازنویسی و ترتیب‌بندی لغات کردی اثرش از رسم‌الخط رایج کردی استفاده نکرده است، بلکه در کنار استفاده از حروف ویژه‌ی زبان کردی، از صداهای «کُ» نیز استفاده نموده و سعی کرده است در حد توان صدای مخصوص همه‌ی حروف کردی را از قلم

نیندازد، علاوه بر این همه‌ی لغات فارسی و عربی را اعراب‌گذاری کرده است.

✍ مؤلف در مقدمه‌ی این اثر خلاصه‌ای در مورد قواعد زبان کردی - اعم از صرف و نحو - به زبان کردی نگاشته، علاوه بر آن قسمتی را به ضرب‌المثل‌ها و کنایات کردی اختصاص داده است. همچنین رسم الخط عربی را برای نگارش زبان فارسی و کردی مناسب ندانسته و رسم الخطی را اختراع و به عنوان جایگزین پیشنهاد کرده است.

✍ مؤلف در پایان جلد دوم نوشته است: «هرگاه فهرستی برای لغات فارسی و فهرست دیگر برای لغات عربی تنظیم شود فارس و عرب هم از این کتاب استفاده خواهند کرد.» که متأسفانه برآورده کردن این خواسته‌ی ایشان در این چاپ میسر نشد، زیرا این امر موجب چند برابر شدن حجم کتاب می‌شد، امیدواریم در آینده این اثر به صورت نرم‌افزار در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد و از این طریق آرزوی مؤلف جامه‌ی عمل بپوشد.

✍ به خاطر زمینه‌سازی برای برآورده شدن خواسته‌ای که در قسمت قبل به آن اشاره شد؛ مؤلف علاوه بر لغات و اصطلاحات، گاه در مدخل لغات کردی اثر خود، عبارات و شبه‌جمله‌های کردی را نیز ذکر کرده است، تا به لغت خاصی که در زبان فارسی یا عربی برای این عبارات و شبه‌جمله‌ها وضع شده است اشاره کند.

✍ مؤلف در ترجمه‌ی لغات مدخل کوشیده است دقیق‌ترین و مناسب‌ترین معادل فارسی و عربی را برای لغات مدخل کردی بیابد، که این امر نشان از تبحر ایشان در این دو زبان علاوه بر زبان مادریشان دارد. همچنین در ترجمه‌ی لغات مدخل فقط به ذکر یک لغت فارسی و عربی اکتفا نکرده است؛ بلکه همه‌ی لغات مترادف عربی و فارسی را - که به نوعی یکی از وجوه معنایی لغات مدخل را در بر گرفته باشند - ذکر کرده است.

✍ مؤلف در هر جایی از اثرش که لازم دانسته است شکل و نقاشی لازم را برای توضیح لغات مدخل کشیده است که این امر نیز نشان از استعدادهای بی‌شمار ایشان دارد.

ب) از این اثر چه بهره‌ای می‌بریم؟

علاوه بر یافتن مفهوم لغات مدخل که وظیفه‌ی اصلی هر فرهنگ لغتی است؛ «فرهنگ مردوخ» دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است که جنبه‌هایی از آن به شرح زیر است:

❖ از طریق این فرهنگ لغت می‌توانیم با لهجه‌ی ساکنین این منطقه در زمان حیات مؤلف

آشنا شویم و آن را با لهجه‌ی امروزی همین منطقه و دیگر مناطق کردستان مقایسه کنیم.

◀ لغات اصیل و دخیل هر یک از سه زبان کردی، فارسی و عربی را مشخص سازیم.

◀ منبع ارزشمندی است برای یافتن لغات مترادف در هر سه زبان، زیرا مؤلف در حد توان همه‌ی لغات مترادف را ذکر کرده است.

◀ مرجع مهمی است برای متخصصین فن معادل‌سازی در زبان کردی زیرا مؤلف معادل کردی بسیاری از اصطلاحات فارسی و عربی و حتی انگلیسی را در فرهنگ لغت خود ذکر کرده است.

◀ آینده‌ی تمام‌نمایی است برای مشاهده‌ی وضعیت زندگی ساکنان این منطقه از کردستان اعم از زنان، مردان، کودکان، هنرمندان، ورق‌بازان، ورزش‌کاران و... زیرا مؤلف در نهایت دقت و موشکافی اسم غذاها و چاشنی‌ها و ادوات موسیقی و اصطلاحات ورق‌بازی و انواع بازی کودکان و حتی اصطلاحات رایج در آن و نام انواع اسباب‌بازی‌های کودکان و... را ذکر کرده است؛ که مورخان، جامعه‌شناسان، محققان و... در پژوهش‌هایشان در مورد این خطه از آن بی‌نیاز نخواهند بود.

ج) ویژگی‌های چاپ جدید

چاپ‌های قبلی این اثر در واقع افست دست‌خط مؤلف بود که با رسم‌الخط رایج زمان خود آن را به رشته‌ی تحریر درآورده بود.

هرچند رسم‌الخط مؤلف برای کسی که تا اندازه‌ای دست‌نوشته‌های گذشتگان را مطالعه کرده باشد بسیار واضح و خوانا است و پس از مدتی خواندن آن آسان می‌نماید؛ اما متأسفانه گاه کم‌رنگ بودن و مخدوش بودن چاپ آن مانع از خواندن درست لغات می‌شود و گاه لغاتی را که مؤلف در حاشیه‌ی اثر افزوده است در هنگام صحافی مخدوش شده است.

بنابراین سعی شده است قبل از هر چیز این اثر به صورت دقیق ویراستاری و لغات و توضیحات کردی آن بر اساس رسم‌الخط امروز زبان کردی بازنویسی و لغات مخدوش آن به کمک دیگر لغات مترادف خود این اثر و در مراحل بعدی با کمک گرفتن از فرهنگ‌لغت‌های کردی، فارسی و عربی بازبایی شود، سپس لغات مدخل براساس رسم‌الخط امروز زبان کردی

مرتب شود.

همچنین برای استفاده‌ی هرچه بیشتر خوانندگان کردزبان و به پیشنهاد جناب آقای «عبدالؤمن مردوخ» سعی شده است معادل سورانی مدخل‌های کردی، با توجه به گویش استاندارد که زبان نوشتاری بیشتر ساکنین کردزبان دو کشور ایران و عراق است، به این اثر افزوده شود و توضیحات فارسی مؤلف به طور کامل به زبان کردی ترجمه شود.

شایان ذکر است که در افزودن معادل‌های کردی در حد توان تلاش شده است با توجه به معانی فارسی و عربی لغات مدخل؛ دیدگاه مؤلف را در مورد این لغات تشخیص داده و آن را در قالب لغات متناسب با آن قرار دهیم، هرچند متناسب با دیدگاه این جانب نباشد.

ضمناً با کمک همکاران محترم حروف‌چین انتشارات «پرتو بیان» سعی شده است قسمت اعظم موشکافی‌ها و علائم موجود در رسم الخط مؤلف به این چاپ منتقل شود. گفتنی است که مجموع این تلاش‌ها بیش از سه سال کار مداوم را به خود اختصاص داده است، امید است که مقبول نظر خوانندگان محترم به‌ویژه اهالی اندیشه و فرهنگ باشد.

بنابر آنچه گذشت ذکر این توضیحات ضروری می‌نماید:

✓ در هر جای این فرهنگ لغت، عبارت یا لغتی در میان کروشه «[]» مشاهده شود مربوط به ویراستار است نه مؤلف، اما اگر عبارت ویراستار ترجمه‌ی عبارت مؤلف باشد، آن را در میان پرانتز و پرانتز را در میان کروشه قرار داده است «[...]»؛ بنابراین هرگاه خواننده‌ی محترم با چنین عباراتی مواجه شد می‌فهمد که مفهوم آن مربوط به مؤلف و ترجمه‌ی آن مربوط به ویراستار است.

✓ اگر زیر لغات مدخل خط کشیده شده بود به معنای آن است که چنین لغاتی بنا به دیدگاه مؤلف اصیل نیستند و از زبان عربی به زبان کردی رخنه کرده‌اند.

✓ علامت «» در میان لغات این فرهنگ لغت به معنای تفاوت لغات از لحاظ معنی، و علامت «» به معنای مترادف بودن لغات است.

✓ اگر لغت مدخل در بین این علامت «>» نوشته شده بود به معنای آن است که لغت

مذکور از زبان‌های اروپایی وارد زبان کردی شده است.

✓ اگر زیر هر لغتی در این فرهنگ لغت - اعم از کردی، فارسی و عربی - خط کشیده شده بود؛ به معنای دخیل بودن آن لغت در زبان مذکور است.

✓ اگر بر روی حروف لغات کردی علامت «ن» قرار داشت به معنای وجود کسره‌ای کوتاه پس از آن حرف است. که این صوت در رسم‌الخط لاتین با حرف «i» نشان داده می‌شود.

✓ وجود نقطه در زیر حرف دال در لغات مدخل این فرهنگ لغت بدین معنی است که حرف دال کاملاً تلفظ نمی‌شود و تلفظ آن به حرف «ی» نزدیکتر است تا دال.

✓ اگر در پایان لغتی با کلمه‌ی «وینه» مواجه شدید به معنای وجود شکل مربوط به آن لغت در پایان همان حرف است.

✓ اما اگر با کلمه‌ی «وینه-...» مواجه شدید به معنای وجود شکل مربوط به آن لغت در پایان حرف آغازین لغت پس از علامت «-» است.

✓ عبارت «وینه‌ی هدی» به معنای آن است که لغت مذکور در این فرهنگ لغت دارای شکل خاص خود می‌باشد، اما متأسفانه مؤلف مکان آن را مشخص نکرده است و ویراستار پس از جستجوی لغات مترادف؛ آن شکل را نیافته است.

در پایان گفتنی است که چون مقدمه‌ی مؤلف به زبان فارسی است و توضیحات ایشان در مورد لغات مدخل نیز غالباً به همین زبان است؛ انتظار می‌رود خوانندگان محترم فارسی زبان به آسانی بتوانند از این فرهنگ لغت استفاده نمایند.

ملاحظات للقارئ العربي المحترم

كتب المؤلف الفاضل الشهير «آية الله الشيخ محمد مردوخ كردستاني» هذا المعجم القيم خلال ثمانية عشر شهراً، مما يدل على نبوغه في اللغات الكردية و الفارسية و العربية. أعد المؤلف نفسه هذا المعجم للطبع و طُبعَ بخط المؤلف في «مطبعة ارتش» سنة ١٩٥٣ و اعيد طبعه في مطبعة «حيدري» سنة ١٩٨٣ ميلادية .

بما أن اللغة التي رتب المؤلف الفاضل معجمه على اساسها هي في الغالب اللهجة السورانية لساكني مدينة سنندج و نواحيها، و بما أن تعليقات المؤلف على اللغات قد كُتبت باللغة الفارسية، قام المحقق بإدراج اللهجة السورانية لساكني مدينة السليمانية و نواحيها — اي اللهجة الرسمية التي يستعملها الكتاب و الأدباء في كردستاني العراق و ايران — في هذا المعجم و بترجمة تعليقات المؤلف إلى اللغة الكردية حتى يسهل على القارئ الكردي الاستفادة منه.

و بما أن المعجم يحتوي على رموز و اصطلاحات خاصة، نسترعي إنتباه القارئ العربي الكريم الى ما يلي:

- ♥ اللغات و العبارات المكتوبة بين مَعْقُوفَتَيْنِ « [] » مدرجة من المحقق، لكن إذا كانت مكتوبة بين قوسين داخل العلامة المذكورة بهذه الصورة « (...) »؛ فإنَّ مفهوم العبارة من المؤلّف — كتبها باللغتين الفارسية و العربية — و قام المحقق بترجمتها الى اللغة الكردية.
- ♥ علامة «،» بين لغات هذا المعجم — بما فيها اللغات العربية — يدل على ترادف اللغات و علامة «.» يدل على تباينها في المعنى.
- ♥ اذا لاحظ القارئ كلمة «ويته» تحت اللغات العربية فإن هناك صورة رسمها المؤلّف يوضّح تلك اللغة في نهاية ذلك الحرف و بإمكان القارئ الرجوع إليه. اما اذا لاحظ كلمة «ويته»... فإنَّ الصورة تقع في نهاية الحرف الأوّل للكلمة الواقعة بعد علامة «—». و عبارة «ويتهى هديه» دليل على أنَّ لهذه اللغة صورةً توضح معناها، لكنَّ المؤلّف لم يعيّن الصورة و المصحح — بعد بحثه في اللغات المرادفة — لم يظفر بها.
- ♥ وجود علامة «ُ» فوق حروف اللغات الكردية إشارة الى وجود كسرةٍ مختلصة عند قراءة هذه الحروف والتي يُشارُ إليها في اللاتينية بـ «i».
- ♥ كتب المؤلّف في مقدمة هذا المعجم أنّه كتب اللغات العربية مجرداً من «ال» حتى يقرأها القارئ كيفما شاء — معرّفاً أو مُنكراً —.
- ♥ وجود علامة النقطة تحت حرف الدال في اللغات الكردية إشارة إلى عدم التلفّظ بهذا الحرف بالكامل في مدينة سنجند و نواحيها، بل يقع مخرج الدال هذا خلف مخرج حرف الياء.
- ♥ اشار المحقق الى تعليقاته على بعض اللغات ذيل المعجم بعلامة «ر. ر» حتى يتميّز عن حواشي المؤلّف.
- ♥ الكلمات الكردية و الفارسية و العربية التي تحتها خط في هذا المعجم كلمات غير أصيلة في نظر المؤلّف، فالكلمات العربية التي تحتها خط في هذا المعجم مأخوذة من اللغة الفارسية او الكردية.
- ♥ اللغات الكردية المكتوبة بين «<...>» مأخوذة من اللغات الاروبية.
- في الختام تجدر الاشارة الى ان تحقيق و إعداد هذا المعجم القيم للطبع قد استغرق ثلاثة اعوام من العمل المتواصل، أمل أن ينال رضى القراء عامةً و المحققين و اللغويين منهم خاصةً.

پیشہ کیہ کارو تھو شہر

مقدمه‌ی فارسی مؤلف

تاریخ نشان می‌دهد، تجربه هم گواهی دارد، که هر ملتی بر ملت دیگر غلبه و استیلا پیدا می‌کند. در اخلاق و آداب و زبان ملت مغلوب، تغییرات محسوس و فاحشی تولید می‌نماید، که این تأثیر نسبت مستقیم خواهد داشت با طول مدت سلطه و نفوذ ملت غالب.

پس از استیلای سلطنت عرب بر عجم به رأی‌العین می‌بینیم که کلیه‌ی اخلاق و آداب و زبان عجم معرب شده، بلکه غالباً عربی محض گشته است. کتب و اشعار و تألیفاتی که پس از استیلای عرب در ایران نوشته شده‌اند، مُثَبَّت این عنوان و گواه این مدعا هستند. که اگر به آن‌ها مراجعه شود می‌بینیم کلیتاً یا عربی صرف هستند و یا اگر فارسی گفته شده‌اند درصدد، نمود کلمه‌ی عربی ممزوج با فارسی شده است. و اصل کلمات فارسی که کلمات عرب جای‌نشین آن‌ها شده‌اند یا به کلی محو و فراموش شده‌اند و یا به زحمت و تفحص زیاد دوباره پیدا می‌شوند. زبان کردی نیز مانند زبان فارسی عیناً تحت همین تأثیر واقع شده. هردو کشته‌ی یک تیر

و مجروح از یک شمشیراند. برای زنده کردن این دو زبان، آخرین فکری که به نظر فقیر رسیده این است کتاب لغتی را تهیه کنیم مشتمل بر عربی و فارسی و کردی، تا هر چه از کردی و پارسی غارت شده و میت و نابود گشته است از خود کلمات عربی پس بگیریم. یعنی الفاظ عربی‌ای که همواره و همه جا مستعمل و در هر تحریر و تقریری به کار می‌روند در ردیف الفاظ کردی تنظیم نموده مرتباً فارسی و کردی گم شده را از آن‌ها پس بگیریم.

برای انجام این مقصود ترتیب کتاب را بر ردیف الفاظ کردی قرار دادیم و الفاظ عربی‌ای که در کردی و فارسی مستعمل است، در ردیف کردی توی دو کمان گذاشتیم (ـ) تا با کردی و فارسی دوباره مشتبه نشوند.

الفاظ کردی را در بالا و در ذیل آن الفاظ فارسی را که ترجمه و مرادف کردی است، به علامت «ف» و الفاظ عربی را هم که ترجمه ی هر دو است به علامت «ع» نوشتیم. و اگر در خود کردی هم الفاظ دیگری مرادف و هم‌گزار^۱ الفاظ بالایی پیدا شود به علامت «ک» نوشتیم. بنابراین ترتیب، کلیه‌ی الفاظ عربی بین دو کمان قرار دارند.^۲ گاهی اگر کلمات فرنگی هم پیش بیاید در بین دو سر ترنج «>» نوشتیم محض مزید استفاده. شکل و شیوه‌ی غالب حیوانات و نباتات و ابنیه و وضعیات را هم آنچه مقدور بود، با قلم و مداد الوان نقش کردیم. در آخر کتاب هم آنچه مثل و استعارات کردی یاد داشتیم، ضمیمه کردم. در ابتدا هم صرف و نحو مختصری برای مزید بصیرت و اطلاع مراجعه کنندگان تهیه نمودم. و نام کتاب را «فرهنگ مردوخ» قرار دادم. امیدوارم کرد و فارس و عرب هر سه بر حسب دلخواه خود از آن استفاده نمایند.

توضیح: پوشیده نماناد تمام الفاظی که در ردیف فارسی یا عربی برای ترجمه‌ی الفاظ کردی نوشته شده‌اند، همه با هم مرادف نیستند، بلکه بعضی با هم اختلاف دارند. لذا برای نمودن اختلاف به جای دو نقطه فاصله «:»، که علامت ترادف قرار داده‌ایم، علامت به‌علاوه «+» نگاشتیم، تا علامت تخالف باشد.^۳ جهت اختلاف هم این است که لفظ کردی‌ای که در فوق ذکر شده، به تمام آن معانی متخالفه که در ذیل آن مذکورند، استعمال می‌شود. مثال: کلمه‌ی

۱- هم‌گزار: هم‌معنی و مرادف.

۲- در این چاپ زیر کلمات عربی خط کشیده شده است. (ر-ر)

۳- در این چاپ در بین کلمات مترادف علامت «:» و در بین کلمات غیرمتباین علامت «+» قرار داده شده است. (ر-ر)

«هلگیریاگ» به چند معنی مستعمل است: ۱- برداشته شده. ۲- اندوخته شده. ۳- پذیرفته شده. ۴- دنبال افتاده، یعنی زنی که به دنبال نامحرم افتاده به محل دیگری برود. عربی آن این‌طور می‌شود: ۱- مرفوع. ۲- مُدْخَر، مُحْكَر. ۳- مَحْضُون، مقبول. ۴- سَيِّقَة، عَاهِرَة. که هیچ کدام از چهار معنی مذکور با هم مترادف نیستند. لذا به جای این که لفظ «هلگیریاگ» چهار مرتبه تکرار شود، تا چهار معنی مذکور در ذیل آن نوشته شود، محض اختصار یک مرتبه نوشتیم، و چهار معنی را با علامت اختلاف که دو خط چلیپا «+» است در ذیل آن نگاشتیم. اما در پاره‌ای موارد که جای احتیاط است، زحمت تکرار الفاظ کردی را بر علامت و اختصار ترجیح دادیم، چنانچه در لغت «به‌ن» مثلاً به نظر می‌رسد. اگر چه بر حسب حقیقت، الفاظ مترادفه کمتر پیدا می‌شوند. آن‌هایی هم که ظاهراً مترادف به نظر می‌رسند، اگر درست تفحص کنیم، معلوم می‌شود که باز وجه اختلافی با هم دارند. و هر کدام «موضوع له» دیگری دارند.

اگر لفظی در دو مورد تکرار شود، گناهی بر من نیست، زیرا کتب لغت در هر دو مورد ضبط کرده‌اند. مانند «قنفذ» که هم برای «ژوژوو» ضبط شده هم برای «سیخول» که به کردی «سووچه‌ر» می‌گویند.

پاره‌ای از الفاظ هستند که ظاهراً تصور می‌رود عربی باشند، اما درست ملتفت شویم می‌بینیم در عربی معنی آن‌ها چیز دیگری است بنابراین نباید آن‌ها را عربی تلقی کرد، زیرا که مجرد تشابه و توافق صورت با الفاظ عرب، مستلزم عربیت نیست. مانند کلمه‌ی «انفاق» که در فارسی به معنی روغن زیتون است و ریخت و ترکیب آن چنان به نظر می‌دهد که عربی باشد. در صورتی که انفاق عربی به معنی نفقه دادن است. و هیچ مناسبتی با انفاق فارسی ندارد. هم چنان کلمه «رد» که در فارسی به معنی (گذر) است، (رد شد یعنی: گذشت، رد کرد یعنی: گذرانید.) اما در عربی «رد» به معنی پس دادن است. یا «روح» که در کردی به معنی روی هم مستعمل است یعنی «رصاص ابیض»، اما در عربی فقط به معنی جان است. هم چنان کلمه‌ی «نسیان» که در فارسی به معنی دشمنی و مخالفت است، ولی در عربی به معنی فراموشی است و از این قبیل... پس این جور کلمات را به جرم این که موافق یا مشابه با عربی هستند، نباید از جامعه‌ی الفاظ فارسی یا کردی خارج نمایند، بلکه باید آن‌ها را غیر عربی دانست.

هم چنان پاره‌ای الفاظ هستند که با مختصر تحریفی یا تصحیفی در فارسی و کردی و عربی

هر سه به یک معنی مستعمل‌اند، و دلیلی که آن‌ها را اختصاص به عرب بدهد در دست نیست. پس آن‌ها را از جمله‌ی الفاظ مشترک باید شناخت، که هر کدام از این سه ملت آن‌ها را در تحریرات و تقریرات خود استعمال نمایند جای تنقید نیست. مانند کرسی، لحاف، تنور، دوات، روح، نفس، مشق، خیر، بین، حال، مال، ...^۱ ترخ، زمان، زیاد، وزیر، خیال، سحر، سحر، حساب، فانوس، غیرت، ناموس و امثال آن... الفاظ عربی را غالباً به طور نکره نوشتیم (بدون حرف تعریف) تا خواننده به هر ترتیب که میل دارد - منگراً یا معرفاً - آن را استعمال نماید.

هر کلمه که در عربی با مختصر تصرفاتی تکرار می‌شود. معرب است - نه عربی - مانند «فَرَفِیْنِج» که معرب «پَرِپَهَنه» است، یا «شَیْطَرَج» که معرب «شاه‌تره» است. تغییرات اعراب یا تغییر حرف، علامت تعریب است مانند «فَرَزین» به کسر فاء که از «فَرَزین» به فتح فاء مأخوذ است. یا «فَرَسَخ» با فاء و خاء که از «پَرَسَنگ» با پا و گاف فارسی مأخوذ است. این حروف در کلمات عربی علامت تعریب‌اند: ء، ت، ث، ج، ح، خ، د، ذ، س، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق. چنان‌که «غوغا» معرب «غوغا» است و «بیاده» معرب «پیاده» و «غلط» معرب «غَلَت» و «ثَرید» معرب «تَرید» و «جرجان» معرب «گرجان» و «حَتَل» معرب «هَتَل» و «فَرَسَخ» معرب «فَرَسَنگ» و «خِدْمَة» معرب «خدمت» و «اَسْتَاذ» معرب «استاد» و «فُرْصَة» معرب «پُرسَت» و «طَاق» معرب «تاق» و امثال آن‌ها...

تنبیه: هر لفظی را که می‌خواهند پیدا کنند، اگر مفرد است در باب خود یعنی حرف اول و دوم جویا شوند. مانند «تاق» در باب (ت ا) باید جستجو شود. و اگر مرکب است در ابواب اجزاء ترکیبیه‌ی آن باید بگردند، تا پیدا شود. مانند «به‌هوادا چون» که در باب جزء اول مذکور است، یعنی (ب ه). هم‌چنان «چلاوسافکون» در باب جزء اول یعنی (چ ل) و «داره‌لپاچین» در باب جزء دوم پیدا کنند، یعنی (ه ل). و لفظ «خویچدان» در باب (خ و) یا (پ ی) جویا شوند.

۱- این کلمه قابل خواندن نبود. (ر- ر)

و مرگير د راوی پيشه کيه فارسيه کهي نووسه ر

[(ميژوو هم راستيه ده خاته بهرچاو، همزمو نيش شايه ته، که هم ر ميلله تيک به سر ميلله تيکی دیکه دا زال ده بيت، نالوگورگه ليکی زه ق و دزيو له ره فتار و دابونه ريت و زماني ميلله تي به زيودا به دي ده هيت، که هم کاريگه ريه په يوه ندي راسته وخوي هه يه به دريژي ماوهي ده سلا ت و هيتي ميلله تي زاله وه .

پاش زال بووني عه رب به سر عه جمدا به ناشکرا ده بينين که هم مو ناکار و دابونه ريت و زماني عه جم ته عريب کراوه و ته نانه ت زورچار به ته واوي بووه ته عه ربه ي. شه و کتيب و شيعر و به ره مانه ي که پاش زال بووني عه رب له نيراندا نوسراون سه ليته ري هم راستيه و شايه دي هم داوا (ادعا) يمن و نه گه ر چاو يکيان پيا بخشينين ده بينين که هم مرويان به زماني عه ربه ي په تي نوسراون. نه گه ر کتيب کيش به زماني فارسي نوسرايت، له سدا نه وه دي وشه عه ربه يه کان له گه ل فارسي دا تيک ه ل بوون و بنه رهي وشه فارسيه کان - که وشه ي عه ربه ي جينگا که ي پرکردونه ته وه - يا به ته واوي سراونه ته وه و له بير کراون يا پاش نهرک و پشکني ني زور ده دوزرينه وه .

زمانی کوردیش پراوێر وهك زمانی فارسی كه وتوه ته ژێر ئهم کاریگه ریه وه، ههردوو کوژراوی یهك تیر و برینداری یهك شمشیرن. به پیتی بوچوونی ئهم ههژاره ئاخیرین رینگه چاره بو زیندوو کردنه وهی ئهم دوو زمانه ئه وهیه فهرهنگیک بنووسم كه هه ر سێ زمانی عه ره بی و فارسی و کوردی له خو بگریته، هه تا هه موو ئه و وشه کوردی و فارسیانه ی که تالان کراون و مهردوون و فه وتاون له خودی وشه عه ره بیه کان وه برگیرینه وه، واته ئه و وشه عه ره بیانه ی که هه می شه و له هه موو جیه کدا به کار ده برین و له هه ر نووسین و دارشنتیکدا که لکیان لی وه ده ده گیر دیت له ریزی وشه کوردیه کانددا ده گو نجیتین و به ره به ره فارسی و کوردیه ونبو وه که بیان لی وه ده ده گیرینه وه.

بو ئهم مه به سه ته وشه گه لی کتیه که مان به پیتی وشه کوردیه کان ریز کرد و ئه و وشه عه ره بیانه شان - که له فارسی و کوردیشدا به کار ده برین - له ریزی وشه کوردیه کان و له ناو دوو که وانه دا، هه تا جاریکی تر له گه ل وشه کوردی و فارسیه کانددا تیکه ل نه بنه وه.

وشه کوردیه کاغان له سه ره وه نووسی و له ژێریان وه وشه فارسیه کاغان به نیشانه ی «ف» دانا، - که وه رگیر دراو و هاوواتای وشه کوردیه کانه و وشه عه ره بیه کانیشم - که وه رگیر دراوی هه ردوو کیانه - به نیشانه ی «ع» نووسی و نه گه ر له خودی زمانی کوردیدا وشه گه لیکی دیکه ده ست که وت بیت که هاوواتای وشه کانی سه ره وه بن، ئه وانی شمان به نیشانه ی «ک» نووسی. به م پتیه هه موو وشه عه ره بیه کان له نیتوان دوو که وانه دا دائاره. ^۱ هه ندی جار بو که لک گه یاندنی زیاتر نه گه ر وشه گه لی نه رووپاییشم به رچا و که وت بیت ئه وانی شم له نیتوان دوو سه ره ره مدا «<-->» نووسیوه. به پیتی توانا وینه و نیگاری زۆریه ی گیانداران و رووه کگه ل و خانوو گه ل و شتیه گه لی شم به قه له مه رنه گ کیشا. له کوتایی ^۲ کتیه که شدا هه ر په ند و نیدی مه یکی کوردیم له بیر بوو بیت خستوو مه ته سه ر کتیه که و ناوم نا «فه ره منگی مه ردوخ»، هیوادارم کورد و فارس و عه ره ب هه ر سێ کیان به پیتی ویست و دلخوازی خو یان که لکی لی وه ره گرن.

روونگه رده وه: شایانی با سه هه موو ئه و وشانه ی که له ریزی مانا فارسی یا عه ره بیه که دا نو سراون پیکه وه هاوواتا نین، به لکو هه ندی کیان جیاوازیان له نیتواندا هه یه، بو ناشکرا کردنی ئه و جیاوازیه له بری جووت خال (:) ^۳ - که به نیشانه ی هاوواتا بوغان دانا وه - نیشانه ی کوژ کردنه وه (+) مان دانا، تا نیشانه ی جیاوازی بیت. هو ی جیاوازی بو نه که ش ئه وه یه که ئه و وشه کوردیه ی له سه ره وه نو سراوه،

۱- ئهم جۆره وشانه لهم چاپه‌دا له باتی دوو که وانه، خه تیان به ژێردا کیشراوه. (ر - ر)

۲- په‌ند و نیدی مه‌که‌کان لهم چاپه‌دا له کوتایی پتیه‌کی فهره‌نگه‌که‌دا دائاران هه‌تا تیکه‌لی فهره‌نگه‌که‌ نه‌بیت. (ر - ر)

۳- لهم چاپه‌دا له باتی جووت خال (:)، نیشانه ی «<» بو هاوواتا بوون دائاره. (ر - ر)

۴- لهم چاپه‌دا له باتی خاچ (+)، نیشانه ی «<» بو جیاوازی له مانادا دائاره. (ر - ر)

همو وئو مانا جياوازانده گيه نيټه كه له خوارده ويدا نوسراوه. بۆ غوونه وشه‌ى «هه‌لگيرياگ»
 /له زمانى فارسيدا/ چهند مانا ده‌گيه نيټه ١- برداشته شده ٢- اندوخته شده ٣- پذيرفته شده
 ٤- دنبال افتاده (يعنى زنى كه دنبال ناچرم افتاده به محل ديگر برود). مانا عهره‌بيه كه شى بهم
 شيويه: ١- مرفوع ٢- مذكر، محتر ٣- محزون، مقبول ٤- سيقه، عاهره. كه هيسچكام لهم
 چوار مانايه هاوواتا نين. هه‌ر بويه له باتى نوهدى چوار جار وشه‌ى «هه‌لگيرياگ» دووباره بگريته‌وه
 هه‌تا نو چوار مانايه له ژيڙيدا بنووسريته؛ بۆ كورت‌كرده‌وه يه‌ك جار وشه كوردیه كه مانا نووسى و له
 ژيڙيدا هه‌ر چوار مانا كه مانا به نيشانه‌ى جياوازيه‌وه - كه خاچه (+) ١- پيكه‌وه نووسى. به‌لام هه‌ندى
 جار - كه ورده‌كارى و خوڤياراستى پيويستته - زه‌حه‌تى دووباره كرده‌وه‌ى وشه كوردیه كه مانا به‌سهر
 كه‌لكه‌وه‌ركرتن له نيشانه و كورت‌كرده‌وه‌دا هه‌لبژارد، هه‌روه‌كوو له وشه‌ى «به‌ن» دا ده‌بينريته.
 هه‌رچه‌نده له راستيدا وشه‌ى هاوواتا زۆر كه‌مه و نه‌گه‌ر باش راييئين، بۆمان ده‌رده‌كه‌ويت كه
 ته‌نانه‌ت نو وشانه‌ش كه به رواله‌ت له هاوواتا نه‌چن له روويه‌كه‌وه جياوازيان هه‌يه و هه‌ركاميان بۆ
 واتايه‌كى سه‌ره‌به‌خۆ دانراون.

نه‌گه‌ر وشه‌يه‌كه له دوو شويئدا دووباره بيته‌وه خه‌تاي من نيه، چونكه له فه‌ره‌هنگه‌كاندا به
 هه‌ردوو شيوه تو‌مار كراوه، وه‌كوو وشه‌ى «قنفذ» كه هه‌م بۆ «ژووژوو» تو‌مار كراوه و هه‌م بۆ
 «سيخول» كه له كوردیدا «سوچه‌ر» ي پي‌ده‌ئين.

هه‌ندى وشه هه‌يه كه له رواله‌تدا له عه‌ره‌بى ده‌چن به‌لام نه‌گه‌ر باش سه‌ره‌نج بده‌ين بۆمان
 ده‌رده‌كه‌ويت كه له عه‌ره‌بيدا مانايه‌كى تريان هه‌يه. هه‌ر بويه نايته به عه‌ره‌بيان له قه‌لهم بده‌ين،
 چونكه ته‌نيا له‌يه‌ك‌چوون و وه‌كه‌يه‌ك‌بوونى رواله‌تاي له‌گه‌ل وشه‌ى عه‌ره‌بيدا به ماناي عه‌ره‌بى‌بوون
 نيه. وه‌كوو وشه‌ى «انفاق» كه له فارسيدا ماناي «روڤ زه‌يتوون» ده‌دات، به‌لام له شيوه و رواله‌تدا
 وه‌ك عه‌ره‌بى ده‌كه‌ويته به‌رچاو، له كاتيئيدا كه «انفاق» ي عه‌ره‌بى به ماناي «نه‌فه‌قه (بژيو) پي‌دان»
 و هيسچ ته‌بايه‌كى له‌گه‌ل «انفاق» ي فارسيدا نيه. هه‌روه‌ها وشه‌ى «رد» كه له فارسيدا ماناي
 «تيه‌ه‌رين» ده‌دات (رد شد: تى پي‌ه‌رى، رد كرد: تى پي‌ه‌راند)، به‌لام «رد» له عه‌ره‌بيدا به ماناي
 «دانه‌وه» يه. هه‌روه‌ها «روح» كه له كوردیدا ماناي «قورقوشم» يش ده‌دات، به‌لام له عه‌ره‌بيدا ته‌نيا
 به ماناي «كيان» و هه‌روه‌ها وشه‌ى «نسيان» كه له فارسيدا به‌ماناي «دوژمنى» و «ناته‌بايى»
 به‌لام له عه‌ره‌بيدا به ماناي «له‌پي‌كردن» و... هتد. كه‌واته نايته نه‌م وشانه به تاوانى
 هاوشيو‌ده‌بوون له‌گه‌ل وشه عه‌ره‌بيه‌كاندا له كو‌مه‌لگاي وشه فارسيه‌كان يا كوردیه‌كان ده‌ر‌ب‌كرين،

١- هه‌ردوو پيشتەر ناماژى پي كرا له‌م چا‌به‌دا له باتى «+» نيشانه‌ى «» دانراوه. (ر-ر)

به لککو پتيوسته نهم وشانه به ناعره بی بزانی.

همروه ها هندی وشه هیه که له هر سی زمانی فارسی و کوردی و عهره بیدا به جیاوازیه کی بچوک له پیت و نوخته دا به یهک مانا به کارده برین و هیچ به لگه یهک له به مرده ستدا نیه که تاییه تیان بکات به زمانی عهره بیه وه. که واته پتيوسته به وشه ی هاویه شیان له قه لثم بدهین که هر کام لهم سی میلله ته له نووسین و دارشتنی خویاندا که لکیان لی وه رگرن تووشی هیچ ره خنه یهک نابن. وه ککو وشه گلی: له حاف، تمنور، دهوات، روح، نهفس، مه شق، ناموس، غیرهت، خیر، بهین، مال حال، ...^۱، تهرج، زه مان، زیاد، وه زیر، خه یال، سیجر، سه حر، حیساب، فانوس و...

وشه عهره بیه کانغا به شیوه ی نه ناس (به بی نامرازی ناسیتنه ری «ال») نووسی، هه تا خویتنه به هر شیوه یهک که ده یه ویت (نه ناس یا ناسراو) به کاریان به یتیت.

هر وشه یهک که به نالوگوژ پکی که موه له عهره بیدا دووباره ده یتته وه نه وه تعریب کراوه نهک عهره بی. وه «فرینج» که تعریب کراوی «پره نه = په لپینه» یه، یا «شیطرج» که تعریب کراوی «شاه تر = شاه پره» یه.

نالوگوژ له بزوتن (سر و بۆز و ژین) یا له پیتدا نیشانه ی تعریب کرانه، وه «فرزین» که له «فرزین» وه وه رگیراوه، یا «فرسخ» به فی و خی که له «پرسنگ» به پی و گافه وه وه رگیراوه.

نهم پیتانه له وشه عهره بیه کاندا نیشانه ی تعریب کرانه: و، ت، پ، ج، ح، خ، د، ژ، س، ص،

چ، گ، ژ، ع، غ، ف، ق. همروه که نهم غووانه:

« غوغا »	تعریب کراوی	« غوغا » یه.
« بیاده »	تعریب کراوی	« پیاده » یه.
« غلط »	تعریب کراوی	« غه لته ».
« ثرید »	تعریب کراوی	« ترید = تریته ».
« جرجان »	تعریب کراوی	« گورگان ».
« حَلّ »	تعریب کراوی	« هه تل ».
« فرسخ »	تعریب کراوی	« فهره سنگ ».
« خدمه »	تعریب کراوی	« خزمت ».
« استاذ »	تعریب کراوی	« ئوستاد ».
« فرصه »	تعریب کراوی	« پُرسْت ».

۱- نهم وشه یه له ده سنووسه که دا نه خویندرا یه وه. (ر - ر)

قیینی: هەر وشه‌یه‌ک که [له‌م فەرهنه‌نگدا] بو‌ی ده‌گه‌ڕێن نه‌گه‌ڕ وشه‌یه‌کی ساده‌ بوو هەر له‌ پا‌ژی خویدا واته‌ به‌ پیتی دوو پیتی یه‌که‌م و دووه‌م بو‌ی بگه‌ڕێن، وه‌کوو وشه‌ی « تاق » که‌ پێویسته‌ له‌ پا‌ژی « ت ا » دا بو‌ی بگه‌ڕێن و نه‌گه‌ڕ وشه‌که‌ لێکدراو بوو له‌ پا‌ژگه‌لی به‌شه‌ پێکه‌ینه‌ره‌کانیدا بو‌ی بگه‌ڕێن، وه‌کوو « به‌ه‌وادا چوون » که‌ له‌ پا‌ژی به‌شی یه‌که‌مدا واته‌ له‌ « ب ه » دایه‌. هه‌روه‌ها « چلاوسافکون » که‌ له‌ پا‌ژی به‌شی یه‌که‌م واته‌ له‌ « چ ل » دایه‌ و « داره‌ه‌لپاچین » که‌ له‌ پا‌ژی به‌شی دووه‌مدا واته‌ له‌ « ه ل » دایه‌ و وشه‌ی « خو‌پێچ دان » که‌ له‌ پا‌ژی « خ و » یا « پ ی » دایه‌.]

رێزمانی کوردی

واژه‌ناسی^۱

قسه‌ی کوردی له واژه^۲ دوروس نه‌وی. واژه له نووکه^۳ دوروس نه‌وی. نووکه سی‌وشه‌ش جوژه، بو نووسین نهم سی‌وشه‌ش جوژه، سی‌وشه‌ش شتیوه دانریاگه، به‌م جوژه:^۴

ا ب ب پ ت ت ج چ ح خ د د ز س س ر ر ن ن ش ش
ف ف ک ک گ گ ل ل م م ن ن و و پ پ ه ه ی ی ئ

نهم سی‌وشه‌ش نووکه، هه‌شتی به‌لج دوروس نه‌وی: ب ب پ پ م م ن ن و و پ
به‌نجیچی به‌گه‌لوو دوروس نه‌وی: ق ق خ خ ه ه ح

۱- علم صرف. [زانستی وشه‌سازی]

۲- واژه، واچه، واته. هر سه به معنی «کلمه» یا «لفظ» هستند. [هم‌رستکیان مانای «کلمه» یا «لفظ» ده‌گه‌یه‌نن.]

۳- «نووکه» به معنی «حرف» است. [«نووکه به مانای «حرف» ه.]

۴- «ه» به جای «پ» گاهی استعمال می‌شود. [هه‌ندی جار «ه» له باتی «پ» به‌کار ده‌هینریت.]

تہذیب و ادب کی تعلیم کے لئے نوجوانوں کو تیار کرنا

نووکہ گھل کوڑی

مذکر

[illegible]

۱۰۰-۲۰-۳۰-۴۰-۵۰-۶۰-۷۰-۸۰-۹۰-۱۰۰-۱۱۰-۱۲۰-۱۳۰-۱۴۰-۱۵۰-۱۶۰-۱۷۰-۱۸۰-۱۹۰-۲۰۰-۲۱۰-۲۲۰-۲۳۰-۲۴۰-۲۵۰-۲۶۰-۲۷۰-۲۸۰-۲۹۰-۳۰۰-۳۱۰-۳۲۰-۳۳۰-۳۴۰-۳۵۰-۳۶۰-۳۷۰-۳۸۰-۳۹۰-۴۰۰-۴۱۰-۴۲۰-۴۳۰-۴۴۰-۴۵۰-۴۶۰-۴۷۰-۴۸۰-۴۹۰-۵۰۰-۵۱۰-۵۲۰-۵۳۰-۵۴۰-۵۵۰-۵۶۰-۵۷۰-۵۸۰-۵۹۰-۶۰۰-۶۱۰-۶۲۰-۶۳۰-۶۴۰-۶۵۰-۶۶۰-۶۷۰-۶۸۰-۶۹۰-۷۰۰-۷۱۰-۷۲۰-۷۳۰-۷۴۰-۷۵۰-۷۶۰-۷۷۰-۷۸۰-۷۹۰-۸۰۰-۸۱۰-۸۲۰-۸۳۰-۸۴۰-۸۵۰-۸۶۰-۸۷۰-۸۸۰-۸۹۰-۹۰۰-۹۱۰-۹۲۰-۹۳۰-۹۴۰-۹۵۰-۹۶۰-۹۷۰-۹۸۰-۹۹۰-۱۰۰۰-۱۰۱۰-۱۰۲۰-۱۰۳۰-۱۰۴۰-۱۰۵۰-۱۰۶۰-۱۰۷۰-۱۰۸۰-۱۰۹۰-۱۱۰۰-۱۱۱۰-۱۱۲۰-۱۱۳۰-۱۱۴۰-۱۱۵۰-۱۱۶۰-۱۱۷۰-۱۱۸۰-۱۱۹۰-۱۲۰۰-۱۲۱۰-۱۲۲۰-۱۲۳۰-۱۲۴۰-۱۲۵۰-۱۲۶۰-۱۲۷۰-۱۲۸۰-۱۲۹۰-۱۳۰۰-۱۳۱۰-۱۳۲۰-۱۳۳۰-۱۳۴۰-۱۳۵۰-۱۳۶۰-۱۳۷۰-۱۳۸۰-۱۳۹۰-۱۴۰۰-۱۴۱۰-۱۴۲۰-۱۴۳۰-۱۴۴۰-۱۴۵۰-۱۴۶۰-۱۴۷۰-۱۴۸۰-۱۴۹۰-۱۵۰۰-۱۵۱۰-۱۵۲۰-۱۵۳۰-۱۵۴۰-۱۵۵۰-۱۵۶۰-۱۵۷۰-۱۵۸۰-۱۵۹۰-۱۶۰۰-۱۶۱۰-۱۶۲۰-۱۶۳۰-۱۶۴۰-۱۶۵۰-۱۶۶۰-۱۶۷۰-۱۶۸۰-۱۶۹۰-۱۷۰۰-۱۷۱۰-۱۷۲۰-۱۷۳۰-۱۷۴۰-۱۷۵۰-۱۷۶۰-۱۷۷۰-۱۷۸۰-۱۷۹۰-۱۸۰۰-۱۸۱۰-۱۸۲۰-۱۸۳۰-۱۸۴۰-۱۸۵۰-۱۸۶۰-۱۸۷۰-۱۸۸۰-۱۸۹۰-۱۹۰۰-۱۹۱۰-۱۹۲۰-۱۹۳۰-۱۹۴۰-۱۹۵۰-۱۹۶۰-۱۹۷۰-۱۹۸۰-۱۹۹۰-۲۰۰۰-۲۰۱۰-۲۰۲۰-۲۰۳۰-۲۰۴۰-۲۰۵۰-۲۰۶۰-۲۰۷۰-۲۰۸۰-۲۰۹۰-۲۱۰۰-۲۱۱۰-۲۱۲۰-۲۱۳۰-۲۱۴۰-۲۱۵۰-۲۱۶۰-۲۱۷۰-۲۱۸۰-۲۱۹۰-۲۲۰۰-۲۲۱۰-۲۲۲۰-۲۲۳۰-۲۲۴۰-۲۲۵۰-۲۲۶۰-۲۲۷۰-۲۲۸۰-۲۲۹۰-۲۳۰۰-۲۳۱۰-۲۳۲۰-۲۳۳۰-۲۳۴۰-۲۳۵۰-۲۳۶۰-۲۳۷۰-۲۳۸۰-۲۳۹۰-۲۴۰۰-۲۴۱۰-۲۴۲۰-۲۴۳۰-۲۴۴۰-۲۴۵۰-۲۴۶۰-۲۴۷۰-۲۴۸۰-۲۴۹۰-۲۵۰۰-۲۵۱۰-۲۵۲۰-۲۵۳۰-۲۵۴۰-۲۵۵۰-۲۵۶۰-۲۵۷۰-۲۵۸۰-۲۵۹۰-۲۶۰۰-۲۶۱۰-۲۶۲۰-۲۶۳۰-۲۶۴۰-۲۶۵۰-۲۶۶۰-۲۶۷۰-۲۶۸۰-۲۶۹۰-۲۷۰۰-۲۷۱۰-۲۷۲۰-۲۷۳۰-۲۷۴۰-۲۷۵۰-۲۷۶۰-۲۷۷۰-۲۷۸۰-۲۷۹۰-۲۸۰۰-۲۸۱۰-۲۸۲۰-۲۸۳۰-۲۸۴۰-۲۸۵۰-۲۸۶۰-۲۸۷۰-۲۸۸۰-۲۸۹۰-۲۹۰۰-۲۹۱۰-۲۹۲۰-۲۹۳۰-۲۹۴۰-۲۹۵۰-۲۹۶۰-۲۹۷۰-۲۹۸۰-۲۹۹۰-۳۰۰۰-۳۰۱۰-۳۰۲۰-۳۰۳۰-۳۰۴۰-۳۰۵۰-۳۰۶۰-۳۰۷۰-۳۰۸۰-۳۰۹۰-۳۱۰۰-۳۱۱۰-۳۱۲۰-۳۱۳۰-۳۱۴۰-۳۱۵۰-۳۱۶۰-۳۱۷۰-۳۱۸۰-۳۱۹۰-۳۲۰۰-۳۲۱۰-۳۲۲۰-۳۲۳۰-۳۲۴۰-۳۲۵۰-۳۲۶۰-۳۲۷۰-۳۲۸۰-۳۲۹۰-۳۳۰۰-۳۳۱۰-۳۳۲۰-۳۳۳۰-۳۳۴۰-۳۳۵۰-۳۳۶۰-۳۳۷۰-۳۳۸۰-۳۳۹۰-۳۴۰۰-۳۴۱۰-۳۴۲۰-۳۴۳۰-۳۴۴۰-۳۴۵۰-۳۴۶۰-۳۴۷۰-۳۴۸۰-۳۴۹۰-۳۵۰۰-۳۵۱۰-۳۵۲۰-۳۵۳۰-۳۵۴۰-۳۵۵۰-۳۵۶۰-۳۵۷۰-۳۵۸۰-۳۵۹۰-۳۶۰۰-۳۶۱۰-۳۶۲۰-۳۶۳۰-۳۶۴۰-۳۶۵۰-۳۶۶۰-۳۶۷۰-۳۶۸۰-۳۶۹۰-۳۷۰۰-۳۷۱۰-۳۷۲۰-۳۷۳۰-۳۷۴۰-۳۷۵۰-۳۷۶۰-۳۷۷۰-۳۷۸۰-۳۷۹۰-۳۸۰۰-۳۸۱۰-۳۸۲۰-۳۸۳۰-۳۸۴۰-۳۸۵۰-۳۸۶۰-۳۸۷۰-۳۸۸۰-۳۸۹۰-۳۹۰۰-۳۹۱۰-۳۹۲۰-۳۹۳۰-۳۹۴۰-۳۹۵۰-۳۹۶۰-۳۹۷۰-۳۹۸۰-۳۹۹۰-۴۰۰۰-۴۰۱۰-۴۰۲۰-۴۰۳۰-۴۰۴۰-۴۰۵۰-۴۰۶۰-۴۰۷۰-۴۰۸۰-۴۰۹۰-۴۱۰۰-۴۱۱۰-۴۱۲۰-۴۱۳۰-۴۱۴۰-۴۱۵۰-۴۱۶۰-۴۱۷۰-۴۱۸۰-۴۱۹۰-۴۲۰۰-۴۲۱۰-۴۲۲۰-۴۲۳۰-۴۲۴۰-۴۲۵۰-۴۲۶۰-۴۲۷۰-۴۲۸۰-۴۲۹۰-۴۳۰۰-۴۳۱۰-۴۳۲۰-۴۳۳۰-۴۳۴۰-۴۳۵۰-۴۳۶۰-۴۳۷۰-۴۳۸۰-۴۳۹۰-۴۴۰۰-۴۴۱۰-۴۴۲۰-۴۴۳۰-۴۴۴۰-۴۴۵۰-۴۴۶۰-۴۴۷۰-۴۴۸۰-۴۴۹۰-۴۵۰۰-۴۵۱۰-۴۵۲۰-۴۵۳۰-۴۵۴۰-۴۵۵۰-۴۵۶۰-۴۵۷۰-۴۵۸۰-۴۵۹۰-۴۶۰۰-۴۶۱۰-۴۶۲۰-۴۶۳۰-۴۶۴۰-۴۶۵۰-۴۶۶۰-۴۶۷۰-۴۶۸۰-۴۶۹۰-۴۷۰۰-۴۷۱۰-۴۷۲۰-۴۷۳۰-۴۷۴۰-۴۷۵۰-۴۷۶۰-۴۷۷۰-۴۷۸۰-۴۷۹

نهم شه‌ش نوکه «ت-د-ر-و-ه-ی» له قسه‌کردن کوردیا دوو جوړ نه‌خوینگین:

— گایى سەنگىن، وەك: « ماووت، زەردى، رَچيان، بووچك، ئاھ، بىر ».

— گایى سۆك نە خويىنگىن، وەك (ناوت ، خودا، بىزئە، بۆچە، بىنە، بىرا)

— گايى سۆك ئەخوينكىن، ۋەتەن «ناوت» بولمىدى، ئۇنىڭ ئورنىدا نېمە بار؟
بۇ ناسىن سەنگىنى و سۆكى ئەم پەنج نووكە، ئەم نشانەمان دانييا («»). ناوى «نشانى
سۆكيە». لە بان ھەر نووكە يىكە بوئ، ئەو نووكە سوگ ئەخوينرگى، بەلام گايى بۆ ناسانى تەنيا

تاتی^۱ له زوان کوردیا نیه. تهواو واژه گهل کوردی گشتیان بی تاتین. یانی نووکه ی دواگین
 واژه گهل کوردی نه چمن^۲. گای^۳ له سای خدیهدانا ژیر خدی دریاگ^۴، نهوی به «ی» وهك: «دهرد
 سهر»، نهیژن «دهردی سهر». ههر نه مه بو کورتی زوان کوردی کۆمهك گه وهیکه. نهیژی: «روسه م
 هات»، «وتم به روسه م»، «روسه میان برد» له ههر سی سه باره تا^۵ میم روسه م نه چمه.

«نەلف» هەرگیز جوولە ناکا، هەمیشە نەچمه. هەر له بهر نه مه هەرگیز ناکه فیته سهر واژه وه.
 به لām «هه مزه» هه میشه ها له سهر واژه وه. نه گهر له ناوړاس یا بن واژه دا هه مزه یك بوینن، نه زانین
 نه و واژه کوردی نیه، وهك: مه نه خه ذ، جوزه.

«ی» ته نیایی^۶ هه میشه سوکه، [وهك: /پیاگی، نه سپی، نیمکه تی.
 «ه» له کوردیا نیه، نه گهر واژه یك عه ره بی که «ه» یی بو، بکه فیته ناو کوردی، درێژ
 نه نوو سگیت. وهك: «رحمة» به م جوژه نه ی نووسین: «ره حمة»^۸.

«ده سوور گۆریان نووکه گهل»

«ه» یی سوک نه گهر بکه فیته ناوړاس واژه، نووکه ی له وه وه به ری ههر جوولە یکی بو، نه میچ
 نه ویته نووکه یك [که] له تەك نه و جوولە دا جوژ بکه فن. یانی نه گهر جوولە ی بهرگ سهر بی، نهوی
 به «نەلف»، نه گهر ژیر بی، نهوی به «ی»، نه گهر بوژ بی نهوی به «و»، وهك: «ساره، میروان،
 مۆزه» که له بهرا «مهره، مېروان، مهره» بووگه.
 بری نووکه گهل تر هه ن، له تەك یه کترینا نه گۆرگینه و، یانی [له] باتی یه کتری نه ویتزرگین و
 نه نوو سهرگیت. وهك نه مانه:

- ا.ش.س: غه یاث، هه یاس.

۱- تاتی: اعراب.

۲- نه چم: ساکن.

۳- گاهی.

۴- خدیهدان: اضافه.

۵- خدی دریاگ: مضاف.

۶- سه باره: حالت، صورت.

۷- ته نیایی: وحدت.

۸- ناوکاری، یانی «مصریه» له تاتیسا نه گهر وێسان به سه ریو ره وای بی، گرد نه نوو سهرگی، وهك: «سنة، مته». نه گهر نه درێژ
 نه نوو سهرگیت وهك: «حشمت، مناجات، صحبت، وحدت».

- (ح.ه): ههش، ههش. خوئش، هوئش.
- (خ.و): خوئش، وهش.
- (خ.ج): خوناق، حوناق.
- (خ.ع): خوناق، عوناق.
- (د.و): خودا، خوا. (خُدا، خوا)
- (د.ت): دوانچه، توانچه.
- (د.ا): خدمت، خدمت.
- (ر.ل): صیرات، سه لاط.
- (ر.ل): برۆ، بلۆ.
- (ز.ت): سووزیان، سووتیان.
- (ز.س): په چه خوز، په چه خوس.
- (س.ز): ده سگیر، ده زگیر.
- (ژ.ج): ریژه، ریجه.
- (س.ر): خستن، خریان.
- (ش.ت): فروشیایگ، فروتیاگ.
- (ش.ژ): کوشتن، کوژیاگ.
- (ش.ل): هیشتن، تیلی.
- (ص.س): صیراط، سه لاط.
- (ط.ت): صیراط، سه لافته.
- (ع.ج): جمعه، جمعه.
- (ا.ع): مدعره که، مارکه.
- (ع.ی): میعراج، میتراج.
- (ع.خ): عوناق، خوناق.
- (غ.ه): غه یاث، هه یاس.
- (ع.و): موعجزه، مووجزه.
- (غ.ق): غه یاث، قه یاس.
- (ف.و): ژنه فتن، ژنه ویان.
- (ل.ل): مه لا، مه لا.

- (م.ن): به لām، به لān.

- (ی.ا): ژمیریان، ژماریان.

- (م.ب): موسولمان، بوسولمان.

- (م.و): ده مانچه، ده وانچه.

دوایی واژه زانی توشاکه.

«واژه»

واژه^۱ سی جوړه:

۱. یا بۆ ناسین چتگهل دانریاگه و یه کی له ساگه لی نیه له ته کا، [وهك:] نهوسا، نیسا، له مهوسا.

نهوه پی نهیژن: «(ناو)»^۲، وهك: رۆسم، چنار، نهسپ، کوچك بنچك، دووكله، مژ، دهنگ، رهنګ، مهزه، هوش، زانست، زور.

۲. یا بۆ ناسین کرده گهل^۳ دانریاگه و یه کی له ساگه لیچی له ته کا ههس. نهوه پی نهیژن: «کردار»^۴، وهك: بردی، کردی، شمادی، نووسی، ههلسا، دانیشت. نهووسی، نهپروی. برۆ، بنووسه.

۳. یا بۆ لکانن و به یه کهو بهستن ناو و کردارگهل دانریاگه، یانی تا له ته کا ناو یا کردارنیکا نهوی، به تنیا خوهی گوزارهی دوروسیکی نیه. نهوه پی نهیژن «پیتتهك»^۵، وهك: ا، ب، ی، با، تا، نه، مه، له، لی، تهك.

«ناو»

ناو دوو جوړه:

۱) یا له یهك واژه دوروس بووگه. نهوه پی نهیژن: «(ناو ساده)»^۶، وهك: بولبول، قهلهم، کتیو، فهلامهرز، خهر، مانګ.

۱- واژه: کلمه، لفظ.

۲- ناو: اسم.

۳- کرده گهل: کردارها.

۴- کردار: فعل.

۵- پیتتهك: حرف.

۶- ناو ساده: اسم مفرد.

٢) يا له دوو واژه يا زياتر دوروس بووگه. نهوه پيټه يژن: «ناو په يوهس»، وهك: خواداگ، باخهوان، خوه رت او، گلاو.

ناو ساده له سه بارمت نووکه به ننيوه ٢ چمن جوړه:

- ✓ يا دوو نووکه ييه (يانې له دوو نووکه دوروس بووگه)، وهك: پهړ، بهړ، پهز، گا، کا.
- ✓ يا سي نووکه ييه، وهك: ناو، باز، نه سپ.
- ✓ يا چوار نووکه ييه، وهك: کالهک، قالي، واشه، کلاو.
- ✓ يا پهنج نووکه ييه، وهك: بيشکه، سيسرک، ترززي.
- ✓ يا شمش نووکه ييه، وهك: پليسرک، هموريشم، ميريوان.
- ✓ يا هفت نووکه ييه، وهك: کهرگه دهنگ، همورامان.
- ✓ يا هشت نووکه ييه، وهك: شاربازيږ، ناو نيروک.
- ✓ يا نوو نووکه ييه، وهك: ساروقاميش، ميشله زهرگو.

ناو په يوهس له چوار نووکه ييهو تا شانزه نووکه يي هس. ناو ساده به هيچ جوړ دهسي لي تادريگي، هر جوړ له بهرا دانرياکه، يا ژنهوياکه، نه شي هر بهو جوړه بنووسگي و بويژگي. پيټه کيچ هر بهو جوړه دهس ناخوا.

«ناو کار» ٢

ناو چمن جوړه:

- ١- يا ناو چته، وهك: کوچنك، بنچك، دار، ديوار، رؤسم، مه محمود.
- ٢- يا ناو گوزارهس، وهك: هوش، زانست، زرنكي، گهوجي.
- ٣- يا ناو کاره، وهك: بوون، كردن، خفتن، كريان، بريان، نووسين، تاشين، شماردن، ههلسان، دانيشتن.

نشانه ي ناو کار يا «ن» ته نياس، يا «تن» يا «دن» يا «انن» يا «يان» ه. «هاتوچو» له کارگه ل «دووپرياک» ن، له بهرا «هاتن و چوون» بووگن.

٧- ناو په يوهس: اسم مرکب.

١- نووکه به نني: حرف بندي.

٢- ناو کار: اسم مصدر.

٣- دووپرياک: مرخم.

«کار یه کلائی [و] کار دوولایی»

کار دوو جوړه:

۱- یا بۆ دوروس بوونی یه ک چت بهسه. نهوه پی نه یژن: «کار یه کلائی»^۱، وهك: بوون، روین، هاتن، خهفتن، مردن، شکیان، رژیان.

- یه کی بوو.
- رۆسه م زوی.
- گوو ده رز هات.
- زوړاو خهفت.
- بورزو مرد.
- قهله مه که شکیا.
- دهواته که رژیا.

۲- یا بۆ دوروس بوونی یه ک چت بهس نیه [و] تا دوو چت نه وی دوروس ناوی، نهوه پی نه یژن: «کار دوولایی»^۲، وهك: وتن، کردن، نووسین، برین، درین، شکانن، پړانن.

- رۆسه م قسه که ی وت. (تا رۆسه م و قسه که هه ردوکیان نه ون کار وتن دوروس ناوی).
یا نه یژی:

- مامر هیلکه ی کرد.
- زوړاو کاغزی نووسی.
- نه سپه که هه ساره که ی بری.
- نه حمه د کتیوه که ی دپی.
- کوچنک شیشه که ی شکان.
- کڅنک ماسه که ی رژان.

تا بکه م و کریاگی نه وی هیچ کام له و کارگه له دوروس ناون.

«کردار»

۱- کار یه کلائی: فعل لازم.

۲- کار دوولایی: فعل متعدی.

کردار^۱ دوو جۆره:

- ❖ یا ساده^۲، وهك: بری، درې، خفت، نووسی.
❖ یا پهیوه^۳، وهك: هلئسا، دانیش، سهردهو بوو، قینی کرد، بهرهدوا بوو.

کردار ساده له سه بارهت نووکه بهننیه و چوار جۆره:

- ۱- یا دوو نووکه یی، وهك: بوو، چوو، ما، دا، دی، سمن.
 - ۲- یا سی نووکه یی، وهك: کرد، برد، خفت، رڼی، هات.
 - ۳- یا چوار نووکه یی، وهك: فروت، کروت، دوشي، کوشي.
 - ۴- یا پهنج نووکه یی، وهك: خوارد، شمارد، بگارد، فروشت.
- کردار پهیوه شاید تا پانزه نووکه یی بوی.
- کردار^۴ نه گهر له کار په کلابی دوروس کریاوې نه ویچ په کلابی، [وهك:] هاتن، هات. پړیان، پړیا. خفتن، خفت.
- نه گهر له کار دوولای دوروس کریاوې نه ویچ دوولای، [وهك:] نو سین، نووسی. فروتن، فروت. رزائن، رزان. خفائن، خفان.

«کردار بگردگ و کردار نه بگردگ»

کردار دوو جۆره:

- ❖ یا له موهبر بووگه، نهوه پی نه یژن: «بگردگ»^۵، وهك: رڼی، هات، بردی، خفت.
- ❖ یا تیسه، یا له موهودوا نه وی، نهوه پی نه یژن: «نه بگردگ»^۶، وهك: نه روی، تی، نهوا، نه خفتی. (تیسه یا له موهوسا.)

کردار بگردگ پهنج جۆره:

- ۱- یا کرداریکه له موهبر کریاگه و بردگه، نهوه پی نه یژن: «بگردگ رووت»^۷، وهك نه یژي: یه کی بوو، رۆسم رڼی، نهحه نه سپه کی برد.

۳- کردار: فعل.

۴- ساده: بسیط.

۱- پهیوه: مرکب.

۲- کردار: فعل.

۳- بگردگ: ماضي.

۴- نه بگردگ: مضارع.

۵- بگردگ رووت: ماضي مطلق.

- ۲- یا کرداریکه له مهو بهر نازانین کریاگه یا نه، شهوه پی نهیژن: «بگردگ ناپاوه چی»، وهك نهیژی: یه کی بووی، رۆسم رویوی، شهحه نهسپه که ی بردوی، نالی کردوی.
- ۳- یا کرداریکه له مهو بهر کریاگه و که می دووره، شهوه پی نهیژن: «بگردگ دوور»، وهك نهیژی: شهحه ناو پاشی کردگه، مهحه نهسپه که ی بردگه.
- ۴- یا کرداریکه له مهو بهر کریاگه و فره دووره، شهوه پی نهیژن: «بگردگ دوورتر»، وهك نهیژی: نهحمه ناو پاشی کردوو، موحه مهده نهسپه که ی بردوو.
- ۵- یا کرداریکه له مهو بهر کریاگه و رۆشن نیه هیشتا بگردوی، شهوه پی نهیژن: «بگردگ نهزیک»، وهك نهیژی: رۆسم ناو پاشی نه کرد، زۆراو نهسپه که ی نه برد.

واژه ی کردار بگردگ (خا رووت بی، یا ناپاوه چی، یا نهزیک، یا دوور، یا دوورتر) شمش جوژه:

- ۱- یا کردار بوژوه^۵: وتم، نووسیم.
- ۲- یا کردار بوژوگه له^۶: وتان، نووسیمان.
- ۳- یا کردار بوژوه^۷: وتت، نووسیت.
- ۴- یا کردار بوژوه وگه له^۸: وتتان، نووسیتان.
- ۵- یا کردار که سی تره^۹: وتی، نووسی.
- ۶- یا کردار که سگه له تره^{۱۰}: وتیان، نووسیان.

«کردار سازی»

کردار بگردگ له ناو کار^{۱۱} دوروس شهوی. بهم جوژه: «ن» که نشانه ی کاره، له دوا ی واژه ی کاره و لانهوهین، شهویته بگردگ، وهك: روین، دۆشین، کۆشین، بردن، خهفتن. «ن» که نشانه ی کار بو له دوا ی گشتیانوه لمان برد، بوون به: روی، دۆشی، کۆشی بردی، خهفت. شهمانه گشتیان کردار بگردگن.

۶- بگردگ ناپاوه چی: ماضی [ناپایدار].

۱- بگردگ دوور: ماضی بعید.

۲- بگردگ دوورتر: ماضی ابعد.

۳- بگردگ نهزیک: ماضی قریب.

۴- بوژو: متکلم.

۵- بوژوگه له: جمع متکلم.

۶- بوژوه: مخاطب.

۷- بوژوه وگه له: جمع مخاطب.

۸- که سی تر: جمع غایب.

۹- که سگه له تر: جمع غایب.

۱۰- ناوکار: اسم مصدر.

کردار نه بگردگ له کردار بگردگ دوروس نهوئ. بهم جوړه: «ا» که نشانه‌ی نه بگردنه له بهر واژه‌ی بگردگه و داننېن و ناخري سوک نه که ین نهوئته نه بگردگ، وهک: رُوی، دؤشی، کؤشی، تاشی. نهلفمان له بهر ده میانه و دنیا، بسون به: نه پړوئ، نه دؤشی، نه کؤشی، نه تاشی. نووکه‌ی دواگین نه بگردگ بؤ بوئژ سهنگین نه خوئترگی، بؤ که ستر سوک نه خوئترگی.

هه بگردگي نووکه‌ی دواگینی «ی» بی، وهک: رُوی، نووسی، زانی. واژه‌ی نه بگردگي هه بهم جوړه لی دوروس نهوئ. به لām نه بگردگه گه لی که دوايان «ت» یا «د» یا «ن» بی، بهم جوړه واژه‌ی نه بگردگيان لی دوروس ناوئ. به لککو بهم جوړه نهون به واژه‌ی «بگردگ نه زیك»، [وهک: نه برده، نه شمارد، نه خفت، نه فروت، نه شیوان، نه باران. له بهر نه شییوانه بهم ده سووره رهفتار نه کرگیت: نه گهر دواي واژه‌ی بگردگ «ت» بیست، نووکه‌ی واژه‌ی یه کلایچ له تهک دوولایسا یه که جوړ بن، «ت» که لانهوهین، «ی» سوک نه نیننه جیگه‌ی، نهوئته نه بگردگ، وهک: خفت، نهوئته: نه خفتی. کهفت، نهوئته: نه کهفتی. بهست، نهوئته: نه بهسی یا نه وهسی. به لām ژنهفت نهوئته: نه ژنهوئ. فروت نهوئته: نه فروشی. کوشت نهوئته: نه کوئی. له بهر چه؟ له بهر نه مه واژه‌ی یه کلای «ژنهفتن» به «ف»، «فروتن» به «ت»، «کوشتن» به «ش»، له ریشه‌ی «ژنهویان» به «و»، «فروشیان» به «ش»، «کوژیان» به «ژ» بووگه.

یه کلای ریشه‌س، دوولای وچه^۱، کردار سازی له سهر ریشه نه پړوئ [بهم جوړه که] نه گهر دواي بگردگ «رد» بی، هه ردکی لانهوهین، نهلفیک نه نیننه جیگه‌یان - نه گهر خوهی نهلفی نهوئ - نهوئته نه بگردگ وهک: «کرد» نهوئته «تهکا»، «برد» نهوئته «تهبا» یا «تهوا»، «خوارد» نهوئته «تهخوا» - واژه‌ی «خوارد» دواي لایردن «رد»، چون خوهی نهلفی ههس، نیتر له دهره و نهلفی بؤ نایرن - «شمارد»، «شؤرد»، «مرد» له ده سووره^۲ به دهرن، چون نه گهر «رد» یان لی لاوهین له تهک نشانه‌ی نه بگردنا (نه) نهون به: «تهشما»، «تهشوا»، «تهما»، «تهشما» و «تهشوا» گوزاهیکیان نیه، «تهما» بیچ چه په وانه‌ی «تهمریه» یه، پهس ته نیا «دال» که لانهوهین، جیهی «تهلف» بیچ، «ی» سوک دانه‌نین. نهوئته: «تهشمارئ»، «تهشؤرئ»، «تهمرئ». یا به ده سوور گؤریان نووکه گهل نهوئته «تهشیرئ».

نه گهر دواي واژه‌ی بگردگ «ان» بیست، ته نیا «تهلف» لانهوهین، نشانه‌ی نه بگردن که «تهلف» نه نیننه بهر ده میوه نهوئته نه بگردگ، وهک: «خؤزان»، «باران»، «شیوان»، دواي لایردن «تهلف» هکان و دانیان نشانه‌ی نه بگردن له بهر ده میانه و، نهونه: «تهخؤرنئ»، «تهبارنئ»، «تهشیونئ».

۱- ریشه: اصل.

۲- وچه: فرع.

۳- ده سوور: یاسا.

کردار نه بگردگ نه گهر په يوه س بى، نشانه ي نه بگردن نه رگي ته سهر تيكه ي دواگين، وهك:
 «هه لسا» ← «هه لته سى»، «دانيشت» ← «دانه نيشى»، «سهر بهره و خواره و بسو.» ←
 «سهر بهره و خواره و نهوى».

واژه ي کردار نه بگردگيچ شه شه:

۱. بويژ: نه نو س.
۲. بويژگه ل: نه نو سين.
۳. بژنه و: نه نو سیت.
۴. بژنه وگه ل: نه نو سن.
۵. كه س تر: نه نو سى.
۶. كه س ترگه ل / كه سگه ل تر: نه نو سن.

«فرمان [و] قه ده خه»

واژه ي فرمان^۱ و قه ده خه^۲ له کردار نه بگردگ دوروس نهون. نشانه ي نه بگردن - كه «نه، ي» يا
 «نه، ا» بى - له بهرودواى واژه ي نه بگردگو لانه وهين، له جيگه يانا «ب، ه» - كه نشانه ي فرمانن -
 دانه نين، نه ويته واژه ي فرمان، وهك: «ته كه فى»، «ته خه فى»، «ته فروشى»، «نه نو سى»، «نه بارنى»،
 «نهوى»، «نه كا». دواى ل ا بردن «نه، ي» يا «ته، ا» له بهرودوايانمو و دانيان «ب، ه» له جيگه يانا،
 نهون به: «بكه فه!»، «بخه فه!»، «بفروشه!»، «بنووسه!»، «ببارنه!»، «بوه!»، «بكه!».
 نه گهر جيه ي «ب، ه»، «م، ه» دانيان، نه ويته واژه ي «قه ده خه» / وهك: «مه كه فه!»،
 «مه خه فه!»، «مه فروشه!»، «مه نووسه!»، «مه بارنه!»، «مه وه!»، «مه كه!».

فرمان و قه ده خه دوو جوړن:

- | | |
|---------------------------|------------------------------|
| ۱- فرمان بژنه و: پرژ! | ۲- فرمان كه س تر: پرؤ! |
| ۱- قه ده خه بژنه و: مهرؤ! | ۲- قه ده خه كه س تر: نه روى! |

فرمان و قه ده خه ههر كام دوو واژه يان همس:

- ۱- ته نيا: پرؤ، مهرؤ!

۱- فرمان: امر.

۲- قه ده خه: نهى.

۳- بژنه و: مخاطب.

۴- كه س تر: غايب.

«ناو بکمر»

ناو بکمر^۲ له ناو کار یه کلایی دوروس تهوئیت [بهم جۆره]: «یان» که نشانهی کار یه کلاییه له دوايهو لا نهوهین، «ب» که نشانهی بکمره له بهره‌مهیهو دانه‌نین، تهوئته واژهی بکمر، وهک: «نوسیان»، «کوشیان»، «کریان»، «خه‌فیان»، «بریان»، «دپیان»، «خۆریان». دواي لابرډن «یان» له دواي گشتیانوه و دانیانی «ب» له بهره‌مهیهو نهون به: «بنوس»، «بکۆش»، «بکمر»، «بخهف»، «بپی»، «بخوره». گشت نه‌مانه ناو بکه‌رن.

گایی نشانه له‌سه‌ر بکه‌رهو لانه‌وه‌ن، نه‌یژن: «خوره»، «دپی»، «بپی»، «خهف»، «که‌ر»، «کۆش»، «نوس»، «روهک» [ناغوره]، «به‌رگلی»، «دارپی»، «فیل‌خهف»، «کارکه‌ر»، «فره‌کۆش»، «خوه‌ش‌نوس یا نویس»

ناو بکمر له کارگهل یه کلایا که دوايیان به «یان» نیه، ده‌سور دوروسی به ده‌س نه‌هاتگه، وهک: «بوون»، «رویین»، «هاتن». واژهی بکمر له‌م جۆره کارگه‌لا به‌سه‌سه به ژنه‌فتنه، وهک: «هه‌س»، «ره‌وه‌ن»، «تاین».

«ناو کریاگ»

ناو کریاگیچ^۴ هه‌ر له کار یه کلایی دوروس تهوئ [بهم جۆره]: «ن» که نشانهی کاره له دوايهو لانه‌وه‌ین، «گ» نه‌نینه جیگه‌ی، تهوئته واژهی کریاگ، وهک: «دۆشیان»، «نوسیان»، «بریان»، «دپیان»، «خۆریان». دواي لابرډن «نون» و دانیان «گاف» له جیگه‌یانان نهون به: «دۆشیان»، «نوسیان»، «بریاگ»، «دپیاگ»، «خۆریاگ».

«یه‌کلاهه‌کردن کار دوولایی»

نه‌گه‌ر گه‌ره‌کمان بی له کارگهل دوولایی کار یه‌کلاهه‌کردن دوروس بکه‌ین، «یین» یا «دن» یا «اثن» — که نشانهی دوولاین — لانه‌وه‌ین، «یان» — که نشانهی یه‌کلاییه — نه‌نینه جیگه‌ی، تهوئته یه‌کلایی. یانی نه‌گه‌ر کار دوولایی به «یین» دواي هاتوی، «نه‌لف» نه‌نینه جیگه‌ی، تهوئته یه‌کلایی، وهک:

۵- ته‌نیا: مفرد.

۶- گهل: جمع.

۱- ناو بکمر: اسم فاعل.

۲- ناو کریاگ: اسم مفعول.

«دږين»، «برين»، «نوسين»، «دوشين»... ته لفي نهينه ناو دژ «ي» و «ن» هكه، نهوټته: «دږيان»، «بريان»، «ترسيان»، «نوسيان»، «دوشيان». يا نهگمر به «دن» دوايي هاتگه، «دال» هكه لانهوهين، له جينگهيا «يا» دانهين، نهوټته يه كلايي، وهك: «کردن»، «بردن»، «هاوردن»، «شماردن». دواي لابرډن «د» و دانيان «يا» له جينگهيا، نمون به: «کريان»، «بريان»، «هاوريان»، «شماريان»، يا به دسور گژان نوکهگمل: «شميريان».

نهگمر به «انغ» دوايي هاتگه، يه کي له «نون» هکان لانهوهين، نهگمر خوهي «ي» نهوي، لهبمر «تلف» هکموه «ي» دانهين، نهوټته يه كلايي، وهك: «خوزانغ»، «پژانغ»، «مرانغ»، «بارانغ». دواي لابرډن يه کي له «نون» هکان و دانيان «ي» لهبمر تلهفکموه، نمون به: «خوزيان»، «پژيان»، «مريان»، «باريان». «مردن» لم دسور به دهره. «شيانغ» و «ژيانغ» چونکه خوهيان «ي» يان هس، دواي لابرډن يه کي له «نون» هکان، نيتر تهوهجهي هاورډن «ي» مان نيه، خوهيان نمون به: «شيان»، «ژيان».

«تن» هم نشانهي يه كلايسه، وهك: «خهفتن»، «كهفتن»، هم نشانهي دوولاييه، وهك: «خستن»، «فروتن»، «کروتن». همرگا کار دوولايي به «تن» دوايي هاتوي به دسور «دن» رفتهار نهگرگي، ياني: دواي لابرډن «د» له جينگهيا «يا» دانهين، نهوټته يه كلايي وهك: «فروشتن»، «کروژتن». که نهوټته: «فروشان»، «کروژان». ب کورتی «ش» ي «فروشتن» و «ژ» ي «کروژتن» پمرت نهگرگي، نهين: «فروتن»، «کروتن».

«خستن» به دسور نهوټته: «خسيان» وهلي به دسور گژيان نوکهگمل بوگه به: «خريان».

«واژه بگردگه‌ل و نه‌بگردگ و فرمان»

بگردگ پروت	بگردگ ناپاوهجي	بگردگ دور	بگردگ دورتر	بگردگ نه‌زيك	نه‌بگردگ	فهرمان
بو	بووي	بوگه	بوو	ته‌بو = نه‌بو	نه‌وي	بو!
روي	رويوي	رويگه	رويوي	نه‌روي	نه‌روي	بروه! = برژ!
هات	هاتوي	هاتگه	هاتوي	نه‌هات	نه‌تي = تي	بي!
خه‌فت	خه‌فتوي	خه‌فتگه	خه‌فتوي	نه‌خه‌فت	نه‌خه‌في	بخه‌فه!
كه‌فت	كه‌فتوي	كه‌فتگه	كه‌فتوي	نه‌كه‌فت	نه‌كه‌في	بكه‌فه!
کرد	کردوي	کردگه	کردوي	نه‌کرد	نه‌کا	بکه!
خه‌فان	خه‌فانوي	خه‌فانگه	خه‌فانوي	نه‌خه‌فان	نه‌خه‌في	بخه‌فنه!
هيشت	هيشتوي	هيشتگه	هيشتوي	نه‌هيشت	نه‌يلي = نه‌تلي	بلا، بلانه، بتله، بيتلا، بيتانه!
ژيا	ژياوي	ژياگه	ژياوي	نه‌ژيا	نه‌ژي	بژي!

«واژه گه‌ل بگردک»

بوئژ	بوئژگه‌ل	بژنه‌و	بژنه‌وگه‌ل	که‌س‌تر	که‌س‌ترگه‌ل
رۆیم	رۆین	رۆیت	رۆین	رۆی	رۆین
نوسیم	نوسیمان	نوسیت	نوسیتان	نوسی	نوسیان

«واژه گه‌ل نه‌برگردک»

بوئژ	بوئژگه‌ل	بژنه‌و	بژنه‌وگه‌ل	که‌س‌تر	که‌س‌ترگه‌ل
نه‌پوم	نه‌پوین	نه‌پویت	نه‌پوین	نه‌پوئ	نه‌پوین
نه‌نوسم	نه‌نوسین	نه‌نوسیت	نه‌نوسین	نه‌نوسی	نه‌نوسین

«کردار بی بکمر»^۱

بوئژ	بوئژگه‌ل	بژنه‌و	بژنه‌وگه‌ل	که‌س‌تر	که‌س‌ترگه‌ل
کوژیام	کوژیاین	کوژیایت	کوژیاین	کوژیا	کوژیان
بریام	بریاین	بریایت	بریاین	بریا	بریان

واژه‌زانی^۲

«قسه»

قسه^۳، یانی دوین و گاله کردن، وتمان له واژه^۴ دوروس نه‌وی. بژ گه‌یائین نیاز دل چهن واژه نه‌دهنه ته‌صوی یه‌که‌و نه‌ویته قسه. قسه که‌متر له یه‌ک پارچه^۵ نیه. پارچه‌یج که‌متر له دوو واژه ناوی. پارچه نه‌وه‌سه بژنه‌و گوینداری چتی تر نه‌کا. یانی دوا‌یی هاتوی. وه‌ک: رۆسه‌م رۆی. زۆراو خاس پی‌اگینه‌ک.

۱- کردار بی بکمر: فعل مجهول.

۲- واژه‌زانی: علم نحو.

۳- قسه: کلام.

۴- واژه: کلمه، لفظ.

۵- پارچه: جمله.

«واژه»

واژه وتمان له نووکه^۱ دوروس نهوئیت. چهن نووکه نهډهنه پال یه کهو نهوئیتته واژه.

واژه سی جۆره:

۱- نهگهر تنیا خوهی گوزاره ی دوروسینکی هس و یه کی له ساگه لی له ته کا نیه (نهوسا، نیسا، له مهوسا) نهوه پی نهیژن ناو^۲، وهك: رۆسه م، گووده رز، میز، مه رمه پ، نه رگس، مه لیچك، چنار، نه سپ.

۲- نهگهر تنیا خوهی گوزاره ی دوروسینکی هس و یه کی له ساگه لیچی له ته کا هس، نهوه پی نهیژن کردار^۳، وهك: رۆی، رویگه، نهرو ی، بریا، برۆ!، مه رۆ!

۳- نهگهر تنیا خوهی گوزاره ی دوروسینکی نیه و سایچی له ته کا نیه، نهوه پی نهیژن پیتهك^۴، وهك: به، نه، له.

«سا»

سا^۵، یانی رۆزگار، سی جۆره:

۱- یا له مه ویه ر بگردگه، نهوه پی نهیژن: نهوسا^۶.

۲- یا نه بگردگه و نیسه هاین تیا، نهوه پی نهیژن: نیسا^۷.

۳- یا له مه ودوا تی، نهوه پی نهیژن: له مهوسا^۸.

«ناو»

ناو وتمان واژه یکه دانریاگ بۆ گوزاره، بی نه مه سایکی له ته کا بوی.

ناو له سه بارهت واژه وه دوو جۆره:

* یا له یهك واژه دوروس بووگه، نهوه پی نهیژن: ناو سابه^۹، وهك: نه همد، کتیو، قورسی. بولبول.

* یا له چهن واژه دوروس بووگه: نهوه پی نهیژن: ناو په یوهس^۱، وهك: خویار، چه رمنگ سوار،

۱- نووکه: حرف.

۲- ناو: اسم.

۳- کردار: فعل.

۴- پیتهك: حرف، فضله.

۵- سا: وهخت، کات.

۶- نهوسا: ماضی.

۷- نیسا: حال.

۸- له مهوسا: استقبال.

۹- ناو سابه: اسم بسیط.

ھەر كام لەم دوو جۆریچە لە سەبارەت گوزارەوه، ئەونە چەن جۆر تر، بەم ریزە:

۱. ناو تەن. ۲. ناو گەل. ۳. ناو جۆر. ۴. ناو تورۆم. ۵. ناو سا. ۶. ناو جینگە. ۷. ناو دەنگ.
۸. ناو رەنگ. ۹. ناو شماره. ۱۰. ناو نشانە. ۱۱. ناو کار. ۱۲. ناو بکەر. ۱۳. ناو کریاک.
۱۴. ناو کاردار. ۱۵. ناو نشاندار. ۱۶. ناو کیشەک یا درکە.

ھەر کام لەمانیچە دوو جۆرن: یا ئەشناسە یا نەشناسە.

- ۱- ناو ئەگەر بۆ ناسین یەک چت دانریاکە، ئەو پێ ئەيژن: ناو تەن^۲. ئەو چتە ئەگەر ئادەمیزاد بێ، ئەيژن: کەس. وەک: تاران، کوچکەرەش، فەلامەرژ، رۆسەم.
- ۲- ئەگەر بۆ ناسین چەن چت دانریاکە، ئەویچ چەن جۆرە:
- ♣ یا بۆ چەن تەن یا چەن کەس دانریاکە، ئەو پێ ئەيژن: ناو گەل^۳. وەک: دەسە، جووق، گەل، بۆلک، گەلە، گورۆ.

♣ یا بۆ یەک جۆر دانریاکە، یانی بۆ بۆلک لە یەک تورۆم، ئەو پێ ئەيژن ناو جۆر^۴. وەک: ئادەمیزاد، ئەسپ، وشتەر، چنار، قالالو، مەرەمەر.

♣ یا بۆ یەک تورۆم دانریاکە، ئەو پێ ئەيژن: ناو تورۆم^۵. وەک: کوچک، بێچک، گیاندار، ھەسارە، ناگر. (ناو جۆر و ناو تورۆم بەسەر یەکیکیچا ئەبرگێ، بە سەر گشتیچا ئەبرگێ، یانی بە تەواو تورۆم ئەسپ ئەيژن: ئەسپ. بە یەک نەسپیچ ئەيژن: ئەسپ. بە تەواو دارگەل دنیا ئەيژن: دار، بە یەک دانە داریچ ئەيژن: دار).

۳- یا ناو بۆ ناسین وەخت و رۆژگار دانریاکە، ئەو پێ ئەيژن ناو سا^۶. وەک: ئەمەرۆژ، سۆزی، دۆیکە، شەمە، جەمە، شەو، رۆژ، ھەفتە، مانگ، سال، ئەوسا، ئیسا، لەمەوسا.

۴- یا بۆ ناسین جینگە و مەلۆن دانریاکە، ئەو پێ ئەيژن ناو جینگە^۷. وەک: ئیتران، ئالمان، تاران، کوردسان، مارنچ، مووژەژ، بان، ھەوش، دالان، ھیشخان، جەنگگا، سەرگا، گەور، گەلەخان.

۱- ناو پەيوەس: اسم مرکب.

۱- ناو تەن: اسم شخص.

۲- ناو گەل: اسم جمع.

۳- ناو جۆر: اسم نوع.

۴- ناو تورۆم: اسم جنس.

۵- ناو سا: اسم زمان.

۶- ناو جینگە: اسم مکان.

- ۵- یا بۆ ناسین دهنګ دانریاګه، نهوه پی‌نهیژن: ناو دهنګ^۱. وهك: باره، بۆره، قاژه، قیژه، گرمه، زرمه، نووزه، سروه، دهشتی، رهشتی، هوژه، موژه، بهیات، ماهوور.
- ۶- یا بۆ ناسین رهنګ دانریاګه، نهوه پی‌نهیژن: ناو رهنګ^۲، وهك: سوور، سهوز، زهره، ساوی، به‌نه‌وش، چیره‌یی، بسه‌یی، قاوه‌یی.
- ۷- یا بۆ ناسین شماره دانریاګه، نهوه پی‌نهیژن: ناو شماره^۳، وهك: یهك، دوو، ده، بیس، سی، سه‌د، هزار، دوو هزار، پانسه‌د و چل و په‌نج، نیم، نیمه، یه‌کم، دوهم، په‌نجه‌مین، شانزه‌مین، سیټیهك، ده‌یهك، سه‌دیهك.
- ۸- یا بۆ ناسین نشانه دانریاګه، نهوه پی‌نهیژن: ناو نشانه^۴، وهك: پانی، دریژی، کوتایی، به‌رزی، نرمی، دووری، نه‌زیکمی، خاسی، خراوی، گهرمی، سهردی، زرنگی، گیلی، زهردی، سووری.
- ۹- یا بۆ ناسین مه‌زه دانریاګه، نهوه پی‌نهیژن: ناو مه‌زه^۵، وهك: تالی، تورشی، سۆلی.
- ۱۰- یا بۆ ناسین کار دانریاګه، نهوه پی‌نهیژن: ناو کار^۶، وهك: روین، هاتن، تاشین، دۆشین، نۆشین، کرانن.

نشانهای ناو کار چمن چته:

- «ن»، [وهك: برون، چوون].
- «دن»، [وهك: کردن، بردن، شاردن].
- «تن»، [وهك: خفتن، کھفتن، فروشتن].
- «یان»^۷، [وهك: بریان، گریان، شاریان].
- «انن»^۸، [وهك: کرانن، خزانن، پژانن].
- ۱۱- یا ناو بۆ ناسین بکمر دانریاګه، یانی کارکمر، نهوه پی‌نهیژن: ناو بکمر^۹، وهك: ناین، پوهن، بکوژ، بپر، بسین، بفروش.

۷- ناو دهنګ: اسم صوت.

۱- ناو رهنګ: اسم لون.

۲- ناو شماره: اسم عدد.

۳- ناو نشانه: اسم صفت.

۴- ناو مه‌زه: اسم طعم.

۵- ناو کار: اسم مصدر.

۶- علامت مصدر لازم است. [نشانهای کار به‌کلاویه].

۷- علامت مصدر متعدی است. [نشانهای کار دوولاییه].

۸- ناو بکمر: اسم فاعل.

- ۱۲- يا بۆ ناسين كرياگ دانرياگه، يانئى كارئ كه كرياوئ، ئەوھ پىئەيئىن: ناو كرياگ^۱، وەك: كوژياگ، برياگ، سنياگ، فرۇشياگ، تاسياگ. زويگ، هاتگ.
- ۱۳- يا بۆ ناسين كاردار دانرياگه، ئەوھ پىئەيئىن: ناو كاردار^۲، وەك: ناودار، قليايدار، كەوشدار، ناويار، ميرناخوڧ، وەرزيڧ، ناسياوان، ناشپەز، ناوپاش، كۆياندۆز، گوناكار، خوئەنەوار، ئەژنەوا، ناسنگەر، چيلانگەر، باهۆش، مۆچيارىكەر. گرنيۆك.
- ۱۴- يا بۆ ناسين نشاندار دانرياگه، ئەوھ پىئەيئىن: ناو نشاندار^۳، وەك: دريۆ، كۆتا، بووچك، گەورە، پان، گوشاد، دوور، نەزيك، گەرم، سەرد، تاريك، پۆشن، زيرەك، گيئل، ئاسان، ئالتۆز، زەرد، سوور.
- ۱۵- يا بۆ ناسين گوزارە دانرياگه، ئەوھ پىئەيئىن: ناو گوزارە^۴، وەك: هۆش، زانست، جەنگ، ئاشتى، برسپەتى، تينگى، ئارەزوو. (ناو نشانەگەل فرەيان ناو گوزارەن).
- ۱۶- يا بۆ نشاندان چتگەلى دانرياگه كه ناويان نابريگى، ئەوھ پىئەيئىن: ناو كيشەك^۵ يا ناو دركە^۶، وەك: من، تۆ، ئيمە، ئيوە، ئەو، ئەوان. ئەم، ئەمان، ئەمە، ئەو، ئەمانە، ئەوانە.

كيشەك يا دركە دوو جۆرن:

- يا ناوہ/ئەوہ/ پىئەيئىن: كيشەك نەلكياگ^۷، وەك ئەوانە يا لەبەردەمەو وتمان.
- يا پيئەكە، ئەوھ پىئەيئىن: كيشەك لكياگ^۸، ئەويچ دوو جۆرە:
۱. يا بە كردارەو ئەلكى، وەك: ئەروم، ئەروين، ئەرويت، ئەروڧ، ئەروڧى، ئەروڧ.
 ۲. يا بە كردارپەمو و بەناوېمەو ئەلكيت، وەك: فرۆتم، فرۆتمان، فرۆتست، فرۆتستان. فرۆتسى، فرۆتيان. مالم، مالمان، مالت، مالتان، مالتى، مالتيان.
 - ۱۷- يا ناو بۆ نشاندان چتگەلى دانرياگه كه ناويان نازانريگى، ئەوھ پىئەيئىن: ناو گوتگ^۹، وەك: كەم، فرە، گشت، پاك، هيچ، فلان، فيسار، ھەر كەس، هيچكەس، هيچكام.

۹- ناو كرياگ: اسم مفعول.

۱- ناو كاردار: صيغة مبالغة.

۲- ناو نشاندار: صفت مشبهة.

۳- ناو گوزارە: اسم معنى.

۴- ناو كيشەك: اسم ضمير.

۵- ناو دركە: اسم اشاره.

۶- كيشەك نەلكياگ: ضمير منفصل.

۷- كيشەك لكياگ: ضمير متصل.

۸- ناو گوتگ: اسم كناية.

«ئەشناس [و] ئەشناس»

ناو - خوا سادە بى ياپەيەس - دوو جۆرە:

۱- ئەگەر بۇ يەك چت شناسياگ دانرياگە، ئەو پى ئەيژن: ئەشناس^۱، وەك: ئەحمەد، مەحمود، رۆسەم، تاران، ئەسفەهان.

۲- ئەگەر بۇ يەك چت ئەشناسياگ دانرياگە، ئەو پى ئەيژن: ئەشناس^۲، وەك ئەيژى: پياگىك رۇي، كورپى ھات، چوومە شارى.

«دى» و «يەك» نەشنەي ئەشناسە، ئەگەر گەرەكمان بى ئەشناس بەكەينە ئەشناس يا «كە» كە نەشنەي شناسيايە لە دوايەو دانەين ئەويتە ئەشناس، وەك ئەيژى: پياگەكە رۇي، كورپەكە ھات. يا ناو كىشەك لە بەردەميەو يا لە دوايەو دانەين ئەويتە ئەشناس، وەك ئەيژى: ئەم پياگە، ئەو كورپە. پياگە من، كورپە تۆ.

«جىوارگەل^۳ ناو»

ناو بە چەن جۆر ئەگۆرگى:

- گايى ئەوي بە بەكر، [وەك: رۆسەم ھات، زۆراو رۇي.
- گايى ئەوي بە كرياگ، [وەك: ئەحمەد كوژيا، سوار ئەسپ بووم.
- گايى ئەوي بە پىكەر^۴، [وەك: بە چىو دايان لىم، بە كەلەك بەردميان.
- گايى ئەويتە نەشنەكار^۵، [وەك: دام لى لىدانى خراو، كوشتەم كوشتەنى تەواو.
- گايى ئەويتە نەشنەبەكر^۶، [وەك: رېويە رەشەكە راي كەرد، كورپە خاسەكە ھات.
- گايى ئەويتە نەشنەكرياگ^۷، [وەك: ئەسپە كويىتەكەم فروت، پياگە بالابەرزەكەم بانگ كەرد.
- گايى ئەويتە جىگەي كار^۸، [وەك: لە بانەو خەفتم، لە مەدرەسەدا نەخوتىم.
- گايى ئەويتە ساي كار^۹، [وەك: دويكە رويم، شەو خەفتم، لە پىرەكەو ھاتگەم.

۱- ئەشناس: مەرفە.

۲- ئەشناس: نكرە.

۳- جىوارگەل: اوضاع، احوال (جىوار: وضع، حالت)

۴- پىكەر: مفعول بە.

۵- نەشنەكار: مفعول مطلق.

۶- نەشنەبەكر: صفت فاعل.

۷- نەشنەكرياگ: صفت مفعول.

۸- جىگەي كار: ظرف مكان.

۹- ساي كار: ظرف زمان.

- ♦ گایی نهوټته چه منك^١، /وهك: / رؤسم خوهی هات، منالەكان گشتیان ههلوكان نهكمن.
- ♦ گایی نهوټته قاولتكرياگ^٢، /وهك: / نهی خوا له دهس نهم رۆزگارەو!، نههای باخهوان!
- ♦ گایی نهوټته جیوار^٣، /وهك: / به سواری هاتم، به كه‌نینه‌و وتم پی.
- ♦ گایی نهوټته خدیبه‌دریاگ^٤، /وهك: / نهسپم نیه، کورم نیاگهسه خوهنن، نهسپ من خاسه، كوپ تۆ زرنگه.

♦ گایی نهوټته خدیبه‌لادریاگ^٥، /وهك: / ره‌خش رؤسم، کردار^٦ نه‌حمەد، شیوه‌کیشی زۆراو.

♦ گایی نهوټته پیتته‌ك^٦، یانی خوهی ته‌نیا گوزاره‌ی دوروسیکی نیه، هه‌میشه گوزاره‌ی ته‌کخریاگی هه‌س، /وهك: / خنج و منچ، کال و کنج، سوور و سنچ، گه‌وج و له‌وج، قورس و قوول، گورج و گول، سفت و سول، چۆل و هول، شل و شۆل، تەر و تۆل، فش و فۆل، سه‌رد و سپ، شل و ول. هه‌میشه، پیتته‌ك ها له دواي ته‌کخریاگه‌و، به‌لام گایی نه‌که‌فیتته به‌ره‌و، وه‌ك: پت و پیارزگ، مت و موورگ. نهم جزره پیتته‌کگه‌له ژیرچه‌میچیان پی‌نه‌یژن، ژیرچه‌م له کوردیا بۆ شیرینی گاله‌س. نووکه‌ی به‌وگ هه‌ر ناوی یا...^٧ بکه‌مین به «میم» نه‌وی به ژیرچه‌م، /وهك: / سیف و میف، قالی و مالی، هاتن و ماتن.

نه‌گه‌ر نووکه‌ی به‌رگی ناو ته‌کخریاگ «میم» بیته، «جت» نه‌وټته ژیرچه‌م، /وهك: / مار و چت، موورگ و چت، مه‌ویژ و چت.

«کردار»

کردار^٨ و تمان واژه‌یکه /که / ته‌نیا خوهی گوزاره‌ی دوروسی هه‌س و سایچی ها له ته‌کا، وه‌ك: رۆی نه‌رووی. هه‌ناردی، نه‌نیری. برۆ!، مه‌رۆ!

له ته‌ك کردارا - بیجگه له کار - هه‌میشه تاپۆی^٩ تر هه‌س که له واژه‌دا دیار نیه. نه‌یژی: رۆی، یانی: فلان که‌س رۆی. نه‌رووی، یانی: فلان که‌س نه‌رووی.

١- چه‌مك: تفسیر، توضیح.

٢- قاولتكرياگ: مَنادی.

٣- جیوار: حال.

٤- خدیبه‌دریاگ: مضاف.

٥- خدیبه‌لادریاگ: مضاف الیه.

٦- پیتته‌ك: ردف.

٧- نهم وشه‌یه له ده‌سنووسه‌که‌دا ناخوتنرتته‌وه، له‌وانه‌یه «یا کار» بیته. (ر - ر)

٨- کردار: فعل.

٩- تاپۆ: مضمر.

﴿ بری کردارگهل ههن، يهك تاپۆيان ها له تهكا، نهوه پى نهپژن كردار يهكلایى^۱، وهك: روى، خهفت، شكيا. يانى: فلان كهس روى، فلان كهس خهفت، فلان چت شكيا.

﴿ بری کردارگهلى تر ههن دوو تاپۆيان ههس له تهكا، نهوانه پيان نهپژن: كردار دوولایى^۲، وهك: كوشتى، شكانى. يانى: فلان كهس فلان كهسى كوشت، فلان كهس فلان چتى شكان.

﴿ بری کردارگهل تر ههن بيجگه له كار و تاپۆ، نهوزار^۳ كاريج نشان نهجا، وهك: سووتانى، سهرى برى، خنكانى، كونای كرد. يانى: فلان كهس فلان چتى به ناگر سووتان، فلان كهس فلان چتى به چتى تر (وهك چهقۆ) سهر برى، فلان كهس فلان گياندارى به دهس يا به پهت خهفه كرد، فلان كهس فلان چتى به چتى نووكدار (وهك سهه) كونا كرد.

نهمانه پيان نهپژن: «كردار نهوزارى». كردار نهوزارى له يهكلایىجا ههس، /وهك: سووتيا، خنكيا. بۆ ناسين نهم تاپۆگهل، يانى بۆ شناسايى نهم سى چته كه هان له زگ كردارگهلا، تين يهكه يهكه ناو له بهرابهرىانهو داننهين، بهم جوژه: تاپۆ يهكم ناو نهنيه: رۆسهه، تاپۆ دوهم ناو نهنيه: مامر، تاپۆ سيهه ناو نهنيه: چهقۆ. نهپژن: رۆسهه مامرى به چهقۆ سهربرى. تاپۆ يهكم نهوينين بكهه^۴، يانى سهربرىه. تاپۆ دوهم كرياگه^۵، يانى سهربرىاگه. تاپۆ سيهه پيكره^۶. ئيمهيج ههر بهم جوژه ناويان نهوهين. «ى» نشانهى كرياگه، «به» نشانهى پيكره.

ياساى واژهزانی نهمهسه كه ههميشه كردار له دواى نهم تاپۆگهلۆ بى. گايى نهگهر بهرودوا بكهفن له ياساى واژهزانی بهدهره. وهك نهمه بپژى: رۆسهه مى گوذهرز سهربرى به چهقۆ. يا بپژى: رۆسهه مى سهربرى گوذهرز به چهقۆ. به بوتهى نشانهكانۆ گوزاره ناشپوگى، بهلام واژهزان بهم جوژه قسه ناك.

پيكره كهمتر له قسهجا نهوپژگى، فرهتر بكهه و كرياگ ناو نهبرگى، /وهك: رۆسهه زۆراوى كوشت، زۆراو چهناكهى ههلهكان، نهحه ليفهكهى سووتان.

كردار يهكلایى يا تهنيا بكهرى له تهكا نهوپژگى (يانى تاپۆ يهكم)، وهك نهپژى: نهجهد روى، مهجموود هات. يا بهسهى^۷ كردارىچى له تهكا نهپژن، وهك نهمه نهپژى: نهجهد روى بۆ بازار، نهجهد نهروپته بازار. يهخهكه بوو به ناو، يهخهكه نهوپته ناو.

۱- كردار يهكلایى: فعل لازم.

۲- كردار دوولایى: فعل متعدى.

۳- نهوزار: آلت.

۴- بكهه: فاعل.

۵- كرياگه: مفعول.

۶- پيكره: مفعول.

۷- بهسهى كردار: قيد فعل.

کردار يه کلاسی بڼه کړيا، يانې هرگيز کړياگی نيه له ته کا، چون يه ک تاپڼی ههس [وله ک]:
نه محمد روی، مه جوړو هات.

«کردار بی پیکر»

بریی له کردار گهل ههن، با نهمه تاپۆی بکمریان ها تیا، وهلی له تهکیانا بکمر ناویژوگیت. نهوانه پیا ن نهیژن: کردار بی-یکمر¹. وهک نهیژی: رۆسم کوژیا، قهله مه که شکیا.

له تهک کردار بی-یکمرا تهنیا کریاک نهویژوگی. کردار بی-یکمر له کردار دوولایی دوروس نهوی، وهک/ «کوژیا» له «کوژیان» «شکیا» له «شکیان».

«پارچه»

پارچه^۲ وتمان تیکه‌یکه له قسه. نشانه‌یچی نه‌وهسه [که] بژنهو درای دوایی‌هانتی، نیت گویباری جتی تر نه‌کا، وه‌ک: رۆسم رۆی.

پارچہ دوو جۆرہ، یا کرداریہ^۳ یا ناوی^۴. پارچہ ی کرداری له دوو واژه که متر دوروس ناوی (ناو+ کردار) /وهك: زؤراو هات، رۆسم رۆی.

پارچەى ناوى له سى واژه كه مـتر دوروس ناوى (دوو ناو + يـهـك پـيـتـهـك) /وهـك: / رۆسـهـم خاسه. «رۆسـهـم» يـهـك. «خاس» دوو. «هـ» سى. «هـ» پى تهـيـژن: «پـيـتـهـك واژه بهـسى»، «خاس» تهـوهـسى به «رۆسـهـم» هـو.

بۆ ئەمە بۆئین قسەیک یا باسی چەن پارچەیی کوردی^۵ ھاتیای، ھەرچە کردارە لەو باسا نەشەئیرین، ھەرچەن بوو، نەوە شمارەیی پارچەگەلە، بۆ غۆونە ئەئیرین: «ئیمیرۆ رویمە بازار، ئەسپیتکم سەن، ھاتەو مائەو، کەممی خەفتم، دواي نەوە ھەلسام، چووم بۆ مەدرەسە، دەرسم خوون» کردارگەل ئەم قسە ھەفتن، ئەزانین ئەم قسە ھەفت پارچەس.

۱۔ کردار بہ یکہر: فعل مجہول۔

۲- پارچه: جمله.

۳- کم داری: فعلیه.

۴۔ ناوی: اسمیہ۔

۵- له ده سنو سوه که دا وده ها نوسراوه، به لآم له وانه نه نوسه ری به ریژ ویستبیستی بنو سیټ: کرداری. (ر - ر)

«پیتەك»

پیتەك وتمان واژه‌یکه خوهی تمنیا گوزاره‌ی دوروسیکی نیسه، سایچی له تەکا نیسه، یانی تا نەبەیتە تەك واژه‌یک دوروس، بە تمنیا خوهی هیچ گوزاره‌یک ناداته دەسەو.

پیتەك چەن جوهره، بەم رێره:

- پیتەك كار^۱: «ن، دن، تن، انن، یا» (روەك: / چون، بگردن، خەفتن، پژانن، پژیان.
- پیتەك كردار^۲: «م، ین، یت، ن، ی» (روەك: / نەرۆم، نەرۆین، نەرۆیت، نەرۆن، نەرۆی، نەرۆن.
- پیتەك خدییه^۳: «م، مان، ت، تان، ی، یان» (روەك: / نەسپەكەم، نەسپەكەمان، نەسپەكەت، نەسپەكەتان، نەسپەكەئە، نەسپەكەئە.

➤ پیتەك نەبگردگ^۴: «نە» (روەك: / نەرۆی، نەنووئە.

➤ پیتەك تمنیایی^۵: «ی، ێ، ێك» (روەك: / پیالەئە، نەسپێ، نەسپێك، پیالەئەك.

➤ پیتەك لەگەڵی^۶: «و، چ، تەك، لەتەك» (روەك: / نەحو مەحو هاتن، حەمەییج هات، نەحو تەك مەحو هات، نەحو لەتەك مەحو هات.

➤ پیتەك مەرج^۷: «نەگەر» (روەك: / نەگەر نەیی تا پڕۆم. (پیتەك مەرج نەگەر بچیتە سەر كردار بگردگ، نەیکاتە نەبگردگ: نەگەر هات. یانی: نەگەر بیت).

➤ پیتەك ئەشناس^۸: «کە، کان، یا، ه» (روەك: / نەسپەكە، نەسپەکان، ئەو کۆرە کە هات، ئەو کۆرە یا هات، کۆرە هات.

➤ پیتەك ئەشناس^۹: «ی، ێك، هەر» (روەك: / نەسپێ، نەسپێك، هەرکەس.

➤ پیتەك هاوگەری^{۱۰}: «ی، گ، گین، گێ، ین، ه، هێ، ا» (روەك: / تارانێ، خواردەمەنی، بەرگ، بەرگین، مانگی، یەگانه‌گی، ناسنین، یەکساله، گەورەیی، پانا، درێژا.

۱- پیتەك كار: علامت مصدر.

۲- پیتەك كردار: ضمير فعل.

۳- پیتەك خدییه: ضمير متصل به اسم.

۴- پیتەك نەبگردگ: حرف مضارع.

۵- پیتەك تمنیایی: حرف وحدت.

۶- پیتەك لەگەڵی: حرف معیت، عطف.

۷- پیتەك مەرج: حرف شرط.

۸- پیتەك ئەشناس: حرف تعریف.

۹- پیتەك ئەشناس: حرف تنکیر.

۱۰- پیتەك هاوگەری: حرف نسبت.

﴿ پیتەك پرسا: ^۱ »(چه، كەي، كى، كام، بۆچە) / وەك: / چە ئەيىت؟، كەي ئەپرويت؟، كى ئەپروى؟، كام پوین؟، بۆچە ئەپروى؟

﴿ پیتەك دووگومانى: ^۲ »(یا، یام، یان، شاید، گۇیا) / وەك: / ئەحمەد یا مەحمود، یام رۆسەم، یان گۆدەرەز، کامیان ھاتون؟ شاید ئەحمەد ھاتوی، گۇیا رۆسەمیچ ھاتوی.

﴿ پیتەك چەلتە: ^۳ »(وەلى، بەلام، بەلان) / وەك: / وەلى ئەحمەد ھات، بەلام خاس ھات، بەلان خاس ھات.

﴿ پیتەك دوایی: ^۴ »(تا) / وەك: / تا ئەسفەھان رۆیم.

﴿ پیتەك بەرایى: ^۵ »(لە) / وەك: / لە کوردسانەو رۆیم.

﴿ پیتەك ترنگ: ^۶ »(تر، ترین) / وەك: / گەورەتر، درێژتر، گەورەترین. ((تر)) بۆ يەك ترنگە، / وەك: / ئەم كەسە لەو كەسە خاسترە. «ترین» ترنگىكى لە ھەرچە ترنگە زیاترە، / وەك: / ئەم كەسە خاستەرين كەسگەلە. پیتەك ترنگ ئەنرگیتە دواى نشاندارەو.

﴿ پیتەك بووچكى: ^۷ »(كە، چە، ل، ل، كە، ئە، لانه) / وەك: / چورتك، نیمچە، سەقل، خرتۆل، وردكە، مەشكۆلە، رێزلانە.

﴿ پیتەك جیایی: ^۸ »(مەگەر، بیجگە، بەجگە) / وەك: / شاگردەكان گشتیان ھاتن مەگەر ئەحمەد، بیجگە لە ئەحمەد، بەجگە ئەحمەد.

﴿ پیتەك چەمك: ^۹ »(یانى) / وەك: / بوتە یانى بنچك، گۆزەلە یانى ئاوخوهرى.

﴿ پیتەك ئارەزوو: ^{۱۰} »(كاشك، كاشكای) / وەك: / كاشك بمخوہنایی، كاشكای جوانیەكەم باتای دواوہ.

﴿ پیتەك گەل: ^{۱۱} »(گەل، ان، كان) / وەك: / پیاگەل، پوژان، پیاكان. «كان» پیتەك ئەشناسە

۱- پیتەك پرسا: حرف استفهام.

۲- پیتەك دووگومانى: حرف تردید.

۳- پیتەك چەلتە: حرف استدراك.

۴- پیتەك دوایی: حرف غایت.

۵- پیتەك بەرایى: حرف ابتدا.

۶- پیتەك ترنگ: حرف تفضیل.

۷- پیتەك بووچكى: حرف تصغیر.

۸- پیتەك جیایی: حرف استثنا.

۹- پیتەك چەمك: حرف تفسیر.

۱۰- پیتەك ئارەزوو: حرف ترجی.

۱۱- پیتەك گەل: حرف جمع.

لهتهك پیتتهك گهلا).

- پیتتهك هاوچهشنی^۱: «وهك، وهسه، چمان، ئاسا، ویتنه، انه» (روهك: وهك مانگ، وهسه رۆجبار، چمان مانگ، خوهی ئاسایی، ویتنهی گهلاوێژ، پیاگانه، ژنانه.
- پیتتهك بهرهوژوور^۲: «ههلا» (روهك: ههلاسان، ههلهپهرین.
- پیتتهك بهرهوخواز^۳: «دا» (روهك: دانیشتن، داپهرین.
- پیتتهك فهرمان^۴: «ب» (روهك: برۆ، بیڕا، بستیته!
- پیتتهك قهدهخه^۵: «مه» (روهك: مهرو، مهیرا، مهستیته!
- پیتتهك نهبوون^۶: «نه، نا» (روهك: نهپوخت، ناتهههه. نهرو، ناروی.
- پیتتهك بوون^۷: «س، ه» (روهك: فرهس، خاسه.
- پیتتهك واوێژ^۸: «نهری، بهلی» (روهك: نهروی؟ نهری. نهخویتی؟ بهلی.
- پیتتهك هیشتن^۹: «با» (روهك: با بیژی! (یانن: بلا بیژی!)
- پیتتهك دووباره^{۱۰}: «و، وه» (روهك: هاتهو، هاتهوه.
- پیتتهك فرهیی^{۱۱}: «سان» (روهك: دارسان، کیفسان، کوردسان.
- پیتتهك جینگه^{۱۲}: «گه، گا، دان» (روهك: بینگه، جینگا، قهلهمدان.
- پیتتهك قارو^{۱۳}: «نهی، نهها، نههای» (روهك: نهی خوا، نهها پروانه، نههای باخهوان!
- پیتتهك بیداری^{۱۴}: «ها، نهها، ههلا» (روهك: ها مارهكه، نهها مارهكه، ههلا سوار بن!
- پیتتهك دارایی^{۱۵}: «ن، ناك، نۆك، اوی، ون، مهن، دار» (روهك: چلكن، گۆشتن، خهمناك،

۱- پیتتهك هاوچهشنی: حرف تشبیه.

۲- پیتتهك بهرهوژوور: حرف صعود.

۳- پیتتهك بهرهوخواز: حرف نزول.

۴- پیتتهك فهرمان: حرف امر.

۵- پیتتهك قهدهخه: حرف نهی.

۶- پیتتهك نهبوون: حرف نفی.

۷- پیتتهك بوون: حرف ثبوت.

۸- پیتتهك واوێژ: حرف جواب.

۹- پیتتهك هیشتن: حرف اهمال.

۱۰- پیتتهك دووباره: حرف تکرار.

۱۱- پیتتهك فرهیی: حرف کثرت.

۱۲- پیتتهك جینگه: حرف ظرفیت.

۱۳- پیتتهك قارو: حرف ندا.

۱۴- پیتتهك بیداری: حرف تحذیر.

۱۵- پیتتهك دارایی: علامت صاحبیت.

ترسنۆك، خشماوى، قينەن، دەرلەمەن، گەغدار. يانى: داراي چلك، داراي گوشت و داراي خەم... تا بىرۈي.^۱

«پىتەك واژەبەس»^۲: «ب، ھ، بۆ، بە، لە، لى، چون، چونكە، ھەرچەن، ئەگەرچە» ئەمانە پىتەككە لىكن واژەكل ئەو سەن بە يەكەو، بەمچۆرە: بىگرە!، چوومە بازار، چووم بۆ بازار، بە من چە؟ لە من بىگرە، لى نايى، لى ئەچى، چون تەمەللە، چونكە شىياگە، ھەرچەنى كرد، ھەرچەنم كۆشا. ئەگەرچە وا نىيە.



:«ە»

- ◆ گايى نشانەى خېيەس (اضافە)، وەك: مېرەدى، كۆرەزاگ، كەوەرپاۋ، باخەوان...
- ◆ وە گايى نشانەى نشانىيە (وصف)، وەك: نەپەدىو، جۆرەپياگ، سەوزە، زلە، پەشتالە...
- ◆ وە گايى نشانەى كورتىيە (ترخيم)، وەك: مېرە. كە لە بەرا «مېرەئەمەد» بووگە.
- ◆ وە گايى نشانەى شناسياگىيە (عهد)، وەك: يارۈي زلە.



:«ە»

- ▲ گايى نشانەى بۆنەويە (خطاب)، وەك: كۆرەكە بىروانە!، بىراكە بىروين!....
- ▲ وە گايى نشانەى شناسياگىيە (عهد)، [وەك:] كۆرەكە، پىياكە، ژنەكە....

۱- «وان» علامت تصدى است، [مثل:] باخەوان، ناسياوان. «وان» نيشانى لە ئەستوگرەتتە، وەك: باخەوان، ناسياوان]

۲- [پىتەك واژەبەس: حرف ربط]

گۆڭگه گهل

ياني نووکه گهلي که به يه کترین نه گۆڭگينه وه

ا ← ع، ه، و، ی، ح	ل ← ل، ش، ر
ب ← و، ف، م	م ← و، ن، ب
پ ← ف، و	ن ← د، م
ت ← ط، چ، ز، ش، د، ژ	و ← ب، ا، خ، م، ع، ف، ی، پ
ث ← س	ه ← ح، س، ا، و، گ، غ، ذ
ج ← ژ، د	ی ← ع، ا، و
چ ← ت، ش	<u>له تاتیا:</u>
ح ← ه، خ، ع، ا	پ ← ف (په لینه: فر فرینج)
خ ← و، ح، ع، غ، ق	چ ← ج، ش
د ← و، ذ، ز، ج، ن، ت	ژ ← ز، ج
ذ ← د، گ، ه، و	ت ← ت
ر ← ل، ل، س	ح ← ح
ز ← د، ژ، س، ش، ت	س ← ص (سهرد: سردا)
ژ ← ج، ز، ش، ت	گ ← ج (گورگان: جرجان)
س ← ص، ه، ث، ر، ز	ه ← ج
ش ← ز، ژ، ت، ل، چ	
ص ← س	
ض ← ز، س	
ط ← ت	
ظ ← ز	
ع ← خ، ح، ی، و، ا	
غ ← خ، ه، ق، ک	
ف ← ب، پ، و	
ق ← غ، خ	
ک ← غ	
گ ← ه، ذ، و	
ل ← ل، ر	



- ❖ ناو شه رمه ساری دهر دا. ❖ «ئ» ❖
- ❖ ناو له سه رچاو كه وه لیله. ❖ ناردی بیه دړك گرده و ناو یتته و.
- ❖ ناو چاوی سنیاگه. ❖ ناردی رویگه، سۆسی ماگه.
- ❖ ناو له دنگا نه کوتی. ❖ ئاسمان له بهر چامه و [چاومه و] تاریك بوو.
- ❖ ناو له سر من بگرد، چ یه ك گه ز ج سه د ❖ ئاسمان و ریتسمانه.
- ❖ گه ز. ❖ ئاسن سهر د نه کوتی.
- ❖ ناوی پروی بۆ رۆخانه، خویش بیخوا نه ك ❖ ئاسیاو فره هار، وردیچ نه هاری، دوشتیچ
- ❖ بیگانه. ❖ نه هاری.
- ❖ ناوی به ستگه سه ژیری. ❖ ئاسیاو كار خوهی نه كا، چه قچه قه سه ر
- ❖ ناوی خراو رژیگه. ❖ خوهی تیریته نیش.
- ❖ ناو ێك چو به جۆگه یكا هه ر نه شی بروی. ❖ ئاسیاو گرمه ی تی، ناردی دیار نیه.
- ❖ ناوی له چاوی سه نه گه. ❖ ناشتی كێك و مشكه.
- ❖ ناوی ها به بیله و. ❖ ناشتی كێك و مشك، پرسه ی به قاله.
- ❖ ناوی ها به جۆگه وه. ❖ ئافتاوه و لووله ی نه كاریك نه كهن، بارمه
- ❖ ئاهووی مانیاگ نه گسری. ❖ نیانیان هه ساوه.
- ❖ ئاهووی نه گیریاگ نه وه خشی. ❖ ناگر له چاوی نه و یتته و = ناگر له چاوی
- ❖ ئاهووی نه گیریاگ فره س. ❖ نه واری.
- ❖ ئاینه نه گرنه به رده مه یه و. (حال احتضار). ❖ ناگره سووری، له من دووری.
- ❖ [(كاتی گیان دهر چوون.)] ❖ ناو نه زایته ده می.
- ❖ ئوجاخى كویزه. ❖ ناو نه كاته بیژنگ.
- ❖ ئوجاخى كویزه بوو. ❖ ناو نه كاته سه وه ته.
- ❖ نه دا به لای مارا جوو جكه ی نه قرتنی. ❖ ناو بی له غاوی خواردگه.
- ❖ نه سپی به چل ساله گی تالیم بدرگی، بۆ ❖ ناو رژی، گرده و ناو یتته و.
- ❖ مه یان قیامه ت به كار نه خوا. ❖ ناو ژیر كاس.

❖ نه‌گهر ده‌سی بروی له پشته‌و پیاگ سمر نه‌وړی.
❖ نه‌گهر کاویشی بگردایی، گوشتی بـ خواردن نه‌شیا.
❖ نه‌گهر گورگ نه‌ویت، سه‌گه‌ل نه‌تخوه‌ن.
❖ نه‌گهر گوشت گرانه، نه‌خواردنی همرزانه.
❖ نه‌گهر گ مه‌لی میوه‌خوهر بوابی، میوه به داره و نه‌توما.
❖ نه‌گهر له جافان یه‌کی بمینی، حق به‌رودوا له گشت نه‌سینی.
❖ نه‌لفله‌یله نه‌خوینی.
❖ نهم ده‌سه‌که‌ی له‌و ده‌سه‌که‌ی چلک ناگری.
(ما تَبَلْ اِحْدٰی یَدَیْهِ الْاُخْرٰی.)
❖ نیم‌پوژ و سوژی نه‌کا.
❖ نه‌مسمر کری و نه‌و سمر کری، پاره‌کری و پینه‌کری.
❖ نهم کاسه بی ژیرکاسه نیه.
❖ نهم مردگه به‌م شیوه‌نه ناژی.
❖ نینسان قه‌جری ها به‌خو‌یه‌و.
❖ نینسان له سهریوان گه‌وره‌جا خول بکا به‌ س‌ه‌را.
❖ نه‌و خورما تو خواردکته، من به‌ قلینچکه‌ی بازیم کردگه.
❖ نه‌و که‌سه گیان نه‌جا، گیانیچ نه‌سینی.
❖ نه‌و گول‌مزه‌وینه پاک بیت خو‌ه‌می تیا دانیشم.
❖ نه‌ونه باریک بووگه، به‌ کونای دهرزیا نه‌پو‌یت.

❖ نه‌ونه بی و بچو، قه‌جرت نه‌چو.
❖ نه‌ونه بچوره باوان، به‌ری به‌ ژیرت بیاوان.
❖ نه‌ونه به‌ شون دزا برؤ، لیت‌ه‌نه‌گهر پته‌و.
❖ نه‌ونه تیژهو‌شه به‌ چاو راز دؤس و دوژمن نه‌زانی.
❖ نه‌ونه چاو بنی به‌ یه‌کا هه‌لنه‌قولی.
❖ نه‌ونه گه‌پیاگه دریاگه.
❖ نه‌وه خه‌ته‌نه‌سووران بوو، زه‌ماوه‌ن ها له دواوه.
❖ نه‌وه کاوپازی بوو، نه‌مه به‌رانبازیه.
❖ نه‌وه له کاسه‌جا بی، به‌ که‌وچک دهرتی.
❖ نه‌وه‌یا به‌خت ه‌اوردوی بؤی، به‌ نه‌زانکاریک داینیا.
❖ نه‌وه‌یا خاوه‌مال نه‌یزانی، نه‌گهر دز بی‌زانی هیچیک نایلی.

«ب»

❖ با بی شهن نه‌کا، باران بی ناسیاو نه‌گه‌رنی.
❖ باخه‌وان له وه‌خت هه‌نگو‌ورا گو‌یچکه‌ی ناژنه‌وی.
❖ بار له باج نانالی.
❖ باره شاری تیتته‌و.
❖ باریکان نه‌رپسی.
❖ بازگولی به‌ جه‌مال شیرو.
❖ باجان پاک نه‌کا.
❖ باوان شیتیاگ سمر له کار خو‌ی دهرناکا.

- ❖ باویشکی بۆ ئەدا.
- ❖ بەچکەگەدا مەخەرە تەما، بە چلێ کەما
- ❖ تێتە سەما.
- ❖ بەدبەختی کلافە ئەکا.
- ❖ بەدترین لە بەد بەدترە = بەد لە بەدتر
- ❖ خاسترە.
- ❖ بدە لە ئاو، مەدە لە پردی نامەرد.
- ❖ برا لە پشت برا بێ، بەلا مەگەر لە لای خوا
- ❖ بێ.
- ❖ برایمان برایی، کیسەمان جیایی.
- ❖ برج زەهرمار ناوێتە دلدار.
- ❖ بەرچاوتەنگی رسوایی تیری.
- ❖ بەرچاوتیز ئاووومەنە.
- ❖ بەرزبەرین مل پیاگ ئەشکنی.
- ❖ برسێتی رەگ هاری ها پێهەو.
- ❖ بەر لە کاریز ئاوی گەرەکە.
- ❖ بەر لە لای تەنکیهەو ئەدرگی.
- ❖ بەرودوای قسەیی خوێ نازانی.
- ❖ بزانه زانست لە کوێ هێلانەیی بەستگە.
- ❖ بزەن بە پای خوێ ئەکێشگێتە دار، پەزیچ
- ❖ بە پای خوێ.
- ❖ بزەن گەرۆل لە سەرچاوکەو ئەو ئەخوا.
- ❖ بزەن لە حیزیا ئەنەچووە رینگەدا، ئەیانکردە
- ❖ حەچەیی ران.
- ❖ بزەنقوت لە من چوو، سەربینی بە هەزارەو.
- ❖ بەزە بەو خوێنە شەوی بە سەردا بیت!
- ❖ بەزە بەو رۆژە رەحم ناشکرا ئەوی!
- ❖ بشپۆهە لە دەمیا خێزاو ئەکا.
- ❖ بکوژی قەساو، بۆری قەساو.
- ❖ بەلا لە بۆگەن ئەوێتەو.
- ❖ بەنجۆی شیلپاگە.
- ❖ بەنی شەلو بووگە.
- ❖ بەو با ئەژیم لە تەرەف تۆهەو بێ.
- ❖ بۆ دەسمالێ قەیسەریتک ناگر ئەدا.
- ❖ بووگە بە ماکەرەکی قولیان.
- ❖ بووگەسە ئارد بینخ درک.
- ❖ بووگەسە سووکی بەر قەفەز.
- ❖ بووگەسە کەر گووشلخواردگ.
- ❖ بووگەسە کەر ناو جۆگە، لە هەرتک لا
- ❖ ئەخوا.
- ❖ بووگەسە مووی نوک لووت.
- ❖ بۆی بشپۆهە لە دەمی رۆژی رینگە ئەوێ.
- ❖ بە ئەنازەیی بەر خوەت پا داکیشە.
- ❖ بە بال یەکیتر ئەپەری.
- ❖ بە بگار ئەگەیشتگ شوال ئەکەنی.
- ❖ بە بۆنی گوێی گەغەو هەزاران گول مەرۆز
- ❖ ناو ئەخوا.
- ❖ بە بوەو ئەوێ.
- ❖ بە پف کاسەگەری دوروس ئەوی.
- ❖ بە پفی دانەگرسێ و بە تفی ئەکوژیتهو.
- ❖ بە تاقەگوێی بەهار نایت.
- ❖ بە تەنیا دەسێ چەپ ناکوتگیت.
- ❖ بە جاریا ئەچوگە.
- ❖ بە چاو خەفتگ، بە دل وریا.
- ❖ بە چاو گەرەکیه.
- ❖ بە چاو گەرەکیه دلگەل کونا بکا بزانی

- ❖ چەى ھاتيا.
- ❖ بە ھەفت ئاۋ شۆزىياگەسەو.
- ❖ بە ھەفت تەوەر مىلى ئاۋرگىتەو.
- ❖ بە ھەفت قەلەم خوەى ئارايشت کردگە.
- ❖ بە دزى ئيزرائىلەو نەگەرى.
- ❖ بە دەس خوەى شاگرى بەرداگەسە گيان خوەى.
- ❖ بە دەس مەردم مار نەگرى.
- ❖ بە دەسى دوو کالەك ھەلناگىرگى.
- ❖ بە دەم و بە دەس تى ۋەشياگە.
- ❖ بە زوان پياگ نەگرى.
- ❖ بە زوان خوەش مار لە کونا دەر تى.
- ❖ بە زوان شىر نەکاتە ريوى.
- ❖ بە سەر ئاۋ ھەمامەو ناشناپى نەگرى.
- ❖ بە سەر ۋەخت گشت کەسىنکەو نەروى.
- ❖ بە سەرى گوشادە.
- ❖ بە شەو جەردە، بە رۆژ مەردە.
- ❖ بە کارە کەر بىژى: «خاتم» ھەرچى کاسە و کەۋچکە نەشکنى.
- ❖ بە کاسەيك نەيکەن، بە کەۋچكى نەيخوہن.
- ❖ بە گورىس تۆ کەفتگەسە چال.
- ❖ بە لەوز قەلەم قسە نەکا.
- ❖ بە ميزەى کتک باران ناۋارى.
- ❖ بە نەوگ مەردوم سەر نەۋرى.
- ❖ بە ھەر چاۋى تۆ مەن نەوينى، ھەر بەو چاۋە منىچ تۆ نەوينم.
- ❖ بى بگار لە ئاۋ نەدا.
- ❖ بى دەس شکانن نگين نەشکينى.
- ❖ بى سېنا ھەلنەپەرى.
- ❖ بيشکەى مەن سەمەرى جوانگىە.
- ❖ بى نا نەيژەن، ئيسە نايچ ھا بە دەسيەو.
- ❖ «پ»
- ❖ پا نەدا لە پەين.
- ❖ پابەپا بە يەکەو نەپۆن.
- ❖ پاچکە بەدى بە ناکەس، ھەوەس رانيچ نەکا.
- ❖ پاش باران کەپەنک؟
- ❖ پا لە بەر خوەى درىژ ناکا.
- ❖ پا لە ژىرى دەرچوگە.
- ❖ پا نال پەرت نەکا.
- ❖ پرشنگى لى نەۋيتەو.
- ❖ پەژارە بىدەنگى کردگە.
- ❖ پشت ھەفت کيف رەش بى.
- ❖ پشت دەس خوەى برد بە دەما.
- ❖ پەشيمانى نەگەر شاخى بۋايى، سەدگەز شاخى بوو.
- ❖ پەشيمانى گورگ مەرگە.
- ❖ پەشيمانى نەۋتن لە پەشيمانى وتن خاسترە.
- ❖ پف لە بوۋلەمې نەکا. (يَضْرِبُ في حديد)
- ❖ بارد.
- ❖ پەلەپيتک نەۋەشنى. (کنايە مىزنند.)
- ❖ [تانه نەدا.]
- ❖ پۆسکەنە قسە نەکا. (صراحت ھجە دارد.)

[پېنچوپه نا له قسه كردنیا نيه.]

❖ پړسى د هواخى نايى.

❖ پړسى كهن. (بد بيش گفـت.) [قسـهـى

خراپى پى وت.]

❖ پوول به پەرړه نه كا.

❖ پوول چهرمگ بړ روژ رهش خاسه.

❖ پوول مهر دم كيسه نه دړى.

❖ پياډه نه زانې سوار تهنگى بهر بووگه.

❖ پياز نه دوا لآن خواردنى هس و بردنى نيه.

❖ پياگ وهختى ماتل بى، قوم دوور و قهرز

كزنه نه كاته ياد.

❖ پدببهننى خاس كرياگه.

❖ پير له پيرى نيه له سرگوزده شته بيه.

❖ پيرى و سه د عهيب، بيخو نه يان-

وتگه.

❖ پيس بيشهرمى كيشاگه به رووى خويا.

❖ پيس سگ به د هواخى پاكه و ناوى.

❖ پيس قورواق به د هواخى ناژى.

❖ پيشهـى خوهـى شكانگه.

❖ پيشهـى رهش نه كردگه. (يعنى جوان

است.) [واته گه نجه.]

❖ په پمانهـى تمواو پر بووگه.

❖ تا ريوى قهوالهـى خوهـى خوهـن، پيسيان

كهن.

❖ تا ترم نه وه شنى، خهرمان هه لئاگرى.

❖ تا ژير پيرى كردهـو، شيت له تاو پهرهـو.

❖ تاس بشكى نهك بزرگى.

❖ تا كوسى نه رمى كهننى پره و ناويتهـو.

❖ تال و سول دنيـاى فره چه شتگه.

❖ تا مالخاـون دزى گرت، دز مالخاـونى

گرت.

❖ تا مال و يساوى، مزگت حرامه.

❖ تانجى قوچاخ له وهخت راوا گووى تى.

❖ تا نه بچهـشى نازانى.

❖ تاوانكار ها به لاي يارهـو، بيتاوان سهـرى

ها به دارهـو.

❖ تايى گان نه كا، دولاوى نه ييژيرى.

❖ تر به تهـوهر داسيهـوه چه؟ ههـمزه به

ههـواسيهـوه چه؟

❖ تورمه ههـرچـهـن كزنه بى، به پاتاوه

ناكرگى.

❖ تهـرى و ههـسى چيشـت مشـتيكه.

❖ تف بهـرهـوژوور تيتهـوه ناچاو خوهـى.

❖ تهـقهـى سهـرى تى. (غى فهمد.)

[تيناگات.]

❖ تهـنوور تا گهرمه نان نهـډا.

❖ توانايى نهـونهـسه له چاوـترووكاينكا شارى

بشيني [بشيني] و نارامى بكا.

❖ تهـواو نهـنامى نهـكهـنى.

❖ تهـواو نهـنامى ههـركام به جيا نهـيژى: من

«ت»

❖ تا نهـيژى: «هاله»، ههـنگوړ پى تهـگهـى.

❖ تا پيريك نهـمري، ههـزار ههـزار جوان

نهـمري.

خاسم.

❖ تۆپین کەر زه ماوهن سه گه.

❖ تۆشه ی ناوه.

❖ تۆشه ی مهردم برسیده تی ناشکنی.

❖ تولّ به ته ری نه چه میتهو نیتو ناچه میتهو.

❖ تۆ له همه ناشهوانی چاکتر نازانی.

❖ تۆم کرد به جۆلا مه کوم بلزی؟

❖ تۆم کۆنه له دلّیا وه شیاگه.

❖ تۆ ههنگاو ی روو به من بی، تا من ده

ههنگاو روو به تۆ بێم.

❖ تیخی نیسه نهونه ناوړی.

❖ تیر نه خاو کهوان نهشاریتهو.

❖ تیر له ترکه شیا نه ماگه.

❖ تیر له کهوان ده رچوو ناگه ریتهو.

❖ تیر ناگای له برسی نیه.

❖ تیریک و دوو نشانه.

❖ «ج»

❖ چاره ی بیچاره تامل و سهوره.

❖ چاره ی نه خور بخوره ره.

❖ چاوبرسی ناوړوی نیه.

❖ چاوتیر ناوړو و داره.

❖ چاو جن ده رتیی. (هرزه است.)

❖ [(هرزه یه.)]

❖ چاو مار ده رتیی. (تیرانداز است.)

❖ [(تیرهاوژی باشه.)]

❖ چاوی چه مرنگ بووگه. (هلاک شده.)

❖ [(تیاجووه.)]

❖ چت خاس خوهی هاوار نه کا.

❖ چه رخی له چه مهر گه پران.

❖ چه قو دورس نه کا و ده سه ی لیئاخا.

❖ چه له تموه شین ره هه ننه ی عامه.

❖ چما نه بیی بۆ ناگر هاتگه.

❖ چمان نه بیی گوژی نه کاته ههوانه.

❖ چمن مهرده هه لاجه.

❖ چمن ساله به ده ور ثم کارا گییچکه نه کا.

❖ چمن ساله گه داس، شهو جمعه نازانی.

❖ «ج»

❖ جهرگی بریاگه.

❖ جهرگی سووتیاگه.

❖ جهرگی بۆ هیچ کاری نیه.

❖ جهنگ له سهر تهنگی سجاهه.

❖ جهنگ له سهر که می سفرهس.

❖ جهنگ له کۆنه قینهو هه لته سی.

❖ جهنگ زه پرگه رانهس.

❖ جهنگ کوژیاگه سهو، چلمنه شۆن چیو

نه گه ری.

- ❖ چنگ له دل نادا.
- ❖ چو کله شکین خوی نه شکنی.
- ❖ چټو هلگره، سهگ دز دياره.
- ❖ خوا نه پښتی به زه خمیا.
- ❖ خوا بار نه ننې، باری گرانه.
- ❖ خوا پا به مار نادا.
- ❖ خوا د درد نه دا، دهرمانیچ نه دا.
- ❖ خوا سهرما به قه د بهرگ نه دا.
- ❖ خو ناشو پاشو به خموه ره و بوون له سهر دهر نه چی.
- ❖ حاشا لهو خوینه شو به سهریا بی!
- ❖ حمزی نه کرد بمری و نه م قسه نه ژنه وی.
- ❖ حمش نه گهر بیژن: هیلکه می کرد. کرد گیه؟
- ❖ حق بز کول به سهر شاخدارو نامینی.
- ❖ حوکم حاکمه و مهرگ مفاجات.
- ❖ حهغهره له پهغهره دهرنه چی خاسه.
- ❖ حهوالدهی سهر به خه چاله.
- ❖ حهیا لهم ولاته باری کردگه.
- ❖ حهیا ها به چارهو، چاو نه وی حهیا کوا؟
- ❖ خوهت مه کوژه جهفته.
- ❖ خوره تار لیج بان دهوامی نیه.
- ❖ خوهشه ناگر خوهشه دوو، برا خاسه نه وهک شوو.
- ❖ خوهی ریشی نیه به کوژه نه که نی.
- ❖ خوهی گوم کردگه ههله نه روی.
- ❖ خوهی لی سنیاگه.
- ❖ خوین پر چاوگه لی بووگه.
- ❖ خوین تو له خوین من رهنگینتر نیه.
- ❖ خوین رزیاگه سه ده موچاوی. (خجالت می کشد.) [(تعریق نه بیسته وه.)]
- ❖ خوهی نه کا خوا بو بکا.
- ❖ خوین له به ده نیا نه ماگه. (ترسیده.)
- ❖ [(ترساره.)]
- ❖ خوینی با بردی. (خونش هدر رفت.)
- ❖ [(خوینی به فیرو چوو.)]
- ❖ خیر بو خویش نهک بو دهریش.
- ❖ خار له ریگه ی دلپاکا نیه.
- ❖ خار نایته ریگه ی دلپاک.
- ❖ خاونمال دهسی هه لگرت، دزنه یوت:
- ❖ نه یگه ینمه حق جینگه.
- ❖ خهره مهرگی وهسه خواردوی.
- ❖ خهله فروش ههوال مه نه پرسى.
- ❖ خلیسکیان چیره ی پهله کاره.
- ❖ خه مهره هوش نه دوشى. (الْبَطْنَةُ تَأْفِنُ الْفَطْنَةَ)
- ❖ خنجهری تریان داگه له زه خمی.
- ❖ خنجهری لی بدهی خوینی دهرنایی.

❖ خیزاو هی قین له دهروونیا گنج نه خوا.
❖ خهیلې کار گه وړه پیاگ بوو چک نه بامی نه دا.

❖ درو هیچتا له دم دهرنه هاتگه لوقه نه کا.
❖ دهریا به دم سهگ چه پل ناوی.
❖ دز نه ونه یه ستمه که له وړه رش کا.
❖ دز مهیل دزی بی، تاریکه شهو فرهس.
❖ دز ناشی له کاډان نه دا.
❖ دژمن هیڅدیو که، نه بجا ته پ بډه ره سهری.

❖ داخو دروش نه کا.
❖ دار له بهرا پېشه یکه.
❖ دار له تکه تومه، دیوار بژنمه!
❖ داری داگه به روچ حاته ما.
❖ داگیه به گهنه ده ماخیا.
❖ داگیه له حفت ناو قولى تهر نه وگه.
❖ دالکه! تا تو موچپاری من کردی، سه و سی مه گز وه گون خه ره تاله وه شمردم!
❖ داماگی سهر پیاو نه کاته درگای نامهردا.
❖ دانا به درکه، که به نه قیزه.
❖ داوا له سهر تنگی سجاغه.
❖ دایک دز روژی سین نه خوا، روژی سین نه کوتی.

❖ ده به هین کورده و گوزان نه یکا.
❖ دهر دبی سامان دووری دیداره.
❖ دهر د دل بو ژیر گل.
❖ دهرزی هه لخته یه زهوی ناکه فی.
❖ درک نه کیلی، درک تیتته ریگه ت.
❖ درک هه نگوور ناگری.
❖ درگای کهس مه ته قنه، تا درگات نه ره قنن.
❖ درو به دلوه ناچه سپی.
❖ دروزن که مه و شه.
❖ دهه زرانی دانیشته گه.
❖ دهه سهر کردن دژمنی تیږی.
❖ دهه سهر و په نا به خوا.
❖ دهه سیچ نه وه شنی و هاواریچ نه کا.
❖ دهه سی حاکم بیوږی خوینی نیه.
❖ دهه سی له دنیا داشتگه.
❖ دل به درو ناسوتی.

❖ دنیا ہر میّزہ. (دنیا آشفته است.)

[(دونيّا شَيّواوه.)]

❖ دنیا کا لو کا لوہ.

❖ دواى باران كه پهنك؟ (پس از مردن

نوشدارو؟ / (دژہزار پاش مردن؟) /

❖ دوو بزنی بوی، یه کیکی ته کاته یه دهک.

❖ دۆ تا نهيشهني كه ره نادا.

❖ دور برؤ، دوروس بیرؤ.

❖ دوربینی دوا نہ کا۔

❖ دووربینی دوا یه شیمانی نیه به شۆنیه وه.

❖ دوروو و دووزوان سه‌ری ها به خویینه‌و.

❖ دووروو بیٽاورووه.

❖ دؤس و دژمن خوهی ناناسی.

❖ دؤس و دژمهن له يهك جيا نه نه كړياوه.

(طلوع صبح.) / (سهره‌تای به‌یانی.)

❖ دووکه‌س له یشت بیژنگه‌و نه‌روانن به‌یه‌کا،

هه رچلۆنێ، بێ ئەو ئەم ئەوینی، ئەمێچ ئەو

تہوینے۔

❖ دوو کماله تهوق سهري بهرزه و بوو.

❖ دۆلەي يىر راسى مائە.

❖ دۆم بیّت و کلّاش بۆ خوهی بکا.

❖ دوو نه فەر بچنه لای قازی، یه کیکی تیتو

به رازی.

❖ ده بده به ههشت، ههشت بگره له مهشت.

❖ دیان ئیشان حارەیی کیشان.

❖ دبانہ، تیزہو کردگہ یو خواردن مالّ مہردم.

❖ دیدەى بېگانه چ خاس دياره!

❖ دتیره دەررونی جۆش نهکا.

❖ رینگەى درۆ نهزیکه.

❖ ريلهخۆى تهواو پړياگه.

❖ ريوى پېچ لى نهدا.

❖ ريوى نه نهچوو به کونادا، ههژگيکى

بهستوو به خوهيهو.

»»»

❖ راسى رهحهته لى نهواری.

❖ راسى رهفتى، چهفتى كهفتى.

❖ رهته بلاوه.

❖ رژدى رسوايى ها به شوينهو.

❖ رهش ههر رهشه.

❖ رهگ خهوى ها له دهسيا.

❖ رهنج سهرهنجامى گهغه.

❖ رهنكى بوو به بهفريه كشهوه.

❖ رهنگزهردى كيشان، مايهى بيدهسهلاتيه.

❖ رۆژ پاك بۆ تهمەل شهوهزهنگه.

❖ روو له نامەرد خستن له مردن سهخته.

❖ رۆ [رۆلە] لهبەر دايك ههائهگرى.

❖ رۆلە لهبەر مهملك دايك ههائهگرى.

❖ رۆن رۆياگ نهكاتە خهیر باوكى.

❖ رۆن فره بى، پايچى بى نهان.

❖ رۆن قازيان لى داگه. (خوشحال است.)

[(خوشحاله.)]

❖ رووى قەلخانى تى كردگه. (آمادهى جنگ

است.) [(نامادهى شهپه.)]

❖ ريش بوو به ريشهوه نهشى شانەى بۆ

ههائهگرى.

❖ ريشهوى بهستگه، به سه سوسه با

ههائهكنگى.

❖ زههونگيرى شيوهى نامەرديه.

❖ زهخم نهوهشنى و تيماريچى نهكا.

❖ زهخم گولله زهخم گوللهس، له

ههركهسيكهو بيت.

❖ زك توشه ههائهناگرى.

❖ زكى تير له هزار زك برسى خاسته.

❖ زمسان شهوى، پيران تهوى.

❖ زههوان [زههوانه] سهگ و گورگ شيوهن

شوانه.

❖ زوانباز قسهى له دلا جيگه ناگرى.

❖ زوانى له تهك سهريا بازى نهكا.

❖ زوانهم بااز و سههم

سلامهته. (إِنَّ الْبَلَاءَ مُؤَكَّلٌ

بِالْمُنْطِقِ.)

❖ زهوى ناسمانه و ناسمان بى يانه.

❖ زۆر بوى، قهواله بهتاله.

❖ زيچ له ناسمان نهوهسى.

❖ زيراوى كيشاگه سهو.

❖ زيره بۆ كرمان نهوا.

»ژ«

❖ ژیر به نه زوان، ژیر دیره ناگر.

»س«

❖ ساونيان داگه له ژیر پای.

❖ سپلوتی به هیچ ناوی ناراوگی.

❖ سجافی تنگه.

❖ سیحری به تالو بووگه.

❖ سهره نجام گا هر دژله.

❖ سهریه سهر بی دهر دیسر.

❖ سهر بی ده لاک نه تاشی.

❖ سهر بی رۆزی ها له ژیر خاكا.

❖ سهر بی كلاو نیه له دنیاډا.

❖ سهر چاوکه ی عه قلی لیله.

❖ سهر چۆبی بدهیته دهس سه گهو بۆ لای

دژله نانی نه کیشی.

❖ سهر حساو نیه له کاریا. (بی خبر حمله

می کند.) / (به بی ناگادار کردنه وه هیرش

ده کات.)

❖ سهر خواهش بی كلاو فرهس.

❖ سهر خواهش قسه ی له ته کا ناگرگی.

❖ سهر خواهی نه شانگه.

❖ سهر دږ و بندږ جاو گینک.

❖ سهر کلافی گوم کردگه.

❖ سرکه نه فروشی. (تندخویی می کند.)

/(به دخوه.)

❖ سهر گهرمی به بیگار یه وه له بیکاری

خاسته.

❖ سرنا بدهیته دهس ناشیه و پف به سهره

گه و ره که یا نه کا.

❖ سرنا به نونگه لی نادرگی.

❖ سهر و مالم له تو دریخ نیه، بزیم له چواره

شای که متر نیه.

❖ سهره سمر نیان شیت پیاک باقیدار نه کا.

❖ سهری بۆ گ کاری نه خۆزی.

❖ سهری له زک دایک دهرهات، ناچیتته و

جینگه.

❖ سهگ برسی نه که فیتته شۆن پیاک.

❖ سهگ پاسووتیاگی پی ناگی.

❖ سهگ تیر راو ناکا.

❖ سهگ خاوهن خواهی نانا سی.

❖ سهگ دهسی نه شکلی جوو جکه ی

هه لته وه سن.

❖ سهگ قاره و پاس قهره یان نه کا.

❖ سهگ له بهر درگای خاویا هاره.

❖ سهگ له کولیره رانا کا.

❖ سهگ هار دوو رۆژ عومریه.

❖ سلام کورده بی ته ما نیه.

❖ سم سم کهره و چنگ چنگ یاسی، من له م

کاروباره سهرم نه ماسی.

❖ سهنگاتی دهنه فیری ها له ناو زکیا.

❖ سهواډی بووگه سهو نه وه جهی نوسای نیه.

❖ سوار تا نه گلگی ناویته سوار.

❖ سهو زی پاک نه کا.

❖ سوکمه ژگ باریه هه وار ناچی.

❖ سه ډای دهوله سرنا له دووره و خواهه.

- ❖ سهد قهل و بهرده.
- ❖ شهلم، کوژیم، ناپارژیم.
- ❖ سه‌ری هاتگه.
- ❖ شم‌ره به جله‌ودار ناگری.
- ❖ سواری کیژکر له پیاده‌ره‌وی خاستره.
- ❖ سئ و دووی دل خوهی نه‌کا.
- ❖ شمشیر میسری له کینلانا ناویسی.
- ❖ سیر و پیاز به یه‌که‌و نایانکرگی.
- ❖ شوال ناویته‌ن.
- ❖ سینهباز بژی نه‌روی.
- ❖ شوالچه‌پهل له گ لای تخته.
- ❖ سیوه‌ری ده‌س بکه‌فی پانی نه‌کاته‌و.
- ❖ شوال که‌فتگه‌سه گهر قاپی.
- ❖ سیف سوور بژ ده‌س کوپ خان خاصه.
- ❖ شوان له شوانی عاری نیه، له نانه‌وچنین عاریه.
- ❖ شه‌وان مه‌یلی بوئ له گون به‌رانا په‌نیر دوروس نه‌کا.

«ش»

- ❖ شاتوشوت فره نه‌کا.
- ❖ شاولی گه‌وره‌ی به یه‌کجار دامرد.
- ❖ شاخه‌وشاخ نه‌کا.
- ❖ شایار نه‌یدا.
- ❖ شارانگه‌شته درۆی فره نه‌کا.
- ❖ شانازی نه‌کا.
- ❖ شان‌به‌شان به یه‌که‌و نه‌رون.
- ❖ شانی خالی کردگه خوه‌ر ناپرسی.
- ❖ شایکم بده‌م به شلانه، دایکم نه‌یژی: ژن بی‌رانه!
- ❖ شیردا بژ داپیردا، داپیر چاچه‌قولیم بداته‌و.
- ❖ شیر له بیسه‌ده‌ری، چ ما بی، چ نیر.
- ❖ شیر له‌ته‌ک دوشیا ناچیتته‌و گوان.
- ❖ شیربه‌فرینه‌س که‌س لی ناترسی.
- ❖ شیره‌ی گه‌لوسۆز نیه.
- ❖ شیرینی‌خوه‌رانی روی زه‌ماوه‌نی ماگه.

«ع»

- ❖ شه‌راو مفته قازیچ نه‌یخوا.
- ❖ شه‌ر له شیف و ناشتی له خهرمان.

«ف»

- ❖ شه‌ری بوی خه‌یر منی تیا بی.
- ❖ شه‌ری رویگه و خه‌یری ماگه.
- ❖ شه‌ریک دز و ره‌فیتق قافله‌س.
- ❖ شه‌لهم شیرینی نه‌کا.
- ❖ فکر نان بکه، خه‌ریزه ناوه.
- ❖ فه‌نی! تۆ به‌سه‌ر شه‌ره سه‌گته‌وه چی؟

❖ فۆتە حمامییه، هەر رۆژی ها به بهر
که سیکه و.

❖ «ق»

❖ قازان گەردوون هەرچەن دێر تیتە جۆش،
ناخری تیتە جۆش.

❖ قازان مێردگەل به چل سال تیتە کول.

❖ قالاو چەي کرد؟ تا قشقەرە چە بکا؟

❖ قالە قوولەي قسنگ داوه. (قَطَعْتُ جُهَيْزَةً
قَوْلٌ كُلُّ خَطِيْبٍ)

❖ قورنان ئەجا به تەموورە.

❖ قورسی تا نەیشیونی کەس گەرمەو ناکا.

❖ قەرز به قەرز دەس ئاردین ئەوی.

❖ قەسەي پالوودار نابار و تالە.

❖ قەسەي خولە باس بلەي له ناو برد.

❖ قەسەي دلسۆز دل پیاگ هەلنەقرچنی.

❖ قەسەي حەسای زوو سەوز ئەوی.

❖ قەسەي شەو وەك خەو کەمتر تیتە رۆژ.

❖ قەسەکردنی وەسە مردگی تازە لە قەور

دەرھاتوی.

❖ قەسەي گەلووگیر جو... ی، نیه.

❖ قەسە ناجاوی و ئەیاتە دەرەو.

❖ قەسەي وەسە سرب ناوکرپاک برژی به ناو
دل.

❖ قەسەي وەسە کوچنك و كولۆ.

❖ قەل به قەل نەیی: روورەش!

❖ قەلخانەي لی هەلەوگەرانگە. (قَلْبٌ لَهُ ظَهْرٌ

الْمِجَنِّ).

❖ قولف بۆ حەلەلزادە لی نەدرگی.

❖ قولف کەعبە کەچ ناوی.

❖ قنگر و ماس وەخت خوەی خوەشە.

❖ «گ»

❖ کارد به پیشە گەیشتە.

❖ کارد و کەفنی کردگە.

❖ کاری گری تینکەفتگە.

❖ کاسەکەي به مل منا نەشکنی.

❖ کاسە له ناش گەرمترە.

❖ کاسە هاوسا به یەکتەین ئەدەنە قەرز.

❖ کاشیک کەیانوو بیشکنی تەقەي نایی.

❖ کا هین خوەت نیه، کادان هین خوەتە.

❖ کای کۆنە نەکاتە با.

❖ کتک بالی بوايي، مەلیچک لەسەر زەویا

نەنەما.

❖ کوتەك چلپاوه.

❖ کتک دەمی نەنەگەیی به دووگ، ئەبیوت:

سۆلە.

❖ کتک ختکی شیر ئەجا.

❖ کوتەك له بەهەشتەو هاتگە.

❖ کتک وتیان پی: «گسوت بۆ دەرمان

نەشی»، کردیە ژیر خاکەو.

❖ کتیو بۆ ناخری نەشی بگێرگیتەو.

❖ کەچەل به قورپچەو شیرینە.

❖ کەچەل دەرمانکەر بوايي، دەرمان سەر

خوہی نہ کرد.

❖ کہ چمَل زہرہ شیرینہ.

❖ کوچک تہدا بہ مل کوچکا.

❖ کوچک تہ کوئی.

❖ کوچک تا نہ جوئ سہ نگینہ.

❖ کوپ نازا مائی بو چہس؟، کوپ حیرچ

مائی بو چہس؟

❖ کہر بہ کاروان چاخو ناوی.

❖ کہر بہ پیغام ناو ناخوا.

❖ کہر تپیگ باری نیہ.

❖ کہر دووپا، کوپان سی قہران.

❖ کہر گووشل خواردگہ.

❖ کہر لہ قوپاوا نہ گیت.

❖ کہر لہ کہر بیٹیتہو لووت و گوچکے

نہ کہن.

❖ کہر لہ کوئ کہتگہ، کونہ لہ کوئ

دپاگہ!

❖ کہر مانیگ تہ ماچار چڑشہ.

❖ کرم خوہی نہ کوئی.

❖ کہر مردگ و خاوہن ناپازی.

❖ کرمکارہ، تہ زانی چہ تہکا.

❖ کہر ناو جڑگہس، لہ ہر تہ لا تہ خوا.

❖ کہر ناو قوپاوا، پہ کی کہتگہ.

❖ کہر کہ مہ مرہ بہ ہارہ، چوز کہما دیارہ.

❖ کہر یکم دا بہ کہری، سنان بہ بن دہسیہو

دہری.

❖ کوز بہر کوانگ قہجری نیہ.

❖ کہس بہ کہس نیہ، شینخہ دیہ.

❖ کہس نایئی: خالو! کہرت بہ چہن؟

❖ کہرہلیاس تہونہ قسہی نہ کرد زوانیان پری.

❖ کہسی بہ مہویئی تہ زانی، بہ کہویئی

نازانی.

❖ کہسی پری مائی بوو لہ رازیانہ، بہ دل تیشہ

مرد.

❖ کہسی ژنی پری، ژغوہیشکی لہ جینگہدا

بوئی.

❖ کہسی لہ گورگ بترسی، تہشی سہگ نیگا

بدیئی.

❖ کشہ کشہ پڑہرہشہ!، مہیمان شہوی دوو

شہو خوہشہ.

❖ کہتگہسہ ناو دہس و دہم.

❖ کلایہی کہوگ کہتگہسہ بہینیان.

❖ کلایم لہ راسیا دپاگہ.

❖ کلایو ہلنہ خا، (لہ خوہشیا).

❖ کلایوان ناوتہ بووگہ. (با ہم گلاویز

شدہ اند.) / (دہسہویہ خہ بوون.)

❖ کلای پرت تہ کرد. (لہ قینا).

❖ کلایو ہاتگہسہ ناوچاروی. (شرمسار

شدہ.) / (شہرمہزار بووہ.)

❖ کلایو ہمیشہ لارہ. (ہمیشہ سریلند

است.) / (ہمیشہ سہرہرہزہ.)

❖ کہلپتس خاس بوایی، بہ کوئل خاوہنیہو

بوو.

❖ کوئلہ تری بہش خوہی پری.

❖ کہلشیر برسی خہو بہ خہرمان ناوبردگہو

نهوینی.

❖ کهله شیر ناوه خت بخوینی، سهری نهوړن.

❖ کلک خوهی نه کروژی. (له حیرسا.)

❖ کلک خوهی برد به ده ما. (له په شیمانیا.)

❖ کلکی شرع بیورې خوینی نیه.

❖ کهله پهر هه لئه سې، سهگ نه نیشتنه

چینگه.

❖ که ما بؤ کهر نه که نن، کهر بتویې که ما بؤ

کې نه که نن؟

❖ کهم بخوه و مه چوره سهر حکیم.

❖ که متار میردیکسی چاکه، قولى نه سمی

دهنگ ناکا.

❖ کهم جیقلدانه.

❖ که مخوه به و دایمه خوه به.

❖ که نیشکې دایک وهسپی بکا، نه شې خالز

بیخوازی.

❖ کهو نه و سه له بهرام بهر که ووهو بخوینی.

❖ کوتر له ده ماخی نه بهرې.

❖ کوژه له به نان نه کا. (از شدت گدایی.)

/(هینده ده سکورته.)/

❖ کوږی که فته. (باوانی شتواکه)

❖ کوژنجی کردگه. (بور شده.) / (بؤر بووه.) /

❖ کهو له بگارا نه گیرگې.

❖ کویر تا نهو روزه نه مری ته ماډار دوو چاو

ساقه.

❖ کویر سپې مشت که فته.

❖ کویر وتیان: «چه گهره که؟» وتی: «دو

چاو ساق.»

❖ کې دیگه یاران وشر به هو له

له دایک ده یرې بینیته روله؟

❖ کیشیا که به سر درکا.

❖ کیف به کیف ناگه، به لام بنیادهم به

بنیادهم نه گه.

❖ کیفیکی نه بری، کیفیکی تر هاته ریگه.

❖ کې به کیه، شېخه دیه.

❖ «گ»

❖ گال نه ری، گهم نه ری، جوه تسنه توچ

نه ری؟

❖ گا ویل نه کا و گویره که به خوې نه کا.

❖ گا به تنیا گیر نه کا.

❖ گه ډا به گه ډا، ره حمت له خوا.

❖ گه ډا پالوان خواص

❖ گوزهر پوس دووکان سهر اجه.

❖ گورگ پیر بوی نه ویتنه رشقه نه چار سهگ.

❖ گورگ داویدبه ناکه فیتنه رته.

❖ گورگ له برسیا نه نه چوه ریگا، نه بیانوت:

خه مهری کردگه.

❖ گورگ له روژ ته نگانه ډا پشت نه که نه

یهک.

❖ گورگومیش بؤ پیا نازا نیمه پوژه.

❖ گورگ له پوس میشا.

❖ گوشادبازی مایه په شیمانیه.

❖ گ شتی فوزه، شادی و شیوه قهرزه.

❖ گول دنیای چنیگه.

❖ گول کوشتی نه خوښی.

❖ لوت لوت خوته هره چمن چلن بی.

❖ لوتی رهق بووگه.

❖ لوشاوهی به دېبه ختی به ده ورپا گيچکه نه کا.

❖ له ولاو بی دالده بهرزه و ناوېته و.

❖ له ناو دهرهاته گه.

❖ له ناو سهر د و گهرم نه ترسی.

❖ له ناو شه و مهنه پارېز نه کا.

❖ له بهرا پېش بسو، نه خشی هه لگه پړاوه په س نېشت.

❖ له بهر باجی، له پشت قه یچی.

❖ له بهر چاو قالاوه و چار نه کهنی.

❖ له بهر چاوه ل خوهی، خوهی که نه هفت کردگه.

❖ له برسیه تیا ناو نه کولنی.

❖ له بهر گولوی کینف ناگرپارا سهر چوپی نه کیشی.

❖ له بهر عاشقی و گه دایا گیری کردگه.

❖ له پاپ کاتولیک تره.

❖ له په شیمانیا شاخی دهره اوردگه.

❖ له پلنگه لانا نه خفی.

❖ له پوس میشا گورگی نه کا.

❖ له تهک خرسا نه چیتته جوال.

❖ له تهک کویرا نان نه خوهی، خوا له ناوا بوینه.

❖ له تهک گورگا گوشت نه خوا و له تهک پهزا شیوه نه کا.

❖ له چاوترو و کانیکا شاریک نه شیون و

❖ گول کوشتی نه خوښی.

❖ گولولهی که فتگسه لیژی، هیچکس خاسی بی نایزی.

❖ گوم په یدا بووگه، تازه شونی نه گه پری.

❖ گه غما و جو فروشی نه کا.

❖ گهوج نه چیتته بازار، بازار نه گهنی.

❖ گوزهی تازه دوو روژ ناوی خوه شه.

❖ گوزه همیشه له کانی به ساق نایته و.

❖ گوشت بگهنی خوی نه کهن، خوا بگهنی چدی بی نه کهن؟

❖ گوشت هر لایق بازه.

❖ گوشت یهک بوخونه، پیشی یهک ناشکنن.

❖ گولمهز هس بووگه، چینی تیا ناگه پری.

❖ گوم هره چمن قولتر بی، مه لهی خوه شتره.

❖ گویره کهی مەردم گویره هوسار نه وری.

❖ گیان تو له گیان من شیرینتر نیه.

«ل»

❖ لافاو له تکتک نه خیزگی.

❖ لام و جیمه نه کا.

❖ له بجه نهی ناهمیدبی له لچگل وشکه و بوو گیا په یدا بوو.

❖ له خوت له چاخ مەردم خاستره.

❖ له ناومشته موویک هه لکهنه.

❖ له نگیری داخستگه بهم زووه هه لناسی.

❖ له ویر کاورپازی بوو، نیسه بهرانبازی.

❖ له ویر سننن بوو، نیسه پیکه.

نارامی نه کا.

نموت: بولقاس.

- ❖ له حەفت ناسمان هەسارەیکى نیه.
- ❖ له شیر بهر مەمکەى داىک حەلالتەرە.
- ❖ له حەفت ناسیاو مشتى ناردى نیه.
- ❖ له شیر ترسیان مەنە نیه.
- ❖ له حەفت ناوى داگە قولى تەر نەوگە.
- ❖ له حەفت ناگرا پال نەدا بە ناوەر.
- ❖ له خاک نەمینترە.
- ❖ له خاک هەلساگە.
- ❖ له خەشیا پایە [پای] زەوین ناکەف.
- ❖ له خەشیا تانپۆزى دلى هاتە جەوول.
- ❖ له خەشیا وەختە بترەکى.
- ❖ له خەشیا هار بووگە.
- ❖ له خرس موویک بکەنیتەو وەلیفەتە.
- ❖ له خەرەهلەت سەر نەکاتە ژێر ناوا، له
- خەرنشین سەر دەرئێر.
- ❖ له دیانە ئالۆزە.
- ❖ له ریوی پێچترە.
- ❖ له ریوی فەنبازترە.
- ❖ له ژێر بار دەرئەچى.
- ❖ له ژێر ئەم کاسەدا نیمکاسەیک هەس.
- ❖ له سایەى گولێ گەنەو هەزار گول مەرۆر
- ناو نەخوا.
- ❖ لەسەر شکسە روین پەشیمانی تێر.
- ❖ له سەر شو تا دەمدەمای رۆژ هەسارە
- نەشێر.
- ❖ لەسەر مالم بەدە له بالم.
- ❖ لەسەری نەکاتەو. (از سەر وای کەند).
- ❖ [(له کۆلى نەکاتەو).]
- ❖ له شارێکا پیاگ نەماو، بە کەلەشێریان
- ❖ له گەل پریاگ گورگانخوارد نەو.
- ❖ له گورئیس رەشو یازگ نەسلە میتەو.
- ❖ له گەلۆوى مار دەرەتگە. (راست و
- مستقیم است.) [(راست و ریکە).]
- ❖ له گون بەرانا پەنێر دوروس نەکا.
- ❖ له گون گا رووتەر.
- ❖ له مال زاویدا خەوهرى نیه، له مال وەویا
- ترینینیه.
- ❖ له ناو کارا کارى دیارە.
- ❖ له هەرپاوى له قورپاوى، کەسێ کەسێکى
- گاوى، له بیرى ماوى؟
- ❖ له هەر لایە کەو با بێت شەن نەکا.
- ❖ له یلیتۆمەجنوون ژن بوون یام پیاگ؟
- ❖ مار نەکوژى و مارتوولە بەخوى نەکا.
- ❖ مارانگاز له گورئیس رەشو یازگ

»م«

- ❖ نەسلەمىتەو.
- ❖ مارشاۋى پىر ئەۋى، قورواق ئەكا بە قىنگىيەو.
- ❖ مار مردگ ئەخاتە بەرپاي.
- ❖ مارەكەى شىخ عومەرە ئاخىرى ئەدا بە خويەو.
- ❖ ماسى لە دەليا ئەۋەخشى.
- ❖ ماسى ھەروەخت بىگىرى تەرە.
- ❖ مال بە ريش خاۋەنى قىمەت ئەكا.
- ❖ مال بە مالخاۋەن ھەرامە.
- ❖ مال دىنيا قەزاۋەگەرپتە.
- ❖ مال قەلب سەر بە ساحىۋە.
- ❖ مالى ويران بووگە.
- ❖ مالى ھا بە كۆلىەو.
- ❖ مامان لەتەك فرەبوو، سەر منال گىرگىت.
- ❖ مانگ ديارە، چ ئەۋەجەى كلكىيە.
- ❖ مانگا بە دزىمە كەل ئەگرى، بە ئاشكرا ئەزايى.
- ❖ مەتىم ئەگەر گونش بيايى لالۆ بى.
- ❖ مەخوۋە چىتى تۆ بخوا، مەكە كارى لەپات بىنا.
- ❖ مردگ ئەسفەھان ناۋەنە كاشان.
- ❖ مردگت نەمرى، پات لە شىۋەنگا نەبرگى.
- ❖ مردگ خاس زىنگ ئەكوژى.
- ❖ مردگ كوشتن نشانەى ناپياگىيە.
- ❖ مردگ مرد، ۋەسىيەتى با برد.
- ❖ مردگ بە پەلەقاۋى زىنگەو ناۋىتەو.
- ❖ مرد مانگا برىا دۆ.
- ❖ مەرگ لە تەك ھاومالا جەژنە.
- ❖ مەرۋچە خوەى چەس تا گازى چەبى؟
- ❖ مەرۋچە لەم كارا بە عاسا ئەچىتە رىنگەدا.
- ❖ مەژگى گەنىگە نازانى چەبكا.
- ❖ مەشتودرۆش ئەكا. (چو ابلە زند مەشت بر نىشت).
- ❖ مەشتىك غومونەى خەرۋارپكە.
- ❖ مەشك لە مالىا سەفرا داگىيە سەرى.
- ❖ مەكە خوەش نىيە مەدېنە.
- ❖ مەگەر ماسە بە دەمىو ديار بى؟
- ❖ مەن ئەمىش: «سەر»، ئەو ئەمىش: «پىياز».
- ❖ مەن رازى، تۆ رازى، چىتۆيك بە قىنگ قازى.
- ❖ مەن فىكەى خوەم ئەناسم.
- ❖ مەن ھەر گۆشتكەو ئەخوۋم، تۆ ھەر كاۋلى كاۋلىت بى.
- ❖ موو بە بەنىيانا نابگىرى.
- ❖ موورگ ھاوسامان مەگەر شەو بىكەيتە مل.
- ❖ مۆزى بردگەسەو.
- ❖ موساى بەرشكسە شۆن قەۋالە كۆنە نەگەرپ.
- ❖ مووگەل ئەنامى گشت راسەو بوو.
- ❖ موويك لەم ناومشتە ھەلگەنە.
- ❖ مېخ دوۋحاجە ناچى بە زەويا.
- ❖ مېرىيان دا بە دۆم، لەبەرا داىك خوەى گا.
- ❖ مەيمان ناو وازۆ، خاۋەفال كالاۋ ھەلوازۆ.

❖ مه‌میوون فره قه‌شه‌نگ بسو، هه‌وله‌یچی
ده‌رهاورد.

❖ می‌توه له ته‌ک گه‌یی نه‌یکه‌نیت‌هه‌و دانه‌که‌فی.

«ن»

❖ ناخوه‌شی پیر، وه‌سه ره‌شی قیر.

❖ ناخوه‌شی جوان، وه‌سه ته‌کی بان.

❖ ناخوونی لی گیر ناوی.

❖ «نازاتم»، ره‌حه‌تی گیانم.

❖ نازانی قنگ‌که‌ر له کو‌ی قشلاخ نه‌گری.

❖ ناز بده‌ی به پیاز، تیتته‌ گازه‌گاز.

❖ ناز له نه‌ننازه ده‌رچوو جه‌نگه.

❖ نان نه‌و نانه نیسه له خوانه.

❖ نان بده به سپلوت، مه‌یه به سپله.

❖ نان به یه‌که‌ترین نه‌ده‌نه قهرز.

❖ نان خوه‌ی به‌سهر سفره‌ی مه‌ردمه‌و نه‌خوا.

❖ نان‌وه‌کیکیان به یه‌که‌و خواردگه.

❖ نان هاری گرتگه‌سه ده‌مه‌و.

❖ نانی بۆ نه‌خاته شو‌روا.

❖ نانی پی‌تی‌یاگه.

❖ نانی ها له دۆله‌ی نه‌وا.

❖ نانیان ها له دۆله‌یکا.

❖ ناوجیکه‌ر دلی گوشاده.

❖ ناو سه‌گ بُورگی، چۆ بگرنه ده‌سه‌و.

❖ ناو شا بُورگی، قالی داخه‌نا.

❖ ناو‌نشان په‌له‌هه‌وره‌که‌س.

❖ نه‌چیر خوه‌ت له ده‌س ده‌رمه‌که.

❖ نه‌خش رووی ناو سه‌ر ناگری.

❖ نه‌زیکه له ترسا گیان له قه‌فه‌ز لاشه‌یا

په‌رواز بکا.

❖ نه‌زیکه له خوه‌شیا شادیت‌ره‌ک بو‌ی.

❖ نه‌که نه‌خوا و نه‌کدان نه‌دۆی^۱.

❖ نۆکه‌ر بی‌جیره و مواجب تانج سه‌ر

ئاغه‌س.

❖ نه‌نه‌ونه وشک به بشکی‌تیت، نه‌نه‌ونه‌یچه

ته‌ر به بگووشگیت.

❖ نه‌بکه‌ی، نه‌بجوه‌ی، تواشای سای گه‌رده‌نی

بکه‌ی.

❖ نه‌مال‌یکم هه‌س ره‌حمان بیوا، نه‌دینی‌کم

هه‌س شه‌یتان بیوا.

❖ نی‌ره‌که‌ر به باره ته‌نگزه‌و نه‌گیت.

❖ نی‌ره و بیدۆشه.

❖ نه‌یزه له‌به‌را نه‌شی جی‌گه‌ی بکه‌یت‌ه‌و نه‌و

وه‌خته بیدزی.

«و»

❖ وتن له‌گه‌ر کردنا یه‌ک بگرن خوه‌شه.

❖ وتیان به کتسک: «گسووت بۆ ده‌رمان

نه‌شی»، کردیه ژۆر خاکه‌و.

❖ وتیان: «وشترا! برات بو‌وگه» وتی: «بار

من هه‌ر چل مه‌نه»

❖ وتیان به‌که‌ر: «مه‌لا باشی!» چل رو‌ژ

۱- فکلان قدیم از چرم ساخته شده بود. [خوتیانی جاران له

چهرم دروست کرابوو.]

جۆی نه خوارد.

❖ وتیان به شیت: «بۆچه شیتی نه که ی؟»

وتی: «بۆم نه چلگی»

❖ وه رهق نیمروژ جۆری تره.

❖ وه رهقی هه لگه پریاگه سهو.

❖ وه سه بازه که ی نه تاخان به مامر ناو ناوایی

فیتره.

❖ وه سه پیرسوژ شهوق به پریای خوهی نادا.

❖ وه سه دهروازهی مزگت، نه نه فروشگی، نه

نه سووزگی.

❖ وه سه سکل سوور. (أَحْرُ مِنْ الْجَمْرَةِ).

❖ وه سه سهگ پاسووزیاگ. (نهونه نه گه پری).

❖ وه سه فۆتهی حمام همر روژی ها به بهر

که سییکهو.

❖ وه سه کهر دهویش، سه به گ مائیکا

نه کا.

❖ وه سه کهر ناو جۆگه، له هه رتک /N/

نه خوا.

❖ وه سه که له شیر ناوهخت.

❖ وه سه گاکه ی مامۆ حاجی، له جفت خوهیا

نه خه فی و له جفت مەردما نه گه پری.

❖ وه سه له ژیر نه م کاسه دا نیم کاسه یکه بو.

❖ وه سه مار خوهش خه توخال.

❖ وه سه مار بی تیجازه.

❖ وه سه نیسک، بهر و پشتی بۆ کهس نیه.

❖ وشتر به سه بهر عه لاقه به نیه و چه.

❖ وشتر گاویله نگه.

❖ وه که نه سپی و زهنگی هه له شه ی کردوی

هات به ملما.

❖ وه کهر گووشل خواردگ گه پیاوه.

❖ وه کهر ناو جۆگه له م لایچ نه خوا و

له ولایچ نه خوا.

❖ وه کهر له قورپاوا گیری کردوی په کی

که فنگه.

❖ وه کهر گولۆ له بهر هه چه تله و بی گه وره تر

نه وی.

❖ ولات هه بیهیه و کۆسه به من ریش.

❖ وه ها زهر هه لگه پریا، لچی وشکه و بهو،

چمان گیان له به ده نیا نه ماگه.

❖ وه ی له بۆگه نه ویتتهو.

❖ «ه»

❖ هات به هه، نه هات به هه.

❖ هات بۆ ریش، سمیلچی نیا بانی.

❖ هاره کری بۆ نه کهن.

❖ ها له بان کای ناگرتی به رد پریاگه و.

❖ ها له بان ته له وه.

❖ ها له کوروی په ژاره دا.

❖ هالاوی له پلاوی خوهشتر.

❖ هاله به ههنگورا نه پوانی ناو نه گری.

❖ هاله روی، ههنگورر ما، رویرهشی به

باخهوان ما.

❖ هاوسا وه زه نی خراوه.

❖ هه تیم نه گریا نه بیوت: «به شه کولیرم

که مه» سهگ هات کردی پیا بردی.

❖ همر نمونه پام گؤزاوره روو به مان، همرچه
 دهر دگه له كهفتهوه بېرم.
 ❖ همر تكيان كوشتهى يهك تيرن.
 ❖ همرچمن بarm لاره، وهلى راويژم راسه.
 ❖ همرچه نهخوا به شهو تاريك، رهنگى زهرده
 و قولى باريك.
 ❖ همرچه چهقو دورس نهكا دهسهى لي تاخا.
 ❖ همرچه له ديزه دا بى، به كهوچك دهرتى.
 ❖ همرچه سرگيرى وهرگيرى.
 ❖ همرچيكت هس داينه، ملهكه نهمنه.
 ❖ همر دارى نهرم بى، كرم و مار نهينخوا.
 ❖ همر دى بهسهر بهردهو نهماگه.
 ❖ همر روژى با يا بزانه، كهچهل
 سهره شورانه.
 ❖ همر روژى كارى خوهى ها له تهك خوهيا.
 ❖ همرزه چه نهيان خسته ناو ناگر نه يوت:
 هيژمى تهره.
 ❖ همرهس رووى تى كردگه و به خوهى نازانى.
 ❖ همر سهرى سهودايكى هس.
 ❖ همر كهس به گز راسا بروى زهوين نهخوا.
 ❖ همر كهس همرچه بكيتلى همر نهوه تيته
 ريگه.
 ❖ همر كهليمهيك له ده مى دهرتى وهسه سيخ
 سورره ويوگ.
 ❖ همر كلكى شعرع بيورى خوينى نيه.
 ❖ همر كه باني فرهتر، بهفري زياتره.
 ❖ همر كه پهر تاوسى گهر كه نهشى جهور
 هيندسانى بؤ بكيشى.

❖ همر كه پز بى، گورگ نهينخوا.
 ❖ همر كه گورگ نهوى، سهگگله نهينهون.
 ❖ همر كه چاو نهوار تو شهى مهردم بى، له
 برسيا نهمرى.
 ❖ همر كه فره كوره، بهختى شپه.
 ❖ همر كه مهردم سهرن بكا، نيتهكى نهكهن.
 ❖ همر كهليمهيك له دن دهري، له دلا جيتگه
 نهگرى.
 ❖ همر كه ههله سسا خولهى نهگا، خوله يچ
 نه هات بلهى نهگا.
 ❖ همرگ ندرياك ناويكى بهسه.
 ❖ همر گيايى له باهيژى نهجاوى.
 ❖ همر لايى ناشه، كهچهل فراهه.
 ❖ همر ملهى سهخته برؤ بيگره.
 ❖ همر ميتزه. (بال حمار فاستبال آخمة).
 ❖ همرزار كه كيم به قه دهرده دارى نازانى.
 ❖ همرزار سووزن گاواناسنيكى تيا ناوى.
 ❖ همرزار گؤزه دورس نهكا يهكيكى دهسهى
 نيه.
 ❖ همرزار ماري خواردگه تا بووگه به حفى.
 ❖ همرزاري وهك نهوم بردگه سه كانى، ناوم
 نه داگه و هاوردگه سهو.
 ❖ هه لاجان نهكا. (يعنى نشان غى زند).
 [(واته نشانه ناپيكي).]
 ❖ هه لاجى ليهو نهكا. (بدگويش مى كند).
 [(به خراب ناوى نهبا).]
 ❖ هه لگري له بهر خوهى.
 ❖ هميمان به وديس بوو، وهيسيچ به سونى

دهرچوو.

❖ هه ناسه‌ی سه‌رده و بووگه. (از حرارت

افتاده.) / (له گهرمی کهوتوو.) /

❖ هه‌نگوور به هه‌نگوورا نه‌روانی ناو

هه‌لته‌گری.

❖ هه‌وال بوهن بۆ میران: وه‌رزیز وه‌رزیز

مه‌گیران.

❖ هه‌وڤگهر له ناو که‌له‌که‌دا ناو نه‌خوا.

❖ هۆز نه‌گه‌یی، له‌ته‌چن گه‌یی.

❖ هه‌وه‌س نامری، گایی نه‌خه‌فی، به‌لام به

نه‌شته‌های سافتره‌و له خه‌و هه‌لته‌سی.

❖ هه‌وسار مه‌ردم دامالیاگه.

❖ هه‌وه‌و دوا‌ی گورگه.

❖ هه‌یج قۆرتی له ریگه‌یا خوه‌ی ناگری.

❖ هه‌یش و مه‌یشی یه‌کی گرتگه.

❖ هه‌یلکه‌ی ئیمرو له جووچه‌له‌ی سۆزی

خاستره.

❖ هه‌یلکه به‌ بنه‌گل نه‌ورژنی.

❖ «ی»

❖ یا کوله‌کوشتن، یا هه‌واره‌وگۆزتن.

❖ یام له‌ خاوا، یام له‌ ناوا. (زن پسندیدن.)

/(ژن په‌سه‌ند کردن.) /

❖ یه‌خه‌چاکی په‌شیمانی تیری.

❖ یه‌خه‌ی خوه‌ی نه‌دږی.

❖ یه‌ز دووره‌ گه‌ز نه‌زیکه.

❖ یه‌که‌بالوو به‌ هه‌یج لایکا ناکه‌فی.

❖ یه‌کپوو هه‌میشه‌ ها له‌ ناوږووا.

❖ یه‌کلا نه‌ته‌گه‌یی دوولای نه‌کرده‌و.

❖ یه‌کی ریگه‌یان نه‌ته‌دا ناو ناوایی، شه‌یت:

مال قه‌یخا کامه‌؟.

❖ یه‌کی له‌ شار هاتوووه‌و خه‌وه‌ر شاری

نه‌پرسی.



نا

ك: به‌لئ، نه‌رئ. [به‌لئ]

ف: آ، ها، بلی، آری.

ع: نَعَمْ، بَلِی، جَنِبِ، أَجَلْ، اَيَّ.

نا؟

ك: چه؟ چه نه‌یژی؟ [چی؟]

ف: چه؟، چه میگی؟، چه می‌گویی؟

ع: ما؟، ایش؟، ما تَقُول؟، ایش تَقُول؟

نا

ك: ناغه. (نا نه‌محمد، ناغه نه‌محمد) [ناغا، به‌رئز]

ف: آقا. (آقا احمد)

ع: سَيِّد. (السَّيِّدُ أَحْمَدُ)

نا؟

ك: راسی؟ [به‌راست؟]

ف: راستی؟

ع: صدقاً؟، واقعاً؟

نا

ك: ناباد. [ناری پیغمبر یکی عده‌مه.]

ف: آباد (اسم پیغمبر عجم است)، مه‌آباد، آذر

هوشنگ.

ع: آباد.

نا

ك: ناردان، ناروان. [نارا، ناوه‌دان]

ف: آباد، آبادان.

ع: مَقْمُور.

نا

ك: خوه‌یشك، خوه‌یشكه!، میمی. [خوشك، خوشکی!، پرور]

ف: خواهر. آباچی.

ع: أُخْت. اُخْتَا. عَمَّة.

نا

ك: كاكه، برا. داشی! [برای به‌رئز. (سووکه‌لئ)]

ع: «ناغه‌برا» یه.

ف: برادر، داداش! (مخفف «آقا برادر» است.)

ع: أَخ، أَخِي، يَا أَخِي!

نا

ك: تاف، تافگه، نارشار. [تافگه]

ف: آبشار، آوشار، آبریز.

ع: خَرَّارَة، شَلَّالَة، مَصْبَ.

وینه—آوشار

نا

نا

ك: ناگر، نامیر. [نار]

ف: آتش، آذر، تَش، هیر.

ع: نار.

نا

ل: نیت، سا. (نیت من و تم). [جا]

ف: دیگر. (دیگر من گفتم).

ع: فَا. (فَا نَا قُلْتُ).

ناهر

ل: دوا. پدی سمر. دواجار. دواپی. دواگین، پهر. [پاش.

دوایین. سهره نجام، کوتایی (پاش هه موان هات. بی کوتاییه.)]

ف: پس، دنبال، پشت سر. ته، پایان، انجام، فرجام، فرناد، سومه، کران، آخر. (پس از همه آمد. پایان ندارد.)

ع: بَعْد، عَقَب، عَقِب، آخِر. نِهَایه، اِنْتِهَاء، غَايَة، خَاتَمَة، عَاقِبَة، عَقَب، عَجَز، نِهَاء (جاء بَعْدَ الْقَوْمِ. لَا نِهَایَة لَهُ).

ناهر مانگ

ل: بن مانگ. [کوتایی مانگ]

ف: انجام ماه، پایان ماه.

ع: سَلَخ، بَرَاء، دِيدَاء. اِرْمِیم.

ناهر هاتن

ل: دواپی هاتن، ته وایرون. [کوتایی هاتن]

ف: سپری شدن، به پایان رسیدن، پایان آمدن.

ع: اِخْتِتام، اِنْتِهَاء، تَم، تَم، تَم، تَمَام، تَمَام، تَمَام، تَمَامَة، تَمَامَة، (تَم، يَتَم)، كَمَال، كُمُول، اِكْتِمَال، تَكَامُل، تَكْمُل، (كَمَل، كَمَل، يَكْمُل، كَمِل، يَكْمَل)

ناهرهت

ل: مردن، دواپی مردن، دواپی مهرگ، دواجار. [به سلان، پاشه پرت]

ف: واپسین، جاوید، جهان پسین، جهان جان، جهان جاوید، روز بازخواست.

ع: آخِرَة، عَاقِبَة، قِيَامَة، مَحْشَر، الدَّارُ الْآخِرَة، أُخْرَى، عَقِبَى، اِحْلَة.

ناهره مین

ل: دواگین، دواجارگ، قهر، دواپین، دواپی، پهرگین.

[ناخرین]

ف: پسین، واپسین.

ع: آخِر، آخِر، عَقِبَى.

ناخه

ل: قه یران، ناخه، ناخه. [جهنگه، جهرگه]

ف: آستان، آهگاه.

ع: قِرَان، بُحْرَان، عُقْبَة.

ناخله

ل: خهرمانه. [ته مومئی بازنه پی مانگ و خور.

(خهرمانه پی مانگ، خهرمانه پی خور)]

ف: خرمین، خرگر، سابود، شاپود، شاپود،

شاپورد، شادورد، شاهورد، شاپورد. (خرمین

ماه، خرمین آفتاب)

ع: هَآئَة، دَآرَة، طَفَاوَة، اِيَاءَة، نَدَآئَة، سَآهُوَر.

وینه

ناخله

ل: لاده. (دیوار ته پاله). [ته پاله پی له سهره لند انراو.]

ف: خرگر، تواره، لاد.

ع: حُواطَة، اِطَار، دَآرَة.

ناخله دان

ل: گرد وایرون. [خریوونه، کوژیوونه (بو نمونه: پدپکه

به ستنی مار یا کوژیوونه پی خه لک.)]

ف: گرد شدن، گرد آمدن. (حلقه زدن مار مثلاً،

یا گرد آمدن مردم.)

ع: تَحْلُق، اِسْتِدَارَة، اِسْتِكْفَاف.

ناخنین

ل: ته یان. [تییه ستارتن، به زور تیرا کردن]

ف: آگندن، آغندن، تپاندن، آنباشتن، آگنیش،

آگنیدن، آنباشتن، آنگندن.

ع: حَشَن، شَحَن، اِشْحَان، فَعَم، اِفْعَام، تَفْعِیم، مَنَّا،

تَمَلُّةٌ، تَلْمِید.

ناخ و تف

ك: تفه و كردن. [تف كردنمه، ناری دهم فریدان.]

ف: آخ و تُف، تُف کردن.

ع: مَج، اِمْتِجَاج، بَرْق، بَسَق، بَصَق.

ناخوَر

ك: ده مگه، نافي. [تالفدانی نازان.]

ف: آخُور، آخُر، آگنده.

ع: آري، مَذُود، مَغْلَف، اِسْطَبَل، آخُور.

وینه <۱>

ناخوون

ك: مه لا، ماموسا. [زانای نایینی عده مان.]

ف: آخوند، مُلّا، اُسْتَا، اُسْتاد.

ع: مُوَلّا، مُلّا، اُسْتاد، مُعَلِّم.

ناهه

ك: ناغه، گهوره. [ناغا، بهریر]

ف: آقا، بزرگ.

ع: سَيِّد، وَلِيّ.

ناخیز

ك: هه لسان، راسه بویون. [ههستان، راستبورنده]

ف: خیز، پاشدن، بُلَنَد شدن، بَرخاست،

بَرخاستن.

ع: قِيَام، نُهُوض، نَشْر، اِنْتِعَاش، اِنْتِهَاض، نَهْضَة،

اِنْتِعَاض، اِنْتِعَاص.

ناهیه

ك: میخ ناخوَر. [سنگی ناسنی نهلقه دار که نهسپی لای

ناخورد پی ده به ستنده.]

ف: آخیه، میخ آخُور.

ع: أَخِيَّة، أَخِيَّة.

وینه «ناخوَر» <۲>

ناد

ك: نهو. [وشه یه کی گوزانیه.]

ف: او. (گورانی است).

ع: هُو، ذَا. (هی، ذی)

نادهم

ك: باره نادهم. [باه نادهم: یه كه مین بایی مروث.]

ف: آدم، گِیومَرَت. (گِیو، یعنی: گویا. مَرَت،

یعنی: زنده. به معنی: زنده ی گویا است.)^۱

ع: آدم، اَبُوالبِشَر.

ناده میراد

ك: عینسان، دروپا. [مروث.]

ف: آدمیزاد، انسان، دوپا.

ع: بَنِي آدم، انسان، بَشَر.

ناراسته

ك: به دق، رازیگه ره. [رازاره]

ف: آراسته، زیبا، زیوا، ایوَر، ایواز، ایواژه، بَرّه،

پَدرام، پیراسته، آماده، آموده.

ع: مُزَيَّن، مُحَلَّى، مُنَجَّد، مُهَيَّأ، مُحَسَّن.

نارام

ك: یه واش، نهرم. سه نگین، گران، نیان، سه رخو. [هیمن،

له سه رخو]

ف: آرام، نَرَم، یواش، گران، سنگین، سَرخود،

آهسته.

ع: رَهْو، مَاهِل، مُتَمَهِّل، هَيْن، هَيْن، لَيْن، ساكِن،

هَادِي، حَلِيم، وَقُور، رَزِين، مُتَأَنِّي، فَاتِر.

نارام

ك: ورینگ، تاوشت، توانا، وهقره، ستار، ناسایش. [توثره،

هدا]

ف: تاب، تابش، تَوَان، شَكِيب.

ع: طَاقَة، صَبَر، حَمَل.

نارام!

۱ - [«رشه ی گِیومَرَت» ی فارسی. رانه: زیندوی

قسه کمر. گِیو: قسه کمر - مَرَت: زیندو]

ك: نه‌رم، هامار. [دهشت (زوی راست و ته‌خت).]

ف: نَرم، هموار. (زمین هموار)

ع: سَهْل، مُسَطَّح.

نارایشته

ك: به‌زه‌ك، دهق، لاولوسه. [رازانه‌ره]

ف: آرایش، زیب، زیور، پیرایه، ژَنَد، سرک،

پَرمون، پایون، فَرخار، آزین، آذین، آیین.

ع: زینَته، رُونَه، رَعْنَه. نَجَد.

نارایشته‌کردن

ك: به‌زه‌ك‌کردن، ده‌قدان، رازانه‌ره. [رازنده‌ره]

ف: آرایش کردن، زیور کردن، پیرایه بستن،

بَزَك کردن، زیبا کردن، قَشَنگ کردن، آراستن،

آرستن.

ع: تَزَین، تَخْصِین، تَجْمِیل، تَنْجِید، تَرْقِیش،

تَشْوِیف.

نارایشته‌کردن

ك: به‌زه‌ك‌کردن، خوله‌ده‌قدان. [خوَرِ رازنده‌ره]

ف: آرایش کردن، بَزَك کردن، خود را آراستن.

ع: تَرْقِش، اِرْتِقَاش، تَزَین، تَشْوِیف، تَبَرُّج، تَزَلُّق،

تَجَمُّل.

نارایشته‌کر

ك: ده‌قد، به‌زه‌ك‌کر. [رازینه‌ره]

ف: آرایشگر، پیرایه‌بند، سَر‌آرا، سَر‌آر، آرا،

آراینده، آرایش‌کننده.

ع: مَاشِطَة، مَشَاطَة. مُزَین.

نارد

[ك: نار (ناردی گه‌م و شتی تر).]

ف: آرد، آرد. (آرد گندم و غیر آن)

ع: دَقِیق، سَوِیق، طِخْن، طَحْن.

ناردن

ك: هارردن. [هیتان (وشه‌یه‌کی هه‌رامیه).]

ك: یه‌واش!، نه‌رم! [له‌سه‌رخ‌به! (به‌رکاری کاریکی

نادیاره، واته: هیتواش به!، له‌سه‌رخ‌به!)]

ف: آرام، آهسته!، یواش! (مفعول فعل محذوف

است، یعنی: آرام باش! آرام برو!...)

ع: رَهَوَا، مَهَلَا، هِنَا، عَلَی رَهَوَك!، عَلَی مَهَلَك!،

عَلَی هَوَنَك!، عَلَی هِنَك!، عَلَی رِسَلَك!

نارامپوون

ك: وه‌قره‌گرتن، ستاره‌گرتن، ورینگ‌گرتن، داکاسیان،

دامرکیان. [نۆ‌قره‌گرتن، هه‌دادان]

ف: آرامش، رامش، رامشت، شکیب، شکیفت،

شکیفت، شکیبایی، خُست.

ع: هَوَن، سُوْن، صَبَر، قَرار، رَاخَة، فُتور، دَعَة،

ثُدَعَة، مَهْدَنَة.

نارامگا

ك: ستارگا، وه‌قره‌گا. [شرِینی نارام‌گرتن.]

ف: آرامگاه، آرامگه، آرامشگاه.

ع: مَسْکَن، مَقَر، مَآوَن، مَآوِی.

نارام‌گرتن

ك: ستاره‌گرتن، ورینگ‌گرتن، وه‌قره‌گرتن، سره‌وین، سره‌فتن،

هیندی‌پوونه‌ره. [نۆ‌قره‌گرتن، سره‌وتن]

ف: آرمیدن، آرامیدن، آسودن، آساییدن،

شکیفتن، شکیبیدن، خُستیدن.

ع: هَوَن، سُوْن، قَرار، صَبَر، اِسْتِرَاحَة، هُدوء،

تَأَنِّي، فُتور.

نارامی

ك: نه‌رمی، وه‌قره، ورینگ. [نۆ‌قره، هه‌دا، هیننی]

ف: آرامش، رامش، رامشت، نَرمی، آهستگی.

ع: هَوَن، هِنَة، سُوْن، سَكِیْنَة، مَهَل، مَهْلَة، تَمَهَل،

دَعَة، ثُدَعَة، هُدَنَة، مَهْدَنَة، رَفَق، تَوْدَة، حِلْم، وقار،

رِسل.

ناران

ف: آوردن. (اورامی است.)

ع: اجائة.

نارده نه‌تقیاک

[ک: نارده نه‌بیژراوه.]

ف: خُشکار، خُشکه. (آرد غربال نشده)

ع: دَقِیق.

ناردهوون

[ک: میوانی: چِیشْتِیکه.]

ف: آوماج، آرد و روغن.

ع: بَسِیْسَة، عَصِیْدَة، لَفِیْتَة، خُرْسَة.

نارده‌شان

[ک: نارده‌پژاندن. هه‌روه‌ها: نه‌ر نارده‌ی که به‌رده‌اش

ده‌بیژتییت.]

ف: آرد آفشانی، آرد پُرانی.

ع: نَفِی. نَفِی.

نارده‌ل

ک: یاسارل. [نیشکگر، کیشکچی]

ف: آردل، تَرَفُوژن، یَساوُل.

ع: جِلواز.

نارده‌مشار

ک: خاکه‌مشار. [به‌مشار]

ف: سَبوسه، آرد آزه.

ع: نُشَارَة، نُجَارَة، بُرَایَة، خُرَاشَة.

نارده‌فه

ک: رمیاگ، روخیاگ، وِیران. [پورخار، پمار]

ف: بَیران، ریخته. وِیران.

ع: خَرَاب، خَرَب، مَخْرُوب، مُنْهَل، مُنْهَدِم.

نارده

ک: نیمِر. [نه‌مِر. (وشه‌یه‌کی گوزانیه.)]

ف: امروز. (گورانی است.)

ع: الیوم، هذا الیوم.

نارده‌گور

ک: نالشت، ساقی و باقی. [نالوگور]

ف: دَکَش، دادوستد.

ع: مُبَادَلَة، مَعَارَضَة.

نار و مهره

ک: نشاسه و موزه. [نیشاسته و نامرازی نیشاسته سارین

به‌کاغز و پارچه‌دا.]

ف: آهار و مهره، نشاسته و مهره.

ع: تَنَشِیَة.

نارده‌زوو

ک: نارات، خوه‌زگه، نه‌لها، هه‌ره‌س، هه‌وا، که‌لکه‌له، کام،

نِیاز. [حز، خولیا]

ف: آرزو، کام، کامه، هه‌وا، هه‌وس، نَرخَش،

نَرخویش، بویه، یویه، بژهان، پژهان، آز،

آروند.

ع: اَمَل، اَمَل، اَمَلَة، اَمَلَة، مَامل، مَامل، مَنی، مَنیَة،

مَنیَة، اُمَنیَة، تَمَنَی، هَوی، بُغیَة، غِبَطَة، شَهوَة.

شوق. اشتیاق. رَجاء. طَمَع.

نارده‌زووه‌یین

ک: نارات دیل‌هاتن. [به‌دی‌هاتنی نارات.]

ف: فیروزی، نمشیدن، کام‌یابی، کام یافتن.

ع: فَوژ، نِیل.

نارده‌زووه‌من

ک: تامازر، تاسه‌مه‌ن. [تامه‌زر، نواته‌خواز]

ف: آرزومند، تاسه‌خوار.

ع: شائق، مُشْتاق، صَب، اَمَل، مُتَمَنّی.

نارده‌قی

ک: خو، خوه‌ی. چایانی. [نارده‌قی له‌ش.]

ف: خَو، خَوه، خَوی.

ع: عَرَق، نَتَح، نَجَد، وَکَف، هَجَم، بَصِیغ، نَبِیغ،

نَسِیغ، نَضِیغ، قَضِیغ، عَصِیم، رَحْضاء.

نارده‌قی

ک: مه‌ویژاو. [شه‌راب]

ف: تاهو، مویزاب، اَرَق.

ع: عَرَق، اَلْكَوْل، نَبِيذ، نَبِيذُ الرِّيب، ماءُ الرِّيب.

ناره قچن

ك: ناره قچن، ژیركلار. [تقله، كلار]

ف: خَوچین، اَرَقچین.

ع: عَرَقِيَّة، طاقِيَّة، سِنْدَارَة، سِنْدَاوَة.

وینه

ناره قچنك

ك: ته یزبوگ، له كارد ره هاتگ. [پام كراو (ته سپی

راهیتراو).]

ف: سواری شده، از كار درآمده، عرق كرده.

(اسب از كار درآمده)

ع: مَرَوْض، رَجِيل، صَلُود.

ناره قكیر

ك: نهرمه زین، ژیرزین. [پارچه لبادی ته نکی ژیر زین.]

ف: نمذین، عرق گیر.

ع: عَرَاقَة، مِرْشَحَة، لَبْدَة، حَلَس.

ناره قه

ك: دیمك. [داری نار دیوار.]

ف: مَهار، اَرَقَه. (تیر توی دیوار)

ع: عَرَقَة، مِبْطَدَة.

نارزا

[ك: نه ترس (به رامبه ری حیز).]

ف: مرد، رشگن. (ضد «حیز»)

ع: رَجُل، غُیور.

نارزا

ك: زرنگ، فرز. [زیرهك، چالاك]

ف: چابك، زرنگ، چسپان، زیرك.

ع: جَلَد، سَرِيع، ذَكِي.

نارزا

ك: جواهره. [جوامیر]

ف: جَوَان مَرْد، راد مَرْد، راد، بَخشا، بَخشَنده،

رَهَنده، با دَهش.

ع: سَخِي، باذِل، جَواد، مُعْطِي.

نارزا

ك: زو، گورج. زو كه! [به پهله خیرا كه!]

ف: زود، زو، شتاب. زود باش!

ع: سَرِيعاً، سَرَعَان، سِرَعَان، سَرَعَان. اِسْرَع!

نارزاد

ك: بهرلا، راهی. [سهرهست]

ف: آزاد، رها، راهی، بهل.

ع: حُر، عَتِيق، (ضد رقیق). مُطْلَق. مُسَبَّل. طَالِق.

نارزاد

ك: وارهسه، رستگار. راهی. [پزگار، سهرهست]

ف: رَسته، وارسته، آزاد، آزاده، رستگار، راهی.

ع: زاهد، تارك، مُجَرَّد. حُر، عَتِيق.

نارزاد كردن

ك: بهرلا كردن. [پزگار كردن]

ف: آزاد كردن، رها كردن، بهل كردن.

ع: تَحْرِير، اِعْتاق. اِطْلَاق، تَطْلِيق، تَسْرِيع.

نارزادی

ك: بهرلا برون. [پزگار برون، سهرهستی]

ف: آزادی، ویل شدن.

ع: حَرار، عَتِق، عَتَق، عَتَاق، طَلَاق، سَرَاح. حُرِّيَّة.

نارزار

ك: دهد، ناخویشی، نه خویشی. [نه خوشی]

ف: بیماری، درد، ناخویشی، آزار، آذیر، رنج،

اَكْغَت، اَكْغَت.

ع: مَرَض، داء، عِلَّة، آفة. مِحَنَة.

نارزار

ك: جهزروه. [نیش و ژان]

ف: آزار، چَرَس.

ع: اَذِيَّة، عَذَاب

نارزار جه رگ

ك: نیشی جگر]

ف: آزار جگر.

ع: كباد.

نازار سی

ك: سی، دوده باریکه. [نه خوشی سیل]

ف: آزار شش، آزار سیل

ع: سیل، سلال. دق، سحاف، هلس، هلاس. ذات الریه.

نازاله

ك: سوخت. [سورته منی (وهك: ته پاله و پشقل.)]

ف: سوخت. (تپاله و پشکل)

ع: ذکوة، حُرَاقَة.

نازمایش

ك: بهر ارورد، نازمایشت [تاقی کرده وه]

ف: زون، آزمایش، زُمایش،

ع: امتحان، اختِبار، تجرِبة.

نازمووده

ك: بهر ارورد کریاک [تاقی کراوه]

ف: آزموده، زُموده.

ع: مُمْتَحَن، مُخْتَبَر، مُجَرَّب مُدَرَّب، داهیه.

نازوه

ك: تفاق [نازورته]

ف: اَمْرُغ، آزوقه.

ع: مَان، مُؤَنَة، ذَخِیرَة، مِیرَة.

نازورده

ك: ره نیگ، دل رنج. [ره نجار]

ف: آژرده، تافته، افگار، دل رنج، کوفته شده،

دل شکسته.

ع: مُکَدَّر، مُؤَل، مُکَسِرِ الْقَلْب.

نازیز

ك: دلدار، دوس، خوه شه ویس. [خوشه وسیت]

ف: دوست، دلدار، دلبر.

ع: مَحْبُوب، مَعشُوق، (مَحْبُوبَة، مَعشُوقَة)، عَزِيز

نازال

ك: سهرزه، گیا. [پلرپروش و نالف.]

ف: خاشه، خلاشه، سوخت، گیاه، سبزه. (علف

و گیاه)

ع: كَنَّا، عُلُوقَة، عَنَف.

«نازان»

ك: پلیس. [پولیس]

ف: پُلِیس، پولیس، آژان.

ع: بُولِیس، شُرْطِی، جِلَوَان، زَبَانِیَة، زَبْنِیَة، قَلَاع.

نازاوله

ك: بشپوه، ناژاره. [بشپوری]

ف: نگران، آشوب.

ع: اِخْتِلَال، اِنْقِلَاب.

نازاوه ← نزاوله

نازنین

ك: زرب کردن. [زیر کردن]

ف: آژیدن، آجیدن، آژندن، ژدن، آژدن، زبر

کردن، آژدن.

ع: تَضْرِیس، تَخْشِین.

نازنین

ك: چه قانن، (سوزن ناژن) [تیوه کردن]

ف: آژیدن، آژندن، آژدن، خلانیدن، آجیدن،

آژدن، آژیدن.

ع: غَرَز، تَغْرِیر، اِغْرَان.

نازین

ك: زبری. زرب. [زیر. زیری (وهك: زیری بریدند و بهر داش.)]

ف: آژین، آجین، زبر. زبری. (مانند زبری

سوهان یا سنگ آسیا.)

ع: تَضْرِیس. خُشُونَة. مُتَضَرَّس. خَشِن.

ناژينه

[ك: نامرازی زیرکردنی به‌رداش. (چه‌كوشيكی ددانه داره

كه به‌رداشی پی‌ بياز ده‌كن.)]

ف: آژينه، كبيتك، آسیا ژنه، آسیا ژنه، آساژن،

چكوج، چلوچ. (چكشی است دندانه‌دار كه

سنگ آسیا را با آن آژین كنند.)

ع: مضراس، مخشن، مكوَس، ملطاس، نقار.

وینه

ناس

[ك: ناری یاریه‌کی به‌ناوبانگه.)]

ف: آس. (اسم بازی‌ای است معروف.)

ع: لَعْبُ الْأَس، لَعْبُ الثَّمَاثِيل.

ناس

ك: قائم. [گیانداریکه له تیری سموره.]

ف: قاقم، آس.

ع: قاقم.

ناسا

ك: ره‌ك. (خړه ناسایی) [ره‌كور]

ف: آسا، وار، مائند. (پلنگ آسا، پلنگ وار، پلنگ

مائند)

ع: ك، مثل.

ناسار

ك: به‌ره‌ت، بنچینه، به‌را. [بناغه]

ف: آسار، آسال، بَنِياد، بَنِلاد، واده، بَنَداد، بَنَدَد،

خُستَه، شالوده، شالوده، بَنُوره، بَيُوره، پي، لاد،

پاخیره، شستگانی.

ع: آساس، ره‌ص، رُوض.

ناسان

[ك: سانا]

ف: آسان، زب، خوار، كواسمه، كواشمه،

كواسیمه، كواشیمه.

ع: سَهَل، يَسَر، يَسِير، مَيَسور، هَيِّن، رَقَق. سَلِيس.

خفيف.

ناسان بژيو

[ك: كه‌مخرج]

ف: آسان بزی.

ع: سَهْلُ الْمَعِيشَة.

ناسانه

ك: ته‌كیه، ژیر به‌ران. [ژیرده‌ر (ته‌خته‌ی لای خواره‌وی

چوارچیره‌ی ده‌رگا.)]

ف: آستانه، آستان، فرود، فرودین، كُوار، كُرار،

أَخْجَسْتَه. (چوب زیرین چارچوبه‌ی در)

ع: عَثْبَة، اسْكُفَة، أُسْكُوفَة، قَاعِدَة، مَسَاحَة.

وینه <۲>

ناسانه

ك: كه‌وشكن، پاگه. [شوینی كه‌وش‌داكه‌ندن لای ده‌رگادا.]

ف: آستانه، آستان، ورسپیج، پایگاه، كفش‌كن،

میان‌در.

ع: سُدَّة، عَثْبَة.

وینه-ناسانه <۲>

ناسانی

[ك: سانایی (به‌رامبه‌ری سه‌ختی و دژواری.)]

ف: آسانی، كَسسه، كَششه. (ضد سه‌ختی و

دشواری)

ع: سُهولة، يُسَر، يَسار، يَسارة، هَوْن. سلاسه.

ناساو-ناسیاو

ناسايشت

ك: وه‌قره، ورینگ. نارام، ستار. فدرعانی. هه‌سیانی،

هه‌سیانه‌ره، ناسوده‌گه‌ری، وچان، شینه‌یی. [ناسوده‌یی،

بی‌خه‌می]

ف: آسایش، آسودگی، آسودن، آرامش، رامش،

رامشت، رامشک، آرمیدن، آژ، آسانی،

تن آسانی.

ع: رَاحَة، قَرَار، سَكُون، رَفَاه. نِعْمَة. اَمَان، اَمْنِيَّة. طَمَآنِيَّة، اِطْمِنَان، رَفَاهِيَّة، رَفَاهَة، رُفُوهُ.

ناستن

ك: هِشْتَن، تَلِین. [لِنگه ران (وشه یه کی گوزانیه.)]
ف: گذاشتن، هَلِیدن. (گورانی است.)

ع: اِمهال، اِهْمَال.

ناسك

ك: ناهو، جه یران. [مامز]

ف: آهو، جیران.

ع: ظَنَبِي، غَزَال، شَادِن، جِرَان، رِیم.

وینده - ناهو

ناسمان

ك: گه ردوبن، چهرخ، چه پگهره. ههوا، ههوا. [فلهك،
عاسمان]

ف: آسمان، سَمَان، سپهر، چرخ، گردون، مینو،
كَرْزَمَان، گَرْزَمَان، آشكو، آشكوب. پَنَاد، نُوْدَه.

ع: سَمَاء، فَلك، زَرْقَاء، جَلَد.

ناسمانه

ك: پَرَشَه، لاسه رگه [لاژورو]

ف: آسمانه، سَمَانَه، شَتَفَت، آشكو، آشكوب،
أَشكو، أَشكوب، پُوشَه، وَرْسِیج، رُمو، نَزَه، سَخ.

ع: سَقَف، عِمَاد.

ناسمانه ی دهم

ك: لاسه رگ دهم. [مه لاشوری زار]

ف: كام، نگ، آهیانه، آسمانه ی ذهن.

ع: حَنَك، نَطْع، وَكف، غَار، الْغَارُ الْأَعْلَى، سَقْفُ الْفَم.

ناسن

[ك: نِیسن: کانه یه کی به نوابانگه.]

ف: آهن، سَنَی، آین.

ع: حَدِید، اَنیث.

ناسنگه

[ك: نِیسنگه: وهستای نامرازی ناسن.]

ف: آهنگر، نَهاَمی، نَهاَمِین.

ع: حَذَاك، قَین، هَالِکِي.

ناسو

ك: تاپَر، تارمایی. [ره شایی]

ف: رَهو، سیاهی.

ع: شَبِیح، هِیْکَل.

ناسو

ك: سَوما، روشنایی. [رووناکی]

ف: سَو، رَوَشَنایی.

ع: أَثَر، ثَوْر، ضِیَاء، ضَوْء.

ناسوگا

ك: دیارگا. [نیشانگه: شوینی دیاری دان.]

ف: سوگاه، پیداگاه. سر گردنه، جلو روشنایی.

ع: مَرْنی، مَشْهَد.

ناسووده

ك: قوتار. [بیخه م]

ف: آسوده، تن آسا، تن آسان، نَرغال.

ع: فَاَرِغ، اَمِین، مَرْتاح، مُسْتَرِیح.

ناسووده که ری

ك: ناسایشت، ره قره، نارام، ورینگ، وچان. ستار،

فهرعانی. [ناسووده یی، بیخه می، نیسراحت]

ف: آسایش، آسودگی، آرامش، رامش، رامشت،

رامشک.

ع: فَرَاغَة، رَاحَة، اِسْتِراخَة، رَفَاه.

ناسه پ

ك: زه غهره. [ناسته پ، بهر (ناسه پی جلویه رگ یا شتی تر.)]

ف: آستر. (آستر لباس یا چیزی دیگر)

ع: بَطَانَة، مِثْغَد.

ناسه پ لیتف

ك: چه كه. [بهری لینه]

ف: آستر نهالی.

ع: خَلَّة، بِطَانَةُ اللِّحَاف.

ناسه‌ری

[ك: نهر پارچه‌یی كه بۆ ناسه‌ری به‌كار ده‌یئێتێت.]

ف: آستری. (پارچه‌ی آستر لباس)

ع: بِطَانِيَّة.

ناسیلو

ك: ناش، ناساو. [ناشی نار.]

ف: آسیاب، آسیاو، آسیا، آر، آس، آساب.

ع: طاحوئة، مَالَّة، رَحَى جَرَجَارَة.

ناسیلوان

ك: ناشه‌ران. [ناشوان]

ف: آسیابان، آسیاوان، آسبان.

ع: طَحَّان.

ناسیلوانوسا

[ك: ناشه‌ستا: وه‌ستای ناش دروستكه‌ر.]

ف: آسیا أستاذ، أستاذ آسیا.

ع: طَحَّان، مَرَحِي، صَانِعُ الطَّاحُوَّة.

ناسیلو نه‌سپی

[ك: ناشی ناژول: ناشیک كه به ناژول ده‌گه‌رێت.]

ف: آسپاس. خَر آس.

ع: رَحَى الْحَيَّوان.

ناسیلوبازی

ك: ناسیو منالگه‌ل، ناسوله. [(یاریده‌کی مندالته.)]

ف: هَمای، هَوَلَك، هَلِیوی، گِردون بازی

(آسیابچه‌ی بچه‌گان) [آسیاب‌بازی بچه‌گان]

ع: لَعْبُ الطَّاحُوَّة، لَعْبُ الرُّحَى، رَحَى الصَّبَّیان.

ناسیو

ك: ته‌مه‌ره، ته‌مه‌ره، قوژت، وه‌ی. [كارسات، كوژت]

ف: آسیب. دزد، آك

ع: صَدَمَة، لَطْمَة، مُصِيبَة، بَلِيَّة، وَيْل، آفَة، عَاهَة.

ناش

ك: چێشت. [خواره‌مه‌نی لێتێراو.]

ف: آش، شوربا، پُخَتَنی.

ع: طَبِیخ.

ناش

ك: ناسیار، ناساو. [نامرازی - یا شرتنی - هارینی

دانه‌ریله.]

ف: آسیاب، آسیاو، آسیا، آر.

ع: طاحوئة، رَحَى، مَالَّة.

ناش

ك: شو، ناهاو. [ده‌قی پارچه.]

ف: آش، آهار، آهار، شوی، پَت، نشاسته.

ع: لُعاب، نَشَا.

ناشاهه

ك: خراو، داشاخه. [خراپ، رزیو (بۆ میوه به‌كار ده‌برێت.)]

ف: زَبُون، دُژ. (در فواكه مستعمل است.)

ع: اَلْفَوْضَة، خُصَالَة، رَدِيء.

ناشی ناشوورا

[ك: چێشتی رۆژی عاشوورا.]

ف: آش عاشورا، هفت‌دانه، آش مُقِيل.

ع: طَبِیخُ الْعَاشُورَاء.

ناشپه‌ز

ك: ناشجی. [چێشت‌لێنه‌ر.]

ف: آشپز، خُوالی، خُوالگَر، خالینگَر.

ع: طَبَّاح، شَوَاء، طاهي.

ناشپه‌زیاشی

ك: ناشجی‌یاشی. [سه‌رده‌ستی چێشت‌لێنه‌ران.]

ف: آشپز‌یاشی، میر‌آش.

ع: رَئِيسُ الطَّبَّخ، أَمِيرُ الطَّبَّخ.

ناشتی

ك: سازشت، سازیان. [رێکی، سازان]

ناشکرا

ک: روشن، فاش، پیدایا، دیار. [نه به چار، بر پهرده، رورن]

ف: آشکار، روشن، پیدایا، هویدا، پدیدار، پدید، نمودار، پروهان، آفتابی، فاش.

ع: ظاهر، باهر، واضح، لایح، صریح، بواح، جلی، مُجَلّی، بادی، علن، علانیة، عیان، بدیهی، ضروری، بین، بائن، معلوم، فاشی، مکشوف، ناصع. یقین.

ناش هاس

ک: ... درخوا، [درخوا]

ف: آش ماست، سپیدبا، ماستبا، دوغبا.

ع: رائیة.

ناش منالکله

ک: گون سه گاری. [گون سه گلار که بو درمان دهشیت.]

ف: آش بچه ها، آش بچگان، گند بیدستر، گند ویدستر، خایه ی سگ آبی.

ع: جُند، جُند بیدستر.

ناشنا

ک: روشنا، دوس، نه شناس. [هاروی، ناسراو]

ف: آشنا، روشناس، دوست.

ع: خُدن، خُل، حِب، مغروف.

ناشو

ک: چلک، کیم. [زروخی برین.]

ف: چرک، ریم، ستیم، استیم، اشتیم، خم، چَخ، پَز، فَز، هَبَر.

ع: قح، صدید، وَغی، وَغَس، غَشِیة، مِدة.

ناشوق

ک: ناشو، بشیره. [نازاره]

ف: آشوب، آشو، غوغا، هنگامه، سروتک، سرموتک، شورش.

ف: آشتی آزرم، سازش، دوستی.

ع: صُلح، هِدنة، هِدانة، هُدون، سِلْم، مُصالحة، اِنْتام.

ناشچی

ک: ناشپهز. [چشت لینه ر]

ف: آشپز، خُوالی، خُوالگر، خالیگر.

ع: طَبّاخ، طاهي، شَوَاء.

ناشچی باشی

ک: ناشپه زبانی. [سهردهسته ی چشت لینه ران.]

ف: آشپزباشی، میرآش.

ع: رَکِیس الطَبّخ، امیر الطَبّخ.

ناشدار

ک: شُدار، ناهاردریاگه. [ده دراو]

ف: آشدار، اهادار، شوی دار.

ع: بَت، مَلُوب، لُعابی، مَنَشی.

ناشرمه

[ک: پاشبه ست، ناسرمه]

ف: آشرمه.

ع: ثَقَر، ثَقَر، حَقَب.

وینه <۲>

ناشفته

ک: پهریشان. [شپرزه، شله زار]

ف: آشفته، پَریشان، افسُرده، اَلَفته، کالَفته، کالَفه، آشوفته.

ع: مُشَوّش، مُخْتَل، مَلول. عاشق.

ناشوق ← عاشق [پسته کانی گوزدراوه.] [عرب «عاشق» است.]

ناشقی ← عاشقی [پسته کانی گوزدراوه.] [عرب «عاشقی» است.]

است.

ناشک

ک: توانایی. [هیز، وزه]

ف: توانایی.

ع: قُدرة.

ع: انْقِلَاب، ضَوْضَاء، فِتْنَةٌ، مَفْسَدَةٌ. اِجْمَاع.

ناشوپاشو

ك: هَدَيْتَ رِبْدَيْت. [تِيكِه لَوِيكِه لَوِيكِه] (خهري

تِيكِه لَوِيكِه لَوِيكِه.)

ف: أَشْفَتِه، پَرِيْشَان. (خواب آشفته)

ع: أَضْعَافُ أَحْلَام.

ناشه ته نوري

[ك: ناشه ته ندوره: ياربه كي مندا لاند.]

ف: خَرَبَازَان، خَرَبَنْدِه، گَزِيْدِه، گَزِيْد، مَزَاد،

مَزِيْدِه، مَزِيْدِه.

ع: تَدْبِيْع، مَزَاد.

وینه

ناشوپاشو

ك: ناش، بَشِيْرَه. [ناژاره]

ف: آشوب، آشو، شورش، غوغا، هنگامه،

سَرَوَتَك، سَرَمَوَتَك.

ع: فِتْنَةٌ، فَسَاد، مَفْسَدَةٌ، اِنْقِلَاب، ضَوْضَاء.

ناغري

[ك: پارچه يه كي به ناربانگه.]

ف: آغري. (پارچه اي است معروف.)

ع: أَغْرِي.

ناغزه

ك: دهمه. (ناغزه ي جگه ره) [دهمنه]

ف: مُشْتَوَك.

ع: مِمَصَّة.

ناغزي فنه نگ

ك: پنهك، تِيْتَرِيْن. [قاميش يا داريكي كلوزه كه به

نوييا كردن تيري پي ده هاويژن.]

ف: پُفَك، تُفَك، فُتَك، تَزَنَك.

ع: مِثْفَخَةٌ، مِدْفَعَةٌ.

وینه - پنهك

ناغه

ك: ناخه. گهره، سه ركار. [ناغا، بهريژ]

ف: آقا، آغا، شَت، شَت، شِيْت، شِيْد، سَرَوَر، سَر،

خواجه، بزرگ.

ع: مَوْلِي، سَيِّد، سَيِّد، رَبِّ، مَخْدُوم.

ناغه بانوو

[ك: پارچه يه كه. (چيتي ناسك، به ناربانگه.)]

ف: آغه بانو. (چيت نازك، معروف است.)

ع: شَفَّ، شَفَّ، شَفَّ، شَفِيْف.

ناغه جهواش

ك: پيْتَوَكِه. [گياهه كي بوغوشه و ده خوريت. ناره كه ي له

«ناقه به باش» ي توركيه ره بهر گيواره چونكه گوله كه ي

سپيه.]

ف: آغه جواش. (علفي است معروف، خوراكي و

معطر، مأخوذ از «آقه به باش» تركي است

چونكه گل آن سفيد است.)

ع: ...

وینه

نافتاو

ك: خوره تار، رَوِيْمِيَار، خوره. [هه تار]

ف: آفتاب، خورشيد، خور، مهر.

ع: شَمْس، ذُكَاء، يُوْح، يَبْيَضَاء.

نافتاو كه مردان

ك: چادر، خِيْرَت. [په شمالي بچورك.]

ف: آفتاب گردان، چادر. (چادر كوچك)

ع: خَيْمَةٌ، خَيْمَةٌ.

وینه

نافتاوشان

[ك: جوزه پارچه يه كه.]

ف: آفتاب نشان، آفتاوشان، خورشيد نشان.

(نوعی از چلوار است.)

ع: شَمْسِيَّة.

نافتاوه

ك: مه‌سینه. [م‌سینه، مه‌سینه، لورلینه]

ف: آفتابه، آبتابه، آفتاوه، آوتاوه، آبتاوه، آوتابه، آبریز، آب‌دستدان، آب‌دستان، آب‌دسدان.

ع: ابریق.

وینه

نافتاوی

ك: ناشكرا، روشن [له‌برچار، دیار]

ف: آشکار، روشن، آفتابی.

ع: واضح، لایح، ظاهر، باهر.

نافر ← **ناخوَر**

نافروت

ك: ژن، ماینه. [میینه‌ی مرژس].

ف: زن، ماده، مادینه.

ع: مَراة، اُنْثی، عَوْرَة.

نافه‌ت

ك: دهر، نازار، تهمره. [به‌لا]

ف: آسیب، آزار، درد.

ع: آفة، عاَمة، بلاء، بَلِیة.

نافه‌ریده

ك: دوررس‌کرده، دسوار. [به‌دی‌هتیرار]

ف: آفریده، درست‌شده.

ع: مَخْلوق، مَصْنُوع، مَقْطُور.

نافه‌ریده‌کردن

ك: دوررس‌کردن. [به‌دی‌هتینان]

ف: آفریدن، درست کردن.

ع: خَلْق، صَنع، مَنع، اِنْشاء، اِیْجاد، فَطَر.

نافه‌رین

ك: ده‌غوش!، ده‌سهریز!، باره‌لا! [بریتا، به‌به‌ها!]

ف: آفرین!، آفر!، زه!، چنانهن!، به‌به!، آباد!

آنوشه!، خوازه!، آخ!، فَریش!

ع: حَبْذا!، مَرْحَبَا!، مَرْحَى!، طَوْبَى!، أَحْسَنْتَ!

حَمْدًا لَكَ، بَارَكَ اللهُ!

نافه‌رین نافه‌رین!

[ك: هدر بریت!]

ف: آفرین آفرین!، زهازه!

ع: أَحْسَنْتَ أَحْسَنْتَ!

نافاقیا

[ك: نه‌کاک، دارجهری (دره‌ختیکی به‌ناربانگه.)]

ف: آفاقیا. (درخت معروفی است.)

ع: آفاقیا، آفاقِیة

وینه

نافشقه

ك: دوردوری، په‌نجره. [جَوْرَه په‌نجره‌یه‌که. (په‌نجره‌ی

دورددوری که‌لله‌دار.)]

ف: آقشقه، دودری، پنجره. (دودری کله‌دار را

آقشقه می‌گویند.)

ع: نَافِذَة، بَنَجَرَة.

نافیق

[ك: یاقیق (به‌ردیکی به‌نرخه.)]

ف: عقیق. (سنگی است معروف.)

ع: عَقیق.

ناکار ← ...

ناکام ← **هه‌نجل**

ناکا

ك: گه‌را، زانا، بینا. [ناگادار]

ف: آگاه با آگاهی، گواه، بنیا، دانا.

ع: عَلِیم، خَییر، شَاهِد، بَصِیر، مُنْتَبِه، مُنْتَبِه، مُطْلِع،

واقف.

ناکا

ك: دنگ، باس، هوال: [دنگوباس، نوچه]

ف: آگاهی، پژواک.

ع: حَبَر.

نکا

ك: ناگه، نامگه، ناخگه. [قهیران (جهدنگی مهترسی

نه خوش.]

ف: آستان. (هنگام خطر بیمار)

ع: قِران، بُحران.

نکایی

ك: ... بینایی. سلیقه، سدرشته، زانایی. [ناگاداری،

لیترانی]

ف: آگاهی. بینایی. سلیقه، دانایی، گواهی.

ع: عِلْم، اِطْلَاع، اِطْلَاء، وَقُوف، خِیرَة، بَصِیرَة.

اِتِّبَاه. شَهَادَة.

نکره

ك: ناهیز، ناتر، ناور. [نینگر]

ف: آتَش، تَش، آذر، هیر، سام، شام، وَرَزَم،

بَرزین، کاغ، مَخ، وداغ، آذَرنگ، آذر، آیش.

ع: نار، وَقْد، وَقْد، وَاِصْنَة وَاِیصْنَة.

نکره

[ك: ناور]

ف: آتَش.

ع: حَرِیق، نائِرَة، حَرَق.

نکرخوهره—قه قنهس

نکردان

[ك: هاریشنی گرلله به هوی بارووتره.]

ف: آتَش زدن. در کردن.

ع: اِحراق. ضَرْب، اِطْلَاق.

نکر زوان نیؤره.

[ك: ناگری زمان سورتیندرتره.]

ف: آتَش زبان سوزنده تر است.

ع: نَارُ اللِّسَان اَشْدُّ اِحْراقًا.

نکر کردن—ناگری گرتکه.

نکرکه شهوکر

ك: تارله مه. [پولگه شین]

ف: آتَش روشن کُن، تابلمه، آتَش گردان، آتَش

سرخ کُن.

ع: جَوَالَة.

نکرکیره

ك: دس ناگر، چارکه. [دسه چیلدی ناگر]

ف: آتَش گیره، پُود، پُود، پُوده، پُود، پُود،

فروزینه.

ع: حُرَاقَة، وَقَاد، وَقُود، وَقِید، ضِرَام، ثِقَاب، ثِقُوب،

شِبَاب، شَبُوب، مِسعَار، سَجُور، وَقَس، وَقَص، اُرْثَة،

حَصَب.

نکره

ك: هدرله فدرنگی. [ناگروگ: زیپکهی چدناکدر دهموچار.]

ف: آتَشک، آبله فرنگی، آتَش پارسسی، باد

فرنگ.

ع: جَمَرَة، النار الفارسیَّة.

نکرها له ده میا.

[ك: توند قسه دهکات.]

ف: آتَش در دهان دارد، تند سخن می گوید.

ع: فِي فَمِهِ نَارٌ، طَلِیق.

نکر مکیان چوون

ك: نالوزبون، تونزبون. [رهشداگیرسان]

ف: آتَش به جان شدن، تند شدن.

ع: اِشْتِعَال، اِحْتِدَاد، اِضْطِرَام، اِغْتِیَاض.

نکر گرتکه.

[ك: ناگری گرتوره، تووره بووه.]

ف: آتَش گرفته، خشمگین شده.

ع: اِشْتَعَلَ، اِحْتَدَّ، اِضْطَرَمَّ، اِغْتَاطَ.

ناگه

ك: ناگه، ناخگه. [قه‌یران (جەنگەى مەترسى نەخۆش).]

ف: آستان. (موقع خطر بیمار)

ع: قَران، بُحران.

نالک

ك: نالک، زركۆ. كارجۆ. [نالیک (زیاتر بو «جو» یهك

به‌کار ده‌یتريت که ده‌ريت به چاره‌ی).]

ف: بَرموز. کاه و جو. جو (بیشتر به جو اطلاق

می‌شود که به مال دهند).

ع: عُلُوقة، عَلیق. قَضیم.

نالووڊه

ك: تلیاگ، پلکیاگ، بواژۆ. [تیوه‌تلاو]

ف: آلوده، آغشته، جُتره.

ع: مُطْخ، مَرُوح.

نالووڊمکی

ك: تلیان، پلکیان. [تیوه‌تلان]

ف: آلایش، آلودگی، آغشته شدن.

ع: تَلْطُخ.

نالووڊمکی

ك: خه‌وش، که‌تره، نالایش. [ناته‌وار، که‌مایه‌سی]

ف: آلایش، آلودگی، رَنگ.

ع: عَیْب، وَصْمَة، نَقِیصَة.

نالی خه‌یر

ك: پیاج‌خاس. [پیاج‌چاك]

ف: آرامگان، خوش‌بخت، فیروزمند.

ع: سَعید. (أهلُ الخیر)

نالی شه‌ر

ك: پیاج‌خراو. [پیاج‌خراپ]

ف: دژهور، بدبخت.

ع: شَقِيّ. (أهلُ الشُّر)

نالی که‌یف

ك: خه‌نه‌ران، خوه‌شپوو. [رووخۆش]

ف: خندان، خوش‌رو.

ع: نَشِیط، بَشُوش، باغِز. (أهلُ النُّشاط)

نال

[ك: سووری کال.].

ف: آل، کُرنَد، کُرن، کُرنده، کُران، کُرنَن، کُرنَگ،

کُرنَگه، آلا. (سرخ نیم‌رنگ)

ع: أَصْفَر، أَشْقَر.

نال

ك: ... شه‌ره. [نالَه، هاله]

ف: آل، نیدلَان.

ع: أُمُ الصَّبِيان. ضاغوظَة.

نالآ—په‌یاخ [روشه‌یه‌کی کرماجیه.]. [کرماجی است.].

نالایش

ك: خه‌وش، که‌تره. [ناته‌واوی، که‌مایه‌سی]

ف: آلایش، آلودگی.

ع: عَیْب، وَصْمَة، نَقِیصَة.

نالایی

ك: رهنگامه، زه‌ردوسوور. [ره‌نگارپه‌نگ]

ف: زردوسرخ، رنکارنگ.

ع: أُلوان، الأصْفَر وَ الْأَحْمَر.

نالتوون

ك: ته‌لا، زیر. [کانزایه‌کی به‌نرخه.].

ف: تلا، تله، ژر، طلا.

ع: ذَهَب، عَسْجَد، عَقِيان، نَضَن.

نال خورمای

[ك: ره‌نگی نالی تیر.].

ف: کُرن، کُرنَد، کُران، آل، آل تاریک، کُرنَد تار.

ع: أَصْنَب، أَشْقَر قَاتِم.

نالشت

ك: ناروگۆز، داویره‌ست. [سه‌ودا و مامه‌ته. (به مانای

«نالاشك» یش به‌کار ده‌یتريت.].

ف: گَهولِی، نَگَش، گُوهریدن، داد و ستد. (به
معنی «نالشك» هم مستعمل است.)

ع: مُعَاوَضَة، مُبَادَلَة، مُبَايَعَة.

نالشك

ك: وَهَرَق، خَوِرِيز، نَهَلْماسه، سِيخوار. [زوقم (شهونی
به ستور.)]

ف: لَشَك، لَشَكه، بَژ، بَژ، زِيَز، بَشَم، سَرَماریزه.
(شبنم منجمد)

ع: قَس، صَقِيع، ضَرِيب، جَلِيد، سَقِيطَة.

نالف

ك: زَرَكُو، لَهَر، [ناليك]

ف: بَرَموز، سَبِيزه.

ع: عَلَف، عُلُوفَة، صَابِرَة.

نالف پيرين

ك: ... كُزَكَن. [كاتی نالف پيرين.]

ف: بَرَموز چیدن، سَبِيزه چیدن. خَو، خَسور.
(هنگام علف چیدن)

ع: جَر، جَرَز، حَش.

نالفجار

ك: لَهَر، كَه مَاجار، گِياجار. [لهَرگه]

ف: تَابَسَه، تَاوَسَه، سَبِيزه زار.

ع: رِيَف، مَزاد، مَرْتَع، مَرَعی.

نالفزار - نالفجار

نالک

ك: ... مَاهَدَك. [لور (گرنی ناوگوشت).]

ف: پاغَره، پاگره، باغَره، اَغَره، بُكسَه. (ماده‌ی
زخم = گره گوشت)

ع: نَكْفَة، نُفَاخَة، مَادَة، غُدَة.

نالو

ك: خَالَو، نَالَو، لَالَو. [خَال (برای دایك).]

ف: دایِی، خَالو. (برادر مادر)

ع: خَال، أَخ الْأُم.

نالوبلا لوبوك

ك: هَالوبلا لوبوك، بَلالوبوك. [نالوبالوبی كینوی، هه لالوبوك]

ف: آلوبالو، آلی بالی، قَراسیا، قاراسیا، آلوی
بوعلی.

ع: جَراسیا، جَراسیا، قَراسیا.

نالوبوخارا

ك: هه لوبوچه پاره، هه لوبوچه پاره یی. [هه لوبوچه پاره]

ف: آلوبخارا، آلوی سیاه.

ع: اِجاص، اِجاصُ الْأَسْوَد.

نالوز

ك: تَوِرَه، تون، تال، زَوِر، لَیل، دَلِپَر. قینه ون. [توش و
توریه]

ف: آلیز، آلوس، آلفده، ژیان، نَزَنَد، تَنَد،
خَشْمِگین، خَشْم آلود، خَشْمناک، آرغده،
آرغند، آرغنده.

ع: شَرَس، شَكَس، غَضبان، غَضوب، مُحْتَد،
سَاخَط، مُرْمُج، مُتَفَیْظ، مُتَنَفِّط، کَدِر، حَبْلان،
مُنْضَجِر.

نالوزی

ك: تَوِرَه یی، تونی، زَوِر یی، دَلِپَر یی. قین. [قه لوبون]

ف: آلیزی، آکوسی، آلفدگی، تَنَد یی، نَزَنَد یی،
خَشْم، خَشْمناکی، خُدوک، اُشْتُم.

ع: شَرَس، شَراسَة، شَكَس، شَكاسَة، سَخَط، سَخَط،
غَیْظ، غَضَب، خَنَق، تَذْمُر، تَغْضَب، نَفْط، تَنَفُّط،
اِحْتِدَاد، اِحْتِلَاط، تَقْیِظ، اِزْمِجَاج، کُدُورَة، اِزْمِزار.

نالوش

ك: خارش. هه که، قنگه خوروز که. [خوروی لهش.]

ف: خارش. کون خارش.

ع: حِکَة، حَصَف.

ناله

[ک: گولی. (گولی نه‌سپ.)]

ف: پیسی. (جدام اسپ)

ع: برص.

ناله

[ک: سووری کاله (پیتی «ه») بو ناماژه کردن لکاره به

«نال» وه: نهو ناله، ناله‌که.]

ف: گزنده. (های اشاره به «نال» ملحق شده:

«نهو ناله، ناله‌که»)

ع: الْأَصْفَرُ، الْأَشْقَرُ.

ناله‌ت

[ک: بیهر]

ف: کولم، پلپل.

ع: بَهَار، فَلْفَل.

وینه

ناله‌ت

ک: ناله‌ته، سوراخی. [ه‌رکام لهو ریزه‌داره چه‌قینراوانه‌ی

که به شیویه‌کی تاییدت خه‌راتی کراون.]

ف: پزده، اسلیمی، صُراحی.

ع: دَرَابَزُون، دَرَبَزِين.

وینه <۲>

ناله‌ت

[ک: داری باریکی تاشراو و درز و که‌له‌به‌ر تیخراو که له

درگا و په‌غیره و تده‌ته‌به‌ندی سه‌رمیچدا به‌کارده‌بریت.

(ناله‌تی په‌غیره.)]

ف: آلت. (آلت گره‌سازی پنجره)

ع: دَرَابَزُون.

وینه

ناله‌ت چهرمگ

[ک: گیاه که له تالیش ده‌جیت.]

ف: پلپل بستانی، آرئد، پنچ انگشت. (شبیبه

است به ترمس.)

ع: آرئد، حَبّ الْفَقْد. ذو خَمْسَةِ أَوْرَاق.

ناله‌ته

ک: ناله‌ت، سوراخی. [—ناله‌ت]

ف: پزده، اسلیمی، صُراحی. آلت.

ع: دَرَابَزُون، دَرَبَزِين.

وینه—ناله‌ته <۲>

ناها

ک: هات. هاتن. [گه‌یشت. گه‌یشت (وشه‌یه‌کی گوزانیه.)]

ف: آمد. آمدن. (گورانی است.)

ع: جاءَ. مَجِيءٌ، مَجِيئَةٌ، جِئِي.

ناها‌ده

ک: قومراخ، تیار، که‌مه‌ریه‌سه، ساز. [حازر]

ف: آماده، آژیر، بَسْغَدَه، پَسْغَدَه. ساخته،

پرداخته، تیار، پا در رکاب، بَسِیج، پَسِیج،

آسْغَدَه.

ع: حَاضِرٌ، مُسْتَعِدٌّ، مُتَأَهِّبٌ، مُتَهَيِّئٌ، مُتَجَهِّزٌ،

مُتَحَفِّزٌ.

ناها‌ده

ک: زینگ. [زیندرو (به‌رامبه‌ری مردرو، زاراوی به‌نایانه.)]

ف: آماده، گچ، آستر، (ضد کشته، اصلاح بنایان

است.)

ع: حَيٍّ، جَبْسِيْنٌ، جَفْصِيْنٌ.

ناماده‌کردن

ک: تدیارکردن، قومراخ‌کردن. [حازرکردن]

ف: آماده کردن، آژیردن، بَسْغَدَن، آژیریدن،

آماندن، آموندن، ساختن، پَسْغَدَن، بَسِیجیدن،

پَسِیجیدن. پا در رکاب ساختن، تیار کردن.

ع: اعداد، احضار، تَحْضِيْرٌ، تَهْيِيْةٌ، تَهْيِيْنٌ.

ناماده‌کریاک

ک: تدیارکریاک، قومراخ‌کریاک [تدیارکراو]

ف: آماده شده، بسیجیده، پسیجیده، ساخته،

پرداخته، آماده، آموده، بسغدیده، پسغدیده،
آزیریده.

ع: مُهَيَّا.

ناماده‌کر

ك: قمرآخكر. [تدیار‌كر]

ف: آماده كنده، آمای، پسىجنده، پسغندنه

ع: مُعَدَّ، مُهَيَّئ.

نامان!

ك: هانا، لاله. پنهان. [ده‌خیل!؛ وشه‌ی له‌به‌ریارانه‌ره و
پنه‌برده‌نه.]

ف: زنه‌ارا، زینه‌ارا، پناه، آرامش.

ع: اَمَان!، نَخِيلَك!، اِلْتِجَاء، لَجَا، لُجُوء، لَوَذ، لِيَوَذ،
لُوَاز، لِيَاذ.

نامانج ← نشانه. نه‌تیجه

نامانه‌ت

ك: سپرده، نه‌سپرده. [نه‌مانه‌ت، سپارده]

ف: سپرده، سَفْتَه، سَفَنَج.

ع: اَمَانَة، عَارِيَة، وَدِيعَة.

نامرزیان ← نامهرزیان

نامشو

ك: هاتوچو. [سه‌ره‌له‌بدان]

ف: آمد و شد، رفت و آمد.

ع: تَرَدُّد، مُرَاوَدَة.

ناموخته

ك: فِتر. لینی، گورزو. [را‌هاتورو‌كه‌وی]

ف: آموخته، آمخته، رام

ع: مُعْتَاد، دَرَب، دَارِب، دَارِي. ضَارِي، ضَرِي.

رَووم، ذلول، مَالُوف.

ناموژا

[ك: كورپ‌مام، كچه‌مام]

ف: آخدرزاده، اودرزاده، پسر اودر، عموزاده،

پسرعمو. (دخترعمو...)

ع: وَلَدُ الْعَمِّ، ابْنُ الْعَمِّ (بِنْتُ الْعَمِّ)

ناموژیاری

ك: موژیاری، موچیاری، موچ. [ناموژگاری، پهند]

ف: آموزش، آموزگاری.

ع: نَصِيحَة.

نامه

ك: دایك. دایكه!، تانه! [دالک. دایه!]

ف: مادر. مادرا!، مادرا!

ع: اُم، اُمّاه!

نامه

[ك: سووکه‌له‌ناوی «نه‌مانوللا» یه.]

ف: مخفف «امان‌الله» است، نام است.

نامهد

ك: هات، ماراو. [نامهر، به‌خت]

ف: آمد، شگون، پیش‌آمد، ماراب

ع: اِقْبَال، بَخْت، طالع.

نامهرزیان

ك: به‌خشیان، پاسابون. [به‌خشران]

ف: آموزش، آموزیدن، بخشایش، بخشیدن،

درسه، درسته، درشته، دامون، درپه، آموزیده

شدن.

ع: عَفُو، غُفْرَان، مَغْفِرَة، غُفُور.

نامهی

[ك: سووکه‌له‌ناوی «نه‌مانوللا» یه.]

ف: مخفف «امان‌الله» است، نام است.

نامیان

ك: نامیژن. فریشله [هه‌وین. شیلاروك]

ف: مایه، پنیرمایه. قُرشه، قُرش.

ع: مَجْنَبَة. اِنْفَحَة، كَرِشُ الْجَدِي. [مَجْنَبَة]

نامیژن ← نامیان

نان

ك: دم، حان. [ره‌خت، کات]

ف: دَم، هَنگام، گاه، آن.

ع: لَحْظَة، آن، وقت، زَمَان، حِين، طُرْفَة العَيْن.
فان

ك: نمك، نه‌دا، ئین، ناز، خه‌مزه. [نازونوز]

ف: آن، این، نمک، ناز، آدا.

ع: مَلَاخَة، دِلال، تَعْمُر.

فانونین

ك: نازو‌خه‌مزه، خه‌مزه‌نار، نمك. [نازونوز]

ف: ناز و غمزه، آن و این، نَمَك.

ع: مَلَاخَة، دِلال، تَعْمُر.

فانه(انه)

[ك: پاشگره. (وشه‌ی خسته‌پاله.) وه‌ك: درانه، مانگانه.]

ف: گانه. (دوانه، مانگانه = دوگانه، ماهانه.

حرف نسبت است).

ع: ي. (ثَنائي، شهرية)

فانه

ك: نامه، دايك. نامه!، دايكه! [دالِك. دايه!]

ف: مادر. مادرا!، مادرا!

ع: اُم. اُمّا!

فانيسك

ك: قنگانیشك. [نه‌نیشك (جومگه‌ی نِتوان قول و باسك.)]

ف: آرنج. (مفصل بين دست و بازو)

ع: مِرْفَق. (المفصل بين الساعد والعضد)

فانیشك ← فانیسك

فلو

[ك: نال-]

ف: آب، آو، نا، با، سوپ.

ع: ماء، ماء، آباب.

فلو

ع: مَنِي، نَطْفَة، ماء.

فلو

[ك: نال- گوشتراو (بو نمونه: ناری نارنج یا پیاز و...)]

ف: آب. (آب نارنج، یا پیاز مثلاً.)

ع: ماء، غُصَارَة.

فلو

[ك: درشار (وه‌ك: ناری هه‌نار یا تری و...)]

ف: شیر، جَبَه. (آب انار یا انگور و امثال آن.)

ع: رُب.

فلو

[ك: ره‌نق، شه‌ق، باقریریق. نابرو]

ف: آب، زیبایی، جوانی، آبرو.

ع: رَوْنَق، طَرَاوَة، طَلَاوَة، نَطَاقَة، عِرْزَة، اِعْتِبَار،

اِحْتِرَام.

فلو

ك: نیشك. [نیشتر، نابرو]

ف: نهان، پنهان، نشسته.

ع: غَارِب، أَقْل، غَائِب.

فلو

ك: ناوان. [ناره‌دان]

ف: آباد، آبادان، آبدان.

ع: عامر، مَعْمُور، عَمِير.

فلوات

ك: ناره‌زو، هه‌روس، هه‌را، کام. [دل‌خواز]

ف: پُژَهان، پُژَهان، کام، کامه، بوبه، یوبه،

دَرخَش، دَرخُوش، آرزو، هوس، هوا، خواهش.

ع: اَمَل، مَامَل، مَامُول، بُغِيَة، مُنِي، مُغِيَة، اُمْنِيَة،

تَمَنِي، هوی، رَجَاء، مُرَاد، مُرَام، مَقْصُود، مُرَام،

شَهْوَة، شوق، اِشْتِيَاق، طَمَع.

فلواته‌خواز

ك: ناره‌زومنه. ناره‌زوکریاک. [ناره‌زوکهر. ناره‌زوکرا]

ف: آرزومند، کامخواه. خواهان. دَرخَشیده،

[ك: شاره‌ت(ی پیار یا ژن.)]

ف: آب، مَنِي. (آب مرد یا زن)

آرزو شده، خواسته.

ع: اَمَل، مُؤَمِّل، باغِي، مُبْتَغِي، مُتَمَنِّي، هَوِي، راجِي، شَهِي. مَأْمُول، مَبْغِي، مُبْتَغَى، مُشْتَهَى، مُتَمَنَّى.

ناوار

ك: ناردار. [پارو. گه‌شاره. چایچی (به هدر سی مانای «ناردار» به کار دهریت.)]

ف: آبدار. (به هر سه معنی «ناردار».)

ع: طَرِي. مُتَلالِن. مائي.

ناواره

ك: تهره، تورنا، دهریه‌دەر، وه‌یلان. [سەرگه‌ردان]

ف: آواره، ویلان، سَرگَرْدان، سَرگَشْتَه، نَرَبْدَر، آماره، آوار.

ع: شاذِب، هَائِم، هَارِب، آبق، آفاق، دَوَار.

ناواز

ك: گوزانی، هۆره، دهنگ، نه‌را. [ناههنگ]

ف: آواز، نوا، سرود، صدا، آوا، خُنیا، چَر، چَسْتَه، تَرانه، رامش، آهنگ. سَپیل، سَپیر.

ع: نَعْمَة، نَعْمَة، نَعْم، غِناء، رُناء، صَوْت، سَماع. صَفیر، نَعیر، نَعْوَة، نَعِيَة.

ناواز بولبول

ك: دهنگ بولبول. [چریکه‌ی بولبول]

ف: چه‌چه، غُلغل، آواز بلبل.

ع: اُغُرود، اُغُرودَة، غُرْد، نَعْمَة، نَعْم، نَعْمَة، صَوْتُ الْبُلْبُل، تَنْعَمُ الْبُلْبُل.

ناواز مه‌ل

ك: دهنگ مه‌ل، دهنگ په‌له‌ره‌ر. [دهنگی بالنده]

ف: سَپیر، سَپیل، آواز پرنده.

ع: صَوْتُ الطَّيْرِ، صَفیر.

ناواز مه‌لانیکه

ك: دهنگ نریشته. [دهنگی پهری]

ف: سروش، صدای فرشته.

ع: طَنین، دَوِي.

ناوازه

ك: دهنگ، چار. [ناریانگ]

ف: آوازه، دَمَدَمه، چاو.

ع: شَهْرَة، سُمْعَة، صِیت، سُمَا، نَشْرَة، اِشاعة، اِنْتِشار، اِنْذِیاع.

ناوازه—ناواز

ناوازه‌خوان

ك: گوزانیچی، خواه‌ش‌خوان. [گوزانیبیژ]

ف: آواز‌خوان، نَواگر، سرودگر، خُنیاگر، خیناگر، چَرگر، رامشگر، خواننده، نوازنده، سَراینده، رامشی، خوش‌خوان.

ع: مُقَنِّي، مُقَرَّد، مُنْعَم، مُرْتِي، مُطَرِب.

ناوازه‌خوین—ناوازه‌خوان

ناواق

ك: چول، چول. [بن‌تاره‌دانی. (بیابانی کاک‌به‌کاک‌یا خانروی چول و گه‌ره.)]

ف: دوخ. تهی، چول. (بیابان خالی، یا خانه‌ی خالی و بزرگ)

ع: قَفَر، تَهْیاء. بائر، غامِر.

ناوان

[ك: هارن]

ف: هونگ، هاوَن.

ع: مِهْرَاس، مِیحاز، صَلایَة، هَاوَن.

وتنه

ناوان

ك: نارا، ناردان. [تاره‌دان]

ف: آبدان، آبادان، آباد.

ع: عامِر، عَمیر، مَعْمُور.

ناوان

ك: په‌سا، گوشاد. [هه‌رار]

ف: رَسا، گُشاد.

ع: وَسِيعٌ، فَسِيحٌ.

ناوانی

ك: ناودانی. [ناوهدانی]

ف: آبادانی، آبدانی، آبادی، لاد.

ع: عِمَارَةٌ، عُمْرَانٌ، مَعْمُورٌ.

ناوایی

ك: دښ، لادښ. [گوند]

ف: آبادی، آبادانی، آبدانی، لاد، ده، دهکده،

ع: قَرِيهٌ، كَفَرٌ، مَعْمُورَةٌ.

ناویاره

[ك: شيله (نور شيله يدي كه ههنگ له گولای

دهمژیت.)]

ف: مایه. (مایه ی انگبین كه زنبور از گل ها

می گیرد.)

ع: مُجَاغٌ، مُجَاغُ النَّحْلِ.

ناوباره

ك: بهنگه، بنه بهنگه. [بهست، بهندار]

ف: بند، چل، ورغ، درغ، برغ، برغاب، بندروغ،

دارغ، وارغ، نلنگ، بندگان، بندگان. (بند آب)

ع: حَاجُورٌ، سَدٌ.

ناوباز

ك: مهلهوان. [مهلهزان]

ف: آب باز، شنگر، شتاور.

ع: سَبَّاحٌ.

ناوبوون

ك: تاویانهوه. [ترانهوه (وه کوو: ترانهوه ی سهوول یا کانا.)]

ف: آب شدن، گداخته شدن، گداختن، (آب شدن

یخ، یا فلزات مثلاً.)

ع: ذوبٌ، ذوبانٌ. انحلال...

ناوبوون

ك: تهریقه بوون. [خه جاله تبوون]

ف: آب شدن، شرمندە شدن.

ع: خَجَلٌ، انْفِعَالٌ، اسْتِحْيَاءٌ.

ناوپاش

ك: ناوېژن. [دهفری ناوېژن.]

ف: آب پاش، آب پاچ.

ع: رَشَاحَةٌ، رَشَاشَةٌ، مِئْضَحَةٌ، مِئْضَحَةٌ.

وینه

ناوپاش

ك: ناوېژن. [فیقه]

ف: آب پاش، آب زن، گل شو.

ع: مِضْحَةٌ، مِرْشَةٌ، زَرَّاقَةٌ، مِئْضَحَةٌ، مِئْضَحَةٌ.

وینه

ناوپاشی

ك: ناوېژن، ناوېژان. [ناوېژن کردن.]

ف: آب پاشی، آب پاچی.

ع: نَضْحٌ، نَضْحٌ، رَشٌّ، رَشْحٌ.

ناوپال

ك: پالین، تورشی سافکر، كهنگیر. [كهركیر]

ف: آردن، كفگیر، كفچلین، پالا، پالونه، پالاوان،

بالاوان، ترشی پالا، شیب پالا.

ع: مِصْفَاةٌ، مِئْزَلٌ.

وینه ← پالین

ناوېژان

ك: ناوېژان. [ناوېژان (بو) نمونه: ناوېژان به

ناندا.]

ف: آب پاشیدن. (بر نان مثلاً.)

ع: بَرَدٌ، رَشٌّ.

ناوېژن

[ك: ناوېژن کردن. (چارگینکی نایاسییه.)]

ف: آب پاشی. (مصدر بر خلاف قیاس است.)

ع: نَضْحٌ، نَضْحٌ، رَشٌّ، رَشْحٌ.

ناوېژن

ك: ناوېش. [نامرازی ناوېژن.]

ف: آب پاش، آب پاچ، آب زن.

ع: مِشْرِیَّة، صَاخِرَة، قَصْعَة.

وینه

ناو خودری

ك: كُزْهَلَه. [كُزْهَك]

ف: آب خوری، آبوند، كوزه.

ع: مِشْرِیَّة، نَعَارَة.

وینه

ناو خودری

[ك: نارخوړكه (شوینی ناو خوارنده له چه م یا له

نه ستیردا.)]

ف: آب خور، آبشخور. (محل آب خوردن در

رودخانه یا استخر)

ع: عَطْن، مَنَهْل، مَغَطْن، مَوِد.

ناو خودری

ك: كُورَك. [نارخوړه (كوروكی درخت.)]

ف: آب خوری، جذب، مَغَز. (مغز درخت)

ع: خُلْب، جَمَاز، [جَمَار]

ناو خودری

[ك: جوړه دیانه یه کی لغاره. (دیانه ی عده می.)]

ف: آب خوری. (دهنه ی عجمی)

ع: شَكِیْمَة، لُجَام.

وینه

ناو خوده ش

ك: نارچایگ. نار شیرین. [ناری سازگار]

ف: آب خوش، آب گوارا، آب شیرین.

ع: نُقَاح، عَذَب، عَذَب، سَكْسَل، سَكْسَال، نَقِیص.

ناو داخستن

ك: نارگرتن، نار ه لکردن، نارداشكائن. [نار بهردان بو سه

زوی.]

ف: آب رها كردن، آب ویل كردن، آب انداختن،

آب بستن.

ع: بَلَق، دَعَق، اِرْسَال الماء.

ناو داری

[ك: پړناو (بو نمونه: میوه ی پړاو.)]

ف: آبدار، پُر آب، شاداب، خوشاب. (میوه مثلاً.)

ع: طَرِي، مُتَمَوَة.

ناو داری

[ك: گشاره (بو نمونه: پیوړه و مرواری و...)]

ف: آبدار، پُر آب، خوشاب. (فیروزه، مروارید، و

امثال آن.)

ع: نَاضِر، مُتَالِي، مَسْجُور، ذو ماء.

ناو داری

ك: جهرمه ردار، دهان. [تینخی به خالومیل، دهان (بو

نمونه: شیر و خه نجر.)]

ف: آبدار، جوهردار. (تیغ و شمشیر)

ع: مَوَشِي، مَجَوَهَر، مُذَكَّر، مُفَرَّد، ذو فِرْد، ذو ماء.

ناو داری

ك: چاییچی، چایدار. [چاپه ز]

ف: آبدار، چایی دار، چایی پز.

ع: مَائِي، مَاهِي، مَارِي.

ناو داری خانه

[ك: چاپخانه]

ف: آبدارخانه، چایی خانه.

ع: مَحَلُ المَائِي، بَيْتُ الشَّاي.

ناو داری

ك: چاییچی گری. [چایچیتی]

ف: آبداری، چایی داری، چایی پزی.

ع: مَائِيَّة، شَغْلُ المَائِي.

ناو داری

ك: خوړج ناو داری. [جهرالیک که پیدایستی چالیتانی

تینده خن.]

ف: آبداری، خوړج آبداری.

ع: جِرَابُ المَائِي، أَوْنِيْن.

وینه - خوړج ناو داری

ناودان

[ک: ناربتدان (ناوداشتنی زوی یا ناردانی مالآت.)]

ف: آب دادن. (حیوان، نبات)

ع: سَقِي، اِسْقَاء، اِمَاهَة.

ناودان

[ک: به ناردا کردنی کانزای واک: ناسن و پولا بز زیاتر

رهق بودنی.]

ف: آب دادن. (آهن و فولاد را.)

ع: سِقَايَة، تَسْقِيَة، اِمَاهَة، تَذْكِيرُ الْحَدِيد، تَلْهِيْن

الْفُؤْلَاد.

ناودان

ک: نار گرتن. [ناوداشتن (ی کشتوکال.)]

ف: آب دادن، پسانیدن. (زراعت را.)

ع: سَقِي، اِسْقَاء، بَرِيصَة.

ناودان

ک: ناروان. رسا. [ناوه دان. فراوان]

ف: آبادان، آبادان، آباد. رسا.

ع: عامِر، عَمِيْر، مَعْمُور، وَسِيْع.

ناودانی

ک: نارانی. [ناوه دانی]

ف: آبادانی، آبادانی، آبادی، لاد.

ع: عِمَارَة، عُمَرَان، مَعْمُورَة.

ناودرکه

ک: که نار. [که نده لان]

ف: آب کُند، فَر کُند، لُور کُند، سیلاب کُند،

آب شیب، فَر کُن، فَر کُن، لُور، کال، دَره.

ع: خَوْر، مَسِيْل، جُرْف، عَقِيْقَة، حَافِشَة.

ناودز ← ناوَجَز [مهروها که سیک که نار دهر زیت.] (← نار جز،

ر کسی که آب بدزدد.)

ناودزهک

ک: دهرزی. [شرینه (نامرازی تکاندن یا دهرزی لیدان.)]

ف: آب دزدک، چکه چکان، سوزن. (قطره چکان،

سوزن پزیشان

ع: مَضْحَة، زَارُوْقَة، زَرَاْقَة.

وینه

ناودو

ک: دز، ماسار. [ماستار]

ف: آب دوع، دوع، ماستاب.

ع: مَخِيض.

ناودونان

[ک: جوزه شیرینه کی به ناربانگه.]

ف: آبدندان. (شیرینی معروف است.)

ع: ...

ناودهردان

ک: ده لائن. [تمرای دادان (بز نمونه: نار ده لاندنی گوزی له

گل درست کراو.)]

ف: چکره، تراوش، تراویدن. (آب بیرون دادن

کوزه ی گلی مثلاً.)

ع: رَشْح، رَشْحَان، اِرْشَاح، اِرْتِشَاح، بَذْع، مَث، نَث،

نَثْح، نَضْح، قَرَشْج. ...

ناودهس

ک: نارپیز، که نارو، چه شه، نیشتنگا. (خه لا.)

(قوله تهنین.) [پیشار. هدره ها: ناری پاک له روانگهی

شهرعه ره.]

ف: آب دست، آبریز، کناراب، جایی. آب زن، کُر.

ع: مَبَال، مَبَرَز، مَحْرَثَة، مَخْرَج، مَذْهَب، مُسْتَرَا ح،

بَيْتُ الْخَلَا، قُلْتْن.

ناودهم

ک: لیک. [لیق]

ف: خَدُو، خِیو، خَوِی، گَلیِر، لَیِر، خُلْشُک، یَفْج،

تَیْنه، آب دهن.

ع: رَضَاب، رِیَال، لُعَاب، رِیْق، بُزَاق، بُصَاق، بُسَاق،

رُوَال، مُجَاج.

ناو دیان

ك: مینا. [توژی دهره‌وی ددان.]

ف: مینا، آب دندان.

ع: ظلم.

ناور

ك: ناگر. [تاير (وشه‌ی‌کی گورانیه.)]

ف: آتش. (گورانی است.)

ع: نار.

ناورژان

ك: رهنگرژان. [ره‌نگ‌پرشتن: نیشانه کردنی جوژی خانویه
و بناخنه‌پرشتنی.]

ف: رنگ ریختن، رنگ‌ریزی، شالوده ریختن.

ع: طرح، طراحة.

ناوروشنکهره

[ك: نارپرونكه ره (گیانداریکه که به‌رده‌ام به‌سهر نارد
دیت و ده‌چیت.)]

ف: خَس. (جانوری است که متصل روی آب
می‌دود.)

ع: قُطْرُب، دَبِيب.

ناوروو

ك: شهرم. [نابری]

ف: آبرو، شَرْم، آژرم، هَنوُند.

ع: حِیاء، حِجَاب، حِشْمَة.

ناوروو

ك: گهره‌یی. [ریز، شهرف]

ف: بزرگی، آبرومندی، ارجمندی، آبرو، ارچ،
آرز، ناموس.

ع: عِرَّة، حُرْمَة، شَرَف، اِحْتِرَام، اِعْتِبَار، عِرْض.

ناورووت

ك: پاك، پاك‌كریاك. [پاك‌كرار]

ف: رود، آبرود، روده، روده‌شده.

ع: سَمِيط، سَلِيق.

ناورووت کردن

ك: پاك کردن. [خارین کردن: لیک‌زدن‌ده‌ی پهری مریشك و

بالنده به هوئی ناری کولاره‌وه.]

ف: رود کردن، روده کردن، آبرود کردن.

ع: سَمَط، سَلَق.

ناورووچووت

ك: به‌دنار. [نابرووتكار، ریسوا]

ف: آبرورفته، گوهر شکسته، بدنام.

ع: مَهْتوك، مُقْتَضِيع، ناضِب.

ناورووچوون

ك: به‌دناربون. [به‌یاجوون]

ف: آبرورفتن، گوهر شکسته شدن، بدنام شدن.

ع: تَهْتَك، اِفْتِضاح، خِرْی، نُضُوبُ ماءِ الْوَجْه.

ناوریز

ك: ناردس، که‌نارو، چه‌شمه. [پیشار]

ف: آب‌ریز، آب‌دست، جایی، کناراب.

ع: مَبال، مَبْرَز، مَحْرَئَة، مَذْهَب، مَخْرَج، مُسْتَرَح،
بَیتُ الْاَخْلا.

ناوریز

ك: ناوریزگه. [جینگه‌ی پژانی ناری کیتو به‌رو بنار.]

ف: آبریز، آب‌شیب. (آبریز کوه به طرف
دامنه)

ع: حافِشَة، حادور، مُنَحْدَر، سَفْح.

ناوریزگه

ك: ناوریز. [جینگه‌ی پژانی ناری شاخ که به‌رو بنار
داده‌گهریت.]

ف: آبریز، آب‌شیب. (آبریز کوه که به طرف
دامنه سرازیر می‌شود.)

ع: حافِشَة، حادور، مُنَحْدَر، سَفْح.

ناورینگه

ك: ریگ‌نار. [ناره‌ریز]

ف: آبراه، آب‌راهه، شلکک.

ع: بِالْوَعَةِ، اِرْدَبَّةً، مَسِيل.

ناو زاینه چاو

ک: فرمیسک زاینه چاو. [چاو تهر برون به فرمیسک.]

ف: آغال، اشک توی چشم آمدن.

ع: اغْرِیراق، ثَحْلَب.

ناو زاینه دهم

ک: دهم پارو برون. [تهربرونی دهم به لیک.]

ف: آب توی دهن آمدن.

ع: تَلْحُز، تَحْلَب.

ناوزیان

ک: پیگیین. زانین. توانین. [پینگه بشتن. فامین. توانایی]

ف: رسیدن. دانستن. توانستن. دانش. توانایی.

ع: رُشد، تَمْنِیز، فَهْم، طاقه.

ناو زیر کا

ک: کوله بنه، کوله ویرا. [کوله ویریا ب (ناژلوه گیت).]

گورگبورن له پیستی مهردا. [

ف: آب زیر کاه، مادر آشوب. (منشأ فساد.

خوش ظاهر و بد باطن)

ع: اُمُ الْفَسَاد. مُتَافِق.

ناوین

ک: زکپر. [سکپر، دروگیان]

ف: آبسته، آبستن، آبستان، گشن، باردار،

آبست.

ع: حُبْلَى، حَامِلَة، حَامِل، مَاحِض، کُمَى، تَتَوَح.

ناوسه رکه فن

ک: ناویش. [ناوداپوشین (داپوشترانی هدر شتیک به هوی

ناوهو.)]

ف: آب پوش. (فرا پوشیدن آب چیزی را.)

ع: غَمَر، اِغْتِمَار.

ناوسیان

ک: ماسین. [ناوسان، پنده مان]

ف: آماسیدن، باد کردن. (وَزَم کردن)

ع: اِنْتِفَاح، تَوْدُم.

ناوشار

ک: تاف، تانگه. [تافگه]

ف: آبشار، آب ریز، آوشار.

ع: خَرَارَة، شَلَالَة، مَصَب.

وینه

ناوفه

ک: توش، توشیار، توفه. [گیرده]

ف: دُچار، دوچار.

ع: مُلاقِي، مُصَادِف.

ناوفه بوون

ک: توش هاتن، توشیار بوون. [گیرده بوون]

ف: دچار شدن، دوچار آمدن.

ع: قِلَاقِي، تَصَادِف، مُصَادَفَة، مُلاقَة.

ناوکردن

ک: تارانهو. [توانندهو]

ف: آب کردن، گداختن.

ع: اِذَابَة، تَذْوِيب. مَوْتُ، مَيْت، مَرْت، مَرَس، حَل.

ناوکردن

ک: شوژره کردن. [داپژان (ی فرمیسک له چاو).]

ف: آب ریختن. (چشم)

ع: دَمَع، دُمُوع، دَمَعَان، رَمَش.

ناو کولانگ

ک: نار داخ، نار کولها تگ. [ناری کولار]

ف: آب جوش، آب جوش آمده.

ع: سَامِط، ماء سَامِط، ماء مُغْلَى، ماء حَار، حَمِيم،

سَخِين.

ناوکیش

ک: ناربر، نارهاوهر. [سهقا]

ف: آبکش، آبکار.

ع: سَقَاء.

وینه سهقا

ناوکیش

[ك: ناوبەر، ناوخواز (خواردنێك كه ناو زۆر دهبات.)]

ف: آبکش. (طعامی كه آب می‌كشد.)

ع: مَسْهَفَةٌ.

ناوگرتن

ك: نیشته‌نار، ناو‌نیشان. [ناو‌نیشانگه‌رانی میوه. (بۆ نمونه:

ترئ.)]

ف: آب گرفتن، رسیدن. (انگور مثلاً.)

ع: ثَمَوَةٌ.

ناوگرتن

ك: گروشان، [گروشین]

ف: آب گرفتن، فشردن.

ع: عَصْرٌ، اِعْتِصَارٌ.

ناوگرتن

ك: ناودان، ناربان. [ناودانێران (ناودا‌شتنی زه‌وی.)]

ف: آب دادن، آب گرفتن. (زمین را آب دادن، آب

گرفتن بر زمین)

ع: سَقَى، اِسْقَاءٌ، بَرَيْصَةٌ، اِمَاهَةٌ.

ناوگرتن

[ك: جهسته، لاشه]

ف: کالب، کالبد، پیکر، هسته‌تو.

ع: جَسَدٌ، بَدَنٌ، جُثَّةٌ، قالب، وجود، ذات، القالب

الشَّرَكِيبي.

ناوگرتن

ك: هدرگی، هدرگار. [قور، قورار]

ف: گلابه.

ع: سِبَاعٌ، رَيْبَةٌ.

ناوگرتن

ك: گوشتار. [شۆزیاوگوشت]

ف: سوپ، آب‌گوشت، گوشتابه.

ع: مَرَقٌ، سَلِيقَةٌ.

ناوگرتن

ك: كه‌وجیز. [كه‌وجز]

ف: آب گردان.

ع: مِغْرَفَةٌ.

وینه

ناوگه‌رم

ك: گه‌راو، بلاخ. [گه‌راو (چا‌وگه‌ی ناوی گه‌رم و سویر.)]

ف: آب گرم. (آب معدن)

ع: حَمَّةٌ.

ناوگه‌رم

[ك: ناوی داخ]

ف: آب گرم.

ع: حَمِيمٌ، سَخِينٌ، مَاءٌ سَاخِنٌ، مُمَهَّدٌ.

ناوگیر

ك: چالار. [س‌دار، گۆم]

ف: آب‌گیر، تالاب، بارگین، ژبی، ژیر، شَمَر،

آوشال، آب‌چال. ...

ع: بُزْكَةٌ، غَدِيرٌ.

ناوگیر

ك: چالار. [گۆم (گۆلی بن درخت.)]

ف: آب‌گیر، آبزن، آژیر، ژیر، شَمَر. (چاله‌ی پای

درخت)

ع: شَرَبَةٌ، حَوَيْصَةٌ، مُحَوَّضٌ.

ناوگیری

[ك: نەرم کردن (وهك: نەرم کردنی پوئلا.)]

ف: آب‌گیری، آب گرفتن. (آب گرفتن از فولاد

مثلاً.)

ع: تَانِيثٌ، تَلْيِينٌ.

ناوگیری

[ك: ئەندازەى كۆپ‌پەرسە‌وه‌ى ئار لە چال‌لەدا، تانە‌ر

جێگایەى كه ئاوى تیا‌یه‌.]

ف: آب‌گیری. (اندازه‌ی آب‌گیری چاه، كه چه

مقدار از آن آب می‌گیرد.)

ع: مَثَابَةٌ، مَقَرٌ. (مَقَرُّ الْيُنْبِ، مَثَابَةُ الْيُنْبِ)

ناو لووت

[ك: ناری كه پز]

ف: آب بینی.

ع: ذئین، ذنان، رُعال.

ناوله دنگا کونان

[ك: کاری بیهروده کردن]

ف: آب توی هوتنگ کوفتن. (کار بی حاصل

کردن)

ع: دَقُ الْمَاءِ فِي الْهَوَايَ، ضَرْبُ الْحَدِيدِ الْبَارِدِ.

ناوله مه

[ك: نارله مه: پیجوری نارزگ که هیشتا خوی نه گرتوره.

(پیجوری مروث یا گیاندار.)]

ف: آبگانه، آفگانه، آفگانه، آبگانه. (بچه ی نارس

حیوان، یا انسان)

ع: جَنْين، جَهِيض، مَكِيط، جِهْض، خَدِيْجَة، سَخْلَة،

سَقَط، حَبَل، شَدَخ.

ناوله

ك: هورله، هارله. [خوریکه]

ف: آبله، اینک، شرک.

ع: جُدْرِي، مَاهَة.

ناولماه

[ك: نارمالک: نور چیلکه و پلوروشه ی لافا داویه ته

که نار.]

ف: آب آورد.

ع: غَنِيْمُ الْمَاءِ، اخِيْذَةُ السَّيْلِ.

ناوهردار

ك: چيامانی، چایمانی، مهرد نارق. [نارهده ی ساردی

له ش.]

ف: سرد خوی، سرد خو. (عرق سرد)

ع: نَسِيْغ، الْعَرَقُ الْبَارِدُ.

ناوهروار

[ك: ناوهروری: نه خوشینیکی چاره.]

ف: تمر، آب مروارید، آب سیه، آب نزله.

ع: ماءُ النَّزْلَةِ.

ناونگ

[ك: میلاق (نور ترییه ی که به هوی به تهره یا به هوی

لقی داروه به یه که هوی ده به ستن و به بنمیچی مالد

هه لیده واسن بز زستان.)]

ف: آونگ، آوند، دنگ، دنگان، آونگان. (انگوری

که با ریسمان یا شاخه ی درخت روی هم

بسته برای زمستان به سقف خانه می آویزند.)

ع: دَالِيَّةٌ، يَبِيْسُ الْعَنْبِ.

ناونه

ك: میلاو. [(لوله ی نیرگه له.)]

ف: میلاب. (میلاب قلیان)

ع: میلاب.

وینه «قلیانوی >»

ناووا

[ك: نارها]

ف: چنان، آن چنان، آذن، آندون.

ع: كَذَا، كَذَلِكَ.

ناووتاو

[ك: شانوشکز]

ف: آب وتاب، دارو برد.

ع: كَرَوْ قَرَّ، شَوْكَة.

ناوویکل

[ك: قورار. هدرها: مانی نیشته جی بوون.]

ف: آب و گل، آب و گل، هواپی. (حق آب و گل؛

حق اعیانی)

ع: رَبِيْكَه. حَقَّ الْعِمَارَةِ، حَقَّ السُّكُوْنَةِ.

ناوهریو

ك: زهار، نارها. [زنه: زوی تهر و ناردار. (هرامبهری

«دویمه پز» یه.)]

ف: آبزا، آبزه، زهاب. (ضد «دویمه پز» است.)

ع: مُسْتَنْجَع، مُسْتَنْجِر، مُسْتَنْجِل، صِهَاء، مَنْرَة، مَنَجَلَة.

ناوه‌زا

ك: نَماری، زَوَنَك. [زَوَنَك]

ف: أَبْزَا، نَمَنَك.

ع: مَرْطُوب، نَدِي.

ناوه‌زا ← ناوه‌رو

ناوه‌زیک

ك: پِنْگه‌یِگ، [پِنْگه‌یِشتور]

ف: رَسیده، دانشمند، توانا.

ع: رَشید، فَهیم.

ناوه‌سوو

ك: پُوس‌كولوت، بيشه‌رم، [پُروهه‌لما‌لار (ئیدیومه.)]

ف: آب‌سا، آب‌زفت، سَخْت‌رو، سَنگ‌رو، بی‌شرم.

(کنایه است.)

ع: بَذِي، ذَرِب، وَجَح، مُجَلَّد.

ناوه‌سوو

ك: نَه‌زُك، نَه‌شُور، قَسَر. [ژنی له زگ‌ه‌ستار.]

ف: أَه‌زُون، سَتَرُون، أَسَتَرُون.

ع: آيِسَة، يَاسِيَة، عَاقِرَة.

ناوه‌سه‌ر

[ك: شوته (نار قوت‌نهدانی زوی.)]

ف: آب‌فرو نبردن زمین.

ع: غَدَق، إِغْدِداق.

ناوه‌کی

ك: تَه‌ر. [تَراو]

ف: آب‌کی، تَر، پَر‌آب، روان.

ع: رَقِيق، مَاطِع، سَائِل.

ناوه‌نوس

[ك: تَه‌به‌نوس: جوړه دره‌ختیكه.]

ف: آب‌نوس، شِیز، شَنِیز.

ع: آيِنُوس، شِیز.

ناوه‌نیا

[ك: رَه‌پسته (زه‌یه‌ك كه بۆ چاندن نار دراهه.)]

ف: بَسارده، آب‌بسته. (زمینی كه برای كاشتن

آب بسته باشند.)

ع: مُمُوه، مَسْقِي.

ناوه‌له‌چن

[ك: نارمه‌لژ]

ف: آب‌چین، خُشك‌كن.

ع: نَشَاف، مَرِشَف.

ناوه‌لكردن

ك: نارگرتن، نارداختن، نارداشكانن. [ناره‌ردان بۆ سه‌ر

زوی.]

ف: آب‌بستن، آب‌گرفتَن، آب‌ره‌ا كردن، آب

انداختن، آب‌ویل كردن.

ع: دَغَق، بَثَق، سَقِي، سِقَايَة، اِرْسَال المَاء.

ناوی

ك: به‌راو. [به‌رامبه‌ری «دهیم».]

ف: آبی، پاراب، فاراب، پاراو، فاراو، فاریاب،

فاریاو. (ضد «لَیم» است.)

ع: ماهِي، مَسْقِي، مَسْقَوِي، سَقِي.

ناوی

[ك: ناڤی (نهری له نارادا ده‌ژي، گیاندار یا پوه‌ك.)]

ف: آبی. (آنچه در آب باشد، حیوان یا نبات.)

ع: ماهِي، مَاطِي

ناوی

ك: كه‌رگ، ناسمانی. [شینی كاژ.]

ف: آبی، كبود، لاجوردی، آسمانی، ابیو.

ع: أَزْزَق، لاَوَزْدِي.

ناوی

[ك: ناڤو: تیره‌چو، تیکه‌ل، پاشگه‌ل. تو‌زای، ناری.

ف: آلو، آلود، ناك.

ع: ندارد. ((ه‌ارواتای عه‌ره‌بی نیه.))

ناویار

[ك: ناردیر]

ف: آبیاری.

ع: ساقی، سَقّی.

ناویاری

[ك: ناردیری]

ف: آبیاری.

ع: سَقّی، سَقّیة.

ناویته

ك: تیکه، قاتی. [تیکه‌لار]

ف: آمیخته، آلفده، آلفده، آلوده، آغشته،

لیزیده، پیوسته، آموده، آمیزه، آمیزه، آمیخته،

آمیخته، شیویده، تروهییده، خلیس، ترومیده،

به‌هم‌زده، شیبان، آچار، قاتی، ماسور، ماشور.

آشکیود. سَنگَم، سَنگَمَبَر.

ع: مَمْرُوج، مَخْلُوط، مَلُوح، مُمْتَرَج، مَخْتَلَط، مُلتاخ.

مُرْكَب. مُشْتَرَك.

ناویز

[ك: به‌دی به‌نرخ که هه‌لیده‌واسن به نه‌لقه‌ی گواره‌دا.

هه‌روه‌ها: ناویزه‌ی هه‌ل‌واسراو به شه‌مدانی شووشه‌دا.

(ناویزی گواره یا ناویزه‌ی شه‌مدانی.)]

ف: آویز. (آویز گوشواره «۱» یا آویز پای

لاله «۲»)

ع: شَنَف (۱)، عِلَاقَة (۲).

وینه

ناویزان

ك: دال‌زچکه، دال‌زکه. [هه‌ل‌واسراو، شوپره‌کراو]

ف: آویزان، آوتنگ، آَوَن، آوتنگان، آویخته، آکسه،

ریسته، فروه‌شته، آگیش، دَنگ، دَنگان.

ع: دَالِی، مُمْدَلِی، هَادِل، مُمْدَل، شَنِیق، مَعْلَق،

مَنُوط.

ناویزان‌کردن

ك: هه‌ل‌کیشان. [هه‌ل‌واسین]

ف: آویختن.

ع: نُوَط، نُوَیط، تَعْلِیق.

ناویژدن

ك: خستن، به‌رت‌کردن، فره‌دان. [هاریشتن (وشه‌یه‌کی

کرم‌جیه.)]

ف: پرت‌کردن، انداختن، دور انداختن، پرتاب

کردن. (کرم‌جی است.)

ع: رَمَی، إلقاء.

ناویژستن

ناویژان‌کردن

ناویته

ناویه

ك: ناری، به‌راو. [به‌رام‌به‌ری «دیم».]

ف: آبی، پاراب، پاراو، فاراب، فاراو، پارباب،

پاریاو، فاریاب.

ع: مَسَقِی، مَسَقَوِی.

ناویه

ك: سواخ. [سواغ، قور‌تیته‌سورن.]

ف: گلابه.

ع: رِبِیكَة.

ناویه

[ك: نامرازی جوش و له‌حیم کردن. (نامرازی

جوشکارانه.)]

ف: آوزار لحیم‌گران است.

ع:

ناوی ها به بیتهو.

[ك: به‌پِیز و قسه‌په‌ویه. (نیدی‌مه له فره‌مان‌په‌ویی و

ده‌سلات.)]

ف: لَوَلنگش آب می‌گیرد. (کنایه از نفاذ امر و

اقتدار است.)

ع: مَقْتَدِر، مَحْتَرَم.

ناویهدان

ع: وا، وَا، وَايَا، وَيْلَكَ، اَوْهًا، وَيْلَكَ، اَفْ! نای!

[ك: وهی له‌ره! (رشی به‌بچوړكزانين و سه‌يرمانه.)]
ف: وای! (كلمه‌ی استحقار و تعجب است.)

ع: وَيَسْ، وَيُحْ، وَايَا
نایا!

ك: داخو؟، داخو؟، ناخو؟، مه‌گه‌ر؟ [توبلتي؟]

نایاكو؟ (رشي پرسیاره.)
ف: آیا؟، مگر؟ (كلمه‌ی استفهام است.)

ع: هَلْ؟، هَلْ؟، هَلَّا
نایا

ك: میمی، میمنك. [پور (خوشکی بارك.)]
ف: آبابجی، آغاباجی، خواهر پدر.

ع: عَمَّة، صِنُوَّة.
نایه‌ت

ك: بهن. [به‌ند: به‌شيكی دیاری‌كار له قورنان.]
ف: چمراس، فُراز.

ع: آيَة.
نایر

ك: ناگر. [تینگر (رشي گه‌لی «نایر»، «نایر»، «نایر»)]
ه‌برامین. [

ف: آتش، هیر. («نایر»، «نایر»، «نایر»)]
اورامی‌اند.)

ع: نار، وَقْد.
نایسه

ك: ناروسور، نه‌زوك، نه‌شور، قسر. [ژنی له‌زگه‌ستار.]
ف: اُه‌زون، سَتروُن، اُسَتروُن.

ع: آيِسَة، يائِسَة، عاقِرَة.
نایین

[ك: نهری كه دیت.]
ف: آينده، آمده.

ع: آتي، نائي.

ناینده

ك: له‌مه‌رسا، له‌مه‌ردوا، له‌مدوا. [له‌مه‌رباش]
ف: آينده، پس از این.

ع: مُسْتَقْبَل، آتي، قادم، قَابِل، مُقْبِل.
ناینده

ك: ناین. [نهری كه دیت.]
ف: آينده. (كسی كه می‌آید.)

ع: نائي، آتي.
ناینرویا ← ناهه‌نرویا [پسته‌كانی گزیده‌راوه.] [عَرَف «آمن‌ریا» است.]

ناینوره‌وه‌ن

[ك: هاتوچ‌كدر]
ف: آينده و رونده.

ع: مُتَرَدِّد، عابِر، مار.
ناینه

ك: جام، نارینه. [نه‌ينوك]
ف: آينه، آيينه، آهينه، جام، آبگينه، گينه.

ع: مَرَاة، سَجَنَجَل، عِناس، مَويَّة، وَذِيْلَة، مَحْلَى،
مَنظَار.

وینه

ناینه‌به‌نی

[ك: رازاننده‌ره]

ف: آيينه‌بندی، آذين بندی، آرایش بندی،
آرایش، فَرَسَب، آراستن، زيب، زیور.

ع: تَزْيِين، تَزْوِيق.
نایین

ك: ره‌شت، یاسا، ره‌فتار. [شیتواز]

ف: روش، یاسا، یاسه، ره‌شو، ره‌فتار، آیین،
دستور، رسته، طَرَز، آسا، تَبِست.

ع: قانون، قَاعِدَة، رَسْم، رَوِيَّة، طَرِيقَة، اُسْلُوب،
طَقْس، رَوِيَّة، نَسَق، نَمَط، وَتِيْرَة، شَاكِلَة، سَبِيْرَة،
سَنَن، قَدِيَة، هِدِيَة، مَزَن، اُمْلُوب، مِلْوَال، مِلْوَاع.

حال، عاده، وَجْه.

نابین

[ک: دین]

ف: آیین، کیش، تَبَسْت.

ع: دین، مَذْهَب، مَعَاک.

«فُتْر»

ک: سپیان، سپیار، به هشت. [ناسمانی نَویسم به لای

پیشینیانوره. (جنگی گیانه کان.)]

ف: سپهرار. (هوای اتری، جای جانان، محل

ارواح)

ع: افر، اَثیر.

نَشکیل

ک: پاره. نه لَه نه. [پتونه]

ف: اشکیل، شکیل. چدار، پابند.

ع: شِکال، قید.

وینَه ← پاهن

نَشکیل

ک: فرمان. (ها له تشکیلیا.) [بریار. ده سلات]

ف: فرمان، دستور.

ع: حکم، امر، قضاء، قَضی. قُدرة، اِقتدار، سُلْطَة.

نَم

ک: نیم. [نَم (نیمز).]

ف: ام، این. (امروز)

ع: آل، ذَا، هَذَا. (اليوم، هذا اليوم)

نَم

ک: نهری، به لَی. [نا، به لَی]

ف: آری، بلی.

ع: نَعَم، جَی، بَلی.

نَنسان

ک: عینسان، نینزان، ناده میزاد، نینسان، نزان، عینسان.

[مروث، بنیادهم]

ف: انسان، انزان، انزان، آدمیزاد، آدمی، مَرثَم.

ع: انسان، بَشَر، بَنی آدم.

نُوناخ

ک: مال، بهرکه، هَوْدَه. [نَوْدَه، ژودر]

ف: خانه، بَرکه، اَتاغ، اَتاق، اَطاق، اَطاغ.

ع: بَنیت، اَطاق.

نُوناخ هَو

ک: خدرگا، خدرگه، خارگه، خوزگه. [ژودری نوستن]

ف: آستان، آستانه، خوابستان، خوابگاه،

آرامگاه.

ع: مَرَقْد، مَضْجَع، مَنام.

نُوناغ ← **نُوناخ** [رشه یه کی تورکیه.] (در ترکی)

نُوناق ← **نُوناخ** [رشه یه کی تورکیه.] (در ترکی)

نُونراخ ← **مه نهر**

«نُونول»

ک: ته خت رهان. [نوتومبیل]

ف: تخت روان. (اتوموبیل)

ع: عَثَل، سَیَّارَة.

نُوناخ

ک: رجاخ، کوانگ، قورلکه. [ناگردان، کوانور]

ف: آلاوه، اُجاغ، اُجاق.

ع: اُجاق، وُجاق، کائون، مَوَقِد، مَدَحَن.

وینَه یه یه.

نُوناخ کویر

ک: بی منال. [وه جاح کویر، بی ژارو]

ف: بی فرزند، اجاق کور.

ع: عَقیم، عَقیر، عاقِر، ناکِد.

نُوچره

ک: مز، کوی، ده سمز، پامز. [مزه، هه قدست]

ف: مَزْد. کرایه، دَسْت مَزْد، پای مَزْد.

ع: اُجرَة، اِجارَة، کِرْوَة، کِراء، جُعَل، جَعیلَة، جُعالة،

جَعَالَة.

نُوچردی قاسید

ك: پالادراڻه، پامز. [كالهدراڻه: مزی ماندووبوونی پی].
ف: پای مُزد، مُزد.

ع: جُعْل، أَجْرَة، كِرَاء، حَقَّ الْقَدَم، حَقَّ السَّعْي.

نوخـت «چور، چهشن

نوخـر

ك: نوغر، روین. ناخر، دواپی. [سهنر. کوتایی:
ناخرونوخر.]

ف: أُغَر، رفتن، جَرْمَزَه. آخَر، اَنجام، فَرجام.

ع: وِدَاع، ذهاب، مُسافَرَة، ذُھُوب، سَیر. نِهایَة،
اِنْتِهاء.

نوخووهـت

ك: برای. [برایه تی، وهك برا برون.]

ف: بَرادری، دانری

ع: أُخُوَة.

نوخهی

ك: بهس. (نوخهی نای.) [قایل برون]

ف: أُخَى، بَس. (بَسَنَش نیست.)

ع: حَسَب، كِفَايَة. (لَا يَكْتَفِي.)

نوخهی!

ك: نوخه یچ! [نوخه یش! (شه یه كه بو دهرسینی چیژ
دهرگرتن به كار دیت.)]

ف: واخ!، أُخِيش! (كلمه ی استلذاذ است.)

ع: واه!، وِيَه!

نوردوو

ك: قوشن، سپا، لهشكر. [سوپا]

ف: اَرْدو، قُشون، سپاه، لَشْكِر.

ع: جَيش، جُنْد، نِظام، عَسْكَر.

نوردووگا

ك: سپاگه. [سوپاخانه]

ف: گَرَنك، اَرْدوگاه، لَشْكِرگاه.

ع: مُعَسْكَر، مَعْرَكَة.

نورسی

ك: په نجهره. [عورووسی: جوزره په نجهره یه كه.]

ف: اُرُسَى، پنجره، پَنجَدره.

ع: نافِذَة.

نورشه لیم

ك: قورس خه لیل. [قودس]

ف: هوخ، هوخت، هُخت، دژهوخت، گَنگدژ.

ع: قُدس، قُدسُ الْخَلِيل، بَيْتُ الْمَقْدَس.

نوریف

ك: شه فترژ، كه شووتوش، لار. [لاولا، پیچه لیچ]

ف: اُرِیب، اُرِیو، كَچ.

ع: مُورِب، مُنُورِب، مُحَرَف، مائل، مُتَمائل.

وینه <پ>

نوسا

ك: وسا، مَوجِیار، مَوجِكر. [رهستا، ماموستا، فیركر]

ف: اُسْتا، اُسْتاد، ساد، یكیتا، آموزگار، اَسیم

(مرد)، آموزاننده، آموزنده.

ع: اُسْتاد، اُسْتاذ، مُعَلِّم.

نوسا

ك: وسا، مَوجِیار، مَوجِكر. [رهستا، ماموستا، فیركر]

ف: آتون، آموزگار (زن).

ع: مُعَلِّمَة.

نوستوخودوس

ك: گژه. [گیاهه كه]

ف: كَشَه، اُسْتُخُودُوس، اُسْطُخُودُوس،

اُسْطُوخودوس.

ع: ضِرْم، ضِرْم، مُمَسِكُ الْاُرواح.

نوستورلاب

[ك: نامیریکه بو نه دازه گرتن، له تهستیره ناسیدا به كار

دهبار.]

ف: اُسْتِرلاب، سْتِرلاب، سُرلاب، اُسْطُرلاب.

ع: اُسْطُرلاب.

وینه

نوسقوف

ك: دادپرسی مه‌سیحیه‌كان.

ع: اُسَقَف. (قاضی ترسیان)

ع: اُسَقَف، اُسَقَف.

نوخو

ك: نوخر، روین. [سده‌ر]

ع: اُغَر، رفتن، جَرْمَزَه.

ع: دَهاب، دُھوب، سَیر، مُسافَرَة، وداع.
نُوف!

ك: نای، نولرلۆ! [نایش! وشه‌ی دهرپینی دهرد و نازاره.]

ع: ای وای!

ع: اُفّا، اُوه، وِیَوِی!

نوفه

[ك: نه‌خوشینیكه ده‌یته هوی نارسانی ده‌ست و پیی

مالات.]

ع: اُرُفه، اُلفه، اُفه، وَخَش. (ورمی است در پای

مال پیدا شود.)

ع: جَرَد، قَمَع.

نولاج

ك: كهر، ولاخ. [گویدریژ]

ع: الاغ، خر.

ع: حمار.

نولاج

ك: چاروا، پاکتش. [ولاج]

ع: اُلاغ، چارپا، پاکش.

ع: دَابَّة، مَطِیَّة.

نولاجدار

ك: خه‌ره‌كدار. [چاروادار، ولاخدار]

ع: الاغدار، خَرَكدار.

ع: حَمَار.

نولفهت

ك: گورۆ بوون، خدی‌دان. [هوگر بوون]

ع: اُوتج، دلبستگی، خوگرفتَن، هم‌جویی،

هم‌خواهی.

ع: اُنس، اُلفه، مِوَأَسَة.

نولفهت

ك: گورۆ بوون، خدی‌دان. [هوگر بوون]

ع: اُوتج، دلبستگی، خوگرفتَن، هم‌جویی،

هم‌خواهی.

ع: اُنس، اُلفه، مِوَأَسَة.

نولولو

ك: نای‌نای، نرف، نرف! [رای! (وشه‌ی دهرپینی دهرد و

نازاره.)]

ع: ای وای!، وای وای!، وِی وِی! (کلمه‌ی تأثر

و تألم است.)

ع: وِیَوِی، وِیَلَك، وِیَلَك، اُوه، اُفّا!

نولولو

ك: لای‌لای. [لایلایه (سرودی خه‌واندنی منال).]

ع: لایلائی، بَنگَره، نانوَ، زَمَزَمَه. (سرودی که

برای اطفال می‌خوانند که بخوابد.)

ع: تَهْمِیم، زَمَزَمَة، هَمْمَة.

نولولو

ك: خوخلۆ، قازانه‌سهره. [شه‌وله‌بان: شتیکی خه‌یالیه بو

ترساندنی منال.]

ع: اولولو، لولو، كُخ.

ع: هُولَة، ضِیَغَطِی.

نومهت

ك: نومهت، به‌یره‌ر. [شوتیکه‌رتوانی یه‌ك ناین.]

ع: وَرْسْتان، وَرْشَنان، پَرُوشان، بَرُوسان،

بَرسان، بَرشان، بَرُوشان، پَرُوسَنان، فَرَسَنَداج،

هاوش، پِیرو، هاوشت.

ع: اُمَة، جَمَاعَة، تَبَعَة، مُعْتَقِدِین.

نومهت

ك: په پیره. [شړتكنه وتوانی په ك ناین.]

ف: وړستان، وړشنان، پړوشان، پړوسان،
برسان، بُروشان، برشان، پړوسَنان، فَرَسَنَداج،
هاوُش، پیرَو، هاوُشت، گروه.

ع: اُمّة، مُعْتَقِدین، ثَبَعَة. جَمَاعَة. (الاسلام، الیهود و
...)

نومی

ك: نه خوږه. [نه خوږینه دار.]

ف: بامی، ناخوانده، نخوانده. نادان.

ع: اُمّی، عامی. جَاهِل.

نومید

ك: همی، همید، هانا، نه رجو. [هیرا]

ف: اوس، پیوس، مَخت، پَرَمَر، رو، اُمید.

ع: رَجَاء، مُنِیَة، مَنِیَة، اُمْنِیَة، قَوَّع، اِنْتِظَار، رَجَا،
رَجِیَة، اَمَل، اَمَل، اَمَلَة، مَامَل.

نونس

ك: گورږ بورن، خوو گرتن، به په ك داكه فتن. [هوگر بورن]

ف: اُونج، دل بستگی، خوو گرتن، رام شدن.

ع: اُنس، اُلْفَة، مُؤَانَسَة.

نوی

ك: وی، نوها، نوتف! [نايش!؛ وشه ی دهر پیرینی دهر د

نازاره.]

ف: وای، اوه! آخ!

ع: وِی، وَا، اُف، اُوه!

نه بیره ش ← **عه بیره ش**

نه بهاد اسلامه

ك: سی لا. (دريژا، پانا، بارسا) [سی لاکه (دريژي، پانی،

قورلی)]

ف: سه سو، سه دوری.

ع: اَبَعَاد ثَلَاثَة. (عَرْض، عُمُق، طَوَل)

نه بله ق

ك: بازگ، بازه له، دورپهنگ. [بدله ك]

ف: پیسه، خَلَنج، خَلَنگ، اَبَلگ، دورنگ،
سینه باز.

ع: اَبْلَق.

نه بوا

ك: مه شیا، نه شیا. [ده بوايه، دهبأ]

ف: می بایستی، می بود، بایستی.

ع: لا بُد، یَلْزِم.

نه به د

ك: همیشه. پایدار. نادرای. [بدرده رام، تاهه تا]

ف: همیشه، جاوید، جاویدان، بی انجام،
جاودان، نوتاش. پایدار، پایندگی.

ع: اَبَد، سَرْمَد. خُلُود، خُلْد، ما لا نِهَایَة له، لا نِهَایَة.

نه به دی

ك: همیشی، پایدار، بی درا. [بی کوتایی]

ف: همیشگی، جاویدانی، جاویدانی، مان،

جاویدی، پایدار، پاینده، نوتاشی.

ع: اَبَدِی، سَرْمَدِی، دَائِم، باقی، مُخَلَّد، خَالِد.

نه به رتو

[ك: شارتکه له عیراقی عه جه م.]

ف: اَبَرکوه، اَوَرکوه. (شهری است در عراق

عجم.)

ع: اَبَرقوه.

نه بیال

ك: په ترو، نه دیال. [به تانی]

ف: پَتو، رَغَزَه، اَدیال.

ع: مِرْط، دِرْنيك.

نه تره ش

ك: زاوَر، زات. [زه ندهق، زراو]

ف: یارا، زاوَر.

ع: جُرْة، جَرَاة، جُرْة، قَدَم، قُدوم، اِقْدَام،

شَجَاعَة.

نه تلهس

[ك: پارچه یه کی ناریشمینی به نایابانگه.]

ف: اطللس. (پارچه ی ابریشمی معروف است.)

ع: اَطْلَس.

نه تهر

ك: نشان، نشانه. شَوْن، یافت، نوتگ. [نیشانه، سوزاخ]

ف: نشان، بُنْک، نوژ.

ع: اَثَر، علامه.

نه چر

ك: مز، پاداشت. [قهره بور]

ف: مُزْد، پاداش، داشاد، داشن.

ع: اَجْر، جَزَاء، ثواب، قَلَاب، مُكَافَات.

نه چزا

ك: تیکان، تیکه گدل، که لوبه ل. ده سوبا. [پارچه گدل.

نه دندامگدل، دست و پی]

ف: لَخْتَان، پاره ها، تیکه و پاره. دست و پا.

ع: اَجْزَاء، اَبْغَاض. اَعْضَاء.

نه چسام

ك: تَدَنان، چتان، چتگدل، تَدَنگدل. [لاشه گدل. شتگدل]

ف: تَنْهَآ، اَبْدَامَهَا، اَبْدَامَان.

ع: اَجْسَام، اَجْسَاد.

نه چنه

ك: عَدَجَنه، جَنوْكه، درنج. [جن (جندوْكه، فریشته)]

ف: ژن، جِن، (دیو، پری)

ع: جَان، جِن.

نه چودان

[ك: یاریده در]

ف: اَجودان.

ع: مُسَاعِد، مُعَاوَن

نه چووری

[ك: به هله دنا نه چی؟ (پرسیاریکه له یاری هله لوکیندا

به کار دهیتریت و یاریکه ری بهرام بهر ده تیت:

«ناجووری.»]

ف: کلمه ی استفهام است در بازی الک و دولک

و طرف می گوید: «ناجووری»

نه چووری ← نه چووری؟**نه چیر**

ك: مَزوَر، مَزیدر، رَهْغَیْدِر، کریکار. [به کری گراوا]

ف: مُزْدوَر، مُزَیْر، مُزْد بگیر.

ع: اَچِیر، عَامِل. مُسْتَحْدِم.

نه هشام

ك: تِیل، [ك: خِیْل، خِیْلَات]

ف: اَیْل.

ع: عِشَائِر.

نه همه ق

ك: گِوَج. [نه نام، گیت]

ف: حَوِیْله، خَوِیْله، كُمْلَه، كُهَنْبَلَه، كُهَنْبَل، كَهْسَنْه،

عُت، عُتْفَر، هُرْگ، بَرْناس، سَنْدَل، نادان.

ع: اَحْمَق، اَبْلَه، اَغْفَك، اَلْوَك، اَعْشَر، عَثُول، هَبَق،

هَبْك. (هَبْكَة، هَبْكَة)

نه هوالپرسی

ك: هَوَالِپَرَسِی، خَوَشِی و دَشِی، خَوهر پَرَسِی.

[به سهر کرد نه ره]

ف: پُرسِه، چَغَر، جَاوَز پُرسِی، گَزارش پُرسِی.

ع: اِسْتِخْبَار، اِفْتِقَاد، تَفَقُّد، اِلْتِفَات.

نه هوالپرسی ناخویش

ك: هَوَالِپَرَسِی، خَوهر پَرَسِی. [سهر دانی نه خویش]

ف: پُرسِه.

ع: عِبَادَة.

نه هه

[ك: سوْكه تِه ناوی «نه حمه». ناره بو پیاوان.]

ف: مَخْف «احمد» است. اسم است برای مرد.

نه خا

لک: فرینه‌دا، لارو نه‌کا. (کردار نه‌بگردگه.) [ده‌مارئ].

لارده‌کاته‌ره. (کرداری رانه‌بردوره.)

ف: می‌اندازد. (فعل مضارع است.)

ع: یرمی، یَلْقِی، یُصَوِّبُ، یُکَفِّنُ، یُکَفِّنُ.

نه‌خته

لک: خه‌سیاگ. [خه‌سار: گونده‌ره‌اتوو.]

ف: آخته، آخته.

ع: خَصِی.

نه‌خته کردن

لک: خه‌سانن. [خه‌ساندن (گون‌ده‌ره‌یتان.)]

ف: آخته کردن. (خایه درآوردن)

ع: خَصَاء.

نه‌خته‌لات

لک: کایه، شوخی، گپ، گالته. [گمه]

ف: شوخی، لاغ، لاچ، کُپراس، گَنگَل، تیتالی،

خیتالی، تماخره.

ع: مَرَح، مَرَه، مَرَّاح، دَعَب، لَعِب، لَعِب، شَمْع،

شَمُوع، بَذَلَه، فُكَاهَه، ظُرَافَه، هَذِی، هُذَاء، مُدَاعِبَه،

مُلاعِبَه، مُطایِبَه، مُهاشاه، مُناغاه.

نه‌خته‌لاتچی

لک: شوخی‌باز، گالته‌چی، تیتال‌باز. [نوخته‌باز]

ف: شوخی‌باز، تیتال‌باز، شوخ، شنگ، شنگول.

ع: ظَرِیف، مَلِیح، مَزِیر، فِکِه، مَرَّاح، مَلَّاح، دَعَاب،

هَرَّال.

نه‌خزو و چه‌ر

لک: به‌ن برون. به‌ن کردن، چوپ کردن. [لی‌گی‌برون]

ف: بند شدن، گاز گرفتن، نیزه‌بند کردن.

ع: أَخَذَ، جَرَّ.

نه‌خشان

لک: نه‌شخان، خاشان، ده‌غله. [خه‌روخوال]

ف: آخال، آشغال، دَغَل، آقال.

ع: غَلَّتْ، غُثَاء، رُبَالَه، دَغِیلَه، دَخَلَه.

نه‌خشانم

لک: موزیکان. [موزیقا]

ف: موزیک.

ع: موسیقی.

نه‌خله‌خ

لک: ژیرکوا. [ژیرک‌هوا: به‌رگی که له ژیر که‌واره له‌به‌ر

ده‌کریت.]

ف: اَرخَالَق، زیرقبا.

ع: غِلَالَه.

وینه <۲>

نه‌خله‌خ

[لک: سوخمه (نیمه‌ته‌ی ژئانه.)]

ف: اَرخَالَق، نیم‌تنه. (نیم‌تنه‌ی زنانه)

ع: سُخْمَه.

وینه <۳>

نه‌خهم

لک: تورشیان، لوتوپروت. [گرژبون]

ف: أَخَم، تَرُش‌روی.

ع: قُطُوب، کُلُوح، بُسُول، عُبُوس، بُسُور، قَبِط، حَرَد

تَرَوِی، تَکَرُّش، تَقْبُض، تَجْهَم، اِشْمِزَان، اِکْفَهَرَار.

نه‌خهم کردن

لک: تورشیان، نارچار‌تورشانن، لوتوپروت کردن. [نارچار

تال‌کردن]

ف: أَخَم کردن، رو تَرُش کردن، چهره به هم

زدن.

ع: تَقْطِیْب، اِکْلاَح، تَکْلِیح، بَسْر، تَقْبِیْط، تَبَسْل،

حَرَد، تَکَرُّش، تَرَوِی، تَقْبُض، تَجْهَم، عَبَس،

تَعْبِیس، تَقْبِیْضُ الْوَجْه.

نه‌خوا.

[لک: ده‌خوات. (کرداری رانه‌بردوره.)]

ف: می‌خورد. (فعل مضارع است.)

ع: يَأْكُلُ، يَشْرَبُ.

نه‌خیاوان

ك: خیاوان. [شه‌قام (كوئاتی پان، ریگهی دره‌خندار).]

ف: خیابان. (كوچه‌ی گشاد، راه مشجر)

ع: مَخْرَفَة، سَكَة. سَطْران.

نه‌جا.

[ك: ده‌دات. (کرداری رانه‌بردروه).]

ف: می‌دهد. (فعل مضارع است).

ع: یُعْطِي.

نه‌جا

ك: دایك. [داك (وشه‌یه‌کی هه‌برامیه).]

ف: مادر. (اورامی است).

ع: أُم، وَالِدَة.

نه‌جا

ك: نه‌جِه، لاره. [ناز]

ف: آدا، خَرام، گرشمه.

ع: عَشْوَة، غَنْجَة، غَمْزَة، غُلْج، تَغْمَن، كَعْتَرَة.

نه‌جا

ك: به‌جیگه. [حارز (به‌رام‌بری «قه‌زا»یه له شه‌رعدا.

وه‌ك: كردنی نویت له کاتی خویدا.]

ف: به‌جا. (ضد قضای شرعی)

ع: آداء. (آداء الصَّلَاةِ فِي وَقْتِهَا.)

نه‌جا کردن

ك: به‌جیگه‌هاوردن. [به‌جی‌هیتان. وه‌ك: نویت.]

ف: گُزاردن، گُذاردن، پرداختن، تُوختن، دوفتن،

به‌جا آوردن، انجام دادن. (نماز مثلاً.)

ع: آداء، أَنْي، تَادِيَة.

نه‌جا کردن

ك: دانه‌وه، کارسازی کردن، جیگه‌به‌جیگه کردن، جی‌وه‌جی

کردن. [گیرانه‌وه. نه‌جام‌دان]

ف: پرداختن، تُوختن، دوختن، آندوختن،

کارسازی کردن، پس دادن، رسانیدن، دادن.

ع: قَضَاء، تَادِيَة، تَوْفِيَة، رَدّ، اِيْفاء، اِعْطاء، اِيْصال.

نه‌جا کریک

ك: به‌جیگه‌هاوریگ. دریاگه‌وه. [به‌جی‌هیتراو. گیردراوه]

ف: گُزارده، گُذارده، گُذارده شده، پرداخته،

تُوخته، دُوخته، اندوخته، پرداخته شده...

ع: مُؤَدَّى، مَقْضِي، مُؤَفَّى، مَرْدود...

نه‌داوه کردن

ك: رتنه‌وه، واوێژ کردن. [درویات‌کردنه‌وه]

ف: باز گفتن، بازگو کردن.

ع: تَكَرَّر، اِعَادَة، تَكَرَّر. تَكَرَّرَة.

نه‌دروشی

ك: ززیوه‌ی تی. [نه‌برسیکته‌وه. (کرداری رانه‌بردروه).]

ف: می‌درخشد. (فعل مضارع است).

ع: يَتَنَالُ، يَتَشَعَّشَعُ.

نه‌دِپ

ك: سه‌نگینی، نارامی. [شهرم، هیتنی]

ف: بَره‌ش، بَره‌ش، بَره‌ش، پَره‌ش، پَره‌ش، فَره‌ش،

فَره‌ش، رَوَش، فَره‌نگ، آندام.

ع: آدَب، فَره‌نَج.

نه‌دِپ

ك: سه‌نگین، گران، نارام. [هیتن، به‌شهرم]

ف: با فَره‌نگ، با فَره‌ش، آرام، رَوَش‌دان.

ع: آدِيب، مُتَادِب، مُؤَدَّب.

نه‌ده‌بخانه

ك: ناوخانه، که‌ناراو، ناوده‌س. [پیشار]

ف: آب‌خانه، آب‌شستگاه، آب‌شستگه، جایی، کنار

آب.

ع: مَبال، مَبَرّ، مَذْهَب، مُسْتَرَح.

نه‌دِپ دان

ك: سه‌نگین کردن، نارام کردن، سوچ کردن، موچپاری

کردن. ته‌زانن. [ناموژگاری کردن. ته‌می کردن]

ع: اَرَاجِيف، اَكَاذِيب، تَعَاتِيع.

نهرا ده ← نهرا به

نهرا زل

ك: نه لوجه لو. [هه رچی به رچی، خویری]

ف: لَفْتَرَه، بُلْغُنْجَك، جَلُو، پَسْتَهَا، فرومایگان.

ع: اَرَاذِل، اَوْبَاش، اَبَوَاش، سَفَلَة، رَعَا ع. [اَرَاذِل]

نهرا گیل

ك: وه یلان، مات. [هه لوده]

ف: مات، سرگردان.

ع: مُتَحَيِّر، حَيْرَان.

نهرا هه

ك: هه زار، نهرا مهنده. [دامار]

ف: بینوا، بیگس، نیازمند.

ع: فَقِير، مُحْتَاج.

نه رچس

ك: نَرخ. [قیمت، بایی]

ف: نَرخ، اَرَزَش، اَمْرُغ، اَرُج، بَها، اَرُز، اَرُجَش،

اَخْش، اَخْش.

ع: سِغَر، قِيَمَة.

نه رجو

ك: همی، خوايشت، خوازه. [نرمید]

ف: اُمید، خواهش، خوازه، درخواه، درخواست.

ع: رَجَاء، تَمَنِّي، اِسْتِدْعَاء.

نه ر هوان

[ك: داریکی به ناوبانگه.]

ف: ارغوان، پَرپِر. (درختی است معروف.)

ع: اُرْجَوَان، فَرْفِر، بَرْفِر.

نه ر هوانی

ك: بنهوش، ونهوش. [رهنگیکه له کهره و سوور پینک

هاتوره.]

ف: اَرْغَوَانِي، بَنْفَش. (رنگی است مرکب از کبود

و سرخ.)

ف: فَرْهَنگِیْدَن، فَرْهَیْحَتَن، بَرْهَیْحَتَن، پَرْهَیْحَتَن،

پَرْهَیْحَتَن، آرام کردن. نِکوهیدن، نِکوهش

دادن.

ع: تَأْدِيب، تَهْذِيب. تَغْزِير.

نه ده ب کردن ← **نه ده ب دان**

نه ده ب گرتن

ك: سه نگین بوون، نارام بوون، مَوچ گرتن. ته زیان. [به تد

وهر گرتن. ته می بوون]

ف: فَرْهَیْحَتَن، پَرْهَیْحَتَن... فَرْهَنگ یافتن،

فَرْهَنگ آموختن، آرام شدن. نکوهیدن.

ع: تَأْذُب، تَعَزُّر، اِعْتِزَار.

نه ده و ← **نه ده ب**

نه دی

ك: نه دی. (نه دی چی نه لی؟ - نهی چه نه یزی؟) [جا،

کهوابو (وشه یه کی کرماجیه.)]

ف: پس. (پس چه می گویی؟) (کرماجی است.)

ع: ف: (فما تقول؟)

نه ر

ك: نه گهر، گهر. [وشه ی مهرجه.]

ف: آر، گر، اگر.

ع: اِنْ، لَوْ.

نهرا به

ك: چه رخ، پینچکه. خرته ك، نهرا ده. [تایه ی عه ره بانه،

ته گهر]

ف: گَرْدُون، گَرْدُونَه، اَرَا به، اَرَا ده، چَرخ، غَرْدَه.

دُولَاب، غَلْتَنَك.

ع: عَجَلَة، بَكْرَة، دُولَاب، عَرَا به.

وینه

نهرا جیف

ك: چار، چاورپار، هوشه، هاشه، هاشو هوش.

[شاتو شورت]

ف: دهلیزی، بیهوده، چاو، شات و شوت.

ع: اَرْجُوَانِي، بَنْفَسَجِي، بِرْفِير.

نهرز ← نامووس

نهرزه لونناس

ك: قوته. [پروته له]

ف: پَزْوِي، پَزْوِي، لَفْتَرَه، فرومايه، پُست.

ع: سِفْلَة، اَرْزَلُ النَّاسِ. [اَرَزَلُ النَّاسِ]

نهرسه د

ك: نه گهرچه، نه رچه، هدرچه. (نهرسه د بـي)

مهيلي. [هه رچه نده]

ف: اگرچه، ارچه، هرچند.

ع: وَاِنْ، وَكَلَّ.

نهرغون ← پيانو

نهرك

ك: دهريار، پاله، بارگا. [سهر او ديوه خاني گهړه پياوان.]

ف: ارك، درباره سپرلوس، اسپرلوس، اوغر،

بارگاه، بارجاه، سرا.

ع: دَارُ الْحُكُومَةِ، دَارُ السُّلْطَنَةِ، بلاط.

نهرك

ك: سهرجه نجاى، رنج، خيزان. [سهرقاتى. مالتومانان]

ف: سترگرى، سرجنجالى، گرفتارى، رنج.

نان خور.

ع: مَشْغَلَةٌ، مَشَقَّةٌ، عِلَاقٌ، عَائِلَةٌ.

نهره چ

ك: باسك، مهچك. [له نووكى په نجهى بالا بهرزه تا

نه نيشك.]

ف: ارژش، ارژش، رژش، ياز. (از سرانگشت ميانه تا

آرنج)

ع: ذِرَاعٌ، سَاعِدٌ.

وينه

نهره جيووم.

ك: گومان نه كم، گومانم ههس. [وا نه زانم. (وشه يه كى

هه دراميه.)]

ف: گمان دارم، گمان مى كنم. (اورامى است).

ع: اَظُنُّ، اَتَصَوِّرُ.

نهرى

ك: نم، به لى. [انا، به لى]

ف: آرى، بلى.

ع: نَعَمْ، بَلَى، جَيِّزٌ، أَجَلٌ، بَجَلٌ.

نهريز

ك: پان، بهر دار، پوږ. [هه راو، بهرين]

ف: پهن، پهناور.

ع: عَرِيضٌ.

نهرى و نهرى

[ك: به لى و نه خيتر (مه به ست په سه نند كردن و

په سه نندنه كړنه.)] [بو نهرى و نهرى مه ردم]

ف: آرى و نه. (مقصود قبول و رد است).

ع: نَعَمْ و لا.

نهرز

ك: من. [رانارى يه كم كه سى تاكه. (وشه يه كى

كرماجيه.)]

ف: من. (كرماجى است).

ع: اَنَا.

نهرزیه

ك: هه زويه، هه زويه، هه زويه، تفهاق،

چيشته خوه شه. [نه زيو له، داوده رمان، وشكه گياى

بوخوش كردنى چيشته. (پيداويستى چيشته لينان وهك:

نوك، پاقله، بيار...)]

ف: بوزار، بوى افزار، افزار، اوزار، بُنشن، ديك

افزار، ديك اوزار، سبزی. (لوازم طبخ از قبيل:

نخود، باقلا، فلفل و...)

ع: اَدْوِيَّةٌ، تَابِلٌ، تَابِلٌ، تَوَابِلٌ، اَبْزَارٌ، قَرْحٌ، نَوَازِمُ

الطَّبْخِ.

نهرزیه کتیله

ك: هه زويه کتیله [نه عنا کتیله هه رزه]

تکاور، یَکْران، مال، مالِ سَواری، سَتُور.

ع: حَصان، فَرَس.

وینه

نه‌سپار

ک: بیل. [بیمه‌ره]

ف: بیل، اَسپار، سَپار.

ع: مِعْرَقَة، مِقْلَب، مِحْفَر

وینه «بیل»

نه‌سپار

ک: نه‌وزار، ساز، تفاق، که‌لپهل، خر‌تپرت. [نامراز]

ف: اوزار، افزار، فزار، ساز، اَنگاز، اَبزار، اَنگازه.

ع: اَسباب، اَدوات، اُهبة، عُدَة، جِهان.

نه‌سپار

ک: مایه، بوتّه، به‌هانه، بیانک، نه‌سل، گه‌زهک. [هَر]

هاندِر

ف: کِیو، کِیود، کِیوده، شَوه، شَوَند، اَنگِیزه،

چِیزه‌بوژ، لاد، رو، روی، رون. کیودان، شوندان،

اَنگِیزه‌ها.

ع: سَبَب، عِلَّة، مُوجِب، باعِث، داعِی، داعِیَة، مُورِث،

وَسِیْلَة، واسِیْطَة. اَسباب، عِلل، بَواعِث،

مُوجِبات، دَواعِی، وَسائِل.

نه‌سپار به‌نایی

ک: تفاق هِدیه‌کاری. [که‌ره‌سته‌ی خانو‌دروست کردن (وه‌ک:

به‌رد، خشت، سترون...)]

ف: اَبزارِ گِل‌کاری. (از قبیل: سنگ، آجر، تیر و

غیره.)

ع: کَرَسْتَة، اُهبة، مَصالح.

نه‌سپار چِشْت

ک: تفاق، نه‌زیه، چِشْتَه‌خو‌شه. [داو‌ده‌رمان، وشکه گیای

بو‌غوش کردنِ چِشْت، پِنداوِیستی چِشْت لِتان (وه‌ک:

نوک، له‌تکه، نِسک، ساره‌ر، بیبار، سه‌وزه...)]

ف: اَوزار، اَفزار، دیگ اَفزار، دِیک اوزار، بُنْشَن،

بُوزار، بوی‌افزار، سِیْزِی. (از قبیل: نخود، لپه،

عدس، بلغور، فلفل، سِیْزِی...)

ع: اَدْوِیَة، اَبزار، تَوابِل، قِرْج، تَابِل، تَابِل، نَوَازِم

الطَّیْخ.

نه‌سپار سه‌فهر

ک: تفاق رِنگه. [پِنداوِیستی سه‌فهر]

ف: ساز جَرْمَزَه، ساز راه.

ع: عِتاد، عِتاد، زُفر، عُدَة، اُهبة، اَحمال، اَثقال،

نَوَازِم السَّقَر.

نه‌سپار مال

ک: که‌لپو‌ور، پیتاک، ناومان، شه‌نگ، که‌لپهل،

خر‌تپرت، خر‌پِره. [نه‌ر شتاندی له نار مائدا که‌لکیان

لِیو‌رده‌گِیدِرِیت.]

ف: سپار، کاچار، کاچال، مان، مانه، خَنور،

تُوب.

ع: مَتاع، بَتات، اَثاثِیَة، نَجَد، رهاط، ماعون، اُتْه،

عَقار، عَقار، اَثاث البیت، مَتاع البیت، جِهان البیت،

جِهان، سَقا طَة.

نه‌سپ باری

ک: یابو. [ه‌سپی بارکیشان]

ف: یابو، اسپ باری.

ع: بَرْدُون.

نه‌سپ تالیم‌دان

ک: فه‌نتازی، سواری فِتر کردن. [راه‌تانی نه‌سپ]

ف: وِر‌دادن، سَواری آموختن.

ع: رِیاضَة، شَروِیض، خَرُو، خِیالَة، خُول، اِذلال،

(تَطْبِیع).

نه‌سپ تالیم‌دهر «سوارخاس

نه‌سپ ته‌لایی

ک: زه‌ری. [نه‌سپه‌شی، نه‌سپی زهر]

ف: جَرده، طلا‌یی.

ع: اَصْفَر، دَهْمِی.

نەسپ تەمەل

ك: سَلَب، تەراڭ. [ھەسپى تەرەزەل]

ف: چَمَمَد، اَسَب تَنْبَل، سُسْت.

ع: ثَقِيل، بَطِيء، دَلَج.

نەسپ چەپەر خانە

[ك: نەسپى پۈستە خانە]

ف: اسك، اَلَاغ.

ع: قَرَس البريد.

نەسپ دز

[ك: ھەسپ دز]

ف: اَسْپِيل، اَسْپ دزد.

ع: سَارِقُ الخيل.

نەسپ دوورەك

[ك: ھەسپى دوورتۆمە]

ف: جَرْدە، اكەش.

ع: مُخْضَرَم، مُجَنَس.

نەسپ دەوانى

ك: ئىنگداران. [يىشپركىتى نەسپ تارودان.]

ف: اَسْپ دوانى.

ع: سَبَاق، مُسَابَقَة.

نەسپەرىس

ك: دەسەنار، نەسپەرىز. [تەر مەردايەى كە نەسپ لە

غارىكدا دەپرىت.] گۆرەپانى غارغارىز.]

ف: اَسْپَرَس، اَسْپَرِيس، اَسْپَرِيز. (مەسافىتى كە

اسپ در يك دو برسەد.)

ع: شَوْط، طَلْق. مِضْمار، مِيدان.

نەسپ سواری

ك: فەنتازى، لە كار دەرھاتگ. [نەسپى راھىتراو]

ف: يَرْع، يَرَاغ، وُر دادە، سَوارى شەدە، از كار

درآمدە.

ع: مَرَوْض، مَرَوْض، مَمَرْن، مَدْرَب، مَوْقَر، مَوْقَف،

مِقْطَط، صُلُود، مُصْطَلَب.

نەسپ عىوھەزى

ك: يەدەكى. [نەسپى يەدەگ، نەسپى سىپىر (بۆ ئۆمرونە: لە

پۈستە خانەدا.)]

ف: يام، يدكى. (در چپر خانە مثلاً.)

ع: بُدْءَة، بَدَلِي.

نەسپ فال

ك: مایین بەراز. [نەسپى فەحل كە مایىنى لى چادە كەن.]

ف: بەھاز، گُشەن، اىغرى.

ع: فُحْل، فُنَيْق، قَب.

نەسپە

ك: سورىجە. [سورىژە]

ف: سُر خچە، سُر خىژە، سُر خَك.

ع: حَصْنَة، آهَة.

نەسپەر

ك: نەسپەرە. [جىگەپى لە بىتلدا.]]

ف: پاىەى بىل. (ركاب بىل)

ع: عِثْرَة.

وېنە-بىل > ۲

نەسپەردە

ك: سىپىر ياك، سپەردە. [نەسپاردە، نەمانەت]

ف: سىپُردە، سَفْتە.

ع: اَمَانَة، وَدِيعَة.

نەسپەردە كۆردن

ك: سپاردن، سپەردە كۆردن. [بە نەمانەت دانان. ناشتى

مردو. برىنى پىنگا]

ف: سَپُردن، سَپُردە كۆردن. بۇرىدن.

ع: اِيداع، تَسْلِيم. دَفن. طَي.

نەسپەرزە

ك: تەوخم سەفى. [گىايە كە تۆرە كەى بۆ دەرمان بە كار

دەھىترىت.]

ف: اَسْپَرَزە، مَنگۇ، بَنگۇ، ساپوس، سىپيوس،

سىپيوس، سىفوس، اَسْپِيوس، اَسْفِيوس،

اَسْفَيُوش، اَسْفَيُوش، سَفَيُوش، اَسْفَيُوش،
اَسْفَيُوش، تخم سفيد.

ع: اَسْفَرَزَة، اَسْفَرَزَة، بَزَقَطُونَا، اَلْبَقْلَة الْمُبَارَكَة.

نه سپهره - نه سپهر

نه سپهره

ك: گيتو. [گيازرتك كه به نى پى رنگ ده كن.]

ف: اَسْفَرَك، بَشْتَرُغ، بَرْدَاغ، زَرِير، شاه اَفَسَر،
شاه بَسَه.

ع: وَرَس، هَرْدَا، اِكْلِيلُ الْمَلِك.

نه سپهره

ك: رَهِيَان، [رِهَانه]

ف: اَسْفَرَم، اَسْفَرَم، اَسْفَرُغَم، شاه اَسْفَرَم، شاه
سَفَرَم، رِيحَان.

ع: حَقِيق، ضَيْمَرَان.

نه سپهره - نه سپهره

نه سپهره

ك: جاتره. [نه سپه ناغ: گياه كه.]

ف: اَسْفَنَاج، اَسْفَنَاج، اَسْفَنَاج، سِيَانَاخ، اِسْفَنَاج.

ع: سَرَمَق، اِسْفَنَاج.

نه سپه ناچ رومي

[ك: گياه كه بَر درمان ده شيت.]

ف: سَرَمَج، سَرَمَك، اَسْفَنَاج رومي.

ع: قَطَف، السَرَمَقُ الرُّومِي.

نه سپه هان

[ك: نه سفه هان (پايتختى كوتى نيران كه له سالى

» (۱۷۸۹) بى زاييندا گوترايه و بۆ تاران.]

ف: اَسْفَهَان، سِيَاهَان. (پايتخت قديم ايران كه
در سنه ۱۷۹۸ ميلادى منتقل به تهران
شد.)

ع: اَصْفَهَان، صَفَاهَان.

نه سپ يال چه روك

ك: هَوَل. [نه سپى يال سپى]

ف: چَرْمه، جَرْمه، خَنگ.

ع: اَبِيض.

نه ستار - نه ستار

نه ستور

ك: كَوَلُوفَت، قَوَل، قَهَلو. [قهوى. بهرامبهرى باريك.

(وشه يه كى كرماجيه.)]

ف: كَلُفَت، سَتَبَر، اِسْتَبَر، گُنْده، درشت.

(كرماجى است.)

ع: ضَخِيم، غَلِيظ.

نه ستوون

ك: كَوَلَه كه، ستوون. [نه ستوونده ك]

ف: ستون.

ع: عَمَد، عِمَاد.

وينه - شيروانى <۲>

نه ستوون نه ك - نه ستوون (وشه يه كى كرماجيه) [كرماجى

است.]

نه سته م - سته م

نه ستنى

ك: چه خماخ. [ستى: ناستيكه له بهر ده ستى دهرت و

پزيسكه لى ده لده كات.]

ف: چَخْمَاخ، چَقْمَاق، آتَش زنه.

ع: زَنْد، قَذَاح، مِقْدَاح.

وينه - چه خماخ

نه سحابول كه هف

[ك: نهو كه سانه ي كه ۳۰۹ سال له نه شكه و ته كه دا

خه رتن.]

ف: هفت تَنان، هفت مرد.

ع: اَصْحَابُ الْكَهْف.

نه سر

ك: فرميسك، نه سرين. [رورتك]

ف: اَشْك، سرشك، اَسَر.

ع: دَمْع، عَبْرَة.

نهمین - نهمه

نهمه سگری

[ک: جوزہ ترپہ کہ.]

ف: اُسگری. (نوعی از انگور است.)

ع: عَسْکَرِيّ

نهمه سکه له

ک: به ندر. [به ندر، له نگرگا]

ف: اُسکله، بندر.

ع: مینا، اِسْکَلَه، بَنْدَر. [میناء]

نهمه ناس

ک: بانگنوت، کاغذ، شاپوا. [پاری کاغذ]

ف: چاو، شَهْرَوَا، کاغذ، اُسکناس.

ع: کاغذ، وَرَق، وَرَقُ الْمُعَامَلَةِ.

نهمه نه

[ک: نامرازکی دارتاشانه.]

ف: اُسکنه، سکنه، اُسکنک.

ع: اِزْمیل، مَنقار. (بَیْرَم)

وینه

نهمین

ک: ریشه، سهره. [سهرکی، بندپت (بهرامبری لق.)]

ف: سره، ریشه، اَمْرَغ. (ضد فرع)

ع: اَصْل، قِدو، عِتر، سِنَخ، کَمِیْتَه، وَرکی.

نهمین

ک: ریشه، رته ره، بنه توم، رهگ. [ره گز، ره چه له ک]

ف: ریشه، نَزاد، نَزاده، پَرُوژ، گُوهر، گُهر، رگ.

ع: اَصْل، عَصَ، قِنَص، قِنَس، قَنَس، عِکْر، سِنَخ،

نَجْر، نَجار، نَجَل، نَسَب.

نهمین

ک: بیتخ، بندوا، بن، بندپت. [بنچینه]

ف: بیخ، بُن، پَی، لاد، بَنوده، بَیْوره، پاخیره،

آسال، بُنیاد، بَنلاد، واده، حُستَه.

ع: اُس، اُساس، رِفْص، رُیْص.

نهمین

ک: مایه، مدغز، گهره در. [بنه ما (ماک و گهره دری

شته کان.)]

ف: مایه، واده، گوهر، بنیان. (ماده و حقیقت

اشیا.)

ع: مادّه، کُنه، حَقِیْقَه.

نهمه سه

ک: چدک. [تامرازی چدنگ.]

ف: گُذَر، گُذَرک، اَدْرُم. (اوزار جنگ)

ع: سِلّاح (ج: اَسْلِحَة)، اَلاتُ الْحَرْبِ.

نهمه سه ع

ک: تاس، بی مرو. [سهرپوتاره]

ف: تَوِیْل، ذِق، طاس، کُرک، دُوخ، رُوخ، دُوخ

چکاد، رُوخ چکاد، داغستر.

ع: اَصْلَع، اُجْهَی.

وینه ی هیه.

نهمه صناف

ک: دورکاندار، دورکاندار گمل، پیشه ویر، پیشه ویر گمل.

[کاسبکاران]

ف: اَهْنوخُوْشی، پیشه ویران.

ع: اَصْنَاف، کَسْبَة.

نهمه سه د

ک: شیر. [پاشای دارستان. (هدهوها: که لوری پیتجه م.)]

ف: شیر. (برج پنجم)

ع: اَسَد. (بُرْجُ الْاَسَد)

نهمه سه ر

ک: ندهر، نشان، نشانه، شوَن، یافت، نوتگ. [نیشانه،

سَوْرَخ]

ف: نشان، نشانه، بُنْک، نوژ. سوسه.

ع: اَثَر، عَلامَة. رَس، رَسو، رَضْع، نَفِیَة.

نهمه سه ر

ک: سو، سوْما، نیش. کار. [ژان، چز (کاری کاریگر واته:

شویندانه‌ر.)

ف: نوژ، نیش. کار. (کاری کارگر یعنی: موثر، اثربخش)

ع: اثر، حُمة.

نه‌سه‌ل

ك: مایه، گه‌زه‌ك. [هز]

ف: شَوَتند، كَيُود، كَيُو، اَنگیزه، لاد، رون، رو، شَوه، چیزه‌بود.

ع: باعث، موجب، سَبَب، عِلّة، داعی.

نه‌سی

[ك: (سروكه‌له‌ناری «نه‌سه‌دوللا» به.)]

ف: مخفف «اسدالله» است. اسم است.

نه‌سیر

ك: دیل، گریاک، به‌نده، به‌نی. [یه‌سیر، گراو]

ف: دستگیر، گرفتار. بنده، برده، بندی.

ع: اَسیر. عبد، اَخِیذ.

نه‌سیریه

ك: به‌هشتی، سپیار، سپران. [به‌هشتی]

ف: سپهرار، سپهراری، اِترِی،

ع: اَفْرِیّة، اَثْرِیّة.

نه‌شته‌ها

ك: هه‌وس، ناره‌زو، دل‌بردن. [همز، مه‌یل]

ف: هُوس، آرزو، تاسه، دل‌بُردن، دل‌خواستن،

گرایش، پِژوهش، پِژوهه.

ع: اِشْتِهَاء، شَهْوَة، اِرْتِهَاب، رَغْبَة، مَیْل.

نه‌شغال

ك: نه‌شخال، خاشال، ده‌غه‌له، پل‌پروش. [خه‌روخال]

ف: آخال، اَشْغَال، خَس و خاشاک، نَغْل.

ع: غَلْث، غُثَاء، رُبَاة، دَخَلَة، دَغِیْلَة.

نه‌شره‌نی

ك: عه‌شره‌نی. [جوژیک سکه‌ی زیړه. (پاره‌ی زیړی یتران.)]

ف: اشزفی. (پول طلای ایران)

ع: طازِجَة، دینار.

نه‌شکه‌فت

ك: تلش. [نه‌شکه‌رت، قلیش]

ف: اَشْكَفْت، شَكْفْت، شَكَاف.

ع: غار، كَهْف. شِقْ، شَقْب، شَعْب، شَعْبَة، شَعْبَة،

صَدْع، فَجْوَة، قَلَق.

وینه <۲>

نه‌شکه‌له

ك: چِتِوجه‌له، نه‌شکه‌غه. ماوش. [گیر، فه‌لاقه. سزا]

ف: اَشْكَكْ، پاهک، باهک، شکنج، شکجه.

آزار، چَرَس.

ع: مَكْبَس، مِنگال، شِکال، دَهَق. عَذاب.

نه‌شکه‌له

ك: گیر. [قفل‌دوار.]

ف: پل، اَشْكَكْ. (قفل خیمه)

ع: زَر، شِظاظ. فلیجَة.

وینه

نه‌شکه‌له کردن

ك: نه‌شکه‌غه کردن، ماوش دان، چِتِوجه‌له‌نیان. [مه‌نگه‌نه

کردن، فه‌لاقه کردن. سزا دان]

ف: اَشْكَكْ کردن، پاهکیدن، باهکیدن. شکجه

کردن، دست و پا بستن. آزار دادن، آزدن، آزار

کردن.

ع: تَكْبِیس، قَدِهیْق، اِدْهَاق. عَذاب.

نه‌شکه‌نه

ك: پیاز، کاروان‌ناشی. [گوشتاریکی خسته به پیازه‌وه]

ف: اَشْكَنه.

ع: شَوْب.

نه‌شکه‌بنجه

ك: چِتِوجه‌له، نه‌شکه‌له، ماوش. [مه‌نگه‌نه، فه‌لاقه

(نامرازی جهردانی تارانبار.)]

ف: باهک، پاهک، اَشْکَلْک، شکنجه. (آلت فشار دادن گناه‌کار)

ع: مَکْبَس، دَهَق، شِکال، مِنگال.
نه‌شکه‌نجه

ک: ماوَش. [مه‌نگه‌نه، گیره (نامرازی به‌رگتی‌گرتنه.)]
ف: باهک، شکنجه. (اوزار صحافی است.)

ع: مَکْبَس.
وینه
نه‌شناس

ک: شناس، ناشنا، پوشنا، دۆس. [ناسراو. هابری]
ف: آشنا، روشناس، دوست.

ع: مَعْرُوف، خِدَن، حِبْ، خِل.
نه‌شی

ک: نه‌وی، نه‌بی. (نه‌شی ب‌وی.) [پتویسته.]
ف: باید، بایست، بایستی.

ع: لَابُدْ، حَتْم.
نه‌شی

ک: نه‌وی، نه‌بی. (نهم کاره نه‌شی یا ناشی؟). [ده‌بی.]
ف: می‌شود، شدنی است.

ع: یِکُونْ.
نه‌شی

ک: شایسه‌س، سزاواره. (بو تو ناشی.) [شیاره.]
ف: شایسته است، سزاوار است، درخور است.

ع: لَانِیقْ، حَرِیْ، جَدِیْ.
نه‌شیا

ک: مه‌شیا، نه‌بوا. [پتویست بود.]
ف: بایستی، می‌بایستی، می‌بود.

ع: یَلَرْمْ.
نه‌هزا

ک: په‌ل‌گه‌ل، نه‌نام، په‌لوپ. [نه‌ندام‌گه‌ل (کوی «عضو»)]
ف: اندام‌ها، پارچه‌ها، پاره‌ها، هم‌وندان. (جمع

عضو است.)

ع: أَعْضَاء، آزَاب.

نه‌هزای ره‌نیسه

ک: نه‌نام گیان. [نه‌ندامه سهره‌کیه‌کائی له‌ش. (می‌شک، دل، جگر، هردرو باتوو.)]

ف: اندام زندگی، مایه‌ی زندگانی. (مغز، دل، جگر، هر دو خایه)

ع: أَعْضَاء رَئِیْسَة.

نه‌هزه

ک: گهره‌تر، هه‌له گهره، هه‌ره گهره. [مه‌زتر، مه‌زترین، هه‌ره‌ه‌زن]

ف: بزرگتر، غراورنگ.

ع: أَعْظَم، أَكْبَر.

نه‌فتان و خیزان

ک: ته‌پوکو، که‌فتن و هه‌لسان. [ته‌پوتل]

ف: آفتان و خیزان.

ع: تَرْهِنُیْ، مُتْرَمِیْنَا، مُتَعَتْرَا، مُتَصَرَّعَا.
نه‌فسانه

ک: راز، ده‌سان، سهرگوزشت. [چیرک]

ف: افسانه، فسانه، بَرْدَک، سَرِوا، آندار، آنگارش، آنگارده، داستان.

ع: سَمَر، قِصَّة، حِکَايَة، نَقْل.
نه‌فسورده

ک: په‌شپو، دل‌خوهر، خه‌مین، دل‌سهرد، دل‌سردگ. [خه‌مولک، دل‌سردو]

ف: آفسورده، دژم، آندوهناک، پژمان، پژمان، آندوهگین، غمگین، غمناک، پژمرده، دل‌مرده.

ع: حَزِین، کَنْیِب، مَغْمُوم، لَهْفَان، مَکْرُوب، مُتَحَسِّرْ.
جامد الفواد

نه‌فسورده

ک: به‌سلوک، به‌سله‌ک. [به‌سته‌له‌ک، به‌ستور]

ف: افسرده، فُسرده، بَسْتَه‌شده.

ع: مُنْجَمِد.

نه‌فسووس

ك: نه‌نر، مه‌لّالی، په‌ژاره، داخ. [خ‌ف‌ن‌ت]

ف: افسوس، فُسوس، نریخ، آندوه، آرمان،

دژمان، دژوان، آرمان، ایرمان، بژهان، رسانه،

فیر، داخ.

ع: حَسْرَة، اَسَف، كَوْبَة، اَلَم، تَحْسُر، تَأْسُف، تَأَلُّم،

تَأَثُّر، مَلَاة.

نه‌فسوون

ك: جادور. [س‌ی‌ح‌ر]

ف: افسون، فسون، اوسون، دَمْدَمه، جادو،

نیرنگ، شو‌بست، شونست، سُرود.

ع: عَزِيْمَة، دُعَاء، رُقِيَة، سِحْر، طَلِسْم. مَكْر، حِيْلَة.

نه‌فسوون‌باز

ك: جادوباز، نویشته‌نویس. [س‌ی‌ح‌ر‌ب‌از]

ف: افسون‌باز، افسونگر، جادوگر، نیرنگ‌باز،

سیمراخ‌نویس.

ع: رَاقِي، رَقَاء، حَاوِي، سَاحِر، مَكَّار.

نه‌فسه‌ر

ك: ساحر، مه‌نسب، چنگه‌دار. [خ‌اره‌ن‌پ‌ایه]

ف: دارای جاه، درجه‌دار، جاه‌دار.

ع: صَاحِبِ الْمُنْصَب

نه‌فشان

ك: شاش، بلار. [پ‌درش، پ‌دخشان]

ف: آفشان، فشان.

ع: مُتَخَلِّل، مُنْتَشِر.

نه‌فاقیا

ك: ناقاقیا. [نه‌کاکای، دارجهری (درختکی به‌ناویانگه.)]

ف: آقاقیا. (درختی است معروف.)

ع: اَقَاقِيَا، اَقَاقِيَّة.

وینه — نفاقیا

نه‌قچه‌وان

ك: گول چاریشه. [به‌بیرون (جزره به‌بیرونیکه.)]

ف: کوبل، اکحوان. (نوعی از بابونه است.)

ع: اَقْحَوَان، قَحْوَان.

وینه

نه‌قووری — نه‌جووری

نه‌قیانوووس

ك: دریای گهره، دریای بی‌پدی. [توقیانوروس، زهریا]

ف: دریابار، دریای بزرگ.

ع: بَحْر مُحِيْط، اُقْيَانُوْس كَبِيْر.

نه‌ك!

ك: ده‌ك! [ه‌ك! (رشته‌یه‌كه بو خ‌ف‌ن‌ت و داخ خواردن به‌کار

دیت.)]

ف: آك! (کلمه‌ی تحسر است.)

ع: آه! آه! آه! واه!

نه‌کسیر

[ك: کیما. نایاب]

ف: اکسیر. نایاب.

ع: اکسیر. عَدِيْمُ الْوُجُوْد.

نه‌کوان

ك: دیو، دیو‌کهل. [ناری دیونیکه.)]

ف: اکوان. (اسم دیو است.)

ع: عَفْرِيت.

نه‌کال

ك: رشته. [عه‌گال: په‌تیکه عه‌روپ به‌س‌دیوره دبه‌ستن.]

ف: اُگَال، عَگَال، رشته.

ع: عَقَال، عِکَال.

وینه <۲>

نه‌گره

ك: نه‌گره‌نه، نه‌م چنگه. [نیره]

ف: ایدِر، ایدون، اینجا.

ع: هُنَا، هَاهُنَا.

نمگره نه — **نمگره**

نمگره یی

[ک: خه لکی نیره.]

ف: ایدری، اینجایی.

ع: هُنْاَنِي.

نمگریه

[ک: بسک. پدريج م.]

ف: خَفْچه، شَفْشه، کَسْمه «۲». پُنْجه، پَنْجه،

بُشک «۳».

ع: قُصَّة، صُدْعَة «۲». کُشَّة، دُؤَابَة، ناصِيَة «۳».

ویننه «۲»، «۳»

نمگر

ک: نمر. [گمر]

ف: اگر، گمر، ار.

ع: اِن، لَو، اِذَا.

نمگرچه

ک: ندرسه. هدرچن، ندرچه. [هدرچنده، له گهل ندرهشدا]

ف: اگرچه، هرچند، ارچه.

ع: وَاَنْ، وَلَوْ.

نمگره نه

ک: نمرنه، ودرنه. [تدگینا، دنا]

ف: اگرته، ارته، وارته.

ع: وَاَلَا

نهلاننه

ک: نیسه، نیسا. [نهر، نهلان، نیستا]

ف: ایسا، ایدز، ایدرون، اکنون، اهزون، کنون،

حالا، **حالیبا**، این دم، این گاه.

ع: اَلْآن، اَلْحَال.

نهله

[ک: سروکه له ناوی «عه لیموچه مده» ، ناوه بو پیاران.]

ف: مخفف «علیمحمد» است. اسم مرد است.

نهلهزه را

ک: نهها، هوشیار به!، هوششت بی!، خروته لاده!، دورر

بگره! [خوت بیارتزه! ناگدار به!]

ف: هوشیار باش!، دورباش!، کنار بگیر!، بپرهیز!

هش دار!

ع: اَلْحَذَر!، اِحْتَر!؛

نهلههو نارینهو

[ک: سرودی که له هه لپه ریکی کورده دا.]

ف: سرودی است مخصوص چوبی کردی.

نهلهه یازو بیلا

ک: پنا به خوا! [بو خو پاراستن له به لا دهوتریت.]

ف: ژکس، پناه بر خدا!

ع: اَلْعِيَاذُ بِاللّٰهِ!

نهلهکه

[ک: سروکه له ناری «عه لیکه رهم».]

ف: مخفف «علی کرم» است، اسم است.

نهلهکن

ک: تور، گه یگیر. [لاله په ته]

ف: تمنده، هاکره، کُندزبان، تَلنده، تَمده، تاتا،

هاکله، گنگلاج، زبان گیر.

ع: اَلْکَن، قَدَم، عَي، عَيِي، حَصِر، حَصِيْر، حَصُوْر،

تَاتَاء، اَلْوُث، مَتْلَعْم.

نهلهوار

ک: موره. [دره ختیک که به پیتی نیازی دارتاشین براوه.]

ف: الوار، مهره. (درخت که به اندازه ی نجاری

قطع شده باشد.)

ع: نَجِيْرَة.

ویننه

نهلهواصل

ک: رهسید. [رهسل (به لگهی گه یشتنه جی).]

ف: یافته، رسید. (قبض الواصل)

ع: اَلْوَاَصِل. (سَنَد اَلْوَاَصِل)

ویننه

نه لوجه لو

ك: هدرزه هورزه، نه وباش، بی سه روپا. [ره شورپوت، ره جان]
ف: چلو، لُفْتَره، اُباش، اُباشه. گمینه. بُلْگُنْجَك.

ع: اُوباش، اُوشاپ، اُباش، هُبَاشَه، اُوتاش، اُجلاف،
خُشاره، رِذال، اَرَاذِل، قِفاف، رَعاع. سَفَلَه. مَسْخَرَه.
نه له

[ك: (سورکه نه ناری «عه لی».)]

ف: مخفف «علی» است. اسم است.

نه لاجه

[ك: (سورکه نه ناری «نه لاجه داد».)]

ف: مخفف «الله داد» است، اسم است.

نه لامه ت

ك: نه لامه ت، درم، په تا. [زرکام، نالامه ت]
ف: هنگ، کاتوره.

ع: زُکام، صُداع.

نه لیه نه

ك: بی گومان، بی درد. [بی شک]

ف: زنه ار، کام ناکام، بی گفت، بی گمان، هر آینه،
زینهار.

ع: اَلْبَيْتَةُ، قَطْعاً.

نه لجه د

ك: گورپچه. [جیگه ی مردوو] له بنی قه بردا.

ف: دُخمه. (جای مرده)

ع: لَحْد، مَدْفَن. ضَرِيح.

نه لقی

ك: گه لو، نا، توپرگ. [گه رو]

ف: گلو، نای.

ع: حَلَق، حَلْقوم.

نه لقای

ك: دهر وازه، درگای گه وره. [قای مه زن.]

ف: در وازه، در بزرگ. (اعلی قایی)

ع: رِتاج، دَرَب.

نه لقاويز

ك: ناريزان، داردریا، په تعه لخریاگ. [نه دار دراو]

ف: آويزان، دار آويز. (حلق آويز)

ع: مَصْلُوب، مَخْنُوق.

نه لقاويز كردن

ك: دار کیشان، په ت هه لختن، دار دان. [نه سیدار دان]

ف: دار کشیدن، دار آويز کردن، به دار آویختن.

ع: صَلَب، خَلَق.

وینه

نه لقه

ك: کمه، ناخه. [گور. هه وره ها: هه رشتیکی باز نه یی.
(روك: نه لقه ی نه گوستیله یا نه لقه ی ده ف.)]

ف: کچه، پیچک. با ت ره، ب ره ون، پ ره ون.
(حلقه ی انگشتر یا پرواز ده ف)

ع: فَتْحَة، بُرَة، خِرص، حَلَقَة، دَاوَة، دَاوَة. طَاوَة،
اِطَار، حِتَار، كِفَة، كِفاف.

وینه

نه لقه به کوش

ك: ب نه، برده، زه رخی. [کو یله ی نه لقه له گوی.]

ف: ب نه، برده، زر خرید، کچه به گوش. (غلام
حلقه به گوش)

ع: عَبْد، غلام، قِنْ، مُعْتَق، مَمْلُوك، مَوْلَى.

نه لقه پیکان

ك: نه لقه دان، ناخه دان. په پکه دان. [خپرونه و
باز نه یی بونی مرو ف یا ناو ان، یا مار.]

ف: پره زدن، چنبره زدن، چپ زدن، پره ون زدن.
(حلقه زدن انسان یا حیوان، یا مار)

ع: اِسْتِدَارَة، اِسْتِكْفاف، تَحْلُق، تَطْوِی، رَحْو.
نه لقه پیز

ك: چفت. [نه لقه و زنجیری ده رگا داخستن.]

ف: چفت، بندنه، ن رنگ، ب رنگ. (حلقه ریز در)

ع: مِزَاج، مِزَاج، مِزَاق، مِزَاق، مِزَاج، مِزَاق، مِزَاق، مِزَاق.
وینه

ته‌لقه‌ی ناخیه

ك: ته‌لقه‌ی میخی ناخوږ.

ف: كچه‌ی آخور.

ع: اُریه، حَلَقَة الاخیة.

وینه ← ناغږ <۲>

ته‌لقه‌ی چادر

ك: قولف چادر. [ته‌لقه‌ی ره‌شال كه میخی پیا

داده‌كوتن.]

ف: پایژده. (حلقه‌ی چادر كه میخ در آن

فروكوبند.)

ع: عروة.

وینه ← نفتلوگه‌ردان <۲>

ته‌لقه‌ی دوگمه

ك: قولف دوگمه، قولف. [ته‌لقه‌ی قوږچه]

ف: گوانگله، آنگله، آنگیله، آنگل، آنگیل.

ع: ابریم، عروة، فَخْخَة، بُرَة، زرفین.

ته‌لقه‌ی کوریس

ك: قولف، ته‌لقه. [ته‌لقه‌ی کوریس]

ف: آنگیل. (حلقه‌ی رسن)

ع: زاجل، رِبَقَة، رِبَقَة.

ته‌لقه‌ی الماس

[ك: به‌ردیكى به نرخه.]

ف: الماس، برلیان.

ع: ماس، الماس، سامور، شَمُور.

وینه

ته‌لقه‌ی الماسه

ك: نالاشك، خوږ، سیخوار، وهرق. [زوقم]

ف: بژ، پژ، بَشَم، لَشَك، زیز، سرما‌ریزه، لشكه.

ع: سَقِیطَة، صَقِیع، ضَرِیب، جَلِید، قَس.

ته‌لقه‌ی لوات

ك: هرزه‌وهرزه، ته‌لوجه‌لو. [به‌دغه‌ی، ره‌جال، ره‌شوروت]

ف: اوباش، آباش، لَفْتَره.

ع: ألواط، أراذل، اوباش، أجلاف.

ته‌لقه‌ی

ك: هانا، كه‌لكه‌نه، نار‌ه‌زور. [نارات]

ف: آرزو، هوس، خواهش، اینفَت، اُوژولش،

اُوژول، یاسه.

ع: تَمَنی، تَرَجی، تَقاضی.

ته‌لقه‌ی

[ك: پارچه‌ییه‌ی كی خدته‌تی ناریشمینه.]

ف: آَلْجه. (پارچه‌ای است مخطط ابریشمی.)

ع: آَلْجه، بَجاد.

وینه

ته‌لقه‌ی

ك: ده‌سه. [دهسته (دهسته‌کردنی گوریس).]

ف: دسته. (دسته‌کردن رَسَن)

ع: رِبَقَة، رِبَقَة، رِبَقَة. (تَرِیبِق).

وینه‌ی هدییه.

ته‌لقه‌ی

ك: تشكيل. [پتروند (به‌ستنی ده‌ست و پیتی ولاخ بو ویرغه

بوون).]

ف: اشکیل، شکیل. (بستن چهار دست و پای

الاغ كه یرغه شود.)

ع: شِكال. (تَشْکیل)

ته‌لقه‌ی

ك: ده‌سه‌کردن. تشكيل‌کردن. [دهسته‌کردن. پتروند کردن]

ف: دسته‌کردن. اشکیل‌کردن.

ع: تَرِیبِق، جَمع. تَشْکیل.

ته‌لقه‌ی

[ك: ناماژه‌ی نزیکي تاك (ته‌پروژه).]

ف: این. (این روز)

ع: ال، ذا، هذا. (اليوم هذا)

ته‌لقه‌ی

ك: به‌لام، به‌لان، وه‌لی. [ته‌لما]

ك: فەن، ولى.

ع: اَمَّا، لَكِنْ، لَكِنْ، وَلَكِنْ.

نەمان

ك: ئەمانە، ئەم كەسگە لە. [ئەفانە، ئەم نەزىكانە: نامازە بۆ نەزىكى كۆ].

ف: ئىن-ھا، ئىن كسان.

ع: اُولَءِ، اُولَئِكَ، هَؤَلاءِ، هَؤَ.

نەمان

ك: پەنا، ھانا، لالە، داد. [دەخىلە. ھارار]

ف: پنا، زىنھار، زىنھار، داد.

ع: اَمَان، دَخِيل.

نەمانە

ك: ئەمان، ئەم كەسگە لە. [ئەفانە، ئەم نەزىكانە: نامازە بۆ نەزىكى كۆ].

ف: ئىن-ھا، ئىن كسان.

ع: اُولَءِ، اُولَئِكَ، هَؤَلاءِ، هَؤَ.

نەمانەت دان

ك: سپاردن. [ئەسپاردن: بە ئەمانەت پىتان، بە ئەمانەت دانان].

ف: سېردن، سەفەتە دانن.

ع: تَامِينَ، اِيْدَاع، اِعَارَة.

نەمىيىق

ك: لوولە، ئەمىق. [ئامىرى دۆيانەن].

ف: ئىبىق، ئىبىق.

ع: اَنْبِيَق.

ۋىنە <۲>

نەمجار

ك: ئىمجار، ئەم كەشە، ئەم بارە. [ئەم كەپتە]

ف: ئىن بار.

ع: اَلْمَرْءُ، اَلْكَرْءُ، اَلدَّفْعَةُ، اَلْمَرْتَبَةُ، هَذِهِ اَلْمَرْتَبَةُ.

نەمجارە — نەمجار [لەگەن «ه» نى نىشانى ناسراودا. (با ھى

عەد)

نەمەر

ك: فەرمان، وتن. [دەستور. راگە ياندن]

ف: فرمان، فرمايش، فرمودن، فرمان، پروانە،

گفتن، دستور دادن، وادار کردن.

ع: اَمْرٌ، حُكْمٌ، قَوْلٌ، اِيْذَانٌ، اِعْلَامٌ، اِظْهَارٌ.

نەمەر بە مەرۇف [و] نەھى لە مۆنگەر

ك: خاس بکە و خراو مەكە، بکە و مەكە، ئەمەر و نە.

[فەرمان دان بە چاکە و بەرگری کردن لە خراپە]

ف: ئە، ئەپۆید، (خوب کن بد مکن)، واداشت و

بازداشت.

ع: الامر بالمعروف والنهي عن المنكر.

نەمەر و نە

ك: بکە و مەكە. [وا بکە و وا مەكە. (سورگە ئەم «امر و

نەمەر»].

ف: کن و مکن، واداشت و بازداشت. [مخفف

«امر و نهي» است.]

ع: اَمْرٌ وَ نَهْيٌ.

نەمسا

ك: ئىسا، ئىسە. لەمەوسا. [ھەنوكە. ئەمەرپاش]

ف: ايسا، ايدر، ايدون، اكنون، كنون، نون،

اين دم. سپس.

ع: الحال. بعد.

نەمما

ك: بەلام، بەلان، رەلى، ئەمان. [ئەما]

ف: فەن، ولى، لىك.

ع: اَمَّا، لَكِنْ، لَكِنْ، وَلَكِنْ.

نەمەنە

ك: ئەرنە، ئەمەندە، ئەم ئەندازە، يەندە. [ھەندە]

ف: ئىن اندازە.

ع: هَذَا اَلْمِقْدَارُ.

نەمىيەت

ك: ھەيدەتى، ھەمىيەتى، ئارامى. [بى-تەرس بوون]

ف: ايمنى، آرامش.

ع: امنيّة.

نه مو

ك: پر، فره پر، نه مېو، نه بو. [چې (بو) نمونه: دارستانك

كه دره ختى زږى تيا بيت.]

ف: انبوه، پړ، درغيش، كشن، مشت، بسيار پړ.

(جنگلى كه درخت بسيار داشته باشد مثلاً.)

ع: اثيث، مُتَفّ، غلباء، مُتَكَاثِف. كَثِيف، كَثّ.

نه هه

ك: نهم كهسه، نهم چته. [يه، نهم نزيكه: ناماوه بو نزيكى

تاك.]

ف: اين، هين.

ع: ذا، هَذَا. ذِي، ذِه، ذِه، هَذِي، هَذِه.

نه ههسه.

[ك: نه مه ته.]

ف: اين است، اينك، اينه، هينه.

ع: ذا، هَذَا، هُوَذَا.

نه هه ها.

[ك: نا نه مه ته.]

ف: اينه ها، اينك ها.

ع: هذا، هَا هُوَ.

نه هېق ← نه هېقي [(سوروكه له كراهه.)] [خلف است.]

نه هين

ك: دوروس، دوروسكار، چيگه ي بارو. [ده سپاك

(جي متمانه)]

ف: اُستوار، سَستوار، اُستَوان، سَستَوان، اوستان،

بابَک، اوستام، اُستام، ستام. (محل اعتماد)

ع: آمين، مَأمُون، مُؤَمَّن، اَمَنَة، مُعْتَمَد.

نه هين

ك: ناسوده، هيدى. [پتختم]

ف: درغال، آسوده، آرام، اُستوار، دل اُستوار.

ع: آمِن، آمِن، مَأمُون، مُطْمَئِن، آمين.

نه ن

ك: چمن، چمنى، چمند، نه ند، ورده. [هه ند: ژماره يه كى

كه م.]

ف: آند، چنډ، خورده.

ع: نَيْف، نَيْف، بَضَع.

نه نازه

ك: سهنگاتى، روى، به قهده. (نه نازه يه كه مهن گه نم

به چمن؟). [كيش، هاركيش]

ف: اندازه، سنگ، همسنگ.

ع: مُعَادِل، مُوَاظِن، مِيزَان، زِنَة، وَزَن، وَزَان، وَزَانَة،

مِقْدَار، مُسَاوِي، قَدَر.

نه نازه

ك: به قهده. (قهده) (نه نازه يه دوو گز دوو بوون له يه ك.)

[هينده ي، به قهده ر]

ف: اندازه.

ع: مِقْدَار، قَبِي، قِبَاء، قَاب، قَيْب، قَاد، قَدَى، قَيْد،

قَاس، قَيْس. (بَيْنَهُمَا قَبِي قَوْسَيْن - ذَرَعَيْن.)

نه نازه

ك: به قهده، شماره، ژماره. (نه نازه يه ده نه فري هاتن.) [به

ژماره]

ف: اندازه، شماره، هماره، همار.

ع: لُهاء، لُهاء، عِدَة.

نه نازه

ك: به قهده. (به نه نازه يه ده قران پرون له مشتيا بوو.) [پر]

ف: اندازه.

ع: رُهاء، رُهاق، رُهاق، مَبْلَغ، قَدَر، مِقْدَار.

نه نازه

ك: به قهده. (نور كوا به نه نازه يه سالو منه. نور پارچه

نه نازه يه كواس.) [به قهده ر، هارتا]

ف: اندازه، فراخور.

ع: قَد، قَدَر، مِقْدَار، مُسَاوِي، مُعَادِل، مِيزَان، مِثْل،

قِيَاس، قُوَاة، وَدَارَة.

نه‌نازه

ك: شماره، ژماره. (له‌شكرئ بئ نه‌نازه هاتكه.) [راده]

ف: شُماره، هُماره، هَمار.

ع: حَـدّ، عَـدّ، حِـسَاب، قِـيَاس، هِنْدَاـزَه، هِنْدَاـز، هِنْدَسَة.

نه‌نازه

ك: جینگه. (له نه‌نازه‌ی خوی ده‌رچوگه.) [سنور، پله]

ف: اندازه، ورج، باره، فَرَباره، داراب، دارات، آروند.

ع: حَـدّ، طَوَر، قَـدَر، شَـان.

نه‌نازه

ك: پێوانه، نه‌یاره، [بپ، چه‌ندیتی (وه‌کو: گه‌ز، گاره‌خان، مهن، پێوانه و...)]

ف: اندازه، پیمانه، گری، آیاره. (اعم از ذرع، جریب، من، کیله و غیره)

ع: مِـقَیَاس، مِـیْزَان، مِـقْدَار، مِـعْیَار.

نه‌نازه

ك: پێوانه‌زانی. [نه‌اندازه‌زانی (زانباری نه‌ندازه).]

ف: اندازه‌دانی. (علم اندازه)

ع: هِنْدَسَة، عِلْمُ الهِنْدَسَة.

نه‌نام

ك: گزیان، تهن، له‌ش، سهرتاپا. [قالب، گشت گیان.]

ف: اندام، پیکر، کالب، کالبَد، کُلوب، تَن، تَوَن.

ع: بَدَن، جُـئَة، قَالِب، تَرْکِیْب، اَعْضَاء.

نه‌نام گیان

[ك: نازای له‌ش (میشك، دَن، جگه‌ر، همدوو باتوو).]

ف: اندام جان، اندام زندگی. (مغز، دل، جگر،

هردو خایه)

ع: الاعضاء الرَّئِیْسَة.

نه‌نیو

ك: نه‌مو، نه‌مبو، پڕ، [چڕ (دارستانی پڕ له دره‌خت).]

ف: آنبوه، پُر، كُشَن، درغیش، مَشَت، بسیار پُر.

(جنگل پُردرخت)

ع: أَثِیث، مُلْتَفّ، غُلْبَاء، كَثّ، مُتْكَاثِف.

نه‌نبیق

ك: نه‌میق، نه‌مبیق. [نامیزی دل‌وپاندن.]

ف: آنَبیق، آنَبیق.

ع: آنَبیق.

وینه: نه‌نبیق (۲)

نه‌نجام

ك: دوایی، پەر، پایان. [کو‌تایی]

ف: آنجام، فَرجام، فَرناد، پایان، سَومه، گران، کراه.

ع: نِهَایَة، نِهَاء، غَايَة، خَاتِمَة، عَاقِبَة.

نه‌نجام دان

ك: بڕینه‌وه، دوایی هارودن، رێك خستن، سه‌قام

دان. [کو‌تایی پێهتێنان، به‌جی هێنان]

ف: انجام دادن، پایان آوردن.

ع: قَضَاء، اِسْعَاف، خَتَم، اِنْجَاز.

نه‌نجامه

ك: له‌ولاه، [لا‌ولاه: نامرازی لێك قایم کردنی ده‌رگا و

په‌نجهره و...]

ف: آنجامه، آه‌ن جامه، لَولَواو.

ع: طَرَف، مَفْصَلَة.

وینه: (۱)، (۲)

نه‌نجه

ك: پل، جنكه، بوغون. [ورده پارچه]

ف: آنج، آنجه، ریز، ریزه.

ع: قَطْعَة، بَضْعَة، بَضْعَة، زَيْمَة، حُدَّة، حُدُودَة، فِدْرَة،

فِلْدَة، مُزْعَة، خَرْدَلَة.

نه‌نجه نه‌نجه

ك: پل‌پل، ریزه‌ریزه، بوغون‌بوغون، جَنیاک. [نه‌نجراو]

ف: آنجیده، ریزریز شده، ریزریز، آنجه‌آنجه.

ع: مُقَطَّع، مُقَرَّط، مُبَضَّع، مُخَذَّع، مُخَذَّل.

نه‌نجه کردن

ك: پل کردن، جنین، ورد کردن. [نه‌نجین]

ف: ریز کردن، انجیدن، خورد کردن.

ع: ثَقَطِيع، قَرَط، خَذَعَبَة، خَذَعَلَة، خَزْدَلَة، ثَبْضِيع، تقریط.

نه‌نجینه

ك: چِنَلِنگ. [نیزنگ: داری هه (پاچراو بز سروتاندن)]

ف: انجینه، انجیده، انجین، هیزم. (ریزریز شده، پارچه‌پارچه شده)

ع: مُقَضَّب. حَطَب.

وینه

نه‌نده‌روون

[ك: حەرم]

ف: مُشْكُو، مُشْكُو، مُشْكُو، اندرون.

ع: داخل، حَرَم، خَلْوَة، بَيْت الْحَرَم.

نه‌نده‌روون

ك: نارۆك. نار. [هەنار. نارەو]

ف: آندرون. نرون، آندو، تو، میان.

ع: جَوْف، بَطْن. داخل، باطن.

نه‌نه‌ج

ك: رو‌گەردان بون، پشتەر كه‌فتن، پینه‌هاتن. [نكولی]

ف: مَنَبَلِي، آرندان، کبیید، بی‌باوری.

ع: جَحْد، حُجُود، انكار، تَحْشِي، ثَاشِي، تَبْرِي.

نه‌نه‌ج کردن

ك: پشتەر كه‌فتن، پینه‌هاتن، رو‌گەردان بون. [نكولی]

کردن]

ف: مَنَبَلِيدن، کبییدن، آرندان کردن. باور نکردن.

ع: جَحْد، انكار، تَحْشِي، ثَاشِي.

نه‌نه‌عام

ك: وەلفەت، بەخشش، دەستخەشە، دەخەشە،

پاخەشە. [خەلات]

ف: بخشش، پارتج، دست‌رنج.

ع: إِنْعام، عَطِيَّة، مَوْهَبَة، صِلَة، جَانِزَة.

نه‌نه‌فیه

ك: برنۆتی. [سەوۆتی]

ف: خفدارو، بینی‌دارو.

ع: أَنْفِيَّة، سَعُوط، نُشُوط، عَاطُوس.

نه‌نه‌فیه‌دان

ك: برنۆتی‌دان. [جینگه برنۆتی.]

ف: خفدارودان. (جای بینی‌دارو)

ع: حُقَّة الْعَاطُوس.

نه‌نه‌هس

ك: دەسی، دەسه‌نەهس. [له‌هەس (گۆرۆدراوی «عن

قصد».)]

ف: دانسته، ستم. (محرف «عن قصد» است.)

ع: عَمْدًا، تَعَمُّدًا، عَنْ قَصْد.

نه‌نگار

ك: شماردن. [دانان، گری]

ف: شَمَرش، آنکار.

ع: فَرَض، تَقْدِير، تَصَوُّر.

نه‌نگوس

ك: كلك. [قامك، پەنجە (ناری پەنجە‌كان له زمانی كوردیدا

بەم شێوەیە: تۆتە، براتووتە، زەرەنە‌قوتە، دۆشاومۆ،

سپی‌كوژە.)]

ف: انگشت، كلك، كلیك. (نام‌های انگشتان در

کردی از قرار زیر است: توتە، براتووتە،

زەرەنە‌قوتە، دۆشاومۆ، سپی‌كوژە.)

ع: اصْبَحَ. بَنَان. اَنْمَلَة. اَنْمَلَة.

وینه <۵-۱>

نه‌نگوس براتووته

ك: براتووته، براتووته‌له. [قامکی پال‌تووته.]

ف: برادر‌كالوج، كالکوج.

ع: بِلْصَر.

وینه <۴> نه‌نگوس

نهنگوس پیچ

ك: [ك: جوړه هه لویه كې به ناربانگه.]

ف: انگشت پیچ. (حلوایی است معروف.)

ع: لُوق.

نهنگوس شاده

ك: د زشار مږ. [قامکی شاده]

ف: كلك نمار، انگشت نمار.

ع: سَبَاة.

وینه-نهنگوس <۲>

نهنگوس ناوگین

ك: زبرنه قوته. [بدره لوته، بالابه رزه]

ف: انگشت میانه.

ع: وُسطی.

وینه-نهنگوس <۳>

نهنگوس نما

ك: كلكه نما. [ناسرار، به ناربانگ (له چاكي يا له

خراییدا.)]

ف: انگشت نما. (به خوبی یا بدی)

ع: شَهْرَة. مُعَيِّن، مُشَخَّص، مُخَصَّص. عِبْرَة، نكال.

نهنگوسه تווته له

ك: تروته، تروته له. [قامكه چكوله]

ف: كلك، كلیك، كالوج، كابلج، كابلجیج.

ع: خِنَصَر.

وینه-نهنگوس <۵>

نهنگوسه كهوره

ك: سبې كړږ. [قامكه گهره]

ف: شست، انگشت نر، انگشت بزرگ.

ع: اِبْهام.

وینه-نهنگوس <۱>

نهنگوس

ك: كه مې. [توڑی]

ف: انگشتی، کمی.

ع: لُمَظَة، قَلِيلًا.

نهنگوسيله

ك: كلكه رانه. [نهنگوستمړيله]

ف: انگشتی، انگشتر.

ع: خاښم، خاتام، ختم.

وینه

نهنگوسيله

ك: نهنگوسانه. [شتیكي كلاوناسايه (گوزوی چنه كان له

چمدم دروستی ده كښ بډ پدغه يان.)]

ف: اُنگشتانه، اُنگشتوانه. (جوراب بافان برای

انگشت از چرم می سازند.)

ع: خَتِيْعَة، قَلَسُوَة الاَصْبَع.

وینه

نهنگوسيله ی بی کاسه

ك: نه لته. [نالته: كلكه وانه ی بی نقیم.]

ف: كَچِه، پيچك، انگشتر بی نگیڼ.

ع: حَلَقَة، فَثْحَة.

وینه-نه لته

نه نو

ك: پلمه. پدژاره. [خه فدت]

ف: اندوه، موژه، موژ، تَش، گُژم، گرفتگی، فَرَم،

راخ، دل تنگی.

ع: هَم، حَزَن، اِنْقِیاض

نه نوا

ك: تهرخوا، دارایی. [شت]

ف: نوا، چیز، دارایی.

ع: مال، شَيء، مُكْنَة، یَسار.

نه نووخته

ك: نروته، پدسه ناز، نیاته. [پاشه كمرت]

ف: اندوخته، دوخته، پس انداز.

ع: ذُخْر، ذَخِيْرَة.

نه نووخته كړدن

ك: نروته كړدن، نیاته كړدن. [پاشه كمرت كړدن]

ف: آندوختن، پس انداز کردن، دوختن.

ع: نَحْر، اِدْخَار.

نه نووخته‌ګر

ك: نووٲه كهر؁ نڀاته كهر؁ [پاشه كهوٲكههر]

ف: آندوز، پَس انداز.

ع: نَحَارُ.

فہمیش

ك: ترس، باك، پهروا، [خوف]

ف: آندیش، بییم، باک، ترس، هراس، آندیشه،

پَرَوَا.

ع: وَمَم، ثَوَم، خَوْف، جُبْن، خَشْيَة.

نہایت

ك: پیر، هوٲش، نیهاد. [هزر، فكر]

ف: نهاد، سگال، اندیشه، سمراد، نیرنود، پندار.

ع: نَظَر، فِكر، رَأْي، صَرِيعة، عَزِيعة، خَيال، نِيَّة.

نہو

ك: نهو كه سهه. [وی: راناوی كه سی سیته می تاك.]

ف: او، آن، اوی، وی، آل، دَس.

ع: هُ، هِ، (مِنْهُ، بِهِ) هُوَ، (هِيَ) (هَا)

ع: الآخر، غَيْرُهُ، سِوَاهُ.

نہوج

ك: پڑیہ، كہلہ، بولونی، ہدزی، [تَرْيَك، بَلْنَدی]

ف: اُوگ، اُوچ، كَلَّہ، چَكادہ، چَكاد، سَكاد، چَكاه،

چَہاد، بُلْنَدی.

ع: اَرِج، ذُرْوَة، قُلَّة، قُلَّة، قِلالہ، قُلَّة، قُلَّة، رِفْعَة، اِرْتِفَاع.

نہودال

ك: وارِہسہ، بگرِگ، خاسِگہل، [عہودال، تہرکہ دُنیا]

(نہوانی راز لہ دُنیا دیتن و لہ شاخ و کِتودا دہژین.)

ف: زَیْبَن، وارِستہ، زَیْبَنان، رَستہ، سِیامَک،

ساسان، وارِستگان، رَستگان، (کسانی کہ ترک

دُنیا می کنند، و در کوہ زندگانی می نمایند.)

ع: اَبَدال، اَوْتاد، زاهد، مُتَجَرِّد، تَارِک، تَارِکُ الدُّنْیا.

نہودہر

ك: دہر، دہرہ، [دہرہ: بہرامبہری «ناوہ»].

ف: بیرون، در.

ع: خَارِج.

نہورا

ك: برسی، [برچی، بہرامبہری «تیر»]. (وشہ یدکی

ہدورامیہ.)

ف: گُرسنہ، گُشنہ، گُسنہ، (اورامی است.)

ع: جائع، نائع، جوعان.

نہورام

ك: دورسی، پیتشہفت، [چالک بوون، بہرہ پیتش چوون]

ف: ساز، سازگاری، دُرُستی، رَوا یی، رَوا شدن،

پیشہرفت.

ع: صِلَاح.

نہوزار

ك: ساز، تفاق، کہلوپہل، دیش، [نامیر]

ف: اوزار، افزار، فزار، انگاز، ساز.

ع: آتہ، آداه، جَہان، اَسباب.

نہوسا

ك: لہ مہوہر، جاران، نہو رختہ، [لہ مہوہریش]

ف: پیش، پیش از این، آن گاہ.

ع: قَبْل، قَبْلًا، سَابِقًا، حَیْثُ.

نہوسا

ك: لہودوا، لہمہودوا، (من روم، نوسا نہو ہات. من

نہروم، نوسا تو بی.) [لہ مہریش]

ف: آن گاہ، سپس، پس از آن، پس. (من پیش

رفتہ، او پس آمد)

ع: بَعْد، عَقِب، اِثْر، غِیْب، بَعْدَ ذَک، غِیْبَ ذَک.

نہوقہ

ك: توش، توشیار، نارقہ، [گہرژہ]

ف: دُچار، دوچار.

ع: مُصَادِف، مُلاقِی.

نہو کہسہ

ك: نہو، [ری]

ف: او، آن کس، آن.

ع: هُو، الَّذِی، (ہی، اَلَّذِی)

نہوکار

ك: دَلریش، دَلرَنج، پَدشِیو، پَدشِی، پَدشِیو، ریش، زہخمدار.

[کز و دامار، دَلرین، بریندار]

ف: پَشِیم، پَرِیشان، اَفَسُردہ، شَپِلیدہ، آژردہ،

اَفگار، سگالی، ریش، رُخمی، رُخمدار.

ع: مَلول، مَحْزون، حَزین، مَہموم، مَکھوف، لَہف،

لَہیف، لَہوف، مَجروح.

نہولا

ك: ژور، خوار، بہرانہر، [نہوتہرف]

ف: آن سو، دگر سو.

ع: الجَانِبِ الْاَخرِ، الطَّرَفِ الْمُقَابِلِ، (عُلُو، سَفَل.

مُواجِہ، تِجاہ)

نمولاتر

ك: ژورتر. خوارتر. نمولهتر. [نمولاترتر]

ف: آن سوتر، آن سوترک.

ع: وږاء، تِلک الجِهَة.

نمولاد

ك: توخم، توخمه، تۆم، توژم، توژم، منال، بهره، زاوزوه،

فرزون. رهسن، روله. [رهچهلک. زارن]

ف: فَرزندن، تَخم، اَژم، زاده، نَبير، نَبيره، زهزاد،

دوده. نژاد، پَرَوَن، گوهر.

ع: نَسَل، ذَرِيَّة، عِتْرَة، ضَيْن، نَتِيجَة، ضَيْنو، عَقَب،

عَقَب، نَجَل، وَلَد، وَلَد، وَلَد، وَلَد، سَلِيل،

سُلالة، ذَراري، اَعقاب، وَلَدَة، اَلدَة، وَلَد. نَسَب،

أصل. (هُم مِّن نَّسَبٍ وَاحِدٍ. مِّن أَصْلٍ وَاحِدٍ)

نمولدزا

ك: نهمه، نهتهوه، توخم، تۆم، توژم، توژم، رولهزا، كوپهزا،

زاوزه. [تۆرهمه. كوپهزا، كچهزا]

ف: نوه، نواده، نواسه، نَباسه، نَبيسه، نوَندول،

نَبيره، نَبير، زاد، زهزاد، تَخم.

ع: نَسَل، نَجَل، حَافِد، حَفِيد، ذَر، ذَرَة، ذَرِيَّة، ذَرِيَّة،

ذَرِيَّة، عَقَب، عَقَب، سُلالة، سَلِيل، أولاد، اَحفاد،

اَعقاب، ذَراري.

نمولق ← **نمبلق** [پسته کانی گوردراوه.] [عَرَب «نمبلق»

است.]

نمونډه

نمونه

ك: يه‌ند، نمر نه‌نازه. نهم نه‌ندازه. [نمونه‌نده، هينده،

نهمنده]

ف: آن اندازه. اين اندازه.

ع: ذَلِكَ الْمِقْدَار، هَذَا الْمِقْدَار.

نمو وهخته

ك: نمرسا، نمر روژه، نمر دهمه. [نمر کاته]

ف: آن دم، آن دی، آن دون، آن هنگام، آن گام.

ع: حَيثُنْ، ذَلِكَ الْحَيْنَ، ذَلِكَ الْوَقْتُ.

نموه

[ك: نامازه بو دورر.]

ف: آن، دَس.

ع: ذا، ذاك، ذَلِكَ. (تِلک)

نمونهته

[ك: نمره‌تا، نارته]

ف: آنت، آن‌را، اورا.

ع: ذاك، ذَلِكَ. (تِلک)

نمونهجه

ك: بايس، گهرک. (نموره‌جی نييه، بايسی نييه، گهره‌کی

نييه.) [نياز، پتريستی]

ف: بايست، خواست. (بايست ندارد،

نمی‌خواهد)

ع: اِحْتِياج، اِفْتِقار، اُزوم. (لا يَحْتَاجُ)

نموهسه

[ك: خزیه‌تی]

ف: آن است.

ع: هُوَ، هَا هُوَ، هُوَ ذا.

نموهل

ك: يه‌کم، به‌رگ، به‌رگين. سمر. دم. دهمدهما. نوک.

سهره‌تا، به‌رايی. به‌ر. له‌به‌را. (سهرسويح، دم سويح، نوک

مه‌تله‌ب، سهره‌تای له‌شکر، به‌رايی له‌شکر.) [هدهول]

ف: نُحَسِت، نُحَسَتين، نُحَز، نُحَزين، پيش،

پيشين. آغاز، فَلَح. از پيش. (سر صبح، آغاز

مطلب، آغاز لشکر)

ع: أَوَّل، بَدء، اِبْتِدَاء، اَنْفَة. عُنْفوان، اَطروان، غُلُوَاء

(الشُّبَاب). مُقَدِّمَة (الجيش). أَوَّلًا، قَبْلًا.

نموهل سهدوا

ك: داشت. [سفتاح] [دهشت: هدهول فروشی روژانه.]

ف: داشت، دَخش، دَشَن، دَسْت‌لاف، دَسْت‌فال.

ع: اِسْتِفْتاح.

نمودن مانگ

ك: سدر مانگ. [سدره تاي هديف]

ف: اُرمُز، آغاز ماه.

ع: غُرَّة، بَرَاء.

نموده له مين

ك: بدرگ، بدرگين، يه كم. [يه كه مين]

ف: نُخُسْتين، نُخَزين، پيشين، آغازين.

ع: اَوَّل، اَوَّلِي.

نموده يه

ك: ندری. [نمر كه سدی...، نمرشتهی...] (نمده يه چه پی)

کرد.

ف: او را، آن را. (آن را چه کرد.)

ع: ه، ه، ذَا، ذَٰلِكَ. (م: هَا، تِلْكَ)

نموی

ك: نهدی، نهدی. [ویدهدی، پیوسته]

ف: می شود. باید، بایستی.

ع: يَكُونُ، يَصِيرُ. لاِبْدُ.

نموی

[ك: نهدی (دورم كه سی تاكه.)]

ف: می شوی. (مفرد مخاطب است.)

ع: تَكُونُ، تَصِيرُ.

نموی

ك: نموده. [نمده كه سدی...، نموده یی...] (نموی چه پیتکرد.)

ف: او را، آن را. (آن را چه کرد.)

ع: ه، ه، ذَا، ذَٰلِكَ. (م: هَا، تِلْكَ)

نمویج

[ك: ندریش]

ف: او هم، آن هم.

ع: هُوَ اَيْضًا، وَهُوَ.

نموینی

ك: ندرانی، ندرانی، چاری پی نكه فی. [ده بینیت.]

ف: می بینند، می بینند، بیند، نگاه می کند.

ع: يَرَى، يَرَاي، يُعَايِنُ، يَبْصُرُ.

نموینی

ك: ندرانی، ندرانی. [نمینی (دورم كه سی تاكه.)]

ف: می بیننی، می بیننی، بیننی، بیننی. (برای

مفرد مخاطب است.)

ع: تَرَى، تُبْصِرُ، تُعَايِنُ، تُبْصِرُ.

نمها

[ك: وشهی ددرپینی ودرزی و خدم خوارنده.]

ف: آه!، آوَح!، اه!

ع: آه!، آه!، أَلَسَف!

نمها!

ك: ده ها!، بدخ!، خواشخوش! [به به به! (وشه ی پده سده

کردنه.)]

ف: وه!، وَح!، وهوه!، وِخوَح!، پِخ!، پِخِخ!، خَه.

(كلمه ی تحسین است.)

ع: يَخ، مَرَحَبًا!، يَخ يَخ، طَوْبِي!

نمها!

[ك: هنی! (وشه ی بانگ کردنه.)]

ف: آها!، آهه! (حرف ندا است.)

ع: آ، آي، ها، يا!

نمها!

[ك: هوی! (وشه ی بانگ کردنی دوره.)]

ف: آهای! (ندای دور)

ع: آيا، هيا، آ!

نمهاها!

[ك: وشه ی بانگ کردنی دورتره.)]

ف: آهای! (ندای دورتر)

ع: يا، آ!

نمهای!

ك: بپروا!، بنواپه! [سیر كه!، ناگدار به! وشه ی

ناگدار کردنه.]

ف: هان! ببین! نگاه کن!

ع: اُنْظُرْ! تَبَصَّرْ! تَنْبُّهْ!

نه‌هریمه‌ن

ك: درنج، شه‌یتان. [شه‌یتانی زورده‌شتیه‌كان.]

ف: اهریمه‌ن، اهرَمَن، هَرَماس، اهرامَن، اهرَن،

اهریمه.

ع: شَیْطَان، اِبْلِیس، حَنَّاس، فَاتِن، فَتَّان، طَاغُوت.

نه‌ی

[ك: وشه‌ی بانگ‌کردنی كه‌سی دروه‌می‌نزیكه‌.]

ف: آی! آلا! آیا! های! (كلمه‌ی ندا به مخاطب

نزدیک است.)

ع: آء! آء! آء! آء! آء!

نه‌ی

ك: په‌س. (نه‌ی من چه؟) [نه‌دی]

ف: په‌س. (په‌س من چه؟)

ع: فء. (فَأَنَا مَا؟)

نه‌ی

[ك: ده‌ی!]

ف: دا، دهه! ه‌ی!

ع: ه‌یء!

نه‌یاره

ك: عه‌یاره، پتوانه، نه‌نازه. [پتور، سه‌نگ]

ف: آیاره، پیمانه، اندازه.

ع: عَیَار، مَعِیَار، قِیَاس، مِقِیَاس، وَزَان، مِیْزَان.

نه‌یه‌یه‌ت

ك: شارسان. [شارستان: شار و ناچه‌كانی دوروبه‌ری.]

ف: شهرستان.

ع: اِیَالَة.

نه‌یه‌رو!

ك: هه‌یه‌رو! [هاوار به‌سالم! وشه‌ی خه‌م خوارده‌ن.]

ف: ای وای!

ع: وَیْلَكَ! وَاها! وَاوِیْلَاه! وَاوِیْلَا!

نه‌یزه‌ن

ك: هه‌میشان، هه‌میشانو، دیسان، باز، دوریاره، نه‌بجارتو.

[هه‌روه‌ها، دیسانه‌وه]

ف: نیز، باز، دیگر، ایدی، اندی، دگرو، دگربار، بار

دیگرو.

ع: اَیْضاً، مَرَّةً أُخْرَى.

نه‌یژی

ك: چا، چان، چما نه‌یژی، گومانم. [نه‌یژی، وانه‌زانی]

ف: گویی، تو گویی، پنداری، تو پنداری، آرنگ،

همانا، گُمان بَری، گُمانم، گویا.

ع: كَأَنَّكَ، كَأَنَّهُ.

نه‌ینه

[ك: نه‌ی!]

ف: آن‌جا، آندون.

ع: تُم، ثَمَّةً، هُنَاكَ.

نه‌یهام

ك: هیتا، دركه، گه‌یائِن. [ناماژه]

ف: سیم، کوس، تمار، دَندش، پَرخیده، زیرلَبی.

ع: اِشَارَة، اِیْماء، اِیْباء، اِیْحاء، اِیْهام، اِیْماض، رَمَز،

تَلْمِیح، تَوَمِّیَة.

نه‌ی هاوار!

ك: هه‌ی داد!، هه‌ی هاوار! [نه‌ی داد و بیداد!]

ف: آی وای!، آی داد!، ه‌ی فریاد!

ع: وَاوِیْلَاه!

نه‌یه‌رو!

ك: هه‌یه‌رو! [وشه‌ی ده‌ریینی نا‌په‌زایی و بی‌تزاریه.]

ف: دهه!، دا!

ع: ه‌یء!

نه‌یه‌رو!

ك: هه‌یه‌رو! [هه‌یه‌ت!، دورره!]

ف: ه‌ی های!

ل: ره، دوری. [سل]

ف: زم، دوری، گریز.

ع: احتراز، نفرة، تباعد.

نیبلاع

ل: ناگای. [ناگادار برون، زاتین]

ف: آگاهی، آگهی.

ع: علم، اطلاع، اطلاع، وقوف، خبره، بصيرة، استحضار.

نیبمینان

ل: دلنیا، دلگرمی، بار، پرمیان، باقی.

[ناسوده، پشتپی نهستن]

ف: دلگرمی، دل آسودگی، آسایش، دل آستواری، باور.

ع: اطمینان، امانة، اعتماد، وثوق.

نیبجاره

ل: کرئ، کرئاری، کرئدان، مزه، مزه‌دان، باره‌فروشی، مزیاری. [مز، به کرئ‌دان]

ف: مزد دادن، بهره دادن، بهره‌فروشی، مزد یاری، بهره‌داری.

ع: اجاره، ایجار، اکراء.

نیبجاره‌دهر

ل: به‌مزد، به‌کرئ‌دهر. کرئکار. [نهو کسه‌ی شت به کرئ ددهات. هدهوها: به کرئ‌گیار]

ف: به مزد ده، مزد‌بگیر. مزدور.

ع: مؤجر، مکرري.

نیبجاره‌کهر

ل: مزار، مزدهر، مزدهر، کرئ‌دهر، کرئار. [کرئچی]

ف: مزدیار، مزد ده، بهره‌دار، مزد بده.

ع: مستاجر، مکتري.

نیبجازه

ل: ده‌سلاط، گفت، ده‌سور. [موله‌ت]

ف: لهی، بار، گفت، گفتار، دستور، وادید.

ع: اجازه، رخصة، اذن، قول.

نیبجازه

ل: نه‌فسون، دهمبه‌س. [قترا، ده‌سور (بو نمونه: نیبجازه‌ی مار گرتن).]

ف: افسون، شوبست، شونست، فسون، اوسون، مسرود، دمدمه، جادو، نیرنگ. (اجازه‌ی مار گرفتن مثلاً.)

ع: رقية، عزيمة، سحر، دعاء، طلسم، تعویذ.

نیبجفاف

ل: زور، ستم، رنه. [زولم، ناهقی]

ف: ستم، چخ، زغم، بیداد.

ع: ظلم، اخفاف، تعدی.

نیبجرا

ل: په‌واکردن، ریگه‌خستن، نه‌جام‌دان، کارخستن. [جینه‌جی کردن]

ف: روا کردن، راه انداختن، کار انداختن، روان ساختن.

ع: اجراء، امضاء، انفاذ، تنفیذ.

نیبجماع

ل: گه‌له‌کومه، نیلجاری. [هاوکاری کردنی به کومه‌ل. راپه‌رین]

ف: شورش، آشوب.

ع: اجتماع، ازدحام، قیام، نهوض، نهضة.

نیبھرام

ل: نابورو، نگین، سنگینی، گهره‌ی. [ریز، حورمند]

ف: ارجمندی، آزر، آبرو، بزرگی.

ع: عزه، حرمة، احترام.

نیبھرام گرتن

ل: نابورو لیتیان، سنگ لیتیان، گهره‌ی لیتیان. [ریز لیتان]

ف: بزرگ داشتن، ارجمند داشتن، آبرو

گذاشتن.

ع: اعزاز، اکرام، تکریم، تبجیل، تجلیل، تعظیم، تقدیر.

نیحتلام

ل: شہیتانی. [شہیتانی بودن]

ف: گوشاسب، گوشتناسب، گوشاسب.

ع: احتلام، حلم.

نیحتیات

ل: پاریز، سول، دوروی، [وریایی، سل]

ف: پرهیز، دوری، باریک بینی.

ع: احتیاط، احداق، تحرّم، حوطه، حیطة، تباعد، اجتناب.

نیحتیاج

ل: نیاز، کدل کدتن، نمرجه، [پنویستی، ناتاجی]

ف: نیاز، نیازمندی، چنبللی، تکنگ، تُلَنه، خواہش، خواہشمندی، کار داشتن.

ع: حَاجَة، اَرَب، شَجَب، وَطَر، عَوَز، ضَرُورَة، بُغیَة، اِحتِیاج، اِفتِقار.

نیحسان

ل: خاسه، خاسی، خاسه کردن، [چاکه، چاکی]

ف: خوبی، نیکی، آرازش، ارزانش، خوبی کردن.

ع: احسان، صنّیع، صنّیعة، بَر، مَبَرَّة.

نیحیا

ل: زینگو، کردن. [زیندو کردنه (ی مردور).]

ف: زنده کردن. (مرده را).

ع: اَحیاء. (احیاء الأموات)

نیحیا

ل: خورشه کردن، دهرارردن. [خوش کردنی زوی بایر.]

ف: آبیسته کردن، آماده کردن. (زمین بایر را

دایر کردن)

ع: اَحیاء. (احیاء الأموات.)

نیختلات

ل: تیکه لی، هه لسانزدانیشن. [دوستایه تی، هاره لی]

ف: آمیزش، نشست و برخاست، اکدشی.

ع: اِختِلاط، اِمتِزاج، مُعاشَرَة، مُصاحَبَة.

نیختیار

ل: دسه لات، هدرس، خواست. [ریست]

ف: خواست، ملچکا، هوس، پیسایش، پیسونن.

ع: اِختِیار، اِرادَة، مَشِیَة.

نیختیاری

ل: دسه لاتی، هدرسی، دلخواز، به هدرس، به خواز.

[خوړست]

ف: خواستی، هوسی، پیسایشی، ملچکایی.

ع: اِختِیاری، اِرادِی.

نیختیراع

ل: درس کردن، دهارردن، دهرارردن. [داهینان]

ف: درست کردن، درآوردن، تازه درآوردن،

غُبَاد.

ع: اِختِراع، اِبتِداع، اِقتِراح، اِحتِجال.

نیتد

ل: نهمه، نهم. [رشه یه کی گوزانیه. بۆ نامازه به نزیک.]

ف: این. (گورانی است.)

ع: هَذَا، ذَا.

نیداره

ل: دیواخان. [دیواخانه، دادگا]

ف: آواره، (اداره ی دادستان) بَرهون.

ع: اِدَارَة.

نیددهعا

ل: داد، دارا، وتن، خودریژی. (بۆ خوهی نه یژی.)

[دادخوازی، سکالا]

ف: داد، داوری، دادخواهی، خودخوانی، گفتن،

خودگوی.

ع: اِدْعاء، دَعوی.

نیراد

پاداشت، پاداشن، کَیْفَر، بادْفَر، بادآفره، بادآفراه.
ع: جَزَاء، ثواب، أَجْر، مُجَازَات، مُكَافَات، عَوْض،
بَدَل. عِقَاب، عُقُوبَة، مُعَاقِبَة، عُقْبَى، عَاقِبَة.

نیزافه

ل: رورکَش، رورکِش. [زیاد، سهریار]
ف: رورکَش، آفزوده، آفزون.

ع: اِضَافَة، ضَمیمَة.

نیزافه

ل: خَدیه. [خستنه پال (بهرامبهری په‌ها کردن. وه:
غولامی زید).]
ف: خَدیه، خَدِین، خَدیه‌کردن. (ضد اطلاق،
مانند: غلام زید).

ع: اِضَافَة.

نیزقراپ

ل: هەرل، نانارامی. [شله‌ژان، شپرزهی]
ف: غَله، بی‌آرامی، تپش، شورش، جوش و
خروش، جوشیدن.

ع: اِضْطِرَاب، قَلَق، تَبَرُّم، تَضَجُّر، ضَجَر.

نیزدیواج

ل: ماره، چاره. ژن خواستن، په‌یوه‌نی. [ژن هینان، ژن و
میرده‌یه‌تی]

ف: چاره، ژناشویی، زن و شوهری، زن‌گیری،
زن گرفتن، پیوندی.

ع: اِزْدِوَاج، زَوَاج، قَرْوُج، نِكَاح، اِسْتِنْكَاح.

نیززایل

ل: گیانکه‌نکه. [مه‌لکه‌مووت، فریشته‌ی گیان‌کیشان].

ف: جان‌ستان، جان‌شکار.

ع: عِزْرَائیل، مَلَكُ الْمَوْت.

نیزگیل

[ل: دره‌ختیکه (له‌تیره‌ی گویژ).]

ف: آژگیل، گیل، آئج، آکج، آکج، کنوس. (نوعی

ل: عه‌تمر، ده‌قد، ده‌قت، بیانک، ورده‌گیری. [ره‌خنه‌گرتن]
ف: دق، خورده‌گیری، رخنه‌جویی،
بهانه‌جویی، آک‌جویی، سَخَن گرفتن.

ع: اِیراد، اِعتِرَاض، اِنتِقَاد، قَدَح، تَعْيِيب، تَنْقِیص.
عَنْب، عِتَاب.

نیراده

ل: نیاز، هه‌رس، ناره‌زو، گه‌ره‌ک، گه‌ره‌ک‌ه‌بون، خواس،
ریستن. [ریست، خواستن]

ف: مَلْجَک، خواست، هوس، پیسایش، نیاز،
آرزو، آغان، پیسودن، خواستن، آهنگ، آه‌نج،
دل‌بستگی.

ع: اِرَادَة، قَصْد، هِرَادَة، عَزْم، عَزِیمَة، اِنَاصَة، نِیَّة،
مَشِیَّة، تَصْمِیم.

نیرادی

ل: ده‌سه‌لانی، هه‌ره‌سی، دلخواز، دلخوازی. (هه‌ره‌کی
نیرادی) [خو‌ریست (جو‌له‌ی خو‌ریست).]
ف: خواستی، هوسی، پیسایشی.

ع: اِرَادِی، اِخْتِیَارِی.

نیراک

ل: سیواک. [داری سیواک] که وه‌کورو فلچه له‌ده‌می
پاده‌دن.]

ف: پیلو، جالی، جال‌سنا. (درخت مسواک)

ع: اِرَاک، شَجَرُ الْمِسْوَاک.

نیرسی

ل: میرات، میراتی، جیناگ. [که‌له‌پورو]

ف: مُرده‌ری، مُرده‌ریگ، گا‌وزاد.

ع: تَلِید، تَرِکَة، اِرْث، وِرْث، ثَرَاث، میراث، مَوْرُوث،
أَثَلَة، أَثَال.

نیزا

ل: عیتر، پاداشت، قه‌ره‌یو، قه‌ره‌ی، سزا. [توله، پاداش]

ف: داشن، داشاد، شیان، جا‌ور، سزا، پاداش،

از گویج است.)

ع: تُفَاحِ الْبَرِّ، ذُو ثَلَاثِ حَبَّاتٍ.

نیزن

ك: دسور، دسه‌لات، گُفت، [مؤلّت]

ف: لهی، بار، گُفت، گُفتار، دستور.

ع: اِذْنٌ، اِجَازَةٌ، قَوْلٌ، رُخْصَةٌ.

نیزه‌ار

ك: دهرپین، ناشکرا کردن، درکائن، وتن، [خستنه‌پود]

ف: گُفتن، آشکار کردن، دندیدن، پدیدار کردن، هَویدا کردن.

ع: اِظْهَارٌ، اِشْعَارٌ، بَيَانٌ.

نیسا

ك: نیسه، نیسه‌تی، نیساکه، [نیستا، نوکه]

ف: ایسا، اکنون، کُنون، نون، ایدز، ایدون،

آیدون، آهزون، ایمه، این‌دم، این‌زمان،

این‌هنگام، این‌انگام، این‌گاه.

ع: اَلْآنَ، اَلْحَالُ، السَّاعَةُ، اَلْحَيْنَ، هَذَا اَلْآنَ، هَذَا

اَلزَّمَانُ... حَالًا، فِعْلًا.

نیسار

ك: به‌خشش، جوانه‌ردی، [جوامیری (له‌خو گرتنه‌ر و

به‌خشین به‌خه‌لك.)]

ف: هدمان. (از خود گُرفتَن و به‌دیگری

بخشیدن.)

ع: اِیْثَارٌ، فُتُوَّةٌ.

نیساکه ← نیسا

نیساو‌لا

ك: له‌دموسا، له‌مولا، له‌مهدوا، له‌گره‌ولا، له‌گره‌ودا.

[له‌نیسته به‌دواوه.]

ف: از این سپس، پس از این.

ع: مِنْ بَعْدَ، بَعْدَ هَذَا.

نیساو‌لاوه ← نیساو‌لا

نیست

ك: ویسان، له‌نگ کردن، نارام گرتن، مهنه‌ر گرتن، وچان

دان، [پشوو، خایاندن (له‌کار یا له‌رویشند.)]

ف: ایست، ایستادن، ستادن، مات، درنگ. (در

کار یا در راه رفتن)

ع: وَفَقَةٌ، تَوَقُّفٌ، سُكُونٌ، صَبْرٌ، تَأَمُّلٌ.

نیسترا‌هت

ك: ورینگ، وه‌قره، ستار، هه‌سیان، هه‌سیانه‌ره، نارام گرتن.

[پشوو]

ف: آرامش، آرمیدن، آرام گُرفتَن، آسایش،

آسودن، آسودگی.

ع: اِسْتِرَاحَةٌ، سُكُونٌ، قَرَارٌ، هُدُوءٌ.

نیستی‌ها

ك: زکه‌ماسی، [نیسقای، نه‌خوشی ناربه‌ند.]

ف: آمار، آمار، آماره، خُشکامار، خُشک آمار،

شکم‌در‌د‌آب.

ع: حَبْنٌ، اِسْتِسْقَاءٌ.

نیستی‌سنا

ك: جیایی، جیاره کردن، دهر کردن، هه‌ل‌ه‌اردن.

[ده‌ره‌اریشن]

ف: سوایی، جُدایی، سِوا کردن، بیرون کردن.

ع: اِسْتِثْنَاءٌ.

نیستی‌شمام

ك: بو کردن، لووت گه‌ر‌ائن، [بوَن کردن]

ف: شَمیدن، بُو کردن، بُو شنیدن.

ع: اِسْتِشْمام، اِشْتِمام، تَشْمَمٌ، شَمٌ، تَشْمِیمٌ،

اِسْتِرواحٌ.

نیستی‌هداد

ك: ده‌مویل، پلویا، جدره‌زه، هونه‌ر، [لینه‌اتن، به‌هره،

هونه‌ر]

ف: بَراز‌ندگی، شایستگی، آمادگی، هوش، هنر.

ع: اِسْتِعْدَادٌ، لِيَاقَةٍ.

نیستی‌هفا

نیسفان

ك: پيشه، پلان، سقان. [نيسك]

ف: استخوان، ستخوان.

ع: عظم، عرق.

نيسك ← پيشه [روشه يكي كرماجيه.] [كرماجي است.]

نيسك ← عيسا [پيشه كاني گوزاره، ناره.] [عزف «عيسى» است،

اسم است.]

نيسكان

ك: پياله، فنجان. [گيلاس، قهدهج]

ف: استكان، پياله، پنگان، بنگان، كلاجو.

ع: طاس، طاسة، فيخه، فنجان، قدح.

وینه

نيسلام

ك: ملدان. نايين مرحله مدي. موسولمانگه ل. [ملكه چي.

نايني نيسلام. هدره ها: موسولمانان]

ف: گردن نهادن. آيين محمدي. مسلمانها.

ع: اسلام، انقياد، اطاعة. الدين القيم، مذهب

محمد (ص). المسلمون، اهل الاسلام.

نيسليمي

ك: ناله ته، سوراخي. [هركام لهو ريزه داره چه قيتنراواندي

كه به شيويه كي تايبهت خه پاتي كراون.]

ف: اسليمي، صراحي.

ع: دريزين، درابزون

وینه ← ناله ت > ۲

نيسلاج

ك: يهك خستن، ناوحي كردن. يهك كهفتن، سازيان.

[ناشت كرده نه، گريغاندن. ناشتي، گريجان]

ف: سازش دادن، ميانجي كردن، سازاندن.

ساختن.

ع: اصلاح. تصالح، اصطلاح، استلاح، مصالحة.

صلح، سلم.

نيسلاج

ك: دورس كردن، دورسو كردن، دهكاري كردن. [چاك

ك: كه ناره گيري، كه نار گرتن. [دهست ليكيشانه ره]

ف: كناره گيري، كنارگرفتن، دست كشيدن،

ويل كردن. درخواست آمرزش، درسه خواهي.

ع: استعفاء، تجائب.

نيستيقبال

ك: پيرايي، بهره بري، پيري، پيشواز. [به پيرهو چرون،

پيشوازي]

ف: پذيره، پيشواز، پيشباز.

ع: استقبال.

نيستيقسا

ك: توار پياچوون. [ليكوئينمه]

ف: آمار، آماره.

ع: تفحص، تجسس.

نيستيقلال

ك: خوشه ري، سه رخويي، پابه رجايي. [سهره خويي]

ف: خودسري، سرخودي، نابستگي،

پا برجايي.

ع: استقلال.

نيستيقلال

ك: دسوور، پوشت، شيره. [شيتراز، نهريت]

ف: ياسا، دستور، مروس. نزد.

ع: اصطلاح، اسلوب، عادة. عند.

نيستيناف ← واخوايي**نيسرار**

ك: ورك، رك، سهخت گرتن. [پي داگرتن، سوور بوون]

ف: سهخت گيري، دنبال كردن، ايستادگي،

پافشاري، پايداري، مكاس، مكيس.

ع: اصرار، الحاح، الحاف، ابرام. سماجة.

نيسراريلاز

ك: ركن، روكگر، سهختگر. [پيداگر، سوور]

ف: شلايين، آويژگن، سهخت گير.

ع: مصر، ملح، ملحف، مبرم. سمج، سميچ.

کردن

ف: ساختن، درست کردن، دستکاری کردن.

ع: اصلاح، تعمير، ترميم، مرمة.

نيسه-نيسا

نيسهال

ك: زكه‌شوره، سه‌ريايي، ته‌قه‌فييه. [سكچون، زه‌جيري]

ف: بُرينش، تَرايمان، شَكَم‌رو، ريخيدن. (ريخ)

ع: اسسهال، اطلاق، زحير، مَشَاء، اسْتِمَشَاء، استطلاق.

نيسهالني

ك: فپن، گووكر، گواي، [رهان، زه‌جيري]

ف: ريخن، ريخو.

ع: مُسْتَسْهَل، مُسْتَطْلِق، مُتَزَحِر، مُسْتَمَشِي.

نيسه‌ني-نيسا

نیش

ك: كار، پيشه. [سِنعات، فرمان]

ف: كار، پيشه.

ع: عَمَل، شُغْل، كَسَب.

نیش!

ك: عيش، قح! [كخ! (وشه‌ي دهرسپني بيتزاري و پيتاخوش‌برونه.)]

ف: شَه، ويك! (كلمه‌ي نفرت و استكراه است.)

ع: ثَف!

نیش

ك: ژان. گل، دهر. [نازار]

ف: دَرَد.

ع: آلم، وَجَع.

نیشاره

ك: هيسا، دركه، دركائن، گه‌يائن، چارقرتكي،

چاره‌لته‌كائن، نه‌يهام، كيشه‌ك، گوشه. [نامازه]

ف: نَمار، سيم، كوش، دندش، پرخيده، نُمودن،

نشان دادن، گوشه.

ع: اِشَارَة، ايماء، ايپاء، ايحاء، ايماض، ايهام، رَمَز، غَمَز، وَحْي، تَلْمِيح، تَلْوِيح، تَوَمِّئَة. اِسْمُ اِشَارَة.

نیشاهه

ك: چار، چاروپار، ده‌نگ، نازاه. [ناربانگ]

ف: چاو، آوازه، دَمَدَمَه، زَمَزَمَه.

ع: اِشَاعَة، شَهْرَة، اِنْتِشَار، اِذَاعَة، نَشْرَة، سَمْعَة، صِيْت، سَمَا، اِشْتِهَار.

نیشان

ك: دهرد کردن، ژان کردن، گل کردن، دهرد هاتن. [يهشان]

ف: درد کردن، درد آمدن.

ع: تَأَلَّم، تَوَجَّع.

نیشتياق

ك: تاسه، ناره‌زو، تامازروي، چوتيان، چوتيان دن، تينگي. [حمز، خوليا، تامه‌زوي]

ف: درخوش، شادخواست، تاسه‌خواري، آرزومندي، تشنگي، گروس، گروش، جوش، جوشيدن.

ع: اِشْتِيَاق، شَوْق، وَلَع، تَوَلَّع، أَب، أَبَاب، اِبَابَة.

نیشتيباهه

ك: شَيَرِيَان، گوم برون، لِيَشِيَوِيَان، لِي-گوم برون، سه‌رليشيويان. [ليتيكچون]
ف: گُم شدن، سَرْدَنِيَاوَرْدن، پُرت شدن، لَغَزِيدن.

ع: اِشْتِبَاه، اِلْتِبَاس، اِلْتِيَاث.

نیشتيباهكاري

ك: شيرائن، پاس‌گوم‌کردن، پاس‌پوشي. [ليتيكدان]

ف: راست پوششي، هوده پوششي، راست پوشاندن، راست گم‌کردن، گمراهي، پرت‌روي.

ع: لَبْس، تَلْبِيس، تَخْلِيْط، تَشْبِيْه، تَلْوِيْث، تَوَلِيس، اِيلَاس، اِخْدَاع.

نیشتيهار

ف: نُمشته، باور، گرویدن، آور، گرایش، آواره.

ع: عَقِیدَة، اِیمان، اِعتقاد، یَقین.

نیعتما

ک: بار، باقی. [بشتی به‌ستن، متمانه پی‌کردن].

ف: باور، باور کردن، اُستوانی.

ع: اعتماد، اِتکال، تُکلان.

نیعتنا

ک: باک، پدروا، ترس، پدک. [ده‌ریس، بایدخ]

ف: باک، پروا، اندیشه، ترس، بیم.

ع: عبا، عیج، اِعتناء، اِهتمام، مُبالاة، اِکتراث.

نیعتنا نه‌کردن

ک: باک نه‌بودن، پدروا نه‌کردن، پدک نه‌کفتن، نه‌ترسیان.

[ده‌ریس نه‌هاتن، بایدخ پی‌تهدان]

ف: باک نداشتن، پروا نکردن، اندیشه نداشتن،

بیم نداشتن، نترسیدن.

ع: عَدَم اِعتناء، عَدَم مُبالاة، عَدَم اِکتراث.

نیعجاز

ک: پدرجو، کار که‌س نه‌کردگ. [کاری ناتاسای، موزجات]

ف: فرجود، کار کس‌نکرده.

ع: اِعْجَاز، خَرَق عَادَة، مُعْجَزَة.

نیعراب

ک: تاتی، سهر و بوژ، سهر و ژیر. [بزویی پیته‌کان (سهر و

ژیر و بوژ و زنه «ـَ، ـِ، ـُ» که نیشانه‌ی چوار

نیعرابه‌کیده.]

ف: زیر و زبر، (زیر، زیر، پیش، زنه. ـَ ـِ ـُ

ـِ) (این چهار شکل، علامت چهار اعرابند.)

ع: اِعراب، (نَصَب، خَفْض، رَفْع، جَزَم = فَتْحه ـَ

کَسَره ـِ، ضَمّه ـُ، سُکُون ـِ)

نیغری

ک: فالان. [چاک کردن (ماین له فحل کیشان).]

ف: ایغری، گُشنی، ایغری دادن، گُشنی دادن.

ک: چار، چارپوار، دنگ، نارازه. [ناریانگ]

ف: چاو، آوازه، نمدمه، زمزمه، خَنیدن.

ع: اِشْتِهَار، اِنتِشار، شُهْرَة، اِنْدِیاع، نَشْرَة، سَمْعَة،

سَمّا، صِیْت، اِشاعَة.

نیش ده‌سویا

ک: جگه‌نیشه، به‌نگه‌نیشه. [دردده‌جومگه، باداری]

ف: پک‌درد، دست و پا نَرَد.

ع: بَدَل، وَجَع المَفاصل.

نیعتیلر

ک: نارپور، بارپ. پشتیوان. [بایده، پَیز. متمانه پی‌کردن.]

ف: ورسنگ، آبرو، باور، هنگ، سنگینی، سنگ.

پُشتوانه.

ع: اِعتِبار، اِحْتِرام، عِرْة، حُرْمَة، شَرَف، اِعتِداد،

وُثُوق.

نیعتدال

ک: راسر بون. میانه. شینایی. [راست برونه. هارسانی]

ف: پا شدن. میانه شدن. میانه‌روی. میانه.

ع: اِعتِدال، اِستِقامَة، تَوَسُّط.

نیعتدال حقیقی

ک: میانه‌ی راسه‌قانی. [هارسانی راسته‌قینه]

ف: لُهراسب.

ع: اِعتِدال حَقِیقِی.

نیعتراز

ک: بیانک، بیانک‌گرتن، ده‌ت، ده‌تد، عده‌تو، رده‌گیری.

[بیانور، رهنه]

ف: نق، خورده‌گیری، بهانه‌جویی، سخن

گرفتن، دژجویی، آفندیدن.

ع: اِعتِراض، اِنتِقاد، اِیراد، تَنقِید، قَدَح.

نیعتقاد

ک: بارپ، سهرسپاردن. [بروا]

(مادیان را فحل دادن.)

ع: ایداق.

نیفماس

ك: چارپوشی. [لیبردن «اغماض» و نوخته کدی لابراوه.]

ف: چشم پوشی، آمرزش. مهربانی، گذشت،

درگذشتن، بخشایش. (مصحف اغماض است)

ع: اغماض، عفو، صفح، غفران، مغفرة.

نیفت

ك: پازینه، نه خشان. [بنژیل، بنیژنگ، خهوشوخالی

دهغل]

ف: افت، آفال، ته گربالی.

ع: خُخالة.

نیفتار

ك: بدرشیو. رۆژگی شكانن. [بهربانگ. رۆژوو کرده]

ف: شام. روزه باز کردن.

ع: فُطور، افطار.

نیفتاری

ك: بدرشیو، بهربانگ. [ندهوی رۆژوی پی ده شکینن.]

ف: شام. (آن چه با آن روزه باز کنند.)

ع: فُطور، فُطوري.

نیفتخار

ك: فیز کردن، خوه لکیتشانن. [شانازی کردن]

ف: خودستایی، فیس کردن.

ع: افتخار، مُباهات.

نیفترا

ك: دهلهسه، دهرههلبهس، درۆ. [تۆمهت، بوختان]

ف: پلمه، سُرُو، چربک، پیغاره.

ع: افْتراء، بُهتان، تَلْسُن، تَهْمَة، عَضِيهَة.

(نُفُو)

ك: بهدهشت، سپیان، سپیار. [ناسمانی نویهم بهلای

پیشینیانهره. (له بهرگههرا بهره رۆزورتر.)]

ف: سپهرار. (هوای افری)

ع: افر، اَثیر، فوق الجَو.

نیفساد

ك: چوكله شکینی، شوفاری. [ناژاره نانه ره]

ف: چُغلی، رَسایی، جَلویزی، هالگی،

سُخُن چینیی، دوبرهم زتی، پالانگی.

ع: افساد، ثفتین، تحریک، نَم، تَوریش.

نیفلای

ك: نه بونی، نه داری. [نابرویی، مایه پروچی]

ف: تباهی، نداری، نابودی، ناچیزی.

ع: افلاس، اعسار.

نیفلاک - **داکاسیان**

نیفلیج

ك: کوچ. [شپله لی درار. گۆج]

ف: چنگلوی، چنگلوی، چنگلوی، چنگلوی، چنگلوی،

شیک.

ع: قَالِج، مَفْلُوج، کَسحان، اَکسح، اَکنع، کَنع. اَکوع.

نیفلیجی

ك: کوچی. [نه خوشی شپله. گۆجی]

ف: چنگلوی...

ع: قَلَج، کَسَح، کَنع، کَوَع.

نیقبال

ك: نامه، نگین، هات، مارار. [بهخت]

ف: آمد، ماراب، شگون، پیش آمد، خوش بختی.

ع: اِقْبَال، بَخت، طالع.

نیقتساد

ك: مال داری، دنیا داری. [که بیانونویی]

ف: کدیوری، کوالش، مال داری، دنیا داری.

ع: اِقْتِصاد، اِثراء.

نیقتساد

ك: میانهری. [مام ناروندیتی]

ف: میانهری.

ع: اِقْتِصاد، اِعْتِدال.

نیقتیدا

ل: شۆن که فتن، پشت سهر که فتن، تەك که فتن. (شۆن که فتنگ «مُقتدی»، شۆن که فیاگ «امام») [په پیروی کردن]
ف: پیروی، پشت سر افتادن، گرویدن.

ع: اقتداء، اتباع، تَسَنُّن.

نیقراو

ل: پی هاتن. [دان یسانان]

ف: خُست، مُست، گُفت، گفتار، هُست، خستیدن... بر زبان آوردن.

ع: اقرار، اذعان، ایداع، نُخوع، اعتراف.

نیقراو

ل: دواپی. دواپی هاتن. [کو تایی. کو تایی هاتن، قران]

ف: انجام، فرجام، فرناد، پایان، سُو مه، کُران. انجام آمدن، انجام رسیدن... فرجام رسیدن، نیست شدن، از میان رفتن، بریده شدن.

ع: نهایة، غایة، عاقبة. انتهاء، انقراض، خاتمه، انقطاع.

نیقلیم

ل: نارچه، ناوان، سهرزوبین. [هه ریم]

ف: کشور، کشوور، کشخوور، کشخوور.

ع: مَمْلَکَة، اقلیم، مَحَال.

نیقلیمیا (نه قلیمیا)

[ل: خلتهی کانراکان له کاتی توانه ده دا.]

ف: اقلیمیا. (زردی فلزات در هنگام گداختن)

ع: اقلیمیا.

نیل

ل: عیل، خیل. [هوژ]

ف: ایل.

ع: حَيّ، قَبیلَة، عَشیرَة.

نیلتیفات

ل: لاگردنه، ههوالپرسی، پرسین. [ناورده انده. بایه خدان]

ف: نگاه کردن، رو کردن. چغفر، پُرسه، آگاهی

گرفتن، نگریستن، برگشتن.

ع: التِّفَات، لُطف. اسْتِخْبَار.

نیلتیفات کردن

ل: لاگردنه، بهر کردن، ههوالپرسی. [ناورده انده، بایه خ پیدان]

ف: چغفریدن، پُرسش، آگاهی گرفتن. رو کردن،

نگاه کردن، رو برگرداندن.

ع: التِّفَات، اسْتِخْبَار، مُلَاطَفَة، تَلَطُّف.

نیلجاری

ل: گه له کۆمه. [گه له کۆمه کی، واپه رین]

ف: شورش، ایلجاری.

ع: اجماع، هُجوم، قَهَاجُم، قِیام، نَهْضَة.

نیلچی

ل: بالیوژ. [بالوژ، سفیر]

ف: ایلچی، فرستاده، نماینده، بالیوس.

ع: سَفیر.

نیلچی باشی

ل: سهر نیلچی. [سهر بالوژ]

ف: ایلچی باشی، سر ایلچی.

ع: سَفیر کَبیر.

نیلهام

ل: لیوه، خو په، لیویان، خورپیان. [خستنه دل، سرووش]

ف: در دل انداختن، فرداب.

ع: الهام، وَحی، إلقاء.

نیلاخ

ل: سهرده سیر. [کو یسان، زوزان (بهرام بهری «قشلاخ»)]

ف: ایلاق، ییلاق، کوهسار، سردسیر. (ضد «قشلاخ»)

ع: هُرُود، مَقَاط، مَقِیط.

نیلهك

ل: بیژن، نهرمه بیژ. [هیلەك]

ف: اَلَك، نَرَم بِيْز، تَنَكُّ بِيْز، گَرْمه بِيْز، گَرْمه وِيز.

ع: غَرِبَال، مَنخَل.

وینّه

نیم

ل: نَم. (نیمجار) [پیشگریکه بوّ ناماژه به نزیک].

ف: اَيْن. (این بار)

ع: ذَا، هَذَا، اَل. (هذه المَرَّة)

نیمّا

ل: دَرَكه، هِيْمَا. [ناماژه]

ف: نَمَار، دَنَدَش، پَرخیده.

ع: اِيْمَاء، اِشَارَة، رَمَز، كِنَايَة.

نیمّاله

ل: دِه سَوَر، شِيْشه دِه سَوَر. [حوقنه، عیماله. — نامرازی -

دهرمان کردنه ریخوئه].

ف: اِمَاله. مِيْنَا.

ع: حَقْنَة، مَحَقْنَة.

وینّه

نیمّاله فەرهنگی

ل: دِه سَوَر فِه رَه نگی. [حوقنه ی فِه رَه نگی: جَوْرَه

حوقنه یه که].

ف: اِمَاله فِرَنگی.

ع: مَحَقْنَة.

وینّه

نیمام

ل: پَنَشَوَا، بَه رَنوِژ. [پَنَشَوِژ، رَیْمَر]

ف: پِیشَوَا، کَچیر، کَچیرده، باژَن، پِیش رَو.

ع: اِمَام، مُقَدِّی.

نیمان

ل: باوِر. [بِرِدَا]

ف: باوَر کردن، گرویدن، پذیرفتن، اُسْتَوَار،

اُسْتَوَان.

ع: اِيْمَان، اِيْقَان، اِعْتِمَاد.

نیمتجان

ل: بَه ارَوِرْد، زَمِيْن، تَا قِيَه وِرْ کِرْدَن. [تاقی کردنه ره]

ف: رَوَن، اَرَوِيْن، اَرَوِيْن، اَزْمُون، اَزْمَايش،

اَزْمُوْنَن، رُوْمُوْنَن، اَزْمُون، اَزْمَايِيْدَن.

ع: اِمْتِحَان، اِخْتِبَار، اِبْتِلَاء، تَجْرِبَة، مَنِي، بَلَوِي، مَنُو.

نیمتیزاج

ل: تِيْکَه لِي، تِيْکَه لِي بَوْن، نَاوِيْته بَوْن، قَاتِي بَوْن.

[تِيْکَه لَار بَوْن]

ف: يَکْدَش، اَمِيْزَش، اَمِيْغ، سَنَگَم، سَنَگَمَبَر،

اَمِيْخْتِه شَدَن، اَلْفَدِه شَدَن، تَرُوْمِيْدَن، اَلْفَدَن،

اَمِيْزِيْدَن، اَمِيْژِيْدَن.

ع: اِمْتِزَاج، اِخْتِلَاط، تَرَكُّب.

نیمجار

ل: نِه جَا ره، نَم کِه شه. [نَم کِه پَرته]

ف: اَيْن بار.

ع: هَذِهِ الْكِرَّة، هَذِهِ الْمَرَّة.

نیمرو

ل: نِه رُوژ. [نِه مِرْد]

ف: اَمِرُوژ، اَيْن رُوژ.

ع: اَلْيَوْم، هَذَا اَلْيَوْم.

نیمزا

ل: مَوْر کردن. گوزهراندن، نِه بَجام دَان. رَوَا داشْتَن. [شَه قَل]

کِرْدَن. جِيْبه جِيْ کردن. پِه سَهَنْد کردن]

ف: مُهَر کردن. گُذَرَانِيْدَن، اَنجَام دَادَن. پَذِيْرَفْتَن،

دَسْتِيْنِه.

ع: اِمْضَاء، اِنْفَاض. اِجْرَاء. قَبُوْل.

نیمه

[ل: نَم، مِه (که سِيْکی گه رِه یَا يَه کِه مِ کِه سِيْ کَو).]

ف: مَا، مَاهَا. (يَک نَفَر بَزْرَگ، يَا مَتَكَلَم مَعَ الْغِيْر).

ع: نَا، نَحْنُ.

نیمگمل

نڀنڪار

ڪ: نه نعاد، پشتو ڪه فتن، پڻه هاتن، باره نه ڪردن.

[نڪوولي ڪردن]

ف: ڪيبيدن، مَنبَلِيدَن، اَرَنَدان ڪردن. باور نڪردن.

ع: جحد، انڪار، جُحد، تَحاشي، تَحَشِي.

نڀنه

ڪ: ندمه. [وشه ي ناماڙه به نزيڪ. (وشه يه ڪي ههرواميہ.)]

ف: اين. (اورامي است.)

ع: ذا، هڏا.

نڀواره

ڪ: خوه نارا، چهرا ڪهران. [روڙيه]

ف: ايوار، سَر شَب، شبانگاه، شام، شامگاه.

ع: رَوَاح، عَشِي، اَصِيل، غَسَق، مَغْرِب، غُرُوب.

نڀوه

[ڪ: نهنگو: راناري ڪه سي دوروهي ڪويه.]

ف: شما، شماها.

ع: ڪُم، اَنُتَم.

نڀوهت

ڪ: به ختو، به خوي، خويڏاري. [ناگاداري ڪردن]

ف: پَرستاري، پَرورش، نگاهداري.

ع: خَدْمَة، مُراقِبَة، حَوْل، خِيَال، تَوَجُّه.

نڀوهگل

[ڪ: نڀره (ڪوي راناري ڪه سي دوروهي ڪويه.)]

ف: شماها. (جمع مخاطب است.)

ع: اَنُتَم.

نڀه

ڪ: يه، ندمه. [ناماڙه بو نزيڪ.]

ف: اين.

ع: هڏا، ذا.

نڀهتام

ڪ: پياچرون. [گوي پڻدان]

ف: پرداختن، ڪوشيدن، ڪوشش ڪردن، وڙوڦتن.

ع: اِهْتِمَام، اِعْبَاء. [اِعْتِنَاء]



نیمالہ دھڑنگی



نیمالہ



نیلہ ک



نیسکان

ب



بیا

[ل: وشه به که بۆ بهرگری کردن و گێڕانهوهی شازهن - بۆ
نمونه: یابوو - دانراوه که پیتی «پ» ی لیسوی یا «ب» ی
کورده پێده لێن و دهنگی - ر - ی ههیه.]
ف: صدای «ر» می دهد، «رای لیبی» یا «بای
کردی» می گویند. کلمه ای است وضع شده
برای نهی از یابو مثلاً.

با

ل: هۆل. [ههێزی جووت بوون.]
ف: باه. [توانایی جماع]

ع: شهۆه.

با

ل: وا. [جوجوولی توندی ههوا].
ف: باد، واد، اوغا.

ع: ریح.

با

ل: ههوا. [پ: گازنکی بۆ بوژ و بۆ رهنگه که دوری زوی
داوه.]

ف: باد، پێناد، ئۆنوه.

ع: هواء.

با

ل: باد. [له خۆبایی بوون]

ف: باد، تیوتور، دیمبار، شگفت، برتنی.

ع: غورور، کبر، نخوة

با

ل: ههوا. (بای کرده گه.) [تارسان]

ف: باد.

ع: نَفخ، انتفاخ.

با!

ل: بلا، بلا (با بیتا) [لنگه ی، بهینه!]

ف: بگذار! (بگذار بیاید!)

ع: ل، دَع! [لِیأتی! دَعُهُ یأتی!]

با نه هه

[ل: له گهژ نه مه شدا، هه رچه ند]

ف: با این که.

ع: وکو، وکو کان.

باب

ل: بهن، بهش. [به شینک له کتیب.]

ف: ذر، بَند، بَخش. (باب کتاب)

ع: باب.

بابا

۱- نهم وشه به له ده سنوسه که دا بریتیه له پیتی «ب» که

پیتی «ر» ی له سهه دانراوه. (ر - ر)

ل: بارک، بارکه!، بابِه!، [یاءِ باره!]

ف: پدر، باب! بابا!

ع: آب، یابا!

بابونه

ل: مه‌لوتکه، قوت‌اخه، [مه‌لوتک، قوت‌ناخ]

ف: اشتک، قنداغه.

ع: قِماط، حِزام، کِفاف، قُعموطة.

وینته

بابولمپیج

ل: قارنج، نروار، [له‌فانه‌ی مه‌لوتکه].

ف: ذوار.

ع: سَبَبِيَّة، طَرِيْدَة.

وینته—بابوله <۲>

بابوونه

ل: گول، چارِشه، چاوِشه، [به‌بیرونه]

ف: بابونه، کوبل، اکحوان، گاوچشم، کافوری.

ع: قُرَاص، غاغ، حَبِيقُ الْبَقَر، حَبِيقُ، بابوئنج، اقحوان،

قُحوان

وینته—نَمَقَعَمَوان

بابه

ل: باوک، بارکه!، بابا!، [یاءِ باره!]

ف: پدر، باب، بابا!

ع: آب، یابا!

بابهت

ل: بارهت، بده‌تی، [باره، له‌مهر، سه‌بارهت (له‌بابهت بره]

پاره‌کمره، سه‌بارهت به قمرزه‌که.)]

ف: باره، باب، بابت، (در باب فلان مبلغ، از بابت

فلان طَنَب)

ع: باب، بابَه، موضوع.

بابهت

ل: بار، بارهت، په‌سَن، [داب، ره‌را]

ف: بابت، یاسا، درخور، شایسته، پسند.

ع: بابَه، مَعْمول، مُناسِب، مَطْلوب.

بابیضی

ل: پَستا، درم، هه‌لامهت، [تالامهت، په‌سیو]

ف: هنگ، کاتوره، بادبینی.

ع: رُکام، ثُواط، ضُنْاک، ضُنْاک، رُکَمَة، ثُرْلَة، شُطَاة،

ضُوْذَة، ضُوْذ.

باتل

ل: پروج، پیخو، پیهوره، مفت، بینکاره، له‌کارکه‌فتگ.

[به‌تال، هیچ‌پروج]

ف: خَنج، فَرخَنج، ناچیز، بیهوده، هرن، هرزه،

نادرست.

ع: باطل، ضائع، لغو، عَبَث، داحض، مَنسوخ، رِیق.

بالتاخ

ل: زق، زله‌قه، [زله‌کار، زرتگ]

ف: بُک، باتلاق.

ع: وَرْطَة، رَدْغَة، وَقِیْعَة، صَهْوَة، مَوْجَل، مَنْقَع.

باطله—باتل

باطله‌و کردن

ل: پروچمر کردن، له‌کارخستز، [هه‌لوه‌شاندنره، پروچمه‌ن

کردنره]

ف: خَنجاندن، فَرخَنجاندن، خَنج کردن،

فَرخَنج ساختن، هرزاندن.

ع: اِبْطال، اِلْغاء، نَحْض، نَسْخ.

باطله‌و کریاک

ل: پروچمر کریاک، له‌کارکه‌فتگ، [هه‌لوه‌شار، پروچمه‌ن

کراو]

ف: خَنجیده، فَرخَنجیده، وادیاب، ناچیز شده،

هرزیده.

ع: مُلْغی، مُبْطَل، مَنسوخ.

باتن

ل: نار، ژیر، [ناخ، نهینی]

ف: تو، میان، زیر، نرون، اندرون. نهان، پنهان.

ع: باطن.

باتی

ل: بهره‌تی، ته‌غوا، جیدی، جیگه. [بریتی، له‌بری، جیات]

ف: به‌جا، به‌جای، جای، زمش، گوهر، گهر.

پاداش. تاوان.

ع: عَوْض، بَدَل، عُقْبَة، مَن بَاب. جَزَاء. غَرَامَة.

باهوشکه

ل: پرش. [به‌لاش، وشکه‌گیا]

ف: خَس، خاشاک.

ع: غُثَاء، قَذی، قَذَة.

باهی

ل: چایانی. [سرمایون]

ف: چاهیدگی، سرماخوردگی.

ع: قَرَس، بُرَادَاء.

باهیر

ل: بار. [باره‌گره]

ف: نیا، بابا، پدر بزرگ.

ع: جَد.

باهیره‌گه‌ره

ل: بلا‌گه‌ره، باو‌گه‌ره. [بلوکی باپیر]

ف: بابا بزرگ، نیا بزرگ، فَر نیا (پدر نیا. مادر

نیا)

ع: أَعْلَى جَد، أَلْجَدُ الْأَعْلَى.

باچ

ل: میری. رادارانه. [مالیات، سدرانه. هدره‌ها: باجی

سدرمی.]

ف: باج، باژ، واژ، سا، ساو، گزیت، جبا.

راهدارانه.

ع: مَكْس، خَرَج، جِبَايَة، مَجْبَى، مَالِيَة. (مالیات)

باچگیر

ل: باجهوان، رادار. [باجستین]

ف: باچ‌گیر، باجبان، باژوان، واژبان، ساوبان،

گزیت‌گیر، راهدار.

ع: مَكَّاس، عَشَار، مُحَصِّل.

باچه

ل: واجه، کوناواجه، کوناوجه، رُچن، کونا‌رُچن. [رُچنه،

رژنه]

ف: باچه، بانچه، وانچه، رُژن، رُژنه، پالکانه.

ع: فُحْتُ، كُوة، مَنفَذ، هَو، جِلِي، رُوشَن، رُوزَنَة.

باجهوان ← **باچگیر**

باجی

ل: خوه‌یشک، خوه‌یشکه! [خوشک. خوشکی!]

ف: خواهر، همشیره، باجی.

ع: أُخْتُ، يَا أُخْتَا!

باخ

ل: برسان. [باغ]

ف: باخ، آبسالان، بوستان، بُستان، فَر دُوس.

ع: حَدِيقَة، رَوْضَة، جَنَّة، فَر دُوس، بُستان.

باخ برین

[ل: شیتخه! کردن و هد‌پاچینی داری باخ.]

ف: پَرخَو، فَرخَو، خساره، خشاوه، آزوغ،

پرکاوش، پَرخَویدن، فَرخَویدن، خُشودن،

کُزیدن، پیراستن، باغ بُریدن.

ع: شَذِب، قَضِب، قُتُوب، تَشْذِيب، تَقْضِيب،

تَشْحِيل، تَقْلِيم.

باختن

ل: دانان، دُزنان، بازین. [دانان، دُزاندن]

ف: باختن.

ع: خَسَار، حَرَام، حَرَم، إِضَاعَة، تَضْيِيع.

باخچه

[ل: باغچه]

ف: بوستان، بستان، باغچه.

ع: حَديقَة، بستان.

باخله

ل: تۆمه‌دانه. [شه‌تنگه (جنگایه‌کی کاتیه که تۆزی تیندا

ده‌چینن، تا بیته نهمام.)]

ف: تخم‌دان، دانه‌دان، داردان، نخیر، نخیز.

(دیواره‌ای که برای نشا یا نهال می‌سازند و در

آن تخم می‌کارند که نشا یا نهال سبز شود.)

ع: مَشْتَل، مَشْتَلَة، مَغْرَس، دَنْدَانَة.

باخ نه‌مانه

[ل: خه‌لف]

ف: نهاله، نواجسته.

ع: فُسیلَة، فُسلان.

باخون ← بگا

باخوهر

ل: مارش، به‌دین. [کونه‌با، مرودا]

ف: خوا، بادخور، میانه.

ع: فُرَجَة، مَقْذ، فاصِلَة، بَیْن.

باهه‌وان

[ل: باغهران، رم‌هران]

ف: باغبان، رزبان، بنوان.

ع: ناطور، ناظور، ناظر، اَکار، کَرام.

باد

ل: با، را. [جورجولی تواندی همدرا.]

ف: باد، واد، اوغا.

ع: ریح.

بادار

[ل: هدر خواردنیک که مرژ بای پی بکات.]

ف: باددار، باد انگیز، باد‌آور.

ع: نَفّاح

بادار

ل: همدار، که‌لله‌با، بادیه‌را. [فیزن، له‌خوبایی]

ف: فُتو، فُتوده، باددار، کله‌باد، خودبین،

خودپسند.

ع: مُتَکَبِّر، مُتَغَرِّغِر، اَنُوف، مَغْرُور.

باداری

ل: به‌رسی. [مایه‌رسی]

ف: بَواسیر.

ع: باسُورِی، باسُور، بَواسیر. ناسُور، ناسُورِی،

نواسیر.

بادام

[ل: بائی، به‌هیش]

ف: بادام.

ع: لَوَز.

وینه

بادامه تاله

[ل: بادامی تال. (مه‌بست بمری درخته که یه.)]

ف: گَنوَز، بادام تلخ. (ثمر آن)

ع: جَلُوَز، اللَوُزُ المَر.

بادامه تاله

ل: همرجن. [درختی بادامه تاله.]

ف: مَزگ، مَنج، بَخَرک، اَرَجَن، اَرژَن. (درخت

بادام تلخ)

ع: مَرَج، مَرِیج، اَرِجَن.

وینه

بادان

ل: تاردان. [پتج‌دان. رستن]

ف: تافتن، تابیدن، تاب دادن.

ع: بَرَم، فُقل، جَدَل، اَرَم، قَلد، شَنَر، هَمَر، اِبرام.

بادان

ل: شن کردن. [ه‌لدان به دم باوه. (بو نمونه: ه‌لدانی

خدرمان ه‌تا «کا» ی لی جیا بیته‌ره.)]

ف: باد دادن. (باد دادن گندم مثلاً که از کاه جدا

شود.)

ع: ذرو، ذری، تذریة، ثمریض.

بادرؤ

ك: تاج خروس. [گرلی پویه كه له شیر.]

ف: بادروج، بوبنگ، خوچ، خوچه، بُستان

افروز، تاج خروس، گل یوسف، گل حوا.

ع: افریط، ضوَمَر، ضَمِیَمَر، بادرُوج، اَلْحَبَقُ
البُستانی.

بادرهنگ

ك: بارونه، بالنگو. [گیاهه کی بوخوشه كه له گدل نان و
پهنیدا ده یون.]

ف: بادرنگ بویه، تَرنگان، كزوان، بادرو، بادرونه،

بالنگو. [علفی است معطر با نان و پنیر
می خورند.]

ع: ملیسا، تَرنگان، بادرنجبویه، مَفْرَحُ الْقَلْبِ، البَقْلَةُ
الأُثْرَجِيَّة.

بادرهنگبویه ← **بادرهنگ** [به فارسی کراری «بادرنگ»].
(فارسی «بادرنگ» است.)

بادگزّه ← **بگزه**

بادریک

ك: تاودریاک. [بادراو، ریسراو]

ف: تافته، تابیده، بربیخته، تاب داده شده.

ع: مُبَرَم، مَقْتُول، مَجْدُول، مَبْرُوم، مَضْفُور، مَشْنُور.

بادگیر ← **بگیر**

بادیه

ك: کرپوه. [بادمه، ترف]

ف: دمه، شورش، کولاک، بادلمه.

ع: دَمَق، زَوْبَعَة، عاصِفَة، طُوفان.

باده

ك: شهراو، مده. [شهراب]

ف: باده، مَی، مَل، له، بکماز، شراب.

ع: راح، مُدام، خَمَر، قَرَقَف، رَحِيق، رَهِيق، عَقار،
قَهْوَة، صَهْبَاء، نَاجُود، سَكَر، غَرَب، كُمِيت، عَاتِق،
مِلَاء، لَیْلَى، لَذَة، لَذِید، فَضْلَة، خَنْدَرِیس، مَشْرُوب،
بَاذَة.

بادیه باده

[ك: پیدز بیت! (وشه ی پیدز بایه كه له م سرودمه
ودرگیروه:

مده ی باده باده مده ی باده
یا شا موارهك باده.)]

ف: بادابادا!، خَجَسْتِه بادا! (كلمه ی تبریک
است اشاره به این سرود:

«مده ی باده باده باده ی باده
یا شا موارهك باده»)

ع: بَرَكَلَه، بَارَكَ اللهُ لَكُمْ. أَحْسَنْتَ!

بادیه چی

ك: مده چی. [باده گیر]

ف: سرده، چمانی، چمانی.

ع: ساقی.

باده درچوون

[ك: مدها لی درچوون، با دان (بو نمونه: خيگه كه با
ئهدات.)]

ف: باد در رفتن. (خيك مثلاً.)

ع: مَشْن، اِنْفِشَاش، خُرُوج الرِّيح.

باده درچوون

ك: لوت هاته خوارو، لس نیشتهوه. [به هیچ درچوونی
پاش خو هد لکیشان.]

ف: باد در رفتن، پست نشستن.

ع: مَضَاوِل، خُشُوع، خُضُوع، هُبُوط.

باده درکردن

[ك: مدها درکردن، بادان (بو نمونه: خيگه كه با
ئهدات.)]

ف: باد در كردن. (خيك مثلاً.)

ع: اِفَاخَة، فَشْن.

بادیهان

[لک: چارو کدی کشتی.].

ف: بادبان. (بادبان کشتی)

ع: شُرَاع، قُلُوع.

وینه

بادیه

لک: بایه، پایه. [کاسه‌ی مسی.].

ف: بادیه. (کاسه‌ی مسی)

ع: باطیة.

وینه-بادیه

بادیه‌ها

لک: کدله‌باد، بایه‌ها، بادار. [له‌خوتایی]

ف: فُتو، فُتوده، باددار، کُله‌باد، خودبین،

خودپسند.

ع: مَقْرور، مُتَكَبِّر، اَنُوف.

بادیه‌هایی

لک: کدله‌بادی، باداری، بایه‌هایی. [له‌خودمرچون]

ف: تیوتور، دیمیار، بَرَتَنی، فُتودی، فُتودگی،

خودبینی.

ع: غُرُور، تَكَبُّر، اَنَف، تَرَفُّع.

بار

[لک: کول (باری ولاخ، کولی گویدریژ و نیستر و یابرو

و...)]

ف: بار. (بار الاغ، قاطر، یابو)

ع: حَمَل، رَحَل. (ما یَحْمَلُ).

بار

[لک: نرک (نر شده) که زیاد له مالیات له ره‌عیه‌تی

ده‌ستین.].

ف: بار، گردن گذاشتن. (اضافه بر مالیات

چیزی از رعایا گرفتن)

ع: تَحْمیل، تَکْلِیف، نَائِبَة، تَحْمِیلات، نَوَائِب،

تَکالیف.

بار

لک: جار، سمر، گدل، کدشه، واره، را. [کمربت]

ف: بار، وار، واره، ره.

ع: دَفْعَة، مَرَّة، کَرَّة، تَارَة، خَطَرَة.

بار

[لک: زه‌غنل (ناپورختی نار سکه...)]

ف: بار، شار. (بار مسکوکات)

ع: غَشَن، حُمْلان، عیار، دَغَل.

بار

[لک: تریژی سپی سمر زمان به هوی نه‌خوشینه‌ره.]

ف: بار، باره. (سفید شدن زبان)

ع: اَنَسِلَاق.

بار

لک: کار. (کاربار) [نیش (له‌گه‌ل «کار» دیت...)]

ف: بار، کار. (مرادف کار است.)

ع: شُغَل، شُغَل، شُغَل، اَمَر، اَرَب، خَطَب، عَمَل.

بار

لک: لوز. (کدفتگه به بار خواه‌یا). [دوخ (بو نمونه: تیریک

که بکمریت به باری خرید...)]

ف: بار. (افتادن تیر مثلاً به بار خود.)

ع: مَاتِی، وَضَع، وَضْعِیَّة، وَجِه.

بار

لک: زک، بمر، منال. [یز]

ف: بار، بچه، شکم.

ع: حَمَل، حَبَل، جَنین.

بار

لک: دسور. [مولت]

ف: بار، لهی، دُستور، گُفتار.

ع: اِذْن، اِجَازَة، رُخْصَة.

بار

لک: بار کردن. (وخت باره). [بار خستنه سمر پشتی

بار‌ه‌مر.]

ف: بار، بار کردن، (هنگام بار است).

ع: حَمَل، حُمْلان.

بارام

[ك: همساری مهریخ.]

ف: بهرام.

ع: مَرِيخ

باران

ك: ومشت، واران. [دَلَوِی تار كه له همروه دپته خوار.]

ف: باران، کاخه، کاخَر.

ع: مَطَر، غَيْث، وَدَق، حَيَاء، حَيَا، نَضِيضَة، شَايِب.

باران

ك: واران، واران. [دَابارين، بارانیدن (وَك: تهرباران، بمردياران).]

ف: باران، بارانیدن. (تير باران، سنگ باران مثلاً).

ع: وَبَل، ضَرْب، نَضِج، اِمطار. رَش، رَجَم، سِيَب.

باران تون

ك: شمس. [شسته باران]

ف: باران تند.

ع: وَاِبَل، ناضِج، هَتَن، غَدَق، دَيْمَة، نَضَاخ.

باران دوشست (باران دشت)

ك: رهينه. (باران تك دوشست) [ريونه]

ف: باران درشت.

ع: هَاطِل، وَاِبَل، سَج، رَاضِب، غَدَق.

باران كم

ك: تار. [تاف]

ف: باران كم.

ع: وَكث، شَوْبُوب، خُبَاة.

باران

ك: واران. [بارانیدن (بمرد، تير، باران).]

ف: بارانیدن. (سنگ، تير، باران)

ع: اِمطار، وَبَل، نَضِج، رَش.

باران

[ك: بارانیدن (دنگی بمرخ و مهر).]

ف: مَأْمَأُ کردن، بَعِيع کردن. (صدا کردن

گوسفند یا بره)

ع: مَأْمَأَة.

باران نالوه خت

[ك: وارانى بپوخت]

ف: حَمِيْنَة، باران ناهنگام.

ع: نَضِج.

باران نهرم

ك: ومشت، باران ورد. [نهرمه باران]

ف: باران ريز، باران نرم.

ع: طَل، رَش، رُهام، طَشَة، طَشِيش، بَقَش، دَث،

رَك، رَكْمَة، رَذَان، دِثَاث، هَمِيْمَة.

باران ورد ← باران نهرم

بارانى

[ك: بالاپوشى باران دانه در. (پالتوى كلاردار).]

ف: بارانى. (پالتو باشلق دار)

ع: بُرُئْس، مِغَطَر، مِغَطَرَة.

وینى هیه.

بارانى

ك: كلايويزگه. [كلايويزه: سر كلاوى باران دانه در.]

ف: بارانى. (باشلق)

ع: بُرُئْس، قُبْعَة.

وینى هیه.

باريو

ك: كومهك، دهسيارى، يارى. [دهسگروين]

ف: كُمَك، دَسْت يارى، يارى.

ع: اِعَانَة، مُسَاعَدَة، اِمداد.

باريمنى

ك: كوچ، بنه بىنى، بار کردن. [بارگه تيلكنان]

ف: كوچ، باربندى، بُنَه بِنْدَى.

ع: رَحْلَة، تَرَحَال، اِرْتِحَال.
بارخانه

[ك: نهر پيداويستياندهی كه له كوچدا ده گوئزرينهوه.]
ف: بارخانه.

ع: حَمَل.
بارخستن

[ك: مانهوه، لادان، بارگه و بنه كردنهوه.]
ف: بار آنداختن.

ع: حَطَّ الرَّحْل، تَنْزِيلُ الْبَضَائِع.
باروزه

[ك: نه زهرووت (جيرهی داركه).]
ف: بارزد. (صمغ نباتی است).

ع: قَنَة.
بارسلی

ك: قَلَت، كَوَلَفَتِي. [قهباره، تن]
ف: ستبری، استبری، كُلفَتِي، گندگی. بلندى.

ع: جِرم، حَجَم، جِسْم، ضَخَامَة. اِرْتِطَاع.
بارسۆكى

ك: سۆكبارى، كهم كردن. [سورلهبونی بار. كهم نركى]
ف: سۆكبارى، كاستن، كم كردن.

ع: تَخْفِيف، تَرْقُ.
بار سهروبار

ك: نابار، سهروبار. [نهر زيادهبارى كه دهینه سهروبار.]
ف: بار سهروبار، سهروبار، میان بار، تَمْلِيت، تَنْخَلِيت، بکياسه.

ع: نَوَط، عِلَاوَة، ضَمِيمَة.
بارش

ك: وارِش. [شوئیموار]
ف: وارِش، آس.

ع: أَكْر.
بار کردن

ك: باریدنى. كوچ. [بارگه تیلکنان. گواستهوهی کومه تیلک]

مروث له شوئینیکهوه بۆ شوئینیکى تر.]
ف: بار کردن، باربندى. كوچ.

ع: حَمَل، رَحْل، رَحِيل، تَرَحَال، اِرْتِحَال.
بارگا

ك: چادر. [خیرهتی پاشا.]
ف: بارگاه، بارجاه. (خیمه ی پادشاه)

ع: خِيْمَة.
بارگا

ك: نهرک، دهروبار. [سهر (خانویه ی پیاوگه ویران).]
ف: آرک، دربار، بارگاه، بارجاه، سِپَرلوس،

أَسْپَرلوس، أَوَغَر. (عمارت سلطنتی)
ع: دَارُ الْحُكُومَة، دَارُ السُّلْطَنَة.

بارگا

ك: لاگا، لاگه. [مهزلگا]

ف: بارانداز، آرامگاه، غوشاد.

ع: مَنَزَل، مَرَحَلَة، مَحَطَّ الرَّحَال.
بارگه

[ك: خورجینیكى گهرویه كه كه لوبه ل و نوتی
تیه دهه ن.]

ف: بارگه، بارگاه. (خُرج بزرگی كه بار و
رخت خواب میان آن گذارند.)

ع: مَفَرِش.
بارگیر

ك: یابو، چاروا، نولاخ. [چارایی، ولاخ]

ف: بارگیر، یابو، آلاخ، چهارپا، چارپا، راه گستر.

ع: مَاشِيَة، دَابَّة، نَعَم، مَطِيَّة، حَمُولَة.
بارگیری

ك: باریدنى. بار کردن. [بارگه تیلکنان. كوچ]

ف: بارگیری، باربندى. بار کردن.

ع: أَخَذَ الْحِمْلَ. حَمَل، رَحْل، الشُّرُوعُ فِي الرَّحِيل.
بارهنه

ك: گرو. [رههن]

ف: گَرَو، گَرَوگان، پائندان، شالَهنگ.

ع: رَمِيَّة، مَرهونه، وثيقَة.

بارن

[ل: جِيگايِه ل که «با»، بدلر يا خاكوخله كدى برديت.]

ف: يادرتد، بادروبه. (جايي كه باد آن را از برف يا خاك روييده باشد.)

ع: مَحَك الرِّيح.

بار نلوان

ل: بار سَنگين، بار گران [باري تورس، نمركي تورس]

ف: بار گران، بار سَنگين.

ع: تَكليف، تَحْميل، نائِبَة، تَكليف ما لا يُطاق.

بارنامه

ل: بليِت. [پسوروله ل كه ليستي باري تيندا دنوسريت.]

ف: بارنامه (ورقه‌اي كه تفصيل بار در آن نوشته مي‌شود.)

ع: تَعْرِيفَة، مَكْتُوب الحِمْل، بَرنامَج، بارنامَج.

بارو

ل: برج. [قرتگري قهلا.]

ف: بُرَج، بارو، پيواسته، ورده.

ع: بُرَج.

وئنه = برج

باروينه

[ل: كه لوپه لي باركرا.]

ف: بار و ئنه.

ع: أَحْمال، أَثْقَال، أَمْتَعَة.

باروشه

ل: باروشين. [باروشه]

ف: بادزن، بادبزن، بابيزن، بادبيزان.

ع: مِرْوَحَة.

وئنه

باروشه ي باري

[ل: باگيري]

ف: يادفر، يادكش.

ع: المِرْوَحَة المتحرّكة.

بارووت

ل: دهرمان. [بارود]

ف: باروت، بارود، دارو، ايرون، يمسو.

ع: بارود، يمسو.

باروونه

ل: يادرنك. [يالنكر (سوزديه كي به نايانگه.)]

ف: يادرتگبويه، يادرو، يادرونه، ترنگان، كزوان.

(تره‌اي است معروف.)

ع: مَلِيسَا، مُفَرِّح القلب، البَقْلَة الأَثْرَجِيَّة، ثُرَنجَان.

يادرنجيوئه.

باره

ل: بارهجه، دهرامد، سود، بهير. [داهات]

ف: بهره، در آمد، سود.

ع: عَائِدَة، فائِدَة، صَرْفَة، نَفْع، دَخْل، رَيْع.

باره

ل: بهش، رسد، موجه. [پاز]

ف: بهره، بَخش، آبخور، آبشخور، بون، زون،

بُدوره، بَدْرزه، پَدمه، ساو، پَزگاله، رَسد.

ع: سَهْم، حِصَّة، قِسْمَة، نِصْب، نَصِيب، كَلْتَة، بُدَة،

شَقْم، حَق، حَظ، جَد، جَد، عَمَق، زِدب، خَلَق.

باره

ل: جاره، جار، بار، كده، سر، گهل، را. (دوياره، نهر)

[كه پت]

ف: بار، باره، واره، وار، ره.

ع: دَفْعَة، مَرَّة، كَرَّة، تَارَة، حَظَرَة.

باره

ل: زِدوخ. [بونيمرياره] [هيزر. جهسته]

ف: تَوَان، تَوَانِي، كَالْبَد، آفرينش.

ع: بُنِيَّةٌ، جُنَّةٌ، خِلَقَةٌ، فِطْرَةٌ.

بارہ

ل: حَنَا، (لہ باری من) [سہارہ، لہ مہر]

ف: بارہ، داب، (دوبارہ ہی من)

ع: شَان، حَدَّ، حَال.

بارہ

[ل: دہنگی بدخ و مہر]

ف: بَعِيعَ، مَأْمَأَ، (صدای برہ و گوسفند)

ع: بَعِيعَةٌ، مَأْمَأَةٌ، مَرْمَرَةٌ، يُعَارِ، ثَغَاءٌ، ثَوَاجِ.

[ثَوَاجِ]

بارہاتن

[ل: پوری ہوئے برون]

ف: بار آمدن، پروردہ شدن.

ع: تَرَبِّي.

بارہلورن

ل: بناو ہارن، پوری ہوئے کردن، [بارہیتان]

ف: بار آوردن، پروردہ کردن، پروردن، فروردن،

پرورش کردن.

ع: تَرْبِيَّةٌ، تَرْبِيْب.

بارہیہر

ل: ہمشہر، مویچہ ہر، [خارہ ہش]

ف: بہرہ ہر، بخش ہر، ہم بخش، انباز.

ع: شَرِيك، سَهِيْم، ذَوْحَقَ، ذَوْصَيْب.

بارہچہ

ل: بارہ، دہرامد، بہرہ چہ، [دہات]

ف: بَہرہ، درآمد.

ع: فَائِدَةٌ، عَائِدَةٌ، مَنَفَعَةٌ، مَحْصُول. فَوَائِد، عَوَائِد،

مَدَاخِل، مَنَافِع، مَحْصَل.

بارہقہلا

ل: نافدرین! [بارہ کہ لا]، دہس خوش!

ف: آفرین! آفر!، فریش!، زہ! چنانہن! بہ بہ!

آنوشہ! خوازہ! آخ! آباد!

ع: أَحْسَنْتَ، مَرَحَى، مَرَحَبَا، طَوْبَى، حَبِذَا!

(بارک اللہ)

بارہکی

ل: تولاخ بار، باری، [ولایہ بارہر]

ف: بازکی، پالانی، آلاخ بار، آلاخ پالانی.

ع: دَابَّةٌ، مَطِيَّةٌ، مَاشِيَةُ الْحِمْلِ.

بارہہنگ

ل: توم رکیشہ، [توی رہ کیشہ، (توی گیایہ کی لینیجی

بدنارینگہ)]

ف: پارہنگ، بارتنگ، (تخمی است لعاب دار

معروف).

ع: بَارَهَنْج، لِسَانِ الْحَمَل.

باری ← بارہکی

باری

[ل: بہدر حال (رشی لہ کورتی پرینہوید)]

ف: باری، (کلمہ ای اختصار است، یعنی: بہ

ہر حال، بہ ہر جہت، در ہر صورت).

ع: الْحَاصِل، إِخْتِصَارًا، عَلَى أَيِّ تَقْدِيرٍ.

باریزہ

[ل: بارہین (تہومیوہ رد و بی کہ لکھی کہ «با»

دہیورنیت)]

ف: بادریزہ، (ثمر ریز و نامرغوب یا ثمر

نارسیدہ کہ باد از درخت می اندازد).

ع: رُذَالَةٌ، خُسَالَةٌ، أَنْفُوضَةٌ، سُقَاطَةٌ.

باریسہ

[ل: چہرہ یا دارکی بازنیہ لہ خہرہ کدا کہ بدنہ

بہسردا دہیچرت]

ف: بادریسہ، بادریس.

ع: فَلَكَةٌ.

وینہی مہیہ.

باریسہ

ل: گنگہ، فرہرہ، [داریکہ کہ بدنہ تی دہخن و بای دہدن

و ددیږلیننوه.

ف: بادفَر، بادافره، بادافراه، فرنک، فرفر.

ع: خُذْرُوف، یرمغ، خُزَارَة ویندی هییه.

باریسی چاچر

ک: تهیلک، سرستون. [کوماجه: تهخته سمر ستونی چادر].

ف: بادریسه، چناب، کماج، سپندوز.

ع: فَلَکَة، فَلَکَة الخِیمَة.

باریسی دووخ

[ک: چهره یا داریکی بازنیسه له خهړه کدا که بهنی بهسردا دهیچریت].

ف: بادریسه، بادریس، سَنَگَرک، سَنَگور،

سَنَگوک، سَنَگَرک، سَنَلوک، شوک، شوکل،

شېک.

ع: فَلَکَة، فَلَکَة المِغْرَل.

باریک

ل: له... [ک: زراف لازار]

ف: باریک، باری. لاغر.

ع: دَاقِیق، رَاقِیق، ذَبیل، ضامِر، تحیل، هَزیل، مَشِیق.

باریکان

[ک: باریک، لازار]

ف: باریک.

ع: دَاقِیق، ذَبیل.

باریکه

ک: تيلمه. [سیرمه. تيلماسک (لهتی باریکی چهره یا پارچه).]

ف: باریکه. (تیکه ی باریک از چرم یا پارچه)

ع: سَم، قِدَّة، طَرِیدَة، شِقَّة.

باریکه ریڼه

ل: ریڼه باریکه، ریه باریکه، باریکه پڼ. [بزنمڼ]

ف: تَرَفَنج، باریک راه، راه باریک.

ع: رَقَب، مُسْتَل، شَعِب، مَلْحُوج. (ملاحیج)

بارین

ل: وارین، داگردن. [داریژان]

ف: باریدن، آمدن باران.

ع: مَطَر، مَطَر، اِمطار، نُزُول المَطَر، مَوب، اِنصِیاب، نُزُول.

باز

[ک: دېرین (ناری بکهره، واک: قوماریاز).]

ف: باز، بازنده. (اسم فاعل است، قمارباز مثلاً.)

ع: خَاسِر، حَارِم، حَرَم.

باز

ل: نیتیر، دوریاره. [ديسان]

ف: باز، نیز، هاس، آیدی، دیگر، دوباره، بار

دیگر.

ع: أَيْضاً، مَرَّةً أُخْرَى.

باز

ل: قهلباز، پیرین، پرش. [قهلمباز]

ف: خیز، جهش، جستن، رَغْد، مَدَجک، گُنبد،

گُنبد، گُنبدی، فُغْد، چُنْبک، تُندبور، تُندیور،

کوهنگ، شَلَنگ، جِهیدن، پَرش.

ع: طَفَر، طَفَرَة. وَثَب، وَثُوب، وَثَبَة. قَفَز، قُفُوز،

قَفَزَى. طَمَر، نَقَر، نَقَز. ضَبَر، نُزَوَة.

[به ترتیب: انسان، شتر، بچه، کک، گنجشک،

آهو، اسب، بز]. [به ریز: (مروغ، وشر، منال، کیچ،

چوله که، ناسک، ناسب، بز].]

باز

[ک: بالنده کی راوچیه.]

ف: باز.

ع: بَاز، بَاز، بَازِی.

وینه

بازار

[ك: شوتنی مامه له.]

ف: بازار، وازار، واجار، باجار.

ع: سوق، صُوق، بازار.

بازاریزی

ك: مه‌لهرائ، تیزو كردن. [بازارگرمی، هازدان]

ف: آغالش، آغالدن، آغار، آغالییدن، آغاریدن، برانگیختن، برانگیزانیدن.

ع: سَن، تحدید، اشارة، حَت، حَض، تحریض، تهییج، ترغیب. نَجَش، نَجَش، ایلاغ.

بازیلان

[ك: هه‌له‌زه‌باز، بازیازین (وهك: بازیازینی ناسك).]

ف: ورجه‌هیدن، بَرَجستن، رَعَنَد، وَرجه‌وَرجه، (مانند آهو).

ع: رَعَص، وکیف، ولاف، طُفور، نَقوز، نَقزان، حَجَلان، قَفزان.

باز بردن

ك: پهرین، قه‌له‌باز بردن. [قه‌له‌باز بردن]

ف: جستن، جهیدن، جیستن، چنبیدن، گنبیدن، گنبیدن، سیستن، خیز زدن، گنبَد زدن، تَن‌دیور، تَن‌دیور، پریدن.

ع: طُفر، طُفور، قَفز، قُفوز، وُكَب، وُكوب، اَبَز، اُبوز....

باز پهرین ← بازاران، باز بردن

باز پهرین

[ك: هه‌لهراندنی باز له پارمابازدا.]

ف: باز پهراندن، پرواز دادن باز.

ع: تَطَیر البازي، اطارة الباز.

بازخواست

ك: بازخواست. [بیرسینه‌ره]

ف: بازخواست، باز پرس، واخواست، واپرس.

ع: مُؤاخَذَة، مُعاقِبَة، مُعاقِبَة.

بازدی

[ك: نامشو (تازه‌کردنموی دیدار).]

ف: بازدید، وادید.

ع: عَوْد اللقَاء، اِعَادَة المَلَقَات، تَجْدِيدُ الثَّلَاقِي.

بازرگان

ك: سه‌رداگر. [مامه‌له‌چی، تاجر]

ف: بازرگان، سوداگر.

ع: تاجر، مُعامل.

بازره

ك: كه‌وانه. [ویکه‌روتی هاریزاری وهك تیر له بهره‌ستیک]

و دوباره دوچوونه‌وی.]

ف: سیننه، كه‌مانه، جستن. (افتادن تیر مثلاً و

دوباره برجستن آن.)

ع: حَبو، حُطَف، دُهدومه.

بارك

ك: پللی، پلپلین، به‌لهك، بازه. [نه‌به‌لق، دربره‌نگ]

ف: خَلَنج، پیسه، دوزنگ، خَلَنگ.

ع: اَبَرَص، اَبَرَق، اَبَلَق، اَرَمَد، اَخْصَف.

بارك به‌لهك ← بارك، به‌لهك

باركه

[ك: جیگه‌ی بازدان.]

ف: خیزگه، جستنگاه.

ع: مَوْتَب، (← بان)

باركه‌شت

ك: به‌رگه‌شت، همر، هاتنه‌ره، نمراکل، واکل. [گه‌رانره]

ف: بازگشت، بَرگشت، تَرگشتن.

ع: رَجَعَة، عَوْدَة، اَوَّل.

بازگه‌شتی

ك: په‌شیمانی، گه‌ریانره. [به‌ژیوانی]

ف: آرمان، اوگنج، بازگشتی، پشیمانی.

ع: نَدَم، نَدَامَة، تَقَدُّم، بَدَاه، سَدَم، عَوَج، رُجُوع.

تَفْلُدُ. ثَوْبَةً، اِنَابَةً، تَهْكُمُ، تَهْكُنُ.

بازمان

ك: جیه مان، دامان، داماگی. [به جیتان، دواکوتن]

ف: بازماندن، واماندن.

ع: عَجَزَ، قَصُورَ، تَعَطَّلَ.

بازمه نه

[ك: جیتار]

ف: بازمانده.

ع: خَلَفَ. بَقِيَّةً.

بازن ← ده سبیتنك [درشیه کی کرمایه.]. [کرمایه است.]

بازوپ

[ك: مشكگر، (بالنده کی سه رزله که چوله که رار

ده کات.].

ف: کاک، دارکو. (مرغی است سر گنده که

گنجشک شکار می کند.)

ع: صُرِدَ.

وینه

بازوو

ك: باهو. [قوت]

ف: بازو، باهو، رَش، اَلْنَى.

ع: عَضُدَ، ضَمِيعَ.

وینه <۲>

بازووبه

ك: قوتبه، قوتله وانه، بازوون. [خشل یا دوعایه ك که

دیهه ست به قوتله ره.]

ف: گماهه، پَنام، بازوبند.

ع: مِعَضَدَ، دُمَلَجَ، دُمَلُوجَ، قُفَانَ، تَعْوِيزَ.

وینه ← بازوو <۳>

بازووی درگا

ك: بازو، باهو، لاشیپان. [دور داره درتزه کی چوار چیتوی

دورگا.]

ف: اَلْنَى، کَلَتان، بازو، باهو.

ع: عَضُدَ، عَضُدُ الدَّرَبِ، عِضَادَةٌ.

بازه

ك: بازگ، پاپلی. رهشکوره. کرگ. بیلا. [به له ك، نه بدهق.

لینگه ری! (بدم مانایه رشه یه کی هورامیه.].

ف: خَلَنَجَ، پَسِیه، چپار، دورنگ. بگذارا! (به

معنی اخیر اورامی است.)

ع: اَبْلَقَ، اَخْصَفَ. اَبْرِقَ، اَبْرِشَ، اَشْهَبَ، اَرَقَشَ،

اَحَمَ. اَرَمَدَ. دَعَا، بَلَّه!

بازه له ← باز [پاشگری نیلانی بهرک بودی له گه لایه.]. [با

علامت تصفیه]

بازه له

ك: رودار، پریور. [بیشه رم، رووه تالارار]

ف: روباز، پُرو، هَرزه.

ع: جَسُورَ، مَاجِنَ، مَاجِعَ، دِعَنَ.

بازه وان

ك: بازوان، بازچی، قوشچی. [نمر که سدی سدره رشتی

بازی رار ده کات.]

ف: بازدار، بازچی، میرشکار. (قُشچی،

قوشچی)

ع: بازدار، بَیْزَارَ، قُوشْجَیَ.

بازی

ك: کایه، گمه. [یاری، گاته]

ف: بازی، شوخی.

ع: لَعِبَ، لَعِبَ، تَلْعَابَ، مُلَاعِبَةً، مُدَاعِبَةً، مُزَاحَ.

بازی به ← بازووبه

بازیچه

ك: کایه کلی. [له یستوك]

ف: بازیچه.

ع: لُعْبَةٌ، لُعْبِيَّةٌ، اَلْعُوبَةُ، لُعِبَ.

بازی

ك: باختن، دانیان، دیرائن. [دانان، دیواندن: زیان کردن له

کایه دا.]

ف: باخْتَن.

ع: خَسار، حَرَام، حَرَم، تَضْمِيع، إِضَاعَة.

بازیرون — بِلَزْوَبِهَن

بازیهموایی

ل: بهرزهمواییله، بهرزهمواییله، [کولاری منالان]

ف: بادبادک، بادبَرک، بادبَر، کاغذ باد.

ع: طَيَّارَة، لَعْبُ الْهَوَاء.

وینه — بهرزهمواییله

بازیله

[ل: باؤتله (زیکه گه لیکه له لاشه و پیسی منالان

دردیت.۱]

ف: (جوششی است در بدن و پای بچه در

می آید.)

ع: ...

باسی

ل: میژ، سرگزهشت، [لیدوان، بهسرهات]

ف: باس، نوسیره، باز، سرگذشت.

ع: بَاسْ، بَحْث، مَحَبَة، قِصَة، حِکَايَة. تاریخ.

فَحْص، تَفْطِيش.

باسزان

[ل: میژوزان]

ف: باسگیر، بازگیر، باسدان، باسگو.

ع: مُؤَدِّج.

باسک

ل: شان، بهزایی، تەپۆلکه، [بلندی، گردلکه]

ف: باهو، بَلَنَدی، تپه، کوه.

ع: تَل، مَوْتَع، سَرَاة، جَبَل.

باسک

ل: نهرج، داس، بساهو. [قوئل: لهسهری په نهمه تا

نه نیشک.]

ف: آرَش، یاز، دهست، بازو.

ع: ذِرَاع، سَاعِد، يَد، عَضُد.

وینه — بان > ۲۰

باسمه

ل: شهقل، نشانه، [ندخش، شوتن]

ف: باسمه، نشانه.

ع: بِصْمَة، رَسَم، غَلَامَة.

باسنامه

ل: سرگزهشتنامه، میژ، [کتیپی میژرو، میژرونامه]

ف: باستان، باستاننامه.

ع: كِتَابُ التَّارِيخ.

باسوخ

[ل: باسوق]

ف: میده، فَرَاة، (باسدق)

ع: كَنَافَة، (فالوذ)

باسلیق

ل: رهگ زیر بال، [رهگی نه مدیوی نه نیشک که «قیفال»

دهکوتته نهر دیویه.]

ف: رگ زیر بازو (باسلیق)، (رگ طرف انسی

مرفق، که «قیفال» در طرف وحشی آن واقع

است.)

ع: باسلیق.

باش

ل: خاس، [چاک]

ف: خوب، نیک.

ع: طَيِّب، حَسَن، عَبْقَرِي.

باش

ل: سر، گهره، [سەررە (بەم مانایه وشه یه کی تورکیه.)]

ف: سَر، بزرگ (پنجه باشی)، (به این معنی

ترکی است.)

ع: رَأْس، رَئِيس.

باشار

ل: چار، [دەبرەدن، خەزاگرتن]

ف: چار، چاره، گُزیر، گُزیره.

سرانگشت میانین دست راست، تا سر انگشت
میانین دست چپ هنگامی که هر دو دست را
از هم بگشایند.)

ع: باغ

بافیس

لک: بایس، نه سل، مایه. [هر، هاندر]

ف: شَوِه، شَوَند، آنگیزه، لاد، رو، رون، کیو،
کیود، چیزه بوذ، مایه.

ع: باعث، موجب، سبب، علّة، داعی، مُورث.

بافه

[لک: لاستیک]

ف: باغه، کاوچو. [کانوچو]

ع: مَطَاط.

باف

[لک: چن، چندر: پاشگریکه. (وهک: قالیباف.)]

ف: باف، بافنده. (قالی باف)

ع: نَمَاج.

بافته

لک: نمار. (هوتیاگ) [هزَنرار، گبراره، وهک: گوریس و

پدلکه و شتی لهر چه شنه.]

ف: بافته، نوار، سیفور.

ع: وَضَن، شَرِیط، طَرِیدَة.

بافره ← فرفره

بافکر ← چوّه

بافور

لک: وافور. [نامرازی تلیاک کیشان.]

ف: بافور، وافور.

ع: فور.

ویندی هیه.

بافیگ

لک: چنیاگ، هوتیاگ. [چنرار، هزَنرار]

ع: علاج، مُقاوَمَة، مُعارَضَة.

باشلورخ

لک: بارانی، کلایوزگه. [سهرکلاری باران دانه دهر. (وشه که
له بنه پتدا تورکیه.)]

ف: بارانی، کُلوته، گُلوته. (اصل لغت ترکی
است.)

ع: مِمَطَر، قُبْعَة، قُبُوعَة، قُنْبُعَة، طُرْطُور. (اسکیم)

باشویوش

لک: خومشگوزهرانی. [واباردن]

ف: بوش، خودنمایی، خوش گذرانی.

ع: عَیْش، نَشَاط، اِنِیْساط. كَر و فَر.

باشی

لک: سهر، گموره. [سهرول (وشه یه کی تورکیه.)]

ف: سَر، بزرگ، باشی. (ترکی است.)

ع: رَأْس، رئیس.

باشیل

لک: کوژ. چاره که. [کولوانه (کولوانه یه که که درو گوشه ی
سمره ی به ملوره و درو گوشه ی خواربوه ی به که ملوره
دهبست و هدرچی کوبکه ندره له چه پ و راستمه ده بختنه
ناوی.)]

ف: گُردَة، رودوشی. (رودوشی است که دو
گوشه ی بالا را به گردن و دو گوشه ی پایین را
به کمر بندند و هرچه جمع کنند از چپ و
راست میان آن اندازند.)

ع: ظَهْر، حَبُوعَة، حُبُوعَة.

باع

لک: درو بال، درو باسک. [هیندی دریژی هدر دوربال. (له
نورکی پدنجی بالابه رزی دست ی راستمه تا ده گاته نهر
نورکی پدنجه کی دست ی چه پ، کاتیک هدر درو دست
کرایسته ده.)]

ف: آرش، شاه آرش، شاه رَش، پنج آرش. (از

ف: بافته شده.

ع: مَضْفُور، نَسِيج، مَنسُوج.

بانیگ

ل: هله‌سیاک، دهره‌له‌س، درۆ. [هله‌سته، بوختان

(تسه‌ی هله‌سراو).]

ف: بافته‌شده، بسته‌شده، دروغ. (حرف

بی‌اساس.)

ع: مُخْتَلَق، مُخْتَرَق، كَذِب، كَذِب، فَرِیه.

بانیین

ل: چنن، هوتین، هوتینه‌وه. [ته‌نین]

ف: بافتن.

ع: نَسِج، ضَفَر، مَسَد، حَوَك، حِیَاك، حِیَاكَة. روایه.

سَرَد.

باقانن

ل: قالاَن، قاراَن، [باراندنی بز].]

ف: بَعِیْع کردن. (صدا کردن بز)

ع: بَعِیْعَة، یُعَار.

باقله

[ل: باقله]

ف: باقلا، باقلی، گرگر، کوسک، کالوسک.

ع: باقلاء، باقلا، باقلی، فول، جرجر.

وینله‌یه.

باقله‌ی کولیک

[ل: باقله‌ی کولار]

ف: گَرْمَك، باقلای جوشیده.

ع: طَبِیْع الباقلی.

باقه

ل: به‌سه. [باغه (گیا یا دغلی به‌سراو).]

ف: بسته. (بسته‌ی گندم، یا گیاه)

ع: حُرْمَة، رَزْمَة، جُرْزَه، حَصْلَة، كُشْتَة، كَدْرَة، اِبَالَة،

باقه، حَصِید.

وینله-باقیه‌س

باقه

ل: قاله، باله. [یاره (دنگی کارزوله).]

ف: بَعِیْع. (صدای بَز‌غاله)

ع: بَعِیْعَة، یُعَار.

باقه‌یاق

ل: قاله‌قال، باله‌بال. [یاره‌یار (دنگه‌دنگی کارزوله).]

ف: بَعِیْع. (صدا کردن بَز‌غاله)

ع: بَعِیْعَة، یُعَار.

باقه‌یه‌س

[ل: نه‌و گیایه‌ی باقه‌ی پی‌ده‌ستن.]

ف: دسته‌بند.

ع: مَحْرَم، كُثْنَة.

وینله (۲)

باقی

ل: مه‌نه، بازمه‌نه، ته‌واتی، ناته‌واوی. نه‌وان سر. [پاشماره.

نه‌وانی دیکه]

ف: مانده، بازمانده. آن‌های دیگر.

ع: باقی، فاضل، فَضَالَة، فَضْلَة. سائر.

باقی

ل: نه‌مر، پایدار، پاره‌چی، پاینده، هه‌میشه‌یی، ماگ.

[هه‌رمار]

ف: پایا، پاینده، پایدار، برجا، ماندگار، ماندنی.

ع: باقی، دائم، اَبَدِی، سَرْمَدِی.

باك

ل: توس، سام، په‌روا، نه‌نیش، کیمخو، هه‌راس. [بیم،

خَوَف]

ف: باك، بیم، تَوس، آندیش، آندیشه، خواس،

سَهَم، پَروا، پَرواس، هه‌راس، چَفر، چَفرز، رَکِیف،

خَزَزَك، نه‌از.

ع: خَوَف، رُعْب، رُهْب، ذُعْر، جُن، نَخْب، هَوَل،

فَرَزْ، وَجَل، مَلَع، فَرَق، مَلَل، خَشْنِیَة، رَهْبَة، خِیفَة،

هَبِیَة، مَخَافَة.

با کردن

ل: ماسین، پنه‌مین. [ناوسان]

ف: باد کردن، بُر آمدن.

ع: انتفاخ، اِحْفَظْ، تَوَرَّم. حَبِطَ.

با کردن

ل: ماسین، پنه‌مین، قین کردن. [ناوسان. پیش‌خوارنده‌ره

(نیدیومه له تورپه‌بون.)]

ف: باد کردن، خشم کردن. (کنایه است از خشم

کردن.)

ع: اِنْتِفَاح، تَبَرَّم، اِحْتِلَال.

با کردن

ل: فیز کردن. [له‌خوبایی‌بون (نیدیومه.)]

ف: باد کردن، فیس کردن. (کنایه است.)

ع: تَنْفُخ، تَكْبُر، تَفْئِش، تَعَاظُم.

بالکش

ل: بالکش (که‌له‌شاخ خسته سر پیستی له‌ش بو‌ته‌وی

بامیت پاشان نه‌شته‌وی لیندهن.)]

ف: بادکش (کُبه زدن به محل حجامت که وَرَم

کرده تیغ بزنند.)

ع: مَص، تَمَصُّص، اِمْتِصَاص، حَجَم، حَاجَمَة.

بالکش

ل: که‌له‌شاخ. [بالکش (کوپ) ی‌خوین گرتن له‌ش.]

ف: کُبه، کُوپه، گُبه، سَمیرا، بادکش.

ع: مِمَصَّه، مِحْجَم، قُبَّة.

بالکش

ل: هه‌راکش، دروکه‌ش، رینگه‌با. [بالکش، بابویر (نه‌گه‌ر

بو‌دروکه‌ل بیت ده‌لین: «دروکه‌لکش». دهنای پیستی ده‌لین:

«بالکش».]

ف: بادکش، دودکش، وادره. (اگر برای دود

باشد دودکش، اگر نه بادکش گویند.)

ع: مَنفَذ، دَاخِیَّة.

بالا

ل: باگیر، باخون. [باگر (شریتی) که له هه‌موو لایه‌که‌ره

«با» بیگرته‌ره.]

ف: بادگاه، بادخُن، بادخان، بادخون، بادغَر،

بادغَرْد، بادگیر، بادغُد، بادغَس، بادغُن، بادوس،

أَدغَر. (محلّی که از هر طرف باد بیاید آن را

بگیرد.)

ع: مَهَب، مَسْهَج، مَهَب الرِّیَاح.

بالگزه

ل: [بایه‌که ده‌که‌وتیه نیوان شه‌مال و سه‌با - بای

روژمه‌لات - ره.]

ف: بادگزه. (باد بین شمال و صبا.)

ع: نُكْبَاء.

بالگیر ← بالا

بالگیر

ل: [ل: نامرازیکه له نیرگه‌له‌دا. (باگیری سر نیرگه‌له.)]

ف: بادگیر. (بادگیر سر قلیان)

ع: ...

وینه - هینانوی <۲>

بالان ← بالا

بالوره

ل: [ل: جوژه گوزانی‌وتینیکی کوردیه.]

ف: نوعی از خوانندگی کردی است.

بالون

ل: بالون. [فوردانی گه‌وره که پری ده‌که‌ن له گازی سووک و

به تاسماندا ده‌فریت.]

ف: بالون، بالُن.

ع: مُنطاد.

وینه

بالووک

ل: گه‌غه. [بایله، بالزکه]

ف: بالو، پالو، آژخ، ژخ، آرخ، ژخ، زوخ، توتسه،

گندمه، گوگ، گوگه، زگیل، باشکل، وردان.

ع: ئۇلۇل، سائۇل، سِلْعَة، وْدَم.

بالووک رهش

ل: نشانه، توتته. [خاڭ، ههروهها: زياده گوشتی سر پیلوی چار.]

ف: توتته، گنده. چَخَك.

ع: سِلْعَة، شامة. وْدَم.

باله

ل: قاله، باقه. [بارِه (دهنگی کارؤله.)]

ف: بَعِيع. (صدای بَزغاله)

ع: بَعْبَعَة، يُعار.

باله

ل: باله، دسکیش چەرم، دسکیش چەرمین. [لهپکی چەرمین که له راودا له دەست ده کرا.]

ف: بَهْلَه، نِکاب، نِسْتَكش شکاری، دسْتَكش چەرمی.

ع: خِتاع.

وینه

بال

ل: [ل: نامرازی فرین له بانددهدا. (بالی په لهوهر.)]

ف: بال، کَنگ. (بال مرغ)

ع: جَنَاح، كَنَف، سِقَط.

وینه

بال

ل: قول. [ئەو بەشەو جلوبەرگ که دهکەرتته سر جومگەو دەست.]

ف: آستیم، آستین، آستی، اوستیم.

ع: کُمْ، قُنان.

وینه ← جلیسه <۲>

بال

ل: دەس. [له سەریه‌خەو تا شان.]

ف: دسست، کَنگ، کَبک، گَشاک، بال. [از سرانگشتان تا دوش]

ع: يَد، جارِخَة.

وینه

بال

ل: قول، باهو، بازوو. [له نه‌نیشکەر تا شان.]

ف: بازو، گَشاک، رَش، باهو.

ع: عَضُد، ضَبَع.

وینه ← بان <۲>

بال

ل: [ل: هیندهی درێژی دەست له سەریه‌خەو تا لووت.]

ف: بازه. [مقدار کشش دست از سر انگشتان تا بینیی]

ع: باع.

وینه

بال

ل: نه‌هەنگ. [جۆره‌ ماسیه‌کی گەورەیه.]

ف: بال، نَهَنگ. [نوعی ماهی بزرگ است.]

ع: بال، تِمَساح، تِمَساح البَحْر.

بالا

ل: ک: بەژن، قەد، بەشەن. [قام، قامەت]

ف: بالا، قَد.

ع: قامة، قَد.

بالا

ل: ک: بان، سەر، ژوور. [لای سەروو (وێک: بالاخانه.)]

ف: بالا، فراز، زَبَر. (بالاخانه)

ع: فَوْق، عُلُو.

بالا

ل: ک: چەمر، فەرەتر. [زیاتر]

ف: بیش‌تر.

ع: اَزید.

بالاپوش

ل: [ل: جلوبەرگی سەرتاپاداگر. وێک: پالتو، عەبا...]

ف: بالاپوش، پالتو.

ع: بُرُئْس، رِداء.

وینته مییه.

بالار

ل: تَهْرَه، حَمَمَال. [کاریتَه (که داری دارم)ای ده که ریتَه

سر.]

ف: بالار، بالال، بالاکَر، باشت، تَهْرَه، فَرَسَب،

شاه تیر، داربام.

ع: جِسِر. (الذي يقع عليه الروافد.)

وینته—هممال (۲)

بالاشمه

ل: داری همدروولای میتلی تاله که دارگه لی سدر تاقه ی

به سدردا رایله ده که ن.]

ف: بالاشمه، (چوب دو طرف میل طاقچه که

چوب های سر طاق روی آن می اندازند.)

ع:.....

وینته (۲)

بالا کردن

ل: هه لچوون، گمشه کردن. [گهره بوون]

ف: بُلَند شدن، بالیدن، قَد کشیدن، دراز شدن.

ع: نُمُو، نُشُوْء، نَشَا، سُمُوْء، رُخُوْر، رُكُوْ، اِنْتِمَاء.

بالان

ل: ته ته، دار. [نامرازی وار. (بز نمونه: گورگی بالان

دیده.)]

ف: بالان، دام. (گرگی بالان دیده.)

ع: فَحّ.

بال نشو کردن

ل: باله شوو، په له پسکی. [بال شوو کردنمیری بالنده.]

ف: بَدَواز کردن، بال سُسْت کردن.

ع: تَضَوُّع، تَطْلِيف، تَغْرِير، خَفَضُ الْجَنَاح، اِرْخَاءُ

الجنّاح.

وینته

بالق

ل: پینگه یگ. شەیتانی بووگی، ژنکام، شوو کام، لښکام.

[پینگه یشتوو. بالغ]

ف: رَسیده، شَیتانی شده، گوشتاسپ شده،

زن کام، شوهر کام، جفت کام.

ع: بَالِغ، مُكَلَّف، مُحْتَمِل.

بال مکتز

ل: بالی میش]

ف: پر مگس، بال مگس.

ع: جَنَاحُ الدُّبَاب.

بالنگ

ل: که بات (جوړه «ترنج» پیکه.)]

ف: بالنگ، بادرننگ، ترنگان. (نوعی از ترنج

است.)

ع: کَبَاد، اُشْرَج، بادرنج.

وینته

بالنگو

ل: بادرننگ، باروونه. [تووی گیایه که] بو ده زمان به کار

ده هینرت.]

ف: بالنگو. (تخم نباتی است.)

ع: بَذَرُ الْاُتْرَجِيَّة. (البقلة الاترجية)

بالسنه

ل: په له ور، مهل. [بالدار]

ف: پَرنده، مَرغ.

ع: طَيْر.

بالونه

ل: فِرْدَکه. [ته یاره]

ف: هوانوژد، آسمان پیما.

ع: طَيَّارَة.

بالوون

ل: بالوون]

ف: بالون.

ع: مُنطاد. (انطاد—صَعَد)

وینته—بالوون

باله

ل: دسکیش چدرمین. [باله]

ف: بېله، نکاب، دستکش چرمی.

ع: خِتاغ.

وینه-باله

بالهنه‌پی

[ل: بالته‌په (بال لیکدانی په‌له‌ره له زمریدا.)]

ف: بال به هم زدن. (بال به هم زدن مرغ در

زمین)

ع: مَلَح، ایکاب، تَرَنیق، حَفَقان.

بالهنه‌پی

[ل: بالته‌په، بالگرتمه (بال لیکدانی په‌له‌ره له

ه‌رادا.)]

ف: بال تپش، بال طبش. (بال به هم زدن مرغ

در هوا)

ع: ذَیف، قَدُف، رَفَرَقَة، حَفَقان.

بالهنه‌پی

[ل: بالته‌په (بال لیکدانی مدلی بالکراو.)]

ف: بال زدن. (بال زدن مرغ پرکنده.)

ع: حَذَم.

باله‌خانه

ل: سرخان. [ژور له نه‌می دره‌می خانوردا.]

ف: بربار، بروار، برواره، پرواره، وروار، ورواره،

فرواره، جوسه، بالاخانه، پکوک، پکول.

ع: غُرَقَة، عَلِيَّة، حُجْرَة.

باله‌خانه‌ی تلوسانی

ل: باله‌خانه. [ژور له نه‌می دره‌می خانوردا.]

ف: فراور، فراوار، فروال، فربال، فرباله، فروانه،

بادگیر، فرواله.

ع: غُرَقَة.

باله‌شوری-په‌له‌پسکی

باله‌وان

ل: چهرخ. [شامین]

ف: چرخ، شاهین.

ع: سَقَر، صَقَر، رُمَج، قَطام، شاهین، قَطامی،

قَطامی.

وینه‌ی هه‌یه.

باله‌وان

[ل: شپیوری گموره که له‌سر شان هه‌لیده‌گرن.]

ف: بالبان. (شیپور بزرگ که روی دوش حمل

می‌کنند.)

ع: بُوَق.

باله‌وگرن

ل: فرین، پرواز کردن. [هه‌لقرین]

ف: پَریدن، پرواز کردن.

ع: طَیَر، طَیْران، طَیْرورَة.

بالین

ل: پشکول، پشتیان. [کومه‌کی دیوار و کوله‌که. پژدر]

ف: بالین، پشتیان...

ع: دِعامَة، ظَهَر.

وینه-پشتیان

بالین

ل: سهرنگیا. [سهرین، بالیف]

ف: بالین، بالش، بالشت.

ع: مُنْکَا، مِخْدَة، مِصْدَعَة، مِنبَذَة، مُرتَفَق، وِسَادَة،

زِدْی، نَمْرَقَة.

وینه

بالیز

ل: نیلجی. [بالوز، سدر]

ف: بالیوس، ایلجی، فرستاده، نماینده. (وزیر

مختار)

ع: سَفیر.

بام

ل: تاله، چهرده، رنگ. (ره‌شیام، ره‌شتاله) [نامان،

مه یلمو

ف: فام، پام، چرده، چَرته، چَرزه، رَنگ. (سیه فام، سیه چرده)

ع: ضارب، لُون. (ضاربُ بالسَّوَادِ، أَسْوَدَ اللَّوْنِ)
بامبو

[ل: جزه قامیشیکه که له هه‌یزه‌ران ده‌چیت.]]
ف: بامبو، بانبو، نی هندی. (نیی است شبیه به خیزران.)

ع: بَمْبُو، الْقَصَبُ الْهِنْدِي.

بامبول

ل: حوقه، که‌له‌ک. [فیل]
ف: بامبول، ئیرنگ، ئَنبُل، تَبَنَد، تَرْفَنَد، تَرْکَنَد، داغو، داغول، هرنوت، خاتوله...

ع: حَيْلَه، مَكْر، سِحْر، شَعْبَذَه، نَمِج.

بامجان

ل: بامجان. [باینجانه‌پشه]
ف: بادنجان، بادنگان، باتنگان، گَهَلَم، گَهَبَرک.

ع: حَذَق، أَنْب، مَقَد، بَادَنْجَان.

وینه

بامجان فره‌نگی

ل: تَوماته. [تدماته، توماتیز]
ف: تومات، توماتیز، بادنجان فرنگی.

ع: بَنْدُورَه.

وینه

بامهن

[ل: سوکه‌له‌ناری «به‌همهن»، ناره بز پیوان.]]
ف: مخفف «بهمن» است، اسم مرد است.

بامیه

[ل: بامی]

ف: بامیه.

ع: بامیا.

وینه

بان

ل: که‌لک. [سهربانی خانور.]

ف: بام، بان، پشت بام.

ع: سَطَح، سَقَف.

بان

ل: سهر، ژوند. [لای سهره‌وه.]
ف: رو، روی، بَر، آبر، بالا، فراز، زَبَر، زَوَر.

ع: فَوْق، عَلُو، عَل.

بان بانه‌گا

ل: ژیر نارک. [خوار نافک]

ف: زیر ناف، بالای بانه.

ع: هُلَبَه.

بانه‌په

ل: مه‌یتاری. [بانپه سهربانی به‌ردهم ژوند، چ ژیره‌که‌ی مال بیت یا خالی بیت.]]

ف: پشت بام، مه‌تابی، پکوک، تابوک. (پشت

بام جلو اتاق، خواه زیرش خانه باشد، یا خالی.)

ع: سَطَح، كِشْك، مَخَارَجَه.

وینه—سنگ، ...

بان دیوار

[ل: سهر دیوار]

ف: سر لاد، بِلْکَن، بِلْکَس، نالْکَس، سر دیوار.

ع: سَطَح الْجِدَار.

بان سهر

ل: که‌فالك، توموته. [ته‌پلی سهر]

ف: تارک، چکاد، چکاده، چکاک، کاجک، هَباک،

فَزاک، تارک سَر، کله‌ی سَر. (فَرَق سَر)

ع: رَعَامَه، فَرَق، قُمَه، قُمَه الرَّاس.

بان شان

ل: که‌لادوشان. [که‌لادوشکان: نیرانی هه‌ردور شان.]

ف: سهردوش، دوش، شانه، هوبه، هوبَر، سَفَت.

ع: کَتِف، عَاتِق، مَنَكِب، غَارِب، کَاهِل.

بانگ

ل: هَدَلَالَه، هَمَرَالَه، چِرِه، [جَارِ، بانگ‌مواز (بَر نمونده:

بانگ‌مواز بَر نویتز یا بَر مانگ گِهان.]

ف: بانگ، گُلَبانگ، آگاهانیدن. (برای نماز یا خسوف مثلاً.)

ع: اَذَان، اِیْذَان، اِعْلَام، نَعْب، نَعَاب، نَعِيب، نَعَق،

نُعَاق، نَعِيق.

بانگ

ل: دَنگ، چِرِه، چَرین. (مردم‌میان بانگ کرد.) [گاز، قار]

ف: صدا.

ع: دَعْوَة، دُعَا، اِحْضَار.

بانگ

ل: قار، قورله، چِرِه، سَدا، [قِی، هَمرا]

ف: بانگ، آواز، صدا، غریو، دَهار، دَهاز، دَهاژ،

گُلَبانگ، گُلَبام، فَریاد، پَزَواک، غَزَه.

ع: نِدَاء، صَبَاح، صَوْت.

بانگ

ل: سَدرگ، بانگین، سَدرگین. [سَدررو، ژورود]

ف: بالایی، زَبَرین.

ع: اَلْأَعْلَى.

بانگ دان

ل: هَمرا له کردن. [جَارِ دان، بانگ‌راز کردن]

ف: بانگ زدن، گُلَبانگ زدن.

ع: اِیْذَان، تَاذِین.

بانگ کردن

ل: چَرین، دَنگ کردن. [گاز کردن]

ف: صدا کردن، بانگ کردن، خواستن.

ع: دُعَا، دَعْوَة، اِحْضَار.

بانگ کردن

ل: قار کردن، قورلاش. [قِی، قِی، هَمرا کردن]

ف: بانگ کردن، صدا کردن، دادزدن، فریاد زدن،

فریادکردن، دَهار زدن،

ع: نِدَاء، صَبَاح.

بانگین

ل: بانگلیز. [باگردین]

ف: بام‌گلان، بام‌گردان، بام‌غَلتان، غَلتَبان،

قَلتَبان، غَرَتَبان.

ع: مَنَاسَة، مَحَدَلَة، مِسْطَح.

وَنَه

بانگ مهل

ل: دَنگ مهل. [خَرَتندنی بالنده]

ف: سَپیور، آواز مُرغ.

ع: صَفِیر.

بانگ‌مواز

ل: جَارِ، هَمرا له، هَدَلَالَه. [راگه‌یاندن به دَنگی بهرز.]

ف: جَار، صَلا، صدا زدن.

ع: نِدَاء، مُنَادَاة، اَذَان، اِیْذَان، اِعْلَام، صُرَاخ.

بانگ هَم‌لِدان

ل: شیون کردن. [گریان به دَنگی بهرز.]

ف: فَریاد بَر‌آوردن، فَریاد کردن، فُغان کردن،

شیون کردن، گریستن، زاریدن، زنجیدن.

ع: نِیَاح، عَوِیل، نَحِیب، صَبَاح، صُرَاخ، جَزَع، نَوَاح.

بانگین

ل: سَدرگین، سَدرگ، بانگ. [ژورود، سَدرود]

ف: زَبَرین، بالایی.

ع: اَلْأَعْلَى.

بانما

[ل: بایِنر]

ف: بادَنما.

ع: مِیزَانُ اَلْهَوَاء.

وَنَه

بان‌مال

لک: بان، که لک. [سربانی خانور].

ف: بام، بان، بالاپشت بام، پشت بام.

ع: سطح، فوق السطح.

بفمال

لک: به فرمان. [نهری به فر ده مالتیت].

ف: بام روب، برفروب.

ع: کساح.

بانوو

لک: خانم، خاتون. [غات، یایه]

ف: خانم، خاتون، بانو، ایشی، بی بی، بیگه، بیگم.

ع: سینه، سینه، خاتون.

بانمگا

لک: شرمگا. [بدر گده]

ف: بانه، شرمگاه، بترجا.

ع: عانة، زهار، عورة، رکب، خشنه.

باننهلو

لک: سواخ. [سواغ: تور تپه سورن].

ف: آرزو، بام آندود.

ع: سنج، سیاع، شید، لطح.

بانوسان

لک: باننوسان. [خوتن له سرباندا].

ف: بام خوابیدن.

ع: ...

بان پک

لک: سر یدک، که لک، که لک. [له سر یدکتر. هد چنرا].

ف: روی هم، سرهم، بالای هم، آنبوده، بنگده.

ع: جمعاً، رتید، نضید.

بان پک نیان

لک: سر یدک نیان، که لک که کردن. [خسته سر یدک،

هد چنن].

ف: روی هم گذاشتن، بالای هم نهادن،

سرهم چیدن، آنبودن، بنگدن.

ع: رگد، نضد، دکن.

بلو

لک: شیره، یاسا، روشت. سزارار، شایسه. [داب. شایان]

ف: باب، یاسا، روش، شیوه، طرز، کیش.

شایسته، درخور.

ع: رسم، عاده، داب، معمول، رویه، رویه. لایق،

حرّی، مکه.

بلوا

لک: بایر. [باره گهره (بارکی بارک، بارکی دایک).]

ف: بابا، نیا، پدر بزرگ، (پدر پدر، پدر مادر)

ع: جد.

بلوگهره

لک: بایر گهره، بارگهره. [بارکی بایر].]

ف: پدرنیا، فرنیا، بابا بزرگ. (پدر جد، فرجد)

ع: أعلى جد، أجد الأعلى.

بلوان

لک: باروپایان (خزمی مروت له بارکیه).]

ف: بابان، نیاگان. (خویشان پدری)

ع: آباء، أجداد، أقارب، عصبات.

بلوانی

لک: جیازی بولک (شور که لویه له له مالی بارکیه)

له گدل بولکدا دینترین بو مالی زارا.].

ف: ورنک، ورنوک. (اسبایی که از خانه ی پدر

همراه عروس به خانه ی داماد می فرستند.)

ع: جهانزی، سغف، جهان، بائنه.

بلو دیان

لک: خورن. [شیاری ددانی یرگدل، خورده مدنی نریم].

ف: باب دندان، شایسته ی دندان، خورند،

درخور دندان.

ع: باب الأسنان، لیّن.

باور

ل: بائق، [بړوا، متمانه]

ف: باور، آوړ، گروښ، گرویدن، گرایش.

ع: وُثُوق، یَقِین، اِیمان، اِعْتِقَاد، اِعْتِمَاد، تَصَدِیق.

باور

ل: نابېرېد، [رژ]

ف: آبرو، ورسنگ.

ع: اِعْتِبار، اِحْتِرَام، عِزَّة، شَرَف، حُرْمَة.

باوش

[ل: هیندی بارهشک دار یا گیا یا...]

ف: بَقْل، (هیزم، یا گیاه و امثال آن).

ع: باع، حُزْمَة.

باوش

[ل: بارهش، نامیز]

ف: آغوش، آغوش، آگش، کنار، هویر، بر، کُنک،

کَلک، بَقْل.

ع: حَضَن، حَجَر، کَنَف.

باوش گرتن

[ل: له نامیز گرتن، گرته بارهش]

ف: آغوشیدن، آغوشیدن، بَقْل گرفتن.

ع: حَضَن، اِحْتِضَان.

باوک

[ل: باب، باث]

ف: بائک، باب، بابا، پدر، پیر، فَر، پد.

ع: أب، والد، بابا.

باوکی

[ل: بارکتی. له بارکوره]

ف: پدری، بابایی....

ع: اُبُوَّة، وَالِدِيَّة، اَبِي.

باوکه

ل: باواکه، [بابی، گوره]

ف: پدرنیا، فَرَنیان.

ع: اَعْلَى جَدّ.

باوکه بازی

ل: دوژین دان، [جړین دان (به په کت).]

ف: دشنام دادن. (به همدیگر)

ع: تَسَاب، تَشَام، تَلَاقُس، تَنَاوُر، تَنَازُق، تَهَارُط،

تَلَاقِب.

باوه پیاره

ل: شوی دایک، [زریاب]

ف: بَخَنو، پَداندر، پدراندر، ناپدری. (شوهر

مادر)

ع: رَاب، رَوَجُ اَلْأُم.

باوه

ل: بابهت، بدرتی، [باره، له مې، سهارهت]

ف: باب، بابت، باره.

ع: باب، بابَة، مَوْضُوع.

باوه خون

[ل: چورنوی بړک بڼ مالی بارکی.]

ف: باباخوان. (دعوت عروس به خانه ی بابا.)

باوه

ل: باهر، [بهرایی یا خدنه کی نیران دور پارچه زوی که له

یه کتریان جیاده کاتوره.]

ف: پُلُون، پُلوان، باهو. (بلندی یا گودی بین دو

تکه زمین که آن ها را از هم منفصل می کنند.)

ع: عَضُد، طَرِيق، فَاصِلَة، ذَف، ثَلَم.

وینه

باوه را

ل: پیرا، پیرانه! (باره ریهاده! - بارور ریهاده!) [بهیته!

(وشه یه کی هورامیه.)]

ف: بیارا، بیاورا، پاورا (اورامی است.)

ع: هات!

باوهژن

ل: ژن بارک، [زړه دایک]

ف: ماریره، ماراندر، مایندر، ماداندر، مادراندر،

ناماندر، زن بابا، (زن پدر)

ع: رَأْبَة، رَوْجَة الأب.

باوه‌شین ← **باروشه** (روشه‌یه‌کی کرماجیه.) [کرماجی است.]
باوه‌قوره‌ت

ل: سمه‌خرته. [باوه‌عه‌مره]

ف: نیم‌تنه.

ع: رُنْبُل، حَنْدَل.

وینه

باویشک

[ل: بارشک: دم‌کرده‌ره له کاتی خهره‌اتندا.]

ف: خَمیازه، خامیازه، خامیاز، باشک، پاشک،

پاسک، پاسک، پیاستو، فاژ، آسا، آسا، گن‌هزه،

نهان‌دزه، آه‌بنیابه.

ع: ثَاب، ثُؤْبَاء.

باویشک دان

[ل: بارشک دان]

ف: فاژیدن، باشک‌زدن، خَمیازه کشیدن....

ع: ثَاب، ثَثْأُوب.

باهاتن

[ل: باه‌لکردن]

ف: باد وِزیدن، باد آمدن.

ع: مُبُوب الرِّيح.

باهو

ل: بازور. [قَوْن]

ف: بازو، باهو، زش، آلنی.

ع: عَضُد، ضَبَع.

وینه ← **بازوو** (۲)

باهو

ل: لاشیپان، بازور. [دور داره دریزه‌که‌ی چوار چیترو

دەرگا.]

ف: بازو، باهو، آلنی، کلکان. (دو چوب بازوی

نر)

ع: عَضُد، عِضَادَة.

وینه‌ی هه‌یه.

باهو

[ل: قدپالی چیا.]

ف: باهو، بازو. (بازوی کوه)

ع: عَضُد، عَضُد الجَبَل.

وینه ← **بابور** (۶)

باهو

ل: بارور. [به‌زایی چوار دوری باخچه.]

ف: باهو، پَلوان، پَلُون. (بلندی اطراف باغچه)

ع: عَضُد.

وینه ← **بابور** (۲)

باهو

ل: شاین. [شاهین (میل‌ی ترازو).]

ف: بازو، شاهین، میل. (میل‌ی ترازو.)

ع: مِنْجَم، عَمُود، شاهین.

وینه ← **ترازو** (۲)

باهوش

ل: هَوشیار، رِیا. [زیت، زیره‌ل]

ف: باهوش، هوش‌مَند، هوشیار، هَوشیار،

هَشیوار.

ع: ذَكِي، فَطِن، ذَهِيْن، فَهِيْم، لَوَزَعِي، الْمَعِي، فَرَّاس.

باهیتیر

ل: چوژ. بوره. به‌رلا، به‌یاز. [بایر. نه‌کینلدارا]

ف: چول. بوره. ناکشته.

ع: بائِر، بُوَر، مَوَات.

باهیتیر

ل: سه‌راسیمه. (به‌حمت و باهیتیر) [سه‌رگردان]

ف: آسیمه، سه‌راسیمه، سه‌رگشته.

ع: باحر، مُتَحَيِّر، مَبْهُوت، حَیْران.

باهجان ← **بامجان**

بایده

ل: بایه. [کاسه‌ی مسی.]

ف: بادیه. (کاسه‌ی مسی)

ع: باطیه.

وینه-باجیه

بای دهبور

ل: بای خورنشین. [بای روزنارا، یا بای باشوری روزنارا
که له کوتایی روزدا هه‌لده‌کات، به پیچەوانە‌ی بای
سه‌بارە.]

ف: باد فُرودین، باد فُرودین، باد دُور. (باد
مُغرب، یا باد بین مُغرب و جنوب که در آخر
روز می‌وزد. ضد «باد صبا»)

ع: دُور، ریح الدُور.

بایز-باهیز (چول)

بای زه‌مه‌ن

ل: بای سه‌خت. [گه‌رده‌لورل]

ف: دیو باد، تَند باد.

ع: عاصِف.

بایس

ل: گه‌ره‌ک. (بایسه). [پتیرست]

ف: دریا، دربای، دربایست، بایست، بایسته،
وایی، خَنور، سَنگول. (سَنگول دارم.)

ع: لازم، لایذ، واجب، لایذ منه. (لازم لی)

بایس

ل: نه‌سه‌ل، سه‌بارەت، شومەن. [هز]

ف: شَوه، شَوند، آن‌گیزه، لاد، کَیو، کَیود، رون،
چیزه‌بوذ.

ع: باعِث، سَبَب، عِلَّة، دَاعِی، مُوجِب، جَهَّة، جَهَّة،
جَهَّة، وَجِه، وَجِه، وَجِه، وَجِهَة، وَجِهَة.

بای سه‌با

ل: بای سه‌با، بای خورمه‌لات، سه‌با. [بایه‌که که له
روژ‌ه‌لاته‌ره یا له باکورێ روژ‌ه‌لاته‌ره به‌ره‌و شاری سه‌با

هه‌لده‌کات، به پیچەوانە‌ی بای دهبورمه.]

ف: باد برین، باد صبا. (باد مشرق، یا باد بین
مشرق و شمال که به جانب شهر سبا می‌رود.
ضد «باد دُور».)

ع: ایر، هیز، صَبَا، ریح الصَّبَا.
بای سه‌خت

ل: بای زه‌مه‌ن. [گه‌رده‌لورل]

ف: دیو باد، تَند باد.

ع: عاصِف، ریح عاصِف

بای سه‌با-بای سه‌با

بای شه‌مال

ل: شه‌مال. [بایه‌که له باشورمه به‌ره‌و باکور

هه‌لده‌کات، به پیچەوانە‌ی بای زه‌لاته‌ره.]

ف: باد شمال. (بای است از جنوب به شمال
می‌وزد. ضد «زه‌لان» است.)

ع: مِسع، اَزِیب، حَذَواء، نُعامی، سَلامی، جَنُوب،
ریح الجَنُوب

بایج

ل: به‌رِش. [فرِشیار]

ف: فروشنده، فروختار، فرُختار.

ع: بائع، شاری.

بای هه‌ره‌نگ

ل: جوش. [ناگه‌ه زی‌که‌ی ده‌مرچار.]

ف: باد فرنگ

ع: جَمَرَة

بایق

ل: بار. پایداری. [بایه‌خ. متانه. راوستاری]

ف: باور. نیوساد، پایداری، پابندگی.

ع: اِعْتِماد، وُثُوق، اِعْتِبار، اِطمینان. بَقَاء، دَوام.

بایله

[ل: پارچه‌یه‌کی زَر ته‌نکه که به زَرێ «با»

دهدِر تیتت.]

ف: پارچه‌ای است بسیار نازک که غالباً باد آن را پاره می‌کند.

بایه قوش

ک: بور. [بورم، کونه‌برد]

ف: بو، جُفد، کوف، کوکو، کوکه، کوکن، کوکنک، اوکو، آکو، پُش، پُشک.

ع: بوف، بوم، صدی.

وینه

بایی

ک: به‌ها، نه‌رجس. (چهن بایی؟) [نرخ]

ف: بها، آرزش. (چند بها؟)

ع: قِیمه، ثمن، سِعر.

باییه

ک: بادیه. [کاسه‌ی می‌ا.]

ف: بادیه، کاسه‌ی مسین.

ع: **باطیه**.

باییه‌مو

ک: که‌له‌باد، خن‌ده‌سن. [له‌خوتایی]

ف: کله‌باد، بادبروت، خودبین، خودپسند.

ع: مَغرور، مُتکَبِّر، غِطْرِیس، عَتِی.

بیگزه!

ک: بگزمه! [تپه‌ره!، بیوره!]

ف: بگذرا! بیامرزا! بیخشای!

ع: اُعْبَرَا، اِنْهَبَا، مُرَا، اِصْفَحْ، اَعْفُوا، اَغْفِرَا.

[اُغْفَا!]

بی‌ا!

ک: برِا! روره‌یه! [سه‌یرکه!، ناگادار به!]

ف: بی‌ا! بی‌ای! بی‌اییدا!

ع: اُنْظُرَا، تَأَمَّلْ، رَاقِبْ!

بت

[ک: خردای دمسکرد.]

ف: بُت، فَع، ژون، ایبک، نگار.

ع: صَنَم، وُکُن، جِبَت، نَد، طَاغُوت، زُون، زور.

بتپهراس

[ک: بتپهرست: نهر که‌سه‌ی خوای دمسکرد دپهرستیت.]

ف: بُت پُرست، شَمَن، بَرَهْمَن، ژونی، ایبکی،

فَع پُرست.

ع: وَثْنِي، عَبْدَةُ الطَاغُوت.

بتخانه

[ک: جیگه‌ی بتان.]

ف: بُت‌خانه، بُتکده، قَنستان.

ع: بَيْت الصَّنَم.

بتر

[ک: له زارلوه‌گه‌لی ویره‌قبازانه.]

ف: بتر. (از مصطلحات اهل گنجفه است.

بترونه) (ده یا صورت)

ع: بَطَر، بَطَل.

بتری

ک: شیشه. (شیشه و پیاله) [بوتل، بوتری]

ف: بَطَری، شیشه، مینا.

ع: قَنِینَه، قَارُورَه، نَاجُود.

وینه

بتون

ک: گشت، ید که‌هر. [ه‌دمرو، تیکرا]

ف: همه، همگی، همگان، ه‌ماد، ه‌مادی، رَت،

أَزْمَل، أَزْدَم، شگاله.

ع: کُل، عُموم، عَم، عَمیم، عَام، جَمیع، اَسَر، اَبْشَع:

أَزْمَل، کُلّا، طَرّاً، عُموماً، جُمْلَه، قَاطِبَه، کُلّیَه، رُمَه،

کَافَه، جَمیعاً، تَماماً، بِالکُلّ، بِالْجُمْلَه، بِالتَّمَام.

بته

ک: متک، بنچک، دهون، تپله، ته‌پکه، ه‌ه‌زگ. [بنجه‌گیا،

دهون (روره‌ک یا دره‌خت.)]

ف: بْتَه، بوته. (رُسْتَنی یا درخت).

ع: ثَبَت، أَصَلَة.

بتهو

ل: گت، پر، قورس. [بتهو، نارپر]

ف: سفت، رُفت، پُر، یَک پارچه.

ع: مُصَنَّت، مُصَمَد، صَمَد، أَصَم.

بتهو

ل: تات، به سیاک. [به سراو: کچیک که گوشت بهری

منالای گرتیت.]

ف: سفت، بَسْتَه.

ع: رَثَقَاء.

بچریچر

ل: بچریچر، پرتکه پرتکه، برکه برکه. [بهش بهش، به چند

جار]

ف: پاره پاره، تیکه تیکه، بُرُبر. پراکنده، از هم

گسیخته.

ع: قَطْعاً، مُتَقَطْعاً، مُتَفَصِّلاً، دَفْعَات، دَفْعَةً دَفْعَةً،

مُتَفَرِّقاً، مُتَحَرِّزاً، مُتَفَرِّضاً.

بهریان

ل: بچریان، بریان، پرچیان. [پسان، چران]

ف: گسیختن، گسیخته شدن.

ع: تَقَطُّع، انْقِطَاع، تَحَرُّز، تَفَرُّض، تَفَرُّق.

بخوور

ل: فانگ. [دروکل: (هر شتیک که سورتاندنی بوتی

خوشی لی تکه و پاره.)]

ف: بخور. (هر ماده ای که سوزاندن آن تولید

بوخوشی کند.)

ع: بَخُور.

بخوور دان

ل: فانگ دان، دووکل دان. [دووکل پیا کردن، به دووکل

دو کردن.]

ف: بخور دادن.

ع: تَبَخَّر، تَدَخَّن.

بخوور مریه

ل: چنگ مریه. [جزره گیاه که که گولیتی جوانی

میه.]

ف: بخور مَریم، پنجه ی مَریم، آذربویه.

ع: بَخُور مَریم، عَرَطْنِثَا.

وینه - چنگ مریه

بده!

[ل: به خشه! (فرمانه.)]

ف: بده! (امر است.)

ع: هَات، اَعْطَا!

بدهو

ل: قوزاخ، پردو. [چالاک، لهش سولک]

ف: بدو، چُست، چالاک، تَنَدَنو، بادپا، بادپیما.

ع: خَفِيف، سَعور، سَرِيع العَدو.

بدی

ل: به خشش، دمه نه. [دهندبی]

ف: بده، دهش، بَخَشَش.

ع: بَذَل، كَرَم، عَطَا.

بدیوبسان

ل: دادوبست، دادوبسد، داریست، سودا. [مامده]

ف: دادوستد، خرید و فروش، سودا، بدهوبستان.

ع: مُعَامَلَة، مُعَاوَضَة، مُبَادَلَة.

بر

ل: کوت، تیکه، برکه، پارچه. [لهت، بهش]

ف: بُر، پاره، لُخت، بُرخ، بُرخه، کَم، پازتاری.

ع: بَعْض، جُزء، جُزْئِي، قِطْعَة، حَزْرَة، شَرَحَة،

خُذْعَوِيَة، ضِلَع، قِطِيع، قِسم، فَرِيقَة، عُطْبَة، نَبَذ.

جمع، فِرْد.

بر

ل: تهی. (تهی کردن = برپه) (مهرج، به لَین، برپه مهر

(بریندهی مامله.)

ف: بَر. (بریدن معامله)

ع: قَطْع.

بر

ل: رسایی. (بر ناکا.) [گه پشتن، هه لکردن]

ف: رسایی، رسیدن.

ع: وُصُول. دوام.

برا

ل: کاکه. [نیرینهی هارباوک یا هارداپک یا هارداپکوباروک.]

ف: بَراندر، داندر، داداش.

ع: آخ، صِنُو، صِنُو، شَقِیق.

برانووه

[ل: پدغهی پال پدغهمووته.]

ف: برادر کالوج.

ع: بِنَصَر.

وَنَه-مَنگوس >

براده

ل: خاکه، ورده، دهمسوان. [خاکه‌ی کانزای برین لی‌دارو.]

ف: رَندش، سونش، سَناو، آواره. توپال.

ع: بُراة، حُکاگه، سُحانة، فُسانة، سُحانة.

براده‌ی نه‌لا

ل: خاکه‌زیر، زهره‌رق، دهمسوان نه‌لا، زهرسوان. [ورده‌ی

نالترین]

ف: زَرک، زرساوه، سُهاله، سونش زَر.

ع: اِکلیل، سُحانة، سُهانة.

براده‌ی نوتره

ل: خاکه‌زیر، زیرسوان، دهمسوان نوتره. [ورده‌ی زیر]

ف: سیم‌ساوه، سونش سیم.

ع: سُهانة، سُحانة.

برازاک

[ل: برازا: منالی برا.]

ف: آخدر، بَرانرزاده.

ع: وَلَدُ الاخ. (ابنُ الاخ، بنتُ الاخ)

برازاوا

[ل: هاریکاری زارا له کاتی بروک گواستنه‌وده.]

ف: شابالا، شاه‌بالا، شَمبالا، شمباله.

ع: أَخ الصُّهر.

برازن

[ل: زنی برا.]

ف: بَرانرزَن، زَن بَراندر.

ع: کَهْ، زَوَجَةُ الاخ.

برلکه‌موره

ل: کاکه. [برای بده‌مه‌ن.]

ف: داندَد، داندَرَد.

ع: أَخ الاکبر.

براملزک

[ل: پدیک له بده‌کاتی دارمازوره.]

ف: پُزغَنَد، پُزغَنج.

ع: عَفَص. (أَخ المازُوج)

برای بلوکی

[ل: براباب: نیرینهی هارباوک.]

ف: بَراداندَر، بَراندرَندَر، پسر پدر.

ع: أَخ يَاب، الاخُ الأبي.

برای دایکی

[ل: نیرینهی هارداپک.]

ف: براداندَر، برادراندَر، پسر مادر.

ع: خيف، صِنُو، صِنُو، أَخ يَأَم، الاخُ الأمي.

برای دایکی و بلوکی

[ل: برای هارداپک و هارباوک.]

ف: بالو، داندر.

ع: شَقِیق، أَخ شَقِیق، صِنُو.

برایی

[ل: برایه‌تی]

ف: بَرانزَری.

ع: أُخُوَّةٌ، صَفَاوَةٌ، مُعَايَنَةٌ.

برایی

ك: بروایی. (دلی بروایی نادا.) [بردایی، روادیتن]

ف: گرایش، دل آوردن، یاری کردن دل، و چسبیدن دل.

ع: مِيلٌ، رَغْبَةٌ، فَتْوَى الْقَلْبِ.

برپره

ك: مرُوخه، ترخه، مَرْدَه. [برپراگهی پشت.]

ع: مُهْرَه، زُورَه، مَازَه، مَازَن، تَرَخْتَه. (فقرات پُشت)

ع: فَقْرَةٌ، فَقْرَةٌ، فَقَارَةٌ. (فَقَار، فِقْرَات، فِقْرَات) شَرْخُوب، قُرْدُود، قِرْدِيد، مَئَالِب، مَئَالِب، سَیْسَاء، خَزَن، خَزَزَاتُ الظَّهْرِ.

وینده هییه.

برپین

ك: سران، مَرْدَه. [برپه‌ند]

ف: سوهان، سوهن، سان، ساوو.

ع: مَسْحَلٌ، مِرْدٌ، سَقَن.

برج

ك: مال. به‌ش. [پاژ. مەنزڵ، كەلور: مەنزڵگەى خۆر له ناسمان. (كەلورى شێر، كەلورى شەك)]

ف: خانه، خان. بَخَش، خُهر، غوشاد. (خانه‌ی شیر، خُهر بَره = بُرج اسد، بُرج بَره)

ع: بُرْجٌ، قِسْمَةٌ.

وینده

برجیس

[ك: هه‌ساری مرشته‌ری.]

ف: بُرجیس

ع: مُشْتَرِي

برد

ك: روین. [تیارۆژ (بۆ نمونه: تیارۆژی تهنگ.)]

ف: بُرد، گُله‌رس. (بُرد تهنگ مثلاً.)

ع: مَسِيٌّ، مَنَزِلٌ.

برد

ك: برده‌ره. (برد و باخت) [قازانج له قوماردا یا

سه‌ره‌ه‌وتن له کایه‌دا.]

ف: بُرد، بُردن. پیش‌رفت.

ع: غَلَبَةٌ، إِحْرَامٌ، تَحْرِيمٌ، رِنَجٌ.

بردان

ك: به‌ره‌گه‌ردان. [پیش‌لێڤینه‌وه]

ف: بُردادن.

ع: سَبَاقٌ، مُسَابَقَةٌ، مُبَارَاةٌ، مَنَافَرَةٌ، مُنَافَبَةٌ. ئُشْنِي،

عَطْفٌ.

بردن

[ك: بَرَن: به‌رام‌به‌ری «هیتان»]

ف: بُردن.

ع: إِذْهَابٌ، إِمْشَاءٌ، إِمْضَاءٌ، إِجْرَاءٌ، إِمْرَارٌ، (نَهَبَ بِهِ،

مَشَى بِهِ، مَضَى بِهِ، جَرَى بِهِ، مَرَّ بِهِ). جَرَّ، جَذَبَ،

أَخَذَ. سَوَّقَ، قَوَّدَ.

برده‌هوه

[ك: گێژاندنه‌وه]

ف: پس بردن، بازبردن.

ع: إِعَادَةٌ، إِرجَاعٌ، إِهَانَةٌ.

برده‌هوه

[ك: سه‌ره‌ه‌وتن له كێبه‌ركمێ یا له قوماردا. (به‌رام‌به‌ری

«دانان».)]

ف: بُردن. (ضد باختن)

ع: إِحْرَامٌ، تَحْرِيمٌ، رِنَجٌ، غَلَبَةٌ.

برده‌بار

ك: بارکیش. [خۆزاکر]

ف: بُرده‌بار، بارکیش، جفاکیش.

ع: مُتَحَمِّلٌ، سَلِيمٌ النَّفْسِ.

برژانن

ك: ورژانن. [برژاندن، بریان کردن (بۆ نمونه: برژاندنی

گزشت.)]

ف: برشتَن، برشته کردن. (برشتن گوشت مثلاً.)

ع: شَنِي، نَدء، مَلِي، اِنْضَاج، تَضْهِيْب، حَسَن، حَسَّسَة.

برژان

ل: بُوْدان. [برژاندن (بُو نمونه: برژاندنی گم نم.)]

ف: برشتن، بودادن، (برشتن گندم مثلاً.)

ع: تَحْمِيص، تَحْمِيص.

برژانهوه

ل: قَرچانسه. [خَوِيَن راگرتن به هری درمانده. (بُو نمونه: برژاندن هری برین.)]

ف: برشتن، بَرَشْتِه کردن، سوزاندن، (برشتن زخم مثلاً.)

ع: تَلْهِيْب، اِحْراق.

برژیاک

ل: رَوْیاک. [برژاو، بریان. بودراو]

ف: برشته، فَروده، فَرود، شْگالیو.

ع: نَدِي، مَشْوِي، مَصْلِي، مُنْشَوِي، شَوِي، شَواء، شَواء، نَضِيج.

برژیلان

ل: رَرْژیلان. [برشته بودن]

ف: برشته شدن.

ع: اِنْتِداء، اِنْشِواء، اِشْتِواء، نَضِيج.

برژیهانهوه

ل: قَرچیهانهوه. [سروتانهوه: گیسانهوهی خَوِيَن به هری ده‌مانده.]

ف: پخسیدن، برشته شدن، سوخته شدن.

ع: تَلْهَب، اِنْكَراش، اِحْتِراق.

برسی

ل: برسیه‌تی، رده. [برچینی، ناررای]

ف: گُرس، گورس، گُسن، گُشن، گُسنکی، گُشنکی، گُرسنکی.

ع: جُوع، سُعار، قَوِي، ضَرَم، سَعَب، طَوِي، عَوَق، غَرَث، خَفَع.

برسی به‌سی چوون

ل: روه‌ختن. [ورده‌ختگیه، برسی چورگه‌سه به‌سی] [دَن نه‌بردن، ته‌وابرونی برسیتی.]

ف: گرسنگی بسته شدن، گشنگی بند آمدن.

ع: قَمَه، قَهَم.

برسی

ل: دَلْهالی. [ورگه‌تال، به‌رامبه‌ری «تیر».]

ف: گُسنه، گُشنه، گُرسنه.

ع: جَوعان، سَفبان، طَیان، غَرشان، جائع، نائع، هان، مَقَل، مَقَم، وِید، خَوِي.

برسیه‌تی

ل: برس، رده. [برچینی، ناررای]

ف: گُسنکی، گُشنکی، گُرسنکی، گُرس، گورس، گُسن، گُشن.

ع: مَجاعة، جُوع، سُعار، قَوِي، طَوِي، عَوَق، سَعَب، ضَرَم، غَرَث، مَقَم.

برشت

ل: برین. [دِراندن (بُو نمونه: برینی پارچه.)]

ف: بُرش، بُریدن، پاره کردن. (بُریدن لباس مثلاً.)

ع: قَطع، تَلْصِیل.

برشت

ل: زَرز، جورسوزه، گورسوزه، گوریزه. [ده‌سالات، ده‌ست روزشتن]

ف: بُرش، زور، نیرو، توانایی.

ع: قُوَة، قُدرة، حُکم، سُلْطَة، طَوَل، بَاس، شْجاعة، جُرْنة، نَفاد الامر، عُرْضة.

برشت

ل: قاش، برکه. [کورز]

ف: بُرش، تیکه، پاره، نخت.

ع: شَرْحَة، حَرْقَة، قِطْعَة، ضَلِيع، خُذْعُوِيَة.

برشت

ل: زَر، برین^۱. [بیت، پَرِئو، گه‌شه]

ف: شَسَن، بُرش، رویایی، بالندگی، فزایش

آزودن، زور بُرش.

ع: تُمَو، قُوَة نَامِيَة، نَمَاء، نُزَل، نُزُل، نُزُول، نُزَل،

رُيُوع، زُكُو، زُكَاء، نَمِي، اِنْتِمَاء. قُوَة الْاِنْبَات.

برشتدار

ل: زَرْدَار، گوریزه‌دار. [دست‌ریز، خا‌ره‌ن هیز]

ف: زوردار، با‌بُرش، خَوانا، نیرومند، با‌گُریزه، بُرا.

ع: قُوِي، قَادِر، مُقْتَدِر، شَجِيع، جَرِيء، مُسَلِّط،

بَنِيْس، ذُو الطُّوْل، اَوَّلِي الْبَاس، نَافِذُ الْاَمْر.

برشتدار

ل: زَرْدَار، نه‌خت. [به‌پیت، به‌پَرِئو (وه‌ل: زوی پرشتدار).]

ف: زوردار، پُرزور، با‌بُرش، زویا، زوینده.

(زمین)

ع: مُنْبِت، مَنِسَعَة، قُصَا رَة، مَنِبَات.

برشتدار

ل: زَرْدَار، هِدَاش. [به‌گه‌شه، به‌پیت (به‌هری زوی).]

ف: زورمند، زوهمند، پُرزور، یاز، یازره، بالیده،

شَسَن، بالنده. (زراعت)

ع: نَامِي، سَامِق، سَرِيعُ التُّمُو.

برفین

ل: رَفِین. [فَرِین، قاپیندر]

ف: رُبا، رُبا‌ینده، کاپنده.

ع: مُخْتَلِط، مُقْتَطِف، مُزْدَلِيع، مُزْدَقِف، مُسْتَلَب،

مُخْتَلِس.

برفین برفین

ل: گورگولار. [تالان و برز]

ف: بچاپ‌بچاپ، چاپیدن، قاپیدن، کپیدن،

رُبودن، اُسو، اوسه.

ع: نُهَب، غَا رَة.

برك

ل: که‌ه‌نگ، کولنج. [نیشانی پشت و نارشان]

ف: کولنج، کولانج، کولنگ، باد کُنجی، درد

پَهَلو.

ع: قُولنج

برك

ل: ژان، دله‌دوده. [سلنه‌شه]

ف: کولنج، کولانج، درد شکم، شکم درد.

ع: شَوْصَة، قُولنج، وَجَعُ الْبَطْن.

برك

ل: کوله‌برك، برکه. [پلاریک که ده‌یگرنه دره‌خت هه‌تا

میره‌کی بورت‌ت].

ف: چوب... [چوب کوتاهی که بر درخت

می‌اندازند تا ثمر آن بریزد].

ع: مِحْدَقَة، مِزاق.

برك دان ← پهرت کردن

بر کردن

ل: گه‌بین، گه‌یشتن. [رسین]

ف: رَسیدن.

ع: وَصُول، اِنْتِهَاء، بُلُوغ.

بر کردن

ل: برین. [کهرت کردن (بَرِ نَمونه: به‌شیک له مینگه‌ل).]

ف: بُریدن، بُر کردن. [قسمتی از گله مثلاً.]

ع: قَطْع، ثَجْزِيَة.

برکه

ل: برک، کوله‌برک. [پلاریک که ده‌یگرنه دره‌خت هه‌تا

۱- له‌وانییه مه‌به‌تی نووسه‌ری به‌پَرِئو «زور برین»

میوه‌های بره‌ریت.]

ف: چوب کوتاهی که بر درخت اندازند تا ثمر آن بریزد.

ع: مَحْدَلَة، میزاق.
برکه

ك: بر، برشت، تیکه، بچری. [کدرت، لهت]

ف: بُر، بُرش، تیکه، لخت، پاره.

ع: قِطْعَة، حَزَة، شَرْحَة، ضِلَع، خُذْعُوبَة، بَعْض، جُزْء، عَطْبَة، قِسم، نَبْذ، قَطِيع.

برکه‌برکه

ك: بربر، بره‌بره، تیکه‌تیکه، بچری‌بچری، وارواره، پرتکه‌پرتکه.

[لهت‌لهت، کم‌کم]

ف: بُرَبُر، پاره‌پاره، تیکه‌تیکه، لخت‌لخت، کم‌کم.

ع: قِطْعًا، مُتَقَطَّعًا، مُتَفَصِّلًا، مُتَفَرِّقًا، أَبْعَاضًا، دَفْعَاتٍ، دَفْعَةً دَفْعَةً، أَقْسَاطًا، مُتَدَرِّجًا، قَلِيلًا قَلِيلًا، شَوِي شَوِي.

برمه

[ك: ناله‌ی تادار.]

ف: نالش تبادار.

ع: تَمَلَّقَ.

برمه‌برم

[ك: ناله و نرک‌ی تادار.]

ف: (ناله‌ی تبادار)

ع: تَمَلَّقَ.

برناخ

ك: كونا‌لورت، لورت. [گونه‌که‌پرو، که‌پرو]

ف: سوراخ بینی، بینی.

ع: مَنَحْرٌ، مَنَحْرٌ، مَنَحُورٌ، مَلْمُولٌ، مَنَشَقٌ، خِيشُوم.

أَرْنَبَة، كَنْبِرَة، أَنْف.

برنج

[ك: دانه‌ریله‌ی کی سبی به‌ناوبانگه.]

ف: برنج، گرنج، بُج.

ع: رَنْج، أَرْج.

وینه

برنج‌کوت

[ك: دنگ‌چی: کسی که چه‌لتورك نه‌کوتیت.]

ف: برنج‌کوب.

ع: رَنْجَان.

برنج‌کوت

ك: پادنگ، دنگ. [نامرزی چه‌لتورك کوتان.]

ف: پادنگ، پادنگه، برنج‌کوب.

ع: مهراس.

وینه

برنجه

[ك: زهره (تیکه‌تیکه له‌مس و زینک).]

ف: برنج، بُرَنج، پرنج. (مخلوطی است از مس و

روی.)

ع: صُفْرٌ، شَبَبٌ، قُلْرٌ، قُلْرٌ، قُلْرٌ، قُلْرٌ، نُحَاسٌ أَصْفَر.

برنگ‌دان

ك: پودت کردن، فریدان. [توریدان]

ف: پُرت‌کردن، پُرت‌آب‌کردن، دور‌آنداختن،

آنداختن.

ع: رَمَى، قَذَفَ.

برنجه

ك: تَبَرَّ، تَبَرَّ. [تَبَرَّ، به‌پرشت]

ف: تَبَرَّ، تَبَرَّ، تَبَرَّ، تَبَرَّ، تَبَرَّ، تَبَرَّ.

ع: حَادٌّ، قَاطِعٌ، بَاتِرٌ، بَاتِلٌ، بَاتِكٌ، جَادِمٌ، حَاسِمٌ،

صَارِمٌ، هَادِمٌ، هَذُومٌ، بَتُوكٌ، هِذٌ، هَذَا، هَذَا، هَذَا،

هَذَا، مُؤَسَّلٌ.

برنوتی

[ك: سعروتی]

ف: بینی‌دارو، داروی بینی.

ع: أَنْفِيَّةٌ، عَطُوسٌ، عَاطُوسٌ، سَعُوطٌ، نَشُوعٌ، نَشُوعٌ،

نَشْوَق.

برو!

[لک: بچو! (فرمانه.)]

ف: برو! (صیغه‌ی امر است.)

ع: اَذْهَبْ! اِمْشْ! اِمْضْ! رُحْ! سِرْ! مَرَا
برو!

لک: بروانه، تراشاکه! [سدرکه!، بنواپه!]

ف: بپا، بپای، نگاه‌کن!

ع: اُنْظُرْ! تَبَصَّرْ! رَا

برو! — پلوه [روشیه‌کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

بروایی

لک: یاری، هارودن. (دل) (دلی بروایی نداد، دلی نسایی،

دلی یاری ناکا.) [بروادیتن]

ف: گرایش، آوردن، یاری کردن، وچردادن.

(دلش وچر نمی‌دهد، دلش نمی‌گراید، دلش

نمی‌آرد، دلش یاری نمی‌کند.)

ع: مِيلْ، رَغْبَة، قَتْوَى الْقَلْب.

برو پیووس

[لک: برو جروت]

ف: پیوسته ابرو.

ع: اقْرَن.

برو قرانان — برو فره‌دان

برووسک

لک: پزوسک، پرووسک. [پزوسک، ناورنگ]

ف: خُدْره، جَرَقْه، سَینْجَر، آبیز.

ع: شَرَاكَة، شَرَرَة.

برووسکانش

لک: تیر، کیشان. [تیزوی به‌ژان پنداهان. (بو نمونه:]

تیر، کیشانی برین.) همره‌ها: بریقه‌دان]

ف: تیرک زدن، کنشک کشیدن، درخشیدن،

سَینْجَر زدن. (زخم مثلاً.)

ع: تَوَجَّعْ، تَأَلَمْ، تَفَجَّعْ. بُرُوقْ، اِسْلِنْقَاعْ.

برووسک

لک: تیر، [تیزوی به‌ژان]

ف: تیرک، کنشک.

ع: وَجَعْ، أَلَمْ.

برووسک

لک: چه‌خاخه. [تریشه]

ف: دَرُخْش، دَرُخْش، دَرُخْش، دَرُخْش، دَرُخْش، آدَرُخْش،

آدَرُخْش، آدَرُخْش، آدَرُخْش، بَیر، سَینْجَر، اَرْتَجْک.

ع: بَرِیقْ، سَلْنَقْ، سِلْنَقَاعْ، صَاعِقَة.

برووسکیان

لک: تیر، کیشان. چه‌خاخه ره‌شائن، بروسکائن. [تیزو]

پنداهانی به‌ژان. همره‌ها: تریشه‌دان]

ف: کنشک زدن، تیره کشیدن، دَرُخْشیدن،

دَرُخْشیدن، دَرُخْشیدن، آدَرُخْش زدن، سَینْجَر

زدن.

ع: قَوَجَّعْ، تَفَجَّعْ، تَأَلَمْ. بُرُوقْ، بَرِیقْ، بَرَقَان، لَمْعَانْ،

تَلَالُوقْ، اِسْلِنْقَاعْ.

برویش

لک: بریش. [سارم]

ف: بُلْعوز، بُرْغول، پُرْغول، بَرُوش، بَرُوشه،

فَرُوش، فَرُوشه، فَرُوشْک، أَفْشِه، ذَلِیده

ع: جَرِیش، جَشِیس، رَضِیضْ، بُرْغَلْ، بُرِیور.

برویش

لک: بریش، گزیز، تهرزه‌لوکه. [تیزوی رد.]

ف: زین، تگرگچه.

ع: اِرْزِینْ، قَطِیْقْ، عَضَارَسْ، حَاصِبْ.

برویشین

لک: برویشین. [چیشتی بردیش.]

ف: ریس، ریش، آش بُلْغور.

ع: جَرِیش، مَرِیقْ البُرِیور.

بره

ل: دمه، بره، کم. [کَرمَه-لَ نهخت: بهرانبهری «زَر»].

ف: دسته، بَرخ، بُر، تیکه، کَم، لَخت، پاره.

ع: جَمع، عِدَّة، بَعْض، قِطْعَة، قَلِيل، حِصَّة.

بره

ل: گزترمه، بریه، دهمپ. [گزتره (به بی دیاری کردنی

کیش یا پیترانه.)]

ف: گوتره، نَسَنجیده. (بدون تعیین وزن یا

مقیاس)

ع: جَرَف، جِزاف، جُزاف، مَمَط، تَخْمِن، قَطَب.

بره

ل: تی، مخته، بریه. [مَدَج، به تین]

ف: بُر، سامه، پیمان، هرنیز، نشاخت. (قرارداد)

ع: شَرط، قَرار، عَهْد، مُعَاطَة، مُقَاطَعَة.

بره

ل: ناوگره. [ناوگر (بهیاری نیتوان دو زوی کیلراره که

وله جوگه له یه کتریان جیا ده کاته وه.)]

ف: پُلوان، پُلون. (بین دوشخم که مانند جوب

هر دو را از هم جدا می کند.)

ع: فَاصلَة.

وینده-بیور ۲۰

برهبره

ل: دهسه دهسه. کم کم. [کَرمَه-لَ کَرمَه-لَ ورده ورده]

ف: بُرَبُر، کَم کَم، پاره پاره.

ع: جَماعات، عِدَدًا، قِطْعًا، أَبْعاضًا، قَلِيلًا قَلِيلًا.

بره بی

ل: مارَل، رسکاری، رهایی. [نازادی]

ف: رَسَتگاری، رَسَتَن، رَهیدَن، شَگاله، پَرماس،

آزادی، رهایی.

ع: نَجاة، فَلَاح، خَلاص، مُهَلَة.

برهو

[ل: رواج]

ف: برَو، زَوَا.

ع: رواج، نَفاق.

برهوی نیه

ل: بی برهه. [بی رواج، بازی نیه.]

ف: برَو ندارد، نازوا است.

ع: کاسد، خاسن، غار، ناعس.

برهوی هه بی

ل: خوش برهه، برهواره. [رواجی هه بی، بازی گرمه.]

ف: برَو دارد، روا است. سَره است، نَماک است.

ع: مَرغُوب، رائج، نَافِق.

بریلک

[ل: براو]

ف: بُرده، بُرده شده.

ع: مُذْهَب، مَذْهُوب به.

بریلک

[ل: براو، پچراو. (وه کوو: برانی ته ناف، موچه، کراس،

ناو.)]

ف: بریده، بریده شده، پاره پاره شده،

گسیخته، گسیخته شده. (ریسمان، مقرری،

جامه، آب مثلاً.)

ع: مَقْطُوع، مَقْدُود، مُعَيَّن، قَرَض، مُفَصَّل، مُنْقَطِع.

بریان

[ل: بردن، بران]

ف: بُردَن، بُرده شده.

ع: ذُهوب، ذَهاب (به)، مَذْهُوبِيَّة.

بریان

ل: بریانی. [گوشی برژاو، برژاو]

ف: بریان، پخته. بریانی.

ع: نَضِيج، نَدِيء، سَمِيط، خَمِيط.

بریان

[ل: لهت بران، لهت کران (بو نمونه: برانی جلبرگر.)]

ف: بُریدن، چیدن. (پشم گوسفند مثلاً).

ع: جَرَّ، جَرَم، قَصَص، عَفَو، كَشَط، تَزَلِيق.

برینده

ل: تهِ کردن. [مهرج به ستن، به لَین دان، یه کلایی کردنه]

ف: بُریدن، سامیدن، نشاختن، نشاخیدن، سامه کردن، هرنیز نمودن، پیمان کردن. (قرار دادن)

ع: مُقَاطَعَه، تَقْرِیر، تَعین، اِفْتِرَاز، اِشْتِرَاط، مُعَاهَدَه.

برینده

ل: گنجی کردن، دیاری کردن (بو نمونه: برینده ی مانگانه یا روزانه.)

ف: بُریدن، پایدار کردن. (برقرار ساختن ماهانه یا روزانه مثلاً).

ع: قَطع، فَرَض، تَعین، اِسْتِقْرَار، اِسْتِمْرار.

برینده

ل: گرتنه (گرتنه ی پیچور له شی.)

ف: بازداشتن، بُریدن. (بچه را از شیر بریدن)

ع: قَصَم، قَطَم، فَسَل، فَصَل، قَلَو، اِفْلَء، فِصَام، فِطَام، فِسال، فِصال.

برینده

ل: بچرین. [رتاندن، پساندن]

ف: پاره کردن، گسیخته کردن، گسیختن.

ع: قَطع، قَسَخ.

بریه

ل: تهِ، بره، مهخته. [مهرج، پیمان، به لَین]

ف: بُر، بُری، سامه، هرنیز، نَشَاخت. (قرارداد)

ع: شَرط، قَرار، اِشْتِرَاط، مُقَاطَعَه.

بریه

ل: بره، گوترمه، ده می. [گوتره]

ف: گوتره، نسنجیده.

ع: جِرَاف، جَزَاف، قَطَب، تَخْمین، تَخْمیناً،

قَطَباً، جِرَافاً.

بزآن

ل: بزئو، زانا. [دانا]

ف: دانا، دانشمند، دانشور، دانشگر، فَرزانه.

ع: عَارِف، عَالِم، عَلِیم، فَهیم، عِلَامة.

بزک

ل: شیلان. [مهرجان]

ف: بستام، وسَد، کامه، خروهنک، قُرول.

ع: مَرَجان، بُسَد، قُرول.

بزگیله

ل: قه یفه، شه سته ی]

ف: گَجُومَن، عروس پشت پرده، کاکنج.

ع: قَطِیْفَه، حَبُّ الکاکنج، سَالِف العروس.

بزَن

ل: گدی. [نازه لَنکی به ناربانگه.]

ف: بُز، بُز، پُز، بُج، پُج.

ع: مَعَز، مَعِیز، مَاعِز (لواحد)، ثَیس، (ثَس) [نیرا].

عَنَز، مَاعِزَه، (ماده) [می].

وینه

بزنه ز

ل: قومرمه. [بزمنشک]

ف: بُزَمَجَه، بُزَمَزَه.

ع: وَدَل.

وینه هدی

بزنه کیتی

ل: بزنه کیتی]

ف: پاژَن، بزکوهی، شوکا.

ع: وَعَل، فَذَر.

وینه

بزوك

ل: زکواز کمر. [بهرام بهری «نه زوك».]

ف: زاوو، بارآور.

ع: وُلُود.

بزولماجی

ل: گیتته. [نایتیکی نهستوره، واک کولیره وایه که تریتی ده‌کنه نار رویش.]

ف: چپاتی، چاپاتی. (نانی است کلفت شبیه به گرده که توی روغن هم ترید می‌کنند.)

ع: رغیف، جَرْدَق.

بزوون

ل: جوین، جوینیانه. [جولانه، جوجول (وشه‌یه کی کرم‌جیه).]

ف: جَنبیدن، جنبش کردن. (کرم‌جی است.)

ع: حَرَكَة، حَرَك، تَقَرُّز.

بزووک

ل: بزوک، زونگ، کرژ. [گورج، چالاک]

ف: چُست، چالاک، زونگ، خُبار، شُکرده، و شُکرده، چابک.

ع: جَلَد، عَمَرَط، فارِه.

بزه

ل: زرده‌خنه، زرده. [بزخو]

ف: لِيَخَنْد، دُزده‌خنده، نيم‌خند، شکرخند.

ع: تَبَسُّم، كَشَش، اِهْلَاس، بَش، اِيْمَاض، اِنْكَال، اِكْتِلال، اِهْتِلال، اِنتِدَاغ، اِفْتِرار.

بزه

ل: تروکه. (بزی چاری تی.) [چار لیکنان]

ف: چشم‌زدن، به هم‌زدن چشم.

ع: طَرَفَة.

بزهن

ل: لیتدر، بکوز. [کوتر، نازا، کسی که لینه‌دات.]

ف: بَزَن، دلیر، جنگجو، بهادر، سَلَحشور.

ع: ضَرَاب، اَحْوَس، شُجاع، قَتال، مُبارِز.

بزهن به‌هادر

ل: به‌ریه‌زتن. [چاونه‌ترس، نازا]

ف: بَزَن بهادر، جنگجو، دلیر.

ع: ضَرَاب، مُبارِز، شُجاع.

بزیو

ل: بزودک، زونگ، کرژ. [گورج، چالاک]

ف: چُست، چالاک، زونگ، خُبار، شُکرده، و شُکرده، چابک.

ع: جَلَد، جَلید، عَمَرَط، فارِه، جَسُور.

بزار

ل: دوزین، بزاره، خُزارَن. [پشکنین، پالک کرده‌ره. (بز نمونه: خُز دوزینی مریشک.)]

ف: وجین. (وجین کردن مرغ مثلاً خود را.)

ع: فَلَایَة، تَفْلَی، تَفْلِیَة.

بزار

[ل: گیای خراب که له نار زهرعاتدا دهریست و هه‌لیده‌کنن.]

ف: خُو، خُتار، خُشاره، خُشاوه. (گیاه هرز که

در میان زراعت روید و آن را می‌چینند.)

ع: خُشَار، خُشَارَة.

بزاردن

ل: تاراندان، بزاره‌دان. [زیان دان: قهره‌بور کرده‌ری هه‌له.]

ف: تاوان‌دادن.

ع: غَرَم، غَرَم، غَرَامَة.

بزاردنوه

ل: خمر گه‌رانده‌ره. [گیرانده‌ری خمر]

ف: خواب گفتن، باز گفتن خواب.

ع: حِکَايَة الرُّوْیَا، نَقْل الرُّوْیَا.

بزارکردن

ل: بزاره کردن، دوزین، خُزارَن. [پشکنین، پالک کرده‌ره (بز نمونه: خُز دوزینی مریشک بز لاهردنی نه‌سپن).]

ف: وجین کردن، خاراندن. (شپش‌جویی مرغ

مثلاً خودش را.)

ع: فَلَائِيَّة، ثَقْلِيَّة، ثَقْلِي.

بزار کردن

ل: پاکو کردن. [پاک کردن روی کتله یا باغ له گیای
هرز هتا زرعاته که باش گه شه بکات.]

ف: پازش، پَرخَسُو، قَرخَسُو، خَتار کردن،
خشار کردن، خشاره کردن، خشاوه کردن،
وجین کردن. (پیراستن زمین یا باغ از گیاه‌های
هرز تا زراعت درست نشو و نما کند.)

ع: خَشَب.

بزاره

ل: بزار، خَوَدَوَزین، خَوَدَوَزائن. [پشکنین، پاک کردنه]
ف: وجین، خودخاراندن، خودجُستَن،
خودجویی.

ع: فَلَائِيَّة، ثَقْلِيَّة، ثَقْلِي.

بزاره

ل: تاران. [جرعه، زیانانه، قهره‌بوی هله].
ف: تاوان.

ع: غَرَامَة، دِيَّة، حَمَاة.
بزاره

[ل: رمرگیران، تهرجه‌مه]

ف: پچو، نورند، وستی، دازه، پایخوان، همیراز.

ع: تَرْجَمَة، تَفْسِير.

بزال

ل: هه‌ژگ، پژال. [هه‌لاش: نه‌رگه‌لا و چله‌چیره‌ی که به‌سه‌ر
داره‌پایدا دده‌ن.]

ف: انبیره، خلاشه.

ع: شَذَب، سَلِيق.

بزانگ

[ل: بزانگ، مژول]

ف: مژه، مژ، مژه‌گان، مژگان.

ع: هُدَب، هُدَب، هُدَب.

بژان

ل: بژین. [هه‌لِژاردن]

ف: گزیدن، بَرگَزیدن، به‌گَزیدن، پسندیدن،
برچیدن.

ع: اِنْتِخاب، اِصْطِفَاء، اِخْتِيار.

بژنیگ

ل: هه‌لِژنیگ، هه‌لِچنیگ، بژیاگ. [هه‌لِژیره‌راو]

ف: گزیده، گزینه، بَرگَزیده، به‌گَزیده، برچیده،
پسندیده.

ع: مُنْتَخَب، مُصْطَفَى، مُخْتَار، مُصَفَى.

بژنین

ل: هه‌لِژنین، هه‌لِچنین. [هه‌لِژاردن]

ف: گزیدن، بَرگَزیدن، به‌گَزیدن، برچیدن،
پسندیدن.

ع: اِنْتِخاب، اِخْتِيار، اِصْطِفَاء.

بژنین

ل: چنین، پالاک کردن. دَوَزین. [بوخت کردن دانه‌ریله.
هده‌رها: پشکنین]

ف: پاک کردن. وجین کردن.

ع: نُخَل، تَنخُل، اِنْتِخَال، تَصْفِيَّة، تَنْقِيَّة، تَمْرِيح.
ثَقْلِيَّة.

بژنه — **کَپِل**

بژیک — **بژنیگ**

بژیو

ل: ژیار، ژی. گوزران، زینگانی. [مایه‌ی ژیان.]

ف: زیست، زندگانی، گذراندن.

ع: مَعاش، مَعِيشَة، نَفَقَة.

بست — **بَنگَس** [روشه‌یه‌کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

بسلک — **نَمَقَرِبَه** [روشه‌یه‌کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

بسمار

ل: میخ. [بزماری ناسنین.]

ف: میخ. (آهنی)

ع: مِسْمَار، سَکِی، وَتَد.

بسماره

[ل: بزماره، میخه که (برینیکی بنجداره که له پدغدهی

دست و پندا پیداییت.)]

ف: کَزْدَمَه، خوی درد، میخچه (زخمی است

ریشه‌دار که در انگشتان دست و پا به هم

می‌رسد.)

ع: دَاحِج، دَاحُوس.

بسه

[ل: پسته، بسته]

ف: بیسته، پسته.

ع: فُسْتُق.

وینه

ببین

ل: خریدار. [کریار]

ف: خریدار، ستاننده.

ع: مُشْتَرِی.

ببینهوه

ل: هاردهنگ. [کەسی که بو گۆزانیبیژ یا شینگێڕ

دەسینیته‌ره.]

ف: همگر، هامگر. (کسی که جواب نوحه‌خوان

یا آوازخوان را بدهد.)

ع: مُسْتَفِقَّة.

بشکانن

ل: گه‌ریان. [گه‌ریان، پشکین]

ف: جُستَن، کافتن، گشتن.

ع: فَحَص، تَفْحُص، تَجَسُّس.

بشکیان

[ل: پشکینزار]

ف: کاویده شده، جُسته‌شده.

ع: مَفْحُوص.

بشکیان

ل: شکوفیانه‌ره. [پشکورتن]

ف: شکفتن.

ع: فُحُوم، تَفْطُح، تَفْرُج.

بشینوه

ل: ویشومه، کوله‌بینه، کوله‌بریا. [ناژاره‌چی]

ف: آشوب انگیز، شورش انگیز، مردم به‌هم‌زن،

به‌هم‌زن.

ع: مُفْسِد، مُفْتِن، قَسَاس، مَاس، مِماس، مِئر.

بشینوه

ل: ناژاره، ناشو. [ناژاره]

ف: آشوب، آشو، غوغا، هنگامه، شورش،

سَروَتک، سَرموتک.

ع: فِتْنَة، اِنْقِلَاب، مَفْسَدَة، ضَوْضَاء، نَهْضَة، اِجماع،

قِیام.

بفه

ل: گفه، بفه، وارا. [بریندار بیرون و مه‌ترسی (زمانی

منالته.)]

ف: بُریدن. زخم. زخمی، خون‌آلود. (زبان

بچه‌گانه است.)

ع: حَزَّ، جَرَح، جَرِیح، مَجْرُوح، مَدْمُوم، مُدْمِی، ذِبح.

بفهبغ

[ل: له‌باتی «ر»، «غ» وتن.]

ف: بفهبغ. («ر» را «غ» گفتن.)

ع: رَفَّح.

بفروش

[ل: فروشیار]

ف: فُروشنده، فُروختار، فُروختار.

ع: بائع، شاری.

بکارهت

ل: بن، کهنشکی. [کچینی]

ف: دُختری، دُختره، دوشیزگی.

ع: بَکاره، عُدْرَه، کُعبَه.

بکوز

ل: خدیرا، قزچاخ، لیدر، [چالاک، لهش سولک (بۆ نمونه):
تاقی بکوز.]

ف: بَکش، بگیز، گیزا. (تازی شکاری مثلاً).

ع: ضِرّ، ضار.

بکوز و بووز

[ل: بکوز و بی، توار سهره‌ست.]

ف: بَکش و بَیز، کُشنده و بُرنده، فرمان‌روا.

ع: مُخْتار، فَعَالٍ لِمَا یَشاء.

بکین

ل: جفتیار، ورزیار، [جوتیار، ورزیر]

ف: کارنده، کشت‌کار، کشتگر، خُنور، وِرزگر،

وِرزکار، شَمیز، شُوریز، خیش‌کار، کُشاوِرز،

وِرزی، بازیار، یِرزگر، برزیگر، نَسودی.

ع: حارث، حرّاث، زارع، زَرّاع، فلاح، اَکار.

بکینگه

ل: کینگ، زهرین، [زهری‌زار]

ف: کُشتزار، کُرد، زمین، کُشتگاه، وِرزگاه.

ع: مَزْرَع، مَزْرَعَه، عَقار، نَشَب.

بکار

ل: رورز، رِیواز، گوزرگا، بوار، گوزار، [دوار، رِیَباز]

ف: گُدار، گُذَر، گُذرگاه، ره‌گذار، ره‌گذر، آورده،

آبره، پایاب، پیاب، پایگاه، پایگه.

ع: مَعبر، شَجَن، مَوید، مَعَر، مَسیر، مَجارَه، مَخاضَه.

بکلردن

ل: بگیان، [پنکه‌پتان، جیبه‌جی‌کردن]

ف: گُذراندن، انجام دادن.

ع: قَضاء، اِسعاف، اِتعام، تَعشِیَه، اِمرار.

بکلردن

ل: بگیان، [راست کرده، هیتانده، (بۆ نمونه): بگاردنی
شایدت.]

ف: گُذراندن، گُذرانیدن. (شاهد مثلاً).

ع: اِقامَه.

بکلردن

ل: بگیان، [هدرس کردن (تیپه‌راندنی خوراک له گه‌ده).]

ف: گُذراندن، گُذرانیدن. (طعام از معده).

ع: مَضَم.

بکلردن

ل: بگیان، [وازیپتان، لینگه‌پان، پشت‌گویِ خستن]

ف: گُذاشتن، جاگُذاشتن، فروگُذاشتن، فروگُذار

کردن، فراموش کردن.

ع: تَرَک، رَفَض، نَسی.

بکله

[ل: رابردن] (بگاری داگه).

ف: گُذشتن. (گذشته [است].)

ع: تَجاوَز، عُدول.

بکلرای بکر

[ل: فرمان‌دان به گرتن و به‌ندکردنی پدیده‌پتا.]

ف: بگیزبگیر، بگیر و ببند.

ع: الاِخْذُ و التَفْغِیل، حُذْ هَذَا و غُلْ ذَاکَ!

بکلردن

[ل: واپردن، پیشین]

ف: گذشته، پیشین.

ع: ماضی، سالف، مُتَقَدِّم.

بکلردن

[ل: لیپوره، پیوست، براره]

ف: سَمَناک، سَنگول، آوری، نَوش، گُذشته.

ع: قَضاء، حَتَم، حَتَمی، قَطعی، فَرَض، واجب.

بکلردن

ل: گوزشتن، رده‌بردن، [تیپه‌پین]

ف: گُذشتن، زدنشدن.

ع: عُيُور، مُرور، عُدول، تَجَاوَز، انْقِضاء، مَضَى.
بگردن

ل: گزشتن، به‌خشین. [لیبوردن]

ف: گُذشتن، بَخشیدن.

ع: عَفُو، صَفَح، مَغْفِرَة، غَفَر، غَفِيں، غَفِيرَة، غُفُور، غُفْران.

بگِره و بوهسه

[ل: بگريه‌به‌سته: فرمان‌دان به گرتن و به‌ستنده‌وه.]

ف: بگير و ببنَد.

ع: خُذْ هَذَا وَ شُدْ ذَاكَ

بگريه‌ويهرده

[ل: فرمان‌دان به گرتن و به‌ردان.]

ف: بگير و ويل کن، بگير و بَرِدِه.

ع: خُذْ هَذَا وَ أَطْلِقْ ذَاكَ

بگيران.

ل: بگارد. [وازی لی هیتا، پشت گویی خست. (رابردوده).]

ف: گذاشت، جا گذاشت، فرو گذاشت، فراموش

کرد. (ماضی است.)

ع: تَرَكَ، رَفَضَ، نَسِيَ.

بگيرانن

ل: بگاردن. [برپینه‌وه. تپه‌راندن. راست کرده‌نده. هه‌رس

کردن]

ف: گذراندن. گذرانیدن.

ع: قَضَاء، اِمْرَار، اِذْهَاب، اِقَامَة، هَضْم.

بلا!

ل: بلا، بِلَا، بِلَا، بِلَا، بِلَا، بِلَا! [تنگه‌ری، بهیله!]

ف: بل!، بَهْل!، بَگْدار!

ع: دَع!، دَرَا، اَمَهْل!، بَلَه!

بلانه—بلا!

بلاو

[ل: دانه‌لغار (دانه‌ی لغار).]

ف: بلو. (حلقه‌ی دهنه)

ع: مِرود، مَلُوب.

وینه (۲)

بلاو

ل: بریژ. [شینگیژ]

ف: موشگر، مویه‌گری، زنجان.

ع: راښي، نَوَاح، نَوَاه. رَاثِيَة، نَوَاحَة، نَوَاهَة.

بلېشېتو

ل: بلېش. [ناژاره]

ف: آشوب.

ع: انْقِلَاب، اِخْتِلَال.

بلج

ل: گریژ. [گزیژ]

ف: گُویژ، گویج، کویژ، کوهیج، کوهج، کوهی،

کَیْل، کَیْلو، آکَج، ژَنَرَنک، کَالَنج، گُرجیل، اَزَنَف.

ع: زُعرور، ثَفَاحِ البَرِّ، ذُو ثَلَاثَةِ حَبَاتٍ، زَنَرَنخَت.

بلهه‌زه‌رده

[ل: گزیژ‌زه‌رده]

ف: گویج، گویژ، کویژ، کویج، کوهیج، کوهج،

آنَج، ژَنَرَنک، عَلفِ شیران، عَلفِ شیلان.

ع: زُعرور، ثَفَاحِ البَرِّ، ذُو ثَلَاثَةِ حَبَاتٍ، زَنَرَنخَت.

وینه

بلهه‌سووره

ل: گریژ. [گزیژ‌سووره]

ف: گویج، گویژ، کویژ، کیلو، کیلک، کالنج، کهیر،

کَهِیْن، کوهی، نَمَتک، نَمَنک، گُرجیل، عَلفِ

شیران، عَلفِ چیلان، عَلفِ شیلان.

ع: زُعرور، ثَفَاحِ البَرِّ.

وینه

بلۆق

ل: گزاوله. [تلزق]

ف: تاول، شوغ، شوغه، شَغَر، شَفَه، دُزک،

بلاوه

ل: بلاوه برون. [بلاویونه، بهرامبه‌ری «خپرونه».]

ف: افتال، پراگندگی.

ع: تَفَرَّق، تَشْتَّت، شُرود، اِنْتِشار، اِنْتِشار، تَبَدُّد،
ثَناد، تَوَزُّع، ذُیوع، شُیوع، تَشْعُث.

بلاوهو بوون

ل: پرژان، په‌خشر برون. [بلاویونه، تهنینه‌وه]

ف: وُلوشدن، ولاوشدن، افتالیدن، پراگنده
شدن، پَخج شدن، پَخش شدن، پَخت شدن،
پَهن‌شدن. پاشیده‌شدن، شَهریده‌شدن.

ع: اِنْتِشار، اِنْتِشار، اِنْتِثا، اِنْتِثات، تَشْتَّت، شَعَث،
تَشْعُث، تَفَرَّق، ذُیوع، ذِیعان، اِنْدِیاع، تَوَزُّع.

بلاوهو بوون

ل: فاش برون. [درکینران، تهنینه‌وه (بو) نمونه:

بلاویونه‌وی همراځ.]]

ف: فاش شدن، پراگنده‌شدن، (خبر مثلاً.)

ع: ذُیوع، شُیوع، ذِیعان، شَیعان، فِیضان،
اِسْتِفاضة، اِنْتِشار.

بلاوهو بوون

ل: پرژان، پرژان، پرژان، په‌خشر کردن. [پرژاندن،
ره‌اندن]

ف: وُلوکردن، ولاو کردن، پَخج کردن،
پَخجیدن، پَخش کردن، پَخت کردن، افتالیدن،
پاشیدن، شَهریدن، اَفشاندن، پراگنده‌کردن،
پَهن‌کردن.

ع: نَشْر، نَشْر، بَث، تَشْتِیت، تَفْرِیق، تَفَرُّق، تَبَدِید،
تَشْرِید، تَمَزِیع، تَمَزِیق، تَوَزِیع، اِذاعَة، اِشاعَة،
تَشْیِیع، تَنْدِید. بَسَط.

بلاوهو بوون

ل: به‌برېرون. [به‌درانه‌وه (ره) برتی خوش یا ناخوش.]]

ف: پراگنده‌شدن، وُلو شدن. (بوی خوش یا

بد

ع: سَطوع، اِنْتِشار.

بلاوهو کردن

ل: فاش کردن. [درکاندن، بلاوکرده‌وه. (ره) بلاوکرده‌وی
همراځ.]]

ف: فاش کردن، پراگنده‌کردن. (خبر مثلاً.)

ع: اِشاع، اِشاعَة، اِذاعَة، تَشْیِیع، نَشْر، نَشْر، نَشْی،
اِفاضة.

بلاوهو کردن

ل: داخستن. [راخستن (ره) راخستنی فەرښ.]]

ف: وُلوکردن، پَهن‌کردن، گُستردن،
گُستراتیدن. (فرش مثلاً.)

ع: فَرش، فَرّاش، بَسَط، نَشْر، تَبْسیط.

بلباس

[ل: (هوتی‌کی کرده).]]

ف: بَلْباس. (طایفه‌ای است از کُرد.)

ع: بلباس.

بلج

ل: گیل، گنج، حده‌نگ، سه‌پزل. [گیژ]

ف: گنج، بی‌هوش، کم‌هوش، بی‌خرد، خُل.

ع: بَلِید، غَبِی، ضَبِیس، اَبَلَه. (ج: بُلَه)

بلق

ل: گومزه. [گولتپی سدر شله‌مدنی.]

ف: کوپَلَه، کُبَه، قُبَه، آب سواران.

ع: حَبَب، حَبَاب، قُقاقَة، قُقاقَة، جُعْدَبَة، جُعْدَبَة،
قازِخَة، یَعْلول، غُران.

بلقار

ل: گومزه. [گولتپی سدر تلر.]

ف: کوپله، کُبَه‌ی آب، قُبَه‌ی آب، آب‌سواران،

اُفراسیاب، اُفراس‌آب، اُفران‌آب.

ع: حَبَب، حَبَاب، قُقاقَة، قُقاقَة، قازِخَة، جُعْدَبَة،

كُعْدُبَةٌ، غُرَان، يَعْلُول.

بلوک

لک: گدل، بر. [کهرت]

ف: بَرخ، بَرخه، گَله.

ع: بَعَض، قَطِيع.

بلون

لک: بهرز. دريژ. [بلند (چيا، درخت، بالا، کهوا و...)]

ف: بُلُند، قَرَا، أَفَرَا، دَرَا، والا. (کوه، درخت،

قامت، قبا و امثال آن.)

ع: شامخ، شاهق، سامي، سامک، سَنِي، رَفِيع،

مَنيع، مَنيف، باسِق، طَوِيل، مَدِيد.

بلون

لک: بهرز، قوت، قوژ، گت. [دهرپرو، قوژ، بلند]

ف: بُلُند، بَرَجَسْتَه، برآمده.

ع: نَاتِي، نَاشِز، نَاشِع، مُرَفِّع، عَلِي، عَلِي، عَلَايَة.

بلونایی

لک: بلونی، بهرزایی، بهرزی، گتایی، قوژایی، کوتسایی.

[بلندی، دهرپروی، قوژی]

ف: بُلُندِي، بَرَجَسْتَكِي، آذخ، قَرَا، قَرَايِي.

ع: نُتُو، نُشَر، سَمَك، نُبو، نُبُوَة، عَلُو، اِرْتِفَاع، نُجَد.

بلونهویون

لک: بهرزوهیون، بهرزوهیوریهیون. [بهرزوهیوریهیون.

بهرزوهیوریهیون]

ف: بُلُند شَـ...، بالا رفتن، سرابالاشدن.

هواگرفتن

ع: مَعْوَد، مَصَاعِد، رُقُو، اِرْتِفَاع، رَقِي، رُقِي، تَرَقِي،

رَفَعَة، رَفَاعَة، اِرْتِفَاع، تَمَكَّن.

بلونهویون

لک: بهرزوهیون، کیشیان. [گه‌شه کردن، بالا کردن]

ف: بُلُند شَـ...، بالیدن، بالودن.

ع: نُتُو، رُشد، نُمو، تَبَسُّق، تَعْلُول.

بلونهوکردن

لک: بهرزوهکردن. [هه‌لگرتن. هه‌لدان]

ف: بُلُند کردن، بالا بردن، قَرَاختن، أَفَرَاختن،

فَرَاختن، أَفَرَاختن، اوراشتن.

ع: رَفِع، تَرَفِيع، تَرَقِيَة، تَصْعِيد.

بلونی

لک: بلونایی، بهرزی، بهرزایی، کوتسایی. [بلندی: جینگه‌ی

بهرزی واک کوسپ و گرد و...]

ف: بُلُندِي، قَرَا، بَرَجَسْتَكِي، آذخ.

ع: يَفِع، يَفَاع، نُجَد، قَل، رِبُوَة، مَضْبِيَة، اِرْتِفَاع.

بلونی

لک: بهرزی، بهرزایی. [بلندی: له‌سهره‌هیون.]

ف: بُلُندِي، قَرَايِي، قَرَا.

ع: رَفَعَة، عَلُو، سَمَك، عَلِي، نُتُو، سُمُو.

بلوهجه

[لک: کپوره (په‌مانه‌یه که له کاسه به‌یورکتر.)]

ف: په‌مانه‌ی کوچکی است از کاسه کوچکت.

بلهین

لک: زوان‌دریژی. [چه‌نبازی]

ف: زَبَان‌دَرَايِي.

ع: تَلَمَط، لَفْلَقَة، نَضَضَة، مَضْمَضَة، اِطَالَة اللِّسَان.

بلیشه

لک: کلپه، گر، شوله، زوانه. [بلیشه]

ف: شَبَر، أَبْيَر، أَبْلَغ، كُخْتَه، خُدْرَه، شَوْلَه،

أَفَرَا، تَف.

ع: شَرَر، شَرَارَة، لَفْطِي، حَذَم، حَذَمَة، لَهِيْب، أَجِيْب،

لِسَانَة، شَعْلَه، زَفِير.

بلیشه‌بلیش

لک: کلپه‌کلپ، سوله‌سوله. [بلیشه‌سندنی ناگر.]

ف: گُرگُر. (شعله کشیدن آتش)

ع: اِلْتِهَاب، اِلْتِهَاب، اِحْتِدَام، اِشْتِعَال، حَسِيْس،

زَفِير، أَجِيْب، تَلَطَّي، زَمَزَمَة.

بلژین

ف: بچلانیدم! بچلانم! بمالیدم! بمالانم! مرا

بچلان! مرا بمال!

ع: اُدْعُکُنِ! اُدْعُکُنِ!

بمکمره زوخال!

[ک: بکه به خه (روزا، به تهراری مسرویتنه!]

ف: زغالَم کن! زغالَم کنید! بکنم زغال! زغالَم

بکن!

ع: صِرْنِی فَعْمَا!

بمکه زوخال! — بمکمره زوخال!

بمکمره!

[ک: بمرستنه! بهندم که!]

ف: بگیرم! بگیریدم! مرا بگیر!

ع: خُذْنِی!

بملاوتنه!

[ک: دلم بدربره! نازم بکیشه!]

ف: بنوازم! بنوازیدم! مرا بنواز!

ع: دَلِّلْنِی!

بمینه!

[ک: بخاینه! بژی!]

ف: بمان! بژی!

ع: اَبْقَا!

بن

ک: درایم! بیخ! [کوتایم]

ف: بن، بون، پایان.

ع: نَهَايَةَ، غَايَةَ، اَمَد.

بن

ک: بیخ! [بدرهت، بنک]

ف: بَن، بون، بیخ، تَه، تَک، پایاب، پَیاب، تَگ.

ع: قَعَر، اَصَل، اَسَاس، بُنْک، اِسْت، سَافِلَه، اَس.

غور، غورِی، قُبُط، عَمَق.

بن

[ک: یا ناری دیره یا نیدیومه له دیر، وشه «هلین» بيش

مدرایه، له کرماجیشدا به مانای «قسمه بکن!»]

ف: یا اسم دیوار است یا کنایه است از دیو،

چنان که «هلین» نیز همین حال را دارد، و در

کرماجی به معنی «بگویند» است.

بم

[ک: شامرازی ندرتیه و لکاهه به «میم» بی کسی

یه کسی تاکمره به پیچمراندهی «مهم» بگمره!

مه مگمره!]

ف: حرف اثبات است داخل میم متکلم شده

برخلاف «مهم»: «بمگمره»، «مه مگمره».

بمخه!

[ک: بده به زوریدا!]

ف: بیندازم! بیندازیدم! مرا بینداز!

ع: اَلْقِنِی! اَصْرَعْنِی!

بهره!

[ک: گیانت درچیت!]

ف: بمیر!

ع: مَتَا، فُذَا، فُزَا، فُطَا

بمزانایی

[ک: بمزانیبایه (نه گمر بمزانیبایه).]

ف: بدانستمی. (اگر بدانستمی)

ع: كُنْتُ اَعْلَمُ، لَوْ كُنْتُ اَعْلَمُ.

بمستیره و!

[ک: بمکوره! رزگارم که!]

ف: بازم خریدم! بازم بخردید! مرا باز بخردید!

بازم خَر!

ع: نَجْنِی! خَلَصْنِی! اِشْتَرْنِی! صِرْنِی عَبْدَكَ!

[اِشْتَرْنِی!]

بمشیتله!

[ک: بمه نورا!]

ف: بن، بیخ، لا، پناه، کنار. (دیوار مثلاً).

ع: لِحْف، جانب، جَنْب.

بن‌زائن

ل: کدیشکی هه لگرتن. [کچینی لابرډن]

ف: دختری برداشتن.

ع: افتراع، اِزَالَةُ الْبِكَارَةِ.

بنتاو

ل: بندار. [کوته‌ره (به‌شی خواروه‌ی قدی درخت).]

ف: بُن، فرسب، بُندار. (قسمت پایین تنه‌ی درخت)

ع: جِذع، أَصْلَة، ساق.

بنتاو

ل: [بنتا (لق و پۆی تازه که له بنه‌ی درخت ده‌ریت).]

ف: رَستاک، سَستاک، رَشتاک، شَستاک، رَستاخ،

ستاخ، (شاخه‌ی تازه که از بیخ درخت روید).

ع: رُند، فِسیل، شَطَا.

بنتل

ل: [که یه‌که‌مین گۆز له یاری «تلان»].]

ف: اولین گردوی بازی «تلان» است.

بنتل

ل: تله، دیانه. [به‌رودیکی به‌رود که ده‌یخه‌نه ژێر به‌رودی

گه‌ره هه‌تا تلێر نه‌یته‌ره.]

ف: دندانه. (سنگی کوچک که زیر سنگ بزرگ

گذارند تا نغلطد).

ع: قَلَع.

بنتهک

ل: بنپال، کدین، ته‌نشت، لا، [یه‌نا، پال]

ف: په‌لو، په‌لوی دست، لای دست، بُن دست.

ع: كَنْف، جانب، جَنْب.

بنج

ل: ریشه، بیخ. [ره‌گ]

ف: ریشه، بیخ.

ع: أَصْل، بَنَج.

بنجو

ل: بنه‌جۆ، بنجۆگه، بنه‌جۆگه. [سهره‌تای جۆگه‌له. بنکی

جۆگه‌له]

ف: بُن جوب، بیخ جوب.

ع: أَصْلُ الْمَذْنَب. قَعْرُ الْمَذْنَب.

بنجوری

ل: بنجۆری، په‌یجۆری، په‌یدا کردن. [کوئینه‌ره]

ف: یوز، یوش، پیج‌ووی، ریشه‌ج‌ووی،

کُنجکاوی، جُستجو، خَسکانان، خُشکامار.

ع: فَحْص، تَفْحُص، تَجَسُّس، تَفْتِيش. اِسْتِقصاء.

ادراك.

بنجۆگه

بنجۆچکه

ل: کلێنچک، کلێنچکه. [کلێنچکه (بنکی کلک).]

ف: غزه، غازه، بیخ دم.

ع: قَع، عَجَب، أَصْلُ الذَّنْب.

بنجاخ

ل: قه‌واله‌ کوته. [قه‌باله‌ی قه‌دی.]

ف: بُنچاک، بُنچک، قباله‌ کهنه، پیش بیلک.

ع: أَصْلُ الصَّنَك، الصَّنَكُ الْأَصْلِي.

بنچک

ل: بته، مته، ده‌ون. [ده‌ون]

ف: بته، بۆته، برسته، رستنی.

ع: ثَبِت، ثَبَّتَة، ثَبَات.

بنجل

ل: بنلق. [بنلق (به‌شی خواروه‌ی لق درخت که به قه‌دی

درخته‌که‌ره ماره‌ته‌ره).]

ف: سستاک، شستاک، ستاخ. (شاخه‌ی بیخ

شاخه‌ی درخت).

ع: جُذْمُور.

وینّه «ناتقیا» (۲)

بنچینه

ك: بنه پوت، بنهوا، ناسار. [بناعه]

ف: پی، لاد، خُسْتَه، واده، آسال، بَنُوره، ییوره،
پاخیره، شالده، شالوده، بَنَلاد، بَنیاد، بَنَداد،
بَنَدَد، بَنچینه، شستگانی.

ع: رهص، رُیض، آساس، اُس، اِست.

بن خه رمان

ك: [بن جرخین، بن کوی خه رمان.]

ف: بن خه رمن.

ع: حُصَالَة.

بندار

ك: بنتار. [کوتمره (بهشی خوارموی قدی درخت).]

ف: بن، فَرَسَب، بَنَدار.

ع: جَذع، أَصْلَة، ساق.

بندار

ك: [بیتخدار. (ژیردار (بۆ نمونه: کاسدی بندار).]

ف: بَنَدار، بیخدار. (بادیه مثلاً.)

ع: ذُو اِست.

بندهس

ك: بنكهش، بنهكش، بنهگل، ژیرسان، بنبال، بنبهخه،

بنخه، بنهخه. [بنهنگل]

ف: كَش، خَش، لَر، بَغَل، بَن بَغَل، بیخ بَغَل، ذیر
بَغَل. تنگ گاه.

ع: اِبَط، أَصْل الِید، حَزیم.

بن قولتخ

ك: بنكهش، بندس، بنهگل، بنهخل، بنبهخه، بنكه لیشه،
ژیربال. [بنهنگل]
ف: كَش، خَش، لَر، بَغَل، بَن بَغَل، ذیر بَغَل، بیخ
بَغَل.

ع: اِبَط، تَحْتِ الْأِبَط، ضَمیر.

بنکری

ك: [خوارده منی سوتاری بنی منهج و تیانه.]

ف: بُکران، بَنکران، دلگر، جانجان، ته دیگ.

ع: قُرَة، قُرَة، قُرَة، قُرَة، مَشیط.

بنکول

ك: [پاشاوی چیت، بهرام بهری «سهرکول».]

ف: ته مانده. (ته مانده ی آش، ضد «سهرکول»)

ع: عَفاوه.

بنکیش «بن قولتخ

بن کله لیشه «بن قولتخ

بنکس

ك: بست. [بوست، بنگوس]

ف: وَجِب، بدست، گَدَسْت، گَدَسْت، اَوَدَسْت،

اَوَدَس، پَنگ، وژه، وَجه.

ع: شَیر، فَر.

بن کوپچک

ك: بناگوپچک. [بناگو. پدناگو]

ف: بَناکوش، بَن گوش.

ع: لَهْزَمَة.

بنگیروی

ك: بنجوری، پدید کردن، بنه، سَواخ. [کولینهوه]

ف: جُستَن، یافتن، پیداکردن، سَواخ.

ع: ادراك، وُجود.

بنلمق

ك: بنچل. [بنی لق (که به درختمه ماییتمهوه).]

ف: ستاک، شتاک، ستاخ، بیخ شاخه. (که بر

درخت مانده باشد.)

ع: جُذْمُور.

وینّه «ناتقیا» (۲)

بنه

ك: بارگه. [که لویه لی سدهر.]

ف: بُنَه، بارگه، بارگاه. (رخت سفر)

ع: (عَفْشَة، عَشَقَة)، (حَفْض، رَحَل)، اَثْقَال.
بنه

ل: سَورَاخ، بَنگِری، بَنجُوزی. [کَرنِه‌ره]

ف: سَراغ، یافتن، جُستن، پیدا کردن.

ع: اِدْرَاک، جِدَة، وَجْد، وَجُود.

بنه‌بیر

ل: بَیغِی، بَنی، رِشْمِبر. [قِی، رِشْمِکِش]

ف: بَیخِ بُر، بَیخِ کُن، رِشْمِ بُر، رِشْمِ کُن، بُن کُن،
بَیخِ شُست.

ع: مُتَقَلِّع، مُنْقَلِع، مُنْقَلِع، مُنْقَلِع، مُنْقَرِض،
مُسْتَأْصَل، مُنْقَطِعُ الْأَصْل.

بنه‌به‌نگه

ل: بَن، به‌نگه، تارِباره. [به‌ست، به‌ندار]

ف: بَنَد، رُوع، وَرَغ، بَرُغ، نَرُغ، دَارُغ، وَاَرُغ،
بَر غَاب، بَنَد رُوع، بَست، دَنگ، بَنَد گَه، بَنَد گَاه،
بَنَد آب.

ع: حَاجُور، سَد.

بنه‌نوم

ل: به‌تَر. [تَر (نهر تَر) که ده‌یچینن.]

ف: تَخَم. (که می‌پاشند.)

ع: بَذَر، بَزَر.

بنه‌نوم

ل: رَه‌نَم، رِشْم، رَه‌گه. [رَه‌چَه‌لَه‌ک]

ف: نَزَاد، نَزَادَه، وِشْمَه، پَرُوز، گُوهَر، گُهر، رَگ.

ع: أَصْل، عَص، قِنْص، قِنْس، قِنْس، سِنْخ، عِکَر،
خَچَر، نَجَار، نَسَب، نَجَل.

بنه‌چو

ل: بَنجُوز، بَنجُوز گَه، بَنه‌جُوز گَه. [بَنسارانی جُوز گَه‌لَه. بَنکی
جُوز گَه‌لَه.]

ف: بُن جُوب، بَیخ جُوب.

ع: أَصْل المَذْنَب، قَعْر المَذْنَب.

بنه‌خَل

ل: بَنه‌گَل، بَنه‌خَل، بَنکِه‌ش، بَن کِه‌لِشْمَه، بَن کَوَلِش.

بندس، بَنه‌نَگَل. [زَیْرِباخَه‌ل]

ف: کَش، خَش، لَر، بَغَل، بُن بَغَل، بَیخ بَغَل،

زَیْرِبَغَل.

ع: اِیْط، ضَبَر، عِطْف، تَحْتَ اِیْط.

بنه‌خَل

ل: گَرده‌لَه، خَشْتَه‌لَه. [گَرْدَل: پارچه‌ی سی‌ سوچی بَنباخَه‌ل]

لَه چَوَه‌دا.

ف: سَوَزه، سَوَزه، سَوَجه، خَشْتَه، خَشْتِک،

خَشْتَرَه، بَغَلِک.

ع: لَبَنَة.

وِئَه ← عَشْتَه (۲۰)

بنه‌پَه‌ت

ل: بَنجِیْنَه، بَنه‌ر، نَاسار. [بَناغَه]

ف: بَی، لَاد، وَاَدَه، خُسْتَه، بُنْدَاد، بُنْدَاد، بُنْیَاد،

بُنْلَاد، بُنْجِیْنَه، پَاخِیْرَه، شَالَدَه، شَالُودَه، بَنُورَه،

بَیْیُورَه، آسَال، شَسْتِگَانِی، بُنَه‌لَاد.

ع: رَهْض، رِیْض، أَسَاس، أَس، اِسْت، أَصْل.

بنه‌کِدار

[ل: بَاَزَر گَان]

ف: بُنْدَار، بُنْکَدَار، بَاَزَر گَان.

ع: تَاجِر، صَاحِبِ الْمَال.

بنه‌کُردن

ل: سَورَاخ کردن، بَنگِری کردن. [کَرنِه‌ره]

ف: سَراغ کردن.

ع: جِدَة، وَجْد، وَجُود، اِدْرَاک.

بنه‌کِه‌ش ← بَنکِه‌ش

بنه‌گا

[ل: مَه‌نَزَل (جِیْگَه‌ی بَاَر گَه‌وِیْنَه خَسْتَن).]

ف: بُنگاه، بُنگه. (جای بُنه)

ع: مَحْفِض، مَعْلِش، مَعِش. مَحَط، مَنَزَل، مَحَط
الرَّحَال

بنمکل—بنه‌خل

بنه‌مال

ل: خانمراده، خاندان، گمره‌مال. [بنه‌ماله، هژ]

ف: خانواده، خاندان، دوده، دودمان، دودخانه،
تَبَار.

ع: قَبِيلَة، طَائِفَة، سِلْسِلَة، قَوْم، حَفْدَة. نَسَب، نُبَل.
بنه‌مال

ل: گمره‌ی مال. [ریش‌پی بنه‌ماله، سره‌ل‌هژ]

ف: بزرگ دوده، بزرگ خاندان، بزرگ دودمان،

ع: رَئِيس القَوْم، شَيْخ القَبِيلَة.

بنه‌وا—بنار، بنجوگه، بنه‌بنگه، بنه‌رت

بنه‌وان

ل: بنه‌ران، بنیران. [بناران (چاره‌یری بنه «۱» یا که‌ل‌به‌لی
نارمان «۲»)]

ف: بُنْوان، بُنه‌وان، بنه‌بان. (نگاهداننده‌ی

بُنه «۱» یا اسباب خانه «۲»)

ع: رَیْض «۲». حَفَاض «۱».

بنیاد

ل: بنچینه، بنه‌رت، ناسار. [بن‌اغه]

ف: بُنیاد، بُنلاد، بُنه‌لاد، بُنداد، بُندَد، بُناواده،

واده، بُنوره، بیوره، بُنچینه، پاخیره، شالوده،

شالده، آسال، پی، لاد، خسته، شستگانی.

ع: رَهْص، رُبْص، اُساس، اِسْت، اُصل، بُنیان.

بنیادهم

ل: بُنیسان، عینسان، ناده‌میزاد. [مروژ]

ف: آدمی، آدمیزاد، مَرْدَم، اِنسان، دویا.

ع: اِنسان، بَشَر، بَنی آدم.

بنیچه

[ل: باج و مالیاتیک که له خاوهن مولک و پیشه‌سازانی

دهستین.]

ف: بُنیچه، بُنچه. (جمعی بر املاک و اصناف.)

ع: اِتاوَة، خراج.

بنیشت

ل: چاچکه، ریژن. [بنیشت، چاچکه]

ف: سَكْز، سَقَز، ژار، ژاژه، كُندُزْک، قُندُرون.

ع: عِلْک، عِلْک، عِلْک، عِلْکُ البَطْم، صِیْعُ البَطْم.

بنیوان

ل: بنه‌ران [بناران (چاره‌یری مال و که‌ل‌به‌لی نارمان)]

ف: بُنْوان، بُنه‌وان، بُنه‌بان. (نگاهداننده‌ی خانه

و لوازم آن.)

ع: رَیْض.

بنیه

ل: باره، زیوخ، توانا. [هیز. جسته]

ف: توان، توانایی، تاب، کالبد، آفرینش، پیکر.

ع: بُنْیَة، قُدْرَة. جُنَّة، خِلْقَة، فِطْرَة.

بو

[ل: بوژ]

ف: بو، بوی، له.

ع: رِیْح، رَائِحَة، شَمِیم، بُنَّة، فَوْحَة، فَوْعَة، فَوْعَة،

فَائِغَة، نَفْحَة.

بو

[ل: هی، می: وشمی تمرخان‌کردنه. (بو نهر)

ف: بُرای، اَز بُرای، بُهر، اَز بُهر، پی، اَز پی، از

آن، واسه‌ی.

ع: ل، ل، ل، لِیْد، لِائِه، له.

بو

ل: له‌بدر. (بو نهره، له‌بدر نهره) [بهر بو نهره، چونکه

(نامرازی هودر خسته.)]

ف: برای، از برای، بهر، از بهر، واسه، زیره.

(حرف تَعْلِيل است.)

ع: اِنَّ، لَ، لَئِنَّ، لِحَالٍ، كَيْ، بِسَبَبِ.

بوار

لک: بگزار، رموز، رتسواز، گوزهرگا. (درواری پهرینه‌ره له کتیریا له نارد.)

ف: گُذار، گُذر. آوره، آب‌ره، پیاب، پایاب، پایگه، پایگاه، گُذرگاه. (محل عبور در کوه یا در آب.)

ع: مَعْبَر، شَجَن، مَخَاضَة، مَجَازَة.

بوآژو

لک: بوژ. په‌سمه، پاش‌ناخوږ. [بوژد. پاشخوان]

ف: بوژده. پَس‌مانده.

ع: مَرُوح، مَرِيح، سُوْر.

بوایی

[لک: بوايه، با]

ف: می‌بود، بودی.

ع: يَكُنْ، اِنْ كَانَ.

بوایی

[لک: بوايه‌یت، بای]

ف: می‌بودی، بودی.

ع: تَكُنْ، اِنْ كُنْتَ.

بويا

[لک: بوَن‌گرتو (بوَن‌مونه: بوَن‌بوونی پَن‌ن که بوَتی ناخوږش ده‌ییت.)]

ف: بويا، بوگرفته، گندیده. (بو‌گرفتن روغن مثلاً که بدبو می‌شود.)

ع: وَضَرَ، ثَمَّه، سَنَخ، رَنَخ، نَمَس، مَرِيح، مَرِيح.

بويايي

[لک: بوَن‌بوون، بوَن‌گرتن (بوَن‌مونه: رَن‌ن.)]

ف: بويايي، بدبوشدن، بوگرفتن، گندیدن. (روغن مثلاً.)

ع: وَضَرَ، ثَمَّه، سَنَخ، رَنَخ، نَمَس، اِرواح.

بو‌بردن

[لک: بوَن‌پتو کردن.]

ف: بو‌کردن.

ع: اِسْتِشْمام.

بو‌بردن

لک: گرمان بردن. [بو‌چوون، خه‌یاَن کردن (نید‌یو‌مه.)]

ف: بو‌بردن، گُمان بردن. (کتابیه است.)

ع: ظَنَّنْ، قَصُوْر، تَوَهَّم.

بو‌به‌راهه

لک: به‌راهه. [بوَتی بلارو‌به‌بو.]

ف: بوی روان.

ع: الرِّيحُ الْمُسْرِي، الرِّيحُ الْمُعْدِي.

بو‌به‌رودان

لک: بو‌دانه‌وه. [بلارو‌به‌وه‌ی بوَن‌ن.]

ف: بو دادن.

ع: ذَفَر، فَوَح، نَفَح، نَفُوح، تَضَوُّع.

بو‌پروژ

[لک: بو‌کپروژ. (بوَتی خوری سو‌تالو.)]

ف: خنجیر، بوی پشم. (بوی پشم سوخته)

ع: شَيْطَان.

بو‌نه

[لک: بو‌ته‌ی زَی‌نگه‌ر که‌شتی تیا‌دا ده‌ترننه‌وه.]

ف: گاه، گه، بوته. (بوته‌ی زرگری که اجساد

در آن ذوب کنند.)

ع: بُوطَه، بُوطَقَه، بُوْتَقَه.

بو‌نه

بو‌چان

[لک: بوَتی چان که خه‌له خراب ده‌کات.]

ف: ناه، بوَنم. (بوی چاله که گندم را مثلاً خراب

کند.)

ع: اَسَن.

بوچان

وینه هیه.

بوختان

ل: دله سه، دسه لهس، دور، چهفته. [تومت]

ف: پلمه، چفته، سرو، چربک، پیغاره.

ع: بهتان، تهمه، افتراء، عصبیه، بهت.

بوخه

[ل: پارچه کی چار گوشه یه که جلوه رگی تینه خه ن و

دهیسته.]

ف: بقیچه، بوخچه، نیفه، جامه دان. (پارچه ای

است چار گوشه لباس را میان آن می گذارند و

محکم می پیچند.)

ع: سنوان، عکام، ریطه، صرته، معون، میداعه،

بقیچه، بقیچه.

بوخه

ل: بهسه. [بهستار، پیچرا]

ف: بقیچه، بوخچه، بسته، پرونده.

ع: رزمه، خزمه.

بوخه گردان

[ل: یاربه کی منالانه که به شیوه ی باز نه یی و دور له

یهک داده نیشن و دسرز که یهک دهسه دهسه بزیهک فری

دهه ن، مندالیکیش به دهه ریاندا دهگه ریت و دسرز که کی

له هدرکس و وگرت هلدستینه و له باتی مندالی

پیشور به دوری باز نه کدا دهگه ریت.]

ف: بقیچه گردان. (یک قسم بازی بچگان است

که به فاصله به طور حلقه می نشینند و

بسته ای را دست به دست برای همدیگر پرتاب

می کنند، یک نفر هم به دور حلقه می گردد،

بسته را از دست هر کس گرفت او بلند می شود

و به جای اولی به دور حلقه می گردد.)

ع: ...

بوخل

ل: بوچکلانه. [بوچکلانه (ناوی پیاریشه.)]

ف: کوچولو، کچلو. (اسم مرد هم هست.)

ع: صغیر.

بوچکلانه

ل: توله، توله که. [بوچکلانه. بی نرخ]

ف: کوچلو، کهینه.

ع: صغیر، حقیر، مهین. صغیر، حقیر، مهین.

بوچه؟

[ل: بوچی؟]

ف: چرا؟ برای چه؟ مگر.

ع: لم؟، کیم؟، (لمه؟، کیمه؟)، هلا، لولا.

بوچه کور

[ل: بوچرودک (بوتی سوتانی چوری.)]

ف: خنجیر، بوی چربی. (بوی سوختن چربی)

ع: قنار، شیاط.

بوهران

ل: ماران، قهیران. [جنگی توندوتیژی نه خرتی.]

ف: آستان.

ع: بهران، قران، عقبه.

بوخلر

ل: بوخ، هلم، مژ، تم. [بوخ]

ف: خوزم، تف، تزم، تم، تم، وشم، گاز،

جوهر آتش، تزم، تزم، تزم، دم، دمه.

ع: بخار، عکاب، غان.

بوخاری

ل: رواج، توجاخ. [کوانود]

ف: آلاوه، بخاری.

ع: مدخن، داخوئه.

بوخاری فیرهنگی

ل: سوبا. [زوبا، سوبه]

ف: آلاوه، بخاری فیرهنگی.

ع: داخوئه.

ل: رۆدی، چنگوشکی، بدرچارته‌نگی. [چروکی]
 ف: زشک، سیمتاخ، ژکوری، ژفتی، سیه‌کاسگی،
 ژفت، آزاد.

ع: بۇخل، ضبئة، ضَفِيئَة، شَح، شَح، اَمْسَاك، دُنُوَق،
 شَكَاة، شَكْس، ضَبْس، لُوم، لَامَة، حَقْد، حَسَد،
 غِبْطَة.

بوخوز

[ل: خەفۆك (ئەر گایەدی کە لە دەختی کارکردندا
 دەخەرت.)]

ف: بَخْسِپ، (گاوی کە ههنگام کار کردن
 می‌خوابد.)

ع: جَتُوم.

بۆخوهشی

[ل: بۆتی خوش. (بهرامبەری «بۆتی ناخوش».)]

ف: بوی خوش. (ضد بوی گند)

ع: سَك، عِطَر، عَرَف، طِيب، اَرَج، وَهَج، شَذَا، غَالِيَة.

بۆخوهشی

[ل: بۆن‌خوشتی.]

ف: بوخوشتی. (عطریات)

ع: ثَرِيْرَة، طِيب.

بود

[ل: هەبۆر (بهرامبەری «نابود».)]

ف: بود، هسته. (ضد «نابود»)

ع: مَوْجُود.

بۆدار

[ل: بۆتدار، خاوەن بۆن (بهرامبەری «بۆن».)]

ف: بویا، بویان، بودار. (ضد «بۆی‌بو»)

ع: رَيِّح، ثَوْرَانِحَة.

بودان

ل: بۆژان. [بۆژاندن (بۆ نمونه: بودانی گەم.)]

ف: بودادن، بۆژستن. (گندم مثلاً.)

ع: حَمَس، حَمِيْس، حَمِيص، قَلِي.

بۆدانەوه

ل: بۆ به‌رمودان. [بۆن بلازکردنه‌وه. (بۆتی خوش یا

ناخوش «۲».)]

ف: بودادن. (بوی خوب یا بد «۲».)

ع: دَفَر «۲». تَضَرُّع، فَع، فَوَج، فَوَج، نَفَح، نَفُوج،
 فَوَار، فَوْرَان، تَوَج.

بۆدەین

ل: بۆینه‌گن، بۆکلیشه. [بۆتی لەش، بۆتی بنیان]

ف: بوی بدن، بوی نَقَل.

ع: دَفَر، دَفَر، سَهَك، تَنَن، لَحَن، هُنَان.

بۆدوهه‌ل

[ل: بۆن کادۆر (بۆ نمونه: گۆشتی بۆدۆکه‌ل.)]

ف: بودود. (گوشت دودزده مثلاً.)

ع: دَخِن، عَشِن.

بۆر

ل: کەرگ. [خۆله‌میشی (ره‌نگی کهره‌ی مه‌دیله‌وسوور.)]

ف: بۆر، خاکستری، کَبود. (رنگ کبود مایل به

سرخ‌ی.)

ع: غَبِر، کَدِر، اَغْبَر، اَكْدَر.

بۆر

[ل: بۆر، زه‌مه‌ _ .]

ف: پیدش. (_)

ع: ضَمَّة، رَفْعَة.

بۆر

ل: تەریق. [شەرمەزار]

ف: بۆر، شرمسار، شرمنده، سرافکنده.

ع: خَجَل، مُنْفَعِل.

بۆر

[ل: راکێشانی گۆی بۆ تەم‌ی کردن.]

ف: گوشتاب، گوشتمال، گوش‌کش. (کشیدن

گوش برای تأدیب)

ع: مَرَش، شَتَش، تَاذِین، عَرَك، عَرَك الْأَذْن، فَرَك، تَفْرِیک.

بوراق

لک: زاق، واق، دهمق. [مزلتق. سهراسیمه. (دهروایت بهی نهوی شتیک بینیت.)]

ف: خیره، دَمَق. (می نگرد بدون اینکه چیزی ببیند.)

ع: بارِق، حَرِان، مُتَحِیر، مَبْهوت، أَبْجَ، أَجْطَ. أَبْجَق، أَعَوَر.

بوراق

لک: زیت، زیج. [مَوْرَ (بَوْرَ) نه کاتی سه داپریندا.]
ف: زیج، بُراق، چشم تیز کرده، چشم تند کرده. (در هنگام قهر مثلاً.)

ع: أَجْوَس، أَخْذَق، بُرَاشِم، مُرْشِق، مُبْرِق، کَالِج، مُکَلِج، مُهْصَص، مُؤَبَّر، مُحْمَلِق.

بوراق

لک: دَلْ-مَرْدَگَه [دَلْ-مَرْدَو، دَلْ-سُورده (کسی که هم مر شتیک دینیت و هیچ ناخوازیست.)]

ف: دَلْ آرام، دَلْ-مَرده. (کسی که همه چیز می بیند و هیچ چیز نمی خواهد.)

ع: مُطْمَئِنُّ النَّفْس.

بوراق

[لک: نَسو نه سپه تیژروی له شوی میراجدا پیغه مبر (دخ) ی گواسته وه.]

ف: زَهْ-أَنْجَام، رَاهْ-أَنْجَام، رَهْ-سَیَر.

ع: بُراق، مَرْكَب، النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّة.

بوراق

[لک: جَوْرَه پشیلویه که که مرده کی در ژوه.]

ف: بُراق. (نوعی از گربه است که چشم بلند دارد.)

ع: بُراق، خَنْطَل.

بوراق

لک: زاق بورن، واق بورن، دهمق بورن، زیتو بورن، زیچهو بورن. [مزلتق بورن. سهراسیمه بورن. مَوْرَ بورنهوه.]

ف: خیره شدن، دَمَق ماندن. بُراق شدن، زیچه شدن، تَنَد نگریستن، چشم تَنَد کردن، چشم تیز کردن.

ع: بَرَق، بَرُوق، حَرَّة، تَحِیر، بَهت، جُحوظ، بَخَق، عَوَر، تَبْرِیق، جَوَسَة، بَرَشْمَة، رَشَق، اِرْشاق، تَحْدِیق، تَهْصِیص، وَرَوْرَة، حَمَلَقَه، کُلُوح.

بوران

لک: شلیوه. [تَوْر، کَپَرِوه]

ف: بوران، کولاک، دمه.

ع: دَمَق، دَیْمَة، طُوفان.

بورانی

لک: سوروه بورگ، سوروه کریاگه. [سوروه کراو.]

ف: بورانی، سرخ شده، مُسَمَّا.

ع: سَمِیط، حَمِیص، حَمِیس.

بورانی

لک: باجان سوروه کریاگه. [باینجانی سوروه کراو.]

ف: تباهاه، بورانی بادنجان، تواهه.

ع: سَمِیط البادنجان.

بورچین

لک: بوژچیل، رشکوره. [رهشی مدیلورشین، خوله میتشی]

ف: چپار، بور.

ع: أَشْهَب، أَبْرِش، أَرْقَش، أَبْرِق، أَحْم.

بورغو

لک: مده نه رنگی، مده. [نامرازی سین.]

ف: مته فَرنگی، مته، بَرماهه.

ع: بَزَال، بُرْغَی.

ویندی هدی.

بورق

[ك: بوز، نه بوز]

ف: بَرو، اَبرو.

ع: حاجب.

بورق فَرِهْدان

ك: بورق قرتان، بورق هەلتەكانن. [نه بوز هەلتەكاندن]

ف: ابرو انداختن.

ع: اخلاج، غَمَز، كَسَر. (الحاجب)

بورق هەلتەكانن

ك: بورق قرتان، بورق فَرِهْدان. [نه بوز قرتاندن]

ف: ابرو انداختن.

ع: غَمَزُ الْحَاجِبِ، اخلاجُ الْحَاجِبِ، كَسَرُ الْحَاجِبِ.

(م: «حواجب» هم می‌گویند.) [«حواجب» یش به

کار دهیتریت.]

بۆره ← نان رهوه‌نی

بۆره

[ك: رمشكه، كه. («هی» نامرازی پیتاسه.)]

ف: بوره، چپاره. («ها» حرف عهد است.)

ع: الأبرش، الأشهب....

بۆره

[ك: دهنگی بەرزى وەك دهنگى گا و حوشتر «۲».]

ف: جنج. (صدای گاو یا شتر «۲» مثلاً.)

ع: عَجِيج، جَوَار، خَوَار، صَعَق، أَطِيط. بَخِیخ، هَدِير

«۲».

بورهان

ك: نهسه. [به‌لکه]

ف: فَرَنود، آوند، نَخشه، زهَبَر، زهَنما.

ع: بُرْهان، سُلطان، فُرْقان، حُجَّة، دَکِیل، بَيِّنَة.

بۆره پنه

ك: ئالاره‌بورلینه. [قه‌له‌سابورنه]

ف: كلاغ، زاغ.

ع: غُرَاب، زاغ.

وینه ← قالاو ببولینه

بۆره پیک

[ك: بۆزیار: پیاری رهمه‌کی و که‌سه‌نه‌ناس.]

ف: ناکس، بی‌نژاد، بَدَنژاد، پِست، کَسَنَدَر.

ع: غَشْدور، فَنو، حَقَالَة، مَزْدَم، کُذَل، رَذَل، دَنِي،

مَلْکَس، مَتَخَفَل، اویاش، خَسِیس الْمَسَب.

بۆزی

ك: که‌وگی. [که‌وه‌یی]

ف: بوری، کبودی.

ع: غُبْرَة، کُدْرَة.

بۆیش

ك: بۆیش. [ساریر]

ف: بَروش، بَروشه، فَرُوش، فَرُوشه، فَرُوشک،

بَلْغور، بَرْغول، پُرْغول، أَفْشه، دَکیده.

ع: جَرِیش، جَشِیش، بُرْغَل، بُرْغول، بُرْیور.

بۆیشین ← **بۆیشین**

بۆیه

ك: که‌رنا. [جۆره شه‌یپوریکه.]

ف: کَرْنَا، خَرْنَا، نای‌رویین، نای، کَرْنَای.

ع: بُوق.

وینه ← که‌رنا

بۆز

[ك: رنگی شینی مه‌یله‌و سپی.]

ف: بوز. (رنگ نیلی مایل به سفیدی.)

ع: أْبْرَش، أَشْمَط.

بۆز

[ك: پیاری ریش و سَمیل ماشویرنجی.]

ف: بوز. (مرد ریش و سبیل بوز.)

ع: أَشْمَط، کَحْ.

بۆزه ← **بۆز** [«هی» پیتاسی له‌گه‌ندایه.] (به انضمام های

عهد.)

بۆزه‌ن

[ك: زۆر به‌بۆز. (که‌سیک که له دووره‌هه‌ست به بۆز -

وله: برتی خواردن - بکات.)]

ف: بژن. (کسی که از دور بوی طعام را مثلاً احساس کند.)

ع: آرشم، آرشن، مُسکروچ، مُشتم.
بژه

ل: براژد. [بژژد (گیای برنگرترو که نرسپ نایفوات.)]

ف: بژوده. (علف بژوده که اسپ نمی خورد.)

ع: مَروح، مَریح، سَور.

بوس ← بوسه

بوسار

ل: برسارد، برنگرترو (هر خوارده مه نیه که بژن بگرت.)]

ف: بوسار، بودار. (هر خوراکی که بو پیدا کند.)

ع: مَروح، مَریح.

بوسان

ل: باخ. [باغ]

ف: بُستان، بوستان، باغ، آبسالان، فردوس.

ع: رُوضَة، حَدیقه، بُستان، جَنَة، فردوس.

بوسو

ل: بژی سورتیاگ. [برتی لژ که یا پدزی سورتار.]

ف: بوگند، بوی سوخته، بوی کهنه.

ع: شَیاط.

بوسولمان ← موسولمان

بوسه

ل: ویسان، بوتس، مهنر. (بوسه و پد یغام، بوتس و مه گدر [روستان، مانره])

ف: ایست، ایستادن، درنگ، مات، ماندن، درنگ کردن.

ع: سَکُون، وَقَفَة، تَوَقَّف، صَبَر، تَأَمَّل.

بوش

ل: کونا. پوچ، قِرَژ. [کون. کلوز (وشه یه کی کرماجیه.)]

ف: سوراخ، تهی، پوچ، پوک. (کرماجی است.)

ع: ثَلَبَة، مَثْقُوب، مُجَوَّف.

بوشکه

[ل: بدرمیل]

ف: چلیک، پیپ، بوشکه.

ع: دَن، بِرْمیل، بَتِيَّة.

وینه

بوفاز

ل: تهنکه، تهنک. [جینگه تهنک برونهوی دریا.]

ف: بُغاز، بوغاز، تَنگه، تَنگ.

ع: بوغاز، مَضِیق.

بوشمه

ل: تاس. خدغه. مله غره. [ندخوشی درو شاخه، نیشی مل.

نارسانی مل]

ف: حُناک، سَرَف، غُر، چَخَش.

ع: حُناق، حُناق، حُلاق، مُناع، عُدْرَة، ذُبْحَة، غُدَة.

بوغون

ل: نده، تیکه. [یل، رده پارچه]

ف: آنج، آنجه، ریز، تیکه، پاره، لخت.

ع: قَطْعَة، بَضْعَة، زَیمَة، حُدَة، فِدرَة، فِلْدَة، مُزْعَة.

شَرَحَة.

بوغون بوغون

ل: نده نده، تیکه تیکه. [ندخترار]

ف: آنج آنج، ریز ریز، لخت لخت، تیکه تیکه.

پاره پاره، ریزه ریزه.

ع: مُقَطَّع، مُقَرَّب، مُبْصَع، مُخْذَعَب، مُخْذَعَل، قِطْعَة.

شرائح، اربا اربا.

بوی

ل: تدم، هلم، دم. [بوخ: تدم کردن له گهر مادا.]

ف: وشم، خوزم، تَف، گاز، دم.

ع: بُخار، عُکاب، غَاز، وَهَر.

بوق

ل: شاخ نه فید [کهرنا]

ف: بوق، شاخ نفیر.

ع: صُور، نَافُور، بُوق.

وینه

بوق

ل: چارودریه ریگ، [چاره زق (چاره دریو)]

ف: بُلُک، خیره. (برجسته چشم)

ع: اَبَج.

بوق ← **قورواق** [رته یکی گرمابه.] [گرمای است.]

بوق زه مین

ل: هلم [هلم و بوخی زوی که له کاتی گهرمادا

هلمدستیت و شه پزل ده دات.]

ف: تف. (بخار زمین که در هوای گرم بلند

می شود و موج می زند.)

ع: باخور.

بوقله مووت ← **بهقله مووت**

بوقی مل ← **بوقله**

بوقله

ل: پشت مل، بوقی مل، [پشته مل، بوقی مل]

ف: پس گردن، پشت گردن.

ع: کاهل، قفا، قفاء، قَفَن، قَافِیة، مَقَد، قَذال.

بوقله له موون ← **بهقله مووت**

بوکرک

ل: ... گه نیگ، [گه نیو، بوگه ن کردو]

ف: بوکرده، گندیده، گندا، خُوسته.

ع: مُریح، دَفر، دَفر، تَن، تَمِس، تَتِن، تَنِت، کَیپِش،

تَدِن، زَنج، ...

بوکردن

ل: ... گه نین، [گنغان، بوگه ن بون]

ف: بوکردن، گندیدن، خُوستن، سَپَستن.

ع: دَفر، تَتِن، تَتِن، تَنِت، دَفر، خُوم، بُسول، تَمه،

تَم، تَدِن، تَعَط، زَنج، خُلوف، اِنَتان، مَلخ، اِرَاحَة،

اِرواح، اَساد، تَمَس.

بوکردن

[ل: بون پتو کردن، بو هلمزین]

ف: بوییدن، بوکردن، شمیدن، سمیدن.

ع: شَم، اِسْتِشمام.

بوکرز

[ل: بوتی چنتشی سورتار له بنی مهنه لدا که تامی

ناخوش ده کات.]

ف: بوی دیگ، (بوی سوختن آش در ته دیگ

که آش را بدمزه می کند.)

ع: شِیاط، مَریح.

بوکلشه

ل: بوژدن، بویینه گل، بوی پا، [بوتی بن هنگل، بوتی قاج]

ف: بوی بدن، بوی بغل، بوی پا.

ع: سَهک، صَنق، لَخَن، دَفر، دَفر، صُنان، تَتِن.

بوگه ن

[ل: بون ناخوش]

ف: بوگنده، گنده بو، فَرغَند، فَرغَنده، بوی گَند،

بوگَندا، بوی بد.

ع: عَفرِن، تَتِن، اَجِن، مُتَعَلِن، تَتِن، عَفرِن، عُفُوَة،

تَعَلُن، اَجَن.

بوگه نکه

[ل: گیا بوگه نیو، (گیاه که نه گهر دستی تیره بدریت،

بوگه نی ده کات.)]

ف: کَزَرَف، بوگنده، بوگَندا، (گیاهی است دست

به آن می زنند دست را بدبو می کند.)

ع: دَفرَاء، دَفرَة.

بولوق

ل: پتگه یین، (ژن کامی، شور کامی) [پتگه یشتن، بالغ بون

(گه یشته ته مدنی شه پتانی بون.)]

ف: رَسِيدَن. (بە حد بلوغ).

ع: بُلُوغ، اِبْرَاك، اِحْتِلَام، حُلُم.

بولۇك

[ك: هەرىم. (بەشىككە لە ناچە يەك كە چەند لادى لە خىز دەگرتت.)]

ف: بُلُوك. (يەك قىسمت از ولايت كە مشتمل بر چند قريه است)

ع: كُورَة.

بۆلە

ك: پەخە، چل، خل، سەپول. [گەلۆز، كەردەن]

ف: پَيِه، پَيخە، لَش، چل.

ع: مَهْمَل، دَنَح، بَلِيد.

بۆل

ك: گلە، گلى. [(دەنكە تىز)]

ف: غُزْم، غُزْب، گلە، وشگلە، آنگۇردە. (انگوردانە)

ع: هُرُور، هُرُور، هُرُورَة، قُطَاة.

بۆلەن

ك: بۆلە كەردن، خوتە كەردن. [پرتە كەردن، بۆلەندەن]

ف: لَنَدِيدَن، رُكِيدَن، غُرْغُر كەردن، دَنَدِيدَن،

رُكِيدَن، رُكِيدَن.

ع: تَرَّغُم، دَنَدَنَة، دَمَدَمَة.

بۆلەپول

[ك: بولبول، بلبل]

ف: بُولُور، تَنَدُر، تَنَدُور، واف.

ع: غَنَدَلِيْب، بُلْبُل، كُعَيْت، نُغَز.

وَنَن

بولۇسك

[ك: تەمرە]

ف: بُلُسْك، بُلُسْك.

ع: كَلْب، قَلْب، قَلْب، مَحُور.

وَنَن

بۆلە

ك: خوتە. [پرتە ورتە تۈرۈپى].

ف: رُك، رُك، رُك، غُرْغُر، غُرْغُر، لَنَدَنَدَن، لَنَدَن.

ع: رَغِيم، طَنِين، دَوِي، دَمَدَمَة، دَنَدَنَة.

بۆلەپول

ك: خوتە خوتە. [پرتە پرتە تۈرۈپى].

ف: غُرْغُر، لَنَدَنَدَن، غُرْغُر، رُكُرُك، رُكُرُك، رُكُرُك.

ع: دَنَدَنَة، دَمَدَمَة، دَوِي، طَنِين، رَغِيم.

بۆلەكەردن

ك: خوتە كەردن، بۆلەن. [بۆلەندەن، پرتە كەردن]

ف: رُكِيدَن، رُكِيدَن، رُكِيدَن، لَنَدِيدَن، دَنَدِيدَن، غُرْغُر كەردن، لَنَدَنَدَن كەردن.

ع: تَرَّغُم، دَمَدَمَة، دَنَدَنَة، دَوِي، طَنِين.

بۆلە

[ك: دەنكە تىزەك].

ف: غُزْمِي، يەك گلە، يەك دانە انگور.

ع: حَبَّة، عِنْبَة.

بۆم

ك: قومپارە. [بۆمبار]

ف: بُمب، حُمپارە.

ع: قُنْبَلَة، حَرَاة.

بۆمبارانە

[ك: گىياھكى تالە بۆ دەرمان بەكار دىت.]

ف: بوماران، بوماداران، آنيژ، آسيژ، ژايبژ، بَر تاشك، بَر تاشك، رېل، بَشَنِيژ، بَلَنجاسپ،

بَرَنجاسپ، بِيرَنجاسپ، بَر تراسك.

ع: قَيْصُوم، شُويلا، شُويلا، مِسْكُ الْجَنِّ، حَبَقُ

الرَّاعِي، بَرَنجاسپ، بَرَنجاسپ.

بۆمچە

[ك: بۆتكەردە لەبەر شىندارى. (دەكۇ: گۆزىك كە لەبەر

شیتداری بوئی کردیئت.)

ف: بوناھ. (گردو مثلاً که از رطوبت بو پیدا کرده باشد.)

ع: قَتَم، قَمِص، اَسِن.

بۆ مەن

[ل: لدەر مەن، هی مەن]

ف: بَهرَمَن، اَزیهر مەن، برای مەن، ازی برای مەن، واسەهی مەن، از آن مەن.

ع: لَی، لَانَا.

بۆ مەنچەو ← **بۆ مەنچەو**

بۆن

[ل: بِن]

ف: باشند، بۆتند.

ع: یکنوا.

بۆن

[ل: بِن]

ف: بُویدا، باشید.

ع: کونوا، تکونوا.

بۆن

[ل: بۆ، بو، بِن (وشەیکە کرماجیە.)]

ف: بو، بوی. (کرماجی است.)

ع: رَائِحَة.

بۆن

ل: بیانک، دەساریز، بۆتە. [بیانور، هۆ]

ف: بهانه، دست آویز.

ع: وَسِيْلَة، واسِطَة، سَبَب.

بۆ نەلوی

[ل: (بوئی جینگە یا شتی شیتدار.)]

ف: ناه، بو نم، نم بو، بوی نم. (بوی جای

نمناک، یا چیز نم زده.)

ع: اَسِن، عَفَن، اَسِن، عَفِن.

بۆنە

ل: بۆن، بیانک، دەساریز. [هۆ، بیانور]

ف: بهانه، دست آویز.

ع: وَسِيْلَة، واسِطَة، سَبَب، اَحْجَل.

بۆو

ل: بایە قرش. [کوند، کونه بر]

ف: بو، بوم، بوف، کوف، آکو، اوکو، کوکو، پُش،

پُشک، پَزَسک، کُنْگَر، جُنْغَد.

ع: هامة، نُهام، صَدَي، بُوَم، بُوَف، بُوَه.

بۆنە

بۆو

[ل: هەبر]

ف: بود.

ع: کان.

بۆو

[ل: وای لیها، راگەر.]

ف: بُد.

ع: صار.

بۆوتیمار

ل: خەمە خوهره. [شینە شاهر]

ف: غم خورک، بوتیمار.

ع: يَعام، بَلْشون، مَالِكِ الْحَزِين، بُوْتِيْمَار. (ه: يَعامَة.)

بۆوچک

[ل: بچورک]

ف: کوچک، کوشک، کهین، که، کهینه.

ع: صَغِير، حَقِير، قُوْشِق، دَقِيْق، مَهِين.

بۆوچکتر

[ل: بچورکتر]

ف: کوچکتر، کوشکتر، کهتر.

ع: اَصْغَر، اَحْقَر، اَمْهَن.

بۆوچکە و بوون

[ل: بچورک بوونەره.]

ف: کوچک شدن، کوشک شدن.

ع: حَقْر، اِحْتِقَار، تَصَغُّر، تَضَاعُل، هُبُوط
بوره

[ل: نه کینلراو (زهری بایر).]

ف: بوره. (زمین بوره)

ع: بور، باش، سیاخ.

بوره

[ل: بزول: نارتیه کی کیمیایه له پیشه سازیدا به کار

دهینریت. (بوره کی زیرکاری).]

ف: بوره، کفشیر. (بوره ی زرگری.)

ع: بورق، نظرون.

بوره

[ل: له گهژ «باش» پیکره دین «باشو بروش».]

ف: مرادف «باش» است که با هم استعمال

می شوند، در «باشو بروش» گذشت.

بوهک

ل: روى. [ژنی تازه شوکرديو.]

ف: بیوک، ویو، ستار، سته.

ع: عروس.

بوهک

ل: ... بزچه؟ (بروک و مدگر) [تو بلتی. بزچی؟]

ف: بوک، بود که، باشد که. چرا؟، برا چه؟

(بوک و مگر؟)

ع: لَیْتُ، لَعْل، عَسَى. لِمَ؟، هَلَّا.

بوهک و مگر

[ل: خورگه و نومید]

ف: بوک و مگر. (بود که و مگر)

ع: لَیْتُ و لَعْل.

بوهک.

[ل: بورا (پابردوی دریره).]

ف: بوده. (ماضی بعید است.)

ع: کَان، کَانَ، کَانُوا.

بوهک به ماس.

ل: بورگه به مه لهم. [پیشارتهره.]

ف: له شده، ماست شده، مرهم شده.

ع: تَهَرَى، تَمَرَم.

بوهک

ل: ... سروتک. [خوله میش]

ف: خُل، خاکستر.

ع: رَمَاد، صِنَى، صِنَاء.

بوهک

[ل: خوله میش و ناری تینکه لکراو.]

ف: خُلاب، خُلايه، آب خاکستر.

ع: ماء الرُمَاد، ماء القلي.

بوهک

ل: بول گرم. [ژيله مۆ، خوله میشی گرم.]

ف: خَزِير، خاکستر گرم.

ع: مَلَّة، مَلَا، حَال.

بوهک

ل: زید. [نیشتمان. سهرزمین]

ف: بوم، خُهر، مِهْن، میهن، آرامگاه. خاک،

زمین.

ع: وَطَن، مَآوَى، مَسْكَن، مَكَان، مَحَل، مَعَان. ثَرَاب،

أَرْض.

بوهک

ل: زهری لهرزه، لهرزه ل. [بولره زه، زله زه]

ف: بومِهْن، بومِهین، زمین لهرزه، لهرزه، لهرزه،

زمین لهرزه.

ع: زَلَزَلَة، زَعْرَعَة، هَزْهَزَة، رَجَلَة.

بوهک

[ل: خرمالی]

ف: بومى، مِهْنى، میهنى.

ع: وَطَنِي.

بۈۈن

[ل: هه برون، برونیتی]

ف: بۈۈن، بۈۈش، بۈۈش، بود، هستی.

ع: وُجۈد، كۈن، كیان، كینۆت.

بۈۈن

ل: مان- [بەردەوام برون، خایاندن]

ف: بۈۈن، پایداری، همیشه‌بودن، ماندن،

زیستن، پاییدن، بود.

ع: بقاء، دوام، ثبات، قرار.

بۈۈن

[ل: هه برون، خاونیتی]

ف: داشتن، دارا بودن.

ع: كۈن، حُصُول، مُلك.

بۈۈن

ل: گه‌ریان، [لتهاتن، گهران، وایرو، واگه‌را، وای‌لتهات].

ف: شۈدن، گشتن، بۈۈش، بودن.

ع: كۈن، حَیۋَرَة، وُقُوع.

بۈۈن

[ل: نهران هه برون]

ف: بودند، بیند.

ع: كائۈا.

بۈۈنۈه

ل: په‌یدا برونه، [ناشکرا برونه (بۆ نمونه: په‌یدا برونه

شتی رنبره).]

ف: پیدا شدن، پیدایش. (پیدا شدن گمشده

مثلاً.)

ع: وُجۈد.

بۈه

[ل: بیه، بگه‌ری] [بره به حاکم]

ف: باش، بشوا، شو! (حاکم باش، حاکم بشوا،

حاکم شو!)

ع: كُنْ، صِرْ!

بۈه

ل: بینه، بۈته، [بیه، بوسته] [له‌گه‌ره بوه]

ف: بمان، به ایست، باش، مول، درنگ‌کن!

ع: قِفْ، اِصْبِرْ، تَوَقَّفْ، تَأَخَّرْ!

بۈی

[ل: بۆ نهر، به‌ره نهر.] [ده‌سی برد بۈی.]

ف: برایش.

ع: لَهُ، إِلَيْهِ.

بۈی

[ل: بوئی نهر.] [بوئی خواهه.]

ف: بویش.

ع: رَائِحَتُهُ، رِيحُهُ، شَمِيمَةٌ.

بۈی

ل: بویت، [بسی، بییت، بگه‌ریت]

ف: باشد، بشود.

ع: يَكُنْ، يَصِرْ.

بۈی

ل: بویت، [بسی، بییت، بگه‌ریت]

ف: باشی، بشوی.

ع: تَكُنْ، تَصِرْ.

بۈی ناره‌ق

ل: بۈدین، بۈکلیشه، [بوئی بنبال، بۈی پین، بوئی له‌ش]

ف: بۈی بۈغل، بۈی پا، (بۈی بدن.)

ع: سَهَكَ، صَنَقْ، لَخْن، ذَقَر، صُنَان.

بۈی بنه‌گل

ل: بۈدین، که‌لیشه، [بوئی بنبال]

ف: بۈی بۈغل.

ع: سَهَكَ، صَنَقْ، صُنَان، ذَقَر، لَخْن.

بۈیت

ل: بۈی، [بییت، بگه‌ریت]

ف: باشد، بشود.

ع: يَكُنْ، يَصِرْ.

بُوتیت

ل: بُوتی، [بیت، بگرنیت]

ف: باشی، بشوی.

ع: تَكُنْ، تَصِرْ.

بُوتی خُودش

[ل: بوتی خوش]

ف: بوی خُوش.

ع: سَكْ، عَطِر، عَرَف، شَذَا، قَذَا، نَشَا، شَمِيم.

بُوتی دهم

[ل: بوتی زار]

ف: غَشَاک، اَسْکُنْج، سَکُنْج، بِيَاستو، بوی دهن.

ع: بَخْر، نَکَه.

بُوتِز

ل: بلار. [مهاخوان] [شینگری که تایید نمیدهند]

مردور هالدهات و دهیلارینیتته.

ف: زَنجان، زَنجگر، موشگر، مویه گر. (نوحه گر

که میت را به اوصاف ذکر می کند و مرثیه

می خواند.)

ع: رَاثِي، رَءَا، نَوَاح، قَوَال، قَوَالَه، تَقَوَالَه، تَقَوَلَه.

بُوتِز

ل: تسه کمر. [بگر، کسی یه کم.]

ف: گوینده، ذراينده، سَراينده، سَخَن سَرا، گویا.

ع: مُتَكَلِّم، نَاطِق، نَطَاق، قَاص، خَطِيب، وَاِعِظ،

مَعْن، کاپز، کاروز، شاعر.

بُوتِزه

ل: بیژ، بیژا، بوژا، [بلی، تسه بکه] (فرمانه.)

ف: بگو، گوا، واج! (صیغه ی امر است.)

ع: قُلْ، ثَقُوْه، تَكْنَمْ، تَنْطَقْ!

بُوتِس

ل: بوتسه، بیتسه، بیتس! [راوسته!]

ف: بایست، وایست، بایسه، وایسه، بیا،

بُوتی!

ع: قَفَا، اُمُكْثَا، اَلْبَثَا، اِصْبِرَا، تَوَقَّفَا، تَمَكَّثَا،

تَلَبَّثَا، تَرَبَّصْ، تَرَيَّثَا، عَلَي مَكَانِكَ. قُمْ، اِسْتَقِمْ!

بُوتِسه!

ل: بیتنه، بُوا، مهنرکه! [راوسته، بیتنه!]

ف: بایست، وایس، وایسه، بمان، باش، مول!

دزنگ کُن!

ع: قَفَا، تَوَقَّفَا، اِصْبِرَا، تَاخَّرَا، اُمُكْثَا، تَمَكَّثَا،

اَلْبَثَا، تَلَبَّثَا

بُوتِسه! — بُوتِس

بُوتی کرکه

[ل: بزگن برره. — بز کردن]

ف: بوگرده، بوگرفته، بونیاک شده، سپسته،

سپست شده، گندیده، خُوسته... — بز کردن

(رجوع به لغت «بو کردن».)

ع: اَنْتَن، تَعَفَّنْ، دَفِرْ... — بز کردن

بُوتی گوشت

[ل: بوتی گوشت (که بزگن بربیت.)]

ف: بوی گوشت. (که متعفن شده باشد.)

زَهْمَت.

ع: زُهْمَة، زُهْمَة، زُخْمَة، قُتَار.

بُوتی گهن

ل: بزگن. [بوتی ناخوش]

ف: بوی گند، بوی بد، بوگندا، بوگند.

ع: كُنْ، عَفَن، عَفُوْهَة، اَجَن، زُهْم، زُهْمَة، تَهْمَة.

(الرَّائِحَة الْكَرْبِيَّة)

بُوتیه

[ل: بزیاخ (که پتلازی پی بزیاخ ده کن.)]

ف: کُرف، کُزَف، کُزَف، کُشَف. (واکس که به

کفش می زنند.)

ع: وُقَس.

بویرا ← **ببیره**! [دشمنه کی گزانیه.] [گورانی است.]

به

لک: وه. (وه راسی، به راسی) [نامرازی که به زوری ده کمرته پیش وشهره.]

ف: به، به، با. (به راستی، بر راستی، با راستی، به او بگو.)

ع: ب، ل. (بالصدق، صدقاً، قُلْ لَهُ) **به نلرا کرتن**

[لک: له سر ناگر را کرتن (بۆ نمونه: دار، ههتا نرم بییت.)]

ف: روی آتش گرفتن. (چوب مثلاً که نرم شود.)

ع: تَصْلِيَةً. **به نهم جوړه**

لک: بهم جوړه. [بهم شیره]

ف: به این جور. این جور، ایدون، این چنین.

ع: هَكَذَا، كَيْتَه. **به نهو جوړه**

لک: بهر جوړه. [بهر شیره]

ف: به آن جور، آن چنان، آن سان، آن دون، آذون.

ع: كَذَلِكَ.

به یان

لک: به به گل، منالگل. [مندالان]

ف: بچه گان، بچه ها.

ع: أطفال.

بهیر

لک: بهیر. [درونده به که نه نیران شیر پلنگدایه.]

ف: بَیر. (درونده ای است در بین شیر و پلنگ.)

ع: بَیر، بَیر.

وینه

به به

لک: به چکه، به به. [سارا (بچور لکراوی «به به» یه.)]

ف: بچه، بچه ی کوچولو. [تصغیر «به به» است.]

ع: طِفْل، طِفْل، وُنید. **به به به یان**

لک: منان، به چکه. [سارا (مندالی شیر خوزه.)]

ف: بچه. (بچه ی شیر خواره.)

ع: طِفْل، رَضِيع.

به به یی به یان ← **به به به یان**
به به

لک: منان، به به. [سارا (مندالی شیر خوزه.)]

ف: بچه. (بچه ی شیر خواره)

ع: طِفْل، رَضِيع. **به به**

[لک: گِیرانموی دهنگی سارایه.]

ف: به به. (حکایت صدای بچه است.)

ع: بَیَّه.

به بهر

[لک: له بهر: خوتندهره به بی سیر کردن.]

ف: آزیر، از یاد.

ع: حِفْظًا، عَنْ ظَهْرِ الْقَلْبِ، عَرْضًا. **به به شتهو ههفتن**

لک: به به شتهو که فتن. [به پشتند! خدوتن]

ف: از پشت خوابیدن.

ع: اسْتِلقاء.

به به شتهو ههفتن ← **به به شتهو ههفتن**

بهت

لک: سوته، مراری. [مرائی]

ف: بَیت، مَرغابی، اُرْدَک.

ع: بَطّ، حَذَفَة.

وینه هه به.

بهت

ل: مراری، سوتنه. [مرائی، نوردلک]

ف: بت، مُرغابی.

ع: بَطّ.

وینه-سونه

به قاره

ل: فلّجه، گزکچه، لیفه، پژنچه. (لیف ناهار مالی جولایی) [فرجه: نامرازی که جولای نیشاسته یی دساریت

به پارچه دا.]

ف: بَتاره، سَمَر، سَمه، پَشَنجه، کُرد، کُرنده، گُرنده، گُرنکه، کُرنده، غَرواشه، لیف، لیفه.

ع: فُرْشَة، شَوَکَة الحائِک.

وینه-طپه

به قال

ل: پوچ، بیهورده. [نارهوا، نادرست]

ف: بیهورده، پوچ.

ع: باطل، فاسد، نفو.

به قال

ل: رِیساک، بیکار. [بی نیش]

ف: بیکار، اُزگان، اُزگهان.

ع: بَطال، عَطال، مِیَاط، فارغ، مُهَمَل، عاطل.

به قالی

ل: پوچی، بیکاری، رِیسان. [بیهورده یی، بی تیشی]

ف: بیهودگی، بی کاری، ایست، فرویش.

ع: بَطُل، بَطُول، بَطْلان، نفو، فساد. بَطالَة، قَبَطُل،

عَطالَة، تَعَطُل، تَعطیل.

به قانویوا هاتن

[ل: پەسن کردن]

ف: ستایش، سپاس، سَوَن، ستایش کردن.

ع: ثَناء، مَدح، حَمْد، تَوْصِیف.

به قانه

[ل: نمر سَریش و ناردە مشاری که دارتاشه کان بیکهوه

تەریان دەکەن و بو گرتنی درز و کونی دسکرده کانیان

به کاری دهیتن.]

ف: بَتانسه. (سَریش و آرد اژه با هم خیس

می کنند و نجاران برای گرفتن درز و سوراخ

کار استعمال می نمایند.)

ع: بَطالَة.

به حرف

ل: که له لا، خَرا، [خراب]

ف: پَد، دُژ، دَن، خَراب.

ع: سَیْن، رَدِی، مُنْکَر، فاسد، خَراب، ضائع.

به حرف

ل: له کیس چورگ، له دسرد چورگ. [به نیر چور]

ف: بَرطُرف، از دَست رفته.

ع: قَالِف، تَیْفَة.

به تیه

[ل: عه بایه کی هارینه یه که زیر دهیچن.]

ف: بتیه. (نوعی است از عباسی تابستانی که

زیر می بافتند.)

ع: بَئِی، بَئِیَة. (مَنسوب الی البَیت و هوالثوبُ

الخَشن.)

به چارنکا-پاچا

به چکه

ل: بیتجه. [چکه، به بی]

ف: جَز، بَجَز، علاوه.

ع: سَوِی، سَوِی، سَوَاء، غَیر، اِلّا، عَلِی.

به چی

ل: پاره چی. [چیگیر، دامه زار]

ف: پایدار، پابرجا، پایسته.

ع: ثابِت، مُسْتَقَر.

به چنگه

[ل: بهجا، گونجار (له جینی خویدا).]

ف: بجا. (به موقع)

ع: جَوْدَلْ.

به‌چکه کور

ل: گوار. [کهربار]

ف: فَرَه، جوجه‌ی کَبک.

ع: سَلَح، سَلَف، سَلَك.

به‌چکه کوریشک

[ل: ینچوری کوریشک]

ف: بچه خرگوش.

ع: خَرَبَق.

به‌چکه مار

ل: مارتوله. [توله‌مار]

ف: مارتوله، بچه‌مار.

ع: حَرِیش، عُثمان.

به‌چکه مشک

[ل: ینچوری مشک]

ف: بچه موش.

ع: دَرِص.

به‌چکه مملیچک

[ل: زهرنه‌قورته، ینچره‌چوله‌که]

ف: بچه گنجشک.

ع: نُقَر، فَرَحُ الْعُصْفُور.

به‌چکه میموون

ل: قه‌شمر. [ینچوری مه‌یورن]

ف: بچه میمون.

ع: قَشَّة.

به‌چکه ورج

ل: پارکوله. [ینچوری هرچ]

ف: بچه خرس.

ع: دَیْسَم، جَبَس، جَبِیس.

به‌چووله

[ل: سارا (بچورک‌کرای «به‌چ».)]

ف: بچه کوچولو. (مصغَر «به‌چ» است.)

ع: وَلَید، طُفَیل، جِرُو.

به‌چه

ل: بیریش، لوسکه. [لاوی بی‌مور]

ف: بچه، دَکَل، دَگَل، نَکَل، نَگَل، تَگَل، کَلوک.

دیدک، بی‌ریش، ساده.

ع: اَمَرْد، غَلام.

به‌چه‌باز

ل: لوسکه‌باز، بیریش‌باز. [منال‌باز، هه‌تیوباز]

ف: بچه‌باز، دَکَل‌باز، بی‌ریش‌باز.

ع: لاطی، لوطی.

به‌چه‌بازی

ل: لوسکه‌بازی، بیریش‌بازی. [منال‌بازی، هه‌تیوبازی]

ف: بچه‌بازی، دَکَل‌بازی، بی‌ریش‌بازی.

ع: لواط.

به‌چه‌دان

ل: منال‌دان. [پزدان]

ف: بون، تون، بوهمان، بوگان، پَركام، پَركام.

زهدان، زافدان، زاکدان، بچه‌دان.

ع: رَحَم، مَشِیمَة، مَهَبَل.

به‌هت

ل: باهتر، مات، گنج. [سرگره‌دان]

ف: سرگشته، مات، واله.

ع: مَبهوت، باحر، مُتَحَيِّر.

به‌هت

ل: پال، رشک. [به‌تی]

ف: پاک، موکده، خُشک.

ع: بَحْت، صَرَف، مُطَلَق، خالِص.

به‌هر

ل: ده‌لیا، دریا. [زهریا]

ف: دریا، ذریاب، زو، زراه.

ع: بَحَر، یَم، لُجَة، دَآمَاء.

به‌هر خزر

ک: دریای مازندران. [دریای کاسپین]

ف: آسگون، آبسگون، آکفوده، آبسگون، آسگون،

دریای خزر، دریای مازندران.

ع: بَحْرُ الْخَزَرِ.

بدهر موهیت

ل: دریای گمره، دریای بی‌زی. [تزیانوس، زهرای

داگر.]

ف: دریابار، دریای بزرگ.

ع: أُقْيَانُوسُ، الْأُقْيَانُوسُ الْكَبِيرُ، الْبَحْرُ الْمُحِيطُ.

بدهس

ل: باس. [لیوان]

ف: نوسیره، باس، جُستَن، کاویدن.

ع: بَحْث، باث.

به حفت ناول شوریانگوه

ل: بی‌شرم، بی‌تاریو، کارلی، چهنه‌ور، داش‌زیگ،

کوله‌ش، قولته‌ش، دامالیاگ. [رومه‌لارو، بی‌ته‌دهب]

ف: بی‌شرم، بلابه، بلایه، دول، لول، خلولیا،

کلوک، چیره، لگام، بی‌آبرو.

ع: بَذِي، شُرس، شُکس، وُج، ذُوب، عُنْطُوان،

شُعْطَاح، فَحَاش. (م: فَا حِشَة، سَلِيطَة)

بدهخ!

ل: بدها، پدهخ! (وشه‌ی پدهند کرده، هندی‌جار بو

سهره‌نشت کردیش به‌کار ده‌نیریت.)

ف: بَه، پَه، پَخ، خَه، خوش!، آخ!، خوشا!

(کلمه‌ی تحسین است، گاهی در مقام توبیخ

هم استعمال می‌شود.)

ع: بَخ، طُوبی، واه، واه!، واه!

بدهج

ل: خوه‌لکیشان، فیز. [به‌خوداه‌لگوتن، ده‌یه]

ف: خودستایی، بالیدن، ناییدن، پُغار، گُراز،

دیمید، نیوتور، بادبروت.

ع: تَفَاخُر، مُبَاهَاة، اَنْيَة، اَنَانِيَة، تَشَخُّص، تَكْبُر.

بدهج!

ل: کش‌کش، خوش‌خوشا. [بده بدها]

ف: بَه‌بَه، پَه‌پَه، پَخ‌پَخ، خوش‌خوش!، وَخ‌وَخ!

وَفُوه!، آخ‌آخ!، شاد زیادا!

ع: بَخ‌بَخ، طُوبی!

بدهفت

ل: چاره، سهرنوش، نگین. فرشته، هه‌ساره. [چاره‌نوس،

نیقبال، تاله]

ف: بَخْت، هور، آورند، ماراب، تاخیره،

سرنوشت. فرشته، ستاره، اختر.

ع: اِقْبَال، طَالِع، بَخْت، حَظ، نَصِيب.

بدهفتان

ل: بریاری چارنوس.

ف: بَخْت‌آور، آورنده.

ع: طَالِع، حُكْمُ الطَّالِع.

بدهفتدار

ل: خورشیدخت. [به‌نیقبال، به‌خته‌ور]

ف: بَخْتُور، بَخْتُور، خوش‌بخت.

ع: ذُر اِقْبَال، سَعْدُ الطَّالِع.

بدهخته

ل: چوارخرت. (مهری چوارساله.)

ف: بَخْتَه. (گوسفند چهارساله)

ع: جَذَع.

بدهخته‌بلران

ل: نمر باراندی که گوله‌دهغل قه‌ل‌و ده‌کات. (بارانی

جوز‌دردان.)

[ف: باران در خرداندماه]

ع: نُفُضَة، مَوْهَبَة.

بدهشان

ل: به‌خشین، ته‌خشان، به‌خشش. [ده‌سَه: دانی بی

قهره‌بو.]

ف: بِخَشِش، دِهَش، دِيش، داشاد، داشاب،
درهشته، بِخَشایش، بِخَشیدن.

ع: بَذَل، عَطَاء، كَرَم، جُود، سَخَاء، نَوَال، مَنَحَة،
نَحْلَة، اِلَى، هِبَة، فَنَع، فَضْل.

به‌خشايش ← به‌خشن

به‌خشن ← به‌خشن

به‌خشن

ل: به‌خشان، به‌خشن، ده‌سَهَنه [دانی بن قهریرو].

ف: بِخَشِش، دِهَش، دِيش، بِخَشایش، داشاد،
داشاب، درهشته، بِخَشیدن، داشَن.

ع: بَذَل، كَرَم، عَطَاء، اِلَى، نَعْمَة، عَطِيَّة، جَدْوَى،
جُود، مَنَحَة، نَحْلَة، هِبَة، مَوْهِيَة، مَوْهِيَة، نَال،

نَوَال، فَنَع.

به‌خشن

ل: به‌خشن، دان [ده‌سَهَنه]

ف: بِخَشِش، دِهَش، دِيش.

ع: بَذَل، عَطَاء، اِعْطَاء، وَهَب، وَهَب، تَبَرُّع، تَطَوُّع،
كَرَم، جُود، نَوَال.

به‌خشن

ل: نامه‌رزين [عه‌فر، لي‌بردن]

ف: بِخَشِش، اَمْرُزِش، اَمْرُزِش، بِخَشایش.

ع: عَفْو، مَغْفِرَة، رَحْمَة.

به‌خوه به‌ستن

[ل: خَو گوزين، کاری نابه‌دل کردن].

ف: به‌خود به‌ستن.

ع: تَكْلَف، تَصْنَع.

به‌خوه به‌يو

[ل: له خور]

ف: خود به‌خود.

ع: مِنْ تَلَقَاء نَفْسِه.

به‌خوه به‌يو نه‌وه‌سي.

[ل: خوی ده‌گوزيت، کاری نابه‌دل ده‌کات].

ف: به‌خود می‌بندد.

ع: يَتَكَلَّف، يَتَصَنَع.

به‌خوی کردن

ل: به‌خوی کردن، به‌ناوهاردن، خوی‌داری کردن.

[په‌رو ده‌کردن، باره‌يتان]

ف: پرستاری کردن، نگاه‌داری کردن، پروردن،

پروراندن.

ع: خِدْمَة، تَرْبِيَة، تَرْبِيَة، حَضَانَة، خَوْل.

به‌خهل

ل: باوش، بنک‌ش، بن‌به‌خهل [ناميز، بن‌هنگل]

ف: آغوش، آغش، کنار، بر، کلک، کلک، بَغل.

کش، لر، زیر بَغل.

ع: حِضْن، اِيط.

به‌خهل فوروش

ل: ورده‌فوروش، جامتا‌فوروش [ورده‌ال‌فروش، چه‌چی]

ف: بَغل فروش، خورده‌فروش، پيله‌ور، جنتا

فروش.

ع: خَرَزِي، خَرْدَجِي، شَنْتِي.

وینه

به‌خهل

ل: رُژد، چنگ‌رشك، به‌چاوت‌ه‌نگ، ده‌رشك [چرولك،

چه‌كل]

ف: رُژد، رُژد، رَشكن، رُكُور، رُفت، سياه‌كاسه.

ع: بَخِيل، ضَمْن، ذَنْيِق، مَسِيك، مُمَسِك، شَحِيح،

شَكْس، لُئيم، ضَمْس، حَقُود، حَمُود، غَايَط.

به‌خيو

ل: يَتَرُوت، خوي‌داری [سه‌په‌رشتی]

ف: پرستاری، نگاه‌داری.

ع: حَضَانَة، حَفَاطَة، مُرَاقِبَة.

به‌خيو کردن ← به‌خوی کردن

به‌ج

ل: خَوار، گهن، چه‌په‌ل [خراب، ناپه‌سند]

ف: بَد، دَز، دُز، دُش، دشت، زشت، نکوهیده.

ع: سَيِّئ، رَدِي، كَرِيه، قَسِيد، سَوَاء، نُكْر.
به‌دا!

ل: به‌زه! [به‌لا م، ت، ی، ...] لِي دَا!

ف: بَدَا، خَهَا!

ع: تَبَا، وِيل!

به‌دنه‌هم

ل: نارچارتر شيگاه [رودگرز، مَزْد]

ف: بَدَاخَم، رُخْخَت، رُخْخَك، دُخْخِي، دُخْخِيم

دُخْخَم، دُخْخُوِي، تَرُشْ رُوِي.

ع: عَيُوس، عَابِس، قَاطِب، بَاسِر، صَبُور، مُتَشَبِّز.

به‌دنه‌سَل

ل: به‌دِرِه‌سَن، به‌دِنه‌تَرَم، نَاكَس، به‌دِرِه‌تَرِه [ناجِس]

ف: بَد نَزَاد، بَد گُوهر، فرومايه، بَد فَرُوژ، نَاكَس.

ع: دَنِي، حَسِيَس، رَذِيل، لَثِيم، دَنِيءِ الْاَصَل،

وَضِيع.

به‌دېدِي

ل: وَاَم كَوِيَر. [قَمَر ز كَوِيَر]

ف: بَدْبِدِه، بَدْوَام.

ع: سَيِّئِ الْثَاوِيَةِ.

به‌دېسَمَن ← به‌دېسِيَن

به‌دېسِيَن

[ل: پِيْدَاگر لِه‌سَر وِمرگرتنه‌وِي قَمَر ز.]

ف: بَدَسْتَان.

ع: شَدِيدُ الْمُعَالِيَةِ.

به‌دېدِي

ل: بَوَدَوَن، دِرِنْدَار. [لِه‌ش بَوَكَن (ژنيك يا پياريك كه لاشه‌ي

بوَتِي ناخوَتِي لِي يِيَت.)]

ف: شَمَغَنْد، شَمَغَنْدَه، شَمَاغَنْدَه، شَمَغَنْد،

شَمَغَنْدَه، شَمَاغَنْدَه، بَدْبُو. (زَن يا مُرد كه بَدَنَش

بو دَاشته باشَد.)

ع: دَقِر، دَقِر، سَهَك، اَلْحَن. (م: لُخْناء، سَهْكَاء،

ذَفْراء)

به‌دېه‌خَت

ل: رَوَزَرَش، بَدِچاره، بَدَنگِيَن، كَوَلُژ، سِيَاثَالِه، سِيَاچاره.

[چاره‌پَرش]

ف: بَدْبَخْت، سِيَاه‌رَوژ، سِيَه‌رَوژ، سِيَاه‌گَلِيم،

بَدَاخْتَر، بَدَنگِيَن، مَنَدَبُور، سِيَه‌رَوژگار.

ع: شَقِي، نَحِس، نَحَس، ذَكِيل، ذُو عُسْرَةِ، خَزِيَان،

شَوُوم.

به‌دېه‌خَتِي

ل: نَامَه، رَوَزَرَشِي، بَدِچاره‌يِي، بَدَنگِيَنِي، كَوَلُوَتِي،

سِيَاثَالِه‌يِي، سِيَاچاره‌يِي. [چاره‌پَرشِي]

ف: بَدْبَخْتِي، سِيَاه‌رَوژِي، سِيَه‌رَوژگاري،

بَدَاخْتَرِي، بَدَنگِيَنِي، مَنَدَبُوري.

ع: شَقَاوَةِ، نُحُوسَةِ، ذَلَّة، نَكْبَةِ، شَاَمَةِ، عُسْرَةِ، شَدَّة،

وِيل، اَدْبَار.

به‌دېوَز

ل: نِه‌دِه‌سَه‌كُوت، بَدِچِيَرِه. [بَدِشَكَل]

ف: بَدِپُوژ، دُخْخِي، دُژَبَرَاژ.

ع: مُوَأَم، شَقِيح.

به‌دېه‌سَن

ل: دَرِه‌سَن، دَرِه‌سَن. [دَوَدَل لِه‌پِه‌سَن دِرْدَنِي

شَتِيكْدَا.]

ف: بَدِپَسَنْد، دُژَبَرَاژ، دِير پَسَنْد، دَشْوَار پَسَنْد.

ع: مُطْلَب، مُطْلَب، مُطْلَب، مُحْتَاط، مُتَأَمِّل، غِيَاب.

به‌دېه‌سَن

ل: كِه‌سَه‌رَشْتِه. [بِي‌سَه‌لِيَقَه: كِه‌سِي كِه‌سَه‌لِيَقَه‌ي

هَدَلِژَاوَدَنِي نِيَه.]

ف: بِي‌نِيْمَاد، كِج سِرَرَشْتِه، بَدِپَسَنْد، بَدَنِيْمَاد،

بَدِگُزِيَن.

ع: سَيِّئُ الْاِتْتِخَاب، رَدِيءُ الْاِتْتِخَاب.

به‌دژتاله

ك: سیاتاله، به‌دیه‌خت، روژره‌ش، کوئول: [چاره‌ش]

ف: بَدَبَخت، بَدَاختر، مَنَدَبور، سیه‌روز،
سیه‌روزگار.

ع: شَقِي، خَریان.

به‌دژتام

ك: به‌دمه‌زه. [تام‌خوَرش]

ف: بَدَمَزه.

ع: بَشِع، رَدِيء الطَّعَم.

به‌دژتینه‌ت

ك: به‌دس‌شت. [تاله‌بار]

ف: بَدَس‌رشت، بَدگل، بَدگوه‌ر، آنیر، سَتروک،
جَلواد.

ع: دَنِيء، شَرِس، جَافِي، فَظ، غَلِيظ، رَدِيء الطَّيْنَة.

به‌دژچیره

ك: به‌دپوژ، به‌دیمه‌ن، به‌دشیره، به‌دگل، ناشیرین.

[به‌دشکل]

ف: بَدچیره، بَدرو، بَدخسار، بَدگل، زشت،
نازیبا، هونر.

ع: شَقِيح، شَائِه، مُوَام، كَرِيه، بَشِيْع، قَبِيح. (ه: شوها...)

به‌دژحال

ك: به‌دژیرار. [شروژ، پهریشان‌حال]

ف: بَدجاوَر، بَدنود.

ع: بَد، بَاد، وَبَد، سَيِّئُ الْحَال. (ه: بَذَة، بَاذَة)

به‌دژحالی

ك: به‌دژیراری. [شروژ، پهریشان‌حالی]

ف: بَدنودی، بَدجاوَری.

ع: بَذَاذَة، وَبَد، ضَرُّ، سَوء الْحَال.

به‌دژخو

ك: به‌دته‌خم. [تاله‌بار، نه‌گونجاو]

ف: بَدخو، بَدمنش، تَنَدخو، دَرخوی، دَرخیم،
دَرخی، دَرخِم، آنیر، سَتروک، جَلواد.

ع: زَعِي، عَسِر، عَسِر، شَرِس، جَعِظ، غَلِق، جَافِي،
غَلِيظ، فَظ، مَمْلُوك، جَلَف، شَدِيدُ الْعَرِيكَة.

به‌دژخوا

ك: به‌ددل، دژمه‌ن، به‌دنیهاد. [دل‌پیس، نه‌یار]

ف: بَدخواه، بَدسگال، بَدآک، آزگات، نُشمن،
بَدآندیش، بَددل، بَدنهاد، فُلُوك، فُلیده.

ع: زُمَل، شَانِي، اِحْقِيل، خَصَم، عَدُو، باغِض،
نَخِيْب، زَمَل.

به‌دژهیال

ك: به‌ددل، به‌دنیهاد، دل‌چه‌په‌لی. [دل‌پیس]

ف: بَددل، بَدنهاد، بَدسگال، بَداندیش، آزگات،
بَدآک.

ع: زُمَل، سَيِّئُ الْقَلْب.

به‌دژهیالی

ك: به‌ددلی، به‌دنیهادی، دل‌چه‌په‌لی. [دل‌پیس]

ف: بَددلی، بَدنهادی، بَدسگالی، بَداندیشی،
بَدآکی، آزگاتی.

ع: سَنَاءَة، سَوء الْخِيَال، سَوء الظَّن.

به‌دژدل

ك: به‌دنیهاد. [دل‌چه‌په‌لی]

ف: بَددل، بَدنهاد، بَدخواه، آزگات، بَدآک، فُلُوك،
فُلیده.

ع: زَمَل، زُمَل، نَخِيْب، اِحْقِيل، سَيِّئُ الْقَلْب. شَانِي،
عَدُو.

به‌دژدل ← ترسَنُوك**به‌دژدوعایی**

ك: نفرین. [نه‌فرین، نزای خراب]

ف: سَنَه، شَنَه، فَرَنه، نفرین.

ع: لَعْن، لَعْنَة.

به‌دژوژ

[ل: که‌سی که له رۆژدا به‌دخووه و له شه‌ردا نا‌کارباش.]

ف: بَدروژ. (کسی که در روز بدخو و در شب خوش‌خو باشد.)

ع: سَيِّئُ الْيَوْمِ.

به‌دژه‌سه‌ن

ل: به‌دینه‌تۆم، نا‌کەس، به‌دژه‌ته‌وه. [ناجسن]

ف: بَد‌گوهر، بَد‌نژاد، بَد‌فروژ، نا‌کەس، فرومایه.

ع: دَنِيءٌ، خَسِيسٌ، لَئِيْمٌ، سَيِّئُ النَّسَبِ، دَنِيءُ الْأَصْلِ، رَدِيءُ النَّسْلِ.

به‌دژه‌فشار

ل: به‌د‌کردار، به‌د‌خۆ. [ناله‌بار، نه‌گ‌ر‌جار]

ف: بَد‌فشار، بَد‌کردار، بَد‌خو، دژ‌خیم، دژ‌خو، زشت، خَشَن.

ع: جَالِي، جَائِرٌ، فَظٌ، غَلِيظٌ، سَيِّئُ السُّلُوكِ.

به‌دژه‌فه

ل: روانه، رانایی، رانما. [به‌پێ کردن. شار‌ما کردن. شار‌ه‌زا‌کرد]

ف: بَد‌زقه، روانه، ب‌دروود، زه‌ب‌ری، راه‌نمایی، زه‌ب‌ر، راه‌نما.

ع: مُشَايَعَةٌ هِدَايَةٌ هَادِي.

به‌دژه‌فه‌کردن

ل: روانه‌کردن. [به‌پێ کردن]

ف: بَد‌زقه‌کردن، روانه‌کردن، ب‌دروود‌کردن، ب‌دروود‌گفتن.

ع: تَوْدِيْعٌ، تَشْيِيْعٌ، مُشَايَعَةٌ.

به‌دژوان

ل: زوان‌تال، تال‌وێژ. [زمان‌بیس، قسه‌پێ]

ف: بَد‌زبان، ب‌دگو، تَلخ‌زبان.

ع: مَلَاغٌ، لَدَاغٌ، سَيِّئُ اللِّسَانِ، مُرُّ الْكَلَامِ.

به‌دژه‌ره

ل: گ‌ر‌شت‌تال، به‌د‌ته‌خم، به‌د‌گل. [ره‌زا‌قرس]

ف: گوشت‌تَلخ، بَد‌خو، بَد‌آخم، بَد‌گل، بَد‌سرشت، أَنْگَل.

ع: كَاسِفٌ، بَاسِرٌ، قَاطِبٌ، عَابِسٌ، عَبُوسٌ.

به‌دستان

ل: به‌د‌ب‌سین. [ب‌یدا‌گر له سه‌ر وه‌ر‌گ‌رت‌نه‌وه‌ی قه‌رز.]

ف: بَد‌ستان، سَخَت‌گیر.

ع: شَدِيدُ الْمُطَالَبَةِ.

به‌د‌سرشت

ل: به‌د‌خۆ. [ناله‌بار]

ف: بَد‌منش، بَد‌سرشت، بَد‌گوهر، أَنْبِر، سَت‌روک، جَلَواد، بَد‌خو، دژ‌خیم.

ع: دَنِيءٌ، شَرِسٌ، زَعِسٌ، عَسِرٌ، غَلِيْقٌ، جَعِيْظٌ، فَظٌ، غَلِيْظٌ، رَدِيءُ الطَّيْنَةِ.

به‌د‌سویج

ل: به‌د‌به‌یان. [که‌سی که له سه‌ره‌تای رۆژدا به‌د‌خووه ییت.]

ف: بَد‌یامداد. (کسی که اول روز بدخو باشد.)

ع: سَيِّئُ الصُّبْحِ.

به‌د‌سه‌ر

ل: سه‌ر‌کیش، به‌د‌ل‌غار. [سه‌ر‌سه‌خت، چه‌مووش]

ف: بَد‌سه‌ر، سَ‌ر‌ک‌ش، بَد‌ل‌گام، سَ‌ن‌گ‌ین‌سَ‌ر، سَخَت‌ل‌گام.

ع: جَمُوحٌ، شَدِيدُ الشُّكْمَةِ، أَيْبَى، أَيْبَى الْعِثَانِ.

به‌د‌شکل

ل: به‌د‌گل، به‌د‌ش‌یه، به‌د‌سه‌کو‌ت، نا‌ش‌رین، به‌د‌چ‌یره.

[به‌د‌د‌یمن، نا‌ت‌ز‌لا]

ف: بَد‌گل، بَد‌چه‌ره، زشت، نا‌زی‌با، گ‌ست، أَنْگَل، پ‌ر‌غو‌نه، آوا‌رین، سَ‌ت‌ن‌به، آسَ‌ت‌ن‌به، دیو.

ع: كَرِيْهٌ، قَبِيْحٌ، بَشِيْعٌ، شَقِيْحٌ، دَمِيْمٌ، مُشَوَّةٌ،

مُكَرِّح، عَفْرِيت. (م: شوهاه، سَوَاء، عَفْرِيتَه)

به‌دشمو

[ك: كه‌سَن كه له شه‌ودا به‌دخو بَو و له روژدا ناكاري‌اش.

(به‌رام‌بەری «به‌دوژ».)]

ف: بد‌شَب. (ضد «به‌دوژ».)

ع: سَيِّئُ اللَّيْلِ.

به‌دش‌وماش

ك: به‌دريخت، به‌دشيره. [به‌دشکل]

ف: بدريخت، بد‌قماش، بد‌گل.

ع: شَقِيح، دَمِيم، مُشَوَّه. (م: شوهاه)

به‌دش‌واره

ك: به‌دريخت، به‌دقه‌لافه‌ت. [ناقولا]

ف: بدريخت، جَندَرَه، نا‌تراشیده.

ع: شَقِيح، مُشَوَّه. (م: شوهاه)

به‌دش‌مول

ك: به‌دگفت، به‌دگوفتار، بِي‌گوفتار. (به‌دگفتار، بِي‌گفتار)

[به‌دقه‌ول، به‌يمان‌شكين]

ف: بِي‌گفتار، بَدَيِّيمان، پَيِّيمان‌گُسل، پَيِّيمان‌شَكَن،

زَنهار‌خوار.

ع: غَمُوص، مُخْلِيفُ الوَعْد، كَذُوب، كَذَاب.

به‌دش‌يافه

ك: به‌دريخت، به‌دقه‌لافه‌ت. [ناقولا]

ف: بدريخت، جَندَرَه، نا‌تراشیده.

ع: شَقِيح، مُشَوَّه. (م: شوهاه)

به‌دكار

ك: دز، حيز. [خراپه‌كار]

ف: دُزد، بَدكار، سياه‌كار، بَدنام.

ع: فَاجِر، فَاسِق، عَتِيف، شَهَادَة. خَائِن، خَبِيث.

(حَرَامِي) (م: فَاحِشَة)

به‌دكل

ك: به‌دريخت، ناشرين. [ناحه‌ز، به‌دشکل]

ف: بَدگل، بَدريخت، بَدچهره، زشت، نازيبا.

ع: كَرِيه، بَشِيح، قَبِيح، مُشَوَّه. (م: شوهاه، سَوَاء)

به‌دگو

ك: به‌دوژ، به‌دزوان. [زمان‌پيس]

ف: بَدگو، بَدزبان، تَرش‌گو، سرکه‌فشان.

ع: اَلْحَن، فَحَاش، مَلَاغ، لَذَاغ، عَيَاب، غَيَاب، هاجي.

به‌دگوش‌ت

[ك: كه‌سَن كه گزشتی له‌شی ناشرين بيت، يا بيري

له‌شی دير ساپژ بيت، يا دير كه‌لو بيت.]]

ف: بَدگوش‌ت. (كسَي كه گوشت بدنش نازيبا

باشد يا زخم بدنش دير بهبود حاصل كند يا

دير چاغ شود.)

ع: رَدِيءُ اللَّحْم.

به‌دگومان

ك: دَل‌چەپە‌ل، دَل‌كروم‌ل. [درد‌تنگ، به‌گومان]

ف: بَدگُمان، رويز‌مَند.

ع: سَيِّئُ الظَّنِّ، ظَنِّين.

به‌دگومانی

ك: دَل‌چەپە‌ل، دَل‌كروم‌ل. [درد‌تگی، به‌گومان بوون]

ف: بَدگُماني، رويز‌مَندی.

ع: سَوءُ الظَّنِّ.

به‌دگوویی

ك: به‌دوژي، به‌دزواني، خوسپ. [زمان‌پيس]

ف: بَدگوویی، بَدزباني، تَرش‌گوویی،

سرکه‌فشانی، نكهوش.

ع: لَحْن، فُحْش، مُلَوَّغَة، لَدَغ، ذَم، هَجْو، تَعْيِيب،

سعیایه

به‌دله‌عاب

ك: به‌دگو، به‌دخو، به‌دزوان. [زمان‌پيس]

ف: بَدگو، بَدخو، بَدخلم، بَدزبان، آنگل.

ع: عَبُوس، بَاسِر، قَاطِب. اَلْحَن، مَلَاغ، مَرُ الكَلَام.

رديء البيان.

به‌دله‌غاو

ك: به‌دسر. [سره‌سخت، چه‌مروش]

ف: بدلگام، بدسَر، سَخْت‌لگام، سَنگين‌سَر.

ع: جَموح، اَيِي، شَدِيدُ الشُّكْمَةِ.

به‌ده‌س

[ك: به‌ده‌ست: زَر سه‌خوش]

ف: بد‌مَسْت، گَرَسْت، گَلَسْت، سياه‌مَسْت، بد‌خو.

ع: طافح، عَرِيْد، مُعَرِيْد.

به‌ده‌م‌سی

ك: پيله. [ع‌بريه‌ده]

ف: بد‌مَسْتِي، بد‌رَفْتاري، بد‌گُفْتاري، بد‌خويي.

ع: عَرِيْدَة.

به‌دناو

ك: تَر، رِسوا. [ناوَزِوا، بي‌تاب‌ريد]

ف: بد‌نام، رُسوا.

ع: خازي، مَهْتوك، مُفْتَضَح، مَشْثُوع.

به‌دناوي

ك: تَرِي، رِسوايي. [بي‌تاب‌ريي]

ف: بد‌نامي، رُسوايي، شُكْرش.

ع: خزي، تَهْكَ، اِفْتِضاح، مَشْثُوعِيَة.

به‌دنگين

ك: به‌دبخت، سياچاره، كورول، روزرِهش، سيا‌تاله. [كلول،

چاره‌رِهش]

ف: بد‌بَخْت، بد‌آختر، مَن‌دَبُور، سي‌ه‌روزگار،

سي‌ه‌روز، سياه‌گليم.

ع: شَقِي، نَحِيس، نَحْوس، شُؤوم، مَشْؤوم.

به‌دئما

ك: ناشرين، ناه‌سوار. [ناقرلا]

ف: بد‌ئما، نازيبا، دژ‌بَران، نا‌گوار، ناه‌موار.

ع: قَبِيح، غَيْر مُسْتَحْسَن.

به‌دئمه‌ك

ك: سِبْله، پي‌تَزان. [بي‌تَده‌ك]

ف: بد‌نَمَك، ناسپاس، نَمَك‌ناشناَس.

ع: غامِص، غامِط، سِفْلَة، سَفْلَة، نَذل.

به‌دئمه‌داد

ك: به‌دَدَل. [دل‌چه‌پَه‌ل]

ف: بد‌دَل، بد‌نَهاد، بد‌خواه، بد‌سگال، بد‌آنديش،

بد‌آك.

ع: زُمَل، سَيِّئُ الْقَلْب.

به‌دواوه‌رويگ

ك: دوا‌روِيگ. [پاشه‌كشي‌كرد‌رو]

ف: پَس رفته، پَس نشسته. پَس نشين،

فَريرُون، فَرارُون.

ع: مَقْهَر، مَقْهَر.

به‌دواوه‌روين

ك: دوا‌ر، روين. [پاشه‌كشي‌كردن]

ف: پَس رَفْتَن، پَس نَشِسْتَن.

ع: قَهْرَة، قَهْرِي، مَقْهَر.

به‌دويژ

ك: به‌دزوان، زوان‌تال. [زمان‌پيس، قسه‌رَق]

ف: بد‌گو، بد‌زبان، نَكوه، نَكوه‌نده، تَرش‌گو.

ع: اَلَخَن، كَوَاء، عَيَاب، هَاجِي، مَلَاغ، لَدَاغ، فَحَاش.

به‌دويژي

ك: خوسپ، به‌دزواني. [زمان‌پيسي، قسه‌رَقي]

ف: بد‌گويي، بد‌زباني، تَرش‌گويي، نَكوهش،

سَر‌كه‌فشاني.

ع: اَلَخَن، فَحَش، مُلُوعَة، لَدَغ، ذَم، هَجُو، تَعْيِيْب،

سَعَايَة.

به‌درد‌خواردن

ك: به‌كار‌خواردن، به‌كارهاتن. [به‌كه‌لك‌هاتن، به‌سرود

بودن]

ف: به درځوړدن، به کار آمدن.

ع: افادۀ، اغناء. (مُفِيدٌ، مَغْنٍ)

به دس ناوڅاردن

[ک: به مشت ناوڅاردنهوه]

ف: با دست آب خوړدن.

ع: مَنِيح، اغتراف.

به دس ريځپوړين

ک: سرچنگانه. [له سر د دست روښتن. (به دست

به رتداچوړن.)]

ف: پښتک. (با دست راه رفتن)

ع: انتحاس، انتكاس.

وننه

به دس بوون

ک: گزيان. (پاچه که ها به دسور، بيله که گزيگاه.) [له

کاردا بوون (ی نامرازيک.)]

ف: دم دست بودن. (اسباب مثلاً.)

ع: في شغلٍ، بين الأيدي.

به دس بوون

ک: نزيك بوون. (زهمانه و نه که ها به دسور، جل پرانده که

نزيکهر يووگه.) [روخت گه ښتن (ی کارنک.)]

ف: نر دست بودن، نزديك بودن. (کار مثلاً.)

ع: قَرِيبٌ لِلْمَوْعِدِ، قَرِيبٌ الْحَصُولِ، قَرِيبٌ الْوُضُولِ.

به دس

[ک: پازاره، جوان کراو]

ف: آراسته، ايواز، بزړه، پدram.

ع: مُحَلِّي، مَهْيًا.

به ډول

ک: جه له ب. [ناعه سل]

ف: بَدَل، جَلَب، ساختگی.

ع: مُخْتَلَقٌ، صِنَاعِي.

به ډول

ک: جيه، جيگه، باتي، ته غوا، به جينگه، جيهی. تاروان.

[بري، جياتي. بژاردن، زيان]

ف: به جها، به جای، گوهر، گهر، زمش، جاوړ.

تاوان.

ع: عَوْضٌ، بَدَل، عُقْبَةٌ، غَرَامَةٌ.

به ډهن

ک: لاشه، تن، نمام، جهسه، نارگل، تروش. [لهش، قالب]

ف: تَن، تَوْن، بَر، پيگر، کالب، کالبډ، آندام، توش.

ع: بَدَن، جَسَدٌ، جُثَّةٌ، جِسْمٌ، قَالِبٌ، طَنٌ.

به دس مهوړوړين

ک: سهرنگری، به سهر وړوړين. [رته دان]

ف: به سر در آمدن، سکندری خوړدن،

شکوځیدن، سکر فیدن.

ع: كَبُو، ثَعْسٌ، عَثْرٌ، عِثَارٌ، وَعَكٌ، نَكَسٌ.

به دس په کتو

ک: په يروس. [پيکه ره لکار]

ف: پيوسته.

ع: مُتَّصِلٌ.

به دس وړا کړيان — **به دس وړا هان**

به دس وړا هان

ک: سهرگرد بوون. گرد گريان، به دس وړا چرخيان. [به

قوريان بوون، له دور گردپان. به دس وړا سورپانهوه]

ف: سسرگرد شدن. گرد گردیدن، دور گردیدن،

گراگرد گردیدن. از راه کچ آمدن.

ع: طَوُفٌ، طَوَافٌ، طَوَافَانٌ، دَوْرٌ، دَوْرَانٌ.

به ډی

ک: خراوی. [خرابی، ناپه سندی]

ف: بَدِي، ذشتی.

ع: سُوءٌ، بُؤْسٌ، قُبْحٌ، شَرٌّ، رَدَائَةُ، شَنَاعَةٌ، قَبَاحَةٌ.

به ډيځت

ک: تازه داهاتگ، تازه گی. [نوی]

ف: تازه، تازگی، نوډر آورده، نو آيين، ميدن.

ع: بَدْعَة، مُبْتَدَع، مُخَدَّت.

به دیومن

ك: شوم، [چاره‌ش، بی‌فهر]

ف: شوم، بَدْفَر جَام.

ع: شَوَم، مَشْووم، مَشْوَم، مِيشْوَم، شَووم، شائِم،

شكيس.

به دیهه

ك: هاكو، سدره‌ری. [له ناکار، کتریری، بی‌رامان.]

ف: زبوده، آمده، ناآندیش.

ع: بَدِيهَة، بَدَاة، بَدَاة.

بهر

[ك: وەرگر: پاشگره. (وله: جیره‌بر).]

ف: بَر، بَرنده. (جیره‌بَر)

ع: آخِذ.

بهر

ك: به‌ردهم، [بیش. (به‌رامبه‌ری «دوا».)]

ف: پیش، جَلَو. (ضد «دوا»)

ع: اَمَام، قَدَام، قَبِل، قَبْلَة، قَبِل، قَبْل. سابق، مُقَدَّم،

أَوَّل.

بهر

ك: لا، لان. (نه‌مبه‌ر، نه‌ویه‌ر) [تدرف، رخ]

ف: سو، آسو، جَن، بَر، زَم.

ع: جَانِب، طَرَف، جِهَة، صَوْب، سَمَت، نَحْو.

بهر

ك: پانا، [پانی. (به‌رامبه‌ری «دریزی»، وله: به‌ری کراس.)]

ف: په‌نا. (په‌نای جامه مثلاً.)

ع: عَرَض. (ضد الطول)

بهر

[ك: جیا، بچراو] (به‌ریون)

ف: پاره، گسیخته.

ع: قَطَع. انْشِقَاق، انْفِتاح، انْفِصال.

بهر

[ك: له‌ش] (کوام کرده‌برم.)

ف: بَر، تَن.

ع: بَدَن، جُئَة، جَسَد.

بهر

ك: بار. [به‌ردهم]

ف: بَر، بار.

ع: ثَمَر، قِطَف.

بهر

ك: زك، مَنَال. [بی‌چور، پز]

ف: بار، بچه، شَكَم.

ع: حَمَل، حَبَل.

بهر

[ك: یاد. وه: شیره‌که‌م له‌بهر کرد.]

ف: بَر، اَزَبَر، زَبَر، اَزَبَرَم، زَبَرَم، اَزَبیر، زَبیر، یاد،

دَهون.

ع: حِفْظ، عَرَض، عَن ظَهَر القَلْب.

بهر

ك: درگا. [دەرکه (وشه‌یه‌کی هه‌رامیه.)]

ف: دَر. (آورامی است.)

ع: باب.

بهر

ك: گلیم. [به‌ره، په‌لاس (چنراوتیکی نه‌ستوره له خوری یا

له خوری و بدن ده‌یچتن بو‌راختن.)]

ف: گلیم.

ف: گلیم. (منسوجی است کلفت از پشم یا پشم

و نخ می‌بافند برای فرش.)

ع: مَرَط، كُر، قَش، كَسَاء، بِسَاط، بِجَاد.

بهر

ك: وشکی، زه‌وین، خاك. [به‌ژ، وشکانی]

ف: خَشْکی، زَمین، خاك.

ع: بَر، اَرْض، ثَراب.

به‌رئادان

ل: خستنه به‌ر ئاو. (شتیک بدهنه به‌ر ئاو تا ئاوی

به‌سردا تپه‌ریت.)

ف: جلو آب گرفتن. (چیزی را جلو آب بگیرند که آب بر آن جاری شود.)

ع: اقبال، اقبال.

به‌رایهر

ل: ریک، ترازو. چۆنه‌چۆ. [یه‌کسان. هوسه‌نگ. ره‌لیه‌ک]

ف: برابری، زیوار. مانند.

ع: مساوی، مُساوی، مطابق.

به‌رایهر

ل: میسل، هارزۆر، هاونه‌به‌رد، هارترازۆر. [هارشان،

به‌ره‌نگار]

ف: برابری، دشمیری، هم‌خوند، هم‌نبرد، هم‌زور، هم‌وارد، هم‌اويز.

ع: مقابل، مُقابل، مُبارز، حریف، کُف، قَرین، نَقیض، ضِد.

به‌رایهر

ل: به‌رائهر، ده‌ساندس، رویره‌پو. [هم‌به‌هر، هم‌به‌هر]

ف: برابری، برانبری، ورائنبر، ورائنور، هم‌بهر، رویره‌و.

ع: مقابل، قِبال، قِبالة، مُقابل، مُواجه، تِجاه، وِجاه، مُحاذی، حِذاء، مُناحر، مُتناحر، مَوَازي، اِزاء، مَنا، تَلقاء.

به‌رایهری

ل: ریکی، چۆنه‌چۆنی. ترازۆیی. [یه‌کسانی. هوسه‌نگی.

ره‌لیه‌کی]

ف: برابری، زیواری. مانند.

ع: تساوی، سَوِيَّة، مُطابَقَة، مُطابِق، مُساواة.

به‌رایهری

ل: هارزۆری، هاونه‌به‌ردی، هارترازۆیی، میسلی. [هارشانی،

به‌ره‌نگاری]

ف: برابری، دشمیری، هم‌خوندی، هم‌نبردی، هم‌زوری، هم‌اويزی.

ع: مُقابَلَة، مُقارَعة، مُبارَزة، مُحارَفة، مَکافَاة، مُقارَنة، مُناقضة، مُضادَة، مُناقض، مُضاد، مُقابِل.

به‌رایهری

ل: به‌رائهری، ده‌ساندسی، رویره‌پوویی. [هم‌به‌هری، هم‌به‌هری]

ف: برابری، برانبری، ورائنوری، ورائنبری، رویره‌روی، هم‌بهری.

ع: مُقابَلَة، مُواجهَة، مُناحرَة، مُحاذَة، مُوازَة، مُمانَة، مُقابِل، مُواجه، مُناحر، مُحاذاي، مُوازي، تمنای.

به‌رات

ل: چه‌ل. [کاغه‌زی حواله‌ی پاره.]

ف: برات، چک، چک.

ع: براة، صَک، سَفْتَجَة.

به‌رات

ل: به‌ش خوایی. رۆژ به‌رات، رۆژ نازادی. [رسق و رۆژی دابه‌ش کردن له لایهن خوداره. رۆژی رسق دابه‌ش کردن (رۆژی پانه‌یه‌می شه‌عبان.)]

ف: چک. روزچک، روز آزادی، روز برات. (روز

پانه‌زده‌م شه‌عبان.)

ع: برائة، يَوْم البرائة.

به‌راز

ل: خورگی، گوراز. [وراز، گاکول]

ف: خوی، گُراز، وراز، بَغْرا.

ع: خَزْزِر، قَباع، هُلُوف.

به‌رازه

ل: کدبه. [کدلب]

ف: نیش، دندان نیش.

ع: ناب.

بهراق

ل: بریکه‌دار، وریشه‌دار. (بریکنه، وریشه، درخشنه)

[بریکه‌دار، پرشه‌دار]

ف: درخشنده، نسوی.

ع: بَرَّاق، دَلَّاص، لامع، وایص. اَمَلَس.

به راکردن

ل: به فران. [به فرکان، به لهز]

ف: نوان نوان، بانویدن.

ع: عادِباً، راکِحْضاً، ساعِباً.

به راهه

ل: بریم‌راهه. [بوتی بلوهره].

ف: بوی روان.

ع: رِيحٌ مُسَبِّ رِيحٌ مُعْبِر.

به ران

ل: تگل، تَوج. [مدری نیر].

ف: قوچ، غوچ، خوچ، راک، غرم، وشکل، تگل،

تکل.

ع: كَبَش، شاة.

وینه

به رانبازی

ل: به رانه‌جنگی. [شه‌به‌ران]

ف: قوچ‌بازی، تگل‌بازی.

ع: مُنَاطَحَة، نِطَاح، تَکَافُح.

به رانبهر ← به رانبهر [هم‌رو مانا‌کانی] (به تمام معانی

«به ران» است.)

به رانبهرگی

[ل: هم‌رو ده‌لایتیتیکه که له به رانبهر یک‌ه‌ره

داده‌نیشن.]

ف: برابر‌بازی. (قسمی از گلوله‌بازی است که

در برابر همدیگر می‌نشینند.)

ع: مُرَامَة، مُقَابَلَة، لَعِبُ الْمُقَابَلَة.

به رانبهری ← به رانبهری [هم‌رو مانا‌کانی] (به تمام معانی

«به رانبهری» است.)

به رانبهر

[ل: لوت تچ]

ف: برجسته بینی.

ع: أَقْنَى.

به رانه‌جنگی

ل: به ران‌بازی. [شه‌به‌ران]

ف: قوچ‌بازی، تگل‌بازی.

ع: نِطَاح، مُنَاطَحَة، تَکَافُح.

به راول

ل: تروی، نایه، پارلو. [زویه‌ک که له‌به‌ردم تروی‌کانی،

کارتر یا رویاردایه.]

ف: پارباب، پارباو، پاراب، فاراب، فارباب، فاراو،

فارباو، آبی. (زمینی که در جلوی آب چشمه،

قنات، رودخانه واقع شده باشد.)

ع: ماهِي، مَسْقِي، مَسْقَوِي، بَادِي الشَّرْب.

به راولپشت

ل: به راولپشت. [ندم‌یونده‌یو، هه‌لا‌گه‌وار]

ف: پس‌ویش، پیش‌پس، پس‌پیش، وارو.

ع: مَقْلُوب.

به راورد

ل: تاقی. [ندم‌مورن، هه‌له‌س‌نگاندن]

ف: برآورد، سنجش، سنجیدن، زون، آزمون،

آزمایش.

ع: تَحْمِين، تَقْدِير، تَجْرِبَة، اِمْتِحَان، تَجْرِب، اِخْتِبَار،

فَرَض، تَصَوُّر، مُقَايَسَة.

به راورده دان

ل: به راورده کردن. [هه‌له‌س‌نگاندن، نرخاندن]

ف: آوگر، برآورد کردن.

ع: قِيَاس، مُقَايَسَة، تَقْدِير، فَرَض.

به رشتیواره

ل: خوره‌زهره، درای نیمه‌پد. [روژ داگه‌ران، عه‌سر]

ف: ایوار، آفتاب‌زرد.

ع: عَصَر.

به‌رای

ل: سهرتا. [دسیتک، پیشه‌نگ]

ف: پیشین، نخستین، جَلَوی، پیشرو،
پیش‌آهنگ، قلاوُز.

ع: مُقَدِّمَة، قَادِم، عَثُون، شَيْفَة، طَلِيعَة. عِثَان.

به‌ریاد

ل: تورنا، تهرتورنا. [تیاچورن، تیاچور]

ف: برباد، داغان، پراگنده،

ع: تَلَف، ضَيَاع. تَالَف، ضَائِع، مُتَفَرِّق، مُتَفَضِّل.

به‌ریاد بوون

ل: تورنا بوون، تهرتورنا بوون، لهار چورن. [تیاچورن]

ف: برباد شدن، داغان شدن، پراگنده شدن، از

میان رفتن، نَفْلَه شدن، پراشیده شدن.

ع: تَلَف، ضَيَاع، تَفَرُّق، تَبَدُّد.

به‌ریاد کردن

ل: تورنا کردن، تهرتورنا کردن، له ناو بردن. [له به‌ین

بردن، تیا بردن]

ف: بربادکردن، داغان کردن، پراگنده کردن،

پراشیده‌کردن، از میان‌بردن، نَفْلَه‌کردن،

پَرشیدن، برباد دادن.

ع: اِتْلَاف، اِضَاعَة، تَضْيِيع، تَبْدِيد، تَوَع.

به‌ریانگ

ل: به‌رشیو، سهرشیو. [روژرو کرده‌ره، خواردن پیش

شیو.]

ف: آب چرا، پیش‌خورد، پیش‌شام.

ع: سَلْفَة، لُجَة، لُمَجَة، فُطُور، اِفْطَارِی.

به‌ریوون

ل: ترازیان، هدلدریانموه. [ترازان، درانی جن ته‌قل]

ف: گسیخته‌شدن، پاره‌شدن، شکافته‌شدن.

ع: تَفْسُو، تَفْسُخ، اِنْفِساخ، اِنْفِصَال، تَشَقُّق، تَفْلُق،

اِنْتِقَاض.

به‌ریوون

ل: به‌ره‌لایوون، وِیل‌بوون، نازادبوون. [ره‌ها بوون، سهریست

بوون]

ف: ره‌ها شدن، وِیل‌شدن، آزادشدن.

ع: اِنْطِلَاق، اِنْسِیاق، اِنْسِجَال، اِنْسِیام، اِنْسِیاب،

اِنْهَمَال، اِنْسِیال، سُرُوح، تَفْش.

به‌ریوون

ل: به‌ره‌لا بوون، رُشنو بوون. [ناشکرا بوون (بو نمونه:

ناشکرا بوونی خور پاش خورگیان.)]

ف: رُوشن شدن. (آفتاب مثلاً از حال کسوف.)

ع: اِنْجِلَاء، اِنْمَحَاص.

به‌ریه‌ره‌گلی

ل: حده‌ره‌رمزی، شِپِزِان. [مللاتی]

ف: اُشتُلم، دادویداد، هیا‌هو، جَنجال.

ع: مُنَازَعَة، مُنَاقَضَة، مُعَاكَسَة، مُخَالَفَة، مُنَاقَشَة،

مُعَادَّة، مُضَادَّة، مُحَاجَة، مُبَارَزَة. ضَوْضاء.

به‌ریه‌ین

ل: به‌ریتج، به‌ریه‌ن. [پیشگری]

ف: جلوگیری.

ع: مَنَع، سَدُّ الْبَاب، مُعَانَعَة، كَوء، كَاو.

به‌ریه‌ن

ل: به‌ریس، به‌ریتج، به‌رگل. [پیشگری]

ف: جلوگیری.

ع: مَنَع، سَدُّ الْبَاب، مُعَانَعَة.

به‌ریه‌ن

ل: به‌ریان، به‌ن، به‌نگه، به‌روون. [به‌ست، به‌ند]

ف: بَند، بَرخ، بَرغاب، دَنگ.

ع: سَد، رَدَم، حَاجُور، تَنْهَاء.

به‌ریه‌ن

ل: چِیره‌سِیل، چِیره‌کِیش، به‌ره‌ن. [به‌رده گزجه

[دارتک که گویی نه‌ستیری پی ده‌گرن.]

ف: دَکَنگ، کَش. (چوبی که جلو استخر را با آن ب‌بندند.)

ع: مَنَاعَة، مَنَاع.

به‌ریتل

ل: ب‌بره‌جفت. [داهات]

ف: دست‌رنج، وِیژه.

ع: خَالِصَة.

به‌ریا

ل: ه‌ه‌ل‌س‌گ. ه‌ه‌لد‌ری‌اگ، س‌د‌ری‌ا. [ه‌ه‌س‌ت‌ا‌و. ه‌ه‌لد‌را‌و]

ف: ب‌ری‌ا، ا‌ف‌را‌خ‌ت‌ه، ا‌ف‌را‌ش‌ت‌ه.

ع: ق‌ای‌م، م‌ن‌ت‌ص‌ب. م‌ض‌رُوب.

به‌ریا ب‌وون

ل: ه‌ه‌ل‌س‌ان. ه‌ه‌لد‌ری‌ان. [ه‌ه‌س‌ت‌ان. ه‌ه‌لد‌را‌ن]

ف: ب‌ری‌ا‌ش‌دن، ا‌ف‌را‌خ‌ت‌ه‌ش‌دن، ا‌ف‌را‌ش‌ت‌ه‌ش‌دن، ب‌ل‌ن‌د‌ش‌دن.

ع: ق‌ی‌ام، ا‌ن‌ت‌ص‌اب، ا‌ر‌ت‌ف‌اع.

به‌ریا ب‌وون

ل: ه‌ه‌ل‌س‌ان، ب‌ر‌ز‌ه‌و‌ی‌و‌ون. [ه‌ه‌س‌ت‌ان (ب‌و‌ن‌م‌ن‌ه) ه‌ه‌س‌ت‌انی ت‌ه‌پ‌و‌ت‌و‌ژ.]

ف: ب‌ری‌ا‌ش‌دن، ب‌ر‌خ‌واس‌تن، ب‌ل‌ن‌د‌ش‌دن. (گ‌رد و غ‌بار م‌ث‌ل‌ا‌ذ.)

ع: س‌ط‌و‌ع، ت‌ه‌ی‌ج، م‌ی‌ج‌ان، ت‌و‌را‌ن، ا‌ی‌ث‌ا‌ث، ت‌ب‌ث‌ب‌ث.

به‌ریا کردن

ل: ه‌ه‌ل‌س‌ان، ه‌ه‌لد‌ان. ه‌ه‌ل‌خ‌را‌ن. ه‌ه‌ل‌خ‌س‌تن. [س‌از کردن. ب‌ر‌ز‌کرد‌ن‌م‌ه. د‌ن‌د‌ان]

ف: ب‌ری‌ا‌کرد‌ن، ا‌ف‌را‌خ‌تن، ا‌ف‌را‌ش‌تن، ا‌و‌وا‌ش‌تن، ب‌ل‌ن‌د‌کرد‌ن. ب‌ر‌ا‌ن‌گ‌ی‌خ‌تن، و‌ا‌دا‌ر‌کرد‌ن، ا‌غ‌ا‌ی‌دن، ا‌غ‌ا‌رد‌ن، و‌ژ‌و‌ل‌ی‌دن.

ع: ن‌ص‌ب، ا‌ق‌امَة، ت‌ر‌ف‌ی‌ع، ا‌غ‌ی‌ام، ض‌ر‌ب، ا‌غ‌را‌ء، ا‌غ‌وا‌ء، ا‌غ‌ارَة، ت‌ح‌ری‌ک، ت‌ح‌ری‌ش، ت‌ه‌ری‌ش، ت‌ح‌ری‌ص،

ت‌ر‌غ‌ی‌ب، ت‌ه‌ی‌ب‌ج، ت‌ش‌ج‌ی‌ع، ت‌ج‌ر‌نَة، ح‌ض، ح‌ث، ا‌ن‌خ‌اء، ا‌ی‌لا‌ع. ب‌ن‌اء.

به‌ریا کردن

ل: ه‌ه‌ل‌س‌ان، ب‌ر‌ز‌و‌کرد‌ن. [ه‌ه‌س‌ت‌ان‌دن (ب‌و‌ن‌م‌ن‌ه): ه‌ه‌س‌ت‌ان‌دن ت‌ه‌پ‌و‌ت‌و‌ژ.]

ف: ب‌ری‌ا‌کرد‌ن، ب‌ر‌ا‌ن‌گ‌ی‌خ‌تن، ب‌ل‌ن‌د‌کرد‌ن. (گ‌رد و غ‌بار م‌ث‌ل‌ا‌ذ.)

ع: ا‌س‌ط‌اع، ت‌ه‌ی‌ب‌ج، ا‌ث‌ارَة.

به‌ری‌ر‌ج

ل: ی‌ان‌ک، ی‌ر‌ج. [ی‌ان‌و‌]

ف: ن‌ه‌ان‌ه، ا‌ن‌گ‌ی‌ز‌ه، م‌س.

ع: ع‌ذ‌ر، ع‌لَة، م‌ن‌ع.

به‌ری‌ر‌ج دان‌م‌ه

ل: ی‌ان‌ک ه‌ا‌و‌ر‌د‌ن‌م‌ه، ی‌ان‌ک د‌و‌ر‌س‌ کردن. [ی‌ان‌و‌ ه‌ی‌ن‌ا‌ره]

ف: ن‌ه‌ان‌ه‌ج‌وی‌ی، ا‌ن‌گ‌ی‌ز‌ه‌ت‌را‌ش‌ی.

ع: ا‌ع‌ت‌ذ‌ار، ت‌ع‌ل‌ل.

به‌ری‌ج

ل: ب‌ر‌گ‌ل، ب‌ر‌ی‌ن، ب‌ر‌ی‌س. [پ‌ی‌ش‌گ‌ی‌ی]

ف: ج‌ل‌و‌گ‌ی‌ری.

ع: م‌ن‌ع، م‌م‌ان‌عَة، د‌ف‌اع.

به‌ر‌ر

[ل: ز‌و‌تر، پ‌ی‌ش‌تر]

ف: پ‌ی‌ش‌تر، ج‌ل‌و‌تر.

ع: ا‌س‌ب‌ق، ا‌ق‌د‌م، س‌ا‌ب‌ق‌ا‌.

به‌ر‌ت‌یل

ل: ب‌ه‌ر‌ت‌یل، پ‌ی‌ش‌ک‌ش، ژ‌ی‌ز‌و‌ان، ز‌و‌ان‌گ‌و‌ش‌اد‌ن‌ه. [ر‌ش‌و‌ه]

ف: ب‌ر‌ک‌ند، ب‌ل‌ک‌ف‌د، پ‌ی‌ش‌ک‌ش، ل‌اج.

ع: ر‌ش‌وَة، ا‌ت‌ا‌وَة، ن‌ج‌وی، ت‌ع‌ا‌ر‌ف، ب‌ر‌ط‌ی‌ل، ت‌ق‌د‌مَة.

به‌ر‌ت‌یل‌ان‌ه

ل: د‌ی‌اری. [ب‌ر‌ت‌ه‌ل‌ان‌ه (د‌ی‌اری م‌الی ز‌ا‌را ب‌و‌ م‌الی ب‌و‌ل‌ک،

ب‌د‌ی‌ت‌چ‌ه‌را‌ن‌ی «ن‌ار ت‌ی‌ل‌ان‌ه» و‌ه‌ا‌.]

ف: ف‌ر‌س‌ت‌ه، ک‌ری‌س‌ه. (چ‌ی‌ز‌ه‌ای‌ی که از خ‌ان‌ه‌ی

ف: رَزْد، رَزْد، رَس، چَشْم تنگ، تَنگ چَشْم،
کوتاه بینش.

ع: نَئیم، خَسِیس، دَنیء، بَرَم، مَسِیک، مُمَسِیک، قَزَم،
قَزَم، حِلز، غَس، حَرِیص، دَنیق، قاتِر، بخیل،
ضَنین، قَصیرُ الْمَنظَر.
بهرچاوه

[ک: به‌رچاریله: پارچه‌ی به‌رچار یا قایشی ریشه‌داری
به‌رچار (که بزِ ولاخی دروست ده‌کن.)]
ف: چَشْمک. چَشْم آویز. (که برای الاغ درست
می‌کنند.)

ع: غِمَامَة.

وینه

بهرچاوه

[ک: سایه‌بانی چار (که بزِ مروئی دروست ده‌کن.)]
ف: چَشْمک، آفتاب‌گردان. (که برای انسان
درست می‌کنند.)

ع: غِمَامَة، شَمْسِیَة.

وینه

بهرچه‌سپ

ک: ملوَزَم، مِیْمَل [سره‌خَر]
ف: بَرچَسپ، دَشْمیر، کِیاگن، بَدگو، آخشیج،
آخشیج.

ع: ضِد، نَقِیض، مُخَالِف، رَقِیب.

بهرخ

ک: ... کارِر. [کاثِر (بی‌چوری مهر که تازه زاوه.)]
ف: بَره، تَغْلی، تَغْلی. (بچه‌ی گوسفند که تازه
زاییده باشد.)

ع: حَمَل، بَذَج، بَرَق، خَرُوف، عُرْس، فَصِیل، سَخَلَة،
بَهْمَة، رَحَلَة.

وینه ← پَز (۲)

بهرخ ناهو

ک: به‌چکه‌ناهو. [بی‌چوره ناسک]

داماد برای خانه‌ی عروس فرستاده می‌شود، و
به عکس «نارتیلانه».

ع: هُدَیْه، اِتاوَة، **برطیل**.

بهرتیل

ک: زوان گوشادانه، ژیرزوان، پیشکَش، رشفَت. [رشوه]
ف: پیشکَش، بَرکند، بَلکَفد، لاج، سوغه، ساره،
پاره.

ع: رَشوَة. اِتاوَة، تَعَارُف، نَجوی، **برطیل**، تَلَدِمَة.
بهرج

ک: بارو. [قوتگری ده‌لا]

ف: بُرَج، بارو، وَرده، پیواسته.

ع: بُرَج، مِحْرَاب.

وینه ← برج

بهرج

[ک: خهرجی ناناسایی.]

ف: بُرَج. (خَرَج غیر عادی)

ع: مَصْرَف.

بهرجه‌وه‌ن

[ک: دیم‌ن]

ف: چَشْم انداز، دیدگاه.

ع: مَنظَر، مَنظَرَة.

بهرچاو

[ک: پیتش چاف. دیم‌ن]

ف: پیتش چَشْم، جلوچَشْم، چَشْم‌انداز.

ع: مَنظَر، مَحَلُّ الْمَنظَر، مَوْقِع الْمَنظَر.

بهرچاو تاریک بوون

[ک: پیتش چاف ره‌ش بوون: ئیدیومه له نانویمید بوون،

زۆر تووریه بوون...]

ف: پیتش چَشْم تار شدن.

ع: مَدَش، اِدْرِهَمَامُ الْبَصَر.

بهرچاوه‌نک

ک: رُؤد، نه‌گریس. [به‌خیل، چروولک]

ف: آهو بَره.

ع: غَزَال، طَلَا، شادِن.

بهر خستن

ك: زيان كردن. [بهرار زتن]

ف: بچه انداختن.

ع: سَقَط، قَعَر، تَقَعِي.

بهر خستن

ك: بهره خستن. [پیش خستن]

ف: جلوانداختن، پیش انداختن.

ع: تقدیم.

بهر خواردن

ك: باره خواردن، باره سَن. [مزه سندن]

ف: بار خورودن، بهره خورودن، بهره خریدن.

ع: استِجَارَة.

بهر خواردن

ك: تروش بودن، توشیار بودن. [رویه پود بودن]

ف: دُچار شدن، دوچار شدن، بَر خورودن، راست

آمدن.

ع: تَصَادُف، مُصَادَفَة، تَلَاقِي.

بهر خواردن

ك: تَنگه بَين، تَنگه يَشْتَن. [حالی بودن]

ف: بَر خورودن، دانستن.

ع: تَفْهَم، تَفَقُّه، تَنْبُّه، تَذَكُّر.

بهر خواردن

[ك: ناره دَست بودن نه سو کایه تی کردنی که سَیك.]

ف: بَر خورودن.

ع: وَهِن، تَوَهِن.

بهر خواردن

ك: سه رَه فراز، سه رَه لَوَن. کامِرِوا. [سه رَه کَوتو. به ناوات

گه یَشْتو]

ف: بَر خورودار، کامیاب، بَر و مند.

ع: نَاجِح، نَجِیح، مُنَجِح، مُبَاهِي، مُفْتَخِر.

بهر خورده کردن

ك: گه بَين، تروش بودن. [رویه پود بودن]

ف: بَر خورودن، دُچار شدن، رَسیدن، راست آمدن.

ع: تَصَادُف، مُصَادَفَة، تَلَاقِي.

بهر خهل

ك: بهر غل. [گه له بهرخ]

ف: گله ی بَره.

ع: حُمَلان، سَخْلان.

بهر د

ك: كوچَك. (همرد و بهرد) [سَهَنگ، تهر دَن]

ف: بَر د، سَنگ، سَی، دُستَه، لَهَنه.

ع: حَجَر، صَخَر، جَلَمَد، جُلُمود، اَوَكَح، صِیخود،

صَقَا، صَقَاة، صَقْلوان، صَقْلواء.

بهر دَا

ك: له بهرَا. [له پَیْشدا، پَیْشور]

ف: از پَیْش، نَحْست.

ع: اَوَّل. اَوَّلَا، قَبْلَا.

بهر دَار

ك: بار دَار. زکِپَر. [خاوه رِهَر، نارس]

ف: بار دَار، بَر و مند.

ع: مُثْمِر، ثَامِر، حَامِلَة. [حَامِل]

بهر دَار

ك: هه لَگِی. [وازه بَين (ده سَهر دَار)، پَسَه نَد کَر

(خوابه دَار)]

ف: بَر دَار، بَر دَار تَدَه، پَیْذیر، پَیْذیر نَدَه.

(دست بَر دَار، خدَا بَر دَار)

ع: قَابِل، مُتَقَبِّل.

بهر دَا شَت

ك: دیراچه، سهرتا. [پَنشه کی]

ف: بَر دَا شَت، پَیْش دَر اَمَد، دِیباچه، روگاه.

ع: عُنْوان، مُقَدِّمَة، فَاتِحَة، دِیباچه، شُرُوع.

بهر دَا شَت

ك: ده‌سگير. (بهرداشت كردن، ده‌سگير برون) [ده‌سگيرت]
ف: برداشت، دريافت، دريافتي.

ع: عَائِدَة، مَأْخُود، مَحْصَل.

بهردان

ك: تَرَاوَانَن، هه‌لدرينمه‌ره. [هه‌لره‌شاننده‌ره
(هه‌لره‌شاننده‌ره‌ی دورراو).]

ف: گُسيختن، شُکافتن، واکردن. (دوخته را
شُکافتن)

ع: فَتَق، نَقْض، فَسْخ، فَسْفَة.

بهردان

[ك: هاتنه‌بهر]

ف: باردادن، بَرَدادن.

ع: ثُمُور، إِشَار.

بهردان

ك: وِيلَ كردن. [ره‌ها كردن]

ف: سَرَدادن، بَرَدادن، رَه‌اكَردن، وِيل‌كردن،
واكَردن.

ع: إِطْلَاق، سَرَج، تَسْرِيع، فَتَح، تَخْلِيَة السَّبِيل. اِذْن،
رُخْصَة.

بهردان

ك: دانه‌بهر. (دایه‌بهر). [لینخوپین]

ف: راندن، جَلَوَانداختن.

ع: سَوَق، اِرْكَاض.

بهردان

ك: نه‌گرتن، جِي هِيشتن. [لینگه‌پان]

ف: هِشتن، واگذاشتن، نِگرفتَن.

ع: تَرَكَ، اِهْمَال.

بهردركانه

[ك: بهردپارنه (نه‌و نوقلاته‌یه‌ی كه له كاتی له‌بهر كردنی
جلوبه‌رگی نویدا ده‌ییه‌خشن به هه‌فالاڤ یا به بهرگه‌روو یا
به شاگرده‌كه‌ی).]

ف: نَوَدارانه، نَوَدارانِي، نَوَداران، داشاب، داشاد،
داشَن. (چیزی كه هنگام پوشیدن لباس نو به
دوستان بخشند یا به خیاط یا شاگرد خیاط
دهند.)

ع: دَاشَن، تَدَشِين.

بهردركانه—بهر درگا

بهردل

ك: به‌رقلیانی، ناشتا. [قاره‌لتی، به‌رچایی]

ف: نَه‌اره، نَه‌اری، نَهارِي، نَهارِي، پِيش‌خورد، آب‌چَر،
پِيش‌قلیانی، پِيش‌قلیان، ناشتا.

ع: سَلْفَة، صَبْحَة، لَهْجَة، لَهْجَة، عُلْقَة، عِلَاق، عَدَف،
صَبُوح، لُقْمَة الصَّبَاح.

بهردل خستن

ك: به‌رقلیان خواردن، ناشتا كردن. [به‌رچایی كردن،
قاره‌لتی خواردن]

ف: نَه‌اری‌خوردن، پِيش‌خورد كردن، آب
چَرَاكردن، پِيش‌قلیان‌خوردن، ناشتاخوردن.

ع: تَصْبِيح، تَسْلَف، تَعْدَف، تَلْهَج، تَلْهَن، تَعْدَف.

بهرد و نه‌ستنی

ك: كوچك و چه‌خاخ. [نامرازی ناگر كردنمه‌له كردن.
(روشه‌یه‌کی گرماجیه‌ی).]

ف: سنگ و چقماخ، سنگ آتش‌زنه. (كرماجی
است.)

ع: الرِّند و الزَّندة، القَذَاح و القَذَاحَة، قَدَاحِين،
زَنْدِين.

بهردوله

ك: دَوْلَة. [نه‌شت]

ف: تَفَارِچه، لاكچه.

ع: قَعَر، قَعَن، جَفَنَة.

بهردووگ

ك: ... دَووگ. [پِستِي دَووگ. پاشه‌لتی مه‌پ.]

ف: پوست دُنبه. دُنبه.

ع: جلدُ الألیة. ألیة.

بهرده

ل: زهرخری، بهنده، [بهنده، کزله]

ف: بَندِه، بَرده، بُلون، گُرا، آغوش.

ع: عَبد، غَلام، قَن، مَمْلُوك، مَولى، مَولى، أَسیر. (م)

أمة، جاریة

بهرده!

ل: ریل که! (بگرویده) [لنگه‌ری!]

ف: ویل‌کن!، رهاکن!

ع: أَطْلُقْ!، خُلْ! (سَبِيلَه، سَبِيلِي).

بهرده‌رگا

ل: بهر درگاه، جلدرخان. [ناسانه، بهرده‌رک]

ف: آستانه، آستان، دم در، جلو در. جلوخان،

جلوخانه، رواق، پیشگاه، خورنگاه، جلودروازه.

ع: سُدَّة، عَقَبَة، أُسْكُفَة، سَاحَة، قَاحَة، قَاعَة، سَاحَة

الدَّرْب. فُسْحَة، رُكْحَة، صَرْحَة، فُجُوة، فِناء، عَرَاة،

بَاغَة، بَاهَة، سَاحَة الدار.

بهرده‌روازه

ل: جلدرخان، بهر مان. [ناسانه، بهرده‌رک]

ف: جَلُوخان، جَلُوخانه، جَلُو در، رواق، جَلُو

دروازه، پیشگاه، خورنگاه، خورنگه، دم در.

آستان، آستانه.

ع: فُسْحَة، فُسْحَة الدَّار، فِناء، عَرَاة، فُجُوة، رُكْحَة،

صَرْحَة، بَاغَة، بَاهَة، سَاحَة الدَّار. سُدَّة، عَقَبَة،

قَاحَة، قَاعَة.

بهردهم

[ل: پیش]

ف: پیش، جَلُو.

ع: أَمَام، قُدَام. قَبْلَة، قَبْل، قَیْدوم، قَیْدَام.

بهرزاییه

ل: وشکی، زوبین، خاك. [بهز، وشکانی]

ف: خَشْکی، زمین، خاک.

ع: بَر، بَرِيَّة، یابِس.

بهز

ل: بولون. [بلند]

ف: بَرز، بَرز، فَرَز، بُلُند، بَرجسته، آفران.

ع: عالی، رَفیع، شامِق، سَنِي، سَامِي، مَنیع، مُنیف،

شامخ، یاسِق، یاذخ، بَرز.

بهزآ

ل: بهرگزا، نَزْکِه. [به‌که‌مین منان.]

ف: نَحْزى، نَحْزین، نَحْیز، نُوْزاد.

ع: بَکَر، أَوَّل مَوْلود.

بهرزآخ

ل: بهرکار، که‌مهر. [گهر (نارقه‌دی کینو).]

ف: کَمَر. (کَمَرکوه)

ع: سَفَح. سَنَد.

بهرزآو

[ل: پارا (زویه‌ک که له بهرده‌م نارد ایتت، بهرام‌به‌ری

«نزمار».)]

ف: بلند آب، فرازآب، پاریاب، پارآب، پاریاو،

پاراو، فاراب، فاراو، فاریاب، فاریاو. (زمینی که

جلوی آب واقع شده باشد. ضد «نزمار» به

معنی پایین آب.)

ع: قَرِيبُ الْمَشْرَب، رَفیع الشَّرِب، بَادِيُ الشَّرِب،

عَالِي الشَّرِب، أَعْلَى سَقِيًا.

بهرزایی

۱- نم دوو وشه‌ی کوتاییه له ده‌سنووسه‌که‌دا له خه‌تی

نووسه‌ر ناچیتت، وا دیاره‌ که‌سیکی‌تر به‌ بۆچوونی خۆی به‌

سه‌ریدا چوو‌ده‌ره. (ر - ر)

ك: بهرزی، بولونئی، بولونایی، [بلندی، بهرزایه‌تی]

ف: بُلَندی، فَرازی، افرازی، بَرَجَسْتگی، بَرآمدگی.

ع: رِفَعَة، عَلُو، سُمُو، نُثُو. تَل، هَضْبَة، قَلْعَة.

بهرز بهرین

[ك: بهرز بهرین]

ف: بُلَند پروازی، گَزاف گویی، فزون گویی، شَنگ.

ع: مُبَالِغَة، اِفْجَاس، صَنَف.

بهرزه جوهر

ك: جِرْجِر، [بهرزه چره، شیشیه]

ف: جَراسَنك، چراسَنك، جَرواسَنك، چَرخ ریسَه، چَرخ ریسَنك، جَزَد، چَزَد، چَزو.

ع: زَین، زَلَة، صَرَار.

وینه

بهرزه چره ← **بهرزه جوهر**

بهرزه هه‌وايله ← **بهرزه هه‌وايله**

بهرزه خ ← **عالم بهرزه خ**

بهرزه و بوون

ك: بولونهر برون، بهرزه‌ور برون، [بهرزه‌ور چرون، به
حدودا چرون]

ف: بلندشدن، بالا رفتن. به هوا رفتن.

ع: رُقُو، اِرْتِقاء، تَرَقِّي، رَقِي، رُقِي، عَفَن، تَصْعِيد، صُعُود، تَصَاعُد، اِرْتِفاع، نُو، تَنُو، نُتُو، اِنْتِفاع، اِنْتِيار.

بهرزه و بوون

ك: بولونهر برون، كيشيان، [گشه كردن، بالا كردن]

ف: بَلَنْد شُدَن، بالودن، بالیدن، گوالیدن، بالا كردن.

ع: رُشد، نُهَو، زُكُو، تَطُول، تَبَسُّق.

بهرزه و كردن

ك: بولونهر كردن، هه‌لدان، [بلند كردن، ساز كردن، بهرپا

كردن]

ف: بُلَند كردن، بالا بُردن، اَفراشتن، اُوراشتن، اَفراختن.

ع: رَفَع، تَرَفِيع، تَرَقِيَة، تَنُوِيه، تَصْعِيد. نَبَر، ضَرْب.

بهرزه هه‌وايله

ك: بازی‌ه‌وایی، بازی‌ه‌وايله، [كولاره‌ی مثالان]

ف: بادبادك، بادبَرَك، بادبَر، كاغذباد.

ع: طَيَّارَة، لَعِب الهَوَاء.

وینه

بهرزه هه‌وايله

[ك: بهر فريدان به حمودا.]

ف: غُلْفَاج. (سنگ به هوا پرتاب كردن)

ع: تَعْقِيَة، قَذِيْفَة، قَذُوْفَة، نَبِي، نَابِيَة.

وینه

بهرزی

ك: بولونئی، بولونایی، بهرزایی، [بلندی]

ف: بُلَندی، بُرزی، بُرزی، فَرازی، اَفرازی، بَرَجَسْتگی. بالا، اَنَخ.

ع: نُثُو، نَبُو، نَبُوَة، رِفَعَة، اِرْتِفاع، عَلُو، نَشَن، سَمَك، نُتوب، صُعَد، عَلُو.

بهرزیلان

ك: شَيران، [شَيرخه‌ت (جَزه قومارتكه به سكه‌ی شَيرخه‌تدار ده‌كریت.)]

ف: شَير يا خَط. (نوعی است از قمار كه با سكه‌ی شَير و خط دار بازی می‌كنند.)

ع: شَير خَط.

وینه

بهرسام

[ك: ناويه‌نگ (نارسانی سنگ.)]

ف: بَرسام. (وَرَم سینه)

ع: بَرسام، بَرصام.

بهرش

ل: بهنگ، چدرس، [حدهشيش]

ف: چرس، بنگ، كذب، كنو.

ع: بَرش، حَشيش، اَسرار، بَنج، قَبْ، كَنْب، وَرَق الخيال.

بهرشکته

ل: ليتروميگ، [ليقمرومار، مايهبروج]

ف: بَرشكسته، وَرشكسته، وَرشكست.

ع: موگس، مَنكس، مَفليس، غَرماء.

بهرشينو

ل: بهربانگ، سرشينو. [روژرو كردهوه، خواردني پيش شيو.]

ف: شام، آبچرا، پيشخورد.

ع: سَلَفه، لَمجه، لَهجه، فُطور، افطاري.

بهرفهل ← **بهرفهل**

بهرقي

ل: برورسكه، چهخاخه. [هرورهتريشقه]

ف: دَرخش، دَرخش، دَرخش، دَرخش، آذَرخش، آذَرخش، آذَرخش.

آذَرخش، بِير، كُنور، سِيندَجَر، آرتَجَك.

ع: بَرَق، سَلَنَق، سِلَنَق، صَاعِقَه.

بهرقي

ل: بريقه، بريكه، وریشه. [تروسكه]

ف: پَرنگ، كَنخت، فُروغ، جَلَا، دَرخش، زَرخش، درخشندگی.

ع: بَرِيق، بَصيص، لَمعان، تَلالو، تَللَع، فَرند، كَوَكَب، ضَوء، ضياء، سَتى، سَناء، صَيقل، جَلاء.

بهرقليان

ل: بهردن، ناشتا. [قاره‌تنی، بهرپایی]

ف: نَهارة، نَهاری، ناهاری، پيشخورد، آبچرا، پيشقليان، پيشقليانی، ناشتا.

ع: سَلَفه، لَمجه، لَهجه، لَهته، صُبحه، عُلقة، عَلاق، عَدَف، صَبوح، لَمعة الصَّباح.

بهرقليانی ← **بهرقليان**

بهرکاو

ل: بهرزاخ. [گهر (قه‌دی کترو).]

ف: كَمَر. (کمر کوه)

ع: سَفح، سَنَد.

بهرکردن

[ل: لهبر کردن: خوتندنه به بی‌نوسراو.]

ف: بَر کردن، از بر کردن، زبر کردن.

ع: حَفظ، اِسْتِظهار.

بهرکردن

ل: پوشین، پوشان. [لهبر کردنی جلبره‌رگ.]

ف: بَر کردن، تَن کردن، پوشیدن. پوشاندن.

ع: لُبس، تَلْبَس، اِلْباس.

بهرکوی

ل: پيشكو، زينكو. قه‌ربوژ. [لوتكه‌ی پيشی زين.]

ف: زين‌کوه، زين‌کوهه، زين‌کوده، جلوزين، پيش‌زين.

قاربوز، قاربوس

ع: قَادِمَة، قُدَام السُّرَج، قَرَبوس، قَارَبوس.

وَنَه ← زين >

بهرکوت

[ل: بهرکوی ده‌غل. (گهم، جو).]

ف: پيش‌کوب، (گندم، جو)

ع: سَلَفه.

بهرکول

ل: سهرکول. [ته‌وانه‌کرگاری چيشت.]

ف: پيش‌پخت، سرجوش، سَرپخت.

ع: عِفَاوة.

بهرکه

[ل: ماژ، هوتد.]

ف: بَرکه. (اتاق، خانه)

۱- له ده‌سئوسه‌که‌دا خه‌تی به سهر‌دا کیشراوه، له‌وانیه نووسر پاکي کردبیتته‌وه. (ر - ر)

ع: باب. (بیت)

بهرگهفت ← **بهره و گهفتن**

بهرگهفتن

ل: بهره و گهفتن، بهره‌گفت، [پیش‌گهفتن]

ف: جلوافتادن، پیش‌افتادن.

ع: تَقَدُّم، سَبَقَة، اسْتِباق، تَأَمُّم.

بهرگهفتن

ل: لیک‌گفتن، بش‌گفتن، [بش‌بردن]

ف: بخش‌افتادن، رَسَد شدن.

ع: قِسْمَة، نَصِيب، سَهْم، سُمْهَة، حَظ، حِصَّة،

شَقِص، بُدَة، اِقْتِسَام، اِسْتِهام، اِنْتِصاب، اِحْتِظاظ،

اِحْتِصاص....

بهرگ

ل: ... خَلِيف، [قه‌باغ، توپ‌کل (وگ) - بهرگی کتیب و

ده‌مانچه و سادات و...]

ف: برگ، (برگ) کتاب برگ طپانچه، برگ

ساعت، و امثال آن.

ع: جِلْد، عِفَاض، غِلَاف.

بهرگ

ل: جل، پوتشاک، بهرگ مدرگ، [پوشدن، کفن]

ف: بُرگ، جامه، رَحَت، پوشش، پوشیدنی،

پوشاک، مَرگ جامه.

ع: لِبَاس، لَبَاس، لَبِيس، مَلَبِيس، مَلَبِيس، مَشْرَة،

كِسْوَة، كِسَاء، كَفَن.

بهرگ

ل: بهرگین، بهرین، [پیشرو، به‌که‌مین]

ف: پیشین، آغازین، نَحْزین، نَحْستین، جَلوین،

جَلوئی.

ع: سَابِق، مَقْدَم، أَوَّل، أَوَّلِي.

بهرگرتن

ل: بارگرتن، [میوه‌دان]

ف: بارگرفتن، بَرگرفتن.

ع: ثَمور، اِشمار.

بهرگرتن

[ل: ری‌لیگرتن، پیش‌گرتن. (پیش‌گرتنی تودیه‌یی یا

پیش‌گرتنی نار.)]

ف: جلوگرفتن، پیش‌گرفتن. (جلو خشم یا جلو

آب گرفتن)

ع: كَلَم، مَنَع.

بهرگ فانوس

ل: کراس فانوس، [بهرگه‌چرا]

ف: لَكَن.

ع: نَقَن.

وینّه - فانوس

بهرگل

ل: به‌ریج، به‌رین، به‌ریس، به‌رگی، [پیشگیری]

ف: جلوگیری، پیش‌بندی.

ع: مَنَع، ثَنِي، عَطَف، قَلَب، اِقْلَاب، مُمَانَة.

بهرگل‌دانه‌وه

ل: بردان، به‌ریج‌کردن، [پیش‌لینینه‌وه]

ف: بُردادن، جلوگیری کردن، برگرداندن.

ع: سَبَاق، ثَنِي، عَطَف، قَلَب.

بهرگن

[ل: کورک (خوری به‌رخ.)]

ف: تَبَت، تَبَد، تَفْتِيك، بُزْشَم. (پشم بره)

ع: مَرَعَز، مَرَعَزِي، مَرَعَزَاء.

بهرگزیده

ل: هه‌بژنیاک، ته‌ل، هه‌لچنیاک، بژنیاک، په‌سن‌کریاک.

[هه‌بژیردار]

ف: بَرگَزیده، گَزیده، گَزینه، جَلوِز، برچیده،

پسندیده، خَنیده.

ع: نُخْبَة، زُبْدَة، صَلِي، مُصْطَفِي، مُنْتَخَب، مُقْتَاب،

مُخْتَار، نُقَايَة، نُقَاوَة، مُنْقَى، نُقْوَة.

بهرگه

ك: تار، تارشت. [رزه، تاقهت، دوبردن]

ف: تاب، تابش، توان، توش، توانایی.

ع: طاقت، قوۃ، قُدرة.

بهرگردان

[ك: كاغذی وینه دار كه به هوی گوشاره وینه كهی

ده گرتن ریتنه.

ف: برگردان. (عكس های برگردان)

ع: عكيس، قلب.

بهرگه شت

ك: هدر، هاتنه، بازگشت. [گه رانه]

ف: برگشت، بازگشت، باز آمدن.

ع: رجعة، عود.

بهرگه ننگرتن

ك: تار نه هارردن، تاوشت نه هارردن. [دبرنه بردن، بی توانا

بودن]

ف: تاب نیاوردن، تابش نداشتن، نتوانستن،

ناتوانی.

ع: عجز، عَدَم الطَّاقَةِ، عَدَم القُدْرَةِ، عَدَم الثَّقْوَةِ.

بهرگیر

ك: دسگیر، پاگیر. [له مپهر، مپره در]

ف: مُس، خَشَكاب، جلوگیر، پاگیر، بارگیر.

ع: مانع، عائق، مَحْذُور، حِظَار، صَارِف. مُثْمِر.

بهرگیری

ك: بهرگل، بهرینج، بهریدس. [ری لنگرتن]

ف: جلوگیری، پیش بندی.

ع: مَنع، ممانعة، عَوَق، صَرَف، ثَبُط، حَظَر، تَحْذِير.

بهرگین

ك: بهرگ. [پیشرو، یه که من]

ف: جلوئی، پیشین، نُخَسْتین، آغازین، نَحْزین،

جلوین.

ع: سَابِق، مُقَدِّم، أَوَّل، أَوَّلِي، أَقْدَم.

بهرمال

ك: بهر دروازه، جله و خان. [پیش مال، بهر درگا]

ف: جلو خان، خوزنگاه، پیشگاه، جلو خانه،

جلو دروازه،

ع: ساحة، فُسحة، رُكحة، صَرحة، فُجوة، باعة،

باهة، قاعة، قاعة، فناء، عِراة، سُدّة.

بهرمال

ك: جارماز، جانماز. [دوگرد: نهو رایده خهی نوئیژی له سر

ده که ن]

ف: جانماز، تسلیخ، تشلیخ.

ع: رداء، سَجادة، مِسجدة.

بهرمه جیل

ك: دهرمه جیل، دهرمه جیل. [چه پهر (له شورل دروست

ده کرت.)]

ف: غَلَبَكُن، غَلَبَكِين.

ع: رَب. (يُصْنَعُ مِنَ الْأَغْصَانِ)

بهرمه غار

ك: هان. [نهشکورت]

ف: تَهال، داه، نهار، کاز، گاباره، گویه.

ع: غار، کُهِف.

وینه نهشکورت

بهرمنه

[ك: براو (له هدر شتیکدا یا له قوماردا.)]

ف: برنده. (هر چیزئی را یا قمار را.)

ع: مُذهِب، مُحَرَم.

بهرنوئیژی

[ك: پیشنوئیژی، نیام]

ف: پیشوا، پیش نماز.

ع: امام، مُقْتَدِي، مُؤْتَسِي.

بهرنوئیژی

[ك: پیشنوئیژی، نیامهت]

ف: پیشنمازی، پیشوایی.

کم.

ع: جماعات، عِدَدًا، جَمْعًا جَمْعًا، جَمْعًا بَعْدَ جَمْعٍ.
 قَلِيلًا قَلِيلًا.

بهره‌پژ

[لک: بهشی سده‌ده و خواره‌دهی قالی یا سجاده که
 هیلمه تولک - ی نه.]

ف: گلیمه. (پایین و بالای قالی یا سجاده که
 هیلمه ندارد.)

ع: مَرِیْطَة.

بهره‌نی

لک: باتی، بابت. [له جنگی، دهرباره]

ف: به جای. در باب، از بابت.

ع: عَوْضٌ مِنْ بَابٍ، مِنْ بَابَةٍ.

بهره‌چ ← عه‌لاچ [رشه‌ده‌کی مهرامیه.] [اوامی است.]

بهره‌جفت

لک: به‌ریتل. [داهات]

ف: گاوزنج، دست‌رنج.

ع: خَالِصَة.

بهره‌خهر

[لک: مرؤک یا نازه‌تیک که همیشه بی‌چوویان به
 مردویی ده‌یت.]

ف: بازارانداز. (انسان یا حیوانی که همیشه
 حملش را سقط کند.)

ع: مِسْقَاط.

بهره‌پهت

لک: رت. [چالیکی دهرگاداره که له سر ریی نیچیدا
 ناماده‌ی ده‌کن.]

ف: چاله‌دام. (چاله‌ای است دردار که در معبر
 صید تعبیه کنند.)

ع: زُبَيْيَّةٌ، وَجْرَة، وَجْرَة، قُرْمَوْصٌ، مَقْبَاةٌ.

بهره‌زا

[لک: گیاهه‌کی بوخروش و به‌ناریانگه.]

ف: علفی است معروف معطر.

ع: ...

ویننه‌ی هیه.

بهره‌زوانه

[لک: ناززونه: نه‌لقه‌ی ددانه‌دار بو داخستنی که‌وش و

قایش و...]

ف: برازوان، برازبان.

ع: ابریم، ابرام، عَقَرَب، کَلَب.

ویننه <۲>

بهره‌زه

لک: وین، تهره، به‌ره‌لا، به‌رودوا. [ناواره، دهرسه‌دهر، گه‌پاره،

پاشگن]

ف: ویل، یله، ویلان، نربدر، سرگشته، برگشته.

ع: هَامِمٌ، ثَانِهٌ، طَانِحٌ، دَوَارٌ، سَاكِعٌ، مَنطَلِقٌ، مُهْمَلٌ.

آئِلٌ، مُنْصَرِفٌ، مُنْقَلِبٌ، مُنْعَطِفٌ.

بهره‌زان

لک: برینه. [ده‌دی منالبورن.]

ف: بُرِیْته، نرد زایییدن، بُرِیْنش.

ع: طَلَقٌ، مَخَاضٌ، ثَصْلُقٌ.

بهره‌ژه

[لک: جیره‌ی «هه‌نگوان».]

ف: أَنْقَوْزَه، أَنْگَوْزَه، أَنْگَزْد، کسنی. (صمغ گلپر

است.)

ع: حَلِیْثِیْتٌ، حَلِیْثٌ.

بهره‌پس

لک: پیسی. [به‌له‌کی]

ف: بَهْک، سَرچپ.

ع: بَرَصٌ، وَضَحٌ، بَهَقٌ.

بهره‌ک

لک: به‌رسینه. [به‌رول]

ف: سینه، جلو سینه.

ع: صدر، بَرَك، بَرَك.

بهره‌ك

ك: سینه‌بدن. [بهره‌ی نَسَب که به تنگه‌زینه‌دیده.]

ف: بَرَك، سینه‌بند.

ع: سِنَاف، بَنِيْقَة، بَنَقَة، بَنِيْقَة. (بَنِيْقَتَان)

بهره‌ك

[ك: نه‌ستیره‌یه‌كه.]

ف: پَرَك، خواهر اگست.

ع: شِعْرَى، شِعْرَى الشَّامِي، شِعْرَى الغُمَيْصَاء،

شُعْرَاء.

بهره‌كه‌ت

ك: پیت، فیت، ریژن [نه‌ی]

ف: ریز، ریزش، فزون‌ی، فزایش، فیروزی،

همایونی.

ع: بَرَكَة، يُمن، دَمِیاء، خیر، زیاده، كَثْرَة.

بهره‌كه

ك: سهره‌ی‌تگه. [گزره‌ی، رِیاز]

ف: سر راه، رفت‌وآمدگاه.

ع: مَغْبَر، مَطْرَق، مُسْطَرَق، مَذْهَب، مَمَر، مَحَلّ

الغُبُور.

بهره‌لا

ك: ویل، بهره‌زه، نازاد. [ره‌ها، بهره‌لا]

ف: ویل، یِل، یَله، زها، آزاد.

ع: مُنْطَلِق، طَالِق، سَاكِع، سَكْع، مُهْمَل. نَوَار، تَبَاه،

تَبَاهَان، هَامِل، سَارِح، فَمَل، نَفِش، سَدَى، مُنْجَل،

مُسْجَل، مُسَوِّم، مُسَيِّب، مُسَبِّل. بَهْرَج.

بهره‌لا کردن

ك: ویل کردن، بهره‌زه کردن، نازاد کردن، به‌ردان. [ره‌ها

کردن]

ف: ویل کردن، یَله کردن، رها کردن، سردادن،

آزاد کردن.

ع: طَلَّاق، اِطْلَاق، سَكْع، اِهْمَال، تَطْلِيق، تَسْرِيع.

تَخْلِیص، اِفْلَات. اِرْسَال، اِسْجَال، اِمْرَاج، اِمْدَاء،

اِنْفَاش، مَذَى، تَسْيِيب، تَسْوِیم، اِسْدَاء، تَعْطِیل.

بهره‌لا کریک

ك: بهره‌لا، نازاد. [ره‌ها کرار (بهرامبه‌ری «قورخ»، بز

نورته: له‌ی‌ی‌گه‌یه‌ك که بز هم‌ران نازاد کراییت.)]

ف: رها، آزاد. (علفزار مثلاً که برای همه کس

آزاد باشد. ضد «قورخ» [قرق])

ع: بَهْرَج، مُسْجَل، مُسَبِّل.

بهره‌موم

[ك: خمرش‌خالی نار پلورده ه‌نگ.]

ف: بَرْمو، بَرْموم، موم‌یایی، زنبوری.

ع: عَكْبَر، وَسَخ الكَوَارِیر.

بهره‌نگار ← تَهَوُّشِیَار [رشد‌یه‌ی کرما‌یه.] [کرما‌ی

است.]

بهره‌و

ك: بهر، بهره‌م، [پیش‌دوره]

ف: پیش، جلو.

ع: أَمَام، قُدَام، قَبْل. قَبْلَة.

بهره‌ویا

ك: روربه‌با، روربا. [ه‌رشتیک روی له شورتی ه‌ل‌کردنی

«با» بیت.]

ف: رو به باد.

ع: مُوَاجِه الرِّيح، تَجَاه الرِّيح، فِي مَهَب الرِّيح.

بهره‌دو بون

ك: بلّازر بون، تلّو بون، لیژو بون. [به‌لاذ بون، تلپ

بوونه‌وه. تلیر بوونه‌وه (بو نمورنه به ریز: بون، نار، یا شتیک

له سهره‌وه.)]

ف: وِلوشْدن، وِلَوشْدن، پراکنده‌شدن.

ویل‌شدن، رهاشدن، سرازیر شدن. (بو، یا

چیزی از بالا یا آب مثلاً.)

ع: سَطْوَع، اِنْتِشَار. هُبُوَط، نُزُول، خُدُور، تَحْدَر،
تَدَحْرَج. اِنْطِلَاق، اِنْهَبَاب، تَصْنِيب، اِنْفِتَاح.

بهره‌وپیری

ل: پیرایی، پیتشواز. [بهره‌ویر، چون]

ف: پیتشواز.

ع: اِسْتِقْبَال.

بهره‌وپیری

ل: روبرویی. [به‌سالاچون]

ف: رو به پیری، رو به سال خوردگی.

ع: اِشْمِيطَاط.

بهره‌و خستن

[ل: پیتش‌خستن]

ف: پیتش‌انداختن، جَلَوَانداختن.

ع: تَقْدِیم.

بهره‌و خوار

ل: سهره‌و خوار، سهره‌به‌و خوار، سهره‌وژیر، سهره‌به‌وژیر،

بهره‌وژیر. [روبه‌خوار، سهره‌به‌و خوار]

ف: سرازیر، سراسیب، سراپایین. روبه‌پایین.

ع: حَدَر، مُنَحَدَر، خُدُور، هُبُوَط، نُزُل، مُنْخَفِض. الی
سَقَل.

بهره‌و خوار روین

ل: بهره‌وژیر روین. [روبه‌خوار رویشتن]

ف: سرازیر شدن، فرود آمدن، پایین رفتن،

سراسیب رفتن.

ع: خُدُور، هُبُوَط، نُزُول، هَوِی، تَسَاوَل.

بهره‌و خوار که

ل: بهره‌و خواره، بهره‌وژیره، بهره‌وژیر که، سهره‌به‌و خواره،

سهره‌به‌وژیره، سهره‌به‌وژیر که، سهره‌به‌وژیر، بهره‌وژیر.

[روبه‌و نشیو]

ف: سَرازیری، سَراشیبی، سَراپایینی،

سَراشیب، سَرازیر، سَراپایین.

ع: خُدُور. خُدُور، هُبُوَط، نُزُل، مُنَحَدَر، مُنْخَفِض،
تَلَعَة، سَلَح، سَنَد.

بهره‌و خواره — بهره‌و خوار که

بهره‌و خواره بوون

ل: بهره‌وژیر بوون. [سهره‌به‌وژیر چون، ده‌اگران]

ف: سرازیر شدن، فرود آمدن، پایین آمدن.

ع: خُدُور، نُزُول، هُبُوَط، هَوِی، تَسَاوَل.

بهره‌ودان

ل: وِتِل کردن. رِژائن. [بهره‌لا کردن، رشتن]

ف: ویل کردن، رها کردن. ریختن.

ع: اِطْلَاق، اِمْعَال، تَرْك. صَبَّ، سَكَب.

بهره‌ودوا

ل: گه‌ریا گهر، بهره‌زه. [وهر گه‌راو، گه‌راوه، پاشگه‌ز]

ف: بَرگشته.

ع: راجع، عائد، آئِب، نائِب، آئِل، مُنْصَرِف،

مُنْعَطِف، مُنْقَلِب، مَقْلُوب.

بهره‌ودوا کردن

ل: بهره‌زه کردن. [گتیراندنمه، گه‌ریاندنمه، دانه‌زه]

ف: بَرگزداندن، پس‌فرستادن.

ع: اِعَادَة، اِرْجَاع. تَصْرِیْف، صَرَف، قَلْب، عَطَف.

بهره‌و ورو

ل: روبه‌و. [هه‌لِرو، به‌رانبهر]

ف: روبه‌رو، روبارو، تورو.

ع: مُوَاجَهَة، مُشَافَهَة، حُضُور.

بهره‌و روین

ل: بهره‌و رفتن. [پیتش‌که‌روتن]

ف: جَلَو رفتن، پیتش رفتن، پیتش افتادن.

ع: تَقْدَم، سَبَق، قَدَم، قُدُوم.

بهره‌و ژوور

ل: سهره‌به‌وژوور. [روبه‌وژندی]

ف: سَرابالا، سَرابالا. رو به بالا.

ع: تَلَعَة، صَعُود، عَقِبَة، مُرْتَفِع. خُدُور. اِلِ عُلُو.

بهره‌وژوور بوون

ل: بهره‌وژوور بوون، بهره‌وژوور بوون. [هه‌لگه‌پان]

ف: سرابالارقتن، روبه‌بالا شدن، بالا رفتن، بلند شدن.

ع: صُعُود، تَصَاعُد، رَقِي، رُقِي، رُقُوء، اِرْتِقَاء، تَرَقِي، عُرُوج، تَعَالِي.

بهره‌وژوور بوون

ل: سه‌رکه‌فتن، بهره‌وژوور بوون. [هه‌لگه‌پان، به بلندیدا سه‌رکه‌وتن.]

ف: بالارفتن، سرابالارفتن، بلند شدن.

ع: صُعُود، تَصَاعُد، اِرْتِقَاء، تَعَالِي، عُرُوج، عُلُو، رَقِي، رُقِي.

بهره‌وژوورکه

ل: بهره‌وژوورکه، سه‌ره‌ره‌وژوورکه. [هه‌رراز]

ف: سرابالا، سه‌ربالا، سرابالایی.

ع: صُعُود، تَلْعَة، عَقَبَة، حُدُور، سَنَد، سَفْح.

بهره‌وژوورکه

بهره‌وژوور

ل: بهره‌وژوور، سه‌ره‌ره‌وژوور، سه‌ره‌ره‌وژوور. [روبه‌خوار]

ف: سه‌راپایین، سه‌راشیب، سه‌رازیر، رو به پایین.

ع: حَذَر، حُدُور، هَبُوط، نَزَل، مُنْحَدِر، مُنْخَفِض، اِلَى سَفْل، تَسَاوَل.

بهره‌وژوورکه

ل: بهره‌وژوور، سه‌ره‌وژوور، سه‌ره‌وژوور، بهره‌وژوورکه.

[روبه‌نشین]

ف: سه‌راشیب، سه‌راپایین، سه‌رازیر، سه‌راشیبی،

سه‌رازیری، سه‌راپایینی.

ع: حَذَر، حُدُور، هَبُوط، نَزَل، مُنْحَدِر، تَلْعَة، حُدُور.

بهره‌وژوورکه

بهره‌وکه‌فتن

بهره‌وکه‌پشتن

ل: بهره‌وکه‌پشتن، [هاتن، گه‌پشتن]

ف: رسیدن، فرارسیدن.

ع: قُدُوم، ورود.

بهره‌ولا

ل: کهج، لار. [خوار، چه‌فت]

ف: کج، کژ.

ع: مُنْحَرَف، مُغَوِج، مُنْعَطِف.

بهره‌ولیز

بهره‌ولیزایی

بهره‌ولیزه

بهره‌و مال

ل: ره‌و مال. [ره له مال]

ف: رو به خانه.

ع: اِلَى الدَّارِ، اِلَى المَنْزِل.

بهره‌هم

به‌ریان

ل: شه‌گا. [شوینی هه‌لیرینی جوگه‌نار له جوگه یا له

چه‌مدا.]

ف: بَند، شه‌گاه. (محل شکستن آب در جوب

یا رودخانه.)

ع: سَدَّ، مِيشِل، مَدَعَق، مَلْجَر.

وینه—به‌ریان (۲)

به‌ریان

[ل: شوینی هه‌لیرینی جوگه‌نار له کینگه‌دا.]

ف: ناو. (محل شکستن آب در زراعتگاه.)

ع: بَقَق، مِيشِل، مَدَعَق، مَلْجَر، فُرْضَة، قُتْرَة.

وینه (۲)

به‌رین

ل: به‌رگ، به‌رگین. [پیشرو، یه‌که‌مین]

ف: نَحْستین، نَحْزین، پیشین، جَلوین، جَلووی،

آغازین.

ع: سَابِق، مَقْدَم، أَوَّل، أَوَّلِي.

بهره‌یه‌خه

[ك]: پارچه يهك كه دهيدرون به يهخه دا بو پتر
کردني.]

ف: كرج، كوچ. (پارچه اي براي استحکام بر
جلوی گريبان دوزند.)

ع: بېده، نيين، بَيَقَّة.

وینه (۲)

بهز

ك: دوگ، چهري. [پير]

ف: دنبه، پيه، چربي.

ف: وذك، شحم.

بهزاز

ك: پارچه فروش، كورتا فروش. [گه فروش]

ف: جامه فروش، پارچه فروش.

ع: بَرَان، قماش.

بهزاتن

ك: شكاتن. [بهزاندن، شكست پيدان]

ف: شكستن، شكست دادن، پس نشانندن.

ع: كَسَر، هَزَم، نَطَح، غَلَبَة، غَلَب.

بهزتن

ك: بهزين، مه لون كردن، وزين، هه لدان، رهشال ليدان.

[خيت هه لدان]

ف: چادرزدن، جاياگاه كردن، آرامگاه ساختن.

ع: اِقَامَة، ضَرْبُ الخِيَام.

بهز چلو

[ك]: گوتپاره له پتلوري چاودا.]

ف: شَرْناق. (گوشت زيادي در پلك چشم)

ع: بَخْص، نَقِي.

بهزور

ك: تَوَم، تَو: [تَو: (نهوي كه ده پيچتن.)]

ف: تَحْم، منج، دانه. (پاشيدني)

ع: بَذَر، بَزَد. (ما يُذَرع.)

بهززهك

[ك]: تَوِي كه تان. (گياهي به ناربانگه و گوله كي
خوله ميتشه و گه لاگاني باريكه.)]

ف: زَغِير، بَزْرَك. (بوته اي آن معروف و گل آن
سفيد خاكستري است و برگ آن ريز است.)

ع: بَذَرُ الكَثَان.

بهزم

ك: شادي، شمرق. [كهيف]

ف: بَزْم، شادي، ماژ.

ع: عَيْش، نَشَاط، عَشْرَة، قَلَس، مَسْرَة.

بهزما

ك: شاديگا. [كُزِي كهيف و شادي.]

ف: بَزْمَا، شاديگاه، ماژگه.

ع: مَعَاش، مَحَلُّ العَيْش، مَكَان السُّرُور، مَجْلِس
الْفَرَح.

بهزور سه تن

[ك]: به زور ليهندن (به زور شت و برگرتن له خه لكي.)]

ف: أَشْتَلَم، با زور گرفتن. (به زور از مردم چيز

گرفتن.)

ع: تَعْدِي، تَغْلُب.

بهزه!

ك: بهدا! خورگه! (بهزه بهر روزه رهم ناشكرا نهوي!)

[هارارا، چ خراپه! به به به ها، چ باشه! (له وشه

دژيه كه گانه.)]

ف: بَدَا، خَهَا، زَهَا، بَهَا، نِيكا، خوشا، زهي!

زه! خوش! خَتَك! خوب! په! (از اضا داد

است.)

ع: وَي! تَبَا، وَيْل! طوبى! مَرْحَبَا! واهَا، بَح!

حَبْدا!

بهزهك

ك: نارايشت، لارلوسه، دهق. [رازانهه]

ف: آرايش، بَزَك، زيب، زيور، پيرايه.

ع: زینة.

به‌زوی

ل: دَلَسَوِی. (به‌زوی پیاهات.) [میهره‌بانی، دانه‌رمی]

ف: مهر، مهره‌بانی، دلسوزی. (دلش برایش

سوخت.)

ع: رَحِم، رَحْمَة، مَرَحْمَة، شَفَقَة، رِقَة، عَطُوفَة، أَوِیَة،

اِیَة، مَأویَة، مَأوَة.

به‌زهویا چوون

[ل: رَوچرون (بو نمونه: رَوچرونی نار.)]

ف: فرو رفتن. (آب مثلاً.)

ع: غُور، نَش، نَشِیش، نُضُوب.

به‌زهویا دان

[ل: به‌نر زدا کوتان]

ف: زمین زدن، به‌زمین کوفتن.

ع: صَرع، رَدع، وَط، اِفْتِراش.

به‌زهویا کوتان ← به‌زهویا دان

به‌زیان

ل: ترازیان، شکیان. [شکست خواردن]

ف: شکست خوردن، پس نشستن.

ع: اِنکَسار، اِنهزام، قَرَنَسَة.

به‌زین

ل: شکیان، ترازیان. [شکست خواردن]

ف: شکستن، شکست خوردن، پس نشستن.

ع: اِنکَسار، اِنهزام، قَرَنَسَة.

به‌زین

ل: وزین، به‌زتن، هه‌لدان، ره‌شمال لیدان، مه‌لوه‌ن کردن.

[خیره‌ت هه‌لدان]

ف: چادر زدن، جایگاه گزیدن، آرامگاه گزیدن.

ع: اِقَامَة، ضَرْب الخِیام.

به‌ژن ← به‌لا [به‌یدکی کرمایه.] [کرماهی است.]

به‌ژیرا دان

ل: به‌رزو کردن [به‌رز کردنه‌ره (بو نمونه: به‌رز کردنه‌ره]

ددانی کزن له لایه‌ن ددانی نویره.]

ف: بلند کردن. (دندان تازه، دندان کهنه را مثلاً.)

ع: انتاض.

به‌ژیر چاووه‌روانین

[ل: له ژیر چاره‌ره سه‌یر کردن]

ف: از زیر چشم نگاه کردن، زیر چشمی

نگریستن.

ع: اِلماج، اِلتِماج.

به‌:

ل: په‌نا. [دالند]

ف: بست، پناه.

ع: حِصن، مَلْجأ، مَأْمَن، مَعَاد، حِرْز، كَنْف.

به‌س

ل: به‌سیاک. (برسی چورگه‌سه به‌س.) [داخوار، به‌سراو]

ف: بستن، بَند. (گشنگی‌ش بند آمده.)

ع: مُنَسَد، مَسْدُود. (اِنسَد جُوعُه.)

به‌س

ل: به‌ن. (دوره‌س نیه.) [به‌یره‌ندی]

ف: بند، بست.

ع: قید، علاقه، صَدَد.

به‌س

ل: به‌سه، به‌نویه‌س. [که‌ینویه‌ین، په‌یمان]

ف: پیمان.

ع: عَهْد، شرط.

به‌س

ل: به‌س. [پاشان. که‌را‌ته]

ف: پس.

ع: ف.

به‌س

ل: گری. (به‌ستن) [بند، گره]

ف: گره، گری، بَند، بَست. (بستن = گره‌زدن)

ع: عُقْدَة، عُجْرَة، أَرِیَة، فُرْزَة، اُنشُوطَة، رُیْطَة.

به‌بی

ك: تهنكه. نه‌جامه. به‌ن. [پارچه كانزیه‌ك كه بو پینه
كردن یا پتمو كردن به كار ده‌یئیریت. ه‌روه‌ها: لا‌واره.
(بو نمونه: به‌سی تهنه‌نگ یا سنوق.)]
ف: بست، بند، بش. آهن جامه. (بست تفنگ،
یا صندوق مثلاً.)

ع: كَتِیْفَه، قَوْنَه، طَرَف، مُفَصِّلَه.
به‌بی!

[ك: چیتنا، كافیة] (به‌سه‌ا)

ف: بس، وس، بسند! (مرا بس است.)

ع: حَسَب، كَاف، فَحَسَب، قَدَا، قَدَن، قَطَا، قَلَقَطَا،
قَطَاطَا، بَس!

به‌سا ← ره‌سا

به‌ستن

[ك: شه‌ك دان (بو نمونه: به‌ستنی بار.)]

ف: بَستَن. (بار مثلاً.)

ع: شَدَّ، شَوَق، شَیْق، رَیْط، صَرَّ، تَوَثِیْق، اِیْثَاق.
به‌ستن

[ك: پینكه‌ه گری دان. (به‌ستنی شتیك به‌شتیكي تره‌ه.)]

ف: بَستَن. (چیژی بر چیز دیگر)

ع: تَشْرِیْط، تَعْلِیْق، اِیْثَاقَه، اِیْثَاق، رَیْط.

به‌ستن

[ك: گرتن (بو نمونه: به‌ستنی ریگا.)]

ف: بَستَن. (راه مثلاً.)

ع: سَدَّ، لَقَم.

به‌ستن

[ك: هاته‌ه‌یه‌ك، په‌ترو به‌ستن (بو نمونه: به‌ستنی
برین.)]

ف: بَستَن. (زخم مثلاً.)

ع: لَقَم، تَلْکِیم.

به‌ستن

ك: ژهن. [داخستن (بو نمونه: به‌ستنی ده‌رگا.)]

ف: بَستَن. (در مثلاً.)

ع: سَدَّ، اِغْلاق، اِترَاس، تَسْکِی.
به‌ستن

ك: گری دان. [گره‌دان]

ف: بَستَن، گره زدن.

ع: عَقَد، تَعْقِید، تَارِیْب، نَشْط.
به‌ستن

ك: وتن، نو سین، دورس كردن. [دانان، پینكه‌ینان (ی شیعر،
تار، نوسراو، ناصیلکه، كتیب و...)]

ف: بَستَن، گُفتَن، نوشتن، درست كردن. (شعر،

خطبه، مقاله، رساله، كتاب، و امثال آن.)

ع: اِنْشَاء، تَأْلِیْف، تَحْصِیْف، اِصْطِنَاع.
به‌ستنه‌وه

[ك: وه‌ستن: قایم كردنی شتیك به‌شتیكي تره‌ه. (بو
نمونه: به‌ستنه‌وه‌ی نه‌سپ.)]

ف: بَستَن. (اسپ مثلاً.)

ع: شَدَّ، رَیْط، صَرَّ، تَوَثِیْق، اِیْثَاق.
به‌ستنه‌وه

ك: پینچانه‌وه، پینچانه‌وه... [به‌ده‌ردا پینچان. ده‌رباره پینچان.
(بو نمونه: پینچانه‌وه‌ی میزهر.)]

ف: بَستَن، پیچیدن، بازبستن.

ع: لَفَّ، عَصَب، طَيَّ، لَيَّ، لَوِي. الْعَصَبُ ثَانِیَاً.
به‌ستو

ك: كوزی. [ه‌ومه (كوپه‌ی سار به‌سار.)]

ف: كوزَه. (كوزه‌ی روکشیده.)

ع: رَاقُود.

به‌ستگی

[ك: په‌یروندی]

ف: بَستَگی، پَیْوِستَگی.

ع: عُلُقَه، تَعْلُق، اِرْتِیَاط.

به‌ستنه‌نی

ك: به‌سله‌ك. [نایسکریتم: شیر و شه‌گری سه‌ه‌و‌نک‌درو.

[به‌ناویانگه.]

ف: بستی. (معروف است.)

ع: بوز، بُوزَة، مَجْلُودَة.

به‌سروین

[ک: په‌نا بردن]

ف: بست و رفتن، بستنی شدن، پناه بردن، پناهنده شدن.

ع: تَحَصُّن، اِلْتِجَاء.

به‌سفايه

[ک: گیاه که (ریشه‌های به‌ناویانگه) و بَر درِمان به کار ده‌هیت‌یت.]

ف: بَسِیایه، بَسِیایک. (بیخی است معروف.)

ع: بَسِیایم، اَضراسُ الْکَلْب، ثاقِبُ الْحَجَر، کَثِیرُ الْأَرْجُل.

به‌سَلَهک

ک: به‌ستنی. [نایم‌کرت: شی و شه‌کری سه‌هول‌کردو.]

[به‌ناویانگه.]

ف: بستی. (معروف است.)

ع: بُوزَة، مَجْلُودَة.

به‌سَلَهک

ک: یدخ، یدخب. [به‌سته‌لهک]

ف: یخ، بست، خَسَر، هَسَر.

ع: جَمَد، قَرَّت، صَبَر. مُنْجَمِد.

به‌سولوق

ک: به‌تنگ، ستو، مانگ، هراس، هراسان. [دِرِز]

ف: به‌ستوه، به‌تنگ، ستوه، خسته، مانده، هراسان.

ع: عاجِز، صَجِر، ثَعِب، کَل، کَال، عَي.

به‌سه

ک: بوخه، بدن، پیازگ. [پارچه یا دسرزکی تاییدت بز شت تینان. (بَر نمونه: به‌سوی پارچه.)]

ف: بسته، پَرونده، پَرونده، پِلونده، بوخه، بَقچه، بَند. (جامه مثلاً.)

ع: رِزْمَة، حُزْمَة، رِبْطَة.

به‌سه

ک: ده‌سه، چه‌نک، چه‌نکه [باغه، گورزه (رشکله)، گول، گیا، کتیب، قوماش ...]

ف: بسته، هیزم، پلونده، برونده. (هیزم، گُل، گیاه، کتاب، قماش و امثال آنها.)

ع: حُزْمَة، جِرْزَه، اِبَالَة، اَبِیْلَة، بَاقَة، قَبْضَة، وَزِیْمَة، رِزْمَة، کَاَرَة، اِضْبَارَة.

به‌سه

ک: وابسه، کس، خوتش. [که‌سکار، خزم]

ف: بسته، اوپس، هاوش.

ع: مَنَسُوب، مَتَعَلِّق، تايِع، لَف، اَتْبَاع، اَقَارِب.

به‌سه

ک: بس، به‌نویس. [که‌نویسین، په‌یان]

ف: بَند، بَند و بست، پیمان.

ع: عَهْد، مِثاق.

به‌سه!

[ک: چیتنا!، کافیه!]

ف: بس است!، وس است!

ع: کَافِ!، حَسْبُ!، قَدْ!، قَدْ!

به‌سه

ک: ده‌به‌سه، ده‌به‌سیاگ. [هوتراره، چامه]

ف: بَرسته، چامه، چکامه.

ع: شِعْر، غَزَل، قَصِیْدَة.

به‌سه

ک: گوزاره، چه‌م، چه‌مک، ریگه. (هیچی تیا به‌سه نیه.)

[مانا، واتا]

ف: چَم، آرش، خواسته.

ع: مَعْنَى، مَدْلُول، مَذْهَب، فُحْوَى، فُحْوَاء، مِعْرَاض،

مَفَاد، مَحْصُول، حَاصِل.

به سراهاتن

لک: به مَلاهاتن. [به سدردا تَپیرین، تروش بون (بۆ نمونه:

به سدر هاتنی به لا.]

ف: به سدر آمدن. (مَصِیْبَت مَثَلًا.)

ع: اِصَابَة، اِعْتَرَاء.

به سدر بردن

لک: درای هاوردن. [راپه پاندن (بۆ نمونه: به سدر بردنی

به لَین.)]

ف: به سَر بُردن، به انجام رسانیدن، به پایان

رسانیدن. (مَوْعِد مَثَلًا.)

ع: اِتْمَام، اِکْمَال.

به سدر بردن

لک: سازیان، سازگاری کردن. [سازان، گرنجان]

ف: به سَر بُردن، سازگاری کردن، ساختن،

سازش نمودن.

ع: رَفَق، مُدَارَاة.

به سدر بردن

لک: به جَیْگه هاوردن. [به جَی هَیْتان، پَیْله هَیْتان (بۆ نمونه:

به سدر بردنی په یمان.)]

ف: به سَر بُردن، اَنجام دادن، به جا آوردن.

(قَوْل، وَعْد)

ع: وَقَاء، اِیْفاء.

به سهره و روین

لک: به دهمو روین، سهره نگری. [رِهت دان]

ف: به سدر در آمدن، سِکندری خورْدن،

سِر سِکندری خورْدن، شکو خیدن، سِکْرِ قیدن.

ع: کَبُو، تَعَس، نَکَس، عَثَر، عِثَار، وَعْکَة.

به سهری

[لک: به راستی، هه رخی]

ف: به لوستی، به سهری.

ع: شَخْصًا، رَاسًا.

به سهرینی

[لک: له سدره می] (به سهرینی من)

ف: در هنگام.

ع: فِي عَهْدٍ، فِي حَيَاةٍ. (فِي حَيَاتِي)

به سی

[لک: په نابهر]

ف: بَستِی، پَیْخَت، پناهنده.

ع: مُتَحَصِّنٌ، مُلْتَجِي.

به سیلک

[لک: به سراو، گریدراو]

ف: بَستِه، بَستِه شده، بَند آمده، گره زده، گره

داده، گره زده شده.

ع: مَسْدُودٌ، مَشْدُودٌ، مَرْبُوطٌ، مَصْرُورٌ، مُوَلَّقٌ.

مَنْوُطٌ، مَعْلُوقٌ، مَوْقُوفٌ، مَعْقُودٌ، مَارُوبٌ، مُؤَرَّبٌ.

به سیلک

[لک: به ستارو. (پیاوێک که نه ترائیت بیتت به زاوا.)]

ف: بَستِه. (مردی که نتواند داماد بشود.)

ع: مَسْخُورٌ.

به سیلک

لک: بهو، تات. [(ژنێک که په ردهی کچینه کدی پتهو بیت و

پیار نه توانیت پیژنیت.)]

ف: به ستِه، سفت. (زنی که بکارت او سفت باشد

که مرد نتواند بردارد.)

ع: رَتَقَاء.

به سیلک

[لک: به ستارو بهشتیکهوه. (بۆ نمونه: نه سپی به سراو.)]

ف: بَستِه، بَند شده. (اَسپ مَثَلًا.)

ع: رَبِیْطَة، جَمَام، مَرْبُوط.

به سیلکوه

لک: مهنته، مهنته رگریاگ. [به ستاره، پابه ندرکراو]

ف: بَستِه، بَستِه شده، پای بَند.

ع: مُقَيَّد، مَرْبُوط.

به‌سیان

[ل: به‌ستران، داخان، په‌یرمست بورن]

ف: بسته شدن، بند آمدن، گره‌خوردن.

ع: اِنْشِدَاد، اِرْتِاق، اِنْشِدَاد، اِرْتِبَاط، تَعْلُق، تَوَقُّف، اِنْتِیَاط، اِنْعِقَاد، تَعَقُّد.

به‌سیان

[ل: به‌ستران، بی‌بره‌بیرن، که‌ساد بیرن (ی بازار،

مامه‌له)]

ف: بسته شدن، بند آمدن، (بازار، دادوستد)

ع: بَوْر، كَسَاد، غِرَار، اِنْتِعَاس، ثَنَاعُس.

به‌سیان به‌یه‌کوه

ل: پتچیان به‌یه‌کوه، [به‌یرمست بورن، پتکهره به‌سران]

ف: به‌هم بسته شدن.

ع: لُزُوم، تَلَازُوم، مُلَازِمَة، تَعْلُق، اِرْتِبَاط، تَسْلُسُل، دَوْر.

به‌سیت

ل: ساده، [ساکار (به‌رام‌بری «ناوخته»)]

ف: کامود، کاموس، آپاره، ساده، نامیغ، (ضد

«مُرْكَب»)

ع: بَسِیْط، سَاذِج.

به‌ش

ل: موروچه، رمه‌د، پشك، [پاز]

ف: بَخْش، رَسَد، بهر، بهره، زون، بون، ساوو،

پدمه، بدوره، بَدَزَرَه، پَزْگَاله، آب‌خور، آبش‌خور،

پزگاله، طَرْف.

ع: سَهْم، قِسْمَة، نِصَب، نِصِیْب، حِصَّة، كُلْیَة،

شَقِص، جَد، جُد، حَظ، حَق، بُدَّة، زَدَب، عَمَق،

خَلَاق.

به‌شهر

ل: به‌شدار، هاویه‌ش، موروچه‌بر، هاریشك، [خاره‌ن‌به‌ش،

شهریک]

ف: بَخْش‌بر، هم‌بخش، هام‌بخش، هم‌زون،

بون‌بر...

ع: سَهْم، قَسِیم، شَرِیک، ذُو نَصِیب...

به‌ش‌به‌ش

ل: موروچه‌موروچه، [پاژپاز، پشلیشك]

ف: بخش بخش...

ع: مُنْقَسِم، اَقْسَامًا...

به‌ش‌به‌ش کردن

ل: موروچه‌موروچه کردن، [پاژپاز کردن، پشلیشك کردن]

ف: بخش بخش کردن.

ع: تَقْسِیم، اِقْتِسَام، تَسْهِیم، تَحْصِیص، تَحَاصُّ،

تَوَزِیع.

به‌ش‌خوا

[ل: چاره‌نوس، خوان‌نوس]

ف: سَمَنَک، سَنَگول.

ع: مُقَدَّر، اَلْقِسْمَة اَلْأَوَّلِیَّة.

به‌ش‌خوا

[ل: پاژی خود، زه‌کات]

ف: بَخْش‌خدا.

ع: زُکوة.

به‌شدار

ل: به‌شهر، هاریه‌ش، [شهریک، هاریشك]

ف: بخش‌بر، هم‌بخش.

ع: سَهْم، قَسِیم، شَرِیک.

به‌ش‌کردن

[ل: دابه‌ش کردن]

ف: بخش کردن.

ع: تَقْسِیم، تَسْهِیم، تَحْصِیص، تَوَزِیع، تَحَاصُّ،

اِقْتِسَام.

به‌ش‌کردن

ل: رسایی کردن، [پیاگه‌یین]

ف: رسیدن، رسایی کردن.

ع: کفایه، عُموم، شمول.

بهشکو — بهشکم

بهشکه — بهشکم

بهشکم

ل: بهشکه، بهلکه، بهلکم، بهلکو. [بهشکر، خوابکا]

ف: بشکه، شاید، باشد که.

ع: عسی، لعل.

بهشکا

ل: بهشکه، عدلهم، مدمر. [جیگهی دابهش کردنی نار.]

ف: طراز. (جای تقسیم آب)

ع: قائم، مقسم، مقسیم الماء.

بهشکه — بهشکا

به شولنا روین

ل: شیرین پی هملگرتن، به دودا چوون

ف: دنبال رفتن، دنبال کردن.

ع: اقتفاء، انتثار، تعقیب.

بهشمن — بالا

بهشموکردن

ل: بهخشینره، دابهش کردن

ف: بخش کردن، به همه دادن.

ع: تقسیم، توزیع، تمزيع، تبديد، تفرقة.

بهشز

ل: بی، کم، چن. [هیند]

ف: نخت، برخ، برخه، پاره، چَند، کم.

ع: بعض، قسم، نبذ، جزء.

بهشز

ل: وهر

ف: برف، لیوننگ، هلتاک، هلناک.

ع: ثلج، ظلم، ضحك، هلهل، عَضرس، عَضارس.

بهشراو

ل: ناری بهفر.

ف: آب برف، برفاب.

ع: ماء الثلج.

بهفر دهسی

ل: بهفری دهسکرد.

ف: یده، برف ساختگی.

ع: الثلج المصنوعي.

بهفرفروش

ل: نهو کدسی بهفر دهفروشتیت.

ف: برفی، برف فروش.

ع: ثلج.

بهفروهچان

ل: چاله بهفر، جیگهی بهفر.

ف: برفگاه، جای برف.

ع: مثلج، مثلجة.

بهفروهسمر

ل: رچه. [بهفری سهوژل بهستور (که پیی تیناچه تیت).]

ف: برف بسته، (که پا در آن فرو نرود).

ع: خَشَف، خَشِيف، جَلْدَة، جَلِيدَة. مَزْلَج، مَزْلَجَة.

بهق

ل: نیره کمر، پادار. [کمری نیر، کمری رار]

ف: خروحه، کبک نر، کبک شکاری.

ع: ملواح، دَرِيَّة، يَعْقوب، حَجَل، قَبِيح.

وینهی هیه.

بهقا

ل: بایق، پایداری، مان. [اراهستاری، مانره]

ف: نیوساد، پایداری، پابندگی.

ع: بقاء، دوام، ديمومة.

بهقال

ل: نازوخه فروش. سهوژی فروش. [تفاق فروش. سهوژه فروش.

(له بنه رتدا بهواتای سهوژه فروش بهلام له نه ریتی

خه لکیدا به واتای نازوخه فروشیش به کار ده ریت).]

ف: آزوقه فروش، آمُرغ فروش، سبزی فروش،

تره فروش. (اصلاً به معنی تره فروشی است
عرفاً به معنی آمرغ فروشی استعمال
می شود.)

ع: بَقَال. مَنَان، قَوَات.

به قبه قزو

ل: گرمه، گرمائن. [گمه، گماندن (دمنگی کوترا).]

ف: بَقَبَقُو. (صدای کیوتر)

ع: قَرَقَرَة، هَذْمَة، وَكُوكَة، هَدِير، هَدِيل، تَغْرِید.

به قله موی

[ل: بَوَاتِلَه، قه له مرون]

ف: شَوَار، شَوَال، شَوَات، پیروج، پیل مُرَع،
فیل مُرَع.

ع: یُوَقْلَمُون، أَبُو بَرَاقِش.

وینه

به قنکا خستن

[ل: پشتگری خستن]

ف: ول کردن، کارنداشتن.

ع: اِمَال، تَعْمِيل.

به قنکو کفتن

[ل: به پشتدا کوفتن]

ف: از پشت افتادن، از پا در آمدن، زمین
خوردن.

ع: تَكَدُّش، تَبَرُكُع.

به قهم

[ل: دره ختی که رنگی لی دهر نه هیتیرت.]

ف: بَکَم، بَگَم.

ع: بَقَم، عَنَدَم. (دَمُ الْأَخْوِين)

وینه

به قیه

[ل: ته قهَل (درونی وردی پیکمه لکار).]

ف: بَقِیه، بَخِیه، نگنده، کله، کن. (دوخت ریز)

(متصل)

ع: كُتَبَة، خُرْزَة.

به قیه

ل: مَهَنه، ناتواری. [ماره، پاشماره]

ف: مانده، بازمانده، دینا.

ع: بَقِیَة، باقی، مَابَقِی، مُتَمَم.

به کار خواردن

ل: به دهر خواردن. [به کدک هاتن، به سورد بورن]

ف: به درد خوردن، به کار آمدن.

ع: اِفَادَه، اِغْنَاء.

به کلام گیین

[ل: سه رکهرتن، به ناوات گه یشتن]

ف: فیروزی، به کام رسیدن.

ع: فَوْز، نِیل.

به کوه

[ل: سور که له ناوی «نه بریه کر».]

ف: مخفف «ابوبکر» است. اسم است.

به کسمات ← به کسمات

به کهرم نه مان

ل: له کهرم کفتن، به دهر نه خواردن، له کار کفتن،

کار نه خواردن، به کدل نه مان. [له کدک کوفتن]

ف: به درد نخوردن، از کار افتادن، تباه شدن،

تَبَسَّت شدن.

ع: فَسَاد، ضِیَاع، بَطْلَان.

به کفش و قنکا هاتن

[ل: به دهردا گهران. پهن کردن]

ف: گزدا گرد گشتن. ستایش کردن.

ع: طَوَف، قَوْصِیف.

به کحل نه مان

ل: له کار کفتن، به کار نه خواردن، به دهر نه خواردن،

به کهرم نه مان. [له کدک کوفتن]

ف: از کار افتادن، به درد نخوردن، تباه شدن،

تَبَسَّتْ شدن.

ع: فُساد، ضیاع، بَطْلان

به‌کفیف

ل: غَرَشَاحَ، دَلْغَرَشَاحَ [ساز، بده‌ماخ]

ف: شادمان، خوشحال، دلشاد، خوش جاور، شادان.

ع: نَشِيط، مَسْرور، فَرِه، فَرَح، مَرَح، غَضِب، غَاضِب

(غاضِب)، بَهِيج، مَشْعُوف.

به‌ک

ل: گهره، [سردار، پایه‌بهرز]

ف: بگ، بیگ، بزرگ.

ع: بِيَك، بِيَك، كَبِي، رَئِيس، شَيْخ.

به‌گزاده

[ل: به‌چکه‌بگ، رهن]

ف: بیگ‌زاده، نژاده

ع: نَجِيب، نَسِيب، أَصِيل.

به‌گزاه‌رین

ل: به‌گزاه‌رین [نارقه بودن]

ف: در افتادن، درافتادگی کردن.

ع: نِزاع، جِدال، مُنَازَعَة، تَنَازُع، مُنَافَسَة، مُنَافَسَة،

مُناقَشة، مُناقَضة، مُناقَحة، مُماحَكة، مُشاخَعة،

مُصانَة، خِصام، مُخاصَمة، نِزاع، هِراس.

به‌گزاه‌وون

ل: به‌گزاه‌رین، به‌زره‌رین [نارقه بودن، ه‌لگه‌ران]

ف: در افتادن، ... بالا رفتن، روی درخت رفتن.

ع: نِزاع، ... نَمَل، مَغُود.

به‌گسمات

[ل: جزه نایتکی نه‌ستور]

ف: بَکِسمات، بَکِسمات، کاک. (نوعی است از نان

که ضخیم است.)

ع: بَشِماط، بَقِسماط، بَجِماط، طُرموس، جَرَّة، مَلْی،

مَلِیل، طُرموث، أَفُود، مَضِباة، كَفَك. (خُبْزُ المَلَّة).

به‌گوشی جاوروانین

[ل: به تیلدی چار سه‌یر کردن له‌بهر تیریه‌یی یا ناز

کردن.]

ف: آغول، آنوس، اساسه، آغولیدن، آنوسیدن،

اساسیدن. (به کنج چشم نگریستن از خشم یا

از ناز)

ع: لَحْظ، لَمَح، إِمَاح، حَزَر.

به‌گوچکا دان

[ل: به‌گوتدا دان]

ف: گوشزد کردن، به‌گوش آشنا کردن.

ع: إِسماع، قَرُ السَّمْع.

به‌گوچکا هاوردن ← به‌گوچکا دان

به‌ل

ل: قَنج، راس، [همستار، رهپ (بزرگ‌مونه: به‌ل برونی

نه‌ندامی نیرتی.)]

ف: ستیغ، ستیخ، راست، سرپا، پاشده. (آلت

مردی مثلاً.)

ع: مُنْتَظ، قَائِم، مُنْتَصِب.

به‌لادا کفین

[ل: به‌لادا کفین، له‌سهر لا پاکشان]

ف: از لا افتادن، به‌پهلو افتادن، از پهلو دراز

کشیدن.

ع: إِنْحاء، إِنْتِحاء.

به‌لادیت

ل: گیتی، کویزه‌وشی، کهرده‌نی، [نازیه‌کی (به‌رام‌به‌ری

«زیره‌کی».)]

ف: تیماو، کُودنی، کَم هوشی، کور هوشی.

(ضد ذکاوت.)

ع: بِلادَة.

به‌لاغت

ك: خوسەرزوانى، شىرىن-وتىزى، زواندارى، تەپزوانى.

[رەوانىتى]

ف: سەخنۆزى، شىوايى، خوش گەفتارى،

شىرىن زىبانى، زىبان آوزى.

ع: بلاغة، فصاحة.

بەل بوون ← بەلەو بوون

بەلەلەكوشى

ك: گۆرلەمەشت. [گۆرلەمە، خوشبەر]

ف: خوش گوش، دست آموز، رام، خوش باور.

ع: اذن، ميقان.

بەلۆكە

[ك: قىتكە، مېتكە. (گۆشتپارەيەكە لە سەرەتاي زىنى

نافرەتدا.)]

ف: چەخلە، پلۇجەك، پلۇج، خۇرۇسەك، خۇرۇسە،

خۇرۇهە، تلاق. (گوشت پارەيەكە لە سەرەتاي زىنى

فرج.)

ع: بظرف، قناب، عناب، رلفرف.

بەلۆوچە

[ك: بەررۆلە. (دارۆكەيەكە لە ژىيەكە لە مەدەدا، يەكەيەكە لە

نامرازەكانى كەشركال.)]

ف: پلۇجەك. (چوبكى است در وتر چنبر جزو

ادوات فلاحى است.)

ع: ...

وئە <۲>

بەلەبارىكە

[ك: چالاك و لەر.]

ف: وشكول. (زۆنگ لاغر)

ع: جليد، جلد.

بەلەباقە

[ك: نەخوشىنكى بۆنەكە بەردەوام دەبارىنەت.]

ف: مرضى است عارض بۆ مى شود و متصل

بەلەك مى كەند.

ع: ...

بەلەپا

ك: قۇچاخ. (بالەپا) [چالاك، كۆز]

ف: بادپا، بادسار، تۆندۆ، پويان، تيزۆ، چابىك،

چالاك.

ع: جوال، ساع، سريع السعي، راجب الريح.

بەلەچەك

ك: كەلەبەك، دەسبەسە. [دەستبەسەر]

ف: كەتەستە.

ع: كلب.

بەلەچەك

[ك: تاسە. (گۆشتى كۆلەكە كە لەتەتەتە دەكەن ر

رشكى دەكەن بۆ زستان.)]

ف: كدوى خشكیده. (گوشت كدو كە بارە بارە

مى كەند و بۆ زىمستان مى خشكانند.)

ع: يبيس القرع.

بەلەسان

[ك: دەرختىكى بەلەبانگە.]

ف: بلسان. (درختى است معروف.)

ع: بلسان.

وئە

بەلەشوانە

ك: بەلەشوانە. (گيايەكە لە «مەنى» دەچىت.)

ف: علفى است شبيه به بنا.

ع: ...

وئە، مەيە.

بەلەك

[ك: مېكۆك. (گيايەكى شىئەدارى بەلەبانگە.)]

ف: بلك. (گيايەكى شىئەدارى بەلەبانگە.)

ع: ...

وئە

به‌له‌کناجی

ل: ژنه‌په‌نگه، [ژنسانی، خله‌ژناتی (پیاریتک که ره‌فتاری ژنانه‌یه.)]

ف: زن‌خو. (مردی که کارهای زنانه بکند.)

ع: آنیث، متاڤت، مؤڤت.

به‌له‌م

ل: قایخ، ده‌سه‌کشتی. [لوتکه]

ف: سُنڤک، قایق.

ع: قارب، زورق، فلوک.

ویندی‌مه‌یه.

به‌له‌ویوون

ل: به‌ل بوون، قنجه‌بوون، راسه‌و بوون، [مه‌ستان، ره‌پ بوون (بو‌نمونه: به‌ل بوونی نه‌ندامی نیریتی.)]

ف: ستیغ شدن، ستیغ شدن، راست شدن، پا شدن. (آلت رجولیت مثلاً.)

ع: انتصاب، انتعاظ، قیام، استقامه.

به‌لیخ

ل: زواندار، ته‌پزوان، ده‌مه‌راش، قه‌لوده‌ل. [ره‌وانیژ]

ف: شیوا، خوش‌گفتار، شیرین‌زبان، ترزبان، زبان‌آور، گویا، سُخَن‌نَوَز، سُخَن‌سَنج، سُخَن‌پَرْدَاز، سُخَن‌پَرَوَز، شیرین‌سُخَن.

ع: فصیح، بلیغ، ذلیق، ثَرِب، مِصْطَع، مِصْطَع، مِصْطَع، مِصْطَع، مِصْطَع، مِصْطَع.

به‌لا

ل: وهی، ته‌مه‌ره، سه‌مه‌ره، ده‌ره. [کارسات]

ف: آسیب، درد، گَزَنَد، آفت، پَتیاره.

ع: بَلا، بَلِیَّة، حادِثَة، نازِلَة، آفَة، عاَمَة، قارَعَة، قاجِجَة، قادیجَة، داهِیَة، مُصِیْبَة، زَیْطَة، وِیل، وِیْلَة.

به‌لاجه‌وی

ل: خورژک. کدین. (به‌لاجه‌وی لی‌تی: - خورژکی لی‌تی، کدینی لی‌تی.) [گالته‌جاری، سه‌یروسه‌مه‌ره، پیکه‌نین]

ف: بُلَنجکی، بوُنَدجکی، بُلُگَنجکی، خنده.

ع: عَجِیب، اَضْحُوکَة، بُوالعَجَبِی. ضَحک.

به‌لگه‌گردان

ل: ده‌ره‌وگه‌رین، ده‌یه‌وگه‌رین. [قه‌زاوه‌گیر]

ف: آسیب‌گردان. (بلا‌گردان)

ع: فِدِیَة، صَدَقَة.

به‌لام

ل: به‌لان، نه‌مان، وه‌لی. [نه‌ما، وه‌لیکان]

ف: پِن، وِلی.

ع: اَمَّا، لکن.

به‌لان ← **به‌لام**

به‌لخ

[ل: که‌رو (تورژالی سر‌سرکه و نارق‌زه و شراب و...)]

ف: سَپیچه. (سرتوی سرکه و آب غوره و شراب و امثال آن.)

ع: کَرَج، خُضْرَة. (طَفَاوَة)

به‌لخ کوچک ← **کله‌وه‌رز**

به‌لخه

ل: یه‌کانه. [په‌لک (نیره‌به‌رازی پیر.)]

ف: ساد، کاس. (نَرَه‌خو ک پیور)

ع: دَوِیل.

به‌لخه‌م

ل: چلم، چلم‌ده‌م. [تفی‌خه‌ست. (چلمی تورگ.)]

ف: خیم، بِلغَم. (عن‌دماغ‌گلو)

ع: کُخَاغَة، کُخَاغَة، قُشَاغَة، کُغَاغَة، بِلغَم.

به‌لک

ل: به‌لکر، به‌لکه. [به‌لام]

ف: وُن، وَنکه، بِلکه.

ع: بَل.

به‌لکم

ل: به‌لکه، به‌لکر، به‌لک. [به‌لام]

ف: وُن، وَنکه، بِلکه.

ع: بَل.

ف: گُفت، نوله، سُخَن، گُفتار.

ع: قُول، عَهْد.

بهم

ل: زل، گهره. [دهنگی قه به و زیر. (بهرامبهری

دهنگی زیر یا نزمه.)]

ف: پَم، گُنده. (ضد صدای زیر.)

ع: يَم.

بهم

ل: فش، بهرزو بزرگ. [فشان (بهرامبهری «پتور».)]

ف: گُنده، سست، برآمد. (ضد سفت)

ع: فَشَافَش، مُتَخَلِّخِل، سَحِيل، مُتَقَبِّر، مَزَيَّر،

مُحْتَلِّل.

به هانه

[ل: به نه هانه (بهرامبهری «بهوانه».)]

ف: به اینها. (ضد «بهوانه»)

ع: بهؤلام.

به همبو

ل: به مر. [قامیشی هندی.]

ف: بنبو. (نی هندی)

ع: بَمبو.

به همبول

ل: چاپزله، فیل، که له له، دار. [ته له که]

ف: بامبول، دَغَل، نیرنگ، بازی، بازیچه، زرق،

شید.

ع: حيلة، مکر، دَسِيسَة، سِحْر، شَعْبَة، القِرَاء.

به هم چوره

ل: به نه مچوره. [به پشتیره]

ف: به این جور، این جور، ایدون، این چنین،

به این یاسا،

ع: کَيْتَه، مَکْدا.

به هر دان

[ل: به کرئ دان]

ف: به مزد دادن.

ع: اِکْراء، اِجَارَة.

به هزده

[ل: به کردهر]

ف: به مزد ده، به مزد دهنده.

ع: مُکْري، مُوجِر.

به من چه؟

[ل: به من چی؟، به یروندی به منوره نیه.]

ف: به من چه؟

ع: ما لي؟، مَا عَلَيَّ؟

به هو

[ل: به مبو (قامیشی هندی.)]

ف: بنبو. (نی هندی)

ع: بَمبو.

به هه

[ل: به نه مه] (به مه بیتره)

ف: به این.

ع: بهذا، لهذا.

به ن

[ل: هدرای له خوری پتسار.]

ف: بن، ریسمان. (پشمریسیده)

ع: غَزَل، خِيط.

به ن

ل: جگه، رنگ، قهف، بهنگه. [گه، جومگه. بهند

(جومگه به نجه. قهفی قامیش.)]

ف: بَند، پک (بند انگشت، بند نی).

ع: بُرْجُم، فِقْرَة، مَفْصِل، كَعْب، مَعْقِم.

به ن

ل: بهس [به یروندی، دهریس (دهریسی نهو کارنیه.)]

ف: بست، بند. (در بند فلان کار نیست.)

ع: قید، رباط، عَلاقَة، تَعَلُّق، اِرْتِباط، صَدَد.

به‌ن

ل: به‌سه. [به‌سته، گورزه (بو نمونه: کاغذ هر به‌نیکی

ده دسته‌یه.)]

ف: بَند، بَسته، پَروند، پَرونده، پَلونده، پَرونده،

بُقچه، بوغچه، (کاغذ مثلاً هر بندی ده دسته

است.)

ع: رِزْمَة.

به‌ن

[ل: به‌ش (به‌شیک له کتیب.)]

ف: بند. (قسمتی از کتاب)

ع: فَصل. باب. بَند.

به‌ن

ل: زینان. [زیندان، گرتورخانه]

ف: بَند، چَرس، زندان.

ع: حَبَس، قید، وثاق، بَند.

به‌ن

ل: دابه‌ستن. [به‌ستنه، راگرتن (ی ته‌سپ، نازه‌ل.)]

ف: بَند، بَستَن. (اسپ، حیوان)

ع: رِباط، بِن. مَریط.

به‌ن

ل: به‌س، ته‌نکه. [پارچه کانتزایه‌ل که بو پینه‌کردن یا

پته‌کردن به‌کار ده‌هینریت. (وله: به‌سی سنروق یا

تفه‌نگ.)]

ف: بَند، بَست، بَش. (بست صندوق یا تفنگ

مثلاً.)

ع: قُوَّة، کَتِیْفَة.

به‌ن

[ل: سدره‌بند (تهو شیمره‌ی که پاش چند شیمر به

سدره‌رایه‌کی تر ده‌یَلین.)]

ف: بَند. (شعری که پس از چند شعر به

قافیه‌ی دیگر گویند.)

ع: تَرَجِیع، تَرکیب.

به‌ن

ل: به‌نگه، به‌نه‌نگه، ناوباره [به‌ست (به‌نداو.)]

ف: بَند، بَست، بَرغ، وَرغ، دَرغ، دارغ، وارغ،

دَلَنگ، بَرغاب، بَندروغ، بَندگه، بَندگاه، (سد

جلو آب)

ع: سَد، حَاجُور.

به‌ن

[ل: پَت، رَشته (بو نمونه: به‌نی ته‌زینج.)]

ف: بَند، رَشته. (بند تسبیح مثلاً.)

ع: سِلک، خَیط.

به‌نا

ل: مَه‌نی. [مَه‌ندی (گیایه‌که ره‌کوره‌کما که ده‌یِرژین و

ده‌یِرژن.)]

ف: بَنا. (علفی است خوراکی شبیه به‌کُما که

بریان کرده می‌خورند)

ع: ...

وِئنه‌ی هَمیه.

به‌نا

ل: گلکار. [روستای خانور.]

ف: راز، زاو، زاویل، غلیگر، غلیغر، گلکار،

آرزه‌گر، آندایشگر، گلیگر، گلگر، گلغر، سفت‌کار.

ع: بَناء، طَیّان.

به‌ناشوانه

ل: به‌له‌شوانه. [گیایه‌کی به‌ناوبانگ و بوخوشه و

ده‌خوریت.)]

ف: علفی است معطر، معروف [و] خوردنی.

به‌نان

[ل: به‌ندان، سه‌هولیه‌ندان، سه‌رما]

ف: هواپندان، یخبندان، سه‌رما، هواسرده‌ی.

ع: بَرَد، خَصَر، قَر، مَزَد.
به‌ناو

[ل: له رو، بهرام‌بهری «له‌بهر». (له رووی کتیبه‌کهره.)]
ف: ازرو. (از روی کتاب)

ع: فِي الْكِتَاب، عَنْ وَجْهِ الْكِتَاب.
به‌ناو خوا

[ل: به ناوی یه‌زدان. (بۆ سوتند خواردن یا یارمه‌تی خواسته.)]

ف: به نام خدا، به نام ایزد. (قسم، یا استعانه است.)

ع: بِاللّٰه، بِاسْمِ اللّٰه.
به‌ناو هاوردن

ل: به‌ناو هاوردن، ناو هاوردن، باره‌هاوردن، په‌رورده کردن
[باره‌تان]

ف: بار آوردن، په‌رورده کردن، په‌روردن، پروریدن، فروردن، پرورش کردن، پرستاری کردن.

ع: تَرْبِيَّة، تَرْبِيْب، خِدْمَة، حَضَانَة.
به‌ناو هاوردن

ل: ناو هاوردن، باره‌هاوردن، په‌رورده کردن [باره‌تان]
ف: بار آوردن، په‌رورده کردن، پرستاری کردن، پروریدن، فروردن، پرورش کردن.

ع: تَرْبِيَّة، تَرْبِيْب، حَضَانَة.
به‌نپ

ل: چه‌قۆ. [کارد]
ف: چاقو، بَندَبُر.

ع: سَكِّين.
وینه-چاقۆ
به‌ندول

ل: وِسان، مەندەرکردن. [مانه‌ره]
ف: ماندن، آرام گرفتن.

ع: وَقْف، وَقُوف، وَقُوف، مَكْث، إِسْتِقْرَار، سُكُون، لُبْث.

به‌ندول

ل: لَيْسَه‌ئَن. [لێ‌گه‌یه‌وون، لێ‌یه‌نه‌بوون]

ف: بند شدن، نیزه‌بند کردن، چیزی گرفتن.

ع: أَخَذَ، جَرَّ، إِسْتَفَادَ.
به‌ن تفنگ

[ل: قایچی تفنگ]

ف: بَند تفنگ، دوال تفنگ.

ع: حِمَاة، حَمِيْلَة، حِمَالُ الْبَارُوْدَة.
وینه <۲>

به‌ن درکای جوال

ل: ده‌ریتن. [زاریتنی جه‌وال]

ف: بَندور، بَند جوال.

ع: شِنَاق، وِکاء.
به‌ن درکای خیکه

ل: ده‌ریتن. [زاریتنی هیزه]

ف: بَندور، بَند خیکه.

ع: شِنَاق، وِکاء.
به‌ن دل

ل: ریشه‌ی دل، ریشه‌ی جه‌رگ، به‌ن جه‌رگ. [ره‌گی دل]

ف: بند دل، ریشه‌ی دل، ریشه‌ی جان.

ع: نِيَاط، وَتِيْن، عِرْقُ الْفُوَاد، عِلَاقَة الْقَلْب.
به‌ن دل

ل: نارامی دل، نارامی گیان. [به‌ندی دل، خوشه‌ریست (نیدیه‌مه.)]

ف: بند دل، آرام جان، آسایش جان. (کنایه است.)

ع: مَحْبُوْب، مَعْشُوْق، حَبَّ، حَبِيْب، عَشِيْق، عَزِيْز.
به‌ندول

[ل: زه‌مه‌ره‌ك]

ف: بَندول.

ع: نابض، رُنْبُرْک.

وینه

بهن روینه‌نه

[ک: به‌نی په‌چه]

ف: بند رویند.

ع: ثبات، شِباع.

بهن شمشیر

[ک: قایشی شمشیر]

ف: بند شمشیر.

ع: حمالة، حَمِيلَة، ذَوَابَة.

بهن کهوش

[ک: له‌یتان]

ف: بَند کُفش.

ع: شِسع، شِرَاک، شِرْع، زِمام، قِبال، نَعْفَة، سَعْدَانَه،

رُغْبَانَة.

وینه <۲>

به‌نگ

ک: چرس، که‌نمر، [حه‌شیشه]

ف: بَنگ، کَنو، کَنَب، بَرش.

ع: حَشیش، اَسرار، وَرَق الخِیال، بِنَج، بَرش، قُتَب،

کُتَب.

بهن گوروا

[ک: په‌تیک که گوزم‌ی به پوزم‌ه راده‌گرتت.]

ف: بند جوراب.

ع: مُخَدَّم، زِمام، رِباط الساق.

وینه <۲>

به‌نگه

ک: به‌ن، نارباره، به‌به‌نگه، [به‌ست، به‌ندار]

ف: بَند، بَسَرغ، وَرغ، دَرغ، بَسست، وارغ، دارغ،

بَرغاب، بَندروغ، دَنگ، بَندگه، بَندگاه، بَندآب.

ع: حَاجُور، سَد.

به‌نگه

ک: جگه، به‌ن، ر‌نگ، [جومگه، گه (جومگه‌ی په‌غه).]

ف: بَند، پک، (بند انگشت)

ع: بُرْجَم، فِرْقَة، مَفْصِل، مَعْقِم، کَعَب.

به‌نگه

ک: به‌ن، [به‌ندی هیشره‌تری.]

ف: بَند، کانا، کانا، کَنَز، (بند خوشه‌ی انگور)

ع: مَفْصِل، مَفْصِلُ العُنُقُود.

به‌نگه‌نیشه ← جگه‌نیشه

به‌نگم‌ی نه‌نگوس

ک: بِنج نه‌نگوس، [جومگه‌ی بنی په‌غه.]

ف: بند انگشت، بِنج انگشت.

ع: أَشْجَع، أَشْجَع.

به‌نگم‌ی شاخ

ک: گری، [گریگه‌لی شاخی ناژان.]

ف: بند شاخ، گره شاخ، (برجستگی‌های شاخ

حیوانات)

ع: حَیْذَة.

به‌نگم‌ی ناخون

[ک: جومگه‌ی پاژ نینولک، (جومگه‌ی سه‌په‌غه).]

ف: بَندناخن، (بند سر انگشت)

ع: راجِیَة.

به‌نگم‌ی ناوگین

[ک: جومگه‌ی ناو‌پراستی په‌غه.]

ف: بند میانه، (بند وسطی انگشت).

ع: بُرْجَمَة.

به‌ن موونلوی

[ک: همدای موریتسی.]

ف: بَندور، کَرش، کُرسه.

ع: غَزَل.

به‌نفه

ک: به‌رده، زهرخرد، غولام، [به‌نده، کزیله]

ف: بَنده، بَرده، بِلون، گَرَا، آغوش، زَرخَرید.

ع: عَبد، قَبْل، غَلام، رَقَبَة، مَمْلُوك، مَوْلَى، مَوْلَى.

(مُعْتَق، مُحَرَّر)

به‌نویس

ل: ساخت‌وباخت، سازوباز. [که‌نویه‌ین، به‌یان]

ف: پیمان، بَند و بست، ساخت‌و پاخت، سازش.

ع: شَرَط، میثاق، مُعَاهِدَة، مُوَاضَعَة، مُعَاهِدَة،

مُرَابِطَة، ثَبَانِي.

به‌نه

ل: گریه‌در: نمر جوتیاره‌ی دور گای جروت پیکره‌

دبه‌سیتته‌ره. [ناوی بکهره.]

ف: بَندَه، بَند. (جَفْت‌بنده) (اسم فاعل است).

ع: رَابِط. (رَابِط الْفَدَان)

به‌نهر

ل: له‌نگه‌رگا، نه‌سکه‌له

ف: فَرَز، فَرَزَه، بَندَر.

ع: مِینَا، مِینَاء، مَرِیْسَى، مَرَفَا، مَكَلَا، بَندَر،

اسکله.

به‌نهر

ل: رِیْسَان، مَمنَر، به‌ن برون. [مانه‌ره، خایاندن]

ف: ایست، ایستادن، ماندن، درتگ.

ع: وَقُوف، تَوَقُّف، تَمَكُّث، وَقَف، مَكَث، لُبَث، لَبِث،

لَبَاث، سَكُون.

به‌نهری

ل: که‌ز چهرمگ، که‌ز سواری. [گویند ریژی سپی به‌ندری

بر سواریون.]

ف: کوژه، بندری، مصری. (الاغ سفید بندری

سواری)

ع: مِصْرِي، بَندَرِي، اَقْمَر.

به‌نهن

ل: نِیْلَاخ، کِیْنَسَان. [به‌ندن، کُتسار]

ف: کوه‌سار، ایلاق، کوهستان.

ع: مَرُود، مَقِیْط، جِبَال.

به‌نوش

ل: وه‌نوش. [وه‌نرشه‌یی (ره‌نگی وه‌نرشه‌یی).]

ف: بنفش. (رنگ بنفش)

ع: اَدَهْس، بَنَفْسَجِي، سُمْنَجُونِي.

به‌نوشی

[ل: مَرَز بونی ده‌مرچار.]

ف: بادَر، بادش، سرخ‌باد. (بنفش شدن رخسار)

ع: كُمُودَة، دُهَسَة.

به‌ن هه‌لکردن

ل: هه‌لکردن [پنچانمرد. گل‌وله کردن]

ف: نوریدن، گل‌وله کردن.

ع: لَف، طَفِي،

به‌نی

[ل: گهار، تاونبار (که به تورکی «تاخ» یی پیده‌لین.)]

ف: بنده، گناهکار. (که تُرک (یاتاخ) گویند.)

ع: مَحْبُوس، مَقِيد.

به‌نیوان

ل: زینانوان، دوساخچی. [زیندانوان: چارده‌یری زیندان]

ف: بَندِیوان، بَندِیبان، دژخی، زَندانبان،

دُستاخچی.

ع: سَجَان، حَدَاد.

به‌و

ل: به‌نهر. (به‌و بیژه!!) [به‌+کدسی سییه‌می تال.]

ف: به‌او. (به‌او بگو!)

ع: لَه. (قُلْ لَه!)

به‌وچوره

ل: به‌نهر جوژه. [به‌رشیره، ناره‌ها]

ف: آن‌جور، آن‌چنان، آن‌دون، آذون.

ع: كَذَلِك، كَذَا.

به‌ور

ل: به‌بر. [درنده‌یه که له پلنگ ده‌جیت.]

ف: به‌بر. (درنده‌ای است شبیه به پلنگ.)

ع: بَیْر، بَیْر.

وینه-به‌بر

به‌وش

[ک: نامراز تکی جولاییه.]

ف: آهنگه، پهناکش. (افزار جولاهی است.)

ع: ...

بهمن

ک: بوره. (بایر (زهری نه کیلار.)]

ف: بوم، بوره. (زمین شیار نشده)

ع: بُور، بانر، سیاخ.

بهوه

[ک: به نمر، به نمره] (بهوه بیژه)

ف: به آن، به او.

ع: به، نه. (بها، لها)

بهوه سیری

ک: باداری. [مایه سیری]

ف: بواسیر. نواسیر، کون باد، بادپیری.ع: بواسیر، باسوری، باسور. نواسیر، ناسوری،

ناسور.

بهها

ک: بهخ! (رشدی په سندنه، هندی جار بو)

سدره نشیش به کار ده نیریت.]

ف: په، آه، خه، آخ، خوش! (کلمه ی تحسین

است، گاهی در توپیخ هم استعمال می شود.)

ع: طوبی، آخ!

بهها

ک: بایی، نرجس. [نرخ]

ف: آرج، آرز، آخش، آخش، آرزش، آرجش، بها.

ع: ثَمَن، بَدَل، قِیمَة، سَعَر.

بههار

ک: وهار. [یه که مین وهری سال.]

ف: بهار، توبهار، بهامین. (چمن آرا، گل آور،

جان پرور).

ع: ربيع.

بههار

ک: شکونه، خونچه. [گولی دار، گولی نه شکوتوو.]

ف: شکوفه، غنچه، بهار.

ع: نُور.

بههارین

[ک: شوتنی به ستنه وی چوارین له به هاردا.]

ف: بهار بند.

ع: مَرِبَط.

بههانه

ک: بهته، بیانک، لام، دساور، گزه له. [بیانور، هو]

ف: بهانه، انگیزه، دست آویز.

ع: وَسِيلَة، واسِطَة، سَبَب.

بههوه چه

ک: باره چه، درامده. [داهات]

ف: بهره، درآمد.

ع: نفع، دَخْل، فائِدَة، عائدَة، مَنفَعَة. مَنافع، مَدَاحِل،

فوائد، عوائد، مَحْصُول، مَحْصَل.

بههقی

ک: بیسی. [به له کی]

ف: بهک، سَرچَپ.

ع: بهق، برص

بههشت

[ک: باخانی نهو دنیا.]

ف: بهشت، گشتا، اجماع، مینو، منو، پردوس.

ع: جَنَّة، فردوس، رَوْضَة.

بههشت

ک: سپران، سپرار. [ناسمانی نوزیم، هه لیمک که بو شایی

دهره وی زهری پر کرد و توهوه. (هه وی نیستی: هه وی

خوش.)]

ف: سپهرار. (هوای اتری: هوای لطیف، هوای

خوش.)

ع: آثِر، اِبر.

به همادا روین

[ک: به دم باره چورن (بۆ نمونه: به ههوادا چورنی
پوشوپه لاش.)]

ف: به هوا رفتن. (خس و خاشاک مثلاً.)

ع: نرو.

بهی

[ک: میروی دار بهی.]

ف: به، بهی، آبی

ع: سَفَرَجَل.

وینه

بهیات

ک: شوممه نه. [شمریاته]

ف: شَب مانده، شَب زده، شته.

ع: بایت، بیات، بیوت، غاب.

بهیانه — بهیات

بهیاخ

ک: بهیداخ، دروش، نالا. [عالا]

ف: بیره، درفش، دروش، اختر.

ع: عَلم، رَاية، غَاية، لواء، عَقاب، هَيْزَلَة، مَطارد،

بَند، درفش، سَنَجَق، نَبَق

وینه

بهیاخدار

ک: بهیداخدار، نالادار. [نالچی، نالامه لگر]

ف: بیره دار، درفشدار، اختردار.

ع: جلواز، بَیرقدار.

بهیلز

ک: باهیر، نه کتلیاگ. [باهیر، نه کتلاو]

ف: ناکشته.

ع: بائو، غیر مَزروع.

بهیلز

[ک: کهشکۆن: دهفتیری شیر و بهیری.]

ف: جُنْگ، کشکول.

ع: بیاض، کُناشه، وَضِیعة، مَجْموع.

بهیازه

[ک: داری سهر قرتینراو.]

ف: سَر بُریده.

ع: عَقْلَه، فُسیل.

بهیان

ک: شهوه کی، بهیانه کی، بهیانی. [سپیده]

ف: بام، بامداد، پَنسگ، پگاه، شبگیر، سحر،

سحرگاه.

ع: صُبْح، لَیاح، لَیاح، سَحَر.

بهیان

ک: وتن، قسه. [دهریسن، دوان]

ف: گفتن، گفتار، سخن.

ع: بَیان، ثَقَریر.

بهیانمکی

ک: شهوه کی، بهیان. [سپیده]

ف: بام، بامداد، پَنسگ، پگاه، شبگیر، سحر،

سحرگاه.

ع: صُبْح، لَیاح، لَیاح، صَباح، صَبِیحة، أَصْبُوحة،

سَحَر.

بهیانی — بهیانمکی

بهیانی — پارشینو

بهیتال

ک: درمانگر چاروا، تیمارچی. [بهیتار: پزشکی ناژان.]

ف: پزشک چارپا، پزشک چارپا، پزشک چاروا،

پژسک چاروا، تیمارچی.

ع: بَیطار.

بهیتال

ک: نه سپناس. [بهیتار: پزشکی ناژان.]

ف: پزشک چاروا، پزشک چارپا.

ع: بَیطار.

بهیتولقه سیده (بیت القصیده)

ک: تەن. [بی هارتا، باشترین دیری هوتراره.]

ف: تک، بهین چامه.

ع: عُنُق، بَيْتُ الْقَصِيْدَةِ.

بهیتولوقه ددهس (بیت المقدس)

ل: نُزْرَشَلِیم، نُزْرَشَلِیم [قدس]

ف: هُخْت، هُوخْت، هُوخ، دژ هُوخْت، دژ هُخْت، گُنگدژ.

ع: بَيْتُ الْمَقْدَس، اُرْشَلِیم [ارشلیم]

بهیداخ

ل: بهیاخ، دروش [نال]

ف: دَرَفَش، دَرُوش، اَخْتَر، بَیرَه.

ع: لَواء، رَايَة، عَلم، غَايَة، عَقاب، هَيْزَة، مَطارد،

بَند، دَرَفَش، سَنَجَق، بَیْرَق.

وینه-بهیاخ

بهیداخدار

ل: بهیاخدار. [نالچی، نالاه لگر]

ف: دَرَفَشدار، بَیرهدار، اَخْتَردار.

ع: جِلواز، بَیْرَقدار.

بهیدانه

ل: دانْ بهی. [توزی بهی]

ف: بهدانه، دانه ی به.

ع: حَبُّ السَّفَرَجَل.

بهیر

ل: باره، سورد، دهرامده. [داهات]

ف: بهیره، سود، درآمد.

ع: مَرْقَة، عَائِدَة، فَائِدَة، نَفْع، دَخَل.

بهیره

ل: نَوِيل، چل میزده. [لوسه، باری]

ف: بَیْرَم، أَهْرَم، میتین.

ع: مَعْدَن، عَقْلَة، مَخْل.

وینه

ع: حَيَاة، اِعْتِزَال، سِطَة.

بهیج

ل: سَردا، فَرُوشَن، فَرُوش. [مامه له. فَرُوشَن]

ف: سودا، فروختن، فروش، گهولی. دادوستد.

ع: بَيْع، مَبَايِعَة، مُعَاوَضَة، مُبَادَلَة.

بهیجانه

ل: پَیْشَه کی، فَرُوشانه. [بیج، عهروبرون]

ف: چَک، رَمُون، رَیون، سَبغانه، پَیْشَکی.

ع: عَرَبِیون، عَرَبِیون، عَرَبِان، اَرَبِیون، رَعَبِیون، رَیون،

اَرَبِان.

بهیج فزولوی (بیج فضولی)

ل: دردوکی، پدرتستینی، پدرتفروشی، سه نندردوکی،

فَرُوشَن دردوکی. [کپرین یا فَرُوشَن بَو خه لکی به بی]

ره زامه ندیان.]

ف: مَشته.

ع: بَيْع فُضُولِی، شِراء فُضُولِی، شِری فُضُولِی.

بهیجهت

ل: سَرسپاردن، دَست دان. [بهیمان دان]

ف: سَرسپَردن، دَست دادن، گَرویدن،

فرمان برداری.

ع: بَیْعَة، تَسْلیم، اِطاعَة، اِنْقیاد.

بهین

ل: میانه، کهین. [کهینویدین]. [بهیرهندی]

ف: میانه.

ع: اِرْتِباط، رَابِطَة.

بهین

ل: دوری، جیایی، باخوهر، نار، نارچه، مارل. [مهودا]

ف: میان، میانه، بادخوز. جدایی، دوری.

ع: بَین، بُون، قَرَج، قُرَجَة، خُصاصَة، فاصِلَة.

مَسافَة، مَسیرَة، بَعد، بُون، مَنفَرَج.

بهین

ل: نار، تَن، نارپاس، دَرژ، دَرمه ی، دَرمی. [نینوان]

ف: میانه، میان، تو، لا.

ع: وَسَط، وَسَط، عَقْر، بَيْن، فَتْرَة، خُلِّل.

به‌بین ناسمان و زده‌بین

ل: ناسمان، همدا، همدا، [بوشایی]

ف: نیوار، آسمان، هوا.

ع: جَوّ، سَمَاء، هَوَاء، بَيْن السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ.

به‌بینته

ل: به‌بان، [ره‌فا، نه‌مدک]

ف: پیمان، دوستداری.

ع: وُفَاء.

به‌بینی

ل: چه‌نی، گایی، [ماره‌به‌ک]

ف: هنگامی، چندی، گاهی.

ع: بَيْنَمَا، حِينًا، وَقْتًا.

به‌به‌خدا کیشان

ل: گرتنه‌خوی منال. (به کسری خور کردن منالی

خداکی.)

ف: پسر خواندن، به یخه کشیدن، (پسر

دیگری را پسر خود ساختن.)

ع: تَبَنِّي.

به یه‌خدا کیشیک

ل: به کسری وەرگیار.

ف: پسر خوانده.

ع: مُتَبَنِّي، مُلْطَأ، مُسْتَلْطَأ، دَعِي، زَنِيم.

به‌به‌کاجوون

ل: ته‌یان، چورن به یه‌کا. [له یه‌ک نالان، چر بورن

(به‌یه‌ک‌چورنی گیا، نائف و...)]

ف: به‌هم رفتن، انبوه شدن. (گیاه، علف، و

امثال آن.)

ع: أَثُوث، وَشَج، الْتِكَاك، الْتِفَاف، تَدَاخُل.

به‌به‌کاجوون

ل: چورن به یه‌کا. [چورنه نار یه‌ک، له یه‌ک هه‌لپیکران

(وله‌ک: به یه‌کا چورنی دیانه‌ی چه‌رخ.)]

ف: به‌هم رفتن، توی هم رفتن. (دندانه‌ی چه‌رخ

مثلاً.)

ع: اِشْتَبَاكَ، تَشَبُّكَ، تَشَبُّص، تَضَام، اِنْدِمَاج،

تَدَاخُل، وَشَج.

به‌به‌کادان

ل: نارینه کردن. [تیکه‌ل کردن]

ف: به‌هم‌زدن، آمیخته کردن، قاتی کردن،

آغشتن.

ع: رَبِكَ، مَزَج، تَخْلِيط، تَرْكِيب.

به‌به‌کادان

ل: رمائن، هل‌پوشانسه، تیل‌دان، داغان کردن، روغائن.

[رماندن]

ف: به‌هم‌زدن، رَخاندن، داغان کردن.

ع: نَقَض، هَدَم، تَخْرِيب، تَقْلِيب.

به‌به‌لنگه‌بشتن

ل: به‌یه‌ک‌گه‌بین. [به یه‌ک شاد بورن، دیدار کردن]

ف: به‌هم‌رسیدن.

ع: وَصَال، مُلَاقَات.

به‌به‌که‌و دان

ل: به یه‌کدا کرتان (به‌یه‌ک‌دانی دوشت.)

ف: به‌هم‌زدن. (دو چیز را به همدیگر زدن.)

ع: سَكَ، صَكَ، صَكَم.

بی!

ل: وەر!]

ف: بی‌ا! آ!

ع: تَعَالِ، جِئْ، هَلَمْ، هَيْتَاكَ!

بی

ل: به‌بی، بی‌جگه (بی کس و بی‌شت.)

ف: بی، بی، (بی همه چیز)

ع: بِلَا، بَدُون، مِّنْ دُونِ، وَغَيْرِ مِّنْ غَيْرِ.

بی

[ک: بیت، بیت] [وا بی]

ف: باشد. (چنین باشد)

ع: یکن، یکن، یکن. کان.

بی تارام

ک: بی تاو. [ناتارام، بی توره]

ف: بی آرام، بی تاب.

ع: مضطرب، مترجرج، متهتج، غیر مستقر.

بی تارامی

ک: بی تری. [ناتارامی، بی توره بی]

ف: بی آرامی، بی تابی، تپ، تپش، تپاک، تاسه، تلواسه.

ع: اضطراب، ترجرج، تهتج، عدم استقرار. اشتیاق.

بی نکا

ک: بی خه در، ناگا. [بی خه در، ناگا]

ف: بی آگاه، نا آگاه، برناس، فرناس، فرغوک.

ع: غافل.

بی تاوروو

ک: بی شدرم، دامالیاگ. [بی خه یا]

ف: بی آبرو، بی شرم، بی آرم، بلایه، بلایه، نکام، کلوک، خلولیا.

ع: بذیه، وقح، وقیح، وقاح.

بی نلین

[ک: بیدین، بی باور]

ف: نروند، بلقندر، بلقندر، نافرمان.

ع: کافر، ملحد، فاسق، فاجر.

بیانک

ک: پدلپ، یرک. [بیانود]

ف: بهانه.

ع: اصرار.

بیانک

[بکات.]

ف: بهانه، گزک. (دلیلی که گناه را آسان کند).

ع: عذر، عذر.

بیانک

[ک: رخنه گرتن]

ف: بهانه، خورده گیری.

ع: اعتراض، ایراد.

بیانوا

ک: یوان، سارا، دشت، چول. [دهشتودر، چولگه]

ف: ساد، ساده، ترن، تیما، هامون، بیابان، دشت، گویر، چول.

ع: صحرای، بیدای، فیفاء، قیفاء، برآح، قراح، قفر، قارّة، فلاة، مرت، بلقعة، مفازة.

بیانوا

ک: بیتخ. (دلیم یوان بود). [بیتوش (دلپورین)]

ف: بی خود. (رفتن دل)

ع: مدوش، دهش، عمی، ممی، ممی.

بی نه ده بی

ک: هرزه، قرت، سولک. [جلف]

ف: نکام، هرزه، قرت، سبک.

ع: جسور، خفیف، خشن.

بی نه ده بی

ک: قرتی، سوکی، هرزه گری. [جلفی]

ف: زیف، نکامی، هرزه گی، قرتی، سبکی.

ع: جسارة، خشونة، عصیان.

بی نه مه

[ک: به بی نه می] (بی نه مه من بیتم).

ف: بی اینکه.

ع: من دون آن، من غیر آن.

بی نه نوا

ک: هوار. [نه دار]

ک: گزهک. [پاکانه، بهانه (بهنگه یه که گوناه نسان

ف: بی‌نوا، بی‌چیز.

ع: فقیر، لاشیء، مُفلس.

بی‌تنوایی

ک: هه‌زاری. [نه‌داری]

ف: بی‌نوا، بی‌چیزی.

ع: فقر، فاقه، افلاس.

بی‌نهوه

[ک: به بی‌نهوهی] (بی‌نهوه من بیژم)

ف: بی‌آنکه.

ع: مِنْ دُونِ أَنْ، مِنْ غَيْرِ أَنْ.

بی‌نیختیار

ک: دل‌نه‌خواز، دل‌نه‌خوا. [خو‌نه‌یست، ناچار]

ف: آخواسته، نخواسته، بی‌خواست، ناچار،

دل‌نخواه.

ع: بِلاِ اِخْتِيَارٍ، بِلاِ اِرَادَةٍ، غَيْرِ مُخْتَارٍ، مَجْبُورٍ، مُكْرَهٍ.

بی‌نیختیاری

ک: دل‌نه‌خوا، دل‌نه‌خوا، [ناچاری]

ف: آخواستی، نخواستی، بی‌خواستی،

ناچاری، دل‌نخواه، دل‌نخواهی.

ع: لَا اِخْتِيَارِي، غَيْرِ اِرَادِي، جَبْرٍ، كَرْهٍ، كَرْهٍ.

بی‌پار

ک: بی‌بهر، قسر. [بی‌بهره‌م]

ف: بی‌بار، بوه. (بی‌ثمر)

ع: غَيْرِ مُثْمِرٍ.

بی‌بار

[ک: بی‌بهر]

ف: بی‌بار.

ع: قَلِيلٌ، قَلِيلٌ، بَهَارٍ.

وینه

بی‌باره

ک: بی‌بهر. [به‌شمار]

ف: بی‌بهره، بی‌بخش، بی‌رسد، بی‌بون.

ع: مَحْرُومٌ، خَائِبٌ، مَحْجُوبٌ.

بی‌تیاک

ک: نه‌ترس، بی‌پروا. [چاره‌ترس، گرتنه‌دهر]

ف: بی‌پاک، بی‌پروا، تترس، ماسی.

ع: جَرِيءٌ، جَسُورٌ، شَجَاعٌ، شَجِيعٌ، مِقْحَامٌ، مُتَهَوِّرٌ.

بی‌تلوک

ک: زَلَّ. [بیژو (که‌سینک که بارکی نه‌ناسراو بیت).]

ف: اَشْوَغٌ، خَشْتَوَكٌ، دَاغُولٌ، غُولٌ، سَنَدٌ،

سَندَره، سَندَره، بی‌پدر. (کسی‌که پدرش

معروف نباشد.)

ع: طَامِرٌ، صُنَافِرَةٌ، دَعِيٌّ، زَنِيمٌ، نَغِيلٌ، لَقِيطٌ، نَبِيدٌ،

مَنْبُودٌ، مَلْقُوطٌ، قَرْعَةٌ، خِلْطٌ، مَجْهُولُ النِّسْبِ. وَكْدُ

الرَّيْنَا.

بی‌تگار

ک: بی‌پوز، قول، بی‌په‌ی، بی‌پن. [بی‌پوار]

ف: بی‌گذار، بی‌ته، بی‌پی، بی‌پن، بی‌بیخ، بُندور.

(غُرْقَاب)

ع: بِلاِ شَجْنٍ، بِلاِ مَجَازَةٍ، عَمِيقٌ، زُوراءٌ، عَدِيمُ الْقَعْرِ،

بَعِيدُ الْقَعْرِ.

بی‌پن

[ک: نالره‌تی بی‌کچینی.]

ف: غَرِيدٌ، غُرُودٌ، غُرْبَدٌ. (بی‌بکارت)

ع: ثَيْبٌ، ثَيْبَةٌ.

بی‌پن

ک: بی‌په‌ی، قول. [په‌ی نه‌دهر، به‌رام‌په‌ری «ته‌نک».]

ف: بی‌پن، بی‌ته، بی‌پی، بُندور، بی‌بیخ، گود،

بی‌تک، تَکدور.

ع: عَمِيقٌ، زُوراءٌ، عَدِيمُ الْقَعْرِ، بَعِيدُ الْقَعْرِ، غَيْرُ

مُتَنَاهِي.

بی‌پو

[ک: بی‌پون (هه‌ر شتیک که بوتی نه‌بیت).]

ف: بی‌بو. (هر چیزی که بو نداشته باشد).

ع: عَدِيمُ الرَّائِحَةِ.

بی‌بهر

ل: بی‌بار، قسر. [بی‌بهره‌م.]

ف: بی‌بار، بوه. (بی‌ثمر).

ع: غَيْرُ مُثْمِرٍ.

بی‌بهرق

ل: تار، تان. [تالغ (بی‌شوق).]

ف: تار، تیره، مات، پشام، تاریک، سیاه.

(بی‌جلا)

ع: كَمَدٍ، كَامِدٍ، بَاهِتٍ، كَدِرٍ.

بی‌به‌ش

ل: بی‌تاره. [به‌شپار]

ف: بی‌بهره، بی‌بخش، بی‌بون، بی‌رشد.

ع: مَحْرُومٌ، مَحْجُوبٌ، خَائِبٌ، بِلَا نَصِيبٍ.

بی‌پا

ل: شمل. [ل‌نگ]

ف: بی‌پا، شل، شیک، لنگ، چولاغ.

ع: فَاقِدُ الرَّجْلِ، عَدِيمُ الرَّجْلِ. أَقْزَلُ، أَعْرَجُ.

بی‌پا

ل: بی‌تنگ، وِیل، بی‌نهر. [هیچ‌پروچ (قسمی بی‌سروین).]

ف: بی‌پا، بی‌پایه. (حرف بی‌اساس و لغو)

ع: وَاھِی. لَغْوٌ.

بی‌پهر

[ل: بی‌توک] (بی‌په‌پا)

ف: بی‌پر.

ع: فَاقِدُ الرَّيْشِ، عَدِيمُ الرَّيْشِ، غَيْرُ مُسْرُولٍ.

بی‌په‌روا

ل: بی‌تاک، نه‌ترس. [چاره‌ترس، گوینه‌در]

ف: بی‌پروا، تترس، بی‌باک، ماسی.

ع: جَسُورٌ، جَرِيءٌ، غَشْمَشَمٌ أَيْهَمٌ، شَجَاعٌ، شُجَاعٌ،

شَجِيعٌ، مُتَهَوٌّ، مِقْهَامٌ، مِقْشَمٌ.

بی‌په‌روایی

ل: بی‌باکی، نه‌ترسی. [چاره‌ترسی، گوینه‌دان]

ف: بی‌پروایی، بی‌باکی، تترسی.

ع: جَسَارَةٌ، تَهَوٌّ، شَجَاعَةٌ، جُرْئَةٌ، غَشْمَشَمَةٌ، يَهَمٌ.

بی‌په‌ره‌پا

[ل: نا «په‌ره‌پا». (بز نمونه: کوتری بی‌په‌ره‌پا).]

ف: بی‌پریا، (کبوتر مثلاً).

ع: غَيْرُ مُسْرُولٍ.

بی‌په‌ی

ل: قول، بی‌ین. [بی‌تگار]

ف: بی‌پی، بی‌ته، بی‌تک، گود، بُندور، تَکدور،

بی‌بیخ.

ع: عَمِيقٌ، زَوْرَاءٌ، بَعِيدُ الْقَعْرِ، عَدِيمُ الْقَعْرِ. غَيْرُ

مَتْنَاهِي.

بی‌ت

[ل: بگاته‌بره (کرداری فرمانی رانه‌بردوه).]

ف: بیاید. (فعل امر مضارع است).

ع: لَيَاتِي، يَاتِي. [لِیَات]

بی‌ت

[ل: بی‌ت، بگه‌یته‌بره (کسی دوره‌مه).]

ف: بیایی. (خطاب است).

ع: تَاتِي، لَيَاتِي.

بی‌ت

ل: بویت. (با وایت). [بی‌ت]

ف: باشد.

ع: يَكُونُ، يَكُنْ.

بی‌تا

ل: بی‌جور، بی‌جفت، تان، تاک. [بی‌هاوتا، بی‌ژینه]

ف: بی‌تا، بی‌همتا، بی‌مانند، بی‌جفت، تک،

تاک، تنها.

ع: عَدِيمُ النَّظِيرِ، عَدِيمُ الْمَثِيلِ، فَرْدٌ، فَرِيدٌ، وَحِيدٌ.

بی‌تاقه‌ت

لک: بی تار، بی تارام، ناتوان، [بی تاب، بی تہرار، بی ہیز]
ف: تیپ، بی تاب، بی آرام، شتاب زدہ، ناتوان.

ع: مُضْطَرَب، مُنْزَعَج، قَلِق، عَدِيم الطَّاقَة، فاقِد القُدْرَة.

بیٔاقتی

لک: بی تار، بی تارامی، ناتوانی، [بی تابی، بی تہراری، بی ہیزی]

ف: تپ، تپش، تپاک، تلواسہ، بی تابی، بی آرامی، ناتوانی.

ع: اضْطراب، جَزَع، رَجَع، قَلِق. عَدَم الطَّاقَة، عَدَم القُدْرَة.

بیٔتام

لک: بی مزہ، [بی چیت]

ف: بی مزہ، (بی طعم)

ع: قَف، قَرَف، مَسِیخ، مَلِیخ، سَلِیخ، فاقِد الطَّعْم، بیٔتام

لک: پہلہ کدر، [خیراکدر]

ف: بی شکیب، باشتاب، شتابان.

ع: عَجول.

بیٔناہل

لک: ہاک، سدرسری، [دسبہ جی، بی پیر لیکرندہ]

ف: رُبودہ.

ع: بَذَاهَة، بَذِیْهَة.

بیٔنلو

لک: بی تارام، بی توقرہ، ہول، [نانارام، شپرزہ]

ف: بی تاب، بی آرام، بی شکیب.

ع: قَلِق، مُضْطَرَب، مُنْزَعَج، مُرْتَحَش، مُرْتَحَش، بیٔنلوان

لک: ناتوان، بی گونا، [بی سوچ]

ف: بی گناہ، بی تاوان.

ع: مَعْصُوم، غَیْر مُجْرِم.

بیٔنلو

لک: روت، راس، [یہ کرو]

ف: بی تو، بی تہ، بی لا، راست.

ع: صادق.

بیٔنلو

[لک: بد بی تو، جگہ لہ تو]

ف: بی تو.

ع: بلا اُنت، مَن دُونِک.

بیٔتہ

لک: بیٔت، بؤت، (نہ گہر وایتہ) [بیٔت]

ف: باشد.

ع: کان، یکن.

بیٔتہ خاشا

لک: بی پدرا، بی ترس، [بی گویدان]

ف: تیوای، بی پروای، بی ترس، (بی تحاشی)

ع: قَهْوَرًا، جَسَارَتًا.

بیٔتہ رھ

لک: کنار، کنارہ گیر، [بیلاہن]

ف: کنارہ گیری، میانہ دار.

ع: مُحَايِد، مُعْتَزِل، وَسِیْط، واسِط.

بیٔتہ رھ فی

لک: کنار، کنارہ گیری، [بیلاہنی]

ف: کنارہ گیری، میانہ داری.

بیٔتہ قریب

لک: وِیل، بیٔا، پریوچ، [بی سدرین]

ف: بلاژ، بیٔا، پرت وِیلا، بادرم.

ع: وَاہِی لَفُو، عَثَب، مُهْمَل.

بیٔجا

لک: بی جینگ، وِیل، پدرت، [نابہ جی، بی سدرین]

ف: بلاژ، بادرم، پرت، بی جا.

ع: غَلَط، خَطَل، لَفُو، وَاہِی.

بیجاڊہ

[لک: جزرہ یا قوتی تیکہ، (یا قوتی بی ترخ)]

ف: بیجاده. (یا قوت پست)

ع: بیجاده، بجاد.

بی جقه

ل: بی نشان، سادہ. [ساکار]

ف: بی جقه، بی نشان، سادہ.

ع: عَدِيمُ الْعَلَامَةِ، سادج، بِلا نِيشَن.

بیجک

ل: بدجک. [جگہ، بدبی]

ف: جز، بجز، علاوہ.

ع: سوي، سواء، غَيْر، عَلَي.

بی چہت

ل: بی سہ بارہت. [بی ہو]

ف: بلاؤ.

ع: بِلا جَہۃ، بِلا سَبَب.

بی چیک

ل: بیتجا. [ناہجی]

ف: بی جا.

ع: بِلا مَوْرِد، غَلَط، حَظَل.

بیچارہ

ل: ہڈار، داماک، بی بدخت، بی تالہ. [بی دہرتان، دامار]

ف: بی چارہ، بژند، زبون، درماندہ، دردمند.

ع: عاجز، مُضْطَرّ، لا عَلاج، مُعْطَل.

بی چرک

ل: نارام، بی سدا، پاچرکی. [بی سرتہ]

ف: آہستہ، ندانستہ، بی صدا.

ع: قَوْر.

بیچوون

ل: تہل، تال، بی چہش، تاق. [بی دینہ]

ف: بی چون، بی مانند، تَک، تاک، تاه، تاق.

ع: فَرَد، فَرْد، فَرِيد، مُتَفَرِّد، مُتَفَرِّد، فَرْدَان، وَحِيد،

أَوْحَد، وَتَر.

بیجالی

ل: بیتخرد، مدلہ نگ، بیتھوش، مانیگ. [کاس، رو، ماندرو]

ف: بیخود، مَلَنگ، بیهوش، ماندہ، خستہ.

ع: مَعْتَوہ، مَبْلُود، خامِد، مُتَحَيِّر، خیران. عِي،

عَيَان، عاوي، کَسَل، کَسَر.

بیجالی

ل: بیتخردی، مدلہ نگ. [کاسی، پری]

ف: بیخودی، ملنگی.

ع: عَتہ، خُمُود، مُقَاع.

بیجس

ل: بی ہیز، بیتخرد، شلہ پتہ. [لاواز، سر، گوج]

ف: ناتوان، ستہ، تَرغَدہ، چَنگلوک، چَنگلوک.

ع: عاجز. عَدِيمُ الْحِس، فَاقِدِ الْحَرَكَة.

بی جہد

ل: بیتشو، بیشمار، فرہ. [زیر، بی کوتاہی]

ف: بیمز، بی شمار، بی شمر، بسیار، بی پایان.

ع: کَثِير، دَخِيس، لا يَتَنَاهِي.

بی جہق

ل: دروزن، مفتوژ. [دروکر]

ف: دروغ گو، بی ہستو، بیهودہ.

ع: کاذب، غَيْرُ مُحَقِّق.

بی حقیقت

ل: ناراس، نادرس، بی پیمان. [چرت، ناپاک]

ف: بیوتند، دوبل، دوربل، ناراست، نادرست،

بی پیمان.

ع: غَدِر، غَدَار، طَرَف، مُتَلَوِّن، مُتَقَلِّب.

بی جہا

ل: بی شرم، بی تاپرو، کارلی، دہسور، چہ نہور،

کولہش، قولتہش، داشوریگ. [ناوسو، روہہ تارار]

ف: بی شرم، بی آبرو، دول، لول، لکام، کُلوک،

بلابہ، بلایہ، چیرہ، پُرو.

ع: بَذِيء، شَرَس، شَكِس، ذَرَب، وَقَح، شَطَاح،

فَحَاش، عُنْطُوَان. سَلِيطَه.

بی‌هایابی

لک: بی‌شهرمی، بی‌تاویری، دمه‌دوری، چه‌نموری،

کارلیگری، داش‌زیاگی، کولاشی، قوت‌نشی. [داش‌زای]

ف: بی‌شرمی، بی‌آبرویی، دولی، لولی، لُکامی،

کُلوکی، پُررویی، بلابُگی، بلابُگی، چیرگی.

ع: بَذَاة، شَرَاة، شُکَاة، ذَرَب، وَقَاة.

بیخ

لک: بن، پدی. [بنک، قولای]

ف: بیخ، بِن، تَک، تَگ، تَه، پایاب، پَیاب، پَی،

بون.

ع: قَعَر، عُمُق، غُور، غُوری، نَبَط.

بیخ

لک: بن، بندرا. [بندرت، بنک]

ف: بن، پی، بیخ، ته، لاد، بَنوره.

ع: أَصْل، أَسْ، إِسْت، بُنْک، سَافِلَه.

بیخ

لک: بن، دواپی. [کوتایی]

ف: بَن، بون، پی، پایان.

ع: غَايَة، نَهايَة.

بیخ

لک: ریشه. [رَگ، بَنج]

ف: بیخ، ریشه.

ع: أَصْل، شَافَة.

بی‌خار

لک: بی‌دِرک. [بی‌چَلَن]

ف: بی‌خار.

ع: عَدِيمُ الشُّوْک.

بیخ‌لوه‌ن

[لک: بی‌خِتر، بی‌سَاحِب]

ف: بی‌خداوند.

ع: عَدِيمُ الْمَالِک. مَجْهُولُ الْمَالِک.

بیخ‌پر

لک: بندپی، ریشه‌کن. [قَی، ریشه‌کِش]

ف: بَن‌کَن، ریشه‌کَن، بیخ‌بَر.

ع: مَقْطُوعُ الْأَصْل، مَقْطَعُ الْأَصْل.

بیخ به‌ستن

لک: بنج به‌ستن. [ریشه‌داکوتان]

ف: بیخ به‌ستن، ریشه کردن.

ع: تَاصُل، تَبْنُج.

بیخ پەر

لک: ساق پەر. [بنجی پەر که به لاشی باندوده لکاره.]

ف: پَرغاله، پَرگاله، پَرغازه، پَرغَرَه.

ع: صَنْمَة، أَصْلُ الرِّيش.

وینته <۲>

بیخ جوروک

لک: بن جوروک، بن دور، بیخ دور. [بن کلک]

ف: بیخ دَم.

ع: عَجَب، عَجَز، عُجَم، عُصْعُص.

بیخ دره‌خت

لک: کوتره. [کُزله، بنی دار]

ف: کُز، بیخ درخت.

ع: أُرُومَة، أَصْلُ الشَّجَر.

بیخ دیان

لک: هارو. [پروک]

ف: آره، آرواره.

ع: نَگَه.

بیخ دیوار

لک: بن دیوار، بندرت، ناسار. [بنچینه]

ف: بُلْیاد، بُنْلاذ، بُنْداد، بُنْدد، آسَال، پاخیره،

بَنوره، بَیوره، پَی، لاد، واده، شالده، شالوده.

ع: أَسْ، أَسَاس، رِهْص، رُبْض.

بیخ ران

لک: بن ران. [کوتایی ران]

ف: بیخ ران، بن ران.

ع: اُریبّه.

بیخ ناخون

ل: نازه، بن ناخون. [بی‌نینول]

ف: بیخ ناخن، بترجا، بن ناخن.

ع: اصل الطفر.

بیخ نشتن

ل: بیخ نیشتن. [کمرتنب]

ف: تهنشستن، تهنشین شدن.

ع: رُسوب.

بیخ نشین

ل: تاشین، نیشنگ. [نیشتور]

ف: تهنشین.

ع: راسب.

بیخو

ل: پوچ، بیهرده، فیتد. [هیچو پوچ، بی‌نارمزل]

ف: بیهرده، بیخود، خنج، فرخنج، فلاذ، فلاده،

پرهوده،

ع: لغو، واهی، هواهی، باطل.

بیخو

ل: بیاران، خروش، بیهوش. [بوراره، له‌سرخوچرد]

ف: بی‌خود، بیهوش، بی‌خویش، شמידه،

فراپوش.

ع: معتوه، مدهوش، مَقْشِيٌّ عَلَيْهِ، مَقْمِيٌّ عَلَيْهِ،

مَقْمِيٌّ عَلَيْهِ.

بیخو بوون

ل: بیاران بون، دل‌پوین، بیهوش بون، له‌سرخوچردون.

[بورانه‌ره]

ف: بیخود شدن، از هوش رفتن.

ع: عَتَه، دَهَش، غَشِي، غَمِي.

بیخوچی

ل: بیلوانی، دل‌پوین، له‌سرخوچردون، بیهوشی. [بورانه‌ره،

له هوش چردن]

ف: بیخوودی، بیهوشی.

ع: عَتَه، دَهَش، غَشِي، غَمِي.

ع: خلاف، صغصاف.

بیخهم

ل: بی‌په‌ژاره، ناسوده. [خاترجه‌م]

ف: بی‌اندوه، بی‌غم.

ع: فارغ، فاره، فره، رافه، رکیه، رفهان.

بی‌خهم

ل: راس، ساف. [راست (بدرامبه‌ری «کج»)].

ف: راست، خوار، نیو، سهی، ستیخ، بی‌خم.

(نقیض «کج»)

ع: قویم، مُسْتَقِیم، بلا عَوَج، مُعْتَدِل.

بی‌خهو

ل: وریا، خه‌ره. [بیدار، نه‌خه‌رتور]

ف: بی‌خواب، بیدار.

ع: ساهر، سهران، سهار، سهد، اُرُق، اُرُق.

بی‌خه‌وی

ل: وریایی، خه‌ره‌یون، بیداری. [خه‌بهر برون،

خه‌ولینه‌کوتن]

ف: بی‌خوابی، بیداری.

ع: سهر، سهد، اُرُق.

بی‌خه‌یاَل

ل: بی‌بیز، بی‌تیاژ، بی‌په‌ژاره. [خاترجه‌م، ناسوده]

ف: بی‌اندیشه، بی‌نیاز.

ع: فارغ، فاره، رافه، فارغ البال، فاره الخیال، رکیه

الحال.

بی‌خه‌یاَل

ل: هاگو، کتوپر. [ده‌سبه‌جی، بی‌لیک‌دانه‌ره]

ف: زیوده، ناآندیش، سترس‌ری، بی‌آندیشه.

ع: رَجِيل، مُرْتَجِل. اِرْتَجَالًا، بَذَاهَةً، بَدِيهَةً، بَادِرَةً،
بِدُونِ فِكْرِ، مِنْ دُونِ قَصْدٍ.

بی‌فکر

ل: بی‌فکر، بی‌سور. [بی‌سور، بی‌کمال]

ف: بی‌سود، بی‌بهره.

ع: عَبَثٌ، بَلَسٌ، اُبَيْقَرٌ، لَا طَائِلَ، عَدِيمُ النُّفَعِ.

بی‌نفع

ل: زور، ستم. [ناهم‌ق]

ف: زور، ستم، بیداد، آواز.

ع: ظَلَمٌ، جَوْرٌ، تَعْدِيٌّ، ضَمِيمٌ، غَشَمٌ، عَسَفٌ،
اِعْتِسَافٌ.

بی‌نادر

ل: فر، پیشو، پیشمار. [زور، له زماره به‌در]

ف: بسیار، بی‌مر، بی‌شمار.

ع: کَثِيرٌ، وَافِرٌ، غَيْرُ مَعْدُودٍ.

بی‌نادر

ل: ریا، خور، [نه‌خورتور، هوشیار]

ف: بیدار، هوشیار.

ع: يَقْظَانٌ، سَهْرَانٌ، سَاهِرٌ، اَرَقٌ، مُتَيَقِّظٌ، مُتَنَبِّهٌ،
سَهْدٌ.

بی‌دار

ل: بی‌درخت. [جنگلی بی‌دارودرخت]

ف: بی‌درخت.

ع: بِلَا شَجَرٍ، غَيْرُ مُشَجَّرٍ.

بی‌نادر و بیدار

ل: خرم‌بو کردن، ریاور کردن. [له‌خور هستاندن]

ف: بیدار کردن، از خواب بلند کردن.

ع: اِيقَاطٌ، اِهْبَابٌ، ثَنِيَّةٌ، ثَابِيَةٌ، ثَفْطَيْنٌ، ثَارِقٌ،
اِيرَاقٌ، اِسْهَارٌ.

بی‌ناری

ل: ریا، شمروریا، [بی‌خوری]

ف: بیداری، بی‌خوابی.

ع: سُهَادٌ، سَهْدٌ، سُهْدٌ، سَهَرٌ، اَرَقٌ، هُبُوبٌ، يَقْظَةٌ.

بی‌دان

ل: بی‌تو، [بی‌تو]

ف: بی‌دانه، بی‌تخم، بی‌جَنجه.

ع: بِلَا حَبٍّ، بِلَا لُبٍّ.

بی‌دانه — بی‌دان

بی‌دعوت — به‌دعوت

بی‌دل

ل: بی‌جهرگ، بی‌زور، ترس‌نوک. [خویری، ترس‌نوک]

ف: بی‌دل، کم‌دل، ترسو.

ع: جَبَانٌ، زَمَلٌ، خَائِفٌ، دَالِهٌ، ضَعْفُ النَّفْسِ.

بی‌دلی

ل: بی‌جهرگی، بی‌زوری، ترس‌نوک. [خویری، ترس‌نوک]

ترس‌نوک

ف: بی‌دلی، کم‌دلی، ترسو.

ع: جُبْنٌ، خَوْفٌ، دَلَهٌ، دُلُوهٌ، زَمَلٌ، ضَعْفُ النَّفْسِ.

بی‌دلی

ل: بی‌هم‌رسی، دل‌شکستن. [بی‌هم‌ری، دل‌نشانیدن]

ف: بی‌هم‌رسی، دل‌شکستن.

ع: فَنَاءُ الْقَلْبِ، فَقْدُ الْأَمَلِ، خِلَافُ الْمِيلِ، مُخَالَفَةُ
النَّفْسِ.

بی‌دوا

ل: بی‌زیان. [هسته‌ها، همیشه]

ف: بی‌پایان، بی‌انجام.

ع: اَبْدِيٌّ، سَرْمَدِيٌّ، غَيْرُ مُتَنَاهِيٍّ.

بی‌دوایی

ل: بی‌زیانی. [همیشه‌ی، هسته‌ها]

ف: بی‌پایانی، بی‌انجامی.

ع: اَبْدِيَّةٌ، سَرْمَدِيَّةٌ، عَدَمُ الثَّنَاهِي.

بی‌دور

ل: بی‌مه‌لون، بی‌کس. [بی‌مه‌نزل: بی‌کس و بیدار]

ف: بی‌خانمان، بی‌کس، بی‌واره.

ع: زَرَم، مَبُور، عَدِيمُ الْمَاوِي.

بی‌دهس

ك: دهس‌پریاگ. [بی‌دهست، دهس‌پراو]

ف: بی‌دست، دست بُریده.

ع: أَقْطَع، أَشَلَّ، مَيْدِي، مَقْطُوعُ الْيَدِ، عَدِيمُ الْيَدِ.

بی‌دهس

ك: هیچ لینه‌هاتگ، دام‌گ. [بی‌دهسلات، دامار]

ف: بی‌دست، ناتوان، درمانده.

ع: عاجز، ذلیل.

بی‌ده‌سنوئز

[ك: ده‌سنوئز شكار، ده‌سنوئز نه‌گرتو]

ف: بی‌دست‌نماز.

ع: مُحَدَّث، غَيْرُ مُتَوَضِّعٍ.

بی‌ده‌سنوئزی

[ك: ده‌سنوئز شكان، ده‌سنوئز نه‌بورن]

ف: بی‌دست‌نمازی.

ع: حَدَّث، عَدَمُ الْوُضُوءِ.

بی‌ده‌موپل

ك: كه‌ده‌هن. [كه‌دهسه، لینه‌هاترو]

ف: كه‌دهن، ناشایسته، لَفْتَرِه. كم‌گفتار.

ع: مُهْمَل، فَاقِدُ الْإِسْتِعْدَادِ، عَدِيمُ الْإِيَّاقَةِ، قَلِيلُ

لِلنُّطْقِ.

بی‌ده‌نگ

ك: بی‌سدها، نارام. [بی‌چرکه]

ف: بی‌صدا، آهسته، آرام.

ع: سَرَأٌ، خَفِيَّةٌ، نِجَاءٌ.

بی‌ده‌نگ!

ك: رسا، بی‌سدها! [وستا]

ف: بی‌صدا، بی‌سخن!

ع: مَهْمَا، مَمَامَا، أَسْكُتَا

بی‌ده‌نگ کردن

ك: بی‌سدها کردن، نارام کردن. [بی‌سهه کردن، چرکه

لین‌پین

ف: بی‌صدا کردن، آرام کردن، خاموش کردن.

ع: إِسْكَات، إِصْمَات، إِعْوَاص، إِفْحَام، إِزْهَام، هَدَن،

تَهْدِين. اِرْضَاء.

بی‌ده‌نگی

ك: بی‌سدهایی. [نارامی، وسکتی]

ف: بی‌صدایی، بی‌گفتاری.

ع: سَكُوت، سَكْت، سَكَات، سَاكُوتَة، مُمُوت،

سُمُوت. صَبْر، إِطْرَاق.

بی‌ده‌نگی

ك: بی‌سدهایی، نارامی. [به‌هتاشی، بی‌چرکه]

ف: بی‌صدایی، آرامی، آهسته.

ع: سَرَأٌ، خَفِيَّةٌ، نِجَاءٌ.

بی‌دیان

[ك: بی‌دان، بی‌دانا]

ف: بی‌دندان.

ع: فَاقِدِ الْأَسْنَانِ.

بی‌دین

ك: بی‌تاین. [کافر، بی‌پروا]

ف: بُلْغَنْدَر، بُلْغَنْدَر، بُلْغَنْدَر، دُرُونْد، بی‌آیین،

بی‌کیش.

ع: كَافِر، مُلْحِد، فَاسِق، زَنْدِيق، لَامِذْهَب.

بیر

ك: چا، چانار، نارچا. [چالار]

ف: چاه، بیل، چاه آب. کروود.

ع: بَر، جُبْ، كُرْ، قَلِيب، قُلُود، طَوِي، عَيْلَم، قَلَرَم،

خَسِيف، رَكِيَّة. زَوْرَاء.

بیر

ك: هوش، یاد. [هیز، نکر]

ف: بیر، ویر، یاد، هوش، دُهون، اَزْبیر، اَزْبِر.

ع: خَاطِر، ذِكْر، فِكْر، حِفْظ.

بیرا!

ل: بیرانه! [بهنه]

ف: بیار! بیاور! باور!

ع: هات! هام!

بیرا

ل: بیرموش، بیرتاین. [بیریزدان، بیرتینساف]

ف: بیرریواز، بیرآزرم، بیرآیین، ستمگر.

(بیرانصاف، بیروجدان)

ع: ظلام، غدار.

بیرانه! - بیرا

بیرچوون

ل: له بیرچوون، فیراموش چوون، فیراموش کردن،

له یادیروین. [له بیرنمان، له یاد کردن]

ف: فراموش شدن، فراموش کردن، از یاد رفتن،

از بیر رفتن.

ع: نسیان، نهل.

بیر خستن

ل: یاد خستن. [بیرهنانه]

ف: یاد انداختن، بیر انداختن.

ع: انکار، اخطار.

بیر قوول

ل: بیر لره توول. [چالاری بیرن]

ف: کروود.

ع: زوراء.

بیرگهفتن

ل: یاد گهفتن، یاد هاتن. [بیرهاتنه]

ف: یاد افتادن، یاد آمدن، بیرآمدن.

ع: ذکر، تذکر، خطور.

بیرگا

ل: یادگا، یادگه، بیرگه. [خه یالگه (گهغینهی خه یال).]

ف: بیرگاه، یادگاه، هوشگاه.

ع: مُحَيَّة، خزانة الخيال.

بیرمشک

ل: بیرمشک. [بیرمشک: جوزہ «بیر» یه که.]

ف: بیردمشک، مشک بید، شاه بید، گله موش،

گربه بید، پنجه گربه، گربگو، کیوده، بهرامه،

بیردطبری.

ع: رَنف، بِهرامَج، خلاف بلخی.

بیرنامه

ل: یادنامه. [ددهتیری بیردیری.]

ف: یادنامه. [دفتر خاطرات]

ع: خاطرة.

بیرو - ولین [دشه یه کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

بیرو

ل: که میرو، شهرمدار. [شهرمن]

ف: بیرو، کمرو، باشرم.

ع: حَشیم، مُحْتَشَم، خَجَل، خجلان، مُغْضی،

غاضبی، مُسْتَحیی.

بیروونی

ل: دیواخان. [دیواخانه، دیروخان]

ف: بیرونی، دیوان خان.

ع: بَهوت، ماین، مُحکَمَة.

بیره بیره

ل: وارواره، کم کم، یه که یه که. [دانه دانه، رده رده]

ف: کم کم، وارده واره. دانه دانه، یک یک.

ع: دَفَعَات، اَقْساطاً، مُتَدَرَجاً، کَرَات، شوی شوی.

أَبْعاضاً.

بیرهنگی

ل: بیرچوونی. [بیر شیره یی، بیر چوتیه تی]

ف: بیرنگی، بیرچونی.

ع: ذات بَحْت، هُوَیَة مُطْلَقَة.

بیره و کردن

ل: پدژاره. [پدروشی (یادکردنه یی رابردو).]

ف: انگاره. (یاد گذشته کردن)

ع: تَذْكُرْ، تَفَكَّرْ، تَرَوِي.

بیرهوه

ل: له بیر بورن. (به بیردهی من.) [له یاد بورن]

ف: یادآور، یاد داشتَن.

ع: مُدَّةُ الْعُمُر.

بیژیش

ل: لورسکه، دکل. [لاری بی‌مرد، ده‌مردت]

ف: دکل، دگل، نکل، نگل، ریدک، کلوک،

بی‌ریش، بچه.

ع: أَمْرَدٌ، وَصِيفٌ، غَلامٌ.

بیژینگه

ل: هه‌له‌ت. [لاری]

ف: باخسه، پیغوله، پیغله، بی‌راهه.

ع: مَعْمِيَّةٌ، مَعْسِفٌ، (تَعْسُفٌ)، مَحِيدٌ.

بیژا

[ل: گیاهه‌کی بوخوشه و ده‌کرته ناو ترشیات.]

ف: بیژا، زلنگ، ششاک، (علفی است معطر

مخصوص ترشی.)

ع: قِرْصَفَتَةٌ.

بیژات

ل: بی‌لور، ترسول، که‌دل. [بی‌جهرگ، خویبری]

ف: ترسو، کم‌دل.

ع: جَبَانٌ، خَائِفٌ، دَالِهٌ، زَمَلٌ، ضَعِيفُ النَّفْسِ.

بیژار

ل: هه‌راس. [ره‌یز]

ف: بیژار، گریزان، ستوه.

ع: مُنْفَرٌ، مُنْقَرَزٌ، مُنْكَرٌ، مُشْمَرٌ، مُسْتَكْرَهٌ، مَلُولٌ.

بیژنگ

ل: مژن. [بیژد]

ف: ویار، کیارا، تاس، تاسه، تفسه، تلواسه،

تالواسه، بیار.

ع: وَحَمٌ، وَحَامٌ.

بیژکهوان

ل: مژنه‌وان. [بیژوکه‌ر]

ف: ویاړمند، کیارا.

ع: وَحَمٌ، وَحْمَى.

بیژوان

ل: لال. [لال]

ف: لال، بی‌زبان، گنگ.

ع: أَحْرَسٌ، أَبْکَمٌ.

بیژیک

ل: که‌فنگره، هه‌لکه‌فنگ. [بیژار، له‌به‌رچاروکه‌وتور]

ف: ورافتاده، از چشم افتاده.

ع: مَنفُورٌ، مُسْتَقَرٌّ، مُسْتَكْرَهٌ، مَرْغُوبٌ عَنْهُ، مَمْلُولٌ،

ملکیل.

بیژیان

ل: که‌فتنه‌ره، که‌فتن، هه‌لکه‌فتن. [بیژان، له‌به‌رچاروکه‌وتن]

ف: ورافتادن، از چشم افتادن، بی‌زار شدن،

بی‌زیدن.

ع: ثَفَرَةٌ، اسْتِقْرَازٌ، اسْتِكْرَاهٌ، مَلَانَةٌ، سَامٌ.

بیژان

ل: تدفانن، بیژنگ‌کردن. [له‌بیژنگ‌دان]

ف: بیختن، گریبال کردن.

ع: تَخَلٌّ، هَلْهَلَةٌ، غَرِيْلَةٌ، كَرِيْلَةٌ، نُسْفٌ.

بیژن

ل: بی‌بیجاگ، قازاخ. [سه‌لت، ره‌به‌ن]

ف: بیوه، بیوه‌مرد، بی‌زن، بی‌ژن، هیرسا.

ع: أَيْمٌ، ثَيْبٌ، غَرَبٌ، بَقُولٌ، صَارُورٌ، صَرُورٌ، مُكْسَعٌ.

بیژن

ل: سه‌ره‌ن. [که‌ر (دابیژره‌ی گهره.)]

ف: خاک‌بیژ. (غریبال بزرگ)

ع: مَذْرَاقٌ، مَنسَاحٌ، مَنسَفٌ.

بیژنگ

(کرماجی است.)

ع: سَمَاع، اِسْتِمَاع.

بیسه!

ل: بوئسه! [راوسته، برسته!]

ف: به ایست، بایسه، وایسه، وایست!

ع: قَفْ، عَلَى مَكَانِكَ، اِنْتَصِبْ، قُمْ، اِسْتَقِمْ،

اصْبِرْ!

بی سهروین

ل: همیشه بی. [هرویو و همرمار]

ف: همیشگی، بوباش، جاوید، جاودان،

بی سروتّه، پایدار.

ع: دَائِم، باقِی، سَرْمَدِی، اَزَلِی و اَبَدِی.

بی سهروین ← **بی سهروپا، هوزه هرهف**

بی سهروپا

ل: بی سهرودم، بی سهروتا، بیهوده. [بی سهروین،

تیکه لوتیکه] (قسه بی مانا.)

ف: بی سروتّه، بی سروتّم، بیهوده، بیهده،

پزهوده، بی یاسا، (حرف بی معنی)

ع: لَعُو، مُزْخَرَف، غُلَط، هَذَر، سَقَط، هَذِیَان.

بی سهروپا

ل: نه لوجه لو. [رهشوروت. خوری]

ف: بی سهروپا، هَشَنگ، جَلُو، لَفْتَره، اَباش،

کمینّه، اوباش، اَباشه.

ع: اَرَاذِل، اَجَلَف، قَفَاف، اَخْلَاط، خُشَارَة، رَعَاع،

سِفَلَة، سَفَلَة، اَوْبَاش، اَبَاش، هُبَاشه، اَوْتَاش، رِذَال.

بی سهروتا ← **بی سهروپا، هوزه هرهف**

بی سهره تا

ل: بی بدرایی، همیشه بی. [هرویو، بی تیشینه]

ف: دیرینه، بی آغاز، دیرین.

ع: اَزَلِی، لا بَدَائِی، بِلا اَوَّل.

بی سهره تایی

ل: همیشه. [هرویو، بی تیشینه برون]

ف: همیشگی، بی آغازی، دیرینگی.

ع: اَزَل، لا بَدَایَة، لا اَوَّلِیَة، بِلا اِبْتِدَائیَة.

بی سهواد

ل: نه خوته، نومی. [نه خوتندوار]

ف: بامی، ناخوانده، نه خوانده.

ع: عامِی، اُمّی.

بی سیم

ل: بتتل. [لاسلی (ته له گرافی بتتل).]

ف: بی سیم، (تلگراف بی سیم)

ع: لاسلک.

بی تشک

ل: بنگرمان. [بی سز، بی دردی]

ف: بی گمان، بی جگاری.

ع: بَتّی، قَطْعِی، بِلا قَرْدِید.

بی تشک

ل: بیشکه، گاراره. [لَنک]

ف: گهواره، گاهواره، گاواره، گاخواره، گوواره.

ع: مَهْد، مَنَر.

وینه

بی تشکه ← **بی تشک**

بی شو

ل: پیداد، بی سامان، بی شمار، فراوان. [بی شمار]

ف: بسیار، بی شمار، بیمر، فراوان.

ع: کَثِیر، عَظِیم، جَزِیل، غَیر مَعْدُود.

بی شوو

ل: بیترن. [زنی شورمردو یا ته لادرار.]

ف: کائِم، طَل، بیوه، بی شوهر.

ع: اَیم، بَقُول، عَوَان، عَزِیَة، کُیْبَة.

بیته

ل: دارسان، چنارسان. [لیتهوار، دارستان]

ف: بیشه، ایشه، غیشه، ویشه، تیماس.

ع: غاب، غایبه، ایکه، اَجم، اَجمه، غیل، خیس،
عَرین، زازَه، غَیضَه، وِکَمَه.

بیشهرم

ک: بی-تاپرو، کاولی، روش، قوتش، کولش،
داشزیاک. [بی-حیا]
ف: بی-شرم، بی-آبرو، دول، لول، کلوک، بلایه،
بلایه، لُکام، خُلولیا، چیره.

ع: بَذی، بَذی، شِکس، شِرس، دَرِب، وَقح.

بیتهار

ک: همزه، بیشهرم، بی-تاپرو. [بی-حیا]
ف: ستروک، هرزه، بی-شرم، بی-آبرو.

ع: وَقح، بَذی، بَذی.

بی-مقل

ک: گهوج، نادان، [نه-فام]
ف: خویله، خوئله، هُگ، غُت، بَرناس، غُتفَر،
سَندَل، بی-خرَد، نادان، بی-دانش.

ع: اَبَلَه، اَحَمَق، اَموَج، غِبی، جِلَف، لا یَعْمَل، لا
یَشْعُر.

بی-فایده

ک: بی-یاره، بی-سرد. [بی-که-لک]

ف: بی-سود، بی-بهره، بیهوده.

ع: لَعُو، عَبَث، لا طائِل، فاقِد المُنْتِجَة.

بیشهر

ک: بینکاره، به-کارنه-خواردگ. [له-کارکه-وتور، سه-قت]

ف: بینکاره، آخال.

ع: سَقَط.

بیشهرار

ک: بی-تار، بی-تاوشت، بی-تارام، نانسورده. [بی-تاب،
هدراسان]

ف: بی-تاب، تیپ، بی-تابش، بی-آرام، نانسوده،
شتاب-زده.

ع: مُضْطَرِب، مُنْزَعِج، قَلَق.

بیشهراری

ک: بی-تاری، بی-تاوشتی، بی-تارامی، نانسورده-گه-ری.
[بی-تابی، هدراسانی]

ف: تَب، تَباک، تَبیش، تاسه، تلواسه، تالواسه،
بی-تابی، بی-تابشی، بی-آرامی، شتاب-زدگی،
ناآسودگی.

ع: اَضْطِرَاب، جَزَع، رُعَج، اِنْزِعَاج، قَلَق.

بی-قیمهات

ک: گران. [به-نرخ]
ف: اَشْنا، گران-بها، گران-مایه.

ع: غالی، یَتِیمَة.

بی-قیمهات

ک: بی-تدریس، هیچ-نهیگ، ناشایس، بی-شایسه. [بی-ترخ]
ف: بی-بها، هیچ-نیرزیده، ناشایسته، کم-بها.

ع: لا شَیْء، غَیر قابل، سَقَط.

بینکار

ک: به-تاز. [بی-تیش]

ف: ستروک، بی-کار، هنجام.

ع: بَطَال، عَمَال، مِیَاط، باطل، عاطِل، مُتَعَطِل،
مُعَطَل. فارغ.

بینکاره

ک: له-که-تنه، له-کارته. [نه-مه-ل، له-شگران]

ف: اژهان، اژگان، جَمَند، بی-کاره.

ع: دَنع، مُهْمَل، هَمَل.

بینکاره

ک: زوله-ک، بی-نهر. [له-کارکه-وتور، سه-قت]

ف: پَرکَم، آخال، آقال، خَمَاش، خَمَاشه،
خَلاشه، بی-کاره، آفگندنی، به-کارنیامده،
به-کارنیامدنی.

ع: قَشَب، سَقَط، سَقَاطَة، بائِق.

بینکاری

ك: به تالی. [بی تیشی]

ف: بینکاری، ستروکی.

ع: بَطَاة، تَعْمِیل، تَعْمَل.

بینکس

ك: یتدر. [تدیا، بی یاور]

ف: بیواره، بی کس.

ع: زَیم، صُنْبُور، عَدِیم النَّاصِر.

بینکھ یف

ك: تهمین، خه مین، په شیو، خه مبار. [دلته نگ]

ف: اندوهناک، غمناک، غمگین، آندوهگین،

أفسرده، نژند.

ع: حَزین، شَجی، کَسِب، کَسِل، مَهْموم، مَقْموم،

مَحْزُون.

بینکار

ك: خویرایی، مفته. [سوخره. کاری زړه ملیز]

ف: مَجْرَک، مَجْرَک، شاکر، آلاخ، شیکار، بی مُزد،

بیگار.

ع: سُخْرَة، کُلْفَة، مَجَانی.

بینکاری

ك: خویرایی، مفته کی. [کاری زړه ملی کردن]

ف: مَجْرَکی، مَجْرَکی، شیکاری. شاکری، آلاخی،

بیگاری.

ع: سُخْرَی، تَکْلِیفی، مَجَانی.

بینکانه

ك: غمواره، نه شناس. [ندناس، بیانی]

ف: بیگانه، ناشناس.

ع: أَجْنَبِي، أَجْنَب، وَلِجَة، أَغْيَار.

بینکری

ك: راس، ساف. [راست، بی گرنج]

ف: راست، بی گره.

ع: مُسْتَقِیم، مُعْتَدِل، بِلَا حَبْرَة.

بینکونا

ك: بی تاوان، ناتاوان، پاک. [دور له هډه، روسوړ]

ف: بی گناه، پاک، پاک دامن، پاسادگار، پارسا،

پرهیزگار.

ع: مَعْصوم، غَیر مُجْرِم، طَاهِر، بَرِيء، مُبْرَأ.

بینلانه شې

ك: دور له روی تیر. [بی تده بی نه یت. په رښتی قایم

یت.]

ف: دور از روی شما.

ع: بَلَا تَشْبِیه.

بیلغه رز (بالفرض)

ك: کردم، گرم. [گرم، وام دانا]

ف: شمرش، گیرم.

ع: بالفرض، فرضاً، تَقْدِیراً، عَلٰی تَقْدِیر (کذا).

بینل

ك: نه سپار، نه سپر. [پنمهړه]

ف: بیل، سپار، اسپار.

ع: مَحْفَر، مَقْلَب، مَعْرِقَة.

بینلا

ك: بیلا، بلا. [بیتله، لینگه پړ]

ف: بل، بېل، بېل، بگزار، مان!

ع: أَهْمَل، دَخ، ذَرَا

بیلانه! — بینلا!

بیلچه

ك: یتلکار. [مدسه: یتلاسی بچوړک]

ف: بیلچه، بیل کار.

ع: مِجْرَقَة، مِکَاش.

بینکری

ك: راس، ساف. [راست، بی گرنج]

بینلو

ك: گانی. [گوته گانی (چاودگی به هاری).]

ف: چشمه. (چشمه ی بهاری).

ع: ینبوع.

بیله هم

[ك: گیاهی کی وهك «ههنگوان» وایه، تامی تاله.]

ف: علفی است شبیه به «گلپیر»، طعم آن تلخ است.

بیم

ك: ترس، سام، پدروا، باك. [خوف]

ف: ترس، هراس، بیم، سهم، پروا، پرواس، نهاز، شکوه، زلیف، خواس، چفر، چفرز، نهیو، خزرزک، باک، آندیشه.

ع: خَوْف، رُعْب، رُهب، دُعْر، جُبْن، تَخْب، قَرَق، وَجَل، مَوَل، قَرْع، خَشِیة، خِیفة، رَهْبَة، هَبِیة، مَخَافَة، هَلَع، هَلَل، وَهْم.

بیمار

ك: ناخوش، ناساق، ناساز، خسه، ددرده دار. [نه خوش]

ف: بیمار، ناساز، ناخوش، خسته، مار، مده.

ع: مَرِیض، عَلِیل، سَقِیم، وَهیم، وَصِب، دَوِی، دَنَف، حَرَض، داء.

بیماریه زنی

ك: پدرسار. [ستهر، نه خوشکار: چاودیری نه خوش].

ف: زوار، پرستار، بیمارپرست.

ع: مُدَوِی، حاضِن، خادم.

بیماریه زنی

ك: پدرساری. [نه خوشکاری]

ف: زواری، پرستاری، بیمارپرستی.

ع: ادواء، خِدْمَة، حِضَانَة.

بیمارسان

ك: خسه خانه. [نه خوشخانه]

ف: مارسان، مارستان، بیمارسان، بیمارستان.

(مریض خانه)

ع: دارُ الشِّفاء، دارُ المَرَضِی، مارستان.

بیماری

ك: ناخوشی، ناساقی، ناسازی، ددرده داری. [نه خوشی]

ف: ماری، بیماری، ناخوشی، ناسازی، خستگی، مُدگی.

ع: مَرَض، سُقَم، سَقَم، سَقَام، حَرَض، دَنَف، دَوِی، وَصِب، وَصَم، داء.

بیمان

ك: فیسار، فلان. [کابرا (له گه) «فلان» دیت: فلان و

بیان]

ف: بهمان، باهمان، بیستار، فُلان. (مرادف فلان

است.)

ع: فُلان

بی مایه

ك: نه تیر. [هه لئه ماتو (هه بری هه لئه ماتو).]

ف: خُشکوا، خُشکفا، بی مایه.

ع: قَطِیر.

بی مشک ← بیرمشک

بی مویالات

ك: بی تاین. [گوته دیر]

ف: بی آیین، بُلغندر.

ع: فاسِق، فاجر، لایبالی.

بی مه جنوون

ك: شره بی. [شهنگه بی]

ف: بیدموله، بید مجنون.

ع: خَلَف مجنونی.

بیمهزه

ك: بیتام. [بی چیر]

ف: بی مزه.

ع: تَفَه، قَرَف، مَلِیخ، مَسِیخ، سَلِیخ.

بی مه ژگ

ك: گنج، گهرج، بی‌مه‌غز. [بی‌میشك]

ف: بی‌مغز، سبک‌مغز، بی‌خرد، دنگ، دنگل، تیماو، کالیوه، کالیو، گنج.

ع: غَبِي، بَلِيد، اَبْلَه، اَهْوَج، لَا يَعْقِل، لَا يَشْعُر.

بیتمه‌عنا

ك: بی‌دَیَر، بی‌چَر، بی‌سَروَتا. [پوچ، بی‌مانا]

ف: بی‌چم، بی‌آرش، بی‌سروته.

ع: نَقَو، مُهْمَل، لَا مَعْنِي.

بی‌مه‌غز ← بی‌مه‌زك

بی‌مه‌یل

ك: بی‌هوه‌س، سَرد. [دلسارد، بی‌داز]

ف: بی‌هوس، بی‌آرزو، سَرَد.

ع: فَاقِدُ الْمَيْل، غَيْر مَائِل.

بی‌مه‌یللی

ك: بی‌هوه‌سی، سَردی. [دلساردی، بی‌دازی]

ف: بی‌هوسی، بی‌کامی، سَرَدی.

ع: عَدَمُ الرَّغْبَةِ، عَدَمُ تَمَائِل، فَقْدُ الْمَيْل.

بین

ل: لَوْتُ. [که‌پز]

ف: بیننی

ع: أَنْف

بین

[ك: ئیوه‌ره‌رن! هه‌روه‌ها: ئه‌وان بگه‌نه به‌روه‌ه.]

ف: بیاییدا، بیایند.

ع: اِئْتَوْا، یَاتُوا.

بین

ك: بَو، [بَوَن (وشه‌یه‌کی کرماجیه.)]

ف: بو، بوی. (کرماجی است.)

ع: رَائِحَة.

بینا

ك: وینا، ناگا. [چارساخ، شارمزا]

ف: بینا، دیده‌ور، آگاه.

ع: بَصِير، خَبِير.

بیناو ← عالم موکاشه‌فه

بی‌ناو

ك: بی‌تاره. [نه‌ناس]

ف: بی‌نام، گمنام.

ع: خَامِل، نَكْرَة، مُعْتَرِل، حَقِير، ذَنِي.

بی‌ناوکه

ك: ناچیز، نه‌دار. [(که‌ستیک که به پوالت دهرله‌مهند و له

دهرونه‌ره ه‌زار بیت.)]

ف: ناچیز، گدا، بی‌چیز. (کسی که ظاهراً دارا و

باطناً گدا باشد.)

ع: مُعْسِر، فَقِير.

بی‌ناوه ← بی‌ناو

بینایی

ك: چار، دیده. [دیه، چه‌م]

ف: چشم، دیده، بینایی.

ع: عَيْن، بَصَر.

بینایی

ك: سوما، وینایی، سوما‌ی چار. [هه‌ستی بینن.]

ف: بینش، بینایی، دیدار.

ع: بَاصِرَة، قُوَّةُ بَاصِرَة.

بی‌نصیو

ك: بیتوری، بیتبه‌ش، بیتباره. [به‌شچار]

ف: بی‌بهره، بی‌بخش.

ع: مَحْرُوم، خَائِب، بِلَا نَصِيب.

بینگ

ك: هه‌نسه. [پشرو]

ف: دم، زه‌شت.

ع: نَفْس.

بی‌نوئیز

ك: پیسار، خوتن که‌فتگ. [نافه‌تیک که له عوزده‌ایه.]

ف: دشتان، پدیساری.

ع: حائِض، طامِث، عاذِرَه.

بی توئیژی

ل: پیساری، خرین که فتن. [چه یز (عاده‌تی ژنانه).]

ف: دَشتانی، پدیسار، خون افتادن. (عادت ژنانه)

ع: حِیْض، طَمِث، عَذْر.

بی نه‌یز

ل: بی‌جور، بی‌جفت، بی‌مانه‌ند. [بی‌دینه]

ف: تَهْم، تَنسُخ، تَنسُوق، بی‌جور، بی‌جفت، بی‌مانند.

ع: عَدِیمُ النُّظَر، عَدِیمُ المِثْل، فَرْد، مُتَفَرِّد.

بی نیاز

ل: دارا. [دوله‌مند]

ف: بی‌نیاز، دارا، توانگر.

ع: غَنِي، غَانِي، مُسْتَغْنِي، مُتَمَوِّل.

بی نیازی

ل: دارایی، دارابوین. [دوله‌مندی]

ف: بی‌نیازی، توانگری، دارایی، دارابودن.

ع: غِنَاء، غَنِي، غُنْيَان، تَمَوِّل.

بی‌واده

ل: نه‌خواریگ، بی‌دنگ، بانگ نه‌کریاک، دنگ نه‌کریاک.

[خولکنه کراو، نه‌خواروار]

ف: ناخوانده، ناخواسته.

ع: وَغْل، أَوْشَن.

بی‌واده هاتن

ل: بی‌دنگ هاتن. [بی‌خولک هاتن]

ف: ناخوانده آمدن.

ع: وَرَش، وَدُوش.

بی‌ور ← **ه‌هور** [رشته به یکی کرماجیه.] [کرماجی است.]

بی‌توه‌بیک

ل: ره‌بن، بی‌ژن. [سه‌لت]

ف: هیرسا، بیوه، بیوه‌مزد، بی‌ژن، بی‌ژن.

ع: اَیْم، ثَیْب، عَرَب، بَتُول، خَلِي، مُجَرَّد.

بی‌توه‌خت

ل: ناگا، کتوپر. [ناکار، نارخت]

ف: ناگاه، ناهنگام، بی‌گاه، بی‌هنگام.

ع: يَغْتَهُ، غَفْلَةً، بِلا مَوْقِع، غَیْر مَوْقِع.

بی‌توه‌خت

ل: نِتوَرَه. خوره‌زمرده. [نِتوَر، رَزْزِه‌ر]

ف: بی‌گاه، ایوار، سرشَب، شام، ناهنگام.

ع: غُرُوب، بَعْد العَصْرِ.

بی‌توه‌خت

ل: بی‌توهر، بی‌دوسرس. [بی‌دوهرت]

ف: بی‌رُست، بی‌دسترس.

ع: عَدِیمُ الفُرْصَة، فاقِد المَجال.

بی‌توهری

ل: بی‌تبه‌ش، بی‌باره، پادهره‌وا. [به‌شپاو]

ف: زَیْهَر، مَخِیدَه، بَر مَخِیدَه، پَر مَخِیدَه، بی‌بهره،

بی‌بخش، پانزه‌وا.

ع: عاق، مَحْرُوم، خائِب، بِلا نَصِیب، مَحْجُوب.

بی‌توهرن

ل: بی‌شور. [نافرستی شورمردو یا ته‌لاقدار.]

ف: بیوه، کائِم، طُل، بی‌شوهر، بیوه‌ژن.

ع: اَیْم، عَوان، عاهِل، بَتُول، ثَیْبَة، عَرَبَة، خَلِیَة،

تَرِیْکَة، مُقْلَمَة، حانِیَة.

بی‌توهرن کوشی

[ل: دانیشتن به لای منالده به بی‌توهرنی.]

ف: بیوه‌کوشی، بیوه‌نشینی. (نزد اولاد نشستن

بدون شوهر.)

ع: اِشْبال، حُنُو، اِحْناء، حَنَة، حَنان، عُکُوف.

بی‌توه‌فا

ل: بی‌توهرت. [بی‌توهرک]

ف: بیوتد، دوپل، دوریل، بی‌پیمان.

ع: غَدِر، غَدَار، هَمْلَع، عَدِیمُ الوَفاء.

بیټه فایي

ك: بیټه پنه تی. [بیټه مه کی]

ف: بیوتندی، دوبلی، دوربلی، بی پیمانی.

ع: غدر، عَدَمُ الْوَفَاء.

بیټه قره

ك: بی تارام، جیکه نه. [بی توتره، ناتارام]

ف: ناآرام، جُنْدِبان.

ع: نَزْ.

بیټه ی

ك: بی تازار. [بی ژیان]

ف: بی ژیان، بی آزار، بی آسیب.

ع: سَلِیم الطَّیْع.

بی هوش

ك: بی یر، فهراموشکار، بی یاد. [بی فکر]

ف: بی هوش، بی یاد، فراموش کار.

ع: نَسِی، نَاسِی، سَاهِی.

بیټهوش

ك: بیخوډه. [بوراره]

ف: بیټهوش، بی خویش، بیخوډ، شَمِیده،

فَرایوش.

ع: مَدْهوش، مَعْشِی، مَبْهوت، مَسْموت، مُغْمِی عَلَیه.

بیټهوشی

ك: بی یر، بی یاد، فهراموشکاری، فهراموشی.

[بی نکری]

ف: بی هوشی، بی یادی، فَرَامُوشی، فَرَامُوشی،

فَرَامُوش کاری.

ع: نَسِیان، سَهو، رَفَض.

بیټهوشی

ك: بیخوډی. [بورانه وده]

ف: بیټهوشی، بی خویشی، بیخوډی، فَرایوشی.

شَمِیدگی.

ع: دَهْش، غَشِی، بَهت، بَهت، غَشِیان، غَمِی، صَعْفَة،

سَبَت، غَمِی.

بیټه ووده

ك: بیخوډ، هَدَیْت، بی سهرتا، پوچ، بی چور. [بی مانا،

تیکه لو پیکه]

ف: فَلَاد، فَلَاده، پَره ووده، بیه ووده، بیه وده،

وادیا ب، پوچ، بی سَروَتَه، بی یاسا، خَنج،

مُرخَنج.

ع: هَذِیان، لُغو، هَذَر، غَلَط، سَقَط، لَا طَائِل، وَاهِی،

مَوَاهِی.

بی ههنجیر

ك: کړنگ. [کهرچه ک]

ف: بید آنجیر، طَمرا.

ع: حَزَوَع، طَمراء.

بی هیز

ك: بی گڼ، بی گړک، بی گړ، ناتوان. [لاراز]

ف: سته، تَرغده، چنگوکی، انگشتال، ناتوان.

ع: ضَعِیف، نُحِیف، حَرَض، خَدِر، کَلِیل، لاغِب،

مُضَنّی، شَل.

بی هیزی

ك: بی گڼی، بی گړیکی، بی گړی، نه تانی، ناتوانی.

[لارازی]

ف: سَتگی، تَرغَدگی، چنگوکی، انگشتالی،

ناتوانی.

ع: ضَعَف، ضَعْف، نُحَافَة، حَرَض، خَدَر، کَلال،

کُلول، شَلل.

بیي

[الك: داره بی.]

ف: بید. (درخت بید.)

بیي کول

ك: بیي. چتر، سهربریاگ. [بی. هه ټپاچار]

ف: بید، سربریده.

ع: خِلاف، عَرِیسه.

وینہ کانی پیتی ب



باروشه



بادیه



بادهوان



بادامه تاله



بادام



بابوله



باله



بالون



باله بهس



باروو



بارور



بار



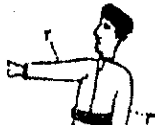
بال فشه و کردن



بالاشمه



بال C



بال B



بال A



بامیه



بامجان فرهنگی



بامجان



بالین



بانک



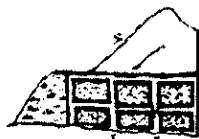
بتری



بایمقوش



باومقوز مت



باومر



بانما



باتکاتین

پ



(درخت، کوه...)

ع: عِرْق، عِرَاق، سَفَل، سِفل، سَافِلَة، تَحْت، ظِل.
حَضِيض.

پا

ل: رَكِيف، نَامِد. [قدم (قدمه) غیر، پی به خیر]

ف: پا، شگون، آمد. (خوش پا)

ع: قَدَم، قُدوم، اِقْبَال.

پانهوشار

ل: پاگیر، [تخته‌ی جولای].

ف: پاگیره، پافشار، پاؤزار، پاؤزار. (تخته‌ی

جولاهی است.)

ع: مَقْدَم.

پابازی

[ل: عِشْق‌بازی له ریگی «په»]

ف: پابازی.

ع: مُرَاجَلَة، تَجْمِيش، مُنَافَغات، مُعَاشَقَة.

پابه‌رجا

ل: پاروجی، پایدار. [راوستار، جیگیر]

ف: پد‌رام، نیوساد، پابرجا، پایدار، جاودان،

همیشه.

ع: ثَابِت، دَائِم، بَاقِي. وَطِید، وَاطِد.

پابه‌ره

پا

ل: فَاج، قَوْل، لَاق. [په]

ف: پا، پای.

ع: رَجَل، سَاق، قَدَم.

پا

ل: پاچکه، پایه. [پنچکه (بو نمونه: پنچکه‌ی میز و

کورسی)]

ف: پا، پایه. (پایه‌ی میز، صندلی مثلاً.)

ع: رَجْلَة، قَانِعة، (أَرَجَل، قَوَائِم)

پا

ل: پله. [پلیکه. (پله‌ی په‌یژه)]

ف: پایه، پله، پَفَنه. (پله‌ی نردبان)

ع: دَرَجَة.

پا

ل: سِبِه، ماشه. [په‌پیتکه (رهك: ماشه‌ی تفنگ)]

ف: پا، ماشه. (ماشه‌ی تفنگ مثلاً.)

ع: ضَامِنة.

وَنه-تَفَنَك (۲)

پا

ل: لا، سا، بن، بیخ. [ژیر، پاژ، سیتبر (رهك: بنی دیوار،

دروخت، کتو...)]

ف: بُن، بیخ، زیر، سایه. دامنه. (پای دیوار،

لک: پاوره، پاوره‌ی، شوال. [شه‌روال (وشه‌یه کی هه‌روامیه.)]
ف: ازار، شلوار، شوال، تَنبان، پاجامه. (اورامی است.)

ع: سروال، سروال، ثَبان، سرویل.

پا به زهوی نه کفتن

لک: خوه‌شه‌ماخی، شادی. [خوشحالی (نیدیومه.)]
ف: شادمانی، خرسندی، پا به زمین نیفتادن.
(کنایه است.)

ع: مَسْرَة، فَرَح، اِنْبِساط، نَشاط.

پا به په‌کا هاتن

[لک: سەرلێشتوان]

ف: پا به هم پیچیدن.

ع: خَطَل.

پابیل

[لک: برشتی یه‌ک پتمه‌ره. (پابیل کردن)]

ف: پابیل. (پابیل کردن)

ع: تَرَكُل.

پاپ

[لک: زانی پایبه‌رزی مه‌سیحیه‌کان. (جیگری عیسا.)]

ف: پاپ، پاپا. (نائب عیسی)

ع: پاپا.

پاپاخ

لک: شه‌که. [جۆره کلاریکه.]

ف: شکه، پاپاخ، کلاه قلمی.

ع: دَنِيَّة.

وینه-شکه >

پاپۆر

لک: که‌شتی. [که‌شتی هه‌لم.]

ف: پاپور، که‌شتی، که‌شتی آتشی.

ع: باخِرة، بابور.

پاپوش

لک: که‌وش، پالا، پیتلا. [پیتلار]

ف: پاپوش، پایزار، پافزار، پاوزار، پاجیله،
کفش، پالنگ. (← که‌وش)

ع: حِذاء، کوَت، قَفش، بابوج.

پاپه‌تی

لک: پیتخاس. [پیتخاس، بۆیتلار]

ف: پاپره‌نه، برهنه‌پا.

ع: حافی. (حاف)

پاپه‌جانی

[لک: بابوج (که‌وشی منداڵه.)]

ف: پاپه‌جانی، چاچله. (کفش بچگانه)

ع: قَفِيشَنه، بابوجه.

وینه‌ی هه‌یه.

پاپه‌ل

[لک: بنگه‌لا (به‌رامبه‌ری «سه‌ره‌ل»). واته: گه‌لا گه‌لی

خواره‌وی دره‌خت.]

ف: پابِرگ، پایین برگ. (ضد «سه‌ره‌ل»). به معنی

شاخه‌های پایین درخت.)

ع: سَوَافِل. (الأغصان)

پاپه‌ی

لک: په‌یجۆر. [لینکۆلەر، توێژەر]

ف: جویا، پیحو، پیحور، کنجکاو، یون، یوش،

پژوه، کاو‌نده، پژوهنده، خواهان.

ع: مُتَجَسِّس، مُتَفَحِّص، مُفْتِّش، طَالِب، مُسْتَقْصِی،

ناشد.

پاپه‌ی

لک: په‌یجۆری. [لینکۆلینه‌ره، تارتوی کردن]

ف: پیحویی، پیحوری، یوزه، یوزی، یوزش،

یوشه، یوشی، یوزیدن، یوشیدن، جویاشدن،

کاوش، کابش، کافش، کافتن، پژوهش،

کنجکاو، خواستن.

ع: نَشْد، نَشْدَة، تَفْحَص، تَفْتِيش، تَجَسُّس، تَعْقِيبُ

الأثر، طَلَب.

پایه‌ی

ل: دهره‌س، دهره‌ن. [خواربار]

ف: دربند، خواهان، جويا.

ع: مُتَقَيِّد، مُتَعَلِّق، مُعْتَلِق، مُحِب، هَوِي. (هَو)

پایپاده

ل: پیاده. [کسی که به پی دهرات، بهرام‌بری «سوار»]

ف: پیاده، پایپاده، پاسوار.

ع: راجِل، رَجَل، مُتَرَجِّل، رَجَالَة، ماشي (ج: مُشاة)،

فَیج، فَيَادَج، بَيَادَة.

پایپاساوین

ل: پوشین، پهنام کردن، شاردن‌ده، پوشانن. [دپوشین]

ف: پوشیدن، پنهان کردن، نهان کردن،

پَنام کردن، آبستن، نهفتن. چشم‌پوشیدن.

ع: کَتَم، سَتَر، إِخْفَاء، إِسْرَار، إِغْمَاض.

پایپچ

ل: موروس‌پنچ، مورچ‌پنچ. [پارچه‌ی کی باریک که ده‌پنچن

به دهری جومگی «پی» دا.]

ف: پایپچ، پالیک، مَچ‌پیچ.

ع: بابیج، رُساغ

پایپچ

ل: فُشَفْشَة، فِشَه‌کَشِیْتَه (نام‌رازیکی ناگربازی.)

ف: پایپچ، فُشَفْشَک. (اسباب آتش‌بازی است.)

ع: فُشَفْشَة.

پاتلوه

ل: پایپچ. [کاله]

ف: پایپچ، پاتابه، پالیک.

ع: بابیج.

پانه‌خت

ل: شانشین. [پایه‌خت]

ف: پای‌تخت، شاه‌نشین.

ع: عاصِمَة، مَرکَز، دَارُ السُّلْطَنَة.

پاتیل

ل: پاتیل، پاتیلَه، قازان. [مخچه‌ئی گهری سر همدراو.]

ف: پاتیل، پاتیلَه، پاتِلَه، نُوید. (قَزغان بزرگ

دهن گشاد)

ع: طَنجیر، هِلْجَاب.

وینه

پاتیل ← پاتیل

پاتیلَه ← پاتیل

پاجا

ل: یدکهر، پاژا، به‌جارتکا. [کتوپر، به‌یه‌کجاری]

ف: یکباره، یکهَو، پَهَو، همه.

ع: مَرَّة، دَفْعَة، بِالْمَرَّة، کُلَّا، وَاکُلْ.

پاجه‌له

ل: فریره. [چنجه‌له]

ف: پاهک، باهک، اَشکَنک، شَکَنجه.

ع: دَهَق.

پاچ

ل: پارچ. [قه‌زمه: قورنگی یدلدهم.]

ف: پاچ.

ع: مِحْفَر، مِحْفَار، مِعْرَق، مِعْوَل.

وینه

پاچال

ل: پیتچال (قولک‌ی جینگ‌پیتی جول، قه‌ساب، ناسنگر

و...)

ف: پاچال، پاچاهه. (چاله‌ی جای پای جولاه،

قصاب، آهنگر، و امثال آن.)

ع: مَطِيط.

پاچرا

ل: پتچرا: پای‌ی تاییدت بو چرا له‌سر دانان.]

ف: چراغپا، چراغپایه، چَرغَنَد، چَرغَنده.

ع: مَائِلَه، مِشْکَاة، مَسْرَجَة.

وینه <۲>

پاچرکی

ک: پی چرکه. [پی سرته]

ف: پاورچین، آهسته.

ع: تازُج، قور.

پاچه

ک: پا، پایه. پاچه که. [پیتچکه (بڼ نمونه: پیتچکه ی کورسی.)]

کوری.)]

ف: پا، پایه. (پایه ی کورسی مثلاً.)

ع: رجل، قائمه.

پاچکه کورسی

[ک: پیتچکه ی کورسی.]

ف: پای کورسی، پایه ی کورسی.

ع: رجلُ الكرسي، قائمة الكرسي.

پاچه و ناوزک

[ک: پی و ریگ]

ف: پاچه و روده.

ع: سَلَب.

پاچه

ک: پا، پاچه، پاچه که. [پن]

ف: پا، پاچه، پازه.

ع: كُرَاع.

پاچه ← لالغوه

پاچه مقول

ک: پشته پا، پادان. [پاشقول]

ف: سابود، سابور، سابوره، کولنگ، سَرید،

سَرَنَد، پُشت پا.

ع: شَغْرِيَّة، شَغْرِيَّة، شَغْرِيَّة، عَقُول، اِعْتِقَال.

پاچه که

ک: پاچه که. پا، پاچه. [پن (سدرپن، که له پاچه)]

ف: پا، پاچه، پازه. (کله پاچه)

ع: كُرَاع.

پاچه ی شوال

ک: دهرپاچه. [دهرلنگ]

ف: بذاق، بادره، پاچه ی شلوار.

ع: رجل، رجلُ السروال.

پاچین

ک: تاشین، هه لپاچین. [هه لپاچینی لقی درخت یا

سدرتاشین.)]

ف: بریدن، تراشیدن. (بریدن شاخه های

درخت یا تراشیدن سر)

ع: شَذَب، جَزَّ، حَلَق، قَرَض.

پاخستن

ک: مانیان، کورتهارردن، له پاکه فتن، جیه مان.

[له پی که رتن، دواکه رتن]

ف: از پا افتادن، خسته شدن، واماندن، ماندن،

جاماندن.

ع: عَيَّ، حَبَو، تَلَبَّس، وَقُوف، قُصُور.

پاخلیسکیان

ک: پاخزیان، خزیان. [پن خلیسکان، خزان]

ف: پا نغزیدن، نغزیدن.

ع: رَلَّةُ الْقَدَم، عَثَرَة، رَلَّة.

پاخلیسکیان

ک: نه زانکاری، گونا. [له پی ترازان (نیدیمه.)]

ف: گُناه، پانغز. (کنایه است.)

ع: عَثَر، رَلَّة، رَلَل، خَطَا.

پاخوا

ک: ته پ. [پیتخوی (پرنک قور یا گه نم یا...)]

ف: پاخواه، تپه. (مقداری از گل یا گندم مثلاً.)

ع: كُتْلَة.

پاخوښه

ک: پاشیل. [پیشیل (زویه که برویته قور و پاشان له بهر

هاتوچ و پیشیل کران پته و برویت و وشک برویته وه.)]

ف: پای خوښه، پاکوب. (زمین گل شده که از

کثرت تردد و پا خوردن سفت و خشک شده باشد.)

ع: مدْعُوس.

پاخه‌سوو

[ک: پیتخه‌سور، بدریوک]

ف: یَنگه.

ع: شَبِیْنَة، اَشَبِیْنَة

پادار

[ک: خاره‌ن پی (بهرام‌بری «برِیا»)]

ف: پادار. (ضد بی‌پا)

ع: ثُو رِجَل.

پادار

[ک: کوله‌کدی گهره یا کوه‌ره‌ی درخت، راته به‌شی

خواره‌ی.]

ف: پالار. (ستون بزرگ، تنه‌ی درخت، یعنی

قسمت پایین آن.)

ع: عِمَاد، دِعَامَة. جِذَع.

پادار

ک: پایدار، پاره‌می. [راوستار، جینگیر]

ف: پادار، پایدار، نیوساد، پایا، پاینده، جاودان.

ع: ثابت، دائم، باقی.

پادارانه

[ک: باجیکه که له بهرام‌بر مانده‌ی سربازوه له

دوره‌گی ده‌ستین.]

ف: پادارانه. (پولی است برای باقی بودن

سرباز از مالک می‌گیرند.)

ع: حَقُّ الْبَقَاء.

پاداری

ک: پافشاری. [پیداگرتن]

ف: ایستادگی، پافشاری

ع: اِسْتِقَامَة، ثَبَات.

پاداش

ک: قهره‌بو، قهرمی، نیتزا، پاداشت، سزا، عیتزا. [قهره‌بو

کردن‌ره‌ی چاکه یا خراپه.]

ف: پاداش، پاداشت، پادان، جاور، سزا، کَیْفَر،

پاداشن، بادآفره، داشاد، بادافراه، بادقَر، شیان،

آفراه.

ع: جَزَاء، أَجْر، عَوْض، بَدَل، مُكَافَات، ثَوَاب. عِقَاب،

عُقُوبَة، مُعَاقِبَة، مُجَازَات، عُقُوبَة، عَاقِبَة.

پاداشت ← پاداش

پاداشت به‌جی

ک: سزا. [توله، پاداشی خراپه]

ف: سزا، کَیْفَر، بادقَر، بادآفره، بادآفراه. آفراه.

ع: عِقَاب، عُقُوبَة، مُعَاقِبَة، عَاقِبَة، عُقُوبَة، جَزَاء،

مُجَازَة، مُكَافَات.

پاداشت خاصی

ک: نیتزا، قهره‌بو، قهرمی. [پاداشی چاکه]

ف: پادان، پاداش، پاداشت، جاور، پاداشن،

شیان، داشاد، کَیْفَر.

ع: جَزَاء، أَجْر، ثَوَاب، عَوْض، بَدَل.

پادان

ک: پالیدن، که‌دان، دزین. [له به‌شی خه‌لکی گرتنه‌ره.]

ف: پاردن، کم‌دادن، دزدیدن.

ع: بَخْس، سِرْقَة.

پادان

ک: پاچه‌تولی. [پاشقول]

ف: سابود، سابور، سابوره، کولنگ، سَرَنَد،

سَرَنَد، پشت‌پا، پادان، پشت‌پازدن.

ع: شَغَرِيَّة، شَغَرِيَّة، شَغَرِيَّة.

پادانه‌گز

ک: پاداری، خوه‌اری پاگه‌زدان. [پیداگرتن]

ف: پاداری، ایستادگی، خودداری، پافشاری،

پافشردن.

ع: ثبات، تحفظ، ثابتي، انضباط، اِزماع، استقامت.

پاداو

ك: بق. [كمري پاډاو. (كمري پاډاو.)]

ف: خړوهه، خړخسه، خړخشه، پادام،
پابه‌دام. (كېك پابه‌دام)

ع: ملواح.

پاداو

[ك: جزړه داوټكه. بهرامبهري «ده‌سداو».]

ف: داس، پادام. (نوعی از دام است، ضد
«ده‌سداو».)

ع: شړك، نصيب.

پادشا

ك: شا، پاشا. [سولتان، ده‌سلاندار]

ف: شه، شاه، رېشه، پادشاه، پادبان، پاسبان،
خداوند، نگاهبان، افسر.

ع: ملك، سلطان، شاه.

پادشايي

ك: شايي، پاشايي. [پاشاييتي، ده‌سلات]

ف: شهی، شاهي، پادشاهي، پادباني، پاسباني،
رېهگي، خداوندي.ع: ملكه، سلطه، قُدرة، سلطنة، عظمت، جبروت،
ملكوت، كبرياء.

پادنك

ك: دنگ، برنجكوت. [نامرازی چه‌تورك كوتان.]

ف: پادنك، پادنكه، برنج كوب.

ع: مھراس.

وینه-برنجكوت

پاده‌ره‌هوا

ك: بيټوري، بيټه‌ش، بيټاره. [به‌شپراو]

ف: زېهر، مخيده، پرمخيده، برمخيده، بي‌نهره،

بي‌بخش، پاندره‌هوا.

ع: عاق، محروم، خائب، محجوب، خارج، بلا
نصيب.

پاده‌شتي

ك: ده‌شتايي، ده‌شت. [ته‌ختان، پي‌ده‌شت]

ف: چلگه، هامون.

ع: هټير، سهل.

پاده‌و

ك: پاكار. [بهرده‌ست]

ف: پاډو، پاكار، پايكار.

ع: ساعي.

پار

[ك: كلانه]

ف: پار، دسته، كلافه، كلاف.

ع: رېبټه، مړېق.

وینه-پارکمر <۲>

پار

ك: پارسال، پاره‌كه. [سالي پيشور.]

ف: پار، پارسال.

ع: السنه العاصيه.

پلوازين

ك: پارسن. [ناگاداري كردن]

ف: پرهيزاندن.

ع: وقايع، حفظ، حراسته.

پاراسن-پارازن

پلواو

ك: تهر. [ته‌رجك، تيراو]

ف: پاراب، پړآب، تر.

ع: مرطوب، مبلول، مسقي.

پلواو

ك: بهراو، پايانر. [ناوي (زهريك كه له خوار ناروه بيت.)]

ف: پاراب، پارياب، پارياو، فاراب، فارياب، فاراو،

فاریاو. (زمینی است که در زیر آب واقع شده باشد.)

ع: ماهی، مَسَقَبی.

«پارتی»

ك: لاكوشكه، هداخوا، [لاينگر]

ف: دوستدار، هواخواه، كَمَك.

ع: مُحِب، حامي، مُدافع.

پارچ

ك: پاچ. [قزمه: قولنگی يهك دم].

ف: پاچ.

ع: مُحَر، مُحَار، مَعَرَق.

وینه ← پاچ

پارچه

ك: تيكه، كوت، برکه. [لەت]

ف: تيكه، پارچه، پاره، نُخت، نُشك، نُشكه.

ع: قِطْعَة، فِلْقَة، فِلْدَة، كِسْرَة، مِرْقَة، كِسْفَة، كَسِيفَة، جُمْلَة.

پارچه

ك: كورتان، كالا. [قوماش]

ف: پارچه، كالا، جامه، قُماش. اُروس، خواسته.

ع: يَز، مَتَاع، عَرَض، سِلْعَة، بِضَاعَة، ثُوب.

پارچهفروش

ك: بازرگان. [كورتانفروش]

ف: پارچهفروش، بازرگان.

ع: يَزَان، ثُواب، سَنَاع.

پارو

ك: پالدر، رانه‌کی. [پالدر: گوریسی بن کلکی يه‌کسم].

ف: پاردم، پالدم، گوزبان، رانه‌کی.

ع: ثَفَر.

وینه ← نشرمه <۲>

پارده

ك: كه‌نهك، خه‌نهق. زیواره، دیوار. [خه‌نهك: دیواری كووت].

ف: كنده، كَنْدَك، تَرَك، كالار، اَلَنَك، مورچال. نَبه، دیوار.

ع: حَفِیر، خَنْدَق. اِطار، جِدار.

پارسه

ك: گدایی، سَوان، لَه‌چَنی. [خواز: لَو‌کی]

ف: پارسه، پَرسه، نَریوزه، نَریوزه، نَریوزه، نَریوزه، نَریوزه، نَریوزه.

نَریوژی، نَریوژی، نَریوژی، نَریوژی، نَریوژی، نَریوژی، نَریوژی، نَریوژی.

گدایی، ساسی.

ع: تَكْدِي، تَسْوَل، تَسْوَل، تَكْفُف، اِسْتِكْفاف،

صَلْعَة، مَسْكَنَة، اِفْتِیاق. [صَعْلَة]

پارسه‌نگ

[ك: به‌ردیك كه ترازوی بی هارسه‌نگ ده‌كەن.]

ف: پارسنگ، پاسنگ، پاهنگ، پالكانه، ورسنگ.

ع: صَابُورَة.

پارك

ك: ده‌گا، كوَشك. [قه‌سر]

ف: پارك، پَرگوک، دستگاه. آرام، آرام‌بن.

ع: اَرَج، قَصْر.

پارکوله

ك: كوله. [بیج‌روی درو سالدی به‌راز و درنده.]

ف: توله، بَچه، پارتوله. (بچه‌ی پارسال خوک

و درندگان.)

ع: جِرو، وَلَد.

پارکەر

[ك: كلانه‌گر]

ف: پارگیر، كلانه‌گیر.

ع: مَرِیق.

وینه

پارکە

ك: كمرت، باور. [كمرت (به‌زایی نیتوان «تالانه».)]

ف: پُلوان، كَرت، كَرْد، كُرد، كُرد، كُرد. (بلندی بین

«تالانہ»

ع: کُرد.

وینہ-پیلور <۲>

پارو

[ا: بیل دارین.]

ف: خویہ، پارو، پاروب.

ع: مَر، رَفَش، مَرَفَشَه، مِجَرَفَه، مِقْحَا، مِسْحَا.

وینہ

پارو

ا: تیکہ-پارو، لوقہ (بڑ نمونہ: پارچہ یلک نان.

رشید کی کرمیہ.)

ف: پارہ، تیکہ، لخت، تکه، گراس. (لختی از نان

مثلاً. کرمجی است.)

ع: قِطْعَه، رُبْلَه، لُغْفَه، ثُبْرَه، لُغْمَه، لَبْکَه، کِسْرَه.

پاروکه

[ا: چیشتی که به برتنی پیگرنی منالوہ لیدہریت.]

ف: آشپا. (آشی که برای پا گرفتن بچه

می سازند.)

ع: تَمِشَاوِیَّه.

پاروکه

[ا: (پتروکه (مندالی تازه پیگرتو.)]

ف: بچه ای که تازه پا گرفته باشد.

پاروی که شتی

ا: چپہ. [سدرلی که شتی]

ف: چپہ، خَلَه، بیلہ، بیلک، فہ، پاروی کشتی.

ع: مَقْدَاف، مِجْدَاف، مُرْدِی.

وینہ

پارہ

[ا: (داری ولّاتی تورکیایہ، چل پارہ دہ کاتہ یلک

قروش.)]

ف: پارہ، (پول دولت ترکیه است، که چهل پارہ

یک قروش است.)

ع: مِصْرِیَّه، پارہ.

پلورہ

ا: پسرول-دراو (ہمہ مو جوڑہ دراوٹک. وشہ یہ کی

کرمجیہ.)

ف: پول. (مطلق پول. کرمجی است.)

ع: نَقْد، وَجہ، فُلُوس.

پارہ

ا: تیکہ، کوت، پارچہ، برکہ، بر. جزم. [لہت، ہش]

ف: تیکہ، پارہ، شکستہ. لخت، بَرخ، بَرخہ.

پلمہ، فرشیم، ورشیم.

ع: قِطْعَه، کُسَارَه، لَبْکَه، فِلْزَه، شَقْفَه، کِسْفَه، مِرْقَه.

رُقْعَه، بَعْض. جُزْء. ثُبْء. کُرَاسَه.

پارہ

ا: لالہ. [لہہ پارا نرہ]

ف: لایہ، تابو، خواہش، نیایش، زَنہار.

ع: لُوبِ التَّمَّاس. اسْتِغَاثَه، اسْتِغْمَان.

پارہ پوس-پوسپارہ

پارہ خشت

ا: کوتہ خشت. [لہتہ ناجور]

ف: زاو، پارہ خشت.

ع: کُسَارَه اللّٰہین.

پارہس

ا: پدی، پاگا. [پوار]

ف: پی، فرناد پایاب، پیاب، پایگہ، پایگاہ.

پایگان.

ع: شَجَن، مَجَارَه، مُخَاضَه.

پارہ کہ

ا: پار، پارسال. [سالی پتھور.]

ف: پار، پارسال.

ع: السَّنَہ المَاضِیَہ.

پارہ کھری و پینہ کھری

[ا: کسٹیک کہ دہریت و پینہ دہ کات. چاککر]

ف: درا دوزا.

ع: مُزِيل، مَزِيل.

پارہ لکھ

ل: خوتِگل، کلانمکلکیر، [پارکیر، کلانہ گر]

ف: چرخہ، جہرہ، کلافہ، کلابہ.

ع: حَالَالہ، دولا ب المِغْزَل.

وینہ

پاریان

ل: لاتیان، لاتیانہر، لالہ، [پارنہر]

ف: لابہ، تابوغ، خواہش، نیایش، زنہار.

ع: اِلْتِمَاس، اِسْتِدْعَاء، اِسْتِغَاثَہ، تَذَلُّل، ضَرَاعَہ،

لُوب، لُوب، لُوب، اِسْتِمَان.

پاریانہو — پاریان

پاریز

ل: خولادان، لادان، دڑکامی، [پاریزگاری]

ف: پارساد، نیناد، ویژش، پرهیز، خودداری،

دڑکامی.

ع: وَدَع، وَدَع، وَدَع، وَدَع، رِعَہ، ثَقْوٰی، حَذَر،

اِحْتِرَاز، كَفَّ نَفْس. [كَفَّ النَفْس]

پاریز

[ل: پرهیز (پاریزی نہ خوش).]

ف: پرهیز. (پرهیز ناخوش)

ع: حِمَوة، حِمِیۃ.

پاریز

ل: قہر بول، نشان، [کہمین، بوسہ]

ف: کہمین، نشان.

ع: تَرَصُّد، تَرَقُّب، طَمُوح.

پاریز چوون

ل: قہر بول، روین، نشان گرتن، [کہمین کردن، بوسہ نانہوہ]

ف: کہمین کردن، نشان رفتن، قراول رفتن.

ع: تَرَصُّد، اِطْمَاح، تَرَقُّب، تَسَدِیْدُ الْهَدَف، تَوَجِیْہ

النَّیْشَن.

پاریز روین — پاریز چوون

پاریز کھ

ل: لادہر، لہ بہد لادہر، خوتِپاریز، دڑکام، [پاریزگار،

لہ خواترس]

ف: پرهیزگار، جیواد، دڑکام، دڑکام، دڑکامہ،

دڑآکامہ، شاہند، پارسا، نیکوکار، نیک کردار.

ع: ثَقٰی، مُتَّقٰی، وَارِع، وَرِع، زَاهِد، حَذَر، مَعْصُوم،

عَفِیْف.

پاریز کا

ل: سہنگر، [حہ شارگہ]

ف: پرهیز گاہ، کہمین گاہ

ع: مَأْمَن، حِصْن، مَكْمَن، قُرُوص.

پاریز گلر — پاریز کھ

پاریز گاری

ل: پاریزکاری، خوتِپاریزی، خولادان، دڑکامی

[لہ خواترسان]

ف: جیواد، پاسادی، نیناد، ویژش، پارسایی،

شاہندی، پرهیزگاری، دڑکامی، دڑآکامی.

ع: ثَقْوٰی، اِثْقَاء، زُهْد، وَدَع، وَدَع، وَدَع، رِعَہ، عِفَہ،

عَصَمَہ، حَذَر، اِحْتِذَار، اِحْتِرَاز، تَجَنُّب.

پارینہ

ل: گریزہ کہ، [پارین (گریزہ کہی دوسالہ).]

ف: پارینہ، گوسالہ، (گوسالہ ی پاری)

ع: لَبُوء، عِجَل.

پازار

[ل: بہر دیکی سہری کانزایہ.].

ف: بازار. (سنگی است سبز رنگ معدنی).

ع: فَاَزَار، حَجَر اَلْیَسْب.

پازار

[ل: دژوار (دژواری لہ ناژوان دہرہنراو).]

ف: پازھر، پادزھر، ریخڑ، آنزرو. (پازھر

حیوانی گویند).

ع: ثَرِيق، حَجَرُ الثَّيْس، بَادِزَهْر، فَاذِزَهْر.

پازنه

[ك: پازنه كتيبي «زنده».]

ف: پاززند. (تفسير زنده)

ع: زَنْدِه، فَاَزَنْد.

پاز

[ك: بهش (بهرامبهری «گشت».)]

ف: پازتار. (ضد «كل»)

ع: جُزء.

پاژنه

[ك: پاژنو]

ف: پل، پل، پاشنه، پاشنا.

ع: عَقِب، عَقِب.

وینه <۳>

پاژنه نه خلو

[ك: كوشيك كه پاژنه كدی نه خلویت «۳». هدرهها: قش

كه له پشته ملدا بهرو سهر لوول بوبیت «۲».]

ف: پاشنه نخاب. (در زلف، شكل ۲ - در كفش،

شكل ۳.)

ع: مُنْتَصِبُ الذَّنَاب.

وینه <۲>، <۳>

پاژنه هه لكیش

[ك: نامرازی كهوش له پی كردن.]

ف: پاشنه كش.

ع: مِعْقَاب، مِذْبَعة.

وینه هی هی.

پاژنه ی درگا

[ك: گنجینه. [گریژنه]

ف: كواده، پاشنه ی در.

ع: ذَنَاب، فُرْصَة، نَجْرَان، نَجْرَانُ النِّبَاب، رَجُلُ النِّبَاب.

(«رجلُ النِّبَاب»، «پاژنه» است، «نَجْرَانُ النِّبَاب»،

«گنجینه» است، اما حالا در کردی «پاژنه» و

«گنجینه» بر همدیگر اطلاق می شوند. [«رجل

الباب» پاژنه یه و «نجران الباب» گنجینه به، به لام

نیستا له کوردیدا «پاژنه» و «گنجینه» له باتی یه کتر

به کارده هیتترین.]

پاژی

[ك: كهم، بهشی (بهرامبهری «تیکرای».)]

ف: پازتاری. (ضد «کلی»)

ع: جُزْئِي. (← کولی)

پاژینه

ك: دان. [بنزیل، بنزینگ (خوشوخال و گهم پیکهوه).]

ف: دانه، ته گربالی، سبوسه. (گندم و آشغال)

ع: طُعْم، نُخَالَة، قُصَارَة، رَذَالَة، نُفَايَة، زُؤَان، غَفَى.

قِرْضِب، كُعبَره.

پاس

ك: پاسهوانی، چاویاری، کیشك. [ناگاداری، چاردیری]

ف: پاس، پاد، پهره، باسبانی، نگاهبانی،

چشمرداری، کشیک.

ع: حَرَّاسَة، وَقَايَة، حِمَايَة، حِفْظ، مُحَافَظَة، نَظَارَة،

تَرْقُب، اِرْتِبَاء.

پاس

ك: پاسپورت، پته. [پاسپورت]

ف: گُذَرنامه، پاسپورت، پاس، پته.

ع: جَوَان، تَذَكِرَة، بِسَابُورْط، بِزَابُورْط، بِاسِیُورْط،

فَسَح.

پاسا

[ك: پامال، پنام، پوشیده، گوزشت، چارپوشی. داپوشراو.

لینوردن]

ف: پای سا، پای مال، پنهان، پنام، پوشیده.

گذشت، آمرزش، چشم پوشی.

ع: كَتَم، سَتَر. هَذَر. غَفَو، اِعْمَاض.

پاسا

ك: پينه، سهريوش. [داپوشهر]

ف: پوشنده، پای سا کننده، پای مال کننده، نهان ساز.

ع: ساتر، كَفَّارَة، غُفْرَة، غِفَارَة، غَفِيرَة، غَايِر.
پاساخور

ك: په سمندنه، پساخور. [بهرماو (بهرماوی) ثالث که ولاح
ناغرات.]]

ف: نشخوار، نشخور، پاش آخور. (پس مانده ی
علف که الاغ نمی خورد.)

ع: سُور، ثَمَانَة، ثُبَانَة، ثَمَانَة المَعْلَف، سُور الدَّوَاب.
پاسار

ك: كه له كه پاسار، پاساره. [گريترانه]
ف: پَكوك، تابوك، قابوك، قابول، قاپول، لبه،
پالانه.

ع: طَنْف، طَنْف، زَيْف، اِفْرِيز، مُخَارَجَة.
وینه

پاساره ← **پاسار** [پاساره به معنای لیاواریه که در تربیت چ لیاواری
بان بیت یا کلاو یا شتی ترا.] (یعنی مطلق لبه، خواه لبه ی بام، یا
کلا یا غیر آن.)

پاساری

ك: مه لیچك، مه لورچك. [چوله كه]
ف: گُنَجشك، بَنَجشك، چُنْگك، چُگوك، چُنْگك،
چُنْگوك، چُنْگوك، وَنَج، مَرْتَكُو.

ع: رَهْمَن، فَرَفَر، فُرْفُر، صُفْصُف، نُفْرُور، عُصْفُور.
پاسی کردن

ف: وهرین، گه فین. [روین: حه په کردن سگ.]
ف: نو فیدن، لاییدن، غوغو کردن، غف غف
کردن، پاسیدن.

ع: عَوَاء، نُبِیح، نُبُوح، نُبَاح، نُبَاح، تَنبَاح، وَعَوَة،
وَقَوَة، مَهَبَة.

پاسه ← **وهها** [وده په کی مهر راجیه.] [اورامی است.]

پاسه ر نیان

ك: شون كه فتن، شوتاپوین. [شون كه و تن]

ف: ذنبال کردن، ذرپی زفتن.

ع: تَعْقِيب، تَعَاقُب، قَفُو، تَقَوُّف، اِقْتِیَاف.

پاسهوان

ك: كیشكچی، چاریار، نژگه چی، دیدهبان، گه شتی.

[یا سگر، چار دیر]

ف: پاسبان، پادبان، بهر دار، دیزه بان، دیدهور،

کشکچی، دیده، پاد، نگاهبان، چشمدار،
دیده دار.

ع: حارس، حافظ، وافی، عین، حامی، ناظر،
مُراقِب، رَیْبَة، دَیْدَبَان، عَسَس، جِلَوَز، رائِد، راصِد.

پاسهوان قوشه

ك: پیش قهرمون، پاسهوان. [دیدهبانی پیشروی لشکر.]
ف: یَزَك، قِلَاوَز، پاسبان، دیده بان، پادبان، پاد،
دیده، پیش قراول.

ع: جِلَوَز، طَلِیْعَة، قَرَاغُول، دَیْدَبَان، رَیْبَة.

پاش

ك: دوا. [بهرامبهری «پیش».]

ف: پَس، سَپَس، پَی، پشت ستر.

ع: بَعْد، عَقَب، غَب، اِشْر، خَلْف، دَیْرَة، وَرَاء، دُبُر.

پاش

ك: پژین. (تاو پاش) [پژین (ناری بکه ره).]

ف: پاش، پاشنده، پاچ. (اسم فاعل است.)

ع: رَاش، رَشَاش.

پاشا

ك: پادشا، شا، مه لیک. [سولتان]

ف: پادشاه، شاه، شه، زیهه، پادبان، پاسبان،
نگاهبان، افسر.

ع: مَلِك، سُلْطَان، خَاقَان، شَاه.

پاشاوارو

ك: په سار، چلکار، پاشوارو. [پاشار. ثلوه پز]

ف: پَساب، پَسابه.

ع: غَسالة، مُواصة، رُحاضة. مَدِي.

پاشام ← **پاشیتو**

پاشلو

[ك: پاشماری نار له بنی كاسه دا.]

ف: بشخور. (پس مانده ی آب در ته كاسه.)

ع: ثَبِل، سُوْر، ثَمالة، صَبایه، شُفاقة، قَعران.

پاشبهن

ك: پاشرن. [پتو هندی پاشوری تهسپ كه له زغیر یا

گوریس دروست ده كړیت.]

ف: پاش بند چدار. (پاشبند اسپ كه از زنجیر

یا رستن می سازند.)

ع: رُساغ.

پاشخوانه

ك: پاشمده، په سمه نه. [برمار]

ف: پس مانده، غاب. (پس مانده ی خوراك)

ع: خُتارة، خُتامة، قُشامة، خُشارة، خُثالة، حُسافة،

ثُملة، بَقِيّة، سُوْر، ثَمالة. نَسِي، نَسِي.

پاشخه نه

[ك: پاشماری خنه.]

ف: رقون. (پس مانده ی حنا)

ع: نُضاوة، سُلالة.

پاشكو

ك: تـرك، خـورجـين، پاشـه خـرج. [هـگـه (بهرامـبهـری

«پیشكو» یشه.]

ف: تـرك، خـُرج، خـُرجـين، پاشـكو، خـورجـين.

(ضد «پیشكو» هم هست.)

پاشمه نه ← **پاشخوان**

پاشور

[ك: پيشور]

ف: پاشو، پاشویه، سلیس، ستیس، خاز.

ع: نَسَفَة، نَشَفَة، قَيْتَك، فِهَر.

پاشوراو

ك: پاشاراو. [ناری پیس. (ناره‌رو)]

ف: پسابه، لبه‌ریز. (فاضلاب)

ع: مَدِي، مَذِي، فَضْلُ الماء.

پاشوره ← **پاشور**

پاشوهن ← **پاشبهن**

پاشه خورج ← **پاشكو**

پاشه كهفت

ك: نیاته، نوته، پمه‌نناز. [پاشه كهوت]

ف: ستنج، بَلَحَفَتَه، قَلَنجیده، كَوالیده، نهاده،

آندوخته، پس انداز، یخنی، آمرغ.

ع: ثَخَر، ثَخِيْرَة، غَمِيْرَة، مِيْرَة، بَنِيْرَة.

پاشه لگیر

[ك: پاشكومه لگر، خزمه تکار]

ف: ترك بردار.

ع: مُلازم، ماهِن، ناصِف.

پاشیل

ك: له قشیل، پاكوت. [پیشیل]

ف: پای خست، پای مال، پای خوش،

پای خویش، پای خوشه، پاسپار،

پی سپار، پی سپر، لَكْدكوب، لَكْدمال، پای كوب.

ع: دَعَس، دَوَس، وَطَا، وَهَس، وَظَب، تَك. مَدْعُوس،

مَدُوس، مَوطُوء، ... دَعَس ...

پاشیتو

ك: شير، پاشام، به یانی. [پارشیر]

ف: پاشام، پگاهي، پَس شام.

ع: سَحُور، سَحَرِي، سَحَرِيّة.

یافشاری

۱- هر چه نده ناره‌رو به مانای «ره هندی ناری پیس»

به لّام به مانای «ناری پیس» یش به کار ده هیتریت. (ر - ر)

له: خوډاری، یاداری، پاگه زدان. [پیداگرتن]

ف: ایستادگی، پافشاری، یاداری، خودداری.
پافشاردن، ایستادن.

ع: استقامه، ثبات، انتصاب، ازماع.

پاقلینچکانه

[ک: گیاه که له «په پینه» دهیت و بز خواردن به کار دهیترت.]

ف: پادمچه، پایهنه. (علفی است خوردنی شبیه به پرپهنه.)

ع: رجله، سطح، بقلة الحمقاء البرية.

وینه

پاقولاخ

ک: سم، سم موچکه. [سمی نازه لی دووسم (سمی بز و مبر و ناسک).]

ف: ژنگله، سمب. (سم بز و گوسفند و آهو)

ع: ظلف.

پاک

ک: تدمیس، پاکیزه. [خاوین]

ف: پاک، پاکیزه، بیژ، ویز، ویزه، اویژه.

ع: زکی، نقي، طيب، طاهر، نظيف، نزيه، مُکَرّه، مُکَرَّن، مُطَهَّر، مُقَدَّس، مُهَذَّب.

پاک

[ک: حلال، روا]

ف: پاک، زندآور.

ع: حلال، طلق.

پاک

ک: ساف، روشن، پەتی. [روین، بیکگرد]

ف: پاک، بیژ، ویز، ویزه، اویژه، مزد، مزد، مازد، زوشن.

ع: صافي، خالص، زلال.

پاک

ک: بی گونا. دور. [دور له گونا] [بی تاوان، رورسور، دور]

له هله.]

ف: پاک، بی گناه، دور، آشو.

ع: معصوم، بري، طاهر، بعيد

پاک

ک: گشت. [تیکرا، همرور]

ف: پاک، همه.

ع: كُل، عُموم، مَجْموع، تمام، طَرًا، جُمْلَةً، بِالْکُلِّ.

پاکار

ک: گزیر، نوکر، يادور. [بهردهست]

ف: پاکار، پای کار، پادو، پیش کار، گویر، نوکر،

گزیر، گزیر.

ع: ساعي، خادم، عامل.

پاکانه

ک: پاکي، بی گونایی. [بی تاوان بودن، خاوین بودن]

ف: پاکي، بی گناهی، ویزگی.

ع: تَقْدُس، مُطَهَّر، تَنْزَهُ، تَنْزُّز، تَهَذُّب، اِعْتِصَام.

استعصام.

پاکردن

ک: پەي کردن، پاپرین. [قه له م کردنی پی.]

ف: پی کردن، پا بُریدن.

ع: قطع رجل.

پاکردن

ک: کوتر کردن. [کوروت هینسان (نه گه یشتنی تیر به

نیشانه).]

ف: پا زدن، پایین زدن، کوتاه زدن. (کوتاه آمدن

تیر به نشان.)

ع: حَبو، قُصُور، نَبو، نُبُو.

پاکردنهوه

ک: پاگوشایی. [پانگه یشتنی که سیک که خوی له هاتن

دهپارزیت.].

ف: پاگشودن، پاگشادن. (دعوت از کسی که از

آمدن خودداری می کند.)

ع: فَتَحَ الْبَابَ، افْتَتَحَ الْقُدُومَ.

پاك كردن

ل: تَزَكَّلُوْا گرتن. [تَزَكَّلَ لِتَكْرَهُوْهُ و ل: پاک کردن]

خ: هَارٍ، هَنَارٍ، بَايَنْجَانٍ.]

ف: پاک کردن، پوست کشدن. (خیار، انار،

بادنجان، مثلاً.)

ع: قَلَفٌ، قُحْفٌ، شَذَبٌ.

پاك كردن

ل: بَرْنِيْنٌ، بَرَّانٌ، بَادَانٌ. [له پیژنگ دان. شن کردن]

ف: پاک کردن، بوجاری کردن. باددادن.

ع: غَرِيْلَةٌ، كَرِيْلَةٌ، تَمْرِیْحٌ، نَخْلٌ، تَنْقِيَّةٌ، قُحْفٌ، تَذْرِیْهٌ.

پاك كردن

ل: پاکه و کردن، پاکیزه کردن، پاک کردنه، ته میس کردن.

[خارین کردن]

ف: پاک کردن، پاکیزه کردن.

ع: تَهْذِیْبٌ، تَنْظِیْفٌ، تَطْهِيْرٌ، تَزْكِيَّةٌ، تَنْقِيَّةٌ.

پاك كن

ل: پاکه. [هه لگرسینه. هه ژتیه]

ف: فروزنده، فروزینه. آغالنده.

ع: ضَرْامٌ، مُحَرَّكٌ، مُهَيِّجٌ.

پاك كن

ل: پا، پایه، پاکه. [پایه پرد.]

ف: پایه. [پایه ی پل]

ع: سَنْدٌ، قَاعْذَةٌ، دَعْمَةٌ.

پاكه ← **پاك كن** [مدره و ماناکه. (به هر دو معنی)]

پاكوت

ل: پاشیل، له قه شیل. [پیشیل]

ف: پای کوب، پای خست، پای مال، پای خوش،

پای خویشت، پای خوشه، پاسپار، پی سپار،

پی سپر، لگد کوب، لگد مال.

ع: مَدُوسٌ، مَدْعُوسٌ، مَوْطُوءٌ، مَوْطُوبٌ، مَوْفُوسٌ،

مَتَكُوكٌ، دَعَسٌ، دَوَسٌ، وَطِيْنٌ، وَطِيْبٌ، وَهَسٌ، تَكٌ.

پاكوتنه كن

[ل: به هه (بمز و دابه زره)]

ف: پای کویان، جذبان و خیزان.

ع: دَاعِسًا، وَاِهِسًا، وَاظِبًا، زَامِلًا، مَذْرَقَلًا، مُهْمِجَلًا.

پاكوتنه

ل: کره پا. [پیتجوری کولله.]

ف: ملخچه. (بچه ی ملخ)

ع: حَرْشَفٌ، غَوْغَاءٌ.

پاكه

ل: پاک، ته میس. [خارینی]

ف: پاک، ویژش، پاکیزگی.

ع: طَهَارَةٌ، نَزَاهَةٌ، نِزَاهَةٌ، قُدْسٌ.

پاكه ت

ل: دهر. [جیگی شت تیتکردن.]

ف: پاکت، آوند.

ع: ظَرْفٌ، مَذْرَجَةٌ.

پاكه فتن

ل: پیتش ماتن، هه لکه فتن. [زیکه فتن، هه لکه فتن]

ف: پافتادن، پیش آمدن، پیش آمد کردن،

پیش آمد.

ع: اِتِّفَاقٌ، تَصَادُفٌ، صَدَافَةٌ.

پاكه می

ل: مانگی، کوتری. [ماندرو بیون. کورته تیان]

ف: خستگی، ماندگی، پُشلنگی، رزدگی.

کوتاه آمدن، مانده شدن.

ع: عَمِيٌّ، حَبِيٌّ، ثَبِيٌّ، كَلُومٌ، بُلُوحٌ، لُغُوبٌ، عِجْرٌ،

قُصُورٌ، طَلَاخَةٌ.

پاكه می كرون

ل: مانیان، کوتر هارردن. [ماندرو بیون. کورته تیان]

ف: ماندن، مانده شدن، پُشلنگ گشتن. رزده

شدن، کوتاه آمدن.

ع: لَغِب، لُغِب، لُغِب، كَلُوم، اِعياء، عَي، بُلُوح، قُصُور، عَجَز، طَلَاة. حَبُو، بُو، بُو.

پاکه و بوون

ل: ته میس بوون، پاکیزه بوونه. [خاوین بوون]

ف: پاک شدن، پاکیزه گشتن.

ع: تَزَكَّى، تَهَذَّب، تَنْظُف، تَطَهَّر، تَنْقَى.

پاکه و بوون

ل: کالو بوون، رنگ نهمان. [کال بوونه (بو نمونه: کال

بوونه‌ی خنه.)]

ف: پاک شدن، رنگ رفتن، رنگ پریدن. (حنا

مثلاً.)

ع: نُصُول، دُئور.

پاکه و کردن

ل: ته میس کردن. [کراندن، خاوین کردنی کانزا و شوشه

و...]

ف: پاک کردن، زدودن.

ع: مَقَوْ، مَقَل، مَقَال، تَنْقِیة، جَلِي.

پاکه و کردن

ل: سرین. [تمستین (تاره‌قی لهش و لوت و ...)]

ف: پاک کردن. (عرق بدن یا عن دماغ و امثال

آنها.)

ع: تَكْف، اِتِّكَاف. مَخَط.

پاکه و کردن

ل: دهر دان، گزگ دان، مالین، ته میس کردن. [لیتار لابردن.

پاپرو دان، گسک دان (پال کرده‌وی کاریز، به‌فر،

رایخ.)]

ف: روفتن، روبیدن، جاروژدن، پاک کردن. (پاک

کردن قنات، برف، فرش.)

ع: تَنْقِیة، جَرَف، تَجْرِیْف. كَسَح، تَنْظِیْف.

پاکه و کردن

ل: برین، وشکه‌ل کردن. [هه‌لپاچین (بو نمونه: پرینی باخ،

دروخت و...)]

ف: بریدن، پیراستن. (باغ، درخت مثلاً.)

ع: هَذَب، شَذَب، تَشْذِیْب. نَقَح، تَنْقِیْح. تَنْقِیة.

پاکه و کردن

ل: لابردن، هه‌لگرتن. [سرینه‌وه وه‌ل: سرینه‌وی رنگ یا

مده‌وه‌ل.)]

ف: پاک کردن، برداشتن. (پاک کردن رنگ، یا

مرکب مثلاً.)

ع: مَحَو، سَلَت، تَطْلِیس، مَسَح، اِزَالَة.

پاکه و کریاک

ل: ته میس کریاک. [خاوین کراو (ناری به‌رکاره.)]

ف: پاک شده، زدوده، رومینا. (اسم مفعول

است.)

ع: مَجَلِي، مَقَوِي، مَصْقُول، مُنْقَى.

پاکه و کریاک

[ل: هه‌چوار ماناکه‌ی دیکه‌ی «پاکه و کردن» ده‌دات.]

ف: به چهار معنی دیگر که در «پاکه و کردن»

گذشت.

پاکه

ل: ته میس، پاکه، پاکیزه‌یی. [خاوینی]

ف: پاکه، ویزش، پاکیزگی.

ع: طَهَارَة، نَزَاهَة، نَزَهَة، قُدُس، نَطَافَة، هَذَابَة، زُكُو،

نِقَاوَة، نِقَاة.

پاکیزه

ل: پال، ته میس. [خاوین]

ف: پاک، پاکیزه، بیژه، ویزه، اویژه، بیژ، ویز،

مازد، مزد.

ع: زَكِي، نَقِي، نَقِیْح، نَزِیْه، نَظِیْف، طَاهِر، طَیِّب،

طَاهِر، نَزِیْن، مُقَدَّس، مُتَبَارَك.

پاکیش

لک: پایداری، پادانه گز، سفت و تسان، پافشاری. [پیداگرتن، سوربون، راورستان]

ف: پافشاری، ایستادگی، پاداری، پایداری.

ع: ثبات، ازماع، استقامه، انتصاب.

پکیر

لک: گیر، گرفتار، در بهس. [گیرده]

ف: گیر، پکیر، پامس، بامس، بشار، گرفتار.

پای بند، در بند.

ع: مقید، فی قید.

پکیره

لک: پانه وشار. [درو تخته به له نامرزی جولایان.]

ف: پکیره، پافشار، پا افزار، پای افزار، پای

اوزار. (دو تخته است از اوزار جولاهی.)

ع: مقدم.

پالسه

لک: شنگ. [جوزیک نمپنگی گه لاپانه.]

ف: شنگ، زغارچه. (نوعی است از شنگ که

برگش پهن است.)

ع: رجل الغراب.

وینه

پا له پهمین دان

لک: گه رالی، خوتیری برون.

ف: پا به پهن زدن، پهن پا زدن.

ع: عفس.

پاله زرده رجوون

لک: گلپان، خزیان، کدتن. [گلان، کدتن]

ف: از پای در آمدن، نغزیدن، شکوختن،

نخشدن، شخیدن.

ع: زلق، انصراع، انلفات.

پالده

لک: له ده. [پنله ده، جورته]

لک: نولاخ. [ولاخ]

ف: الاغ، چارپا.

ع: دابة، مطیة

پلکا

لک: بگار، پارس، پدی، پاگه. [بورار]

ف: پاگاه، پایگاه، پایاب، گذار، پیاب، فرناد، پی،

پایگه، پایگان.

ع: شجن، مجازة، مخاضة.

پلگرتن

لک: رنگه پودین. [پنگرتن (ی منان)]

ف: ثاطرقتن، راه رفتن. (بچه)

ع: تمشی.

پلگه ← دانولفیل

پلگوشادانه

[لک: بدرتیلک که بز هاتن پیشکشی میرانی ده کدن.]

ف: پاکشادانه. (رشوه ای که برای آمدن به

مهمان تقدیم کنند.)

پلگوشایی

لک: پاکرنده وه. ← [پاکرنده وه (به پیتی پیتوانه ده بوا

«پابورنه وه» برای، به لام «پاکرنده وه» به کارده هیترت.]

ف: پاکشایی. (قیاس، «پابورنه وه» بود، ولی

«پاکرنده وه» مستعمل است.)

ع: فتح الباب، افتتاح القدوم.

پلگون

لک: نشان، سرددشی، سرشانی. (پارچه یه کی زرد یا

سور که چه کداه کان دهیدن له سرشانیان.)

ف: پاکون، رودوشی، سردوشی. (پارچه ی زرد

یا سرخ که نظامیان روی دوش می زنند.)

ع: غیار، غیاره، شعار، ردوشه.

پلگه ← **پلکا** (سورکه له کراهه.) [عفف است.]

پلگه زدان

ف: نَکَد، پَالَنَد.

ع: ضَمَن، لَطَع، رَفَس.

پالیدان

ل: پادان. [دزین، له بهشی خه لک گرتمره.]

ف: پارَژن، دزدیدن.

ع: بَخَس، سَرَقَة.

پالیدان

ل: پاچه لری، پادان. [پاشقول گرتن]

ف: پارَژدن، پشت پارَژدن، سابود ژدن، سابور

نمودن، کولنگ کردن، سَرَنَد ژدن.

ع: اِعْتَقَالَ، شَغَرِيَّة، شَغَرِيَّة.

پال

ل: لا. [پال کتیر] [تهنشت]

ف: لا، پهلو.

ع: جَنَب، جَانِب، كَنَف، ضَمِيمَة.

پال

ل: پالور، که له که، پروته گا. [خالیکه، تهنشت]

ف: پهلو، کش، تهیگاه، آبگاه.

ع: اِطْل، خَصَر، خَاصِرَة، شَاكِلَة، مَصْقَنَة، طَرَة،

ذَق، كَشَح، حَقْو، قُرْب، جَنَب، جَانِب

پال

ل: پشت. [پالی لی داوه.] [بهشی دواوهی لهش له که مەر

بهروژور.]

ف: پشت.

ع: ظَهَر.

پال

ل: لاپان، لاپا. [له دپالی کتیر.]

ف: پهلو، لیزی، سَرازیری. [پهلوی کوه.]

ع: سَلَح، سَنَد، لَوْد، لَوْدَان، جَانِب، نَاحِيَة، مُنَحَدَر،

مَرَلَة، مَرَلَجَة.

پالا

ل: پاپوش، کمرش، پینلا. [پینلاو]

ف: پاپوش، پافزار، پایزار، کَفَش، چمتاک،

پاهنگ، چاچله.

ع: قَفَش، كَفَش، كَوْتُ، نَعْل، حِذاء، غَرِيْقَة، مَدَاس.

پالادانه

ل: رینگ، پامز، قولوغ. [کاله درانه: مزی ماندوویورنی

په.]

ف: پای مَزِد، پای رنج، قَلْع.

ع: حَقُّ السَّعْي، حَقُّ الْقَدَم، جَعَلَ، جَعِيْلَة، جَعَالَ.

پالان

ل: کوزان. [کورتان]

ف: پالان.

ع: اِكَا ف، وِکَا ف، رِجَل، رِیْع.

وینه — ناشره

پالانچه

ل: خړه کوچک. پاره ناجور. [چور. له ته خشت]

ف: پاره سنگ، پاره آجر.

ع: حَصْن، كُسَارَة الْأَجَر.

پالان قه جهری

ل: کوزان قه جهری. [کورتانی قاجاری]

ف: پالان قَجَری، پالان سَواری.

ع: قَر، بَرْدَة، مَعْرَكَة.

پالتاو

ل: پالپوش. [پالتو]

ف: پالتو، بالا پوش.

ع: بُرُئْس، رِداء.

وینه

پال خستن

ل: دروژ کیشان. [راکشاندن، راخستن]

ف: دراز کشاندن، دراز کشیدن.

ع: قَطْل، اِضْجَاع، اِفْرَاش، تَلْمِيط.

پال دان

ل: پشت دان، پشت دانه وه، پال دانه وه. [پشت به پالپشته وه]

دان:

ف: پشت دادن.

ع: اِنْكَاء.

پال‌دان

ك: هه‌ل‌ساردن [هه‌ل‌ساردن]

ف: سپردن.

ع: دَعَم، اِسْنَاد، اِيْكَاء، شَوْق.

پال‌دانهوه ← پال‌دان [هه‌درو ماناکی] (به هر دو معنی

«پال‌دان» است.)

پال‌داینه

ك: خواردینه. [پال‌دوین: ته‌شکی داوین.]

ف: پای دامن، پایین دامن.

ع: كُفَّة، حُذَل، حُدَاة، ذُلْذُل، ذِلْذِل.

پال‌داینه

ك: داینه، بنار، بنه‌را. [داوین]

ف: دامن، دامنه، دَمَن، راغ، تنیزه، پای‌دامنه،

کودر.

ع: صَوَح، سَفَح، وَكْف، ذِيل، حَضِيض، مُنَحِد،

أَسْفَلُ الْجَبَل، سَافِلُ الْجَبَل.

پال‌وو

ك: پارو، رانه‌کی. [پال‌وو: گوریسی بن کلکی یه‌کسم.]

ف: پال‌دَم، پانم، گوزبان، رائکی.

ع: ثغر.

وینه ← ناسره <۲>

پال‌دیوار

ك: په‌نای دیوار، بن دیوار، پای دیوار. [لای دیوار]

ف: پای دیوار، بَن دیوار، پناه دیوار.

ع: لِحْف، عِنْدُ الْجِدَار، تَحْتَ الْجِدَار.

پال‌دیوار'

ك: قه‌ناس. [چواره‌مری مال.]

ف: پهلوی دیوار، پیرامون خانه، گرداگرد خانه.

ع: حَرِيم، مَرِيد، كُنَاسَة، جَنْبُ الدَّار، جَانِبُ الْجِدَار.

پال‌شت

ك: پشتیران. [سهرین، بالیف]

ف: بالش، بالش‌ت، بالین.

ع: وِسَادَة، مُنْكَا مُرْتَفِق، مِرْفَقَة، مَنِبَذَة، نَمْرَقَة، مَخْذَة.

وینه-بالین

پال‌فته

ك: بیژیاگ، والویت، نیله‌کی. [هیل‌لندراو، داییزاو]

ف: بیخته.

ع: ثُبَاغ، مُنْبَغ.

پال‌فته

ك: ساف‌کریاک. [پال‌تورار]

ف: پالیده، پالوده، پالفته.

ع: مُرَوَّق، مُصْنَى.

پال‌فته کردن

ك: بیژان، نیله‌ک کردن، والویت کردن، پالوانن، ساف

کردن. [داییزان. پال‌وتن]

ف: بیختن، از پارچه درکردن، پالودن، پالادن، پالفتن.

ع: اِنْبَاغ، نَخْل، تَصْفِيَة، تَرْوِيق.

پال‌کفتن

ك: دروژکیشیان، هه‌لاژیان. [راکشان]

ف: نَمِیدن، نَم‌زدن، دراز کشیدن، به پهلو افتادن.

ع: تَلْبَط، اِضْطِجَاع.

پال‌کفتن

ك: هه‌لاژیان، پشته‌کفتن، پشتا‌کفتن. [به پشتا راکشان]

ف: از پشت افتادن، دراز کشیدن.

ع: اِنْسِرَاح، اِنْسِدَاح، اِنْشِدَاح، اِسْتِلْقَاء، تَخْفُص،

۱- ده‌سنوسه‌که ناخوئیریتسهوه، به‌لام رادیاره «پال‌دیوار»

تَلْبُط، اسْلِقَاء.

پال لیدانهوه

ل: پشت لیدانهوه، ناسوده بون. [داسه کتان، نیراحهت کردن]

ف: آرمیدن، آسودن.

ع: تَضَجُّع، اسْتِرَاحَة، اطمینان.

پالوان: پالغته کردن [دواپین مانا.] (به معنی اخیر «پالغته کردن» است.)

پالوانه

ل: ساقی، کلایوژگه. [پالوتنه (نهو کیسه‌یی که شلهمه‌نی پی ده‌پالون.)]

ف: پالا، پالونه، پالاون، پالوان. (کیسه‌ای که مایعات را با آن بیالیند.)

ع: غُلل، مِبْزَل، مِصْفَاة، راووق.

وینه: تیرشی سافکر

پالوو

ل: که له که، تهمرو، تهنشت، لا. [خانیگه]

ف: پهلو، کش، آبگاه، تهیگاه.

ع: جَنْب، ذَف، کَشِش، حَقو، قُرْب، اِطْل، خَصِر، خَاصِرَة، طَرَّة، صَقْلَة، شَاكِلَة، سَقْلَة.

پالووبین

ل: پشتیوان، لاگوشکه، کومه‌ک. [یارمه‌تیدر، لایه‌نگیر]

ف: کَمَک، یاوَر، پایمُرد، دَسْتیار، دَسْتگیر، پایداره.

ع: مُعین، مُسَاعِد، مُعَاضِد، عَوْن، غَوْث، رِذء، عَضْد، مَدَد، مَعوان، نَصیر، نَاصِر.

پالووبه‌ننی

ل: کومه‌کی، پشتیوانی، لاگوشکه‌یی. [یارمه‌تیدان، لایه‌نگیری]

ف: کَمَکی، کَمَک، یاوَری، پایمُردی، پاییدارگی، دَسْتیاری.

ع: مُعَاوَنَة، مُسَاعَدَة، مُعَاضَدَة، اِعَاَنَة، اِغَاثَة، اِمْدَاد،

رِذء، نَصِر.

پالوودان

ل: پشت دان. [پالذانهوه]

ف: نَمَزْدن، پُشت دادن.

ع: اِثْكَاء.

پالووده

ل: فالورده: خواردنیکه که به شهرهت و رشته‌ی نیشاسته دروست ده‌کریت.

ف: پالوده.

ع: سِرْطَراط، فالوُذَج.

پاله

ل: شار. دربار. [باژیر. هدروها: دیوه‌خانی پاشا.]

ف: شَهَر، نه، گُرد، پَهله، پَهلو، شار، شهر، ویل، بیل، کَنْدَر، دَسْکَره. دربار.

ع: بَلَد، مَدِیْنَة، کُورَة. دار السُلْطَنَة.

پالهمکی

ل: که‌ژاوهی بچروکی سهرنه‌گیرا.

ف: زَیْمَله، پالکی.

ع: شِجَار، مِشْجَر، رِجَازَة، عِمَارِی. وینه

پالهنک

ل: مه‌ار. [جلدر، هروسار]

ف: پالهنگ، مه‌ار.

ع: مَقُود.

وینه: پالهمکی (۲)

پالنهوان

ل: پالنهوان، یل، زَرْدَار. [قاره‌مان، زَرْدانِ باز]

ف: گُرد، گُو، یِل، نیو، پَهْلوان، کُشتی‌گیر، کُندآور، دلیر.

ع: بَطْل، مُصَارِع، مُكَافِح، مُبَارِز.

وینه: نَظْوان

پالنهوان کهچه

ك: شاه لیم بازی. [بی بی جان خانم: یاربه که به بوکلده ده کرتت].

ف: خیمه شب بازی، خیمه شه بازی، شاه سلیم بازی.

ع: نَعْبُ الثَّمَاثِيلِ، نَعْبُ الْخَيْمَةِ. وینه

پالی لی دواوه.

ك: پشٹی لی دواوه، ناسورده دانیشیت. [داسه کنا، به نیراحت لی دانیشیت].

ف: آسود، آرمید، آسوده نشست.

ع: اسْتِرَاحَ، اِطْمَأَنَّ، تَضَجَّعَ. (عنه) **پالین**

ك: نارپا، تودشی سافکون. [کهوگیری گهوه].

ف: کَفْچَلِیز، آرَدَن، تُرشی پالا، شیب پالا، پالا، پالونه، پالاوان، پالاون. (کفگیر بزرگ)

ع: مِصْفَاةٌ، مِزْلٌ، رَاوِقٌ. وینه

پاملسی

ك: پامله. [پاگره: نه خوشی قاچ نه ستورر بون].

ف: پاغرِه، کَلَن، پیل پا.

ع: دَاءُ الْفِيلِ.

پامال

ك: ژیریا. له قه شیل. [پیشیل]

ف: پامال، پای مال، پای خست، پاسپار، پای خوش، پای خوشه، پی سپار، پی سپر، لَکْدَکُوب، لَکْدَمال، ژبون.

ع: مَدْعُوسٌ، مَوْطُوءٌ، مَدُوسٌ، مَشْتَوِغٌ، مَوْطُوبٌ، مَوْهُوسٌ، مَتَكُوكٌ، دَعِيسٌ، دُوسٌ، وَطِینٌ، وَطِيبٌ، وَهِسٌ، تَكٌ. مَهْدُورٌ، هَدَرٌ.

پامز

ك: پالادپانه، رنگه، قولوغ. [کاله درپانه: مزی ماندریوونی پین].

ف: پای مُزْد، پای رَنج، قُلْعٌ.

ع: حَقُّ الْقَدَمِ، حَقُّ السَّعْيِ، جَعَلَ، جَعَالَ، جَعِیْنَة. **پاموره**

[ك: لیزگه موروری تولاپه].

ف: پامهره.

ع: قُقَارٌ، خَضَضَ الرَّجُلُ.

وینه - پان، غُرْخَان

پامه هری

[ك: نهو لاورینه ری که له بهردهم مینبردها شیعر ده خوینته وه].

ف: پامنبری، پای خوان.

ع: مَلَكُوتِي، مُبْلَغٌ، نَوَاحٍ.

پان

ك: پوز، پلج. [هه راو: بهرام بهری «تهسك». ههروهه: راخوار]

ف: پهن، پخت، فَخْت، پَخِج، پَخِش.

ع: عَرِيضٌ، فَرِيخٌ، بَسِيطٌ، مَبْسُوطٌ، فِرطَاسٌ.

پان

[ك: بان (دره ختی که له هیندرستان).]

ف: پان، تامول، تامبول، تانبول. (درختی است در هندوستان.)

ع: **بان**

پانا

ك: پانی. بهر. [به رینی]

ف: پهنّا، پهنه، پهنی. بُر.

ع: عَرَضٌ، قَطَرٌ.

پاناوه

[ك: نهو که سهی دولاش پر ده کات.]

ف: پاناوه. (کسی که ناوه را پر می کند.)

ع: عَوْنُ النَّفِيرِ.

پانتول

ك: شه روا. [پاتول، شه لوا]

ف: پانتول، پانطول، شروال.

ع: سِرول، سِروال.

وینه

پانزده

[ک: پازده]

ف: پازده، سپنج، سه پنچ.

ع: خَمْسَة عَشْر.

پانه و بون

ک: پلچمو بون، پلچیان. [پانزده نره، پلشانه نره]

ف: پهن شدن، پخت شدن.

ع: تَعْرِض، إِعْتِرَاض.

پانه و کردن

ک: پلچمو کردن، پلچائن. [پان کردنه، پلشاندنره]

ف: پهن کردن، پَخج کردن.

ع: تَعْرِيض، فُطْح، فُلُطْحَة.

پانه و کردن

ک: داخستن. [راخستن (وهک: راخستنی لهرش).]

ف: پهن کردن، گُسْتَرْدَن. (فَرش مَثَلًا).

ع: بَسَط، تَعْرِيض.

پانه و کردن

ک: کردنه، داخستن. [بلا کردنه (وهک: پان کردنه و)

دار.].

ف: پهن کردن، گُشودن، وا کردن، اَنداختن.

(پهن کردن دام مَثَلًا).

ع: بَسَط، تَعْرِيض.

پانی

ک: پانا. بمر. [به رینی]

ف: پهننا، پهنه، پهنی. بَر.

ع: عَرَض، قَطَر.

پا نیان به گیانا

[ک: گیان به خشین]

ف: از جان گذاشتن.

ع: اِسْتِقْتَال، اِسْتِقْبَالُ الْمَوْت، بَذْلُ الْحَيَاة.

پاول

ک: پلویا، پرویا. پا. [هیز، کارامه یی. قاجوقول]

ف: پاویر، پرویا، توانایی. پا، پای.

ع: قُوَّة، قُدْرَة، لِيَاقَة، اِسْتِعْدَاد (قُوَّة السَّعْي). رَجُل.

پاوشک

[ک: به دقده دم، پی زدهش (که سیک که قددهم و «پی» پیست

و فدی نیه).]

ف: خشک پا، خشک پی. (کسی که پایش میمنت

ندارد).

ع: بِاِيسِ الْقَدَم.

پاوه پا

[ک: دود (پی)]

ف: پایه پا.

ع: تَرْدِيد، تَقْدِيمُ رَجُلٍ وَ تَاخِيرُ أُخْرَى.

پاوه پا

ک: دهسی دهسی. [تفره دان، سستی]

ف: سپوز، ویدانگ، ویلان.

ع: تَقَاعُس، تَلَلُك، طَفَرَة، مُمَاطَلَة، تَسْوِيف،

تَاخِير، تَاخُر.

پاوه پا

[ک: نوزه کردن له هیز خستنه سمر قاجدا.]

ف: پا به پا.

ع: مُرَآوَحَة، قَرَوِج.

پاوه جی

ک: پاره جیگه، پایدار. [جیگه، دامه زرا]

ف: پایرجا، اُسْتَوَار. پایا، پایدار، سر پا.

ع: ثَابِت، سَاكِن، رَاكِب، رَاكِخ، رَاكِخ، مَآكِد، مُحَكَم،

مُسْتَقَر، مُنْتَصِب. باقی.

پاوه جی کردن

ک: پاره جیگه کردن. [جیگه کردن، دامه زراندن]

ف: پایرجا کردن، اُسْتَوَار کردن.

ع: اثبات، تحکیم، تقریر.

پاوه‌جیگه ← **پاوه‌جی**

پاوه‌ره ← **پایه‌ره** [ریشه‌یکی همدرامیه.] [اورامی است.]

پاوه‌مانگ

ک: نومانگه. [ژنی سکپر له مانگی خویدا.]

ف: پایه‌ماه، نه‌ماهه. (ژنی که پا به ماه ولادت

نهاده باشد.)

ع: مُشْهَرَة. (الذَّائِلَةُ فِي شَهْرِ وَلَدَتِهَا.)

پاوه‌ن

ک: بخا. [بیرن: زنجیری پی.]

ف: شگل، شگال، شکیل، شکال، زورانه، زولانه،

توره، تاتوره، پابند، پاوند، چدار.

ت: بخاوا.^۱

ع: قید، شکال. شَجَة.

وینه

پاوه‌ن

ک: پاره‌نه. [پارانه، خرخالی پی.]

ف: پای‌برنجن، برنجین، پای‌برنجین،

پاورنجین، پاورنجن، پای‌اوزنجن، پای‌بند،

پاهنگ، پاهنگه.

ع: خلخال، خُلْخُل، خَدَمَة.

پاوه‌نه ← **پاوه‌ن**

پاوه‌لکه‌فتن

ک: که‌فتن، بده‌هم‌روی. [که‌وتن، گلان، هه‌لنگ‌گوتن]

ف: پا بر زمین خوردن، افتادن، بستر در آمدن،

سکندری خوردن.

ع: کَبو، عِثار.

پاوه‌لکه‌فتن

ک: پاکه‌فتن. [رینکهرت، هه‌لکه‌رت]

ف: پا افتادن، پیش آمدن.

ع: صَدَفَة، تَصَادُف، اِتِّفَاق.

پاوه‌لگرتن

ک: گورجه‌روی، تون‌روی. [په‌له کردن]

ف: پابرداشتن، تند رفتن، چالاک رفتن.

ع: اسراع، سَعِي، عَدُو.

پاوه‌لکیر

ک: تولاخ، چاروا. [ولاخ، چوارپی]

ف: یاکش، راه‌نورد، راه‌گستر، آلاخ، چارپا،

چاروا، آسپ.

ع: مَرَكَب، ماشیة، نَعَم.

پایا

ک: پاینه، پایدار. [بمردوام، هم‌میشی]

ف: پایا، پاینده، پایسته...

ع: باقی، دائم، مُؤَبَّد...

پایان

ک: درایی. [کوتایی]

ف: پایان، آنجام، فَرجام، کران، سومه.

ع: نهایة، انتہاء، آخر.

پایدار

ک: پاره‌جی، پابرجا، پایا. [جنگیر، هم‌میشی]

ف: پابرجا، پایدار، پاینده، پایسته، نیوساد،

جاوید، پدram، جاودان، پایا، همیشه.

ع: ثابت، دائم، باقی، اَبَدِي، مُسْتَقَر، مُخَلَّد، مُؤَبَّد.

پایداری

ک: پاکه‌زدان. [بیتداگرتن]

ف: پایداری، ایستادگی، پافشاری، پافشردن.

ع: ثبات، اِزْماع، اِسْتِقْوار.

پاییز

ک: خه‌زان. [سیته‌م ره‌زی سال. (سی مانگی ره‌زیه‌ر،

خه‌زه‌ل‌وه‌ر، سه‌رماوه‌ز.)]

۱- وا دیاره مده‌بستی نووسه له «ت» زمانی تورکی

ف: پاییز، پایز، برگ‌ریزان، خزان. (سه ماه دژم‌خوی، باران‌ریز، اندوه‌گین.)

ع: خَرِیف.

پایزه‌ریز

[ک: شاته‌لندراو]

ف: پاییززده، سرمازده.

ع: مَخْرُوف.

پای من

ک: له پای من، به گهردن من. [له نه‌ستوی من، له‌سەر من]

ف: پای من، به‌گهردن من.

ع: عَلَى ذِمَّتِي، عَلَى عَهْدَتِي.

پایناو

ک: پاراو، نزار، نزمار. [زهریه‌ک که له خوار نارویه‌یه. (به‌رام‌بدری «بدراو».)]

ف: پاراب، فاراب، پارباب، فاریاب، پاریاو، پاریاد، فاراو.

ع: سَفِير، مَسْفَلَة، سَافِلَة السَّقْي، مُنْتَهَى الشَّرْب، نَزْر، نَزْر.

پاینده

ک: پاره‌جی، پایدار. [به‌ده‌رام، هه‌میشه‌یی]

ف: پاینده، پایسته، پایا، پایدار، پابرجا، دیرنده، پدram، جاوید، جاودان، نیوساد، همیشه.

ع: باقی، دائم، لایزال، اَبَدِي، مُؤَيَّد، مُخَلَّد، ثابت، مُسْتَقَر.

پایه

ک: پا. [ستون (پایه‌ی پرد یا خانوو).]

ف: پایه. (پایه‌ی پل یا عمارت)

ع: دِعْمَة، دِعَامَة، قَاعِدَة، زَائِرَة، رُكْن، سَنَد، وِئَنَه

پایه

ک: پا، پله. [بیتلیکه‌ی قادرمه.]

ف: پایه، پله، پایگه، پایگاه.

ع: دَرَجَة.

وِئَنَه ← پله‌کان

پایه

ک: پله. [پله‌پایه، ناست، راده، ریز، گهره‌یی]

ف: پایه، پایگه، پایگاه، آرج، ورج، آرن، نیا، بزرگی، پله.

ع: رُتْبَة، مَرْتَبَة، مَنَزِلَة، مَقَام، قَدْر.

پایه ← پاچکه

پایه‌دار

ک: بولون، به‌رز، گهره. [خاوه‌ن‌پله، پای‌به‌رز]

ف: پایه‌دار، بلندپایه، آرج‌مَند، بزرگوار.

ع: ذُو مَرْتَبَة، عَالِي الْقَدْر، رَفِيعُ الْمَنَزِلَة، سامي، رَفِيع.

پایه‌نار

[ک: پایه‌نداز: نهر دیاری که ده‌یخه‌نه به‌رینی که‌سێک.]

ف: پای‌انداز.

ع: قُدُومِيَّة، قَدَم، تَقْدِمْ، مَقْدِمَة.

پاییز ← پایز

پایین

ک: چاریاری. [چاردیری]

ف: پاییدن، چشم‌داشتن، چشم‌داری کردن، چشم‌داری.

ع: نَظَر، نَظَارَة، رِبَاء، رَمِيَّة، تَرْقُب، تَرْصُد، رِعَايَة، مُرَاعَاة، مُلَاحَظَة.

پتر

ک: فره. [رَزر، فراوان (وشه‌یه‌کی کرماجیه).]

ف: بسیار، فراوان. (کرماجی است.)

ف: تیکه کردن، پاره کردن، گسیختن، گسیخته کردن، اهمه کردن، انکاره کردن.

ع: قطع، حَزْ، تفریض، تَصْرِیم، تَقَطِیع.
پچه

ك: چیه، چته، فته، [سرتَه]

ف: بیخ گوش، سرگوش، دَندَنه، پُچ پُچ، پچ پچ.

ع: نَجوی، نِجاء، كَت، مُسارَة، مُناجاة، فَتَفَتَة، دَندَنَة.

پچه

ك: چیه چپ، چفه چف، فته فت، [سرتَه سرت]

ف: پُچ پُچ، پُچ پُچه، دَندَنه، بیخ گوش، سرگوش.

ع: نَجوی، سِرار، نِجاء، فَتَفَتَة، قَتافَت، دَندَنَة.
پخ

ك: سه ریرین، [جیا کرده ی سه به تیخز]

ف: سه ریریدن، کشتن.

ع: ذبح.

پخ

ك: پیدارو، [لَحیم - جوشکَر - ی دَفری گلین، که له سپینه ی هیلکه و قَل و لَوکه، یا له پیو و قَل و لَوکه دروست ده کرت.]

ف: پنج، پیه دارو، [لَحیم ظُروف گلی که از

سفیده ی تخم مرغ و آهک و پنبه یا از پیه و

آهک و پنبه می سازند.]

ع: عَجین الکلس.

پخ!

[ك: وشه ی ترسانده.]

ف: پخ! [کلمه ی ترساندن است.]

ع: هخ!

پپ

ك: تیکمه، [دارمال، لیوانلیو]

ع: کَثیر، وَفیر، وَفِر.

پتوپوز

ك: ده موقه رجه، ده موقلج، [ده مولرچ (ده رویه ری ده م.)]

ف: پَتَفوز، [پیرامَن دهان]

ع: حَطَم، فِنطِسیَة، فِرطِسیَة.

پتوپیارزک

ك: پیارزک، [پریاسکه: بوخچه ی بچولک.]

ف: پیرزه.

ع: صُرَة.

پتمیله - فتمیله

پچان

ك: چپان، چقان، بنده سی، [سرتَه کردن، چیه کردن]

ف: بیخ گوش، سرگوش، بیخ گوش گفتن.

ع: نَجو، نِجاء، نَجوی، مُناجاة، مُسارَة، كَت، اِکتات، اِکتات.

پچریچر

ك: پچریچر، برکه برکه، تیکه تیکه، [به ش به ش، به چند

جار.]

ف: ویلان، ویدانگ، پاره پاره، از هم گسیخته،

تیکه تیکه.

ع: مُتَقَطِع، مُتَحَرِّز، مُتَفَرِّض، مُتَجَرِّی، مُتَبَعِض، مُنَبِّت، مُتَصَرِّم، مُتَفَرِّق.

پچریک

ك: پچریک، بریگ، تیکه، [پچراو، پساو]

ف: تیکه، پاره، اهمه، انکار، پاره شده، گسیخته.

ع: قِطْعَة، قِسمَة، مَقْطوع، مَفْرُوض، ناقص.

پچریان

ك: پچریان، بریان، پچریان، [پچران، پسان]

ف: تیکه شدن، پاره شدن، گسیخته شدن.

ع: اِنْقِطاع، اِنصرام، اِنْبِتات، تَقَطُّع، تَفَرُّض، تَحَرُّز.

پچرین

ك: پچرین، برین، پچرین، [پچراندن، پساندن]

ف: پُر، آمون، لُبریز، لُبالب.

ع: مَالِن، مَلْئان، طاف، فَعَم، فائِض، دَیسَق، مُمْتَلِن، مُتَوَزَّه، مَشْحون.

پی

ل: سَفَت، بَتور. [بَتور (بهرام‌پوری «کلوز»)]

ف: پَر، سَفَت. (ضد تَهی.)

ع: مُصَمِت.

پی

ل: تِیکه، داگیریاگ. [تَوَکمه، ناخوار، تَرِیه‌ستار]

ف: پُر، اَنبَاشته، مَشَت، بَیا، آگنده، آموده، آگنده، آگین، آگنج.

ع: مُجَمَّم، مَمْلُو، طافِج، فَهَق، نَزَق، طُفاف.

پی

ل: نَمو، زَرَدار، پَرِزَو، بَدیه‌کاپوگ. [چِر (دارستان، گُزگیا، ریش، کُز)]

ف: پَر، اَنبوه، مَشَت، دَوغیش، پَرزور، بسیار. (بیشه، علف، ریش، مجلس)

ع: غَلَباء، اَثِیث، مُلْتَف. کَث، کَثِیف، مُتْکاثِف.

پی

ل: نَدانَه. (پَرِمشَت) [هَینده، نَمونده]

ف: پَر، اندازَه.

ع: مَلِن، مَقْدار.

پی

ل: فَرزان، زانا. [زَرَد بزان]

ف: پُر، فَرجاد، فَرَساد، کِیاجو، سَرَتیر، دانشمند، پُردانش، پَرهیز، دانا.

ع: مَلَاء، فاضِل، نِقاب، مُتَبَحَّر، مُتَضَلع.

پراش

ل: پَرِش، ورد، داغان. [لَه‌تَرِیه]

ف: پَراش، ریز، خورد، پراگنده، ریزه‌ویزه، داغان.

ع: مُتْکَسَر، مُتْجَرِی، مُتْقَطِع، مُتَشَتِت، مُتْفَرِّق.

پی‌پار

ل: پَرِهر. [داریک که میروی زوری گرتیت.]

ف: پُریار، پُریز.

ع: خَصِیب، خَصِیب، مُخَصِیب، ثَمراء، کَثِیرُ الثَمَر.

پی‌په‌دل

[ل: لَه ناخی دَلهره.]

ف: از تَه دل.

ع: عَن صَمِیم القَلب. (مَلِن القَلب.)

پی‌پهر-پی‌پار

پی‌پیر

ل: تِیکه، لُجان، لُپان. [تَوَکمه، لیوانلیو]

ف: لُبریز، اَنبار، مالامال، آگین، سَرشار، مَشَت، بَیا، آموده.

ع: فَهَق، طُفاف، نَزَق، طافِج، مُجَمَّم، فائِض.

پی‌پول

ل: شل، پَوخل. [خَوته‌گرتور، سست]

ف: سُسْت، بی‌بَنوره، بی‌بنیاد.

ع: قَلَّتَه، واهِن.

پی‌پوله

[ل: چِشْتِیکه هَویری خِرَدِکِی تِیدایَه. («ناش

زواله» بَشی پی‌دَلِین.)]

ف: اوماج، بَغرا، بَغراخانِی. («آش‌زواله» هم می‌گویند.)

ع: قَطِیفَه، مَرَقُ القَطائِف.

پی‌پوله

[ل: زواله (خِرَدِکِی هَویری نولناسا که بَر چِشْتِی پی‌پولَه ناماده ده‌کن.)]

ف: زواله، (گلوله‌ی خمیر مانند نخود برای آش بغرا آماده کنند.)

ع: قَطائِف. (قَطِیفَه)

پرتاف

ك: فَرِه، پەرت، ھەوا، تەور. [فَرِي: بەشی يەكەمی وشەى
«فَرِي دان»]

ف: پَرتاب، پَرت.

ع: قَذَف، رَمِي، طَرَح، نَبَذ.

پرتافان

ك: رَفَائِن، فَرەدان، پەرت كردن. [فَراندن. توردان]

ف: رِبُودن. پُرتاب كردن.

ع: اِخْتِطَاف، اِسْتِمْهَاء، رَمِي.

پرتافان

ك: تَارَائِن، تەرەوانیان. [تەرە كردن، راونان]

ف: گُریزاندن، نواندن.

ع: اِعْدَاء، اِحَاشَة، تَعْقِيب.

پرتافان

ك: رَاكردن، دەرچوون. [هەلاتن]

ف: گُریختن، دۆیدن، شتافتن.

ع: عَدُو، فَرار، مَرَب، اَبَق، هَيْف.

پرتافان - **پرتافان**

پرتاو

ك: غَار، تەرەت. [دەر، راکردن]

ف: تاخت، دۆ.

ع: عَدُو، رَكْض، اِمْهَاج.

پرتكه

ك: قَرْتكه، رِيزه، پَرتوكه. [ررده، بەش]

ف: رِيزه، خورده، جَوَژر.

ع: قَطْعَة، فِلْدَة، ذَرَّة.

پرتكه پرتكه

ك: قَرْتكه قَرْتكه، بَرَكه بَرَكه. [ررده ررده، بەش بەش]

ف: رِيزه رِيزه، پاره پاره، تِيكه تِيكه، بُرَبُر.

ع: اَبْعَاضًا، قِطْعًا، مُتَقَطْعًا، مُتَفَصِّلًا، دَفْعَاتٍ، دَفْعَةً، دَفْعَةً.

پرتوكه

ك: پَرتكه، قَرْتكه. [ررده، بەش]

ف: رِيزه، خورده، جَوَژر.

ع: جَزء، ذَرَّة، فِلْدَة.

پرتوكيك

ك: پَرويَاگ، فەرفوت. [پَرتوكار، پَراو]

ف: پوسیده، فُرسوده، فُرتوت. کهنه، داشته.

ع: بَالِي، نَاخِر، مَنخُور، رَمِيم، قَضِي، عَنَت، فَاسِد،

وَاهِي، خَلَق.

پرتوكيان

ك: پَرويَا، فەرفوت برون. [پوان، پَرتوكان]

ف: پوسیدن، فُرسودن، فُرتوت شدن.

ع: بَلِي، نَخِر، رَم، رَمِيم، قَضِي، عَنَت، فَسَاد، خَلَق،

اِنْخِلَاق، وَاهِي.

پرته

[ك: دنگی كوژانمەى چرا.]

ف: پَرت پَرت، گُل گُل. (صدای خاموش شدن

چراغ.)

ع: اِفْتِرَار، تَطْفُؤ.

پرته پرت

[ك: چاوتروركاندن]

ف: زَغَنَك، (چشم زدن)

ع: اِرْءاء.

پرته قال

[ك: مېوایەكى بەناوبانگە.]

ف: پُرتقال، پورتقال.

ع: بُرتَقَان، نَارَنَج.

پرته نو

ك: شوق، رۆشنايى. [روشنايى (تیشكى پەرچەدراوه له

شونڤىكى ترمە).]

ف: پَرتو، فروغ، روشنى. (نور منعكس از جای

دیگر.)

ع: ضَوْء، ضِيَاء، نُور.

برج

ك: قژ. [موی دریزی سەر]

ف: گیس، ژلف، گیسو، کوپله، بسوته.

ع: لمه، عثوه، فروه، وفرة، شعر.

پرچائن

ك: قرتان، پچرین، پرین. [لەت كردن، چراندن]

ف: گسیختن، گسیخته كردن، پاره كردن.

ع: قطع، فصل.

پرچن

ك: قژن، پرچنه، قژنه. [قژدریژ]

ف: گیسو، گیس دار، زلف دار.

ع: أشعر. (م: شعراء)

پرچنه ← **پرچن**

پرچه

ك: قرته. [دهنگی پچرانی گویس و تەل و...]

ف: پرت، قرت. (صدای گسیختن ریسمان مثلاً

یا سیم.)

ع: قرطه.

پرچه نه

ك: دهلو، ههز هه نه، درژیژ. [زژیلی، چه نه باز]

ف: پُرچنه، پُرچانه، بسیار گو، دكو، درازگو.

ع: تَرِب، ثَرِب، مَذار، بَقْباق، وَعَواع.

پرچیان

ك: قرتیان، بچریان، بریان. [پچران، قرتان، لەت برون]

ف: گسیختن، گسیخته شدن، پاره شدن.

ع: انقطاع، انفصال.

پرهه

ك: مرخه. [برخ]

ف: خَرخَر، خَرَاخَر، خَرَاک، کرش، بُخُست.

ع: نُخر، خَریر، غَطیط، فَحیح، فَخِیح، کَخِیح.

پرو

ك: پیتل. [پر]

ف: پُل، پُول، پُرو، دهله، خَذک.

ع: جِسِر، قَنْطَرَة.

وینه

پرد سهلات

ك: دینه وه. [پردی سیرات]

ف: خَنیور، جَینور، جینه ور، خَنیور، خَنیور،

خَنیور، خَنپو، چنودپِل.

ع: صِراط.

پردل

ك: پریه دل. [له ناخی دله وه.]

ف: از ته دل.

ع: عَنْ صَمِيم الْقَلْب. (مِلَق الْقَلْب)

پردل

ك: دلیر. [نازا، به جه رگ]

ف: پُردل، دلیر، دلاور.

ع: شَجیع، شُجاع.

پردوخیگ

ك: پروزیگ. [پروزاو (پارچه ی نیوه سوتار).]

ف: پَرهوده، بَرهوده، بیهوده، بیهود، هوده،

پید. (پارچه ی نیم سوخته.)

ع: مُتَفَح، مُنْكَرِش، مُتَشِیط.

پردوخیان

ك: پروزیان. [پروزان (نیوه سوتانی پارچه).]

ف: پَرهودن، بَرهودن، بیهودن، بیهودن،

هودن. (نیم سوخته شدن پارچه.)

ع: التَفَاح، تَشِیط، انْكَراش.

پردوو

ك: سرمیچ، لیشمه. [پهردوو (داپوشه ری سەر داره پای

خانور که زل و قامیش و لقی درخت دهخه نه سەری.)]

ف: فُدره، پُدره، پوشه، زمو، آبیره. (پوشش

بالای تیر خانه که نی یا حصیر یا شاخه ی

درخت می اندازند.)

ع: غَمَا، غَمَاء، وَشِع.

پرده

ك: بدو، بدو، قزچاخ. [خیرا، به گور، چالاک (و لك: نه سپی پردو).]

ف: بدو، پُر دو. (اسپ تنددو)

ع: سَعور، سَرِیع السَّی.

پِرِدو

ك: رودار. [بیشرم]

ف: پُر رو، رودار.

ع: مَاجِن، مَاجِع، دِعَن، شَرِس، جَسور.

پِرِدو

ك: روداری. [بیشرمی]

ع: مُجُون، مَجَانة، مَجَاعة، دَعَانة، شَرَاسَة، جَسَارَة.

پِرز

ك: پرز، كوك، رووشال. [رشال]

ف: پُرز، پُرزه، كُلك.

ع: وَبَر، زَغَب.

پِرزور

ك: زَرْدَار، توانا. [به هیز]

ف: پُر زور، زوردار، نیرومند، توانا، شیرزه، زاور، زورمند.

ع: قَوِي، قَادِر، بَئِيس، بَئِيس، ذَوَالطُّول، مُسَلِّط.

پِرزور

ك: پُر، زَرْدَار، نَمَم. [چر (و لك: دارستان و كینلگی چر).]

ف: كَشَن، دَرغیش، پُر، آنبوه، درهم رفته.

(بیشه، زراعت مثلاً.)

ع: آثِث، مُتَفَّ، غَلَبَاء، مُتَكَاثِف.

پِرزول

ك: رِزِه، پِرزولَه. [وردیله. زواله (و لك: خِرَكه هیری

بی ترخ).]

ف: پُرزه، پِرزك، رِزِه، كَم. زواله. (چیز ناقابل

از خمیر مثلاً.)

ع: زُغِيب، وَبَر، ذَرَّة، قَلِيل. فِرْزَة، فِرْزَة.

پِرزول

پِرزه

ك: پِرز، كوك، كوكه. رِزِه. [رشال. وردیله]

ف: پِرزه، پُرز، كُلك. رِزِه.

ع: وَبَر، زَغَب. فِرْزَة.

پِرز

ك: بلاو، پمَرش. (پِرزبلاو) [پمَرز، پژاو]

ف: پِراش، پِخش، پِخج، وِلاو، پِراگنده، شَهْریده.

ع: شَتِيت، شَتَات، مُتَفَرِّق.

پِر

[ك: پِرسار. تَوِزِینه، لِنَكولِینه]

ف: پُرسش، كنگاش. پژوهش، جُستجو.

ع: شَوْر، سَوَال، تَجَسُّس، تَفْحُّص، تَفْتُّش.

پِرسا

ك: جَوِیا. [پِرسار كمر. تَوِزِهر، پِشكهر]

ف: پُرسا، جَوِیا، پُزه، پُرسنده.

ع: مُتَفَحُّص، مُتَجَسُّس، مُتَفْتُّش، مُسْتَفْهِم، سَائِل، طَالِب.

پِرسا

ك: پِرسِن. (پِرسا كردن) [پِرسار كردن. تَوِزِینه،

پِشكِن]

ف: پُرسش، پُرسه.

ع: فَحْص، جَس، فِتْش، تَفْحُّص، تَجَسُّس،

اِجْتِسَاس، تَفْتِيش، سَوَال، اِسْتِفْهَام.

پِرسانه

[ك: نَمَر دیاریه ی که پرسه کمران بَرِ خاوهن پرسه ی

دِهِن].]

ف: زارِیانه. (چیزی که تعزیه کنان برای اهل

عزا می آرند.)

ع: مَآثِمِی.

پرسگ ← مه سه له

پرسه

لک: شیونگا. [تازی، تازیه، تازیدت]

ف: پُرسه، پُرسش، سوک، زاری، زاریانه،

سوکواری، ماتم.

ع: عَزَا، ماتم، مَفَاخَة، مَعاد، مَعَادَة، ثَعْرِیَة.

پرسه

لک: خوهشی دشی. (تهحوالپرسی بیمار) [سهردانی نهخوش].

ف: پُرسه.

ع: عِبَادَة.

پرسین

لک: جزئیابون. [پرسپار کردن، پشکنین، توژیتموه]

ف: پُرسیدن، جویا شدن، پُروهش، پُروهیدن.

ع: فَحَص، جَس، فَمَش، تَفْحَص، تَجَسُّس،

اجْتِسَاس، تَفْتِيش، تَصْلُح، سَوَال.

پرسنگ

لک: پزروسکه، پزروسک، پرشه. [پزرسک]

ف: پرشه، جرقه، خُدره.

ع: شَرَارَة، نَحَاس، رُخِیح.

پروشه

لک: پژه. [پژه (رهک) پژهی نار.]

ف: پشه. (پشه‌ی آب مثلاً.)

ع: رَشْحَة، رَشَاش.

پروشه ← پرسنگ

پروکردن

لک: لجان کردن. [لیوانلیو کردن]

ف: پُر کردن، لُبریز کردن.

ع: مَلَا، تَمْلِیْقَة، قَعَم، اِفْعَام، تَعْمِیم، طَفَح، اِطْفَاح،

تَطْفِیح، اِلْفَاضَة، تَجْمِیم.

پروکردن

لک: داگرتن، تهپاشن. [ناخن، پهستارتن]

ف: پُر کردن، آگندن، آغندن، تپاندن، طپاندن.

ع: شَحَن، حَشَو.

پوکیشی

لک: پروویی، گوساخی. [بیشه‌رمی، روهه‌تالراوی]

ف: پُروویی، گُستاخی.

ع: جَسَارَة.

پروک

لک: گه‌را. [تۆم. کرم (بیچوره کرم).]

ف: کرم. (بچه کرم)

ع: دود، سُرء، مازن.

پروکه

لک: توه. [تهو خاکو خولئی که ده‌بیژنین به سهر به‌فردا]

هدتا بتویته‌ره.]

ف: تو، پاشه. (خاکی که روی برف می‌پاشند)

تا آب شود.)

ع: اِذْوَاب، طِلَاوَة.

پرومان

[لک: پر مه کردن (پژمین و لاخ و نه‌سپ).]

ف: خَفیدن، باد بینی درکردن. (خفیدن الاغ و

اسب)

ع: نَثَر، کُدَاس، عِطَاس.

پرومه

[لک: پژمدهی نه‌سپ و لاخ.]

ف: خَف. (ستوسه‌ی اسپ و الاغ)

ع: نَثَر، کُدَاس، عِطَاس.

پرومهی کریان

لک: پلمه. [شیوه، زاری]

ف: توف گریه.

ع: عَوِیل، شَهَاق، شِدَّةُ الْبُكَاء.

پرونو

[لک: به‌لکه]

ف: فَرَنود.

ع: دَکِیل، حُجَّة، بُرْهَان.

پرواثن

ك: دهس لیدان، به دهسادان. [كراندن. به یه كدا هینان به گوشارهوه. (وهك: پرواندنی قوری جلویهرك به پهنجهی دهست.)]

ف: پلانندن، پُرزانندن، مالانندن، پساییدن، پساویدن، مالیدن. چلانندن، (گل از لباس با انگشتان دست مثلاً).

ع: فَرَك، حَتَّ، قَتَح.

پرواثن

ك: ورد كردن، تريت كردن. [ولین، تینكوشین (وهك: تريت كردنی نان.)]

ف: خورد كردن. (نان مثلاً).

ع: كَسَم، تَفْتِيت، تَثْرِيد.

پروپا

ك: پلویا، پاریل، توانا. [هیز، کارامه‌ی]

ف: پروپا، توانایی، شایستگی، برازندگی.

ع: قُوَّة، قُدْرَة، لِيَاقَة، اِسْتِعْدَاد.

پروپا

ك: ته‌لویا، كه‌نوكون، تاوتون، پلویا. [هول، تینكوشان]

ف: كوشش، تلاش.

ع: سَعْي، جَهْد.

پروپوشنه

ك: پزشته. [جلویهركی باش له‌به‌ركردو.]

ف: پوشته. (ملبَس به لباس فاخر)

ع: بَهِيج اللِّبَاس، فَاخِر اللِّبَاس.

پروپووج

[ك: هیچ‌پروچ (قسه‌ی بی‌مانای وهك: كوزه‌ی ریش‌پان.)]

ف: پوچ، بیهوده. (حرف‌های بی‌معنی مانند كوسج ریش‌پهن.)

ع: لَعُو، باطل، هَذَر. (مُتَمَنِّع، اِجْتِمَاع الضُّدِّين)

پرووز

[ك: (سوتانی خوری و مورو.)]

ف: خنجیر، پُخس، پُخسش. (سوختن مویا پشم)

ع: شَوَط، كَرَش، لَفَح.

پرووزانن

ك: پردوخانن، هه‌لپرووزانن. [سوتاندنی مورو و خوری و (...)]

ف: خنجیراندن، پُخساندن. (سوزاندن مویا پشم و امثال آن.)

ع: تَشْيِيط، اِكْرَاش، اِشَاطَة، لَفَح.

پرووزنه

ك: سوزیان. [سوتان]

ف: سوزش، خنجیر.

ع: حَرِيق، لَفْحَان، شَوَط.

پرووزیان

ك: پردوخیان، هه‌لپرووزیان. [سوتانی خوری و مورو و (...)]

ف: خنجیریدن، پُخسیدن. (سوختن پشم، مویا و امثال آن.)

ع: تَشْيِيط، اِنْكِرَاش، اِلْتِفَاح.

پرووسقان

ك: برین. [بزرگاندن (وهك: پرووسقاندنی شیر.)]

ف: بریدن. (بریدن شیر مثلاً).

ع: اِفْتَاء، اِفْسَاد، تَفْلِيق، تَمْذِیر، تَقْطِيع، تَرْغِید.

پرووسقیان

ك: بریان، پهرین، پهرینه‌وه. [پرووسقان (وهك: پرووسقانی شیر، کاتیک خراب دهیت.)]

ف: بُریدن، بُریده‌شدن. (بُریدن شیر مثلاً كه فاسد شود.)

ع: فُتَّا، فُسَاد، تَفْلُق، تَمْذَر، تَقْطُع، اِرْغِیدَاد، تَخْثَر.

پرووسقیان

ك: په‌رین، هه‌لپرووسقیان. [بزرگان (وهك: هه‌لپزرکانی ده‌مرچار له ترسان.)]

ف: پریدن، سفید شدن. (رنگ چهره از ترس مثلاً.)

ع: اندیهاش، اَصْفَرار. (اَصْفَرارُ الوَجْهِ.)
پرووسك

ك: پزرووسك. پرشنگ. [پزيسك، ناورینگ]
ف: خُدَره، جَرَقَه، سَيَنْجَر.

ع: شَرارَة، شَرَر، شَرار.
پرووسك ← پرووشك
پرووش

ك: پرووسك، سَكَل. [پزيسك (پرشکی ناگرا).]
ف: خُدَره، اَخْغَر. (دانه‌ی آتش)

ع: جَدْوَة، بَصوَة، شَرَرَة.
پرووشه

ك: تووكه، پرووكه. [بارینی له‌سرخوی به‌فره‌لووكه.]
ف: دانه‌دانه. (آهسته آمدن برف ریز.)

ع: ثَرْد، قَطِط.
پرووشه ← پرووش
پرووشه پرووش

ك: تووكه‌تووك، پرووكه‌پرووك. [بارینی هِتَواش و ده‌نكه‌ده‌نكه‌ی به‌فر یا زوقم.]
ف: دانه دانه. (آمدن برف بطور آهسته و دانه دانه یا آمدن سرما ریزه)

ع: ثَرْد، قَطِط.
پرووشكانن

ك: برین به‌دَل. [پساندن: ماندو کردن هتا مردن (پساندن رِغْوَلَه).]
ف: برین. (بریدن روده.)

ع: اِسْحار، اِغْراب.
پرووشكه

ك: پرووشه، تووكه. [بارینی له‌سرخو و ده‌نكه‌ده‌نكه‌ی زوقم یا به‌فر.]
ف: دانه‌دانه. (آمدن سرما ریزه یا برف به‌طور

آهسته و دانه دانه.)

ع: ثَرْد، قَطِط.

پرووشكه ← فینگه
پرووشكه پرووشك

ك: فینگه، فینگه‌فینگ. [اگرانی هِتَواش.]
ف: فَنگ فَنگ. (گریه‌ی آهسته)

ع: ثِياكِي.
پرووشكه پرووشك ← پرووشه پرووش
پرووشكانن

ك: بریاگ. [پرووكا، پساو: ماندو كراو هتا مردن.]
ف: بُریده، بُریده شُدِه.

ع: سَحَر، مُغْرَب.
پرووشكانن

ك: بریان. [پسان، پچران (دك): پچرانی رِغْوَلَه له ماندویدان.]

ف: بریدن، بریده‌شدن. (بریدن روده از مشقت مثلاً.)

ع: سَحَر.
پرووشك

ك: ده‌سادریاگ. [پرویتراو]
ف: پروویده، پلیده، مالیده.

ع: مَفْرُوك، مَحْتَوَت.
پرووشك

ك: رود‌کریاگ، تريت کریاگ. [تیتکوشراو، تريت‌کراو]
ف: خورد شده، تريت شده، تريت شده، تريت شده، تريت شده، تلیت شده.

ع: فَتیت، كَسیم، ثرید.
پروووشك

ك: نالَوَزیاگ. [رَقَه‌ستار]

ف: پُر شده، دلپُر شده، آغالیده، آلوسیده.

ع: مُغْشَوِي، مُحْطَرَب، مُفْتَاط.
پروووشك

[ک: پریسوره: هه‌لکه‌ندرای تژی بسوره. (وهک: چالی پریوده.)]

ف: پرشده. (چاله مثلاً.)

ع: مُنَطَم، مُنْکَبَس.

پره‌ویون

[ک: پریونده، تژی بونده]

ف: پرشدن.

ع: اِنطِمَام، اِنکِبَاس.

پره‌ویون

ک: ئالۆزبان، دلپریون [رق هستان]

ف: آغالییدن، آلوسیدن، دل پرشدن.

ع: اغثوی، تَحْطَرُب.

پره‌کردن

[ک: تژی کردنه، تریه‌ستارتن]

ف: پُر کردن، تپاندن.

ع: طَم، کَبَس، تَعْویر.

پره‌کردن

ک: دلپُر کردن [رق هستاندن]

ف: آغالییدن، دلپُر کردن.

ع: اغواء، اغصاب، المعام، حَظَرِيَّة.

پریان کرنگه‌سهو

[ک: تورپریان کردوره. (فلاته‌کسیان تورپِ کردوره.)]

ف: آغالیده‌اند، پُر کرده‌اند. (فلان کس را.)

ع: حَظَرِيوُه، اَعْضَبُوُه.

پریسک

پریش

ک: پرش، تیکه، ریزه، ورد. [له‌تریه‌ت]

ف: پرش، ریز، خورد، تیکه، پراگنده، پراشیده.

ع: مُنْکَسِر، مُنْطَمَع، مُتَفَرِّق، مُنْشَنَّت.

پریش

پریش پریش

ک: پرش‌پرش وردوخان [هه‌لاهه‌لا، وردوخاش]

ف: پرش‌پرش، ریز‌ریز، خورد‌خورد، پراگنده.

ع: مُنْشَنَّت، مُنْکَسِر، مُتَفَرِّق، مُنْجَرِي، مُنْطَمَع.

پریقوه‌وی

ک: پریکوه‌وی، کنین، زه‌قین، تریقوه‌وی. [تاریقه، قانا]

ف: خنده، خندیدن، قاه‌قاه.

ع: قَهْقَهَة، زَهْزَهَة، زَهْزَهَة، هَمْرَهَة، کَتْکَتَه.

پریقه

پریکوه‌وی

پریکه

ک: پریقه، تریقه، پریقوه‌وی. [قانا]

ف: خنده، قاه‌قاه.

ع: قَهْقَهَة، هَمْرَهَة، کَتْکَتَه، زَهْزَهَة، زَهْزَهَة.

پریکه‌پریک

پزگ

ک: هه‌جنه‌گا، جیگه‌هه‌جنه. [پزور (جیگه‌ی بده‌خوین.)]

ف: نیفه. (جای بند ازار)

ع: حُجْرَه، حُبْکَه، حَبَاک.

پزووسک

ک: پزوسکه، پرووسک، پرووسک. پرشنگ. [پزوسک،

ناروینگ]

ف: آیین، خُدره، جرقه، سَیْنَجَر، آتش‌پاره.

ع: شَرَارَه، شَرَرَه، شَرَر، شَرَار.

پزووسکه

پژ

ک: لهق، پز، پژال. [پژیون] [لق]

ف: آژغ، آژغ، آژوغ، آژوغ، شاخه، انبیره.

ع: جُلْمَه، جُلْمَه.

پژال

ک: پژ، پژال. [هه‌لاش: گه‌لا و چلوجینوی سهر داره‌را.]

ف: انبیره، آژوغ، آژغ.

ع: سَلِیق، شَذَب، جُلْمَه.

پژانن

ف: ستوسيدن، شنوسيدن، اشنوشيدن،

خفيدن. (باد بينی در کردن.)

ع: عطس، عطاس. (اخراج هواء الانف.)

پژنجه

ل: فلجه، گزگجه، بهتاره. [فرچہ ی جولاً]

ف: بَت، بَتاره، پَتاره، سمه، سَمَر، غرواشه،

پشجه، پَشَنجه، ليف، کُرَنگه، کُرَنده، غَرواش.

ع: فُرْشَة، شوکَة الحائک.

پژنه

پژوږو

ل: پژېږ، پژ، پژاڼ. [لقوېږ (نورلقانہ ی که

مدلہ پاجړين)]

ف: آژغ، آژغ، آژوغ، آژوغ، انبیره. (شاخه های

بريدنى.)

ع: جُلْمَة، جَلَامَة. سَلِيق، شَذَب.

پژوبول

ل: پژوبول، پژوبلاو. [پرش، پژاږ]

ف: پشپول، بشپول، پراگنده، پريشان.

ع: مُشَوُّش، مُتَفَرِّق، مُخْتَل، مُتَشَتَّت.

پژوين

ل: پشترين، پشتمين، له لېږن، پشتين. [پژيڼ، کسرېڼد]

ف: کَمَر، کَمَرېڼد، پشْت بَنْد، تَک بَنْد.

ع: مِطْطَق، نِطْطاق، حِجَاز، وِشَاح، خِزَام، رُنجَب.

پژه

ل: پشه. [پژه]

ف: پشه، شپيخه، پشنگ.

ع: رَشَحَة، رَشَة.

پژياگ

ل: پشياگ، وشياگ. [پژاږ، بيسردا کراو (نار و شتی لو

چېشنه.)]

ف: پاشيده، اشپوخته، شپيخته، پشنجیده،

ل: وهشان. [پژاندين (وهك: پژاندنی نار.)]

ف: پاشيدن، شپيختن، اشپوختن. (آب مثلاً.)

ع: رَش، رَشَح، نَضَح، نَضْخ، نَفْض، شَن.

پژان

ل: وهشان. [بهسردا کردن (پژاندنی دهرمانی رشك

بهسرد بريندا يا خوڼ بهسرد که سيکدا.)]

ف: پاشيدن، پاشاندين، پشاندين. (سفوف بر

زخم يا خاک بر کسی مثلاً.)

ع: نَر، اِنراء، نَدْرِيَة، شَفْشَفَة، هِيل، تَهِيل.

پژانن

ل: پژانن، بلاوړو کردن. [پژو بلاوړو کردن]

ف: پشاندين، فشاندين، افشاندين، اوشاندين،

افتاليدن، پراگنده کردن.

ع: نَفْش، نَشْر، نَثْر، هَثي، حَثي، حَثو، شَن، بَذر،

تَشْتِيت، تَشْعِيت.

پژيول

ل: پژيول، پژوبلاو. [پرش، پژاږ]

ف: پشپول، بشپول، پراگنده، پريشان.

ع: مُشَوُّش، مُتَفَرِّق، مُتَشَتَّت، مُخْتَل.

پژهر ← **پشکول**

پژک

ل: پشک. [پژک: پینه ی داریسی مدشکهو خيگه.]

ف: چوبک، چوبک خيگ.

ع: راجل، اُسكوبَة.

پژک ← **همژک**

پژمه

ل: خد. [پشه (باي لورت.)]

ف: ستوسه، ستوسر، شنوشه، اشنوشه، خَف،

خَفَه. (باد بينی)

ع: عَطْسَة، غَفِيط، نَثِير.

پژمين

ل: خدین. [پشمين (ددرچورنی با له لورته وه.)]

پاشیده شده. (آب و امثال آن).

ع: مَرشوش. مَذرور.

پژیان

ك: پشيان، پژيان. وهشيان. بلاوربون. [پژان. بهسرداگردن]

ف: پَشیدن، پاشیده شدن، شپییخته شدن، اشپوخته شدن، پشنجیدن، پراگنده شدن.

ع: تَرشش، اِنْتِضاح، اِنْتِضاح. تَذَرِي. تَشْعُث. تَشْت. تَنْفُس. تَنَّاثر، تَذَرِي، تَهِيل. اِنْتِشار.

پژین

ك: پژن. [نارپژین] [نارپژانند]

ف: پاشی، پاشیدن. (آب پاشی)

ع: رَش، نَضَح، نَضِج.

پژین

ك: پاش. [پژینه ر [نارپژین، داپشته بکه ر.]

ف: پاش. (آب پاش، صیقه ی فاعل)

ع: رَشاش، نَضاح، نَضاح. نَرار. نَرار.

پس دان

ك: داپسیان. [فسدادان (فس دادانی بالنده ی می بز نیر.)]

ف: خوابیدن، پست شدن. (خوابیدن مرغ ماده برای نر.)

ع: جُثوم، تَجَثُّث.

پسان

ك: کراس فرهنگی. [پستان، فستان]

ف: پستان، پیراهن زنانه.

ع: فُستان، فُسطان.

پسکه

[ك: باله فره (وهك: باله فره ی بیچوی کوتر بز دواکردنی دان.)]

ف: بَدوازه. (بال گشودن بچه کبوتر مثلاً برای طلب دانه.)

ع: رَوغان، كَسَحَبَة، تَضَوُع.

وینده هیه.

پسکه

[ك: هیواش هیواش (وهك: رویشنی لهسه رخی راوچی بهرو نیچر.)]

ف: آهسته، نرم نرمک. (آرام راه رفتن شکارچی مثلاً برای شکار)

ع: مُراوَعَة، مُخاتَلَة، كَسَحَبَة، تَدَرَة، حَیدِی، ضَرَاء، كَاكَاء.

پسکه پَسک ← پسکه [ههردو ماناکه ی] (به هر دو معنی آن).

پسکیان

[ك: باله فره کردن. رویشنی هیواش]

ف: بدوازه کردن. نرم نرمک رفتن.

ع: تَضَوُع، كَسَحَبَة، رَوغان. تَدَرَة، مُخاتَلَة، حَیدِی، ضَرَاء.

پسیان

ك: داپسیان. شله وبون. [خاویونه ره. دانه وین (وهك: فسدانی بالنده ی می بز نیر.)]

ف: سُسست شُدن. پست شدن، خَمیدن، خوابیدن. (خمیدن مرغ ماده برای نر مثلاً.)

ع: تَجَثُّث، كُیون، جُثوم، لُطی، تَلَبُّد. پش!

ك: پشی! [ارشی بانگ کردنی پشله یه.]

ف: پش! پُژ! (کلمه ی صدا کردن گربه است.)

ع: پس!

پش پش!

ك: پشی پشی! [دروپاته ی «پش!»]

ف: پش پش!، پُژ پُژ! [تکرار «پش» است.]

ع: پَس پَس!، پَسِیَسَة، پَسِیَسَة.

پشت

ك: مازه. [پاش، درآ، مازی]

ف: پشت، فُراک، مازن، مازه، مازو.

ع: ظَهْر، مَتْن، خَلْف، أَرَز، صُلْب، صَلَا، قَرَا، وَرَاء.

پشت

ك: چینه، بارپشت، پشته. [خزم له باوکهوه.]

ف: پشت، خویشاوند. (خویشاوندان پدری)

ع: صُلْب، عَصَبَة، عَاقِلَة، عَشِيرَة، أَقَارِب، طَائِفَة، قَبِيلَة، حَيّ.

پشت

ك: پنا، پشتیران. [یاور، پالپشت]

ف: پشت، پناه، کاروگر، آندخس، پشتیبان.

ع: مَلْجَأ، مَلَاذ، مُتْكَأ، ظَهْر، مُعِين.

پشت

ك: خته!، خت!، نس! [افرمانه بۆ دهركردنی پشيله.]

ف: پشت!، خت!، خته! (امر به رفتن گربه

است.)

ع: غَس!

پشتاو

ك: دهرانه. [دهمانچه]

ف: تپانچه، توانچه.

ع: طَبَنَجَة.

وینه «غه ش ناگر

پشتاوپشت

ك: پشتهدوا. [پتجهوانه روپشتن]

ف: پس پس.

ع: قَهْقَرَة، قَهْقَرِي، تَقَهْقُر.

پشت نه سب

[ك: پشتی هسب]

ف: بَر خَش، پَر خَش، فَر خَش.

ع: ظَهْر الْفَرَس، مَتْن الْفَرَس.

پشت خورین

ك: پیروشت. [داريك كه پشتی پی ده خورین.]

ف: پشت خاره، پشت خار، کبیچه، سر خاره.

ع: مَحَك، مَحَكَة.

پشتدار

ك: كورلوت، قول، قهلمر، مهغزدار. [پتور، نهستور (وهك]

[قالي پشتدار.]

ف: سَتَبَر، سَطَبَر، استبر، گنده، كُلفت، پشتدار.

[قالي مثلاً.]

ع: صَخِيم، ثَخِين، غَلِيظ.

پشتدار

ك: مایه دار. [خهست (وهك: چای مایه دار.)]

ف: پشت دار، مایه دار. رنگ دار. (چایی مثلاً.)

ع: غَلِيظ.

پشتدار

ك: باراندار. [خارن كه سوکار.]

ف: پشتدار، خویشاونددار، پَر خویشاوند.

ع: ذُو قَبِيلَة، كَثِيرُ الْقَبَائِل، كَثِيرُ الْأَقَارِب.

پشتدەری

[ك: نهلقه پتری دهركا.]

ف: جفت، بَندینه.

ع: زَلَج، مِزَلَج. (سَقَاطَة)

وینه «نهلقه پتری

پشت ریش

ك: پشته ریش، نارکه ریش، پشتزه خم. [اولاخینك كه به

زهبری باره بۆ نمونه - پشتی بریندار بوویت.]

ف: فِگَال، فِگَار، أَفْگَال، آوگار، ریش پشت،

پشت ریش. (حیوانی كه از صدمه ی بار مثلاً

پشتش زخم شده باشد.)

ع: صَرَد. مكتوف.

پشت سر

ك: پشتمل. [پشته مل، پشت گردن]

ف: پشتسر، پشت گردن، پس گردن.

ع: قَفَا، قَذَال، خَلْف الرَّأْس، وَرَاء الرَّأْس، عَقَبَ

الرَّأْس.

پشت سر

ل: پشته‌سمر، په‌سمر، پټوار، پشته‌ملی. [پاشمله]
ف: پُشت سَر.

ع: غیاب، غیبیة، خَلَف، وَرَاء الظَّهْرِ.
پشت‌سمریکه

ل: په‌سپه‌س، په‌سای‌په‌س، په‌سمریک، شوڼ‌یکه،
به‌که‌شوڼ یکه. [یکه له درای یکه]
ف: پی‌درپی، پشت‌سمرهم، پیوسته.

ع: تَتَابُع، تَعَاقِب، تَفْلَاحُ، تَوَالِي، تَوَاتُر، وِلَاء،
تَتَرِي، تَسَائِل، اِنْسِیَال، مُتَتَابِعاً، مُتَعَاقِباً، مُتَفْلِحاً،
مُتَوَالِیاً، مُتَسَاتِلًا، مُنَسْتَلًا، مُتَوَاتِرًا، مُتَالِیًا.
پشت‌کوم

ل: کومی، کوم، کوز. [پشت‌کوید]
ف: کوز، کوز، کوز، کُنْج، زونگ، زونگل، زونزک.
ع: أَحْنَى، أَحَدَب، أَدْفَا، أَمْتًا، أَجَنَف، أَقْطَن، أَحْنَب،
مُحْنَب.

پشت‌کرن
ل: دوپشته‌کی. [نمو سواره‌ی که‌سیکی تر له پشت
خوڼیمه سوار ده‌کات.]

ف: پشت‌گرفتن، دوپشتی. (سواری که دیگری
را پشت خود بگیرد.)

ع: اِکْتِفَال، اِحْتِقَاب، اِرْتِدَاف، اِرْدِمَال.
پشت‌گوره

[ل: (داری پشته‌وی تهرن).]
ف: پشت‌گرد. (چوب پشت تون را می‌گویند.)

وینه-گورد
پشت‌گوچکه

[ل: نوردی‌ی گوی.
ف: پشت‌گوش.

ع: خَلَف الْأُذُن، وَرَاء الْأُذُن.
پشت‌گوچکه‌خستن

[ل: گوی پینه‌دان]
ف: پشت‌گوش انداختن.

ع: تَظْهَر، تَوَلَّیة، جَعَلَ (الشَّيْءَ) ظَهْرًا، جَعَلَهُ وَرَاءَ
الظَّهْرِ. جَعَلَهُ دَبْرَ الْأُذُنِ.

پشت‌گین

ل: دواگین، دراین، قره. [ناخرین، پاشین]
ف: پُستین.

ع: أَخْلَف، آخِر، آخِر.
پشت‌مازه

ل: مازه. [مازی، برپری پشت. هدره‌ها: گزشتی نه‌ملارای
برپری پشت].
ف: مازه، مازن، مازو، فُراک.

ع: حَصْب، صُلْب، قَرَا، وَرَاء الصُّلْب.
پشت‌مال

ل: په‌ستور. [خ‌لوتی]
ف: پستو.

ع: خَادَعَة.
پشت‌ماله

ل: ... هارسا، هارسامان. [هارستی پشته‌ره].
ف: هوپه، همسایه. (همسایه‌ای که در پشت
خانه واقع باشد.)

ع: ظَهْرَة، ظَهْرَة. جَار. (ظَهْرَة الْبَيْت)
پشت‌مل

ل: بوته‌ته، بوته‌دی مل، پشت‌سمر. [پشته‌مل، پشت
گوردن]

ف: پس‌گردن، پشت‌گردن، پشت‌سر.

ع: قَلَا، قَفَاء، قَلَن، قَافِيَة، مَقْد، قَذَال، كَاهِل.
پشت‌وپنه‌نا

ل: پنه‌نا، پشتیان، کومه‌له. [یاور]
ف: پشت‌وپنه‌نا، پشتیان، کاروگر، آند‌خس،
کَمک، دُستگیر، پشتیان.

ع: ظَهْرَة، ظَهْرِ، مُعِين، سَنَد، عَوْن، رَدء، حَامِي،
مُؤَيَّد.

پشتووری

ل: پست‌سوری، پشتیوانی، کومه‌کی، پشت‌گه‌رمی.

[پشته‌ستن. هاریکاری]

ف: پُشت گرمی، پُشتیبانی، پُشتیوانی،
دل گرمی، کمک.

ع: اطمینان، استظهار، اِثْکاء، اِثْکال. رَدء، مَظَاهِرَة،
مُعاوَنَة.

پشته

ل: پشت، چینه، قنگره. [خزم و خویش. هوز]

ف: پُشت، خویشاوند، خانواده.

ع: صُلْب، عَشِیرَة، عَصَبَة، جَیْل، قَوْم، قَبِیلَة،
اَقارب، حَی.

پشته

[ل: تریکل: فریدانی نارله.].

ف: پُشته. (پوست انداختن آبله.)

ع: اِنقِشار.

پشته

[ل: مودای نیوانی درو کوله‌کی بیر.].

ف: پُشته. (فاصله‌ی بین دو تیر چاه.)

ع: ...

پشته‌پا—پاچه‌قوئی

پشته‌ریشه

[ل: برینی پشتی و لاخ به هوی بارهه.].

ف: فکاری، فگالی، آفکاری، آوکاری، پُشت‌ریشه.

(زخم پشت الاغ از اثر بار.)

ع: صَرَد، جُرْل، دَبَرَة. (فَهُو صَرَد)

پشته‌سمر

ل: پیوار، پشت‌ملی. غوسپ. [پاشمله]

ف: پشت‌سمر. یَزَتاد، دشت‌یاد، زشت‌یاد.

ع: غِیاب، غِیْبَة، قُفُو، غِیْبَة، اِغْتِیاب، نَمِیمَة، هَمَن.

وِشایَة.

پشته‌ملی

[ل: نِیشت: زلله‌ی پشته‌مل.].

ف: پس گردنی، پشت گردنی.

ع: لَک، قُفَد.

پشته‌ملی

ل: پشت‌سمر، پیوار. [پاشمله]

ف: پُشت‌سمر.

ع: غِیاب، غِیْبَة، قُفُو، تَقافی.

پشته‌ودوا

ل: پشت‌ویش. [پنجه‌رانه روزشتن. هدره‌ها: ندر که‌سعی

پشت‌ویش ددروات.].

ف: پس‌پس.

ع: قَهْقَرَة، قَهْقَر ی، تَقَهْقَر، مُتَقَهْقَر.

پشته‌وسور

ل: پشت‌سور، پشت‌گرم. [پشته‌ستو، دل‌گرم]

ف: پشت‌گرم، امیدوار، دل‌گرم.

ع: مُنْکِی، مُسْتَظْهَر، مُنْکِل.

پشته‌وقه‌نا

ل: پشته‌ودوا، به‌پشت‌که‌فتن، به‌پشت‌اخ‌فتن، به‌پشته‌و‌که‌فتن.

[له‌سمر پشت راکشان.].

ف: آستان، از پشت خوابیدن.

ع: تَسَلُّق، اِسْلِقَاء، اِسْلِطَاع، اِسْلِطَاح، اِسْدِاح،

اِنزِراق.

پشته‌و‌که‌فتن

ل: نه‌ن‌کردن. له‌گوب دان. [حاشا کردن]

ف: کیبیدن، مَنبیلیدن، اَزَن‌دیدن، سرباز زدن.

ع: اِنْکار، اِباء، جَدَد، جُحود، تَأْبِی، تَحَاشِی، تَبَرُّء.

پشت‌ه‌ل کردن

ل: روره‌ل‌چهره‌خان. روین. [رویره‌گنیران، روشتن]

ف: پشت کردن، رویره‌گرداندن. رفتن.

ع: اِشاحَة، تَصَعُّر، تَوَکِی، اِدبار، اِسْتِدبار، تَوَلیَة.

۱- له فره‌هنگی عمه‌میددا «پشته» ناوا مانا کراوه‌تموده:

هم‌ودای نیوان دوو چالی کاریز. (ر-ر)

دَبُور، كُصُوم، نُولَا، ذِهَاب.

پشتی

ك: پَالْت. [سهرين، باليف]

ف: پُشتی، بالَش.

ع: وَشِيرَة، مُكَا.

پشتی

ك: كُومَهك، پِشتیوانی، پَالُوریهنی. [لایه نگرې،

یارمه تیدان]

ف: پُشتی، پُشتیبانی، پُشتیوانی، پُشتگیری،

برنایشی، دَسْت یاری، كُمك.

ع: حِمَايَة، ثَقْوِيَة، مُوَازَرَة، مُسَاعَدَة، مُعَاذَة،

مُعَاوَنَة، رِدء، مَظَاهِرَة.

پشتی

[ك: پلوروی هنگ.]

ف: پُشتی، كندو، كِبَارَه، گُوارَه، كُوزَه ی انگبین.

ع: خَلِيَة، قَفِير، مَشَار، شُورَة، مِشَوَارَة. خَشَاء.

خَشَرَم.

پشتی

پِشْتیر—تَوِيلَه [روشه ی کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

پشتین

ك: پِشْتَرین، پُژوین. [پژین، كه مهربند]

ف: كمر، كَمَر بَند، پُشت بَند، تَك بَند.

ع: نِطَاق، مِنْطَق، مِنْطَقَة، وَشَاح، حِجَاز، رُنْجَب،

حِزَام.

پشتیوان

ك: كُومَهك، پَالُوریهن، لاکُوشكه. [یاره، یاریدر]

ف: پُشتیبان، پُشتیوان، اُنْدَخَس، برنایشت،

پُشتگیر، دَسْتگیر، كُمك، هواخواه.

ع: سَنَد، عَوْن، رِدء، مَدَد، غَوْث، عَضَد، مِعْوَان،

ظَهیر، نَصیر، مُعین، مُقَوِّي، مُعَد، مَظَاهِر، مُوَازِر،

مُسَاعِد، مُعَاذِد، مُؤَيَّد، مُعَاوَن، نَاصِر، حَامِي،

مُنْجِد.

پشتیوان

ك: پِشْكُول، تَهنگ، شَهْمَهك. [راگیر كهری دیواری شكار.]

ف: پُشتیوان، پُشتیبان، پُشتوان، پادیر، پازیر.

ع: كَلَب، رُكْن، سَنَد، رِدء، ظُفْرَة، ظَهیرَة، زَافِرَة،

دِعَا مَة. اِزَار، مَجَر.

پشتیوان

ك: پَالْت، پَالِین. [سهرین، بالیف]

ف: بالَش، پَالِین، پَالِشَت.

ع: مُكَا، وَسَادَة، مِیْبَذَة، مُرْتَفَق، نَمْرَقَة، مِصْدَعَة،

مِخْذَة، زِدْبِي

پشتیوانی

ك: كُومَهکی، پِشْتوروی. [یارمه تی]

ف: پُشتیبانی، پُشتیوانی، كُمك، همراهی،

هواخواهی، برنایشتی، اُنْدَخَسی، پُشتگیری.

ع: رِدء، اِمْدَاد، ثَقْوِيَة، اِغَاثَة، نَصْر، تَأْيید، حِمَايَة،

اِنْجَاد، مُعَاوَنَة، مُعَاذَة، مَظَاهِرَة، مُوَازَرَة،

مُسَاعَدَة.

پشك

ك: بهش. [پاز، قورعه]

ف: پِشك، بَخْش.

ع: قُرْعَة. سَهْم، نَصِيب، حِصْه، قِسمَة، حَظ،

شَقِص، خَلَاق.

پشك

ك: پُژگ. (چركله ی خيگه) [پینه ی دارسني خيگه و

مهشكه.]

ف: چُونَك، (چُونَك خيگه)

ع: زَاجِل، اُسْكُوبَة.

پِشْكُ—سَكَل [روشه ی کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

پشكول

ك: پِشْكُول، پَالِین، پُژدور. [داری دهرگا داخستن.]

پشه-پژه

پشی

[ک: جوز، کولیریدیه که.]

ف: بشی، بُرساق.

ع: بَسِيسَة، قَطِيفَة.

پشی

ک: کتک. [پشيله]

ف: پشی، گربه.

ع: بِشْی، هَرَة.

ویندی هدی.

پشيان

ک: پښان، وهشان. [پښان]

ف: پاشیدده شدن، شپيخته شدن، اشپوخته

شدن، پشنجیده شدن.

ع: تَرَشْش، تَرَشْج، اِنْتِضاح، اِنْتِضاح.

پشيله

ک: به چکه کتک. [به چکه پشيله. پشيله]

ف: بچه گربه. گربه.

ع: شَبِيق، هُريرة. هَرَة.

پف

ک: فرو. [با ده کردن له ده مده.]

ف: پف، فوت، فوب، پوک.

ع: نَفخ.

پف پياکردن

[ک: ماشینه ده: به تهراری خواردن. به تهراری تالان کردن.]

ف: همه را خوردن. همه را بردن.

ع: قَعَف، قَعَر، اِسْتِغاف. غارة.

پف دان

[ک: فرو تینکردن]

ف: پف دادن.

ع: نَفخ.

پښدرياک

ف: مافه، بسکله، دستور، تنبه، تَنبَدَر، پَنَدَر،

فَنَدَر، فَنَدَره، فَنَوَره، پَنَوَنَد، پَنَاوَنَد، پَرَاوَنَد.

فَنَرَنَد، فَنَرانَد، فَنَرَنده، فَنَرود، فَنَروده، فَنَدونَد،

فَنَوَنَد، فَنَاوَنَد، فَنَوَنده، فَنَدَرَنگ، نَرِيسواس،

پُشتيوان، پُشتييان، مَتَرَس.

ع: شِجَار، قَنَاح، لَزَز، دِعَامَة، مَتَرَس، مَتَرَسَة،

مَتَرَس.

ویندی هدی.

پشکۆل

ک: کۆل، قوتوقول. [زه به لاح (پياري زل و نه ستور.)]

ف: بشکول، بزکول. (مرد گنده و کلفت)

ع: جَهَرَب، بُحْثَرِي.

پشکل

[ک: پشکل]

ف: پشک، پشکر، پشکل، پشکله، پُجشک.

ع: بَعَر، بَعَرَة، ذَبَلَة، فَنَاة، أَلو.

پشکیل

[ک: (له ننگوستيلی بئ نقيم که ياری بئ ده کن.)]

ف: کچه. (انگشتر بی نگیین که با آن بازی

کنند.)

ع: خاتام، خاتَم.

پشکيلان

ک: کاله مشت. [یاری کاکله مشت] (که به هه رذرو دست

دهيکن.)]

ف: کچه بازی. (با هر دو دست بازی کنند.)

ع: فَنال.

پشکيلان

ک: تاقمانه جفت. [یاری تاقمان له جوړت] (که به يه له

دست دهيکن.)]

ف: تاق جفت. (با یک دست بازی کنند.)

ع: رُوج فُرد، لَعِبُ الرُّوج و الفُرد.

[ك: فووتیکراو]

ف: پف داده شده.

ع: مَنفوخ.

پغهك

ك: تیریتین، ناغزی تهننگ. [قامیش یا داریکی کلۆره که

به فووپا کردن تیری پیندهاویژن.]

ف: پُفک، تُفک، فُتک، تَزَنک.

ع: مَنفَخَة، مِدْفَعَة.

وینه

پل

[ك: چه قه نه]

ف: اَنگَشْتَك، بَشَكَن.

ع: نَقَر، ضَرْب.

پل

ك: تیره، برروسکه. [پل نه وهشنی.] [ته زووی به ژان. (پل

وهشانندی نیش.)]

ف: تیرک، کنشک. (جستن درد.)

ع: ضَرْب، تَوَجُّع.

پل

ك: نهغه، جنکه. [ورده پارچه. (وهك: پلی گوشت.)]

ف: آنچه، پاره، تیکه. (گوشت مثلاً.)

ع: شَرْخَة، قِطْعَة، بِضْعَة، زیمه، حُدَّة، حُدُوَّة، فِدْرَة،

فِلْدَة، مُرْعَة، خِرْدَلَة.

پل

ك: تار، خول، سوور، با. [سووردهانی تهشی یا تیرۆك.]

ف: تاب، چرخ. (تاب دادن دکلان یا تیر نان.)

ع: رَدْنَة.

پل

ك: کلک، نهنگوس. (دهسپیل، دهسپیل.) [به نهغه ی دوست.]

ف: انگشت. (انگشت دست.)

ع: اَصْبَع، اَنْمَلَة.

پلانن

ك: تلائن، گلائن. [تل دان، تلائدن]

ف: غَلَتانندن، جَرَدانندن، غَالانندن.

ع: دَحْرَجَة، دِحراج، دِخار، نَهْمَة، رَحْلَة.

پلانن

ك: تـلائن، پلکائـن. ساوین. ناوین. [تیته لژوئندن،

تیته لـسوون]

ف: آغشتن، آگشتن، آگستن، آلودن، جُتراندن،

آغشته کردن، آلوده کردن، جُتره کردن.

ع: لَطَخ، لَتَخ، طَلَي، طَمَل، لَوَث، تَلَطِخ، تَلَتِخ،

تَطْلِيَة، تَطْمِيل، تَلْوِث، ضَرَج، تَضْرِج.

پلاننمهوه

ك: پـلائن. [مهردوو ماناکه ی. که پیتی «وه» ی

دوویات کردنه وه ی خراوته سه ر.]

ف: ← پلانن. (به هر دو معنی آن، که «وه» ی

عودت بر آن افزوده شده.)

پلپل

ك: نهغه نهغه، جنکه جنکه. [جنراو، نهغن نهغن]

ف: آنچه آنچه، پاره پاره، تیکه تیکه،

پارچه پارچه.

ع: مُتَقَطِّع، مُتَبَضِّع، مُتَحَذِّي. قِطْعًا، شَرْحَاتِ،

خِرَادِل، زَيْمًا، اَرِيًا اَرِيًا.

پلپل کردن

ك: نهغه نهغه کردن، جنکه جنکه کردن. [نهغنن]

ف: آنجیدن، آنجین کردن، آنچه آنچه کردن،

پارچه پارچه کردن، تیکه تیکه کردن.

ع: تَقَطِّيع، تَشْرِيع، تَارِيب، تَهْرِيم.

پلپلی

ك: پلپلین، به له له له، بازگ. [دووړهنگ، په نه په له]

ف: پیسه، خَلَنگ، خَلَنج، لَک لَک، لَکه لَکه، بُلْبُلـی،

دوړونگ، بَهک دار، سَرچپ دار.

ع: اَبْرَش، اَبْرَص، اَبْلِق، اَنْمَش، بَهَق، نَمِش، نو

بَهَق.

پلتوک

ك: پلتوك. [پته: به پستی په مخه له شت دان.]

ف: تلنگ، تلنگر، تلنگور.

ع: نَقْفَة، نَطْبَة، نَقْرَة. نَقْر، نَقْف، نَطَب.

پلنغان

[ك: چه قنه لیدان]

ف: انگشت زدن، بشكن زدن.

ع: نَقْر، نِقَار.

پلنغین

ك: چه قانه ژن. [سه ماکړی چه قنه لیدن.]

ف: یافر، دست افشان.

ع: نَقَار، رَقَاص.

پلج—پان**پلچان—پانه و کردن****پلکان**

ك: تلاش، پلاش. [تینه لړندن، تینه لږون]

ف: آغشتن، آلودن، آگستن.

ع: نَطَخ، نَطِي، نَطْل، نَطْلِيخ، نَطْلِيَّة، نَطْمِيل،

تَضْرِيح، تَلْوِث.

پلکیان

ك: پليان، تليان. [تینه لړنان، تیره چوړن]

ف: آغشته شدن، آگسته شدن، آلوده شدن،

جُتړه شدن.

ع: نَطْل، نَطْمَل، نَطْلُخ، نَطْلُخ، نَطْلِي، تَضْرُج،

تَلْوُث.

پلویا

ك: پرېږ، پارېل، توانا. [قولواج، هیژ (وه) پلویای

روښتن.]

ف: توانایی، پرویا، (راه رفتن مثلاً).

ع: قُوَّة، قُدْرَة، اِسْتِعْدَاد، لِيَاقَة.

پلویا

ك: ته لاش، کوشش. [همرلدان، ته یار کردن]

ف: تلاش، کوشش.

ع: سَعِي، جَهْد، تَهْيَة.

پلوپووش

ك: پووشپلاش، پووشان، خاشاک. [درکودان]

ف: خَس و خاشاک.

ع: غُثَاء، قَش.

پلوور

ك: پلورسك. [لورس، لورسارک]

ف: نیو، سُر، سلک، شلکک، ناوه، ناودان.

ع: مَقْعَب، مِزَاب، مِزَاب، مِزَاب.

وینه

پلوور

ك: لوله، ششان. [بلور]

ف: نئی، نای، توتک، غرو، دورای، دوزای،

نئی نیک.

ع: مِزْمَر، مِزْمَار، شَبَابَة، يَرَاع، ناي.

وینه — پلوورژن <۲>

پلوورژن

ك: لوله ژن. [بلورژن، بلوریلیدن]

ف: نئی ژن، توتک ژن.

ع: زَمَار، قَصَاب.

وینه

پلووسك—پلوور**پله**

ك: پله کان، پا. [پلیکانه، قادرمه]

ف: پله، تله، پایه، پک، شپل، شپلت، آرچین،

پایگاه، زینه.

ع: دَرَجَة، قَصْمَة، قَصْفَة، مِرْقَاة. قَصْفَان.

پله

ك: پایه. [دهرجه، ناست. قه در، ریز]

ف: پله، پایه، پایگاه، پایگه، نیا، درج، آرج، آرن،

بلندی، بزرگی.

ع: قَدْر، مَنَزِلَة، مَرْتَبَة، مَقَام. عِرْزَة، کَرَامَة.

پله

ک: پا. [درفته]

ف: پا، رُستۍ، ویل.

ع: فُرْصَة، نَهْزَة.

پله

[ک: تیل: به په‌نجه له هملات دان. (زاراویه که له

هملاتیندا.)]

ف: اَنگِشْتک، تَلَنگ، تَلَنگور. (اصطلاح

گلوله‌بازی است.)

ع: نَطْبَة، نَقْرَة، نَقْفَة.

وینه

پله به نالوا دان

[ک: خراپه‌کاری. نیدیومه.]

ف: پل به آب زدن. (کار خراب کردن.)

ع: تَخْرِيبُ الْأَمْرِ، هَدْمُ الطَّرِيقِ.

پله‌پرکتی

ک: په‌له، په‌له‌پل، په‌له‌فرکتی. [په‌له‌پروسکی: زړه په‌له

کردن.]

ف: شتاب، فُرْفَره، چَلْبَله.

ع: عَجَلَة، سُرْعَة، مُبَادَرَة.

پله‌ترازیان

ک: شلوه‌بون، په‌شیمان‌وبون. [په‌زیوان بوونه‌وه]

ف: شست شدن، پشیمان شدن، پلکه از جا

در آمدن.

ع: نَدَم، سَدَم، اِنزِلَاج.

پله‌ترازیان

ک: له پله دهرچوون، پله تسیان. [له پله تسان (دهرچوونی

خوتدریستی هملات له نیوان په‌نجه‌وه.)]

ف: اَنگِشْت رها شدن، اَنگِشْتک در رفتن، تلنگ

در رفتن. (غفلتاً گلوله از بین انگشت رها

شدن.)

ع: تَزْلُج. (تَزْلُجُ الْبُنْدُقُ عَنْ يَدِهِ.)

وینه

پله‌تسیان — پله‌ترازیان (له پله دهرچوون)

پله‌زیقان

ک: خویشی‌خویشی. [شادی کردن (به دهم چه‌قنه

لیدانه‌وه.)]

ف: شادی، شادمانی، خوشی‌کردن، شادی

کردن. (با انگشتک زدن.)

ع: زَعَق، زَجَل، عَشْرَة، مَسْرَة. (مَعَ الْفَرْقَة)

پله‌کان

ک: پله. [پلیکانه، قادرمه]

ف: پله، پلکان، پَنغه.

ع: قَصْفَة، قَصْمَة، قَصْلَان، مِرْقَاة، نَرَجَة.

وینه

پله‌کان هموز

ک: پله‌کان. [قادرمی هموز]

ف: پله، پایاب.

ع: دَرَكَة.

پله‌مه‌هه

[ک: سمه، مه‌ته، دریل]

ف: پرمه، پرمه‌هه، پرمه، پرمه‌هه.

ع: مَثْب.

وینه

پله‌نیان

ک: پاکله‌نیان، هه‌لخپان. [هه‌ژاندن، هازدان]

ف: آغالیدن، اغاریدن، برانگیختن، شورانیدن،

فزولش.

ع: اغراء، اغواء، تحريك، تحريص، تحريش،

ثوريش.

پله‌ی په‌ینجه

[ك: پلیكه‌ی په یژه]

ف: پله‌ی نردبان.

ع: ضلع، أضلاع السُّم.

پلیان

ك: تلیان، گلیان. [تل‌خواردن، تلان، گلان]

ف: غلتیدن، گردیدن، تلیدن، تلو خوردن.

ع: تَدَحْرُجْ، تَدَهُوْر، تَدَهْدَه.

پلیته

ك: فَنَیْلَه. [پلیته]

ف: پَلْتَه، فَنَیْلَه.

ع: ذَبَاةٌ، فَنَیْلَه.

پلیس

ك: شاگرد داروغه، پاهوران. [پولیس]

ف: پاسبان، شاگرد داروغه.

ع: جِلْوَان، شُرطَه، شُرطِی، زَبَانِیَه، قَلَاع، شَحْنَه.

پولیس**پلیسرت**

[ك: پهرسیلکه]

ف: پَرَسْتَو، پَرَسْتَوک، پَرَسْتُک، فَرَسْتَو،

فَرَسْتَوک، فَرَسْتَوک، فَرَاشْتَرَو، فَرَاشْتَرَوک،

فَرَاشْتُک، فَرَشْتَوک، فَرَتَوک، چلچله، بلوایه،

بالوایه.

ع: خَطَاف، خَطُف.

پینه**پِل**

ك: جوز. زان. رَو. [زمان، شیره] «دوپِل» واته: دیوزمان،

دویرو. [

ف: جور. رو. زبان. «دوپِل» یعنی دوزبان،

دورو.)

ع: وَجَه، وَجْهَه. خِلَف. لِسَان. (ذو وَجْهَیْن، ذو

خِلْفَیْن)

پلاس

[ك: جاجی سپی.]

ف: پَلاس، گوردین. (جاجم سفید)

ع: کِساء، مِرط، مِسخ، پَلاس.

پلاش

ك: پروش، خاشاک. [رشکه‌گیا]

ف: خَلَّاشَه، خاشاک.

ع: عُثَاء، قَشَن، حَشِیش.

پلان

ك: پِنشه، سقان. [نِیسقان]

ف: اسْتِخْوَان، سِتْخْوَان.

ع: عَظْم، عَرَق.

پلاو

[ك: چیشتی برنجی پالئوار.]

ف: پَلَو، پلاو.

ع: رُزَّ (تَمَن)

پلاوپیو

ك: قَدَلَهْدَه. [پیرکروی بهرزودپرو.]

ف: پَلَوپُر، مالامال.

ع: جَمَام، جَم.

پینه‌ی مه‌یه**پلاوسافکر**

ك: پَلَوپَلَا. [برنج پالئو]

ف: اَرْدَن، اَرْدَن، ماشو، ماشیوه، پالونه، پالوانه،

پالوان، پلوپالا.

ع: قَلَل، مِیْزَل، مِصْفَاة.

پَلَب

ك: سَلَب، شَل، پَرِیْزَن. [خَوْنَه‌گرتو]

ف: سُسْت، شَل.

ع: قَلْتَه، رَخو، مَخْشَوْب، مَخْضُوْد. قَلَع.

پَلَب به ستتن

ك: سَفْتَه‌دِیرون. [مه‌یین، خَوگرتن]

ف: سفت شدن.

ع: اِشْتِدَاد، اِسْتِحْكَام.

پِلِهه

[ك: پِلِهه، پِلِهه (خشلیکی زنانه‌یه که له نه‌شرفی یا شای زیر دروست ده‌کریت).]

ف: زیوری است زنانه، از اشرفی یا شاه‌ی نقره می‌سازند.

ع: ...

پِلِتوَك

[ك: پته: به پستی پهنه له شتیلكدان.]

ف: تَلَنگ، تَلَنگور.

ع: نَقْفَة، نَطْبَة، نَقْرَة.

پِلمه

ك: پرمه. (پرمه‌ی گویان) [شیوه‌ن، زاری]

ف: توف، گریه.

ع: شَهَاق، عَوِيل، شِدَة البُكَاء.

پِلنک

[ك: دِرِنده‌یه‌کی به‌ناربانگه.]

ف: پِلَنگ.

ع: نَمِر، عُسْبُر، اَبَرْد، اَرَقَط.

وینه

پِلنکی

ك: پِلِلی. [به‌له‌په‌له، خال‌خال (رنگینکه که خالگه‌لیکی له‌رنگینکی تر تیدایه، به زوی له کوترده‌به‌دی ده‌کریت).]

ف: پِلَنگی. (رنگی است که نقطه‌ها از رنگ دیگر در آن باشد که بیشتر در کپوتر فراهم می‌شود.)

ع: اَرَقَط، مَرَقَط، مَنَقَط.

پِلوچ

ك: پیچ، ناپس، نادوروس. [چوت، خواروخیخ]

ف: پیچ، ناراست، نادرست.

ع: مُعَوَّج، مُتَقَلَّب.

پِنار ← نه‌نگار

پِناشت ← پِنداشت

پِنداشت

ك: پِناشت. [گومان، بزچورن]

ف: گمان.

ع: زَعَم، ظَن، تَصَوُّر، تَوَهُم.

پِنر

[ك: تفت (تامی‌گیر، وه‌ك: تامی‌مازور).]

ف: زکش، زُمخت. (طعم‌گیرنده، مانند طمع

مازوج.)

ع: عَفِص.

پِنری

[ك: تفتی (تامی‌گیر).]

ف: زکش، زُمختی، گیری. (طعم‌گیرنده.)

ع: عَفُوصَة.

پِنه

[ك: مِیَزیك که نانی له‌سِر پان ده‌کهنه‌وه.]

ف: پَهنه. (میزی که نان روی آن پهن کنند.)

ع: طَلَم، طَبْلِيَّة، لُوح، لُوحَة، خُوان.

پِو

[ك: تالی به‌ری پارچه که به‌رامبه‌ری «تان».]

ف: پوده، پود، فود. (رشته‌ی عرض جامه که

ضد «تار» است.)

ع: لُحْمَة، نِیر، نَابِل.

پِو

ك: له‌ق، پهل. (له‌قِرِپَی) [لقِرِپَی]

ف: شاخه، آرز.

ع: غُصْن، قَضِيب.

پِو

ك: پهر، پهل. (په‌لِوِی) [تورکی بالنده.]

ف: پَز. (پَر مرغ).

ع: ریش.

پو

ك: پەپۆ. (پوشووی بەرد و نهستی.)

ف: پُده، پُده، بُد، پُده، پَره‌ه‌زه، آتش‌گیره.

(كهنه‌ی سنگ و چقماق.)

ع: خَف، حَرَاة.

پواز

ك: هَوز، زَوانه. [سنگینه بۆ قلیشانندی دار.]

ف: بُراز، بَراز، بَواز، بَغاز، پُغاز، پَغاز، پانه.

پَهانه، فانه، فُهانه، زوانه، زفانه.

ع: سَفین، شِكَة، لُسینَة. مَشط.

وینه

پوپ

ك: كُز، زلف، پَپَر. [بِسك]

ف: گیس، گیسو، زلف.

ع: لَمَة، شَعَر.

پوپ چه‌رنگ

ك: قَژ چه‌رنگ. خَزمه‌تکار. [سهرسپی. کاره‌کر]

ف: گیس‌سفید. خَدمتکار.

ع: شَمطاء، جَمعَرش، عَجُوزَة، خادِمَة.

وینه (۲)

پوپر

ك: پوپ، قُز. (سهر و پَپَر) [بِسك]

ف: گیس، گیسو، بسوته، زلف.

ع: شَعَر، لَمَة.

پوپل

[ك: بەری دره‌ختیکه له فندق ده‌چیت.]

ف: پوپل

ع: فوول.

پوپه

ك: کلارنه، پوپ. [پَپینه]

ف: پوپ، پوپه، جوج، خوج، خوجه، بلوج،

لالک، خوراهه.

ع: عُرف، مَغْفَر، تاج.

وینه (۲)

پوپه

ك: قەله‌پَپه، کلاره. چیه. [تَپَپ، لوتکه]

ف: کَلَه، چکاده، چکاد، چهاد، چکاه، سَپکاد.

ع: قُلَة، ثَروَة، أوج، قُلَة، قِلَانَة، شَعْفَة، فُوق.

پوپه‌زمین

ك: سهره‌نناز. [سهرپوش (له خوری ده‌یچن و زۆر ته‌نکه.)]

ف: دامک، سرانداز. (از پشم می‌بافند و خیلی

تَنک است.)

ع: مَقْنَعَة.

پوپین

[ك: جَوزَه پیتل‌رَنک. (نیوچه‌که)]

ف: پوتین. (نیم چکمه)

ع: فوطین، بوطین.

پوخ

ك: پَوتَخ. [کَوزکی برین.]

ف: پیله، مغز. (مغز زخم)

ع: مَخ الخُراج.

پوخت

ك: کول، کولتن. [کولتدن، لیتان]

ف: پُخت، پُختن، پَزیدن.

ع: طَبخ.

پوخت

ك: چیشته‌کولن، به‌ش چیشته. [بَپَپک خواردنی

دیاری‌کوار بۆ لیتان.]

ف: پخت. (مقداری معین برای طبخ.)

ع: طَبخ.

پوخت‌وییز

ك: ... دس‌پوخت. [چیشته لیتان]

ف: پختوپېز.

ع: طَبِيخ، طِبَاخَة، طِهَائِيَة.

پوختوپېز

ك: ساخت و پاخت، سازويان. [كهينوبهين]

ف: پختوپېز، ساختوپاخت.

ع: تَبْنِي، مُوَاضَعَة، مُعَامَدَة.

پوخته

ك: كوليگ. برژياگ. [كولار. برژاوا]

ف: پُخته، پَزِيده.

ع: مَطْبُوح، مَشْوِي.

پوخته‌ده‌ني

ك: كوليگ. [كولار: ندری بوليتان ده‌شيت].

ف: پُختني، پَزِيدني.

ع: مَطْبُوح، مَائِطَبِخ.

پوخل

ك: شل، نه‌گه‌يگ، نه‌پوخت، خام، كال. [پينه‌گه‌ير

(بهره‌مي خوته‌گرتور).]

ف: سست، نارس، نا پُخت، خام، كال. (كار

نارس)

ع: ثَنِي، فَيْج، غَض، فَلْتَة، غَيْرُ مُسْتَحْكَم.

پوخلكار

ك: سسكار، بوله، په‌خه، پړپړول. [سه‌پول]

ف: سُسْت‌كار، خام‌كار.

ع: غَشِيم، غَمَر، أَخْرَق، مُهْمَل، مُرْمَق.

پژر

ك: پان. (پانوپژ). [بدرين]

ف: پهن، پُخت، پُخج، پُخش.

ع: عَرِيض، بَسِيط، فِرطاس، فَرِيغ.

پژر

ك: پر، خه‌فه. [چر (وهك: دارستاني پر).]

ف: اَنْبوه، خَفه. (بېشه‌ي انبوه مثلاً).

ع: أَثِيث، مَضِيق.

پژر

ك: زړه‌كړ. [زړه‌كړ]

ف: پور، تراج، كېك‌كړ.

ع: حَيْقَطَان، دُرَاج.

پژر

[ك: پشك]

ف: پشك.

ع: قُرْعَة.

پژر روين

ك: به پژر روين. [رايسته: چاو نورقاندني سوفي‌كان بو

په‌يوه‌ندي كردن به شيخ و رومي پياوچاكانه‌ره.]

ف: فرزندشاد.

ع: مُرَاقِبَة، رَابِطَة.

پژرغ

ك: پژرغ. [كړوكي دومه‌ن.]

ف: پېيله. (مغز دنبل).

ع: مِخُ الْخَرَج.

پژرگ

ك: كلار و ده‌سمان. [شده‌ي ژنان.]

ف: كلاه و دستمال. (زنانه)

ع: عَمَامَة، مَدْمَاجَة.

وينه «پژرچمرگ» ۱

پژرخر

ك: زه‌لام، زل، زله. [زه‌لاح]

ف: پژرخر، فَرْخَر، فَرْخَر، فَرِبِه، گنده، نه‌مار.

ع: ضَخِيم، جَسِيم، قَطُور، فَيْلَم، قَوِي الْهَيْكَل.

پژرگ

۱- نم وشه‌يه له پراوتيزدا نووسراوه، له ژيتر نم وشه‌دا

نساوا نووسراوه: «...ب استير فصل ۳-۱-۷» كه

سره‌تاكي داکه‌وتروه و بژم ساخ نه‌کړايموه. (ر-ر)

ك: په‌تۆزكه، په‌تۆز: [قرقاخه، سه‌ربرین]

ف: تو، پوست تازه، پوست زخم، پوست دنبل.

ع: قِرْفَة، جُلْبَة، غَلَاْفُ الْخُرَاج.

پۆریان

ك: گورغیان، چلیان. [راسته‌هاتن، گورغان]

ف: گنجیدن، درست آمدن.

ع: صَلُوح.

پۆز

ك: پۆزه، قه‌پۆزه. [ده‌مولوس (ده‌روبه‌ری ده‌می مروژ- یا

ناژان].

ف: پوز، پوزه، فوز، فوزه، فوس، بَریوز، بَرفوز،

تَبْفُوز، فَرِیش، نُس، فُذْرَجْک، تَبْفُور. (پیرامون

دهان. خواه انسان یا حیوان.)

ع: خَطَم، فَنطِيسَة، فَرطِيسَة، فُطِيسَة.

پۆزه ← پۆز

پۆزه‌به‌ن

ك: پۆزبه‌ن، ده‌به‌س، قه‌مه‌ر، پۆزده‌ن. [زارینی ناژان].

ف: پوزپند، دهن‌بند.

ع: غِمَامَة، كِمَامَة، مِکَمَة.

وینه

پۆس

ك: پتس، تولا. [پتست (وله: پتستی له‌ش)].

ف: پوست. (پوست بدن مثلاً.)

ع: جِلْد، غِشَاء.

پۆس

ك: توك، تۆكل، [تۆیکل (وله: تۆیکلی هتکه.)]

ف: پوست. (پوست تخم مرغ مثلاً.)

ع: قَشْر، قَشْرَة، قَيْض.

پۆس

ك: توك، تۆكل، [تۆیکل (تۆیکلی دار.)]

ف: پوست. (پوست درخت.)

ع: لِحَاء، قَشْر، قُرَافَة.

پۆس

ك: چه‌رم. [پتستی خۆشه‌کراو].

ف: پوست، چه‌رم، پوس.

ع: جِلْد، اِهَاب. (آدیم)

پۆس

ك: پتس. [کاژ (پتستی ناسک‌کراو بو‌نوسین یا بو‌ده‌ف.)]

ف: پوست. (پوست نازک شده برای کتاب یا

داریه.)

ع: رَقْ، سِحاء، قَضِیم.

پۆس

ك: پۆسه، چه‌پهر. [پۆسته]

ف: پست، پوسته، چاپار، اسک، اسلدار.

ع: بَرِید، سِکّی.

پۆس

ك: قه‌رمۆز، کیشک. [پاهوان]

ف: پست، یزک، قلاۆز.

ع: رَبِیئَة، جِلْواز.

پۆسان

ك: پرتوکاڤ، [پواندن، رزاندن]

ف: پوساندن، فرسوده‌کردن.

ع: تَبْلِیَة، اِخْلَاق، اِفْسَاد.

پۆسپاره

[ك: پارچه‌که‌ول]

ف: زَغراش، پوست‌پاره. (تیکه‌ی پوستین)

ع: قِطْعَة الْفَر.

پۆس په‌نیر

[ك: خیکه‌ی په‌نیر.]

ف: پوست پنیر، خیک پنیر.

ع: شِکْوَة، سِقاء الْجُبْن.

پۆس په‌نیر

ك: خیکه، زه‌لام، [زه‌لاح (خوازه‌یه.)]

ف: فَرَبه، گُنده. (مجاز است.)

ع: فَيْلَم، ضَخِيم، قَطُور، شَكْوَة.

پۆس خورما

[ك: ریشال و لڤه‌ی دارخورما.]

ف: پِیشَن، پِیشَنَد.

ع: مَسَد.

پۆس خه‌ته‌نگا

ك: خروسه. [چورك (پیتستی خه‌ته‌نگا که سرنه‌تی ده‌کن.)]

ف: خروسیک، خُروسه. (پوست ختنه‌گاه که بریده می‌شود.)

ع: قُلْفَة، غُلْفَة، غُرْفَة، غُدْرَة.

پۆس گرانه‌وه

ك: تَوَكَّل گرانه‌وه. [لنگرینه‌وه‌ی پیتست به‌دادن.]

ف: پوست به‌دندان کشیدن.

ع: تَعَرَّق، تَرْم، اِنْتِشال، اِنْتِهاس، عَرَق، عَرَم، نَحْض، جَلْف، لَفُو، نَهِس، لَفَا.

پۆس گرانه‌وه

ك: خوسپ‌کردن. [خه‌په‌ت کردن، پاشله‌ باس کردن. (خوازه‌یه.)]

ف: پَرَتاد، دُشت‌یاد، دُشت‌یاد. (مجاز است.)

ع: غَيْبَة، اِغْتِيَاب، وَشَايَة، هَمَز.

پۆس کلفت

[ك: پیتسته‌ستور.]

ف: پوست کُلفت.

ع: ضَخِيم الجِلْد.

پۆس کلفت

ك: بیشه‌رم، بی‌تاریور. [بی‌عه‌یا]

ف: بلا‌یه، بی‌شرم، بی‌آبرو، پوست کلفت.

ع: مُجَلَّد، بَذِي، وَحِج، بَذِي، شَرَس، شَكِيس، نَرَب.

پۆس که‌ن

[ك: گورین، که‌ل کردن]

ف: پوست کندن.

ع: سَلَخ، دَرَع، لَحِي، مَلَع، رَق، تَرْقِيق.

پۆس که‌ن

ك: پَرس گرانه‌وه. [پاشله‌ باس کردن (خوازه‌یه)]

ف: پَرَتاد، زشت‌یاد، دشت‌یاد. (مجاز است.)

ع: غَيْبَة، اِغْتِيَاب، وَشَايَة، هَمَز.

پۆس که‌نه

ك: ناشکرا، بی‌په‌رده. [رون، بی‌په‌چره‌نا]

ف: پوست‌کنده، آشکار، بی‌پرده.

ع: واضع، صَرِيع، مُقَشَّر.

پۆس گرنه‌وه

ك: پَرس که‌نه‌وه. [پالا کردن، توپک‌ل لنگرینه‌وه]

ف: پوست کندن، پوست باز کردن.

ع: قَشَر، تَقْشِير، كَشَط، لَحِي، شَذَب، فَرَك، حَتَّ.

پۆس لکیان به‌پیشه‌وه

ك: له‌په‌رون، له‌په‌ری. [لاواز به‌رون (لکانی پیتست به‌نیساندا).]

ف: چسپیدن پوست با استخوان، لاغرشدن، لاغری.

ع: لُصُوع، لُصَف، ضُمُور.

پۆس لنگرینه‌وه

پۆس لیکه‌نه‌وه

پۆس لیکرینه‌وه

[نامرازی په‌یوه‌ندی و

واتاوی (ی)ی خراوته سه‌ره.] [به‌اضافه‌ی حرف جرّ و یای ضمیر]

پۆسه

پۆسه‌خانه

ك: چه‌په‌رخانه، پۆسه‌خانه. [پۆسته‌خانه]

ف: پُست‌خانه، پُسته‌خانه، چاپارخانه،

اسک‌گاه، اسک‌دارخانه.

ع: سَكَة.

پۆسیان

ك: پرتوکیان، داریان. گه‌ن. [پوان، رزین]

ف: پوشیدن، فرسودن.

ع: بَلِي، قَضِي، نَخْر، اِبْخِلَاق، عَنَت.

پوشین

ك: كمر، كه [پوش] [فرد].

ف: پوستن، كُول، كَبَل، گُریگینه، دیو جامه.

ع: فَرُو، مُسْتَقَّة.

پوشین ← پوشیان

پوش

ك: پوشه [تخته پوش، قات، نهزم].

ف: پوش، پوشه، آشكوب، آشكو، رُمُو، نَزَه.

ع: سَقَف، غَمَا، غَمَاء، مَرْتَبَة، طَبَقَة، دَرَجَة.

پوشاك

ك: جل، سیال، پوشن [جلوبه رگ].

ف: جُل، رخت، جامه، پوشیدنی، پوشن،

پوشنی، پوشنه، پوشاك، پوشش.

ع: اِلْبَاس، كِسْوَة، ثَوْب.

پوشان

ك: پوشین، بر کردن [لبه بر کردنی جلوبه رگ].

ف: پوشیدن، بر کردن.

ع: لَبَس، تَلْبَس، اِكْتِسَاء.

پوشانن

ك: بر کردن [جلوبه رگ کرده بر که سبکی تر].

ف: پوشاندن، پوشانیدن.

ع: لَبَس، اِلْبَاس، اِكْسَاء، كَسُو.

پوشانن

ك: پوشین، پنهان کردن، شاردنره [داشارین، هشاردان]

ف: پوشانیدن، آبستن، پنهان کردن،

پنهان کردن، پوشیدن، پنهان کردن.

ع: كَتَم، سَتَر، غَفَر، غُفُور، غُفْرَان، مَغْفِرَة، تَغْفِیْطَة،

تَغْفِیْطَة، تَوْرِیَة، اِخْفَاء.

پوشته

[ك: جلوبه رگ لبه برگردو].

ف: پوشته.

ع: كَاسِي، مَلْبَس.

پوشه

ك: پوش، تخته پوش [تخته بندی سه رمیج. همدوره ها:

قات، نهزم]

ف: پوش، پوشه، آشكو، آشكوب.

ع: سَقَف، غَمَا، غَمَاء، مَرْتَبَة، طَبَقَة، دَرَجَة.

پوشن

ك: پوشاك، سیال [جلوبه رگ]

ف: پوشن، پوشنه، پوشنی، پوشیدنی، جامه.

ع: اِلْبَاس، دُثَار، كِسَاء، كِسْوَة، ثَوْب، غِطَاء.

پوشنیده

ك: پنهان، شاریا گره [دایوشراو، شاراره]

ف: پوشیده، پنهان، پنهان، پنهانی، راز،

رازه، نهفته، آبشته، آبشته.

ع: مَخْفِي، مَسْتَوِر، مَكْتُوم، خَفِي، سِر، مَغْطَى،

مُورِي.

پوشین

ك: بر کردن، پوشانن [لبه بر کردنی جلوبه رگ].

ف: پوشیدن، بر کردن.

ع: لَبَس، تَلْبَس، اِكْتِسَاء.

پوشین

ك: پوشانن، شاردنره، پنهان کردن [دایوشین، هشاردان]

ف: پوشیدن، پنهان کردن، پنهان کردن، پنهان

کردن، نهفته کردن، آبستن، آبستن.

ع: كَتَم، سَتَر، اِخْفَاء، غَفَر، اِلْبَاس، تَغْفِیْطَة، تَغْفِیْطَة،

تَوْرِیَة.

پوشین

[ك: جوژه سه ریتیچیکی ژنانه به كه له همدورشمی رهش

دورستی ده كن.]

ف: پوشین. (نوعی است از كلاغی زنانه كه از

حریر سیاه می سازند.)

ع: ...

پوک

[ک: مژ: مه لژینی دووکه لی جگه ره یا نیرگه له.]

ف: پُک.

ع: نَفَس، اِسْتِشاق.

پوله

[ک: پَویه: لیزگه مووروویه ک که بۆ جرائی له سه ری

ده ده ن.]

ف: ...

ع: ...

وینه <۲>

پۆل

ک: پۆل، پۆل، تیپ، گهل. [دهسته]

ف: جوق، جوقه، دسته، گله، جَفاله.

ع: سِرِب، جَمْع، کُکته.

پولا

[ک: پولا]

ف: پولا، سَنی، شابرَن، شابورَن، شابورگان.

ع: نَکَر، فُولا، شابورقان.

پولاخوهر

ک: شمشیرکروژ. [نازا، دلیر]

ف: پولادخای، دلیر، دلاوَر.

ع: شَجِیع، خاضِعُ السَّیْف.

پولانیا

ک: ده مه زهرد. [سه رنیا]

ف: دمه زرد.

ع: تَذکیر، نَکرة.

پۆلک

ک: پۆل، پۆل، تیپ، گهل. [دهسته (وهک: پولی بالنده).]

ف: جوق، جوقه، تیپ، گله، دسته، جَفاله.

(جمعی از طیور مثلاً.)

ع: سِرِب، کُکته، جَمْع.

پونگه

[ک: پونگ، پنگ]

ف: پودنه، غاغه، رافونه، راقوته.

ع: حَبَق، غَاغَة، فُودَنج، بَقْلَة الْقُدس.

وینه

پونگه کینفله

[ک: جۆزه پونگه یه کی خۆرسکه.]

ف: رَنک، مَشک تَرَامَشِیع، مَشک مَشِیع.

ع: بَقْلَة الْغَزَال، مِسْک الطَّرَامَشِیع، فُودَنج جَبَلِی.

پووت

ک: پووتل، پوچ، پوچه ل. هولل. [پوش، کلور]

ف: پوک، پوچ، کَرَو، کاک، کاوک، کاواک،

بی مغز، تَهی.

ع: خَشَل، أَجَوَف، خالِی.

پووته ک

ک: خوره، کفت. [خۆزه (کزانه ری توند، که به شیکه له

گولی.)]

ف: لوری، خۆزه، کوفت. (سوزاک سخت، که

قسمی است از پیسی.)

ع: جُذام، أَکَلَة.

پووته کا

ک: پالوو. مه نگل، که له که، به نگل. [ته نشت، خالیگه]

ف: کَش، پهلو، تهیگاه، آبگاه.

ع: اِطَل، خَاصِرَة، خَصَر، ذَف، حَقَو، قُرَب، جَنَب.

جانب، سَقَة، طَرَة، شاکِلَة، مَقْلَة، کَش.

پووته ل ← پووت

پوو

ک: پیهورده، پیخو. [بی تاره وک (قسه ی پیهورده و بی

مانا. خوازه یه.)]

ف: بیهورده، پوچ، فَرخَنج، بی چم. (حرف لغو

بی معنی. مجاز است.)

ع: نَفَو، هَذَر، بَاطِل، وَاھِي.

پووج ← پووت

پووجهل ← پوونهل

پووجهو پوون

ك: له‌ناو چوون. [پروجهل برونه‌ره، تياچوون]

ف: نيست شدن، نابود شدن، ازميان رفتن، نغله شدن.

ع: فساد، بطلان، اِنْهَاء، اِنْهَادام، فَنَاء.

پووجهو كردن

ك: له‌ناو بردن. [پروجهل كرده‌وه، تيا بردن]

ف: نيست كردن، نابود كردن، ازميان بردن، نغله كردن.

ع: افساد، ابطال، مَحْو، اِمحاء، اِعدام، اِفناء.

پوور

ك: ميمك. [تاباجي، خامباجي] [تاباجي، خوشكي بارك.

خامباجي، خوشكي دايك.]

ف: آغباجي، خواهر پدر. خانم باجي، خواهر مادر.

ع: صِنَوَة. (عَمَة. خَالَة)

پووره

ك: ه‌نگ، ده‌سه. [كومه‌ل]

ف: هنگ، دسته، توده.

ع: حَزَب، جَمْعِيَة.

پووره

[ك: كومه‌له‌ي ه‌نگ.]

ف: توده‌ي زنبور.

ع: حَشْرَم، ثُول.

وینه

پووره‌دان

[ك: بيچه‌ره ه‌نگ كه پلوره به‌جي ده‌يَلِيَت و پلوره‌ي

نوي ساز ده‌كات.]

ف: توده‌زدن. (پرواز كردن بچه زنبور از لانه و

تشكيل جديد آن.)

ع: تَطَارُد. طَرَد.

وینه ← پوره

پووز

[ك: به‌له‌ك (نهرمه‌ي ساقپا).]

ف: خَز. (نهرمه‌ي ساقپا)

ع: حَمَاءَة.

وینه

پووزه‌وان

[ك: به‌له‌ك پيچ (شتيكة ره ساقی گزده‌ي كه شاتره‌كان^۱

له پتي ده‌كن.)]

ف: باديج، واديچ. (چيزي است مانند ساق

جوراب كه شاطران پاك‌كنند.)

ع: مِسْمَاءَة.

وینه

پووش

ك: پورشان، پلاش، خاشان، پورشاك. [وشكه‌گيا]

ف: خَس، خَسَك، خَش، خَشَك، خاشاك،

خاشه، خَلَّاشه.

ع: غُثَاء، قَش، حَشِيش، قَذِي، قَذَاة، قَزَع.

پووشاك ← پووش

پووشال

ك: پورش. ريشول. [وشكه‌گيا]

ف: خَس، خَسَك، خَش، خَشَك، خاشاك،

خاشه، خَلَّاشه. پريچه.

ع: غُثَاء، قَش، حَشِيش، قَذِي، قَذَاة، قَزَع. لِيَف.

پووشانه

[ك: نهو باجدي كه ناغا له به‌رامبه‌ر كه‌لك وه‌رگرتن له

سروته‌مه‌ني و پوروش و پدلاشي ده‌شته‌وه له ره‌عيه‌تي

ده‌سِيَتِيَت.]

۱- شاتر: نهو نانهرابه‌ي كه نان پيژه ده‌دات. (ر- ر)

ف: پول خَسَک. (پولی است که مالک از رعیت می‌گیرد در مقابل اینکه سوخت و خلاشه‌ی صحرا به مصرف می‌رساند.)

ع: غُثائیَّة.

پووش دیان

ک: دیان‌پاکه‌رکر. [دان‌ناژن]

ف: خلاشه، دندان پَریز، دندان آپریز، دندان بَریز، دندان پَریش، دندان آپریش، دندان فَریش، دندان آفریش، دندان فَریز، دندان آفریز، دندان کاو.

ع: خِلال.

وینه ← بیان‌پاکه‌رکر

پووشله

[ک: پروشی لوکه پیدایچه‌راو که ژه‌نگی نار گویی پسِ پالاک ده‌که‌نموره و وه‌ک لوکه‌ی دهرمان تینه‌ودراو دهری ده‌هیتن.]

ف: پرزه. (خلاشه‌ی پنبه پیچیده که با چربی گوش آلوده مانند شاف بردارند.)

ع: فَرزَجَة.

پووشوبلاش

ک: پل‌پروش، پروش. [رشکه‌گیا]

ف: خَس و خاشاک، خَش و خاش، خَش و خلاشه، خلاشه و خَشَک.

ع: الْقَشُّ وُ الْعُثَاء.

پووشوو ← پِیْشَک [رشته‌ی یکی کرماجیه.] [کرماجی است.]

پووک

ک: پروکارل، پهنوله. [چه‌موله]

ف: تال، پَنجول.

ع: وکر، افاَصَة. (أفاَصَ فِي وَجْهِهِ.)

وینه ← پروکارل

پووک

ک: پروت، پروته‌ل، هرتل. [پوچ، پوَش]

ف: کاواک، کاوک، کاک، کَرَو، پوک، تَهی.

ع: خشل، آجوف، مُجُوْف، خالی.

پووک

ک: هارو. [پدو: گزشتی دهری ردان.]

ف: آره، آرواره.

ع: لَهْه، مَورِم.

پووکاول

ک: پروک، چنگارل. [چه‌موله]

ف: تال، پَنجول.

ع: وکر، افاَصَة.

وینه

پووک

[ک: نروکه (گریان به ده‌نگی نرم).]

ف: گریه. (گریستن آهسته)

ع: ضَرَاَعَة، بُکاء.

پووک‌پووک

[ک: نوک‌نروک (گریان به ده‌نگی نرم).]

ف: گریه، گریستن. (گریه‌ی آهسته)

ع: ضَرَاَعَة، بُکاء.

پوول ← پوول [(سورکه‌له‌کراره)] (کلف است.)

پوول

ک: دراو. [پاره]

ف: پول، دَرَم.

ع: نَقْد، عَيْن، نَحْض، نَاض، وَجْه، فُلُوس. دینار.

دَرَم، درهام

پوول ره‌ش

[ک: پاری ورده، پاری مسی.]

ف: پَنشی، پَنشیز، پشیزه، پول سیاه.

ع: فُلَس، فُلُوس.

پووله‌ک

ک: پروله‌که. [(پروله‌کی ماسی).]

ف: کُچ، پَشیزه، پُولک. (پولک ماهی)

ع: فُلَس، سَهف، حَرَشَف.

وینه

پهولهک

ل: پوله که. [بريقه (خشتیکی ژانده له تنه که ی

رنگارونگ دویږن له تویلی دودن.)]

ف: پولک، پَشیزه. (زینت زنانه است از حلبی

رنگارنگ می‌بُرد و به پیشانی می‌چسپانند.)

ع: فُلَس، فُلَسَة، حَوَط.

وینه

پهولهک ← **پهولهک** [(هر دور ماناکه.)] (به هر دو معنی

آن.)

پهویاک

ل: پرتوکیاک. [پوار، پرتوکار، رزیر]

ف: پوده، پوسیده.

ع: ناخِر، مَخْوَِر، نَخِر، بَالِي، هَامِد، مُتَقَتَّت، قَضِي،

عَنْت، وَاھِي، رَمِيم، فَاسِد.

پهویان

ل: پرتوکیان. [پران، پرتوکان، رزین]

ف: پوڼ، پوسیدن، پوسیده شدن.

ع: نَخِر، بَلِي، هَمِد، هَمُود، قَضِي، وَاھِي، عَنْت،

تَقَتَّت، رَمِيم، رَم، فَساد، اِنْخِلَاق، تَخْرُق.

پوه ← **که پوه**

په پکه

ل: گونک، گرموله، گرتکه. (په پکه به ستن مار.) [گونکه.

هدرره ها: پاپزکه، چه مەر.]

ف: چونه، گنده، گرده، گردکه، چنبره، چنبرک.

ع: قُرَصَة، شَوْبَة، كُعبَرَة، حَلَقَه، رَحَة.

په پکه به ستن

ل: په پکه دان. [گرموله بون (وهک: په پکه به ستنی مار.)]

ف: گرد شدن، چمبرزدن. (مار مثلاً.)

ع: تَقْرُص، اِسْتِقْرَاص، تَحْوِي، تَلْوِي، تَرَحِي،

اِنْطواء، اِسْتِدَارَة، اِسْتِكْفاف، تَطْوِي، اِنْقباض.

په پکه دان ← **په پکه به ستن**

په پکه مه لیچکانه

ل: توله که. [کولتیره چهره: گیاه که.]

ف: پنیرک.

ع: خَبَازِي، مُلَوَكَة.

وینه ← **توله که**

په پوهو

ل: په پروکه ره، په پروسلیمانه. [شانه به سر]

ف: پوپو، پوپه، پوب، پویک، پویش، بوبو،

بویه، بوبویه، بُدْبُدک، شانه سَر، کولکه، مرغ

سلیمان.

ع: هُدُود.

وینه

په پوهو نه خویته

ل: چرله، ناراق. [چول و هوله. (نیدیزمه.)]

ف: تهی است. (کنايه است.)

ع: خَالِي، مُخْلِي، بَاثِر، غَامِر، خَافِق، خَاوِي، خَالِي

السَّكَنَة.

په پوهو سلیمانه ← **په پوهو**

په پوهو که ره ← **په پوهو**

په پوهوله

[ل: په روانه]

ف: پروانه.

ع: فَرَاشَة، خَرَطِيط، قُرْفُورَة.

وینه

په پوهوله

[ل: په پوله هه (هتتان (نه خوشینیکی بز و مەر.)]

ف: مرضی است در بز و گوسفند پیدا می‌شود.

ع: ...

په په

ل: کولتیره. [نه ستورک (وشه یکی هه رامیه.)]

ف: گرده. (اورامی است.)

ع: قُرْصَة.

پەت

ك: پەتەك، پەلەتەك. [گوریسی ئەستورر.]

ف: پەت. (رەیسەمان زەمخت)

ع: شەناق، شەقق، وەكە، رەققە، رەسن.

پەتا

ك: دەر، ھەلامەت. [ئالامەت، پەسیو]

ف: پەتا، ھەنگ، كاتورە.

ع: زەكام، غەمام، نۆلە.

پەتەتە

[ك: مەلھەم]

ف: لا پە، كەھاب، كەھتاب.

ع: ضەماد، مەرەم.

پەتەتە

ك: كەتن. [شەرمەزاری (ئیدیومە).]

ف: پەلشتی. آنچه نه بدتره. (کنایه است.)

ع: سەینە، ھەتیکە، فەصیحە، خەزی.

پەترو

ك: پەتروكە، پەتروخە. [قەتماخە (كیم و زووخى

وشكەرەبەوى سەر برین).]

ف: كەرسەنە، قەرسەنە. (چەرك وریم زخم كە

سخت شده باشد.)

ع: قەرف، جەلبە، ریم.

پەترو

ك: گۆشتەوزەند. [گۆشتەزەونە (ئەو گۆشتە نۆتەى كە لە

كاتى چاكیونەو لە برین پەیدا دەیتت).]

ف: تەو، گۆشت تازە. (گۆشت تازە كە زخم

ھەنگام بەھبودى پەیدا مى كند.)

ع: قەرقە، جەلبە، قەشر.

پەتروخە—پەترو

پەتروكە—پەترو

پەتەك—پەت

پەتە

[ك: گەمى نېو كۆلەر.]

ف: پەتە، پاتەلە. (گەندەم نېم پەخت)

ع: خەصمە.

پەتوو

ك: ئایال. [بەتانی]

ف: پەتو، رەغزە، ادیال.

ع: مەرت، دەرئەك.

پەتە

ك: پاس. [پەسپۆرت]

ف: پەتە، پاسپۆرت.

ع: جەوان، تەذكەرە، فەسخ، فەتە.

پەتەرى

ك: شەیت، گەوج. [گەژ]

ف: دىوانە، خەل، شەپیل.

ع: سەفەى، سەفەى، مەجنون، مەمسوس، آبلە، مەوسوس.

پەت ھەلەفسەن

ك: دارەدان، دارەكەشان، تەسان، خەكەن. [لەسەدارەدان]

ف: دارەزدەن، رەیسەمان آویختەن. خەفە كۆردەن.

ع: خەقق، شەقق، سەلب.

وئە—ئە

پەتە

ك: رەوت، سادە. [ئەتەكەلەر، ساكار]

ف: زەاو، ویز، سارا، نەب.

ع: خەلەس، زەلال، مەطلق، بەخت، مەحض، صەرف،

مەجەرد.

پەتە

ك: رەوت. (پای پەتە) [خەوس، خەوس، بىدەپوشەرز]

ف: لەخت، بەرھەنە.

ع: عەرى، عەریان.

پەتیارە

۱- لە دەستورە كەدا وا نووسراوە، بۆم راستنە كرايەو. (ر - ر)

په‌خش

ك: بَلَا، په‌ریشان. [په‌رش، پزار. راخرا]

ف: پَخْش، پَخْج، وِلَاو، پریستان، پراگنده، شهلیده، شه‌ریده، پهن.

ع: نَشْر، نَشْر، مَنشور، مَنشور، مَنشور، مَنشور، شَتِي، شَتِي، مَنقَرَق، مَبسوط.

په‌خسه

ك: تَوَقَّاه، میتورله. [پیشكه]

ف: پشه، نارده، سارخَك، سارخَك.

ع: بَق، بَرغش، خَموش، بَعوض، نَامُوس، فُسافِس.

په‌خمه

ك: پَوَخَل، بَوَله، سه‌پول، فِل. [گهلور، كه‌رده‌ن]

ف: پَخمه، چل، پَنه، لَش.

ع: دَنع، بَلِيد، مَهْمَل.

په‌ر

ك: پِل. [تورکی بالنده.]

ف: پر.

ع: ریش.

وینه-په‌ر

په‌ر

ك: قه‌راخ، سه‌ر. (ته‌په‌ر، په‌رانپه‌ر) [جه‌سه‌ر، لیوار]

ف: پَر، وَر، كَنار، گران، پایان، سَر، سون، سومه.

(آن ور، آن سر)

ع: نَهَايَة، مُنْتَهِي، طَرَف، حَد، ثَخَم. (الطَّرَفُ الْاُخْرَى)

په‌راسو

ك: دَهْكَ، په‌ره‌كه، كه‌له‌كه. [په‌راسی. ته‌نیش]

ف: دَنده، دَنده، پَره. پهلو، استخوان پهلو.

ع: ظِلَع. (ضَلُوع، أَضْلاع، جَوَانِح)

وینه

په‌راش‌په‌راش

ك: رودخان، داغان. [رودخاش، هه‌لاهه‌لا]

ف: پَراش‌پَراش، ویزرین، پراگنده، داغان.

ك: دِیو، به‌ده‌نه‌ب، به‌ده‌كه‌وت، ناشیرین. [ناجران (ناقرولا)]

ف: پَتیاره، بَتیاره، نازیبا، دیو، بدشیوه، پَرغونه. (بد شکل)

ع: كَرِيه، بَشع، شَائِه (سَوَاء)، مُهیب، أَبوالهَوَل، غُول.

په‌چه

[ك: جیگه‌خوری مهر و مالات]

ف: آغل، آنگزوا.

ع: رِبَض، مَرِبَض.

په‌چه‌خوز

ك: په‌چه‌خوس. [خه‌واندنی میگه‌ل له کیلگه‌دا بو به‌پیت‌کردنی.]

ف: آنگزوا. (خوابانیدن گله در زمین زراعتی برای رشوه‌ی زمین.)

ع: رِبَض.

په‌چه‌خوس ← په‌چه‌خوز

په‌چه‌ك

[ك: په‌نیر په‌چه‌ك: جوړه په‌نیركه.]

ف: پُچك، پُرچك. (پنیر پچك: نوعی از پنیر است.)

ع: اُرْتَه.

په‌حها!

[ك: په‌كه‌رو! (روشی سه‌رسرپانه.)]

ف: پَها!، پَه! (كلمه‌ی تعجب است.)

ع: بَرَحَى!، اَلْعَجَب!

په‌خ

ك: پان، داشکیاگ. [داشکار: هدرشتیک كه لیواره‌كه‌ی

ساف کراییت و تیژه‌كه‌ی لا‌براییت. هدره‌ها: ته‌نیش]

ف: پَخ، پهن، شکسته. پهلو.

ع: مُنْكَسِر، ضِلَع.

ع: مُتَكَسِّرٌ، مُتَجَرِّى، مُتَفَرِّقٌ.

پدراش کردن

ك: وردوخان کردن، ورد کردن. [له توبهت کردن، وردوخاش کردن]

ف: پراشیدن، پراگنده کردن.

ع: تَشْتِيت، تَكْسِير، تَجْزِیة، تَفْرِیق.

پهرانپهر

ك: دهراندور، سهرانسهر. [سهرتاسهر، هدمرو]

ف: سهرتاسهر. گرداگرد، زِهازه.

ع: حَوَالِي، اطراف. مِنَ الرَّاسِ إِلَى الرَّاسِ، مِنَ الْبَدَنِ إِلَى الْخَتَمِ.

پهرانش

ك: كِيشَان، سهرخستن. [لِئَنان، پهراندن (سوار کردنى نيسر له مى.)]

ف: پهراندن، گشنى، ايفرى دادن. (انداختن نر بر سر ماده.)

ع: اسْفَاد، انْزَاء، فَحْل.

پهرانش

ك: فَرَاش، بالَندان. [هه لفراندن]

ف: پهراندن، پرواز دادن.

ع: اطَارَة، طَطِير.

پهراويز

ك: سَجاف. [كه نار، حاشيه]

ف: پراويز، پرويز، پَرِيز، پَرُوَز، فَرَاوِيَز، فَرُوِيَز، فَرِيَز، پَرُوَر، بَرُوَر، سَجاف، سَنَجاف، وژنگ.

ع: عَطَف، كُفَّة، حَاشِيَة، سَجاف.

پهريووت - فهرهووت

پهرت

ك: برنگ، فِه، توپ، سوپ، وِزاق، ههوا، ههوا. (پهرت دان) [فَرِي: بهشى يه كه مى وشى «فَرِيْدان»].

ف: پُرت، پرتاب، انداختن.

ع: قَذَف، رَمِي، طَرَح، ثَبَذ.

پهرت

ك: پهرش، بلاو. (پهرت و بلاو) [پهرنشان، پَرُوْبلَو]

ف: پُرت، پَرِاش، پَرَاگنده.

ع: شَتِيت، مُتَشَتِت، مُتَفَرِّق، مُتَشَعِّب.

پهرت

ك: وِيل، غه لَت، نادوروس. (وِيل - قسه کردن) [بِي - مانا، هه لَه]

ف: پُرت، ناپيوسته، نادرست، ناروا.

ع: غَيْر مَرِيوط، غَلَط، خَطَا.

پهرت بهستن

ك: تهوانچه برون، ههوانچه برون. [هه لديران]

ف: پُرت شدن.

ع: سَقُوط.

پهرت دان

ك: تهوِردان، ههوادان، فِه دَان، پهرت دَان. [هاريشتن]

ف: پُرت دادن، پرتاب کردن.

ع: قَذَف، رَمِي، طَرَح، ثَبَذ، رَفَض.

پهرت سيني

ك: وِتلغَرِي. [ك: كَرِين بَر خه لَكِي بهي ره زامه نديان]

ف: مَشْتَه، پُرت خَرِي.

ع: بَيْع فُضُولِي.

پهرت کردن

ك: پهرت دَان، تهوِردان، ههوادان، فِه دَان، بَر لَدَان.

[هاريشتن]

ف: پُرت کردن، دور انداختن، پُرت دادن، پرتاب کردن.

ع: قَذَف، رَمِي، طَرَح، ثَبَذ، رَفَض، وَحْش، تَوَحِيش.

پهرتگا

ك: توش، لِيْزاي، خَزْگه، هه لَت. [هه لديرگه]

ف: پرتگاه، ليزگاه، خيزگاه.

ع: زَلَق، زَلَج، زَلَل، زَلْ، مَزَلَقَة، مَقَذَفَة، قَذَف، وَعَر، مَزَلَجَة، مَزَلَخَة.

په‌رتویه‌لا

ك: هه‌لتیره‌لێت، كه‌له‌تیره، شپۆرێ. [تێكه‌لێنكه‌ن]
ف: پێرت و پێلا، كێپتیره، لنگه‌كه، بیدلا، قلماش، یاوه، پراكنده.

ع: شَنْدَر، مَذَر، شَطَحَات، شَمَارِیج، أَبَاطِیل، خُرَافَات، هَذِیَان، لُوی، مُخْطَط، مُتَفَرِّق.

په‌رتویزی

ك: ریتلۆزی. [قسه‌ی ناریك و نه‌گونجار کردن]

ف: پێرت‌گویێ.

ع: قُضُولِی.

په‌ره‌ج

[ك: مَرَجَزَات، دهرناسا]

ف: فَرَجُود.

ف: مُعْجِزَه، كَرَامَة.

په‌ره‌ج

ك: په‌ره‌جین. [په‌ره‌ژین (دیواری دێرکودال به‌ ده‌وری باخ و شتی له‌و چشه‌نه‌دا).]

ف: په‌ره‌جین، بَره‌هون، فَلَغَنْد، تواره، خاربست، (حصاری‌كه‌ از خار و خلاشه‌ در اطراف باغ مثلاً می‌سازند).

ع: وَشِیع، سِیَاج، تَشْوِیک، خَز.

په‌ره‌ج

ك: خه‌فانن، خه‌فیان. [خوارکردنه‌وه، خه‌واندن، نوشتانه‌وه (وه‌ك: خه‌واندنی نوکی بزما‌ری ناستین).]

ف: په‌ره‌ج، په‌ره‌جین، خواباندن. (خواباندن ئێك میخ آهنی مثلاً).

ع: عَطَف، تَثْنِیَة.

په‌ره‌ج

ك: به‌ره‌به‌ره‌ج، بیانك. [بیانور، هۆ، به‌ره‌به‌ست]

ف: بَهانه، انگیزه، مَس.

ع: عُدْر، عِلَّة، مانع.

په‌ره‌چانن

ك: په‌ره‌ج‌دانه‌وه، خه‌فانن. [خوارکردنه‌وه، خه‌واندن (وه‌ك: په‌ره‌ج‌دانه‌وه‌ی سه‌ری بزما‌ر).]

ف: په‌ره‌چاندن، په‌ره‌چین کردن. (خواباندن سه‌ر

میخ مثلاً).

ع: عَطَف، تَثْنِیَة.

په‌ره‌ج‌دانه‌وه

ك: به‌ره‌به‌ره‌ج‌دانه‌وه، دهرسه‌وه‌کردن. [راست‌کردنه‌وه،

راشه‌کردن، لێنكه‌دانه‌وه]

ف: سَفَرَتَگ، درست کردن.

ع: تَأْوِيل.

په‌ره‌ج‌دانه‌وه—په‌ره‌چانن

په‌ره‌چین

ك: په‌ره‌ج. [په‌ره‌ژین]

ف: په‌ره‌چین، بَره‌هون، تواره، فَلَغَنْد، خاربست.

ع: وَشِیع، سِیَاج، خَز، تَشْوِیک.

په‌ره‌چین‌کردن

ك: په‌ره‌ج‌کردن. [په‌ره‌ژین کردن]

ف: په‌ره‌چین کردن، بَره‌هون کردن، تواره کردن، خاربست کردن، فَلَغَنْد کردن.

ع: تَرْجِیب، تَوْشِیع، تَسْیِیج، تَشْوِیک، خَز.

په‌ره‌خاش

ك: نالۆزی، جه‌نگ. [ده‌ه‌قاله، شه‌ر]

ف: پَرخاش، فَرخاش، ناوَرْد، تَنْدِی، جَنْگ.

ع: نِزَاع، جِدَال، اِحْتِدَاد، تَغْیِیر، وَغَا.

په‌رد

ك: فه‌رد، ته‌ره‌ق. [روبه‌ره، لاپه‌ره (وه‌ك: ته‌ره‌قی كاغه‌ز).]

ف: په‌رد، فه‌رد. (كاغه‌ز مثلاً).

ع: وَدَق، طَبَق

په‌رد

ك: تا، تاه. [تاق]

ف: تَک، تاکی، لنگه، تا، یک.

ع: فَرْد، وَحید.

پرداخ

[ك: سانولورس]

ف: پَرْدَاخ، پَرْدَاغ، زْدَاپِش.

ع: صِقْل، صِقَال، سَقْل، سِقَال، جَلِي، جَلَا، جَلَاء،

شَوْف.

پهرداخ

[ك: لورسكمر، سانكمر]

ف: پَرْدَاخ، پَرْدَاغ، بَزْدَاغ، زْدَاپِنْدَه، پَرْدَاز،

پَرْدَاس.

ع: مِصْقَل، مِصْقَل، مِصْقَلَة، مِصْقَلَة، صِقْل، صِقْل،

سِقْل، جَلَاء.

پهرداخ کردن

ك: پاكمر کردن، ژَنگ لابرَدَن، [شمرقدار کردن، لورس

کردن]

ف: پَرْدَاخ کردن، پَرْدَاغ دادن، پَرْدَاخْتَن، زْدودَن،

زْدَاپِیدَن.

ع: صَقْل، سَقْل، صِقَال، سِقَال، جَلِي، جَلَاء،

تَمْلِیس، تَجْلِیَة.

پهردژ

ك: وچان، دِهسپَس، دِهسپِرژ، [همل، دِهرفَت]

ف: رُستِی، دِست‌رُس.

ع: فُرَصَة، مَجَال، فَرَاغَة.

پهرده

[ك: توماشی داپوشهری ده‌رگار په‌نهره]

ف: پَرْدَه، باشام، پَرِس، تَتَق، سار، ساده، پوش،

پوشه.

ع: سِتَر، سِتَار، سِدَن، سُدَل، خِدَر، حِجَاب، حَانِل،

سُرَادِق.

پهرده

[ك: داپوشمر]

ف: پَرْدَه، پوشه، پوشش.

ع: غِشَاء، غِطَاء.

پهرده

ك: تَو، تَوَل، پَهَره، [لاپَهَره، پَرِه‌پَر، تَو]

ف: پَرْدَه، پَرَه، تَوی، تاه، لای.

ع: وَرَق، صَفْحَة.

پهرده‌ری

[ك: رازمه‌لالتین (ناشکرا کردنی راز)]

ف: زیمور، پَرْدَه‌ری. (گفتن پوشیده)

ع: هَت، هَتَر، هَتَك، مَزَق، تَمَزِیق.

پهرده‌ی به‌یاخ

ك: به‌یاخ، بال به‌یاخ، [یارچدی نالا]

ف: مَنجوق، دِستارچه، دِستمال.

ع: كُشوم، عَلم، ثَوْبُ الْبَیْرِق.

وینه—به‌یاخ

پهرده‌ی ده‌روازه

ك: سه‌راپهرده، [پهرده‌یه‌کی گهره‌یه به ده‌روازه‌دا یا دیوانی

میردا هدله‌براسریت]

ف: دَرَسار، دَرَساره، سَرَاپَرْدَه.

ع: سُرَادِق، رِواق، قُسْطاط.

پهرده‌ی زك

[ك: پِستِی نارهری سك]

ف: پَرْدَه‌ی شَكَم.

ع: صِفَاق.

پهرده‌ی ژیر پوس

[ك: پِستِی ناوهر. (پِستِی ناوهری مرژل یا ناژول)]

ف: پَرْدَه‌ی زِیر پُوست. (پُوست بدن انسان یا

حیوان)

ع: صِفَاق.

پهرده‌ی ساز

[ك: مه‌قام، مه‌رکام له ناوازه‌کانی موسیقا]

ف: باشام، پَرْدَه‌ی ساز.

ع: مقام.

پرده‌ی کت

[ک: نمر پرده‌یی به دوری که رویله‌دا ده‌یکشن.]

ف: تخت‌سار، پرده‌ی تخت. (پرده‌ای که دور

تخت‌خواب کشند.)

ع: نَخْدَار.

پرده‌ی لوت

[ک: پرده‌ی لوت (پرده‌ی نیوان همدور کونه‌لوت).]

ف: پرده‌ی بینی. (پرده‌ی بین دو سوراخ

بینی.)

ع: وَتِیْرَة، وَتِیْرَة الْأَنْف.

پرده‌ی منال

[ک: ویلاش، پرده‌ی منال]

ف: پرده‌ی بچه.

ع: سَلَا، سَلَى، غِرْس، مَاسِکَة، مَشِیْمَة.

پرده‌ی وهوی

[ک: پرده‌ی برون و زاول.]

ف: سرشکوان، سرشکون، پرده‌ی دامادی.

ع: کَلَّة، حَجَلَة، مَنْصَة.

پرده‌ی

[ک: پرده‌شین، شاراه]

ف: پردگی، پرده‌نشین، درپرده، نهان، پنهان،

پوشیده.

ع: مَسْتَوْر، مَكْتَوْم، مَسْتَوْرَة، مُخْدَرَة، مَحْجُوْبَة.

پهرژیان

ک: پرده‌ژیان. دس‌گه‌یین، دس‌رس، دس‌پهرژ. [پهرژانه‌سەر،

پیره‌خه‌ریل‌بیرون. هل، ده‌رفت]

ف: رُستیدن، دُست‌رَسیدن، رُستی، دُست‌رَس.

ع: تَفَرُّص، اِفْتِرَاص، فُرُوغ، فَرَاغ، تَفَرُّغ، فُرَصَة،

فَرَاغَة، مَجَال.

پهرس

[ک: پرست (به مانای «پرستەر») به‌لام همیشه له‌گه‌ل]

رشدی تردا به کار ده‌یت‌ریت: خواپهرس.]

ف: پُرسِت، (بمعنی پرستنده است، منتها

همیشه با اضافه استعمال می‌شود:

خداپرست.)

ع: عَابِد. (عَابِدُ اللَّهِ)

پهرسار

ک: بیمارپهرس. [ستهر، نه‌خوشکار: چار‌دیری نه‌خوش.

(نه‌گدر نافرته بیت له فارسیدا «پرسته» ی پی ده‌لین نه‌ک

«پرستار».)]

ف: پرستار، زوار، زاور، بیمارپرست. (اگر زن

باشد در فارسی پرسته می‌گویند نه پرستار.)

ع: مُدَوِي، مُدَاوِي.

پهرسار

ک: سهرپهرس، فرمانکەر، خزمه‌تکار، نوکەر، به‌خویندار.

[کاره‌کەر، خولام، خیت‌کەر]

ف: زوار، زاور، روزدار، روجدار، بُد، فرمانبر.

ع: خَادِم، مُسْتَخْدِم، حَاضِن، مُقَوَّلِي.

پهرساری

ک: بیمارپهرسی. [نه‌خوشکاری]

ف: پرستاری، زاورزی، زواری، بیمارداری،

بیمارپرستی.

ع: اِدْوَاء.

پهرساری

ک: سهرپهرسی، نوکهری، فرمان‌کردن، خزمه‌تکاری،

خوینداری. نارهاردن. [به‌خیر کردن. کار بو کردن]

ف: زواری، زاورزی، روزداری، روج—داری،

فرمانبرداری.

ع: خِدْمَة، حَضَانَة.

پهرسه ← مه‌عبود**پهرسین**

[ک: پرست، به‌ندایه‌تی کردن]

ف: پرستش، پرستیدن، پرستش کردن.

ع: عبادَة.

پەر سۆنه

[ك: پەری كلکی مرای که سەرەكەى چەمارەتەرە.]]

ف: كۆك، كجك. (پر ئم مرغابی که سر آن كج است.)

ع: ريشة البَط.

وینه — سۆنه <۲>

پەر سیلوه هس

ك: پەر سیارەش. [گیاهه که.]

ف: پَر سیاوش، پَر سیاوشان.

ع: وَصِيف، شَعْرُ الْأَرْضِ، شَعْرُ الْجَنِّ، لِحْيَةُ الْحِمَارِ.

پەر ش

ك: بلار، پَرژ، پَرثیگ. [پژیلار، پژا]

ف: پَراش، پَخَش، پَخج، ولاو، پراگنده، شهریده.

ع: شَتِيت، شَتَات، مُتَفَرِّق، مُتَلَاشِي.

پەر ش

ك: پەرىن، پەرواز. [فرین]

ف: پَرش، پَريدن، پرواز، پرباز، پروازکردن.

ع: طَيران.

پەر ش — پەر شت

پەر شت

ك: پەرش، پەرشه. [دانه و تله يه که.]

ف: پَرَنج، جَوگَندَم، جَوبرَهَنه، برهنه جو.

ع: دَشِيش، سُلَت، خَرطَل، خَرطال، بُهْمِي، قُرطمان، هُرطمان.^۱

وینه

پەر شه — پەر شت

پەر شین

[ك: چِشتی پەرشه.]

ف: آش پَرَنج.

ع: دَشِيشَة، شِيشه.

پەر كيشياك

[ك: بالكرار (بالتدی تورك مه لكيشراو).]

ف: باولی. (پرنده ی بال كنده شده)

ع: مَنزُوع، مَقْلُوع الریش.

پەرگ

ك: دەرگ، بەن. [دهرور (بهنی گیوه).]

ف: نَخ. (نخ گیوه)

ع: خَيط، سِلَك.

پەرگار

[ك: پرگان: نامرازتيكه له «نه ندازه» x.a.]

ف: پَرگار، پَرگال، پَرَدال، بَرَدال.

ع: دَوَارَه، فَرَجار، بَركار، بَركار، بِيكار.

وینه

پەر گهردهن

ك: پەز، مل. [توکی مل (پەری گهردنی بالتند).]

ف: پرگردن. (پر گردن مرغ)

ع: بُرايل.

پەرگه ما

[ك: پەرگه ما: تهختی که ناره ی کلاش (که جیگه ی بهستنی

بهنگه یی کلاشه.)]

ف: نَخ بِنْد. (نخ بند گیوه.)

ع: مَخِيط، مَرِيط.

پەز هل — پەر گهردهن

پەر ميان

ك: باور، همی. [پەرمورنەوه. نو مید]

ف: پاوژ، دل گرمی. امید، چشم داشت.

ع: اطمینان، اِعْتِماد. اِنتِظار، قَوَّع.

پەرئنه

۱- نەم دوو وشە یە لە دەستوو سه كەدا خە تێكی بە سه ردا

كیشراوه، لەوانه یه نووسه ری به رتیز سربیتیه وه. (ر - ر)

ل: مر، په لمره، مهل، [بالنده]

ف: پرنده، مرغ.

ع: طير، طائر.

پهړنيان

[ل: جزړه پارچه يه کي نارو شميني نهرم و ناسکه.]

ف: پړنيان، پړنا، پړنون، پړند. (ديبایي است

لطيف و نازک.)

ع: ديباچ، فړنيا.

پهړو

ل: شړه، پهړز کړته. [پارچه قوماشي کړن.]

ف: زکو، رگو، رگوي، رگوه، رگوک، لته، کهنه.

ع: خرقه، ميډله، معوز، رفاة، عصابة.

پهړوا

ل: باک، کيمخوا، بيم، ترس. [سام، خوف]

ف: پړوا، باک، بيم، ترس، هراس، پړواس.

ع: خوف، جبن، وجل، رهب، نخب، هلع، اعتناء،

مبالاة.

پهړوار

ل: دابه سياگ. [دابه سته (ناژه لي دابه سراز بو له لوبون).]

ف: پړوار، پړواري، پرورده. (حيوان بسته شده

که فربه شود.)

ع: مزين، مستغن، اگونه.

پهړواز

ل: پهړين، پهړش، باله وگرتن. [فړين]

ف: پړواز، پړباز، پړش، پړيدن، پړواز کړن.

ع: طيران.

پهړوازه

[ل: باله فړه (پنچوري بالنده که تازه فتره هه لفرين

ديتت.)]

ف: پړوازه (بچه ي پړنده که تازه پرواز کند.)

ع: ناهض.

پهړوازه بڼون

[ل: باله فړه بڼون (پنچوري بالنده.)]

ف: پروازه شدن. (بچه ي طيور.)

ع: نهوض.

پهړوانه

[ل: په پړوله]

ف: پړوانه.

ع: بشارة، رعاشة، فراشة، فرفور.

پهړوش

← پهړيشان، پهړازه

پهړو کړدن

ل: پينه کړدن. [پارچه دورين به سمر در اړدا.]

ف: پينه کړدن.

ع: اصلاح، تصليح، شريقع.

پهړو کړدن

ل: پينه کړدن. [ساخ کړدنه وه، دورينه وه، ليتکدانه وه]

ف: پينه کړدن، رفو کړدن.

ع: تاويل، تليفيق، ترميم.

پهړو کونه

ل: پهړز، شړه، کړته. [له ته قوماشي کړن بڼو.]

ف: کهنه، زکو، رگو، رگوک، رگوه، هوډ، لته.

ع: خرقه، ميډله، رفاة، عصابة، رثيث، رث.

(شرطوة)

پهړوه رنگار

ل: خوا، خودا. [خودى، يزدان]

ف: پروردگار، آفريدگار.

ع: رب، اله.

پهړوه رده

ل: بدناهارياگ. [به خيترکراو، بارهيتنراو]

ف: پړورده، فړورده، پرورش شده.

ع: مربي. رضيع.

پهړوه رده بڼون

ل: بدناهارريان. [به خيترکران، بارهيتنران]

ف: پُرورده شدن، پُرورش یافتن، فُرورده شدن.

ع: رِبُو، ثَرْبِي.

پهرونده کردن

لک: به نارهاردن. [بارهیّنان، به ختوکردن]

ف: یروړدن، فروړدن، پروړش دادن.

ع: تَرْيِيبٌ، تَرْيِيةٌ، حَضَانَةٌ.

يەرۋى بۇاسۇ

[ک: پەرۆی تازه سووتاو بو گیرساندهی خوینی برین.]

ف: هو، لته، لته سوخته.

ع: حُرَاقَه.

يەرۆى بىتوۋىژى

[ك: يه روڤي حه يز]

ف: شَلَّه، شَنَگَه.

ع: حَيْضَةٌ، مَحِيضَةٌ، رِيْذَةٌ، مَعْبِيَّةٌ.

به‌روى درگای شیشه

لک: سدریہ س، [سدر قاپ]

ف: لته‌ی شیشه. (کهنه‌ی در شیشه.)

ع: عفاص، غُلَّة.

پہرہ کی دھور زخم

ك: په روږي زه خم، زه خم پيښ. د دس ه لېس. [پنچار، برين پيښ]

ف: مُرِشْمٌ، خُسْتَه بِنْد، لَتَه زَحْم.

ع: سَبِيَّةٌ، عَصَابَةٌ، لِفَافَةٌ، طَرِيدَةٌ، ضِعَامٌ، دَسَامٌ.

وَنَنْه

یہاں وزیر

[ك: ناره یو پیاران و بهمانای ((سدرکه وتوو)) یشه.]

ف: یَرویز، اَیرویز. (اسم مرد است، به معنی

منصور هم هست.)

ع: فَرَوِيزَ، مَنصُورَ، مُظَفَّرَ.

يَكْرَهُ

ك: يەرد، فەرد، يەلە. [روپەر، لاپەرە، توی]

ف: پیره، یرد، فرد، تا، لا، رو.

ع: وَدَق، صَفْحَة، مَصْحِفَة.

پہرہ

ك: پد ره كه. [ديانه، ددانه. هدرشتيكي پد پرتا. (وهك):

[ک: پدره‌گه‌لی تویی ناش.]

ف: پرده‌ی آسیا.

ع: اضراس الرّحی، جوانح الرّحی.

پدره‌کی قوفل

[ک: زمانه‌گه‌لی قفل.]

ف: پرده‌ی قفل.

ع: اضراسُ القفل.

پدره‌کی کولوم

[ک: زمانه‌ی قفل داریز.]

ف: کوژنووک، کوژانووک. (پرده‌ی کلیدان)

ع: لسانُ الفلق.

پدره‌کی ماسی

[ک: باله‌ماسی]

ف: پرده‌ی ماهی.

ع: زعنفة، جوانحُ الحوت.

پدره‌ی بیابان

ک: پده‌لی بیابان. [دایینی دهشت]

ف: پرده‌ی بیابان، دامنه‌ی بیابان.

ع: سفح، ذیلُ الفلاة، جَنحُ الفلاة.

پدره‌ی لوروت

ک: بدنگ لوروت، نرمدی لوروت. [پدره‌ی ناره‌ی لوروت]

[لوروت.]

ف: بَجَس، پرده‌ی بیننی، پر بیننی، نرمدی بیننی،

بلگ بیننی. (پرده‌ی وسطی)

ع: مارن.

وینده—پهری دور زغم <۲>

پهری

ک: فرشته. [مه‌لایکه]

ف: پری، پَرشته، پَره‌شته، فَرشته.

ع: مَلَك.

پهری

ک: پتره‌که، پتر. [دوو پتر پیتش. (وشه‌یه‌کی گوزانیه.)]

ف: پری. (گوزانی است.)

ع: قیلُ الأمس.

پهری

ک: بَر. (پهریو ته‌مه‌دی) [له‌بهر خاتری (وشه‌یه‌کی

گوزانیه.)]

ف: برای. (گوزانی است.)

ع: ل، لِاجل.

پهریبر

[ک: مندالیک که خه‌ته‌نه کردنی ناویت. (خه‌ته‌نه‌کراوی

خوارکرد.)]

ف: بی‌خروستک. (مادرزاد)

ع: مَخْتُون. (خَلَقًا، فِطْرَتًا)

پهریجان

[ک: ناره‌ی بَر ژنان.]

ف: اسم زن است.

پهریز

[ک: گیاشتر: روه‌کیکه.]

ف: پریز، فَریز.

ع: اَذخر.

پهریش

ک: په‌شیر، پدریشان. [بیربار، خه‌فته‌بار]

ف: پَریش، پَریشان، پَریشَن، آشفته،

آندوه‌گین.

ع: مَلول، مُشَوَّش، مَهوم، مُکَدَّر.

پهریشان

ک: پدریش، په‌شیر. [بیربار، خه‌فته‌بار]

ف: پَریشان، پَریش، پَریشَن، آشفته، آشوفته،

شکولیده، کُشَفته، کَراشیده، افسرده.

ع: مَلول، مُشَوَّش، مَهوم، مَحزون.

پهریشان

ک: پراش. [له‌توبه‌ت، پرژوبلاو]

لە: پەرواز کردن، بالەرگرتن، فرین. [هەلفرین، بال
گرته‌رو]

ف: پریدن، پروازکردن، پرپازکردن، هوا گرتن.

ع: طیران، طیورە.

پەرين

لە: کیشیان، سەرکەفتن. [سواربوونی (ناژوان) ی نێر لە
مێ]

ف: پریدن، سسرافتادن، گشینی، ایغری.

(حیوانات)

ع: ضراب، سفاد، قفط، کوم، ئزۆ، ئزۆ، نژاء.

پەرين

[لە: لیقه کردن (ی خۆن، یا پلوسک.)]

ف: پریدن. (خون یا ناودان)

ع: هرع، نعر، نعار، آذب، انحدار.

پەرين

لە: نیشتن، ناوبرن. [داجوون (وەک: ناوابوونی خۆر.)]

ف: پریدن، نیشستن، رفتن. (غروب کردن آفتاب

مثلاً.)

ع: غروب، افول.

پەرين

لە: پرووستیان، بریان. پەرينەرو. [لاچوون. بزرگان (وەک:

پرووستانی شیر.)]

ف: بُریدن، بُریده‌شدن. پُریدن. (بُریدن شیر

مثلاً.)

ع: فشا، فساد، تفلق، تملق، تقطع، ارغیداد، تقیر.

پەرين ← **زینا**

پەری ناو بال

[لە: تووکی نار بالی بالتند.]

ف: پر میان بال.

ع: مناجب، خوافی.

وینە، هیدە.

پەرينە خوارەو

ف: پَريشان، پَراشیدە، پَراگندە، آشَفتە،

آشوفتە، شکولیدە، پاشیدە، کراشیدە،

شَهریدە، شَهلیدە، کُشَفتە.

ع: شتیت، مُشَتَت، مُتَفَرَّق، مُتَشَوِّش.

پەريشان

لە: ژولیاگ، پەژێو، پەرتش. [شێوار]

ف: بَريشان، پَريشَن، پَريش، ژولیدە، شولیدە،

جولیدە، آشَفتە، شَهریدە، شَهلیدە.

ع: مُسَرَّح، مُتَفَرِّج، مَکدوح.

پەريشانی

لە: پەريشی، پەشێوی، پەژێوی. [بیرلاوسوون، لەتوبەت

سوون، شێواوی (ماناکانی تری «پەريشان» لە

«پەريشانی» شادا هەیە.)]

ف: پَريشانی، پَريشَنی، پَريسی، آشَفتگی،

آشوفتگی، فنگ، شکول، شوێست. (سایر

معانی مذکور در پَريشان، در پَريشانی نیز

جاری است.)

ع: مَلالَة، بؤس، عُسرة، تَشَوُّش، فَلَاکَة، تَشَتُّت،

تَفَرُّق.

پەرينکە

لە: پێرەکە، پێر. [درو بەژ پێش.]

ف: پَری، پَریروز.

ع: قَبْلُ الْأَمْسِ.

پەرين

لە: بازبردن. [قەلەمباز بردن (—باز)]

ف: پَریدن، جَهِیدن، جَستَن، بَرجَستَن،

مُنَجَکِیدن، جَنجَکِیدن، جُنَبدِیدن، شَنجَکِیدن،

خیزیدن، وِر جَهِیدن. [—باز]

ع: طَفَر، طَفرة، وَثَب، وَثَبَة، قَفَر، قَفوز،

قَفَزَى، طَمَر، نَقَر، نَقَرَض، نَزْوَة. [—باز]

پەرين

ل: داو‌زین، دابه‌زین. [هاتنه‌خوار]

ف: پایین پریدن، پایین آمدن.

ع: طُغور، نُزول.

په‌رینه‌قورگ

ل: هه‌لکه‌فتن. [له‌گه‌رودا گه‌رانی شه‌مه‌نی (وه‌ل: نار.)]

ف: پریدن در گلو. (آب مثلاً.)

ع: زُلوچ، شَرَق، شَجا، غُصَص، غُصَّة.

په‌رینه‌کول

ل: سوار بوون. [چرونه سهر و‌لاخی سهراری یا ههر

گوتیره‌ره‌یه‌ل.]

ف: گرده‌پریدن، سوار شدن.

ع: دَام، رُکوب.

په‌رینه‌وه

ل: په‌رین. [لاچوون (رو‌یشتی تام، رنگ یا بزنی ههر

شتیک.)]

ف: پریدن، رفتن. (رفتن طعم یا رنگ یا بوی

چیزها.)

ع: زَوَال، تَغْيِير، فَساد. (الطَّعْمُ اللُّون، اَلرَّائِحَةُ)

په‌رینه‌وه

ل: وشک بوون. [ته‌رای لی‌بران. (وه‌ل: وشک بوونی شاخ یا

گیا.)]

ف: خُشکیدن، خُشک شدن. (خُشکیدن کوه یا

علف مثلاً.)

ع: هَبِج، هَبِاج.

په‌رینه‌وه

ل: بازبردن، په‌رین. [هه‌له‌م‌باز بردن (وه‌ل: په‌رینه‌وه له

جو‌گه.)]

ف: پَرییدن، جَهِیدن، جَستَن، خِیزیدن،

مُنجکیدن. (از روی جوب مثلاً.)

ع: تَوَجَّب، نُزُو، طُغُور، قُفُون....

په‌رینه‌وه

ل: گوزه‌شتن، ره‌دبوودن. [تیه‌په‌رین (له‌نار و شتی له‌و

چه‌شته.)]

ف: گُذُشتن، رَدشدن. (از آب و امثال آن.)

ع: عُبُور، خَلاص، نَجاة.

په‌زائن

ل: کولائن. [کولادن، لینان]

ف: پَزاندن، پُختن.

ع: طَبِخ، قُلُو، قُلَي، سَلَق، تَهْرِیة، شَهِي.

په‌ز

ل: مه‌پ. [په‌ز، می: تازه‌تیکی ماله.]

ف: گوسفند، میش.

ع: ضَان، ضَائِن (لِلوَاحِد)، شاة، نَعْجَة، غَنَم، ضَنْجِن.

په‌ز

په‌ز سئ ساله

ل: په‌رز. [مه‌پی سئ ساله‌ز]

ف: بخته. (گوسفند سه ساله)

ع: شَنِي.

په‌زه‌کیفی

ل: شکار. [مه‌پی کیوی]

ف: غَرَم، شکار، گوسفند کوهی.

ع: اُرُوْیَة، اِرُوْیَة، هَشْمَة.

په‌ز

په‌زیان

ل: کولیان. [کولان، پیگه‌یین]

ف: پَزیدن، پُختن.

ع: اِنطِبَاح، اِنقِلَاء، اِنسِلَاق، اِنشِواء، تَهْرِی.

په‌زیرا

ل: گوارا، هموار. [په‌رد، پهن‌دکراو]

ف: پذیرفته، گوارا، هموار.

ع: قَبُول، مَقْبُول، مَطْبُوع.

په‌زیرایی

ل: مه‌پان‌داری، خزم‌ت. [میوان‌داری]

ف: پذیریایی، مهمان‌داری.

ع: تَضَيِّف، تَقْرِي، تَلْقَى. قبول، خدمه.

په‌زیره

ل: شرمینه، په‌سمنه. [بديات، شریاته]

ف: مانده، پس‌مانده، شپینه، سته، شب‌مانده.

ع: غَاب، مَغِب، غَبِيب، بَاثِت، بَيَّوت.

په‌زیره

ل: کوته، شرمه‌نه. [بديات]

ف: مانده، پس‌مانده، شب‌مانده.

ع: غَتِيق، بَيَّوت.

په‌زین-په‌زانی، په‌زبان. [هم تنه‌په‌ر، هم تنه‌په‌ر.] (هم

لازم است، هم متعدی.)

په‌زاره

ل: په‌روش، نه‌نو. [خف‌ف‌ت (پیرکردن) له خه‌مگه‌لی

رابوردو.]

ف: آندمه، آندوه، موژه، موژ، پژم، آنگاره. (فکر

غم‌های گذشته.)

ع: حَسْرَة، اَسَف، اَسَى، لَهْف، كَمَد، سَدَم، حُزْن،

ضَجَر، كَرْب، كُوب، كَاثَة، بَث.

په‌زاره

ل: بیهو کردن، هوشه‌ور کردن. [یاد کردنه‌وی رابوردو.

(کهرته نار فکر و خه‌یال.)]

ف: سگال، اندیشه، آنگار. (نمودار شدن

خیالات)

ع: فکر، خیال. وَسْوَسة.

په‌زهرده

ل: سیس، ژاکیاگ. [ژاکار]

ف: پژمرده، پژمریده، پژمان، پُخسیده، پُخیده،

افسرده.

ع: ذَاوِي، ذَبِيب، ذَابِل، ضَامِر، كَابِي.

په‌زهرده

ل: په‌شیر، خه‌مین، ته‌مین، خه‌مبار. [خه‌فته‌بار]

ف: غمگین، غمناک، غمنده، پژمرده، پژمریده،

پژمان، نژند، آزرده، افسرده، اندوهگین.

ع: حَزِين، شَجِي، مَقْوم، مَهْوم، مَكْرُوب.

په‌زیمه

ل: کهره‌ل، کهره‌کیه. [کهره‌و]

ف: بوز، بوزک، کُچک.

ع: حَشَن، قَنَم، كَرَج، نَمَس.

په‌زویو

ل: په‌شیر، په‌ریشان، په‌ریش. ژرولیاگ. [بیللو. شینوار]

ف: سگالی، پریشان، پریشان، آشفته. ژولیده.

ع: مَلُول، مُشْوَش.

په‌س

ل: نرم، چال، نیشته، داکه‌فتگ، داکه‌تگی. [نشیر، نه‌وی]

ف: پست، نشیب، افتادگی.

ع: سَاغِل، مُنْخَفَض، هَجَل، وَهْدَة، حَضِيض، وَطِن.

په‌س

ل: بوچک، بی‌تاره. [بوچوک، خویری]

ف: پست، کمینه، فرومایه، ژبون، ناکس.

ع: دُون، دَنِي، رَذَل، رَذِيل، حَقِير، خَسِيص، وَخْش،

نَذَل، سَفَلَة.

په‌س

ل: باختگ. [دژوار (برامبه‌ری «پیش»، واته: دواکه‌وتور

له قماردا.)]

ف: پس، باخته. (ضد «پیش» یعنی: عقب مانده

در قمار.)

ع: خَاسِر.

په‌س

ل: تیر، به‌س. [کهراته. ینجا]

ف: پس.

ع: فَا، اِذْن، اِذَا. بَعْد.

په‌س

ل: زوانگیر، کوززان. [پسک، تور]

ف: کَلْتَه، تَمْنَدَه، گَنگلاج، گَندزبان.

ع: تَمَام، تَخْتاج، اَلْکَن.

په‌سا

ل: ... پاخوا. [پِتخوئ (نه‌دازه‌یه‌ک لَر) که پِشتر تَر کرایت.]

ف: پِست، خازَه، سرشته. (مقداری از گل که قبلاً خیسانده باشند.)

ع: کَتْلَه، رُکْمَه.

په‌سپورت

ل: پاس. [پاسپورت]

ف: گذرنامه. (پاسپورت)

ع: جَوَان، تَذْکِرَه. (بَسَابُورط، بَزَابُورط)

په‌سپه‌س

ل: په‌سای‌په‌س، په‌یای‌په‌ی، هدی‌تاه‌یتا، پِشت‌سهریه‌ک.

[په‌یتا‌په‌یتا]

ف: پِیای‌پِی، پِی‌درِپِی، پِشت‌سهرم.

ع: مُتَعاقِب، مُتَعَقِب، مُتَعَقِب، مُتَعَقِب، مُتَعَقِب، مُتَوَاتِر.

په‌ساقور

ل: پاساخوَر. [په‌رماو (په‌رماوی نائف).]

ف: نشخوار، نشخوَر، پاش‌آخور. (پس‌مانده‌ی

علف)

ع: سُوَر.

په‌ساکردن

ل: خورسانَن. [خورساندن، نماندن]

ف: خیسانیدن، سرشتن.

ع: مَرث، مَرَس، تَقَع، رَشَف، تَثْرِیَه، تَنْدِیَه، تَبْلِیل.

په‌ساو

ل: پاشاراو. [چلکار]

ف: پِساب، پِسابه، پِساوه.

ع: مَوَاهِطَه.

په‌سایه‌په‌س ← **په‌سایه‌پس**

په‌س‌بوون

ل: دانیان، دِرِپِشَن. [په‌زین، دِرِپِشَن (له‌قوماردا).]

ف: باختن، پِس‌شدن، بازییدن. (در‌قمار)

ع: حَرَم، حَرَام، خَسار، اِضَاعَه، تَضِیيع.

په‌سپه‌سکوله

ل: مِشِه‌گِه. [جالبان‌کَه (جوزه‌جالبان‌کَه‌یه‌کَه).]

ف: زَرزور، زَرزوره، کِلاش، مَگَس‌گِیر. (نوعی

است از عنکبوت.)

ع: لَیث، عَنکَبُوت.

په‌ستوو

ل: پِشتمان. [خه‌لوه‌تی]

ف: پِستو، تو‌اند‌رتو.

ع: خَادِغَه، خَالِغَه، اَلْبَیْت.

په‌س‌دان

ل: دوا‌ده‌دان. [گِیَران‌ده‌ده، برد‌ده‌ده، هِیَنان‌ده‌ده]

ف: پس‌دادن.

ع: رَد.

په‌س‌پوین

ل: دوا‌ه‌پوین. [دوا‌ک‌ه‌رتن]

ف: پِس‌رَفْتَن.

ع: تَأَخَّر، تَخَلَّف، تَعَقَّب.

په‌سسویولون

ل: چال‌چال، چال‌چول. [په‌رزوزم، ناریک]

ف: پِژ، پِژَه، پِست و بُلند.

ع: عَقَبَه.

په‌س‌سین

ل: سَه‌نِده، دوا‌سَه‌نِ. [سَه‌نِده‌ده، وه‌گرته‌ده]

ف: پِس‌گِرفْتَن، پِس‌سِتاندن، باز‌گِرفْتَن.

باز‌سِتاندن.

ع: اِسْتِرْدَاد، اِسْتِرْجَاع.

په‌سیسی

ك: دانیان. [دۆزاندن (وهك: دانان له قوماردا).]

ف: پستی، باخت، باختن. (در قمار مثلاً.)

ع: خَسَار، حَرَم، إِضَاعَة.

په‌سی

ك: چالایی، داکه‌فتگی. [نشین، نرمایی]

ف: پستی، نشیب، گودی.

ع: هَجَل، سَفَل، خَفَض، وَهْدَة، حَضِيض.

په‌سی

ك: ناكسی. لیکه‌فتگی. [ناپه‌نی. لیکه‌ته‌یی]

ف: پستی، پست‌گوهری، پست‌آفرینشی،

زیونی، فرومایگی، ناکسی.

ع: ذَنَاطَة، سَفَاَلَة.

په‌س‌فهرت

ك: ناكس، نایاک، به‌دینه‌را. [ناپه‌سن، ناکس]

ف: پست‌گوهر، پست‌آفرینش، ناکس، نامرد.

ع: ذَنِي، ذَنِي الْفِطْرَة، ذَنِيء، ذَنِيء الْفِطْرَة.

په‌س‌قهره‌ول

ك: دراجه‌نگ. [درایی له‌شکر. (پاش‌قهره‌ولی له‌شکر،

بهرامبهری «پیش‌قهره‌ول»].

ف: چَغْدَل، چَغْدَاوَل، چَغْدَاوَل، پس‌قراوَل. (پس

قراوَل له‌شکر، ضد «پیش‌قراوَل»)

ع: خَلِيفَة، سَاقَة.

په‌س‌كه‌فتن

ك: په‌س‌نیشن، دواوه‌كه‌فتن. دانیان. [دراکه‌موتن. دۆزاندن]

ف: پس‌افتادن. باختن.

ع: تَأَخَّر، تَخَلَّف، تَرَاخِي، تَعَوَّق، تَثْبُط. إِضَاعَة،

إِخْسَار.

په‌س‌مه‌نه

ك: پاشخوانه، پاشمه‌نه. [پاشماره]

ف: پس‌مانده.

ع: ثَمَلَة، حُتَامَة، حُشَارَة، نِسي، خُثَار، قُشَامَة،

سُور.

په‌س‌مه‌نه‌ی ئالف «پاشاخوَر

په‌س‌مه‌نه‌ی نالو

ك: پاشمه‌نه، په‌س‌مه‌نار، پاشار. [پاشماره‌ی ئاو]

ف: بُش‌خور. (پس‌مانده‌ی آب)

ع: سُور، ثُبُل، ثَمَانَة، صُبَايَة، شَفَافَة، عَفَة، قَعْرَان.

په‌س‌مه‌نه‌ی نان «پاشخوانه

په‌س‌نیشن

ك: دواوه‌نیشن، دواوه‌كه‌فتن. [تیکشکان، پاشه‌کشی کردن]

ف: پس‌نشستن.

ع: انْهَازِم، دَبَرَة، اسْتِطْرَاد.

په‌س‌نیشن

ك: دواوه‌كه‌فتن، خواریه‌هاتن. [دابه‌زین (ده‌س‌به‌رداری‌برونی

پیشه و پله‌وپایه).]

ف: ژبه‌یدن، پایین آمدن. (پس‌نشستن از شغل

و مقام.)

ع: تَثَرُّل، سَقُوط.

په‌س‌نشین

ك: په‌رمودوا. [کشاره (بهرامبهری «بهره‌پیش»)].

ف: قَرَارَوْن، قَرِیرون، پَس‌نشین. (ضد روز

افزون)

ع: مُتَقَهِّر.

په‌س‌نیشن «په‌س‌نیشن [ه‌م‌دوو ماناکه‌ی.] (به‌هر دو

معنی آن.)

په‌س‌واپه‌س

ك: پشت‌او‌پشت، پشت‌ه‌ردوا. [پنج‌ه‌رانه‌ رویشتن]

ف: پَس‌پَس.

ع: قَهْرَة، قَهْرِي، تَقَهَّر.

په‌س‌ه‌ر پیتزارده‌که

[ك: سَن سَن له‌مه‌ره‌ر.]

ف: پَس‌پیار سال.

ع: قَبْلُ النِّعَامِ الْمَاضِي بِسَنَتَيْنِ.

په سمریتره شو

[ك: سى شو له ممبره.]

ف: پس پريشېب.

ع: قَبْلَ الْبَارِحَةِ الْاُولَى.

په سمریتره كه

[ك: سى روز له ممبره.]

ف: پس پريروز.

ع: قَبْلَ الْاَمْسِ الْاُولَى.

په سهك

[ك: په ستهك، چوڅك]

ف: پستك، پشتك، پشتی.

ع: فَسْتَك.

په مهن

ك: گوزیده، په سندیده. [بهردل]

ف: پستند، پستندیده، بزگزیده، گزیده.

ع: مَقْبُول، مَطْلُوب، مُنْتَخَب، مُسْتَحْسَن.

په مهن کردن

ك: خواهش هاتن. [پتخوش بوون، بهردل کهرتن]

ف: پسندیدن، خنیدن، گزیدن، برگزیدن،

پذیرفتن.

ع: اِسْتِحْسَان، اِنْتِخَاب، اِصْطِلَاف، قَبُول.

په سه نواز

ك: نوبته، پاشه كدف، نیاته. [پاشه كهرت]

ف: پس انداز، ستنج، یخنی، آمرغ، آندوخته،

نهاده، کوالیده، فلنجیده، بلخفته.

ع: ذَخْر، ذَخِرَةٌ، بَثْرَةٌ، غَيْرَةٌ، مِیرَةٌ.

په شام

ك: په نام، ماس، با. [نارسان]

ف: باد، آماس، هواکشیدن زخم.

ع: جَرَدٌ، وَرَمٌ.

په شتان

ك: دسه ملان، مله ما. [دسته ریڅه، دهست له ملان]

ف: گلاویز، دست به گردن.

ع: عِنَاقٌ، اِعْتِنَاقٌ، تَعَانُقٌ، مُعَانَقَةٌ، تَشَانُقٌ، مُشَانَقَةٌ.

په شم

ك: خوری، توك، كولك. [كولكهی مېر و شتر و...]

ف: پشم.

ع: صوف، وېر.

په شهك

[ك: شیرینه کی به ناربانگه] له خوری سپی شیکراه

ده چیت.]

ف: پشمک. (شیرینی معروف است.)

ع: لَحِيَّةُ الشَّيْخِ، شَعْرُ الْبَنَاتِ.

په شمیینه

ك: به نین. [پارچه ی له خوری دوست کړاو، وه: بهر،

په لاس. بهرامیهری «ده زگین».]

ف: گوردین، پشمینه. (پارچه ی پشمی از

قبیل: گلیم، پلاس. خلاف «ده زگین»)

ع: صُوفِيَّةٌ، صُوفِيٌّ، غَزَلِيَّةٌ.

په شوک

ك: پېژول، شهره. [بېرلار]

ف: پرویش.

ع: مُشَوِّشٌ، دَهْشَانٌ، مُضْطَرَّبٌ.

په شوکیان

ك: هوسیان، شپزبان، جوربان، شه پوکیان.

[سه رلشیران]

ف: شپلیدن، پلمیدن، آج واج شدن.

ع: سَهْوٌ، خَطَاٌ، اِخْطَاٌ، تَخْطُوطٌ، اِضْطِرَابٌ.

په شه

ك: په څشه، توتانه، میتشوله. [پتسکه]

ف: پشه، سارخک، سارشنک، نارده.

ع: بَقٌّ، بَرَغَشٌ، خَمُوشٌ، فُسَافِسٌ، نَامُوسَةٌ، بَعُوضٌ،

بَعُوضَةٌ.

په شه بهن

ل: که تو که تان. که تان و کوان. [کولله، پهرده و کولله]

ف: پشه‌بند، پشه‌دان، سستار، سستاره،
خیش خانه.

ع: کله، ناموسه.

وینه: که تان و کوان

په‌شمن

[ل: ناری بارکی «نه فراسیاب» و بارکی

«منوچهر» شاید.]

ف: پشن، پشنک، (نام پدر افراسیاب است و
پدر منوچهر شاه.)

ع: فشنج، فشن.

په‌شیمان

ل: بازگشته و بوگ. [په‌ژیوان، گه‌راوه]

ف: پشیمان.

ع: نادم، ندان، سدان، متقدم

په‌شیمانی

ل: بازگشتی، گه‌پانده، هه‌لکه‌پانده. [په‌ژیوان بونده،

گه‌رانده]

ف: آرمان، اوگنج، پشیمانی.

ع: ندَم، ندامة، تَنَدَم، بَداء، سَدَم، تَوِيَّة، اِنَابَة، عَوَج،

تَهَكَم، تَهَكُن، تَفَنُّد.

په‌شينو

ل: په‌ژیو، پهریش، پهریشان، په‌کر. [خه‌فتبار، بیرلار]

ف: پشیم، آشفته، آفسرده، شپلیده،

سگالی.

ع: مَلُول، مَحْزُون، مَهْمُوم، قَلِيق، سَدَمَان، مُنْزَعِج،

مُشَوِّش، مُخْتَلِ الخاطر.

په‌ك

[ل: به‌به‌ست، ته‌گه‌ره، ته‌فره]

ف: شه، برکم، بژکم، بازماندن.

ع: طَفَرَة، عَوَق، مَنَع.

په‌ك خستن

[ل: دواختن، ته‌گه‌ره تی‌خستن]

ف: پس‌نداختن. واگذاشتن.

ع: تاخیر، تعویق، تعطیل.

په‌ك كهفتن

ل: ... دامان. [ده‌وسان مان، لیکه‌وتن]

ف: واماندن، بازماندن. پس‌افتادن، درست
نشدن.

ع: قَطْعَل، تَثْبُط، تَاخُر، عَجَز، عُجُون.

په‌ك نه‌كهفتن

ل: دانه‌مان. بالک نه‌بوون. [ده‌وسان نه‌بوون. گوی نه‌دان]

ف: وانماندن، بازنماندن. باک نداشتن، پروا
نداشتن.

ع: حَزَم، تَهَوَّر، عَدَمِ اِعتِنَاء، عَدَمِ مُبَالَاة.

په‌کر

ل: په‌شیر، په‌ژیو، پهریش. [خه‌فتبار، بیرلار]

ف: پشیم، آفسرده، آشفته، آفته، شپلیده،
سگالی.

ع: مَلُول، مَحْزُون، مَهْمُوم، قَلِيق، مُنْزَعِج، مُشَوِّش،

مُخْتَلِ، سَدَمَان، مُخْتَلِ الخاطر.

په‌کر

ل: گه‌مره. [که‌مره (شیاکی پته و بوی به‌زویدا لکار).]

ف: به‌رک. (سرگین سفت شده.)

ع: ذیرة.

پهل

ل: په‌ر. [توکی بالنده.]

ف: پر. (پر مرغ.)

ع: ریش.

پهل

[ل: باز]

ف: پارچه.

ع: عُضْو، اِرَب.

پهل

ل: دس. [دهست، دزل]

ف: دست، بازو.

ع: ید، عضد، عضید.

پهل

ل: کورت، تیکه، لبت، کدل. [پارچه]

ف: تیکه، پارچه.

ع: قطعة، قطعة، قطاعة، کسرة، کسارة. کسیس.

پهل

ل: به‌لگ، پهل. [توی، پارچه‌ی دریژ. (بزر نمونه:

نیروی کی ته‌یمی وشک کراو.)]

ف: بلگ، برگ، پره. (یک نصف زردآلو خشکه

مثلاً.)

ع: شَرخه.

پهل

ل: لهق، چل، شاخه. پژ. [لقویزی دره‌خت.]

ف: شاخه. (شاخه‌ی درخت)

ع: غُصن، شُعبه.

پهل

ل: دزل، دهرار، دهره. [شیو]

ف: دره، زاو.

ع: شُعب، وادی.

په‌لامر

ل: هه‌لمت. شاتان. شلنگ. [شالو (هیرشی پال‌هوان یا

نه‌زدهای تورپ.)]

ف: نَهب، جَهبش، پَرش، دَم، کوشش. (حمله‌ی

پهلوان یا ارذهای دمان.)

ع: حَمَلَة، صَوْلَة، سَطَوَة، جَوْلَة، بَطْشَة، عَكْرَة، كَبَة،

کَرَة.

په‌لامر دان

ل: هه‌لمت دان، شاتان دان، شلنگ دان. [شالو بردن]

ف: دَمیدن، جَهبیدن، پَریدن، نَهب دادن،

کوشیدن.

ع: صَوْل، سَطو، جَوْل، بَطْش، عَكْر، کَر، حَمَلَة،

وُثوب.

پهل پسکیان

ل: بال شَوِرو برون. [بال دان‌ورین]

ف: پَلَمیدن، بال سُسْت شدن، پَدوازیدن.

ع: تَضَوُع، تَطْفُف، خَفْض جَنَاح، اِرْتِخَاء جَنَاح.

وینه—باز شاه‌وگردن

پهل پهل کردن

ل: تیکه‌تیکه کردن. [ل‌ت‌ل‌ت کردن، توی‌توی کردن]

ف: پارچه پارچه کردن، پاره پاره کردن، تیکه

تیکه کردن.

ع: تَارِیب، تَقْطِیع، تَشْرِیح، تَهْرِیم.

په‌لک ← په‌لکه

پهل‌کردن

ل: کدل کردن، قل کردن، برین. [ل‌ت کردن به تیغ.]

ف: بریدن، پاره‌کردن.

ع: قَطع، قَص، قَصو.

پهل کوتان

ل: هدرل‌دان، دس کوتان، تە‌ل‌اش، په‌لوه‌شان. [تیک‌زشان،

ته‌قالادان]

ف: تلاش، دست‌یازدن، کوشش کردن، کوشیدن،

تلاشیدن.

ع: سَعی، جَهد.

په‌لکه

ل: په‌لک. [برچی گیاره.]

ف: چَغْد، چَغَند، گیس، دُن‌بوقه.

ع: ضَغِیرَة، غَدِیرَة، عِقْصَة، عَقِیْصَة، جُعْد.

وینه

په‌لکه

ل: گوجی. [ته‌و پته‌ی که که‌وار و کراس و... یان

پی‌ده‌ست.]

ف: گرج. (بند قبا و پیراهن و امثال آن.)

ع: رباط.

پهل‌لیتسکیان — **پهل‌پسکیان**

پهل‌پو

ک: پهل‌ای بالنده.)

ف: پروپود. (پرنده)

ع: ریش.

پهل‌وه‌شائن

ک: پهل‌کوتائن، پهل‌کوتی، پهل‌قاژی. [پهل‌فرتکی،

پهل‌قاژی]

ف: دست‌ویازدن، چخیدن.

ع: دَحَض، دَحَص.

پهل‌وه‌شائن

ک: پهل‌کوتائن، تهل‌اش کردن، کوشش کردن، کوشین،

ه‌ول‌دان. [تیکوشان]

ف: کوشیدن، تلاشیدن، تلاش کردن، کوشش

کردن، دست‌یازدن.

ع: سَعِي، جَهْد.

پهل‌وه‌شائن

ک: تیر‌کیشان، جوین. [برورسکه‌پیدا هاتن.]

ف: تَویدن، تیره‌کشیدن، جَنبیدن.

ع: ضَرَب، تَوَجُع.

پهل‌ه

ک: پهل‌ه، ده‌سیرد، ده‌سواکرد، تالوکه، زور. [خیرایی، لهز]

ف: زو، زود، شتاب، فَرَقَر، فَرَقَره، چَلَبَله.

ع: عَجَلَة، سُرعة، سَراعة، مُبَادَرَة، بدور.

پهل‌ه

ک: پهل‌ه، داینه، دامنه، بنار. [داوینته]

ف: پره، دامنه، دامن، دامن، راغ، تَنیزه، کودر،

کوه‌پایه.

ع: سَطَح، طَف، وَكَف، مَبْطَة، مُنَحَدَر، حَضِيض.

پهل‌ه

ک: چاک، داینه. (پهل‌ای‌کوا) [داوین]

ف: دامن، چاک.

ع: ذیل، رفل.

پهل‌ه

ک: پهل‌ه، تو، به‌لگ، لا، تا. [لاپهل‌ه، تو، رورپهل‌ه]

ف: پَرَه، تو، تو، تاه، لا، لای، پَرده، بَرک، بَلک.

ع: صَفْحَة، وَرَق.

پهل‌ه

ک: تا. (تای‌تزازو) [لایه‌کی ترازو.]

ف: پَله، پَلَه، تا.

ع: كَفَة.

پهل‌ه‌پسکی

ک: باله‌شوی، بال‌فشو کردن. [بال‌دانه‌واندنی بالنده.]

ف: بدواز.

ع: تَضَوُّع، تَطْفِيف، تَغْزِير.

پهل‌ه‌پهل

ک: پهل‌ه، پهل‌ه، هله‌وه‌پهل‌ه، پهل‌ه‌ودان، تالوکه.

گورپه‌گور. [هله‌ودان]

ف: شتاب، چَلَبَله، فَرَقَر، فَرَقَره، زود.

ع: عَجَلَة، سُرعة، مُبَادَرَة، (سَرِيعاً)

پهل‌ه‌پهل‌ه

ک: پهل‌ه‌پهل‌ه، توتوت. [توتوتی]

ف: پَرَه‌پَرَه، تاه‌تاه، توتوتو، لای‌برلای،

پَرده‌پَرده.

ع: مُتَوَرِّق، مُتَصَلِّح. (أوراق، صفائح)

پهل‌پیشک

ک: پیشک. [پهل‌پیشکه (فریدانی به‌ردی وردی نیسان

ه‌ردرو پهل‌بمی دوشامژ.)]

ف: چلتک. (سنگریزه را در بین هر دو سیاه

پرتاب کردن.)

ع: حَصَب، حَصِي، حَذَف، قَذَاف، تَكْطِج، تَطَاوُح.

حَصْبَة، حَذَفَة. حَصْبَاء، حَصَاة.

په له تک

ک: پټ. [گوریسی نه ستور.]

ف: پټ. (ریسمان رُمخت)

ع: رَسَن.

په له فرکی — په له قزئ

په له قزئ

ک: په له کوتی، هه لژلیریان، هه لفلتقیان، دسرباره شائن،

په له شائن. [په له فرکی (وړک: هرجوړلی سه رپړاو).]

ف: چخیدن، دست وپازدن، کوشش کردن.

ع: دَحْص، دَحْض، سَعِي. بَحْث. (حَرَكَه الْمَذْبُوح)

په له وهر

ک: بالنده، مهل، مر، پورنده. [بالدار]

ف: پرنده، بالدار، مُرغ.

ع: طَيْر طَائِر.

په ل

ک: هزېدل. [تَوَيْهَل (نمر «بهرد، کلو، گل، به فر» ی که

ده بهار وېژن).]

ف: تویال. (سنگ یا کلوخ یا گل یا برف که

پرتاب کنند.)

ع: جَعَو، لَيْقَة، كُثْبَة. حَذَفَة، مَذَرَة، تَوَال.

په له پ

ک: بیانک، رک. [بیانو، بهانه]

ف: بهانه، رَک.

ع: ایراد، اِعْتِرَاض، اِصْرَار، اِعْتِذَار.

په له پان

ک: په له شه پئ، په له فرکی. [شه بهرد]

ف: کلوخ اندازی، سنگ اندازی.

ع: خِذَاف، مُخَازَفَة، مُخَاسَنَة، مُقَازَفَة، مُرَاجَعَة،

مُلاطَنَة، مُلاطَفَة، مُرَامَة.

په له پین

[ک: بخور و دوعای تابه ته بو کوږه.]

ف: گُلگجه. (ابخره و ادعیه ی مخصوصی است

برای بچه ی نوزاییده.)

ع: تَعْوِذ. تَخْيِر.

په له پینه

[ک: گیای پرېره، په لپین]

ف: پَر پینه، پَر پهن، بَلْبَن، بوخل، بوخله، بُخله،

جکوک، تورک، دندانس، خُرغه.

ع: رَجَلَة، بَقْلَة الْحَمَاء، كَف، فَرْجِين، فَرْجِينَج، فَرْج.

فَرْجِين، خُرْفَج، خُرْفَة.

په له خور

ک: نیمکوت. [په لغوي: نالقی نیره جاړو بهر له کاوږ

کودن.]

ف: دکیده، نَرم شده، نیم کوفته، نیم خور.

ع: جَرِيش.

په له کامیش

ک: ... ته مه ل. [ته وزه لی زبه لاهی نه رسن.]

ف: کَتَنَبِر، کَتَنَبِل، تَنَبِل، تَنَزده. (کاهل ضخیم

شکم پرست.)

ع: ثَقِيل، كَسِيَس، تَار، تَنَبِل، تَنَبُول، طَنَبِل.

په له ک

ک: به لگ. [پتلوی چار.]

ف: پَلگ، پَلک. (پلگ چشم.)

ع: جَفَن.

په له ک

[ک: په لک: دارتکه له تیه ی چنار.]

ف: پَد، پَدِه، پَلگ، وَسک، وَزک، سپیدار،

اسپیدار، سفیدار، اسفیدار.

ع: غَرَب.

په لږ شه

[ک: بنجی گیاهه کی ساقه ته نه ستوره که «گادمه» ی

په ده لپین.]

ف: پلوشه. (بیخ علفی است ساق درشت که آن را «گادمه» گویند.)

ع: فلوسنج.

وینه

پهله

ل: له که. تهره‌ن، تیکه. (په‌له‌ی همور، په‌له‌ی گه‌نم)

[پارچه]

ف: لکه. تیکه.

ع: قطعة. کسفة.

پهله

ل: ه‌له، په‌له. [لهز، ده‌سیرد]

ف: شتاب، فَرَقَر.

ع: عَجَلَة، بُدور، سَرَاة.

پهله

[ل: بارانیک که لانی کم تا قولایی یه‌ک گری زوری تهر

کات.]

ف: پله، باران شخم. (بارانی که اقلایک گره

زمین را بخیساند.)

ع: مُزِیع، مَاعُون، کَفِی، صَفَرِی، خَرِیف، رَبِیع.

په‌له‌فرکی

ل: په‌له‌فرکی، په‌له‌شهری، په‌له‌لان. [شهره‌برد]

ع: کلوخ اندازی، سنگ‌اندازی.

ع: خِذاف، مُخَاذَفَة، مُقَاذَفَة، مُرَاجَمَة، مُخَاسَنَة،

مُلاطَسَة، مُلاطَسَة، مُرَا مَة، مُحَاصِب.

په‌له‌فرکی ← په‌له‌فرکی

په‌لیت

ل: ه‌لیت، شهریز، که‌له‌تره. [براه، ته‌ی پرپرچ.]

ف: یاوه، بیدلا، پرت و پلا، کلپتیره، لکلکه،

قَلَمَاش.

ع: شَطَحَات، خَرافات، شَمَارِیح، أَباطِیل، هَذِیان،

سَسَاف.

په‌م ← په‌مگ

په‌مگ

ل: په‌مه، لوکه. [په‌مور]

ف: پنبه، لوکه، ساویس، کَرَشَف. (طوط)

ع: عُطْب، قُطن، بُرس، قُور، تَقَق، هَیْنَم، کُرْفَس،

کُرْسُف، کُرْسُوف.

په‌له‌پری

[ل: تهنه‌نگیک که به باروت و په‌مور پرکرایت، به بی

گولله.]

ف: پنبه، پنبه‌پر^۲. (تفنگی که با باروت و پنبه

پر شده باشد. بدون گلوله.)

ع: قُطْنِیَة.

په‌مه ← په‌مگ

په‌مه‌دانه

[ل: په‌موانه: ده‌نکی نار لوکه.]

ف: ککچه، خیشفوج، پنبه‌دانه.

ع: فُرُزُع، حَبُّ الْقُطن.

په‌مه‌یی

ل: ده‌گین. [پارچه‌ی له لوکه دروست‌کراو.]

ف: پنبه، نخ. (پارچه‌ی پنبه‌ای)

ع: سَحْل، قُطْنِیَة.

په‌مین ← په‌نه‌مین

په‌ن

ل: مَرِج، مَرِجِیاری، ناموژیاری. [په‌ند، ناموژگاری]

ف: پند، اندرز، آموزش، آموزگاری.

ع: وَعْظ، مَوْعِظَة، تَلْقِین، نَصِیْحَة. مَثَل. عِبْرَة.

په‌ن

۲- له ده‌نوسه‌که‌ی چایی نهرتشدنم دوو وشه‌یه

خه‌تیکیان به سه‌ردا کیشراوه، نازانم له لایه‌نی نووسره‌دومیه

ك: كه تن، كه لك. [کاری خراب]

ف: كلك. آلايش، آلودگی، كار بد.

ع: كتن. فن. حيلة.

پهنا

ك: دالده، سایه، كه لين. [هاناگه]

ف: پناه، سایه، سامه، زنهار، زینهار، كاروگر.

پُشت.

ع: مَلَجَا، مَلَان، مَلَز، مَلَاث، مَعَاذ، عِيَاذ، عَوْدَ، لَجَا،

مَلَحَص، نَرِي، وَال، أَمَان، مَأْمَن، مَزْكَأ، مَوْتَل، وَحَج،

حِمَا، حِرْز، كَنْف، كِن، ظِل، حِمَايَة.

پهنا

ك: پهنا، پهناگا. [ندو شویندی له کاتی به هملکردندا

پهنای پی دپهنا.]

ف: پناه‌باد، بادپناه، پناهگاه. (جایی که هنگام

باد پناه به آن برند.)

ع: مَكْنَا.

پهنا

ك: نیمه‌قران، ده‌شایی. [په‌نابات، نیوقران]

ف: پنباد، نیم‌قران، پانصد دینار، ده‌شاهی،

نیم‌هزاری.

ع: نَصْفُ الْقُرَان.

په‌نابردن

ك: خوتسایه‌خستن. [چورنه بهر دالده.]

ف: پناه بُردن، خود را به سایه انداختن، زنهار

خواستن.

ع: التَّجَاء، اِعْتِصَام، تَدْرِي، تَعَوُّذ، اِسْتِعَاذَة،

اِسْتِمْنَان، اِسْتِزْرَاء، لَوْذ، لَوْز، لَوْث، عَوْدَ، عِيَاذ،

اِسْتِجَارَة.

په‌نگا

ك: دالده، سایه. [هاناگه]

ف: پناهگاه، سایه.

ع: مَلَجَا، مَلَان، مَلَز، مَلَاث، مَعَاذ، مَلَحَص، مَأْمَن،

مَزْكَأ، مَوْتَل، كِن، كَنْف، حِرْز، ظِل، وَال، وَحَج.

په‌نگرتن

ك: نیشتن، نارابون. [ون‌پسون (ودك): نیشتنی خور و

مانگ.]

ف: نهان شدن، نشستن. (نشستن آفتاب یا ماه

مثلاً.)

ع: غُرُوب، أَفُول.

په‌نگرتن

ك: دالده‌پوین. [خو پاراستن له باران و... له ژیر بهرد یا

دره‌ختدا.]

ف: پناه گرفتن، پنهان شدن، کنارگرفتن. (خود

را از باران مثلاً حفظ کردن در زیر سنگ یا

درخت.)

ع: لَطُو.

په‌نام

ك: پرتیده، شاریگ. [نادیار، شاراه]

ف: پنام، پنهان، نهان، آبشست، آبشته، آبسته،

نهفته، پوشیده.

ع: مَخْفِي، مَكْتُوم، مَسْتُور، خَفِيَة، سِر.

په‌نام

ك: پتوار، په‌ی‌سهر، پشته‌سهر. [پاشله]

ف: شَسِپ، رَتُود، پشت‌ستر.

ع: غِيَاب.

په‌نام

ك: په‌شام، ماس. هه‌لتن. [ناوان، هه‌ل‌اسن]

ف: آماس، آماه، برآمدگی، پنام، باد.

ع: وَرَم، اِصْبَعِيكَ.

په‌نام—ده‌سمال شهرمه

په‌نامان—مه‌غیبات

په‌نام کردن

ل: پړشان، شاردنمه، پړشین. [ه‌شار دان]

ف: آیشتن، آیشتن، آبستن، نهفتن، نهان کردن، پنهان نمودن، پوشیدن، پوشاندن، پُنام کردن.

ع: کتم، ستر، غطي، غمر، غطو، دس، کفر، کُمون، اِکمان، اِخفاء، اِسران، اِضباء، تَغْطِيَّة، تَوْرِيَّة، مُوَارَاة، تَکْتِيْم، اِکْتِتَام، کِتْمَان، کِتْمَة.

په نامگا

ل: ... مه‌کړ. [ه‌شارگه]

ف: پنهامگاه، نهانگاه، آبشنگاه، آبشستگاه، آبستگاه. مکو.

ع: مَكْمَن، مَكْتَم، مَدَسَّة، کافِت.

په نامه‌کی

ل: پړشیدنې. [راز، نه‌نې]

ف: پَنامی، پنهانی، نهانی، پُنام، نهفته، راز، رازه، پوشیدنی.

ع: سر، خفي، مخفي، مکتوم، مستور، سِرِي.

په ناهنده

ل: دمه‌داينه. [په‌ناېهر، دمه‌ودارین]

ف: پناهیده، پناهنده، زنهاری، دست به دامن.

ع: مُلْتَجِي، مُعْتَصِم، مُتَذَرِي، مُسْتَأْمِن، مُسْتَعِيذ.

په پنج

[ل: پَنج.]

ف: پَنج.

ع: خَمْس، خَمْسَة.

په پنجا

[ل: پَنجی: ژماره‌ی پاش چل و نږ.]

ف: پنجاه.

ع: خَمْسُون. (خمسین)

په پنج چاوکه‌ی دل

ل: په‌نج‌گه‌نج، په‌نج‌گه‌نجینه. [پَنج هه‌سته‌که (بیسین)،

بیست، یون‌کردن، چه‌شن، به‌رکه‌وتن]

ف: پنج‌گنج، پنج چشمه‌ی خرد.

ع: حَوَاس خَمْسَة، مَشَاعِر، مَدَارِك، حَوَاس، حَوَاس. (باصِرَة، سامِعَة، شَامَة، ذَانِقَة، لَامِسَة)

په پنجه‌ری

[ل: ژوروتک‌که پَنج دهرگای به‌ره‌ه‌ره‌ی یا به‌ره‌ه‌ره‌ی کولان هه‌یت.]

ف: پنج‌دری. (اطاقی که پنج در به حیاط یا به کوچه داشته باشد.)

ع: بَنجَرِيَّة.

په پنج روژه

[ل: پَنج روژي جيهان. (له‌ه‌فته‌که‌دا روژي له‌دايک بوون و روژي مردن حساب ناکه‌ن.)]

ف: پنج روز جهان، (از هفته روز آمدن به دنیا و روز مردن را حساب نمی‌کنند.)

ع: الأَيَّامُ الْخَمْسَة.

په پنج که‌نجینه ← **په پنج چاوکه‌ی دل**

په پنچوله

ل: په‌نج، چه‌پوله، ده‌س، چه‌چ. [چه‌چه]

ف: پنجه، دست، پنج انگشت.

ع: كَف، أصابع، قُنْب، مِقْنَب.

په پنجه ← **په پنچوله**

په پنجه‌ر ← **په پنجه‌ره**

په پنجه‌ره

ل: په‌نجر، ناڅښته، دوردی. [رواناکیدری ناو دیوار.]

ف: پَنجر، پَنجره، دودری، آڅښته، پنجره. اُرُسِي.

ع: نَافِذَة، كُوْه، طَاقَة، بَنجَرَة.

ویند <۲>

په پنجه‌ره‌ی ناسن

ل: په‌نجره‌ی شه‌ره‌که. [په‌نجره‌ی له‌شیش دروست‌کراو (په‌نجره‌ی توژداری ناسن.)]

ف: بالکانه، بادکانه، آژگن، غَلْبُکُن، غَلْبُکین. (در

مشبک آه‌نی.)

ع: فاکوړه.

په‌نجه‌دی شمه‌ده‌که

[ک: په‌نجه‌دی تو‌د‌ار (په‌نجه‌دی تو‌د‌ار، ناس‌ن یا دار‌ن.)]

ف: غل‌ب‌کن، غل‌ب‌کین. بال‌کانه، باد‌کانه، آژ‌گن. (در

مشبک خواه آه‌ن یا چوب.)

ع: فاکوړه.

په‌نجه‌کیشی

[ک: جوړه کول‌په‌یه‌کی لاک‌پشه‌یه.]

ف: پنجه کشیده. (نوعی است از گرده که

مستطیل می‌سازند.)

ع: رغیف، مُرقق.

رینه

په‌نجه‌ه‌ل‌پ‌نگان

[ک: په‌نجه کردن به ناو په‌کدا.]

ف: پش‌لیدن. (پنجه در از هم گذاردن.)

ع: مُشاج‌به.

په‌نجه‌ی بی‌چاره

[ک: پینج ه‌ساره ه‌رسامه‌که. (که‌یوان، ه‌روم‌ز، بارام،

نا‌هید، زاوه.)]

ف: پنجه‌ی بی‌چاره. (زحل، مشت‌ری، مریخ،

زهره، عطارد)

ع: خَمَسَة مُخَيَّرَة.

په‌نجه‌ی پشت—پشت خورین

په‌نجه‌ی نار

ک: په‌نجه‌ی د‌زیاک. [پینج د‌زراه‌که: پینج روژی کوتاهی

سال.]

ف: ف‌رو‌زدگان، پنجه‌تار، پنجه‌ی د‌زدیده.

ع: خَمَسَة مُسْتَرَقَة.

په‌نجه‌ی د‌زیاک—په‌نجه‌ی نار

په‌نجه‌ی مریه‌م

ک: چنگ مریه‌م. [م‌سور مریه‌م (گیاه‌که له په‌نجه

ده‌چیت.)]

ف: پنجه‌ی م‌ریم، چنگ م‌ریم. (گیاهی است

شبهه پنجه.)

ع: بُخور م‌ریم، کَف م‌ریم، بُخور انا‌ک‌راد.

رینه—چنگ مریه‌م

په‌نجه‌یه‌ک

[ک: پینج‌یه‌ک: یه‌ک له پینج.]

ف: پنج‌یک، پنج‌بوده.

ع: خُمس.

په‌نرش‌که

ک: س‌رواله. [نوشه‌که (در‌کینه ده‌ل‌کیت به جلو‌بر‌گ و

کلاشدا.)]

ف: دوزه، سَنگ، شَنگ، أَج‌ه‌ره، اَد‌ه‌جا، س‌رواله.

(خاری است که به لباس و گیوه می‌چسپد.)

ع: خُرشون، قُط‌رُب.

رینه

په‌نشه‌مه

ک: په‌نشه‌مه. [پینج‌شه‌مه]

ف: پنج‌شنبه، روز ه‌رم‌زد.

ع: خَمِیس، یومُ الخَمِیس.

په‌نگ

ک: ماش. مدن. [م‌ند، م‌نگ]

ف: پنگ، کُر، مات.

ع: رُکود، قَوم، قَومَة، قَیام، تَرادُد، اِر‌ت‌داد. راکد،

کُر.

په‌نگاو

ک: م‌دن. ماش. [م‌ند، م‌نگ]

ف: کُر، مات، پنگاب.

ع: راکد، مُترادِد، مُرتَّد، قانِم، مُترابط.

په‌نگله‌میش

ک: مان، پیش. [(دا‌گیران له‌به‌ر تینی تو‌ریه‌ی.)]

ف: خشم، تَش، گُرم. (گرفتگی از شدت غیظ.)

ع: وُجُوم، حُرُون، اِنْقِبَاض، اِكْتِياض، اِغْتِياض.

په‌نگه‌مووس ← په‌نگه‌میش

په‌نگه‌میش ← په‌نگه‌میش

په‌نگه‌خواردن

ك: مه‌ن‌کردن، ماش‌کردن. [په‌نگ خواردنه‌وه (راوه‌ستانی ناو یا ناپه‌زه).]

ف: پنگ‌گردن، سات‌گردن، گُر‌گردن، ایست‌گردن. (ایستادن آب یا جمعیت).

ع: قَوْم، قِیام، رُکود، تَرابط، تَرادُد، اِرْتِداد.

په‌نه‌میان

ك: په‌نه‌مین، ماسین، مه‌لاتن، مه‌لھاتن، په‌نام‌خواردن، با‌کردن. [ناوسان، مه‌لماسین]

ف: آماسیدن، آماهیدن، باد‌کردن، برآمدن.

ع: حَبَط، ثَوْرَم، اِنْتَفَاح، اِنْتِيار، اِنْتَفَاش، فُتّا، طَمَر.
په‌نه‌میک

ك: ماسیک، مه‌لاتگ، مه‌لھاتگ، په‌نا‌خوار‌دگ با‌کردگ.
[ناوسار، مه‌لماسیو]

ف: آماسیده، آماهیده، برآمده، باد‌کرده.

ع: مُتَوَرَم، مُنْتَفِخ، مُنْتَبِر، مُنْتَفِش، نَاتِي، مُتَحَبِّط.
په‌نه‌مین

ك: خه‌فتن، په‌نگه‌مورس‌کردن. [نوستن (خه‌وتن به توپ‌ریه‌وه، ئیدی‌ومه).]

ف: خوابیدن، گُز‌میدن. (با خشم خوابیدن، کنايه است).

ع: اِنْتَفَاح، اِنْتَفَاش، نوم.

په‌نه‌مین ← په‌نه‌میان

په‌نیر

[ك: په‌نیر (شیری به‌ستور).]

ف: پنیر. (شیر بسته).

ع: جُبْن، جُبْن.

په‌نیر‌نازه

ك: په‌نیر‌تەر. [لَوژ]

ف: لور، لورا، پنیر‌نازه.

ع: اُرْتَه، حالوم.

په‌نیره ← توله‌که

په‌وچی

ك: بۆ‌نه‌وه، بۆ‌نه‌مه، په‌رکه. [له‌بهر نه‌وه، له‌بهر نه‌مه]

ف: برای‌آن، از‌بهر‌آن، از‌آن‌رو، برای‌اینکه.

ع: لَذَا، لِهَذَا، لِذَلِكَ، لِأَنَّ.

په‌وکه

ك: په‌وچی، بۆ‌نه‌وه. [چونکه، له‌بهر نه‌وه]

ف: برای‌آن، از‌بهر‌آن، از‌آن‌رو.

ع: لَذَا، لِهَذَا، لِذَلِكَ، لِأَنَّ.

په‌ی

[ك: ده‌مار (ره‌گی‌سی).]

ف: پَی. (رگ سفید)

ع: عَصَب.

په‌ی

ك: شَوْن، نه‌سەر. [شو‌ن‌ه‌وار. نیشانه (وهك: جینگه‌پی).]

ف: پی، وڅ، نشان، رُهو، چَشپِر، چَشفِر. (جای پا مثلاً).

ع: اَثَر، دَعَس، ثُرْتَبَة، سَلَانِق. عِلَامَة. قَرِینَة.

په‌ی

ك: بن، بیخ. (په‌ی‌نیه). [بنك]

ف: پَی، پَیاب، پایاب، پایگه، پایگاه، پایگان، فَرناد.

ع: شَجَن، مَجَارَة، قَعَر، عُمَق.

په‌ی

ك: چه‌ق، بن، بیخ. [به‌رِهت (وهك: بیخی دیوار).]

ف: پَی، بیخ، بَن. (پَی دیوار مثلاً).

ع: عِرَاق، قَعَر.

په‌ی

ك: پا. [جوسگه‌ی پی].]

ف: پا. (مُجِیَا).

ع: رَجُل.

په‌ی

ك: بۆ. (له‌بەر (رشته‌ی‌كی گۆزانیه.))

ف: برای. (گورانی است.)

ع: ل.

په‌ی‌په‌ی

ك: هه‌ی‌هه‌ی‌تا، زووژو. (په‌ی‌تا‌په‌ی‌تا)

ف: پی‌پی، پی‌درپی، پشت‌سهرم، زودزود.

ع: مُسْجِل، مُسَلْسَل، مُتَعَابَا، مُتَوَالِیَا، مُتَتَابِیَا،

مُتَتَابِیَا، مُتَهَفَاتَا.

په‌ی‌پام

ك: په‌ی‌پام، سفارشت. [راسپیری]

ف: پی‌پام، پیام، الام، سپارش، سفارش.

ع: رِسَالَة، اِنْهَاء، اِبْلَاغ.

په‌ی‌بردن

ك: گرمان بردن، ریگه‌بردن. [ناگادار برون]

ف: پی‌بردن، زه‌بردن، راه‌بردن.

ع: اِطْلَاع، تَعْقِیْبُ الْاَثَر.

په‌ی‌تا‌په‌ی‌تا ← هه‌ی‌تا‌هه‌ی‌تا

په‌ی‌چۆر

ك: پا‌په‌ی. [لی‌کۆلەر]

ف: پی‌چۆر، جویا، خواهان، خواستار، گنج‌کاو،

پویا، یوز، یوش، پۆژه.

ع: طَالِب، مُتَأَثِّر، مُوَثِّر، مُتَجَسِّس، مُتَفَحِّص،

مُتَشِّش.

په‌ی‌چۆری

ك: پا‌په‌ی‌برون، جی‌جۆ. [لی‌کۆلینه‌ره]

ف: پی‌جویی، پی‌جستن، جُست‌جۆ، گنج‌کاو،

خُش‌کامار، خُس‌کاتان، یوزیدن، یوشیدن،

پۆزه‌ش، جویا شدن، خواستاری، کاوش.

ع: طَلَب، تَأَثَّر، اِنتِشَار، نَشْد، نِشْدَة، تَجَسُّس،
تَفَحُّص، تَفْتِیْش.

په‌ی‌پام

ك: سفارشت، په‌ی‌پام. [راسپیری]

ف: پی‌پام، پیام، الام، سفارش، سپارش.

ع: رِسَالَة، اِنْهَاء، اِبْلَاغ.

په‌ی‌یدا

ك: دیار، ناشکرا. [روین، بی‌په‌رده]

ف: پیدا، پیداد، هویدا، نمایان، نمودار، پدیدار،

آشکار.

ع: ظاهِر، واضِح، لائِح، باهَر، مَوْجُود، عَلَنِي،

عَلَانِي، عَالِن، عَلَن، عَلِن، بَادِي.

په‌ی‌یدا‌بوون

ك: دیار‌بوون، ناشکرا‌بوون، دۆزیا‌نه‌ره. [دەر‌کە‌رتن]

ف: پیدا شدن، پدیدار شدن، نمودار شدن،

آشکار شدن، هویدا گشتن.

ع: ظَهُور، وَضُوح، لُوح، اِلَاحَة، بَدُو، بَهُور، وَجُود،

حُصُول، عَلَن، عَلُون، اِعْتِلَان.

په‌ی‌یدا‌بوون

ك: زاین. [مانه‌برون]

ف: پیدایش، پیداشدن، زاییدن، زاییده شدن،

به‌هم‌رسیدن.

ع: قَوْلُد، نَشَا، نُشُوء، وَجُود.

په‌ی‌یدا‌کردن

ك: دۆزیه‌ره، بن‌چۆری، بی‌چۆری. [دینه‌ره، کۆلینه‌ره]

ف: یافتن، پیدا کردن، جُستن، بَژۆج،

به‌هم‌رسانیدن.

ع: وَجَد، وَجُود، وَجْدَة، وَجْدَان، اِدْرَاك، تَحْصِيل،

اِصَابَة.

په‌ی‌دان

[ك: نه‌خۆش‌بین‌یکه به‌هۆی قورسی باره‌ره - بۆ‌نمونه - له

سمی ولا خدا پهیدا دبیئت.)]

ف: پی دادن. (مرضی است که به واسطه‌ی سنگینی بار مثلاً در پای ستور پیدا می‌شود).

ع: قَد، دَخَس.

پهیده‌رپه‌ی

ل: په‌یابی، هه‌یاده‌یتا، زوزوو. [په‌یتا‌پیتا]

ف: پی‌درپی، پی‌پی، پشت‌سره‌م، هار، زودزود.

ع: ولاء، ثوَالی، ثَهَّافْت، مَتَوَالِیاً، مَتَعَاقِباً، مَتَتَالِیاً، مُتَّصِلًا، مُتَّسِلًا، تَتَری.

په‌ی دیوار

ل: پای دیوار، بن دیوار. [بینی دیوار، بنه‌رپی دیوار]

ف: پی‌دیوار، پای‌دیوار، بُن‌دیوار، بیخ‌دیوار.

ع: عِرَاقُ الْحَاظِ، أَصْلُ الْجِدَارِ.

په‌یره‌و

[ل: شرتنک‌رتور]

ف: پیرو، پیسه، وُزستان، وُزشان، پُروشان،

بروشان، بُرشان، بُرسان، بُروسان، پُروستان،

فُرسنداج، هاوش.

ع: تابع، اَمَّة، مُقَدِّد، مُرید.

په‌یره‌وی

ل: چارلی‌پین. [شرتنک‌رتن]

ف: پیروی، وُزستانی، وُزشانی، پُروشانی.

(← په‌یره)

ع: مَتَابَعَة، اِتِّبَاع، اِتِّتِمَام، تَقْلید، اِقْتِدَاء، تَأَسُّی،

اِکْتِسَاء، سَتْنَن، اِقْتِیَاس.

په‌یسه‌ر

ل: پیتار، پشته‌سه‌ر. [پاشمله]

ف: پشت‌سر، دنبال.

ع: غِیَاب، قَفَا، خَلْف، عَقِب.

په‌یغام

ل: په‌یغام، په‌یام، سفارشت. [راسپیری]

ف: پیغام، پیام، اَلَام، سپارش، سفارش.

ع: رِسَالَة، اِنْهَاء، اِبْلَاح.

په‌یفه‌مه‌ر

ل: په‌یفه‌مه‌ر، په‌یغام‌به‌ر، سفارشت‌به‌ر. [راسپارده،

په‌یام‌به‌ر]

ف: پیغمبر، پیغامبر، پَیْمَبَر، پَیْامَبَر، پیغام‌ر،

وُخْشور، فرخ‌شور، چرگر، فرسته، فرستاده.

ع: رَسُول، نَبِی، نَبِیْء، مَنهَی، مَبْلَغ.

په‌ی‌کلر

ل: شون‌کار. (رویه‌ی کاری.) [به‌درای کاردا، به‌شون

نیشدا]

ف: پی‌کار، دنبال‌کار.

ع: لِأَمْرِ، عَقِبَ الْأَمْرِ.

په‌یکان

[ل: سری نولتیزی کانزایی تیر و رم و عاسا و ...]

ف: پیکان.

ع: نَصْل، مَعْبَلَة، سِنَان، رُج.

په‌یکان چیوده‌سی

ل: سه‌ره‌نیزه، په‌یکان‌نیزه^۱. [نورکی کانزایی عاسا.]

ف: بُن‌نیزه، سرنیزه، پیکان‌نیزه.

ع: رُج.

وینه ← په‌یکان‌نیزه

په‌یکان‌نیزه

ل: سه‌ره‌نیزه. [سه‌ره‌رم]

ف: تَمَنِیزه، بُن‌نیزه، پیکان‌نیزه.

ع: رُج.

وینه

په‌ی کردن

ل: برین، قه‌لهم‌کردن. [په‌راندن به‌تبخ]

۱- نازام بوچی نووسه‌ری به‌رپَر «چیوده‌س» ی به «نیزه»

مانا کردووته‌ود؟ (← چیوده‌س) (ر - ر)

ف: پی کردن، قَلَم کردن، بُریدن.

ع: قَطْع، حَرْ، صَرَم، فَصَل، قَص، بَضْع، مَب، لَحَب، حَذَم، خَذَم، هَذَم، هَذ، مَتَح، مَتَح، قَرَض، قَلَم.

په‌ی کردن

ک: پابیرن، قه‌لَم کردن [قاچ په‌یاندن]

ف: پی کردن، پابُریدن.

ع: قَطْع الرَّجُل.

په‌یکول

ک: خه‌سه‌ک. [په‌یکول: د رکیکی سی‌سوچه (به‌ری

گیاهه‌کی به‌ناویانگه.)]

ف: خَنْجَک، خَسَک، خَارْخَسَک، سه‌کوه‌ک،

سه‌کوه‌نگ، شَکوه‌نگ، شَکْره‌نگ. (ثمر علفی

است معروف.)

ع: حَسَک، سَکوه‌نج، شَکوه‌نج، شَکْره‌نج.

وینه

په‌یکره

ک: ره‌شت، یاسا. (← ره‌ویه) [رَباز، شتواز، شتوه]

ف: پیکره، رَوش، یاسا، رُهو، آسا، طَرز، تَرز.

(← ره‌ویه)

ع: رَوِيَّة، رَوِيَّة، وَتِيَّة، سِيَرَة، نَسَق، اُسْلُوب، اَهْلُوب، نَمَط، مَنَوال.

په‌یمان

ک: شمرت، په‌یوان، په‌یون. [مَدَج، به‌لَین]

ف: پیمان، سامه، غَنَوند، پیغان.

ع: اِل، عَهْد، عَقْد، شَرَط.

په‌یمانه

ک: پَیوانه. که‌ریژ، نه‌یاره. [نایره، پَیوره]

ف: پیمانه، کَوِیژ، کَفِیژ، کَفِیز، دُرون، ایاره.

ع: کَیَل، مَکیال، کَیَلَة، مَد، صَاع، قَفِیز. مَقِیاس،

عِیار، مِعیار. مِیزان، مِقدار، صُوع. ناطِل، نَیطل.

په‌ینجه

ک: پله، نه‌رده. [په‌یژه]

ف: لاتو، پاشیب، زینه، هَدینه، زینه‌پا، پله،

نَرْدَبان، نَوَرْدبام.

ع: سَلَم، قَصَمَة، مَرَقَة، مَرَقَة، دَرَجَة، مِعراج،

مَطْلَع، مَصْعَد، مَرِیا.

وینه

په‌ینکه

[ک: نهر نارده‌ی که ده‌یژین به سفره‌دا هه‌تا هه‌یری پیا

نه‌لکیت.])

ف: پَرَسَم. (آردی‌که بر سفره پاشند که خمیر

به آن نجسید.)

ع: لُوافَة، لُوافَة، لُوینی.

په‌ی نه‌یوون

[ک: بَیَن برون، قوول برون]

ف: پی نداشتن، قه نداشتن.

ع: عُمُق، غُور، عَدَمُ الْقَعَر.

په‌ی نه‌دان

[ک: زَرَر قوول برون]

ف: پی ندادن، پای ندادن.

ع: عُمُق، بَعْدُ الْقَعَر.

په‌یوان ← په‌یمان

په‌یوه‌س

ک: لکانن، چه‌سپانن. [لکاندن (وه‌ک) پیکره لکانده‌ری

ده‌فری شکار.])

ف: پیوست، پیوند، چسپاندن. (به‌هم

چسپاندن ظرف شکسته مثلاً.)

ع: راب، وَصَل، اِلْحام، اِلْحاق.

په‌یوه‌س

[ک: ناریته، لیکدراو (به‌رامبه‌ری «تالک».)]

ف: پیوسته. (ضد مفرد.)

ع: مُرْكَب.

په‌یوه‌ن

[ک: په‌یوه‌ن، متوربه (په‌یوه‌ن کردنی درخت.)]

ف: پَیوتد، پَرور، پَرور. (پیوند کردن درخت)

ع: آبر، ابار، ططعیم، لَقح، قَلقَح، وَصل.

وینه

په‌یین

ك: تەرس. تەرسە قەل. [شیاكه. تەرسە قەل (پیسایی نەسپ

و ولاخ و شتر).]

ف: پَهن، سرگین. (مدفوع اسب و الاغ و شتر.)

ع: زَیل، رَوَث، خُراء، بَعَر، سِرچین، سِرچین.

په‌یینکیش

ك: تۆنەوان. [په‌یینچی، زەل‌فَرێدەر]

ف: کلج کش، پَهن کش، تونبان، سرگین کش.

ع: کَناس، زَیال، رَوَاث.

پی

[ك: پیو]

ف: پیه.

ع: عَسَن، عُسَن، رَعَم، شَحَم، نَی.

پی

[ك: به، به‌نەر. له‌گە [یدا] (پێ بیژە، نەسپی پیه.)

ف: بییش، به‌او. با‌او.

ع: به، له، مَعَه.

پی

ك: پا. [قاچ (وشه‌یه‌کی کرماجیه).]

ف: پا. (کرماجی است.)

ع: رَجَل.

پیا ← پیاک [(سورکه‌له‌کواه).] [عفت است.]

پیاگردن

ك: پیاکردن، چه‌قائن. [تیخست، تیچه‌قاندن]

ف: تو کردن، فُرو بردن، خَلانیدن، شَخالاندن.

ع: اِدخال، ایلاج، اِتلاج، عَرز.

پیاپه‌ریک

ك: شیت. [دیوانه]

ف: وَر پَرێده، شیت، دیوانه.

ع: مَمسوس.

پیاچووون

ك: پیاروین، چه‌قیان. [چرونه‌ناو، تیچه‌قین]

ف: فرو رفتن، تورفتن، خَلیدن، شَخالیدن،

شَخانیدن.

ع: دُخول، وُلُوج، تُلُوج، اِنغِراز.

پیاچووون

[ك: پی‌وخه‌ریک بوون، گۆی پیدان]

ف: بییش ور رفتن.

ع: اِهْتِمَام، اِعْتِنَاء.

پیاچووونهوه

[ك: ده‌ور کردنه‌وه، دوربات‌کردنه‌وه]

ف: بازخواندن، دوباره‌خواندن.

ع: دَوَر، تکرار.

پیاچه

ك: پایاگ، پایاده. [به پێ رۆشتن، به‌رامبه‌ری «سوار»].

ف: پیاده، پایاده، پاسوار.

ع: راجِل، راجِل، مُتَرَجِّل، رَجَلان، رَجیل، رَجالة،

ماشى، فِیج، فِیادج، فِیاده. (مُشاة)

پیاچه

[ك: شه‌ش داشی ریزی پیشه‌روی شه‌ترنج.]

ف: پیاده. (پیاده‌ی شطرنج.)

ع: بَیْدِق، فِیْدِج.

پیاگزک

ك: گرتک. [پرسیا که (هەر شتی که له‌ ناو پەڕۆ یا دە‌سمالی

به‌سراودا هه‌لگیرن.)]

ف: پیروزه. (چیزی که توی کهنه یا دستمال

بسته نگهدارند.)

ع: صُرَّة، عِكم، نَمَط.

پیاز

[ك: پیواز]

ف: سوخ، پیاز.

ع: بَصَل.

پیاز

ل: سه لك. [ریشه‌ی خری هندی روهك].

ف: پیاز، بیخ.

ع: اصل.

پیازاو

ل: نه‌شک‌نه. [گرفتاریکی خسته به پیازوه].

ف: پِپْلَس، اشکنه، پیاس.

ع: شوب.

پیازه خووکانه

[ل: گونگ‌ونه‌گانه: روه‌کینه].

ف: پیاز موشی، پیاز دشتی.

ع: عُنْصُل، بَصَلُ الْفَار، اسْقِل، اشْقِل.

وینه

پیگ

[ل: پیار]

ف: مرد، کاک، ابر، رسیده.

ع: رَجُل، مَرء، اُمَرء، اُمَرء.

پیگ

[ل: نیردرار، په‌یام‌به‌ر]

ف: فرستاده، پیغام‌بر.

ع: رَسُول، مُرْسَل.

پیگ‌خاس

ل: جوامه‌رد. [جوامتر، پیارچاك]

ف: نیک‌مرد، رادمرد.

ع: فَتَى، غَطْرِيف، غُطْرُوف، غُطْرُاف، حَسَن، كَرِيم، ظَرِيف.

پیگ‌خوا

[ل: روه‌لی، پیارخوا]

ف: نرسی، آبتین، مرد خدا، آشو.

ع: وَلِيّ، واصل بالحق.

پیگه‌نی

ل: پیگه‌ییگی، پیگه‌یین. [پیگه‌ییوی، بالغ بودن]

ف: مَرْدی، اَبَری، رَسیدن.

ع: رُجُولِيَّة، بُلُوغ، اِحْتِلَام.

پیگه‌نی

ل: جوامه‌ردی. [جوامتری، پیاره‌تی]

ف: مَرْدی، مَرْدانگی، مردمی، آژرم،

جوان‌مردی. (آدمیت)

ع: مَرُوَّة، اِنْسَانِيَّة، سَمَاحَة، غِرَّة.

پیگه‌یین

ل: وارسی، رسیده‌گری. [لِیْكَوْلِنه‌وه، پشکنین]

ف: رسیدگی، وارسی، پژوهش.

ع: تَحْقِيق، تَفْتِيش، فَحْص، اِسْتِفْسَار.

پیاله

ل: نِیْسْكان، فَنْجان. [کوپ]

ف: پیاله، استکان، پنگان، بنگان، کلاجو.

ع: طَاس، طَاسَة، فَيْخَة، فَنْجان.

وینه-نِیْسْكان

پیاله

ل: گِیْلَاس. [گِیْلَاس (پیاله‌ی باده‌خواره‌نده‌ره).]

ف: گیللاس. (شراب‌خوری)

ع: طَاس.

پیان

ل: پاگهل. [قاچگهل (کوی «پا»-یه).]

ف: پاها. (جمع «پا» است.)

ع: اَرْجُل، اَقْدَام.

پیان

ل: به‌وان، به‌مان. له‌ته‌کیان. (پیان بیتره، پیان بود.)

[پیان. له‌گه‌لیاندا]

ف: به‌ایشان. با ایشان، با آنها، با اینها.

ع: لَهُم، مَعَهُم.

پیانو

ل: نه رغون. [نامیریکي موسیقايه.]

ف: ارغُن، ارغُن، ارغُنون.

ع: ارغُن، ارغُنون.

پیټ

ل: فیت، فیر. [بدره کت]

ف: فر، آروند، سپاوه، ارمگان.

ع: سعة، بركة، سعادة.

پیټاک

ل: خرتوبرت. [که لوبه لی نار مان.]

ف: خنور، کاجار، کاجال، مان، مانه، سپار.

(اسباب خانه.)

ع: بتات، متاع، اثاثیه، ماعون، جهاز.

پیټاوه — **پاناوه**

پیټ دانوه

ل: فیت دانوه. [خیر دانوه]

ف: فرداشتن، آروند داشتن، سپاویدن.

ع: ابتراك، اتساع، تسعد، ازدياد، انتعاء.

پیټک

ل: په له پیټک. مروره، خلیزه. [په له پیټکه. چهر]

ف: ریگ، زاغوی، زالوی، غالوی، غابوی، زواه.

ژواله، چلټک.

ع: حصبة، خذفة، قضة، کوفان، بُندق.

پیټک خستن

ل: په له پیټک پرده دان. [په په له پیټکه خستن: فریدانی بهرده

ورده به همدور په نږدې دوشاومړه.]

ف: ریگ انداختن، چلټک انداختن، زاغوی

انداختن.

ع: حصب، خذف.

پیټوکه

ل: ناغه جه واش. [گیاهه کی بوغوش و به نوبانگه و

ده خوریت، وشه ی ناغه جه واش له بنه رتدا تورکیه.]

ف: آغه جواش. (آقجه باش علفی است معروف

خوراکی واصل لغت ترکی است.)

ع: ...

ونډه — ناغه جه واش

پیټه پیټه

ل: وارواره، وسوسه، ورده ورده، که کم کم. [توزده توزه]

ف: خورده خورده، کم کم، باره باره.

ع: أقساماً، أبعاضاً، قليلاً.

پیټهک

ل: ودرک. [جیازی بولک. مشه خور. نامراز له ریزماندا.]

ف: همپا، وړدوک، وړدک.

ع: جهازی، تبیع، معاف، حرف.

پیټچ

ل: ناراس، نادروس، چدت. [گریکار، چدت]

ف: پیچ، ناراست، نادرست، کج.

ع: مُقَلَّب، رَوَّاح، مُراوِغ.

پیټچ

ل: گپ، قدمچ، ناراس، کج، لار، چدت. [چوار، خوار]

ف: کج، ناراست، چم، خم، چمیده، خمیده، گژ،

خهل، خهله، خوهل، کبوس.

ع: مُعَوِّج، مُعَوِّج، أَعَوَّج، مُلتَوِي، مُنْحَنِي.

پیټچ

ل: تار، لول، پیچیاگ. [بار، کرژ. بادرار]

ف: پیچ، تنج، تاب، تاو، نور. پیچیده.

ع: قُتِل، لَوِي، مَثْنَا، مُلتَوِي، مُتَلَوِي.

پیټچ

ل: با. [سور، خول]

ف: پیچ، تاب.

ع: حَلَقَة، دَوْر، اسْتِدَارَة، تَحَلُّق.

پیټچ

ل: جهر. [بوروغ]

ف: پیچ.

ع: لَوْلَب، بُرغِي، بُرغِي. حَلْوَنَة.

وننه

پیچ

ك: لمرلار. [لارلار]

ف: پیچ، پیچه، پیچک، پرسیان، جلبوب، پنجه.

ع: عَشَقَة.

پینچان ← **پینچان**

پینچان

ك: هه‌لپینچان. جه‌پائن، پینچ‌دان. [هه‌لکردن، لورل کردن، بادن]

ف: پیچانیدن، تنجانیدن، پیختن، نوردیدن. پیچ‌دادن، تاب‌دادن.

ع: طَيّ، لَفّ، قَتْل، شَدّ، بَرَم، اَزَم، جَدَل.

پینچانهوه

ك: لورله‌کردن، بوخچه‌کردن، هه‌لپینچان، به‌ستنوه. [هه‌لکردن، لورل کردن]

ف: پیچانیدن، تنجانیدن، تَنج، نوردیدن.

ع: لَفّ، طَيّ، لَيّ، لَوِي، لَوُث، اِدماج، اِدراج. عَكَم. تَكْوِم.

پینچ

ك: قه‌مچ‌قه‌مچ، پینچه‌مچ. [لورلور، خواروخینچ]

ف: پیچ‌پیچ.

ع: مُتَلَوِي، مَقْتُول.

پینچ‌نار

ك: پینچ. [دارنکی به‌روکه که تالی تاری پتوه ده‌به‌ستن و جه‌ری دده‌ن هه‌تا کوک ده‌بیت.]

ف: گردنا. (چوبکی است که سیم تار به آن بندند و بگردانند تا ساز شود.)

ع: مَجْرَة، مَشْدَة.

پینچ‌خواردن

ك: با خواردن، کرژبدن]

ف: پیچ‌خوردن، تاب‌خوردن، تنجیدن.

ع: تَلَوِي، تَغْضُف.

پینچ‌دان

ك: پینچان. بادن. [پینچان، کرژکردن، بایندان]

ف: پیچانیدن، تنجانیدن، پیختن، پیچانیدن، تنجانیدن، پیچ‌دادن، تافتن، تابیدن، تاب‌دادن.

ع: قَتْل، بَرَم، اَزَم، جَدَل، لَيّ، لَوِي.

پینچه‌زله

ك: زله‌پینچ. [گیاهه‌کی ده‌کوو لارلاره بو‌درمان ده‌شیت.]

ف: بروانیا، هزارافشان.

ع: حَالِق الشَّعَر.

پیچک

[ك: گیاهه‌که ره‌ک سیر بوتی تیژ و گه‌لاله‌ی سی‌سورچه

که له‌باتی «پیاره‌که‌لانه» ده‌یوژن.]

ف: تلخه‌پیار، موسیر. (علفی است شبیه به سیر تندبو و برگ آن سه‌پهلوه‌که آن‌را عوض «پیار کلانه» کرده‌می‌خورند.)

ع: بَعْلُ الذَّنَب.

پینچه

ك: خرته‌ک. [خلوکه، به‌کره، چه‌رخ]

ف: چرخ، غَلَتَك.

ع: بَكْرَة، عَجَلَة.

پینچه‌خودان

ك: خر‌پینچان، پینچه‌خوردن. [گینگله‌دان، تلانه‌وه]

ف: به‌خود‌پیچیدن، منگیدن.

ع: تَلَوِي، تَصَلُّق، تَضَوُّر، تَضَوُّع.

پینچ‌لیدان

ك: چه‌فتی، نادروسی. [گه‌پزازی، گزیکاری]

ف: پیچ‌زدن، کج‌روی، نادرستی.

ع: تَعَرُّج، اِعْوَجَاج، تَقَلُّب، رَوَّغان، مُرَاوَعَة.

پینچن ← **سوداب**

پیتچیلوج

[ك: غرارِختِچ]

ف: پیچ و خم، پیچ و تاب.

ع: اِعْجَاج، ثَقْلَب، ثَعْرُج، مُرَاوَعَة، رَوَّاعَان.

پیتچ و موره

[ك: بورغ و سه موره]

ف: پیچ و مهره.

ع: بُرْغِي، بَرْغِي، نَوْلَب.

پیتچوون

[ك: کارتیکران، هستجورلان]

ف: توهم رفتن، به هم رفتن، از رو رفتن.

ع: تَأَثَّر، اِنْفِعال.

پیتچوون

ك: تیاچورن [لاراز بوون]

ف: ناتوان شدن، نزارشدن، زار شدن،

لاغر شدن، باریک شدن.

ع: هُزَال، نُفُوهُ، نَحَافَة، ضَعْف. (البُنية)

پیتچه

ك: رویدنه. [پهجه (رویدندی رهش).]

ف: پیچه، پیچک، کُرس، گُرس، گُروس، آیازی،

آیاسی، چشم آویز. (روبند سیاه.)

ع: بُرْقَع، لُغَم، فَرَوَة.

وینه - مِوَلَاغ (۶)

پیتچهك

ك: گلوله. [بنی هه لكرار. (گلوله‌ی هه ریشم).]

ف: گروهه. (گروهه‌ی ابریشم)

ع: نَافِیْقَة، كُبَّة.

پیتچه

[ك: داریکه ده‌یخه نه نار گوریس بر پیتچدانی.]

ف: پیچان. (چوبی است که توی ریسمان کنند

تا آن را بپیچانند.)

ع: مِدْمَاج، مِلْوَاة.

وینه

پیتچهوانه

ك: چه‌په‌وانه. [دژ، ره‌گه‌راو، ناروژور]

ف: وارو، باژگونه، واژگونه، واژونه، وارونه.

ع: مَعكُوس.

پیتچیاك

ك: لورنه‌بورگ. شیریاك. [پیتچار، هه لكرار. نالوزار]

ف: پیچیده، تنجیده، پیخته، ویشیده، نوشته،

نوردیده. آشفته.

ع: مُنْثَوِي، مُنْثَف، مُنْكَوَف، مَطْوِي. مُشَوَّش، مُغْضَل.

پیتچیاكه پیا

[ك: تیتی نالاره.]

ف: به او درآویخته، به او گلاویز شده.

ع: اِلْتَفَ بِهِ، اِلْتَوَى بِهِ، عَانَشَة، اِعْتَشَشَة.

پیتچیان

ك: لوله‌بوون، شیویان. [پیتچار، هه لكرار. بادران.

نالوزان]

ف: پیچیدن، تنجیدن، پیختن، پیخته‌شدن،

پیچیده‌شدن، تنجیده‌شدن، تنج.

ع: تَلَوَّى، اِلْتَوَاء، اِلْتِفَاف، اِنْدِمَاج، اِنْطِواء. تَغْضُنْ،

تَجَعَّد.

پیتچیان به یه‌كا

ك: به‌سیان به یه‌كهو. [پیتكهو به‌سران، په‌یرمست بوون]

ف: به‌هم بسته شدن.

ع: لُزُوم، تَلَزُوم.

پیتچیانوه

ك: هه‌پیتچیان، لوله‌بوون. [هه‌پیتچار، بادران،

هه لكرار]

ف: پیچیده‌شدن، تنجیده‌شدن، پیخته‌شدن،

ویشیده‌شدن، نوشته‌شدن، نوردیده‌گشتن.

ع: اِنْطِواء، اِنْدِمَاج، اِلْتِفَاف، اِلْتَوَاء، تَلَوَّى.

پیتخاوس

ل: پای‌یه‌تی. [پیتخاوس، بی‌پیتلاو]

ف: پای برهنه.

ع: حافی.

پیتخوهر

ل: نان خورشت. [پیتخوهر]

ف: نان خورش.

ع: ادام.

پیتخهف

ل: سدرخمر. [نۆین، داپوشهری خمرتو.]

ف: نواج، شادیچه، نهالی، روپوش، سراندان،

رخت خواب.

ع: مَنامَة، دُثار، دِفاء، نِیم، شوژن، لِحاف.

پیتخه‌مه‌ر

ل: په‌یغام‌به‌ر، په‌یغه‌مه‌ر، سفارشتبه‌ر. [په‌یام‌به‌ر،

پاسپارده]

ف: پیغام‌بَر، پیغام‌بَر، سپارش‌بَر، سفارش‌بَر،

پیام‌بَر، پیغم‌بَر، و خوشور.

ع: رَسُول، نَبِی، نَبِیْن، مُنْهَی، مُبَلِّغ.

پیتخاروو

ل: پنج. [پس و تسلی تازه‌گیراره و لوکه به نه‌ندازی

پیتوست له‌سمر ناگرده ناریتسه ده‌کهن و سو پینه‌کردنی

لورله‌ی سوالدت و گوزهی شکار به کاری ده‌یتن.]

ف: پیه‌دارو. (پیه و آهک نوشکفته و پنبه به

مقدار معین در روی آتش قاتی کنند و برای

وصل تنبوشه و کوزه‌ی شکسته به‌کار برند.)

ع: عَجَبُ الْکَلَس.

پیتدان

[ل: پتیه‌خشین]

ف: به‌اودادن، بیبیش‌دادن.

ع: الْعَطَاءُ بِهِ، الْإِعْطَاءُ بِهِ.

پیر

ل: کوهه‌نسان. [به‌سالاچوو]

ف: پیر، کُهَن، کُهَن سال، بنساله، سال خورده،

سال خورد، گم‌پیر، ژربان، ژرفان، ژرمان،

فَرَتوت.

ع: هَرِم، شَیخ، طَل، هِم، ناکس، مُسِن، مُعَمَن،

مُدْرَهَم، شائِب، قَحوم، فانی، کونی.

پیر

ل: نوبا. [فیرکمر، ریه‌ر]

ف: پیر، استاد، راهنما.

ع: مُرْشِد، اُستاد.

پیر

ل: نیر. [له‌روهدا) نه‌ر گیاهی که له‌به‌ر پیری ره‌ق برده

و گوتی کردوه.]

ف: پیر. (از نباتات.)

ع: ذَکَر.

پیر

ل: شه‌خس. [مه‌رقده (قه‌بری مروقی پیوز.)]

ف: پیر. (مدفن شخص متبرک.)

ع: مَطَاف، مَزَار.

پیتو

ل: پیره‌که، په‌ریکه. [دوو روژ پیتش.]

ف: پَری، پَریز، پَری‌روژ.

ع: قَبْلُ الْأَمْس.

پیتوار

ل: پیتاره‌که. [دوو سال پیتش.]

ف: پیدار، پیدار سال، پارار، پارار سال.

ع: قَبْلُ الْعَامِ الْمَاضِي.

پیتواره‌که ← پیتوار

پیراسسه

ل: پاکه‌وگریاک. [هه‌لپاچارو]

ف: پیراسته.

ع: مُشْدَب، مُنْقَح.

پیران

ك: فَرَقَان، تاس. [هه‌ناسه بران]

ف: زه‌ریاد.

ع: خُنَاق، خُبُوع، نُشِیج، خُلَاق.

پیرانی

ك: پِشَانَن. [میشه‌کردن (میشاندنی نه‌سپ - بۆ نمرونه -

له کاتی چالاک بوندان).]

ف: سوناک زدن، بادبینی تۆرکردن. (صدا کردن

اسپ مثلاً از بینی در هنگام چالاخی.)

ع: قَبِیع، نُخَر، زَنَر، نُخِر.

پیرایی

ك: پیری، به‌ره‌پیری، ده‌مه‌ومرچورن. [پیشوازی کردن]

ف: پیشواز. پذیره.

ع: اِسْتِقْبَال، تَلْقِی.

پیرسۆز - پیرسۆز

پیرلێکردن

ك: كۆته‌بورن. [دریژه‌کیشان (ی نه‌خوشین).]

ف: کهنه شدن. (ناخوشی.)

ع: اِزْمَان، زَمَانَة، ضَمَن، ضَمَانَة، ضَمَان، ضَمْنَة.

(قَالَعَرِیضَ زَمِنٍ، أَوْ ضَمِنٍ، أَوْ ضَمِیْنٍ، وَالْعَرِیضُ

مُزْمِنٌ.)

پیرۆز

ك: خورش، خورشتان. [موباره‌ك]

ف: پیروز، فیروز، به‌روز، فَرُخ، فَرخنده،

خُجَسْتِه، هُمایون، باشگون. (← موباره‌ك)

ع: مُبَارَك، مَسْعُود، مِیْمُون، سَعِید.

پیرۆز

ك: پِشِه‌خوهره. [بالتدییه‌کی نه‌فسانه‌یی نیتقان‌خوهره که

سینه‌ری بکه‌وته سهر هدرک‌س ده‌بیت به پاشا.]

ف: رُخ، هُمای.

ع: رَحْمَة

وَنَه ← پِشِه‌خوهره

پیرۆزه

ك: به‌ردیکی به نرخی ناسمانی ره‌نگه.

ف: پیروزه، فیروزه، به‌روزه.

ع: فِیروزَج، فِیروز.

پیروزی

ك: خروشی، خوش‌پوژی. [موباره‌کی، موباره‌کی]

ف: پیروزی، فیروزی، به‌روزی، شگون، هراتی،

خوش‌بختی، فَرخُشی، فَرخُندگی، خُجَسْتِگی،

هُمایونی.

ع: سَعَادَة، بَرَکَة، مِیْمَنَة، اِقْبَال، نُصْرَة، ظَفَر.

پیروك

ك: پیرلوك (زیر و پیرونی دست و پئی.)

ف: پیر. (دست و پا که پیر و زیر می‌شوند.)

ع: حَرَش، شازِب.

پیړه

ك: پِشِه. [میشه]

ف: باد بینی در کردن، سونانک.

ع: نُخِر، قَبِیْع، زَنِر.

پیره‌زا

ك: (ك: مِندَالِیْك که دایک یا بارکی پیره.)

ف: پیرزاد. (بچه‌ای که پدر یا مادر او پیر

باشد.)

ع: اِبْنُ هِرْمَة، وَلَدُ هِرْمَة.

پیوره‌ژن

ك: ژنی به‌سالاجور.

ف: پیرزن، سابوته، پاراو.

ع: عَجُوز، عَجُوزَة، هِمَة، قَلْعَم، عَزُوم، شَهْلَة، شِهْمَة،

هَرِشَقَة، هَرْدَبَة، شَهْبَرَة، حَیْزِیون، جَحْمَرِش، هَرْمَة.

پیتره‌شو

ك: دور شو پیتش.

ف: پَریشنب، پَرندوش، پَرندوار.

ع: اَلْبَارِخَةُ اَلْاُولَى.

پیژدهک—

پیژه مهرده

[ک: پِهِپِیَاو، پیاری به سالآچرد]

ف: پیرمرد، پیرزال، زال. (—پیر)

ع: شَيْخ، هَم، هَرَم، مَل.

پیری

[ک: به سالآچردن]

ف: پیری، سال خوردگی.

ع: هَرَم، کِبَر، هُمومة، شَيْخوخة، کُهولة، مَهَرمة.

پیری

ک: پِیایی، بهر پیری، پیتشواز. [به دهمره چورن]

ف: پیتشواز.

ع: اِسْتِیْقَال، تَلْقَى.

پیری

[ک: رَتَمایی]

ف: پیری، راهنمایی.

ع: اِرشاد، هَدی، هَدایة.

پیزل

[ک: پیزال (گیاهه کی به ناوریانگه.)]

ف: پیزر. (علفی است معروف.)

ع: بَرْدی.

پیزوکه

ک: جوش. [زیکه]

ف: جوش، پرورش.

ع: بَش، بَثور، بَثرة، غَملة، نَفَاطة، شَرِي.

پیژه

ک: ریزه، تَوَز، نهخت، کم. [نهختال، توَفاال]

ف: ریزه، کم، تک، خورده.

ع: ذَرَّة، فِلْذة، مَباء.

پیژه

[ک: مالک، ره گمز (گهمدیری تاقانه.)]

ف: تَک گُوهر، جُوذر، گُوهر.

ع: جَوهر فَرْد.

پیژی

ک: فَنگ، تَریزه، [کَوم، قَون]

ف: کون، پیژی.

ع: اِسْت، مَقْعَد.

پیژان—

پیژانن

[ک: دَارِشْتَن، له قالب دان (وَهک: پیژاندنی خشت.)]

ف: زدن. (خشت مثلاً.)

ع: ضَرَب.

پیتس

ک: پَوس. پیتسه. تَوَکَل، تَوَکَل. [پیتست (پیتستی گیاندار یا

روک.)]

ف: پوست. (پوست حیوان یا نباتات.)

ع: قَشَر، جِلْد، اِهاب، صِفَاق، قِیض.

پیس

ک: چِه پِل. [ناپال]

ف: پلید، پلشت.

ع: خَبِيث، کَثِيف، قَبِيح، نَجَس، دَنَس.

پیس

ک: گول. [خَوَزه لِیکه وتور.]

ف: پیست، پیس، لور.

ع: مَجْذوم، مَبْرُوص.

پیسار

ک: یَتَنَوِژِي. [چه یز]

ف: پَدیَسار.

ع: حَيْض، عَادَة.

پیتس خورشده کمر

ل: چه رمچی. [ده باخچی]

ف: پوست پیرا.

ع: دباغ.

پیش کتر

[ل: پیستی نه داسی زاونی نیر.]

ف: پوست کیر، غلاف خَرزه.

ع: ثیل.

پیش کون

[ل: پیستی باترو.]

ف: پوست خایه، دبه‌ی خایه.

ع: صَنَن، جراب.

پیسوز

[ل: چرای پلته‌داری کون که به پیو ده‌گرا.]

ف: پیسوز، پیه‌سوز، متیل.

ع: سراج، مَسْرَجَة.

وینه

پیشه

ل: رها. [تاره‌ها (و شه‌یه‌کی هدرامیه).]

ف: چنین. (اورامی است.)

ع: کذا، هکذا.

پیشه ← پوای

پیشه‌بهرخ

[ل: پیستی کار.]

ف: غفه، پوست بره.

ع: شکوة.

پیشه‌ریوی

[ل: پیستی رتری]

ف: پوست روباه.

ع: مَسک.

پیشی‌ه‌نگوهر

ل: تلف. [پلته‌ی تری.]

ف: انگاله، انگاره، پوست انگور.

ع: نَطَل، شَمَاج.

پیشی

ل: گولی. [نه خوشی «خوزه».]

ف: پیشی، پیستی، لوری، خوزه.

ع: بَرَص، جُدَام.

پیش

ل: بهر، به‌ردم. [به‌رانبه‌ری «پشت» و «پاش».]

ف: پیش، جلو.

ع: قُدَام، مُقَدَّم، قَیدُوم، قَیدَام، قَبْلُ.

پیش

ل: به‌رکه‌فنگ. [براه، به‌رکه‌وتو، له‌پیش (بز نمونه):

براه له قوماردا.]

ف: پیش، جلو افتاده، بُرده. (در قمار مثلاً.)

ع: رايح، غَالِب، مُحَرَم، مُحَرَّم.

پیش

ل: مان. [گرژی، خه‌فت]

ف: تَش، گُژم، موژ، موژه، گرفتگی، دلتنگی.

ع: انْقِبَاض، اِکْتِیَاض، وَجُوم، نَتِیت، غُصَّة، هَم،

حُزن.

پیشانگ

[ل: پیشه‌نگ]

ف: پیش‌آهنگ، پیش‌زو، پیشوا.

ع: عَنُون، کَرَان، قَادِم، قَدَمَة، مُقَدَّم، قَائِد.

پیشان

ل: پیرائن. [میشاندن (هده‌ساده‌انی توند له لوت‌ه‌ه).]

ف: دمیدن، باد بینی در کردن، سوانک‌زدن.

(نفس دادن تند از بینی.)

ع: نَتِیت، نُخِیع، قَبِیع.

پیشان

[ل: پینگ‌یاندن به گه‌رمای راسته‌وغوی شاگر (وله):

پیشاندن له ژیر خوله‌میشدا.]

ف: پختن، بریان کردن. (پخته کردن در زیر

خاکستر مثلاً.)

ع: نَدء، قَاد، دَس.

پیشانی

ك: تَرِيل، نَارَتَرِيل [تَوِيل]

ف: پیشانی، چَكَاك، چَمَاجَم، پُنْجِه، چَهَاد.

ع: نَاصِيَة، جَبْهَة، طُرَة.

پیش بوخاری

[ك: رایه‌خی برده‌م سَوَیَه]

ف: پیش بخاری.

ع: مَنَصَب.

پیش هه‌نگ

ك: سەرجه‌نگ، پیش‌قەرەوژن [سەرەتای له‌شكر].

ف: پیش‌جنگ، پیش‌زو.

ع: طَلِيعَة، نَذِيرَة، مَنَسَر، مَنَسِر، مُقَدَّمَة الْجَيْش، رِبِيَّة.

پیشخانه

ك: جینگدی نو‌کەر [خَوَتَنی خزمه‌تکار له‌ مَالِدَا].

ف: پیش‌خانه.

ع: مَا يَنْ.

پیشخر

ك: سەر‌زَخِر [سەر‌لَه‌ مامه‌لَه‌ به‌كه].

ف: آرمون، زَمون، پیش‌خَر.

ع: سَلَم، سَلَف.

پیش‌خزمه‌ت

[ك: خزمه‌تکار]

ف: پیش‌بُد، نو‌کەر، چاکر، پیش‌خدمت.

ع: نُدُل، خُدَم. (خَادِم)

پیش‌هوه‌ر

ك: پیشه‌کی. (به‌یعانه) [عه‌ر‌ه‌یون، په‌ی]

ف: زَبون، زَمون، آرمون، اسب‌خانه، پیش‌خور،

پیش‌کی.

ع: عَرَبُونَ، أَرَبُونَ، سَلَم، سَلَف، کَالِي، کَالِي.

پیشداد

[ك: یه‌كه‌مین سكال‌اکه‌ر.]

ف: پیش‌داد. (اول عارض.)

ع: أَلَسَابِقُ فِي التَّظَلُّمِ، أَلْمُقَدَّمُ فِي الشُّكَايَةِ.

پیش‌ده‌رام‌ه‌د

ك: به‌رداشت. [پیشه‌کی، سهر‌تا]

ف: پیش‌درآمد، آه‌نگ.

ع: مُقَدَّمَة.

پیش‌ده‌سی

ك: دهر‌به‌ر‌خست. [ده‌س پیش‌که‌ری]

ع: سَبَقَة، تَقْدُم.

پیش‌رو

ك: به‌رده‌م. [پیش]

ف: پیش‌رو، جَلُو.

ع: وَاجِهَة، وَجَه، قُدَام، مُقَدَّم.

پیش‌رفت

ك: نه‌رام. [چاك‌ه‌یون، به‌ره‌ی پیش‌چو‌دن]

ف: پیش‌رفت، روایی.

ع: جَرَيَان، نُفُوذ، صَلاَح.

پیش‌فروش

[ك: فروشت به‌ر له‌ پینگه‌یشتن]

ف: پیش‌فروش.

ع: اِجْبَاء.

پیش‌قائ

[ك: فیشته‌کردن]

ف: ...

ع: شَخَر

پیش‌قلیانی

ك: به‌ردن. [ناشتا]

ف: نه‌هاری، پیش‌قلیانی.

ع: سُلْفَة، سَفَكَة، عَدَف، لُقْمَة الصَّبَاح.

پیشته

[ك: فیشقه (دهنگی لورتنی نَسپ له کاتی تورپه‌یورندا.)]

ف: صدای بینی اسپ هنگام خشم.

ع: شخص.

پیش‌فهره‌ول

ك: پاسه‌وان، پیش‌جه‌نگ. [سره‌تای له‌شكر]

ف: یَزَك، قلاوَز، پاسبان.

ع: جِلَوَز، طَلِیْعَة، قَرَاغُول، شِیْفَة، دِیْبَان.

پیش‌كار

ك: پاكار. [به‌رده‌ست]

ف: كَرِیر، گویر، پیش‌كار، پیش‌گَر، پیش‌یار، پاكار.

(مَدَدگار)

ع: مُمَدِّ، مُعِین، مُعَاوَن، عَوْن.

پیش‌کردن

ك: مان‌کردن. [پیش‌خواردنه‌ره (با‌کردنه‌ لورتن له

تورپه‌ییدا.)]

ف: تَش‌کردن، گرفته‌شدن، گرفتگی. (باد‌کردن

در بینی از خشم.)

ع: انْقِیاض، اِکْتِیَاض، وَجُوم، نَفْث، نَتِیت، تَنْفُخ،

اِزْیُوتَار.

پیش‌كو

ك: به‌ركو، به‌رزین، زین‌كو. [لوتكه‌ی پیشه‌ره‌ی زین.

(قارپوز)]

ف: پیش‌زین، جلو‌زین، زین‌كوه، زین‌كوهه،

زین‌كوده. (قارپوز)

ع: قَادِمَة، قُدَامُ السَّرَج. (قاریوس)

وینه—زین (۲)

پیش‌كه‌ش

ك: به‌رتیل، ژیرزوان، زوان‌گوشادانه، رشفه‌ت. [رشوه]

ف: پیش‌كش، بر‌كند، بُلْكَفَد، لاج، سوغه، ساره،

پاره، بد‌كند، بُلْكَفده.

ع: هَدِیَة، تَقْدِیْمَة، رَشْوَة، اِتاوَة، نَجْوِی، پِرتِیل.

(تعارُف)

پیش‌ن

[ك: زَر مشه‌مشكه‌ره له‌ تورپه‌ییدا.]

ف: دَمان، گُزَمان، تَشَمان.

ع: نَفَاس، نَفَاث، نَفَاث، نَفَاث، نَفَاث.

پیش‌واز

ك: پِی، پِیایی، به‌ره‌پِی. [به‌پِیره‌چورن]

ف: پیش‌واز، پیش‌باز.

ع: اِسْتِقبال، تَقْلِیس.

پیش‌وك

ك: پِیْوَلك. [پیش‌وكه (سه‌لكی گیاه‌كه، ده‌خوریت.)]

ف: هاپلوك، زیر. (پِیَاز علفی است خوردنی.)

ع: بَصَلُ الذِّب.

وینه

پیشه

ك: پِلان، سَوان، ئِیسَاق. [ئِیسَاق، ئِیسَك]

ف: استخوان، سَستخوان.

ع: عَظْم، عَرَق.

پیشه

ك: ناركه، جنجلك. [دهنگی ره‌تی نار‌میره.]

ف: هَسته، آسته، خَسته، هَستو.

ع: نَوَاة، عَجَم، عُجَام، عَجَمَة.

وینه

پیشه

ك: كار. [پیشه، ئِیش]

ف: كار، پیشه.

ع: شَغْل، حِرْفَة، حَظَب، صِنَاعَة، صِنَعَة، كَسَب.

پیشه

[ك: مشه]

ف: دَم، تَش، گُزَم، سَوانك.

ع: نَفَس، نَفْث، نَتِیت.

پیش‌هاتن

ك: پاكه فتن، پیشامده. [هه لکهرت]

ف: پیش آمدن، پا افتادن، پیش آمد.

ع: صدقه، تصادف، اتفاق.

پیشہ خورہ

ك: پیرز. [بالنده یکی نه فسانه یی نیتقان خورده كه سیبهری

بكه رسته سر همر كهس دهیت به پاشا.]

ف: رخ، همای، استخوان خوار.

ع: رَحْمَة، اَنوق.

ونه

پیشمکی

ك: پیشخور. (به یمانه) [عهده برون، پهی]

ف: پیشخور، پیشخور، آرمون، آرمون، زمون،

زیون، پیشکی، پیشمزد، دستاران، سبغانه.

ع: سَلَف، سَلَم، کالی، کالین، اُرِیون، عُرِیون.

پیشنه ناز

[ك: پارچه یك كه نه بهردهم سفردها به سهر نه ژنویدا

دهدهن.]

ف: پیش انداز، كندوره، كندوری. (پارچه ای كه

در جلو سفره روی زانو اندازند.)

ع: مَدِیَل.

پیشموا

ك: ... بهرنویژ. [پیشنویژ، نیمام]

ف: پیشموا، كچیر، كچیرده.

ع: امام، مُقَدِّدَا، قُدوَة، اُسوة.

پیشمی لووت

[ك: نیتکی لورت]

ف: استخوان بینی.

ع: خَیْشوم، عَرین، عَضاض. (قَصْبَة الْأَنْف)

پیشمک

[ك: پیشار (له ژیر خوله میشتا).]

ف: بریان شده. (در زیر خاکستر.)

ع: فِدْبِی، دَسِیس، فَنید، مَشوِی.

پیشینی

[ك: هاوره گزی رابردو.]

ف: پیشینی، نیا.

ع: سَلَف.

پیشینیگل

[ك: پیشینان]

ف: پیشینیان، نیاکان.

ع: اَسلاف، مُتَقَدِّمین، سَابِقین، اَوَّلین.

پیف

[ك: نارساری فشه.]

ف: سُسْت، پوك، باد کرده.

ع: خَشَل، قُلْب، قُلْب، لَیْن، مُنْتَفِخ، رَخِیص.

پیفك

[ك: پیفرو]

ف: پُد، پود، پدیود، بُد، بُده، هود، پَرهازه،

آتش گیره، سیوخته.

ع: خَف، عَطْبَة، صوفان، حُرَاقَة، مَرخ.

پیفته

[ك: نارسان]

ف: باد.

ع: وَرَم.

پیفوك ← پیشوك

پیفیاك

[ك: ته مكدرو، كه پرداری (رهك) گویز و پسته و بادام كه

تام و بوتیان خراب دهیت.]]

ف: اور، اُرغ. (گردو و پسته و بادام مثلاً كه تنند

و فاسد می شوند.)

ع: حَشَن، حَمَت، حَامِت، خَشَل.

پیغیان

[ك: تهم هیتان، كه پرو هیتان]

ف: اوریدن، اورغیدن.

ع: حَشَن، خَشَل، حَمَت.

پیک

[ک: پتکی ناسن]

ف: پُتک، پُکوک، پلوک، کوپن، کوبین، گزینه،
خایسک.

ع: فطیس، مطراق، مطرقة، ملطاس، مسحنة،
مِطلة، میقة، مقراع، شاقوف، صاقور.

وینه

پیکان

[ک: لیدان، شکان، ننگوتن، له نیشانه دان]

ف: رتن، شکستن، نشان زدن، نشان شکستن.

ع: اصابة، خصل، اخصال، صیب، لُطع، لُعط،
خزق.

پیکان ← پیکان

پیکردن

[ک: سرزنش کردن، سرکرتنه کردن]

ف: سرزتش، نکوهش، سرزنش کردن،
نکوهش نمودن.

ع: ملامة، لوم، ذمر، عذل، توبیخ، تکدير.

پیکردن

[ک: به نه اندازه بودن، گونجار بودن، پر به پر بودن (وهک):

نه اندازه بونی کورل له گهل «پي» (دا).]

ف: ببیش آمدن، به اندازه بودن. (اندازه بودن
کفش مثلاً به پا.)

ع: وقع.

پیکهفتن

ک: خاس بون، سازبان، [پیکهوتن، گونجان (گونجار بونی
دورمان بو نه خوتش).]

ف: ساختن، خوب بودن، خوب آمدن. (ساختن
دوا به مریض.)

ع: وفق، موافقة، قما، جُوع.

پیکهفتن

[ک: پیکهوتن، لی جوان بون (وهک: جوان بونی جلوسه رگ

له بهر که سیکدا).]

ف: ببیش آمدن، خوب آمدن، زیبایی. (خوب
آمدن لباس به اشخاص مثلاً.)

ع: لیاقة، لباقة، شُبوب. (یَلِيقُ بِهِ - شُبوبُ لَهُ)

پیکه نین

ک: که نین. (پی که نینم تی.) [پیکه نین به که سیک یا شتیک،

پی پیکه نین (له روی گالته پیکه ننه وه).]

ف: خنده، خندیدن. (از روی تمسخر)

ع: ابتاغ.

پیکیان

ک: ... شکیان. لیدریان. [پیکران، نه نگیران]

ف: زده شدن، شکسته شدن.

ع: خصل، اصابة.

پیکه یشتن ← پیکه مین

پیکه یگ

ک: گه یگ. [پیکه یو، گه یو]

ف: رسیده.

ع: بالغ، یانغ، واصل، نائل.

پیکه مین

ک: گه مین. [رسین (وهک: پیکه مینی میوه).]

ف: رسیدن. (میوه مثلاً.)

ع: یَنع، یُنوع، ادراك.

پیکه مین

ک: گه مین، توش بون، توشیار بون. [گه یشتن به که سیک،

یا جیگه یهک، یا بابه تیک. (یا به مطلبی)]

ف: رسیدن، دچار شدن. (رسیدن به کسی، یا به

محل، یا به مطلبی)

ع: وُصول، بُلُوع، ئیل. ادراك. تَصَادُف، تَلَاقِي.

اصابة.

پیکه مین

ک: پیگاهتی. [بالغ بون]

ف: رسیدن. (به حد بلوغ).

ع: بُلُوغ، ادراک.

پیلوو

ل: پَیْلَه، به لگ. [پتلوری چار]

ف: پلگ، پلک چشم.

ع: جَفَن.

پيله

ل: به دمه‌سی. [عده‌به‌ده قیه و هدرای مروئی مه‌ست.]

ف: بدمستی، غُرَش، غُریدن.

ع: عَرَبْدَه.

پيله

ل: پَیْلَه، قوزاخه. (کرم هدریشم.) [مالی کرمی

هدریشم.]

ف: پيله، پَیْلَه، دویل، غوزه، بادامه. (کرم

ابریشم.)

ع: مَلَجَه، شَرِیْقَه، خَرِیْقَه، حَوْرَقَه، فِیْلَجَه، فِیْلَجَه،

فیلق

وینه

پیل ← پرد

پیتا ← پالا (پاپوش)

پیتلو ← چیتوسیان

پیتله

[ل: نه‌ستور بورنی پتلوری چار.]

ف: پيله. (سطبری [ستری] پلک چشم.)

ع: بَخْص، لَخْص، لَحْص، عَطَف.

پيله

ل: کیس، پيله. [نارسانی پروک.]

ف: پيله، برآمدن.

ع: وَدَم.

پیتله

ل: به لگ، پیلوو. [پتلوری چار.]

ف: پلگ. (پلگ چشم.)

ع: جَفَن.

پیتله ← پيله (قوزاخه)

پینگ

[ل: پیش (هدنامه هدلکیشان له رقدا.)]

ف: پَیْنگ. (فرو بردن دم از خشم)

ع: وَرَی، کِظاظ. وَقْفَه.

پینگکان

ل: پینگ‌برنده، پینگ‌خوارنده. [پیش خوارنده]

ف: پَیْنگ خوردن، دَم‌فرو بردن.

ع: وَرَی، اِکْتِیاظ.

پینگانه‌وه

ل: خوداری. [خو گترانه‌وه، نه‌ویستن]

ف: خودداری.

ع: تَوَقَّف، اِسْتِنکاف.

پینه

[ل: پنو (پینه‌ی جلوه‌رگ و پارچه.)]

ف: پینه، کُزَنه، دَریه، دَریس، دَریه، دَریس،

دَریپین، دَریپین، لَاحه، پاره، پَرگاله، پراز، پَروژ.

(پینه‌ی لباس و جامه)

ع: وَصَلَه، رُقَعَه، خَرَقَه، اِدَام. جَوَه.

پینه

[ل: درزگرتن، چاک‌کرده (پینه‌ی کاشی و ده‌فر.)]

ف: پینه، (پینه‌ی کاشی و ظروف)

ع: رُوْبَه، اِدَام.

پینه‌بوون

[ل: له‌گه‌ل نه‌بورن، له لا نه‌بورن]

ف: نداشتن، همراه نداشتن.

ع: عَدَمُ الْکَوْن، عَدَمُ الْوُجُود.

پینه‌چی

[ل: پینه‌دوز]

ف: پینه‌دوز، پاره‌دوز، لَاحه‌دوز، لَخت‌دوز.

ع: مُرَدَم، مُرَمَم، مُرَقَع، رَاتِق، رَافِی، رَافِی، رَفَاء،

خَصَاف، لَدَام.

پیتنه‌زان

ل: سِلَه [ناسپاس، بی‌تَمَه‌ک]

ف: ناسپاس.

ع: سِفْلَه.

پیتنه‌کردن

[ل: پارچه به‌سَرده‌اگرتن، چاک‌کردنره]

ف: پیتنه‌کردن، کَزَنه‌کردن.

ع: رَقِيع، رَاب، رَقَا، رَاهُو، إِصْلَاح، تَصْلِيح، تَنْجِيْد.

پیتنه‌کردن

[ل: نه‌گورجَان (وه‌ک: نه‌ندازه نه‌بورنی پیتلاو له‌گه‌ل «پیت» (۱۰۱).]

ف: نیامدن، بییش نیامدن. (نیامدن کفش مثلاً به‌پا.)

ع: ضِدُّ الْوَقْع، عَدَمُ الْوَقْع.

پیتنه‌کی

ل: چورت، رهنه‌ریز، [خه‌بردنره]

ف: چرت، پیتنکی، ناو، ناوش، ناویدن.

ع: نُعَاس، دُكَاس، وَسَن، سِنَه، سُبَات، كَرَا.

پیتنه‌گیگ

ل: مَنَال [پیتنه‌گیشتر (نابالغ)]

ف: نارسیده، بچه. (نابالغ)

ع: صَبِيّ، (صَبِيَّة) طِفْل، غَيْرِ بَالِغ.

پیتنه‌گیگ

ل: کَال، نه‌گه‌یگ. نه‌کولیاگ. [نه‌گه‌یو. نه‌کولار]

ف: نارسیده، نارس، نَخْتَه، نَاطَخْتَه. (میوه‌ی نارس یا آتش نَخْتَه.)

ع: غَيْرِ يَانِع، فِج، نِيّ، نِيّ، مَلْهُوج، غَضّ، فَنِيّ.

پیتوار

ل: په‌نام. په‌یهر. [پاشمله (به‌رام‌به‌ری «جزیره»)]

ف: شسپ، رنود، پشت‌سر. (ضد «حضور»)

ع: غِيَاب، وَرَاء.

پیتوان

ل: پیتوان. [پیتوانه‌کردن]

ف: پیمودن، پیماننه‌کردن.

ع: كَيْل، عِيَار، قَدْر، مُقَادَرَة، تَقْدِير، قِيَاس، مُقَايَسَة، صَوْع.

پیتوان

[ل: گه‌ز کردن، به‌گه‌ز پیتوان]

ف: گز کردن.

ع: ذَرَع.

پیتوانی - پیتوان

پیتوانه

[ل: پیتور، نایهره]

ف: پیماننه.

ع: كَيْل، مِكْيَال، كَيْلَة، صَاع، صُوْع، مُدّ، قَفِيْن، عِيَار، مَعْيَار، مِقْدَار، مِقْيَاس. نَاطِل، نَيْطَل.

پیتوان

ل: رَتَن. [پیتگرتن]

ف: به‌او‌گفتن، گفتن.

ع: قَوْل، تَعْلِيم، تَلْقِيْن، نَشِيع، اِنْشَاغ.

پیتویس

ل: پیتگه‌ره‌گ، گه‌ره‌ک، پیتویست، بایس. [پیتداریست (وشه‌یه‌کی کرماجیه).]

ف: بایسته، بایست، دربایسته، دربا، سَنگول، خَنور، دایی. (کرماجی است.)

ع: لَازِم، وَاجِب، لَا بَدَّ مِنْهُ.

پیتویست - بایس [وشه‌یه‌کی کرماجیه. (کرماجی است.)]

پیتهان

[ل: دارپیتان]

ف: گفتن، بر زبان آوردن.

ع: اِقْرَار، اِذْعَان، اِعْتِرَاف.

بیوه‌تلیان

[ك: تیره تلان]

ف: آغشته شدن، آلوده شدن.

ع: تَلَطَّخَ، تَلَوَّثَ.

پیه و دان

ك: دانه، جفت کردن. [پیه و دان، بستن (دەرگاکی له سر

پیه و دان).]

ف: بستن، جفت کردن، پیش کردن، پس کردن.

ع: سَدَّ، سَكَّ، سَكَّرَ، سَدَمَ، سَطَمَ، سَلَقَ، صَفَقَ،

اِطْبَاقَ، تَسَكَّرَ، رَدَّ، ضَرَبَ. (ضَرَبَ عَلَيْهِ الْبَابَ)

پیه و دان

ك: چه سپانن. [پیه و نوساندن، پیه و لکاندن]

ف: چسپاندن.

ع: الصَّاقَ، الزَّاقَ.

پیه و دان

ك: گه زتن، چزانن. [پیه و دان، چزاندن، گهستن]

ف: گزیدن، نیش زدن.

ع: لَذَعَ، لَذَغَ، نَدَغَ، نَسَعَ، نَسَبَ، نَزَبَ، نَسَنَ، نَكَعَ،

نَشَطَ، ضَرَبَ، كَيَّ، اِقْصَادَ.

پیه و ژندن

[ك: تیره ژندن (وهك: سیغورمه لیدان یا نه قیزه ژندن).]

ف: رساندن، زدن. (رساندن انگشت یا چوب

مثلاً.)

ع: نَخَسَ، نَخَزَ، وَخَزَ.

پیه و کردن

[ك: پیه و کردن (وهك: له سیخ دانی گزشت و به

ده زوریه کردنی موریه).]

ف: زدن، کشیدن. (زدن گوشت به سیخ، کشیدن

مهره از نخ مثلاً.)

ع: شَكَ، اِسْلَاكَ.

وینه‌کافی پیتی پ



باروی کهشتی



بارو



بارکهر



باچرا



باچ



باتیل



بالینچکانه



باسار



بازنه نه‌خاو



بازنه



بارهم‌کهر



بالین



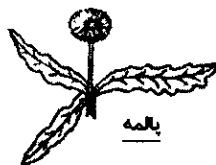
باله‌وان که‌چمن



باله‌کی



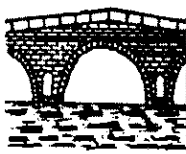
پانتاو



باله



بشت خورین



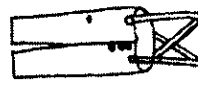
پرد



پایه



پاوون



پانفول



پلوورژن



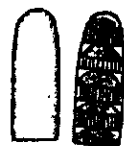
پلوور



پلهک



پشتیوان



پشتی



پواز



پلنگ



پلیسرک



پلمهته



پلهکان



پله



پونگه



پوله



پۆزههین



پۆیه



پۆپ چهرمگ



پوولهک B



پوولهک A



پووکاول



پووزهوان



پووز



پووره



پهرگار



پهرشت



پهراسوو



پهپوله



پهپوو



په سپه سه کوله



په زه کيلي



په ز



په روي ده ور زه خم



په روانه



په يکان



په نر شکه



په نجه کيشي



په نجره



په نژوښه



په لکه



پنچ



پيلزه خو و گانه



په يوص



په پنجه



په يکول



په يکان نيزه



پيله



پیک



پيشه خو مره



پيشه



پيشوک



پيسوز



پنجهن

ت

ت	لک: جفت، جز، لف، لنگه. [هارتا، چه‌شن]
[لک: جیناری لکار (ای که سی دیوه می تالک..)]	ف: جُفت، جور، تا، مانند، لنگه، هُمال، هُماس.
(قد له مدهکت.)	انبار، همباز، همتا.
ف: ت. (خطاب مفرد: قَلَمْتُ.)	ع: مَثَل، مَثیل، قَرین، قَرین، نُطیر، کُفوء.
ع: ک. (قَلَمُک.)	قا
قا	لک: درولا، تو، دروتو. [قد (وله: درولا کردنی کاغذ..)]
لک: تاز. (تاتای زولف یار) [همردا]	ف: تا، تاه، دولا. (تا کردن کاغذ مثلاً.)
ف: تار، تاره، رشته، کُناغ، نُخ.	ع: ثنی، طَی، عَطف.
ع: خَیط، سِلک، شَعْرَة.	قا
قا	لک: بن، بیخ. (تاجدهک) [بنه‌رت]
[لک: هم‌رنده‌ی، هیندی] (تا رتگه..)	ف: ته، بن، بیخ. (تَه‌چک، بُن‌چک)
ف: تا، تاه، نُویم. (تا گفته‌ای..)	ع: أَصل، اَس.
ع: بِمَحَض، بِمَجَرَّل.	قا
قا	لک: همتا، بَو‌نره] (من و تم تا نه‌ویج بیژی.)
[لک: همتا، بَو‌نره] (من و تم تا نه‌ویج بیژی.)	ف: که. (من گفتیم که او هم بگوید.)
ف: که. (من گفتیم که او هم بگوید.)	ع: ل. (لِیَقُول)
ع: ل. (لِیَقُول)	قا
قا	لک: تالک، تاق. [تده، تدنیا، تاقانه]
لک: تالک، تاق. [تده، تدنیا، تاقانه]	ف: تا، تاه، تای، تَک، تاق، تاک. (طاق)
ف: تا، تاه، تای، تَک، تاق، تاک. (طاق)	ع: فَرْد، وُتر، وَحید، فَرید، واحد.
ع: فَرْد، وُتر، وَحید، فَرید، واحد.	قا
قا	لک: پده، لا، پده، پده. [لاپده‌توی]
لک: پده، لا، پده، پده. [لاپده‌توی]	ف: تا، لا، پره.
ف: تا، لا، پره.	ع: صَفْحَة، صَفِیْحَة. صَحْفَة، صَحِیفَة، وَرَق.
ع: صَفْحَة، صَفِیْحَة. صَحْفَة، صَحِیفَة، وَرَق.	قا
قا	لک: پده. [لایه‌کی شایدن (وله: تای ترازو..)]

ف: تا، تَه، تَهه، (تای ترازو مثلاً).

ع: كَفَّة، كَفَّة.

نا

ك: لنگ. [لابار، تاك (وهك: تاي بار يا تاكي پتلاو).]

ف: تا، تاي، لنگه. (تاي بار يا تاي كفش مثلاً).

ع: عدل، شِق. حُزْمه.

ونه

نا

[ك: تاك (وهك: تاكي دهرگا).]

ف: تا، لا، لنگه. (لنگه‌ی در مثلاً).

ع: مصراع، صِفَق، صَفَق، دَرَقه.

نا نيسه

ك: هيچتا، هيشتا، هيشتامه‌كي. [تا نيسا، هيشتاكرو]

ف: تاكنون، هنوز، هنيژ.

ع: اَلَى اَلآن، اِلَى الحال.

دابَلُو

[ك: ته‌خته‌ره‌ش. هه‌روه‌ها: نيگار يا نووسراوی هه‌لواسراو.]

ف: تابلو

ع: سَبَّوَرَة

تابوون

ك: داروده‌سه، تابين. [ده‌سپيژنه‌ند، شوتنكه‌تروان]

ف: تاراس.

ع: تَبَعَة، اَتَباع. (تابعون)

تابوون

[ك: (ريز، سويا).]

ف: تابور. (نظام)

ع: فليق. [فيلق]

تابوون

ك: دولابوون، چه‌ميانه‌ره. [قهد بوون، نوشتانه‌ره]

ف: تا شدن، تاه شدن، دولا شدن، چميدن،

خميدن.

ع: تَتَّي، اِثْناء، قَطَوَي، اِنطواء، اِنعطاف.

تابيه‌قه‌ننه‌عل

ك: چزيه‌چو، وهك‌يه‌ك، به‌رانبه‌ر. [ته‌با، جوت، بِن‌جياوازی]

ف: برابر، مانفدهم.

ع: مُطابِق، مُساوي، طابِق النُّعْلُ بالنُّعْلِ.

تابيه‌نني

[ك: بِن‌دوورين، شيرازه‌چنين (وهك: بِن‌دووريني كتيب).]

ف: ته‌بندی. (ته‌بندی كتاب مثلاً).

ع: ضَبَر، حَبَك.

تابيين

[ك: سه‌رياز]

ف: تابين، سه‌رياز.

ع: عَسْكَر، جُنْدِي، نِظام. (تابيعين)

تاهاز

ك: زلام. [زده‌لاح]

ف: تاپاس، گنده، نه‌مار.

ع: قَيْلَم، قَيْخَر، بادِن، عَظِيم، كَبِير، جُلَنْدَج.

تاهاال

ك: هه‌ره‌شه، هه‌شه‌كه، گاله. [گوره‌شه، گه‌ف]

ف: توپ، قُيُوژ، شاخشانه. توپيدن، ترساندن.

ع: ذَمَر، وَعِيد، قَوْعُد، اِيْعاد، تَهْدُد، تَهْدِيد، اِرْعاد.

«قابِلُو»

ك: ته‌خته. [ده‌پ]

ف: تَنگ.

ع: لَوْحَة، لَوْح.

تابو

ك: تارمايی، ناسو. [ره‌شايی]

ف: زُهو، سياهي.

ع: شَخْص، شَنْج، ظِل، جُتَة، هامة، عامَة، طَيِّف،

نَدَح، خَيال.

تابو

ك: توئيل. [آهو زوي و زاري كه ميري به شيويه‌كي كاتي

ده‌يدات به كه‌سيك.].

ف: تاپو، یابر، تُیول، تویل. (ملکی که از طرف

دولت به کسی موقتاً داده می‌شود).

ع: اقطاع، تُولی.

تات

[ل: عه‌رب]

ف: تات، تاجیک، تازی، تازی.

ع: عَرَب.

تات

ل: بَتر، سفت. [بَتر (کچیک که گوشت یا نِیسک بهر منالائی گربیت.)]

ف: سفت، بَسته، (دختر سفت).

ع: رَتقاء، قَرناء.

تاترازو

ل: تا، پله. [تای شایه‌ن.]

ف: پله، پله، تایی ترازو.

ع: كَفَّة، كَفَّة، كَفَّة المیزان.

تاتووله

[ل: خواربونی دم.]

ف: تاتوله، تاتول، تاتوره، داتوره. (کج شدن دهن)

ع: لَقوة.

تاتووله

[ل: رویکی ژهرایه.]

ف: تاتوله، تاتول، تاتوره، داتوره، گوزکنا.

ع: جَوَز ماثِل، جَوَز مَقَاتِل.

تاته

ل: تاتی. (شوی دایان) [میردی دایه، بارکی شیری]

ف: تاته. (شوهر تایه.)

ع: رَوَجُ الطَّر، رَوَجُ المَرْضِعة، أَلْأَبُ الرُّضاعِی.

تاته

[ل: نوکری پی.]

ف: دادو، دادوک، بنده‌ی پیر، پیر غلام.

ع: مَولی.

تاتی

ل: سه‌روژیر. [سر و ژیر و بوزی پیته‌کان. (— — —)]

ف: زیروزبر. (— — —)

ع: اعراب.

تاتی

[ل: سه‌روژیردارکردنی پیته‌کان.]

ف: فراهم.

ع: تشکیل.

تاتی ← تاته

تاج ← تاناج

تاج خرویس ← بادرق

تاجر

ل: بازرگان، سه‌رداگر. [مامه‌ته‌چی]

ف: بازرگان، سوداگر، سوداوار، دادوستدگر.

ع: تاجر، مُعامل، رَقاجی، مُستَبضع، بازرگان.

تاجیک

[ل: به‌عه‌جه‌بور. (که‌سیک که به زمان فارسه به‌لام به ره‌جه‌ته‌ک عه‌ربه.)]

ف: تاجیک، تازی، تیزی. (فارسی زبان عربی

نژاد. یعنی: کسی‌که از نژاد عرب باشد و

فارسی سخن بگوید.)

ع: مُتَعَجِّم.

تاجه‌ک

ل: بنچاخ. [قه‌واله‌کوته.]

ف: ته‌چک، بِن‌چک، پَرِد.

ع: أَصْلُ السَّند.

تا چهن؟

[ل: هتا کی؟]

ف: تا چندن؟ تا کی؟

ع: الام؟، اَلَى اَیْن؟

تاخت—تهرات

تا خستن

ك: نشتن، نیشتن، زوال برون، روشن برون، [رون برون،

(روك: تا خستنی قرار)]

ف: ته انداختن، زلال شدن، روشن شدن. (آب

گل آلود مثلاً.)

ع: رُسُوب، تَصَفَّى.

تادرگا

[ك: تاکی دمرگا.]

ف: تایی ذر، لنگهی ذر.

ع: دَرَقَة، مِصرَاع، صَفَق، صِفَق.

وینه

تاده رهاوردن

[ك: کزلینبوره، چورنه بنج و بناران.]

ف: ته در آوردن، جستجو کردن، کنجکاوی،

خسکانان.

ع: تَحْقِيق، تَفْحُص، تَجَسُّس، اِسْتِقصاء.

تار

ك: رامال، تهره درا، راو، [خوین کهوتن بز گرتن.]

ف: رانش، راندن، دور کردن، دنبال کردن،

گریزاندن.

ع: طَرْد، دَاب، ثَعْبِید، كَسْع، تَعْقِیب، اِحاشَة.

تار

ك: تال، تاریك، رهش، [لِیل، مات، ته لُخ]

ف: تار، تاره، تیر، تیره، تاران، تارون، تاریك،

پشام، سیاه، دروغ.

ع: اَغْبَر، كَبَر، اَسْوَد.

تار

[ك: نامیرنکی موسیقاییه.]

ف: تار، زَواو، زَواوه، رِبَاب، شاشك، شارشك،

شاشنگ.

ع: عَوْد، طار، طَارَة، رِبَاب.

وینه

تار—تان (پایسن)

تاران

[ك: پایته ختی ولاتی تیرانه نه «رهی».]

ف: تهران، تهرون، تیرون. (پایتخت مملکت

ایران است در زی.)

ع: طَهْران، رَی.

تاران

ك: تارنیان، ره مائن، رهوائن، روائن، رامال نیان. [تاراندن،

تهره کردن]

ف: راندن، گریزاندن، دور کردن، دنبال کردن.

ع: طَرْد، دَاب، كَسْع، ثَعْبِید، تَعْقِیب، تَقْعِیط،

احاشَة.

تارچه—ویالون

تارژنه

[ك: تارلیدمر]

ف: تارزن، شاشکی.

ع: عَوْدان، رِبَابِی.

تارف—ته عاروف. [پیشه کانی گزیده راو.] (مُصَنَّف [عرف]

«ته عاروف» است.)

تارك

ك: دهر ویش، وارده، که ناره گیر، گوشه گیر. [دوره دنیا

(تهرکه دنیا)]

ف: ساسان، سیامک، زیبن، رهیده، زسته،

وارسته، درویش، گوشه گیر، کناره گیر.

ع: تَارِك، زَاهِد، مُجَرَّد، مُنْزَوِي، مُنْعَزِل. (تَارِكُ

الدُّنْیَا)

تارم

ك: بی، دمه، جده لب. (تارمی سوار.) [کزمه ل]

ف: دسته، بُر. (یکدسته سوار)

ع: جَلَب، قَطِیع، عِدَّة، جَمْع.

تارم

ل: چادر، تارمه. [خیمه]

ف: تارُم، تاره، چادر، خرگاه.

ع: مَضْرَب، خیمه.

تارم

ل: کهر، دالوت، تارمه. [سابات]

ف: تارم، تاره، چوب‌بندی، خانه‌ی چوبی.

ع: خیمه، ساباط، طارُم.

تارم

ل: گومز، تاق. [گومت: سربانی قوتز]

ف: تارم، تاق، خَم، خَمب، خَنب، خَنبه، گَنبَد.

ع: قُبَه، طاق.

وتنه-تاق

تارهایی

ل: رهشایی، تاپو، ناسو. [شبه‌نگ]

ف: سیاهی، رُهو.

ع: سَوَاد، ظِل، شَبَح، شَخْص، جُتَه، طَیْف، خِیال،

هامة، عامه، نَدَح.

تارمه ← تارُم [(هرچهار مانا که ی.)] (به هر چهار معنی «تارم» است.)

تارمی

ل: شمره که [دیواری نزمی هه‌یران (نمرده‌ی دار یا ناسن یا

خشت.)]

ف: تارُمی، تارُم، پَکوک، دارفرین، دارافرین،

داربَزین، دارافزین. (محجر چوبی یا آهن یا

آجر.)

ع: مُشَبَّک، مُحَجَّر، دَرَبَزین، دَرابزون.

وتنه-مه‌عبر

تارنیان

ل: تارنیان، راونیان، تهره‌دانیان، شوَن‌نیان، شوتاپورین،

رامال‌نیان. [راوانان، شوین‌کوتن بَز گرتن.]

ف: راندن، دور کردن، گُریزاندن، دُنبال کردن.

ع: طَرْد، ذاب، تَعْقِیْب، تعاقب، تَبْعِید، إِحاشَة.

تارومار

ل: رمیان. تهروترونا، داغان. [پِرژویلاو. تیکوپینک (وله):

خانوری رمار یا له‌شکری تهروترونا.]]

ف: تارومار، تال‌ومال، زیروژیر. پراگنده، از هم

پاشیده. (بنا یا لشکر مثلاً.)

ع: مُنْهَدِم، مُنْهَزِم، مُتَفَرِّق، مُتَشَتَّت.

تاره‌نکا

ل: دسار، نلردس، نارخانه. [(نهر جینگه تاییه‌ده‌ی له

نارده‌سته‌کاندا بَز نار دروست ده‌کریت هه‌تا به دست

تاره‌نی لی‌یگرن.)]

ف: آب‌ریز، آب‌خانه، آبگاه، دستاب، دستابه.

(جایی که برای آب در مستراحها می‌سازند تا

با دست از آن طهارت بگیرند.)

ع: مَطْهَرَة.

تاره‌دوا ← تهره‌دوا

تاریخ

ل: باس، میژ. [میژرد]

ف: باس، باستان، تاریک، باز، ماه‌روز، ماه‌روزه،

مه‌روزه، روزمه، سال مه.

ع: باث، یَحْت، قِصَّة، حِکَايَة، تاریخ.

تاریخزان

ل: باسزان، میژویژ، میژویژ. [میژوزان]

ف: باس‌دان، باس‌گیر، بازگیر، دهقان، دهگان.

ع: بَوَاث، مُسْتَبِیْث، قاص، مُؤَرِّخ.

تاریف ← ته‌تریف [(پیشه‌کانی گوزاره.)] (عَرَب «تعریف»

است.)

تاریک

ل: نوته‌ل [ناروشن]

ف: تاری، تارین، تاریک، تار، تیره.

ع: مُظْلَم، داجی، قاتم، قاسی، غاسی، غاسِم.

تازیانه

ل: شه‌لاخ، قه‌مچی. [شه‌لاق، قامچی]

ف: تازیانه، شلاق، قَمچی.

ع: سَوط، جَذْمَة، دِرَة.

وینه-شه‌لاخ

تازیم ← نه‌عزیم. [پیشه‌گانی گزیده‌راوه.] (عمرت «ته‌عزیم» است.)

تازیسه ← نه‌عزیه. [پیشه‌گانی گزیده‌راوه.] (عمرت «ته‌عزیه» است.)

تازیانه‌خانه

ل: شیرونکا. [شورتی پرده‌دانان.]

ف: گَزَن، شیونگاه، غَرَنگاه، سوک‌خانه،

زاری‌خانه.

ع: مَنَاحَة، دَاکُرُ العَزَاء، دَاکُرُ العَزْوَة.

تاس

[ل: قاپی قورلی مسین.]

ف: تاس. (آبگیر مسی)

ع: طاس.

وینه

تاس

ل: پیران، فدرقان. [مه‌ناسه پیران]

ف: زهریاد، خَفگی.

ع: خُنَاق، خُنَاق، خُلَاق، نَشِیع، اِخْتِنَاق، غُصَة.

تاس

ل: بی‌مرو. (سر بی‌مرو.) [مروئی سر روتاره.]

ف: تاس، دَغ، دَق، دوخ، روخ، تویل، کُرک،

دَغَسَر، دوخ چکاد، روخ چکاد. (سر بی‌مو.)

ع: أَصْلَع، أَجْهِي.

وینه‌همیه.

تاس

ل: مَوْرَه. [زار (زاری تارله).]

ف: تاس، مهره. (مهره‌ی نرد)

ع: كَعْب، (کعبتین)، طاس.

غاسِق، مُغَسِق، غاسِف، مُغَسِف، غَمِيس، غُدراء، ظَلَماء.

تاریک‌شه

ل: شه‌ره‌دنگ. [شه‌ری تاریک و نه‌نگوسته‌چار.]

ف: تیره‌شب، شب تار، دِیگور.

ع: دِیجور، دِیجوج، لَیل مُظْلَم، لَیْلَة ظَلَماء.

تاریکی

ل: نورته‌کی. [ره‌شایی مه‌را]

ف: تاریکی، تیرگی، تاری، کیکن، سیاهی.

ع: ظُلْمَة، ظَلَام، غَسَف، غَسَق، غَسَم، غَسَى، دُجى، غِیْهَب، غِیْهَم.

تازه

ل: نوئ، نفت. [نور، نور]

ف: تازه، نو، نوینه، میدن.

ع: جَدِید، بَدِیع، بَدْعَة، حَادِث، حَدِیث، حَدَث، طَارِف، طَرِیف، طُرْفَة.

تازه‌پیدا بووک

ل: چله‌دار، منال. [کوزیه]

ف: بچه، تازه پیدا شده، نوزاد.

ع: طِفْل، صَدِیق، رَضِیع، وَلِید، جَدِیدُ الْوَلَادَة.

تازه‌پیدا بووک ← تازه‌داهانک

تازه‌داهانک

ل: تازه‌پیدا بووک، تازه. [نوئ، تازه‌داهاتور]

ف: نو، نوه، نوذر، نوذرآمده، تازه‌درآمده، غُباد، بَلْک، کُنْجَک.

ع: بَدْعَة، بَدِیع، حَادِث، حَدِیث، حَدَث، مُحَدَث، مُسْتَحَدَث، طَارِف، طَرِیف، طُرْقَة، جَدِید، وَلِید، مَوْلَد.

تازه‌کی

[ل: تازه‌بی]

ف: تازگی، نوئ.

ع: جَدِیدِی، جَدِیدَا، حَدِیثَا، بَدِیع، حَدِیث، طَرِیف.

تاسان

ك: خنكائن، خفه کردن. پسته تهنستن، دادن،

دارکیشان، [خنکادن. له سیاده دارن.]

ف: خفه کردن، دارکشیدن.

ع: خنق، شفق، صلب.

تاسف

ك: مه لالی، نه فوسوس. [داخ خواردن.]

ف: دژمان، دژوان، دریغ، افسوس، رسانه، آندوه.

ع: آسف، حسرة، ألم، ملالة، لهف، تأسف، تألم،

تأثر، تلّهف.

تاس کردن

ك: پیران کردن، نفران کردن. [هه تاسه بران]

ف: زهریاد کردن، خفه شدن.

ع: تَلَجُّع، اِغْتِصَاص، غَصَص، نُشِيج، اِخْتِنَاق.

تاس کلاو

[ك: خورده، کلارناسن]

ف: تاس کلاه، کلاه خود، خود، خوچ، خوی،

ترک، لیرت.

ع: بَيْضَة، بَصَلَة، مَغْفَر، خُوْدَة، تَرْكَة

وینه

تاسکهواو

ك: قارله مه، قابله مه. [جرّوه ده فریکی چیتشت لیتانه.]

ف: تاس کباب، قابله مه.

ع: مَزَاْدَة.

تاسکهواو

[ك: تاسکه باب (گوشته ی لیمو عومانی یا قوره.)]

ف: تاس کباب، (آب گوشت لیمو عغانی یا

غوره.)

ع: مَرَقُ اللَّيْمُون.

تاسوخ

ك: نارمزو. [ناوات، هز]

ف: آرزو، درخوش.

ع: اِشْتِیَاق، مُنِیَة، اُمْنِیَة، اَمَل.

تاسوخ

ك: نایافت. [نایاب، نارمزو کرار]

ف: نایاب، آرزوشده.

ع: عَزِيز، مَطْلُوب، مَامُول، مُشْتَقِ اِلَیه.

تاسه

ك: كه لكه لده. پزاره. [خرلیا. پهروش]

ف: تاسه، تاسا، تاس، تلواسه، تالواسه، پاسه،

ایاسه، پالواسه، بدیه، خبه، آرزو، آرزومندی.

آندوه.

ع: ظَمًا، ظَمَاء، ظَمَاءَة، اِشْتِیَاق، شَوْق، مَلَاة.

تاسه خوار

ك: نارمزومدن، تامازرو. [تاسه مند، تامه زرو]

ف: تاسه خوار، آرزومند.

ع: مُشْتَقِاق، ظَمَان.

تاسیان

ك: خنکیان، خه نه برون. [تاسان، خنکان]

ف: خفه شدن.

ع: اِخْتِنَاق.

تاش

ك: تداش، تاشین. [تراشین]

ف: تراش، تراشیدن.

ع: جَزَّ، نَحَت، بَرِي، نَجَز.

تاش

[ك: (نیشاندی ناری بکهره وهك. بهرد تاش.)]

ف: تراش، تاش، تراشنده. (علامت فاعل است:

سنگتاش.)

ع: ندارد. [هاوو اتای عهره بی نیه.]

تاش

ك: زهره، سهخت، کیف، که مهر. [تاشه بهرد (تیشه شاخ)]

ف: کوه، کمر. (کوه سنگی)

ع: طَوْد، صَخْرَة.

تاشه کوچک

ل: تەختە کوچک. یاس. [تەختە بەرد]

ف: تختە سنگ، سنگ نازک.

ع: بِلَاط. قَضَف.

تاشین

ل: پاچین. [لابردنی مرو به تیخ. (وهك: تاشینی سەر.)]

ف: تراشیدن، سَئَرْدَن، اُسْتَرْدَن، اُسْتَوْرْدَن. (سر مثلاً)

ع: حَلَق، حَلَت، وَسِي، اِيسَاء، مَوَس، اِحْفَاء.

تاشین

ل: دادان. [تیش کردن (ی) دار یا قەلەم] به تیخ.]

ف: تراشیدن. (چوب، قلم)

ع: نَحَت، بَرِي، نَجَر.

تاشین

ل: برین، دروین، درائن. [دورینه وه (ی) سهوزه، نائف و...]

ف: تراشیدن، چیدن، درویدن. (سبزه علف و امثال آن.)

ع: جَر، حَصَد، حَصَد.

تاشین

ل: خراشین. [کپاندن (وهك: کپاندنی خەت.)]

ف: تراشیدن، خراشیدن. (خط مثلاً.)

ع: حَك.

تاشین

ل: تراشین (وهك: تاشینی چەرم.)]

ف: تراشیدن. (چرم مثلاً.)

ع: نَلَك، عَرَك، مَاس.

تاعوون

ل: ژەقنە، درۆم. [چارەقوولە، نه‌خۆشی رشانەرە.]

ف: ژقنه.

ع: طاعون، دَبَل.

تاعهت

ل: فەرمانبەرداری. [گوێزایە لی]

ف: نیوشش، نیوشیدن.

ع: طاعَة، عُبودِيَّة.

تاف

ل: تافگه، ناوشار. [تافگه]

ف: آبشار، آبریز.

ع: خَرَارَة، شَلَالَة، مَصْب.

وینە—ناوشار

تاف

ل: توف، زۆر. [تاف جوانی، تاف دەر] [گور، گەرمە، مەرەت]

ف: توف، زور. تندى، تاخت.

ع: شِدَّة، مَوَعَة، مِيعَة، قَوْرَة، عِنْفَوَان، طُغْيَان.

تافته

ل: دیوا، حەریر. [جۆره پارچە یەکی ناوێشمە.]

ف: تافته، دیبا، دیبای، دیبە، دیوا، بَرَنو، پَرَنَد، خریر.

ع: حَرِير، دِيباج، دَبِيق.

تافگە—ناوشار

تافه

ل: هاژه (دهنگی با، دهنگی نار)

ف: صدای آب، صدای باد.

ع: خَرِير، رَتِين.

تاق

ل: تاق، دلاق

ف: تاقچه، طاقچه.

ع: دَقَّة، رَفَّة، سَهْوَة، مِشْكَاة، طَاق.

تاق

ل: گومەز. [سەربانی قوژن.]

ف: تاق، طاق، گُنَبَد، خَنبە، خَنب، خَمب، خَم.

تازم، پورگند.

ع: قُبَّة، طاق، قَنْطَرَة، عَقْد.

وینه <۲>

تاق

ك: تال، تەك، تەنیا، تەل. [تاقانە]

ف: تاق، تاك، تَك، تا، تاه، تاي، تَه، تنها.

ع: فَرْد، فَرْد، فَرِيد، وَاحِد، وَحِيد، تَو، وَتَر، خَسَى،

مُنْفَرِد، مُنْفَرِد.

تاق

ك: تال، بی تا، بی هاوتا. [بیترینه]

ف: تَك، تاك، بی تا، بی همتا، بی همال.

ع: فَرْد، وَحِيد، فَرِيد، نادر، عَدِيمُ النَّظِير.

تاق

ك: تال، واز. (درگا مهسله ن.) [كراره]

ف: باز، واز، گشاد، گشوده، گشفته.

ع: مَفْتُوح، مَفْتَح، مَهْرُوج، مَنَهْرَج.

تاق

ك: خَم. [سرمیچی که وانه یی]

ف: تاق، خَم، خَنب.

ع: طاق، هلال، قَنْطَرَة، سَطَح مُنْحَنِي.

وینه

تاقه تاقه

ك: بایه قوش. [قژاوكه] (جوزه كونه بویه كه كه ده لیت:

حدق.)

ف: چَرَك، چوك، خَرَبور، خَرَبوز، خَرَبواز،

خَرَبیواز، خَوَبوز، شَباوِیز، حق گو، حق گوی،

جُغد. (یک قسم از جغد است که می گوید:

حق.)

ع: بُوف، عَفَق.

تاقچه

ك: تاق. [تاته، ده لاته]

ف: تاقچه، طاقچه.

ع: دَقَّة، مِشْكَاة.

تاقم

[ك: دسته]

ف: تیپ، دسته.

ع: سَرِب، شُكَّة، عِدَّة، جَمَاعَة.

تاقمانه جفت

ك: پشکیلان. [تاقمان له جوت (یاریه کی به ناربانگه و

به یهك دست ده کرت، به پینجه وانه ی «کاله مشتی» وه که

به همدرو دست ده کرت.)]

ف: تاق جُفَت. (بازی است معروف که با

یک دست بازی کنند به عکس «کاله مشتی» که با

دو دست می شود.)

ع: فِئال، مُخَاسَة. (أَخْصَا أَم زُكَا؟)

تاقمه ← نه که

تاقنما

[ك: روکاری دیواری حوشه که وهك تاق دروستی

ده كن.)]

ف: تاق نما. (تاقنمای نور حیاط)

ع: رَوَاق، مَرَسَح.

تاقنه سره ت

[ك: تاقنك که به فرش و پارچه بو میوانداری دروست

ده کرت.)]

ف: خواجه، کوپله. (تاقی که از فرش و پارچه

برای تشریفات می سازند.)

ع: مَرَسَح، طاق نُصْرَة، قَوْسُ النُّصْر.

تاقوته نیا

ك: تەنیا. [تاك و بی هارده م]

ف: تَك و تَنها، تَنها.

ع: وَحِيداً، مُنْفَرِداً.

تاقه

ك: توپ. [قوماشی به سهر یه كدا قه دكرار. (یهك توپ

پارچه‌ی مهریشم.)]

ف: تاقه. (یک «توپ» پارچه‌ی ابریشمی)

ع: طاقه.

تاقه

ك: لَهَق، لَهَق، تَهَل، تَهَلَه، تَاكَه. («تاقه‌گول» مسهل‌ن.)

[تاك، تاقانه]

ف: تَك، تاه، تَاك، يَك. («تاقه‌گول» مثلاً.)

ع: طاقه، فَرْد، واحد، أَحَد.

تاقه‌ت

ك: تار، توانا، توانایی، وه‌قره، ورینگ، رِه‌دَت، [وزه، میز]

ف: تاب، تاو، تیو، تَوان، تَوانایی، پِی، پیاب.

ع: طاقه، طوق، قُدْرَة، مَقْدَرَة، جُهْد، قَبِل، اسْتِطَاعَة،

قَدَار، قَدَار، مَقْدِرَة، مَقْدَرَة، قَدَارَة، قُدُورَة، قُوَّة.

راحة... .

تاقه‌ت‌کردن

ك: تارام کردن. (نمِشپ تاقه‌ت کردن مسهل‌ن.) [مِندی

کردن‌ره]

ف: آرامیدن، آرمیدن، آرام کردن.

ع: اِراحَة.

تاقه‌ت‌گرتن

ك: ورینگ‌گرتن، تارهاوردن. [دانه‌خو‌داگرتن، به‌رگه‌گرتن]

ف: شَكِیپ، نِبتاد، ژُكفَری، تاب آوردن.

ع: طاقه، صَبَر، تَحْمُل.

تاقی

ك: كلار. [جزره کلاریکی ژنانیه.].

ف: تاقی، تاقیه، کلاه زنانه. (نوعی است از کلاه

زنانه.)

ع: طاقيّة، تَخْفِيفَة.

وینیه‌یه.

تاقی

ك: به‌راورد. [نه‌زموون]

ف: برآورد، آزمایش، آزمون، زون. سنجش.

ع: تَحْقِيق، اِمْتِحَان، اِخْتِبَار، تَجْرِبَة، تَجْرِيب.

تاقی‌زه‌پ

ك: کلارزه‌پ (کلاریک که پاره‌ی نالتون یا زیری پیندا

ده‌روون.)]

ف: تاقی‌زر، کلاه‌زر. (کلاهی که پول طلا یا نقره

بر آن دوزند.)

ع: طاقیّة.

وینّه—پُزه «۲»

تاقیق

ك: دوربوسی. [راستی، دلتیایی (به‌رامبری «گومان».)]

ف: آوَر، ذروا، ذروای، ذرواخ، درست. (ضد

گمان)

ع: تَحْقِيق، یَقِین.

تاقیق‌کردن

ك: تا ده‌راوردن. [لیکولینه‌ره، چورنه بنج و بناوان.]

ف: ته درآوردن.

ع: تَحْقِيق.

تاقیه‌و‌کردن

ك: به‌راورد کردن. [تاقی‌کردن‌ره]

ف: آزمودن، برآورد کردن، سنجیدن.

ع: اِمْتِحَان، اِخْتِبَار، تَجْرِيب، عَجْم، قَطْم.

تاک

ك: تَهك، تاق، تَهَل، تَمِیا. [تاقانه، بی‌هاوتا]

ف: تَاك، تَك، تاق، تا، تاه، تایی، ته، تنها. بی‌تا،

بی‌همتا، بی‌همال.

ع: فَرْد، فَرِد، فَرِد، فَرِید، مُنْفَرِد، مُتَفَرِد، فَرْدان،

وَحد، واحد، وَحد، وَحد، أَحَد، وَحید، أَوْحد، وَتَر،

خَسَى، تَو. عَدِیمُ النُّظَر.

تاک

ك: تاق، واز، کریاگه‌ره. [کراوه]

ف: باز، واز، گُشوده، گُشاده، گُشَفته، بازشده.

ع: مَفْتُوح، مُنْفَتِح، مَهْرُوج، مَنهْرَج.

تاکاکنمه

ل: ... جیاره کردن، تاکه و کردن. [تهنیاخستن. جیاکردنه وه]

ف: تک کردن. جدا کردن.

ع: افراد، تفرید، توحید، ایحاد. تفریق.

تاکانه

ل: تهنیا بال. [تاقانه (مندائی بی خوشلوی برا.)]

ف: یگانه، یکانه. (فرزند منفرد)

ع: اعر، اوحد، فرید، منفرد، وحید.

تاکردن

ل: قد کردن. پیچاننده. [نوشتانده وه. لوله کردن]

ف: تا کردن، ته کردن. نوردیدن.

ع: تثنیة. طوی، طی، لوی، لی، لف.

تاکوتوک

ل: یه که یه که، دانه دانه. [تاکوته را]

ف: تک تک، تک توک، تک و توک، یک یک.

دانه دانه.

ع: فرداً فرداً، واحداً واحداً، فردائی، وحاداً، احاداً، موحدة، فرداً، فرداً، فرداً، فردی.

تاکولو

ل: دريژ و کوتا. [کورت و دريژ، ناپیک]

ف: کوتاه و بلند، دراز و کوتاه.

ع: متفاوت.

وتنه

تاکه

ل: تاک، تاقه. [تهنیا]

ف: تاک، تک، تاه، یگانه.

ع: مُنفَرِد، واحد، فَرِد، فَرِد، فَرِید، وَحید.

تاکه

ل: تا. [هتا]

ف: تا، فاید، تاکه.

ع: حَتَّى، اِلَى، اِلَى اُنْ.

تاکه و بوون

ل: تاکیانده، جیاره بوون. [تهنیا که و تن]

ف: تک شدن، جدا شدن.

ع: فُروُد، تَفَرُّد، اِنْفِرَاد، وَحُود، تَوَحُّد، اِفْتِرَاق، تَفَرُّق، اِنْفِصَال، خَدَر، خَذَل.

تاکهی؟

ل: تا چدن؟ [هتا که ی؟]

ف: تا کی؟ تا چندن؟ تا چه هنگام؟

ع: اِلَام؟، اِلَى اَیْن؟، اِلَى اَیْ وَقْت؟

تاکیانده — تاکه و بوون

تاکید

ل: سهختی. [جهدت]

ف: مُکَاس، مُکَیَس، قَدَغَن، غَدَغَن.

ع: تَأکید، تَوکید، تَشدید، تَوثیق، تَقْرِیر، اِحکام.

تالیب و تعلیم

ل: دانشخوا، دانشخواز. [زانشخواز، قوتابی]

ف: دانش خواه، دانش پژوه، دانشجو.

ع: طَالِبُ الْعِلْم.

تالیف

ل: بهستن، هه تبهستن، لکائن، نرو سین، دوروس کردن.

[ریتلخستن، دانان]

ف: بَستَن، پَیوستَن، نوشتَن، درست کردن.

ع: تَألیف، تَصتِیف، تَرْتِیب، تَنْظِیم.

تالیم — ته علیم [پسته گانی گوزدراوه. (عزف «ته علیم» است.)]

تال

ل: ته حل، به رانیه ری «شیرین».

ف: تلخ.

ع: مَر، أَجَاج.

تال

ل: ناخوش [عه یشمان تال بو.]

ف: تلخ.

ع: مُنْقَص، مُکَدَّر.

تال

ك: تار، رهش. (تال داگهريان.) [تاریک]

ف: تار، تیره، تاریک، سیاه، پشام.

ع: کُدر، اَغْبَر، اَسود.

تال

ك: لیزگ. [همردا]

ف: تار، تاره، نخ، رشته، کُناغ.

ع: سِلْکَة، سِلْک، خِیط. سَدی.

تال

ك: مازگ. تَوَكَّلْ همنار. [مازور. تَوِیکله همنار (و شتی لمر

چه شنه که له دباخیدا به کار دهریت.)]

ف: مازو. پوست انار. (و امثال آن که برای

دباغی به کار می رود.)

ع: عَفَص. قِشْرُ الرُّمَان.

تالان

ك: چه پار. [رابروت]

ف: تالان، تاراج، یغما، چپاول.

ع: نَهَب، غَارَة، أَخِيذَة، بَكِيلَة. فَي، فَي، غَنِيْمَة،

عَوَاف.

تالانه

ك: ... باخچه. [ته لانه: پارچه یك زمری بر چاندن.

همروه ها: باغچه]

ف: کُرد، کُرت، کُرتَه، کُرز، کُرزَه، مَرَج، مَرز،

مَرزَو، مَرزَوی، پُل، کُنا، کُرا، کوار. باغچه.

ع: نَبِرَة، حَذِيقَة، مَسْکَب.

تالانی

ك: چه پاری. [به تالان برار.]

ف: تالانی، تاراجی، یغمایی، چپاولی، پُروه،

یغما.

ع: غَارَوِي، نَهَبِي، مَنهوب، أَخِيذَة، بَكِيلَة، عَوَاف،

فَي، فَي، غَنِيْمَة.

تالو

ك: نارار، زروغار. [ناغوشی، مهینه تی]

ف: تلخی، زاری، زهراب.

ع: مَرارَة، مُصِيبَة، کُربَة، کُرب، مَشَقَة، مَشَقَة،

مَحَنَة، عَناء، عَنِيَة، قَعَب، دُرُج، نَصَب، غِيَاظ،

بُؤس، بَاساء، ضَرَاء.

تالپ

ك: پایه، په یزر، خوازگار. [خوازیار، دواکدر]

ف: خواهان، خواستار، خواستگار، جویا،

جوینده، خواهنده، پِژوه، پِژوهنده، پوینده،

یوشنده.

ع: طالِب، مُسْتَدْعِي، هَوِي، مُحِب، مُشْتاق.

تال دلهگریان

ك: رهشور برون. [رهش داگرسان، رهش هملگه ران]

ف: سیاه شدن، تیره رنگ شدن، خشمناک شدن،

ریختن خون به رخسار.

ع: کُدر، کُدَارَة، کُدور، کُدورَة، کُدْرَة، تَكْدُر، اِغْتِياظ،

اِحْتِداد، تَغَضُّب، اِسْتِغْضاب.

تالشاری

[ك: تالشاری: درمانتی که رهش و تاله.]

ف: آلوا، جُذُرِوا، شَبِيار.

ع: مَنَبَر سَقوطِري.

تالو

ك: تاله، سه نریش، چاره، بخت، هاترنه هات. [شانس،

چاره نروس]

ف: اُوزَند، تاخیره، بخت، هور، ریک، سرآمد،

برآینده، سرنوشت. اختر.

ع: طالع، اقبال.

تالگی

ك: تالگه. [تالیشك (گیاهه کی به ناربانگه.)]

ف: تَلَحْک. (علفی است معروف.)

ع: ...

وینه

تالکمر ← تالنگ

تالوتورش

ل: تالار [دژواری، گمیده‌یی]

ف: تلخ و ترش، تلخی، سختی.

ع: محنة، مشقة، المروء الحامض، التباساء و

الضراء.

تالوتون

[ل: تفت و تریز]

ف: رُمخت، تلخ تندمزه.

ع: جفص، عفص، حامز، حریف.

تالوکه

ل: پهله، پهل‌پهل [هله‌داوان، عده‌له]

ف: شتاب، شتاو، اشتا، اشتاب، اشتاو، باتیمار،

پاتیمار، تندی.

ع: عَجَلَة، تَعَجِيل، اسراع، اشتداد.

تالوکه

ل: دارا، گهره‌ک بورن [سوربورن له‌سهر داخواز].

ف: درخواست، درخواست‌کاری، سخت‌گیری.

ع: مُطالَبَة، تَطْلُب، اِطْلَاب، تَشَدُّد.

تاله

ل: رهش، رهش‌بام [مه‌یلره‌رهش]

ف: سیه، سیه‌فام، تلخ‌رنگ.

ع: أسود، کدر.

تاله

ل: بام، چرده. (رهشتاله) [نه‌سمه‌ری مه‌یلره‌رهش]

ف: فام، پام، چرده، رنگ. (سیه‌فام، سیه‌چرده،

سیه‌رنگ)

ع: ضارب. (ضارب إلى السوداء.)

تاله

ل: تال. (بادامه‌تاله) [تدحل، ناخوش]

ف: تلخ.

ع: مر، أجاج.

تاله

ل: بدخت، نگین، سه‌نویشت، چاره. هه‌ساره. [چاره‌نویس]

ف: بخت، تاخیره، اورتد، هور، نگین،

سرنوشت، ریک، اختر. برآینده.

ع: طالع، اقبال. کَوَکَب. شارق.

تاله ← تالو

تاله‌تان

ل: بده‌تاله، بده‌بخت، بده‌چاره. [کلول، بی‌تیقبال]

ف: بدبخت، بدهور، بدنگین.

ع: شقی.

تاله‌که

ل: مرز. (ده‌نکیکه تیکه‌لی گه‌م ده‌یت.)

ف: تلخک، سیهک. (دانه‌ای است که قاتی گندم

می‌شود.)

ع: خافور.

وتنه

تال هه‌وریشم

[ل: هه‌ودای ناوریسم.]

ف: رشته، پناغ.

ع: خیط.

تالی

[ل: تدحلی (تامی تال).]

ف: تلخی. (طعم تلخ.)

ع: مرارة، أجوج.

تالی

ل: سه‌ختی. [دژواری]

ف: تلخی، ناگواری.

ع: شدة، مرارة، لولاء.

تاهم

ل: چه‌شه، مه‌زه، میلال، چه‌شکه. [چیژ]

ف: خوا، مزه، چشمه.

ع: ذوق، طعم. لذة.

نام

ك: چهوری، روژن. [چهورایی (كه ده‌یکه نه نار چیشته).]

ف: چربی، روغن. (كه توی آش كنند).

ع: دُسُومَة، دَسِم، دُهن، زیت، سِمن، ثَباریق.

قامات

ك: تارات، مه‌لِیت، په‌لِیت. چاخان، درّ، ده‌له‌سه. دار.

خوشامه‌د. [قسه‌ی پروپوچ. (بنه‌ره‌تی نهم وشه‌یه وشه‌ی

«دام» كه كو كراوه‌تموه و بووه به «دامات»، پاشان كراوه

به عهره‌بی و بووه به «گامات».]

ف: پرت‌ویلا، سخن‌های پریشان، سخن‌های

پراگنده. لاف، گزاف، خوش‌آمد، سخن‌های

فریبنده. (ریشه‌ی این کلمه از «دام» است كه

آن را جمع کرده «دامات» شده، بعد معرَب شده

«طامات» گشته است.)

ع: خُرافات، شَطَطات، شَماریخ، طامات، أَباطیل،

اَكاذیب، أَخادیح.

نامازو

ك: تاسه‌خوار، نارهن‌زومهن. [تامه‌زوز]

ف: تاسمَند، تاسه‌خوار، تَلوسه‌خوار،

تَلواسه‌مند، آرزومند.

ع: وِلع، مُشتاق.

فامل

ك: سهر، مه‌نهر، رچان، نیست. [یشور]

ف: ایست، مول، درنگ، نیناد، شكیب، شكیبایی.

ع: صَبَر، تَأَمَّل، لُبث، مَكث، تَوَقَّف.

فامل

ك: برده‌باری. [شازدانه‌بهر، خورِاگرتن]

ف: بُردباری، پذیرفتن.

ع: تَحَمَّل، قَبُول.

نام‌کردن

ك: مه‌نر کردن، نیست کردن، وچان‌گرتن. [خایاندن]

ف: ایست، درنگ‌کردن، مول نمودن، مولش،

مولیدن، شكیبیدن، نیناد کردن.

ع: صَبَر، لُبث، مَكث، تَوَقَّف، تَأَمَّل.

نام‌کردن

ك: هوش‌پیدان. رده‌ویون، سهرلِیک‌دنه‌ره. [تیبینی،

ورد‌بوونه‌ره]

ف: باریک شدن، هوش‌دادن.

ع: دَقَّة، نَظَر، تَأَمَّل، تَعَمُّق.

ناموخوا

[ك: به‌هارات، بَرَن و به‌رامه]

ف: روغن و نمک، اوزار.

ع: ثَوایل، أَبازیر.

ناموخوا

[ك: چِشَر، شِرینی (تاموچِشِرِی سه‌).]

ف: نمک. (مزه و نمک سخن.)

ع: مَلَاخَة، حَلَاوَة.

قان

ك: نِیَوه. (خوهرتان) [خوتان (جِیتناری لکاری كه‌سی دورهمی

كوزیه.)]

ف: تان، شما. (خودتان، خود شما. ضمیر جمع

مخاطب است.)

ع: تُم، أَنْتُمْ، كُمْ. (كُنْ، تَنْ)

قان

[ك: كه‌م، بر] (تانیكه [تانیکی] کوتا.)

ف: لخت، كم.

ع: قَلیل، بَعْض.

قان

ك: رایژن. [راهیل (تانی درژایی پارچه.)]

ف: تان، تانه، قُرت، قُلات، بالواسه، تار.

(رشته‌ی طول جامه.)

ع: سَدَی، سَدَاة، سَتَا، سَتَاة، حایل.

تاج

ك: تاج. [كلاری پاشایان.]

ف: افسر، ذیهیم، داهیم، داهول، دیهول،

لانک، تاج. (کلاه سلاطین)

ع: اکیل، تاج.

تاج خروس

ك: بادرز. [گولی پرنه که له شیر.]

ف: خوج، خوجه، بوبنگ بادروج، تاج خروس،

بستان افروز، گل یوسف.

ع: اقريط، ضومر، ضنیم، مُفَرِّجُ الْقَلْبِ، الْحَبِوُ

الْبُسْتَانِي، بادروج.

وینه

تاج دهویشی

[ك: كلاری دهویشانه: جزره کلاریك بووه.]

ف: برکی، کلاه دوویشی.

ع: بُرُئْس، مَوَلُوءَه.

وینه

تاج زاوا

[ك: تاجیک که له گول و ریحانه بز زاوا دروست

ده کن.]

ف: پَساک. (تاجی که از گل و ریاحین برای

داماد می سازند.)

ع: تاجُ الْخَتَن.

وینه

تاج کوله که

ك: سهرکول. [داری نیتوان کوله که و بان.]

ف: سرستون، تاج ستون.

ع: تاجُ الْعَمُود.

وینه

تاج که له شیر

ك: پرپ، پرنه. [پرنه که له شیر]

ف: پوپ، پوپه، جوج، خوج، خوجه، بلوج،

خوراوه، لانک.

ع: عُرف، مِغْفَر، تاج.

وینه: پوپه

تاج که یانی

[ك: تاجی پاشایان.]

ف: کَرَزَن، گَرَزَن، گَرَزین.

ع: قَنْقَل.

وینه: هیه.

تاجی

[ك: تاجی (سه گی پاو).]

ف: تازی. (سگ شکاری)

ع: سَلَوَقِي، سَلَاقِي، مَجْرَع، جَارِحَة.

وینه

تان دهوکهفتن

ك: کوته برون، روش هه لدان. [تالکیش برون (وه) روش

هه لدانی جلویه رگه.]

ف: تاربرآمدن، کهنه شدن. (لباس مثلاً.)

ع: غَفَر، اغْفِیر.

تانشین

ك: لت، جرم، خلت. [خلته، نیشترو]

ف: دُرْد، دُرْده، دُرْدی، خَرَه، خَرْد، ته نشین،

لای.

ع: راسِب، خَلَط، كُدَارَة، دُرْدِي.

تانشین بوون

ك: نیشته بیخ. [که و ته بن.]

ف: ته نشین شدن، دُرْدی دادن، خَرَه پایین

دادن.

ع: رُسُوب، رُكُود.

«تاجک» «تالک»

ك: رهواندز. [ده بابیه (قه لای رهوان).^۱]

۱- رهوان: نه و هستاو، بزیزو + دز: دژ، قهلا. (ر-ر)

ف: روان دز، روان دژ. (قلمه‌ی متحرک).

ع: دَبَابَة.

وینه

فانه

ل: له‌که. [په‌له (په‌له‌ی بډی و شورتی و...)]

ف: لَکَه، تَفْسَه، تَفْشَه، تَفْش، کُک. (لکه‌ی به و هندوانه و غیره.)

ع: کَلَف، هَزَمَة.

فانه

ل: ته‌شهر، سه‌رزنه‌شت. تروس. [توانج]

ف: کَواژ، کَواژه، تَرخَنده، پَیغار، پَیغار، پَیغاره، گرفت، گرفته، پُلکه، غُنْبه، تَفْشَه، تَفْش، کُک، تَشْتَر، سینه. نکوهش، سرزنش، سرکوبی، سرکوب.

ع: مَلْعَنَة، طَنْز، کَرْف، تَشْنیع، قَدْح، لَوْمَة، وَتِیغ.

فانه‌ی چاو

ل: له‌کدی چاو، ناخونده. [په‌له‌ی سهر چاو]

ف: حَجَک، ناخُنه، خَرْمَه‌ره.

ع: کَوکَب، ظَفَرَة، عَفَاء.

فانی

ل: که‌می. [تاتیکی کوتا]. [ه‌ندیک]

ف: لَحْتی، کَمی، بَرخی.

ع: مَقْدَارًا، قَدْرًا، قَلِيلًا، بَعْضًا.

فانین

ل: توانین، توانا، توانایی. [هیتر، رزه]

ف: تانستن، توانستن، توانش، توان، تاب، تابش.

ع: قُوَّة، قُدْرَة، مَقْدِرَة، مَقْدَرَة، طاقَة، وُسْع.

فلو

ل: گری، سوله، هالار، گهرما. [تین، بلتیه]

ف: تاو، تاب، تابش، تَف، گرمی، آلاو، آلو، آلو.

ع: شَرَر، شَرَارَة، حَرَارَة، لَهیب، وَهَج، شُوبُوب.

فلو

ل: شروق، روشنایی، خوره‌تار. [رووناکی، ه‌تار]

ف: تاب، تاو، تابش، فروغ، پرتو، روشنی، آفتاب.

ع: ضَوْء، ضِیاء، نُور، سَنّا، شُعاع، شَمْس.

فلو

ل: حدیوت. ترس. [سام]

ف: تاب، تاو، غُزَم، ترس.

ع: هَبِیَة، سَطَوَة، خَوْف.

فلو

ل: تارشت. رینگ. [هیتر، تاهت]

ف: تاب، تاو، تابش، تَوَش، تَوَش، توان، توانایی، آزرَم.

ع: قُوَّة، قُدْرَة، طاقَة، صَبَر.

فلو

ل: دم. گاه. [توتار]. [کاتیکی که‌م].

ف: دم. گاه. (گاه‌گاه)

ع: لَمَحَة، لَحْظَة، حَیْن. (أحيانًا)

فلو

[ل: ریژنه (بارانیکی که چه‌ند دقیقه‌یه‌ک به توندی د‌بارتت).]

ف: ریزش، باران تَند، باران کم. (بارانی که چند دقیقه تند می‌بارد.)

ع: فَبَاة، شُوبُوب.

فلو

ل: توننی. (به تار هانگه.) [توندی، په‌له]

ف: تاب، تَندی، زور.

ع: شِدَّة.

فلو

ل: یلو. [له‌رزوتا]

ف: تَب، جَشَن.

ع: حُمَى، صَالِب، نَافِض.

تِلَو

ل: پِیچ، با. (بادان) [گرژ، لول (پیچدان)]

ف: تاب، تاو، پیچ. (تافتن)

ع: قَتَل، بَرَم.

تِلَو

ل: لَنگ، غار، تَمَرَات، دَو، چوارناز. [راکردن]

ف: تَک، تاخت، دَو.

ع: رَکض، عَدُو، قَبِصَى.

تِلَو

ل: خَرَل، گِیج. (تاوله مه) [سور] (وله: سورپاندنمرو)

»پوئل گهشین«.

ف: تاب، تاو، گِیج. (گرداندن تابلمه مثلاً).

ع: جَوَل، جَوَلان، اِدَارَة.

تِلَوان

ل: بژاره، پاداشت. گوناسا. [جدرمه، زیانانه، قهره بوی

هله]

ف: تاوان، جاور، پاداش. گَنهسا.

ع: دِیَة، غَرَامَة، مَغَرَم، حَمَانَة، عَوْض، بَدَل، جَرَم.

تِلَوان

ل: گونا، قوژن، خواره، کالَت، گوناع. [هله، سدرینچی]

ف: گناه، تاوان، ریژک، بزه، گُشود، نافرمانی.

ع: ذَنب، خَطَا، خَطِیئَة، خَطِیئَة، اِثْم، وِزَر، جَرَم،

عَصِیان، مَعْصِیَة، تَقَاصُر، تَقْصِیر.

تِلَوان دان

ل: بژاردن، پاداشتدان. [قهره بوی کردنمرو، زیانانهدان]

ف: تاوان دان، جاوژیدن، جاوژداندن، پاداش

دادن.

ع: غَرَم، غَرَامَة، اِعْتِرَام، تَغَرُّم، وَدِی، وَدِیَة.

تِلَواندنمرو

ل: بیژر. [قهره بوی کردنمرو، زیانانهدار]

ف: بابیزان، بابیزَن، پایندان، شائنگ، تاوان بده.

ع: ضامن، غارم، غَرِیم.

تِلَوان

ل: تاوانمرو، نارکردن. [تواندنه ره]

ف: گداختن، آب کردن.

ع: هَم، تَذْوِیب، اِذَابَة، اِسَالَة، تَسْیِیل.

تِلَوَت

ل: تَهته، داره تهرم، تهرم، لاش کیش. [تابوت، جهنازه]

ف: کاهو، کاهوگب، مرده کش، لاش کش.

ع: نَعَش، جَنَازَة، حَدَبَاء، نِیط، تَتَو، تابوت.

وِیَنه

تِلَوَنگَرْدن

ل: تهلویاکردن. [ته یار کردن، ناماده کردن]

ف: فراهم کردن، بَسِیجیدن، بَسَغْدیدن.

ع: تَهْمِئَة، تَقْیِیَة، تَعْبِیَة، تَدَارُک.

تِلَوْدان

ل: لنگدان، تهراتنیان. [غاردهانی توند]

ف: راندن، دویدن، دوانیدن، تاخت کردن.

ع: رَکض، عَدُو.

تِلَوْدان

ل: خولدان، گِیج دان. [هله سورپاندن]

ف: تاب دادن، چرخ دادن، گِیج دادن، گردانیدن.

ع: اِجَالَة، اِدَارَة.

تِلَوْدان

ل: بادان، پیچدان. [کرژ کردن]

ف: تاب دادن، تابیدن، تافتن، پیچاندن،

پیچ دادن.

ع: بَرَم، اَزَم، قَتَل، جَدَل.

تِلَوْدان

ل: سورپورکردن. [داخستن، هله گرساندنی توند.]

ف: تاختن، تاب دادن، سُرخ کردن.

ع: تَحْمِیَة، اِحْمَاء، تَسْعِین، اِسْعَار.

تاوس

ك: بالنده کی جوانی به ناربانگه.

ف: فیس، تاووس، تاوس.

ع: طاووس.

وینه

تاوسان

ك: هاوین. هاسن: وهرزی دواي به هار. (له «تاب» وه

وهرگیاوه. وهك: «ریگستان». كه سى مانگ ده خایه نیت.)

ف: تابستان. (از «تاب» است. مانند «ریگستان».

و آن سه ماه است.) گرماخیز. آتش بییز.

جهان بخش.

ع: صیف، قیظ.

تاوشت

ك: تار، توانا، ورینگ، بهرگه. (تارم نیه، ترانام نیه.

ورینگ ناگرئ. بهرگه ناگرئ.) [هیز، تاهت]

ف: تاب، تاو، تابش، تاوش، توان، توانایی.

ع: طاقة، قُوّة، قُدرة.

تاوگرتن

ك: داگرسان. سورده بورن. (هه لگرسا، داخران]

ف: تاب گرفتن، افروخته شدن، گرم شدن، سرخ

شدن.

ع: اصقار، اصطِقار، اِثقاد، حُمي، حُمُو، تَسْعَر.

تاوله مه

ك: ناگرگه شهوگر، ناگرباهر. [پول گه شین: ده فیکسی له

تعل دروست کراوی دهسه داره، خه لووز و پشکوی تینه که و

سووی دهدهن تا بگه شیتتهوه.]

ف: تابلمه، آتش روشن کن.

ع: جَوَالَة.

تاو لیهاتن

ك: هه دل لیهاتن، بی تارام بورن. [توثره لیپان]

ف: غله، بی آرامی، بی تاب شدن، بی تابى، تپاک.

ع: اضطراب، هَيَجان.

تاوله

ك: گزنیڤه، کشنیڤه. [گزنیڤ: گیاهه که.]

ف: گشنیزه، کشنیز، کشنیج، کَسبِرِه، کَزبِرِه.

ع: جُلجُلان، کُسبِرَة، کَزبِرَة.

وینه

تاوله کیفیله

ك: گزنیڤی خَرسَک.

ف: گشنیز کوهی.

ع: مُخْلَصَة.

تاو میان

ك: تار نیان، تهره دوا نیان. لنگدان. [شوین کهوتن بز گرتن.

هه روه ها: غار دان]

ف: راندن، دنبال کردن. تاختن، تاخت کردن،

دواندن.

ع: طَرْد، ذاب، اِحاشَة، تَعْقِيب، تَعاقُب. رَكض،

عَدُو.

تاوه

ك: ده فیکه بز سور کردهوه.

ف: تاوه، تابه.

ع: مَقْلَى، مَقْلَة، طابِق، طابَة.

وینه

تاوه تا

ك: تابه تا، ناجور. [تا که وتاک، نه گونجار]

ف: لنگه به لنگه، تابه تا، ناجور.

ع: مُخَالَف، غَیر مُطابِق.

تاویار

ك: [له: نه دازه به که گم - بز نمونه - که له تاوه به کدا

ده برژنیریت.]

ف: تاوه. (مقداری گندم مثلاً که در یک تابه

برشته شود.)

ع: طابَة.

تاویان

ل: نارویون. [توانهوه]

ف: پَخَس، پَخَسَش، گدازش، گدان، گداختن،
گداخته‌شدن، آب‌شدن.

ع: ذوب، ذوبان، سیل، سیلان.

تاویانهوه

ل: نارویون. [توانهوه]

ف: پَخَسَش، پَخَسیدن، پَخَسیدن، گداختن،
گدازش، آب‌شدن.

ع: ذوب، ذَوْب، حَلّ، اِحْلال، تَسَايَل، اِنْهَمام.

تاویده

ل: خدیاته. [به‌نی‌بادرایی‌ه‌وریشم.]

ف: تاویده، تابیده، ابریشم.

ع: خَيْط، اِبْرِيسَم، قَتِيل، نِصاح.

تاویر

ل: ه‌تار. [به‌روی‌گه‌ره‌ی‌تلی‌ره‌کرار له‌شاخه‌ره.]

ف: فندی‌ره. («ه‌تار» بزرگ.)

ع: قَلْعَة، شَنْظِرَة، شَنْظُورَة.

تاوین ← **تاویان**

تاویه‌تی

ل: تایوه‌تی. [تاییده‌تی، نه‌نقه‌ست]

ف: ویژ، ویژه، به‌ویژه، دانسته.

ع: مَخْصُوص، خُصُوصِي، بِالْخُصُوص، خُصُوصًا.

عَمْدًا، قَصْدًا.

تاییه‌تی ← **تاویه‌تی**

تاير قودس

ل: فرشته. [په‌ری]

ف: فرشته، پرشته، پره‌شته.

ع: طائرُ الْقُدُس.

تایفه

ل: تی، ه‌وز، فنگه‌زه، نارپه‌شته، به‌سه‌تۆم، گرو، ریشه.

[خَتَل، به‌ماله]

ف: تیره، رشته، دوه، دودمان، گروه، خانواده.

خاندان، دودمان.

ع: حَيّ، رَهْمَت، قَوْم، فَرِيق، قَبِيلَة، عَشِيرَة، شُعْبَة،
طَائِفَة، شَعْب.

تایله

[ل: دره‌ختیکه له‌قه‌برستاندا ده‌ینیژن و به‌ره‌که‌ی‌وه‌ک]

«به‌ک» [وايه.]

ف: بُنْگَل، بُنْگَلْک. (درختی است در مقبرستان

غرس می‌کنند، ثمر آن شبیه است به «بَنْگ».)

ع: بَنّ.

وینه

تاینچه

ل: تایچه. [ده‌فریکی له‌به‌ره‌دروست‌کراه که‌دوو «تا»‌ی

ده‌بیته‌یه‌ک «بار».]

ف: تایچه. (ظرفی است از گلیم که‌دو لنگه‌ی

آن یک‌بار است.)

ع: كُرْز، فَنَيْقَة، سَفِيحَة.

وینه

تایه

[ل: گیشه (کومه‌تیک باقی‌له‌سه‌ریه‌ک دانرا.)]

ف: تایه، نرزه، نرژه. (پشته‌ی‌علف که‌روی

هم می‌چینند.)

ع: كُومَة، كُومَة.

تجاره‌ت

ل: شاره‌به‌ره، داد‌به‌سه‌ده، کاروان‌کردن [مامه‌له‌کردن،

کرین و فروشتن]

ف: سه‌ودا‌گری، بازو‌گانی، داد‌به‌سه‌ده، بده‌و‌به‌ستان.

ع: تِجَارَة، الْبَيْع و الشُّرَاء.

تخل

ل: که‌نه‌فت، نه‌گه‌ویس. [که‌سه‌نه‌ویست]

۱- به‌ک: ناری‌فارسی‌به‌ری‌دره‌ختیکه. له‌عمه‌به‌یدا

«الحبة الخضراء» و «بطم»‌ی‌پی‌ده‌لین. (ر.ر)

ف: شَبِست، از چشم افتاده، ورافتاده.

ع: مَكروه، مَنفور.

تر

[ك: نیشانه‌ی پسه‌ند كرده.] (خاستر)

ف: تر. (علامت تَفْضیل است: خوبتر.)

ع: أ. (أَحْسَن)

تر

[ك: ديكه] (یه‌كی‌تر)

ف: دیگر. (يكی‌دیگر)

ع: آخَر، سَوی، غَیر.

تر

[ك: بای ده‌نگداری كۆم.]

ف: تیز، كۆز.

ع: ضَرَط، حَبَق، حُباق، حَبَج.

تراز

ك: مارش، گِره، نه‌شكه‌نه، [م‌نگه‌نه]

ف: گِیره، گِیر، فِشار، شَكَنجه.

ع: دَهَق، مِكَبَس. ضَغَط، مَضِيقَة.

تراز

[ك: تەراز (نام‌رازی خانووردوست كرده).]

ف: تَراز. (تراز بَنایی)

ع: طَراز.

وینه

تراز ← به‌شكا

ترازوو

[ك: شایه‌ن: نام‌رازی كِشانه‌كردن.]

ف: ترازو.

ع: مِيزان، مِعار، قِسْطاس.

وینه

ترازوو

ك: به‌راتبەر، [هاوسه‌نگ، هاوشان]

ف: بَرائِر، زیوار.

ع: مُتساوي، مُتوازي.

ترازوو

ك: تەخت، ساف، هامار. [ریتك، بَی به‌ری و نزمی.]

ف: ترازو، ساف، هموار.

ع: مُسَطَّح، مُستوي.

ترازوو

[ك: دوانه، جورته: كه لروی سینه‌م.]

ف: ترازو، دوپیكر.

ع: مِيزان، جَوَاز، جَبَّار، ثَوَّامان.

ترازوومسقال

ك: ترازو، زه‌كیش. [تەرازووی ئالتوون كیشان.]

ف: زَرسنج، ترازوی زرگری.

ع: مِعار، مِيزان.

ترازیان

ك: چورتیان. [ترازان، ده‌رچوون]

ف: دررفتَن، از جا دررفتَن.

ع: رَاق، اِنزِلاق، تَنَحِّي، ثَجاوَن، عُدول.

ترازیان

ك: به‌زیان، شکیان، په‌سَنِشتَن. [به‌زین، تیکشکان]

ف: شَكستَن، شَكست‌خوردَن، گُریختَن،

پَس‌نشستن.

ع: اِنهَزام، اِنكِساَر، اِنفِلال، دَبَرَة، هَزِیمَة، فِرار.

تراش

[ك: تاشراو.]

ف: تراش. (تراشیده شده)

ع: مَنحوت.

تراشه

ك: تَلاشه. [ته‌له‌زم]

ف: تراشه.

ع: كُحاته، كُكاكَة، كُشاطَة، قُشارَة.

ترافانن

ك: رَفانَن، شاردنه‌ره. [فرانَدَن]

ف: ربون، پنهان کردن.

ع: حَظَف، اِخْتِطَاف، اِخْفَاء.

ترافیده

ك: ترافیاگ، تاریاگ. [فریترار، تاریترار]

ف: رانده، رانده شده.

ع: مُغْرِب، مُبْعَد، مَعْرُود.

ترپ

ك: زرم. [گرم (دنگی که رتنی شت).]

ف: ترپ، گُرمب. (صدای افتادن چیزی)

ع: لَدَم.

ترپ

ك: تور. [تفر: گیاهه کی سه لکداره.]

ف: تُرُپ، تُرُب، تُرُبز.

ع: فُجَل، فُجُل.

وَنَه

ترپه-سه له مه

ترپه

ك: زرمه، تهپه. [گرمه (دنگی داکه رتنی شتیک له

به رزاییه ره).]

ف: تُرُپ، گُرمب. (صدای افتادن چیزی از

بلندی)

ع: لَدَم.

ترپه ترپ

ك: زرمه زرم، تهپه تهپ. [تهپه تهپ]

ف: گُم گُم، تراپ ترپ.

ع: قَلادُم.

تروت

ك: كلك، نه نگوس. [به نه]

ف: انگشت، كلك، كلیك.

ع: اَصْبَح، بَنان، اَنْمَلَة.

وَنَه - نه نگوس

تونه پان

ك: سلپ، ته مهل. [تهوه زهل (که سیک که له کار و رهفتاریدا

له شگرانه).]

ف: سُسْت، تذیل. (کسی که در کار و رفتار

سست باشد).

ع: ثَقِيل، رَخو، طَنْبَل.

تروختنه

ك: شه له مین. [چیشتی که له شیلی تهپ دروست

ده کرت.].

ف: تَرخینه، تَرخانه، تَرخوانه، آتش شلغم.

(آشی است از شلغم نخشکیده می سازند).

ع: طَرخانة.

ترس

ك: بیم، باک، سام، په روا، نه نیش، هه راس. [مه ترس]

ف: تَرس، بیم، باک، سَهَم، پَروا، پَرواس، هراس،

نَهاز، نَهیو، خواس، شکوه. اندیش، اندیشه،

چَغَر، چَغَز، زلیف، خَزَزک.

ع: خَوْف، خَیْفَة، مَخَافَة، رُعْب، رُهْب، رَهْبَة، فَزَع،

مَلْع، مَلَل، فَرَق، هَبِیَة، جُبْن، نَخْب، دَعَر، وَجَل،

خَشِیَة، هَوَل، خَطَر.

ترس

ك: بیمگا، سامناک. [مه ترسیدار]

ف: بیمگاه، سهمگین، اندیشناک، بیمناک.

ع: مَخَوْف، مَهْوَل، مَهال، مَهْوَب، مَهاب، مُذَكَّر،

مُعَوَّر، مَحْذُور، مَهْلَکَة، مَقْلَئَة.

ترسانن

ك: هه ره شه کردن. [توقانیدن، مه ترسی خسته بهر]

ف: ترساندن، ترسانیدن، شاخشانه.

ع: اِخْافَة، اِزعاج، اِیْجال، اِقلاق، اِنذار، اِنذار، اِفْراز،

اِفْراز، رُجْر، اِهابة، دَعَر، تَخْوِیف، تَهْدِید، تَهْداد،

تَخْذِیر، تَرْعِیب، تَهْوِیل، تَهْوِیل، اِخْشاء.

ترسنوک

ك: پلتوك. [پته: به پشتی پهغه له شتيك دان.]

ف: تلنگ، تلنگور، آنگشتك.

ع: نَقْلَة، فَرْقَة.

ترنگان

[ك: دنگ لپهنتان (روك: دنگ هيتان له تپ يا له تالي تار.)]

ف: ترنگاندن، ترناساندن. (به صدا در آوردن تير يا سيم تار مثلاً.)

ع: اِنْباض، تَنْبِيض، ترنن.

ترنگاي ترنگ

[ك: دنگ دنگ (دهنگي په پتيابه پتي كمران يا تالي تار.)]

ف: ترنگا ترنگ. (صدای پی در پی کمان يا سيم تار.)

ع: تَرْن، تَنْبُض، تَهْرُم، تَهْرَج.

ترنگه

[ك: دنگ (دهنگي تپ يا كمران يا تالي تار.)]

ف: ترنگ، ترناس. (صدای تير يا كمان يا سيم تار.)

ع: رَن، نَبِيض، نَئيم، رَدَم، هَرَم، هَرَج.

ترنگه

ك: پل، پلتوك. [چهغه نه. پته]

ف: تلنگ، تلنگور، آنگشتك.

ع: نَقْلَة، فَرْقَة.

ترو

ك: به دنا، روسا، بي تارپور. [نازدار]

ف: بدنام، رسوا، بي آبرو.

ع: خازي، خَزي، مَهتوك.

ترونج

[ك: كهبات، نارنج]

ف: دبال، دباله، باتو، بادرنگ، ترنج.

ع: كَبَاد، تَرُنَج، اُتْرُج، اُتْرُنَج، تُفَاح مائي.

وينه

تروزي

[ك: تروزو، خه يار چه مهر (له فارسيډا به دره ختي

«فلوس» يش ده لين: خه يار چه مهر.)]

ف: تَرِيْز، كَرِيْز، شَنگ، شَنگيار، نوارس، خياريژه،

خياريچنبر، شوشه خياري. (درخت فلوس را نيز

خياري شندير مي گويند.)

ع: قُتَاء، قُتَاء، شَعْرور، خياري شَنَبَر.

وينه

تروسان

ك: تروكاش. [چاو تروكاش]

ف: زَغَنك، چشم به هم زدن.

ع: طَرَف، غُض، اِرءاء.

ترو كردن - ترو

تروم

ك: رسدن. [ره گز، نه ژاد]

ف: گونه، ژاد، رسن.

ع: جنس، نوس.

ترووسكيانه وه

[ك: بريقه دانه ره (روك: ترووسكيانه وه ي پرووسكه.)]

ف: جهيدن. (برق مثلاً.)

ع: خُفوق، خُفُو، لُموع، قُبوع.

ترووقان

ك: رتائن. [غاردان]

ف: تازاندن، دواندن.

ع: اِعداء، اِستِعداء.

ترووقه

ك: شكيان، شَكس. [به زين، تيكشكان (اكر دني

له شكر.)]

ف: شكست، گريز، گريختن. (گريختن لشكر)

ع: هَزِيمَة، اِنْهَزَام، فِرَار، تَعَادِي، اِنْكِسَار.

ترووقیان - **شکیان**

تروهکان

ل: ترووسکان، چلائن. [چارترروکاندن]

ف: زَغْنَك، چشم به هم زدن.

ع: طَرْف، طُرْفَة، غَض، اِرْءَاء.

تروهک

ل: چله. [ترووکاندن]

ف: زَغْنَك، به هم زدن.

ع: طَرْفَة، اِرْءَاء.

تروهخته

ل: مروخه. [بربره پشت.]

ف: ترخخته، مازن، مازه، زوره. [فقرات پشت.]

ع: فِقَار، سِيسَاء، مَلَب، شَرْخُوب.

تروهقوتروق

ل: ته قوتوق. [ته قوتوق]

ف: تراق و تروق، تراق تروق.

ع: طَقْطَقَة، طَرَاق طُرُق.

تروهقه

[ل: تریقه، قلکه (دنگی پیکه نین).]

ف: خنده. (صدای خنده).

ع: قَهْقَهَة.

تروهقیان

ل: زهقیان، کدین، زهقین. [تریقانه، قلکه کردن]

ف: خندیدن، کرکر کردن، هرهر کردن.

ع: ضَحْک، هُئُوف، اِکْشَاف، کَتْکَتَة، کَرْکَرَة، هَرْمَرَة.

خنین

تروهک

ل: درز، شریق، شکافت. [قلیش، قهش]

ف: تَرْک، تَرَاک، درز، شکاف.

ع: شَق، صَدَع، سَلَع، فُلَع، فُلُق، لَحَق، لَق، هَزَم،

وَصَم، صِیر، قَادِح، فَصَم.

تروهکان

ل: درز تیریدن. [ته قانندن، قلیشاندن]

ف: تَرْکاندن، درز توش کردن.

ع: شَق، فُلُق، فُلَع، سَلَع، فَصَم، وَصَم.

تروهکان

ل: تروهکین. گوگردن. [درزیردن، چروگردن]

ف: تَنزیدن، تَندیدن، جانه زدن. [جوانه زدن]

ع: تَبَرَعَم، اِزْمَاع.

تروهک یا

[ل: قلیشی پی.]

ف: تَرْک یا.

ع: بَذَح، شَق.

تروهکیان

ل: تروهکین، درزیردن. [قلیشان]

ف: تَرکیدن، درزیردن، شکافته شدن.

ع: اِنْشِیقَاق، اِنْصِیدَاع، اِنْسِیلَاع، اِنْفِیلَاق، اِنْخِیلَاق.

اِنْخِیلَاق، اِنْهَزَام، اِنْفِصَام.

تروهکیان

ل: تروهکین، گزیتته کردن، زریان. [چروکردن (گزیتته کردنی

درخت بهر له گه لا کردن).]

ف: تَنزیدن، تَندیدن، جانه [جوانه] زدن. (دگمه

کردن درخت که می خواهد برگ در بیاورد).

ع: تَبَرَعَم، اِنْفِصَاد.

تروهکیان

ل: تروهکین. [قلیشان، درزیردن (وهک: تروهکینی دست و پی]

یا تروهکانی هیلکه).]

ف: تَرکیدن، شکافته شدن. (دست و پا مثلاً یا

تخم مرغ).

ع: سَلَع، فُلَع، رَنَع، سَقَف، تَشَقُّق، اِنْفِیلَاق، اِنْخِیلَاق،

اِبتَرَات، اِنْفِاقَاس، اِنْفِاقَاص، اِنْفِاقَاش، اِنْقِیَاب، تَقْلُوب،

.....

تره کین

ک: تره کيان، درزبردن [تدقین، قلیشان]

ف: ترکیدن، درزبردن، شکافته شدن.

ع: اِنْشِقَاق، اِنْصِدَاع، اِنْسِلَاع، اِنْفِلَاع، اِنْزِلَاع، اِنْخِلَاق.

تره کین

ک: تره کيان، زاین [ایچورهیتانی سەگ و گیانداری درند.]

ف: زاییدن، بچه آوردن، ترکیدن. (زاییدن سگ

و سیاح)

ع: اِزْدِحَام، اِنْضِغَاط.

تره کین

تره کین

تره کین

ک: تره کین: شید و ناروگی و شترخوره.

ف: تَرْتِکِیْن، تَنَگِیْن.

ع: مَن، تَرَنْجِیْن.

تره کین

ک: وراج، ورلیدن [زربلی، چینه باز]

ف: وراج، پُرگو، بسیارگو، درازگو.

ع: مِهْذَار، مِهْذَار، مِهْذَام، حِذْلِق، ثَرثار، مِهْمار، هَمَار،

مَقَات، رَغَاف، قَبْقَاب، بَقْبَاق، وَعَواع، هُراء.

تره کین: هه نگوور [رشدیدی کرماجیه.] [کرماجی است.]

تره کین

[ک: دژدژار.]

ف: تَرِیاق، دَرِیاق. (ضد سمومات.)

ع: تَرِیاق، دَرِیاق، دَرَاق.

تره کین

[ک: تلیاک]

ف: تَرِیاق، دَرِیاق، نارکوک، آپیون، آبیون،

هتییون، بیون، مِهائِل، مِهانول، زامهران،

زامهرون، نارخوک، شیرهی خشخاش.

ع: أَفِیون، لَبَنُ الخَشْخَاش.

تریت

[ک: نانی وردکراو له چیشتی تراودا.]

ف: تَرِیت، تَرِید، تَلِیت.

ع: قَتِیت، تَرِید. لَجِین.

تریت کردن

[ک: تی کوشین]

ف: تَرِید کردن، تَلِیت کردن، خورد کردن،

آنچیدن.

ع: قَت، هَشَم، تَتَرِید.

تریزه

ک: پیزی، کۆمی. [کۆم، لورن]

ف: سَرِین، سَرُون، کون، شیب، بَتَرَجَا.

ع: اِسْت، سَتَّة، سَبَّة، مَنَیجَّة، مَنَیجَّة، مَنَیجَّة، مَقَعَد.

تریفه

[ک: گوشتی تازه لی نه خوش.]

ف: تَرِیفه. (گوشت حیوان ناخوش.)

ع: تَرِیفه، تَلِیفه.

تریفه

ک: ریشه. [درهوشانهوه (تیشکی مانگ یا رورمهت)]

ف: فَرُوغ، پَرَنَگ، کَنَخَت، درخشندگی.

[ماهتاب، رخسار]

ع: تَتَالُو.

تریق تریق

ک: تَرِیق تَرِیق. [قَاقا، قَلِکَه تَلِک]

ف: قَاه قَاه، قَه قَه، قَح قَح، قَر قَره.

ع: قَه قَه، قَح قَح، قَر قَره.

تریقوهور

ک: پریکوهور، زه قین، تره قین. [قَاقا، قَلِکَه مَوَر (پیکه نینی

به کۆمه ل.)]

ف: قَاه قَاه، خنده ی بلند. خنده کنان. (خنده ی

جمعيت..)

ع: قَهْقَهه، قَحْقَحَه، مُتَقَهْقَهه، مُتَنَشِطًا.

تريقه

ك: تَرَهه، پَرَيَقه، پَرَيَكه [كلكه]

ف: قَاهَقَاه، قَهْقَهه، هَرَهَر، خَنده.

ع: قَهْقَهه، قَحْقَحَه، زَقَزَقَه، زَهْرَقَه، مَهْرَقَه، كَتَكَتَه.

توبين

ك: تَب كندن]

ف: گوزيدن.

ع: ضَرْط، حَبِج، حَبَق، حَزَق.

توي نيس

ك: به زَم، شادى، غومش. [نامهنگ]

ف: بَزَم، شادى، خوشى.

ع: عَيْش، عَشْرَه، تَرَيْنَه.

نيس

ك: [باي بيندنگى كُوم.]

ف: تَوَس، چوس.

ع: فُسُو، فُساء، فُسُوَه، حَبَق، حُباق، نُجُو، فُوخَه.

تسقل

ك: قسقل (بهريكى دارمازوره.)

ف: تسكَل، تسقَل. (ثمري است از ثمره‌هاى

درخت مازوج.)

ع: تَسَقَل.

تسهك - كهوش

تسين

ك: تَس بهردان.]

ف: تَسيدن، چَسيدن.

ع: فُسُو، فُساء، تَقْسِي.

تف

ك: تفليك، ناردَم، [نارى دَم]

ف: تَف، تَفُو، تَه، تَهو، خوى، خيو، خُدو، بَفَج.

ع: بُراق، بُساق، بُساق، تَف، تَفَل، أَف.

تف!

[ك: وشه ي بيزارى ده برين و دورخستنه وهيه.]

ف: تف! (كلمه ي تبعيد است.)

ع: تَفًا لَك، تَف!

تفاق

ك: تازوخه، نَسپاو. [تازوخه (زه خيه ي بژوى زستان وهك:

شه لَم، ساره، كه شك، گوتيز، ميژ...)]

ف: كاچار، كاچال. (لوازم زمستانى از قبيل:

شلقم بلغور، كشك، گردو، مويز، و غيرهها ...)

ع: تَخِيْرَه، مُدْخَر، مُدْخَر، مُدْخَر، مُوْنَه، تَوِيْهَه،

مِيْرَه، غِيْرَه، عَتَاد، عُنْدَه.

تفاق

ك: اسپار، غومشه، چيشته خروشه، چيشته كولتين.

[دارد درمان، دانم ريله (پيدايستى چيشت ليتان.)]

ف: بُنْشَن، اَوْزار، دِيك اَوْزار، دِيك اَفْزار. (لوازم

آش)

ع: تَوِيْل، تَابِل، تَابِل، تَوَابِل، اَوْزار، اَبْزار، حُبُوِيَات،

قَزَح، تَبَارِيْق. (لوازم الطبخ.)

تفاق

ك: سَهْرِي، نَهْزِيَه. [به هارات (سه روزه) وشكى

ناوچيشت.]

ف: بُوْزار، اَفْزار، بُوْى اَفْزار، سَبْزِي. (سبزي

خُشَك توى آش)

ع: دُقَه، اَدْوِيَه، تَوَابِل، اَبْزار.

تفاق ريگه

ك: كه لوبل ريگه. [پيدايستى سَهْفر]

ف: ساز راه، ساز جَرْمَزَه.

ع: عَتَاد، زَفَر، لَوَاْزِمُ السَّفَر.

تفائنه دهم يهك

ك: يه كى برون، پاژ به يه كه دان. [تفينم وه دهمى يه كتر:

تيديرمه له يهلقه برون.]

ف: یکی شدن، باهم شدن، یک سخن شدن، هم سخن شدن.

ع: اِتِّفَاقٌ، اِتِّحَادٌ. (مُتَّفِقُ الْقَوْلِ) تفاتنهوه

[ل: تف کردنهوه]

ف: تَفْ کردن.

ع: ثَقُلَ، تَثْقِيفٌ.

تف کردن

[ل: تف هاریشن]

ف: تَفْ کردن، تَفْوْ کردن، خدو انداختن.

ع: تَثْقِيفٌ، ثَقُلَ، بَزَقَ. تَفَهَكَ

ل: پَفَهَكَ، تیتیرین، ناغزی تَفَهَكَ. [قامیش یا داریکی کلززه

که به فورپیا کردن تیری پی ده هاریشن.]

ف: پُفَكَ، تَفَكَ، فُتَكَ، تَزَنَكَ.

ع: مَفْعَةٌ، مَدْفَعَةٌ.

وتنه - پَفَكَ

تَفَهَنَكَ

[ل: تَفَهَنَ: جوژه چه کیکه.]

ف: تَفْتَنَكَ.

ع: بَارُودَةٌ، بُنْدَقِيَّةٌ.

وتنه

تَفَوْ کردن

ل: تَفَانُشوره. [تف هاریشن]

ف: تَفْ کردن، آب دهن ویختن.

ع: مَجَّ، بَزَقَ، بَسَقَ، بَصَوَ، اِعْقَاءَ.

تَفْلِيكَ

ل: نَو دَم. [لیک]

ف: تَفْ، خُدو، خِیو، بَفَج، آب دهن.

ع: بُزَاقٌ، بُسَاقٌ، بُصَاقٌ، رُضَابٌ، لُعَابٌ، مُجَاجٌ، رِيقٌ،

عَصِيبٌ.

تَفَلَّ - تَفَلَّ

تَك

ل: تَك، تَكِه. [دَلَوَب، کَم، تَوَزَقَان]

ف: چَک، چَکِه، تَک. کَم، اَنَدَک، یوجِه، پُنَدِه،

سَرشَک.

ع: قَابَةٌ، نَزْعَةٌ، قَطْرَةٌ. قَلِيلَ.

تَکَا

ل: خَوَاشِت. [داخَوَاز، پارانهوه]

ف: رَفَانِی، پای مردی، دست مردی، خواهش،

اَوژولش، بخشایش خواهی، آزادی خواهی.

ع: شَفَاعَةٌ، اِسْتِعْفَاءٌ، اِسْتِغْفَارٌ، اِسْتِدْعَاءٌ، رَجَاءٌ.

تَکَاثِی

[ل: دَلَوَیاندن]

ف: چَکَاندن، تَکَاندن.

ع: تَقَطَّرَ، تَنَذَّیج.

تَک بَارَان

[ل: دَلَوَی بَارَان]

ف: چَک، ژَک، ژِیک، ژَنَگ.

ع: قَابَةٌ، نَزْعَةٌ، قَطْرَةُ الْمَطَرِ.

تَک تَک

[ل: تَک تَک (روک) دَنگی تَک کردنِ نَو.]

ف: چَک چَک، تَک تَک. (صَدَای چَکیدن آب

مَثَلًا.)

ع: وَکَل، تَقَطَّرَ.

تَکِه

ل: تَک. [دَلَوَب، قَه تره]

ف: چَکِه، چَکَلِه، چَک.

ع: قَطْرَةٌ، قَابَةٌ، نَزْعَةٌ.

تَکِه

ل: دَلَوَی. [دَلَوَی]

ف: چَکِه، چَکَلِه، ژَوِه، وژَوِه.

ع: وَکَفَةٌ، وَکَلُ الثَّيْتِ.

تَکِه کردن

ل: دولوپه کردن. [دولوپه کردن (ول: تکه کردنی بان).]
ف: چکه کردن، چکیدن، چکلیدن، ژوهیدن،

وژوهیدن. (چکه کردن بام مثلاً).

ع: وکف، وکوف، وکفان، ایکاف، ثوکف، ثقطر.

تقر

ل: تهرزه. [ته یروک: بارانی به سترو].

ف: تگگر، یخچه، سنجچه، سنجگرک،

شخکاسه، شهنگانه، ژاله.

ع: عب، مہو، برد، سقیطه، حب القمام.

تکل

ل: بهران. (قوج جهنگی). [مهری نیر]

ف: تگل، تکل، وشکل، راک، غرم، قوچ، خوچ،

غوچ.

ع: کبش، شاة.

وینه-بهران

تکه

ل: تکه، حهچه. [سابرین (بزنی نیر که دهیته

سهرجه له).]

ف: تکه، تکه، باژن، نهاز. (بز نر که پیشرو گله

است).

ع: تیس، کران.

تل

ل: خل، گل، پل، تلیر، غلیتر. [تلور (خولانه و روشتنی

همرشتیک).]

ف: غلت، غال، تلو، یوزه. (گردیدن و رفتن هر

چیز)

ع: دَحْرَجَة، دَحْرَاج، دَمُورَة، دَهْمَة، رَحْلَفَة،

وَكُوكَة، كَرَكْسَة. حدر.

تلان

ل: تلیران، گلان، گلیران، خلان، خلیران. [تیلین به گویز.

(دورکس له لیژایه کهوه به شوین به کدا گویز تلیره

ده که نهوه، همتا گریزی به کتیکان دهدا له گویزه تلیر
کراوه کان و همموی ده بانهوه.]

ف: تلویبازی. (دو نفر از سرازیری پشت سر

هم گردو رها کنند، تا اینکه گردوی یکی از

ایشان به یکی از گردوهای رها شده بخورد که

همه را می برد.)

ع: استداء، مُسَادَة.

فلان

ل: گلان، پلان، پلانسه، تلیرو کردن، خلیرو کردن.

[تلور کردهوه]

ف: گرداندن، گردانیدن، غلتانیدن، غلتانیدن،

غالاندن، غالانیدن، تلو دادن، چرخ دادن.

ع: دَحْرَاج، دَحْرَجَة، دَمُورَة، دَهْمَة، رَحْلَفَة،

وَكُوكَة، كَرَكْسَة، ثَحْرِك، ثَدْوِیر.

فلان

ل: پلان، پلکان. نارین. [تیته لژندن، تیته لسون]

ف: آگستن، آگشتن، آغشتن، آغشته کردن،

آلودن، آلوده کردن، جتراندن، جتره کردن.

ع: لَتَخ، لَطَخ، تَلَطِیخ، لَوْث، ثَلَوِیْث، حَسْرَج،

تَضْرِیج، طَمَل، طَلِی.

تلاونهوه-فلان

تلاوتل

ل: تلاوتل، گلاگل، خرته گل. [له سر لا روشتن.]

ف: غَلْتَاعَلت، غالاغال، گردان گردان، تلوو اتلو،

یوزه.

ع: دَحْرَاج، دَحْرَجَة، دَهْمَة، دَمُورَة، رَحْلَفَة،

ثَوَكُوك.

تلاوتل کردن

ل: تلاوتل کردن، خرته گل کردن. [له سر ته نیشته گهیران.

(شاهه رشان کردن).]

ف: غلتیدن، غالییدن، یوزیدن، تلو زدن، تلو

خوردن. (پهلو به پهلو کردن).

ع: تَمَلُّم، تَدَحْرُج، تَدَهْوَر، تَدَهْدَه، تَزَحْلَف.
«تلفون»

ل: دویروژ. [تدله لرون]

ف: دورگو.

تلواتل - تلاواتل

تلور

ل: پال، دویروژ، دویروزه. (کنگه تلور) [تدنیشت]

ف: دَمَر، دَمَرَو.

ع: ضَمَج، جَحْ.

تلورکه فتن

ل: پال که فتن. [لسمر تدنیشت راکشان.]

ف: دَمَر افتادن، دَمَرَو شدن.

ع: جَحْ، اِضْطِجَاع.

تله

ل: دَوَن. (لسمر تله وِسیاگه.) [باری وستانی گابهرد -
بَو نمونه - به شیویه که نه گهر بیوویت داکمیتسه
خواره.]

ف: دَنده. (وضع ایستادن خرسنگ مثلاً به
طوری که اگر تکان بخورد بیفتد.)

ع: اِشْرَاف.

تله

ل: دیانه بن تل. (تله یییاگه.) [ددانه (شتیک که ده خرتیه
ژیر گابهرد - بَو نمونه - هتا نه تلپت.)]

ف: تله، پله، دنده. (چیزی که زیر خرسنگ
مثلاً می گذارند که تلو نخورد.)

ع: قَلْع.

تله

ل: بن تل. [یه که مین گویر له «تیلین» ا.]

ف: بُن تَلَو. (در «تلان».) (گردوی اول در

تلوبازی.)

ع: أَوَّلُ الْجَوَز.

تله وویون

ل: خله وویون، گله وویون، تلیره وویون، خلیره وویون.

[تل خواردن]

ف: غَلْتِیدَن، غَالِیدَن، گردِیدَن، چرخِیدَن،

تَلَو خورَدَن، تَلِیدَن.

ع: تَدَحْرُج، تَدَهْوَر، تَدَهْدَه، تَوَكُوك، دَوَر، دَوَرَان.

تله وویون

ل: به وویون، گله وویون، خله وویون، خلیره وویون،

تلیره وویون. [سره و خوار تلور بوونه.]

ف: سرازیر شدن، پایین تلیدن.

ع: تَكْرُكْس، تَزَحْلَف، تَدَهْدَه، اِنْجِدَار، تَدَحْرُج اِلِی

السُّفَل.

تله و کردن

ل: خله و کردن، گله و کردن، تلیره و کردن، خلیره و کردن.

[تل دان]

ف: تَلَانْدَن، غَلْتَانْدَن، گردَانْدَن، چرخَانْدَن،

تَلَو دانَدَن.

ع: دَحْرَجَة، دِحْرَاج، دَهْدَه، دَهْوَرَة، اِدَارَة، تَقْلِیب.

تله و کردن

ل: به وودان، خله و کردن، تلیره و کردن، خلیره و کردن.

[سره و خوار تلور کردنه.]

ف: سرازیر کردن، پایین تلاندن.

ع: دَحْرَجَة، رَحْلَفَة، كَرَكْسَة، دَهْدَه، حَدَر.

تلیک

ل: پلیاگ، پلکیاگ. [تیه لژنراو، تیره تلاو]

ف: آگسته، آگشته، آغشته، آلوده، جتره.

ع: مُنْطَخ، مُنْطَخ، مُنْطَط، مُضْرَج، مُوْث.

تلیک

ل: گلیاگ، تله و کریاگ. [تلاو، تلیره و کرار]

ف: غلتیده، گردیده، چرخیده، تلو خورده.

ع: مُدَحْرَج، مُدَهْوَر، مُدَهْدَه، مُوَكَّوَك، مُكَرَّس.

تلیان

ك: گلیان، گله‌برون، تله‌برون. [تلان، تلیربرونه‌ره]

ف: غلتیدن، گردیدن، چرخیدن، تلخوردن.

ع: تَدَحْرَج، تَدَهْوَر، تَدَهْدَه، تَوَكَّوَك، تَحْرُك، تَرَحْلَف.

تلیان

ك: پلیان، پلکیان. [تیته‌لتران، تیو‌چوون]

ف: آلودن، آلوده‌شدن، آگستن، آگشته‌شدن،

آگشتن، آگشته‌شدن، آغشتن، آغشته‌شدن،

جُتَریدن، جُتَره‌شدن.

ع: تَلْطُخ، تَلْطُخ، تَلْطَط، تَضْرُج، تَلَوُث، التَطَاخ،

التطاط

تلیر

ك: گلیر، خلیر. [تلور، گلور]

ف: غلت، غال، تلو، گردیدن، چرخ، سرازیر

شدن.

ع: دِحْرَاج، دَهْوَرَه، دَهْدَه، وَكَّوَكَة، كَرَكْسَة. حذر،

حدور

تلیران-تلان

تلیره‌ویوون

ك: خلیر، ویرون، گله‌ویرون، تله‌ویرون. [تلوزیرونه‌ره]

ف: غلتیدن، غالیدن، تلو‌خوردن، سرازیر شدن.

ع: تَدَحْرَج، تَدَهْوَر، تَدَهْدَه، تَوَكَّوَك، تَكْرَّس،

تَرَحْلَف، اِنْجِدَار.

تلیقان

ك: شلیقان. [تلیقاندن‌ره (ره‌ك) تلیقاندن‌ره‌ی تری.]

ف: شکستن، له‌اندن، چکاندن، له‌کردن. (انگور

مثلاً.)

ع: فَضَخ، اِفْلَاق.

تلیقیگ

ك: شلیقیگ. [تله‌قاره، تلیقاره]

ف: جَکَاک، جَکِیدَه، شکسته، زبون، لهیده،

له‌شده.

ع: مُنْفَضَخ، مُنْقَلَق، ضَاغ.

تلیقیگوه-تلیقیگ

تلیقیان

ك: شلیقیان. (هه‌نگور مه‌سه‌له‌ن.) [تلیقانه‌ره، تله‌قانه‌ره]

ف: لهیدن، لهیده‌شدن، جَکدن، جَکِیده‌شدن،

شکستن، شکسته‌شدن، زبون شدن.

ع: اِنْفِضَاح، اِنْفِلَاق، اِنْهَاج.

تلیقیانه‌وه-تلیقیان

تل

ك: چل. [تله‌تل] [تله (سورتانه‌ی برین.)]

ف: سوزش. (سوزش زخم)

ع: حُرَقَة، اِحْتِرَاق، مَخْ، مَضِیض، تَقْصِيع، تَبْیَغ،

اِحْتِدَام، اِحْمَار.

تلف

ك: تلفار، سلف. [پلته، تلته]

ف: آر، چم، خَرَه، کُزبه، کُسه، کُنْجَاله، کُنْجِیدَه.

ع: عَکَر، نُطَل، شَماج، کُفَل، کُزَب، کُسَب.

تلف

ك: منال، زاروله. [مندال، زارول]

ف: بچه، کودک.

ع: صَنِی، صَنِیر، زَعْلُول، صُنْبُور، وَلِید، طِفَل.

تلفار

ك: ترفال، تلف، سلف. [پلته، تلته]

ف: آر، چم، خَرَه، کُنْجَال، کُنْجَاله، کُزبه، کُسه.

ع: عَکَر، نُطَل، شَماج، کُزَب، کُسَب، کُفَل.

تلف زه‌یتوون

[ك: پلته‌ی زه‌یترون پاش روڤ لیگرتن.]

ف: زیتار، زیتاره.

ع: عَکَر الزَّیْت.

تلف کوئی

[ک: پلته‌ی کونجی پاش رڼد لینگرتن.]

ف: تَخ، کُنْجار، کُنْجاره، کُنْجال، کُنْجاله،
خَرَه‌ی کُنْجه.

ع: کُسَبُ السَّمِسم.

تلف ههنگوړ

ل: پیتس ههنگوړ. [پلته‌ی تری]

ف: اَنگاره، اَنگاله، خره‌ی انگور، پوست انگور.

ع: شَماج، نَمَل.

تلوخ

ل: کارلی. [رومه‌لار او (ژنی بی‌شهرم).]

ف: بی‌شرم، بی‌آبرو، چَغاز. (زن بی‌حیا)

ع: مِنداص، سَلَقَة، ثَرَبَة، سَلِيطَة.

تلوخ

[ل: سبه‌تدی چه‌رمین که سه‌هولی پی‌ده‌یتن.]

ف: یخ‌دان. (سبد چرمی که با آن یخ می‌آرند.)

ع: حَقَص، مِحْفَصَة.

وتنه

تله

[ل: سورتانه‌وی برین.]

ف: سوزش، برافروختن.

ع: احْتِرَاق، احْتِدَام، مَضْن، مَضِیض، تَقْصَع، تَبِیْع،

احْمَرَار.

تله‌تل

ل: زله‌زل، چله‌چل. [سورتانه‌وی برین به هوی پر برون له

کیم، یا کرانه‌وی له‌ش به هوی ناگرمه، به سورتانی شاگر

و ناسنیش ده‌لین: «تله‌تل».]

ف: سوزش، برافروختن. (سوزش زخم از پر

شدن چرک، یا سوزش عضو از آتش، سوختن

آتش و آهن را هم «تله‌تل» می‌گویند.)

ع: احْتِرَاق، احْتِدَام، تَقْصَع، مَضْن، مَضِیض، تَبِیْع.

احْمَرَار.

طیس

ل: تهر، خووسیاگ. [خووسار]

ف: تر، خیسیده.

ع: مَرشوف، مَبْلُول.

طیسان

ل: خورسانن. [نماندن: له ناودا نهرم کردن.]

ف: خیسانیدن، خوسانیدن.

ع: رَشَف، ثَرشِیف، مَقْث، انْقاع.

طیسانه‌وه — **طیسان**

طیسیاگ

ل: خووسیاگ. [خووسار]

ف: خیسیده.

ع: مَرشوف، ثَقِيع.

طیسیان

ل: خورسیان. [خووسان]

ف: خیسیدن، خوسیدن، خیسیده‌شدن.

آب‌شدن.

ع: ثَرَشَف، اِرْتِشَاف، تَمَرُث، تَمَرُث، تَقْوَع، اِنْحِلَال.

طیسانه‌وه — **طیسیان**

طیش

ل: نه‌شکه‌فت، چاک، تره‌ک، دریاگ. هال. [درز، قلیش،

دراو. نه‌شکه‌رت]

ف: شکاف، اشکفت، دَهار، چاک، تَرک.

ع: شَقْ، شَقَب، صَدَع، خَرَق، قَت، لِصَب، فِرْزَة،

شَعِب، شَعْبَة، غَار، کَهَف.

طیشان

ل: شکافتن، درین، چاک کردن. [قلیشان، دادرین]

ف: شکافتن، کافتن، کافیدن، دریدن،

چاک‌کردن، پاره کردن، باز کردن.

ع: شَقْ، شَقَب، صَدَع، خَرَق، قَت، لِصَب، فِرْز، بَج،

قَلَق، قَار، قَای.

طیشیان

ل: دریان، شکافیان، چالبرون. [قلیشان، داداران]

ف: کَفْتَن، کَفِیدَن، کافیده شدن، شکافته شدن،
پاره شدن، دریده شدن، ازهم باز شدن.

ع: تَشَقُّق، انْشِقَاق، انْشِقَاب، انْصِدَاع، انْخِرَاق،
انْفِطَات، انْفِرَاز، انْجَاج، انْفِلَاق، انْفِصَال، انْفِئَاء.
ظَن

ل: هِشْتَن، نَاسْتَن، نَازْتَن، [نیگمران]
ف: گذاشتن، گذاردن، گساردن، هیشتن، هلیدن.
ع: ثَرَك، اِهْمَال.

تَماشا
ل: تراشا، چارینکفتن، روانین، نوارین، ورده و بیرون،
سمرغجه، دین، [سدر کردن]
ف: تماشا، دیدن، نگاه کردن.

ع: مُشَاهَدَة، مُعَايِنَة، مُلَاحَظَة، مُطَالَعَة، سَیَاحَة،
نَظَارَة، رُؤیَة، شَهِود.
تَماشا!

ل: تراشا!، برِوا!، برِوانه!، بنِوار!، بنِواره!، ورده و بره!
[سدر که! (دارپشتهی فرمانه له «تماشا کردن»)]
ف: بپا!، ببین!، تماشاکن!، نگاه کن! (صیغه ی امر
است از «تماشا کردن».)

ع: اُنْظُرْ!، اِرْءَا، لَاحِظْ!، طَالِعْ!، شَاهِدْ!، عَایِنْ!
تماشا کردن - **تَماشا** [اماتای یه کم،] (به معنی اول «تماشا»
است.)

تَو
ل: تَه: راناری که سی دوره می تاکه.
ف: تو.

ع: اَنْت، ک، ت.
تَو

ل: تَوژ، تَوژگ، تَوژک، سَمرتَن، [سَمرتَوژ (تَوژنالی سمر
شید و شتی لهو چمشنه.)]

ف: تو، سَرتو، تاشک، شمه، چرابه، قَمِیاق.
(پرده ای که روی شیر و امثال آن پیدا شود.)

ع: طُهاوَة، دُویَة، طُفَرَة، طُلاوَة، قُشْطَة، کُثَعَة،

هادِر.

تَو

ل: پَهر، پَهل، [رَویه رَه، لَویه رَه، تَوی]
ف: تو، توه، تَه، تاه، توی، لای، پَرَه، پَرده.

ع: وَق، صَفْحَة.

تَو

ل: نَار، [نَاف، نِیو، نِیوان]

ف: میان، تو، توی.

ع: یَن، طَی، عِطْف، ثِنِی، خَل، فِی.

تَو

ل: تَوَم، [تَو (که ده بیژینن.)]
ف: تَخم، منج، دانه، (برای پاشیدن.)

ع: بَذَر، بَزَر، حَب، عَجَم.

تَوا

ل: قَراش، [تَوی (روک: توی گوشت.)]

ف: بَرگ شده، آنجیده، کاردزده، (گوشت مثلاً.)

ع: وَق، شَرَحَة، خَذَعَة، مُتَوَرِّق، مُنْشَرَح، مَوْشَوِّق،
مُتَحَرِّز، مُتَخَذِع.

تَواشا

ل: تَماشا، سَدر، [روانین، گشت]

ف: تماشا.

ع: نَظَر، سَیَاحَة، سَیُوج.

تَواشا

ل: دین، روانین، نوارین، تماشا، سمرغجه، ورده و بیرون،
چارینکفتن، خوئن، [بینین، روانین، خویندنه رَه]

ف: تماشا، دیدن، نگاه کردن، پاییدن، خواندن.

ع: مُلَاحَظَة، مُشَاهَدَة، مُعَايِنَة، مُطَالَعَة، عَیْر، نَظَر،
رُؤیَة، ثَبَصْر، اِبصار، قَراَة.

تَواشا!

ل: تَماشا!، برِوا!، برِوانه!، بنِواره! [سَدر که! (فرمانی
«تماشا کردن».)]

ف: تماشا!، بپا!، ببین!، نگاه کن! (امر است به

تماشا کردن.)

ع: اُنْظُرْ، اِرْءَا، تَبَصَّرْ، عَايِنْ، لَاحِظْ، شَاهِدْ، طَالِعْ

تواشاخانه

ك: تماشاخانه، سهیرانگا. [تیا تر، شان]

ف: تماشاخانه، نمایشگاه، انگامه، بازیخانه.

ع: مَسْرَح، مَنَظَر، مَشْهَد، مَعْرِض، مَلْعَب، مُمَكِّل، مَنَزَمَة.

تواشاگردن—تواشا

تواگردن

ك: فراش کردن. [توی کردنه]

ف: برگ کردن، آنجیدن، تیغ زدن، کارد زدن.

ع: تَوْرِيق، تَشْرِيح، تَخْذِيع، تَحْزِيز، تَشْقِيق، تَقْدِيد، وَشَق.

توانا

ك: تار، تاوشت، تارانشت. [هیز، تاهت]

ف: تاب، توان، توانش، توانایی، تابش.

ع: طَاقَة، قُوَّة، قُدْرَة.

توانا

ك: تاردار، تارشدار، کاری. [کارا، بههیز، بهتاهت]

ف: توانا، تابشدار، کاری، کارگر.

ع: مُقَدِّر، مُطِيق، فَعَال.

توانایی

ك: تار، تاوشت، توانشت، زَر، هیز، گر، برشت. [ززه،

کارایی]

ف: تاب، تابش، توان، توانش، توانایی، توش،

توس، نیرو، چمک، کرکام، تتوه.

ع: طَوَّق، طَاقَة، قُدْرَة، قُوَّة، وَسْع، اِسْتِطَاعَة، جُهْد، جَدَة.

تواناشت—توانایی

توانین—توانین

توبه

ك: گه پانهوه، بازگشتی، په شیمانی. [گه پانهوه، په ژیرانی]

ف: مول، پَنت، پَتَفَت، بازگشت، پشیمانی.

ع: تَوْب، نِيَاب، اِنَابَة، نَدَم، نَدَامَة، تَوْبَة، اِسْتِغْفَار،

رُجُوع.

توبهبردو

ك: توتو، پهره پهره. [لولو، توی له سر توی]

ف: توبرتو، لابلرا، تابرتا.

ع: مُتَوَرِّق، مُتَصَفِّح.

توب

[ك: نامرزی گهری گولله هاریشن]

ف: توب، دنگ، دیگ، کشکنجیر.

ع: مَدْفَع، طُوب.

وبه

توب

[ك: ندو توبی که مندالان ورزشی پینه کن.]

ف: توب، گو، سرگل. (توبی که بچه ها با آن

ورزش کنند.)

ع: كُرَة، طَابَة.

توب

[ك: تاقه، توبی پارچه]

ف: پروند، پرونده، لت، لخت، شوله، شله.

ع: رَزَمَة، كَارَة، طَاقَة.

توب نکرده

[ك: توب تافان، توب هاریشن]

ف: توب در کردن، شلیک توب.

ع: ضَرْبُ المِدْفَع.

توبان

[ك: توبین، فتوبین]

ف: توب بازی، گوبازی.

ع: مَقَط، كَرَو، كَرِي، لَعِبُ الطَّابَة.

توبان

ك: کوشتن، لیدان. [ته می کردن (لیدانی زرد).]

ف: زدن، (زدن زیاد)

ع: ضَرْب، نَحْف.

توپانئن

ك: مرانن، كوشتن. [سكهت كردن (مراندنی گيانداري

ناپاك، وهك: سهگ.]

ف: كشتن، ميراندن، (چيزه‌های نجس مانند

سگه)

ع: اعدام، اِتلاف، اِماتة، قتل.

توپتاپو

[ك: نهر گزچانه‌ی له گمه‌دا له توپي ددهن.]

ف: پهنه، توپ‌تاب، توپ‌انداز.

ع: طَبْطَابَة.

توپچی

[ك: توپ ته‌قین.]

ف: توپچی، توپ‌انداز.

ع: مِدْفَعِي، طُوبَجِي.

توپوز

ك: گوز، كوتك، [گوزپال]

ف: توپوز، چُماق، كُتَك، گُز.

ع: قَضِيب، عَمُود، مِقْمَعَة، جُرْز، دَبُوس.

وینه

توپقال

[ك: توپین، توپقارین]

ف: توپبال، فوتبال.

ع: كَرِي، نَعْبُ الطَّابَة.

توپلاخه

[ك: توبه‌ل (توبه‌ل ناسا).]

ف: گلوله، (گلوله مانند).

ع: كُتْبَة، مُلْبَة.

توپلاخه‌ی جوجه

[ك: پویه‌ی كلك.]

ف: سَر دَم.

ع: مُلْب، مُلْبَة.

توپوخ

ك: سهرنگری، ساقه، [رِهت بردن، هه‌له‌نگوتن («توپوق»

و «ساقه» دوروشی تورکین.)]

ف: اَشْكُوخ، سَكْتَنْزِي، توپوق، ساقمه.

(«توپوق» و «ساقمه» هر دو ترکی هستند.)

ع: عَشَار، عَشَر.

توپه‌ل

لا: هَوْبَة. [توپ* یا به‌فری به دست خپرکراو.]

ف: توپال، توپال، توفال. (گلوله‌ی برف یا گل*.)

ع: جَعُو، كُتْبَة، لِبَقَة، توفال.

توپه‌له‌شهری

ك: هَوْبَة لَان، هَوْبَة له‌شهری. [شهره‌توپه‌ل، شهره‌مه‌فر]

ف: توپال‌بازی، برف‌بازی.

ع: مُكَائِبَة، مُنَاجَة، مُجَاعَة.

توپیک

ك: مرداروبوگه. [توپيو، مرداروبو (مردوی گيانداريك

كه گوشتی ناخوریست.)]

ف: مردار. (مرده‌ی حیوان حرام.)

ع: مَيْتَة، جَيْفَة، نَافِق، طَفِس.

توپین

ك: مرداروبوون. [مردار بوونه (مردنی ولاخ، سهگ و

نازه‌لی له چه‌شنه.)]

ف: مردارشدن. (مردن الاغ، سگ و امثال آن.)

ع: تَلَف، طَفِس، طَفُوس، نَفُوق، تَجِيف.

توپین

ك: خَوْبِین، داخَوْبِین، لِنَخَوْبِین، تِنَخَوْبِین، هه‌ره‌شه‌کردن،

ترسانن، غورشت‌کردن. [گه‌فین، گوره‌شه‌کردن]

ف: توپیدن، غُرییدن، غُذیبیدن، غُرش‌کردن،

غُرش‌کردن، شاخ‌شانه‌زدن.

ع: ذَمَر، تَذَمَّر، تَغِیْظ، تَشَدُّد، تَهْدِید، اِبْرَاق.

توپو

ف: اَسْپَرزَه، تَحْم سَفید، اَسْبَغُول، اَسْبَغُول،
اَسْفِیوس، اَسْفِیوش، سِیْبوس، سِیْبوس،
سِیْبوس، سِیْبوش، ساپوس، اَسْپِیوش، منگو،
بَنگو.

ع: اَلْقَلَّةُ الْمُبَارَكَةُ، بَزَقُونا، اسفَرزَه.
توخمه

ك: خه مِهَره. [بیته لا، گرفت (نه خوشینکی به نابازگه.)]
ف: تَحْم، تَحْمه. (مرضی است معروف.)

ع: بَشْم، بَغْر، زان، هِیضَه، ثُخْمَه.
توخن

ك: قَهَره، قَهَرخه، نَمَزِیك، دَنْ. [نزیکی، مخون]
ف: گُرد، نَزْدِیك.

ع: حَوْل، قُرب.

نوده رنق - تَوَر
تور

ك: گه گِیج، زوانگیر. [لاله پته، زمانگر]

ف: گُنگلاج، تاتا، تَلَنده، تَمَنده، تَمده، هاكره،
هاكله، زَبان گیر.

ع: اَلْكَنْ، قَدَم، عَی، عَیْی، حَصِر، حَصِیر، حَصُور،
ثاتاء، فافاء.

تور

ك: جَوْنِگ، لَوْت گرتن. [فلس برون، لوت کردن]

ف: تور، تول، رَم، سَهست.

ع: فِرَك، رَم، كُوف، اُنُوف، قَهْر، غِیظ، تَشْمُخ.

تور

ك: دار. [نامرازیکی راوكرده. (تَپری ماسی گرتن.)]

ف: تور، دام. (دام ماهی گیری)

ع: شَرَك، شَبَكَة، مِجْرَقَة، طُور.

وینه

تور

[ك: پارچهدی شاش چنرا.]

ف: تور. (پارچه ی زنبوری)

ع: شَف.

تور

ك: تَوَخس. (قاتر تور.) [چه موش، به یدس]

ف: تور، چَموش، رَموك.

ع: شَمُوس، شَمُوص، صَعْب، شارد، شامس.

توراخ

ك: خِیگ، خِیگه، ته جهره. [هیزه (توراخی ماست.)]

ف: سَجَك، خِیگ، توراغ، دوراغ. (خِیگ ماست)

ع: سَقاء.

توراغان

ك: تَوْرَاخان. ته جهره. [ده فَرَك كه توراخی ماست ده خنه

ناری و خه لکی رهمه کی به مانای توراغیش به کاری

دهینن.]

ف: كِیْفَر، توراغدان، دوراغدان. (تغاری كه

توراغ ماست در آن گذارند. و عوام بر توراغ

هم اطلاق کنند.)

ع: مِرْكَن، وَطَب، رَق، سَقاء.

وینه

تورانش

ك: تالَر کردن، رهمانن. [زیر کردن، بیزاندن]

ف: تورانشدن، تولانشدن، رماندن، رَم دادن،

سَهستاندن.

ع: تَكْدِیر، تَنكِیف، تَانِیف، تَشْمِیخ، تَغْیِیظ، اِسْنام.

توروت

[ك: شَتِیك كه خِیْرا ده شَكِیت]

ف: ترد، شكننده.

ع: قَضَم، قَضِیم، قَصِیم، قَصِیم، نَدِر، هَش.

تورنوركاو

ك: جهره تار، ناروکی. [ههر شتیکی تهر و ترار.]

ف: تر، آبکی. (هر چیز تر و آبکی را گویند.)

ع: رَقِیق، مانع.

تورنه مال

ك: ترشیات (پیداوِستیهِ کانی ترشی، وهك: خه یار،

بیبهَر، باینجان، کهروز، هفته بیجار و ...)

ف: آچار، بُنْجَل، بُوارد. (ترشی آلات از قبیل:

خیار، بیبار، بادمجان، کرفس، بیوزا، آنبه، هفته

بیجار و ...)

ع: حُمَاضَة، حُمُوضَة.

تورشیگ

ك: گدِیگ. [ترشار، گه نیو(شروتی و کالدهك که زَرز

مابهَره و ترشابن.)]

ف: آب خُست، آب زُرفت، ژَفیده. (هندوانه و

خریزه که زیاد مانده و ترشیده باشد.)

ع: مُتَحَمَّض، فاسِد.

تورشیگ

ك: ناچاو تورشیگ. [ناچاو تال، روگرژ]

ف: تُرش رو.

ع: عَبُوس، تُرش، قُطُوب، سَیُّئُ الخُلق، بَسُور،

بَسُول، ...

تورشیان

ك: مه لَهان. [پنگه یشتنی هور.]

ف: تُرشیدن، ژَفیدن.

ع: تَحَمُّض، مُضُور، تَخُوضَة.

تورشیان

ك: بَرُکردن. [بَرُن ناخوش برون (وهك: ترشانی همناسه یا

گه ده.)]

ف: تُرشیدن، ژَفیدن، بو پیدا کردن. (نَفَس یا

معه)

ع: تَعَمُّر، فساد.

تورشیان

ك: ناچاو تورشانن، دژ کردن. [رو گرژ کردن]

ف: تُرش رو شدن، روبه هم زدن.

ع: قُطُوب، بَسُور، بَسُول، عَبُوس، سُهُوم، کُلُوح،

ك: لاپا، لاپان، توننه، لیتزایی. [سه ره لیتز (سه ره خوارکی

لدار.)]

ف: لیززی، لیزگاه، سرازیری. (که ریگ داشته

باشد.)

ع: مُنَحَدَر، حَدَر، حُدُور، حادور، حُدراء، مَزَلَه،

مَزَلَجَة.

توریه

[ك: توغرا: جزره نشانده کی وهك: مَور و نیمزا رایه که

له نامدی پیاوگه وران و له سکه ده درا.]

ف: چَرغان، پَنش، کمانچه.

ع: طَرَه، طَغری، طَغراء.

وینه

توروش

ك: تون، تیژ. [ترش]

ف: تُرش، تَنَد.

ع: حَامِض، حَاد.

تورشانن

[ك: ترشاندن، ترش کردن]

ف: تُرشاندن، تُرشانیدن.

ع: اِحْمَاض.

تورشکه

ك: ترشینهك. [ترشوك (گیاهه کی به ناربانگه.)]

ف: تُرشَك، تُرشه، تُروشَه، تُرشینَك. (علفی

است معروف.)

ع: حَمَاض، حَمِیض.

وینه

توروش و شیرین — میتخوش

تورشی

ك: توننی. [ترش (تامی ترش.)]

ف: ترشی، تَنَدی. (طعم تُرش)

ع: حُمُوضَة.

تورشی

قَبِط، تَجْهَم، تَرْوِي، تَقْبُض، تَكْرُش، اِكْفِهَرار،
اِشْمِيزان، تَقْيِيض. (الوجه)

تورشی سافکر

ك: پالوانه، كلاويزگه. [ترشی پالتر]

ف: ترشی پالا، ترشی سافكن، پالونه، پالوانه،
پالاون، پالوان، پالا.

ع: غَلَل، مِصفاة.

وینه

تورشینه ك — **تورشكه**

تورفه

ك: تازه، قدشدنگ، شیرین، كه میافت. [نایاب، دانسته،
سه یروسه مده]

ف: نَغَر، بولندجك، بُلْگَنجَك، بَلْک، زیبا، کمیاب.

ع: طُرْفَة، طَرِيف، عَجِيب، مُضْحِك.

تورفه تولعهین

ك: ترووكه، چاوترووكاثن، چاوترووسكاثن، چاوبه یه كانیان.
[لینكدانی پیلو]

ف: رُغْنَك، چشم زدن.

ع: طُرْفَةُ الْعَيْن.

ع: ثَرْك، وَدَع، وَنَر.

تورك

[ك: نه توره یه كن.]

ف: تُرْك، تُرْكَمَن، تَمُود.

ع: تُرْك.

توركمان

[ك: نه توره یه كن.]

ف: تُرْكَمَان، تُرْكَمَن، تَمُودان.

ع: تُرَاكِمَة.

توركه ش

ك: تیركیش، تیردان، کیش. [هه گبه ی تیر.]

ف: تِرْكَش، تیرگش، کیش، شَغَا، شَغَاه، شَقَا،

شگا، شگاه، خُوله، تیردان.

ع: جَعْبَة، وَفَضَة، كِنَانَة، رِبَابَة، قَرَن، جَلِيف.
وینه

تورمه

[ك: شالی کشمیری: جوړه شالیکي به نایوانگه.]

ف: ترمه، شال کشمیری.

ع: كَشْمِيرِي.

تورن — **هرجینگان**

تورومبا — **تولومبا**

تورومنه

ك: هه له كه، هه له كه سه ما. [مشك گره، تورمه]

ف: تَرُمَتَا، تَرُمَتَاي، سَنَگَك.

ع: جَلَم، يُوِيُو.

تورونج

[ك: له بزینه یی]

ف: تَرُنْج.

ع: مُعَيِّن

وینه

توره

ك: پاسار. [جوړه گوتسوانه یه كه.]

ف: طُورَة. (نوعی تابوک است.)

ع: مُخَارَجَة.

وینه

توره وان

ك: ماسیگیر. [نور كه یی به تور ماسی راو ده كات.]

ف: دامسی، دامیار، دام افكن، ماهی گیر،

ماهی فروش.

ع: جَرَّاف، صَيَّاد، سَمَّاك.

توری

ك: گه یگیر. [لاله په ته یی]

ف: گنگلاچی.

ع: لَكَن، رَهَة، لَجَلَجَة، ثَمَثَمَة.

توریان

ك: جونگ کردن، لووت گرتن. [قه لس برون، لووت کردن]

ف: توریدن، تولیدن، رَمیدن، رَم کردن.

ع: قَهَر، نَكف، رَم، فِرک، سَام، سَام، اَنف، تَشْمُخ، تَنْفَر، سَخَط، اِغْتِیَاض، سَخَط.

تَوَز

ل: تَم، گَرد، گَردان. [تَه پوتَوَز]

ف: رَشَت، گَرد.

ع: نَقع، رَهج، مَوَر، رَغام، عَجَاج، غُبَار، غَبَاء، مَبَاء، مَبَاب، عُکَاب، عُکُوب، قَتَام، عَفَر، سَبِيه، قَضَض، قَتَان، هَبِج.

تَوَز

ل: کَم، نَخْت. [تَوَز قَال]

ف: کَم، کَمَاس، دَید، اَنذَک.

ع: قَلیل، رَزَه، نَزَر، نَزَر، نَزیر.

تَوَزَال

ل: کَم، نَخْت. تَوَزَال. [تَوَز قَال (تَوَزی ورد و ناسک.)]

ف: کَم، کَمَک، اَنذَک. (گَرد نازَک.)

ع: قَلیل، نَزیر، قَضَض، عَفَر.

تَوَزَاوِی

ل: تَوَزَاوِین. [خَوَلَاوِی]

ف: گَرد آلود.

ع: مُغْبَر، مُغْبَر.

تَوَزَاوِین - تَوَزَاوِی

تَوَز کَرْدَن

[ل: تَه پوتَوَز یه ریا کردن.]

ف: گَرد کَرْدَن.

ع: اِغْبَار، اِعْجَاج، اِثَارَه، مَوَر، اِرْهَاج، اِهْبَاء، اِهْبَاب.

تَوَز کَرْدَن

ل: دَوَزَن دَان. [جَوین دَان (نَیدِیَمَه.)]

ف: بَدگِفْتَن، بَدگَوِی، پَرخَاش کَرْدَن. (کَنایه

است.)

ع: شَتَم، سَب، فُحْش، نَقع، اِرْهَاج، غَضَب.

تَوَزَلَانَه

ل: تَوَزَال، کَم، نَخْت. قَنچَکَه، قَرْتَکَه. [تَوَز قَال]

ف: کَم، کَمَک، اَنذَک، تَک.

ع: قَلیل، نَزیر، مَرْجَاجَه.

تَوَزَن - تَوَزَاوِی

تَوَزِی

ل: کَم، نَخْت، تَوَزَالِی، تَوَزَلَانَه. قَنچَکَه. قَرْتَکَه. [تَوَز قَالِیْک]

ف: کَم، کَمَک، اَنذَک، تَک.

ع: قَلیل، نَزیر، قَلیل.

تَوَزِی لَوِیَه لَنَاسِی

[ل: هِیچِی نِه. (نَیدِیَمَه لَه نَداری.)]

ف: گَردِی از او بَر نَمی خِیزد، چِیزِی نَدارد.

(کَنایه است.)

ع: لَا فَائِدَه فِیه، مَا فِیه شَیْءٌ، لَا یَتَرَشَّحُ مَعَهُ نَدِی.

تَوَسِج

ل: نَوَیْک. [یَدِک بَدش لَه نَوَیْک.]

ف: نَه یَک، نَه بُوَدَه.

ع: تَوَسِج.

تَوَسِی

[ل: گِیایَه کی بَدنارِیَنگی دِر کَایَه.]

ف: زَوَلَه، تَوَسِی. (عَلَفِی است مَعروف خَارِدَار.)

ع: عُکُوب.

وِیَنَه

تَوَسَمَال

ل: دِیَوَانَدِر. [پِشَمَوَا، پِشَمَنَگ]

ف: پِشَمَوَا، پِشَمَنَگ، تَوَسَمَال.

ع: مُقَدَّمَا، مُطَاع، رَئِیس، جَسُور.

تَوَشَه

[ل: تَوِشَر]

ف: تَوَشَه، پَدَرزَه، پَدَرزَه، پِیرزَه، پَرَوَازَه، بَرَوَازَه،

پَدَمَه، پَدُورَه، رَاه آوَرَد.

ع: زَاد، زَلَه، سَفَرَه، کُفِیَه، رَاحِلَه.

تۆشەبەرە

ك: تۆشەدان، چارەكە، سۈرە. ھەوانە. [تۆشۈبەرە،
تۆشۈردان]

ف: تۆشەدان، پەدەدان، رومال.

ع: خۇرب، جىراب، سۇوان، سۇق، سۇقۇت، مېزۇد،
مۇزادە، مۇمىلە.

تۆشەي دەۋرىش

[ك: ئەر خواردەنەي كە ھەژاران لە مېۋانېشە گىشەيە كاندا
دەيەنە نەر دەسەل و دەيەنە.]

ف: قۇلۇز، قۇلۇزىگ، (خۇراكى كە گىدايان در
دەۋتەھەي عەمۇمى مېان دىستەمال كىردە بېرىند).

ع: مۇمىلە، ئۇمىلە، خۇتەمە.

تۇغرا-تۇرپە

تۇغيان

ك: سەركىشى، سەركىشان، تۇغيان، سەرهان، كەفەرىش.
[سەربىزى، ھەلچەن]

ف: سەركىشى. بالا آمدن، از سر رفتن.

ع: طۇغيان، قىغسان، مۇد.

تۇف

ك: كىرپە، تۇفان، بادىرە. [كىرپە (با و سەرمەي سەخت).]
ف: توف، دىمە، قۇنجا، آزرخىش. (باد و سەرمەي

سەخت)

ع: زۇبە، تۇف، تۇفان.

تۇف

ك: تاف، تۇيان. [ھەرىت (ھەرىتى لارى).]

ف: توف، زور، تۇندى. (توف جوانى)

ع: شىدە، مۇغە، مۇغە، قۇرە، عىقۇوان، طۇغيان،
طۇغوان.

تۇفالى

[ك: تۇفالى (تۇشەي تەنكى مەس كە لە كاتى چە كوش
لەيداندا دەۋرىت).]

ف: توبال، توپال، توفال. (پوست مەس كە از

چەكش پەس مەدەد).

ع: قۇسائە، سۇخائە، تۇبال، تۇبالۇلئۇحاس.

تۇفالى

[ك: قۇرى پەتەر كە لە سەرمەيچى خانۇرى دەدەن و كاگلى

بە سەردا دەسەن.]

ف: سۇفالى، توبال، توپال، توفال. (گل سەفت كە

بە سەقف خانە مەي زەند و كاگىل روى آن
مەي مالىند).

ع: طوفال، توبال.

تۇفان

ك: توف، كىرپە، بادىرە. [بادىرە (گەردە لورل).]

ف: توف، دىمە، قۇنجا، آزرخىش، شورش، بادلىمە،

توفان. (تموج هوا)

ع: انقلاب، عاصفە، طوفان.

تۇفان

ك: فەرتىشە، شەنە. [بۇزان (فەرتەنە و گەرداۋى دەريا).]

ف: كولاك، كولاپ، توفان، آشوب، شورش.

(تموج دريا)

ع: مور، انقلاب، طوفان، تموج.

تۇفانە

ك: پەخشە، مېشورلە، ھوررە. [پېشكە]

ف: پېشە، نارەدە، سارخك، سارخك.

ع: بق، بعوض، خەموش، بىرغش، قۇساقس، نامۇسە،

بەۋسە.

تۇفە-كىرپە

تۇفەنكىچى

ك: تېرەنداز. [تېرەھار، چە كدار]

ف: تۇفەنكىچى، تېرانداز.

ع: كوكب، شەرىطى، زىيانىيە.

تۇفەيلى

[ك: مەشەخۇر، لارىگە (كەسەك كە دىۋا مېۋان

ده‌کهریت.)]

ف: اَنگِل، ایرِمان، بَشْتام، بَشْتانَم، ناخوانده.

(کسی که تابع مهمان بشود.)

ع: راشین، طُفیلی، ضیفَن، معافِر.

تَوْفِین

ک: کَریَوه‌کردن، بادَوه‌کردن، [بادَوه کردن (با و سرمای سه‌خت.)]

ف: توفیدن، دمیدن، شورش کردن. (باد و سرمای سخت)

ع: عُصُوف، اِنقلاب، طَوَقان.

تَوَقَّاتِن

ک: ترسانن، تره‌کائن، [مه‌ترسی خسته‌بهر.]

ف: تَرَساندن، ترکاندن.

ع: اِرِعب، اِرِزاع، اِخافَة، تَهَیْب، اِغلاق، اِرِزان.

تَهویل، اِرِجاع، اِیجال، اِذعار.

تَوَقَّاتِن

ک: تره‌کائن، درگا‌دان، [تدقاندن (تره‌کاندنی برین، چار یا ده‌فر به هوی ناگروه.)]

ف: شکستن، تَرکاندن، تَرَقاندن. (ترکاندن زخم یا چشم یا ظرف از آتش.)

ع: فقا، دَاط.

تَوَقَّیان

ک: تریان، [تَوَین، ترسان]

ف: ترسیدن، ترقیدن.

ع: رُعب، رُعب، قُرْع، خَوْف.

تَوَقَّیان

ک: تره‌کیان، تره‌کین، [تدقین (تره‌کائی برین، یا ده‌فر به هوی ناگروه.)]

ف: شکستن، ترکیدن، ترقیدن. (ترکیدن زخم یا ظرف از آتش.)

ع: تَقَفُّ، اِنفِقاء، اِنفِضاخ، اِنفِتاح، اِنفِجار، ثَبَر.

تَجَوُّج، اِنشِقاق، اِنصداع، اِنسِلاع، اِنفِلاع، اِنشِراث،

اِنفِقاس، اِنفِقا، اِنفِقا، اِنفِقا.

تَوَقَّیان

ک: توف، تاف، کده‌پرِژ، سدره‌هاتن، زور‌ه‌اوردن.

[هدل‌چرون، سرپرِژ کردن]

ف: توف، زور آوردن. بالا آمدن، سرآمدن. ازسررفتن.

ع: طُغیان، طُغوان، غُلوان، غُلواء، غُلواء، غُتْوان،

شِدَة، هِیجان، مَوْعة، مِیعة، قَوْران، قَوْرَة. تَغْلِب.

تَوَقَّیان — [تَوَقَّیان] (مانای یه‌کدم و دورم.) [به معنی اول و دوم «تَوَقَّیان» است.]

تَوَك

ک: نوک، نیش، سهر، [تیژائی سهری هدر شتیک.]

ف: تَک، نَک، نوک، نیش.

ع: رَاس، شَوک.

تَوَك

ک: توکل، پوس، پیس، [تَوِکل، پیست (پیستی درخت یا میوه یا نه‌ندامی لَش و...)]

ف: پوست، (پوست درخت یا میوه یا اعضای بدن و غیر آن.)

ع: قشر، لِحاء، نَجَب، جِلد، غِشاء.

تَوِکَل

ک: پوس، توک، [پیست، تَوِکَل] (پیستی گویش و همنار و بادام و کاله‌لا.)

ف: پوست، سُپال، سُفال. (پوست گردو، انار، بادام، خربزه)

ع: قِشر، قِرف، قِلف، سَنَف. ذِواء، خِباء، لِحاء. قُنْیع، قُشارَة.

تَوِکَل

ک: پوس، توک، قوژاخه. چه‌تووک، [پیست، تَوِکَل] (پیستی خاشخاش، همنار، برنج، گدخم، په‌موو، چرو...)

ف: گوزه، غوزه، سُپال. (پوست خشخاس، انار،

برنج، گندم، پنبه، شکوفه و امثال آن.

ع: کُم، خَرِیْطَةُ، جُمْرَةُ، قُنْبُع، خِباء، قُشَارَةُ، خُسَالَةُ.

توکل خاشخاش

ل: کرکه نار. [به ری گیایه که بز درمان به کار دیت.]

ف: گوزه، غوزه، کوکنار، نارکوک، نارکیو.

ع: رُمَانُ السُّعَال، خَرِیْطَةُ الْخُشْخَاش.

توکل و گرتن

ل: توکمرگرتن. [توکیکل دامالین (روک: توکیکل گرتنه ری درهخت.)]

ف: پوست کندن. (درخت مثلاً.)

ع: لَحِي، قَشْر، نَقْف.

توکل هه نار

[ل: توکیکل هه نار]

ف: سَیَال، سَفَال، نَاسِیَال، نَارِسِیَال، نَارِپُوسْت،

پُوسْت انار، نَارِسَفَال.

ع: قَرَفَةُ، قَرَفُ الرُّمَان، قَشْرُ الرُّمَان.

توکل هیتکه

[ل: تریکیکل هیتک]

ف: پوست تخم.

ع: قَیْض، کَرِش، کَرِغِی، قُوب، قَشْرُ الْبَیْض.

توکل ههوله

ل: پَرس ههوله. [بیست نارلاری.]

ف: پوست آبله.

ع: غَضَنَةُ، غَضَنَةُ.

تولوو

ل: هه لاتن، هه لهاتن، ده هاتن. [دهرکهوتن له ناسزه.]

ف: دمیدن، برآمدن، درآمدن.

ع: طُلُوع، شُرُوق، ظُهور.

تول

[ل: توله (جوزه گیتی راه.)]

ف: توله، یوز. (نوعی از سگ شکاری است.)

ع: ضِرُوب، قُطْرُوب.

تول

ل: تهر. (تهروتول) [تراو (له گهل «تهر») به کار ده بریت:

تهروتول.]

ف: تر. (با «تهر») استعمال می شود.

ع: رَقِیق، مائع.

تولاش

ل: تولاشه. دمه ترشته. [تهله زم، تهلاش]

ف: خاش، خلاشه، تراشه، رتد، رتده، دم تیشه.

ع: نُخَاثَةُ، خُرَاطَةُ، بُرَايَةُ، نُجَارَةُ، جُرَازَةُ، خُشَارَةُ،

خُسَالَةُ، نُسَالَةُ، كُسَارَةُ.

تولاش

ل: توکل دار. [توکیکل درهخت (که لیکرایسته ده.)]

ف: پوست درخت. (که کنده باشند.)

ع: قَرَف، لِحَاء، قُشَارَةُ.

تولاشه ← تولاش [هه ردهر ماناکه.] (به هر دو معنی.)

تولومپا

ل: تورومپا. [یه مپ، فیچقه]

ف: ناموس، تلمبه.

ع: مَضْحَةُ، طُمْبَةُ.

تولونگی

ل: بیشه رم، بی تارپو، لوتی. [بیعه یا]

ف: تُلَنگی، کُلَنگی، لوتی، بی شرم، بی آبرو،

بی باک. نیزه باز.

ع: داعِر، فَاجِر، بَذِي، شَرُور، أَخَاذ، طَمَاع، لُوطِي.

توله

ل: قهره ری، پاداشت. [قهره ریو، حدق سندنه ده]

ف: سزا، داشاد، داشن، پاداش، کیفر.

ع: جَزَاء، تَلَاي، تَدَارُك، جُبْرَان، قِصَاص، اِنْتِقَام.

عَوض، رَمَص.

توله ک

[ل: کاتی وهرینی په ری باز و بالنده کاتی تر.]

ف: تولک، کُریز، کُریزه، کُریج، کُریغ، پُریزی، پُریختن. (هنگام پُریزی باز و سایر طیور.)

ع: ائسال، ائحسار.

تولهك کردن

[ك: توك روتدن]

ف: تولک کردن، کُریزه کردن، پُریختن

ع: ائسال، ائحسار.

تولهكه

ك: پهن، پدپكه مه لیچكانه. [کولیره چهره]

ف: پنیسک، پنیسه، هوره، نان کلاغ،

آفتاب گردک.

ع: خُبازی، مُلوکیه.

وینه

تۆم

ك: نارکه. [نارک: دهکی نار میوه.]

ف: تخمه، تخمک.

ع: حَب، عَجَم.

تۆم

ك: تۆ، دان. [تۆ (که دهیژتین).]

ف: تخم، منج، دانه. (که می پاشند.)

ع: بَذَر، بَزَر.

تۆم

ك: تۆم، تۆم، [ره چولهك، تۆمه، نهژاد]

ف: تخم، تخمه، دوده، نژاد.

ع: بَذَر، نُطْفَة، نُسَل، نُسَب، سِلْسِلَة.

تۆمانه

ك: باجمان فدرنگی. [تدمانه]

ف: تومات، توماتیز، بادنجان فرنگی.

ع: بَنْدُورَة.

وینه — باجمان فدرنگی

تۆمار

ك: لورله. دريژدار، پيچياگهوه. [نوسراوی دريژي]

لورله دار.)

ف: تومار، لوله، پیچیده. (نوشته ی دراز)

ع: طُوی، نَرَج، طُومار، طامور.

تۆم بی ههنجیر — کَرَنگ [مانای دروم.] (به معنی درم.)

تۆم پیاز

[ك: تۆی پیاز]

ف: تخم پیاز.

ع: قَرَح.

تۆم له ره تیزه

ك: خهردهل. [خهرته له]

ف: سپندان، اسپندان. (تخم تره تیزک)

ع: حُرَف، حَبُّ الرِّشَاد.

تۆم قاضی

[ك: تۆی کاژله، تۆی شلی که بو رهنگ کردن به کار

دهیتریت.]

ف: خسک دانه، تخم کاژیره.

ع: قُرْطُم، قَرْطُم.

تۆم کوولهكه

[ك: نارکه کووله که]

ف: تخمه، تخمک، تخم کدو.

ع: حَبُّ الْقَرَع.

تۆم کوولهكه

[ك: کرمی شری: کرمیکه له ریخوله دا دهژی ر جاران به

نارکی خاری نارکه کووله که دهرمان ده کرا.]

ف: کدودانه، کرم یمینه.

ع: حَبُّ الْقَرَع، دَوْدُ الْمَعِدَة.

تۆم کول

[ك: تۆی گول]

ف: کللیک، تخم گل.

ع: بَزَر الْوَرْد.

تۆمه

ك: تۆم، دان. [تۆ، دانه]

ف: تخم.

ع: بَرز، حَبّ.

تَومَه‌دان

ل: مَنالْدان، [بزدان]

ف: بچه‌دان، زهدان. (← مَنالْدان)

ع: رَحِم، مَشیمَة.

تَومَه‌دانه

ل: داردان، باغله. [خمتلگه (جینگایه‌کی کاتیه که توری تیندا ده‌چیتن تا ده‌یتنه نهمام).]

ف: نَخیر، نَخیز، تَخمدان، دانه‌دان، داردان.
(جایی که در آن برای نشا تخم بکارند.)

ع: مَشْتَل، مَشْتَلَة، مَغْرِس، دَنْدَانَة.

تَومَه‌ز

ل: تَومَه‌ز، تَومَه‌یَز، [تومەس، تَومَه‌لی]

ف: تو نگو.

ع: وَ. (واو حَالِيَة)

تَومَه‌ز

ل: تَومَه‌ز، تَومَه‌یَز، [تومەس، تَومَه‌لی]

ف: تو نگو.

ع: وَ، وَلَا تَقُلْ، (اِنَّهٗ ...)

تَومَه‌یَزه ← تَومَه‌ز

تَون

ل: سَفَت، سَه‌خت، [پتو]

ف: سَفَت، رَفَت، سَخَت، تُند.

ع: غَلِیْظ، مُصَمَّت، مُلْتَك، مُحَكَم، مُبَرَم، قَرَص،

صَلَب، مَتین، مَریر، شَدید، شَبیع، صَفِیق، وَفِیق.

تَون

ل: دَوَخ، [تورن (وَه: تامی بیهر).]

ف: تند، دُژن، دُژند، تیر، رَفَت، گَزنده، سوزنده.

(طعم فلفل مثلاً.)

ع: حَرِیف، حَامِز، (فَح)

تَون

ل: تَوش، گَژنه، تِیژ، [توش (وَه: تامی سرکه).]

ف: تُند، تُرش، سوزنده، گَزنده. (طعم سرکه

مثلاً.)

ع: حَذِی، حَامِض، حَازِق، ضَارِس، قَارِص، لَازِع،

کَای، حَدید.

تَون

ل: نَالَوژ، شِیت، تَوش، رَوش، تَورِیه، زَویِر، [مَروئی نەسازار.]

ف: تُند، آلیز، آلوس، نُژند، آلفده، ژبان،

خَشم‌گین، خَشم‌ناک، خَشم‌آلود، دُژ‌آلود،

دُژ‌آهنگ، دُژ‌آگاه، دُژ‌خو، دُژ‌کامه، درشت،

سَه‌م‌گین.

ع: شَرس، شَکس، مُعَضَد، غَضُوب، غَضِبَان،

طَائِش، مُتَغَیْظ، مُتَنَفِّط، مُزْمَج، شَریر، شَدید

الْعَرِیکَة.

تَون

ل: تِیژ، گَورج، چابوک، کرژ، [چالاک]

ف: تند، تیز، تَجا، دُژند، خَوند، چُست، چابُک،

چالاک، وَش‌کرده، زَرن‌گ، شَتابان.

ع: جَلَد، جَلید، سَرِیع، سَعور، نَکَط، شَدید، قَعَطَل،

حَدید.

تَون

ل: تَونه، لَیژ، لَیژایی، [سَه‌رو‌خوارکه]

ف: تند، لیز، سَرازیر، سَراشیب.

ع: مُنَحَدِر، مُنَخَفِض، مَزَلَة، حَذَر، حَدَوِر، حَادَوِر،

حَدراء، مَزَلَجَة، مَزَلَقَة، مَبُوط.

تَون‌بوون

ل: نَالَوژ‌بوون، تَورِیه‌بوون، [نَالَوژان، قەلەس بوون]

ف: تُندیدن، آلف‌دن، آلیخ‌تن، تند شدن،

پرخاش‌کردن، خَشم‌کردن، خَشم‌ریختن.

ف: تندکردن، سفت‌کردن.

ع: شَدَّ، احكام، ابرام.

تونیانه‌وه

ك: توژیانه‌وه، کاریانه‌وه. [توژیانه‌وه، برژانه‌وه]

ف: تَنَدیدن، سوختن.

ع: تَحَرَّف، اِكْتَوَاء.

توو

[ك: توت، تفی]

ف: توت، تود.

ع: فُرُصاد، توت، توٹ.

تووبه‌ره

ك: تووره‌كه، تویمبه‌ره. [تویرین (توره‌كه‌ی توو).]

ف: تخمدان. (توربه‌ی تخم)

ع: مِبْدَرَة.

توونانین

ك: دواش، سهرمه‌رنیان. [هینانه‌قسه، وه‌قسه‌هینان]

ف: به‌سخن آوردن، سربه‌سر گذاشتن.

ع: تَكْلیم.

توونك

ك: توت‌ه‌كوله. [بیچوه‌سگ، توت‌ه‌له]

ف: توله، توله‌سگ.

ع: جرو.

توونم

ك: توتوم، سماق. [داری ترش.]

ف: تَتَم، تَتَری، سماق.

ع: لَشْ، عَرَبْ، طُعمُ، سُمَاق.

توونن

ك: تماك. [گیای نار جگه‌ره.]

ف: توتون، تنباکو.

ع: تَبِغ، تُشْن، تَنْبَاق.

وینه ← تماكو

توونه

ك: ره‌شه‌بالوك، بالوك ره‌ش. [زیاده‌گوشتی سهر پیل‌روی

[چار.]]

ف: توت‌ه، گُنده. (گوشت زیادی بر پلك چشم)

ع: وَدَم، سِلَعَة.

توونه ← **توونك**. **سگ** [دشه‌یه‌کی گزانیه.]] (گورانی است.)

توونه ← **توونه‌له**

توونه‌ك

ك: توتی. [(بالندی قسه‌كه‌ر.)]

ف: توتك، توت‌ه. (توتی سخنگو)

ع: بَبْغَاء، طُوطُك.

توونه‌كوله

ك: توتك، توله‌سگ. [توت‌ه‌له، بیچوه‌سگ]

ف: توله، توله‌سگ.

ع: جرو، جَرَو، عُسْبُور.

توونه‌له

ك: توت‌ه. [قامكه‌چكوله (په‌نهمی بچورك.)]

ف: كالوج، کابلج، کابلج. (انگشت كوچك)

ع: خِنَصَر.

توونلی

[ك: بالندی قسه‌كه‌ر.]

ف: توتی، توت‌ه، توتك.

ع: بَبْغَاء، طُوطُی، طُوطُك.

وینه

توونچی

ك: توژی، بلاوه‌کردن، به‌شبه‌ننی. [دابه‌ش‌کردن، به‌ش‌به‌ش

کردن]

ف: توژی، پخش‌کردن، بَخش‌کردن،

بَخش‌بندی.

ع: تَقْسیم، توجیه، تَوَزیع، تَسهیم، تَقْسیط.

توورائین

ك: فیرائین. [توورائیدن]

ف: ریخیدن، ریخ‌کردن.

ع: سَلَح، نَجَو، كَثُث، اِطْلَاق.

تورپدان

ل: لِرِدَدان، پَدِرت كِرْدن. [فَرِیدان، هارِیشْتَن]

ف: پَرت كِرْدن، پَرْتاب كِرْدن، یَاخْتَن،
دورانداختن.

ع: رَمِي، قَذَف، حَذَف، طَرَح، نَبَذ، اِلْقَاء.

تووپړك

ل: تَهْمَشَك. [تووترك (دره ختی تووپړك).]

ف: تَمَش، تَمَشَك، تَمُوش، كِهيهه، سهگل.
(درخت تمش)

ع: قَصَد، عَلِيق، عَوَسَج، شَوَكَل، مُصَع.

وینه

تووپړك

ل: تووپړك. [تووترك (بهري تووپړك. «تووپړك» سووكه لهی
«تووپړك».)]

ف: نَر، كِهيهه. (بار تمشك.) (اول مخفف دوم
است.)

ع: مُصَع، ثَوْتُ العَلِيق.

تووپړه

ل: نالوَر، قوشقی، كهلهیی. [رڼه ستار]

ف: تَنَد، آلیز، آتشی، خشمگین، خشمناک،
آلوس، آغده.

ع: مُحْتَد، مُحْتَدِم، غَضَبَان، مُتَنَمَّر، وَجَاد، مُغْطَاظ،
عَصْبَانِي.

تووپړه که

ل: تووپړه، تووپړه. [تووپړك]

ف: توپړه، توپړه، توپړه.

ع: مَخْلَاة، عَلِيقَة.

وینه

تووپړه که ی عه تاري

ل: دهرماندان، کیسه. [دهرفی دهرمان فروشتن.]

ف: تَبَنگو، تَبَنگو، كَنَدان، قَنَدان. (کیسه ی)

دوا فروشی

ع: جَوْتَة، رَبْعَة، قَسِمَة، قَسِیمَة، قَسَم.

تووپړه که ی که دایی

ل: تووپړه که. [کیسه ی سوال کردن.]

ف: چَرَسْدان، تووپړه. (تووپړه ی گدایی)

ع: فَرَوَة، حَقِیْبَة، شَلَاق.

تووپړ

ل: تهور، غز. (تهرو تووپړ) [زده تار، رهوش]

ف: خو، تَوَر، تَرَن، رَوُش.

ع: خُلُق، شِیمَة، سَحِیْبَة، رَوِیَة، دَاب، دِیدَن، طَوَر،

تَوَن، طَرَن، طَبِیْعَة، شَنِشْتَة، هَجِیر.

تووپړ

ل: تیر، بالا، که لاندت. [فدلاندت، لهش، بهژن]

ف: تَوَس، بالا، بَرَن، تَن، اندام. (ترک و توز)

ع: قَدَة، قَامَة، هِیَوَلِی، جُتَة، جَسَد، بَدَن.

تووپړ

ل: چوپړ، رهج. [القی تازه ی دار.]

ف: شَتاک، سَتَاخ، اسْتَاخ. (شاخه ی تازه)

ع: غُصَن، شَطَاء، مَشَرَة، شَكِیر.

تووپړاښ

ل: کواښ، هه لېږاښ، کزاښ، سولاښ. [کزاښه،

تووپړاښه (بو نمونه: به هوی قامچی لیندانهوه.)]

ف: سوزاندن، سوزش آوردن، درد آوردن. (از

زدن شلاق مثلاً.)

ع: اِحْراق، تَالِیم.

تووپړن

ل: کزن. [تووپړنه وه (وهک: شویل.)]

ف: سوزنده، سوزش آور. (ترکه مثلاً.)

ع: مُحْرِق، مُؤَلِم.

تووپړیان

ل: کاريان، هه لېږیان، سولیان، سولیانوه. [تووپړنه وه (بزر

نمونه: به هوی قامچیهوه.)]

ع: شَرُور، شَرِس، شَکِس، شَرِب، وَقِح، بَذِي، مُحْتَد،
مَرِيد، قَلْطِي.

تووش

ك: تهن، نه نام. (تهنوتروش) [لهش]

ف: توش، تَن، پيكر، تَوَن، كالبَد، اَندام.

ع: بَدَن، جِسْم، جَسَد، جُتَه، طُن.

تووشال—تووژال. شيرت

تووش بوون

ك: تووشيار بوون، بديك گه يين. [پيناك گه يشتن]

ف: دُچار شدن، دوچار شدن، به هم رسيدن.

ع: تَصَادُف، تَلَاقِي.

تووشك—تووژك

تووشيار

ك: تروش، دوچار، بديك گه يين، بديك گه يشتن. گرفتار.

[پيناك گه يشتن. گيرده]

ف: دُچار، دوچار، به هم رسيدن. گرفتار.

ع: تَصَادُف، تَلَاقِي. مُلَاقِي، مُصَادِف، مُصَاب.

تووشيار بوون—تووش بوون

تووك

ك: كولك، پِرز، پِرزه، كولكه، تيسك. [تووكي قالي،
خاړلي و...]

ف: پِشم، كُلك، پُرز، پُرزه. (پُرز قالي يا هولـه و

امثال آن.)

ع: وَبَر، خَمَل، رَغَب، دَبَب، زَنْبِر.

تووكاش

[ك: تروكاندن (تروكاندنې گولـه پـرژـه).]

ف: شكستن. (شكستن تخمه)

ع: كَزَم، مَطْع، مُطَوِّع.

تووكاپوین

[ك: تان دهره رتن (بـز نمونه: تروك رزيـني مه خـه...)]

ف: پشـم رـفتن، پُرز برآمدن، سايبـده شـدن.

(مخمل مثلاً.)

ف: سوزش كردن، درد آمدن. (از شلاق مثلاً.)

ع: احتراق، تَأَثُر، تَأَلُّم، حُرْقَة، لَعَج.

تووزيانوه—تووژيان

تووژ

ك: توژ، توژگ، تروشك، سـرتـوژ. [سـرتـوژ (قه يـاخ)]

ف: تو، سرتو، شمه، تاشك، چرابه. (قيماق)

ع: طُهاوَة، دِوايَة، طُثَرَة، جُثُورَة، قُشَطَة، كُثَفَة،

هادر، طِلَاوَة.

تووژال

ك: سـرتـوژ نـازك. تووژگ يـه خ. [تـوژـال (سـرتـوژي

ناسك...)]

ف: سرتوژ نازك، كاشه.

ع: طُهاوَة، رَقِيقَة.

تووژك—تووژ

تووژك يـه خ

ك: تووژال، توژ. [تووژي سهوژل: سهوژلي تنكي سـر نار.]

ف: كاشه، تو.

ع: جَلِيد، طُثَرَة.

تووژي

ك: تووژي، بلازمو كردن. [دابهش كردن، بدش بهش كردن]

ف: تووژي، پُخش كردن، پُخش بندي.

ع: تَقْسِيم، تَوْزِيع، تَوْجِيع.

تووش

ك: سخت، سهختان، چهقن، پـرتـگا. [هـلـدـيـرگه]

ف: سخت، تَنَد، تَنَدِه، پـرتـگـاه، سـنـگـلـاخ،

ناهموار.

ع: وَعَر، صَعَب، صَلَب، لُوب، جَرَّة، جَرَوَل، غَدَر،

شَار، مَرَلَقَة.

تووش

ك: تـرين، شـيـت، كـولـش، رـوش. [بـد فـر]

ف: تـند، تـندخـو، بـدخـو، دـول، لـول، بـي شـرم،

دژآلود، خشمناك، دژخو.

ع: اِسْتِقْرَاع.

توونکن

ک: کولکن، تیسکن. [زَرز به مورو، به کولکه]

ف: کُلکین، پشمین، پُرزو.

ع: وِبَر، مُزَغَب، مُخَمَل.

توونکنه

ک: زهرنه قورته. [جوجه‌های تازه پوره‌رکردو.]

ف: سیخ پَر. (بچه پرنده که تازه پر در آورده

باشد.)

ع: رَاش.

توونکنه ← **توونکن****توونکه**

ک: پروشه، پروکه. (باران نهرم) [غمی باران، ورده باران]

ف: نم نم، تک تک، چک چک.

ع: قَطَر، ثُرَد.

توونکه توونک

ک: پروشه پروش، پروکه پروک، توتسه. (باران نهرم)

[غمی باران، بارانی هیدی هیدی.]

ف: نم نم، تک تک، چک چک.

ف: تَقَطَر، ثُرَد، اِثْرَاد.

توونکه کردن

ک: پروکه کردن، پروشه کردن. [غم بارین، له سه رخو

بارین]

ف: نم نم آمدن، تک تک باریدن.

ع: تَقَطَر، اِثْرَاد، تَثْرِید.

توول

ک: درِیژی. [به رانبری «پانی».]

ف: درازا، درازنا، درازی.

ع: طُول.

توول زه مان

ک: درِیژی رَزگار، بگردن زه مان، سالیان سال. [تپه رینی

رَزگار، درِیژی کات.]

ف: دیرند، دیرباز، سالیان دراز، دیرکشیدن،

درازی روزگار.

ع: طُولُ المَدَّة، اِمْتِدَادُ الزَّمان.

توول کیشان

ک: خایان، فریبچوون. [درِیژه کیشان]

ف: درنگ کشیدن.

ع: تَطَوَّل، اِمْتِدَاد.

تووله

[ک: درو مستان و نیو.]

ف: توله. (دومثقال و نیم.)

ع: ثَوَلَج.

تووله‌که ← **توولچکانه****توول**

ک: خامه، تهرکه. [شورن]

ف: شاخه، ترکه، خُبیجه، کَرْدو.

ع: شُغُوب، خُرْعُوب، خُوط، اُغْلُوج، غُض، قُضِب،

غُصَن.

توول

ک: چربی. [پهره رو]

ف: قُدْره، آنبیره.

ع: غِماء.

تووله

ک: توله‌سگ، توتته کوله، توتسک. [توتسکه،

به چکه‌سگ]

ف: توله، توله‌سگ.

ع: جِرَو، غُسْبُور.

توول هه لاجی

ک: شفشه. [شورلی هه لاجی]

ف: شَنَش، کَنَدَش.

ع: خُوط، مَنجَدَة.

توون

[ک: ناگردانی گه‌راما.]

ف: گُلَخَن، گولَخَن، گولَخ، تون، توشکان.
(آتشگاه حمام)

ع: قَمین، اَتون.

توونا

ک: ناراره، وِیل، تهره، ویلان، دهره دهر. [گهرزک]

ف: آوار، آواره، ویلان، دریدر، تون به تون.

ع: شاذب، آفاق، دَوَار، مُتَعَرِّب.

توونا کردن

ک: ناراره کردن، وِیل کردن، تهره کردن، دهره دهر کردن.

[وویلان کردن]

ف: آوار کردن، آواره کردن، دریدر کردن.

ع: تَشَذِیب، تَغْرِیب، تَبْعِید.

«توویل»

ک: چه پکن. [توئیل]

ف: رَهگَند، رَهگویه، تَنل.

ع: نَفَق، سَرَب، دِیماس.

وینه

توه

ک: پرگ. [تور خاکی خولهی که دهیژینن به سهر به فردا

هتا بیترنیتتهره.]

ف: تو، سرتو. (خاکی که روی برف می پاشند

تا آب شود.)

ع: طِلَاوَة.

توه توه

ک: تور که تور کسه، پروشه پروشه. [نم (اره)]:

پروشه پروشی باران.]

ف: تک تک، دانه دانه، کم کم. (باران مثلاً.)

ع: قَطَرَات. ثرد.

توه ره شه

[ک: شاترو، تروی رهش.]

ف: سیاه توت، توت سیاه.

ع: اَلثَّوْتُ اَلْأَسْوَد.

وینه

توه سووره

[ک: توری سوور.]

ف: توت شامی، توت سُرَخ.

ع: اَلثَّوْتُ اَلْحَامِض.

وینه

توه مهت

ک: چه فته، درو، ده لسه، بهسه، ده سه لسه. [توموت]

ف: پلمه، چفته، بسته، سُرُو، چَرَبَک، پیقاره.

ع: تَهْمَة، قِرْفَة، قِفْوَة، ظِلَّة، ظِلَانَة، بَهْتَان، اِثْهَام.

توویل

ک: نارچار. پیشانی. [توئیل]

ف: پیشانی، چکاک، جهاد، پُنجِه، چماچم.

ع: ناصیه، جَبْهَة، جَبین.

توویل

ک: تاپر. [تور زهری ر زاره که میری به شیریه کی کاتی

دهدات به کستک.]

ف: تویل، تیول، یابر.

ع: تَوَلَّی، اِقْطَاع.

توویلنه

[ک: تهریلنج]

ف: پُنجِه بَند، پیشانی بند.

ع: عَصَابَة.

تویندار

[ک: دهره گ]

ف: یابردار، تیولداز.

ع: مَوَلَّی.

توویل نیانمزدهوی

ک: خال کفتن، خال بوسی. [کپنوش بردن، چه مانره]

ف: خاک بوسی، زمین بوسی، پیشانی بر زمین

گذاشتن.

ع: سَجْدَة.

تویله

ك: تئوله، گهڙ، پيشتير. [تەويلە]

ف: دَرس، تويله، استپل، آخَر.

ع: استپل، اصطپل، طويله، مَريط.

تەنسير

ك: كاري بون، كاريگەر بون، كارکردن، دلگەببون.

شونخستن. [شوين دانان، كارتەكردن]

ف: درايش، هەنايش، نوژيدن، كاري شدن، كارگر

شدن، دل نشين شدن. دل چسپ شدن، جاگير

شدن، پي انداختن، زهوكذاشتن.

ع: تائير.

تەنويل

ك: ديلباس، پينه كردن، پەرژ كردن، پەرچ دانەوه،

گوزارويش، هەلەوگەريانن. [لينكدانەوه، راته كردن،

گيراندنەوه]

ف: سەفرنگ، گزاره گويي، برگرداندن.

ع: تاويل، ترجيع، تفسير.

تەنباهەت

ك: دەردناسي، دەرمائزاني، دەرماندان. [پزىشكي:

چارەسەركردنى نەخۆش.]

ف: پزىشكى، پجىشكى، بجىشكى، دزدشناسي،

دەرمان كردن، دوا دادن.

ع: طبایة، مُعالَجَة، مُداوَة، عَلاج.

تەنبانج

[ك: کوتاندنەوه و پتمو کردنى بنەرهتى ديوارتيك كه

خراب بوويت به هوى گل و خستەوه.]

ف: تپانج. (تپاندن بيخ ديوار با گل و خشت كه

خراب شده باشد.)

ع: دُمَاج، تَدَمِيج.

تەنبايە نەريەهە

ك: چوار مرشت. [اگەرما، سەرما، تەري، وشكى.]

ف: كيا، كيانا. (حرارت، پروت، رطوبت،

يبوست)

ع: طَبايِع أَرْبَعَة.

تەنبخالە

ك: ياروشان. [يارمز، تاميسك]

ف: تېخال، تېخالە.

ع: حَلَا، عَقْبُول.

تەنبديل

ك: ناپوگژ، گوزانن، گوزانەوه، نالشت كردن. [نالوگژ،

گوزينهوه]

ف: رَمَش، جَزِيدَن، گوهریدن، جاويدن،

جاورکردن.

ع: تَبْدِيل، تَعْوِض، تَغْيِير.

تەنپريک

ك: شاراش، نافەرين، خومەباد. [پەژژايى]

ف: آفرينه، آفرين، خُجسته، فرخنده، بەباد،

خُجسته باد، فرخنده باد، شاباش، شادباش،

خوش باش.

ع: تَبْرِيك، تَهْنِيَة.

تەنبەج

ك: مرشت. خۆ. [سروش، خۆپسك، خو، نەريت]

ف: مَنَش، سوسن، سرشت، خو، خوى.

ع: طَبْع، مُشَاش، طَبِيعَة...

تەنبەج

ك: دژ، مرخ. قیز. [هەز، بێژ]

ف: جەش، سوس.

ع: طَبْع، نَفْس.

تەنبەج

ك: هوش، زرنگی. [لێهاتوبی، زیرەکی]

ف: هوش، زیرکی.

ع: طَبْع، ذَوْق، قَرِيحَة.

تبع - چاپ

تبعه روک

ک: وه لښت، نیاز، [پیدزی، موباره کی]

ف: پاره، نیاز.

ع: بریکه. بَرکَة، یَمین، مِیْمَنَة، تَبْرُک، ثِیْمَن.

تبعه سه

ک: ژبرده سه، داروده سه، تابین. [شویڼکه وتروان، ده سوتیوند]

ف: تاراس، بروسان، وړستان، زیردستان، همراهان، فرمانبران.

ع: تَبَعَة، آتباع، تابعین.

تبعه سه

ک: نهوم. [قات]

ف: آشکو، آشکوب، آشکوبه، آشکوب.

ع: طَبَقَة، مرتبة.

تبعیات

[ک: بارودخکول]

ف: احوال، آداب، وضعیات.

تبعیب

ک: دهر داس، دهرمانزان، دهرماندر، دهرمانکر. [پزیشک]

ف: پزیشک، بچشک.

ع: طَبِیب، نقرس.

تبعیهات

ک: سرشت. خو. [سروشت، خوړسک، خو، نهریت]

ف: منش، سرشت، سوس، آبرهام. جهش. بوم، خیم، خو، خوی.

ع: طَبِیْعَة، ضَرْبَة، سَحِیَّة، حَبْلَة، سَحِیْعَة، سَلِیْعَة، سَلِیْقَة، شَمِیْلَة، غَرِیْرَة، نَحِیْثَة، نَحِیْلَة، نَحِیْرَة، نَحِیْرَة، شَرِیْءَة، خَلِیْقَة، قَطِرَة.

تبعیهی

ک: سرشتی. [سروشتی، خوړسک، خواکرد]

ف: منشي، سرشتی.

ع: طَبِیْعِي، غَرِیْزِي، جَبَلِي، فَطْرِي.
ته پ

ک: ته پوړلکه، گرد، ته به. [گردولکه]

ف: تپه، پُشته، بړندک، بُلندی.

ع: تَل، رَبْوَة، رُبِیْعَة، اَكَمَة، هَضْبَة، رَابِیْعَة.

ته پ

ک: پاخوا، کوڅا، کومه له. [کوما]

ف: تپه، توده، کود، خَرَمَن.

ع: كُتْمَة، كُتْلَة، كُحْبَة، كَوْمَة، ثُلَّة، صَوْبَة، كَوْدَة.

ته پال

ک: ته پلژن، ته پلکوت. [ته پل لیدر]

ف: تَبَال، تَبْلَزَن، تَبِیْرَه زَن، تَبِیْرَزَن، تَبِیْرَه کوب.

ع: طَبَال.

ته پال دان

ک: کوشکه لان. [جنگه ی ته پاله ی زهغه کراو بو زستان.]

ف: تپاله دان، پاچک خان. (جای تپاله که برای زمستان ذخیره کنند.)

ع: مَوَاقَة.

ته پاله

ک: ته پله. [شیاکه ی رشک.]

ف: تاپال، تاپاله، تکه، پاچک، پاوچک.

ع: وَاَلَة.

ته پانج - ته پانج

ته پانځ

ک: ناخن، چه پانځن. [خنځن، په ستارتن (وهک): ناخنځینی سدرین به لوهک.]

ف: تپاندن، آگندن، آغندن، انباشتن، انباردن، آغستن، چپاندن. (تپاندن پنځه مثلاً در بالش.)

ع: حَشَو، تلبيد، تَمْلِیْقَة.

ته پانځ

ک: ناخن، چه قانځن. [تینیرین (وهک): دارچه قانده ریرپوی نار.]

ف: تپاندن، سُوپوختن، دَرَسُوپوختن، خَلانیدن.
[تپاندن چوب مثلاً در مجرای آب.]

ع: اِدماج، اِدخال، تَدخیل.

ته‌په‌په ← ته‌پ

ته‌په‌پان

ك: ته‌په‌ته‌پ، [ته‌په‌په، تریه‌ترپ]

ف: تَپ تَپ کردن.

ع: اِدام، خَلادُم، مُلادَمَة.

ته‌پ‌دان

ك: ته‌پ‌دان، كوگادان، [خره‌لدان]

ف: توده‌کردن، خرمن‌کردن، روی‌هم‌ریختن،
فراهم‌کردن.

ع: تَكویم، تَكْتیل.

ته‌پ‌دان

ك: گه‌یین. (ته‌پی داسه‌ری.) [گهشتن، زال‌بون]

ف: رسیدن.

ع: وُصول، تَغْلُب، خَر، هُجوم.

ته‌پش

ك: ته‌پین، لیدان، [پلدان]

ف: تپش، تپیدن، زدن، گزاز.

ع: هَضْرَبان، اِضْطِرَاب، اِخْتِلَاج.

ته‌پكه

ك: ته‌پله. (ته‌پله گه‌رن.) [بجه‌گیا]

ف: بُته، بوته.

ع: نَبِیْة، نَبْت.

ته‌پله

ك: ته‌په. (ته‌پله كلار.) [جوره كلاریکی ژانده‌یه.]

ف: تَپَه. (تپه کلاه زنانه.)

ع: نَبِیْة، مَطْبَلَة.

وته

ته‌پله ← ته‌پكه

ته‌پل

ك: داب‌دیم. [تامیزیکی به‌ناوبانگی موسیقاییه.]

ف: تَپِل، تَپِل، تَپِیر، تَپِیره.

ع: مَطْبِل، مَطْبَلَة، دَب‌دَاب.

وته

ته‌پل‌سواری

[ك: جوره ته‌پل‌كه.]

ف: تَمُوراك، تَپِل‌سواری.

ع: مَطْبِل.

وته

ته‌پله‌قوو

[ك: دارکی به‌ناوبانگی رنگ‌سووره، كه‌تیری لی]

دروست ده‌كن.]

ف: تَبَرخون، اَرَن یَبَر. (چوبی است معروف

سرخ رنگ كه از آن تیر سازند.)

ع: نَبِع، مَطَبَرخون.

ته‌پله‌ك

ك: به‌س. [پارچه ناسنیک كه تخته‌ی شكاری - بو نمونه

- پی پته‌ر ده‌كن.]

ف: بَست، بَند. (آهن پاره‌ای كه بر تخته‌ی

شكسته مثلاً می‌زنند.)

ع: كَتِیْفَه، قَوْنَة.

وته

ته‌پله‌ك

ك: كو‌ماجه. [باریسه (تخته‌ی بازنده‌ی سرستونی

خیمه.)]

ف: سَپَن‌دوز، بادریسه، شَنگور، شَنلوک، کُلیچه،

گُلیچه، کُماج، چَناب، جاتاغ. (تخته‌ی مَدُور

بالای ستون خیمه.)

ع: فَلَکَة، کَرَبَة.

ته‌پله‌ك

[ك: ته‌پلک، پهلن، فشدن (وه‌ك: هه‌توقینی كاگلی دیوار

كه خه‌ریكه دادموه‌ریت یا زوی پال رویار كه نار كه‌ندری

کردیت.

ف: تېلە، دېتە. (برآمدن کاهگل دیوار مثلاً که بخواهد بیفتند، یا کنار رودخانه که زیرش را آب... کرده باشد.)

ع: هاری، هائر، جُرْف.

تەپنە کوتان

ك: نەدین. [سەر لێ دەرنە کردن]

ف: نَیدین، راه نَیدین، راه نَیَرَدین.

ع: عَدَمُ الْإِبْصَار.

تەپنە کوتان

ك: گەردە لولول، توژ. [توژ و خول]

ف: گرد و خاک، گرد.

ع: مُور، غُبَار، رَهَج، عَثْن، سَيْهَك، قَسْطَلَان.

تەپنە کوتان

ك: تەپنە کوتە تەپنە کوتە. [گرد گرد: شوتنی پر له تەپنە کوتە.]

ف: بَستَواتند، بَشاوَرَد، گَردَر، دره و ماهو، تَریوه، ریز.

ع: مَهْضَبَة.

تەپنە کوتە

ك: تەمردور، دورکە. [دورکە، کادور]

ف: تَم و دود، تَم و دود، دود.

ع: دُخَان، تَدَخِين، عَثْن.

تەپنە کوتە

ك: کەفتن و هەلسان. [تەپ ر تل]

ف: افتان و خیزان.

ع: تَرْمِيؤُ، تَسَاقُط، قَزَلَان.

تەپنە کوتە

ك: گرد، تەپ. [گردنە]

ف: تېتە، پُشتە، گریوه، بَرَنَدک، بَرَدَنگ، پُرَنَدک.

ع: تَل، اَكَمَة، رَيوَة، رَابِيَة، نَجَف، نَشْن، نَشَان، طَلَل،

اَكول، زُبِيَة، مَضْبَة، كُثِيب.

تەپنە کوتە تەپنە کوتە

تەپنە کوتە تەپنە کوتە

تەپ

ك: تەپ. [زرمە (دەنگی داکەرتنی شتیک).]

ف: گُرم، گُرمپ. (صدای افتادن چیزی)

ع: لَدَم.

تەپنە کوتە تەپنە کوتە

تەپنە کوتە

ك: تەپ تەپ. [زرمە زرم (دەنگی «تەپ تەپ»)].

ف: تَپش، تَپ تَپ، تَپیدن، گُرم گُرم. (صدای «تەپ تەپ»)

«تەپ تەپ»

ع: اقتراع، تَلَاذُم، تَوَاقُع، طَبِش.

تەپنە کوتان

ك: كۆگەدان. [خەردەدان]

ف: توده کردن، خَرَمَن کردن، فراهم نمودن.

ع: جَمَع، تَكْوِيم، تَكْتِيل.

تەپنە کوتە تەپنە کوتە

تەپنە کوتە

ك: تەپك. [پیسایی لە سەریك رزكارا].

ف: سَنَدە. (تپەیی گە)

ع: فَضْلَة. (غَاثِط)

تەپیان

ك: قویان، تەپین. [قویان، چال بودن]

ف: فرو رفتن، گوداشدن.

ع: تَقَفَّر، تَقَوَّر، انْقِيَار.

تەپیان

ك: ناخیان، گریان. [خزان، گیان]

ف: تَپیدن، تَپیده شده، آگنده شدن، آغنده شدن،

آغشته شدن، سُپوخته شدن، آباشته شدن،

گرفته شدن.

ع: اِدْمَاج، اِنْسِدَاد، تَلَبُّد.

ته‌بی لی ناکوتی.

ل: نایزانی. [سەری لی دەرناکات.]

ف: نمی‌داند، ازبیش [از آن] سر در نمی‌کند، سر در نمی‌آورد.

ع: لایفهمه، لایعلمه.

ته‌پین

ل: ته‌پیان، چال‌داکه‌فتن. [چال‌پون، قریان]

ف: فرورفتن، گود شدن.

ع: ثَقُر، انقیار، انحساف، ثَقُور، انخباز.

ته‌پین

ل: لیدان، دله‌ته‌پن. [یلدان، دله‌کرته]

ف: تپش، تپیدن، زدن، گزاز، دل‌تپش.

ع: طَبُش، اضطراب، ضربان.

ته‌ظه

ل: گوب، گوتا. [کرلم]

ف: گونا، گونه.

ع: وَجَنَة، وَجَنَة، وَجَنَة، خَد، صَفَح، وَاغِد.

ته‌ظه‌میران

ل: کایه. شوخی. [کالته‌رگپ]

ف: تتره، تتربو، تتربوه، لاغ، بازی، شوخی،

خوش‌مزه‌گی.

ع: لَعِب، لَعِب، مَزاح، مُدَاعَبَة، ظَرافَة، تَتْرَه.

ته‌ظه‌میران

ل: شوخی‌باز. [کالته‌چی]

ف: تتره، شوخی‌باز، خوش‌مزه.

ع: أَلْعُوبَة، مَزاح، ظَرِيف.

ته‌ظه‌میران

ل: ته‌ته‌میران (کومه‌له کرم‌تکن له تیری کرمی

نارویشم که له دهرده‌شتدا به ناو یه کدا دین و ده‌چن.)

ف: کرم توده. (توده‌ی کرم از جنس پیله که در

صحرا روی هم می‌جنبند.)

ع: جُرُومَة.

ته‌ته

ل: جزره له‌یستوکیکی منداآله. (شیوه‌ی گیانداران که

له هه‌ویر دروستی ده‌کن.)

ف: تَتی، تی‌تی. (شکل جانوران که از خمیر

می‌سازند.)

ع: لَعْبَة.

ته‌ته

ل: مِیْلَك. [پرور: خوشکی دایک یا بارک.]

ف: ... [عمه. خاله]

ع: عَمَة. خَالَة.

ته‌ته

ل: ته‌خته. [ده‌پ (داری ناسک)]

ف: تخته. (چوب نازک.)

ع: نَوْح.

ته‌ته

ل: لیتسه، ماله. [ته‌خته‌یه‌کی ناسکه که گوزه یا دیواری

مالی پی‌ده‌نارن.]

ف: آنداوه، ماله. (یک تخته چوب نازک که با

آن کوزه یا خانه را می‌اندایند.)

ع: مِسْجَه، مَالْجَة.

ته‌ته‌به‌هی

ل: ته‌ته. [جزره له‌یستوکیکی منداآله. (شیوه‌ی می‌رو و

ناژن که له هه‌ویر دروستی ده‌کن.)]

ف: تَتی، تی‌تی. (صورت جانوران و حیوانات

که از خمیر می‌سازند.)

ع: لَعْبَة.

ته‌ته‌ر

ل: تورکسان. [تاتار: تیه‌یکن.]

ف: تتر، تاتار، تاتار، ترکستان.

ع: تَتَر، تاتار، تُرْكِيَّة.

ته‌ته‌شۆر

ل: مەردەشۆر. [مەردەشۆر (نەو تەختەییە کە مەردەیی

لەسەر دەشۆن).]

ف: تَن‌شوی، مُردەشوی. (تەختە کە در روی آن مەردە می‌شویند.)

ع: مَغْسَلَة.

ته‌جاوژ

ل: بگاره، بگردن، ترازیان. [تێپەرین. دەستدریزی]

ف: گُذشتن، از اندازه نەز رفتن، از اندازه بیرون رفتن، در رفتن.

ع: تَجَاوُز، عَدَل، عُدُول، حَيْذ، حَوْد، حَيُود، قَسَط، قُمُوط، مِيل، ضَيْف. جَوْر، تَعْسُف، تَعْدِي.

ته‌چەرە

ل: زمین، بەراورد، تاقیەوکردن. [نەزمەون، تاقی کردنەرە]

ف: رون، آروین، آروند، اروند، آزمایش.

ع: تَجَرِبَة، اِمْتِحَان، اِخْتِبَار.

ته‌چەرە—تۆراغان**ته‌چەسسوی**

ل: شکاڤ، پەییوزی، چاوەچار، تا دەره‌واردن، گەریان.

[شکین، لیکۆلینەرە]

ف: یوز، یوش، یوزش، آمار، پێژوھش، کاوش،

خُشکامار، خُسکامان، یوزیدن، یوشیدن،

آماریدن، پێژوھیدن، کاویدن، کاوش کردن،

جستجو، جستجو کردن، جستن، گشتن.

ع: تَجَسُّس، تَلَخُّص، فَحَص، اِفْتِحَاص، تَلْتِيش.

ته‌چیر

ل: پەردە، تۆزیر، خێوەت. [دیارى چادرا.]

ف: تَجِير، پەردە، تاژپەردە، (دیوار خیمە)، تاژیر،

تۆزیر.

ع: تَجْمِير، حاجز.

وینە

ته‌خەلپە‌هەری

ل: ئوتلە‌خوهرە، کەشتی ژێرنار، ژێرنای. [کەشتی

ژێرنارگەپ.]

ف: پاغوش، غوتە‌وژ، زیرآبی.

ع: غَوَاصَة.

وینە

ته‌هەر—ته‌هەج [پێتە‌کانی گۆزە‌راوە.] (مەسح «طرح» است.)

ته‌هەریک

ل: هەتەرڤان، پلەنیان، پاکلە‌نیان، تە‌قیزە‌دان، ختکی‌دان،

رادار کردن، نە‌نگیزە، هان‌دان. [وێژاندن، دانه‌دان]

ف: آغاریدن، آغالییدن، انگیز، شورانیدن،

برانگیختن، گریانیدن، فژولاندن، فژولش، وادار

کردن.

ع: تَوْرِيش، تَحْرِيش، تَهْرِيش، تَحْرِيص، تَحْرِيك،

تَرْغِيب، اِغْراء، اِغْواء، اِزْغام، حَض، حَث.

ته‌هەسل

ل: دە‌سه‌واردن، پە‌یدا‌کردن. [بە دە‌ست هێنان، دە‌ست

خستن]

ف: دست آوردن، فراهم کردن، یافتن، ن‌ریافتن.

ع: تَحْصِيل، جَمْع.

ته‌هەسلدار

ل: باجە‌ران، باجگیر، باج‌سێن. [باجگر]

ف: بَختە، پاکار، گزیت‌گیر.

ع: عَشَّار، مُكَاس، مُحْصَل.

ته‌هەقیق

ل: پە‌ییوزی، تا دە‌ره‌واردن. چێ‌وه‌له‌قی، واپە‌سی.

[لێ‌کۆلینەرە]

ف: تە‌ در‌آوردن، رسیدگی کردن.

ع: تَحْقِيق، فَحْص.

ته‌هەپەت

ل: تە‌ندۆ‌رسی، پایە‌داری. [بێ‌ره‌ی‌بون، بە‌رده‌وام بون

«مە‌رئە» کردن.]

ف: درود، ژندش. (ژنده باد گفتن)

ع: سَلام، مَحْيَة. (حَيَاءُ الله.)

تدخت

ك: كَدَت. (كُورسِي پاشا.)

ف: تَخْت، گاه، پات، اَرشیا، آماج، اُوزنگ، اُولنگ،

اُولنج، اُوزند، شادورد. (تخت پادشاه)

ع: عَرش، سَریر، اَریکَة، کُرسی، تَخْت. (کُرسی،

الْمَلِك)

ویند

تدخت

[ك: ددسته بهری بروك.]

ف: تَخْت. (تخت عروس.)

ع: مِرْزَة، اَریکَة، مَحْفَة، تَخْت.

ویند

تدخت

ك: رَتَك، ترازو، ساف، هامار. [بی بهری و ترمی.]

ف: تَخْت، لُشَن، هَموار، ساف، ترازو.

ع: مُسَطَّح، مُسْتَوِي، مُساوي.

تدخت

ك: پَر، لُجَان. [لُجَانِیو]

ف: پُر، تَخْت، لُبَاب.

ع: مَلْثَان، طُفَاف.

تدخت

ك: بروم. [زوینه: رنگی سهرکی. (روك: تدختی قالی له

بهرامیر نیگاری گول و بنچکه کانهوه.)]

ف: تَخْت، بوم، زَمینه. (تخت قالی مثلاً مقابل

گل و بته.)

ع: سَطْح، مَحْن.

تدختان

ك: هاماری، سافایی. [تدختایی]

ف: تَخْتی، لُشَن، لُشَان، هَمواری.

ع: سَوَاء، مُسْتَوِي، مُسَطَّح، اِسْتَوَاء.

تدختاو

ك: كَدَت. [چدربا، قدر ویند]

ف: تَخْت، تَخْت خُواب، پُلَنگ.

ع: سَریر، سَریرُ النُّوم.

ویندیهیه.

تدخت رِهوان

[ك: تدختی بروك كه لسه و لاخ دانراوه.]

ف: تَخْت رِوان. (تخت عروس كه بر روی الاغ

باشد.)

ع: حَدَاجَه، مَحْفَة، مَحْمَل، تَخْت رِوان.

ویندیهیه

تدخت رِهوان

ك: گالیسكه، گالسكه. [كالیسكه (به عمره بانه و

نوتومبیل و شتی لدر چه شنه ده لیتن: تدختی رِوان.)]

ف: كالسكه. (درشكه و اتومبیل و امثال آن را

نیز تخت رِوان گویند.)

ع: سَيَّارَة، عَرَبَة.

تدخت کردن

ك: هامار کردن. پَر کردن. یه کپرو کردن. [ریتك کردن.

دارمال کردن. چویندك کردن]

ف: هَموار کردن، پُر کردن، یكرو کردن.

ع: تَسْطِیح، تَمْلِیْة، تَسْوِیَة.

تدخته

ك: تَدَه. (تدخته. تدخته كوچك) [دَدَه. هدرشتیكي

پان.]

ف: تَخْتَه. پهنه.

ع: لُوح، مَصْفِیْحَه، بَلَاط.

تدخته

ك: تیکه. [پارچه (روك: تدخته زوی.)]

ف: تیکه، تَخْتَه. (تیکه زمین مثلاً.)

ع: قِطْعَة.

تدخته

ته‌خته‌زه‌نگ

ل: گه‌رنان: [پارچه‌یه‌کی مه‌فرقینه که به شوینتیکی
به‌رزوه هه‌لیده‌راسن و به پیتی تیپه‌پینی کاترمیر لینی
ده‌ده‌ن.]

ف: گریال. (تخته‌ی هفت‌جوش که در بلندی
آویزند، هرچه ساعت گذشته باشد بر آن
زنند.)

ع: ناقوس.

وینه

ته‌خته‌شه‌ترنج

[ل: ده‌بی شه‌ترنج]

ف: تخته‌شترنج.

ع: رُقعة، رُقعة الشَّطرنج.

وینه ← شه‌ترنج

ته‌خته‌قایی

[ل: نیشه‌جی، نارایی‌نشین: به‌رام‌به‌ری «کوچه‌ری».]

ف: خاک‌نشین.

ع: ثَنَویس، ثانیس، ایناس، اقامة.

ته‌خته‌قیمه

[ل: ئەو ته‌خته‌یه‌ی گوشتی له‌سەر تۆی ده‌که‌نه‌وه.]

ف: تخته‌قیمه.

ع: مَخْذَع، مَخْذَعَة.

ته‌خته‌کوچک

ل: ته‌له‌س‌نگ. [ته‌له‌به‌رد]

ف: تَخْتَه‌سَنگ، تَلَه‌سَنگ.

ع: لَوْح، بَلَاط، صَفِيحَة، قَضَف.

ته‌خته‌که‌له‌—که‌نه

ته‌خته‌مه‌شوق

[ل: ته‌ته‌له، ته‌خته‌په‌ش]

ف: تَنگ، تَخْتَه.

ع: سَبَّوْرَة، لَوْح.

ته‌خته‌ی ناسن

ل: تیکه...^۱ [پارچه، له‌ت (وه‌ل: چادری دو‌ته‌خته).]

ف: تخته، تیکه. (چادر دو‌تخته مثلاً.)

ع: لِفَق، شِق.

ته‌خته

ل: به‌سیاک، هه‌لچینگ. [به‌سراو (وه‌ل: بازار و دوکانی

به‌سراو).]

ف: بسته، برچیده، گذارده. (بازار و دکان مثلاً.)

ع: مَرْدوم.

ته‌خته

ل: نه‌رد، نه‌ردان. [تاو‌له]

ف: تَخْتَه، نَرْد.

ع: نَرْد.

وینه

ته‌خته‌به‌ن

[ل: گرتنه‌وه‌ی ده‌ستی شکاو به‌ته‌خته‌ه‌تا

نه‌جو‌ل‌یت.]]

ف: تخته‌بند. (بستن دست شکسته مثلاً با

تخته که حرکت نکند.)

ع: جَبَر، جَبِرَة.

ته‌خته‌پوش

ل: پوش، پوشه. [ته‌خته‌به‌ندی سه‌رمیج. (ته‌خته‌ی سه‌ر

داره‌پا).]

ف: پوش، پوشه، آشکوب، آشکو، پَروار، پَرواره،

گُداره. (تخته‌ی روی تیر)

ع: سَقَف، عَمَا، عَمَاء، غَمَاء.

ته‌خته‌ده‌رز

ل: وه‌ر، ته‌خته. [ته‌ته‌له‌ی وانه‌تیدا نووسین.]

ف: وَز، پَلمه، سَلَم.

ع: لَوْحَة، سَبَق.

ته‌خته‌پیسمانی—کنر

۱- نهم و شه‌یه نه‌خوینرایه‌وه. (ر-ر)

ل: پلیتی ناسن، پهره‌کی ناسن]

ف: تخته آهن.

ع: صَفِیْحَة.

ته‌خَر

ل: میشتن، جیه‌میشتن. لابرَدَن، تهرخ، [به‌جی میشتن،

نیگه‌ران]

ف: هشتن، بدرود، واگذارَدَن، واگذاشتن،

گذاشتن.

ع: تُرک، وَدَع.

ته‌خُسیر ← ته‌فُسیر [پسته‌کانی گزپاره،] [مَعْرَف «تقمیر»

است.]

ته‌خُشان و به‌خُشان

ل: به‌خُشان، به‌خُشس. [به‌خُشینره، به‌خُشش]

ف: پخشش، دادودهش، داشاد، داشاب.

ع: بَذَل، عَطَاء، کَرَم، جُود، جَدْوِی، مَنَحَة، نَحْلَة،

نُحْلَة، اِلَی، فَتَح، فَضْل، نَوَال، هِبَة.

ته‌خُشه‌لَاکوم

ل: جورله، جَمَس، [بزورتن، جورلاه‌ره]

ف: جُنُبِش.

ع: حَرَكَة.

ته‌خَفِیف

ل: بارسوکی، [داشکاندن، ناسان کردن]

ف: کاستن، سَبْک کردن، کم کردن، سَبْک‌باری.

ع: تَخْفِیف، تَقْلیل، تَسْهیل.

ته‌خُمِین

ل: گوتره، ده‌مپ، [گوترمه، برپینوانه.]

ف: گوتره، نسنجیده.

ع: تَخْمِین، خَزَر.

ته‌خُمِین

ل: به‌راورد، [هه‌ل‌س‌نگاندن، نرخاندن]

ف: پَر‌آورد، سَنجش.

ع: تَخْمِین، اِمْتِحَان، تَقْدِیر.

ته‌دَارَه‌ک

ل: تفاق، [نازورقه، پیدایست (پاره و ناژدن و که‌لوپهل.)]

ف: خواسته. (زَر و مال و اسباب)

ع: تَهْمِیْنَة، تَهْمِی، اِعدَاد، تَدَارُک، اُهمیه، عَدَه، مُوَنه.

ته‌دَارَه‌ک کردن

ل: تفاق گرتن، تفاق خستن، [نازورقه داخستن]

ف: آماده کردن، بَسِیجیدن، بَسْغیدن، فراهم

کردن.

ع: تَهْمِیْنَة، تَهْمِی، تَاهِیْب، تَجْهِیْن، اِعدَاد، تَدَارُک.

ته‌جَبِیر

ل: راویژ، راویژی، کارزانی، [ته‌گبیر]

ف: بَیْآرش، جَگاره، راه‌جویی، چاره‌جویی.

کاردانی.

ع: تَدْبِیر، تَفْکُر، اِصْلَاح.

ته‌و

ل: نغری، [ناردار (به‌رامبه‌ری «وشک».)]

ف: تَر، ژَف، نُمَدَار. (ضد «وشک»)

ع: رَطَب، رَطِیب، مَبْلُول، تَدْبِی، مَلْشُوت.

ته‌و

ل: ناره‌کی، (ته‌پوتول) [تراو]

ف: تَر، روان، آبکی.

ع: مائع، رَقِیق، سَایِل، جَارِی.

ته‌و

ل: سه‌وز، [یارار، تهرچک (روک) گیا و دره‌ختی ته‌و.]

ف: تَر، سَبِز. (گیاه، درخت مثلاً.)

ع: رَطَب، غَض.

ته‌و

ل: سه‌وز، (نه‌سپ ته‌رخواه)، [گروگیا]

ف: تَر، تَره، سَبِزه.

ع: بَقْل، رَطِیب، رِعی، کَلَا.

ته‌رات

ل: سه‌لَف، لنگداران، تاو، تاودان، ره‌تائن، چورانان.

[غاردان]

ف: تاخت، تاز، چەھارنەل.

ع: خَبَب، خَبَب، عَدُو، رَكْض، قَبِيصَى، كَرْدَحَة، مَمْلُجَة.

تەراھى

ك: رەنگ پۇتەن. شىرە سازى. [پلان كىتشان، گەلەلە دەرشتە،
رەتە كىتشان]

ف: رەنگ رىزى، زەمۇدگىرى، شالودە رىزى،
بىر رەنگ سازى.

ع: طَرَح. رَسَم.

تەپار

ك: كىسەپ، گىرەنەپ. [دزىك كە گىرەنە دەپ رەتە و پارە
دەدزىت].

ف: كىسەپ، جىبىپۇر.

ع: طَرَار.

تەراف

ك: پەراسور. [تەراد (گۆشتى نەسك و سەپى سەگ)].

ف: گوشت سینه. (گوشت نازک سفید سینه)

ع: خَلَب.

تەراف

ك: سەت، لاتەراف، كەفەل. [نەستورەپى بەر كە مەرى
يە كەم].

ف: سَرِين، سَرُون، سَرُو، كَپَل، كَظَل، فَرخَش،
آلست، آلست.

ع: أَلِيَّة، وَرَك، كَفَل.

تەراپ

ك: سەپ، تەمەل. [نەسەپى سەت كە خىرا كەف
دەپەرتىت].

ف: سَست، تَنبَل، فَرغوك، تَنزده. (اسپ تَنبَل
كە زود كەف كند).

ع: دَلَح، ثَقِيل، تَنبَل.

تەرانە - روبەسى

تەراوت

ك: تەرى، تازەگى. [پارەپى، تازەپى، تەرجەپى]
ف: تەرى، تازەگى، شادەپى.

ع: طَرَاوَة.

تەرىپ

[ك: تەرىپى]

ف: تەرىپى.

ع: اِبْتِلَال، تَبْلُل، تَنْدِي، تَلَلُ، نُدُو.

تەرىپەت

ك: تەرىپەت، بارەپەت، مەچ كەتەن، يەدەن، مەچەپ
كەتەن. [پەرىپەت، بارەپەت]

ف: فَرهَيْخَتَن، فَرهَيْخَتَن، فَرهَيْخَتَن، فَرهَيْخَتَن،
فَرهَيْخَتَن، فَرهَيْخَتَن، فَرهَيْخَتَن، فَرهَيْخَتَن،
يەدەن.

ع: تَرِيَّة، تَرِيَّة، تَرِيَّة، تَرِيَّة، تَعْلِيم.

تەرىپەت كىرەك

ك: مەچەپ، مەچەپ، مەچەپ، مەچەپ، مەچەپ، مەچەپ،
ف: فَرهَيْخَتَن، فَرهَيْخَتَن، فَرهَيْخَتَن، فَرهَيْخَتَن،
فَرهَيْخَتَن، فَرهَيْخَتَن، فَرهَيْخَتَن، فَرهَيْخَتَن.

ع: مَرِي، مَرِي، مَرِي، مَرِي، مَرِي، مَرِي.

تەرىپەت كەم

ك: مەچەپ، مەچەپ، مەچەپ، مەچەپ، مەچەپ، مەچەپ،
ف: اَرْمَغان، فَرهَيْخَتَن، فَرهَيْخَتَن، فَرهَيْخَتَن،
پەرىپەت، لالا.

ع: مَرِي، مَرِي، مَرِي، مَرِي، مَرِي، مَرِي.

تەرىپەت

ك: خەپەرتىت. [پەرىپەت، پەرىپەت، پەرىپەت،
ف: خەپەرتىت، خەپەرتىت، خەپەرتىت.

ع: ثَقِي.

تەرىپەت

ك: سەقام، سامان، ياسا. [رەتەپەت]

ف: نیوارد، نیوارد، نهنداد، ساز، سیج، سامان، یاسا.

ع: نَظْم، تَرتیب، نَسَق، انتظام، انتساق.

تەرتیب دان

ك: سەقامدان، ساماندان، یاسادان، يەكخست. [رتكویستك كردن]

ف: نیواردن، نیواردن، سیجیدن، سازدادن، سامان دادن، یاسادادن.

ع: تَرتیب، تَنْظِیم، تَنْسِیق، تَهبِئَة، تَهبِئَة.

تەرجەمان

ك: تەرجەمان، تەرجەمان، زوانزان، زوانزۆ. [وهرگیر]

ف: تَرْجَمَان، تَرْجَمَان، تَرْجَمَان، تاجران، پچواک، پای خوان.

ع: تَرْجَمَان، مُتَرْجِم.

تەرجەمان

ك: گوناسه، تاران. [زیاتانه، جەرمە (تەربارەیی لێ بەرامبەری تاونەرە لێ تاونباری دەستین).]

ف: گَنَسَا، گَناسا، تاوان. (پولی که در مقابل گناه از گناهکار گرفته می‌شود).

ع: جُرْم، جَرِیمَة.

تەرجەمە

ك: بژارە، زوانزۆی، زوانزانی. [وهرگیران، پاته]

ف: پَچَوَه، نورزند، وستی، دازه، پای خوان، همسیراز. پچوهیدن، پای خوانی.

ع: تَرْجَمَة، تَفْسِیر.

تەرجەمە

ك: تەپوتازە، [پارار، سوزە گیای تازه. (بەرامبەری «پیر»)].

ف: تَزْ، نَزْ، تروتازە، جوان، تری. (ضد «پیر»)

ع: غَض، شادخ، شَدْخَة، طَرِي، رَوْد، حُر.

تەرجەمە

ك: چەشن، جۆز، نەواخت، دەس. [هاوشیوه، وهك]

ف: جور، نورد، مانند، همرنگ، ارد، اخت، جفت.

ع: مِثْل، شِبْه، طَبِيق، وَفَق، شَبِیه.

تەرجەمە

ك: شپوه، چەشن، سیاه لەم. [گەلالە، وینه، نیگار]

ف: بَیْزَنگ، بَیْزَنگ، گزار، سیاه قلم.

ع: طَرَح، رَسَم.

تەرجەمە

ك: رەنگرێزان. [گەلالە دارشتن]

ف: رنگ ریختن، شالوده ریختن، زمودگری.

ع: طَرَح.

تەرجەمە

ك: تەحر، شپوه، چەشن، دیمەن. [شپواز، بیچم]

ف: یَنگ، فُتَن، یازند.

ع: شَكْل، هَيْئَة، سَيْمَة، سَوْمَة، سِيَمَاء. صُورَة.

تەرجەمە

ك: دەرخست، پەرت کردن. [وهره‌ران، دهره‌ویشتن]

ف: دور انداختن، پرت کردن، پرتاب کردن.

ع: طَرَح، حَذَف، تَرَك.

تەرجەمە

ك: تەحر، هیشتن، جیه هیشتن. [بەجی هیشتن، لینگەپان]

ف: هِشْتَن، بدروود، واگذاردن، وا گذاشتن، گذاشتن.

ع: تَرَك، وَدَع.

تەرجەمە

ك: لێ باج نازادکراو.

ف: تَرخان.

ع: مُعَاف، تَرِيك، طَرخان، مَرْفُوعُ الْقَلَم.

تەرجەمە

ك: جۆزە سەوزیە کە، دەرۆیت.

ف: ترخون، ترخوان.

ع: رُعُول، طُرُخُون.

وینہ

تہذیب

ک: زرنګ، چابک. [چالاک]

ف: تردست، چُست، چالاک، چابک، زرنګ.

ع: جَلَد، خَلِيف، ثَدْرِ الْيَد.

تہذیب

ک: شابازی، چارہسی، جادو. [سیحر]

ف: تردستی، چشم‌بندی، شاہ‌بازی، فرہت،

جادو.

ع: شَعْبَذَة، شَعْوَذَة، أَخْذُ الْعِيُون.

تہذیب

ک: تہ‌زوان، زواندار. [زمان‌پارار]

ف: تَرْدَهْن، تَرْزبان، تَرْزَفان، زبان‌آور.

ع: فَصِيح، طَلِيق، ذَلِيق.

تہذیب

ک: دروگمانی، پارہا. [دروئی]

ف: دوگمانی، جگاری، جَلکاری، بروبرگردی.

ع: ثَرْدِيد، شَكْ، شَبْهَة، لُبْسَة، اِرْتِيَاب.

تہذیب

ک: ... سہ‌تہرز، پتچ‌میو، پیچ. [القی تہرچی میو.]

ف: خَرْدُسْتان، خَوْرْدُسْتان، خَوْدُسْتان،

خَوْرْدوسْتان، پیچ. (شاخہ‌ی تازہ‌ی مَو. پیچ

مَو)

ع: رُعْلَة، عُسْلُوج، نَامِيَة. حَالِق، عَنَم، لَفُ الْكَرَم.

سیرع.

تہذیب

ک: تہرو، رہشت، یاسا. [شیراز، ناکار، ریسا]

ف: تَرز، رُوش، رُستہ، رُھو، یاز، بریست.

ع: طَرز، طَوْر، رَوِيَة، نَسَق، طَرِيقَة، اُسْلُوب، قَاعِدَة،

شعیلہ.

تہزوان

ل: تہرہم، زواندار. [زمان‌پارار]

ف: تَرْزبان، تَرْزَفان، تَرْدَهْن، زبان‌آور.

ع: فَصِيح، طَلِيق، ذَلِيق، بَلِيق.

تہزہ

ک: تَگَر. [تہ‌یوک: بارانی بہ‌ستو]

ف: تَگَرگ، یخچہ، سَنَگچہ، سَنَگک، سَنَگوک،

شَخْگاسہ، شَہَنگانہ، ژالہ.

ع: بَرْد، سَقِيط، عَضْرَس.

تہزہ‌لہووکہ

ک: برویش. [تہ‌زہ‌ی رود.]

ف: زیز، تَگَرگچہ.

ع: اِرْزیز، عَضْرَس، حاصِب.

تہزی

ک: سہ‌نیر، پدین، قہرسہ‌قول. [شیاکہ، تہرسہ‌قول]

ف: سرگین، پُہن.

ع: رَوْث، خُرء، بَعْر، سَرَجین، سَرَقین.

تہرسا

ک: عیسایی. [مسیحی]

ف: ترسا، عسیوی.

ع: ثَصْرَانِي، عَيْسَوِي، مَسِيحِي. (ثَصْرَانِي)

تہرف

ک: سور، بارہ. [سود، قازانچ]

ف: سود، بہرہ، طُرف.

ع: نَفْع، فائِدَة.

تہرف‌بہ‌ستن

ک: سوریدن، بارہ‌ردن. [قازانچ کردن، کہ‌لک دہ‌گرتن]

ف: سود‌بردن، بہرہ‌یافتن، طُرف‌بستن.

ع: اِنْتِفَاع، اِسْتِفَادَة.

تہ‌فروشی

ک: سہ‌زفروشی. [فروشتنی کشتوکال بہ سہ‌زی.]

ف: ترفروشی، سب‌زفروشی. (فروختن زراعت

(تر)

ع: اجباء، مُحَاقَلَة.

تدرقه

ك: چەشنی، چاشنی. [تدرقه]

ف: چاشنی، تَرَقَه.

ع: صاروخه، طَرَقَة.

تدرك

ك: پاشكۆ. [هه گبه]

ف: تَرَك، فتراک، خُرَج.

ع: نوط، حَقِيبَة.

تدرك

ك: خشل، تیتە. [زێوهر]

ف: رَخت، زَبُور، سَتام، اُسَتام، اوستام، یِراق،

ئهووه.

ع: حُلِي، حَلِيَة، خَشَل.

تدرك

ك: چهك. [نامرازی شهر]

ف: گُدر، داروپرد، یِراق، اوزار جنگ، آدُرَم.

ع: سِلَاح.

تدرك

[ك: پارچه گەلی كلالی درویشی.]

ف: تَرَك، (بخشهای كلاه درویشی)

ع: تَقْسِیم، قِسْمَة.

تدرك

ك: تەرخ، تەخر، هیتشتن، جی هیتشتن. [لینگهوان،

واز لینگهوان]

ف: بَدروود، گُذاردن، گُذاشتن، واگذاشتن،

رهاکردن، ویل کردن، دست کشیدن.

تدرك

ك: شهوێ، خامه، تدرکه. [توول (لە تەری درەخت).]

ف: تَرَكه، شاخه، شَفَشَه، خَپچه، نوپه، شاخه،

نَزَه. (شاخه ی تر)

ع: رَطِيب، سَقَب، سَرَع، شَغْنُوب، خُرْعُوب، غُصْن.

تدرکبهن

ك: پاشكۆتەن. [بەنی ساموێتە]

ف: فتراک، سَمُوت، تَرَك بَند.

ع: سَمَط، سَمُوط.

تدرك دنیا

ك: گۆشه گێری. [دوورپەرێزی لە دەرێا.]

ف: ریبوجام، گوشه گیرى.

ع: تَرَك الدُّنْيا، تَرَك الشَّهْوات، تَرَك اللَّذائذ.

تدرکونووژ

[ك: بیچم و ره گەزی سەرەکی هەرشتیك.]

ف: تَرَك و تَوس. (رخت و پیکر)

ع: هَيُولَى، هَيْكَل.

تدرکه

ك: شهوێ، خامه، توول. [شول]

ف: تَرَكه، شاخه، شَفَشَه، خَپچه، نوپه، نَزَه،

خامه.

ع: غُصْن، سَرَع، سَقَب، خُوط، شَغْنَة، قَسَن،

شَغْنُوب، خُرْعُوب، أَغْلُوج.

تدرکیب

ك: تەشك، قَلْع، گَل، سَرشت. [بیچم، قەڵەفەت]

ف: گَل، گۆهر، ریخت، سرشت، آنیر، آمیغ.

ع: تَرَكِيب، طِيفَة، مَاهِيَة.

تدرکیب

ك: ئارێتە کردن، تێکەڵ کردن. شیوانن. سوار کردن.

[تێکەڵدان، تێکەڵکردن]

ف: آمیغ، آمیزش، آمیختن، آمیخته کردن.

شیواندن. سوار کردن.

ع: تَرَكِيب، تَخْلِيط، مَرَج.

تدرکی بن

ك: تەرلەبن. [پاشكۆتەن، بەنی ساموێتە]

ف: سَمُوت، فُتراك، تَرَكَ بَند.

ع: سَمَط، سَمُوط.

تەرلان

ك: شاباز، شاوز، گەررە، [شەھىن. مەزن]

ف: شاهباز، بزرگ.

ع: شاهين. كامل، كاهل.

تەرەم

ك: دارەتەرم، لاشكىش، [تابوت]

ف: كاهو، كاهوگب، مردهكش، لاشكش.

ع: قُتو، حَرَج، جَنَازَه، نَعش، تابوت.

يەنە — دارەتەرم

تەرەم

ك: لاش، لاشە، مردگ، [مەررە، جەنازە]

ف: لاش، لاشە، مرده.

ع: مَيِّت، نَعش، جَنَازَة.

تەرۋال

ك: ھەرزال، [يېرەك (تەختەبەندى ئار خانرو).]

ف: تليوار، تليبار، تلمبار، (چوببەندى كە در

ميان خانه كند).

ع: عزال.

تەرۋالە — تەرۋال

تەرۋىلە

ك: تەرچەك، [تازە (رەك) گوشت يا خەياري تەرۋىلە].

ف: تروتاژە، تری، نَرَه، تَر. (گوشت يا خیار

مثلاً.)

ع: شادخ، طَرِي، رَوْد، غَض، حُر.

تەرۋوۋىشى

ك: باران و ئوراپ.

ف: گل و باران، گل ولای.

ع: رَدَغَة، حَمَاء، مَطَر، مَطِير.

تەرە

ك: ئارارە، توتنا، بەررە، دەرگەفتە، دەررەدەر. [ھەلرەدا]

ف: آواره، دربدر.

ع: طَرِيد، طَرِيدَة، دَرِيكَة، شَرِيد، شاذب، ھانم،

ھارپ.

تەرپە

ك: سەرزى. (تەرپە كال) [گۆگيا، سەرزە]

ف: ترە، سبزی.

ع: بَقْل، كَنَّا.

تەرپەبار

ك: ميسر و سەرزى جۆزاجۆز. (بەرامبەرى

«روشكەبار».)

ف: ترەبار. (ضد خشكەبار)

ع: ...

تەرپەبە

ك: [گيايەكى بەناوبانگە كە بىچكە كەى لە بىچكى

بلازۆكە كىتوبە دەچىت.]

ف: علفى است معروف كە بتەى [بوتەى] آن

شبيہ به بتەى [بوتەى] آوبالوى كوهى

است.)

ع: ...

تەرپەتۆلەكە

ك: كولىرەچەروى تەر. (تۆلەكە بە سەرزى بەر لەوى

روشك بىتت.)

ف: پَنيرَك، نان كلاغ. (درحال تری كە

خشكیده نشده باشد.)

ع: خُبَازِي، مُلوكِيَّة.

يەنە — تۆلەكە

تەرپەتۆلەكە

ك: ھەرزان، [كەنرەخ (ئىدىزەمە لە ھەر شىتتىكى زۆر و كەم

نرخ).]

ف: شفت. ارزان، بى-بها. (كنايه از هر چيز

فراوان كم بها است.)

حمايە، مُساعَدە...

تەرهف راس

ك: لائىراس، پائىزى راس. [لايەنى بەرانبەرى چەپ.]

ف: سۈي راست، پەهلۈي راست.

ع: يَمَعَة، طَرَفُ الْيَمِين.

تەرهفقى

ك: بالا رۈين، بەرزەو بۈون بولۇنەو بۈون، پايدەداو بۈون.

[بەرمۇسەر چۈون، گەشە كىردن]

ف: بالا رقتن، بلند شدن، باليدن، بالودن،

كوالش، فزايش، پيشى، برترى، پيش رفت.

ع: تَرَقَّى، رَفَعَة، اِرْتِفَاع، تَمَكَّن، مَكَاة، تَصَاعُد،

تَعَالَى، تَمَوَّ، اِتْتِمَاء.

تەرهفكالى

ك: سەوزى كان، سەوزى كىل. [بەرمەھىتەرى سەرزە.]

ف: تەرەكار، سىبىزى كار.

ع: بَقَالَ.

تەرهفماش

[ك: ماشى سەرز]

ف: ماش، ماش تر.

ع: زَيْن، نَشْ، مَيْج، ماش، رَطِيبُ الْمَيْج.

تەرهفمالە

[ك: دۈوبارە مالە كەرنەو، وەك: تەرهفمالەى كاگلى

نەمى.]

ف: ترمالاش. (كاھگل نمناك را مثلاً دوباره مالە

زدن.)

ع: ...

تەرهفمالى - تەرهفمالە

«تەرەن»

ك: ماشين، قەتار. [شەمەندەنەر]

ف: ماشين، ماشين بُخار، قَتار.

ع: قاطرة.

تەرهفكەردن

[ك: شل كەرنەو، نەمى كەردن]

ف: تەر كەردن، شل كەردن.

ع: تَرطِيب، اِرطاب.

تەرهفو كەردن

[ك: لەرمەندى نازەل و ولاخ بە لەرمە سەرز.]

ف: تەردان. (تەردانن بە مال و الاغ.)

تەرهفەت

ك: رى، ريارە، پىرپىرچ، مەلىت. [تۈرپەتەت، قەسى

مىچىرچ]

ف: يايو، بېھودە، بىمغز، قىلماش، بىدلا، ئىككە،

كەلتەرە، پەرتو پەلا.

ع: تَرَهَات، شَطَحَات، خُرَافَات، مَهْمَلَات، أَبَاطِيل،

شماريج، شەرمەز، ھەزىيان، لۈي. تەجەز، مەجەزە.

تەرى

[ك: ئاۋەزى، شەندەزى، بەرانبەرى «ۋىكى»]

ف: تەرى.

ع: رُطوبَة، نَدَاوَة، نُدُوَة.

تەرپ يا سال؟

[ك: تەرپ يا ۋىك؟ (لە كاتى دەستپەتكەردى يارىدا

لايەكى بەردەك بە تەف تەرپ دەكەن و فرىسى دەدەن بە

ئاسماندا و دەلىن: تەرپ يا ۋىك؟ لايەنى بەرانبەرى تەرپ يا

ۋىك ھەلەپتەزىت. كاتىك بەردەك دەكەيتە سەز زەرى

نەگەر بەر بارەدا كەرتىو كە ھەلەپتەزەدەو نەوا يارىدەكە

دەست پى دەكەت، دەنا لايەنى بەرانبەرى يايەكە دەست

پى دەكەن.)]

ف: تەرپ يا خىشك؟ (ھىنگام شەروە بە بازى يىك

طرف رىگى را با آب دهن تر كەردە بە ھوا

مى اندازد و صدا مى زند: ترپ يا خىشك؟ حەرىف

اگر تر خواست يا خىشك ھىنگام افتادن رىگ بر

زمين اگر مطابق درخواست حەرىف افتاد بازى

را او شروع مى كند اگر نە طرف مەقابىل.)

ع: اَرْطَبًا اَمْ يَابِسًا؟ رَطَب اَمْ يَابِس؟ قُرْعَة.

تهریب

لک: تَهْمَلْ لِدَانِی گهری شه نئوور (جۆزه دروینیکه.)

ف: کله، دوخت، (نوعی از دوخت است.)

ع: تَضْرِيب، غَرَن، دَرَن، خِيط، شَل.

تهریده

لک: جهره، رازن، مله زن، [ریگر]

ف: زه زن، راه زن، دُزد گردنه.

ع: قاطع الطریق، طریقه، طَرَاة، لَص.

تهریق

لک: شهرمه سار، [شهرمه زار]

ف: شرمنده، شرمسار، سرافگنده.

ع: خجل، مُخْتَجِل، مُنْفَعِل.

تهریقو بوون

لک: شهرمه ساری، له خوینونه ره، سه ره فگه نه بوون، ته ریتی.

[شهرمه زاری]

ف: شَرمندگی، شَرمساری، سَرافکندگی،

سرافگنده شدن، چُکس، شوره، طیره، خُدوک.

ع: خَلْجَة، اِخْتِجَال، اِنْفِعال.

تهریقی - تهریقو بوون

تهریک

لک: جیا، جیاکار، [دوره پهریز (له «تهره» دوست کراوه، وهک

چۆن «چهریک» له «چهره» و «چهریان» دوست کراوه.]

ف: جدا، جداگانه، (از «تهره» درست شده مانند

«چهریک» که از «چهره» و «چهریان» درست شده.)

ع: خَلِي، خَلْو، خَلْوَة، فَارِغ، مُتَمَيِّن، تَرِيك، عَلِيْجِدَة.

تهز

لک: سری، گوتی، موچرک، [بی‌هست بوون، ته زود،

موچرکه]

ف: کَرخ، کَرخت، تَرغْدَة.

ع: خَذَر، خَبَل، كَسَح، مَذَل، ثِقْلَة، دَعَث، رَس.

تهزانی

لک: سِر کردن، گۆت کردن، [بی‌هست کردن]

ف: کَر خاندن، کَر خاندن، تَر غداندن.

ع: اِخْدار، اِخْبال، اِکْساح، اِمْذال، تَمْذیل، تَخْذیر.

تهزانی

لک: ده مکر دان، چهرمه سهری دان، [سهرزه نشت کردن،

ده مکروت کردن (نیدیومه.)]

ف: نکوهیدن، نکوهش دادن، سَر زنش دادن،

گوشمال دادن، آ زردن. (کنایه است.)

ع: تادیب، تَعزیر، تَکْذیر، تَوْبِیح.

تهزیب

لک: ده سیخ، [ته سیخ]

ف: هار، گریوازه، دست بید.

ع: سُبْحَة، مَسْبَحَة، (تَسْبِیح)

تهزکار

لک: بیرهری، یاداوری، بیرختن، [بیرکه وتنه ره، بیرختنه ره]

ف: یادآوری، یاد آوردن، گوش زد، گوش زد

کردن، دوباره شنواندن.

ع: تَذْکار، ذَکر.

تهزکهری عوبوور

لک: پاس، بلیت، [په ته، په ساپورت]

ف: پاس، پاس نامه، گذرنامه.

ع: جَوَان، فَسَح، تَسْرِیح، تَذْکَرَة، بَاسْجُورَة،

باشجور

تهزویز

لک: چاپ، رویازی، رواله تبازی، [ریاکاری]

ف: پَچِیو، سالوسی، ساخته کاری، رویازی.

ع: تَزْوِیر، رِیاء، رِیاء.

تهزویز

لک: چاپاز، [ریاکار]

ف: سالوس، پَچِیو باز، ساخته کار، روباز.

ع: مُزَوِّر، مُراء، کَذاب.

تهزهرو

ل: له‌رقاول، چۆر، [چوپۆر (که‌له‌شیره کتیی)]

ف: جور، چور، جوزبور، چورپور، بور، تدو، تدرو، تدرد، تُرنگ، تورنگ، قرقاول، خروس کوهی.

ع: قَدَرُو، قَدَرَج.

ته‌زه‌ککور

ل: بیرهاتن، بیرکه‌فتن، [بیرکه‌رتنه‌ره]

ف: دَسْتوم، یاد آمدن.

ع: تَذْکُر، اِسْتِذْکَار.

ته‌زه‌للووم

ل: داد کردن، دادخواهی، [سکالا کردن، دادخوازی]

ف: گَرْزَش، داوری، دادخواهی.

ع: تَطْلُم، تَشْکِی.

ته‌زیک

ل: گۆت، سَپ، [ته‌زیر، بی‌هست]

ف: کَرْخ، کَرْخَت، سِر، کَرْخیده، کَرْختیده، تَرْغَیدیده، تَرْغَده‌شده، خواب رفته، تاسیده.

ع: مَذَل، خَذَر، خَبَل، مَخْبُول، کَسَح، ثَقِيل، وَثِيء.

ته‌زین

ل: گۆت‌بوون، سَپ‌بوون، [بی‌هست بوون]

ف: کَرْخیدن، کَرْختیدن، تَرْغَیدیدن، تاسیدن، خواب‌رفتن.

ع: مَذَل، مَذَالَة، اِمَذَال، اِمَذَال، خَذَر، خَبَل، کَسَح، ثَقْلَة، وَثُوء، وَثَا، وَثِي، وَصْمَة.

ته‌زه

ل: ده‌مال، بالار، [سترون (که‌له‌کهی گهره که به باری درئۆی خانودا دایه‌نینن)]

ف: تَزه، بالار، بالال، بالاگر، فَرَسَب، شاه‌تیر.

(تیر بزرگ که از طول خانه می‌اندازند.)

ع: جَسَر.

وینه ← ده‌مال

ته‌زه

ل: زلام، درئۆ، [بالا‌بهرزی ناقولا، (نید یۆمه)]

ف: بلند، تَزه. (کنایه است.)

ع: شَوَذَب، قوق، قیق، عَشْنَط، طَوِيلُ الْقَامَة.

ته‌زئه

ل: تینگ، [تینور]

ف: تشنه.

ع: عَطْشان، صَدِیان، مَجْبان، مِیمان، طَمَن، طَمِن، ظَمِی، غَلِیل، مُغْتَل، ناع، هَانِف، هَو.

ته‌سادوف

ل: به‌رخواردن، به‌رخورد کردن، [بی‌گه‌یشتن، تروشه‌هاتن]

ف: بَرخوردن، بَرخورد کردن.

ع: تَصَادُف.

ته‌سالحه

ل: ناشتی، له‌دل یه‌که‌ده‌چوون، [ناشت بوونه‌ره، له‌دل

ده‌کردن]

ف: آشتی، سازش، از دل همدیگر دررفتن.

ع: مَصَالِح، مَصَالَحَة.

ته‌سیبج

ته‌سیبجیات

ل: ناو خرا بردن، [ستایش کردنی خودا.]

ف: درود، نام خدا بردن.

ع: تَسْبِیح.

ته‌سیبج

ل: خوش کردن، غه‌له‌تگیری، [راست‌کردنه‌ره، هه‌له‌چن

کردن]

ف: غلت‌گیری.

ع: تَصْحِیح.

ته‌سخیر

ل: گرتن، ده‌سگیر کردن، لینی کردن، رام کردن، [دیل کردن.

مائی کردن]

ف: گرفتن، دستگیر کردن، رام کردن.

ع: تَسْخِی، تَصْخِی، تَذَلِیل.

ته‌س‌دیق

ك: بارز كردن، موز كردن، [په‌س‌ه‌ند كردن]

ف: باوَر، آوَر، آوار، هستو، خستو، باوَر كردن، پذیرفتن.

ع: تَصْدِیق، قَبُول، تَسْلِیم.

ته‌س‌ك

ك: كه‌بەر، كه‌مپانا، ته‌نگ، کوتا، [نا «پان»، كورت

(به‌رام‌به‌ری «پان».)]

ف: كم‌په‌تا، تَنگ، کوتاه، (ضد غریض.)

ع: قَصِی، قَصِیْرُ الْغَرَض.

ته‌س‌کینی

ك: نارامی، ناسوده‌گی، وه‌ره، [توهره، ه‌دا]

ف: آرامش، آسایش، شکیب، دل‌آرامی.

ع: تَسْلِی، سُكُونُ الْخَاطِرِ، اسْتِرَاحَةُ الْقَلْب.

ته‌س‌لیم‌بوون

ك: رام‌بوون، نارام‌بوون، دا‌که‌فتن، [خو‌به‌ده‌سته‌ره‌دان،

گو‌ترایه‌لی]

ف: رام‌شدن، آرام‌شدن، فَرمان‌بُردن، سَر‌نهادن،

سَر‌سپردن، تاراسیدن، خَریدن.

ع: اطاعة، انقیاد، امثال.

ته‌س‌لیم‌بوون

ك: مردن، [گیان‌ده‌رجوون (نیدی‌ومه‌).]

ف: مُردن، (کنایه است.)

ع: فُوت، مَوْت.

ته‌س‌لیه‌ت

ك: دل‌داری، دل‌ده‌رای، [دل‌ده‌نده (دل‌جو‌یی کردنی

دل‌شکار).]

ف: نَفَوسه، نَفَوشه، نَوازش، دل‌داری، (تسکین

دل‌شکسته)

ع: تَسْلِیة، تَعْرِیة، تَسْکِین.

ته‌سه

ك: قَائِش، [سِرْمه (چهرمی باریک).]

ف: تَسْمه، دُوال، (چرم باریک)

ع: سَبَب، اسار، قَدْ، لَبَب.

ته‌س‌نیف

ك: به‌ستن، لُکائِن، دی‌روس‌کردن، [رَتِک‌خستن، نو‌سین،

دانان]

ف: بَسْتِن، به‌ه‌م‌بَسْتِن، پیوستن، به‌ه‌م‌پیوستن،

نوشتن، درست‌کردن.

ع: تَصْنِیْف، تَالِیْف.

ته‌سو

ك: چاره‌ك، چواره‌ك، ته‌سوچ، [چاره‌كه دانگیك.]]

ف: تَسو، چارَك، چهاریک، (چهار یک دانگ)

ع: طَسُوج، رُبع.

ته‌سو‌یب

ك: رجوا‌دین، رجوا‌داشتن، روا‌دین، روا‌داشتن، [په‌س‌ه‌ند

کردن، قایل‌بوون]

ف: ویژش، پذیرش، روا‌دیدن، روا‌داشتن.

ع: تَصَوِیْب، تَجْوِیْز.

ته‌سه

ك: دَوَّله، [ته‌شتی ه‌هریر شیلان.]

ف: تَغَار، لاک.

ع: مَعْجَن، مَرْکَن.

ویننه‌ی ه‌ه‌یه.

ته‌سه‌ل

ك: تَبَر، تَبَر و ته‌سه‌ل (به‌رام‌به‌ری «برسی».)]

ف: سَیْر، (ضد گرسنه.)

ع: مَلّ، ناهِن، شَبَعان، كَرْمان.

ته‌سه‌لسول

ك: زه‌غیره، به‌یه‌که‌ر به‌سیان، [یه‌ك له دوا‌ی یه‌ك هاتن،

رَیچَکه به‌ستن (برای «ده‌ور».)]

ف: زنجه، هار، گریوازه، زنجیره، پیوستگی.
(برادر «نور».)

ع: تَسْلَسُل.

ته‌سه‌وور

ك: نه‌نگار، به‌راره، گومان، ویتا، به‌دلاهاتن. [خدیال، بیر]
ف: انگار، ناوار، نوریت، گمان، پُندار، پُنداش،
پنداشتن، انگاشتن، گمان کردن.

ع: تَصَوُّر، خیال، فِكر.

ته‌سه‌وور کردن

ك: نه‌نگار کردن، گومان کردن، به‌دلاهاتن. به‌راره کردن،
ویتا کردن. [بوچون، به‌بیراهتن]
ف: انگاشتن، پنداشتن، گمان کردن، انگار کردن،
نوریتن، ناوار کردن.

ع: تَصَوُّر، تَخْيِل، تَفَكُّر.

ته‌شاوی

ك: کوناوه‌جه، ده‌ریجه، ته‌شه. [روچنه، کلاوِوچنه (کونی
سهربان یا دیوار).]

ف: باجه، بادجه، روشندان، روزن، روزنه.
(سوراخ بام، یا دیوار)

ع: مَنفَذ، کُوَّة.

ته‌شبی

ك: ته‌شبی ترانه. [تاوانی ترکه‌ندن.]

ف: گوزلق. (جُرم گوزیدن.)

ع: ضَرْطِيَّة.

ته‌شبی ترانه - **ته‌شبی**

ته‌شبی

(ك: ده‌رفی به‌وول له گل یا دار یا کازا.)

ف: تبشی. (طبقچه‌ی گلی یا چوبی یا فلزی.)

ع: زَيْدِيَّة، طَبْشِي.

ته‌شت

[ك: سوتنه. جزیره‌ی ده‌رفیکی گه‌رویه (که له گل یا له مس

دروست ده‌کرا.)]

ف: تَشت. (از گل یا مس می‌سازند.)

ع: مَحْن، مَحْفَة، اِحَاة، طَسْت.

وته

ته‌شت چوین

ك: ته‌شبی. [ته‌به‌ق، ته‌شتی دارین]

ف: طشت چوین.

ع: عُلْبَة، عُرْنَة، قَادُوس.

ته‌شخه‌له

ك: ده‌به، ته‌له‌که، چاپوله، گنچه‌ل، شه‌لتاخ، گهر.

[ته‌شقه‌له، شلتاغ]

ف: دَبَه، دَغْل، شَلْتاق.

ع: ضَعْف، خِيَاة، اِفْتِرَاء.

ته‌شك

ك: قه‌لاده‌ت، قَلْع، قه‌واره، رِیخت. (به‌ده‌تَشك) [بیجم،

دیمه‌ن]

ف: آنیر، ریخت، سرشت، گل، گوهر، آندام.

ع: هَيُولَى، هَيْكَل، تَرْكِب.

ته‌شه

ك: ته‌شاری، کوناوه‌جه. [روچنه، کلاوِوچنه (کونی سهربان

یا دیوار).]

ف: باجه، روشندان، رُوزن. (سوراخ بام یا

دیوار)

ع: كُوَّة، مَنفَذ، نَافِذَة.

ته‌شه‌نوم

ك: قِرَان. [ره‌شینی، نوخشان‌هی خراب]

ف: مَرغوا، فال بد.

ع: تَشْوُم، تَطْيِير.

ته‌شه‌خخوس

ك: فیز، خونمایی، به‌خ. [خو‌نواندن، له خونایی بوون]

ف: پَقار، گُراز، دیمیا، پُندار، شگفت، نیوتور،

بادپروت، ناپیدن، خودنمایی.

ف: بزرگ داشتن، برآمدن، برخاستن، پاشدن، سرفروود آوردن، سرخم کردن، خم شدن، دوتاشدن، دولاشدن، به خاک افتادن، گرنش.

ع: تَعْظِيم، تَكْرِيم، تَوْقِير، اِنْخِئَاء، خَفَضُ الرَّأْس، سُجُود، خُضُوع.

نه هزیه

ل: شیوهن، شین، سینه زنی. [خوینین (شینگری بی مزه زنی حسهین).]
ف: گَزَن، کدن، سوگواری. (عزاخوانی امام حسین)

ع: عَزَاء، عَاشُورَاء.

نه عقیب

ل: شَرَن کَه فتن، شوتاروین. تازیان، تارهدرانیان.
[شَرَن کهرتن، شوینین مه لگرتن].

ف: دنبال کردن، راندن، پیگرد.

ع: تَعْقِيب، تَعَقُب، اِسْتِعْقَاب (اعقاب، مُعَاقِبَة)، تَتَّع.

نه علیم

ل: فِتْر کردن، مَوِّج کردن، مَوِّج یاری کردن، یاددان.

[راهناینگرتن، راهنان]

ف: آموختن، وِر دادن، یاددادن. آموزش، آموزگاری.

ع: تَعْلیم، تَفْهیم، تَدْرِیب، تَدْرِیس، رَوْض، تَرْوِیض.

نه علیم دریک

ل: فِتْر کریاگ، مَوِّج کریاگ، مَوِّج یار کریاگ، یاددیاگ، فتنازی، ناموخته. [فِتْر کراو، قوتابی، راهننار]

ف: آموخته، وِر داده.

ع: مُعَلِّم، مُدَرِّب، مَرَوْض، مَرَوْض.

نه علیمدهر

ل: فِتْر کهر، مَوِّج کهر، مَوِّج یار کهر، یاددهر، ناموژیار، نوسا.

ف: فتناز. [ماموستا، دهرزوژ، راهننار]

ف: آموز، آموزگار، وِرده، اُستاد، یادده.

ل: به تالی، بیکاری، قوتاری، بهر لایی. قوتاروین، بهر لایوین. به ستق، خفتق. په لاکه فتن، دهس له کار کیشان.

[یشودان، بی تیشی]

ف: فَرَوِیش، ایسته، ایستادن، بیکاری، بیکار شدن، از کار ماندن، از کار دست کشیدن.

ع: تَعْطِیل، عَطَاة، بَطَاة، عَطْلَة، تَعَطُّل.

نه عجیل

ل: په له، په له پهل. [خیرا، دهسورد]

ف: شتاب، شتاو، اُشتاب، اُشتا، پاتیماز.

ع: تَعْجِیل، تَسْرِیع.

نه عداد

ل: مه لدان، مه لشماردن. [بژاردن، ژماردن]

ف: شمردن، برشمردن.

ع: تَعْدَاد، تَعْدِید، عَدَّ، اِحْصَاء، كَتَّ.

نه عریف

ل: شناسانن، نشانوژی، وسپ کردن. [ناساندن،

پتانه کردن. پهن کردن]

ف: ستودن، ستایش کردن، شناساندن، پرائیدن.

ع: تَعْرِیف، تَهْرِیف، هَرَف، مَدَح، ثناء، تَوْصِیف.

نه عریف کهر

ل: نشانوژ. [ناسیننر. په سکر]

ف: ستاینده، بادخوان.

ع: مُعَرَّف، عَرَّاف، هَرَّاف، وَصَّاف، مَدَّاح.

نه هزیو

ل: ده مکر، تمزائن، چه ره سهری، سهرزه نشت. [ده مکر

کردن، سهر کوته کردن]

ف: نکوهش، نکوهیدن، نکوهش دادن، سرزنش.

ع: تَعْزِیر، تَکْذِیر، تَوْبِیخ.

نه هزیم

ل: پایه دان. له بهر ده لسان. سهردانواشن. خالاکه فتن.

[به گوره گرتن، ریژلنگرتن]

ع: مُعَلِّمٌ، مُدَرِّبٌ، مُدَرِّسٌ، مُرَوِّضٌ.

نه عم

ل: تام، چهشه. [چیژ]

ف: مزه، چشه. مزیدن، چشیدن.

ع: طعم، ذوق.

نه عن

ل: تهرس، ته‌شهر، تانه. سهرزه‌نشت. [توانج]

ف: تَفَش، گوشه، کواژه، کوار، بَیغار، پَیغار، پَیغاره، پُلکه، گرفت، گرفته، سینه. نکوهش. سرزنش.

ع: طَعَن، طَعْنَة، طَنْز، تَوْبِیخ، تَکدیر.

نه عویز

ل: دهم‌بس، چارچله، بازیبن، بازوبند. [چاره‌زار (دعا و نوشته‌ی چاره‌زار).]

ف: پَنام، کماهه، دهان‌بند، لامچه، لام، چشم‌زخم، چشم‌آرو، چشم‌زد، چشم‌پنام، چشم‌وهم، چشم‌وهمام. (دعای چشم‌زخم).

ع: تَعْوِیذ، عَوْدَة، مَعَاذَة، حِرْز، دُمَلْج، رُقِیَّه، نُفَرَه، حَوَظ، اَنجاس، تَعْوِیْذُ الْعِیُون.

نه هه جویب کردن

ل: دهم‌قمان، دهم‌قپورن. [سرسورپمان]
ف: آندید، شگفتن، شکفتیدن، شگفتیدن، شگفت کردن، شکفت کردن.

ع: تَعَجُّبٌ، تَحْیِرٌ، تَهْکُرٌ.

نه هه ددی

ل: زور، ستم، دهم‌دزی. [به‌لامار دان، ماف خواردن]

ف: چَخ، زور، ستم، بیداد، دست‌درازی.

ع: تَعَدَّی، اِعْتِدَاءٌ، ظَلَمٌ، تَطَاوُلٌ، تَجَاوَزٌ.

نه هه نقول

ل: هوش‌پیدان، بیرپیدان، تیبریان، بیره‌کردن. [تیرامان]
ف: هوشیدن، اندیشیدن.

ع: تَعَقَّلٌ، تَفَكَّرٌ، تَحَيَّلٌ، تَصَوَّرٌ.

نه هه موق

ل: تیبریان، هوش‌پیدان. [قورل‌بونده، تیرامان، ردبینی]
ف: ژرفیدن، ژرف آندیشی، کاوش، خورده‌بینی، باریک‌بینی.

ع: تَعَمَّقُ، تَغَوَّرُ، اِسْتِقْصَاءٌ.

نه عیین

ل: نشان کردن، جیاره کردن، کلکه‌نما کردن. نابردن، نارگیرکردن. برینه‌ره. [دیاری کردن، ده‌نیشان کردن]
ف: هرنیز، ن‌شاختن. نشان کردن، جدا کردن، انگشت‌نما کردن. نام‌بردن. بریدن.

ع: تَعَيَّنَ، تَشَخَّصَ، تَخْصِیصٌ، تَنْصِیصٌ، تَوَسَّیْمٌ، تَعْلِیْمٌ، اِعْلَامٌ. قَطْع، تَقْرِیر.

نه غار

ل: ته‌غار، سی‌مه‌ن. [کیشانه‌ی‌کی خله‌کیشانه.]

ف: تغار، سی‌من.

ع: طَغَارٌ، ثَلَاثُونَ مَنًا.

نه غ‌دیر - نه‌قدیر [پسته‌کائی گزیده‌راوه.] [عَرَفَ «تقدیر» است.]

نه هه بیور

ل: نالوژی، تونسی، گزریان. [توریه‌ی بون، هه‌لچورن. گزبان]

ف: تندی، توپیدن، غرییدن، جزییدن، دگرگون شدن.

ع: تَغَيُّطٌ، اِغْتِیَاضٌ، اِحْتِدَادٌ، تَغْفُطٌ، سَخَطٌ، تَغْيَرٌ، تَبَدُّلٌ.

نه هه یر

ل: گزین، گزبان، جیگه‌یان، نارو‌گوز کردن، نالشت کردن. [نالو‌گوز کردن، له‌بری دانان]
ف: جزییدن، جزائیدن، گردش، جاوَز کردن، به‌جا آوردن. دگرگون کردن.

ع: تَغْيِير، تَبْدِيل، تَعْوِیض.

ته‌غیر ← ته‌فَدیر [بیته‌کاتی گۆزده‌راوه.] [عَرَب «تَغْدیر» است.]

ته‌غیر زانیقه

ک: چه‌شتن، زوان‌لیدن. [تام کردن]

ف: شگار، چشیدن، زبان‌زدن.

ع: ذَوْق، تَذَوُّق، اسْتِذَاقَة، تَطْعُم، اسْتِطْعَام.

ته‌فانول ← ته‌فَنول [بیته‌کاتی گۆزده‌راوه.] [عَرَب «تَنْوَل»

است.]

ته‌فانخور

ک: به‌خ کردن، فیز کردن، خومه‌لکیشان [له‌خو بایی بون،

شانازی کردن]

ف: نیوتور، ناییدن، خودستایی، فیس کردن،

دیمیا، گُزان.

ع: تَفَاخُر، تَفَخُّر، تَكْبَر، تَشْخُص، تَبَاهِي، مُبَاهَاة،

تَعَظُّم.

ته‌فانوهت

ک: ته‌فیر، دوری، جایی. [جیاوازی]

ف: دوری، جدایی، پرهیز.

ع: تَفَاوُت (بَثْلِیْثُ الْوَاوِ)، اِخْتِلَاف، تَبَايُن، تَبَاعُد،

فَرْق، بَوْن.

ته‌فت

[ک: جوژه‌سه‌به‌ته‌یه‌که (که بو‌میوه‌ی دروست ده‌کن.)]

ف: تَفَت، (که برای میوه می‌سازند.)

ع: شَكِيكَة، وَفِیْعَة، كُثَّة.

وینه

ته‌فتیش ← ته‌چه‌سسوس

ته‌فروتوونا

ک: به‌ر دباد، تهره، دهره‌دهر، توونا. [تیکوینک. ویلان]

ف: برباد، داغان، پراگنده، پراشیده. آواره،

دوبدر.

ع: مُتَفَرِّق، مُتَفَضِّض، مُتَشَعَّب، شاذِب، أَفَاق، دَوَار.

ته‌فروتوونا کردن

ک: به‌رباد کردن، داغان کردن، توونا کردن، دهره‌دهر کردن.

[تیکوینل‌دان. ویلان کردن]

ف: برباد کردن، داغان کردن، پراگنده کردن.

آواره کردن.

ع: تَفْرِیق، تَفْضِیض، تَبْذِیر، اِسْرَاف. تَغْرِیْب،

تَبْعِید، تَشْذِیْب، طَرْد.

ته‌فهره

ک: ته‌گهره، ده‌سهردهس، پانه‌ریا، ده‌سی‌ده‌سی،

تیمیرۆسۆزی. [دراختن، به‌قنگدا خستن]

ف: ویدانگ، ویلان، سپوز، امروزو فردا، تفره.

ع: تَقَاعُص، تَلْکُت، تَاخُر، مُعَاظَلَة، تَسْوِیف، طَفَرَة،

تَعَلُّل، تَعَاظِل، تَسْوُف، تَسَامُح.

ته‌فهره‌باز

ک: ته‌گهره‌باز. [دواخر، ماتلکه‌ر]

ف: سپوزگار، ویلان‌باز.

ع: طَافِر، طَفَار، مُتَعَلِّل، مُتَعَاظِل، مُتَسَامِح،

مُتَسَوِّف.

ته‌فسیر

ک: گوزاره، چه‌م، چه‌م‌ک. روشن‌و کردن. [را‌فه.

روون‌کردنه‌وه‌ی‌مانای‌نایه‌تی‌قورنان.]

ف: سفر‌نگ، گزارش، گُزاره. روشن کردن. (معنی

آیه.)

ع: تَفْسِیر، تَبْیِین، بَيَان، تَوْضِیح، اِبْضَاح، شَرْح،

كَشَف، تَعْيِین، تَاوِیل.

ته‌فه‌نول

ک: توف‌لانه. قرائن، مروا. [نوخشانه‌ی باش یا خراب.]

ف: مروا، مَرغوا.

ع: تَفَوُّل، اَلْتِئَال، تَطْیِیر.

ته‌فه‌ریوج

ک: گه‌شت، گه‌ریان، گه‌شوگنیل، ده‌شتره‌ر کردن. [سه‌یران،

گه‌شوگوزار]

ف: غوش، گشت، گردش.

ع: سِبَاخَة، سَيْر، تَفْرُج.

تفه قَو

ك: چاوداشت، همی، ندرجو. [چاره‌روانی، هیرا]
ف: پیوس، پرمو، آنچخت، امید، چشم‌داشت.

ع: اِنْتِظَار، رَجَاء، تَوْقُع.

تفه كُور

ك: بیهو کردن، راولیژ، سهره‌ایردن و سه‌ریردن. [آرامان،

هوش‌پیدان]

ف: هوشیدن، بیریدن، ویریدن، باریک شدن.

ع: تَفَكَّر، تَعَقُّل، تَدَبُّر، تَعَمُّق، اِمعان.

تفه قِ

[ك: ده‌نگی له‌یه‌ك‌دانی دیر شتی روق. (روك: ده‌نگی

داكه‌رتنی به‌رد.)]

ف: تَق. (صدای افتادن سنگ مثلاً.)

ع: طَق.

تفه قَزَا

ك: خرواشت، نه‌لها، مانا، دارا، خراستن. [داخوازی]

ف: ایفت، خواست، خواهش، درخواست،

اوژولیدن.

ع: تَقَاضِي، اِسْتِقْضَاء، طَلَب، تَمَكِّي.

تفه قَلَا

ك: كوشش، كوشش، همول، تەلاش، دهریا. [تینكوشان]

ف: كوشش، جوشش، چخیدن، تلاش، چغیدن.

ع: جِد، جَهْد، سَعْي، كَدْح، فَشَق، تَفَلُّس، مَغَالَاة،

اهتمام.

تفه قَان

ك: لیدان. [ته‌فه لیته‌لساندن (روك: له‌ده‌رگا دان.)]

ف: زدن. (زدن در مثلاً.)

ع: قَرع، طَرَق.

تفه قَان

ك: ترقان، تره‌كاندن، دهر کردن، ناگر دان. [قلیشانان]

ته‌قاندنره. هاریشتن (هیلکه، ترقه، تهنه‌نگ و...)

ف: ترکاندن، ترقانیدن، در کردن، آتش‌زدن.

(تخم مرغ، تقه، ترقه، تفنگ و امثال آنها.)

ع: قَلع، قَلَق، قَلَا. حَدم. ضَرْب. اِطلاق. اِحراق.

تفه قَان

ك: بیژنگ کردن، بیژان. [له‌بیژنگ دان، که‌کردن]

ف: بیختن، غربال کردن، بوجار کردن.

ع: قَحْل، سَفَسَفَة، غَرَبَلَة، كَرَبَلَة.

تفه قَان

[ك: قرچه ده‌لساندن له‌جوم‌گی به‌غه.)]

ف: مَنگ، شَكستن. (مفصل انگشت را به صدا

آوردن.)

ع: قَتَح، اِنْقَاض، تَفْقِيع، صَرَقَة، فَرَقَة، تَفَرُّع.

تفه قَان

ك: لكان. (ته‌قانی پیدو.) [نوساندن، خستنه‌پال]

ف: چسپاندن، پهلو‌گذاشتن.

ع: اَضْمَام، تَضْمِیم، اِصْاق، وَصل.

تفه قَان

ك: بشکان، گه‌ریان، جریابون. [گه‌ران، پشکین]

ف: جُستن، کاویدن، جویا شدن، گشتن،

گردیدن.

ع: قَحْص، ذِهَاب، جَوْلَان، غَرَبَلَة.

تفه قَاوِی

ك: دهرام. [مال به مال گورینه‌ره. (به‌فرزدانی کالاً به

کالاً.)]

ف: تقاوی، دست‌وام. (قرض دادن جنس به

جنس)

ع: تَقَاوِي، اِقْتِواء، قَبَادِل، مُبَادَلَة.

تفه قَهَق

[ك: شوری ده‌یه‌می ریبه‌ندان.)]

ف: شب‌سده. (شب دهم بهمن)

ع: لَيْلَة الصِّدَّة.

ته‌قدیر

ل: سەرنوشت. تەوەرە، سەمەرە. [چارەنوس. بەلا]

ف: بۆش، سەمناک، سەرنوشت.

ع: تەقدیر. قەضاء، قەدر.

ته‌قدیس

ل: پاکوێزی، پاکە وێن. [بە پەڕز راگرتن، بە پاک لە قەڵەم دان.]

ف: وێژیدن، پاکێ گەفتن.

ع: تەقدیس، تەطیر.

ته‌قسیر

ل: کوتایی، سەریچی. [کەمترەخمی]

ف: فەرویش، سەریچی، فروگذارێ، کوتاهی.

فرویشتن، فروگذار کردن، کوتاهی کردن.

ع: قُصُور، تَکَاهُل، قِصر.

ته‌قسیر

ل: گونا، تاران، قۆزێ. [سەریچی]

ف: گناه، گناه، نافرمانی.

ع: تَقْصِير، ذَنْب، عِصْيَان، قَصْر، قَصَار، قُصُور، قُصْرَة.

ته‌قسیم

ل: بەش کردن، بەش بەش کردن، بەش بەنێ، تەوچی.

[دابه‌ش کردن]

ف: بخش کردن، بخش بخش کردن،

بخش بندی، توژی.

ع: تَقْسِيم، تَسْهِيم، تَوْزِيع، تَحْصِيص، اِنْصَاب.

ته‌قسیم‌کەر

ل: بەش‌کەر، بەش‌دەر. [دابه‌ش‌کەر]

ف: تَبَاه، بخش‌گەر، بخش‌کُن، بخش‌ده، ساو ده.

ع: قَاسِم، سَهَام، مُنْصِب، مُوزِع.

ته‌قلید

ل: بە‌پەڕوێ، لاسایی، چارلێ‌پێن. [شۆ‌ئێن‌کە‌وتن،

چارلێ‌کردن]

ف: پێ‌روێ، نوس.

ع: تَقْلِيد، اِتِّبَاع، تَأْسِي، اِقْتِدَاء.

ته‌قلید‌باز

ل: لاسایی‌باز، ئە‌داباز. [لا‌ساکەر، گالته‌چی]

ف: نوس‌باز، ئێ‌گنج‌ک‌باز.

ع: هَارِج، مُمَكِّل، مُمَایِر، مُحَاکِمِي، مَسْخَرَة، مَرَّاح، اَضْحَوكَة، مُقَلِّد.

ته‌قلید‌دەر‌ه‌اوردن

ل: لاسایی کردن، ئە‌دا دەر‌ه‌اوردن. [لا‌قێ‌ پێ‌کردن]

ف: نوسیدن، خمانیدن، خُن‌بانیدن، ادا دەر‌اوردن.

ع: تَقْلِيد، تُمَكِّل، تُمَسْخَر، بَوِي، مُحَاكَاة، مُمَایِرَة، مَرَّاح.

ته‌قلید‌کردن

ل: بە‌پە‌ڕوێ کردن، چارلێ‌پێن. لاسایی کردن. [شۆ‌ئێن‌کە‌وتن، چارلێ‌کردن]

ف: بێ‌آوردن، پێ‌روێ کردن، نوسیدن.

ع: تَقْلِيد، تَأْسِي، اِتِّبَاع، اِقْتِدَاء.

ته‌قوا

ل: پارێ‌زگاری. [لە‌ خوا ترسان]

ف: ئێ‌بناد، نیناد، جی‌واد، پاساد، وێ‌ژش،

پاراسایی، پره‌یزگاری.

ع: تَقْوَى، وَرَع، زُهْد، عِفَّة، عِصْمَة، تَجَنُّب، حَذَر، اِحْتِذَار، اِتَّقَاء.

ته‌قوتوق

[ل: ته‌قوتوق (دە‌ك: دە‌نگی‌ تە‌فە‌نگ.)]

ف: تَقْوُوق، شَرَاقْ شَرُوق. (صدای تە‌فە‌نگ مثلاً.)

ع: مَطْلَقَة، قَعْمَة.

ته‌قوتول

[ل: بە‌هەر تێ‌ك لە‌ نی‌چێ‌تێ‌ك دان.]

ف: تَقْوَتْلُو. (بە‌ هەر تێ‌ر ی‌ك شکار زدن.)

ع: هَضْرَاءٌ وَ دِحْرَاجَةٌ.

ته‌قوتوق

ف: چک چک.

ع: قَبَقَبَة، قَفَقَفَة.

ته قیاک

[ک: ته قینرار، له بیژنگ درار، کهو کرار]

ف: تکیده. ترکیده. بیخته، بیزن شده، گربال شده، بوجار شده.

ع: مُنْهَم، مُنْهَبْک، مُنْهَار. مُنْشَق، مُغْرِیل، مَنخول.

ته قین

ک: ته پین. [داچرون، داپروخان]

ف: تکیدن، آمدن، فرو ریختن.

ع: اِنْهَدَام، اِنْهِيَار، اِنْهَبَاک، ثَجُوح، ثَجِيح. سیوخ، خُسوف، اِنْقِيَار.

ته قین

ک: تَرَقِین، تَرَه کین. [ته قینه ره، ته قه کردن. شکان. قلیشان]

ف: ترکیدن، تراکیدن، ترقیدن، تراقیدن، شکستن، صدا کردن.

ع: اِنْفِاق، تَفَقُّو، ثَجُوح، اِنْفِجَار. اِنْفِتاح. ثَبَر. حَدَمَة، اِحْتِدَام. نَقْض. اِنْشِقَاق.

ته ک

ک: له ته ک، گهر، له گهر. (ته ک تومه.) [له گه ل]

ف: با، ابا. (با توأم.)

ع: مَعَ.

ته ک

ک: بَنْتَه ک، بَنَدَس، که تیشه. (هاته بن ته کیسه.) [بن باز، بن نه نکل]

ف: پهلو، سوی دست، بیخ دست. (آمد پهلووی دستش.)

ع: جَنْب، جانب. اِیْط.

ته ک

ک: ته نیا، تال. [تاقانه]

ف: تک، تاک، تنها.

ع: مُنْقَرِد، فَرَد، وَحید.

ته ک

ک: تیجه. (نانه شان حدسیری) [سه له]

ف: کوین، تَرَنیان.

ع: مَعْدَل.

ته کان

ک: شه کائن. ^۱ هوژم. [له رزه]

ف: تکان، تپش.

ع: رَجَة، هَرَة.

ته کان

ک: شه کان، خَزیه، چله که. [بزوونی به ته رزم.]

ف: تکان، یکه، واخوردن.

ع: زَعَقَة، رَوَعَة، شَرُود.

ته کان خواردن

ک: داخوریان، داچله کیان. [داخوریان، راجله کین]

ف: تکان خوردن، یکه خوردن، واخوردن.

ع: اِنْزَعَاق، تَرُوع، تَفَرُّع.

ته کائن

ک: شه کائن، ته کان ئیدن. [راوه شاندن (وه): ته کاندنی

درخت یا جلوه رگ.]

ف: تکاندن، تکان دادن، افشاندن، گلانیدن.

(تکاندن درخت یا لباس مثلاً.)

ع: نَفْض. هَش، هَر.

ته ک دان

ک: پال دان. [چورته پال]

ف: پهلو دادن، پهلو نشستن، پهلو خزیدن،

چسپیدن، لای دست نشستن، سوی دست

خزیدن.

ع: اِنْضِمَام، اِتِّصَاق، اِخْتِیَاط.

۱- له ده سنو سه که دا وا نروساوه، به لام وادیاره مدهستی

نوسهر «شه کان» برویت. (ر.ر)

تەكە دانە داۋاۋە

[ك: كشانەرە]

ف: پس رفتن، پس نشستن.

ع: نكص، انتكاص، تقهقر، تزحرح.

تەكرار

ك: دو باره كردنەرە، وتنەرە، كوزائنەرە، گەپاننەرە،

راگوز كرنەرە. رینگاننەرە. [دوربات كرنەرە]

ف: دوباره كردن، بازگفتن، بازگویی، واگو

كردن، واگویی. واگو، واپو، بازپو.

ع: تكرار، إعادة، تجديد.

تەكە كەفتەك

ك: هامرا، [هامرپی]

ف: همراه، همپا، همراه شده، پشت سر افتاده.

ع: رفيق، مقتدي، تابع.

تەكە كەفتەن

ك: هامرايون، له ته كاڤوين. [هامرپی]

ف: همراه شدن، همپاگشتن. پشت سر افتادن.

ع: رفاقة، ترافق، اتباع، اقتداء.

تەكە كەفەك

ك: هامرايونگ، بەرە كەفتەك. [هامرپی كراو. سەرجه له]

ف: همراه شده، همپا شده. جلو افتاده.

ع: رفيق، متبوع، متبع، مقتدي.

تەكە گەف

ك: گەردەن نیان. [اشتی لورس] خستە نەستۆ.

خستە سەر شان]

ف: گردن گذاشتن. (چیز دشوار)

ع: تكليف، تحميل، تجسيم، اجشام.

تەكە تەكە

ك: سە ئە، تاقە. [نەرە ئی قولە]

ف: تكمه، ستلخ. نیم تنه.

ع: سلطة.

وینه > ۲)

تەكۆدەو

ك: تەقۆدەر. [راکردن، هەلە داوان]

ف: تكودو، تكوتاز، تكادو، تكاپو، دواو.

ع: ركض، غدو.

تەكە

ك: هەجە، تەگە. [سارین (بزی نیر که دهیته سەجە له.)]

ف: تکه، دکه، باژن، نهاز. (بز نر که پیشرو گله

است.)

ع: قيس. كراز.

تەكە

ك: شە كە، شە کیانەرە. هاتوچوو، ئەملا نەرە. [نەرە.

لەرینەرە]

ف: جنبش، آمد و رفت، این سو و آن سو.

ع: نوسان، ذبذبة، خطران. مراوحة.

تەكە

ك: جووله. (تەكە تەكە بکەن!) [بزوتن]

ف: جنبش، جابجا.

ع: حركة، تحلّل، زحرة.

تەكە بېو

ك: فیز، غۆنایی. [غۆنە زلزانن، له غۆنایی بوون]

ف: فیس، دیمید، نیوتور، پغار، پندار، شگفت،

منی.

ع: تكبر، تغرغر، تفاخر، تشخص، تعجرف،

تغطرس، كبر، غرور، عجرة، غطرسة، عجب،

خیلاء.

تەكە تەكە

ك: شە كە شە ك، هاتوچوو. [لەرینەرە]

ف: جنبش، اینسو آنسو.

ع: نوسان، خطران، ذبذبة، مراوحة.

تەكە تەكە

ك: تە كە، جووله. [بزوتن]

ف: جنبش، جابجا.

ع: حَرَكَة، تَحَلُّل، زَحْرَجَة.

تەكەلتو

ك: ئەمەزین، ئەرمەزین، ئارەنگی. [پارچە لبادی تەنگی ژیر زین.]

ف: آدَرَم، آدَرَم، پُون، تَرَمه، تَكَلتَو، كۆن پۆش، ئەمەزین.

ع: حَلَس، حَلَس، جَدِيَة، كُنْبُوش.

وینە-زین «١»

تەكەلی تی

ك: شەكەلی تی، هاتووچوو ئەكا. [دەلمەرپتەرە.]

ف: می جەنبد، این سو آن سو می کەند.

ع: يَتَتَوَسُّ، يَتَدَبِّبُ، يَتَحَرِّكُ، يَتَرَاوَحُ.

تەكەلی دا دواو

ك: ئەورووێ دەرە. بریدیە دواو. [کەشایەرە. کێشایەرە.]

ف: پس وەفت، پس نەشتست. پس بێرد، پس نەشاند.

ع: تَقَهَّلَ، تَحَّى، اِنْتَكَصَ عَلَى عَقْبِيه. رَحَهُ، نَحَاهُ.

تەكەپە

ك: خانەگا، خانەقا. [خانووێ دەرویش (تەكەپە) دەرویشان.]

ف: تەكەپە، خانگا، خانقا، (تەكەپە دەرویش).

ع: رِبَاط، زَاوِيَة، صَوْمَعَة، تَكِيَّة، خَانَقَاه.

تەكەپە

ك: دەسەنناز، چێردەس. [دەردەس (عەسایدەکی کورتە کە مورتازەکان^١ خۆیان بەسەردا دەدەن).]

ف: دەستگالە، دابستگالە. (عەسای کۆتاهە کە مورتازان بێر آن تەكەپە کەنن.)

ع: مَخْصَرَة.

تەكەپە

ك: دەسەنناز، (تەكەپە پەنجەرە). تەكەپەگا. [دەرویش خوارووی

پەنجەرە. هەررەها: پالپشت.]

ف: دەست انداز. تەكەپەگا.

ع: عَتَبَة. (عَتَبَة النَّافِذَة). مَكَا.

تەكەپەدان

ك: ئەنگدان، لا دان، بە لادا كەفتن. [پالەدانەرە.

شان دادان، هێزخستەسەر]

ف: سەنگدان، پهلودادن.

ع: تَكَا، اِتْكَاء، تَوَكُّف، تَوَكُّر، اِسْتِنَاد، اِعْتِمَاد،

اِرْتِفاق، اِنْحاء.

تەكەپەدا

ك: تەكەپە. پالووبەن، پەشتیوان. [پالپشت]

ف: دەست انداز. پهلوبند، پُشتیبان، تەكەپەگا.

ع: تَكَاة، مَكَا. سَنَد، ظَهير.

تەكەپە دی رەگا

ك: ناسە، سەپ، سەف. [ژێردەر]

ف: آستانە، فرود، گوار، گُرار، آستانە ی در،

آسکاپە، آسکاپی.

ع: عَتَبَة، اِسْكُفَة، اِسْكُوفَة. (عَتَبَة الباب).

تەكەرە

ك: تەرە، دەسەدەس. قورەت. [دراختن. بەلا]

ف: ویدانگ، ویلان، سپوز، تفرە. آسیب.

ع: تَكَلُّث، تَقَاعُس، تَأَخَّر، تَسْوِيف، مُعَاظَلَة، طَفَرَة.

تەكەرە

ك: تەرەرە (دەرویشی بە ناوێرەستی بەرداشی

خوارووەدا.)

ف: تَگَرَك. (چۆبە کە میان سەنگ آسیاب

کۆبند.)

ع: مَحَوْر.

تەل

ك: سیم. [تیل]

١- مورتاز: ئەو کەسێ دەروونی خۆی بار دەهێنێت، بە زۆری بە تەرکە دۆنیاکانی هینلۆستان دەوێت. (ر - ر)

ف: سیم.

ع: سَلَك. مَقْتُول.

هَل

ك: تَهْلِگراف. [ته له گراف: نامرازی برووسكه ناردن.]

ف: سخن رسان، تلگراف.

ع: مُخَابِرَة، تَلْغِراف.

هَلَانِم

ك: بشیره، هه شتیوان، ناشو. [ناژاره، پینکدادان]

ف: شورش، جنبش، آشوب، بههم خوردن.

ع: انْقِلَاب، تَلَاط، تَلَاطُس، تَلَاطُم.

هَلَار

ك: هیتوان. [هه یوان (هه یوانی سه رگیاری بهرده می ژور).]

ف: کَتام، تالار، آیوان (ایوان سرپوشیده ی جلو

اتاق). چفت، شیروانی.

ع: ساباط، طالار، ایوان.

وینه ← شیروانی

هَل درکدار

ك: تهل در کین، سیم خاردار. [تیلی درکاری]

ف: خَسَك، سیم خاردار.

ع: اَلْسَلَكُ الْمُشَوَّك.

هَل در کین ← هَل در کدار

هَلِج

ك: شَكُوفَه ی خورما. [بهری دارخورما که تازه

دورده کوریت.]

ف: حَرْب، شکوفه ی خرما.

ع: طَلْع.

هَلِهَت

ك: رِوَالَت، دیمه. [بیچم]

ف: رواتی، رخسار، چهره.

ع: طَلْعَة، حُسْنُ الْمَنْظَر.

هَلِه سَنَك

ك: ته خته كوچك. [ته له بهرد]

ف: تَهْلَسَنگ، پله سنگ، سنگ پله، پرنیج.

ع: لَوْح، بَلْطَة، بِلَاط، صَفِيح، صَفِيحَة.

هَلِيسِم

ك: جادور. [سیهر]

ف: جادو، سپهره بند، طلسم.

ع: طلسم، تَعْوِيذ.

هَلِيسِم

ك: جادوریه. [زیر و زیری سکه ناسا که نوشته ی تیدا

هله کهن.]

ف: پَتَر. (تنکه طلا یا نقره که تعویذ در آن نقر

کنند.)

ع: طَلَسَم.

هَلِيسِم ← جادوویه

هَلِيسِه

ك: شَرَبایی. [نور باره بچورکدی که له باره بهر نراره و

سواری دهین.]

ف: تَمْلِیت، تَنْبِلیت، شوپایی. (بار کوچک که

روی آن سوار شوند.)

ع: حَمِيلَة.

هَل

ك: لهق، چل. [لق (چلی گول و میو رشتی لهو چهشنه).]

ف: آزغ، شاخه. (از گل یا مو و امثال آن.)

ع: قَنْ، غُصْن، سَعْفَة، عِرْدَام، جَلْمَة.

هَل

ك: تاك، بی تا. [بیترینه، تالانه]

ف: تَك، بی مانند، بی همتا.

ع: قَرِید، وَحِید.

هَل

ك: دَیْری هدرباشی هوتراره.

ف: بهین چامه، گُزینه.

ع: عُقْر، بَيْتُ الْقَصِيْدَةِ.
ته‌لن

ل: هه‌لېژنيگ، هه‌لېژنيگ. [هه‌لېژدراو، سه‌ته‌ل]

ف: گزیده، گزینه، جَلويز، برگزیده، برچیده، پسندیده.

ع: نُخْبَةٌ، مُنْتَخَبٌ، مُقْتَابٌ، مُخْتَارٌ، صَفِيٌّ، مُصْطَفَى،
نُقَايَةُ، نُقَاوَةٌ، مُنْقَى.
ته‌لا

ل: زه‌، زېر، نالتون. [کانه‌یه‌کی به‌نرخ‌ی به‌ناوبانه‌گه‌]

ف: زر، تلا، تله.

ع: ذَهَبٌ، تَبَرٌ، اِبْرِيْزٌ، نَضْرٌ، عَيْنٌ، عَسَجْدٌ، عَقِيَانٌ،
زَبْرَجٌ.

ته‌لاش

ل: کوشس، ده‌سپا، ته‌لویا، ته‌قالا، هه‌ول. [خه‌بات]

ف: کوش، کوشش، جَنج، جَنج، نَبْرَد، تلاش.

ع: سَعْيٌ، جَهْدٌ، كَهْدٌ.

ته‌لاش کردن

ل: هه‌ول‌دان، ده‌سپاکردن، ته‌قالادان. [تیکوشان، خه‌بات

کردن]

ف: کوشیدن، چخیدن، چفیدن، تلاش کردن.

ع: سَعْيٌ، جَهْدٌ.

ته‌لاقی

ل: ک: چیره، قهره‌وی، قهره‌بر، پاداشت، توله. [هه‌ق‌کرده‌ره،

سزادان، بژاردن]

ف: سزا، چهره، داشاد، داشن، کیفر، پاداش.

ع: تَلَايٌ، تَدَارُكٌ، جُبْرَانٌ، أَجْرٌ، رَمَصٌ، جَزَاءٌ، بَدَلٌ،

عَوَضٌ.

ته‌لای

ل: وِیل، نازاد، به‌ره‌لا، جیایی. [سه‌ره‌ستی، رهایی]

ف: فَرُوْرٌ، فُتُوْرٌ، پرماس، چار، رهایی، آزادی،

جدایی، بیزاری.

ع: طَلَاقٌ، فِرَاقٌ، سَرَاخٌ، خُلْعٌ.
ته‌لاق‌دان

ل: وِیل کردن، نازاد کردن، به‌ره‌لا کردن، جیاه‌برون. [ره‌ها

کردن]

ف: فَرُوْرَدَن، فُتُوْرَدَن، پرماسیدن، ره‌اکردن،

ویل کردن، آزاد نمودن، پاگشادن، جدایی کردن،

هشتن.

ع: تَطْلِيْقٌ، تَفْرِيقٌ، تَسْرِیْحٌ، مُخَالَعَةٌ.

ته‌لق‌نامه

ل: نام‌ی نازادی، نام‌ی جیایی، نازادی‌نامه.

[به‌لگه‌نام‌ی ته‌لاق]

ف: فُتُوْرنامه، گشادنامه، گشادنامه، هشته‌نامه،

آزادنامه، ره‌انامه، جدایی‌نامه.

ع: مَكْتُوبُ الطَّلَاقِ، سَنَدُ التَّفْرِيقِ، هَكَ الْخُلْعِ، سِجِلُّ

التَّسْرِیْحِ.

ته‌لاکاری

[ل: زه‌رک‌ش: روکه‌ش‌کراو به‌زیر.]

ف: تلاکاری.

ع: تَذْمِيْبٌ.

ته‌لاکنت

[ل: زه‌رک‌ت: واژنتراو به‌ریز.]

ف: تلاکوب، زرنشان، بشار.

ع: مَذْمُوبٌ، مُرْصَعٌ.

ته‌لېژین

[ل: هه‌لېژاردن]

ف: سه‌رگزین.

ع: اِتِّخَابٌ، اِصْطِفَاءٌ.

ته‌لېژین

ل: هه‌لېژنیگ. [هه‌لېژدراو]

ف: گزیده، گزینه، جَلويز، برگزیده، برچیده.

ع: نُخْبَةٌ، مُنْتَخَبٌ، مُقْتَابٌ، مُصْطَفَى، نُقَايَةُ.

ته‌لنزم

ك: چل: [ته‌لزم (پارچەى دار كه به هوى له‌ت كرده‌وه پەيدا دەبێت.)]

ف: تیزه، شاخه. (شاخه‌ى هیزم كه بواسته‌ى شكستن پیدا شود.)

ع: فَلَقه، شَطِیة. كُساره، شُماع.
ته‌لق

ك: وه‌رق: [په‌ره‌ى - یا تو‌زى - زیرین كه بۆ رازانده‌وه به‌كارى ده‌هێنن.]

ف: تَلَك، وَزَق، بَرَقَك، ایرسون، فَرسلون، زوروق.

ع: طَلَق.

ته‌لقین

ك: مۆچ کردن، مۆچپاری کردن، فیر کردن، یاه دان. [دەرس دادان، تینگه‌یاندن]

ف: باد دادن، آموزش، آموختن

ع: تَلَقین، تعلیم، تفهیم.

ته‌له‌میت

ك: كۆچوبار، كۆچرمان. [ماله‌كۆچ]

ف: كوچ وبار، خانه‌كوچ.

ع: رَحَل، راحلة، رَحيلة، عيلة، عائلة.

ته‌له‌وار - ته‌روال

ته‌له‌وپا

ك: دەرلەدان، تەیار کردن.

[هەرلەدان، تەیار کردن]

ف: کوشش، تلاش، دوست کردن، چخیدن، چغیدن.

ع: سَعى، جَهد، تَهْيئة، تَدَارُك. صَدَد.

ته‌له‌وک

ك: دِرَك. [دِرَكەزى (چۆره‌ دِرَكێكه ده‌یکەن به‌ په‌رژین.)]

ف: تلو، خار. (یک قسم است از خار که آن را پرچین کنند.)

ع: عَضَّة، سیاج.

ته‌له‌وک - تالووک [(سووک له‌کراوه.)] [عطف «تالووک» است.]

ته‌له

[ك: نامرازی راو كه له ناسن و تهل دروست ده‌كریت.]

ف: تله، لاتو، بالان، نژنگ.

ع: فَخ، لُبجة، قَشاعة.

وته

ته‌له‌پ

ك: وام. [ه‌رز]

ف: وام.

ع: قَرْض، ذین، طَلَب.

ته‌له‌بكار

ك: رامكار. خوازگار. [خاوه‌ن‌ه‌رز. خوازبار]

ف: وامكار، وام‌ده. وامخواه. خواستار، خواهان.

ع: مُقَرْض، دائن، غَریم. طالب.

ته‌له‌به

ك: دانشخرا، خۆنه‌وار. [قوتابی، زانستخواز (وشه‌ى

«ته‌له‌به» بۆ تاك و كۆ به‌كار ده‌بریت.)]

ف: پژوهان، دانش‌پژوهان، دانش‌خواهان،

دانش‌جویان، دانشجو. (بر جمع و مفرد اطلاق

مى‌شود.)

ع: طَلَبه، طَلَّاب.

ته‌له‌ف بوون

ك: له‌ناوچوون، به‌ربادبوون. [تیاچوون]

ف: نیست شدن، نابود شدن، از میان رفتن،

برباد شدن.

ع: تَلَف، عَدَم، عُدَم، فَناء، هَلَاك.

ته‌له‌كه

ك: ته‌شخه‌له، چاپۆله، گەر، ده‌به. [ته‌شقه‌له، شلتاغ]

ف: دَبه، شَلتاق، دَغلى.

ع: ضَعْف، خِيانة، اِعْتِداء، تَعْدِي، اِفْتِراء.

ته‌له‌مشك

[ك: نامرازی مشكه‌پار.]

ف: تله، تله‌موش.

ع: مِصْلَاة، مِصِيْدَة.

وینه

ته‌لهو

ك: سَراخ. په‌یوژی. [به‌دواداچرون. پشکنین]

ف: سَراخ. جِستجو.

ع: طَلَب. فَحْص. ثَقَاضِي.

ته‌لهو

ك: سَراخ. (چوومه ته‌لەری.) [به‌هه‌لا چرون. به‌

شوینداگه‌پان]

ف: نَزْد، پِیش، بَر. سَراخ، جِستجو.

ع: عِنْد، نَحْو. فَحْص، طَلَب.

ته‌هم

ك: بَوَق، مَهْلَم، بَوَخ]

ف: تَم، تَمَن، تَزَم، مِه، تارمیغ.

ع: ضُبَاب، بُخار.

ته‌هم

ك: تَوَز. [ته‌پوتوز]

ف: گَرْد، رَشْت.

ع: غُبَار، غُبَاء، هَبَاء، هُبَاب، عُكَاب، عَكُوب، رَغَام،

عَجَاج، نَقْع، رَمَج، مَوْر، غَفَر، قَضَض، سَيَهَك.

ته‌هم

ك: نه‌نر، په‌شیوی، په‌زاره، خه‌فه‌ت. [كه‌سه‌ر]

ف: تَش، گُژم، موژ، موژه، اندوه، گرفتگی،

دل‌تنگی.

ع: هَم، غَم، حُزن، انْقِبَاض.

ته‌هم

ك: لَیلاَی. [لَیلاَی (تاریکایی چار).]

ف: تَم، تاری. (غبار چشم)

ع: غِشاوَة، رَمَد.

ته‌ما

ك: مَمی، ناروژو، گه‌ره‌ك. (گه‌ره‌كه، ته‌مامه.) [هیا،

ویست]

ف: اَنچِخت، اَلچِخت، آرزو، آز، نیوسوم، بیوس،

امید، چشم‌داشت، چشم‌داری، خواست،

خواستن.

ع: عَشَم، قَصْد، غَرَض، نِیَّة، عَزَم، اِرَادَة، طَمَع،

اِنتِظار، حَرِص، وَلَع، شَرَه.

ته‌ما‌دار

ك: ناروژومه‌ن، گه‌ره‌كه‌ن، چاره‌پِنگه، نوم‌یدوار.

[هیاردار، چاره‌پان]

ف: چشم‌دار، چشم‌دارنده، آزمند، آرزومند،

امیدوار، اَنچِخت‌مند، اَلچِخت‌مند، نگران.

ع: مُتَنظِر، مُتَرَصِّد، مُتَرَقِّب، مُتَحَيِّن، مُتَوَقِّع.

ته‌ما‌کار

ك: قورِگ دِریاگ. گه‌ره‌ککار، هم‌سوار، ناروژودار.

[به‌چاره‌تنگ، تیره‌خوژ. هیاردار، خرازیار]

ف: آزو، آژور، آژمند، آژو، آژور، آژور، بُلکامه،

رژه، وِرَنج، تَخْجُم، کادمند، ارغنده، ارغنده.

بیوسا، خواستار، آرزودار، امیدوار.

ع: حَرِیص، طَمَاع، شَرَه، جَشَع، وَلَع، مَلَع، مَلُوع.

ته‌ما‌کو

ك: تورتن. [گیای جگه‌ره.]

ف: تَنبَاکو، توتون.

ع: تَبِغ، تَنبَاک، تَنُّن، دُخان.

وینه

ته‌مال

ك: دیاری، دیاربورن. [ده‌رکوتن، ناشکرا بورن]

ف: پیدایش، پیدایی، پیدابودن، نمودار بودن.

ع: ظُهور، لَوْح، بَدُو، بَدُو، بَدَاء، بَدَائَة، جَلَاء،

وَضُوح، لَمَح، لَوْص.

ته‌مته‌راق

ك: گہرہ بی، برّبرّ، [شانوشكو، بیابری]

ف: شکوه، بزرگی، تَمْتَرَق، تَرْنَب تَرَق، خَدِیشی.

ع: عَظْمَة، اُبْهَة، شوکَة، جَلال، جَبْرُوت، کِریاء.

تہ متراق

ك: تہ متراق، برّبرّ، گہرہ بی، تہ تہ نہ. [شکو، بیابری]

ف: طَمْتَرَق، طَمطراق، طَرْنَب و طَرَق، تَرْنَب و طراق، شکوه، خَدِیشی، بزرگی. خودنمایی.

ع: شوکَة، اُبْهَة، جَلالَة، کِریاء، عَظْمَة، جَبْرُوت، کَر و فَر، طَنْطَنَة.

تہ مته مه

ك: مہنہ. [باشا رہ]

ف: دینا، مانده

ع: تَقَة، بَقِیَة.

تہ هر

ك: خورجہ. [خورمای ہندی (تہ مرہند)]

ف: خَیجہ، اَنبَلہ. (تمر ہندی)

ع: ثَمَر.

وتنه

تہ منشك

ك: تروړك، دري. [تورترك]

ف: تَمَش، تَمَشك، کِیہہ.

ع: عَوسَج، عُلِیق، قَصَد.

وتنه - تروړك

تہ مشیہ ت

ك: بگاردن، روبہ را کردن. [بہرئی کردن، رایى کردن]

ف: گذرانیدن، انجام دادن، روبہ را کردن.

ع: تَمَشِیَة، اِجْراء، اِسْعاَف.

تہ مكين

ك: ملدان، گہرہ نکہ چی. [گوریاہ لی]

ف: فرمان بری، فرمان برداری، فرمان بردن،

گردن دادن.

ع: تَمَكِن، اِطاعَة، اِنْطِیاع، اِنْقیاد، اِمْتِثال.

تہ مكين

ك: سہنگینی، گرانی، نارامی. [ہینسی، شکوہ داری]

ف: ہنگ، زریو، مہستی، برہش، برہیش،

پرہش، پرہیش، فرہش، فرہیش.

ع: مَکائَة، وَقَر، وَقار، اَدَب.

تہ موفیز - تہ تہ نہ

تہ هوو

ك: تہ نشت، پالو، لا. [کن، پان]

ف: لا، پهلو، کنار.

ع: جَنْب، جَانِب، ضَمیمَة.

تہ مووره

ك: دہمورہ، کہمانچہ. [نامیریکی موسیقایہ.]

ف: دَنبُرہ، دَنبورہ، تَنبور، کمانچہ.

ع: طُنْبُور، طَنْبار.

وتنه

تہ هرہ

ك: تہ ورہ، وہی، تَوْرَت. [بہ لا، کیشہ]

ف: اَسِیب، سَخْتی.

ع: اَبْدَة، اَزْمَة، اِزَل، بَزاء، بُجری، مُصِیْبَة، بَلِیَة،

بَاقِعَة، وَاقِعَة، قَارِعَة، حادِثَة، داهِیَة، نازِلَة، نائِبَة،

حائِلَة، طائِمَة، صاخَة.

تہ مہ للوق

ك: سفتہ، جامہ لوتی. [زران لوتی، ماستاو کردن]

ف: چاپلوسسی، جابلوسسی، کُرس، کُریس،

کُریسہ، کُرش، پلوسسی، پلِواس، فروتنی،

آشمالی، سَیغود.

ع: تَمَلَّق، دَہَن، خُصُوصِیَة، مُدارَة، مُدالَة، مُدائِمَة.

تہ مہل

ك: تہ نہرورہ. [سست، لہ شگران]

ف: چَمَنَد، فَرغُوک، ہَنجام، تَنبَل، تَنزَدہ،

تَن پَرور، آسایش دوست.

ع: ثَقِيل، كَسْلَان، مُسْتَرْحِج، تَنْبَل، تَنْبَال، تَنْبَل، تَنْبَل،
تَنْبُول، تَانْبُول، طَنْبَل.

تەمەن ← ھەھەر

تەمەننا

ك: خَوَاشَت، نَارِزَو، نەلھا. [داخواز، ھیوا]

ف: اَيْنَفَت، يَاسە، اَوْزُول، اَوْزُولش، اَوْزُولِيدَن،
خَوَاسَت، خَوَاشَت، دَرخَوَاسَت، آرزو.

ع: تَمْنِي، تَرْجِي، تَقَاضِي، اِسْتِدْعَاء.

تەمەنە

[ك: نِشْتِرو، پاشارە]

ف: تەماندە.

ع: بَقِيَّة، اَوَاخِر.

تەھى

ك: نەسەق. [نەدەب كردن]

ف: نَسَق.

ع: تَأْدِيب، جَزَاء، تَنْبِيه.

تەھيان

ك: داتەمین، پەشتیروون. [دۆشدامان، ھەمبار بوون]

ف: موژیدَن، موژگین شدن، آندوھناک شدن،
کَرخیدن.

ع: تَحَرُّن، اِغْتِمَام.

تەھیز

ك: شَناسایی، شَناسین. [ناسینەرە، جیاکردنەرە]

ف: نِیْمَاد، شَناسایی. شَناخْتَن.

ع: مُمَيِّزَة (الْقُوَّةُ الْمُمَيِّزَةُ). تَمَيِّيز، تَشْخِیص، تَعْيِین.

تەھیی

ك: پاك، خَاوَرِن. [پاكژ]

ف: تَمِيز، پاك، پاكیزە.

ع: طَاهِر، نَقِي، نَظِيف، نَزِيه، نَزِين.

تەھین

ك: ھەمین، داتەمیگ، پەشتیر. [خەمبار، دۆشدامار]

ف: كَرخ، موژگین، آندوھناک.

ع: مَحْزُون، مَغْمُوم، مَهْمُوم، حَزِين.

تەھین ← ھەھیان

تەھن

ك: لاشە، نەننام. [لەش]

ف: تەن، پیکەر، اندام، کالبد، بَر، تَوْن، أبدام، لاشە.

ع: جَنَّة، بَدَن، جَسَد، نَفْس، شَخْص، جِسْم، طَرَن.

قالب، رَوَق، جُثْمَان.

تەناباز

ك: ... دارباز. تەناباز. [پەتباز]

ف: تَناباز، رَسَنباز، سازوباز (سازو: رَسَن).

دارباز.

ع: بَهْلَوَان.

وتنە

تەناف

ك: گوريس، پەت. [گوريس]

ف: رَس، رَسَن، رِيسمان، چاتو، سازو، تَناب.

ع: حَبَل، رِشَاء، جَدِيل، رَسَن، طَنْب، طَنَاب.

تەناف

ك: پەت. [گوريسى مېرغەزەب كە تاوانبارى پى لە

سېدارە دەدات.]

ف: بَند، چاتو، رِيسمان. (تَناب مېرغَضَب كە

مَقْصَر را با آن به دار آویزد.)

ع: خِنَاق، حَبَل.

وتنە ← ھەر

تەناف پەوش خورما

ك: شَرِيت، بَارِیج. [كشتەك (ئەو تەنافى لە ریشال و

لەكەى دارخورما دروستى دەكەن.)]

ف: سازو، بارپیچ. (طنابی كە از لیف خرما

مى سازند.)

ع: شَرِيطَة، شَرِيطَة.

تەناف جل ھەلخست

ك: گوريس، پەت، تەناف. [ئەو گوريسى جلپەرگى

شۆردەردارى بەسەردا ھەلەدەخەن.]

ف: رۆزە، رۆزە، رۆجە، راوتەد، اوتنگ، اوشنگ.

ع: مەلاق، شەرىپ.

تەئاف چادر

[ك: گورىسى خىوت]

ف: پايرۆ.

ع: شەرىپ، طەئاب.

وئە—چەر

تەئاف شەيتان

ك: مەچەر شەيتان، مەچەر رۆجبار. [تەر دارەبەندى لە

كاتى گەرمادا رەكرو تالى جالجالۆكە لە ھەوادا

دەيىرت.]

ف: نۇخ شەيتان. (نۇخى كە ھنگام گرما مائند تار

عنكبوت در هوا پيدا مى شود.)

ع: سەھام، سەمى، خەيغور، مۇخاٹ الشەمس، مۇخاٹ

الشەيطان، لۇعاب الشەمس، خەيٹ باطل.

تەئاف كەشتى

ك: گورىس. [گورىسى پاپۆر]

ف: سازو، تخاب.

ع: جۇمل، قلس، شەرىپ

وئە

تەئاف مەجمارى

ك: تەئاف، بەن، پەت. [پەتى بەئاي]

ف: تۇر، رۆزە، رۆزە، رۆجە.

ع: مەطمەر، مەطمەر، امام، زەيچ، زەيچ، تۇر.

وئە

تەئافھون

ك: گورىسەون، پەتەئاف. [گورىسەيس]

ف: شەلنگ، رەسمان باف.

ع: لۇواف، خەئال.

تەئافان

ك: تەنگەل. [لاشەكان (كۆي «تەن».)]

ف: تۇئان، تۇئان. كسان. (جمع «تەن» است.)

ع: أجسام، أبدان، أجساد، أشخاص، نفوس.

تەئافانە

[ك: تەئانەت]

ف: ھەم، تا.

ع: خەئى.

تەئەپرۆرە—تەئەئە

تەئەئەئە

ك: تەمەئراق، تەموفیز. [شانوشكۆ، بيارۆر]

ف: شكوه، سپاوه، آيين.

ع: شوكة، عظمة، أبهة، جلالة، حشمة، كبرياء،

طغطنة.

تەئەفوا

ك: سەرمایە. [دەسمایە]

ف: تەئخوا، سەرمایە.

ع: رأس المال، مال.

تەئەفوا

ك: جیە، جینگە، باتى، بەرتى. (تەئغواى تۇز) [بىرىتى، لە

جیاتى]

ف: جای، بە جای.

ع: عوض، بدل، مكان.

تەئەئورسى

ك: خوەشى. [تەندروستى، لەشماخى]

ف: بهى، خویى، خوشى، درستی، شەند،

بدرود، پدرود، دوروزى، تندرستى، بهبودى،

تناسانى.

ع: صیحة، سلامة، عافية.

تەئەدەردان

ك: ملداكيشان، دئغەشەيون. [رەزامەندى]

ف: تەن نەردان، دلخوش شدن، هوش پيدا کردن،

خەرسند شدن، دانەستانی، خوشنود شدن.

ع: رضایە.

تەنەشت

ك: لا، تەمرو، پالتو. [خائىگە، نزيك، پان]

ف: لا، پهلو، کنار.

ع: جَنَب، جانِب، طَرَف.

تەنەك

ك: شاش. [بالو. پارچەى شل-تەنراو. فشدن (بەرامبەرى

«پتەر».]

ف: تَنَك. (ضد سفت)

ع: مُتَخَلِّخ، مُنْفَرَج.

تەنەك

ك: نازك، ناسك. [بەرامبەرى «تەستور».]

ف: نازك، تاز، پار، تَنَك.

ع: شَفِيف، لَطِيف، رَخِيف، رَقِيق، دَقِيق، سَخِيف،

سَبَّ، رَقْ، غَضْ، رَخَص.

تەنەك

ك: تەر، ئاودكى. [تراو، شل]

ف: تر، آبكى، نازك.

ع: رَقِيق، مانع.

تەنەكاو

[ك: ئاويك كە قوون نيه.]

ف: آب تَنَك، آب كم.

ع: ضَحَضاح.

تەنەكە

ك: تەلەبى. [تەنەكە (ئاسنى ناسك).]

ف: تَنَكە. (آهن نازكى).

ع: تَنَك، كَتِيف.

تەنەكە

ك: بەس. [پارچە كاتزايەك بىز پىنەكردن بىا پتەر كردن.

(روك: بەسى تەنگ.)]

ف: بَسَت، بَش، بَنَد. (بىست تەنگ مئلا).

ع: كَتِيفَة.

تەنەكە ساز

ك: حەلە بىساز. [تەنەكەچى]

ف: تَنەكە ساز.

ع: تَنَكِي، تَنَكْجِي.

تەنەك

[ك: كەمەرىندى ولاخ.]]

ف: تَنَك، كَنَشە. (تَنَك الاغ)

ع: حَقَب، كَبَب، غُرْضَة، بَطان، حِزام.

وئەندى ھەبە.

تەنەك

ك: دەرە، تەشكەفت، تەنگەرى. [دۆل، دەرەن (نېتوانى دور

كىتو).]

ف: تَنَك، تَنگە، دَرە، تَنگنا. (مايىن دو كوه)

ع: مَضِيق، شَعِب، وادِي.

وئەنە-تەنگە

تەنەك

ك: جىر، ستو، ھەراس. [رەزى]

ف: جىر، ستوھ، ھەراس.

ع: عَجَز، مَلَانَة، كَلَانَة، عَي.

تەنەك

ك: پىشتىوان. [ئەو كۆلەكەبەى دور دىسوارى پى شەتەك

دەدەن.]]

ف: پىشتىوان، پىشتىبان. (تيرى كە دو دىسوار را

با آن تَنَك دەھند.)

ع: زَاغِرَة.

تەنەك

[ك: تەسك (بەرامبەرى «گوشاد، ھەراو».)]

ف: تَنَك، چُفَت. (ضد فراخ.)

ع: ضَمِيق، ضَمِيق، ضَانِق، ضَنَك، كُزِب. قُلُوت.

تەنگانە

ك: قايە، سەختى، تىگىريان. [بى:دەرەتانى (تەنگەبەر)]

ف: تَنگنا، سَخْتى. (موقع تَنَك)

ع: عُسْرَة، شِدَّة، ضَيْقَة، مَضِيقَة، دَاهِيَة.

تنگدان

[ك: تنگدگیستانی به کسم. (به سنی تنگی رلاخ.)]

ف: تَنگ دادن، تَنگ بستن. (تنگ الاغ)

ع: احْزَام، احْقَاب، اِلْبَاب.

تنگدان

ك: پشیراندان. [به كزله كه شه تكدان. (وهك: تنگدانی

دیوار.)]

ف: پشتیبیان زدن، بادیرزدن. (دیوار مثلاً.)

ع: زَقَر، رَدء، دَعَم.

تنگدان

ك: گروشانی. [گوشین، په ستارتن]

ف: فشردن، فشار دادن.

ع: ضَغْطَة.

تنگده سی

ك: تنگی، دستهنگی، نمداری. [هزاری]

ف: تنگدستی، تهی دسستی، بی چیززی،

ناچیزی، نمداری.

ع: فَقْر، عُسْرَة، ضَيْقَة، مَسْكَنَة.

تنگز

[ك: چالوك (درختیكي دپكاربه.)]

ف: تَنگز، تَنگس. (درخت خاردار)

ع: عَضَاء.

تنگه

ك: دَرَنَال، دِرگه، تنگه لان. [دربهن، گهلی (شوتنی تهسك

بووندهوی دمرا.)]

ف: تَنگ، تَنگه، بوغاز. کانال. (جای تنگ از

دریا)

ع: مَضِيق، بوغاز، ثُرْعَة.

وینه/وینه - درنال

تنگهاتن

ك: جرهاتن، به ستهاتن، هراسیوون. [وایس بوون]

ف: تنگ آمدن، به ستهو آمدن، خسته شدن،

آزرده شدن.

ع: ضَيْقَة، عَجْز، عَي، ضَجْر، اِمْتِلَاءُ الْجُرْيَة. (ضاق

عَلَيْهِ اَلْأَمْرُ.)

تنگه هاوردن

ك: جرهاردن، به ستهواردن، هراسان کردن. [وایس کردن]

ف: تنگ آوردن، به ستهو آوردن، خسته کردن،

آزرده کردن، هراسان کردن.

ع: تَضِيق، تَعْجِيز، اِعْيَاء، اَضْجَار، اِتْعَاب.

تنگه داو - ههوشه. هه لیبچانن

تنگه تیکله

ك: كدم جیتلدان. [كدم حدرسه له.]

ف: تَنگ زاغَر، زودرنج. (تنگ حوصله)

ع: وَاغِز، جَزْوَع.

تنگه لان

ك: تنگدوهری، تنگ. دِرگه. [دربهن، گهلی]

ف: تَنگتا، تَنگ، تَنگه، بُغاز.

ع: مَضِيق، بُوغاز، لِصَب.

تنگه نه نه سی

ك: هه ناسه برکی، تنگی هه ناسه. [هه ناسه سواری]

ف: سَنَحْج، سَنَحْج، رَخ، شَم.

ع: رَبْو، ضَيْقُ النَّفْس، اُنُو.

تنگه نه نه سی

ك: هه نکه هه نك. [پشورسواری، هه نسکه برکی]

ف: خَنَج، سَوَنانك، رَخیدن، شَمیدن،

هه نهن کردن.

ع: بُهَر، اِنْبَهَار، اُنُو.

تنگه وکره

[ك: دهرمانیکه ژنان بو تهسك کردنهوی زنیان به کاری

دهیتن.)]

ف: قَرَم. (دارویی است که زن ها برای تَضِيق

[ل: له‌ش]

ف: تَن، تَنه، تَوته.

ع: جَنه، بَدَن، جِسَم.

ته‌ن‌ز‌ز‌ول

ل: په‌س‌ن‌یشتن، خوارو‌هاتن. [داب‌زین (وه‌ك) داب‌زین له

كار و پشه‌ا.]

ف: زب‌هیدن، فرود‌آ‌مدن، پ‌ایین‌آ‌مدن. (از شغل

مثلاً.)

ع: اِنْخِطاط، تَنْزِل، سُقُوط، هُبُوط. اِنْخِصَال.

ته‌ن‌ه‌ك‌ر

ل: بوره‌ی‌كانی. [بوردا‌كس]

ف: تن‌كار، بوره‌ی‌كانی. (يَخَك، بَرْفَك)

ع: تَنكَار. زَيْدُ الْبُورِق. لِحَامُ الذَّهَب.

ته‌ن‌ه‌ك‌یا

ل: تاك، ته‌ن‌یا، تاق. [تاقانه، ته‌ك]

ف: تَك، تاك، تن‌ها، ی‌گانه.

ع: مُنْقَرِد، فَرِيد، جَرِيدَة، وَحِيد.

ته‌ن‌ه‌وی

[ل: ژوری پشت‌ه‌یوان.]

ف: طَنْبِي. (اتاق پشت‌ایوان)

ع: طَنْبِي

ته‌ن‌ه‌ی‌دار

ل: ته‌ن‌ه. [ک‌پ‌ت‌ره، ق‌ه‌دی‌دره‌خت.]

ف: تن‌ه، تاپال، ن‌رد، پوره، ستونه، تن‌ه‌ی‌درخت.

ع: جَذع، ساق.

ته‌ن‌ه‌ی‌دره‌خت-ته‌ن‌ه‌ی‌دار**ته‌ن‌یا**

ل: تاك، تاق، ته‌ن‌ه‌ك‌یا. [ته‌ك، تاقانه]

ف: تَك، تاك، تن‌ها، ی‌گانه، باخویش، بیوه،

یک‌تنه.

ع: مُنْقَرِد، فَرِيد، وَحِيد، وَحْد، مُفَرِد، هِزَاع.

ته‌ن‌یا

ل: په‌س، ه‌ه‌ر. [ته‌ن‌ها]

ف: ه‌ه‌مان، ب‌س.

ع: قَطَط.

ته‌ن‌یا‌بال

ل: تাকা‌نه. [تاقانه (مندا‌لی‌بی‌خوشک و برا‌ا.)]

ف: ی‌گانه. (فرزند‌منفرد)

ع: اَمَوَر، فَرِيد، وَحِيد، مُنْقَرِد.

ته‌ن‌یک

ل: چ‌ن‌یاگ، هوت‌یاگ، به‌یه‌کا‌چ‌ورگ. [ته‌ن‌را، چ‌ن‌را،

ت‌ن‌ک‌چ‌را]

ف: ت‌ن‌یده، با‌ف‌یده، ت‌ن‌یده‌شده، با‌ف‌یده‌شده،

دره‌م‌رفته.

ع: مَنسُوج، مُوشِج، مُشْتَبِك.

ته‌ن‌یان

ل: چ‌ن‌یان، هوت‌یان، به‌یه‌کا‌چ‌ورن. [ته‌ن‌ران، چ‌ن‌ران،

ت‌ن‌ک‌چ‌ران]

ف: ت‌ن‌یده‌شدن، با‌ف‌یده‌شدن، دره‌م‌رفتن.

ع: وَشِج، تَوَشِج، اِشْتَبَاك، اِنتِساَج.

ته‌ن‌یا‌یی

ل: ت‌ا‌کی، ته‌ن‌ه‌یا‌یی. [ته‌ك‌ی، تاقانه‌یی]

ف: تن‌ها‌یی، بیو‌گی، ت‌ا‌کی، ت‌ك‌ی، باخویش‌ی.

ع: وَحْدَة، اِنْفِرَاد، حِدَة.

ته‌ن‌ین

ل: چ‌ن‌ین، هوت‌ین، با‌ف‌ین. [هوت‌ینه‌وه، و‌ن‌ین، ته‌ون‌کردن]

ف: ت‌ن‌یدن، با‌فتن.

ع: نَسِج، حَوَك، حِياَك، حِياَكَة، وَصَد، تَوَصِيد،

تَوَشِيج، تَشْطِيك.

ته‌ن‌ینه‌وه

ل: بلا‌وه‌ی‌وون، [بلا‌وه‌ی‌وونه، دا‌گ‌رتن (ته‌ن‌ینه‌وه‌ی‌ه‌ه‌وا‌ز،

borax - ۱: ناو‌ت‌یه‌کی‌ک‌یم‌یا‌یه و له‌س‌روشت‌یشدا

ده‌ست‌ده‌ک‌و‌یت و ب‌ز له‌ح‌یم‌کردن‌به‌کار‌ده‌ه‌یت‌یت. (ر - ر)

تاعورن، چهری، [

ف: درگیر شدن، ونوشدن، پراگنده شدن.

پهن شدن. (خبر یا ویا یا چربی)

ع: سرایه، انتشار، اشتغال، تسلسل، تجاؤز.

تهو

ل: تار، یار. [تا، لهرزتا (و شیه کی گوزانیه).]

ف: تب، جشن، (گورانی است).

ع: حمی، صالِب، نافض.

تهوا

ل: زایه، نابرو، له که ل که فتگ. [له که لک که رتور، له

کیس چرد]

ف: تَبَه، تَبِه، تَوَا، تَوَاه، تَوَه، نابود، ازکار افتاده.

ع: فاسد، ضائع.

تهوا—تهما

تهواتی

ل: باز مهنه، مهنه. (ماره، پشماره.)

ف: مانده. (باقی مانده).

ع: باقی، بقیه، بقوی.

تهواؤوا

ل: نهوا، دارایی، چت. [شت، مولک]

ف: نوا، چیز، دارایی.

ع: شیء، مال.

تهوار

ل: ما، ماباز. [میچکه، میینه ی باز. (میچکه ی بالنده

به گشتی و میچکه ی باز به تاییه تی. بهرام بهری

«جوره».]

ف: توار، ماده. (ماده ی پرنده عموماً و ماده ی

«باز» خصوصاً، ضد «جَرَه».)

ع: بازه. انشی الطیور.

تهوازوع—فروته نی

تهواسانن

ل: دل سهرد کردن، ره مائن. [بیتزاندن]

ع: ایفاس، اِجفال، اِحاشه، تَنفیر، تشرید.

تهواسیان

ل: سهردهو یون، دل سهردی، ره میان، ره سین، ره م کردن.

[بیتزان]

ف: دل سهرد شدن، زمیدن، زم کردن.

ع: یاس، جُقول، تَوَحُّش، نَفَره، شُرود، تَجَنُّب،

تَجَنُّب.

تهواسیان هوه—تهواسیان

تهواسیر

[ل: دهرمانتکی به نابوانگه و به شیوی خوازه به

سهره تای همر شتیک دهرتیت.]]

ف: تباشیر، تاباشیر. (دوایی است معروف و

مجازاً اول هر چیز.)

ع: طَباشیر، تاباکی.

تهوانچه—دهوانچه

تهواو

ل: گشت، دورس. پر. یه کجار. [هه مور]

ف: همه، همگی، همد، شگاله. درست. پر.

یک جا. رسیده. رسا، به اندازه.

ع: تمام، کمال، کمیل، کَمَل. تام، کامل. کُل، کُلّیه،

جُمْلَه، عَمیم، مَجْموع، جَمیع.

تهواو

ل: قه شهنگ. [شوخوشه نگ]

ف: قشنگ، زیبا.

ع: مُطَهَّم.

تهواو

ل: ناماده، ته یار. [ساز، حازر]

ف: آماده، آژیر.

ع: مُهَيَّأ، حاضر.

تهواو

ل: دوایی، نابو. [کوتایی]

ف: پایان، سپۆی، اُسپۆی.

ع: ختام، نهایه، مُنتهی.

ته‌واو بیوون

ل: پریوون، بریانده، دواپی هاتن، کوتایی هاتن، سهرهاتن، قوژایی، سرچوون، نه‌غام هاتن. [گه‌یشتنه‌ناکام، دورمایی هاتن]

ف: راست‌شدن، شگاله‌شدن، به‌پایان‌رسیدن، سرآمدن، انجام‌رسییدن، سپری‌شدن، اسپری‌شدن، نیست‌شدن. مُردن، نابود‌شدن.

ع: ثَم، تمام، کُمول، تَکامل، تَکَمُل، اِکتمال، اِختِتام، اِنْتِهاء. اِنْعِدام، هَلاک، فَناء.

ته‌واو کُردن

ل: پرکردن، برینمه، دواپی هاوردن، سهردان، سهره‌اوردن، قوژایی هاوردن، نه‌غام‌هاوردن، نه‌غام‌دان. [گه‌یاندنه‌ناکام، دورمایی مِیتان]

ف: راست‌کردن، شگالدن، به‌پایان‌رساندن، سرآوردن، انجام‌دادن، سپری‌کردن، اسپری‌کردن، نیست‌کردن، نابود‌کردن، میراندن.

ع: اِتِّمام، اِکمال، تَکمیل، خَتم، قَطع، بَزَل، اِمضاء. اِعدام، اِقناء.

ته‌واوی

ل: دوررسی، یه‌کجاری، گشت، همایی. [همه‌مور، تِیکرا]

ف: درست‌ی، یکجا، همه، همادی. پایان، انجام. ع: کُلّا، کَلِیّة، جُمْلَة، جَمِیعاً، ثَمّاماً، کَامِلاً. نَهایَة، خاتِمة.

ته‌واخال - له‌جه‌لُوریا

ته‌ور

ل: خو، ته‌رز، تووز، یاسا، ره‌وشت، نه‌دا، جزر. [ره‌فتار، ره‌وشت، شِتواز]

ف: تَور، تَرز، خو، رَوش، طَرز، خوی، جور. گوته.

ع: خُلُق، شَیمة، سَجِیّة، رَویّة، ذاب، دَیدَن، طَور، طَرز، اُسلوب. نوع، ضرب، قِسم.

ته‌ور و ته‌رز

[ل: نه‌دا ر نه‌توار، شِتواز، ره‌فتار]

ف: طور و اطوار، ترز و خو، ترز و ادا.

ع: طَور. اطوار، اُسلوب، اخلاق.

ته‌وریز

[ل: شاری ته‌بریز.]

ف: ته‌بریز، آترپاتگان، آذربایگان، آذربادگان، آذرآبادگان، آذرآباد.

ع: طَورِیس، آذَرِیجان، آثَرِیجان.

ته‌وزیع

ل: وِزَنه‌ر کردن، ناشکرا کردن. [وِزَنه‌کرده]

ف: دِیماس، رَوشَن‌کردن، آشکار کردن، نمایان کردن.

ع: تَوضِیح، تَصْرِیح، تَلوِیح.

ته‌وسعه

ل: په‌رپَیدان، گه‌وره‌کردن. [فرَوان کردن]

ف: گِشاد کردن. بزرگ کردن.

ع: بَسَط، تَوسِعة.

ته‌وُشک

ل: سَخَتی، سهری. [دژواری زستان.]

ف: شُجّام، سَخَتی، سَروی. (سختی زمستان)

ع: شِدَّة، سَوْرَة، بَروْدَة.

ته‌وُفیر

ل: حِیایی، دِویری. [جِیاوازی]

ف: جُدایی، دُوری، پَره‌یز.

ع: فَرَق، ثَلاوَت، اِخْتِلاف، مُغایَرَة.

ته‌وق

ل: گه‌ردن‌به‌ن. که‌ل‌هن. [مِلَوت‌سک. نه‌لقه‌ی دِویری مل و گه‌ردن.]

ف: تَوق، چَنبِر، پَرگار، گِردن‌بند.

ع: طَوَّقَ، غُلَّ، حَوَّطَ، زَنَاقَ، قِلَادَةَ، عُلْطَةَ، مِخْنَقَةَ، مَعْنَقَةَ.

وینه

تهوق ← تهوقه نه

تهوق سر ← تهوقه نه [دوشی «تهوق سر» به بی «سر» به کار ناهیتیرت.] [«تهوق سر» بدون «سر» استعمال نمی شود.]

تهوقه نه

ك: كد فاك، تهوق سر. [تهپلی سر]

ف: چكاد، چكاده، چكاه، كاجك، كاج، تارك، هبأك، پراك، فراك، فزأك، فُرُق، فرق سر.

ع: رَعَامَةً، قُمَةُ الرَّأْسِ، فُرُق.

تهوق نه

ك: به له. [پارچه (پارچه په له كیلگه یا له زوی).]

ف: تیکه. (یک قطعه از زراعت یا زمین)

ع: قَطْعَةٌ، مُحَوَّطَةٌ، قِسْمَةٌ.

تهوقه نه ← تهوق نه

تهون

[ك: خوری و موری چنراو.]

ف: تُون، بافیدنی.

ع: مُسْتَنْسَج.

تهوه

[ك: تهور]

ف: تَبَر، تَوَر.

ع: تَم، لَت، فاس، كَرِزَم، خَصِین، مِکشاح،

طَبَر.

وینه

تهوه داس

ك: دهسه داس، داریاج. [تهوراس]

ف: دهره، داسخاله، داستخاله.

ع: مِسُول، مِحْطَب، مِعْضَد، مِقْضَب، مِشْدَب، بُرْغَةٌ.

وینه

تهوه رزه

[ك: به پارچه نبات و شهكو و خونی سپی ده لاین] كه به

تهور دهیان شكنیتن.]

ف: تَبَرَزَه، تَبَرَزَد. (نبات و قند و نمك سفید را گویند.)

ع: تَبَرَزَد.

تهوه رزین

[ك: نامرازیکي کرتی شه په كه له تهور ده چیت.]

ف: تَبَرَزین.

ع: فاس، طَبَر، طَبَرَزین.

وینه

تهوه ره

ك: روی، ته موره، جده ره، چورتورمه. [دهردیه لا]

ف: آسیب، گَزَنَد، موژ، موژه، سَخْتی.

ع: حَادِثَةٌ، نَازِلَةٌ، نَائِبَةٌ، قَارِعَةٌ، فَاجِعَةٌ، مُصِيبَةٌ، بَلِیَّةٌ، إِذٌ، إِذَّةٌ، دَاهِیَةٌ.

تهوه في

[ك: لهنگه ری: سینی دارینی گه نم پاك كردن.]

ف: تَبَك، تَبوك، تَبوراك، تَبَنگ، تَبَنگ، تَبَنگو،

تَبَنكو، بَتَنی، پَتَنی، پاتینی، بَتوك، خُبین،

تریان. (طبق چوبی گندم پاك كردن.)

ع: طَبَق.

وینه

تهوه في

ك: په ره، په له، فوره، پوره. [روپه ره، لاپه ره (وهك) په ره]

كاغذ.]

ف: تَبَق، پَرَه، پَرَد. (تبق كاغذ مثلاً.)

ع: وَرَق، صَفْحَةٌ. (طَبَق)

تهوه قوع

ك: نه رجو، نومید، چاره نوایی، دم لاره كردن. [هیواداری،

چاره پوایی]

ف: پیوس، بَرَمَر، پَرَمَر، پَرَمور، اوس، رو، مَخْت،

آنچخت، چشم داشت، امید.

ع: تَوَقُّع، تَرَصُّد، اِنْتَظَار، رَجَاء، رَجِیَّة، تَمَنَّى.

تہذوق

ك: نیست، مہنر، لہنگ کردن، بہن برون، گل خوار نہوہ،

وٲسان، [رستان، خایاندن]

ف: ایست، ایستادن، ماندن، بازماندن، بازمان،

درنگ کردن.

ع: تَوَقُّف، لُبث، مَكث.

تہوہ

[ك: برینی دہمی ناژول.]

ف: زخم دہن حیوانات.

ع: ...

تہوہ ← **کوپک** [دشہ یکہ ہورامیہ.] [اورامی است.]

تہوہ

ك: کوزمہ لہ، [پرای خہ لك.]

ف: تودہ، کُمپلہ.

ع: سرب، ثُلَّة، جمع، عُصْبَة.

تہوہ

ك: کوزمہ لہینکان، [خبرونہرہ]

ف: تودہ زدن، کُمپلہ زدن، گردش، چنبر زدن.

ع: اجتماع، ازدحام.

تہوہ

ك: گومان، [بہ بیدامان]

ف: زویز، سمراد، گمان.

ع: تَوَهُم، تَخِيل، تَصَوُّر، ظَن.

تہوی ← **نہوی**

تہوی ← **کھرہ**

تہوارہ

ك: پاکی، پاکیزہ، [پاکو خاوتنی، پاکتری]

ف: پاکی، پاکیزگی.

ع: طہارَة.

تہذید

ك: ہدہ شہ، گورہ شہ، ہدہ شہ کہ، تاپال، [گہ فین،

بہ قہ ترساندن]

ف: زَلِيقَن، شاخشانہ، توپیدن، ترساندن،

زلیفاندن، هراساندن.

ع: تَهْدِيد، تَخْوِيف، تَرَعِيب، ذَمَر، اِرْعَاد، اِيعَاد.

تہنشین

ك: تانشین، نیستگ، بِيخ، [نیشترو، خلتہ]

ف: تہنشین، نرد، نردہ، نردی.

ع: خَلَط، راسِب، راکِد، نُرْدِي.

تہشوور

ك: ملہری، بیباکی، [چاونہ ترسی، گوی تہدان]

ف: تیوای، سرکشی، بی باکی، دلیری،

بی پروایی.

ع: تَهْوَر، جَسَارَة.

تہہیہ

ك: تہ لویا، تارتو، دسریا، پلویا، [تہ یار کردن، نامادہ

کردن]

ف: بَسِيجِيدَن، بَسَغْدِيدَن، سازدادن، فراهم

کردن.

ع: تَهْيِيَّة، تَدَارُك، تَقْبِيَّة، تَعْبِيَّة.

تہی

ك: ہر، ہریہ، ہرین، مہختہ، [مہرج، بہ لٹین، ہریشہرہ]

ف: بَر، ہریدن، سامہ، پیمان، پیغان، پیغون،

نشاخت، غُنوتند.

ع: قَطْع، مُقَاتَعَة، قَرَار، شَرَط.

تہی

ك: رام، لہ کارہدہ رهانگ، تہیہ بروگ، [لینی، راہیتراو]

ف: رام، ساغونی، ازکار در آمدہ.

ع: مَرُوض.

تہی

ك: ہرین، رَین، رینگہ کردن، [رینگاہرین، رنگا گرتہ بہر]

ف: رَقَتَن، پیمودن، نَوَرْدِيدَن، رَہ سپردن.

ع: طَي، قَطْع، سَر.

ته‌یاخ

ل: تیتلا، گارام. [گالولک (داردستی درێژ و نه‌ستور).]

ف: چنبه، خاده. (چوب بلند)

ع: مِطَرْد، مِتیخه.

ته‌یار

ل: ناماده، [ساز، حارز]

ف: آماده، ساخته.

ع: مُهتّا، حاضر.

ته‌یاره

[ل: لیس‌ی تاییه‌تی ناماده‌کراو بو نیشته‌ره‌ی باز.]

ف: بَتَوان، بَدَوان، بَدَوازه، پَدَوازه، چَکَس، چَکسه.

(نیشیمنگاه باز)

ع: مِجْم، مِیقَعه، طَیاره.

وینه‌ی هه‌یه. / -ه‌یوتی

ته‌یاره

ل: فَرزَکه، با‌لنه، با‌لداره، با‌لۆن. [بالافی، فَرزَک]

ف: هواپیمما، هوانورد، آسمان‌پیما، آسمان‌نورد.

ع: طَیاره، رَفرَف، رَفراف.

وینه

ته‌یاره

ل: که‌شتی چه‌په‌ری. [که‌مه‌یه‌ی تیش‌په‌ی‌ی شه‌پ.]

ف: ناو تَن‌درو. (کشتی سریع‌السیر)

ع: طَیاره، طَرَاده، رَفرَف.

وینه

ته‌یجه

ل: ته‌لا. (ناه‌شان زه‌لین) [سه‌به‌ته‌ی له زه‌ل ته‌نراو.]

ف: کوین، تیجه، تَر‌نیان.

ع: مَعْدَل، طَرِیان.

ته‌یر

ل: په‌له‌وهر، په‌رنه، با‌لدار. [بالنده]

ف: مرغ، پرنده، بالدار.

ع: طَیر، ذوالجناح.

ته‌ی کردن

ل: برین، نه‌سپه‌رده‌کردن، رَنگه‌کردن، روین. [رَنگ‌سپهرین،

رَنگ‌گرتنه‌به‌ر.]

ف: رَفْتَن، سَپَرْدَن، نَوَشتَن، نَوَرْدِیدَن، پِیمودَن.

ع: طَیّ، قَطْع، اس‌طِراق.

ته‌ی کردن

ل: برینه‌ره، بریه‌کردن، بَهرین، مه‌خته‌کردن. [به‌لَین‌دان،

یه‌کلایی کردنه‌وه (بَریار دان)]

ف: بَرِیدَن، سامه‌کردن، پَیمان‌کردن. (قَرار

دادن.)

ع: قَطْع، مَقاطَعه، مَقاوَلَه، شَرَط، قَرار.

ته‌یله‌سان

[ل: عابای سهرشانی و تاریژی یا ته‌رکه‌دنیاکان.]

ف: تالسان، تیلسان. (سردوشی خطیب یا

ریاضتکاران.)

ع: طَیلَسان.

ته‌یه‌اس

ل: ته‌یمز. [ناره بو پیاوان.]

ف: ته‌ماس. (اسم مرد است.)

ع: طَه‌ماسپ.

ته‌یه‌مان

ل: چه‌په‌ر. [تامان (دیواری له شول دروست‌کراو.)]

ف: چَپَر، تواره. (دیوار چوبین)

ع: حَباک، کَن‌یف، عَریش.

وینه

ته‌یمه‌ز-ته‌یه‌اس

ته‌یوانه

[ل: پَیداوِستی مویه‌ق که مالی زاوا بو مالی بووکی

ده‌نَترن.]

ف: تیوانه. (خرج مطبَخ که از طرف داماد به

خانه‌ی عروس فرستاده می‌شود.)

ع: ...

ته‌یه‌بووگ

ك: له كار درهاتگ، فه تازی. [راهیترار]

ف: ساغونی، رام شده.

ع: مَرُوض، مَرُوض، مُعَرَّن، مُصَلَّب، مُدَرَّب، مَوْقَف، مَوْقَر، مَقْحَط، صُلُود.

تیهویرون

ك: له كاردمرهاتن، فه تازی برون. [راهیتران]

ف: ساغونی شدن، رام شدن.

ع: رِیاضَة، اِرِیاض، ثَمَرَن، ثَصَلَب، تَوَقَّر.

تیهوو

ك: سوسك. [سویسكه]

ف: تیهو، سوسك، شوشك، شیشك، شیشیک،

شاشك، شارشك، شیشور، نموسك، نموشك،

فرغیر، فرفور، فرفوز، فرقور، فرغور، سرخ بال.

ع: طیهوج.

تی

ك: ناری. (بیکه تی!) [تیی، تیوانی (تیی که!)]

ف: توش، میانش، توی آن، میان آن، در آن.

ع: فیه، داخله.

تی

ك: یار. [تا، له رزوتا]

ف: تَب، جَشَن.

ع: حُمی، صالِب، نافِض، سَباط.

تی

ك: تیت. [دیت، دی]

ف: می آید.

ع: یَاتِی، یَجِیْن.

تیابردن

ك: له نابردن. [فهرتاندن]

ف: از میان بردن، تیها کردن، نیست کردن،

نابود کردن.

ع: اِفْناء، اِهْلاك، اِعدام.

تیاتر - تواساخانه

تیاچوون

ك: له نارچوون، پی چوون. [فهرتان، قریبون. کارتیکران،

مهستجروان]

ف: از میان رفتن، تیهاه شدن، نیست شدن،

نابود شدن. توهم رفتن، از رو رفتن.

ع: هَلاك، هُلك، هَلَكَة، عاهَة، اِنْعِدام، اِنْقِراض.

بُطلان، فساد، حُبوط، فناء، نُفُوه، تَأْثُر، اِنْفِعال.

تیانه

ك: قازان. [مدهلی گوره.]

ف: دیگ، تیان، تنگیره، قَزغان.

ع: قِدر، حَلَة، خَلِیق، مَرَجَل، تَنْجَرَة، طَنْجَرَة.

طنجیر

رینه

تیانچه

[ك: مدهلی بچوك.]

ف: دیگچه، تیانچه. (دیگ کوچک)

ع: كِفَت، قُدیر.

تیتیرین

ك: تیکرتائن. [تینخین]

ف: سپوختن، خَلانیدن

ع: اِدخال، اِداماج.

تیبهردان

ك: بهرده لاگردن. [رهاگردنی هگ بز گرتن. (بز نمونه:

بهردانی تاغی بز گرتنی نیچیر.)]

ف: رها کردن. (رها کردن تازی برای شکار

مثلاً.)

ع: اِشلاء، تَوْصید.

تیبهردان

ك: هشدان. [هانزدان، روژاندن]

ف: هشدادن.

ع: هَمتش، هَدش، تَهْرِیش، تَحْرِیش.

تیپ

لک: پوژ، گهل، [دهسته]

ف: تیپ، جوق.

ع: سرب، تُکُتَه.

تیپه و کُردن

لک: بگاره دان، له ته نازه ده رجوون، [له سنوود] ده رجوون،
رابردن]

ف: درو رفتن، بیرون رفتن. (از اندازه)

ع: عُدُول، تَعْدِي، اِعْتِدَاء، تَجَاوُز، اِفْرَاط.

تیپه رین

[لک: پهرینه نار (خو هه لکوتاندنه نار شتیک یا کارتیک.)]

ف: پَریدن، خَلیدن، سپوزیدن. (توی چیزی یا
کاری پریدن)

ع: تَتَاغ.

تیت

لک: تی، [دی، دیت، (رانده برده.)]

ف: می آید. (مضارع است.)

ع: یَاتِي، یَجِیْنُ.

تیت

لک: تی، تو تی، [دیت، تو دی؟ (ده کُریت همرا یا پرسیار
بیت.)]

ف: می آیی، تو می آیی.

ع: تَاتِي، تَجِیْنُ. (اِخْبَاراً وَ اِسْتِفْهَاماً)

تیتال

لک: تیز، رشقه، شوخی، [گالته و گه پ]

ف: تیتال، خیتال، خَرش، خَریش، لاغ، شوخی،
ریشخند.

ع: مُرْتَه، اِسْتِهْزَاء، سَخَر، سُخْرَه، مَسَخَر، مَسْخَرَه،
مَزَاح، هَزَل، مُطَایَبَه.

تیتال باز

لک: لهوده، شوخی باز، رشقه باز، رشخه باز، تیز باز.

[گالته چی]

ف: تیتال باز، خیتال باز، شوخی باز، خَرش باز،
خَرشی باز، لاغ باز، ریشخند باز.

ع: مُسْتَهْزِء، مُسْتَسْخِر، سُخْرَه، مَزَاح، هَزَال.

تیتالی

لک: تیتال، تیز، رشقه، [گالته و گه پ]

ف: تیتالی، خیتالی، خَرش، خَریش،
خنده ریش، ریشخند، لاغ، تیتال، خیتال،
شوخی.

ع: مُرْتَه، سُخْرَه، هَزَل، مَزَاح، مُطَایَبَه.

تیته

لک: خشل، (تیته و گوشواره) [زیور]

ف: زیور، نُهوده.

ع: حَلِي، حُلِي، حَلِيَه، خَشَل.

تیتیل و بیبیل

[لک: چیمزکینکی مندالسه «تیتیل» پدیکه ری پیاره و
«بیبیل» پدیکه ری نافرته که له هه ویر یا قوِر بَر
مندالسی دروست ده کهن و چیمزکیان بَر ساز کرده.]

ف: تیتی و بیبی، «(تی تی)» مجسمه ی مرد
است، «بی بی» مجسمه ی زن، که از خمیر یا گل
برای بچه ها می سازند و قصه برای آنها
ساخته اند.)

ع: حَکَايَه تِیْتِیْل، قِصَّه بَیْبِیْل، قِصَّه بَیْبِیْل وَ
تِیْتِیْل.

تیتخ

تیتخو رین

لک: تیته لچوون، تو رین، نالوژ بوون، لیتخو رین، [دواندن به
توره یه ره.]

ف: تو پیسندن، آلفسندن، آلو سیدن، آلیزیدن،
ترساندن، خشمناک شدن.

ع: دَمَر، تَهْدِید، اِرْعَاد، تَغْطِیْط.

تیدان

ل: کارتینکردن (کرم تینیداره.) [کرم تیداگه.]

ف: زدن. (کرم زده.)

ع: أَخَذَ، قَدَحَ. (قَدَحَ فیه.)

تیر

ل: نامرازی شهر یا راوکردانه که به گهران دهیارینژن.

ف: تیر، تیج، اتبا، ناوک، خَدَنگ.

ع: سَهَم، نَدَل، قَدَح، فَاس، مُشَابَه.

وینده-تیروکهوان

تیر

ل: گولله (نمری له گدژ ته قاندنی همر جاری توپ یا

تفهنگدا دهرده چیت.)

ف: تیر، گلوله. (هر مرتبه که توپ یا تفنگ

درکنند تیر گویند.)

ع: ضَرْبَةٌ، بُدْقَةٌ.

تیر

ل: تووز، بالا، قهواره، نهنازه. (هاوتیر) [بهژن، بالا]

ف: تیر، بُرژ، بالا، اندازه. (هام بالا، همال)

ع: قَدَّ، قَامَة.

تیر

ل: (هاماره زاوه.)

ف: تیر

ع: عطاره.

تیر

ل: تهسل. (بهرامبهری «برسی».)

ف: سیر. (ضد گرسنه)

ع: مَل، نَاهِي، كَزَمَان، شَبَعَان.

تیر

ل: چپ، موژ، لاتیپ. (تیرکردنهر، تیرهبوسون.) [روانین به

تيلهی چار له تورپیدا.]

ف: نهور، آغول، آلوس. (به گوشه‌ی چشم از

خشم نگرستن)

ع: شَرَز، خَزَر، خُزْرَة، اِزْدَاق، تَغْفِیْظ، تَغْضُب.

تیر

ل: جَوَال. [جهوال]

ف: جَوَال، نهنج، ایزغُنَج.

ع: غِرَارَة، وَلِیْجَة، لَبِید، مِخْلَاق، جَوَال، شَوَال.

تیر

ل: خورج. [شورله: خورجینی دوتایی.]

ف: خورج، بارجامه.

ع: اَوْنِین.

تیراو

ل: ناتینو.

ف: سیراب.

ع: رِیَّان، نَاهِي.

تیراویوون

ل: تیرای: تاسه‌شکان له نار.

ف: سیراب‌شدن.

ع: رَی، تَوَوِي، نَهَا.

تیراوی

ل: تیراویرون: تاسه‌شکان له نار.

ف: سیرابی.

ع: رَی، نَهَا.

تیراوی

ل: ناسۆز (برینیک که کۆن بووه و هیشتا به‌ردهوام کیم و

زروخی لی دیت.)

ف: ناسور. (زخمی که کهنه شده و از آن

متصل چرک بیاید.)

ع: نَاصُور، الْقَرْحُ الْمَزْمِن.

تیراویژ

ل: تیرپس. تفهنگ‌ناویژ. [نهو مه‌ودایه‌ی که تیری

هاویژرای ده‌گاتی.]

ف: تیررس.

ع: غَلَوَة.

تیراویژ-جمکه‌نیشه

تیرباران

لک: شیلک، شیلک کوژ. [تیرهاریشتن به تیکرا، کوژران له

لایمن دسته یهک تیرهاریزووه.]

ف: تیرباران، شلیک گش.

ع: تَضَح، اِطَار. الْقَتْلُ تَضْحًا.

تیربوون

[لک: تاسهشکان له خوراک.]

ف: سیر شدن.

ع: شَبَع، شَبَع.

تیربوون

لک: بی-تیاربوون، بیزاربوون. [تاسهشکان، وپس بوون

(نیدبووه).]

ف: بی نیازشدن، بیزارشدن، سیرشدن. (کنایه

است.)

ع: شَبَع، اِسْتِغْنَاء، تَنْفُر.

تیربه تیر

لک: روبروبرو، به رانبهر. [همه بهر، همه بهر]

ف: بَرَابَر، روبرو.

ع: تَجَاه، مُوَاجِه، مُقَابِل، تِلْقَاء، مُحَاضِر.

تیرتیره

لک: قورمقوره. [یزمزه]

ف: بُزْمَجَه، بُزْمَزَه.

ع: حِرْذُون.

وینه: قورمقوره

تیرتیرین ← نافرزی ننه لک [اره به کی کرما بهی. (کرما بهی

است.)

تیردان

لک: کیش، تورکش. [همه گبهی تیر.]

ف: تَرکَش، تیرکش، تیردان.

ع: جَعْبَة، رِبَابَة، كِنَانَة.

وینه: تورکش

تیر دوکمه دار ← دوکمه تیر

تیرسه هاو

لک: شوله. [نه ستیره کشار.]

ف: نِیژک، شوله، شمله، شخ، شُخانه. (نیازیک)

ع: شهاب، نِیژک. (نیازک)

تیرکردن

لک: هه لخرائن، داموچائن، داسپاردن، وادارکردن. [هان دان]

ف: تیرکردن، وادار کردن، برانگیختن،

شورانیدن، آغالییدن.

ع: تَحْرِیک، تَحْرِیص، تَحْرِیث، اِغْرَاء، اِغْوَاء.

تیرکیش ← تیردان

تیرنج

لک: چارخ. [(به شی بنباخته لی که را - بو نمونه - که

سیگوشه یه).]

ف: تیرج، تیرج، تیریز، تریز، تیر، سوژه،

چاقق. (زیر بغل قبا مثلاً که شکل مثلثی دارد.)

ع: تَخْرِیص، دَخْرِیص.

تیروکه وان

[لک: نامرانیکی شه کردن یا راکردنه.]

ف: تیروکه مان.

ع: سَهَم و قوس.

وینه

تیره

[لک: سیمه چهرمی باریک. (رهک: تیره ی کلاش).]

ف: تسمه. (تیره ی گیوه مثلاً.)

ع: سَوَط، سَبَر.

تیره

لک: هرز، فنگهزه، گورز. [تایه نه، خینل]

ف: تیره، گروه، رشته، دوده.

ع: شَعَب، رَهَط، قَوْم، حَيّ، بَطْن، فَخْذ، فَرِیق، فَرِقة،

قِدَّة، عِمَارَة، قَبِيلَة، فَصِيلَة، عَشِيرَة، طَائِفَة.

تیره

لک: برروسکه، پل. (پل نهوشنی). [ته زوی به ژان.]

ف: تیرک، گنشک، جستن نرد. (تیرک

(می‌کشد.)

ع: ضَرْب، تَوَجُّع.

تیره‌جا

ك: چاوانه. [بیری راستی ستونی.]

ف: تیر چاه، چاه. (چاه راست عمودی)

ع: جُب، اُكر.

تیره‌شان

ك: شان، یال، تیغه‌شان. [لمی کتو (بهشی سهره‌ری

شاخ.)]

ف: یال، تیغه‌شان. (بالای کوه)

ع: سَرَاة، رَاس، حَدّ، شَفَرَة، شُیُوب.

وینه <۲>

تیره‌ك

ك: شه‌معه‌ك. [تو كوله‌ك‌یدی ده‌یدنه بدر بنیچی

دیواری شكار.]

ف: پازیر، شَمْع، نَبَازش، چُفت. (ستونی كه به

زیر سقف دیوار شكسته زنند.)

ع: دَعَاة، عَمُود.

تیره‌ناز

ك: جه‌هان‌پنا. [سنگ‌ر، مه‌ت‌ریز]

ف: آلتنگ، تیرانداز، سنگ‌انداز، جهان‌پناه.

ع: مِتْرَاس.

وینه <جه‌هان‌پنا

تیره‌ناز

ك: ... تهنه‌نگی. [تیرهاوژ. چه‌كدار]

ف: تیرانداز. تَفَنگ‌چی.

ع: نَابِل، شُرْطِي، زَبَانِيَة.

وینه

تیره‌نازی

[ك: تیرهاویشتن.]

ف: تیراندازی.

ع: نِضَال، رِماء، مُرَامَاة، مُبَارَاة، مُسَابَقَة، رِمَایَة.

تیره‌نان

[ك: تیرك]

ف: تیر، تیرنان، چوبه، چوچه، نَفْرُوج، نَفْرُوج،

نَسُورده، بیواره، نیواره، نَوَرْد، وَرْدنه، وارْدن،

گَرْدنه.

ع: مِطْلَمَة، مِطْلَمَة، مِدْمَك، كَرِيب، مِرْقَاق، مِلْطَاط،

مَحُور، مِحْلَاج، شَوْبِك، شَوْبِق، صَوْبِج.

وینه

تیره‌ویوون

ك: چپی‌ویوون، مَوَیْریوون. [به تویریه‌یه‌ره روانین به

گوشه‌ی چار.]

ف: آغولیدن، آلوکیدن، نُهوریدن.

ع: خَزَن، شَرَز، شُوس، كَلَح، اِزْزَاق، تَقْیِظ، تَغْضَب.

تیره‌وُكردن <چیره‌وُكردن**تیره‌هیش**

ك: تیر‌هیش، دار‌هیش. [داری نامور: به‌شیکه له نامرازی

جوړتی جارن.]

ف: سَبَنج، تیر‌خیش.

ع: سَلَب، مَیس.

وینه <چفتیار، یرِیق

تیره‌هیش <تیره‌هیش**تیری**

[ك: نانی به تیرك گراو.]

ف: تیری، نان تیری.

ع: مِدْمَكِي، اَلْخُبْرُ الْمِدْمَكِي.

تیری

[ك: تاسه‌شكان له خَوَال. (د‌رام‌بری «برستی».)]

ف: سیری. (ضد گرسنگی)

ع: شَبَع، شَبَع. فَم، بَشَم، كَرَم.

تیز

ك: تیتالی، رشخن، شوخی. [گالت‌وگ‌پ]

ف: تیتالی، خیتالی، خَرش، خَریش.

خَنده ریش، ریش خَنده، لاغ، شوخی.

ع: هُرْته، سُخره، هَزَل، مَزاح، مُطایبَه.

تیزانگ

ك: گمیزدان، [میزه لَن] (نهدامتیکی له شه، هدره ها:

فوردان كه مندالان یاری پی ده كن.)

ف: پُفك، آبدان، بادكُنك.

ع: مَثانَه، فوف، (فوفَه) فُفاخه، مَوْضِعُ الْبُول.

وینه

تیزاو

ك: تیزاو، [تیزاب: ناروکی بیرونگ و بورتیژه كه زورسی

كانزكان ده توینیتهمه.]

ف: تیزاب، تیزاو.

ع: اَلْمَاءُ الْكَاكَل، اَلْمَاءُ الْغَالِب.

تیزاوا

ك: رَشخه نه جاپ، [گالته جاپ]

ف: خَرش، خَریش، خنده ریش، تیتالی،

خیتالی، ریش خند.

ع: هُرْته، سُخره، مَسْخَرَه.

تیزه

ك: نووك، [تیزایی سمر نووكی شت. (وهك: تیزه ی تاق.)]

ف: تیزه، تیزی، نوک. (تیزه ی تاق مثلاً.)

ع: حادّه.

تیزه

ك: قوتكه، [تَرَبَك، زهقی (وهك: قوتگره گه لی سمر دیوار.)]

ف: تیز، كُنْگَرَه. (بلندیهای روی دیوار مثلاً.)

ع: شَرْفَه. (شرفات)

وینه

تیز

[ك: تیز، به پرشت (وهك: تیزی تیز.)]

ف: تیز، سیز، بُرا، بُرنده. (تیغ مثلاً.)

ع: حادّ، حَدید، قاطع، باتر، حادِم، حاسِم، ذَرَب،

لَهْذَم، شَحوذ، شَحید.

تیز

ك: تون، [تیز، زمان سووتین (وهك: سرکه.)]

ف: تند، سوزنده، تَرُش. (سرکه مثلاً.)

ع: حادّ، مَضّ، قارص، لاذع، كاو، مُوجع، حامض.

تیز

ك: گرج، قوتچاخ، تون، چابك، [چالاک، گورجوگول]

ف: تَند، تیز، چابك، چالاک، چُست، نَجام،

ذَرَن، كَرَمند.

ع: حَدید، مُحَدّد، جلد، جَلید، شَدید، سَرِیع، سَعور،

نُكَط، قَطْعَل.

تیزاو—تیزاو

تیزکردن

[ك: به پرشت کردن، له هسان دان.]

ف: تیز کردن، بُرا کردن.

ع: شَحذ، ذَرَب، اِذْراب، اِحْداد، تُحْدید، سَنّ.

تیزکردن

ك: تون کردن، [خوش کردن، گریه دار کردن (وهك: تیز کردنی

ناگر.)]

ف: تند کردن. (آتش مثلاً.)

ع: نَمی، ثَنَیْمَه، تُحْدید، تَشْدید، اِضْرام.

تیزهوش

ك: زیرهك، هوشیار، [بی تیز]

ف: تیزهوش، هوشمند، هوشیار، زورنگ،

تندهوش.

ع: لَوْدَعی، اَلْمَعی، فَعْلَن، ذَهْن، ذَهین.

تیزه و کردن

ك: هان دان، هه (خرائن). [دنه دان]

ف: آغالیدن، برانگیختن.

ع: تَحْرِیک، تَحْرِیش، تَحْرِیص، تُحْدید، سَنّ، اِغْراء.

تیزی

ك: تونی، [توندی]

ف: هنگار، تُندی، تیزی.

ع: حَدّ، حِدَّة، سَوْرَة، ظَلِیَّة، ذُبَاب، شَبَابَة.

تیسک

ك: تَوَكَّل، كَوَّلَك. [كولكه: خوری و مرو.]

ف: كُكَل، كُرَك، پَشَم، پُور، پُورَه.

ع: وَبَر، شَعَر، شَعَر، رَغَب.

ویننه هییه.

تیسک

[ك: زنگه ته، تلیسك (وَك: هیشوی بچووی تری که

لکاره به هیشویه کی گه ورتیره.)]

ف: تَلَسَك، تَلَنَك، بَیْتَك، پَیْتَك، زینگره، زنگره،

زینگله، پاشنگ، پاشگنه، فَرشَك، كانا، وَكانا.

(خوشه ی كوچك انگور مثلاً كه به خوشه ی

بزرگ متصل است.)

ع: خَصَلَة، عَسَكَة.

تیسكن

ك: تَوَكَّن، كَوَّلَكَن. [كولكنه: خاوهی مرو یا خوری دریژ.]

ف: كُكَلَكَن، كُرَكَن، پَشَمَن، پُورَو.

ع: وَبَر، رَغَب، مُرَغَب، أَشَعَر.

تیسكه

[ك: تَیْزَه، تَیْز (كونی خواره ی توپ یا تفنگ كه لمریوه

ناگری ده دن.)]

ف: جَامَكی. (سوراخ پایین توپ یا تفنگ كه از

آتجا آتش زفند.)

ع: مَوَقِد.

ویننه <توپ> / <فرسینا> (۲)

تیسكه نیان <هه لفران

تیسمیریك

ك: كه تو كورت، چاراشانه، زهلام، زل، كوله پره. [توكه:

مروئی پتوری نه ستور.]

ف: گُنده، غَك، لَمَتَر، لَنَبَر، پَك وُلك، كَت وُكَلَفَت،

چاراشانه.

ع: جَحْرَب، حَنْبَل، حَبَاب، قَطُور، ضَخِیم.

تیسمیریان

ك: زَلَمَرَن، كَوَلَفَت بَوَن. [نه ستور بون]

ف: گنده شدن، كلفت شدن، لَنَبَر شدن، لَمَتَر شدن.

ع: ضَخَم، ضَخَامَة، حَنْبَل.

تیشك

ك: لَیْزَك. [تیشك، تیریژ]

ف: تیغ، پرتو.

ع: شُعاع.

تیغ

ك: تیغ، كافرمان. [گوزان (موسی سه رتاشین.)]

ف: پاکی، اُسْتَرَه، مَوَسْتَر، تیغ. (تیغ

سرتراشیدن)

ع: مَحَلَق، مَشْرَط، مَوَسَى.

تیغ

ك: تیغ، كارد. [چه قو (هه شتیکی به پرشت وَك: كارد،

خنجیر، قهقه، قه داره ر...)]

ف: تیغ، درنه، دُرُقَشَه، برنده. (هر چیز

برنده ای، اعم از كارد، خنجر، قهقه، قداره و غیر

آن...)

ع: سَكَن، عَضَب، صَارَم.

تیغ تیژ

[ك: تیخی پرشتدار]

ف: تیغ تیژ، تیغ برنده، تیغ بُرَا، برنده.

ع: صَارَم، حَاسَم، حَازِم، بَاتِر، قَاطِع، شَحَوذ.

تیغه

ك: دمه. [تیری تیغ. (وَك: دمه ی ششیر.)]

ف: تیغه، دمه. (تیغه ی شمشیر مثلاً.)

ع: شَفَرَة.

ویننه <دشه> (۲)

تیغه

ك: لَچ، لَیْوَارَه، كه ناره، هه زاره. [لَیْوَار (وَك: كه ناری

هه زه.)]

ف: لبه، تیغه، کناره. (کناره‌ی حوض مثلاً).

ع: شُفر، حَرْف، حَافَة، نَاحِیَة.

تیغه

[ل: له‌مپه‌ری ناسک. (دیوارتک که خشته‌کشی به باری درتیزدا خراوده سهریه‌ک.)]

ف: تیغه، آزه. (دیواری که خشت را از لبه روی هم می‌گذرانند.)

ع: سَمِیْط، حَاجِز، حَائِط.

تیغه‌شان

ل: تیرشان، یال، شان. [لاشانی چیا.]

ف: یال، تیغه‌شان، تیزه‌ی کوه، بالای کوه.

ع: سَرَاة، رَاس، حَدّ، شَفْرَة، شُوبُوب. (شَفْرَة الْجَبَل) وینه «تیرشان

تیکان

ل: تیکه‌گل. [به‌شگل، پارچه‌گل (کزیه).]

ف: لَخْتان، پاره‌ها، تیکه‌ها. (جمع است.)

ع: أَجْزَاء.

تیک‌چوون

ل: شتیران. [شپرزهریون، به‌یه‌کاهاتن (دل به‌یه‌کاهاتن).]

ف: به‌هم‌خوردن، آشفته‌شدن، شولیدن. (حال به‌هم‌خوردن)

ع: تَشْوُش، إِشْمِزَاز.

تیک‌دان

ل: روخان. شتیران، له‌یه‌ک‌دان، به‌یه‌ک‌دان. [روخانیدن.

تیک‌پتلدان]

ف: به‌هم‌زدن، ویران‌کردن، رخاندن.

ع: هَدَم، نَقَض، تَخْرِیب، تَشْوِیش.

تیکرا—ده‌سجه‌م

تیکردن

[ل: رشته‌ناو (واک: ناو رشته‌ناو گوزه).]

ف: تو‌کردن، تو‌ریختن، کردن، ریختن. (آب توی کوزه مثلاً کردن.)

ع: مَلَا، ثَمْلِیْة، صَبَب، إِدْخَال، وَضْع.

تیکردن

ل: چاخ‌کردن، دوزس‌کردن. [ناماده کردن (سازدانی

نیزگه‌ل).]

ف: چاغ‌کردن، درست‌کردن. (چاغ کردن قلیان)

ع: عَمَل، تَهْیِیَة.

تیکردن

[ل: تیلبربرون، مشتم‌کردن]

ف: جنگیدن، پرخاش‌کردن، درهم‌افتادن.

ع: نِزَاع، خِصَام، نَوَکَة، مُبَارَزَة، مُضَاجَة.

تیکله

[ل: مه‌نهلزکه (ی مسین).]

ف: دیگچه، دیزی. (مسی)

ع: طَنْجَرَة.

وینه

تیکله

ل: هالز. [کیتله (ی گلین).]

ف: کوزه، دیزی. (گلی)

ع: جَرَة، کوز.

وینه «هالز

تیکله

ل: پر. [توکمه، نارپر (به‌رامه‌ری «خالی».)]

ف: پُر، آمون، آگنج، آگند، آگین، مَشْت، بَیَا،

آموده، آگنده، آنباشته، لَبَالِب، لَبْرِیز. (ضد

«خالی»)

ع: مَالِی، مَلْثَان، مُمْتَلِی، قَعَم، فُهَق، نَزَق، نِیْسَق،

مُتَوَزَّء، طَاف، طَافَاف، طَافِیْض، فَاِیْض، مَمْلُوء، مَجْمُوع،

مَشْحُون.

تیکوتان

ل: تیکوتان، تیرپن. [ناخین، تپه‌ستارتن]

ف: سپوختن، خلانیدن.

ع: إِدْخَال، إِدْجَاج.

ف: غُلُول. (لقمه‌ی گرفته در گلو)

ع: غُصَّة، خُنْفَة.

تینگ‌یشتن

ك: حالی‌برون. [قامین، تینگ‌یشتن]

ف: دانستن، حالی‌شدن.

ع: تَفْهَم، تَفْهَم، تَعْلَم، عِلْم، فَهَم، حَدَس.

تینگ‌بین — **تینگ‌یشتن**

تینگ‌یریان

ك: گیران. [گیر کردن (شتیک له ناو شتیکی‌تردا]

گیرکات.])

ف: گیرکردن. (چیزی توی چیز دیگر گیر بکند.)

ع: احتباس. لَحَج.

تینگ‌یریان

ك: تەنگانه. [بی‌دوره‌تانی، تەنگە‌بەر]

ف: تَنگی، تَنگنا، سَخْتی.

ع: عُسْرَة، شِدَة، ضِيقَة، مَضِيقَة.

تیل — **خوئیل**

تیلمه

ك: باریکه، نوار. [سیرمه، تیلماسك، شریت]

ف: نوار، باریکه.

ع: سَبِیْبَة، شَرِیْطَة، وَصْن.

تینه

ك: ره‌شتاله. [گه‌نپه‌نگ، نه‌سەر]

ف: تیره، سیاه‌فام.

ع: كَدَر، اَسْوَد.

تیله — **تیل**

تیتلا

ك: تەباخ. [گالۆك]

ف: چَنبِه، خاده.

ع: مَطَرَد.

وینده‌یهیه.

تیمار

ك: سه‌ختیان (پیتی خۆشه‌كراری بز.).

ف: پَرَن‌داخ، پِرانداخ، پیرانداخ، آپرنداخ،

آپیرنداخ، سَخْتیان. (پوست بز دباغی شده)

ع: سَخْتیان، سَخْتیان.

تیمار

ك: شان و قاشا کیشان. [رنه‌ك کردنی چواری.])

ف: تیمار. (تیمار کردن چارپا)

ع: حَس.

تیمار

ك: چار، چاره. [چارمه‌ركردن (درومان کردنی برین یا نه‌خوش.))]

ف: تیمار، چاره. (مداوای زخم یا بیمار)

ع: اَسْو، عَلاَج، مُعَالَجَة، مُداوَة.

تیمچه

ك: کاروانسرا. [کارمسره: جینگه‌ی پشوردانی قافله.]

ف: تیمچه، سَرا، کاروان‌سَرا.

ع: فُنْدُق، سَرا، خان.

تیمسال

ك: شیره، درّشم. [وینه]

ف: تَنْدَس، تَنْدَسَه، تَنْدِیس، شیبوه، مانند.

ع: تَعْمَال، صُورَة، تَصَوِیر، عَكس، شِبِه، مِثَال.

تین

ك: گهرمی. [تار (گهرمایه‌ك كه ده‌ست نه‌سرو‌تینیت.))]

ف: گُرمی. (كه دست نسوزاند.)

ع: سَخْوَة، حَرَارَة.

تینگ

ك: تەژنه. [تینو (له «تینه» یوه وه‌رگیراوه كه له فارسیدا

مانای «لیك» ده‌دات.))]

ف: تَشْنَه. (از «تینه» است به معنی «آب دهن».)

ع: ظَمِئ، ظَمِئ، ظَمَان، هَو، هَائِف، هِیْمَان،

صَدِیان، هَجْطَان، غَلِیل، مُغْتَل، نَاع، عَطْشَان.

تینگی

ل: ته ژنه گی. [توینتی، تینوتی]

ف: تش، تشنگی.

ع: ظَمًا، هَيْف، هِيَام، أَوَام، جَوَاد، هُوَام، صَدَي،

غُل، غُلَّة، لُهَبَّة، هَيْئَة، لُوح، نُوع، عَطَش، هَوَى.

اشتقاق

تینهات

ل: سرشت. [خزرسک، ناوړگل]

ف: گل، گوهر، سرشت، منش.

ع: طینة، فطرة.

تیوه‌شان

ل: ته کائن. [راوه‌شانان (ته‌کان‌دانی جلوسه‌رگ له‌سه‌ر

ته‌نوردا - بز نمونه - هه‌تا نه‌سپیکه‌ی داکمیت.)]

ف: تکان‌دادن، تکاندن، آفشاندن. (تکان‌دادن

لباس در روی تنور مثلاً که شپش بیفتد.)

ع: نقض.

تیوه‌شیان

ل: لیو‌شیان. (به دوس و به دم تیوه‌شیاه.) [تیبه‌ربورن،

سرفال بورن]

ف: توش‌افتادن، سرگرم شدن.

ع: اشتغال، استغراق، انهماك، اهتلاك.

تیوق

ل: گور. [به‌گویره‌ی، به‌پیی]

ف: برابر.

ع: طبق.

تیوله

ل: تویله، پیشتیر، گور. [ته‌ویله، پشتیر]

ف: درش، آخر، تویله، استپل.

ع: مَرَبَط، اسطیل، اصطیل، طویلة.

تیوه‌لجوون

ل: تووړمورن، تیخوړین. [رق هه‌ستان، لیگوړاندن]

ف: توپیدن، آلفدن.

ع: ذمر، اغتیاض، تهدید.

تیبه‌لدان

ل: شه‌قییادان. [شه‌قلیدان، له‌قه‌لیدان]

ف: اُردنگ‌زدن، تُکپازدن، پُشت‌پازدن.

ع: ركل، نكع، كسع.

تیبه‌لدان

ل: ناربیادان. [نارتیرادان (وه‌ل: نار پادانه ناو ده‌فر.)]

ف: آب گرداندن. (توی ظرف مثلاً.)

ع: خَضَخَضَة.

تیبه‌لدان

ل: ده‌رکردن. [وده‌رنان]

ف: بیرون‌کردن، دورکردن، راندن.

ع: دَع، دَعَت، قَعط، رَح، رَج، لَكم، نَجَر، طَرَد.

تی‌هه‌لده

ل: ده‌ری‌که!، ده‌رکریاک. (تیبه‌لده کریاکه.) [وده‌ری‌سی!]

هه‌روه‌ها: وده‌رنرار]

ف: بیرون‌کنید! دورکنید! بیرون‌شده،

رانده‌شده.

ع: دَع، اِدْعَت، اُطَرْدُ!، مَدْعوع، مَدْعوت، مَطْرُود.

تیبه‌لکردن - تیبه‌لجوون

تی‌ی [تی]

[ل: پاشگریکه که ناری پیش خوی ده‌کاته چارگ. وه‌ل:

پیاریتی.] [پیاگه‌تی]

ف: گی. (علامت حاصل بالمصدر است:

«مردانگی».)

ع: ة. (مُرُوءَة)

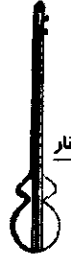
وینه‌کانی پیتی ت



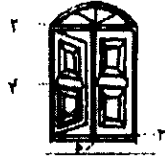
تاس کلاو



تاس



تار



تادرگا



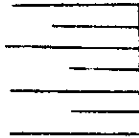
تا



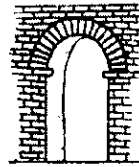
تاله‌که



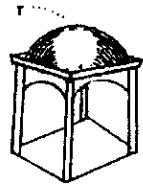
تاک



تاکولو



تاق B



تاق A



تانجی



تانج کرمانی



تانج زاوا



تانج ده‌وریشی



تانج خروش



تاوه



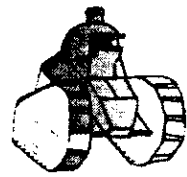
تاوله



تاوس



تاوت



تاتک



تریشته



ترپ



ترازوو



تراز



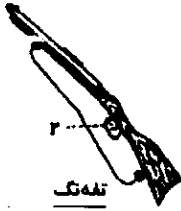
تاینچه



تاپله



تلیخ



تفهنگ



ترونج



ترؤزی



ترمس



تۆرلغان



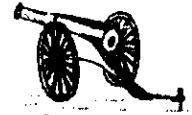
تۆر



توتوم



تۆیز



تۆپ



تورومتە



تورکەش



تورشى سالامكەر



تورشكە



توررە B



توررە A



تووتى



تۆنگ بلوور



تۆنگ



تۆلەكە



تۆسى



تورونج



توہ سوورہ



توہ رەشە



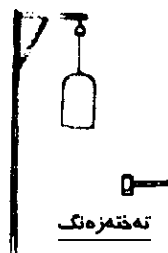
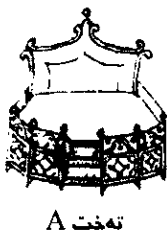
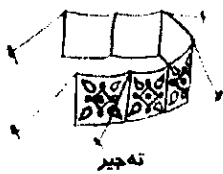
توونل



توررەكە



توورک

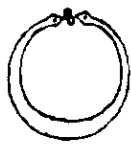




تهوہرداس



تھومر



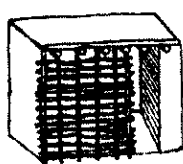
تھوق



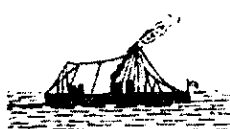
تہنگہ



تہناف میعماری



تہیمان



تہیارہ B



تہیارہ A



تہوق



تھومرزین



تیزانگ



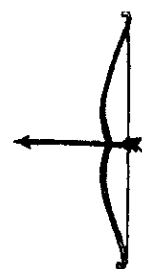
تیرہنان



تیرہناز



تیرہشان



تیر و کہوان



تیانہ



تیکلہ



تیزہ

ج

جا

ل: نِتر. (جا به من چه؟) [نینجا]

ف: دگر، دیگر. (دگر بمن چه؟)

ع: ف. (فعلای؟)

جا

ل: جِنگه. پله. [شوین، دهرجه، ناست]

ف: جا، جای، جایگاه. جاه.

ع: مَحَلّ، مَكان، مَعان. مَقام، رُتَبه.

جانهیره ← نه سپه ناخ

جاچکنااله

[ل: بنیشت تاله]

ف: سقز خام.

ع: کُنْدُر، عَک.

جاجم

[ل: پارچه یه کی نه ستور و زیره. (په لاسی

رنگارونهنگ.)]

ف: جاجم. (پلاس الوان)

ع: بُرْجُد.

وینه

جاچکه

ل: بنیشت، ویزه. (ژاژکه) [جاجکه]

ف: سَکر، سَقز، بَسْتک، بِناسْت، ژاژ، ژاژه،

کُنْدُرْک، قُنْدرون.

ع: عَک، عَک، عَک، عَک، عَک، صَمِغُ الْبَطْم.

جاچکه خوه شه

[ل: بنیشت خوشه]

ف: سقز پخته.

ع: عَک، صَمِغُ الْبَطْم.

جاخ

ل: زَید. هِن. [مَولک، مَال: شتی تاییده تی که سیک.]

ف: اَنگا، آن.

ع: مُلک، مَمْلوک.

جادار

ل: جِنگه دار، جِنگه نشین. [جِنگر، جِنشین]

ف: پوران، پیره، جادار، جانشین. یاور. بابیزان.

ع: خَلِیْفَه، قَائِم مَقام. مُعین، مُعاون. کَفیل.

جادوو

[ل: سحر]

ف: جادو، فَرهست، سپهره بندی.

ع: سَحَر، صَنِيعُ التَّوابع.

جادوویاز

[ل: سحریاز]

ف: جادوویاز، جادوگر، فَرهست باز، فَرهستگر،

اَفسونگر.

ع: ساحر، تابع، تابعه.

جادووبه

ك: ته‌لیسم. (پارچه نالتون یا زیو كه نوشته‌ی تیدا نو‌سراوه.)

ف: پَتر. (تكه طلا یا نقره كه در آن تعویذ نقش كندند.)

ع: طلسم.

جادووبگر

ك: جادووباز. جادوونویس. [سبحریاز]

ف: جادووباز، جادوگر. جادوونویس، افسونگر.

ع: ساحر، تابع، راقی.

جاده

ك: ریگه. [شدقام، رنیاژ]

ف: راه، جاده.

ع: صراط، طریق.

جار

ك: كهشه، سمر، را، گل. (چدن جار و تم.) [كه‌پت]

ف: بار، وار، واره، ره.

ع: كُره، مره، دفعه، خطر، مرته.

جار

ك: گا. [جارجاری. (ره‌خت، كات)]

ف: گاه، هنگام.

ع: وقت، حین.

چار

ك: بوره. [بایر (زه‌ری نه‌كیلاو).]

ف: بوم، بوره، جار. (زمین شیار نشده)

ع: سباح، صلب، بور، بائر.

چارچی

ك: كه‌وشمن. (په‌مگجاری.) [كینگه، كیلاو (به‌رام‌به‌ری

«بور» به و به‌تنه‌یا به‌كار ناهینرتت.)]

ف: زار، كفشن. (پنبه‌زار) (ضد «بر» و تنها

استعمال نمی‌شود.)

ع: سبات، مرت، جُرز. حَقْل، قَراح، مَشَارَة.

چار

ك: راسایی، هاماری. (زه‌ری راست و ته‌خت.)

ف: همواری. (زمین هموار.)

ع: میدان، عرصه، فضاء، ساحه، قاعه، باعه، بقعه.

چار

ك: چلچرا. (چرای چندن لق.)

ف: چار، چهل چراغ. (لاله‌ی چند شاخه)

ع: کُریا.

وینه

چار

ك: هلاله، هم‌اله، بانگ‌واز. [راگه‌یاندن به‌دهنگی به‌رز.]

ف: چار، سلا، صلا، آگاهی، گلبانگ.

ع: نداء، مُناداة، نُشد، صُراخ. اَذان، اِیذان، اِعلام، اِعلان.

چاران

ك: نه‌رسا، له‌مه‌یمر. [له‌مه‌پیش]

ف: پیش، پیشتر، پیش‌ازاین.

ع: سابق، قیل، مِن قیل.

چار چاران

ك: چاران، له‌مه‌یمر. [جاری چاران، رزگاران‌ی زود.]

ف: پیش‌ازاین، پیشترها، هنگام‌پیش، پیشتر.

ع: سوابق، سَوَاقِقُ، سَوَاقِقُ الْاَیَّام.

چار چهن‌چاره

[ك: چهنده‌مین جار]

ف: بار چند باره، بارچندم.

ع: الكُرهُ الاخری.

چارچی

ك: كه‌ره‌لیاس، هلاله‌كه‌ر. [راگه‌ی‌نه‌ر، قاو‌كه‌ر]

ف: جارچی، جار‌كش.

ع: مُنادی، ناشد، نُشاد، صاریخ. هاتِف. مُؤذن.

نه کراوه.) [

ف: تَجَار، تَجَارَه. (کره اسپ که هنوز زین نشده باشد.)

ع: قَلَو، قُلُو، مُهر، قِلَو.

جاف

[ک: (تیره کن له نه ژادی کورد که له همرتمی نیتوان دور رو باره که دا نیشته جین.)]

ف: جاف. (تیره ای است از نژاد کرد که در بین النهرین هستند.)

ع: جاف.

جافری

[ک: (سورکه له ناوی «جه عفر».)]

ف: مخفف «جعفر» است، اسم است.

جافری

[ک: مه عده نروس (سه وره یه کی به تاو بانگه و ده خوریت.)]
ف: شایی، جعفری. (تره ای است معروف خورندنی)

ع: حَزَاء، حَزَى، كَرْفَس، رُومِي، بَقْدُوئَس.

جافه

[ک: (نم و شه یه سورکه له ناوی «جه عفر».)]

ف: آن هم مخفف «جعفر» اسم است.

جاکه ش

ک: کوسکه ش، ماسکه ش، دهریت. [گه وواد، بی تامورس]
ف: جاکش، کس کش، بست کش، ماست کش، زن بمرزد.

ع: قَوَاد، دَلَال، دُیُوْث.

جگه

ک: جینگه. [شرین]

ف: جا، جای، جایگاه.

ع: مَحَل، مَكان، مَعان.

جالالوکه «کاکه مووشان» (رشه یه کی کرماجیه.) [

(کرماجی است.)

جاله «همه نار» (رشه یه کی کرماجیه.) [(کرماجی است.)

جام

ک: ناو خوری. [قاپی بچورکی باخه لئی یا قاپی بهره م سه ماور.]

ف: جام. (جام آب خوری کوچک جیبی یا پای سماور.)

ع: جَام، کَاس، مِصْحَاة، صَوَاع، صَوَاع.

وینه

جام

ک: ناینه. [نارینه]

ف: آینه، آهینه، آیینه، جام.

ع: مِرَاة، عِنَاس، مَویَّة، وَذِیْلَة، مَجَلَى، مِیْظَار.

وینه «ناینه

جام

ک: وهن دیگ. [شوروش (یک ته بهق شیشه.)]

ف: جام. (یک قطعه شیشه)

ع: لُوح، طَایِیْق، طَایِیْق، زَجَاج.

جامباز

ک: نه سپ فروش. [ده لائی و لاخ فروشتن]

ف: جامباز، جانباز، اسپ فروش.

ع: خَیَال، بَائِعُ الْخَیْلِ.

جامتا

[ک: جانتا]

ف: جانتا، جنته.

ع: شَنْتَة، قِمَطَر.

وینه یه یه

جامتافروش

ک: ورده فروش، به خه ل فروش. [ورده واله فروش]

ف: پیهلور، بَغْل فروش.

ع: خَرَزِي، خَرْدَجِي.

وینه «به خه ل فروش

جامد

ك: كړچك، رچياگ، وشك. [رهق، بې گيان]

ف: بښته، بړښته، انښته، افسرده، فسرده.

ع: جامد، جماد.

جامدانه

ك: جامانه. [سندورقي جلوريدگتيداهنگرتن.]

ف: جامه دان، جامه دانه.

ع: عيبة.

جاموله

ك: باديدى كړچك. [جامى بچړوك.]

ف: جام، باديه.

ع: جام، كاس. جويمة، كويمة، صويمة.

وښه

جامه كمن

[ك: جيكى جلوريدگگوزين.]

ف: جامه كن.

ع: مخذع، مُشَلَح.

جامه لووس

ك: سفته كمر، تمرزون. [دهمته، زمانلوس]

ف: پلواس، پلوس، پلوس، لوس، چاپلوس،

چاپلوس، چاپلوس، آيشه، آيشنه، آيشتنه،

آنيشه، آښته، آښته، آشمال، چرب زبان،

ترزبان.

ع: داحن، مُداهن، مُتَمَلَق، دالي، داري.

جامه لووسى

ك: سفته. [چاپلوسى، كلکه سوته]

ف: پلواس، پلوسى، گريس، کريسه، کرس،

کرش، سیقود، چاپلوسى، چاپلوسى، آشمالى،

فروتنى، خوش آمد.

ع: دَحَن، تَمَلَق، مُدَاهَنَة، مُدَالَة. مُدَارَة.

جانانه

[ك: دلبر (يارى بزيرى دلهرين).]

ف: جانانه. (معشوقه ي زرنگ دلربا)

ع: فُتَانَة، جَذَابَة، مُحَبَّوبَة.

جانب

ك: لا، لان، بدر، پاڼ. [ته نشت]

ف: سو، آسو، جَن، بَر، زى، رُخ، تَنِيزه، وَر، لا،

نزد.

ع: سَمَت، صَوْب، نَحْو، نَاحِيَة، جِهَة، جَانِب، قَبْل،

مُزَف، لَدَى، لَدُن.

جانيدارى

ك: لاکړشکه، لاکړشکى، داکړکى، لاکړشکى، لان گرتن،

هواخوايى. [لايهنگرى]

ف: دوستدارى، کُمکى، هواخواهى، سپړشدن.

ع: حَمايَة، دِفاع.

جاندار

[ك: پاريزور، چه كدار]

ف: جاندار، جانه دار، ژاندار، سلاهدار،

سَلَحشور، نگاهبان.

ع: شَرَطِي، زَيَانِيَة، سَلاحدار، جَندار، نِظام.

جانقوليباز

[ك: فروفلکهر، گزیکار]

ف: جَنغولک باز، جامغولک باز.

ع: مُحِيل، مُتَقَلَب، دَسَاس.

جانقوليبازى

[ك: فروفلل، گزیکارى]

ف: جَنغولک بازى، جانغولک بازى،

جامغولک بازى.

ع: حَيَلَة، ثَقَلَب، دَسِي سَة.

جانگى

[ك: لاجانگ (نيتوان چار و گوى).]

ف: آهيانه. (بين چشم و گوش)

ع: صَدع، شَقِيقة، عَذار.

وښه ي هيه.

جانماز

ل: بهرمان. [دوگره: رایه‌خی نویژ له‌سمرکردن.]

ف: تسلیخ، تشلیخ، جانماز.

ع: کَر، مِحْرَابِي، رِداء، سَجَادَة، مِسْجَدَة. (مَنَدیل)
ویننه

جانمه‌ور

ل: گیاندار، گیانه‌ور. [میروو]

ف: خَسْتَر، خُراستَر، جانوَر، جاندار، خزننده.

ع: حَشَرَة، أَحْراش، أَحْناش، خِشاش، هَوام، سَوام، قَوام، دُویبَة.

ویننه ← هَشَرَات

جانپخانی ← جوال**جاوگ**

[ل: جار، جانگ، کراس]

ف: کَرِباس، گَزینه.

ع: سَحْل، خام، کریاس.

جاوین

[ل: جَرین، ژاوین]

ف: جاییدن، خاییدن، لَییدن، خَسیدن.

ع: خَضَم، مَضْغ، لُوك، عَلك، تَمْرِیث، تَمَلُّق، لَجَلَجَة، نَجْنَجَة، نَرْدَرَة، مَرْمَرَة.

جاهیل

ل: جیل، جوان. [مه‌رزگار، لار]

ف: جوان، بُرنا.

ع: شَاب، فَتی، مُراهِق.

جاهیل

ل: نه‌خَرته. [نه‌خَرته‌وار]

ف: نَخوانده، ناخوانده، کانا، نادان.

ع: جَاهِل، عامی، اُمّی.

جایز

ل: ره‌ا، رجوا. [شیار، ری‌دارو]

ف: زَوا، شایا، شایان، شایسته.

ع: جانز، سانخ.

جایزه (جانیزه)

ل: ده‌سُخو‌شانه، ده‌مُخو‌شانه. [خه‌لات]

ف: بادان.

ع: جانزَة، صَلة.

جبرائیل (جبرائیل)

ل: گیان پاک، گه‌ررائیل. [جویره‌نیل، گیانی پی‌دز]

ف: گِبْرِئیل، سَروش، روان، نوشین،

نوشین‌روان، نوشیروان، روان‌پخش، روه‌پاک،

جان‌پاک، جان‌شیرین، فرشته‌ی دانش،

پرورنده‌ی انسان.

ع: رُوحُ الْقُدُس، رُوحُ الْأَمین، جبرئیل.

جهه

ل: پالتاو خه‌ز. [پالتوی خه‌ز.]

ف: جُبّه، بالا‌پوش خز.

ع: مُسْتَقَّة، جُبّة.

ویننه

جهه‌خانه

ل: قُورخانه، قُوزخانه. [هم‌ماری ته‌قه‌م‌نی، تفاقی شهر]

ف: جُبّه‌خانه، قورخانه.

ع: مَسْلَحَة، مَواذُ الْحَرْب. تَرَسْخانه، مُسْتَوْدَعُ

الذَّخَائِر.

جدوه

[ل: له‌کار که‌رترو، خراب (وه‌ل: قونلی جدو).]

ف: جدو. (قفل جدو مثلاً.)

ع: مَعیوب، خراب.

جری

ل: جرت. [(تَریلَندان به‌دهم).]

ف: جر، گوز ده‌نی. (با‌دهن گوز رها کردن)

ع: عَنجَرَة، تَضَرُّط.

جری

ل: ته‌نگ. (به‌جر هاتن) [بی‌هم‌تری]

ف: جر، ستوه، تنگ.

ع: عَجَز، تَضَيُّقُ الْحَوَصَلَةِ، اِمْتِلَاءُ الْجِرْيَةِ.

چرا!

ك: شِرا، هِرا، جِرها، شِرها! [شِرا! (وشه)

گالته پینكرده.]

ف: چرا! (كلمه‌ی تمسخر است.)

ع: بَرَحَى، هِرا

چرت

ك: قُرت، هدرزه. [جَلَف، بِنَشهرم]

ف: جرت، قُرت، هدرزه، بَسباس.

ع: جَلَف، عَتَل، بَرِبان.

چرچره

ك: به‌رزه‌چره. [شِشِشِ، به‌رزه‌چوره]

ف: چراسسَك، چراسسَك، چرخ‌ریسه،

چرخ‌ریسَك، چَزَد، چَزَد، جِرواسَك.

ع: رُتَه، زین، صَرار.

وَنَه «به‌رزه‌چره»

چرجینگانی

ك: چرجینگانی، زووتوز. [لووتن، دلتاسك]

ف: تورو، زودرنج.

ع: قَتَب، خِفَس، سَرِيعُ التَّكُنُّر.

چرجینگانی «چرجینگانی»

چر داهیتشن

[ك: شِیرِ كِشَان (تَرِ لِدَان به‌دم.)]

ف: چِرَزَن. (با دهن گوزیدن.)

ع: عَنجَرَة، تَضَرُّط

چرز

ك: گُرشواره، سَورج. [قُوشِن، گُوشه (زاراودی به‌ناییه.)]

ف: چِرَز، گُوشواره، گُوشه، گُنَج، گُویز.

(اصطلاح بنایی است.)

ع: زَاوِیَة، رُكَن.

چرفه

ك: پرشه، پِزُوسَكه، پِرووسَكه. [پِزِيسَك]

ف: چِرْقَه، پُرشه، خُدَره، سَیْنَجَر.

ع: زُخِیخ، شَرارَة.

چرم

ك: تَلَف، تَلْفار، سَلَف. [پَلته، تَلته]

ف: خَرَه، آر، چُم، كُنْجاره.

ع: عَكِر، كُفَل، كُزَب، كُسَب.

چرم

ك: خَلَت، تانِشِن. [خَلته، نِشْتور]

ف: دُرد، دُردی، دُرده، لای، تَه‌نشین.

ع: كُدَارَة، خَلَط، راسِب، دُردِی.

چرم

ك: بارسای. [قَه‌باره، تَه]

ف: تَنابِی، استِبری. تَن، اَبدام.

ع: چِرم، حَجم، جِسم، ضَخَامَة.

چرنگه

[ك: چرینگه (دهنگی له یه‌كدانی سكه‌ی وه‌ك پارهی

چه‌توروی.)]

ف: چِرَنگ، چِرَنگ، (صدای پول چِتوروی مثلاً.)

ع: صِلَصَلَة، خَشَخَشَة.

چرها!

ك: شِرها! [شِرا! (وشه‌ی گالته پینكرده.)]

ف: جِیمباو! (كلمه‌ی تمسخر است.)

ع: بَرَحَى!

چرهان

ك: تَه‌نگ هاتِن، به‌ستوهاتِن. [بی‌هیتز برون، تَه‌نگ

پینه‌لچهران]

ف: چِرَاَمَدِن، تَنگ آَمَدِن، ستوه‌آَمَدِن.

ع: عَجَز، غَضَب، اغْتِیَاظ، شَراسَة، اِمْتِلَاءُ الْجِرْيَةِ.

جریب

ع: مُضْهَبٌ، مُعْرَضٌ، مُشْنَطٌ، نَدِيٌّ، رَضِيْفٌ، حَنِيْدٌ، شَوَاةٌ، مُحْسُوسٌ.

جزم

ك: پاره. (سی پاره. شش پاره.) [بدهش، پاژ (به شینك له كئیتینك یا له تورنان كه له سهر تهخته یا كاغه زدا بز مندالی دهنوسن هه تا بیخوتیتت.)]

ف: پلمه، وَرشیم، فَرشیم. (مقداری از کتاب یا قرآن كه روی تخته یا كاغذ برای اطفال نویسند كه بخواند.)

ع: كُرَاسٌ، كُرَاسَةٌ. سَبِقٌ. جُزءٌ، لِسْمَةٌ، نَصِيْبٌ، جُزْمٌ.

جزه

ك: كزه. [دهنگی برژان. (وهك: دهنگی كه باب له كاتی برژاند.)]

ف: جز. (صدای كباب مثلاً.)

ع: نَشِيْشٌ، نَضِيْضٌ، غَرْغَرَةٌ.

جزیه

ك: سهرانه. [تهو باجده كه میی له تاك تاکی هاولاتیسانی دهستیتت.]

ف: گزیت، گزید، سُرانه، سا.

ع: ضَرْبَةٌ، جَبَايَةٌ، مِيعَةٌ، خَرَاَجٌ، جُزِيَّةٌ.

جسوجو (جسوجو)

ك: په یوژی، پاپه، ملوموش، گردی سهر، كوښكاری. [لینكولینهوه، پشكنین]

ف: جُستجو، كاوش، كائش، كافش، پَزْوهش، كنجكاوی.

ع: فَحْصٌ، تَفْحُصٌ، تَجَسُّسٌ، نَشْدٌ، تَفْتِيْشٌ.

جسوجوکردن

ك: پاپه ی بوزن، په یوژی كردن، كوښكاری كردن. [لینكولینهوه، پشكنین]

ف: جُستجو كردن، پي جُستن، پي جویی كردن،

ك: جریو، گاوه خان. [رویه ريك زهزی كه چوار قه فیژ گه می پندا بوه شیتیریت. - هه زار گه زی چوار گوتشه - ۳۳ گه × ۳۳ گه ز.]

ف: جریب. (بذرافكن چهار قفیز گندم = هزار ذرع مربع = ۳۳ × ۳۳ ذرع.)

ع: جَرِيْبٌ.

جريت

ك: ته قه له. [جلیت: داری جلیت بازی.]

ف: جلیت.

ع: مَضْرَابٌ، جَلِيْتٌ.

جريتان

ك: ته قه له داكوتان. [جلیت بازی: یاریه کی جارانه.]

ف: جلیت بازی.

ع: جَلَاتٌ، مُجَانَّتَةٌ.

جریكه

ك: جروكه، زروكه. [دهنگی مهلی بهروك. (وهك: دهنگی چوله كه.)]

ف: چاو، ماژموژ. (صدای گنجشك مثلاً.)

ع: رَقْرَقَةٌ، صُنْيٌ.

جریكه جریك

ك: جروكه جروك. [زروكه ی زور.]

ف: چاو چاو، ماژموژ.

ع: رَقْرَقَةٌ، صُنْيٌ.

جریو - جریب

جز

ك: جززه. [دهنگیکه (وهك: دهنگی ناسنی سورره بهرورد له ناری ساردا.)]

ف: جز. (صدای آهن داغ در آب سرد مثلاً.)

ع: نَشِيْشٌ، نَضِيْضٌ.

جزه

[ك: گوشتی برژاو (له سهر ناگر یا بهرددا.)]

ف: گوشت برشته. (در روی آتش یا سنگ)

کاویدن، کابیدن، کافیدن، کافتن، یوزیدن،
یوشیدن، پَرژوهِش، خواستاری، گَنجکاوی
کردن.

ع: تَفْتِيش، تَفْحُص، تَجَسُّس، نِشْدَة.
جفت

ك: دران. [جروت (بهرامبهری «تاق».)]
ف: جُفت، توه، تووه، تودوه، تورووه، تَرُووه،
تَرُووه. (ضد «تاق».)

ع: رُوج، شفع، فردتان، زكأ.
جفت

ك: جَوَر، لف، وهك يهك، تا. [هاوتا]
ف: جُفت، اُرد، اُخت، چُفته، مانند، بَرابَر، تا،
همتا.

ع: قَرین، مَثیل، نُظیر.
جفت

ك: شیف. [جروت: کینلانی زوی.]
ف: شُخم، شیار.

ع: حَرث.
جفت

ك: گاجفت. [جروته گای زوی کینلان.]
ف: جفت، ورزاو. (گاو جفت)

ع: فَدان، فَردان، عَواِمِل.
وینه
جفت

ك: لکیاک، لا یهك. [پتکوه نورسار، له پاژ یهكدا.]
ف: چسپیده، پهلوی هم، جُفت.

ع: مُرْتَص، مُتَلَصِق.
جفت بویون

ك: لکیان، چهسپان، لف گرتن. [جروت برون، پتکوه
نورسان]

ف: جفت شدن، پیوستن، به هم چسپیدن.

ع: اِزدواج، اِرتِصاص، اِلتِصاق.

جفت خوهن

ك: جفتی. [(هاودهنگ برون له گوزانی وتندا.)]

ف: فرودست. (صدا جفت کردن)

ع: تَطْبِيق الفِئاء.
جفت قوشه

[ك: شوق رهشین.]
ف: جفت قوشه.

ع: نُطِیح.
جفت کردن

ك: پیبمردان. [بهستن (وهك: پیبوه دانی دهرگا.)]
ف: جفت کردن، پیش کردن، بستن. (در مثلاً.)

ع: سَك، سَك، تَسكیر، سَدَ.
جفت کردن

ك: لكائن، چهسپان. [جروت کردن، پتکوه نورساندن.]
ف: جفت کردن، به هم چسپاندن، پیوند کردن.

ع: رَص، رَصَم، اِلِصاق، كَرِشَه.
جفت کردن

ك: شیف برین. [جروت کردن، زوی کینلان.]
ف: شیاریدن، شخم بریدن.

ع: حَرث، اِحْتِراث.
جفتگیری

ك: جفت برون، لکیان، لنگیری. [جروت گرتن، جروت برون
(جروت برون بالنده و ناژل.)]

ف: جفت شدن، پیوستن، به هم چسپیدن.
(جفت شدن طیور و حیوانات مثلاً.)

ع: اِزدواج، مُقارِبة، جماع.
جفتگیری

ك: ... جفت کردن. سفته و کردن. [لِیك قایم برون،
ناوِیته برون. پته و کردن]

ف: جفت گیری. سفت کردن.

ع: دُموج، اِنْدِماج، تَرَكِب، تَساوي، رَص، ضَم.

احکام

جفتہ

ک: لہ۔ [جووتہ]

ف: جُفْتَه، جُفْتِک، شپْتِک، سَکِیز، آلیز، لَکَد.

ع: رَقَس، لَطَع، ضَفَن.

جفتہ

ک: جفتہ باز. [جووتہ باز: بہ جووتہ پی باز بردن.]

ف: جُفْتِک، جَسَنَن.

ع: حَجَل، عَفَد، قَفَن.

جفتہ

[ک: جووتہ] (درو بالندی نیر و مین کہ ہدیہ کی بالینکین ہدیہ، لہسر زویدا جیا دہنمرہ و لہ ہمدادا جووتن.)

ف: جُفْتِک. (دومرغ نر و مادہ اند کہ ہر کدام

یک بال دارند، در زمین جدا می شوند و در هوا جُفْتَنَد.)

ع: قَوَّامَن، لَا یَنَفَک.

جفتہ وہ شائن

ک: ہد تیزائ، ہد نخستن. [جووتہ ہاریشن، لہدہ شاندن]

ف: آلیزیدن، اسکیزیدن، جُفْتِک انداختن.

ع: رَقَس، لَطَع، ضَفَن.

جفتہ ہد نخستن — جفتہ وہ شائن

جفتی

ک: جفت خوئن. [ہاردہ نگ کردنی نارازوینکرہ گورانی

رتن.]

ف: فرو دست. (جفت کردن آواز کہ با ہم

بخوانند.)

ع: تَطْبِيقُ الْغَنَاء.

جفتیار

ک: بکیل، جفتکر، وبرزیر. [جووتیار]

ف: جفتیار، جفت بندہ، بَرزگر، شُخْمگر.

ع: حَارِث، حَرَاث، قَلَّاح.

وینہ

جق

ک: مزہ. [چیز، تام (ہمیشہ لہ گدل وشدی «شیرین» دا

بہ کار دہیترت، ولہ: «شیرینجق».)]

ف: مزہ. (ہمیشہ با «شیرین» استعمال

می شود: «شیرینجق»؛ شیرین مزہ.)

ع: ضَارِب. (ضَارِبٌ اِلَى الْحُلُو.)

جقہ

ک: نشان. [نشانہ (نور پدہی کہ پاشا و خدکی دیکہش

لہ سمری خویانی ددہن.)]

ف: کلل، کلکی. (پری کہ برسر می زنند، اعم از

شاه و غیر شاه.)

ع: عَلَامَة، نِیْشَان، نِیْشَن.

جقہ

ک: گولبادام. [نیگارتیکہ لہ بادام دہیت. (گولی

بادامی.)]

ف: جقہ، بادامی. (گُل بادامی)

ع: نَوَیْطَة.

وینہ

جک — قاپ (دشہ یہ کی کرماجیہ.) (کرماجی است.)

جگر

ک: جدرگ. [کہ زہب: نہندامیکی لہشد.]

ف: پوت، جگر.

ع: کَبِد.

جگر دولہ

ک: سوار، دولہ جدرگ. [خواردنیکہ بہ ریخولمدی مہر

دروست دہ کرت.]

ف: جگر آگند. (← موار)

ع: عَصِيب، قَتَانِق.

جگر گوشہ

ک: فرزند. [منان]

ف: جگر گوشہ، جگر گوش، فرزند.

ع: ثَمَرَةُ الْفَوَادِ، ثَمَرَةُ الْأَكْبَادِ، وَلَدٌ.

جگړه ← **سپکار**

جل

ل: پړشاک، بمرگ، کوټال. [پوشه، قوماش]

ف: جل، جامه، رخت، پوشاک، پوشش، پوشیدنی.

ع: كِسَاءٌ، كِسْوَةٌ، لِبَاسٌ، بَرٌّ، ثَوْبٌ.

جل

ل: جل نېسپ. (مهسه لهن.) [که لویه لى سر پشتي بارېدر. (وهك: جلی نېسپ.)]

ف: جُل، جل اسپ. (مثلاً.)

ع: جُلٌّ، شِعَارٌ، بَرْدَعَةٌ، بَرْدَعَةٌ، قِرطَانَةٌ.

جل نېسپ ← **جل** [مانای دوږم.] (به معنی «جل» دوم است.)

جلېران

ل: کوچي جلېره رگ برين بو بړوك.

ف: رخت پېري.

ع: مَجْلِسُ اللَّبَاسِ.

جلېه نى

ل: جامتا. [جاتا]

ف: جَلْبَنْدِي، جانتا.

ع: شَنْتَه.

جلپوش

ل: داپوشان. [داپوشين به پارچه.]

ف: جل پوش، رخت پوش.

ع: غَمَلٌ، غَمَنٌ، تَرْمِيلٌ.

جلدروو

ل: بهرگدروو

ف: نرزي، دوزنده، جامه دوز.

ع: خَيَاطٌ، نَرِيزِي.

جل رهش

ل: قهلاخي، قالاخي، رهش. [جلېره رگي ماته م.]

ف: رخت سوک، جامه ی ماتم، ماتم جامه، سپاه.

ع: سِلَابٌ، لِبَاسُ الْعَزَاءِ.

جل شتن

ل: جل شري. [جلېره رگ شوزدن.]

ف: رخت شوري، جامه شستن.

ع: حَوْرٌ، تَحْوِيرٌ، قِصَارَةٌ، تَقْصِيرٌ.

جلشور

ل: گازر. [گازر]

ف: گازر، کازر، رخت شو.

ع: قِصَارٌ، غَسَالٌ.

جلشور

ل: جلکوت. [کوته کی جل شوزدن.]

ف: کُدين، کُدينه، کُدينگ، کُدينگه، کُتنک، کوټنگ.

کُلوټک، قُدرنگ، جامه کوپ، رخت کوپ.

ع: بِيْزَرٌ، وَبِيْلٌ، مِدْقَةٌ، مِجْنَةٌ، مِقْصَرَةٌ، مِعْجَنَةٌ،

مِعْفَاجٌ، مِحْضَاجٌ، مِرْحَاضٌ، مِخْبَاطٌ.

وینه

جلکار

[ل: (جلېره رگي نيش.)]

ف: شاماک، رخت کار. (جامه ی کار کردن)

ع: بَذْلَةٌ، مِبْدَلَةٌ، فَضْلَةٌ، فِضَالٌ، مِفْضَلَةٌ.

جلگا

[ل: (جل: که لویه لى سر پشتي بارېدر.)]

ف: جُلگاو، جُل.

ع: جُلٌّ، قِرطَانَةٌ.

جلگا

[ل: (جل: جوړه مایه که.)]

ف: نوعی از ماهی است.

ع: ...

جلگه

ل: دهشت، دهشتایی، سارا. [چوله وانی، تهختان]

ف: جلگه، نشت، همواری.

ع: هَیِر، دَارَة، قَلَاة.

جلومل

[ک: که لوبل]

ف: رخت و پخت.

ع: بَقَات.

جلوه

ک: نمايش. [نراندن]

ف: پَرويز، نُمایش.

ع: جَلْوَة، اسْتِعْرَاض.

جلیسته

ک: شمرخهف، سینه پُوش. [سهدریه: سرخه می بی قولی

پیارانه]

ف: جلتهکه، جلسقه، سینه پوش.

ع: صُدْرَة، صَدْرِیَة.

وینه

جلف

ک: هه رزه، قرت، سۆک. [سوکه سر]

ف: جلف، شَفْک، شَفْک، سَبْک، هه رزه، خودسر،

نادان.

ع: جِلْف، سَفِیه، اَبَله. رِيَض.

جلقو

ک: پاشارلو. [چلکار]

ف: پَسَاب، پَسَابِه.

ع: مُوَاصَة.

جلهو

ک: بهر، بهردهم. [پیش]

ف: جلو، پیش.

ع: قَبِل، قُدَام، اَمَام، ثُجَاه.

جلهو

ک: دهسه جلهر. [هه سار، لغار]

ف: جَلَو.

ع: لِبَام، زَمَام، عِنَان، مَقَوْد.

وینه ← نه شو

جلهوخان

ک: بهرده روازه، دهرمال. [بهردرگا]

ف: جلوخان، جلوخانه، جلوه دروازه، رواق،

پیشگاه، خورنگاه، نَمِ نَر.

ع: سَاخَة، باهَة، باعَة، قَاعَة، فَنَاء.

وینه < ۲ >

جله و دار

[ک: جلهرکش، ریبهر]

ف: جلودار، جلوکش. (زامدار، رکابدار)

ع: قَانِد.

جله و شل کردن

[ک: دهرفت پیدان]

ف: جَلَو شَل کردن.

ع: زَوَع، اِرْخَاءُ الْعِنَان، اِرْسَالُ الْعِنَان.

جله و کش

ک: سهدرسه، سهر کرده. [جله و دار، ریبهر]

ف: سهرسته، جلوکش، جلودار.

ع: رُئِيس، قَانِد.

جله و گیری

ک: بهر سه، بهر پیچ، دهس هورده رنگه. [پیشگیری.

بهرگری]

ف: جلوگیری پیش بندی.

ع: مَنَع، مُعَانَعَة. دِفَاع.

جله و هه لته کاتن

ک: جلوهه لکیشان. [ری لیکرتن، سهر کوت کردن]

ف: بازداشتن، جلوه باز کشیدن، جلوتکان دادن،

جلوسفت کردن.

ع: قَدَع، قَرَع، اِقْرَاع، وَقَم، شَنْق، رَوَغ، كَحْبَح، كَفَح،

كَمَح، كَمَح، جَذَبُ الْعِنَان.

جله و هه لکیشان ← جلوه و هه لته کاتن

جمعه ← جمعه

جنس

ل: جوړه، جبه، زیو. [بزوتن]

ف: جنبش.

ع: حرکت، دپیپ، میث، جوله، جوله.

جمنش

ل: مدهک، مزج دوس. [جمنش: جومگه دوس].

ف: مچ، مچ دست.

ع: کوع، رُسخ.

وینه ← ملازل

جمعه

ل: جمعه، ههینه، [ههینی (روژی جومعه)].

ف: آدینه. (روز آدینه)

ع: جمعة، حرية، عروية.

جمنکوت

ل: چنکوت، جهبال، [قهره بالغ]

ف: پور، جنجال.

ع: مملو، ازدحام.

جمنگه

ل: بهنگه، بدن، خرتهک، دورده. [جومگه، بهندی ټینسک]

(جومگه په نجه.)

ف: بند، پک. [بند انگشتان]

ع: برجم، مفصل.

وینه هدی.

جمنگه نیشه

ل: تیاروژ، جمنگه دهره. [جومگه ژان]

ف: پک درد.

ع: بقرس، وجع المفاصل.

جمنگه جمنگه

ل: بدن بدن، بهنگه بهنگه. [به ندهندی نه ندام]

ف: بند بند، پک پک.

ع: برجم برجم، مفصل مفصل.

جمنجوول

ل: جوړه جوړه. [بزوتنی زور]

ف: جنب وجوش، جنبش.

ع: حرکت، رج، قلق، نهضة، تحرك، ارتعاج، ارتعاج.

جمنه

ل: هروژه. جوړه، جس. [قهره بالغی زور که ده لیتی شه پور]

ددهات.]

ف: آشوب، جنبش، جنجال.

ع: ازدحام، ارتعاج، ابتعاش، تراحم، تراکم، تنعش، تموج، تنمل، تحرك.

جمنین

ل: جوړن. [بزوتن]

ف: جنبیدن.

ع: حرکت، تحرك.

جن

ل: جنوکه، عهجنه، قژنده سهره، درنج. [جنوکه]

ف: جن، اجنه.

ع: جن، جن، خافي، خافيا، شياطين.

جناس

ل: توژم، توژم، توژم، توژ. [ره گز، توخم]

ف: گوته، تخم.

ع: جنس، شرح، ضرب.

جنچک

ل: پيشه، ناره. [ناره: دهنگی نار خووما و میوه]

ف: جنجه، هسته، هستو، خسته.

ع: نوى، نواة، عجم، عجمة، عجام، لبه.

جنچک

ل: ریزه، تیکه، کم. [بر، نهخت]

ف: تیکه، پاره، لخت، کم.

ع: قطع، قلیل.

جنچک ← جنچکان

جنچکان

ل: جنچکه، جنچک، جنچکان، هه توتوتیان، کزکوله، دون.

[جیچکان، هه‌ترووشکان]

ف: چنباتمه. (سریانشستن.)

ع: قَعْلَزِي، قَرْفَصِي، قَرْفَصَاء

وینه

جنجک ← جنجکان

جنس

ک: تۆدَم، تۆدَم، جۆز، جناس. [ره‌گه‌ز، توخم]

ف: گونه، جور.

ع: جنس، شَرَج، ضَرْب، قِسْم، نَوْع.

جنس

ک: پارچه، کورتان. [قوماش، کالا]

ف: پارچه، جامه.

ع: بَزْ، مَتَاع، (جنس)، عَرْض، عَرْض.

جنکه

ک: نه‌به، پل، ریزه. [رده، پارچه]

ف: آنجه، ریزه، پاره.

ع: شَرَحَة، حُدَه، زَيْمَة، بَضْعَة، مُزْعَة، قِطْعَة.

جنگیر

[ک: جنزکه‌گر]

ف: جنگیر، دیوگیر.

ع: جَنْجِي، وَفَاق، ساحر.

جننه

ک: له‌رن، هه‌شهری، سۆزمانی، گاندەر، حیز، سازنه.

[قدبه، سۆزانی]

ف: جه، جاف، غَر، شَلَف، جَلَب، جنده، زنجه،

گُلنده، بَلایه، بَلایه، بِلاده، سیهه، روسی، زغاو،

زغاو، راکاره، بَدکار، نابکار، کُسه‌ده، سازنده،

نوازنده.

ع: هَلُوك، قَحْبَة، عَاهِرَة، فَاجِرَة، مَيْعِرَة، مُوسِسَة،

شَلَاقَة، فَاحِشَة، شَهَادَة، زَانِيَة، غَانِيَة.

جننه‌باز

ک: خانباز، ژنباز. [داوینیس، پیاری زیناکار.]

ف: جنده‌باز، ژن‌باز، خانم‌باز.

ع: زانی، طانی، عامر، فاجر، فاسق.

جننه‌خانه

[ک: قدبه‌خانه]

ف: لَهَر، زُغاو، زُغاو، زُغارو، جُنده‌خانه.

ع: ماخوَر، بَيْتُ الْقَحْبَة، مَفْسَقَة.

ع: جَنْوَب، تَيْمَن، يَسَار.

جنوکه

ک: جن، عه‌جنه، درنج، قۆنه‌سه‌ره. [جندزکه]

ف: جن، ژن.

ع: جِنْ، حِنْ، شَيَاطِين.

جنه‌شاره‌موشار

ک: شارانگه‌ر. [قدبه‌ی گه‌رال.]

ف: راکاره، شهران‌گرد. (جنده‌ی ولایات‌گرد)

ع: قَتْلَاة، شَهَادَة.

جنیات

ک: گونا. [تاران ««جنیات»» و پسته‌کانی گۆپاره.]

ف: گناه. (محرف «جنایت» است.)

ع: جَنَایَة، وِز، جَنْحَة.

جنيك

ک: پل‌کریاگ، قیسه‌کریاگ. [جنراو، قیسه‌کراو]

ف: آنجیده، آنجینه، ریزریزن. قیسه،

آنجه‌آنجه‌شده.

ع: مَقْرَط، مَحْرَص، مُحَدَّد، مُقَطَّع، مُخَدَّع.

جنین

ک: پل‌پل‌کردن، نه‌به‌نه‌به‌کردن. [نه‌جنین، رده‌برین]

ف: انجیدن، ریزریز کردن، آنجه‌آنجه‌کردن.

ع: قَرَط، حَرَص، خَذَعَبَة، خَذَعْلَة، خَرَدَلَة.

جو

[ک: جه: دانوئله‌یه‌که.]

ف: جَو.

ع: سُلْت، شَعِير، قَضِيم.

جو

ل: جزیا. [خوار: پاشگره. (سهریه خو به کار ناهیترتت:

جہنگجہن]

ف: جو، جویا، جوینده. (تنها استعمال

نمی شود: «جنگجو».)

ع: طالب، مُتَلَحِّص.

جوان

ل: تیر. [جوان (که کای پی ده گزینده.)]

ف: گوال، جوال، نهنج، ایزغنج، باردان. (که کاه

با آن حمل کنند.)

ع: لَبید، مِخَلَا، وِکِجَة، غِرَارَة، شِوَال، جَوَال،

جَوَالِق، جَوَالِق.

جوال موتابی

ل: جانی خانی، جوال. [جزده جمرالیک کی گهرریه.]

ف: جانی خانی، جوال موتابی، جوال، باردان.

ع: غِرَارَة، مِخَلَا، جَوَال.

جوان

ل: لاو. [گنج]

ف: جوان، بُرنا، بُرنا، بُرنا، پُرناک، پُرناک، ورنه،

ترانه، نُوجِه.

ع: فُتّی، فُتّی، شَاب، غُلام، حَدَث.

جوان

ل: خاس، قه شنگ، شیرین. [شنگ، چاک]

ف: خوب، نیک، نیکو، زیبا، نَفَر. (← خاس)

ع: حَسَن، طَیِّب، جَبَد، بَہی، طَریف، طَرفَة، زَین،

عَبْقَرِی.

جوانکه له

[ل: تازه لار]

ف: جوانک، نُوجِه.

ع: غُلیم، فُتّی.

جوانمرد

ل: دسودلدار. [جوامیر]

ف: راد، رادمرد، جوانمرد، بخشنده، دلاور.

ع: فُتّی، فُتّی، غُطریف، سَخّی، کَریم، سَری.

جوانمردی

ل: دسودلدار. [جوامیری]

ف: رادی، هدمان، رادمردی، جوانمردی،

دلاوری. سَمناک، کِیفوس، بخشایش.

ع: فُتّو، غُطْرِقَة، سَراوَة، سَخَاوَة، کَرَامَة، سَمَا حَة،

ایثار.

جوانن

[ل: راژندن (وله: راژندنی بیتکه.)]

ف: لاندن، جُنْبانیدن. (جُنْبانیدن گهواره مثلاً.)

ع: هَدَمَة، تَحْرِیک.

جوانن

ل: جرلائن، زبوان. [بزواندن]

ف: جُنْبانیدن.

ع: اِقلاق، تَحْرِیک، قَلَقَة، ضَعْفَة، دَا دَا.

جوانن

ل: له رائن، شه کائن، له قانن. [راوه شاندن]

ف: جُنْبانیدن، کُرْزانیدن.

ع: نَفَض، هَرَج، رَج، اِقلاق.

جوانن

ل: ته کان پیدان، میگه به میگه کردن. [گوزانه وه (راگواستن

له شوتنی نیستاره بژ شوتنیکی تر.)]

ف: جُنْبانیدن، جابجا کردن. (از جای خود به

جای دیگر بردن.)

ع: اِبْرَاح، اِزَالَة، نَقْل، حَمَل، اِشَالَة.

جوانو

ل: کوپک، کوپک چاروا. [بینچوری ته پ ر ماین.]

ف: کُرّه، کُرّه اسپ.

ع: مُهر، بَکَر، فَصیل، قَعود، فُریس.

جوانه زوه

ل: زوه. [جوانه زوه] (زیکه یه که به موی گهرماره دروست دهیت.)

ف: شیرونه. (جوششی است از حرارت پیدا می شود.)

ع: بُغور. (بش)

جوانی

[ل: لاری]

ف: جوانی.

ع: شَبَاب، فُؤة.

جواو

ل: چوپ، واوریز. سه نئوره. [ولهام. بۆ سه نئوره]

ف: پاسخ، پاگو.

ع: جَوَاب، رَجع.

جواو جوی

[ل: زمان بیسی]

ف: پاسخ جویی، پاگو جویی.

ع: بَدَاة.

جواودان

ل: ناهمی کردن. [هیوابرا کردن (جواب کردن)]

ف: نومید کردن، ناامید کردن. (جواب دادن.)

ع: رَد، وکم، اقناط، ایقام، تَوَقیم، ایئاس.

جواوه و دان

[ل: وهلام دانره]

ف: پاسخ دادن، پاگو دادن.

ع: رَد، تَرَجیع، ایئاب، اتئاب، تَلَبیة، إجابة.

جواهر

ل: گهره مر، دانه. [جواهرات (ههر جزره به ردیکی به نرخ.)]

ف: گوهر، جواهر، دانه. (هر سنگ گران بها)

ع: جَوَاهِر. (جَوهر)

جواهرینه

ل: گهره رنشان، دانه نشان. [نه خشتیراو به گهره مر.]

ف: گوهر نشان، جواهر بند، گوهر نگار، دانه نشان، جواهر نشان.

ع: مُرَمَّع، مُكَلَّل، مُجَوهر.

جواهر نشان - جواهرینه

جوبار

ل: جوگه بار. [پر له جوگه. (شرتینک که جزگه ی زوی تیدایه.)]

ف: جوببار. (جایی که جوب زیاد داشته باشد.)

ع: مَذَنَبَة، مَذَانِب.

جوبار

ل: رۆخانه. [رربار]

ف: رود، رودخانه.

ع: نَهر، طَبع، وادی.

جودان

[ل: رهایی دانی پیشه روی نه سپ که له پریدا ساف دهیت.]

ف: جودان، جودانه. (سیاهی دندان جلوی

اسپ که در پیری صاف می شود.)

ع: قَضَم.

جور

ل: جفت، لف، چه شن، دس، وهک، تا، نوخت. [شیره،

هارتا، وهک]

ف: جور، جوهر، آرد، جَفَت، اُخت، چون، مانند،

تا، لنگه.

ع: مِثْل، مَثیل، قَرین، مُطابِق، مُوافِق، نُظیر.

جور

ل: یاسا. (به جزره) [شیزاز]

ف: جور، سان، کواس، کواسه، کواش، کواشه،

گواش گواشه، زوش، آرتنگ، گونه.

ع: وَجَه، طَوْر، اُسْلُوْب، مِثْوَال.

جور

لک: تَوْرَم، [ره گز، توخم]

ف: جور، گونه، باک، ذَر، سُرده.

ع: نَوْع، صِنْف، شَرَح، لَوْن، ضَرْب، قِسْم، يَاج، فَن، اَفْنُون.

جوراو

[لک: جورَه کلاشیکي بن چهرمه.]

ف: جوراب، گیوه. (نوعی از گیوه است که زیر آن چرم آزیینه است.)

ع: جَوْرِب.

جوروا جور

لک: جورجور، جورواجور. [همه پرتنگ، همه جور]

ف: جورجور، جورواجور، جورواجور، گوناگون، گونه گونه.

ع: مُتَنَوُّع، مُتَفَنَّن، مُتَشَرَّج، مُخْتَلِفُ النُّوع، مُخْتَلِفُ اللُّوْن.

جورنه ت

لک: زاور، زات، نه ترهش، ویران، یارا، دن، [زارو، زره]

ف: یارا، زهره، زاور، دل، لیلیری، دلاوری.

ع: جُرْنَة، جَرَانَة، شِجَاعَة، قُوَّةُ الْقَلْب.

جوریزه

لک: گوریزه، برشت. [لینا تریس]

ف: گُرَبْزَه، جُرَبْزَه.

ع: عُرْضَة، لِبَاقَة، اِسْتِعْدَاد، جَرَبْزَة.

جور جور ← جورواجور

جورم

لک: تاران، گوناسه، رنه. [جریمه، زیانانه، بژاردن]

ف: تاوان، گُنَه سا، گُناه سا.

ع: جُرْم، جَرِیمَة.

جورواجور ← جورواجور

جورووکه

لک: زوروکه. [جرورکه (ولهک) دهنگی مشک.]

ف: ماژموژ، چاو. (صدای موش مثلاً.)

ع: صُنْبِي، عَزِيف، رَجَل، مَدْمَد.

جورووکه جورووک ← جورووکه

جوره

[لک: بالندیه که.]

ف: ژوله، چکاو، چکاوک، چاوک، چِل، خُجو،

کَبُوک، هوژه، مانوک، مانورک، فرغور.

ع: قُبْرَة، قُنْبَرَة، اَبُو الْمَلِیح.

وینه

جوره

لک: نیره. [نیرینه ی بالنده و ناژه ل.]

ف: جُرَه، نُرینه. (نیرینه ی طیور و جانوران)

ع: ذَكَر، مُذَكَّر الطَّيُور.

جوره نه سپ

[لک: نه سپی چالاک.]

ف: جُرَه اسپ، اسپ چهار دانگ.

ع: فَرَس.

جوره بلز

[لک: بازی نیر.]

ف: جُرَه بان، باز نر.

ع: يَاز. (مَوَكَّت: بازه.)

جوره بیلک

[لک: پیاری پیوانه.]

ف: جُرَه مرد، مرد چهار دانگ.

ع: رَجُل، مَرء، مِشَق.

جوره کلکونه

لک: جوره، جوره کاکولدار. [جورپرتنه]

ف: چِل، فَرغور.

ع: قُبْرَة، قُنْبَرَة، اَبُو الْمَلِیح.

وینه ← جوره

جوره کمر

ك: نېزە كەر. [كەوى نېز].

ف: جۈرە كېك، كېك نر.

ع: حَجَل.

جۆزى

ك: پەيدا كىرەن. (تەلەجۆزى) [بۆگەرەن]

ف: جۈيى، جۈستىن، پەيدا كىرەن.

ع: طَلَب، تَقَفَد.

جۆريان

ك: گۆريان، جۆريە جۆريون. [ئالوگۆريون. جۆزاجۆز بون]

ف: جۈزىدەن، جاورىدەن، رەمش، گوهرىدەن،

جۈريە جۈر شەن. گۈنە گۈنە شەن.

ع: تَغْيَر، تَبَدُل، تَحْوُل، تَتَوُّع، تَغْيَن، اِخْتِلَاف.

جۆز

[ك: جگە. (جۈز نەمەسە).]

ف: جَز.

ع: غَيْر، يَبِيد.

جۆز

ك: بەجگە، يېجگە. [جگە (جۈز مەن كەس نەھاتىرە).]

ف: جَز. (جَز مەن كەس نەھاتىرە).]

ع: غَيْر، سَوِي، يَبِيد.

جۆز

ك: پاژ. [بەش (بەرامبەرى «گشت»).]

ف: پاژتار. (ضد «كل».)

ع: جَز.

جۆز

ك: جۈز. تېكە، پارە. [بەش بەشكە لەتورنەن.]

ف: قوشىم، قوشىم، پارە، بەر، لخت.

ع: كُرَاسَة. جَز، بَعْض، قِسْمَة، نَصِيب، جَز.

جۆزى

ك: پاژى، شۆرتەك، بې، بې، تېكە، كوت. [بەشى، كەرتەك

(بەرامبەرى «گشت»).]

ف: پاژتارى، لختى. (ضد «كلى».)

ع: جُزْئِي.

جۆزىيات

ك: پاژيان، پاژىگەل، بېگەل، تېكەگەل، كوتەگەل.

[بەشگەل، كەرتەگەل (بەرامبەرى «كوللىيات»).]

ف: پاژتارىيان، لختىيان. (ضد «كلىيات».)

ع: جُزْئِيَات.

جۆزبۇيا

ك: جەزىيەوا. [درەختىكە.]

ف: گۆزبۇيا، جۆزبۇيا.

ع: جُوز بُوَا.

جۆزەرد

ك: جۆزەردان. [جۆزەردان (مانگى جۆزەردان).]

ف: جۆزەردان. (ماە خەرداد)

ع: جُوزَاء.

جۆسە

ك: جەسە، تەنە، تەن، نەنام. [لەش]

ف: تَن، تَنە، تَنَكەر، تَنەم، كالىد.

ع: جُتَة، جِسْم، جَسَد، بَدَن، قَالِب.

جۆش

ك: پىزىكە، زە، ھەلەريان. [زىپكە]

ف: جوش، پىروش.

ع: مَرَص، مَرَض، مَر، مَرَض، حَصَف.

جۆش

ك: كۆلەر، كۆل، قۇل، جۇشان، كۆلەن، قۇلەن. قۇلەن.

قۇلەن. [كۆلەن. قۇلەن ئاۋى گەرم.]

ف: جوش، جوشىدەن. قۇل قۇل.

ع: جَيْشَان، غَلِيَان، قُورَان، قُور. قُور.

جۆش

ك: قۇلۇقۇلە. [قۇلۇقۇلە، قۇلۇقۇلە]

ف: جوش، قۇلۇقۇلە، قۇلۇقۇلە.

ع: قُورَة.

جوش

ل: چهسپ. [له حیم: پتکه نوو ساندنی کانا].

ف: بریزه، بیزه، بیزد، کیدا، کبید، کید، کیکن، چسپ، پیوند.

ع: لَحیم، مَلْعَمَة.

جوش

ل: بنتار. [القبوری تازه که له بنهوی درخت دهویت].

ف: ستاک، زخاره، شاخه. (شاخه ی تازه که از بیخ درخت می‌رویید).

ع: فَسیل، قَضیب، غَصن.

جوش

ل: خه‌رکان. [خرکانه، خرتک (زیبکه‌ی ده‌مچاره‌ی منال)].

ف: سپرک، جوش. (جوش صورت بچه).

ع: سَعْفَة.

جوش

ل: بای فره‌نگ. [ناگه: زیبکه‌ی ده‌مچاره].

ف: باد فرنگ.

ع: جَمْرَة.

جوشان

ل: کولان. [کولان، که لاندن]

ف: جوشاندن، جوشانیدن.

ع: غَلی، اَز.

جوشانه

[ل: درماني له ناو ناودا کولار.]

ف: آخ، آخ، گهاب، جلاب، جوشانه.

ع: سَلَاقَة، نَطول.

جوش خواردن

ل: کول خواردن، کولدان. [هاتنه کول (له تویره‌ییدا)].

ف: جوش خوردن. (از خشم)

ع: غَیظ، اِغْتِیَاض.

جوش دان

ل: چه‌سپانن، چه‌سپ کردن. [له حیم کردن: پتکه‌ره

نووساندنی کانا].

ف: جوش دادن، بریزه کردن، کبیدنمودن، چسپاندن پیوستن، پیوند کردن.

ع: لَحْم، الحام.

جوشیان

ل: کولیان، قولیان، قولدان، قلتیان، قلتدان.

[هاتنه کول، قولپدان (وه‌ل: جوشیانی تیانه)].

ف: جوشیدن. (دیگ مثلاً).

ع: غَلی، غَلیان، جیش، جیوش، جیشان، عُکوب، اَزیز.

جوشیان

ل: هه‌لقولیان. [هه‌لقولین (وه‌ل: جوشیانی نار)].

ف: جوشاک، جوشیدن. (آب مثلاً).

ع: فُوران.

جوشیان

ل: هه‌لشیریان، هه‌لشیریان. [بۆزان، فره‌تمه (وه‌ل: جوشیانی ده‌ریا)].

ف: جوشیدن، آشوب کردن، توفان کردن، شورش. (دریا مثلاً).

ع: هیاج، هیجان، اِنْقِلَاب، اِضطراب.

جوشیان

ل: تاسه کردن. [تامه‌زرو بون]

ف: جوشیدن، تاسه‌خواری.

ع: اِشتِیَاق، شَفَقَة، ظَمًا.

جوگه ← جوگه له

جوگه بار

ل: جوبار. [جینگایه که جوگه‌ی زوری تیدایه].

ف: جوبیار. (جایی که جوی زیاد باشد).

ع: مَذْبَحَة، مَذَاب.

جوگه له

ل: جوگه. [جو، جوگای نار].

ف: جو، چوب، جوی، ئر، ارغا، ارغاو، ارغاب،
فَرَكَن.

ع: جَدُول، مَذْنَب، ساقیة، نَهر.
جۆڭله

[ك: چالاییه كه له نارکی خورما ر پشتی ئهسپی قهله و
رسدا دهیئریت.]

ف: ناو، ناوچه، چوبَك. (گودی ای كه در
هسته ی خرما و پشت اسپ فربه و امثال آن
است.)

ع: جَدُول، ساقیة.
جۆڭله ی نازه

[ك: جۆڭله ی نوێ]
ف: فَرَكَن، فَرَاكَن، فَرَاغَن.

ع: ساقیة، جَدُول.
جۆلانی ← هه لهوورك
جۆله

[ك: شالیاف، چنر]
ف: جولاهه، جولاهه، جشیر، جشیره، جبشیر،
جوشیر، جوشیره، همگر، كوفشانه، بافكار،
بافنده.

ع: حائِك، وَصَاد، نَسَاج.
وینه ← دسگای جۆلایی
جۆلاییكهره

ك: كاكله مروشان. [جالجالتزكه]
ف: جولاهك، جولاهه، زجال، كارتنه، تَندو،
دیوپا، غنكبود.

ع: عَنكَبُوت.
وینه
جۆمان

[ك: خارین كرده ی جۆڭله قور و لیته].
ف: جوب مالی، جوی مال.

ع: تَاتِیة.
جۆمله

ك: بر، تیکه، پارچه. [وسته، برگه، بهند]
ف: زوره، فَرَاز، پارچه.

ع: جُمْلَة، فِقْرَة، سُوْرَة.
جۆندپه یده ستر

ك: گون سه گاری. [گونی سه گلار كه بۆ درمان دهشیت].
ف: گُندبیدستر، گُندویدستر، هَزدگُند،
آشپچه گان، خایه ی سگ آبی.

ع: جَدَد قَوَی، جَنَدبیدستر، (حُصْنَةُ الْقَضَاعَة)
جۆنگ

ك: تَزَر، قِن، قار، لورت کردن]
ف: تور، تول، خشم.

ع: قَهَر، غِیظ، اُنُوف، فِرَك.
جۆنگکردن

ك: تَزْرِیان، قِن کردن. [قار کردن، لورت کردن]
ف: توریدن، تولیدن، رمیدن، خشم کردن.
ع: قَهَر، نَكف، زَم، فِرَك، سَام، اَنَف، تَشْمُخ، سَخَط،
اغتیاض.
جۆنگه جۆنگ

ك: میزه میز، ویزه ویز. [نوزه نوز، بوله بول]
ف: لُندلُند، وژون، غُرْغُر.

ع: حَنَین، دَنَین، دَنَدَنَة.
جۆو

ك: جوله كه، مویایی. [یهودی]
ف: جُهود، یهودی، یهود.

ع: إِسْرَائِیلی، مَوْسَوِی، یَهُودِی.
جۆوت ← جَفَت [وشه یه کی کرماجیه.] [کرماجی است].
جۆو جۆو

ك: جانهور. [میرو (جانهوری ورد).]
ف: جوجو. (جانۆز ریز)

ع: هَوَام.

جووچه له

ك: جورچك، جورلك. [جورچكه]

ف: جوجه، جوژه، چوژه، كریشك، فروگ.

ع: فرخ، قرب، جَوَزَلَة، فَرُوج، نَقف، نَقف.

وینه

جووچك ← جووچه له

جووچكه

ك: درو، درچكه، كللك، قلیتچكه. [نه ندایمینی له شی

گیاندارانه.]

ف: دُم، دُنَب، دُنَبال، دُنَباله، شَم.

ع: مَرُخ، زَمَك، زَمَكی، دُنَب.

جووچكه

ك: دروچكه، قلیتچكه، شَوَن، دوا. [كلكه]

ف: دُنَبال، دُنَباله.

ع: تابع، دُنَبَة، دُنَابَة، عَقَب، عَقِيب.

جووچكه ← جووچه له

جووچكه بريك

ك: درو بريك، درابريك. [دوابراو، برده په]

ف: كَبَج، كَبْجه، گَنْجه، بَكَنگ، دُم بُریده.

ع: اَبَر، مَرُخ.

جووچكه له قی

[ك: كلكه سوت، زمانلورسی]

ف: دُم لابه، دُم جُنْبانْدن.

ع: مَصع، بَصْبَصَة، تَبَصْبُص.

جووچكه ناوله كن گرتن

[ك: كلك خسته نارگن]

ف: دُم به خود گرفتن، دُم میان پا گرفتن.

ع: كَشَح، اِسْتِثْفَار.

جووچ ← جووچه

جووچه

[ك: جووچه (دهنگی باریك).]

ف: صدای باریك.

ع: صَرِيف، صَرِير.

جووړيان

ك: په شركيان، شه پركيان، هدرميان. [سدرليشيان]

ف: رَمَزَك، رِيژَك، شَپِلِيدَن، پَلَمَسِيدَن، نَدانسته

گفتن.

ع: سَهو، خَطَا، فَهو.

جووژ

ك: جووژ، شپ، جووژه. [دهنگی باريك (وله) دهنگی تر.]

ف: جور، گوز، شر. (صدای گوز مثلاً.)

ع: جَوَ.

جووژه

ك: جووژ. [دهنگی باريك (وله) دهنگی تر.]

ف: گوز، جووژه. (صدای گوز مثلاً.)

ع: جَوَ.

جووژه جووژ

[ك: نووژ نووژ (گریان به دهنگی نرم).]

ف: زوزه، زُویه. (گریه با صدای ضعیف)

ع: مَرِير، عَواء.

جووژه له ← دووژه له

جوووق

ك: جوووق، گهل، دسه، گورز. [تیپ، دسه]

ف: جوخ، جوق، گروه، دسته. فُوج، جُفاله.

ع: جَمع، جَمَاعَة، عِدَة، فِرْقَة، جَوَق، جَوَقَة، فُوج، فُود، فُند.

جوووق جوووق

ك: گهل گهل، دسه دسه. [تیپ تیپ]

ف: جوخ جوخ، جوقه جوقه، دسته دسته،

گروه گروه.

ع: اَفْناد، اَفْنادَا، اَفْواذَا، فِرْقَا.

جوووقن

ك: فینن، له رگ. [لاوازی بیتهیز.]

ف: ريقو، لاغرک.

ع: ضُويمِر، زُوَيْيل.

جووك

ل: جوړكی، جادورپاز، [سیرپاز]

ف: جوکي، جادوگر، افسونپاز، نیرنگپاز، افسون نویس.

ع: ساحر، راقی، حاوی، رَقَاء، جوکي.**جووک ← جووکه****جووکن**

ل: میزن، [نوروزنورزگر، بوله بولگر]

ف: وزوزو، وزوزکن.

ع: خُثَان.

جووکه

ل: جرروکه، جیکه، جریکه، [ورده دهنگی بالدار، (بژ نمرونه: دهنگی چوله که.)]

ف: چاوچاو، جیک جیک، (صدای گنجشک مثلاً.)

ع: رُقِيَّة، رُقْرُقَة، صَنِي.

جووکي ← جووک**جووله ← جووله****جووله که**

ل: جرو، مرسایی، [یهدودی]

ف: جهود، یهود، یهودی.

ع: اِسْرَائِيْلِي، بَنِي اِسْرَائِيل، موسوي، يهود.

جوولان

ل: جوالن، زیوانن، [بزواندن، ته کان پیدان]

ف: جُنْبَانْدَنْ، جُنْبَانِيدَنْ.

ع: قَلَقَة، دَادَاة، ضَعْفَة، اِقْلَاق، ثَحْرِك.

جوولک ← جووجه له**جووله**

ل: کس، جسمه، زیوه، لهره، [بزوتن]

ف: جُنْبَش.

ع: هَيْث، دَبِيب، جَوْلَة، جَوْلَة، حَرَكَة.**جوولیان**

ل: جوین، زیویان، [بزوتن، جوالان]

ف: جُنْبِيدَنْ، جُنْبَش.

ع: دَبِيب، ثَحْرُك، اِجْتِيَال.

جوولیانوه

ل: جوینهره، [جولانهره، بزوتن]

ف: جُنْبِيدَنْ.

ع: ثَحْرُك، اِجْتِيَال.

جوه رووته

[ل: جری بی تریکل.]

ف: برهنه جو، جو برهنه.

ع: سَكْت.

جویا

ل: پاپه، پرا، جَړينه، [خواریار]

ف: جویا، جوینده، پژوه، پژوهنده، خواهان، پُرسا، پُرسنده.

ع: مُتَقَفِّص، مُتَجَسِّس، طَالِب، مُنْشِد، مُلْتَمِس، مُسْتَقْصِي، سَائِل، مُسْتَفْهِم.

جویایوون

ل: پرسین، پاپه یوون، بشکانن، [خواریار یوون، داواکردن]

ف: پژوهییدن، جویاشیدن، خواستن، جُستجوکردن، کافتن، پرسیدن.

ع: تَلَفُّص، تَجَسُّس، طَلَب، سُؤَال، اِسْتِقْصَاء، اِسْتِفْهَام، نَشْد، اِلْتِمَاس.

جوین

ل: جوریان، جوریانهره، زیویان، داجوین، [بزوتن]

ف: جُنْبِيدَنْ، جُنْبَش، نَوِيدَنْ، رَقْتَنْ.

ع: حَرَكَة، ثَحْرُك، ضَرْب، اِخْتِلَاج، رَحِيل، اِرْتِحَال.

جوین

ل: درژین، دژمان، [جینر]

ف: دُشْنَام، دژنام، دژمان، بدگویي، ناسزا.

ع: سَب، شَتْم، شَتِيْمَة، خَنِي، فُحْش، قَذَح، قَذَع.

قَذِیْقَة، رَقَتْ، اَفَكَ.

جوین منال

ل: جوین، جویناندره. [بزوتنی کوریه.]

ف: جنبیدن. (جنبیدن بچه)

ع: قَمَس، شَوْص، تَهْلُج، اِرْتِکَاض، اِمْتِخَاض، تَحْرُک.

جوینه — جویا

چه

ل: له. (جه توه له تو) [ل، ژ: نامرزی پتوندیده.]

ف: از. (از تو)

ع: مَن، عَن، (مَنک)

جه بر

ل: زَر، زَره کی، بی‌همه‌سانه. [ناچاری، خوته ریست]

ف: گَبر، زور، زورکی، آخواستی.

ع: جَبَر، غیر ارادی.

جه بری

ل: زَر، زَره کی. [ناچاری، خوته ریست، ابرامبهری]

[نیختاری.]

ف: شَمپوری. (ضد «اختیاری»)

ع: قَسری، جَبری، غیر ارادی، غیر طَبِیعی.

جه بهرووت

ل: گدره بی. [ده لالت، شانرشکر]

ف: بُزُرگی، خدیوی، کی آباد.

ع: جَبَرُوت، عَقَمَة.

جه هه نم

ل: دَرزَهق. [دَرزَهخ]

ف: دوزخ، نَمگه، گَهَنم، جَهَنم، جَهَندم، دَمَندان،

مَرزغان، مَرزغن.

ع: سَقَر، صَقَر، سَعِیر، قَلَق، جَحِیم، هَاوِیَة، نُهَابِر،

جَهَنم**جه خت**

[ل: باش برهاتن (پژمه‌ی دوهمه).]

ف: جَخْد. (عطسه‌ی جفت)

ع: کَدَس. کادِس.

جه خت

[ل: په له. هدر]

ف: جَخْت، زود، چَسپان. کوشش.

ع: سَرِیْعاً، جَهْد، سَعِی.

جه د

ل: بارَا، بارکه‌گه‌وره. [باره‌گه‌وره (بارکی بارک. بارکی

دایک)]

ف: نیا، بابا، پدر بزرگ. (پدر پدر. پدر مادر)

ع: جَدَّ. (أَبُو الْأَب، أَبُ الْأُم)

جه ده ل

ل: شِیپَران، قسه‌ززان‌دان. [دهمه‌قاله مشتمل]

ف: مری، اردب، ستیز.

ع: جَدَل، جِدال، تَجَادُل، نِزاع، مُخَاصَمَة، مَرِیَة.

تَماری**جه دی**

ل: گِیْسک. [کارژه له (که‌لوی دهیم).]

ف: بُزْغاله. (برج دهم)

ع: جَدِی، عَناق. (بُرْجُ الْجَدِی)

جه ر

ل: پِیچ. [بورغود]

ف: پیچ. (میخ پیچ)

ع: لَوَلَب، بَرغی.

ونه**جهراج**

ل: دهرمانکر، شکسه‌به‌س. [برینکار. نِیسک‌گروه]

ف: کَرَتو، پزَشک، پزَسک، خسته‌چی،

خسته‌بند، شکسته‌بند.

ع: جَرَّاح، جِرَاحی، مُعَالِج.

جهراحت

ل: زه‌م. زه‌خ، چلک. [برین. کیم]

ف: ریش، رَحِم. وَلَانِه، ریم، چَخ، نَلَج، شوخ، ستیم، آستیم، آزیخ، چَرک، خَم.

ع: جَرَج، جُرَج، جَرَاخَة، قَبیح، صَدید، غَشِیث، غَذِید. **جهرائن**

ل: جهردان، سفته وکردن، پیچدان. [توند بادان، کرژ کردن]
ف: پیچ دادن، سفت کردن، تاب دادن.

ع: شَدَّ، قَتَل، جَدَل، نَشَط، احکام. **جهرجهره**

ل: جهرجهر. [نامیری هه لگوزینی نار له بیر].
ف: جَرَجَر، چَرخ، چَرخاب، خَرَبِلَه، دَوْلَابَه.

ع: عِکَم، قَامَة، مَنجور، مَحَالَة، بَکَرَة، دَوْلَاب. **وینه**

جهردان

ل: جهرائن، پیچدان، سفته وکردن. [توند بادان، کرژ کردن]
ف: پیچدان، سفت کردن. تاب دادن.

ع: شَدَّ، نَشَط، احکام، قَتَل، جَدَل. **جهرده**

ل: چهته، وازن، ته‌ریده، خراوه‌که، گهرده‌نه‌گیر. [زیگر]
ف: رَه‌زَن، رَاه‌زَن، مَنگَل، سالوک، راه‌دار، راه‌بند، دزد گردنه.

ع: قَمَاط، عَمُرُوط، سِنَمَار، أَطْلَس، جَرِیدَة، شِص، لِص، قَاطِعُ الطَّرِيق.

جهرک

ل: جِگَر. [نه‌ندامیکی نار له شه].

ف: پوت، جَگَر.

ع: کَبَد، کَبَد، کَبَد.

جهرکه

ل: جه‌له. [کرمه‌ل]

ف: جَرگه، کُرنگه، کُرنگ، کُرند، کُرندَه.

ع: جَمَع، جَمَاعَة، حَلَقَة، صَف، رَدِیف.

جهروپنجهن

ل: پیچ دان. [بایپنجهن] [توند بادان، کرژ کردن]

ف: پیچ دادن، تاب دادن.

ع: اِدِمَاج، جَدَل، قَتَل، بَرَم، شَدَّ.

جهره‌تلو

ل: تَوِی‌تَوِی‌کار، نارَه‌کی. [تراو، ته‌ر (هه‌ر شتیکی تراو).]

ف: آبکی، تر. (هر چیز آبکی)

ع: رَقِیق، مانع.

جهره‌یان

ل: گه‌ریان، چه‌رخیان، بگردن، دابگردن، گوزارشت. [رهوت،

تیپه‌رین]

ف: گذارش، گردش، گذشتن.

ع: جَرِیان، سَرِیان، مُضَو، مُضِی.

جهریمه

ل: گوناسه، رنه، ستم، زَره‌کی، تاوان. [زیانانه. قهرمبوری

هه‌له].

ف: گَنه‌سا، گَناه‌سا، ستم، تاوان، زورکی.

ع: جَرِیمَة، جُرَم.

جهزا

ل: پاداشت، ته‌لافی، سزا. [توله، پاداش، قهرمبوری]

ف: سزا، پاداش، داشاد، داشن، کَیْفَر، شپان.

ع: جَزَاء، مُكَافَاَة.

جهزب

ل: گیر، کیش، کیشه، کیشان. [راکیشان]

ف: کَشَش، کشایی، کشدن.

ع: جَذَب.

جهزبوده‌ف

ل: گیرم‌کیشه، گیرگوریز، کیش‌پهرت، کیشه‌ویه‌رده.

[راکیشان و پالانان]

ف: گیرو‌گوریز، کشش‌و‌گوریز.

ع: اَلْجَذْبُ وَ الدَّافِع.

جهزر

ل: ریشه. [ره‌گ («سی» ره‌گی «نۆ» به‌ا).]

ف: ریشه، ریشه‌ی مال. (۳ جذر ۹ است).

ع: جذر، جذر، اصل.

جهرز

ل: نیستنوه، نیشوار، کفت. [کشانه‌وی نار (بهرامبه‌ری

«مه‌دد: خیزاو»]

ف: آب‌نشین. (ضد «مد»)

ع: جزر.

جهرزه‌ده

ل: نیشوار و خیزار، کفتوکر، نشت‌وخیز. [ه‌ستان و

کشانه‌وی ناوی ده‌ریا]

ف: آب‌نشین و آب‌خیز، نشست و خیز.

ع: جزر و مد.

جهرزه‌وه

ل: نازار، رنج. [سزا]

ف: آزار، چرس، سزا، رنج.

ع: آذینه، آذی، عذاب، ضجر، تعب، محنة، عنا،

عقاب.

جهزه

ل: به‌خته، چوارخرت. [به‌رانی دوساله یا چوارساله.]

ف: بخته. (گوسفند نو دوساله یا چهار ساله)

ع: جذع.

جهزیره

ل: گزاره. [دورگه]

ف: جز، بیله، خواست، خواست، ادراک، آداک.

ع: جزیره.

وینه ۲۰

جهژن

[ل: جهژنه (رژژی شادی).]

ف: جشن.

ع: عید، یوم السُرور.

جهژنانه

[ل: خه‌لات به هوی رژژی جهژنه‌وه.]

ف: جشنانه، دست‌لاف.

ع: عیدی، عیدیه.

جهماره‌ت

ل: هه‌زه‌گی، پرکیشتی، ده‌لی، نه‌ترسی، گوساخی،

پرووی. [بی‌پروایی، زات‌کردن. بیشه‌رمی]

ف: هرزگی، پرویی، گستاخی، نیوا، نترسی،

بی‌باکی، بی‌پروایی، پردلی.

ع: جَسارة، اجترأ، اقدام، تطاول، تهور.

جه‌سور

ل: دل، دلیتر، گوساخ، ده‌سور، بازله، پرو، هه‌زه.

[بی‌په‌روا. بیشه‌رم]

ف: پرو، گستاخ، روباز، بی‌باک، بی‌پروا، دلیر.

ع: جسور، جریء، شجاع، متهور.

جه‌سه

ل: لاشه، نه‌ام، تن. [له‌ش، قالب]

ف: تن، تون، آدام، آندام، بر، پیکر، کالب، کالبَد.

ع: جسم، جثة، جثمان، بدن، جسد، روق، طن،

قالب

جهمبه

ل: مجری، سنوق. [سندروق]

ف: جعبه، صندوق، صندوقچه.

ع: سقیطه، صندوق، صندوقه، درج.

وینه-سنوق

جهمبه

ل: نیشه‌کگیر. [نیشه‌کدان]

ف: جعبه، فشنگ‌گیر، جای فشنگ.

ع: جعبة، كنانة.

وینه

جهمبه‌ی عه‌تاری

ل: ده‌ماندان. [سنوقی ده‌مانگر]

ف: تَبَنگو، کَکدان.

ع: جونة.

جهفا

ك: به‌دی، به‌درفتاری، دل‌نازاری، سازار، جه‌ور، زووخار.

[ستم]

ف: بَدی، زشتی، نَرشتی، آزار، ستم، دل‌آزاری، جفا.

ع: جَوْر، جَفَاء، ظلم.

جهفت

[ك: تَرِكْتی به‌پرو و كلكاف^۱.]

ف: جَفَت، (پوست بلوط و كلكاف)

ع: عَفَص.

جهفه‌نگ

ك: هَلِیت. [رواره، قسه‌ی بی‌سروین.]

ف: جَفَنَگ، بیخود، بیهوده، چرند. (سخن مزخرف)

ع: شَنَر، هَذَر، هُذاء، هَذیان.

جهفه‌نگ

ك: دركه، گوشه. [هینا، نیدیوم]

ف: سیم، كوش، نَمار، نَدَنش، پَرخیده.

ع: وَدَس، وَدَص، كِنَايَة، اِشَارَة، تَعْرِیص، اِشعار.

جهلا

ك: په‌رداخ. [ساف و لورس]

ف: پَرِداخ، پَرِداغ، پَرِداز، پَرِداس، زَدایش.

ع: جَلَاء، صِیقَل.

جهلا دان

ك: په‌رداخ دان. [لورس كردن، شه‌وقدار كردن]

ف: پَرِداخ‌دان، پَرِداختن، زودون.

ع: جَلِي، جَلُو، جَلَاء، صِیقَل، شَوَف.

جهلال

ك: گه‌رویی، ته‌متراق. [شانوشكر]

ف: بزرگی، شكوه، سَتَرگش، برآشفتن.

ع: عَظْمَة، كِبَرِیاء، جَبَرُوت، جَلال.

جهله

ك: ناو خوا، خوايي. [ناوی خدا، خواجه‌تی]

ف: خدا، نام‌خدا، خدایی.

ع: اَلله، اَلوَهِيَّة.

جهلاو

ك: نه‌سه‌چی. [جه‌لاد، سه‌ری، بكوژ (میرغ‌زه‌ب)]

ف: دَزَخیم، نَسَخچی، (میر غَضَب)

ع: جَلَاد.

جهلب

ك: كِشَن. [راكِشَن]

ف: كَشَش، كَشیدن.

ع: جَلَب، جَذَب، جَر.

جهللاه

ك: چه‌په‌لغور. [پیسغور (بالنده یا ناژنه).]

ف: وَژَن خوار، پَلید خوار، پاچایه خوار. (مرغ یا حیوان)

جهلا

ع: جَلَالَة.

جهلا

ك: په‌رداخ. [ساف و لورس]

ف: پَرِداخ، پَرِداغ، پَرِداز، پَرِداس، زَدایش.

ع: صِیقَل، جَلَاء.

جهلد

ك: به‌رگ. [دیروی دهره‌ی هندی شت که پارزیری

ناوره‌یه‌تی. (روك) به‌رگی کتیپ.]

ف: برگ. (برگ کتاب مثلاً.)

ع: جَلَد، عِفَاص، حِفَاف.

جهلد

ك: گوج، زرنگ، قزچاخ. [جالاك]

ف: چُست، چالاک، چاپک، زرنگ، تَجَا، دُژَن.

ع: جَلَد، جَلید، سَرِیع.

جهله

۱- كلكاف: به‌ریکی دارماژوره. (ر. ر)

ل: کز. ج‌له‌ب. [کُزَم‌لَه. ج‌له، ره‌گ]

ف: گرد، توده. دسته، گله.

ع: جمع، کُومَه. قَطِیع، جَنْب.

ج‌له‌ب

ل: به‌دل. [ناره‌سن، هد‌به‌سار]

ف: جَنْب، بَدَل، ساختگی.

ع: صِنَاعِي، مُخْتَلَق.

ج‌له‌ب

ل: گوربوز، به‌دکار، خوار. [مروئی ناره‌سن]

ف: جلب، بدکار، نابکار.

ع: فَاسِد (فاسدة)، شَهْزَادَة.

ج‌له‌ب

ل: ج‌له‌لو، بر، تاتم، ج‌له‌لَه. [دسته (ره‌ل: دسته‌سوار،

ره‌نه‌سپ).]

ف: دسته، گله. (دسته سوار. یا گله اسپ مثلاً.)

ع: جَنْب، قَطِیع.

ج‌له‌لو

ل: ج‌له‌ب، ج‌له‌لَه، بر. [دسته (سوار، نه‌سپ، ناژل:)]

ف: دسته، گله. (سوار، اسپ یا حیوانات)

ع: جَنْب، قَطِیع.

ج‌ه‌م

ل: گرد، گلیر، کز، ج‌له‌لَه، گ‌ل، گرد‌ه‌لاری. یه‌که‌زنیان.

[خ‌ر. کز]

ف: گرد، چبیره، گروه.

ع: جَمع، کُومَه.

ج‌ه‌م

ل: ج‌رولَه، جُس. [بزوتن]

ف: جَنْب، جُنْدیش.

ع: حَرَكَة، دَبِیب، جُولَه، جُولَه، مَیث.

ج‌ه‌م‌ه‌ت

ل: گورز، ج‌له، ج‌هرگه، کُزَم‌لَه. [کُز]

ف: گروه، گروه، چبیره، توده، سپاه، مردمان.

ع: جَمع، جَمَاعَة، فِرَقَة، فَرِیق، عِضَة، فِئَة، عُصْبَة،

قُوم، مَیثَة، حَقْل، حُفَال، قُثَاثَة، عَشِیرَة، مَعِشَر،

طَائِفَة، اِبَاثَة، قَبِیلَة، رَهْط، حَی، مَوَکِب.

ج‌ه‌مال

ل: زهرینی، شیرینی، قدشه‌نگی. [جوانی، شهنگی]

ف: نکویی، زیبایی، قشنگی، خوش‌رویی،

شکفتن.

ع: جَمَال، رَناء.

ج‌ه‌مام

ل: ناسوده، به‌سیاک، داره‌سیاک. [رحمت، بی‌نیسورکار

(نم‌سپ یا شتی تر له کاتی پشوراند).]

ف: آسوده، بسته، بَندِی، درغال. (اسپ یا غیر

آن که راحت باشد).

ع: جَمَام، فارغ. (لَم یُرَکَب).

ج‌ه‌مام شکتی

ل: له بن ده‌هاردن، گ‌ه‌رائن. [خسته‌کار، ه‌تسوراندن]

ف: از بند درآوردن، گرداندن، گردش‌دادن،

آسایش‌ش‌کنی، خستگی‌ش‌کستن، از

خستگی درآوردن.

ع: کَسَرُ الْأَجْمَام

ج‌ه‌م‌ج

ل: گشت، سه‌ریه‌ل. [کُز، تَیکِرا (کُز‌کردنه‌ی ژماره).]

ف: خبیره، خبیوه، همه. (جمع حساب)

ع: جَمع، فَذَلْکَة، فَذَلْک.

ج‌ه‌م‌ج

ل: گورز، کُزَم‌لَه، گلیرَه، ج‌له‌لَه، گ‌ل، بر، ج‌له‌ب،

ج‌هرگه. [کُز]

ف: گروه، چبیره، توده، گروه، کسان.

ع: جَمع، جَمَاعَة، عِضَة، فِئَة، مَیثَة، عُصْبَة، قُثَاثَة،

حَقْل، حُفَال، رَهْط، حَی، فِرَقَة، قَبِیلَة، عَشِیرَة، قَلَة،

بَعْض، أَشْخَاص، لَاجَة.

جه جمعیت

ل: کومه‌له، جه‌له، جه‌لب، گهل، جه‌نجال، دسگهل.

[لیژنه، ده‌سته]

ف: چبیره، گروزه، مردمان مردم، رم، کسان.

ع: جمع، جماعه، جمعیه، لجنه، بوش، هوش، حقله، رم.

جهم کردن

ل: کز کردن، گردو کردن، جه‌مو کردن، گلیره‌و کردن،

جه‌له کردن. [کوز کردنه، خسته‌سره‌له.]

ف: گرد کردن، گروزه کردن، چبیره کردن، توده کردن.

ع: جمع.

جه‌مو بوون

ل: گره‌دو بوون، گلیره‌بوون، کوز بوون، جه‌له بوون، گهل

بستن. [کوبوونه، خربوونه]

ف: گرد شدن، چبیره شدن، گروزه شدن، توده شدن.

ع: اجتماع.

جه‌مو و کردن

ل: کز کردن، گردو کردن، گلیره‌و کردن، جه‌له کردن،

گرده‌واری کردن، خر کردن. [کوز کردنه]

ف: گرد کردن، چبیره کردن، گروزه کردن، توده کردن، گردآوری کردن.

ع: جمع، قرش.

جه‌میعه

ل: گشت، یه‌کهر، به‌جاریکا، [تیکرا]

ف: همه، همگی، یکهو.

ع: جمیعاً.

جه‌مین

ل: توین، نارتوین، پیشانی. [توین، نارچار]

ف: جبین، پیشانی، چکاد، جهاد، چماچم.

ع: جبهه، ناصیه، جبین.

جه‌ناب

ل: ناغه. [گمره، به‌ریز]

ف: شت، آقا.

ع: جناب، سید.

جه‌نقیانه

[ل: گیاه که بو درمان ده‌شیت.]

ف: گوشلو، جنتیان، جرمقانی.

ع: كف الذئب، كف الأرنب، نواء الحیة.

جه‌نهال

ل: پتوکوت. [قده‌بالخ]

ف: جنجال.

ع: ازدحام، جمعیه، ارتعاج.

جه‌نگ

ل: شهر، دارا، نمرود. [هه‌را و له‌یل‌دان.]

ف: جنگ، رزم، پیگار، نبرد، نو‌رد، ناو‌رد، آو‌رد،

کارزار، زدو خورد.

ع: حرب، قتال، هیجا، وغم، وغمی، وغمی،

واقعة، عوان، کفاح، عراق، اعتراك، عویكة، تعاوك،

غزو، جهاد، جدال، مبارزة، ضرب، پزان.

جه‌نگ

ل: شهر، دارا، شهرپوزان. [جنگاوش، مشتومر، درؤمنی]

ف: جنگ، ستیز، آفند، توا، پرخاش، فرخاش،

دشمنی.

ع: نزاع، جدال، دعوی، خصومة، دوكة، مضاجعة.

جه‌نگران

ل: شهرکر، لیدر، بز، شمشیر کرؤ. [جه‌نگار]

ف: جڭ، کریشک، جنگی، جنگجو، رزم‌خواه،

رزم‌یوز، دلیر، دلاور، سلحشور.

ع: غموس، محارب، شجاع، مبارز، حربی.

جه‌نگراسی—جه‌نگران

جه‌نگ زه‌نگری

[ک: شہری بدہلہ قہس.]

ف: جنگ زرگری، جنگ ساختگی.

ع: نزاع صناعی.

جہنگکا

[ک: میدانی شہی، برہی شہی.]

ف: گرنک، جنگگاه، رزمگاه، نبردگاه، ناوردگاه،

آوردگاه.

ع: مَعْرَکَة، مَقْتَلَة، مِضْمَار، مِیدَان.

جہنگکوریز

[ک: میرش کردن و ہلاکین.]

ف: جنگ و گریز.

ع: اَلْکَرُّ وَالْفَرُّ، اَلْکَرُّ بَعْدَ الْفَرِّ.

جہنگل

ک: دارسان، شہن، [دارستان، لیروار]

ف: جنگل، کشنی، غیشہ.

ع: اَجَم، غِیْضَة.

جہنگلسان

ک: جہنگل، دارسان، [دارستان، لیروار]

ف: جنگل، کشنی، جنگلستان، درختستان.

ع: غِیَاض، مَشَاجِر، (مَشَجَر)

جہنویب

ک: راس، لای پاس، [باشور، (تہ گہر روو بکہیتہ رزہہلات،

باشور دہکہویتہ لای راستہہ.)]

ف: راست، نیمروز، (ہرگاہ روبہروی مشرق

بایستید، دست راست طرف جنوب است.)

جہنہب

ک: روالہ، شیوہ، [بیچم]

ف: رو، رخسار، شیوہ، ینگ، نرند، قتن، یازند.

ع: عارض، شکل، صورتہ.

جہنین

ک: ناولہہ، [نارلہہ: بیچروی نار زگی کہ ہیشتا خوی

نہ گرتوہ.]

ف: فگانہ، آفگانہ، آبگانہ.

ع: جَنین، سِقَط.

جہواز

ک: روابورن، رجوابی، [ریڈراو، پہسہند]

ف: روا بودن، روابی.

ع: جَوَاز، سَوَغ.

جہواز

ک: پتہ، پاس، پہسپورت، [پاسپورت]

ف: پتہ، پاسپورت، گذرنامہ، پاس. (تذکرہ ی

عبور)

ع: جَوَاز، تَذْکِرَة، فَسْح، فَتَہ، بِاسِیورط، بِسَابورط،

بِرَابورط.

جہور

ک: ستم، زور، جفا، زوخواو، [دسدریژی، ناحہقی]

ف: زور، ستم، پُشنِگ، زشتی.

ع: جَوْر، ظَلَم، جَفَا، عُدْوَان.

جہوز

ک: نارگیل، [گوتزی ہندی.]

ف: گوز، نارگیل.

ع: جَوَز، نَارِجِل، اَلْجَوَزُ الْہِنْدِی.

وینہ

جہوزا

ک: ترازو، [دوانہ (کہلوی سنیہہ.)]

ف: ترازو، دوپیکر. (برج سوم)

ع: جَوَاز، جَبَّار، تَوَامَن.

جہوزقہن

[ک: قہیسی یا قوخ کہ کاکلہی بادہم یا کاکلہی گوتز

دہخندہ ناری و رشکی دہکن.)]

ف: شرمس، خوبانی، گوزاگند، گوزاغنند،

جَوَزَقَنْد. (زردآلو یا شفتالو، کہ مغز بادام یا

مغز گردو در آن نهند و خشک کنند.)

ع: مِشَلَوَز، مِشَجَوَز.

جهوزماسیل

ل: تاتوله. [رره کیتی ژهر اویه.]

ف: تاتوره، پاتوله، گوزکنا.

ع: جَوَز مائِل، جَوَز مُقَاتِل.

جهوزگرئی

[ک: گرتیه کی قوتجه ناسایه که بۆ جرائی له شتی ددهن.]

ف: گوزگره، جوزگره.

ع: جَوِزِيَّة. (العقدة الجوزية)

جهوشه

ل: زئی، کراس زوی. [زره: سهرکهوای ناسنین.]

ف: جوشن، چغل، خنگل.

ع: يَلْبَة، جَوْشَن.

وینه

جهوههوا

ل: ناسمان، ههوا، ههوا. [بوتهایی بی پرانهوی ناسمان.]

ف: نیوراد، بناد، نوده، هوا، آسمان. (فضای

لایتناهی)

ع: جَو، سُكَاك، سَمَاء، هَوَاء، فضاء.

جهوهره

ل: توده، سهختی. [بهلا، دژواری]

ف: سهختی، آسیب.

ع: شِدَّة، بُوْس، نَاسَاء، مُصِيبَة، بَلِيَّة، حَادِثَة،

نَارِثَة.

جهوههر

ل: شیه. [گهرهمر (پوخته و کرکی شت).]

ف: گوهتر، جوهتر، ویژ، ویژه، بیژه، آویژه، ناب،

ژاو. (خلاصه و اصل ماده)

ع: جَوَهَر، خُلَاصَة، عَصَارَة.

جهوهمر

ل: گهرهمر، کوته، قوماش. [مالک، بنهردت (بهرامبهری

«عهدهز»].^۱

ف: گوهتر، فروهتر. (ضد «عرض»)

ع: جَوَهَر، مادَّة، أَصْل، ماهیَّة، مَبْیُوء.

جهوههر

[ک: خالو میل (رهک: جهوهدری تیخ).]

ف: جوهتر، پَرند، پَرنگ، کَنخَت. (جوهتر تیخ

مثلاً.)

ع: نَرِي، وَشِي، أَثَر، أَثَر، جَوَهَر، فَرِند، اِفِرِند.

جهوههر

ل: رنگ. [بۆیه (رنگی له رهک گیراو).]

ف: رنگ، جوهتر. (رنگهای نباتی.)

ع: صِبْغ، لَوْن.

جهوههر

ل: جوربوزه. [لیتهامودی]

ف: جوهتر، گُربُزه، جُربُزه، زَرنگی، فَرزَانگی.

ع: عَرَضَة، اسْتِعْدَاد، لِبَاقَة، جَرِبَة.

جهوههر

[ک: چنار]

ف: چنار، چنال.

ع: دَلِب، سَاج.

وینه

جهوههر فاسن

[ک: خلت و چهپه لی ناسن.]

ف: فَنجَنوش، اَقَنجوش.

ع: حُبُّبُ الْحَدِيد.

جهوههر فهدردل: پیته. [مالک، رهگز (گهرهمری تاقانه).]^۲

ف: تکگوههر.

۱ - «جهوههر» و «عهدهز» دوو زاراوادی زانستی فلهسهفه و

کهلامن. (ر - ر)

۲ - «جوهر فرد» زاراوادی که له زانستی کهلامدا. (ر - ر)

ع: جَوهر قَرْد.

جهوى

ل: كد تيره، ههنگوژه. [شيره هه ندئ روڤ، روڤ، شيره

گه رن.]

ف: ژد، شلم، زمج، ژنج، پنانك، كتيرا، كتيره،

اَنگوژه.

ع: صمغ، نُكْمَة، كَثِيرا.

جهوى خوشيك

ل: گيايه كه شيره كى بو درمان ده شيت.]

ف: مَحْمُوده.

ع: سَقْمُونِيا.

جهوى كهون

ل: كد تيره. [شيره گرینی]

ف: ژد، شلم، كتيرا، كتيره.

ع: صمغ، صمغُ القَتاد، كَثِيرا.

جههان

ل: دنيا، كديان، روزگار. [جيهان، روزگار]

ف: جهان. دُنْيا، گْهان، گْيهان، كْهان، كْيهان،

گيتي، گتِي، رُوکْش، نيوزد، دَشَنگِي، روزگار.

ع: عالَم، دَهر، غُرو، کائِنات، دُنْيا، الْعَالَمُ السُّفْلِي.

جههان په نا

ل: تيره ناز. [مه تر ريز، سه نگر]

ف: اَلَنگ، اَلَنگ، جهان پناه، سنگ انداز، تيرانداز.

ع: مِتراس.

جهه**جههانگير**

ل: دنيا گير. [ناسمان داپوشمر (روڤ، هه روى تاريخ).]

ف: جهان گير. (اَبر مثلاً)

ع: دَجَن، مُطَبِّق.

جههات

ل: رو، شه رن، نه سل، مايه، سه بارهت. [هز]

ف: رو، رون، شوه، شوَتد، اَنگيزه، چيزه بوز.

ع: عِلَّة، سَبَب، جِهَة، وَجه، وَجْهَة، باعِث، مُوجِب، مُسْتَلْزِم.

جههات

ل: لا. [ناراسته]

ف: سو، اسو، زى، جَن، سون، تَنيزه.

ع: جِهَة، جَانِب، طَرَف، صَوْب، قِبَل، نَاحِيَة.

جههر

ل: قين، رڤ. [رڤ، تودره ي]

ف: كين، كينه، خشم، غَرْم، غَرْم. (-قين)

ع: قَهَر، غَيْظ، شَنَأ، شَنَف، وَآب، وَحَر. لَحْ، مَحَك.

جههل

ل: نه زاني، نه زانين، نه داني، ناداني. [نه فامی]

ف: پَرکان، کانايي، ناداني، نادانستی، ندانستن.

ع: جَهْل، جَهَالَة، بَلَاهَة.

جههه نه م

ل: جهه نه م، دَرزَق. [دَرزَخ]

ف: گَهَنَم، گاه تم، نَمگاه، دوزخ، مَرْزَغَن، مَرْزَغَان،

نَمَنَدان.

ع: سَعِير، سَقَر، جَحِيم، جَهَنَّم.

جههه وون

ل: رويارى ناموده ریا.]

ف: آمو، آمويه.

ع: جَيِّحُون.

جههيران

ل: نامر. [ناسك (جزره ناسك) كه له له راکردندا

خاره.]

ف: آهو، جيران. (نوعی است کم دو از آهو.)

ع: غَزَال، أَغْفَر، جَيران.

جهه**جهه**

ل: جينگه. [شوين]

ف: جا، جاي، خُهر.

ع: مَحَلّ، مَقام، مَكان.

جیا

ك: دَور، تال، جیاواز. [جودا]

ف: جِدا، دَور، تَاک، تَک.

ع: غَیر، آخَر، سَوی، تَرِک، عَلِیحدَه، مَفروز، مُفارق، مُباین، مُتفَصِل، مُتَفَک، مُتَفَض، مُسْتثنی، مُتَباعد، مَهِجور.

جیلزی

ك: خَلائی، بارانی، ناورِتیلانه، پِتنهك. [كه لوبه لی بورك بز مالی زاوا.]

ف: وَرَدك، وَرَدوَك.

ع: سَعَف، جَهازِی.

جیلکَر

ك: جِیا، جِیاواز. [تابیه تی، جودا]

ف: جُداگانه، جِدا.

ع: غَیر، سَوی، سَوی، عَلِیحدَه، مَفروز، مَفروق، مُتفَصِل.

جیاواز ← جیلکَر

جیاوه بوون

ك: تاكه بریون. [دایران، لینگ بلار بورن]

ف: جُداشدن، تاك شدن.

ع: اِنفِکاک، اِنفِصال، اِنفِصاص، اِفترَاق، مُفارقَه، مُفاصَلة، بَینوَنه.

جیاوه کردن

ك: تاكه کردن. [جیاکردنره، دایرین]

ف: جُدا کردن، تاك کردن.

ع: فَک، فَصی، فَصل، مَین، قَطع، تَفْرِیق، اِفراز، اِمازَه، اِبانه، اِستِثناء.

جیاوه نه بوون

ك: جیاره نه بوون، تاكه نه بوون، لکیان، چه سپیان.

[جیاره نه بوون، نورسان]

ف: جِدا نشدن، چسپیدن، از هم باز نشدن.

ع: لُزوم، لُزوب، لُذوب، لُذِب، لُذِم، لُتِب، لُتوب، لُصوق، عَدَم اِنفِکاک.

جیلی

ك: دَوری، تاکی، ته و فیر. [جودایی، جیاوازی]

ف: فُئور، فُروز، جِداایی، دَوری، تاکی، تَکی، کنار.

ع: غَیریَه، مُغایِرَه، فَرِق، فَرَقَه، فِراق، اِفترَاق، مُفارقَه، فَصل، اِنفِصال، تَباعد، تَفاوَت، بَینوَنه، اِستِثناء. مَجران.

جیتان ← جیتوان

جیر

ك: کیش. [جیر: خَوگر و نه چر.]

ف: جِیر، کَش.

ع: مَرِن، لَدِن، مُتَمَدَد، مُتَمَطی، مُتَمَطَط.

جیره

ك: رَوژانه، مانگانه. راتو. [مروچه]

ف: وَرستاد، بیستگانی، جِداوی، جیره، روزانه، روزمَره، بادروزه. ماهیانه، ماهانه.

ع: وَظیفَه، جَرایَه، رَزَقَه، تَعین، یَومِیَه، شَهرِیَه، مُشاهَرَه، مَهاَلَه، راتِب.

جیره

[ك: دهنگی نامرازی دارین. ههروه‌ها: دهنگی لاولاره‌ی وشك. (وهك: دهنگی ده‌گا.)]

ف: جِیر، جِیرجِیر. (صدای در مثلاً.)

ع: صَرِیف، صَرِیر.

جیزه

ك: گِیزه. [دهنگی زۆر باریك. (وهك: دهنگی میش، میشووله، سه‌ماور، گولله و...)]

ف: جِز، وَژ، (صدای مگس، پشه، سماور، گلوله و امثال آن.)

ع: دَین، طَنین.

جیزه جیز

ل: گیزه گیز. [گیزه زرد].

ف: جز جز، وزوز، وزوز.

ع: دندنة، طنطنة، دین، طنین.

جیسیم

ل: تن، بارسا، بارسایی. [قباره (برامبری «جوههر»)]^۱.

ت: نه کان راته لسه کان.

ف: تن، آبدام. (مقابل «جوههر» تنها به معنی

«اجسام» است.)

ع: جِسم، حَجَم.

جیسیم

ل: تن، نه نام، جهه، لاشه. [لهش، قالب]

ف: تن، پیکر، آندام، کالبد، بر، تون، کالب.

ع: جِسم، جَسَد، بَدَن، طُن، قَالِب، جُتّه، جُتْمان، رُوق.

جیسمانی

ل: تنی. [نهدی په یروندی به لسه وه هیده.]

ف: تنی، تنانی، آبدامی.

ع: جِسمانی.

جیسمانیکل

ل: تنیگه ل. [نر شتاندی په یروندیان به لسه وه هیده.]

ف: تنیان، تنانیان، آبدامیان.

ع: جِسمانیات.

جیسیم کوال

ل: بنه تن، بارسا. [لهشی بنه رتی.]^۲

ف: تَنَبُد.

ع: جِسمُ الْکُل، الْجِسمُ الْکَلّی.

جیفه

ل: مردار، مردارو یورگ. [که لالک]

ف: مردار، لاش، لاشه.

ف: جیفه، مَیْتَه.

جیقان

ل: فیقان. [جوکانندی هندی بالنده (وله: کهو).]

ف: جقیدن، جیق زدن، جیق کشیدن. (کبک

مثلاً.)

ع: زَقِیة، صِیاح.

جیقاندان

ل: چله دان. [جیکلدان]

ف: جاجر، ژاغر، ژاغر، گُژاژ، گُژار، گُزار، گُزار،

گُراز، شانک، شانک.

ع: جِرْیَة، جِرْیَة، حَوَصْلَة، نَائِطَة، غُرْغَرَة، لُغْغَة،

ژاوره

جیفه

ل: جیکه، فیکه، زیکه. [دهنگی هندی گیاندار (وله:

دهنگی بالنده، خوک و...)]

ف: جیق. (صدای مرغ یا خوگ مثلاً.)

ع: زَقِیة، زَقْرَقَة، صَنْی، صِیاح، رُقَاح.

جیکجیکه

[ل: نامرازیکه که له گل و کاغذ بو مندا لای دروست

ده کن و دهنگی لیره دیت.]

ف: جیک جیکه. (چیزی است از گل و کاغذ

برای بچه ها می سازند و صدا می دهد.)

ع: زِیقْرِیْقَة.

جیکه

ل: جووکه، جرروکه، جریکه، جیفه. [دهنگی هندی

گیاندار (وله: دهنگی چوله که.)]

ف: جاو، جیک. (صدای گنجشک مثلاً.)

ع: زَقِیة، زَقْرَقَة، صَنْی، زَجَل، عَزِیف.

جیکه برین

ل: خه فله کردن. [خنک کردن (نید یومه).]

ف: خفه کردن. (کنایه است.)

۱- جوههر: زارودی فله سغه و که لاهمه. (ر-ر)

۲- جیسی کولل: زارودی فله سغه و که لاهمه. (ر-ر)

ع: خَنْق.

جیکه جیک

ل: جریکه جریک، جیه جیق. [جریکه ی زِر. (وړك: دهنگی چوله كه.)]

ف: چاوه چاو، جیک جیک. (آواز گنجشک مثلاً.)

ع: رَقْرَقَة.

جیکه نه

ل: جیکه نه (نامرازی لږکه شی کرده نه.)

ف: فلخ، لوهنن. (چرخ پنبه کردن)

ع: مِحْلَاج.

وینه

جیکه نه

ل: بی دقره، نه سرور. [بی تارام، بی سروت]

ف: جُنْبَان، نا آرام.

ع: ذِرْ، ذَرین

جیکه نه کردن

ل: شی کرده نه

ف: فَلَخودن، فَلَخیدن، فَلَخَمیدن، فَرَخَمیدن، پنبه کردن.

ع: حَلَج.

جیکه نه کریک

ل: شی کراره

ف: فَلَخوده، فَلَخیده، فَلَخَمیده، فَرَخَمیده، فَلَخَمیده، پنبه شده.

ع: مَحْلُوج.

جیکه

ل: جی، جا، نیشتمان. [شوین، نشینگه]

ف: جا، جای، جایگاه، خُهر، نشیم، نشیمن، نشستگاه.

ع: مَحَلْ، مَكان، مَقام، مَعان، مَسکَن، مَای، مَثوی،

مَقنی، حَیْز، مَقَر.

جیکه

ل: جا، پله. [دەرجه، ناست، ریز]

ف: جاه، پله.

ع: مَقام، مَنزِلَة، قَدَر، رُتَبَة، مَرثَبَة، جاه.

جیکه

ل: به جیکه، جیهی، باتی، له باتی. [بریتی، له بری، جیات]

ف: جای، به جای.

ع: عَوَض، بَدَل.

جیکه

ل: رَهتخار. [خدرگه، جی خدر.]

ف: جا، بستر، رخت خواب.

ع: مَنام، مَرَقَد، مَضْجَع، فِرَاش.

جیکه باز

جیکه به جیکه

ل: جیبه جی. گوزانسه. [راپه راندن. گواستنه وه]

ف: جابجا، فراهم آوردن.

ع: نَقْل، تَهيئة.

جیکه به جیکه کردن

ل: جوانن، جیبه جی کردن، جیکه گوزانن، گوزانسه وه.

[گواستنه وه]

ف: جابجا کردن.

ع: نَقْل، تَغْيِيرُ الْمَحَلِّ، تَخْلِيَة.

جیکه به جیکه کردن

ل: روبه راکردن، فراهم هارردن. [جیبه جی کردن،

راپه راندن]

ف: جابجا کردن، فراهم آوردن.

ع: تَهيئة، تَرْتِيب، تَنْظِيم، تَادِيَة.

جیکه پای چاروا

ل: چاڼا. [جیکه سمی چواری]

ف: چاپای چارپا.

ع: شَرَك.

جینگه خالیانه

ل: دیاریک که پاش سه فر کردنی کدسیک دهیسه بـ

مائی کدسکاری.

ف: جای تهی گفتن. پشت پا فرستادن.

ع: تَسْلِيَةُ الْوُدَاعِ.

جینگه خه رملن

ل: خدرمانگا، خدرمانگه. [جی خدرمان.]

ف: خرمنگاه، خرمنگه. (جای خرمن)

ع: يَبْدَر، اَنْدَر، جَرِين، مَدَاسَة، مِصْطَح.

جینگه داخ

ل: داخگه، داخگا. [شونی داغ.]

ف: داغگاه، داغگه. (جای داغ)

ع: سَلَع، مَكْرِي.

جینگه دار

ل: جینگه نشین، جینشین، جادار. [جیگر]

ف: پیره، پوران، جادار، جانشین.

ع: خَلِيفَة، قَائِم مَقَام. رَافِد. (نَائِب السُّلْطَنَة)

جینگه شه نل

ل: باخله، ترمه دانه. [شه تلگه]

ف: نُخَيْر، نُخِيز، تُخْمَدَان، دَارْدَان، دانه دان.

ع: مَشْتَل، مَشْتَلَة، مَغْرَس، دَنْدَانَة.

جینگه شه م

ل: شه مگا، شه مگه. [شونی شه له شه مداندان.]

ف: زاغوته. (جای شمع در شمعدان)

ع: بُلْبُلَة، مَغْرُ الشَّمْع، مَرْكَزُ الشَّمْع.

وینه (۲)

جینگه کرده نه وه

ل: جینگه دان. [نیشته جی کردن]

ف: جادادن.

ع: ثَبَوِيه، اِسْكَان.

جینگه ملک

ل: جینگا، میرات، میراتی. [مائی به جیمالو له مردود.]

ف: جامانده، مرده ری، گاوزاد.

ع: میراث، تَلِيد. لُقَاط، تَرْكَة، مَتْرُوكَة.

جینگه مان

ل: جیتان، دواوه مان. [دواکوتن، به جیتان]

ف: جامدن، پس ماندن، واماندن، ماندن.

ع: قُصُور، تَأَخَّر.

جینگه مهره زه

ل: چه لتو کجاری، مهره زه گا. [مهره زه، برنجه جاری]

ف: کالجا، شالی پاییه، شلتوک زار.

ع: مَرَّة.

جینگه نشین

ل: جینگه دار، جادار. [جیگر]

ف: پیره، پوران، جانشین، جادار. تَخْت نشین.

ع: خَلِيفَة، قَائِم مَقَام. رَافِد. (نَائِب السُّلْطَنَة)

جینگه نشین

ل: تَهْغُوا. [دسته بهر، زامن، کدیل]

ف: بابیزان، بابیزن، شالنگ، پایندان.

ع: كَفِيل، ذَمِيم. ضَامِن.

جینگه نویر

ل: جانماز. [شونی نویر کردن.]

ف: جانماز، جای نماز، نمازگاه.

ع: مَرْكَع، مَسْجِد، مُصَلًى.

جینگه نه هام

ل: جینگه شه تل. [شه تلگه]

ف: داردان، نخیز.

ع: مَشْتَل، مَشْتَلَة، مَغْرَس.

جینگه هاوردن

ل: [به جیتان، راپه راندن]

ف: توختن، گُزاردن، به جا آوردن.

ع: اَدَاء، قَضَاء، تَادِيَة.

جینگه هیشتن

ل: جی هیشتن. [به جی هیشتن، لینگه ران (وله) جی هیشتن]

شتنک.)]

ف: جاگذاشتن. (چیزی مثلاً).

ع: تَخْلِيف، تَرَك، رَفَض.

چینگه میشتن

ل: ره برون. [تیپه رین (ره) تپه رین له رنگه ره.]

ف: جاگذاشتن، رد شدن. (از راه مثلاً)

ع: خُتُوس، تَخْلِيف، تَجَاوَز.

چینگه

ل: جیهی، باتی. [له بری (له باتی نهوی...)]

ف: به جای. (به جای اینکه...)

ع: اِزَاء، بَدَل، عَوَض.

چینگه ناوخوردن

ل: ناوخور، ناوخورگه. [ناوخورگه]

ف: آبخور، آبشخور.

ع: مَنهَل.

چینگه دانیشتن

ل: نیشتمان. [نشینگه]

ف: جایگاه، جای نشستن.

ع: مَجْلِس، مَقْعَد، مَقْعَدَة.

چینگه زه خم

ل: زه خگا. [شوینی برین له له شدا.]

ف: زخمگاه، جای زخم.

ع: حَبَار، حَبْط، نَذَب، عَانِب.

چینگه سهوژبوون

ل: کینگه. [نمر شویندی ره کی لی: دهریت.]

ف: روییدنگاه، جای سبز شدن.

ع: مَنَبِت.

چینگه [ی] هه نگوور شیلان

ل: دوله، دولیان. [شوینی تری گووشین.]

ف: سار، سپار، نسپار، جاست، جواز، جوازان،

گواز، گوازان، چَرخ، چَرخَسْت، چَرخَسْت،

چَرخَس، خَرخَسْت.

ع: مِعْصَار، مِعْصَرَة.

جیل

ل: جاهیل، جوان. [هه رزه کار]

ف: جوان، پُرنا، نُوچه.

ع: شَاب، فَتَى، مُرَاق.

جیماد

ل: کوچک، رق، وشک. [بی گیان (شتی بیجگه له زیندوور

ر ره ل.)]

ف: تَرَبَسْتَه. (غیر حیوان و نبات)

ع: جِمَاد، جامِد، حَجَر.

جیمادات

ل: کوچکگل، ره گل، رشگل، کوچکان. [شته بی

گیانه کان.]

ف: تَرَبَسْتَان.

ع: جِمَادَات، جامِدَات، أَحْجَار.

جیماع

ل: گان. [جروت بوون، پهرین]

ف: سَکَنْد، مَرَز، جَالَش، چَالَش، نیوَتَش، آمیز،

آمیزه، آمیزش، آمیز، آمیزه، آمیغ، آمیغه،

جُفَت شُدن.

ع: جِمَاع، سِفَاد، نِیک، وَطَن، مُبَاشَرَة، مُسَافَرَة.

جیمه رز-زینا**جیوار**

ل: بارودخ.]

ف: جاور.

ع: حَالَة، وَضْع.

جیوان

ل: جیبان، رختخوار. [نوزین، جیوان. خه گه]

۱- له ده سنووه که دا نووه ردا وا نوسراوه، بهلام له وانیه

»ناوخورگه« بیت. (و-ر)

ف: بیر، رخت خواب. جای بام.

ع: مَنَامَة.

جیوه

ك: زیوه. [کانه زیوه].

ف: جیوه، زیوه، زیوک، زیوه، آبک، سیماب.

ع: قَرَار، رَجَرَج، طَيَّار، زَيْبَق، زَيْبَق، سَحَاب، آبَق.

جیه مان ← **جینگه مان**

جیه ی

ك: جینگه ی، باتی، تهنوا. [له باتی (واك: له بری فلاته

كهس...)]

ف: به جای. (به جای فلان مثلاً.)

ع: اِزَاء، بَدَل، عَوَض.

جی هیشتن

ك: جینگه هیشتن. [به جی هیشتن، لینگه پان، تیپه پین]

ف: هیشتن، گذاشتن، جا گذاشتن. رَد شدن.

ع: تَخْلِيف، خُنوس، ثَرْك، رَقَض، اِخْطَاء، تَجَاوُز،

عُدُول.

وینہ کانی پیتی ج



چامساز



چاموگه



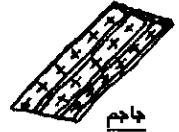
چام



چاروو



چار



چاجم



چلشمور



چقه



چفتیار



چفت



چبه



چولاییکهره



چوره



چوانوو



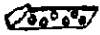
چنچکان



چلهو خان



چلیسقه



چهعه



چهزیره



چهزچه



چهز



جووچهله



جەيران



جەوهەر



جەوشەن



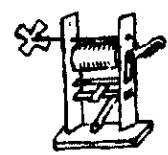
جەوز



جەشان پەنا



جیکەشەم



جیکەنە

چ

چا ← چانه [دوشه يکي کرماچيه و سروکه لای «چاک».] (عفف «چاک» است یعنی خوب. کرماچی است.)

چا

ک: چارانه، تیره چا. [بیر]

ف: چه، چاه، چاهه.

ع: جُب، اُکرة. بئر، رَکِيَّة، کُر، قَلِيب، قَلود، طَوِي، عَيْلَم، قَلَرَم.

چا

ک: چای. [چای]

ف: چا، چایی.

ع: شاي، شائي، صا، صائي.

چابک

ک: زونگ، قزچاخ، سولک. [چالاک]

ف: چابک، چابوک، چالاک، چُست، زَرَتَنگ.

ع: جَلَد، مَعَل، فاره، سَرِيع، لَذَلَذ، خَفِيف.

چاپ

ک: دورز. [دَرز، ده لِهسته]

ف: چاپ، دروغ، پجیو.

ع: کَذِب، کَذِب، فَرِيَّة، تَزْوِير.

چاپ

ک: شه قل، باسمه. [نورسینه وهی کتیب به نامیر و له بر گرتنه وهی.]

ف: چاپ، باسمه.

ع: رَسَم، طَبِيع، طِبَاعَة، بَصْمَة.

چاپماز

ک: دروزن، دررگه. [درزگر]

ف: چاپ باز، دروغ گو، دُرگه.

ع: کَذَاب، کَذُوب، مُفْترِي، مُزَوِّر، مُتَقَلَّب.

چاپچن ← هه رفچن

چاپخانه

ک: شه قلخانه، باسمه خانه. [شرینی له چاپدان.]

ف: چاپخانه، باسمه خانه.

ع: مَطْبَعَة، مَرَسْمَة.

چاپوچووب

ک: دروزده لهسه. [فروفیشال]

ف: چاپ و چوب، ترفند و دروغ.

ع: الكَذِب وَ الْمِین.

چانمه

ک: پاسه ران، قه ره ل. [باسگر، نیشکگر]

ف: یَزَک، پاسبان، پادبان.

ع: حارس، خَفِی، قَرَاغُول.

چاچوله

ک: ته ده خله، شه لئاخ، به مبول، ده به. [گه، ته له که]

ف: دَبَه، دَغَل، شَلتا ق، خَرخَشه، بامبول.

ع: ضَعُو، افْتَرَاء، حَيْلَة، خُدْعَة.

چاچوله باز

ل: ته شخه له باز، شه تخاباز، ده به باز، به مبول به باز،

چاپ باز. [گه باز، ته له که چی]

ف: دبه باز، دَغَل باز، شَلتَاخ باز، بامبول باز،

دروغ گو، چاپ باز، ناپاک.

چاچه قولی

[ل: پیشته قولی]

ف: آش بچه گانه.

ع: طَبِخ الصَّبِيان.

چاخ

ل: گزشتن. [قه لور]

ف: فربه، چاغ، گنده، آگنده، آگین، تَنومند، تَنه مند.

ع: ضَخِيم، لَحِيم، بَدِين، سَمِين، رَبِيل، قَطُور، رَمِيم، وَدَك، فَيْلَم، سَاخ.

چاخ

ل: ساز، دوزس، ساق، خروش. (دهماخی چاخه.)

[به که یف]

ف: چاغ، چاق، خوب، خوش، درست، ساز.

ع: صَحِيح، سَالِم، طَرِب، تَشْطِيط، طَيِّب.

چاخ

ل: دهور، دهوره، روزگار، دهوران. [زهمانه، سهردهم]

ف: نور، نوره، دوران. هتگام، روزگار. زمان، زمانه.

ع: عَصْر، عَهْد، زَمَان، نَوْر.

چاخ

ل: قه واله. [بنچاخ] [قه باله، تاپز]

ف: چاک، چک، [بنچاک]

ع: صَنَك، سَنَد، قَبَاة.

چاخان

ل: ده لهسه، دورز، گرپه. [فشه]

ف: چاخان، لاف، گزاف.

ع: جَخَف، جَخِيف، صَنَف، فَيْش، تَفَاخُر، طَامَات.

چاخانچی

ل: دورزن، ده لهسه باز. [فشه باز]

ف: چاخانچی، لاف زن، بادپران، گزاف گو، خودستا.

ع: جَخَاف، فَيْتَاش، مُصَنَّف.

چاخانو یا خان

ل: دروژه لهسه، خوه له کیشان. [فریوشان]

ف: چاخان و یا خان، لاف و گزاف.

ع: جَخِيف، صَنَف، طَامَات، تَفَاخُر، فَيْش.

چاخ کردن

ل: دروس کردن، ساز کردن. [گیتجه ل چاخ کردن. قلیان چاخ کردن] [دروست کردن، ناماده کردن]

ف: چاغ کردن، ساز کردن، درست کردن، فراهم آوردن.

ع: تَهْيِئَة، اِعداد.

چاهوچل

ل: خانومان، گزشتن. [قه لور]

ف: تَنومند، تَنه مند، فربه، چاغ.

ع: لَحِيم، سَمِين، بَدِين، وَدَك، رَمِيم، رَبِيل، سَاخ.

چاهوکردن

ل: دابهستن. [راگرتی مالآت بو قه لور بوون (وهك مهري).]

ف: فربه کردن. (گوسفند مثلاً.)

ع: اِزْبَار، اِسْمَان، تَسْمِين.

چادر

ل: خیرت. [رهشمان]

ف: چادر، تاز، خُرگاه.

ع: مَضْرَب، فَارَزة، مَطْلَة، سُرَادِق، خِيْمَة.

رینه

چادرگا

ل: خیره تگا، هوبه. [نوبه، هوب]

ف: تاژگاه، چادرگاه، خَرگاه.

ع: مُحَيِّمٌ، مَفَاژَةٌ.

چار

ك: چاره. باشار، دهره‌قت. تیمار. [چاره‌سەر، بهرگری]

ف: چار، چاره، وید، گزیر، گزیره، گزرد، گرزش،

بیارش، چَندَر، شوَبَست.

ع: عَلاج. دِفَاع، مُقاوَمَةٌ.

چار

ك: ده‌سَمال‌وهی. [ده‌سَرزَكه‌ی نیشانه‌ی بوو‌کینی.]

ف: چادر، چادر دغد.

ع: قَمِیصُ الْبِكَارَةِ، قَمِیصُ الْغُرُوس.

چارشمو

ك: سەریۆش. [چارشێو: عەبای ژنانه.]

ف: چادر، باشامه، باشومه، رُبوشه، روپوشه،

روپوش، پَرۆه.

ع: مَعْجَر، جَلَبَاب، مَلَأَةٌ، حَبْرَةٌ، رِبْطَةٌ، مِلْحَفَةٌ.

چارشمو نوێژ

[ك: چارشێوی نوێژ لەسەر كردن.]

ف: چادر نماز، چادر نمازی.

ع: شَوْرش، مِشمال، مِشْمَلَةٌ، جَلَبَاب، رِبْطَةٌ، مِلْحَفَةٌ.

چارشمو یەك‌هەفتە

[ك: چارشێوی یەك پارچە.]

ف: چادر یک‌تخته.

ع: رِبْطَةٌ.

چاروا

ك: چواریا، بارگیر، نولاخ، یابوو. [باربهەر، ولاخ]

ف: چاروا، چارپا، پاکش، ستور، استور، یابوو،

بارگیر.

ع: مَطْلِيَّةٌ، زَامِلَةٌ، مَاشِيَّةٌ، دَابَّةٌ، مَرْكَبٌ، بَهِيمَةٌ، نَعَم.

چارواه‌خوێکەر—داوه‌سێن

چاروا تالیم‌دان

ك: فه‌نتازی‌کردن، سواری‌پێ‌کردن، ته‌به‌ر‌کردن، قال‌کردن.

[راهی‌تانی ولاخ]

ف: چارپا رام‌کردن، سواری‌آموختن، از

سواری‌در‌آوردن.

ع: رِیاضَةٌ، خَزو، تَدْرِیب، تَذَلِیل، تَطْوِیع، تَدْرِیس.

چاروادار

ك: نولاخدار. [ولاخ‌دار: به‌كر‌تێدەری باره‌به‌ر.]

ف: چاروادار، الاغدار.

ع: كَرِي، مُكاري.

چاره

ك: چار، دەرمان، دەرەه. تیمار. [چاره‌سەر، بهرگری]

ف: چار، چاره، چَندَر، بیارش، وید، شوَبَست،

گَرزش، گزیر، گزیره، گزرد. تیمار.

ع: عَلاج، دِفَاع، مُداوَة.

چاره

ك: رَاوِژ. [ته‌گیر]

ف: چاره، اندیشه. سَمَراد، سگال.

ع: فِکَر، تَدبیر.

چاره

ك: ژنوشویی. (چاره‌نوس) [هارسه‌ریتی، ژیا‌نی‌هاوبه‌ش.]

ف: چاره، زناشویی.

ع: نِكَاح، اِزْدِواج.

چاره

ك: به‌خت، تائه. [شانس، هات]

ف: به‌خت، هور، آوژند، تاخیره.

ع: بَخْت، طالع.

چاره‌جویی

ك: رَاوِژ. [ته‌گیر و پا]

ف: چرویدن، چاره‌جویی.

ع: اِسْتِعْلاج، تَدبیر.

چاره‌چنبيله

ك: گولاله، گولاله سروره. [میلانه]

ف: لاله.

ع: شقَر، شَقِير، شَقَانِق.

وینه

چاره ك

ك: چواربهك. [يك بهش له چوار بهش.]

ف: چازك، چهاريك.

ع: رُبع.

چاره كردن

ك: چار كردن، دهرمان كردن. [مشورر خواردن، چاره سر كردن]

ف: دیدن، چرویدن، چاره کردن، گزیردن، بیاریدن.

ع: عَلاج، اسْتِعْلاج، تَدْبِير.

چاره كه

ك: شاله كه. [چاروك: قوماشی سهرشانی ژنان.]

ف: رودوشی، جامه دان.

ع: مِثْعَلَة، صُوان، خَرِيطَة.

چاره نویس

[ك: چارشورس (پری ژنوشوری).]

ف: چاره نویس، پیوست نویس. جدایی نویس.

(فرشته‌ی زناشوئی)

ع: مَنَّكَ الْأَزْوَاج، مَنَّكَ الْفِرَاق.

چاشت

ك: قاره ترون. (نەزیک نیمەرز) [چیتشه نگار (بهشی یه كم له چوار بهشه كی رزژ).]

ف: چاشت، نهاره. (حصه‌ی اول از چهار حصه‌ی روز)

ع: ضُحی، غُدوة، غَدَاة.

چاشت

ك: قاره ترون. [نانی قاره لترون.]

ف: چاشت، نهار، نهاره.

ع: غَداء، تَضَحی.

چاشتینگا

ك: قاترون، دهم قاترون. [چیتشه نگار]

ف: چاشتگاه، هنگام چاشت.

ع: ضُحی، غَدَاة، غُدوة.

چاشنی

ك: چه شنی، مزه. [تاموچیتژ]

ف: چاشنی، مزه، خور.

ع: طَعْم، لَذَة.

چاشنی

ك: چه شنی. ترشی. [نەر ترشیه‌ی ده یکه نه نارچیتشت.]

ف: چاشنی، تُرشی. (تُرشی که میان آش می کنند.)

ع: حُوضَة.

چاشنی

ك: چه شنی، تدرقه. [ترقه]

ف: چشنی، چاشنی، تَرَقَة.

ع: صَارُوخَة، طَرَقَة.

چاك

ك: داینه. [داوین]

ف: چاك، دامن.

ع: ذیل، رِفَل.

چاك

ك: شكافت، نه شكفت، ترهك. [قلیش، درز]

ف: چاك، رَخ، تَنُور، شكاف، تَرَك، تَرَاك.

ع: شَق، صَدَع.

چاك

ك: خاس، خروش. چاخ. ساق. [باش (وشه یه کی کرماجیه).]

ف: خوب، نیک، به، زه، زیبا، بیژه. (کرماجی

است.)

چالاج

ك: هار، هرزه. [چه موش]

ف: چالاغ، چموش، هرزه.

ع: چلف، رُیض، شُشیط، مَلِخ، غُذوان، شُموس،

قُموص، قَمیص.

چالاهی

ك: چه پزكان، ماروهای. [چه موشی]

ف: چالاک، چالاکی، چالاغی، هرزگی.

ع: مَلخ، جَلّافه، شُموس، قُموص.

چالان

[ك: چالین: جزره هد تاتینیکه.]

ف: مَفلاج، مَفلاغ، خانج بازی، گودال بازی،

چاهک بازی.

ع: زویه، مُزاداة، مُساداة، اُنیوثة.

چالو

ك: گولار، همیل، نارگیر، دولار. [نه ستیر]

ف: ژی، ژیر، تو، سغد، شمَر، بارگین، پارگین،

آبگیر، آبچال، آبدان، آبگاه، مَنجَلاب، آبشال،

آوشال. استخر.

ع: برکة، غَدیر، فارقین، مُسْتَنْقَع، طَرَحَة، اصْطَخِر.

چالو

ك: کورچه له، نارگیر، دولار. [گولاری بچروکی بن

درخت.]

ف: شَمَر، آژیر، آبگیر، ژیر. (چاله ی پای

درخت)

ع: شَرِیة، بِرکة.

چالایی

ك: پهمسی، داکه فتگی. [تولکه، نزمایی]

ف: گودی، گودالی، چالی، پستی.

ع: غوط، غور، غوطه، صنو، حَدر، هِبَطَة، وَهدة،

هَزَمَة، نَقَرَة، مِطلی، مِطلاء، مِطْمَئِن.

ع: طَیْب، جَیْد، حَسَن، بَهِی، غَبَقَرِی، صَحیح،

سالم.

چاکله

ك: چه له مه. [چاکل (داریکی نه لقه ییه که بز به ستنی بار

ده ییه ستن به سدری گوریده.)]

ف: تیل، وهنک. (چنبیری که به سر رسن بندند

برای بستن بار.)

ع: فَرِیس، زاجَل، زاجَل.

وینه

چالاک

ك: گورج، کرژ، چالاخ، قوتاج. [چوست، به کار]

ف: چالاک، چابک، چُست، زنگ، بادپا.

ع: دَوَار، جَوَال، سَرِیع، حَرَك [نهمی چالاک]

(اسپ چالاک)، جَواد، اِخْلِیج.

چالهک

[ك: چالوو: گیانداریکی شیدمه.]

ف: رودک، زبب.

ع: یَغَر، غُریر، غُرغور.

وینه

چال

[ك: تولکه، تریار]

ف: گو، گُوچال، گودال، گود، گودی، چال، چاله،

مَناک، غَفج، غُوچ، غُوچی، کریشک، کریشنگ.

ع: حُفَرَة، حَفیر، وَهدة، خَبَر، مَزادَة، مَقَر.

چال

ك: پهمس، نزم. [نزمان، تول، نهمی]

ف: پست، گود.

ع: مَجَل، مُنْخَلِص، وَطِن.

چال

ك: تول. [جینگاید که بنه کی رزچوریست.]

ف: گود، ژرف، دور.

ع: عمیق، قعی.

چالپا

ك: چالپا، جینگهپا. [جی پی (ی مرزف یا ولاخ).]

ف: پاچال، چالپا، پاچار، چارپا. (انسان یا الاغ)

ع: مطیط، شَرَك.

چال تینگی

[ك: چالایی ناره‌پاستی چه‌له‌مه (قولایی مل).]

ف: آخوزك، (گودی گلو)

ع: ثَغْرَة، ثَرْقُوه، حَافِيَة، ثَغْرَة النَّحْر. (حَفْرَة الشَّرْقُوه)

چال‌چالان

[ك: چالچالین (چالی هه‌لماتین).]

ف: مَفْلاج، مَفْلاخ، چاله. (چاله‌ی گلوله‌بازی)

ع: زُبَّة، مِرْدَاة.

چال چه‌ناکه

[ك: چالی چه‌نه (قولایی چه‌ناکه).]

ف: زَنَخْدان، چاه زَنَخْدان. (گودی چانه)

ع: ثُؤْنَة، شَجَرَة، خُنْعَبَة، ذَقَن.

چال‌داکه‌فتن

ك: چال‌بون. [قربان، رۆچون]

ف: چال‌شدن، گودشدن، فرورفتن.

ع: تَغَوْر، اِنْخَبَاز، اِنْخَفَاض، اِنْهِيَاط.

چال زینان

ك: زینان. [سیاچال]

ف: زَنْدان، چاه زندان.

ع: سِجَن، حَفِيْرَة السُّجَن.

چال قورسی

[ك: قولکە‌ی ژیر لورسی. ← قورسی]

ف: چال کُرسی، چاله‌کُرسی.

ع: مَكْرَس، مَكْرَسَة.

چال که‌نم

ك: چال. [قولکە‌ی گه‌نم.]

ف: پَتَوراک، چاله، چال گندم.

ع: مَطْمُورَة، حَفِيْر.

چال‌مه

ك: کیسه ته‌ماکۆ. [کیسه‌ی تروتنی نیرگه‌له، له چه‌رمی

«بولغار» دَروستی ده‌کهن و قلیاندار ده‌یکات به

بدریشتیه‌یدا.]

ف: دولمیان، چَرَمْدان. (کیسه‌ی تنباکوی آبی

که از چرم بلغار می‌سازند و قلیاندار به کمر

بندد.)

ع: ضَبَّة، ضَبُورَة، رِکُورَة.

چالوچول

ك: قولوچ قولوچ، چال‌چال. [شوینی پر له چالایی.]

ف: چاله‌چوله.

ع: مَحَار.

چاله دوینه

[ك: قولکە‌ی دَینه.]

ف: چال دوغینه.

ع: کَرِیص.

چاله زوخان

[ك: چالی خه‌لوز]

ف: چاله زغال.

ع: خَمُود.

چاله قوونه

ك: ده‌خه، ده‌غمه. [بودی، ده‌هل: قولکە‌ی ژیر زهری.]

ف: نَخْمه، فَلَخْمه، چاله، گودال.

ع: حَفْرَة، حَفِيْرَة، وَهْدَة.

چال هه‌نگور

[ك: نه‌و چاله‌ی که تری تیدا ده‌گوشن.]

ف: جاست، جواز، جوازان، چرخ، چرخ‌ست،

چرخ‌شت، چَرَس، سار، سپار. (چاله که انگور

در آن بیفشارند.)

ع: معصار، مَعَصَرَة.

جالی

[ك: توتلی، قریاری]

ف: گودی، فرورفتگی.

ع: نُقْرَة، مَرْمَة، نُفْرَة، حَقّ.

جالی بهر لَووت

[ك: نرمایی لئوی سرور.]

ف: گودی لب بالا، گودی جلو بینی.

ع: نُفْرَة، كُثْمَة، طَرْمَة، طَرْمَة، نُثْرَة، ثَلْثَة، قَلْدَة.

قَلْبَة، وَفْصَة، نَعْو، خَثْرَمَة.

جالی چاو

ك: کاسه ی چار. [جیگه ی چاو له کاسه سردا.]

ف: گودی چشم، کاسه ی چشم.

ع: جُبَّة، كَفَّةُ الْعَيْن.

جالی چناکه

ك: چال چناکه. [قرولایی چینه.]

ف: زَنَخْدان، چاه زَنَخْدان.

ع: نُوْنَة، شَجَرَة، خُنْفَبَة، نُقْرَة الدَّقْن.

جالی کوب

[ك: (چالایی کولم).]

ف: كله. (گودی گونه)

ع: نُقْرَة الخُدّ، حَفْرَة الخُدّ.

چامه—شپهر

چامه ویز—شامیر

چان

[ك: نامرانی که بز گیزی لاسکه دهغل.]

ف: جَوْن، نوره، زده، سَتَنج.

ع: مُدَق، مَدَقَة، مِدَوَس، مِدَاوَس، مِدْرَاس، طَرَبِيل،

جَرَجَر، نَوْرَج، نَیْج، مَوْرَج، حیلان.

چان

ك: نیان، وشائن. [ناشتن، چاندن]

ف: کاشتن، نشانندن.

ع: غَرَس، زَرع.

چاندن—چائن

چائن

ك: نیان، نیائن، وشائن. [ناشتن، چاندن]

ف: نشانندن، کاشتن، کشت کردن.

ع: اِغْرَاس. زَرع، زَرَاة.

چاو

ك: دیده، چم. [دیه، چال.]

ف: چَش، چَشَم، چَشَمَش، چَم، دیده، دیدار،

بهور، کابنه، توك.

ع: عَيْن، بَصَر، بَاصِرَة، نَاطِرَة، طَرَف. مُقَلَة، فَصّ.

چاو

ك: چار چله. [درد له چاری پیسه ره.]

ف: چَشَم، چَش، چَمَش.

ع: عَيْن، لَمَة. (الْإِصْبَابُ بِالْعَيْنِ)

چاو

ك: عَدِينَة. [چارلیکه]

ف: چَشَمَك.

ع: عَوْنَة، نَاطُورَة.

چاو

ك: دهنگ، ناوازه. (شَوْرَهَت) [ناربانگ. درزوده له سه]

ف: چاو، آواز، دَمَدَمَة، زَمَزَمَة، غَوَا، دهلیزی.

ع: شَانْعَة، إِشَاعَة، صَیْت، سُمَا، سُمْعَة، شَهْرَة،

اِنْتِشَار. اَرَاخِیْف، اَكَاذِیْب، قَالَة، فَوَهَة، اِسْتِهَار،

شیاع.

چاوانه

ك: چا، تید چا. [بیر]

ف: چاه، چه، چاهه، تیر چاه.

ع: جُب، اُكْرَة.

چاوتیشه

ك: چار تیشه، چاردهرد. [دردی چار]

ف: چَشَم درد.

ع: عَائِشَ، عَوَارِ، نَوَاشَ، رَمَدَ، وَجَعَ الْعَيْنِ.

چاویرسی

[ك: چارچنوك]

ف: چشم گرسنه.

ع: جَاعِمٌ، طَرْفٌ، رَغِيبٌ الْعَيْنِ.

چاویز

[ك: چارداختن به په نجه بر گالته كردن و شهرم كردن.]

ف: چَم بَز، (چشم فروهشتن با انگشت به طور تمسخر و تَخجیل).

ع: لَمَصٌ، نَكَفٌ.

چاویوق

ك: چارزاق [چاره پریر.]

ف: بُلْك، خیره، چشم برجسته.

ع: أَبْجَ، جَاحِظٌ.

چاو به به نر كهفتن

[ك: نازاری چاو به هوئی بینینی به فروهه.]

ف: چشم از برف درد آمدن.

ع: قَمَرٌ.

چاو به ده سهوویون — نینتیزار

چاویه سان

[ك: به ستنی چارگدل.]

ف: چشم بندان.

ع: غَمَضُ الْعَيْنِ، غَضُ الْأَبْصَارِ.

چاویه ستن

ك: چاو به یه كا نیان. [چارنوقاندن]

ف: چشم بستن.

ع: إِغْضَاءُ، غَمَضُ الْعَيْنِ.

چاویهن

[ك: چاویه س، سحر]

ف: چشم بندن، فرهست، نیرنگ.

ع: أَخَذَ الْعَيْنِ، سَحَرٌ، شَعْبَذَةٌ.

چاویه نی

[ك: چاویه س كردن، سحر كردن]

ف: چشم بندی، فرهست.

ع: أَخَذَ الْعَيْنِ، سَحَرٌ، شَعْبَذَةٌ.

چاو به یه كا نیان — چاویه ستن

چاویوشان

ك: چارپزشان. [لنگه ران، لیتوردن]

ف: چشم پوشی، چشم پوشیدن.

ع: إِغْمَاضٌ، إِغْضَاءٌ، صَرْفُ النَّظَرِ، غَضُّ الْبَصَرِ، تَرَكٌ.

چاویوشانن — چاویوشان

چاویوشی

[ك: لنگه ران، لیتوردن]

ف: چشم پوشی.

ع: إِغْمَاضٌ، إِغْضَاءٌ، تَسَاهُلٌ، صَرْفُ النَّظَرِ، تَرَكٌ.

چاو پنهكفتن

ك: دین. [بینی]

ف: دیدن، دیدار، دیدار بینی.

ع: رُؤْيَةٌ، ابْصَارٌ، مُشَاهَدَةٌ، مُعَايَنَةٌ، مُلَاقَاةٌ، زِيَارَةٌ.

چاویپنهكفتن دزی

[ك: دیداری نهیتی]

ك: كنفال. (دیدن سری)

ع: خُلُوءٌ، إِخْلَاءٌ.

چاویرووكانن

[ك: لنگه دانی پیلوری چار.]

ف: رَغْنَك، آندی، چشم زدن.

ع: طَرْفٌ، طَرْفَةٌ، طَرْفَةُ الْعَيْنِ، لَحْظَةٌ، دَقِيقَةٌ.

چاویروكانن

[ك: چاو پشكوتن (وهك: چاو كرده ی بیتوره پشيله.)]

ف: چشم ترکاندن، چشم باز کردن. (چشم باز

کردن بچه گربه مثلاً.)

ع: جَحْمٌ، فَقَحٌ، وَبْصٌ، ثَبْصٌ، ثَوْبِصٌ،

تَجْصِصٌ، تَبْصُرٌ.

چاوتدنگ

[ك: چاومژموز، چار كونه دمزی.]

ف: چشم تنگ، چشم كوچك.

ع: أَحْوَص.

چاوتدنگ

ك: بهر چارتدنگ، رُژد، له چهر. [چرووك، رمزبل]

ف: ژكور، فروده، فروكاس، تنگ چشم.

ع: نُظِيم، دنيء، خَسِيص، بَخِيل، مُمَسِك.

چاوتيتيرين

ك: روانين، چاوسه وخستن. [سهرنج دان، تيرامان]

ف: داخيدن، نگاه كردن.

ع: تَبَصَّر، تَنْظُر، طَمَح، إِكْلال.

چاوجلله

ك: چار سوتك. [درد له چاري پيسه ده.]

ف: چشم زخم، چشم زد.

ع: عَيْن، الْعَيْنُ اللَّامَةُ.

چاوجلله

ك: بازبين، بازوبين. [چاوه زار (نوشته و دوعا يو دود

برون له چاري پيس.)]

ف: چشم زخم، چشم زد، چشم آرو، چشم پنام،

چشم و هم، چشم و هام، پنام، كماهه، لام،

لامچه، دهن بند. (دعاي چشم زخم.)

ع: حَوَط، أَنْجَاس، رُقِيَّة، نَفَرَة، دُمَلَج، حِرْز، تَعْوِيْذ،

تَعْوِيْذُ الْعَيْنِ، حِجَاب.

چاوچوونه خو - خهفتن

چاوجه پوراس

ك: چار گير، غويل، تيل. [خيل]

ف: لوچ، كاج، كلاژ، كليك.

ع: أَحْوَل، أَقْبَل.

چاوجه پهل

[ك: چاريس]

ف: چشم شور، بد چشم.

ع: عَيُون، عَائِن، عَيَان، حَاف، أَشْوَة، أَشِيَّة، نُجْوَة
الْعَيْن.

چاوخ

ك: ترنج. [بهشي بنباخه لي كهوا - يو نمونه - كه

سنگزده يه.]

ف: تيريز، تيرج، سوزه، چائق. (زير بغل قبا

مثلاً.)

ع: تَخْرِيص، دَخْرِيص.

چاوداچورتيك

[ك: كه سيك كه پتلوي چاري مه لگه پلوه ده.]

ف: چيخ، چشم برگشته.

ع: أَشْتَر.

چاوداخستن

[ك: چار برينه بهر يي.]

ف: چشم به زير افكندن.

ع: اطْرَاق، مُكْوَع.

چاوداري

ك: چارياري، ديدمواني. [چاوداري]

ف: چشم داري، ديده وري، ديده باني، نگاه داري،

نگاهباني، داخيدن، چشم داشتن، ديده، نگران.

ع: رِبَاء، رَمِيَّة، رُقُوب، ثَرْقُب، مُرَاقَبَة، ثَرْصُد،

اِنْتِظَار، وَقَايَة، مُرَاعَاة.

چاوده ريه ران

ك: تونديرون، تالوزي كردن، هره شه كردن. (چاري

لن ديه ريه ران.) [چار موږ كرده ده.]

ف: چشم در پرانندن، خشم كردن، پر خاش

كردن.

ع: تَجَحِيْظ، اِزْمِرَار، تَقْيِيْظ، اِغْتِصَاب، اِذَاْر.

چاوده ريه پرين

[ك: چار بوت بون]

ف: چشم در پريدن.

ع: جُحوظ، نُدوص.

چاوپړاو

ل: دنگ، باس. (شوړت) [ناویانگ. درو و مه بېسته]

ف: چاو، آواز، دهلیزی.

ع: شَانِعَة، شِياع، سَمْعَة، سَمَا، شَهْرَة، اِشْتِهَار،
نُشْرَة، اِنْتِشَار، ذَائِعَة، فَاشِيَة، قَالَة، فَوَهَة، صِيَت.

أَرَجِيف، أَكَاذِيب.

چاوپړوشنی

ل: دپاری به بوته‌ی گه‌شنه‌بهره‌ی که‌سینکه‌وه.

ف: چشم‌روشنی.

ع: تَبْرِيكُ الْوُرُود.

چاوپړه‌ش

ل: [سیاچم]

ف: سیه‌چشم.

ع: أَشْهَل، أَكْضَل، أَحْوَر، شَهْلَاء، كَحْلَاء، حَوْرَاء.

چاوزاق

ل: چاویوق. [چاو دهره‌ریو]

ف: بُلْک، خیره، بزرگ‌چشم.

ع: أَبْج، جَا حِظ.

چاوزرکی

ل: (ل: یاربه‌که که دور کهس به دانیشتنه‌وه قاچیان له

قاچی په‌کتر توند ده‌کمن و به پشتینیک ملی همدروکیان

ده‌بسته‌نوه و زور ده‌کمن همتا په‌کتر به‌رز که‌نوه.)

ف: بُلْک‌بازی. (یک قسم بازی است که دو نفر

نشسته پاها را به هم جفت کنند و شالی به

گردن هر دو می‌افکنند و زور می‌کنند تا

همدیگر را بلند کنند.)

ع: مُبَارَاة، مُجَا حَظَة.

چاوسونک

ل: چاوجله. [درد له چاری پیسه‌وه.]

ف: چشم‌زد، چشم‌زخم، چشم‌وه‌م،

چشم‌وهام.

ع: عَيْن، الْعَيْنُ اللَّامَة.

چاوسوور کردن

ل: خوین به‌چارا گرتن (به هری توریه‌ی یا مه‌ستیه‌وه.)

ف: چشم‌قرمز کردن. (خشم کردن. مست شدن)

ع: غَيْظ، غَضَب. سُكْر.

چاوسه‌رخستن

ل: چار تیغ‌رین. (چاری خستگه‌ه‌ری.) [تیرامان،

سرنج‌دان]

ف: داخیدن، چشم‌دوختن، نگاه کردن.

ع: طَمَح، اِكْلَاء، تَبَصَّر، اِغْلَالُ الْبَصَر، اِلْقَاءُ النَّظَر،

نَصَبُ الْعَيْن.

چاوش

ل: [پیشه‌نگ]

ف: چارک، چاووش، دورباش.

ع: نَقِيب. (نَقِيبُ الْقَافِلَة، نَقِيبُ الْفُوج)

چاوشاره‌کی

ل: قولولولو. [چارشارکی (یاربه‌کی به‌ناویانگه.)]

ف: چشم‌بندک، سرمامک، سردرگلیم. (بازی

معروف است.)

ع: لَعِبُ الْاِخْتِفاء.

چاوشر

ل: که‌سینک که به‌دروام نار له چاری دیت.

ف: چنج، چیخ.

ع: اَغْمَص، اَغْمَش، اَغْمَش، اَرْمَد.

چاوفرین

ل: چار په‌رین: له‌رزینی پیلود.

ف: چشم‌جستن.

ع: خُلُوج، خَلْجَان، اِخْتِلَاج. (اِخْتِلَاجُ الْعَيْن)

چاوقرتائن

ل: [چاوپرکه]

ف: چَشْمَك زدن.

ع: غَمَرٌ، تَغَامُزٌ، تَغْمُزٌ، لَمَزٌ، تَلَامُزٌ، غَضٌ، اِيْمَاضٌ، مُفَاضَنَةٌ، مُسَارَقَةُ النَّظَرِ. (مُكَاسَرَةُ الْعُيُونِ)

چلوقرتکي ← چلوقرتانين

چلوقوو جانين

ل: چاو به يه کا نيان. [چاو نووقاندين]

ف: چشم به هم گذاشتن، چشم خواباندين.

ع: غَضٌ، غَمَضٌ، اِغْمَاضٌ، اِغْضَاءٌ، تَغَاضِيٌّ، تَخَاوُصٌ.

چلوقوول

ل: چاوچان. [کسي که چاري له چاري ناسايي چاثر].

ف: چشم گود، گود چشم.

ع: أَخْوَصٌ، أَغْوَرٌ، (م: خَوْصَاءٌ، غَوْرَاءٌ).

چلوك ← چابك

چلوقردن

ل: دين، كرده چاو. [بينين]

ف: ديدن، چشم افتادن.

ع: رُؤْيَةٌ، اِبْصَارٌ، تَعْيُنٌ.

چلوقر دهنوه

ل: ... شارهزا برون، به له دبرون. (چاو و ده می)

کرده گه سمر. [ناگادار برون]

ف: رُستى، چشم باز کردن، بَلَدشدن، آشنا شدن

به کارها.

ع: بَصِيرَةٌ، خَيْرَةٌ، خُبْرٌ، مَجَالٌ، فَرَاغَةٌ.

چلوكه

ل: سهر چاوه. [سهر چاره]

ف: زه، زهاب، چشمه، سرچشمه.

ع: عَيْنٌ، يَنْبُوعٌ، مَنَبَعٌ.

چلوكه

ل: ناگر گير. دهس ناگر. [دهسه چيله ناگر].

ف: چشمه، گيره. آتش گيره.

ع: عَيْنٌ، حُرَاقَةٌ.

چلوكه له شير

[ل: تَوَمِيكِي سوري له چاري كه له شير ده چيت.]

ف: چشم خروس. (دانه ای است سرخ رنگ

شبيه به چشم خروس.)

ع: عَيْنُ الدِّيَكِ.

چلوكه نين

[ل: چاو دهر ميتان]

ف: چشم كندن، چشم بيرون آوردن.

ع: فَقَا، عَرَعَرَةٌ.

چلوكه وكت

[ل: چاوشين]

ف: كبود چشم، چشم كبود.

ع: أَزْرَقٌ. (م: زَرْقَاءٌ)

چلوكه يانين

ل: چاره چاو. [چاو گيتان به ملاولادا].

ف: چشم گرداندين.

ع: جَذَلَفَةٌ، نَظَارَةٌ.

چلوكه گرم كردن

ل: سهر خه وشكانن. [سهر و نه روز شكاندن. (سور كه خه

كردن.)]

ف: چشم گرم كردن. (خواب اندك.)

ع: ...

چلوكيتير

ل: خويل، تيل. [خيل]

ف: لوچ، كاج، كاج، كوچ، كوچ، كاژ، كلاژ، كلاژه،

كُكُك، كليك، كلاژه، گشته، گشته، شاه كال،

چشم گشته.

ع: أَحْوَلٌ، أَقْبَلٌ.

چاوليتيرين

ل: په يړوى، چاولنگه رى. (چاوى لى بى رى.) [شولنگه رتن،

چاو ليكردن]

ف: پیروی، نگاه کردن، یاد گرفتن.

ع: تَأَسَّى، تَقْلِيد، اِتِّبَاع، رَقَابَة.

چاولیدان

[ک: به چاره کردن]

ف: چشم زدن. چشم کردن.

ع: عَيْن، تَعَيَّن، نَجَا، اِتِّجَاء، شَوْه، شَيْه، اِصَابَة.

چاولیکیری ← چاولیترین

چاو مژ مژور ← مژ مژور

چاو مهس

[ک: چار خه رالو]

ف: چشم مست.

ع: مُطَبَّق، سَاكِرُ الْعَيْن.

چاو نه چوونه خه

ک: نه خه فتن. [خه زران]

ف: نحواییدن، نخسپیدن.

ع: اِتِّتْرَاق، اِكْتِلَاء، تَيْقُظ.

چاونه کردنه وه

ک: ناسوده نه بوون. به لهد نه بوون. [بی دهر فته برون.

ناشارهزا بوون]

ف: بی رستی، چشم باز نکردن، نیاسودن. بلد

نشدن، آشنا نشدن به کارها.

ع: عَدَمُ الْفُرْصَةِ، عَدَمُ الْمَجَال، عَدَمُ الْفَرَاغَةِ. عَدَمُ

الْبَصِيرَةِ.

چاو وراو

ک: دهنگریاس، چاو وراو. [ناریانگ. در زده لهسه]

ف: چاو گفتن، چاو انداختن.

ع: اِشَاعَة، اِنْتِشَار، اِشْتِهَار، سَمْعَة، قَالَة، فَوْهَة،

أَرَا جِيف، أَكَاذِيب.

چاو وراو ← چاو وراو

چاوه چاو

ک: چاو گه ران. [چاو گیتیان به ملازدا.]

ف: نگران، چشم گرداندن.

ع: جَذَلْفَة، نَظَّارَة. تَفْخُص، تَجَسُّس.

چاوه دوا

ک: ده دوا. ته مدار. [دل له دوا. چاوه وراو]

ف: نگران، دل واپس. چشم به دنبال.

ع: مُتَرَقَّب، مُتَرَصِّد، مُنْتَظِر.

چاوه رینگه ← چاوه نواری

چاوه زرنکی ← چاوزرنکی

چاوه قووله

ک: وبا. [نه خوشی رشانره.]

ف: وبا.

ع: قَرَنَة، وَبَاء، وَبَا.

چاوه نواری

ک: چاره رینگه، خه ره، چه مرا. [چاوه وراو]

ف: یزمر، یز مور، بیوس، پیوس، نگران،

چشم دار، چشم به راه.

ع: مُثِر، مُثْبِر، مُنْتَظِر، مُتَحَيِّن، مُتَرَصِّد. مُتَمَكِّي،

مُتَرَقَّب.

چاوهه لآن

ک: ره وادین. [چاری هه لآنی.] [رازی بوون، دلآزا بوون]

ف: چشم آوردن، چشم دیدن، روادیدن. (روا

نمی بیند.)

ع: سَمَاحَة، اِجَازَة، جَوْد.

چاوهه لته کاتن

[ک: چاو و برز ته کاندان (بز بهرگری کردن.)]

ف: چشمک زدن. (برای نهی)

ع: اِشَارَة، غَمَن.

چاوهه لکه پریانره

[ک: ون بوونی ره شینهی چاو (به هوی چیز ره گرفتن یا

تورور پی یا سستی و لاوازی ززه ره.)]

ف: کلا پیسه، چشم برگشتن، چشم گردیدن. (از

شدت لذت، یا خشم، یا ضعف مزاج)

ع: اِسْتِرْخَاءُ اَلْحَدَقَةِ.

چاوه‌لنه‌هاتن

ل: رها نەدین. [رازی نەبون، چارچنرک بون]

ف: چشم‌نیاردن، چشم‌ندیدن، چشم‌نیاردن

[نیاردن]، رواندیدن.

ع: بُخَلَ، حَقَّدَ، حَسَدَ.

چاوه‌لنه‌هاتن ← **چاوه‌لەن****چاویار**

ل: دیدەوان. [چاردیر]

ف: چشم‌دار، دیدەدار، دیدەوَر، دیدەبان، نگران،

نگاه‌بان.

ع: رَمِيَّةٌ، مُرَاقِبٌ، رَاصِدٌ، نَاطِلٌ، حَارِسٌ، دَيْدِبَانٌ.

چاویاری

ل: چاوداری، دیدەوانی، پاین. [چاردیری]

ف: چشم‌داری، دیدەداری، دیدەوَری،

دیدەبانی، نگاه‌بانی، نگاه‌داری، داخیدن، دیدە،

نگران.

ع: رِبَاءٌ، رَمِيَّةٌ، رُقُوبٌ، مُرَاقِبَةٌ، حِفْظٌ، حِرَاسَةٌ،

مُرَاعَاةٌ، نَظَارَةٌ، اِنْتِظَارٌ، ثَرْصُدٌ، ثَرْقُبٌ.

چاوتیشه

ل: گول چاوتیشه. [بەبیرون]

ف: کویل، اکحوان، بابونه.

ع: حَقِيقٌ، غَاغٌ، اَقْحُوَانٌ، بَابُونَجٌ.

وینه ← گول چاوتیشه

چاوتیشه ← **چاوتیشه****چای**

ل: چایی، چا. [گەلایەکی رشکەوێ کراره، دەمی دەکەن و

دەپۆترەو.]

ف: چایی، چای، چا.

ع: صَائِيٌّ، صَائِيٌّ، صَائِيٌّ، صَائِيٌّ، شَائِيٌّ، شَائِيٌّ.

وینه ← چایی

چاینگ

ل: سرد. [سارد، چیار]

ف: سرد، خنک، چاییدە، چاهییدە.

ع: بَارِدٌ، مَبْرُودٌ، مَقْرُورٌ.

چایمانی

ل: مەردەئارەق. [ئارەقی ساردی لەش]

ف: سەردخۆ، خُنْک‌خۆ.

ع: نَسِیخٌ.

چایمانی

[ل: نەخۆش‌کەرتن بە هۆی سەرمایە.]

ف: سرماخوردگی، چاهییدگی، چایمانی.

ع: قَرَسٌ، قُرُورٌ، بُرُودَةٌ.

چایی

ل: چای. [چا]

ف: چایی، چای.

ع: صَائِيٌّ، صَائِيٌّ، صَائِيٌّ، صَائِيٌّ، شَائِيٌّ، شَائِيٌّ.

وینه

چایین

[ل: سەرمایەون، ساردپورنەر]

ف: چاییدن، چاهییدن.

ع: تَبَرَّدٌ.

چپان

ل: چفان، پچان. [بە سرتە تسەکردن.]

ف: بیخ‌گوشی گفتن، سرگوشی گفتن، توگوش

گفتن.

ع: نَجَوٌ، نَجَاءٌ، نَجْوَى، مُنَاجَاةٌ، مُسَارَّةٌ، كَتٌ،

اِكْتَاتٌ، اِكْتِاتَاتٌ.

چپه

ل: پارۆ. [سەرۆ (سەرۆی کەشتی).]

ف: چپه، فە، خله، بیلە، بیلک. (پاروی کشتی)

ع: مَقْدَافٌ، مَجْدَافٌ، مُرْدِيٌّ.

وینه ← پارۆی کەشتی

چپه

ل: بچه، چغه. [ستره]

ف: بیخ گوش، سرگوشی، پچ پچ، چپ چپ.

ع: نُجوی، تُسار، مُسارَة، دَنَدَنَة، هُتَمَلَة، هُتَمَلَة.

چت

[ل: شت]

ف: چس، چیز، چیز، پرموده، پرموده، پرموتسه،

آخریان. تَن.

ع: شَيء، هَن، هُنَة، سَلْعَة، جِسْم، جَسَد.

چتکل

ل: چتان. (فلانکس چتانه.) [شتکل، شتان]

ف: چیزها، آخریان.

ع: اَشیاء.

چتور

ل: چشتیر. [بزنی دو ساله که له «گیسک» گهره تره.]

ف: بز، بزغاله. (بز دو ساله که از «گیسک»

بزرگتر است.)

ع: عَناق، جَذَع.

چتی

ل: چتیک. چه تی. [شتیک. راده یلک]

ف: چیزی. خُرده ای، خورده ای.

ع: شَيء، کَسر، نَیف، بَضَع.

چخ!

ل: چخ!، چغه!، چغه! [وشه ی دهرکردنی سه گه.]

ف: چخ! چخه! (امر به رفتن سگ است.)

ع: چَه!

چ خوه شه!

[ل: چهنده خوتشه!]

ف: چه خوش است!

ع: یا حَبْدًا!

چر

ل: چیره. [دهم چار]

ف: چهره، رخسار، دیم، روی.

ع: عارض، خَد، وَجَه.

چر

ل: خوین. (گوزانی چر) [ویژ: بیژ: پاشگره. (به تنیا به

کار ناچیت.)]

ف: خوان، خواننده. (مفرد استعمال نمی شود.)

ع: قاری.

چرا

[ل: نامرزی روناکیدر، لامپا]

ف: چراغ، چراغ، جُرَوند، جَلُوند.

ع: مَصباح، سراج.

چراغان

ل: شهوگر، شهوگر. [چرا هه لکردن بو شادی.]

ف: چراغان.

ع: مُصْبِح، اَصْبَاح، اَصْطَبَاح، اِسْراج، اِنارة.

(مَشاعیل)

چراخیا

ل: شاخ. [دو دست بهرز کردنموی نه سپ.]

ف: چراخیا، چراخیا، چراخیا. (دو دست

برداشتن اسپ)

ع: شَبو، شَبوب، شَباب، شَبابة، طُمُوح، اِتْلَباب.

شابی، شَبوب.

وینه

چرادان

[ل: جینگه چرا.]

ف: چراغدان، چرغند، چرغنده، مرزه، مرزه،

روشدان، چراغ بره.

ع: مَشْكُوة، نِراس.

وینه

چرا کردن

ل: چرا روشن کردن. چرا داگرسائن. [چرا هه لکردن]

ف: چراغ روشن کردن.

ع: اسراج، اصباح، انارة، انكاه، ايقاد.

چراکه‌ران

ك: كاتی چرا هه‌كردن.]

ف: شبانگاه، سَرشَب.

ع: مغرب، عَشِي، غَسَق، رَواح، اَصِيل.

چرامووشی

ك: دسه‌چرا. [چرا فتیله]

ف: چراغ‌مووشی، چراغ‌دستی.

ع: سُرُج، مُصَنِّج.

چرپ

ك: دزی. (چرپ و چاپ) [فراندن]

ف: دزدی، چاپیدن.

ع: سَرَقَة، نُهَب.

چریانن

ك: دزین. رفائن. [فراندن]

ف: دزدیدن، رُبودن.

ع: استراق، اِختِلَاس

چریوچاپ

ك: دزی. [فراندن، رابووت]

ف: دزدی، چاپول، تاراج.

ع: سَرَقَة، نُهَب، غَارَة.

چریه

[ك: ده‌نگی پی له شه‌دا.]

ف: شَرَفه، شَرَفاك، شَرَفانگ، شَرَفنگ، شَكپوی،

شَكپوی، شَیپوی، شَلپوی. (صدای پا در شب)

ع: خَشْفَة، وَكْشَة.

چریی

ك: تورن، زه‌لوتورن، پردو، [به‌ردو] (نو زه‌ل و لقو‌په‌ی

داره‌پای سهرمانی پی‌ داده‌پوشن.)

ف: قُدوه، زمو، انبیره، چریی، شتفت، پوشه.

(نی یا شاخه درخت که روی تیر بام اندازند.)

ع: غَماء، غَماء، وَشِيع.

چرج

ك: لۆج. چین. ژاکیان. [لۆی به‌سەر یه‌كدا هاتو. هه‌روه‌ها:

ژاكار]

ف: تا، بَخس، پَخش، تَبَل، ژول، یِرا. چین، كُنَج،

كُنَجُل، كُنَجَل، شَكَنج. آژَنگ.

ع: حَبَن، شَنی، غَضَن، تَقْبُض، شُنَج. مُتَقَبِّض،

مُنَكَمِش.

چرج‌بوون

ك: لۆج‌بوون، ژاکیان. [به‌سەر یه‌كدا هاتنی لۆ، ژاكان]

ف: تاشدن، بَخسیدن، پَخسیدن، ژول‌شدن،

ژولیدن، كنجیدن، آنجوخیدن، آژنگیدن،

تَبَلیدن، پُژمرده‌شدن.

ع: تَخْبُن، تَقْبُض، تَقْضُن، اِنَكَماش، تَتْنی، تَشْنَج.

چرج ده‌موچار

ك: چین ده‌موچار. [لۆچی ده‌موچار]

ف: چین، یِرا، اَنجَخ، اَنجوخ، اَنجوغ، آژَنگ.

(چین چهره)

ع: غَضَن، قُطوب.

چرج قو‌لی بری

ك: پا‌ل‌كفت. [راكشا.]

ف: درازكشید.

ع: اِمْتَد، تَشْبَح.

چرج هه‌لاتن ← چرج بوون

چرج هه‌له‌هاتن ← چرج بوون

چرچیان

ك: چرچ‌بوون، هه‌لچرچیان، چرچ‌هه‌لاتن. ژاکیان، لۆج‌بوون.

[به‌سەر یه‌كدا كه‌رتنی لۆ. هه‌روه‌ها: ژاكان]

ف: بَخسیدن، پَخسیدن، ژولیدن، كُنَجیدن،

اَنجوخیدن، تَبَلیدن، آژَنگیدن، چین‌چین‌شدن،

پژمرده‌شدن.

ع: تَقْبُض، تَقْضُن، تَخْبُن، قُلو‌ص، اِنَكَماش. دُوی،

دُبُول، دُتَب، شُنَج، تَشْنُج.

چرکه

ك: کرچه. [دهنگی سهرمیچ کاتیک گهرمای ده گاتی.]
ف: شَرَفَه، شَیْبوی، شَکپوی، چُمچُمه، شَرَفاک،
شَرَفانگ. (صدای سقف که حرارت به آن
برسد.)

ع: نَقِیض.

چرکه

ك: جوړله، جُس. [بزووتن]

ف: جُنْبش.

ع: حَرَكَة، تَحْرُك.

چرکیان

ك: چرکه کردن، کرچه کردن. [دهنگ لیهاتی به ناسته می
سهرمیچ به هوی گهرماره.]

ف: شَرَفیدن، چُم چُم کردن.

ع: اِنْتِقَاض.

چرکیانهوه

ك: جوړلیانهوه، جوړله کردن، چرکه کردن. [بزووتنه وه،
جموړول]

ف: جنبیدن.

ع: تَحْرُك.

چرنه

[ك: نَازَلَنَك که ده لموریت. (چرنه و پرنه)

ف: چَرنده، چَرَاگر، چَرَاکُن. (چرنده و پرنده)

ع: رَاتع، سَارح، سَائِمَة، عَاشِيَة، عَواشِي.

چرنه و پرنه

[ك: نَازَلَن و بَآندَه]

ف: چَرنده و پَرنده.

ع: طَائِر و رَاتع، طُيُور و عَواشِي.

چروچاو

ك: ده مچاو. [رو، روخسار (چاو و رو).]

ف: چهره، بُک، دیم، روی، رخسار، دیدار.

(چشم و چهره)

ع: وَجَه، خَدَّ، عَارِض.

چروچاو بهیه کادان

[ك: روو گرژ کردن]

ف: چشم و ابرو به هم ریختن، رو ترش کردن،
چشم و ابرو به هم کشیدن.

ع: كَلَح، قَطَب، قُطُوب.

چروچاو نورشان - چروچاو بهیه کادان

چروچه نه

[ك: روخسار و چه ناکه]

ف: چهره و چانه.

ع: وَجَه و لَحِي.

چرووک

ك: چلروک، نه ژد، که نه فت. [چلکن، پیس]

ف: کَنفَت، چرکین، چری آگین.

ع: وَسَخ، وَضِر، طَفَس، قَذِر، کَثِيف.

چرووکان

ك: ترووکان. [لینکدانی ده مه مهست.]

ف: چرکاندن. (به هم زدن مقراض)

ع: صَاي.

چرووکه

ك: ترووکه. [دهنگی چرووکان (دهنگی لینکدانی

دهمه مهست.)]

ف: چری چری. (صدای به هم زدن قیچی.)

ع: صُنِّي، صُنِّيَة.

چره

ك: دهنگ، دهنگ، قار. [بانگ، گازی]

ف: بانگ.

ع: نِدَاء.

چره خوره

ك: دژمپه کی، چه پوراس. [هه تسوراندنی شتیک به لای

راست و چه پدا.]

ف: چپ و راست.

ع: ضُبُوع، اِطْفاف، اِلْهَاد، اِشْحَان، اِزْبِلْرَان.

وینله ← دوبرمکی

چریکه

ل: شریخه. زریکه. [شیته: دهنگیکه.]

ف: داد، بانگ، چاو، غَو، شَیْیه، شَلِیخه، شَلِیخ.

ع: ضَنْجَة، صَیْحه، صِیاح، صَریخَة، صَریخَة، صَریخَة، صَریخَة.

صاخَة. صَوْت، نِداء، غِناء.

چریکه

ل: جریکه، زریکه. [دهنگیکه. (دهنگی چوله که.)]

ف: چاو. (صدای گنجشک)

ع: زَقْرَقَة.

چریکه چریک

ل: جریکه چریک، زریکه چریک. [چریکه ی زور.]

ف: چاو چاو، چاویدن.

ع: زَقْرَقَة.

چریکه چریک

ل: شریخه شریخ، زریکه زریک. [شریخه ی زور.]

ف: داد بیداد، شَلِیخه شَلِیخ.

ع: صِیاح، صَراخ، ضُجَاج، ضَجِیج، ضَخِیخ، نِداء.

غِناء.

چرین

ل: بانگ کردن، خواستن. [قاو کردن، گازی کردن]

ف: خواستن، بانگ کردن، آواز کردن. (صدا

کردن)

ع: نِداء، دَعْوَة، اِحْضَار، اِسْتِخْضَار، دُعاء.

چرین

ل: خورن. [گورانی چرین.] [گوتنی گورانی.]

ف: خواندن، چریدن.

ع: غِناء، تَغْنِی، تَنْغَم.

جز

ل: سو. [چرید]

ف: موک، نییش، ژنه، ژنه، دوزنه، دوزنه،

دوزینه.

ع: حُمَة، اِبْرَة، شَوکَة، زُنَابَة.

وینله ← دمارکون

جز

ل: جودچکه. (چز پی‌دان) [کله، کله]

ف: دنباله، دامنه.

ع: ذَنْب، ذیل، طُول.

جزان

ل: پیه‌ودان. [پیه‌ودان]

ف: زدن، نییش‌زدن، موکیدن، موک‌زدن.

ع: نَسع، نَسب، اَبَر، اَبار.

جزان

ل: سوزانن، سوزانن، داخ کردن. [داغ پیونان.]

ف: چزاندن، سوزاندن. داغ کردن.

ع: اِحْراق، حَم.

جز پیدان

ل: دریزو کردن، جودچکه پیدان. [دریزو کرده، کلکدار

کردن]

ف: دَنْباله‌دادن، دامنه‌دادن.

ع: تَذْنِیْب، تَذْییل، تَطْوِیل.

جزلیک

[ل: چزلیک (دوگی سوریه کراو.)]

ف: جز، جزده، جَزَنَره، جَزَغ، جَزْغاله، جَزده،

جَزَنَره، جَزْغاله، تَزَلَب. (دنبه‌ی سرخ شده.)

ع: حَمِیش.

جزه

ل: جزه، کزه. [دهنگی برژان. (دهنگی که باب.)]

ف: جز، کزه. (صدای کباب)

ع: نُشِیش، نُصِیض، غَرْغَرَة.

جزه

ل: دزی. (چز لیدان.) [به نهیتی بردن.]

ف: دزدی، دست‌بُرد.

ع: سِرَقَة.

جزیان

ل: پیه‌دریان، [پیه‌دران، جزو تپه‌لچرون].

ف: خوردن، نیش خوردن.

ع: التَّسَاب، التَّسَاع، تَلْسُع.

جزیان

ل: سورتیان، سوزیان، [سورتان، برژان]

ف: سوختن، کباب‌شدن.

ع: احْتِرَاق.

چش

ل: چارپوشین، لیبگردن، [چشی لی بکه!] [لینگه‌پان]

ف: چشک، چشم‌پوشیدن، چشم‌پوشی،

گذشتن. (از آن بگذرا!)

ع: فَضْل، صَرَف نَظَر.

چش!

ل: چشه!، وهش!، وهشه! [هدهچه! (فرمانه بر رویشتی

گویدریژ!)]

ف: چش!، چشه!، وش! (امر به رفتن الاغ.)

ع: سَا، شَا! (ساسا!، شاشا!)

چشت

ل: چت. هین. [شت. وائیک]

ف: چس، چین، بزموده، بزموده، بزموتسه،

آخریان.

ع: شَی، هَن.

چشه!

ل: هنگ! [هدهچه! (فرمانه بر رویشتی گویدریژ!)]

ف: چشه!، هَن! (امر به رفتن الاغ است.)

ع: سَا، شَا! (ساسا!، شاشا!، شوم‌شوا)

چخ!

ل: چخ!، چغه!، پغه! [وشه‌ی دهرکردنی سه‌گه.]

ف: چخ!، چخه! (امر به رفتن سگ است.)

ع: جَه! (کلمه التهریح)

چخ‌چخ

ل: چخ‌چخ، [چغه‌ی زور. (چغه‌چخ کردن.)]

ف: چخ‌چخ. (چخ‌چخ کردن.)

ع: جَهْجَهْ.

چغه! ← چخ!

چف ← چغه

چفان

ل: چپان. [سرتنه کردن]

ف: بیخ‌گوشی گفتن.

ع: نُجُو، نِجَاء، نُجُو، مُنَاجَاة، دَنْدَنَة، شَسَار.

چفت

ل: نه‌لقه‌ریژ. [چفت و دروایی] [نه‌لقه و زغبی دهرگا

داخستن.]

ف: بَرَنگ، بَرَنگ، بَندمه، چفت.

ع: زَلاچ، مَزَلاچ، غَلَق.

وئنه ← نه‌لقه‌ریژ

چغه

ل: چه، پچه. [سرتنه]

ف: بیخ‌گوشی، سرگوشی.

ع: نُجُو، نِجَاء، تَنْمِيش، شَسَار، هَتَلَمَة، هَتَمَلَة،

دَنْدَنَة.

چ فنه!

[ل: چ لِنِیک!]

ف: چه فن!، چه کلک!

ع: آيُ فَن!

چک ← کلک

چکوله

ل: بوچکه‌له. [بچورک (وشه‌ی کی کرماجیه.)]

ف: کوچک، خورد، ریز. (کرماجی است.)

ع: صَغِير.

چکه

ك: كه م، تۆزە، نەختە. [تۆزقالتە]

ف: كَم، اندك، پۇندە.

ع: قَطْرَة، قَلِيل، نَزْر، نَزْرَة، رَزَه، رَزْهَة.

چكەلە

ك: تۆزلاتە، نەختەلاتە. [نەختال، زۆر كەم]

ف: كَمْكِي، آندكى، پۇندكى.

ع: قَطْرَة، نُزْرَة، قَطْرَة، نَزْرَة.

چكى

ك: كه مى. [نەختىك، تۆزقالتىك]

ف: چكى، تكى، كَمى، آندكى، پۇندەى.

ع: قَطْرَة، قَلِيلًا، بَضْعًا، نَيْفًا.

چكىك

چل

[ك: ژمارەى پاش سى و نۆز]

ف: چل، چهل.

ع: أَرْبَعِينَ.

چل

ك: فل، پەخمە. [گەلۆز، سەپۆل]

ف: چل، نادان. (چل و ول)

ع: أَيْلَهُ، أَحْمَق.

چلان

ك: دروس کردن. (کاره‌کەى خاس بۆ چلپاگە). [نەیار

کردن، دروست کردن]

ف: درست کردن، راست آوردن، آماده کردن،

ساز کردن.

ع: تَهْيِئَة، إِعْدَاد، إِصْلَاح، إِجْلَاح.

چلانن

ك: شىلانن، مالين. [دەست پىنداهىتەنى توند.]

ف: چلانندن، چلانيدن، شلاندن، شلانييدن،

ماليدن، مشتەن.

ع: دَعَكَ، دَلَك.

چلچرا

چل مېژدە

ك: نۆزل. [لۆسە، بارى]

ف: أَهْرَم.

ع: غُثْلَة.

وئە. [نۆزل]

چلون

ك: چۆز؟، چ چۆز؟ [كۆز؟]

ف: چە وړ؟

ع: أَشْلَوْن؟ أَكْمِي؟

چلۆنى

چلووك

ك: چرووك، چلكن، چەپەن، چەور. [پيس، ناپاك]

ف: فَرْگَن، پَرْگَن، چركن، چَرَب.

ع: وَسَخ، طَفِس، قَذَر، وَضِر.

چله

[ك: چل كاتى ديارى كرارى رەك رۆژ. خەلۆه كىشەنى چل

رۆژ.]

ف: چله، چهله.

ع: أَرْبَعِينَ.

چله بووچك

ك: چلەى دواين. [چله بچووك (له ده‌يه‌مى رتيه‌ندانسه‌وه تا

يه‌كه‌مى ره‌شه‌مه‌).]

ف: چله‌ى كوچك. (از دهم دلو تا اول حوت)،

چله دوم.

ع: الْأَرْبَعِينَ الْأَصْفَر.

چله‌خانه

[ك: چىگەى چله‌كىشان.]

ف: تەك‌خانه، چله‌خانه.

ع: مِيقَات، مُعْتَكِف، بَيْتُ الْإِنْفِرَاد، بَيْتُ الْعُرْثَة، بَيْتُ

الْأَرْبَعِينَ.

چله‌دار

[ا:ك: منالتيك كه چل روز له ته مه ئی تیپه ریوه.]

ف: چله دار. (بچه ای که چهل روز از عمرش نگذشته باشد).

ع: فِي الْأَرْبَعِينَ، مَدِيح. رَضِيْع، طِفْل.

چله ورج

[ا:ك: له روزی بیست و پینجی به فرانباره ورج ده خزیته کون و بیست و پینج روز پیتش سهره تای خاکه لیته له کون دیته ده، بهم چل روز مانه وی له کوندا ده ئین: «چله ورج» که تروشی زستان لهم چل روز دایه.]

ف: چله ی خرس. (۲۵ روز از اول جدی بگذرد. خرس به سوراخ می رود، ۲۵ روز به اول حمل بماند از سوراخ بیرون می آید، چهل روز ماندن او را در سوراخ «چله ورج» می گویند که سختی زمستان همین چهل روز است.)

ع: اَرْبَعِيْنَ الدَّبَّ.

ع: دَعَوَى اللُّعْبَةِ.

چله ی کهوان

[ا:ك: رُتِي كه مان]

ف: چله ی کمان.

ع: ...

رینه-تیرماز

چله ی کهوره

ا:ك: چله ی بهرین، چله ی بهرگین. [چل وژوی سهره تای زستان، له یه کهمی به فرانباره تا ده یه می رینه ندان.]

ف: چله ی بزرگ، چله نخست. (چهل روز اول زمستان از آغاز جدی، دی، تا دهم دلو، بهمن.)

ع: الْأَرْبَعِيْنَ الْأَكْبَر.

چلیان

ا:ك: لیژیان. (کاره که ی بزر ناچلگی.) [راست هاتن، چورنه سهر، لوان]

ف: درست شدن، راست آمدن، سازشدن.

ع: نَجَح، حُصُول، صُلُوح.

چلیان

ا:ك: پاکه فتن. (پای کاره که را چلیا.) [ریکه رتن]

ف: پا افتادن، پیش آمد کردن.

ع: تَصَادُف، اِثْفَاق.

چلیان

ا:ك: گلیان، هاتنه لادا، هه لکه فتن. [گلان، هه له نگورتن]

ف: شکوخ، شکوخیدن.

ع: نُكُوب، رُتَّة، رُلُول، اِنْزِلَاق.

چل

ا:ك: له ق. [لق]

ف: شاخه، شاخ، شغ، آژغ، آژغ، زغاره.

ع: غُصْن، شُعْبَة، فَتْن، فَرْع، جَلَمَة، سَعْفَة، قَضِيْب.

(عردام)

چل

ا:ك: تل. [تله (سورتانه وی برین).]

ف: سوزش. (سوزش زخم)

ع: مَضْن، مَضِيض، ضَرْب، ضَرْيَان، حُرْقَة.

چلاسك

ا:ك: چولوسك، چولوتسك. [چلوتسك: داری نیوه سورتاری

گردار.]

ف: نیم سوز، نیم سوخته.

ع: جَذْوَة، قَبَس، مِسْعَار.

چلاک

ا:ك: نه مام، دار. [رشه ی ناشتن، خه لف (قه لیم بیت یا

لاکیش).]

ف: نَمَام، درخت، نهال. (اعم از «قه لیم» و

«لاکیش»)

ع: فَسَل، فَسِيل، شَجَر.

چلانی ← ترووتانی

چلاو

ك: چیتشی برنجی رۆژ تینه کرار. (پلاری وشك.)

ف: چلو، چلاو. (پلو خشک)

ع: تَمَن.

چلاوېز

ك: ناشپز. [چیتشیتنه]

ف: چلوپز. آشپز.

ع: طامي، طَبَّاح.

چلوسانگون

ك: پلارسانگون. [برنج پالئو]

ف: آردن، رازل، ماشیوه، پالونه، پلویالا.

ع: غَلَل، مَبْزَل، مَصفاة، مَنطَبَة.

ویننه مهیه.

چلبانن

ك: چه کائن، مژین. [شیر خواردنی مندال.]

ف: مَکیدن، چَکیدن. (شیر خوردن بچه)

ع: مَلج، مَرس، مَص، مَز، مَك، رَضع، عَرم.

چلبانن

[ك: نار خواردنه‌وی گیانداری وک سگ و پشيله.]

ف: لَپیدن. (آب خوردن سگ یا گربه مثلاً.)

ع: لَثا، لَغَب، وَلغ، وَلوغ، مَغَمَّة.

چلباو

ك: چلکار، زلقار، قردار. [قور و لیته]

ف: خَلاب، گلاب، مَنجَلاب، غَریفَج، چپچله.

ع: رَدغَه، رَپیکَه، لُثق، وَحَل، وَرطه.

چلبولیس

ك: لَیتَن. [لستنه‌وی ده‌نگدار و به پهله.]

ف: لپ‌ولیس، لفت‌ولیس. (لیسیدن با صدا و

عجله)

ع: لَسَد، لَحس، لَطِطاع.

چلبه

[ك: دنگی نار خواردنه‌وی گیانداری وک سگ و

پشيله.]

ف: لَپَلَب. (صدای آب خوردن سگ و یا گربه مثلاً.)

ع: وَلغَه، لَغَبَة، لَثاَة، مَلجَة، مَغَمَّة.

چلبه چلب

[ك: چلبه‌ی زور (ده‌نگی نار خواردنه‌وی گیانداری وک

سگ و پشيله.)]

ف: لَپَلَب، چلب چلب. (صدای آب خوردن سگ

و گربه و امثال آن.)

ع: مَغَمَّة، وَلغان، لَغبان، مَلجان، لَثان.

چلک

ك: زیرگ. [گه‌مار (یسری‌خلی له‌ش یا جلویه‌رگ.)]

ف: شُخ، شوخ، شُغ، شوغ، سَخ، سَنخ، کُرس،

کُرسه، کُرش، کُرشه، کَلج، کَلنج، کَلیج، فُز، پُز،

چرک. (چرک بدن یا لباس.)

ع: وَسَخ، لَنَس، لَزَن، قُذَر، وَضَر، وَسَب، رَین،

نُذَل، کُثافَة، دُثاسَة، ...

چلک

ك: زروخ، کیم، ناشز. [زورخاری برین.]

ف: چَخ، خَم، سَتیم، اَسَتیم، شَتیم، اَشَتیم، هَبَر،

آوِیخ، پُز، فُز، ریم، چرک. (چرک زخم)

ع: قَبَح، وَکس، وَعی، صَدید، مِدَّة، غُثیثَة، حَفیْرَة.

چلکلو

ك: پَسار. [پاشارای جل‌شوردن.]

ف: چرکاب، پَساب. (پسابه‌ی لباس‌شویی)

ع: مُواصَة، غُساَة.

چلکلو

ك: چلپار، قردار، لیته، مه‌رگار. [قور و لیته]

ف: خَلاب، مَنجَلاب، غَریفَج، گلابه، خلیش،

لَجَن.

ع: رَدغَه، رَپیکَه، وَحَل.

چلکلو

چلک ناخون

[لک: پیسی ژیر نینوک.]

ف: چرک ناخُن.

ع: ثَف.

چلم

لک: چلم لوت. [ناوی خدستی که پوز.]

ف: حُلَم، خُلَم، خیم، خیل، کُتو، خُله. (عَن

دماغ)

ع: نُخَامَة، نُخَاغَة، قُشَاعَة، مُخَاط، رُعَال، رُعَام،

رُعَام.

چلمن

[لک: کسی که همیشه چل می هدیه.]

ف: حُلْن، خُلْمَن، خیمَن، خیلَن، کُتوگین.

ع: اَذَن.

چلمه نه

[لک: کاکله ی شل و خوته گرتوی گوپز و...]

ف: حُلْم. (مغز گردوی نارسیده و امثال آن.)

ع: غِرَس، مِرط، شَدَخه، بَغْوَة، لَهیدَة.

چلوچیتو

لک: چرکله، چیکله. [چیلکه، در کودا]

ف: دُرُوک، دُسوک، خلاشه.

ع: شَذَب، سُجُور.

چلوسک ← چولسک**چله**

لک: تروکه. (چله ی چار.) [چار تروکاندن (لیکدانی پیتلوی

چار.)]

ف: رَغْنک. (پلک چشم به هم زدن.)

ع: طَرَف، طَرَقَة، اِرَاء.

چله چل

لک: تله تل. [کزانده ی برینی پیتی سورتا و...]

ف: سوزش. (زخم آتش و امثال آن.)

ع: مَض، مَضِیض، حُرَقَة، احْتِرَاق، ضَرْب، ضَرْبَان،

لک: زووخ، زهداو، زووخلو. [نمو ناو و خوینه ی که له برین دیت.]

ف: هَو، ریم، زرداب. (آب و خون که از زخم می آید.)

ع: صَبَاغَة، قَذی.

چلکاو خور

[لک: کاسه نیس]

ف: چرکاب خور، کاسه لیس.

ع: سَلَات.

چلک دیان

[لک: به ثنی سر ددان.]

ف: چرک دندان.

ع: حَفَر، قَلَح، قُلَاح، سُلَاق، طُرَامَة، طَلِیان.

چلک کویچه

لک: سِراخه. [ژنگی ناو گوی.]

ف: رَهو. (چرک گوش)

ع: اُف، صِمالَخ.

چلک مهرده

[لک: چلکه سو (جلویه رگینک که پاش شتن چلکه که ی مهر مایت.)]

ف: چرک مهرده. (لباسی را ناپاک شسته باشند.)

ع: وَسِخ، قَلَح.

چلکن

لک: زیرگن، چه پل. نه گریس. [پسیروخن]

ف: چرکن، چرکین، چرک گین، پَزْگَن، پَزْاگَن،

پَزْوین، فَزْگَن، فَزْاگَن، فَزْگَنده، فَزْاک،

فَزْغَنده، فَزْغَنده، شوخگن، شوخگین، پلید،

پلشت، گرفت.

ع: وَسِخ، قَذِر، دَبَس، دَرَن، رَجَس، لَجَن، طَبِیع،

کَثِیف، قَلَح.

تَقْصَعُ، تَبْيَغُ.

چله دان

ل: چیلدان (چیکلدان (چیلدانی بالنده.))

ف: جاغر، جاغر، ژاغر، ژاغر، ژاغر، ژاغر، شانک،
شکانک، گُژان، گُژان، گُژان، گُژان، گُژان، چینه دان،
(چینه دان مرغ.)

ع: جَرِيئَةُ، جَرِيَّةٌ، نَائِطَةٌ، حَوْصَلَةٌ، غُرْغَرَةٌ، نُعْنَعَةٌ،
زاورَةٌ.

چله که

ل: سول. ته کان، یه که، سلهمه. رم. [سل. راتله کان]

ف: رم، یکه، تکان. گُریز.

ع: جُفول، شُرود، رَوَعَة.

چله کیانه وه

ل: سلهمیه، چله که کردن. داجله کیان، ته کان خواردن.

[سل. کرده وه. راجله کین]

ف: زم زدن، زم کردن، واخوردن، یکه خوردن،
تکان خوردن.

ع: رَوَعَة، شُرود. تَنْبَه، اِنْتَبَاه.

چلیان

ل: تریوکیان. [چاو تریوکان (له یله دانی پتلوی چار.)]

ف: به هم خوردن. (پلک چشم)

ع: اِنْطِرَاف.

چلیش

ل: نهوسن، زکن، زلیبرسی. [چاو چنوک، زذخوز]

ف: چلاس، شکمو، آزمند، گداچشم.

ع: لَوَاس، شَهِي، جَشَع، شَرَه، لَعَا، لَعِص، لَعُوس،
نَهَم، نَهيم، حَرِص، اَكُول.

چلیسی

ل: نهوسنی، زکنی. [چاو چنوک، زذخوزی]

ف: چلاسی، شکمویی، آزمندی، گداچشمی،
پاسه.

ع: شَرَه، جَشَع، لَعِص، لَوَاسَة، شَهْوَة، فَشَق.

چما (چه ما)

ل: چمان. (چمان نه یزی بووکه به شا.) [مهر نه یزی]

ف: آرتنگ، چه مانند، تو گویی، گمان بری،
پنداری، مانند اینکه.

ع: کَأَنَّهُ.

چمان ← چما

چم چم

ل: گیوه ی زیره چرم. [کلاشی بن چرم.]

ف: چُم چُم، چُم چُم، شُم. (گیوه ی زیره چرم)

ع: جُمُجُم.

چمچه ← چمچم

چمچه

ل: که رچک. [که چک، که نجی]

ف: چَمچه، قاشق.

ع: مَغْرَفَةٌ، مِلْعَقَةٌ، مِذْنَبٌ، مِقْدَحَةٌ، خَاشِقَةٌ،
وِیْنَه، مِیَه.

چمکه

ل: چرنکه. [چرنکر، له بر نه وه]

ف: چونکه، چون.

ع: اِنَّ، لَانْ.

چنار

ل: درختیکی به ناوبانگه.

ف: چنار، تَبْرِیْزِی.

ع: دَلْب، صَنَار، صَنَار.

وینه

چنانه

ل: چنده، چه ناخ. [چدناکه]

ف: چنه، چانه، چک، کچه، کچه، منه، زَنخ،

زَنخدان، زَنج، زفر، آرواره.

ع: فَكَّ، فَمَق، فُعَم، لَحِي، حَنَك، ذَقَن، فَكَّ اَسْفَل.

وینه

چنانه دان

ك: چه نه وری. هه لیتوتن. [نذرلییی، فره پرسی. ژاره ژار]
ف: چانه زدن، زنج زدن. ژاژگویی، ژاژخایی،
هرزه گویی، هرزه درایی، بیهوده گویی.

ع: هَذَر، بَقِيقَة، دَرْدَرَة.

چنکله شکیاک

ك: چه نه وەر، هه لیتوتیز، مفتوتیز. [نذرلی، فره پرسی]
ف: هرزه چنه، پوچانه، ژاژگو، ژاژخای،
مفتگو، بیهوده گو.

ع: مهذار، بَقْباق، دَرْدَار، هَذَار.

چنکله هه لته کانی

[ك: چه ناکه ته کاندان.]

ف: چانه تکان دادن.

ع: نَشَقَة.

چنگ

ك: په بجهله. چنگال. [په بجهی دهستی مروژ، درنده یا
باند.]

ف: چنگ، پنجه، انگشتان. چنگال، چنگل،
چنگله.

ع: أَصَابِع، مِخْلَب، ضَبَاث، كَلَالِيب، بَرَاثِن. [بُرْثِن]

وینه

چنگ

ك: مشت. (چنگی پر کرد.) [مست]

ف: مُشْت.

ع: قَبِیْضَة، قَمَرَة.

چنگ

[ك: نیتوان په بجه و له پی دهست] (چنگی لنگرت).

ف: چنگ.

ع: هَمَص. (على الثلج مثلاً.)

چنگال

ك: چنگ. [په بجهی درنده و باند.]

ف: چنگ، چنگال، چنگل، چنگله.

ع: مِخْلَب، بَرَاثِن، كَلَالِيب.

وینه—چنگ

چنگال

[ك: چه تال]

ف: چنگال.

ع: شَوْكَة، مِلْقَط، مِشَل. (فُرتیکه)

وینه

چنگال و روغن

[ك: چنگال، هه میشك (نان یا کولیتری تریت کرار له
روتی داخدا.)]

ف: چنگال، چنگالی، انگشتو، سکارو. (نان یا
گرده که توی روغن داغ شده ترید کنند).

ع: دَلِیک، حَیس.

چنگاول—پووکاؤل

چنگوینز

ك: دهمه داینه. [تیره نالان. تیره نالار، دهمه دارین]

ف: بلك، آگیش، دست به دامن.

ع: مُشَبَّبُت، تَشَبُّث.

چنگکرتن

[ك: چرنولک لنگرتن. (وهك: چنگ کرتنی پشيله.)]

ف: چنگ زدن. (گرهه مثلاً.)

ع: خَلَب، ضَبْث.

چنگک لنگرتن

[ك: گروشین له نیتوان په بجه و له پی دهستدا. (وهك: چنگ

کرتن له به فر.)]

ف: چنگ گرفتن. (از برف مثلاً.)

ع: هَمَص.

چنگه

ك: سَوَاتِي. [قهرتالهی بهوروك.]

ف: باوین، چلالی، ساوین، ساویس، سَبَدچه،

سراج، گیره. (سَبَدچه ی کوچک)

ع: سَلَة، مِشِیْعَة.

وینه

چنگله سمره—چنگنه سمره

چنگ مریه

[ك: بخور مریه: گیاه كه.]

ف: چنگ مَریم، پنجه مَریم، بخور مَریم.

ع: كَفْ مَریم، بَخور مَریم، بَخورُ الْاكراد.

وینه

چنگنه

ك: گنه. [جزره گنهیه كه.]

ف: گاوك، غَسَك. (از جنس گنه است.)

ع: قَرشوم.

وینه

چنگله سهره

ك: گزنه سهره، چنگله سهره. [قزنه سهره، سهرقزن]

ف: چنگله سهره.

ع: قَطَط، مُقْلَلُ الرَّاس.

چنگه برنی

[ك: چنگه برنی: پهنه له زهری گیر کردن بز سهر کهوتن.]

ف: چنگ گیر کردن.

ع: ...

چنین

ك: كه نشوه. [زین (ی میوه له دار).]

ف: چیدن، چنیندن. (میوه از درخت.)

ع: قَطَف، لَقَط، جَنِي، اِقْتِطَاف، التَّقَاط، اِجْتِنَاء.

چنین

ك: دورزان، برین. [دورینه (ی گیاه).]

ف: چیدن، بُریدن. (گیاه)

ع: جَر، اِحْتِشَاش.

چنین

ك: بژن. (برنج مه له ن. [بژاردن (وهك: بژاردنی برنج).])

ف: پاک کردن.

ع: تَغْلِيَة.

چنین

ك: دوررس کردن. [تەنن (وهك: چینی گزوهی).]

ف: بافتن. (جوراب مثلاً.)

ع: نَسَج.

چنین

[ك: نه خشاندن (ی تاج، کلار و...)]

ف: دوختن. (تاج، عرقچین و...)

ع: تَطْرِيْز، تَدْبِيْج، تَوَشِيَة.

چنین بان یهك

[ك: له سر یهك دانان، كه له كه کردن]

ف: روی هم چیدن، بالای هم گذاشتن.

ع: رَثَد، نَضَد، زَبَر، رَكَم، تَنصِيص.

چنین لای یهك

[ك: خسته پاز یهك، ريك خستن]

ف: پهلوی هم چیدن، لای هم گذاشتن.

ع: نَضَد، تَوَسِيْق، تَنسِيْق، تَرصِيْف.

چنینه وه

ك: گلپره بردن، گرد بردن. [هه لگرتنه، و کوژدنه وه.]

ف: گرد کردن، چپیره کردن، گروژه کردن،

برداشتن.

ع: قَرش.

چو

ك: چیر. [دار]

ف: چو، چوب، درود.

ع: خَشَب.

چوار

[ك: ژماره ی باش سی.]

ف: چهار، چار.

ع: اَرْبَعَة.

چوارناینه

[ك: چوارینه (جزره زیریه کی شهیه).]

ف: چهار آینه، جوشن. (نوعی است از

جوشن.)

ع: دَرِع، يَلْبَة.

چواربا[ك: بای روزهدلات، بای روزنارا، بای شه‌مال، بای
باشور.]ف: چهار باد. (باد صبا، باد دبور، باد شمال، باد
جنوب)

ع: اَرَبْعَة، رِيّاح اَرَبْعَة.

چواربه‌نك: قورسی. [کورسی: میزکی تاییت سوو که زستانان
ناگریان ده‌خسته ژیری و به ده‌ریدا دنوستن.]
ف: چهاربند، کُرسی.

ع: کُرسی.

وینه: کُرسی

چواربه‌ن - رویاعی**چواربا**

ك: چاروا، مالات. [چوارین، ناژهل]

ف: چهارپا، چارپا، سَئور، اُستور.

ع: مال، نَعَم، ماشیة، دَوَاب.

چوارپاچکه

[ك: هدر شتیکی چوار پیچکه، واک: کورسی و میز و...]

ف: چهارپایه، چهاربند.

ع: قَوَانِم، اَرَبْعَة قَوَانِم.

چوارپالوو

ك: شه‌شیرالوو. [شه‌شیروو، خشتهك]

ف: چهار پهلوو، شش پهلوو.

ع: مُرَبَّع، مُكَعَّب، مُجَسَّم.

وینه

چوارپالوو

[ك: بدردی ریکریکی بدنایی.]

ف: چهار پهلوو. (سنگ چهار پهلوی بنایی)

ع: رَضَم، رَضْمَة، رَضَام، رَضَامَات.

چوارپایه

[ك: میزی چواریچکه.]

ف: چهارپایه، چارپایه.

ع: مُشَجَّب، مَشَجَر، مَرْفَع.
وینه**چوار پهل چهرنگ**

[ك: دهست و پی سی (دهسپ)]

ف: چهار پا سفید. (اسپ)

ع: مُجَبَّب، مُحَجَّل.

چوار پهل قهوی

ك: که‌توکولوت، زهلام. [زه‌بلاح (مروث یا ناژهل).]

ف: گُنده، کُلفت، چهارشانه، کلفت آفرینش.
(انسان یا حیوان)

ع: رَبِيع، رَبِيعَة، حَبْرَاب. (غَلِيظُ الْأَنْوَاح)

چوارتاقی

ك: گومز سر گوز. [همیوانی گومزرداری سر قهبر.]

ف: گوراب، گورابه، ستودان، استودان، چارتاق،
چهارتاق.

ع: رَوَاق، اُسْطُوَان.

وینه: تاق

چوارچوار

[ك: چوار - کس یا شت - له دوی چوار.]

ف: چهار چهار، چارتاچارتا.

ع: رُبَاع.

چوار چوار

ك: شانزه. [چوار که‌پهت چوار، ۴ × ۴]

ف: چهار چهار، چار چار، چار بار چار.
(شانزده)

ع: اَرَبْعَة اَرَبِيع.

چوارچهقلك: چوارهم‌نگوله. [ده‌فری چوار ده‌سکه. هدروها نیدی‌زمه
له ده‌وسان بوون و بی‌هیزی.]

ف: چهارپا، چهاردست و پا.

ع: أَرْبَعَةٌ قَوَائِمٌ، تَبْرُكُ عَلَى الْأَرْبَعِ.

چوارچینه

ل: سکف. [نمر چوار داری که شتیکیان له خو گرتسره.

(وهك: چوارچینهی دهرگا یا ناوینه.)]

ف: بَلَدٌ، بَلَدٌ، بَلَدٌ، دَرْيَاسٌ، سَفْتٌ، چَهار چوبه.

ع: اِطَارٌ، بَرَوَازٌ، حِثَارٌ، كِفَافٌ. (اِطَارُ الدَّرْبِ، اِطَارُ الْمَرْأَةِ)

وینه—په نهمره/ وینهی دری همیه.

چوارخرت

ل: پهخته. [بزن یا مېړی چوار سالد.]

ف: بَخْتَه. (بُز یا گوسفند چوار ساله)

ع: جَذَعٌ، مُرَبَّعٌ.

چوار روښ

ل: چوار دیوار. [چوار لای که عبه: روښی یه مانی، شامی، عیراتی، حه جهرولنه سوه.]

ف: چَهار دیوار، چَهارسو.

ع: أَرْكَانُ أَرْبَعَةٍ.

چوارریان—چوارپیکان

چوارپیکان

ل: چوارریان. [پتگی دور پتگی یه کترب.]

ف: چَهار راه، چَهار راهه.

ع: مَفْرَقٌ، مُلتَقَى الطَّرِيقَيْنِ.

چوارزبه

ل: چوارقه مچ. [تاشینی ریش و سیمیل و نه برز و برزنگ] بز نه تک کردن.]

ف: ذَكٌ، ذَغٌ. (چَهار ضرب: ریش، ابرو، سبیل، مژه. «دک زده» یا «چَهار ضرب» زده یعنی: هر

چَهار را تراشیده باشد.)

ع: أَشْعَارُ أَرْبَعَةٍ. حَلَقُ الْأَرْبَعِ.

چوار زه به—چوار زربه

چوار سرشت

[ل: چوار سرشته که: نار، ناگر، خاك، با.]

ف: کیا، کیان.

ع: طَبَائِعُ أَرْبَعَةٍ.

چوارسو

ل: چوار گوزر. [نمر تاقی که مورتوره ته نیتوان چوار تاریکه

بازاره.]

ف: چارسو، چهارسو. (تاقی که چَهار گذر از

آن جدا شود.)

ع: مُلتَقَى الْأَسْوَاقِ.

چوارسوچ

ل: ... چوار گوشه. [چوار کونج]

ف: چَهار کُنْج. چَهار گوشه.

ع: زَوَايا أَرْبَعَةٍ. ذُو أَرْبَعِ زَوَايا. مُرَبَّعٌ.

چوارشانه

ل: کولمېره، که تر کلفت. [زه لاج]

ف: چَهارشانه، چَهارخوبه، گنده، کت و کلفت.

ع: رِبْعٌ، رِبْعٌ، رِبْعَةٌ، مَرْبُوعٌ، وَراءَ. حَنْزَابٌ. (غَلِيظُ الْأَلْوَابِ)

چوار شه ش

[ل: چوار له شه ش.]

ف: چار شش، چَهار شش.

ع: أَرْبَعُ سِتَّةَ.

چوار شه مه

[ل: چوار شه م]

ف: چار شنبه، چَهار شنبه.

ع: أَرْبَعَاءُ

چوار نه سل

ل: چوار گا، چوار سا. [چوار وهرز]

ف: چَهار هنگام، گُشاد هنگامان.

ع: فُصُولُ أَرْبَعَةٍ.

چوارقولنی

[ل: قازان یا گولدانی چوار دسک.]

ف: چارگوشی. (دیگ یا گلدان که چَهار دسته

داشته باشد.)

ع: ذو اربع عُرُوات.

ویندی مہیہ.

چوار قہ مچ ← چوار زربہ

چوار گوزہر ← چوار سوو

چوار گوشہ

ک: چوار سوریج. [چوار کونج]

ف: چہار گوشہ، چہار کُنج.

ع: مُربّع، ذو اربع نَوایا.

چوار لا

ک: چوار لاثہ، دو بیاد. [بہنی چوار لو، بہنی دوو جار بادر او.]

ف: چہار لا، چہار تہا، چہار لای، چہار رشتہ،

دو بیاد.

ع: مُربّع، مربوع، ذو اربعۃ خیوط، ذو اربعۃ اَسلاک.

چوار لا

[ک: چوار تہرہف]

ف: چہار سو.

ع: جہات اربعہ.

چوار مہشقان

ک: چوار زرائی. [چوار مشقی: جوڑہ دانیش تیکہ.]

ف: چہار زانو.

ع: رَویعۃ، اُریعۃ، ثرُیع.

وینہ

چوار میخہ

[ک: ہدر چوار پدی مرڈ - بڑ نمونہ - بیہستہرہ بہ

چوار میخہرہ تا بہ هیچ لایہ کدا نہ جوڑیتہرہ.]

ف: چہار میخ، چار میخہ، (چہار دست و پای

انسان را مثلاً بہ چہار میخ ببندند کہ بہ هیچ

طرف تکان نخورد.)

ع: ...

چوار نال

ک: غار، تاو، چوارہ. [پرتار: غاردانی توند.]

ف: چہار نعل، تاخت، دو.

ع: خَب، خَبَب، کَرْدَخۃ، مَمَلَجۃ.

چوارہ ← چوار نال

چوار ہنکل

ک: چوار ہنکل. [چوار دہسکہ (وہک: چوار دہسکہی خینگہ

یا مہسکہ.)]

ف: چہار دست. (چہار دست خیک، یا مشک

مثلاً.)

ع: قَوائم.

چوار ہنکول ← چوار ہنکل

چوار ہنکولہ

[ک: نیدیرمہ لہ بیتیزی و دہسوسان یرون لہ کاردا.]

ف: چہار دست و پا. (کنایہ از عاجز شدن و

واماندن در کار است.)

ع: ثَبَر کُج.

چوار یہ کبیر

[ک: نمر کسی لہ چوار ہش یدک ہشی ہدرہ کہویت.

(بڑ نمونہ: لہ ہدریوومی زویدا.)]

ف: چہار یک بڑ.

ع: مُخَابِر، مَن لَہ الرُبع.

چوہ چو

ک: ہرانبہر. [وہک یدک، یدکسان]

ف: برابر، یکی بودن، مانند ہم.

ع: مُساوی، مُطابِق، طابِق النُّعلِ، بِالنُّعلِ.

چوڻی

ک: ہد پیر کی، ہد پیرین. [دیلان (سمای بہ کومہن، کہ

چہند کس پتکہرہ بہ شیوہ کی باز نہیی یا کہرانہیی

دہستی یدکتر دہگرن و ہد پیرین.)]

ف: پَنزہ، پنچہ، چوپی، (وقص اجتماعی، کہ

چند نفر با ہم بہ شکل دایرہ یا نیم دایرہ

دست ہمدیگر را گرفتہ می رقصند.)

ع: زفن، فَنَزَج، فَرْتَج، رَقَص، دَعَكَسَة.

چوتورمه

ك: تهرهه. [كارهات]

ف: آسيب، موژه.

ع: حادثه، صَدْمَة، نَائِبَة، نازلة.

چوخور

ك: چم، روخانه. [رربار]

ف: رود، زوغ، رودخانه.

ع: والدي، نهر، مَنَهر.

چوخه

[ك: چوخه]

ف: چوخا، جُولَخ.

ع: چوخه، جولق.

ويته < ۲ >

چوپ

ك: چهرمگي. (چوپ شير). [سيپاي]

ف: سفيدى. (ونگ شير)

ع: قُمَرَة، بِيَاض.

چوپ

ك: واريژ. (چوپي داوه). [رهلام]

ف: پاسخ.

ع: جَوَاب.

چوپ

ك: رنه. (چوپ كردن) [ئيگيرون (ليني يونون)]

ف: بَند. (بَند كردن، بَند شدن)

ع: أَخَذ، جَر.

چوپ

ك: قوم، تك، توژ، نهخت، كهه، چك، ريزه، چورتك.

[دلپ. نهختان]

ف: چك، تك، ريز، شُر، شُرتك.

ع: جُرْعَة، دُفْعَة، حُسُوءَة، قُدْمَة، غُمْجَة، غُمْجَة، نَغْبَة، شَرْبَة، قَطْرَة، بَرَض، دُف، دُفاف، شُفَافَة.

چوپ

[ك: تَنُوك] (چوپي لي پري. ناوچوپي كرد.)

ف: شُر.

ع: رَشْحَة، قَطْرَة، وَشَلَة، تَرَشْح، تَقَطُر.

چوپ ← شَهَق [(شه يكي گوزانيه.)] (گوزاني است.)

چوپ ← قهرقاوون

چورت

ك: پينه كي، ونهوز. [خه و برده وه]

ف: چُرت، پيئكي، ناو، ناويدن.

ع: سِنَة، سُبَات، نُعَاس، نُكَاس، نُوَاد، نُود، نُودَان،

وَسَن، غُفُوءَة، هَوَجَل.

چورت

ك: چورتكه. [چورت (نامرازي ژمي ره) اي جاران]

ف: چُرت، چرتكه. (چرتكه ي حساب)

ع: شُرط.

چورتانين

ك: ترازانين. [ترازاندين، چركاندن (وه): چرتاندين]

په له پستكه ي تنهنگ. []

ف: چُرتاندين، دركردن. (ماشه ي تفنگ را مثلاً

چرتاندين.)

ع: اِزْلاق، تَنْحِيَة.

چُورْلك ← چوپ (كهه)

چورتانين

ك: ترازيان. [ترازان، چركان]

ف: چُرتيدين، دررفتدن.

ع: اِزْلاق، تَنْحِي.

چوپ كردن

ك: رنه كردن، به يونون. [ئيگيرون]

ف: بَندشدن، بَندكردن، نيزه بَند كردن.

ع: أَخَذ، جَر.

چوپ

[ك: چهره س]

ف: لُب چۆرە، لُب چۆرا.

ع: لَمَاط، لَمَاق، لُمَجَة، عُقْبَة. اِلْتِمَاط.

چۆرە

ك: شۆرە. [دەنگى رۇئى ئاۋ.]

ف: شۆرە، شُرە، شُرەيدىن. (صدای شرشر آب)

ع: اِنْصِيبَاب.

چۆرە چۆر

ك: شۆرە شۆر. [چۆر چۆر، چۆرە يۇز]

ف: شُر شُر، شُرەيدىن.

ع: تَصَيَّب، وَشَلان.

چۆرۈ

ك: تىكى، تىزۈ، چىكى، كەمى، رىزەيسى. [تەنۈكىك، تىزۈ قالىك]

ف: شۇرى، تىكى، چىكى، كەمى، رىزى.

ع: جُرْعَة، شُرْية، غُرْفَة، نَفْبَة، قَطْرَة.

چۆرىان

ك: تىكان، [تكان، چكان، پالئىران]

ف: شۇرىدىن، چىكىدىن، سوداپ، پالىدىن،

پالان شىدىن، آب چكان.

ع: وَشَل، تَصَيَّب، تَقَطُر.

چۆش

ك: ورش!، ورش! [هوش! (فرمانه بۆ راوستانى كەر، به

پىنچەوانەى «چش» رە.]

ف: چش!، وش! (امر به ايستاندن الاغ، برخلاف

«چش».)

ع: ...

چۆق

[ك: مژ (مژدان لى نىرگەلە).]

ف: ئىك. (نفسى كە بە قلىيان مى زىندىن.)

ع: نَشَق، نَشَق، نَشَق، اِسْتِنَشَق.

چۆقان

[ك: لەرزىدىن، دانە چۆتە پىكرىدىن] (ياۋ ئەيچىرقىنى).

ف: چىكاندىن، ژىكاندىن.

ع: صَلَق، نَقَض، اِرْعَاد، اِكْرَاز.

چۆتە

ك: كزە. [سورتانە، كزانە]

ف: سوزش.

ع: حُرْقَة، اِلْتِهَاب.

چۆتە

[ك: دانە چۆتە (تەقەتەقنى ددان بە ھۆى سەرما يا لەرزىتارە).]

ف: چىك چىك، ژىك ژىك، ژىغ ژىغ، (صدای به هم

خوردن دىدىن از سرما يا از تب و لرز).

ع: رَعْدَة، نَفْضَة، كُرَاز، صَلَقَة. (صَرير، صَرير)

چۆتەقەدىل

ك: كزەقەل. كوركيان، كۆلەقەل. [نەپەقە تاسە.]

ف: سوزش. دل. درخوش، شادخواست.

ع: حُرْقَة اَلْقَب. اِشْتِياق.

چۆتەقەدىيان ← چۆتە [امانەى دوروم.] (بە معنى اخير

«چۆتە» است.)

چۆتىن

[ك: كەۋتەنە دانە چۆتە، تەقەتەق كەردنى ددان.]

ف: چىكىدىن، ژىكىدىن.

ع: تَصَلَق، اِرْتِعَاد، اِنْتِفَاض، اِكْتِرَاز.

چۆك

ك: زىرانى، وژىگ. [ئەۋزۇ]

ف: چىك، چۆك، زانو.

ع: رُكْبَة.

چۆكەدان

ك: سەردەن. [لەسەر ئەۋزۇ دانىشتىن.]

ف: چىك، چۆك، چىكەدان، زانوۋادىن، بە

زانوۋىشتىن.

ع: جُلُو، تَجَاش، قُفوف، حَلَب، اِكْتِيَام، تَحَفَن.

ۋىتە

چوکلہ

ل: چیکلہ. [چیلکہ]

ف: دروک، دسوک، خلاشه.

ع: سُجُور، هُشیم.

چوکلہ خیک

ل: پُژگ، پُشک. [نور چیلکہ بے خیکه ی پی پینه ده کن.]

ف: چوبُک، چوبُک خیک.

ع: زاجِل، اُسکویه.

وینہ <۲>

چوکلہ شکین

ل: خومه شیتونه، بشیتونه یی. [دورزمان، ناژاره چی]

ف: هاله، چُغُل، سخن چین، دوبرهم زن.

ع: هَمَاز، نَمال، نَمَام، نامل، دبیوب، مُفَتَن، مُفسد.

چوکلہ شکینی

ل: خوم شیتوانن، بشیتونه یی. [فیتنه یی، دورزمانی]

ف: هالگی، چُغُل، سخن چین، دوبرهم زنی.

ع: هَمَز، هَمَازَة، نَمَل، اِنَمال، نَمیلة، نَمیعة، نَزغ،

اِفساد، ثَفَتین، اِثایة. سِعیایة.

چوکلہ نه ماکو

ل: دمار. [ره گی تورتن]

ف: دمار، چوبه.

ع: عَصَبُ الثَّغ، عُرُوقُ الثَّغ.

چوکلہ ی قولاب

ل: خه مازه، چوکلہ ی ماسیگی. [چیلکہ ی قولابی

ماسی گرتن.]

ف: غَمَازک. (چوبک قلاب ماهی گیری)

ع: ...

وینہ

چوکلہ هلدان

[ل: دانیشتن له سر یه که نه ژنو (و بهر زکرنه ده ی

نه ژنوکه ی تر.)]

ف: زانو بلند کردن، زانو. (یک زانو بلند کردن)

ع: تَتُّلی، تَتُّلی الرُکبة.

وینہ

چوکلہ هلدان

ل: جنچکان، جنچکان. [چیچکان (بهر زکرنه ده ی هه ردو

نه ژنو و له سر پی دانیشتن.)]

ف: جُنْباتمه، زانوا فراشتن. (هر دو زانو

افراشتن و بر پا نشستن.)

ع: قُرُفُصاء، قُرُفُصی، قَعْفُز، اِقْعِنْفان، اِحْتِباء،

اِحْتِفاء، اِقعاء.

چوکلہ که ← مه لیچک (اوشه ده کی کرماجیه.) [کرماجی است.]

چول

ل: بیابان. [بیابان، سارا (زه ی خالی له مروث.)]

ف: کَویر، گَویر، هامون، بیابان، چول. (زمین

خالی از مردم.)

ع: قَر، قَارَة، مَقَارَة، وَحْش، صَحراء، تِهَاء، بیداء.

چول

ل: تاراق. [خالی (خانوری خالی.)]

ف: تهی. (خانه ی خالی.)

ع: خالی، خاوی، خافق، غامِر، بائِر، مُخْلِی، خالی

السَّكَّة.

چولای بو

ل: چول نه ی؟ [کرو ده ییت؟]

ف: چه جور شد؟، چه جور می شود؟

ع: کَیف؟، کَیف یَکُون؟

چولچر

ل: بر پَژگه. [لاری]

ف: بی راهه، بیابان رو.

ع: تَعَسُف.

چولچر

[ل: گوزانیه کی به ناربانگ و تاییه تی بیابانه که

هارواتای فارسی و عربی نیه.)]

ف: آوازی است معروف مخصوص بیابان

مرادف فارسی و عربی ندارد.

چولسك

ك: چلوسك، كوتره، چلاسك. [داری نیرو سورتاری گره ار.]

ف: سغده، آسغده، نیمسوز، نیمسوخته.

ع: جذوة، قَبَس، وَقُود، مِسْعَار.

چولوهول

ك: خوتوخوالا. [بی تارهدانی (خالیههوالی).]

ف: تهی و تهك. (خالی و خوله)

ع: خالی، فارغ، خالی السكنة.

چوله چرا

ك: سوله چرا، چوكله چرا، شهو چرا. [القى درخت - واك:

داربه پوو - كه به پشتی ته شوئ واك سیواك دهیكوتن و سو

راو - واك: راره كهر - له چیا و دهشتا هد لیده گریستن.]

ف: شوله چراغ، هاله چراغ. (شاخه ی درخت

بلوط را مثلا با پشت تیشه مانند مسواك

می كوبند و برای شكار كبك مثلاً در كوه و

بیابان روشن می کنند.)

ع: قُبَار، عَشْوَة.

وینه

چولی

[ك: گه لای میو یا كاهو كه به «با»ی دهست كونی

ده كهن و واك ده مانچه دهنگی لیوه دیت.]

ف: چولی، (برگ مو، یا برگ كاهو را با باد

دست سوراخ می كنند كه مانند تپانچه صدا

می دهد.)

ع: قَقَع، تَفْقِيع.

وینه

چون

ك: واك، وینه، جوز، جفت. [چه شن، هارتا]

ف: چون، مانند.

ع: شَبِه، شَبِیه، مِثْل، مَثِیل، نَطِیر، عَدِیل.

چون ← چونكه

چونكه

ك: چون. [چونكو، له بهر نهوه]

ف: چون، چونكه.

ع: اِنَّ، اِذَا، اِنَّ.

چونوور

ك: چنور (گیاهه کی به ناربانگه.)

ف: علفی است معروف.

ع: ...

چونه

[ك: چه رنده]

ف: چُنْدَر، چُغْنْدَر، چُغْنْدَر، چُغْنْدَر، شُونْدَر، شُونْدَر.

ع: سِلِق، شَمَنْدَر، شَمَنْدَر، شَمَنْدَر، شَمَنْدَر.

وینه

چونه بریانی

[ك: چه رنده ی لیترار.]

ف: لَبُو، لَبَلِبو، چُغْنْدَر پُخته.

ع: سِلِق، شُونْدَر، لَبُو.

چونه رهن

[ك: چه رنده ی شه كر.]

ف: چُغْنْدَر قند.

ع: شُونْدَر، شَمَنْدَر، شَمَنْدَر، سِلِقُ السُّكَّر.

وینه

چونه ركه شك

[ك: چه رنده ر كه شك]

ف: لَبُو، چُغْنْدَر و كَشَك.

ع: لَبَلْبُو.

چوپ

ك: دروز، چاپ. [درو]

ف: دروغ. (چاپ و چوب)

ع: كَذِب، فَرِیة، كِذِب.

چوووز

چوز

ك: روین، شوون، [روشتن]

ف: رفتن، شدن.

ع: ذهاب.

چوز

ك: كه‌فهریژ. [سه‌رپیژ كردن (وهك: كه‌فهریژ كردنی

چیشته.)]

ف: ازسرو رفتن. (آش مثلاً.)

ع: قَرَح، اِزباد، ثَنَاط، ثَغَلِي.

چوز

ك: كردن. (له‌وه‌چی - له‌وه نه‌كا.) [ویچزون، هارشیترایی]

ف: ماندن. (به آن می‌ماند.)

ع: شَبَه، شَبَاهَة، اِشباه، مُشَابَهَة، مُمَاطَة، مُتُول.

چوون به‌یه‌كا - به‌یه‌كا چوون**چوون ناو ناو**

ك: [روچزون له‌ناردا.]

ف: رفتن توی آب.

ع: خَوْض.

چوونه‌یه‌ك

ك: [هاتنه‌ویه‌ك یه‌ك (بوژ بازدان.)]

ف: به‌هم رفتن. (برای جستن.)

ع: قَرَّ، اِنْقَبَاض، اِنْقِفَاش، اِكْلِزَاز، فَذْفَذَة.

چوونه‌یه‌ك

ك: ... مه‌لپینکیان. [لینک توند برون. هاتنه‌ویه‌ك]

ف: درهم رفتن. بسته شدن. برآمدن.

ع: عَجَر، رَتَق، قُلُوص، تَقْبُض، تَقْلُص، تَجْمَع.

تَشْتَج.

چوونه‌یه‌ك

ك: [كرژ برون (ی دار، کیسه، لاستیک ...)]

ف: بَلَغُشته شدن. (دام یا کیسه یا لاستیک

مثلاً.)

ع: قُلُوص، اِجْتِمَاع، تَجْمَع.

ك: چوزو، چه‌كه‌ره. [چه‌كه‌ره (پیاز، گیا یا په‌ری مریشك

كه تازه سهری هینایته دهر.)]

ف: نیش، تَنَزَه. (پیاز یا گیاه یا پر مرغ كه تازه

سر درآورده باشد.)

ع: شَطَا، بارِض، وَشَم، نَتَش، خَا مَة، فَرَح.

چوز

ك: [ریز (نهر سَی به‌رده‌ی ده‌كه‌ونه سهر یه‌ك هینل.

زاراویه‌كه له یاری «ریزین» دا.)]

ف: چوز، ریز. (واقع شدن سه ریگ در یک رج،

اصطلاح بازی «چوزان» است.)

ع: قَرَف.

وینه - چوزان

چوزان

ك: [ریزین: یاریه‌كه.]

ف: چوزان، ریزبازی، ریگ‌بازی.

ع: قَرَف، قَرَق.

وینه

چوزو

ك: [ههر به‌شیک‌ی روک كه پیر نه‌بویتت.]

ف: تَر، تَزَه. (هر چیز جوان از نباتات كه پیر

نشده باشد.)

ع: وَالْبَة، نَشِیْطَة، حَقْل.

چوزو - چوزو (چه‌كه‌ره)

چوزو به‌ونگه

ك: [پنگی نه‌پشکورتور.]

ف: چوزو به‌ونده، پونده‌ی تنزه. (پونده‌ی

نشکفته)

ع: شَطَا، الْفَوْدَنَج.

چوزو به‌یار

ك: [هارونی نلک.]

ف: خیارزه، خیار تازه، خیار نازک.

ع: شَمُور.

ج وخت؟

ك: چ گا؟ [چ كاتيك؟]

ف: چه گاه؟، چه هنگام؟

ع: ايان؟، مهيا؟، اي وقت؟

چوهر ← ژوړ [د شه به كې گوزاڼه.] [گوراني است.]

چه

[ك: نيشاندې كورته ناره، وځ: باخچه.]

ف: چه. (علامت تصغير است. باغچه، تربچه.)

ع: ي.

چه؟

[ك: چي؟]

ف: چه؟، ژش؟

ع: ما؟

چه نه وي؟

[ك: چي نه ييت؟]

ف: چه مي شود؟.

ع: ما يكون؟.

چه بوونې ← حقيقت

چېپ

[ك: بهرانه ري «راست».]

ف: چېپ. (ضد «راست»)

ع: يسار، يسره، ايسر، شمال، شيعال، شمال.

چېپ

ك: چېپله. [چېپك: دست به يكد كوتان]

ف: خُنېك، خُمك، دسْتَك، زنگ، شَقَق،

دست زدن.

ع: صلد، سَطع، صَدوة، صَفقة، ثَبُد، ضَرْبُ الكَف،

(تصفيع)، تصديقه.

چه پاله

ك: شه پاله، شه پلاخه، زيله. [زله]

ف: سيلي، چپات، تپانچه، توانچه، سله،

كشيده.

ع: لطم، لطح، كَفخ، ذَح، صَفعة، ضَفدة، رَطسة،

طبّاخه.

چه پاله

ك: چېپوله، ناردهس. [چېپوك (له پي دهست).]

ف: هُنك، كُنك. (كف دست)

ع: كَف، يَد.

چېپانن ← نه پانن

چه پلو

ك: تالان، بريښيزين. [رايووت]

ف: چېساو، چېو، چېساو، تاراج، تارات،

بچاپ بچاب.

ع: نُهَب، نُهَب، غَارة، مَغَار، اِغارة، اِسْتغارة.

چه پخون

ك: شه ونغون، شه ونغون. [هترش كردن له شهردا.]

ف: شَبخون، شَبخون، شَب تازی، شَب تاختن.

ع: شَبِيت.

چېپك

ك: چېپه، دسه، دسكه، چېپكه، قول. [بهسته، دهسته]

ف: دسسته، مُشتواره.

ع: قَبضة، قَصّة، خُصلة، حُرمة، قَصِبة، سَبِخة،

غَبط، عَمِيّة، جَزِيرة.

چېپ كوتانن

ك: چېپله كوتانن. [چېپله ليدان]

ف: خُنيددن، خُنېك زدن، خُمك زدن، دسْتَك زدن،

دست زدن، شَقَق زدن.

ع: صَفق، تصفيق، صَدو، تصديقه، تصفيق، ثَبُد،

ضَرْبُ الكَف.

چېپكه ← چېپك

چېپكه گڼم

ك: قول، دسكه. [بهسته ي گڼم، دهسته ي گڼم]

ف: بَسك، بَسدك، دسته ي گندم.

ع: قَبضة، حُرمة، شمال.

وینه

چپکن

[ل: توتیل]

ف: زه کند، زه گویه.

ع: ثَقَّ، سَرَب، دیماس.

وینده - توتیل

چپکرد

ل: چدرخ، ناسمان، گهره وون. [چپگهر، فلهك]

ف: چرخ، چپگرد، آسمان، روزگار، گردون.

ع: فَلَک، سَمَاء.

چپله

[ل: چوپه (کسیک که کار به دهستی چپ دهکات).]

ف: چپه. (کسی که با دست چپ کار کند.)

ع: أَعْسَر، (عسراء)

چپله ریزان

[ل: چپله لیدانی به کومهل.]

ف: خَنْبَک زدن، خَنْبَک زَنان. (کف زدن جمع)

ع: تَصَافَق، تَصْفِيق، تَبَلُّد، ضَرْبُ الْکُفوف.

چپوراس

ل: چهلپا. [خاج]

ف: چلیپا، چپ و راست.

ع: صَکِیْبِي، صَکِیْبَا.

چپوراس

[ل: برینی دست و پی به پیچدرانه یی کتره.]

ف: چپ و راست. (بریدن دست و پا بر خلاف.)

ع: أَلْقَطْعُ مِنْ خِلَاف.

چپوراس - دؤمره کی

چپوک

[ل: به لهپی دست له سر دان.]

ف: بام، توسری. (با کف دست توی سر کسی

بزندند.)

ع: کَفَّ، مَكَ، صَعَف، قَصَع، رِبَسَة، صَفَع.

چپوکان

ل: چالاخی. [هاروهاچی کردنی نه سپ.]

ف: چالاخی، هرزگی. (هرزگی کردن اسپ)

ع: جَلَاة.

چپوکسه ری

[ل: به لهپی دست له سر دان.]

ف: توسری. (با کف دست.)

ع: رِبَس، قَصَع، لَدَم، لَفَح.

چپوله

ل: پد نوله، پد نجه. [چدجه]

ف: چچ، پنجه، دست.

ع: کَفَّ، يَد، قُنْب.

چپه

ل: چدپک، چپکه، دهسه، بدسه. [دهسکه]

ف: دسته، بسته، مُشتواره.

ع: قَبْضَة، حَزْمَة، قَصِيْبَة، عَمِيْثَة، سَبِيْخَة، خُصْلَة،

قَصَّة، غِبْط.

چمپه

[ل: سدری «پاشبن» که مده کی نه سپی پی

ده بسته ده.]

ف: مُچِی. (سر پاشبنند که به مچ اسپ بندند.)

ع: رُساغ.

چمپه - لوزه

[چمپه جاج - ساتوور] (رشته کی کرماجیه.) [کرماجی است.]

چمپهر

ل: هه سار. [دیوار له شور و وشکه گیا ره ک: ته یمان.]

ف: چپهر، تواره. (دیواری که از چوب و علف

سازند مانند «ته یمان».)

ع: غَرِيش، حِبَاک.

وینده (۲)

چمپهر

ل: پوتس، پوتسه. [پوتسه چی، نامه بهر]

ف: چاپار، پیک، آلاخ، آسکدار، پُست، پوسته،

ل: پاك نه كړياك. [ناپوخت، نه بژيردراو (وهك: گهغی پاك

نه كراو.)]

ف: آفنده، ناپاك، ناويزه، دغلدار. (گندم مثلاً.)

ع: غليټ، خليط.

چەپەل برون

[ك: پيس برون]

ف: آلوده شدن. پلشت شدن.

ع: تَلَطُّح، تَخَبُّث.

چەپەلکار

ل: به دکار، گنده کار. [خراپه کار]

ف: بدکار، گنده کار.

ع: خائن، خبيث، عتريف.

چەپەلی

[ك: پيسی، ناپاکي]

ف: چپلی، پچلی، پليدي، پلشتی، قزاکي،

وژنی، چرک.

ع: قذارة، كُثافة، خبائث، رجس، نجس، قذر، قذع.

وَسَخ.

چەپەلی

ل: گود. [پيسایي (له پاش و پيشی مروهه.)]

ف: گه، پاچايه، وژن، پليدي، پلشتی. (بول و

غائط)

ع: جعر، قذر، نجو، غائط، مدفوع، نجس، نجاسة.

چەپەوانه

ل: وارو، چهراشه. [پنچهوانه]

ف: باژگونه، واژگونه، وارون، وارونه، رخش،

بازگونه، باشگونه.

ع: معكوس.

چەپي

ل: چهپهوانه، وارو. (زيددي «راسی».) [پنچهوانه]

ف: چپي، وارو، وارون، وارونه، رخش. (ضد

پوسته چي، راه نورد، نامه يز.

ع: بريد، قاصد، ساعي، فيج، سكي.

چەپەرەن

ل: سينه بن. [ملپچ]

ف: باژرند، باژرنگ، سينه بند، شال گردن.

ع: لَمِيْبَة، تَلِيْب، مِشَلَة.

وَيَنَة

چەپەر خانه

ل: پرته خانه. [پوسته خانه]

ف: چاپار خانه، پيک خانه، پُست خانه،

پوسته خانه.

ع: مَرَكُزُ الْبَرِيْد.

چەپەل

ل: گهن، بهد، خراو. [خراپ (خراپه)]

ف: بد، گند، پلشت، پليد. (کار بد)

ع: قَبِيح، شَنِيع، فُطِيح، سَيِّئ.

چەپەل

ل: چلكن. [پيس]

ف: چپل، پچل، دژن، پليد، ژيز، فزه، قزاک،

قزگند، چرکن.

ع: قذر، وَسَخ، رَجَس، نَجَس، دَنَس، دَن، كَثِيْف،

خَبِيْث، قَشِب، مُسْتَقْدَر، حَرَام، نَكْبَة.

چەپەل

ل: بهد سرشت، گير، چهفت. [چەوت، نارەن]

ف: کچ، بدگوهر، بدسرشت.

ع: مِلَط، قَطْ، مَرِيْد، شَرِيْر، عَتَرِيْف، خَبِيْث، سَيِّئُ

الْقَلْب.

چەپەل

ل: گهنيگ. [گهنيو (وهك: هيلکي پيس.)]

ف: بَلْعَد، گنده، گنديده. (تخم مرغ مثلاً.)

ع: فاسِد، ضائع، مَذِي، مُنْعَر، مُفَرِّخ، مُفَرِّخ.

چەپەل

«راستی»

ع: یسرة، عكس.

چہی

[ك: جوزہ ہلپہر کیہ كہ.]

ف: چوپى، چپى. (نوعى از چوپى است.)

ع: زفن، دَعَكْسَة.

چہنال

ك: دروشاخه. [كوله كہى پيشہوى چادر كہ سمرہ كہى دور

لق بيت.]

ف: چتال. (ستون جلو خيمہ كہ سرش

دوشاخہ باشد.)

ع: دِعَامَة.

وینہ ← چادر، دوشاخہ

چہنر

[ك: سہیران]

ف: چتر، منجوق، آفتابگیر، آفتابگردان.

ع: شَمْسِيَّة، ظِلَّة، مِظْلَّة، عَالَة، سَعْنَة.

وینہ

چہنر

ك: بيكون. [لقہ دارى ہلپہر چادر]

ف: سر بُرِيدہ.

ع: غَرِيَسَة. مُشَدَّب.

چہنر کردن

[ك: ہلپہر چینی لقہرینی زیادہى درخت.]

ف: چتر کردن، پاچیدن. (شاخہ ہای زیادہى

درخت را بریدن)

ع: جَرَّ، شَدِيد.

چہنر کردن

ك: گٹر کردن. [خز فش کردن (وہك: چہتر ہلدانى

تار.)]

ف: چتر کردن، فیس کردن. (مانند طاووس

مثلاً.)

ع: تَنَفُّش، تَطَوُّس.

چہلفہ

ك: چہفہ. [دہمالی سہر.]

ف: چفہ.

ع: كَفِيَّة، كُوفِيَّة.

وینہ

چہلفہ و نمگان

[ك: دہمال و سہریتچی سہر]

ف: چفہ و اگال، چفہ و عقال.

ع: كَفِيَّة و عقال، كُوفِيَّة و عقال.

وینہ ← نمگان

چہنوون

ك: نامان، نارس، شہیتان. [تروش، نارہسہ]

ف: شہیتون، ہرماس، نادرست.

ع: مُتَقَلِّب، خَوَّان، شيطان.

چہنور

[ك: ہاری زیونی زیرہ دار.]

ف: چتور، چتورزی. (پول نقرہى زنجیرہ دار)

ع: قران، برہم.

چہنہ

ك: چہرہ، رازن، دز. [رنگر]

ف: زہزن، دزد.

ع: لَص، قاطع الطريق.

چہنہ

ك: قہر سوزان، دزگیر. [ژاندارمی چہرہ گر.]

ف: قہر سوران، دزدگیر.

ع: اَمْنِيَّة.

چہچ

ك: دہس، پہنہ، چہچلہ. [چہچہ (لہی دہست.)]

ف: چچ، دست. (كف دست)

ع: يَد، كَف.

چہچلہ

[ك: بچوك كراوى «چهج».]

ف: مصفّر «چهج» است.

چه خماخ

ك: نه ستي. [سته، ستي، چه خماخ]

ف: چخماخ، چخماق، چقمساق، فروزینه،

آتش پُرك، آتش زنه.

ع: زُند، قَداح، قَداحه، مِقْداح.

وینه

چه خماخ

ك: ماشه. (چه خماخ تفهنگ.) [په له پیته کی چه کی گرم.]

ف: چخماخ، ماشه.

ع: كَلْبَة.

وینه - تفهنگ <۲>

چه خماخه

ك: برووسكه. [تریقه]

ف: بیر، دَرخَش، آدَرخَش، آدَرخَش، سَیَنجَر،

اَرْتَجَك.

ع: بَرَق، صَاعِقَة، سَلَنْق، اِثْلَاق، لَمَعَان.

چه را

ك: له رې. چه رین. [له رې گه. له رې رین]

ف: چَرا، چَراگاه، چَریدن.

ع: رَعِي، رَتَع، مَرَتَع، مَرَعِي.

چه راگا

ك: له رې، وِرت، یُورت. [له رې گه]

ف: چَرَس، چَرام، چَرامین، چَراخوَر، چَراخوار،

چَراگاه، یووت.

ع: مَرَعِي، مَرَتَع، مَرَعَة، حَمِي.

چه ران

ك: له رې ران. [تاوَهل برده دهشت بژ تائف خواردن.]

ف: چَراندن.

ع: رَعِي، رَتَع.

چه ربیان

[ك: زیایی، زیادی]

ف: چَشک، چَریدن، افزونی.

ع: فَضْل، تَفَضُّل.

چه رچی

ك: روتچی، روتسین. [روتکی]

ف: چَرجی، چَرجی، روغنجی.

ع: دَهَان، دَسَام.

چه رخ

ك: خول، گه ریان. [سورپ]

ف: چَرخ، چَرخه، گردیدن.

ع: دَوَر.

چه رخ

ك: ناسان، چه پگهرد، گهردوین. [نه له ك چه پگه پ]

ف: آسمان، چَرخ، گردون.

ع: فَلَک، سَمَاء.

چه رخ

ك: نه رابه. خرتهك. [عاربانه. پیچكه. تابه]

ف: چَرخ، گردون، گردونه، گرده، غَرده. غَلَتَك.

ع: بَکَرَة، عَجَل، عَرَبَة، عَرَبَانَة، عَرَادَة، اراده، دولاب،

فَلَکَة، فَلَکَة، غَلَطَة.

چه رخ

ك: پیچكه. [نامیر، مه کینه (وهك: نامیر گهلی دروین و

چنین و گوشتین و...)]

ف: چَرخ، دولابه. (انواع چرخ های خیاطی و

نساجی و عصاری و غیرها...)

ع: بَکَرَة، عَجَلَة، عِجَلَة، دولاب.**چه رخ**

ك: باله ران. [شاهین (بالنده کی راچی به ناریانگه.)]

ف: چَرخ، چَرخ، شاهین. (مرغی است شکاری

معروف.)

ع: صَقَر، صَقَر، قِطَام، رُجَج، شاهین.

وینه

چهرخائن

ك: گه پائن، خولدان، پینچدان، [سوردان، بادن]

ف: گرداندن، چرخاندن، پیچاندن.

ع: إدارة، لَوِي، حَرْف، صَرْف، عَطْف، بَرَم، اَزَم، جَدَل.

چهرخواردن

ك: چهرخیان، خول خواردن، [سورپانه ره]

ف: چرخیدن، چرخ خوردن.

ع: دَوَرَة، بَرَمَة، تَدَوُر، تَبَرَم.

چهرخ دهزنگ هه لک کردن

ك: پاره لکهر، دهزنگه لکهر، خویگل، [نامیری کلافه گر]

ف: چهره، چرخه، کلافه، کلابه.

ع: حَلَّالَه، دُولَاب.

وینته - پاره لکهر

چهرخ شیره چی

[ك: نامیری رَزَن گرتن]

ف: گراووش، چرخ روغنگیری.

ع: دُولَابُ الْفَصَّار.

چهرخ موونلوی

[ك: نامیری مویرتسی]

ف: چرخ موتابی.

ع: بَكْرَة، نَرَارَة.

چهرخه

ك: چهپکه، [توتیل]

ف: چرخه، زاغهی پیچ، راهزاغه.

ع: نَفَق.

چهرخه

ك: خول، گیتچه، [سور] برای «تهسه لسل» (.)

ف: چرخ، چرخه، (برادر تسلسل)

ع: دَوُر.

چهرخ هه وریشم

[ك: نامیری رستنی هه وریشم.]

ف: پروان، پرون، (چرخ ابریشم تابی)

ع: بَكْرَة.

چهرخی

ك: گرد، [خر]

ف: گرد، چرخ.

ع: مُدَوُر.

چهرخی

[ك: هدرشتیکی ساف و خرپراو (وهك: مسی خرپراو)]

ف: چرخ. (مس چرخ)

ع: تَدَویری.

چهرخیان

ك: گه ریان، خولسان، خولیانسه، چهرخ خواردن،

خول خواردن، [سورپانه ره]

ف: چرخیدن، گردیدن، چرخ خوردن.

ع: دَوَرَان، تَدَوُر، اِسْتِدَارَة، اِدَارَة، اِلْتَوَاء، اِنْحِرَاف،

اِنْعِطَاف، اِنْصِرَاف.

چهرده

ك: بام، تاله، رنگ، (سیاچهرده) [نامال، مه یلهو]

ف: چرده، چرته، فام، رنگ، (سیه فام)

ع: لَوْن. (يَضْرِبُ اِلَى السَّوَادِ).

چهرین

ك: بهنگ، بهرش، [حه شیشه]

ف: چرس، برش، بَنگ.

ع: حَشِيش، وَرَقُ الْخِيَال.

چهرم

ك: ... پوس، (خوشه کریاک) [پیتستی دهباخی کراو.]

ف: چرم، پوست.

ع: اَدِيم، جِلْد، سَبِت، صَرَم. (اِهَاب)

چهرمچی

۱- «دهور» و «تهسه لسل» دوو زاراودی زانستی فهلسفه

و کهلامه. (ر - ر)

ك: پیتس خوهشه کهر، چهرم خوهشه کهر. [دوباخچی]

ف: چرمچی، چرمگر، پوست پیرا.

ع: دباغ، صَرام.

چهرم خوهشه کرياک

[ك: پیتسی دباخی کرا]

ف: چرم پیراسته.

ع: سبت، اَدیم، جلد مَدبوغ.

چهرم خوهشه کهر ← چهرمچی

چهرم کونای چادر

[ك: چهرمی کونی ورك تولفه كه دهیدرون به خیره تدا]

ف: پَشیز، پَشیزه.

ع: عُروة.

چهرنگ

ك: سفی، سپی. [چهرمور]

ف: سفید، سپید، سپی، اسپید، خنگ، ساجی.

ع: اَبیض، اَمرة، اَقمر، اَلهَق، اَمهَق.

چهرمكه و بونون

ك: روشن مبرسون، ناشکرا برون. [رون برونه ره (رك:

ناشکرا بونی بابه تیک.)]

ف: سفید شدن، روشن شدن، آشکار شدن.

(مطلب مثلاً.)

ع: ظُهُور، وُضوح، تَبیین.

چهرمگی

[ك: سپیتی]

ف: سفیدی، سپیدی.

ع: بَياض، مُرهة، قَمرة، لُهقة، مُهقة.

چهرمگی بیخ ناخون

[ك: سپیتی کواندی بنی نینرک.]

ف: ملک. (سفیدی بن ناخن)

ع: ثور، کَدَب، وَبَش، وَبَش، مُدغة، مُنم، حِقَاب.

چهرمگی چلو

ك: چهرمینه ی چار. [سپینه ی چار]

ف: سفیدی چشم.

ع: مُقلة، شَحمة العین.

چهرمگی ناوچاو

ك: چهرمگی توئل، چهرمگی ناتوئل. [سپیتی نارچهران

(وړك: سپیتی ناوچای نه سپ.)]

ف: سفیدی پیشانی. (اسپ مثلاً.)

ع: غُرّة، غُرغة، شادِخة.

چهرمه سهری

[ك: تدمی کردن.]

ف: سَرُونش، توسری. شلاخ کاری، چوب کاری.

ع: تادیب، تَعزیر، حَد.

چهرمه لانه

[ك: سپی پست، سپیتی]

ف: سفیدی، سفید رنگ، سفید پوست.

ع: اَبیض، اَلهَق، مُلَهَق.

چهرمه له

ك: چهرمگ. [سپیکه له ((له «نیشانه ی بچورک

کرد نه رویه.)]

ف: سفید، سفیدک، سپیدک. ((له «علامت

تصغیر است.)

ع: اَبیض، بَیضه.

چهرمپه ← چهرمه له

چهرمینه

ك: چهرمگی. [شپینه (وړك: چهرمینه ی مینکه.)]

ف: سفیدی، سفید. (تخم مرغ مثلاً.)

ع: قَي قَي، آح، غَرَقِن، مُسَمِیت، مُسَمِیت، بَياض،

بَياضُ البَيض، زَلالُ البَيض.

چهرمینه

ك: کیره چهرمینه. [نه ندای نیرینه ی دهسگرد (که له

چهرم دوستی ده کن.)]

ف: چرمینه، چرمه، سَمَتَر، کیرکاشی. (که از

ع: اِذَاقَةٌ، اِطْعَامٌ، تَلْمِيزٌ.

چەشایی - زایقە

چەشت - چەشەخوهرە

چەشتن

ك: چەشین، چەشەکردن، مەزین، مەزەکردن. [تام کردن]

ف: چەشیدن، مەزیدن، مەزەکردن.

ع: ذَوْقٌ، مَزْرٌ، لَسْمٌ، قَطْمٌ، لَمْظٌ، زَلَجٌ، طَعْمٌ، تَذْوُوقٌ، تَمَرُّزٌ، تَلْسَمٌ، تَقْطُمٌ، تَلْمُظٌ، تَزْلُجٌ، تَطْعُمٌ، اِسْتِطْعَامٌ، ذَائِقَةٌ.

چەشكە

ك: چەشە، مەزە، مینالاک. [چێژە]

ف: چەشە، مەزە.

ع: ذَوْقٌ، مَزْرٌ، لَمْظٌ، لَسْمٌ، زَلَجٌ، قَطْمٌ، طَعْمٌ.

چەشمە

ك: چاوكە، سەرچاوكە. [سەرچاوە، كانی]

ف: چەشمە، ژەه، ژە، ژەاب، سەرچەشمە.

ع: عَيْنٌ، يَنْبُوعٌ.

چەشمە

ك: نابریز، ئاودەس، كەناراو، نیشنگا. (خەلا) [پیشار]

ف: آب‌ریز، آب‌دست، جایی، كنار آب.

ع: مَبَالٌ، مَبْرَزٌ، مَخْرَجٌ، مَذْهَبٌ، مَخْرَجَةٌ، مُسْتَرَاخٌ، بَيْتُ الْخَلَا.

چەشمە‌نار

ك: بەرجەهەن. (بەرچاوان) [دیمەن]

ف: چەشم‌انداز، دیدە‌گاه.

ع: مَنْظَرٌ، مَنْظَرَةٌ.

چەشن

ك: جەز، تەهر، نەواخت، ئاكار. [شێواز]

ف: جۆر، ئۆرد، مانەند. پام، فام، همرنگ،

هه‌نواخت.

ع: شَبَّهٌ، شَبَّيْهٌ، مِثْلٌ، مَثِيلٌ، طَبِيقٌ، وَفَقٌ، شَكْلٌ،

طَرَحٌ، ضَرْبٌ.

چەشنى

ك: تەرە، تەریقە. [تەرەقە]

ف: چاشنى، تەرەقە.

ع: صاروخة، طَرَقَةٌ.

چەشنى

ك: مەزە، تام. [چێژ]

ف: چاشنى، مەزە، خۆر.

ع: طَعْمٌ، لَذَّةٌ.

چەشنى

ك: مەزە. [ئەو تەرشەیی دەیکەنە نار چێشت.]

ف: چاشنى. (تەرشى توى آش)

ع: حُمُوضَةٌ.

چەشە

ك: مەزە، مینالاک، چەشكە. [چێژە (چەشتن - بو]

تاقى كەندەرى تام.])

ف: چەشە، مەزە. چەشش. (چەشیدن چىزى بىراى

امتحان)

ع: ذَوْقٌ، تَذْوُوقٌ.

چەشە

[ك: چەشتە (ئەو چێژەى كە بو نىچەرى دادەنن.])

ف: چەشتە، گەزك، (طعمە‌ای كە بىراى جانوران

مى‌اندازند.)

ع: طُعْمَةٌ، طَعْمٌ، مُدَقَّةٌ.

چەشەخوهرە

ك: چەشت. [نەچەرى چەشتە‌خوارە.])

ف: چەشت، چەشتە‌خوهرە، گەزك‌خوهرە. (جانورى

كە چەشتە‌خوهرە‌ باشد.)

ع: مُعَدَّقٌ.

چەشەخوهرە‌کردن

ك: چەشت‌کردن. [فەزە‌پەرە‌ كەردنى تەبىئى یا باز - بو نمونە -

بە هوى گياندارى بچووك یا بالتەدى مالىەره.])

ف: چىشتە خورەكردن. (شكار ياد دادن به تازی
يا باز مثلاً به وسيله‌ی جانور دستى يا مرغ
خانگى.)

ع: اضرار، تضرية، تكلیب.

چەفت

ك: گير، لار، چەفتياگ. [خوار، چەوت]

ف: چفت، چفت، چفت، چفته، چفته، چم،

چمیده، كج، كجیده، خم، خمیده.

ع: مُعَوَّج، مُعَوَّج، مُعَوَّج، مُنْحَنِي.

چەفته

ك: دارلوت. [داربەست]

ف: چفت، چفته، بَرَم، داربەست، چوب‌بندى،

موبندى.

ع: مَسْمُوك، مِسْمَاك، مَشْحَط، عَرِيْشَة، دَالِيَة.

چەفته

ك: دور، بوختان. [دەلەسە، دەلبەستە]

ف: چفته.

ع: بُهْتَان، لُهْمَة.

چەفته‌كەل

ك: چوارساله. [چەفته‌كەل گای چوار ساله كه كەلبه‌كانى

داچروويت.]

ف: چەهارساله. (گاو چەهار ساله كه دندان

انيابش پست شده باشد.)

ع: يَنْع، رِبَاع، رِبَاعِي.

چەفته‌وراسە

ك: قولاب، چەنگەك. [قولاب]

ف: چىنگىك.

ع: كُتَاب.

وینە—چەنگەك

چەفته‌وشېرە

ك: سەرنجە، توشا، وردەبەرون. [تېرپامان]

ف: نگاه، وارسى، تماشا. نگريستن، باريك‌بينى.

ع: دَقَّة، يَقْو، مَلاَحَظَة، نَظَّارَة، مَلاوَصَة، رُئُو.

چەفتياگ

ك: گيرياگ، لار. [چەماوه]

ف: چفتیده، چفتیده، چمیده، خمیده، كجیده.

ع: مُعَوَّج.

چەق

[ك: دەمار (ره‌گى سى).]

ف: پى. (رگ سفید)

ع: عَصَب.

چەق

ك: بن، بيخ. (چەق درگا مەسلەن.) [بنك. پان]

ف: پى، پىن، بيخ. دم، لا. (دم‌در، لای در مثلاً.)

ع: عراق.

چەق

ك: چەقسو، سەخت. [مرۆڤى سەرسەخت لە

مامەلەدا.]

ف: سخت، چانه زدن. (سخت معامله)

ع: ذرب، عَسَق، هَذَار، نَقَاف.

چەقالە

[ك: ميوه‌ی نه‌گە‌يشتور، وهك: ته‌يسى و لوخ.]

ف: چقاله، چقاله، چقاله، آخكوک. (ميوه‌ی

نارسیده از قبیل: زردآلو، شفتالو.)

ع: فُجَاجَة، فُج.

چەقال—کۆنە چنە

چەقالته

[ك: پىرى بەكەوتە.]

ف: كلتە. (پير فرتوت)

ع: جَحْمَرَش، حَيْرَبُون.

چەقائىن

[ك: تېرا کردن، پيا کردن]

ف: شخاندن، شخانیدن، شخاییدن، خلاندن،

خلانیدن، آژدن، سپوختن، فروکردن.

ع: غَزَن، رَزَن، نَخَز، وَخَز، اَبَر، اِنْشَاب.

چەقانه

[ك: چەقەنە: نەر دوو كانزا زەرەدە بچورەكەى كه سەماكەر

لە پەنەمى دەكا و دەیانته قىتت.

ف: چَغَانە، تال.

ع: صَحَنان، صَفَاقَتان، وَن، صَنْجان.

وینە

چەقانهژەن

ك: ... پلته قىن. [چەقەنە لىدەر، سەماكەر]

ف: يافَر، دست افشان.

ع: صَفَاق، رَقَاص.

چەقەقە

[ك: چەقەندەى ناش. (چەقەندەى ناسيار)

ف: لىلكە، لىكلىك، كَلَنَدە.

ع: ناعور، جُعجُعَة.

وینە «بۇلىان

چەقەقە

ك: كاسنى. [گىياھە كه گولنىكى شىنى ھەيدە.]

ف: كاسنى. (گل كبودى دارد.)

ع: مَنَدَباء.

چەقو

ك: بەنېر. [كارد]

ف: چاقو.

ع: سَكِين.

وینە

چەقەچەق

ك: چەقەسويى. [چەنەبازى، سەرسەخت برون لە

مامەلەدا.]

ف: چانەزەن، چونەزەن.

ع: تَشاح، قَرَاوُض، تَمَاكُوس، ذَرابَة، عَسَق.

چەقەسوو—چەق (سەخت)

چەقەل

ك: رەقەل، لەر. [لاواز، كەم گوشت.]

ف: لاغر.

ع: ضَعيف، نَحيف.

چەقەل

[ك: تۆك: گياندارىكه (تورك پىتى دەئىن: «چەقال».)]

ف: شُغال، شُغار، شُگال، شُگار، گال، توره، آھمَر.

(ترک «چقال» مى گویند.)

ع: وَغ، ابن آوي. (بىنت آوي)

وینە

چەقەل

ك: پاچكە، ھەنگۆز. (چوارچەقەل.) [پىنچكە، پايدە]

ف: پاچه. (چهارپاچه.)

ع: قَوام.

چەقەن

ك: سەخت. [رەلەن]

ف: سنگلاخ.

ع: حَرَّة، لُوب، حَجِر.

چەقىيان

ك: چورن. [چەقەن، تىراچورن]

ف: خَلش، شخا، شخیدن، خَلیدن.

ع: اغْتِراز، اِرْتِراز، نَشَب، كُشوب، اِنْتِشاب، تَنْشَب.

چەقىن

ك: چورن. [رۆچورن (چەقىنە نار قرى).]

ف: فروورفتن. (به گل فروورفتن)

ع: سَوخ، فَوخ، غَوص، خَوْص.

چەقىن—چەقىيان

چەك

ك: زىلە، شەقەزىلە، شەپالە، شەپلاخە. [زلله]

ف: سيلى، تپانچه، توانچه.

ع: لَطْمَة، رَطْسَة، طَبانجَة.

چەك

ك: ... داروبرد. [نامرازى شەپ.]

ف: گُدر، گُدرک، اوزار. (اوزار جنگ)

ع: سِلَاح، اَسْلِحَة، مُؤَسَّات، آتَة. (آلاتُ الحَرْب.)

چەك

ك: روت، قوت، روتەل، قوتەل، قوتە، چەكە. شپ.

[بۆيۈتسال. شپۆل (كەسك كە جلوبەرگە كەي دپارە).]

ف: لُخت، لوت، برهەنە. (كەسكى كە لباسش پارە
باشد.)

ع: عار، عُريان.

چەك

ك: ش، داپزىياگ. [شپە (جلوبەرگى دپارە).]

ف: لُترة، شر، پارە، كەنە. (لباسى كە پارە شەدە
باشد.)

ع: بالي، عَتِيق، رَدِيم، رَث، خَلَق، واهي، خَبَس،
سَمَل، هَدَمَل، هِم، هِرث، مُتَقَطَع، مُتَلَاشِي.

چەك

ك: مِشته، كوتك. [نامرازىكى ھەلاجى كەرنە (مِشتهى
ھەلاجى).]

ف: چَک، مِشته، فَلَخَم، فَلَخَم، فَلَخَم، فَلَخَم. (چَک
حلاجى)

ع: مِندَف، مِنبَض، مِدَق، كِريال، مِطَرَقَة.

چەك

ك: بمرات، نويشتە. [كاغەزى ھەوالەي پارە].

ف: چَک، نوشتە، رسيد.

ع: صَک، قَبَض، بَرَاة.

چەك

ك: پاژنە. (چەك و لوت). [پاژنو (پاژنەي كلاش).]

ف: پاشنە. (پاشنەي گيوە)

ع: عَقِب.

چەكانن

ك: مژين، چلپان. [مژين (مەمكە مژيني مندال).]

ف: چُكيدن، مَکيدن. (پاستان مَکيدن بچە)

ع: مَص، مَن، مَک، رَغَث، رَضِع، عَرَم، اِمْتِصَاص،

اِرْتِغَاث، اِرْتِصَاع، اِعْتِرَام، تَعَالُل.

چەكچن

[ك: چەك كەرن]

ف: چَک چين.

ع: خَلَعُ السِّلَاح.

چەكەمە

[ك: جزمە]

ف: چَکەمە.

ع: سِمَاة، جَزَمَة. (طُمَاقات)

وینە

چەكوپووش

ك: شپوپرە. [رودوپرەي مال].]

ف: لَک وِیک. (اسباب خانه)

ع: مُزْجَاة، بِضَاعَة.

چەكوش

[ك: چەكوچ]

ف: چَکُش، چَکُوج، چاکوچ، گَزِينە، کوپن،

کوپين، خايسک.

ع: مِطَرَقَة، مِطَرَاق، مِطَاس، مِدَق، مِقْمَعَة،

شاكوش

وینە

چەكوش مسگەرى

ك: گەزینە. [چەكوچى مزگەرى].]

ف: گَزِينە. (چَکُش مسگرى).

ع: مِطَاس.

وینە

چەك و كەوان

ك: مِشته و كەوان، كوتك و كەوان. [نامرازى ھەلاجى

كەرن].]

ف: چَک و کَمان، مِشته و کَمان.

ع: مِندَف، مِندَفَان. (اَلْمِنبِض وَ اَلْکِرِيَال)

وینەي ھەيە.

چەك و لووت

ك: پاژنە و نووك. [گىيە] [نەمسەر و نەمسەرى كىلاش].

ف: پاشنە و ئىك.

ع: اَلْعَقَبُ وَ الرَّاسُ.

چەكە

ك: توتە، روت، قوت، شرە. [بىرپوشاك، شېۋان]

ف: لىخت، برهەنە، پارە، شرە.

ع: عُريَان، بالي، خَلَق.

چەكە

ك: روھ. [دىۋى بەرچاۋى جلوبەرگ و ئىنە و... (بە ھەلە بە

ماناى «روھ» بە كار دەھىتەت، دەنە لە بەندەتدا بو
«ئاستەپ» دانراۋە.]

ف: روھ، ابرە. (بە غلظ بر «روھ» اطلاق مىشود

والا وضع آن برای آستر است.) آستەر، خُئە.

ع: ظَهَارَةٌ، بَطَانَةٌ، خِلَّة.

چەكەرە

ك: چۈرۈزە. [چەكەرە (دەنەزىلە و سەلەكەكان).]

ف: نىش، تۇزە. (حبوبات، پىيازها)

ع: شَطَا، وَشَم، بَارِض، نَقَش.

چەكەرەشكىن

ك: ھەلەرگەرانش. [ھەلگىرەنەردى تۈزى كۈلەكە يە

گەرچەك لە كاتى چەكەرە كۈندە بو بەھىزىۋىنى.]

ف: بىرگەرداندەن. (بىرگەرداندەن تەخم كدو يا گرچەك

ھىنگام نىش زەن آن كە قوھ پىدا كەند.)

ع: نَقَش، تَقْلِيْبُ الْبَارِض.

چەكەرەكىشان

ك: چۈرۈزە كىشان. [چەكەرە كۈرەن]

ف: تۇزە كىشىدەن، نىش زەن.

ع: بُرُوض، اِنْشِطَاء، اِنْفِلَاق، ظُهُورُ الشُّطَا.

چەكەرە

ك: بۈگەن. [بۈتى ناخوش (بۈتى نىسقان - بۈكۈرۈز - يە

چەرى لە كاتى سۈوتاندە.)]

ف: بۈگەندە. (بۈى استخوان يە چىرى كە

بىسۈزەندە.)

ع: ...

چەل

ك: دەس، نۈگە، چەلە، نۆۋە. [نۆبە (سەرەى يارى كۈرەن).]

ف: دەست. (نۆبە بازى.)

ع: نَوْبَةٌ، لُعْبَةٌ.

چەلە

ك: چەل، نۈگە، نۆزە، دەس. [نۆبە (سەرەى يارى).]

ف: دەست. (نۆبە بازى)

ع: نَوْبَةٌ، لُعْبَةٌ.

چەلىپا

ك: چەلىپاس. [خاچ]

ف: چىلىپا، چىپوراست.

ع: صَلِيبِي، صَلِيب.

رەنە

چەلتووك

ك: تۈكل، پۈس. (گەم مەسەلەن.) [تۈكل، پىست (رەك:

پىستى گەم).]

ف: پۈست گەندە. (مىثلە.)

ع: خِباء.

چەلتووك

ك: تۈكلەرنىچ، پۈسەرنىچ. [تۈكلەرنىچ.]

ف: پۈستەرنىچ.

ع: حُصَاةٌ، حُثَالَةٌ، (سَلْبُ الْأَرْضِ)

چەلتووك

[ك: بىرنىچ بە تۈكلەكە كەيدە.]

ف: شەلتووك، شالى. (بىرنىچى كە از پۈست

بىرنىمادە باشد.)

ع: رُزٌّ، أَرْضٌ، سَلْب. (سَلْبُ الْأَرْضِ)

چەلتووكجاڭ

ك: شالىگا. [مەرەزە]

ف: کالجا، گرنجار، شالی زار، شالی پایه،
شلتوک زار، برنج زار.

ع: مرّده.

چهلته

[ل: فیتنه بی] (چهلته وهشان).

ف: چغلی.

ع: تفتین، افساد.

چهلته هان

[ل: چله هانی] (کاتیک سهری یاری کردنی که سیک به
زور دهنده هندی وشه ناشیرینی سهرودار ده لیت هتا
سهره کدی پی بدنه وه.)

ف: دست خواهی. (هنگامی که دست کسی را
به زور ببرند پاره ای کلمات رکیک مُقفا را گوید
که دستش را بدهند.)

چله م

ل: چله مه، که لَمْ، که لَمْه، چه مر، چه مره. [که لهره
(وله: که لَمْه می گردنی گا.)]

ف: چنبر، چنبره، پُرگار. (چنبره ی گردن گاو
مثلاً.)

ع: طوق، دائره.

وینه

چله مه

[ل: چوله مه: نيسقانی نيوانی شان و مل.]

ف: چنبره، چنبره، چنّاغ، آخَر، آخور، آخورک.

ع: ترقوة، تریبه.

وینه

چله مه ← چله م

چله مه شکانی

[ل: چله مه شکینه: جوزه گرویکه.]

ف: چنّاغ بازی، چنّاغ شکستن.

ع: لعبُ الثریبة، کسرُ الثریبة. (مُتاریبه)

چله مه می گوریس

ل: چاکله. [نه لقه ی دارینی سهری قه یاسه.]

ف: تیلّا، وهنگ.

ع: قریس، زاجل.

وینه ی مهیه.

چهم

ل: چوخور، روخانه. [روبار]

ف: رود، زوغ، رودخانه.

ع: نهر، وادی.

چهم

ل: مانا. [چهمک]

ف: چم، آرش.

ع: معنی، مفاد، مصداق.

چهم

ل: خَم، [چهماره، چهمینه وه]

ف: چَم، خَم، چَمیدگی، خَمیدگی.

ع: انعطاف، اعوجاج، انحناء، تعقّف، میلان.

منعطّف، معوّج، عوّج، منحنی، متمايل، متعقّف.

عوّج.

چهم

ل: چار، دیده. [چاپ، ديه]

ف: چَم، چشم، چش، دیده.

ع: عین، بَصَر.

چهم

ل: خَم، کرم، جنگ، چه میاگ. [لار، چه ماره]

ف: کال، چنگ، چمچاخ، چمیده، خَمیده.

ع: منحنی، منعطّف، متعوّج، ملثوي.

مُتَمّائل.

چهمان

ل: نورچائن، خَم کردن. [خوار کرده وه، چه ماندن وه]

ف: چماندن، خماندن، کچ کردن، خَم کردن.

ع: عطف، حنو، حجن، قنح، عفش، تحنیه.

چهماننه وه ← چه مان

چەمەك

ك: قەررخە، قەراخ، كەنار. [لێوار]

ف: كئار، كران.

ع: حاشیة، حافة، حَرْف، طَرْف، سیف.

چەمەك

ك: گرزەر، مانا. [واتا]

ف: چم، آرش، گزەر.

ع: مَعْنِي، مَدْلُول، فَحْوِي، فَحْوَاء، مِعْرَاض، مِصْدَاق، مَغْزِي.

چەموچۆخۆر

ك: چم، رۆخانه. [رۆبار]

ف: رودخانه.

ع: وادي، نهر.

چەموخەم

ك: ناز، چم، [لەنجەلار]

ف: چم، چام، خرام، نان، چَمَوخَم، خَمَوچَم.

(چمیدن و خمیدن.)

ع: دِلَال، تَدْلَل.

چەمۆلە ← پووک (پووکاۆل) [دشیدی کی کرماپی.]

(کرماپی است.)

چەمووش

ك: چالاخ، ناراس. [لەقەهارێژ و گازگر (ولاخینك) كە مل

نادات بۆ بار كردن یا سوار بوون.]

ف: چموش، پشت نەدە. (آلاغی که برای بار یا

سوار پشت نهد.)

ع: شَمُوس.

چەمە

ك: كەمە. [چەماوەیی]

ف: چمیدگی، خمیدگی.

ع: عُقَّة.

وینە ← ئۆچان

چەمەدان

[ك: بارەل: جینگە، جلریدرگ تێنان.]

ف: چمەدان، چامەدان، جامەدان.

ع: عَمِيَّة، وَفْصَة، حَقِيبة، سَنْتَبَة.

وینە

چەمەر ← چەلەم

چەمەرە

ك: دایرە، دائیرە، ئەلە، ناخە. [کەمە، گەر]

ف: چننبرە، برهون، دولە.

ع: دائِرَة، دائِرَة، دَهْمَة، اِطَار.

چەمەرەخیار ← تروزی

چەمەری

[ك: دەمۆل لێدان بۆ لاواندنەوی مردوو.]

ف: چمری. (دهل عزا)

ع: كُوسُ الغَزاء.

چەمەن

ك: چیمەن. [میرگ]

ف: چمن، سبزهزار.

ع: مَرَج، مَخْضَرَة.

چەمەنتۆ

[ك: چیمەنتۆ، سیمان]

ف: سمنت.

ع: لاقوثة. (جِص، جِص)

چەمەك

ك: چەم، خەم، گێر، نووچیاگ. قاخ. [چەماوە، خوار]

ف: کال، چنگ، چمیده، خمیده، چمچاخ.

ع: مُنْحَنِي، مُنْعَطِف، مُلتَوِي، مُتَعَقِّف، مُعَوِّج، أَلَوِي،

أَعْقَف، أَعَوِّج.

چەمیانەو

ك: نووچیانەرە، گێریان، کۆمەر بوون. [داهاتنەرە،

نوشتانەرە]

ف: چمیدگی، خمیدگی، کالیدگی، خمیدن،

چمیدن، کالیدن، چنگ شدن.

ع: مَغ.

چەنى؟

ك: بۆچە؟ [بۆچى؟ (وشەيدكى گوزانيه.)]

ف: براى چە؟ چرا؟ (گورانى است.)

ع: لِمَ؟

چەنى

[ك: چەندە؟، ھىندىك]

ف: چىندى، چىند؟

ع: كَمْ؟، كَمْ؟، كَمْ؟، بَضْعاً، نَيْفًا، مِقْدَارًا.

چەواشە ← چەپەوانە

چەودان

ك: دىكە، [چاودار (گيايەكە لە گەم دەچىت و لە ئار پەتە

گەندا دەپوێت.)]

ف: چەودان. (عەلفى است شىبە بە گندەم در

گندەمزار سبز مى شود.)

ع: دَنَقَّة، زُؤَان، زُؤَان، دُوسَر، شَلِيم، سِنَف.

وینە

چەودەن

ك: مەفرەق، [كانزايەكە.]

ف: چەدن، آھن خام.

ع: مَفْرَغ.

چەوور

ك: روتارى. [رۆن تێوچوود]

ف: چەرب، سەغبە، روغن آگین.

ع: دَسِيم، مَدھون.

چەوور

ك: بالا. بالا، فرەتر، سەنگینتر. [زۆر لەسەرتەر، ئورستر]

ف: بېش، بېشيار، بېشتەر، سەنگینتر.

ع: كَثِير، أَرِيد، أَثْقَل.

چەووبوون

ك: پەو تليان. [تێو تلان (ئیدیومە.)]

ف: چەرب شدن، آلودە شدن، تر شدن. (کنایه

است.)

ع: تَلَطُّح.

چەوورچەلیک

ك: چەور، چەلرەك، چەلرەك. [چەلكنى روتارى]

ف: چەرب، چەركین.

ع: مَدھون، قَدَر، كَثِيف.

چەووشیرینی

[ك: مەرايى (ئیدیومە.)]

ف: چەرب و شیرینی. (کنایه است.)

ع: مُدَاهَنَة، مُلَايَمَة.

چەووشیرینی

[ك: مووروی خوشەریستكەر.]

ف: مەهرەى دوستی.

ع: صُدْحَة.

چەوونەرەم

ك: زوانباز. [زەمانلورس، ماستارکەر]

ف: چەربونەرم، چەرب زبەن، زبەن باز.

ع: مُدَاهِن، مُزَوَّر، مُتَمَلِّق.

چەورى

[ك: چەرايى]

ف: چەربى، چەربو، چەربش.

ع: وَدَّك، إِهَالَة، صُهَارَة، دُسُومَة.

چەوریدان

ك: روتەن، جینگەپەن. [دەفرى چەورى.]

ف: روغنەدان، جاي روغن.

ع: مَدھَنَة.

وینە

چەورىونەرەم

ك: گوشت و دروگ. [گوشتى زۆر چەور]

ف: شەلە، گوشت و دۇنبە.

ع: لَحْم وَ شَحْم.

چەھچەھە

ك: دنگ بولبول. [ناوازی بولبول.]

ف: چه چه، چه چه، غُلُفُل، آواز بُلْبُل، نوای بُلْبُل.

ع: غُرد. (صَوْتُ الْعُنْدَلِيْب)

چی

ك: گدر، وان. (دوساخچی، مسگر، دوساخوان) [باشگره

به مانای چاودیر یا خاوهن پیشه بوون.]

ف: چی، گر، بان.

ع: ...

چی

ك: چت. [شت (سورکه لهی «هەرچتی» یه.)]

ف: چی، چیز. (مخفف «هەرچتی».)

ع: شپه.

چی؟

ك: چه؟. [چ شتیك؟ (رشته یه کی کرماجیه.)]

ف: چه؟، ژش؟. (کرماجی است.)

ع: ما؟

چی؟ ← **بوچه**؟ [رشته یه کی هه ررمیه.] (اورامی است.)

چیا ← **کیف**

چیا مافی

ك: ناومردار. (مهرده نارق) [ناره قی ساری لهش به هوی لاوازیوه.]

ف: سَرْدَخُو، مُرده خُو. (عرق سردی که از

ضعف می آید.)

ع: ...

چیت

ك: پارچه. [قوماش]

ف: چیت، پارچه، قماش.

ع: تَسْبِیح، مَنَقَش، شَبِت.

چیچله مه چان

[ك: یاریه که که مندا لآن و کچان به پیچکانهوه

هه لده پرن و چه پله لیده دهن و هه ندی شت ده لَین.]

ف: آرغَشْتَنَك. (بازی ای است که بچه ها و دخترها چُنْباتمه می رقصند و کف می زنند و

چیزها می گویند.)

ع: رَقَصُ الْقُرْفُصِ.

چیچه ت

ك: ده ریاحی ورمی. [ناوی گولتیکه له نزیك شاری ورمی.]

ف: دریاچه ی ارومیه.

ع: بُحَيْرَةُ أَوْرمِيَّة.

چیچی

ك: چنچکان. [چیچکان]

ف: چنْباتمه.

ع: قُرْفُصَاء، قُرْفُصِ.

وینه ← چنچکان

چیتخ

[ك: پهره ی له قامیش دروست کراو.]

ف: چیغ، چغ، آلاچیغ.

ع: حَظِيرَه، حِطَار، حَبَاك.

وینه

چیر

ك: دَرس. (چیر و میتر) [هاوری، خوشه دیست]

ف: دوست، رایگان.

ع: حَیْن، حَبِيب.

چیر

ك: شیر، شیرگیر. [زال]

ف: چیر، چیره.

ع: غَالِب، مُسْتَوَلِي، جَسُور.

چیر

ك: تَیَر. [روانین به گوشه ی چار به هوی تورپه یه وه.]

ف: آغول، آلوس. (به گوشه ی چشم نگریستن

از خشم.)

ع: شَرَن، خَزَن، خُزْرَة، غِیظ.

چیر

ك: ریج. [چیره کردن] [دَدان دهرخستن له تورپیدا.]

ف: غورچه، ئهور.

ع: كُشَرَة، كُلوچ، كالج.

چیران

ك: جیقان. [جووكاندن (وهك: جیقاندنی كهر.)]

ف: جیق کشیدن. (كبك مثلاً.)

ع: رُقِيَة.

چیرومیر

ك: دۆس. [خوشه‌یست، هاروی]

ف: دوست، مهربان، رایگان.

ع: خَدَن، حَبِيب، ثَحَاب، ثَوَاد.

چیره

ك: ده‌مرچار. [رو، روخسار]

ف: چهره، چهر، رُخ، رُخسار، رو، روی، دیم.

ع: خَد، وَجَه، صُورَة.

چیره

ك: قهره‌ی، قهره‌بور. [بُزاردنه‌ره، هیتانه‌ره‌جی]

ف: چهره، داشاد، داشن، شیان.

ع: قَلَاقي، ثَدَارُك، جَبْران، جَبُور.

چیره

ك: چیر، شین، شیرگیر. [زال]

ع: غَالِب، مُسْتَوَلِي، غَلْبَة، اِسْتِیْلَاء.

چیره

ك: جیق. [جووکه (جیقَه کردنی كهر.)]

ف: جیق. (جیق کشیدن كبك.)

ع: رُقِيَة.

چیره‌بوون

ك: قهره‌ی‌بوون. [قهره‌بور کردنه‌ره، هیتانه‌ره‌جی]

ف: چهره‌شدن.

ع: ثَدَارُك، ثَلَاثِي، جَبْران.

چیره‌وکردن

ك: ریجهر کردن. [دَدان دهرخستن (وهك: دان چیر کردنه‌ره له

تورپیدا.)]

ف: ئهوریدن، غورچه‌کردن. (غورچه کردن

دندان از خشم مثلاً.)

ع: كَشَر، تَكَشَر، كِشَرَة، كُلوچ، كَلَاچ. خَز، شَز،

شوس. اِزراق.

چیره‌یی

[ك: په‌میی (ره‌نگی سووری كال.)]

ف: فور، چهره‌ای، پشت‌گُلی. (رنگ سرخ کم

رنگ.)

ع: شُرَة، وَرْدِي.

چیشته

[ك: خوارده‌منی لیتراو]

ف: وا، با، آبا، آبا، آش، شوربا.

ع: طَبِخ، طَبِیخ، مَرَق، حَسَاء.

چیشته‌خو‌شه

ك: تفاق. [داده‌رمان ر دانه‌وِله كه ده‌كرتته ناو چیشته.]

ف: اَوَزار، بُنْدشَن.

ع: تَابِل، ثَوَابِل، ثَبَارِيق، قَزَح.

چیشته‌كولین

ك: پوخت. [پیدا‌یستی چیشته لینان كه به‌شی یهك

چیشته بكات.]

ف: پُخت، بُختینه. (مقدار یک پخت لوازم

آش.)

ع: طَبِخ.

چیشته‌كولین - تفاق

چیکله

ك: چوكله. [چیلکه]

ف: نُسوك، دُرُوك، خَلَاشه.

ع: سُجُور، خُتَة، وَقْش، وَقْص، زَغَف.

چیل

لک: رهش به لک. [رهشیک که په لای سپی تیدایه (رهشی

خالای.)]

ف: سیاه و سفید. (سیاه خالدار.)

ع: آبرش.

وینه-مرمرشتی

چیلانگر

[لک: قلساز.]

ف: چیلانگر. (قفل ساز.)

ع: قفال.

چیلکه ← چیلکه

چیل

لک: چدف. (چدف و چیل) [خوار (چدف و چدیل)]

ف: کج، چفت، خم، چم، کچیده، خمیده،

چمیده، چفته، چفتیده.

ع: موعج، موعج، منحنی.

چیلگر

لک: پادار. [بهق (که وی را.)]

ف: خروشه، خروشه، خروشه، پادام. (کبک

دام)

ع: ملواح، رامج.

چیلگر

لک: کر که تن. [کاتی له سر هیلکه خدونی مریشک بو

جوجه له ده لپتان.]

ف: کرشدن. (هنگام خوابیدن مرغ بر تخم که

جوجه دربیارد.)

ع: رخم، وکن، حُبو، حُصنة.

چیلک

لک: سوخت. [ندغینه، نيزنگ]

ف: هیمه، هیزم، سوخت.

ع: خطب، حُصَب، حُصَب، هُرمی، اُجزل.

چیلکه وکردن

[لک: لهت لهت کردنی دار بو سوتاندن.]

ف: هیزم شکستن.

ع: شق، دُح.

چیم

لک: میترگ، چیمه. [چمه. من، میترگ (گیایه کی به نار بانگه

له گدم ده چیت. که له ده وروری جوگه و شونینی ناوداردا

سموز ده بیت و «تهخت/زوهینه» یی باخچه ی لی دروست

ده کن.]

ف: چیم، چمن، مرغ، فریز، پریز. (علفی است

شبیبه به گندم که در اطراف جوب و جاهای

آبدار به هم می رسد و متن باغچه ها از آن

می سازند.)

ع: مرغ، فریز.

چیمه ← چیم

چیمه نتو ← چه نه نتو

چین

لک: رزن، رهگ. [ریز، چینه (چینی دیوار).]

ف: چینه، زده، لاد، نسپه، نیسپه. (نیسپه ی

دیوار)

ع: صف، ساف، سافه، عرق، مرثیه.

چین

لک: چرج، لوج. [لوی به سر یه کدا هاتو.]

ف: چین، مان، آژنگ، شکن، شکنج.

ع: خن، غن، غُضن، ثنی.

چین پیشانی

لک: دژونگ. [لویجگه لی تهوین.]

ف: آژنگ، آژنگ. (کشک های پیشانی)

ع: سُر، سرار، آساریر.

چین ده موچاو

لک: لوج ته تله، لوج گوپ. [چرج و لویج ده موچاو به هوی

پریه ده.]

ف: آنجخ، آژنگ، آژنگ. (چین رخسار که از

پیری می آید.)

ع: غَضَن، غَضُون، قُطُوب.

چینکو

[ک: روکش، روکش]

ف: روکشیده، روکش.

ع: مُوَه، لُعَابِي.

چینه

ک: ... دان. [خاکوخل پشکینی مریشک بو دانه رتله

(دانه رتله چینه روی مریشک.)]

ف: چینه، (دانه چیدن مرغ)

ع: لُقَطَة، لُقَاطَة، لَقَط، تَلَقُّط، تَلَمُّس.

چینه

ک: پشت. [بده چه (زغیری بنده ماله.)]

ف: پشت، (رشته ی نسب)

ع: نَسَب، أَصْل، أَصُول.

چینی

[ک: ده خفور]

ف: چینی، فُغفور.

ع: صِينِي، صِينِيَّة.

چیتو

ک: چو. [دار]

ف: چو، چوب، دُرود.

ع: خَشَب، عُوْد.

چیتویه

ک: داریه س. [دالوت، چهفته، [داریه ست. قایه میتو]

ف: خَو، خَوَارَه، خَوَاوَه، بَرَم، وادیج، چفت،

جفت، چفته، جفته، چوب بست، چوب بندی.

ع: عَرِيش، عَرِيشَة، مِشْحَط، مَسْمُوك، مِسمَاك،

غَاطِيَة، دَالِيَة.

وینه

چیتویه

ک: داریه س. [داریه ند (وهک: داریه سی به نایی)]

ف: خَو، چوب بست، چوب بندی. (برای بنایی

مثلاً.)

ع: اسْقَالَة.

چیتوتاش

ک: دروگر. [دارتاش]

ف: دُرودگر، دروگر، چوب تاش، چوب تراش،

کَتَگر، کَتَکار.

ع: نَجَار.

چیتوجهله

ک: فریره. [نامرازیکی سزادانه (پنج داره که ده یغه نه

نیوان پدجه کانه وه و دزگه لی پی نازار ددهن هه تا دان به

راستیدا بنین.)]

ف: فریره، فرفرک، چوب جله، (پنج تیکه چوب

است که بین انگشتان گذارند و دزدان را با آن

اذیت کنند که راست مطالب را بگویند.)

ع: ضَاغُوْطَة، نَهَق.

چیتوده

ک: گالوک. [عهسا، داردس]

ف: وِسَه، غَباز، غَبازَه، غَباره، چوب دست،

دَسْتَگاله.

ع: عَصَا، مَحَجَن، قَضِيب، دَبُوس، مِجَار، مَتِیْخَة.

وینه

چیتوده م سگ

ک: دهمیه س. [دهمیتن، نو تهخته یه دهمی سگی پی

دهمیتن.]

ف: دهن بند، چوب دهن سگ.

ع: جَعَامَة، حُشَاكَة، شِجَار، حِجَام، شِیَام، صَرِیم،

شِحَاك.

چیتوسواک

ک: پیتل. [داریسواک:] نو داری نوژکهران وه کور فلچه

به دانیدا دهیتن.]

ف: پیلو. (چوب مسواک).

ع: اړاک.

چیتړه‌ته

[ک: داشهق (نمر داری شهل یا پس شکار دهینه نه

بنالیان.)]

ف: دستوار، دستواره، پوار، پواره. (چوبی که

کسان لنگ یا پا شکسته زیر بغل گیرند.)

ع: عُكَاز، عُكَازَة.

وینه

چیتوکاری

[ک: دارکاری: به دار لیدان.]

ف: چوب‌کاری.

ع: قَضِب، بَکَت، بَغَز، بَشَق، بَغَز.

چیتوکوت

ک: جه‌نجان: پي، جکوت. (بازار چیتوکوت، جواله‌که

چیتوکوته.) [فهره‌بالغ. دارمال. به وِزَر تیتخراو]

ف: پُر، جَنجال.

ع: مَمْلُو، مَتْرَاجِم، مَتْرَاكِم، مَتْنَعَش. اِزْدِحَام،

انتقاش.

چیتوکوت

ک: چیتوکاری. [دارکاری]

ف: چوب‌کاری، چوب‌کوب.

ع: بَکَت، بَغَز، بَشَق، ثَبِغ، قَضِب.

چیتو نهرشان‌نیا

[ک: دار خسته سرشان]

ف: چوب روی شانه گرفتن.

ع: تَتْبُج.

چیتوه‌نه‌قی

ک: گدیان. [پشکین، کزلبنره]

ف: گُنْجَاوِي.

ع: تَلْتِيش، تَلْحَص، تَحْقِيق.

چیتو هه‌لاچی

ک: تروژ هه‌لاچی، شنه‌شه. [شورلی هه‌لاچی]

ف: شنش.

ع: ...

وینه‌هه‌یه.

چیه

ک: پَژِه، کَلاره، که‌له، کیه. [لوتکه (دوندی کیر)]

ف: سبکاو، کَلَه، چکاد، چکاده، چکاه، جهاد.

(کله‌ی کوه.)

ع: قُلَّة، قُلَّة، قُمَّة، قُلَّة، قِلَالَة، شَعْفَة، ذُرْوَة، أَوْج،

فُوق، رَاس، سَرَاة.

چیه

ک: که‌له‌ک. [بهردی له‌سړ يک دانراو که له دوروه له

مروژ ده‌چیت.]

ف: تَوِيل، چیده.

ع: أَمْرَة، أَمَارَة، عِلَامَة، نَضِيد.

چیه؟

ک: چه‌س؟ [وشه‌ی پرسپاره (وشه‌یه‌کی کرماجیه).]

ف: چيست؟ (کرماجی است.)

ع: ماهو؟

ویننه کانی پیتی چ



چایی



چاله که



چاکله



چاره چه قیله



چادر



چناکه



چنار



چرامووشی



چرادان



چراخیا



چنگنه



چنگ مریم



چنگله



چنگال



چنگ



چوکه خیکه



چوک دان



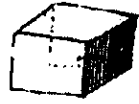
چوخه



چوار مەشقان



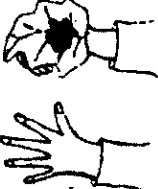
چوار یابه



چوار یالوو



چونه ر



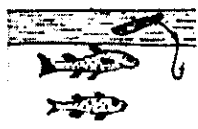
چولی



چوله چرا



چوک هەلدان



چوکه قولاپ



چه تر



چه پهریدن



چه پیر



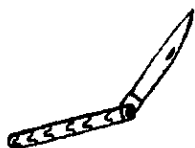
چه بکه گهنم



چووزان



چونه رلغن



چه قو



چه قل



چه طانه



چه رخ



چه خماخ



چه تنه



چه لمه



چه لم



چه لیا



چه گوش مسکری



چه گوش



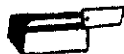
چه کمه



چیوبهس



چیخ



چه وریدان



چه ودان



چه نگه



چه مدان



چیوشه گه



چیودس



چیوچه له

ح

هاندان

ك: دهره دان، ناخله دان. [چوارده ور گرتن، نابلر وته]
ف: میان گرفتن.

ع: حَوْت، احاطة، حَوْم.
هاندانم

ك: دلارا، به خشنده (خوازه به.)
ف: بخشنده، حاتم. (مجاز است.)
ع: سَخِي، بَذال، حاتم.

هاجته

ك: نه ره به، بایس، گهره له. [نیاز، پیوستی]
ف: آیفِت، بایست، خواسته، خواستن.

ع: حاجة، احتیاج، نُزوم، سُؤال. مُسألة، مُطلَب.
هاجته - تَكا

هاجته - كه لوپهل

هاجته مان

ك: كه لوپهل، پیتاك. [تفاقی مان، پیدایستی مان]
ف: خَنور، كاچار، كاچال، مان، مانه، سپار.

ع: بُقات، مَناع، ماعون، جِهاز، اثاثیة.

هاجی

ك: زیارتكهری مالی خوا.

ف: حاجی.

ع: حاج، زائر بیت الله.

هاجی له قلعق

ك: له قلعق. [بالداریکی قاچ و دهنوك درژه].
ف: بِلارِج، لكلك.

ع: لَقَق.

وینه

هاچه

ك: فلیقان، شاخه. (دروحاچه) [لق]
ف: شاخه.

ع: شُعْبَة، ساق.

هادیس

ك: تازه، داهاتگ، تازه داهاتگ، تازه پیدابوگ. [نویهره،
نوی، تازه بار]

ف: باس، نوه، نَوَر، نَوَشو، نَوِباش، تازه.

ع: حادث، جدید، كائِن. (الكُون، الحُدُوث)

هادیسه

ك: تدهوره، تدهوره، سدهوره، وهی، قورت، چورتوره،
ناسیر، جدهوره. [كارسات]

ف: آسیب، آك، دَرَد.

ع: حادثَة، كارِثَة، نازِلَة، بَلِیَّة، ناثیة، فادِخَة،

فاجعة، آفة، عاهة.

هازد

ك: ههس. ناماده. [همیه. ته یار]

ف: هست، آذیر، آماده، برآراسته.

ع: حاضر، موجود، مهیا.

هازرجواو

ك: گورجریژ. [نور کدهی بز و لایم دانامیتیت].

ف: زودگو. (حاضر جواب)

ع: حَضْر، زُنْبُر، نَقْل.

هازو غایب

ك: هس و نیه. [ناماده و بز]

ف: هست و نیست.

ع: حاضر و غایب.

هازری

ك: ناماده، دوروس کریاک. [تدیار، سازکرا]

ف: آماده، سردستی.

ع: ماحَضْر، عَجَلَة، عَجَالَة، موجود.

هاسل

ك: باره، بارهچه. [بهرهم، داهات]

ف: بهره، باز، تزیده.

ع: حاصل، محصول، عَائِدَة، فائِدَة، نَتِیْجَة.

هاسل

ك: روا، سوز. (کام دلی حاصل بو. - رهبرو، لدم کاره

هیچی حاصل نای. - سوز نای.) [مدیسر]

ف: زوا، برآورده.

ع: حاصل، ناجیح، ناجز، مُتَسِّر.

هاسا

ك: نه نعاد، گویدان، پشتوکه فتن. [نکولی]

ف: کیبید، آرندان، مَنَبَلِی.

ع: ایا، انکار، جُحود، تَحْشِی، تَحَاشِی.

هاسا!

ك: هرگز! [دورده، قهت!]

ف: هرگز! بنیز! برگست! برگس!

ع: حاشا! کُنا، مَعَاذَ الله!

هاساکردن

ك: نه نعاد کردن، گویدان، پشتوکه فتن، له گویدان.

[نکولی کردن]

ف: کیبیدن، مَنَبَلِیدن، سرباز زدن.

ع: تَحَاشِی، تَحْشِی، تَأْبِی، انکار، جُحود، تَبْرُء.

هاشیه

ك: سجاج، قهراخ، چه مک، که نار. [پهراویز، که ناره]

ف: پیرامون، کنار، کران، سجاج، سنجاف.

ع: حاشیة، هامش، كَفَّة، طُرَّة.

هاشیه

ك: چه مک، پانویس. [پهراویز، دامین: نهوی له پهراویز یا

له دامینی نوسراوئکدا دنوسریت.]

ف: چم، پانوشت.

ع: حاشیة، شَرْحُ الشَّرْح، تَلْوِیج.

هاشیه و همول

ك: که نارگل، ناران، گوشه که نار. [دوره ریه]

ف: کنارها، گوشه و کنار.

ع: حَوَاشِی، حَوَالِی، نَوَاحِی، اطراف، اطرار.

هافز

ك: نیگدار. [چار دیر]

ف: بادگان، بایگان، نگهدار، نگاهدار، نگاهبان،

نگهبان، نگاه دارنده.

ع: حافظ، ضابط، خازن.

هافز

ك: پاسان، پاسوران [پاریزه ر]

ف: پاسبان.

ع: حافظ، حارس.

هافز

ك: کویر، بیا. [کویر، بیچار، به زمین]

ف: ویرا، بیرا، آموزگار، آموزنده، یادگیر،

یادگیرنده.

ع: حافظ، حافظ القرآن.

هافزه

ك: بیرگا، یادگا، بیرگه. [زهین]

ف: بیرگاه، یادگاه، ویرگه.

ع: حافظه.

حاکم

ك: کارب، کاربه‌دهس، دادرسی. [فرمان‌پروا، داور]

ف: آرتنگ، کُنارنگ، داور، دادگر، دادستان،

فرمانده، فرماندار، فرمان‌فرما.

ع: حاکم، حاتم، قاضی، والی، امیر، امیر، عامل،

قُومس، فیصل، فتاح.

حاکم حاکمه‌کانی

ك: خان‌خانه‌کی، شابازی. [میرمیرین: یاربه‌که.]

ف: شاه‌بازی، خان‌بازی.

ع: لَعِبُ الْحُكُومَةِ، لَعِبُ الْمَلِكِ، لَعِبُ التَّمْلِیكِ.

هال

ك: نود، زیوار، جیوار، هال. [بارودخ]

ف: نود، جاور، چگونگی، گذارش.

ع: حال، حالة، بال، کینة، پینة، کَلَل. وَضِع، كَيْفِيَّة.

هالته ← هال

هالی

ك: زانا، تینگه‌یگ. نه‌زانی. [تینگه‌یشترو. هه‌روه‌ها:

ده‌زانیته.]

ف: دانا، حالی. می‌داند.

ع: مُلْتَقَتْ، فَهِیم، عَلِیم.

هالی‌بوون

ك: زانین، تینگه‌یین، تینگه‌یشتن، به‌خواردن. [سه‌ر لی

ده‌کردن]

ف: دانستن، حالی‌شدن.

ع: تَفَقُّهُم، تَفَقُّه.

هامی

ك: کومه‌ک، پشتیوان، له‌سەر، لاکوشکه، یاری‌دهر، یارور،

یار. [پارزور، لایه‌نگر]

ف: کُمک، یار، یاور، دوست، دوستدار، پشتیبان،

پشتبند.

ع: حامی، حارس، مُدافع، ذاب، ذَبَاب.

هایز (هائین)

ك: یینوژ. [ژن له کاتی هه‌یزدا.]

ف: دشتان.

ع: حائض، قاعده.

هایل (هائیل)

ك: په‌رده، روپوش، پوتشه. [داپوشه. به‌ریه‌ست]

ف: په‌رده، میانگر، روپوش، پوشه، پوشنده.

بازدارنده، جلوگیر، جلوگیرنده.

ع: حائل، ستر، سِتار، حجاب، سُدل، سِدن، خدر،

غطاء.

هسکه

ك: ره‌شکی. [که‌منرخ، خراب، دسکرد (تفه‌نگی خراب).]

ف: دست‌ساز. (تفنگ جلب)

ع: اَلْبَارُودَةُ الصَّنَاعِي.

حکومه‌ت

ك: کاربه‌دهسی، کاربی، دادرسی. [فرمان‌پروایی. داور]

ف: آرتنگی، داوری، دادگری، فرمان‌داری،

فرمان‌دهی، فرمان‌فرمایی، دادستانی، دادرسی،

کُنارنگی.

ع: حُكُومَة، قَضَاوَة، أَمَارَة، وِلَايَة.

همام

ك: گه‌رماره، گه‌رمه‌بو. [گه‌رمار]

ف: گرمابه، گرمابه، کدوخ.

ع: حَمَام، بَلَّان.

همامچی

ك: گه‌رماره‌چی. [نه‌ره‌که‌سه‌ی کاروباری گه‌رمار

راده‌پریتیت.]

ف: گرمابه‌بان، گرمابه‌بان، گرمابه‌وان،

گرمابه‌وان، گرمافان، گرمایان، گرمابه‌چی.

ع: حَمَامِي.

حویاب

ل: کاسه. (حویاب لامپا مه‌س‌له‌ن.) [شروشی خرو
بو‌ش.]

ف: کاسه.

ع: حُبَاب، قُبَاب، قُبَّة.

حویاب نلو

ل: بلقی، گومه‌زه. [گول‌نژی سهر شله‌م‌نی.]

ف: گُنَبْدَه، گُنَبْدَك، گُنَبْد، سیاب، فراسیاب،

افراسیاب، آب‌سواران، گنبداب، کوپله.

ع: حُبَاب، فُقَاعَة.

حویار — میته‌سی

هویه

ل: ددرجور. [کیشانه ره‌ه‌روه‌ها رو‌بی‌ت‌یکه.]

ف: دوجو.

ع: حَبَّة، شَعِیرَتَان.

هوجره

ل: کولامه، مال. [خانور، ژورر]

ف: کُلبِه، کُربِه، یاخته، خانه.

ع: حُجْرَة، قُنَالِي.

هوجهت

ل: نَسَل، گدزک. [به‌لگه]

ف: آوز، شاوور، آوند، نَحْشِه، فَرَنود، ره‌بر،
راه‌نما.

ع: حُجَّة، دَلِيل، سَنَد، سُلْطَان.

هورمات

ل: پایه، نارپور، پله، نگین. [ریز]

ف: آرز، آرج، ورج، آرجمندی، نیسا، بزرگی،

بلندی، پایه، آبرو، نگین، آژرم.

ع: حُرْمَة، اِحْتِرَام، قَدْر، مَنَزَلَة، عِرَّة، وَجَاهَة.

هورمات گرتن

ل: پایه‌دان، پله‌دان، پله‌پندان، گهره‌کردن. [ریز لینگرتن]

ف: ارجمند داشتن، پایه دادن، بلند داشتن.

ع: اِحْتِرَام، اِكْرَام، اِعْزَاز، تَعْظِیم، تَوْقِیر، تَقْدِیر،
هَیْب.

هوزن

ل: په‌ژاره، په‌ژویی، په‌شیوی. [خه‌م، خه‌فت]

ف: پَژَم، فَژَم، موژ، موژه، اندوه، گرفتگی،

دل‌تنگی، افسردگی.

ع: حُزْن، هَم، غَم.

هوزور

ل: خرمات. روو، رواله‌ت، روویه‌روو، لا. [هزور، به‌رو‌رو]

ف: پیشگاه، بارگاه، فرگاه، رو، پیش.

ع: حُضُور، حَضَرَة.

هوسمه‌ت — عیسمه‌ت [پسته‌کانی گوزده‌اره.] [ام‌م‌ف]

«عمست» است.)

هوقه

ل: که‌لک، فەن، فریو، تهر‌د‌سی. [فیلن]

ف: تَبَنَد، دَعَا، زُرَق، شَید، دَسْتَان، تَرَفَنَد،

تَرکَنَد، تَرکَنَدَه، دوال، دوله، دویل، دویال، داغو،

ریوه، ریو، ریویز، ستاوه، کذبوره، تَرَب،

هَرَنُوت، تَنَبُّل، تَیرَنَگ، سوفته، گریس، گریسه،

داغول، خاتوله، حَقَّه، فَرِیب.

ع: مَكْر، حِیلَة، دَسِیْسَة.

هوقه‌باز

ل: که‌له‌ک‌باز، فه‌باز، تهر‌د‌س. [فیل‌باز]

ف: دُوی، رَیْمَن، گُریژ، داغولی، دغا‌باز، حقه‌باز،

تَرَب‌باز، تردست.

ع: مَكَّار، مُحِیل، طَرَار، حِیَال، عِیَار.

هوکم

ل: فرمان، ده‌سور. [نیشکیل. [بریار، داوهری، برینه‌ره]

ف: فَرَمَان، فرازمان، دستور.

ع: حُکْم، امر، قَضی، قضاء.

حوکم

ل: فرمان، دهسخت. [پریار (فرمانی نوسراو).]

ف: فرمان، فرازمان، پرمان، پرمانه، پروانه،

پایزه، دستینه. (حکم کتبی)

ع: حُکْم، مَرَسُوم، امریّه، رَقْم، فرمان.

حول

ل: دیر]

ف: بُغَام، بُغَامه، بُغَام، بُغَامه.

ع: غُول، سَعِلَا، سَعِلِي، خَيْعَل، صَيْدَانَّة، عَفْرِيت،
مَيْعَرَة.

حول

ل: تیل، خویل، چارگتیر. [خیل]

ف: لُوج، کاج، چشم گشته. (← خویل)

ع: أَحُول، اَقْبَل.

حول

ل: گنج، ویر، مدنگ، حده پنگ، سه پول. [گیژ، گیل]

ف: گِیج، دَنگ، تِیپ، سِیپ، کَرخ.

ع: خَبَل، خَدِر، وَسِن، مُسَبِت، اَبَلَه.

حول بیوان

ل: حول. [دیوی بیابان]

ف: بُغَام، بُغَام، بُغَامه، دِیو بیابان.

ع: غُول، سَعِلَا، سَعِلِي، خَيْعَل، صَيْدَانَّة، مَيْعَرَة،
عَفْرِيت.

حوله سی

ل: حده رمزی، حده ل، په یوان. [مشتومر. په یوان]

ف: هنگامه، جنگ، پیمان.

ع: نَزاع، مُبَاخَئَة، مَعَرَكَة. عَهْد، میثاق.

هونلق

ل: تاس، فدرقان. [پیران (هدناسه پیران به هوی گریسانی

ز زوره).]

ف: خُناک، زهر باد، باد زهره، خفگی. (خفگی از

شدت گریه.)

ع: خُناق، خُناق، خُلَاق، مُناغ.

هونجی

ل: حونجه (بهرامبری «سایه».)

ف: هَجْجی. (ضد «سایه».)

ع: هَجْجی، هِجاء، تَهْجِئَة.

هونه

ل: شایه گی. [هونه، لینه شاهویی]

ف: هنر، آرتم، شایستگی، برازندگی.

ع: لِبَاقَة، قَابِلِیَة، قَضِیْلَة، قَفِیَة، مَرِئَة، اِسْتِعْدَاد.

هویت

ل: ماسی. [ماسو، ماسار (که لوی دوانزه م)]

ف: ماهی. (برج دوازدهم)

ع: حُوت.

ههیس

ل: بدن، بدنی کردن، نیگادیران، نیگاداشتن. زینان خستن.

[به ند کردن، گرتن]

ف: بند، بندی کردن، نگاه داشتن. زندان

انداختن.

ع: حَبَس، سَجَن، تَقْیِید، تَوَقِیف.

هه پول

ل: سوکه له ناری «هه بیوللا» به.

ف: مخفف «حبيب الله» است.

هه پول

ل: زل، زه لام، گه رره. [زبه لاج]

ف: گنده، بزرگ، کلفت.

ع: ضَخِیم، قَطُور، فِیْلَم، عَظِیم.

هه پول ← هه پنگ

هه پ

ل: ویره، گه له. [هه (دنگی سه گ).]

ف: حَبْ حَبْ، عَفْ عَفْ، عَوْعَوْ. (صدای سگ)

ع: نَبِيع، نُبَاح، هَرِير.

هدهده

ل: دِه دِه دِه، گدغه گدغه. [دهر دِه (دهنگی سگ).]

ف: حَبْ حَبْ، عَفْ عَفْ، عَوْعَوْ، وَعَوْع. (صدای سگ)

ع: نَبِيع، هَرِير، وَعَوْع، هَبْهَبْ.

هدهنگ

ل: ده پوئل، سه پوئل، گنج، گدج. [گدج]

ف: گنج، بی هوش، کم هوش، بی خرد، خُل.

ع: أَبْلَه، سَفِيَه، ضَبِيَس، مَعْتَوْ.

ههتا

ل: هه تا، تا، ته تانه. [یو، تهنات]

ف: تا، هه.

ع: حَتِي.

هه تم

ل: ناچار، پتیرس، شیاگ. [لازم]

ف: سَمَنَک، بایا، بایسته، نرِبا، سَنَگول، ناچار.

ع: حَتَم، فَرَض، وَاجِب، وَاصِب، لَابَد.

هه نه ن

ل: ناچاری، گدِره گ ناگِره لک، نه شی. [بینگومان، پتیرسته]

ف: ناچار، ناگزیر، خواه خواه، بی گفتگو، باید.

ع: حَتَمًا، قَطْعًا، يَقِينًا، بِلَا شَك.

هه ج

ل: ماچین، ماچه و کردن. [زیارت کردنی مالی خود.].

ف: بوسیدن. (بوسیدن حجر الاسود)

ع: حَجَّ، زِيَارَة، طَوَاف.

هه چار

ل: کوچک تاش، سدنک تاش. [بدر تاش، بدری]

ف: سنگ تاش، سنگ تراش.

ع: حَجَار.

هه چاهمه ت

ل: تیغ دان، تو اکردن. [خوین گرتن، کدله شاخ گرتن]

ف: آنجیدن، خون گرفتن، خون گیری، تیغ زدن.

ع: حَاجَة.

هه چاهمه تکر

ل: تراکمر، کدله شاخ روشن. [خوین بهر دهر]

ف: تانگو، تَوَانگو، تَوَنگو، گَرَا، نیسو، آنجین،

زگزن، خونگیر.

ع: حَجَام، مَصَان، فَصَاد.

هه چاهمه تگا

ل: ناوشان. [جنگی خوین گرتن که نیران ههردو

شاندایه.]

ف: میان شانه.

ع: کَتَد، مَحْجَم.

هه چم

ل: روق، کولفتی، بارسایی. [قه باره]

ف: کلفتی، گندگی.

ع: حَجَم، ضَخَامَة.

هه چه رولیه قهر

ل: بازار. [خرکه بهر دیکه له ناسکی گادا درست

دهیت.].

ف: بازار، گاوسنگ، گاوزه ره. (سنگی است

گرد که در شکم گاو پیدا می شود.)

ع: حَجَرُ الْبَقَر.

هه چولپور

ل: لورده. [دهپه و لورده (دهنگی سگ).]

ف: زوزه. (صدای سگ)

ع: هَرِير.

هه چه

ل: تکه، تکه. [سارین (پزی نیر که دهیت بهر ده.].]

ف: تَکَه، باژن، نُهاز، نُخراز، چُپُش. (بز نر که

پیشرو گله می شود.)

ع: عَل، تیس، هَلَب، کُران، قَدَمَة.

وینه

ههچهل

ک: دبه، گیتچهل، شهلتاخ، قهرقه شه. [تدشقه له]

ف: دَبَه، شَلتاق، حَرخَشه، غَرغَشه، قَرَقَشه.

ع: دَعوی، نِزاع.

هه د

ک: دیس، سنور، حەن، پەڕ، کەناره، قەراخ. [لێوار،

تورب]

ف: سو، سوی، سون، سومه، زی، مَرز، سامان،

پایان، کنار، کران، کرانه.

ع: حَد، ثَحْم، طَرَف، اِنْتِهَاء.

هه دد

ک: نه نازده. [راده]

ف: اندازه، زی.

ع: زِي، شِعَار.

هه دد

ک: شه لاخکاری. [سزادان]

ف: لَت، شَلْاق کاری.

ع: حَد، تَعزِيز.

هه دداسی

ک: هاكز، خورێزی. [قهه کردن بی بیرلێکردنوه]

ف: دل گویی، خودگویی، گمان گویی.

ع: حَدَس.

هه ددس ← **هه دداسی**

هه دیس

ک: واته، نه رمایش. [نهرموده]

ف: گُفت، گُفته، فَرموده، سخن، داستان.

ع: حَدِیث، خَبَر، اَثَر، سُنَّة.

هه رارهت

ک: تین، گهرمی. [تاو، داخی]

ف: گَرمی.

ع: حَرَارَة، سُخُوَّة.

هه رام

ک: خراو، چه پهل، نارپرا. [ناشایست، قه دهغه]

ف: ناروا، پلشت.

ع: حَرَام، مُحَرَّم، سُحْت، مُمنوع، مَحْظُور.

هه رامزاده

ک: قومه زه، زۆن. [بیژو]

ف: أَشُوغ، خَشُوك، خَشْتُوك، غُول، داغُول،

جامغُول، دَغُل، سَند، سَندره، سَنداره، دَهرگه.

ع: دَعِي، زَنِيم، وَلَدُ الزَّنا.

هه رامزاده گی

ک: زۆلی، قومه زه گی. [بیژویی. به دهنه ی]

ف: دَغْلِي، واغُولی، سَندی، خَشْتُوكی،

جامغُولی.

ع: تَزَنَم، تَقَلُّب.

هه ریه

ک: چهك، تیغ. ناگر. [تیغ، نامرزی شه ی]

ف: گَذر، گَدرَك، تیغ، جان، ژان.

ع: حَرِيَّة، سَلَح.

هه رف

ک: نووکه، پیتته ک. قسه. باسمه. [نامراز له ریزماندا.

هه روه ها: وشه]

ف: رَند، راه. سَخَن، سَخَن، باسمه.

ع: حَرَف، کَلَام.

هه رفچن

ک: چاپچن، باسمه چن. [پیتچن]

ف: چاپچین، باسمه چین.

ع: صَفَافُ الحُرُوف.

هه ره کت

ک: جووله، جوولیانده، جووله. [بزووتن]

ف: جَنْبِش، پویش.

ع: حَرَكَة، دَبِيب، اِهْتِزَان.

همره

ل: نه‌نده‌روین. [هندرو: چنگی تاییه‌تی سا‌فرت له مالدا].

ف: آندرون، مُشکو، مُشکوی، مُشکویه، بانوسرا.

ع: دَاخِل، حَرَم، بَيْتُ الْحَرَم.

همره مسرا - نه‌نده‌روون

هریر

ل: ... تافته. [یارچی همریشم].

ف: برنو، پَرَنَد، دیبا، تافته.

ع: حَرِير، دِيباج.

هریم

ل: قەناس، ئارپۆڭگە، بەفرەناز. [چواردەر].

ف: پیرامون، آب‌ریز، برف‌انداز، خاک‌انداز، خاک‌روبه‌گاه.

ع: حَرِيم، مَرِيد، كُنَاسَة. (حَرِيمُ الْبَيْتِ، حَرِيمُ الْبَيْرِ، حَرِيمُ الْقَنَازِ)

همز

ل: هەزەس، هەوا، هۆك، خۆشی. [ناره‌زو، تاسه].

ف: هَوَس، آرزو، پُژْه‌ان، کام. خوشی، دلخواه.

ع: مِيل، هَوَى، اِشْتِيَاق، حَضَى.

همزه‌ت

ل: ناغه، گه‌وره. [به‌پۆز، سه‌ره‌ر].

ف: شت، تيمسار، شيت، شيد.

ع: حَضْرَة، جَلَالَة، سِت، سَيِّد.

همزه‌ت - هوزوور

همسار

ل: هەسار، دیوار، قەلا. [شویره].

ف: باره، بارو، باری، اوار، گلناک، تَبَرکی، برآورد. دز، دیز، دژ، پیواسته.

ع: حَائِط، رَدَم، أَطْم، حَصَار، حِصْن، سِيَاج، جِدَار، قَلْعَة.

همسار - همسار

همسار شار

ل: دیوار شار. [شویره‌ی شار (دیواری ده‌ری شار)].

ف: شهرستان، دیوار شهر. (دیوار دور شهر)

ع: سُور، حِصْنُ الْبَلَد.

همسار قه‌لا

ل: دیوار قەلا. [شویره‌ی قەلا].

ف: گلناک، باروی باره، دیوار باره.

ع: قَلْعَة، حِصْنُ الْقَلْعَة.

همسار گه‌له - کوئان

همساتن

ل: ژوێژان. [بووژاندنره، ماندووی ده‌کردن، تیار کردن]

ف: آسوده‌کردن، خستگی‌شکاندن.

سیراب کردن.

ع: اِحْصَاء، اِرَاحَة، رَفَعُ الْكَلَال.

همساو

ل: ژماره، شماره. [ژمیره، لیکدانره]

ف: مَر، مار، أَمَار، مَارَه، أَمَارَه، أَمَارَه، أَمَارَه، أَمَارَه، أَمَارَه.

آیاره، آوار، آواره، آوار، آواره، همار، هماره.

آسار، آساره، شمار، شماره، حساب.

ع: حِسَاب، عَدَد، لِزَام، دِينَ.

همساوگر

ل: په‌ناموژ، راززان، تاله‌گیر، به‌خوژ. [فالگیر]

ف: نهانگو، رازگو، پوشه‌گو، حسابگر.

ع: جَفَّار، رَمَال، قَاضِي، عَالِمُ الْغَيْب.

همسپهن

۱- همظ - همز [رینوسی نهم وشهیه به شیهی «همظ»

هه‌له‌یه، چرنکه ماناکه‌ی ده‌بیته «به‌ش» نه‌ک

«ناره‌زو».] [با «ظ» غلط است زیرا به معنی «نصیب»

خواهد بود نه «آرزو».]

ل: شهیدا، فریفته. [شیتی نهوین.]

ف: شیفته، شهیدا، فریفته، واله.

ع: عاشق، شائق، مَفْتُون، مُحِب.

هـ س ر ت

ل: نه‌فسوس، په‌ژاره، مه‌لالی، نه‌نور. [په‌روشی، خه‌فت]

ف: آرمان، آرمان، ایرمان، دریغ، افسوس،

دژمان، دژوان، بژهان، آراوند، رسانه، اندوه.

ع: حَسْرَة، کویه، اَسَف.

هـ س و د

ل: په‌رچاته‌نگ، به‌ددژ، رژده. [چارچونک]

ف: ژفت، ژکور، رَشکور، رَشکین، رَشکمند،

سیه‌کاسه، سیه‌دل، سیه‌کار.

ع: حَسود، حَقود، ضَنین، بَخیل، ضَغین، ضاعِین،

وَحِر، وَغِر.

هـ س د

ل: په‌رچاته‌نگی، خوروک، به‌ددلی، وه‌انه‌دین. [نیره‌ی]

ف: رَشک، آرَشک، تیوژک، خاشه، خدوک،

سنگاش، سیه‌دلی، سیه‌کاسگی.

ع: حَسَد، حَقْد، بُخل، وَغِر، اِحْتَة، ضِئَة، ضَغِئَة،

وَحِر، وَحِر.

هـ س ه ن ا ت

ل: خاسه، خاسی. [چاکه‌گل، خیرات]

ف: آرَدن، آرْزانش، ارازش، نیکی، خوبی.

ع: حَسَنات، خیرات، مَبَرَات، مَنَقات.

هـ س ه ن ی گ ی ← هـ س ه ن ی گ ی

هـ س ه ن ل ه به

ل: که‌مکام. [که‌تیره‌ی دره‌ختی سنده‌به‌ره.]

ف: راتیانه، گَمکام. (صمغ درخت صنوبر است.)

ع: راتیانج، حَصی لُبَان، صِمغ الضَّر، صِمغ

الضَّر.

هـ س ی ا ن

ل: ژووژیان. [بوژژانه‌ره، ماندوریی ده‌رچون، تیراو بوون]

ف: آسایش، آسودن، خستگی رفتن، سیراب

شدن.

ع: حَصَا، اِسْتِراحَة، تَرَوِی، کُنوب.

هـ س ی ا ن ه و ه

ل: ژووژیانمه‌ره. [بوژژانه‌ره، ماندوریی ده‌رچون، تیراو بوون]

ف: آسودن، آسوده‌شدن، خستگی شکستن.

سیراب شدن.

ع: حَصَا، اِسْتِراحَة، تَرَوِی، اِرْتِواء، کُنوب.

هـ س ی ر

[ل: رایه‌خی له قامیش و له‌بان دروست کراوی]

ف: بلاج، بیانک.

ع: حَصیر، بوریاء، یاریه، بوریه.

هـ س ی ر ی ا ف

[ل: هـ س ی ر چن]

ف: بلاج‌یاف.

ع: حَصیرِی، بَواری.

هـ ش

ل: رچ. [هرج]

ف: خرس.

ع: دُب.

وینه ← هـ

هـ ش ر

ل: زینگه‌بوون، له‌گژیه‌لسان. [زیندروبوونه‌ره]

ف: رَسْتَخیز، برانگیختن، زنده‌شدن.

ع: حَشِر، مَعاد.

هـ ش ر ل

ل: هـ ر ا، خولور. [هـ ش ر و حه‌له‌لا: قه‌ره‌بالقی و

۱- حَصیر ← هـ س ی ر [کراوه به عمره‌بی.] (معرب است.)

۲- حَصیر ی ا ف ← هـ س ی ر ی ا ف [کراوه به عمره‌بی.] (معرب

دەنگەدەنگ.]

ف: غوغا، غُلغُلە، ھنگامە، دادبیداد.

ع: ضوضاء، جَلْبَة، هُراء.

ھەشەرات

ك: جانەدەر. [مێڕو]

ف: مای، خَسْتَر، خَراسْتَر، خَزَنده، گردشَنده.

ع: حَشَرَات، خَشَاش، أَحْراش، هَوَام، سَوَام، قَوَام، دَوِیبات.

وینە

ھەشەری

ك: جنه، كاوی، [سۆزانی، قەحبە]

ف: جنده، بدکارە، نابکار.

ع: قَحْبَة، عامِرَة، فاحِشَة، شَهَادَة.

ھەشەنۆھرە

[ك: گیایەكە لە كاتی ناچاریدا لە باتی تووتن

دەیکێش.]

ف: علفی است ھنگام ضرورت جای تنباکو

استعمال کنند.)

ع: ...

ھەفازەت

ك: پاراستن، پارێزگاری، نیکاداری، پاسەوانی. [چارەبیری،

ناگاداری]

ف: بادگانی، بایگانی، نگاهداری، پرهیزگاری،

پرهیزاندن.

ع: حَفَازَة، مُحَافَظَة، وَقَايَة، حَراسَة، ضَبَط.

ھەفت

[ك: ھەوت: ژمارەی پاش «شەش».]

ف: ھەفت.

ع: سَبْعَة.

ھەفتا

[ك: ژمارەی پاش «شەست و نۆ».]

ف: ھەفتاد.

ع: سَبْعِينَ.

ھەفتاو

ك: گلاو، سپلۆتی. [ھەوت جار شوژدنی چینگە دەمی

سەگ.]

ف: ھەفت آب، گلاب.

ع: سَبْعُ غَسَلَة.

ھەفتەرنگە

[ك: ھەفت ڕەنگە: چیشتیكە.]

ف: دانگو، ھەفت دانە.

ع: ...

ھەفتجوش

ك: ھەفجوش. [ھەججوش (ھەوت كانزا بە رێژەی دیاری کرار

پێكەرە دەتوێننەر و دایدیڕێژن.)]

ف: ھەفت جوش. (ھەفت فلز را به مقادیر معینە

با هم ذوب کنند و در قالب ریزند.)

ع: ...

ھەفتەرنگیلە

[ك: رەنگرێژە: بالداریکە.]

ف: دارپزە، ھەفت رەنگ.

ع: بَرَقَش، حَسُون، شَرشور.

وینە

ھەفت مێردە

[ك: نەر کەسانەی کە ۳۰۹ ساڵ لە ئەشکەرتە کەدا

نوستن.]

ف: ھەفت تەنان، ھەفت مرد.

ع: أَصْحَابُ الْكَهْف.

ھەفتە

[ك: ھەوتە، ھەفتە]

ف: شَفُوده، غَفُوده، ھەفتە.

ع: أُسْبوع.

ھەفتەوانان

[ك: ھەوتەوانە]

ف: هفت‌آورنگ.

ع: دُب، بَنَاتُ النَّعْش.

وَيَنَّهُ

هَفْتِيَك

[ل: يَدَك بَدَش لَه حَمَرَت بَدَش.]

ف: هف‌يک، هفت‌بوده.

ع: سُمِع.

هَفَجُوش ← هَفَجُوش

هَفَسِي

ل: نَهْزِدَه‌ها، نَهْزِدِيها، مار، شامار. [هَهْزِدِيها، هَهْزِيَا]

ف: اژدها، اژدرها، برغمان، ارغم، شيبيا، مار.

ع: اَفْعِي، ثُعْبَان، حَيَّه.

وَيَنَّهُ

هَفِيَان

ل: فَرَه‌خَوَر. [زَوَزَخَوَر، تَيَرَنه‌خَوَر]

ف: رَس، رَزَد، رَزْد، پَرخوار.

ع: اَكُول، هَلُوع، جُوعِي، حَرِيص.

هَفَسِي هَفَسَر

ل: نَهْزِدِيهاى هَفَسَر. [هَهْزِدِيهاى حَمَرَتَسَر]

ف: اژدهاى هفت‌سَر.

ع: دُوسَبَعَة رُؤُوس.

وَيَنَّهُ

هَقِي

ل: دَرُوس، راس، رَوا، بَدَجِيگه. [رَاسَتِي، ماف، بَدَجِي]

ف: هُودِه، هُدِه، هَسَتو، دَرَسَت، رَاسَت.

ع: حَقّ، صَوَاب، صِدَق.

هَقِي

ل: بَدَش، رَه‌سَد. [پَشَك، پاژ]

ف: بَخَش، زُون، بُون، پَدَمه، بَدُورِه، بَدِرَزِه.

ساؤو، پژگاله، بَهرِه، رَسَد.

ع: حَقّ، سَهَم، تَهْصِيْب، قِسْمَة، حَظّ، زَدَب، نَهْصَب،

شَقِص، حِصْصَة، كَلْتَه، بَدَه، خِلَاق، عَمَق، جُدّ، رَسَد.

هَقِي

ل: داد. (حَه‌قُوداد) [رَوا، دَرُوسَت]

ف: داد، دَرَسَت.

ع: حَقّ، صَحِيح.

هَقِي

ل: بارِه، حَمنا. (دَه‌حَق مَن) [سَد‌بَارَت، لَه‌مَدَر]

ف: بارِه. (دَر‌بَارِه ي مَن)

ع: حَقّ، شَان.

هَقِي هَفَكِرِه

[ل: تاق‌تاق‌كِرِه، قُژاوَكِه (جَوَزِه كُرنِه‌بُويِه كِه بَه شَمُودا

حَمَق‌حَق دَه‌كَات.)]

ف: چوك، چَرَك، شَبَاوِيَز، حَقّ‌گو، مَرغ

حَق‌گوِي. (نوعِي اسَت اَز جُغَد كِه شَب‌ها

حَق حَق مِي‌كُند.)

ع: صافِر.

هَمَقُوزَه هَمِه

ل: رِيگِه، مَز. [كِرِي]

ف: مُزَد. (دَسَت مُزَد، پاى مُزَد)

ع: أُجْرَة، جُعَالَة، حَقّ السَّعْي، حَقّ الرُّحْمَة.

هَمَقُولَه هَمِه

ل: رِيگِه، پالادِرانه. [كاله‌دِرانه: مَزِي مَاندِرُويُونِي پِي.]

ف: پارَنج، پاى‌رَنج، پا‌مُزَد، پاى‌مُزَد.

ع: حَقّ القَدَم، حَقّ السَّعْي، أُجْرَة، جَعَل.

هَمَقُوزار

ل: دادِرِس، راسِرِس. [دادِرِس، دادِرِسِر]

ف: غُبَاد، قُبَاد، دادِرِس.

ع: عادِل، مُنْصِف، مُحَقّ.

هَمَقُلِي مَه‌لَقَن ← هَمَقُلِي مَه‌لَق

هَمَقُلِي مَه‌قُ ← هَمَقُلِي مَه‌لَق

هَمَقَه‌لِي

ل: راسِي، دُورُوسِي. (حَدِيثِيكِي) [دُورُوسَتِي، رَاسَتَه‌قِيَنِه]

ف: رَاسَتِي، دَرَسَتِي.

ع: حَقِيقِي، حَقَانِي.

ههقیقت

ک: راسی، دروسی، سرشت، نهخ، مهغز، کهین، چهبرونی.

[راستی، پیکهاته‌ی سهره‌کی]

ف: هرینید، هرآیند، آمیغ، هابیغ، هستو.

اوچیزی، راستی، درستی، ین بود، چگونگی.

ع: کُنه، حَقِيقَة، هُوَیَة، ماهیة، ترکیب اصلی.

ههقیقی

ک: حه‌قه‌تی، دروسی، راسه‌قانی، سرشتی. [راسته‌قینه]

ف: هرینیدی، آمیغسی، هابیغی، راستین،

راستینه.

ع: حَقِيقِي، وَاَقِيعِي.

هه‌کاک

ک: کهنه‌کار، مژکه‌ن، مژده‌لکه‌ن. [مژده‌لقه‌ن]

کهنه‌کار]

ف: گنده‌کار، آب‌کار، مَهرکَن.

ع: حَكَاكَ، نَقَّار.

هه‌کاکِی

ک: کهنه‌کاری، مژکه‌ن. [مژده‌لکه‌ندن. کهنه‌کاری]

ف: گنده‌کاری، آب‌کاری، مَهرکَنی، مَهرکندن.

ع: حَكَاكَة، نَقْر.

هه‌کلیت

ک: راز، دسان، سرگزه‌شت، گوزارشت. [چیرولک]

ف: سروا، اندار، داستان، فسانه، افسانه،

گزارش، سرگذشت.

ع: حِكَايَة، قِصَّة، سَمَر، نَقْل.

هه‌کلیت‌خوین

ک: رازان، دسان‌خوین، سرگزه‌شتزان. [چیرگبیژ]

ف: گیوَر، داستان‌گو، داستان‌سرای، افسانه‌گو،

افسانه‌خوان.

ع: قاص، نَقَّال، حاکِی.

هه‌کمر

ک: نارجی، نارجیکمر. [نارژیوان]

ف: میانجی، بابیزان، اهوداد، داور.

ع: حَكَم، مُصْلِح، مُصَدِّق، معتمد.

هه‌کیم

ک: دهرمانکمر، دهرماندهر، دهره‌ناس. [پزشک]

ف: پزشک، پجشک، پجشک، پجشک، پزسک،

بزسک.

ع: طَبِيب، اَسِي.

هه‌کیم

ک: زانا، فروزان، دانا. [ژیر، تینگه‌یشتور، فیله‌سورف]

ف: دانا، دانشور، دانشمند، رد، کُندا، فَرجاد،

فَرساد، فرزانه، کیاجو، سرتیر، موبد.

ع: حَكِيم، فَيْلسُوف، عِلَّامَة، فَهَامَة.

هه‌له ← هه‌ره

هه‌له‌ق‌هه‌له‌ق

ک: حه‌قلی‌مدقان. [خندرحو: یاربه‌که.]

ف: اَلَّاكُلَنگ.

ع: رُحْلُوقة، دودَاة.

وینه

هه‌له‌لا

ک: که‌پوره. [خولور]

ف: غللا، غوغا، هنگامه.

ع: حَيَلَة، ضَوْضَاء.

ع: عَمَار، عَمَارَة، تَذَكِرَة.

هه‌لیله ← هه‌لیله

هه‌لیم

ک: که‌شکه‌ک. [چیشتیکی به‌ناریانگه له‌پویش و گوشت

دریست ده‌کرتی.]

ف: ریس، هلیم، کَشکبا، کَشکک. (آشی است

معروف که از بلغور و گوشت می‌سازند.)

ع: هَرِيسَة، فَرِيسَة، فَرَكِيَة.

هەلیم

ل: سەنگین، دڵدار، ئارام، جیقلاندان، برده‌بار.

[بەهەوسە، هەین]

ف: غریزدار، جاغردار، دیرخشم، بُردبار، دلدان.

ع: حَلیم، وَقور، صَبور، ذُو حَوْصَلَة.

هەلیم‌شیتۆن

ل: تێلا. [نەر داری هەلیمی پی دەشیتۆن.]

ف: آهَرَم، ریس آشو. [چوبی که با آن حلیم را

به هم زنند.]

ع: مَجْدَح.

هەلال

ل: پاک، روا. [شەرعی]

ف: زوا، زندآور، پاک.

ع: خَلال. طَلق، طاهر.

هەلق

ل: ئەلق، گەلور. [گەرور]

ف: گلو، نای.

ع: خَلق، خَلْقوم.

هەلقاوێز — نەلقاوێز

هەلقە — نەلقە

هەله‌بی

[ل: تەنەکه (پلیتی ناسینی سپی).]

ف: حلبی، تنکه. (تنکه آهن سفید.)

ع: فَراشَة، کَتیف، تَنَك.

هەمال

ل: کولکیش، کولبەر. [مروژی باره‌لگر.]

ف: کول‌کش، کول‌یز. باربر، بارک. بردارنده.

ع: حَمال، عَمال، شِیال، نَقال.

هەمال

ل: تەژ، بالاژ. [کاریته]

ف: تَژە، بالاژ، بالال، بالاگر، فَرَسَب، باشت،

شاه‌تیر، داربام.

ع: جِسَر. (هو الذي يقع عليه الروافد.)

وێته < ٢٠

هەمایل

ل: چه‌پوراس. [هەمه‌یال (پارچه‌یه‌کی هەروێشمه که راست

و چه‌پ له ملی ده‌کن.)]

ف: برآویز. (پارچه‌ای است ابریشمی که از

راست به چپ بر دوش آویزند.)

ع: حَمائل، وشاح.

هەمایل

ل: هەمیان. [نەر قایشی له پشت ده‌بەسرت و پاری تێدا

هەڵده‌گێدریت.]

ف: همیان، هامیان، تُماج.

ع: صُرَّة.

هەمد

ل: ستایش، رەسپ، نافرین، سپاس، سپاسه. [سپاه‌لەدان]

ف: سپاس، ستایش، وێستا، درودن، آباد، درون،

ستودن، آبادانیدن، ستایش کردن، آفرین.

ع: حَمْد، ثَناء، شُكر، مَدح، وَصف، تَحسين.

هەمکە — هەمکە

هەمل

ل: بەردداشت، بارکردن، هاوردن. [هەلگرتن. گواستەره]

ف: برداشت، بارکردن، آوردن، بُردن.

ع: حَمَل، نَقَلَ.

هەملە

ل: هەلەت، شاتال، پەڕین، یۆرش، تاخت، هەروژ.

[هێرش، شالار]

ف: پُرش، یُرش، جُستن، پُریدن، آوریدن،

جَهِیدن، تَک، تاخت.

ع: حَمَلَة، صَوْلَة، وَثوب.

هەملەگا

ل: هەروژگا. [جینگە ی هێرش کردن]

ف: یُرش‌گاه.

ع: ثغر.

همه

[ل: سووکه له ناری «موحه محمد».]

ف: مخفف «محمد» است.

همه هره هزی

ل: بهرینه کانی، حوله سی. [خولور]

ف: اشتلّم، هنگامه.

ع: مُنَاذَرَة، مُبَارَزة.

همه لل: بهرځ. [بیچوړی پهر (که لوری یه کم له دوانزه
که لوره کی گهره روڼ.)]

ف: بره. (برج اول از دوازده برج فلک،)

ع: حَمَل، بُرْجُ الحَمَل.

هه ن

ل: جینگه، سنور. [حاند: جینگه یه کی دیاری کراو.]

ف: جا، سو، سون، سومه.

ع: حَدّ، مَحَلّ، مَكان، حَیْر، مَوْقع، مَعان.

هه نا

ل: باره. (له هه نای نهوا.) [به بارت]

ف: باره. (درباره ی او.)

ع: حَقّ، شَان، حُدود. (فِي حَقِّهِ، فِي شَانِهِ)

هه نهوکه

[ل: سووکه له ناو و گوږدراوی «هه نیفه» یه.]

ف: مخفف و محرف «هه نیفه» است.

هوا

ل: هه ی!، هه ی! [حای! (وشه ی سهیرمان و

گالته پینکړنه.)]

ف: هی! (کلمه ی تعجب و استهزا است.)

ع: هَیْی!

هوا

ل: هه وانچه، سوږ، توږ، پهرت. (هه وای دا.) [فری (فری

دا.)]

ف: پَرت، پرتاب.

ع: قَذَف، رَمی.

هوا

[ل: دایه ههرا (ژنی «ناده م.»)]

ف: بلنده. (زن آدم.)

ع: حَوّاء.

هوا

ل: ههرا، ناسمان. [عاسمان]

ف: نوده، پَناد، هوا، آسمان.

ع: هَوّاء، سَکاک، جَوّ، سَماء.

هه وادان

ل: په رتدان، سوږدان، توږدان، هه وادان. [فریدان]

ف: پَرت کردن، پرتاب کردن.

ع: قَذَف، رَمی، تَطويع، إلقاء.

هه وادین

ل: سه مه ره، تهره، توږت. [به لاگه ل، کارساتگه ل]

ف: پیش آمد، بار روزگار.

ع: حَوادِث، عَجَازِف، عَجَارِيف، شَدائِد، دَوَاهِي،

ثَماسِي.

هه واله

ل: روږبار، روږبارکاری، بهرت. (بولونی، بهرزی، چالی،

تورلی، داکه نگی. [پیسپاردن، بهرپرو کردن، بلندی.

نزمی]

ف: بَرات، روږبار، واگذار، واگذاری. بلندی.

پستی، گودی.

ع: حَوّاة، اِرْتِفاع. عُق.

هه وانچه

ل: هه وانچه، پهرت، توږ، سوږ. [فری]

ف: پَرت، پرتاب.

۱- له ده سوسه که دا وا نوسراوه، به لّام له وانیه «به رات»

پیټ. ← به رات. (ر - ر)

ع: قَذَف، رَمَى، سَقُوط.

هموانچه به ستن

ك: قذوانچه به ستن، پهرت به ستن، تورپه به ستن، پهرت به ستن،

كهفتن. [داكوتن]

ف: پرت شدن، افتادن.

ع: سَقُوط، اِرْتِمَاء.

هموانچه دان

ك: قذوانچه دان، پهرت دان، تورپه دان، حوادان، همدادان.

[فَرِيدَان]

ف: پرت كردن، پرتاب كردن، هودادان، انداختن.

ع: رَمَى، قَذَف، اِلْقَاء، اِسْقَاط، تَطْوِيع.

هموانن

ك: نينسان، زانين. [به شيار زانين به مروث دانان]

ف: آدم شمردن، شايسته دانستن.

ع: اِعْبَاء، اِعْتِنَاء.

هموز

[ك: نَدَسْتِير]

ف: هوز، حوز، آبگير، آبگاه.

ع: حَوْض. [مُجْتَمَعُ الْمَاءِ].

هموز

ك: نارگير، نارگا. [نَدَسْتِير]

ف: فانه، هوز، آبگير، آبگاه، تالاب.

ع: حَوْض، جَابِيَّة، نَضْح، نَضِيج، نَصِيب، مَقَرَّة،

بَرَكَة، صَبْرِيح.

هموزچه

[ك: همزى بچورك]

ف: خانه، هوزچه، آبزن، آبشنگ.

ع: جُرْمُوز، حَوِيَّة، حَوِيْضَة، قُلْتَيْن.

هموزچه

ك: چالار، نارگير. [گولارى بن درخت.].

ف: تالاب، آبگير. [چاله‌ى پاى درخت.].

ع: شَرْبِيَّة، حَوِيْضَة، مُحَوِّض، جُرْمُوز.

هموزخانه

[ك: زيرى همزدار كه غرسلى تيدا ده‌كن.].

ف: هوزخانه، آبخانه. (حوض‌خانه‌اى كه در

آن غسل كنند.)

ع: مِرْحَاض، كَنِيْف، مُغْتَسِل. [بَيْتُ الْمُسَل]

هموزه

ك: نوان، ناوچه. [همريم، ده‌هر]

ف: خوره، سامان، سو.

ع: حَوْزَة، نَاحِيَة.

هموسله

ك: تار، توانا، بيقلدان. [تاقت]

ف: تاب، توان، توانايى، پروا.

ع: طَاقَة، حَوْصَلَة، حَوْصَل، حَوْصَلَاء، تَمَكَّن.

هموش

ك: همرش. [همرشد، همسار]

ف: برهون.

ع: حَيَاط، مُحَوِّطَة.

همولو هموش

ك: ناران، نارچه، دهرورور، دهروريسر. [چواردهر،

دهرورشت]

ف: سامان، سو و كنار.

ع: اَكْناف، اطراف، نَوَاحِي، حَوَالِي، حَوَاشِي. (حَوْل

و حَوْش)

همى

ك: همى، همرا، همرا. [حارا] (رشمى گالته پيكرده.)

ف: هى! (كلمه‌ى استنهرا است.)

ع: هَمِي

هميا

ك: شرم، كه مريدى. [تدريقى]

ف: هتوند، آزرم، شرم.

ع: حَيَاء، اِغْضَاء، حَجَل، حِشْمَة.

حدايات

ك: زینگی، نيزك، نژك، ژيان، زینگانی، سهرینی. [ژین]

ف: سیاب، زندگی، زندگانی، زیستن، زی.

ع: حیاة، عُمر.

هیداردار

ك: شهرمدار، باشهرم، کهمرور. [شهرمن]

ف: باهتوتند، با آژرم، باشهرم، شهرمدار، آژرمدار.

ع: مُسْتَحِیْن، مُقْضِی، خَجَل، خَجَلان، حَشِیم، مُحْتَشِیم.

هیدته

ك: دیلان، شیت. [گیل، شیتوکه]

ف: حُل، دیوانه.

ع: مَجْنُون، سَفِیه، اَبَلَه.

هیدچه

ك: حیدشه. [هدرا، هارار]

ف: داد، غو، فریاد.

ع: عَجَجَة، حَیْشان.

هیدی همی

ك: هیدی همی، حیدرهرا، هدرهرا! [حای حای! ارشی]

گالته پیتکردن یا سیرمانه. []

ف: هی هی! (کلمه ای استهرا یا تعجب است).

ع: هَیْ هَیْ!

هیدران

ك: مات، گنج، سراسیمه، سرگردان، شهیدا، شیت.

[سهرسام]

ف: خیر، خیره، آسیمه، آسیوم، آسیون،

آسمند، سراسیمه، تیب، شیب، هامی، هامین،

واله، خلاوه، فلاوه، أبرکار، آندروا، آندرواژ، گنج،

گنج، سرگشته، شیفته، شیدا، مات، سرگردان.

ع: حیران، مُحْیِر، هَوَک، مَهَوَک، هائم، مُنْشَدَه.

هیدرانی

ك: ماتی، گنجی، سراسیمه یی، سرگردانی.

[سهرسامی]

ف: خیری، خیرگی، آسیمگی، آسیومی،

آسیونی، آسمندی، تیپی، شیبی، ... شگفت،

شکیفت.

ع: حَیْرَة، حَیْر، اِشْتِدَاه، هَوَک، شَدَه، دَهَش، دَهْشَة.

ههیز

ك: خورین کفتن، پیتوژی، چهپه لپون. [به خورین پورنی ژن.]

ف: دشتانی، خون افتادن، پلشت شدن،

بی نمازی.

ع: حَیْض، طَمْث، قُرء.

ههیز نه شور

ك: نه شور. [عمرز نه شور: نافرستی بی خوین.]

ف: سترون، نه شو.

ع: یاشسه، آیسسه.

ههیزه^۱

[ك: روان پورنی سک. (بهرامبهری «توخه» یه.)]

ف: هیزه، شکم زو. (امتلا از آب، ضد «تخمه»)

ع: بَقَر، صَام، طُسَاة، هَیْضَة. (انْطِلَاقُ الْبَطْنِ)

ههیزه ران

[ك: قامیشی نارپر (قامیشی هندی)]

ف: خیزران، نی هندی.

ع: خَیْزِرَان.

وئنه

هیدشه ← هیدچه

هیدشه هیدش

ك: هیدچه هیدچ، شیته شیت. [داد و هارار]

ف: دادوبیداد، فریاد، غر.

ع: فَرْع، عَجَجَة، حَیْشان.

هیدف

۱- حیدشه ← هیزه [(تهعرب کراوه)] (معرب «هیزه»

است.)

ل: ستم، لان‌گرتن، داکوکی، [زۆرداری، جهر]

ف: ستم، بژه، گرایش.

ع: حیف، جور، مَیل، ظلم.

هه‌یف!

ل: نه‌فسوس! [به‌داخوه!]

ف: حیف!، آفسوس!، دریغ!

ع: آسفا، آها، واما

هه‌یوان

ل: گیاندار، جانهور، [گیانه‌هور، زینده‌هور]

ف: چم، چمانه، تکاوژ، جانوژ، جاندار.

ع: حیوان، ذي روح.

هه‌بیز

ل: جینگه، گوبها، [شرین «گوبها» سووکه‌دهی

«گرنج‌جا»یه، واته: جینگه‌ی گوبهان یا شونیی

جیپونه‌ره.])

ف: جا، جای، گنج، (مخفف «گنج‌جا» است

یعنی: جای گنجیدن.)

ع: حَیْز، مَقَر، مَحَل، مَكان، مَسْکَن.

هه‌بیه

ل: واده، [کات، ماره، موئلت (عیده‌ی ته‌لاق).]

ف: هنگام، قنور، پرمور، پرموز، پرمو، روزگار

فنور. (عده‌ی طلاق)

ع: عِدَّة، تَرِیص.

هه‌یرس

ل: قین، [رق]

ف: خشم، کینه، کین، غرش، غرداش، غرس،

غرم، غزم، غژم، ریغ، ریس، آرد، ستیز، سزول.

ع: قَهَر، غَیظ، قَلَب، وَحَر، وَب، شَنَّا، شَنَف، ذِرا،

مَقَت، غَضَب، حِدَام.

هه‌یرس

ل: رۆدی، ته‌ما، خوخوایی، [چارچنزی]

ف: آژ، کاو، نیوسوم، رۆدی، آژ.

ع: حَرِص، وِلَع، شَرَه، طَمَع، جَشَع.

هه‌یرس

ل: قینه‌رن، [رتنه‌رن]

ف: نژه، آرغده، بشکول، خشمناک، خشمگین،

دژاهنگ، دژآلود، توند، توندخو.

ع: غَضُوب، مُتَقَبِط، عَصْبَانِي، لَجُوح.

هه‌یرس

ل: ته‌ماکار، خوخوا، رۆد، [چارچنک]

ف: آژو، آژور، آژمنسد، آژوژ، آژور، کـاوی،

کاومند، تَخْجَم، وَرْج، بُلْکامه.

ع: حَرِص، وِلَع، شَرَه، مَلَع، مَلُوع، جَشَع، طَمَاع.

هه‌یره‌ت ← هه‌یرانی

هیز

ل: گاندهر، [قنگدهر، کوزدهر،] [قورندهر، سوژانی]

ف: جه، غَر، کونی، کونده، کُسه‌ده، جنده.

ع: قَحْبَة، فَاحِشَة، مَابُون.

هیز

ل: نامرد، شله‌ژ، بیه‌گ، [نایاو (بی‌غیرت)]

ف: حیز، هیز، بفا، غراچه، سبوره، بی‌زگ،

نامزد، (بی‌غیرت)

ع: مُخَنَّت، فَاقِدُ الْعَصَب.

هه‌یزبگیر

[ل: گرتنی که‌ستیک به‌بی ناگادار کرده‌ی.]

ف: دست‌گیر، دست‌بگیر، (بی‌خبر کسی را

بگیرند.)

ع: اِسْتِغْفَال.

هه‌یزبگیرگی

[ل: یاریه‌کی مندالته وه‌کسو «بوخچه‌گه‌ردان» وایه،

به‌لام یاریکه‌ر له باتی بوخچه به‌ده‌ست له نه‌ندامانی

۱- نه‌ر ماره‌یه‌ی که‌ ژنی ته‌لاق‌دراو یا می‌زده‌مردوو نابیت

شوری تیدا بکانه‌وه. (ر-ر)

بازنه که ده دات.)]

ف: خیزگیر، خیزگیر، خیره گیر، گزیده.
(بازی بچه ها است شبیه به «بقچه گردان» که به جای بقچه دیگری می خواهد افراد حلقه را با دست بزند.)

ع: ...

حیس

ك: تیگه یین. [پدی پی بردن]

ف: هُش، هوش، دزیابی.

ع: حَس، دَرَك.

حیسس

ك: هیز، زیز، توانا، گریك، گیز. [وزه، گوز]

ف: پولاب، سترسا، توان.

ع: حَس، قُوَة.

حیسس موشترهك

[ك: هستی هاویهش: به پیتی باوهری پیشینیان هستیکه

له دهرونی مرژدا.]

ف: گیوز.

ع: حَس مُشْتَرَك.

حیسسی

ك: دیاره. [هست پیکراو، بهر هست]

ف: پولایی، سترسایی.

ع: حِسِّي.

حیسس کردن

ك: زاتین، دریافت کردن. [هست کردن، تیگه یین]

ف: دریافتن، دانستن، دریافت کردن.

ع: احساس.

هیفز

ك: پاراستن، نیگاداری. [چاره یزی، ناگاداری]

ف: پاس، دارش، گیزو، نگاه داری، نگاه داشتن،

بادگانی، بایگانی.

ع: حَفْظ، حَرَّاسَة، وَقَايَة، ضَبْط.

هیفز

ك: یاد، بهر، بیز. [له بهر، خورندنده به بی سهر کردنی نوسرا.]

ف: یاد، بَر، زَبَر، زَبیر، زَبَرم، اَزَبَر، اَزَبَرم، نَهون، گیزو.

ع: حَفْظ، عَنْ ظَهْر الْقَلْب.

هیفز چاوچله

ك: چارچله. [چاره زار]

ف: چشم آرو، چشم زد، چشم زخم، چشم و هم،

چشم و هام، چشم پنام.

ع: تَعْمُودُ، تَعْمُودُ الْعُیُون.

هیفز و سیححه

[ك: له شساغی، ته ندروستی]

ف: بهداری، به جویی، شهند خواهی.

ع: حَفْظُ الصَّحَّة.

هیق

ك: په ز سَن سَاله، رشت سَن سَاله، بهخته. [حوشتر یا

مدری نیزی سَن سَاله.]

ف: بهخته. (شتر یا گوسفند نر سه ساله.)

ع: حَق، ثَنِي.

هیقد

ك: حیس، قین. [کینه، رق]

ف: سَرول، خَدوک، کین، کینه، رَشک، سَنگاش،

تیوزک.

ع: حَقْد، بَخْل، حَسَد، ضَبَّة، وَحَر، ضَعِیْنَة.

هیکمه ت

ك: زانست. [ژیری، فه لسه فه]

ف: فرزو، فرزاد، فرزاد، دانش.

ع: حِكْمَة، فِلْسَفَة.

هیل

[ك: دنکیکی برغوشه.]

ف: هل، هيل، هال، لاجي، شوشمير.

ع: قاقنة.

حيلم

ك: سدنكيني، دلداري، نارامي، جيقلدانداري، بردهباري.

[حبرسه له، هيتني]

ف: غريزن، جاغر، دلداري، ديرخشمي،

بُردبادي.

ع: حلم، حوصنة، وقار، صبر.

حيلوكول

ك: ياريور. [بيرهري]

ف: هل وگل، يادبود.

حيله

ك: كه له ك، دار، فيل، ده له سه، فدن، جانقوليازي، رنگ.

[فدوفيل، گزي]

ف: زرق، شيد، تبند، دغا، ريو، هنرئوت، نيرنگ،

تُدبيل، سالوس، آوزند، دوبال، دوال، دويل،

داغول، سوفته، گريس، گريسه، خاتوله، گلک،

فريب.

ع: حيلة، غيلة، مکر، خديعة، دسيسه، عرقبة،

تَعْرِيق، دلس.

حيله باز

ك: كه له ك باز، داوباز، فيلباز، فنباز، رنك باز. [گزيكار]

ف: دوي، گرُيز، ريمَن، داغول، دغاباز، دوال باز،

نيرنگ باز...

ع: مُحيل، مُغيل، مَكَار، خَدَاع، دَسَاس، مُعْرِيق،

مُدَلَس.

حيلمپهت

ك: كومه كي، داکوکی، لاکوکی، پشتیواني، پشتوری.

[لايه نگرې، بهرگري، پاراستن]

ف: کَمَک، هوپه، هوپر، هوپه، پشتي،

پشتيواني، اندخسیدن.

ع: حماية، معاونة، دفاع.

حينه

ك: نيخه، شيخه. [حيله (دنگي نه سپ.)]

ف: شيهه. (صدای اسپ)

ع: سهيل، صَيحة.

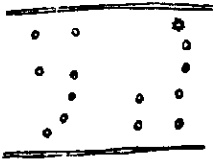
حيثوت

ك: تار، ترس. [سام (گورداري «هديهت».)]

ف: غُزم، تاب، ترس. (مصحف «هديهت» است.)

ع: هَيبة، سَطوة.

وینه‌کانی پیتی ح



حه‌تھوانان



حه‌فت ره‌نگیله



حه‌شهرات



حه‌چه



حاجی له‌قله‌ق



حه‌مال



حه‌لق مقلق



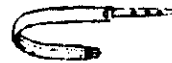
حه‌لی هه‌فتسهر



حه‌لی



حه‌یزمران



حه‌مایل

خ

ف: اندیشه، پنداره، سَمَراد، سَگال، یاد.

ع: خاطِرَة، خَیال، فِکر، تَفْکُر، ضَمیر.
خاتوو

ل: خاتون، خانم، بانوو. [خات، یایه: وشی ریز بو ژنان].
ف: ایشی، بانو، بی‌بی، بیگه، بیگم، خاتون،
خانم.

ع: سَئِه، سَیِّدَة، هائِم، خائِم.

خاتوون ← خاتوو

خانه مکاری

ل: منه‌بتکاری. [رازاندنه‌وی نامرازی دارین به نه‌خش و
نیگاری له عاج و نِسَقان و... دروست‌گراو].
ف: خاتم‌کاری، منه‌بت‌کاری.

ع: فُسَیْلَسَاء.

وینه

خاج

ل: چه‌پرواس، چه‌لیپا. [خاج]

ف: خاج، چلیپا.

ع: صَلیب.

وینه ← چه‌لیپا

خاچه

ل: خواجه. [به‌رِیز (و‌شی دواندنی یه‌ه‌ودی و

مه‌سیحی).]

خا

ل: هیلکه. [مِیلَک]

ف: خاگ، خواگ، آستینه، پَلْغده، تخم‌مُرع.

ع: بَیضَة، کَیکَة.

خاپوور

ل: ویران، کاول. [رِماو]

ف: ویران، خاپور.

ع: خراب، مُندَک، مُنْهَد، مُنْهَدِم، نَسف.

خاتر

ل: یاد. دَل. [بو خاتر تو]. [بیر، زهین. دل‌خواز]

ف: یاد. دل. [برای دل تو]

ع: خاطر، حَافِظَة. أَجَل.

خاترجه‌م

ل: دنیا، دلگرم. [ناسوده]

ف: دل‌گرم، آر‌مَند، آر‌مَنده، آسوده‌دل.

ع: مُطْمَئِن، مُتَیَقِن.

خاترجه‌م

ل: دنیایی، دلگرمی. [ناسوده‌یی]

ف: آر‌مَندی، آر‌مَندگی، دل‌گرمی، آسوده‌دلی.

ع: اطمینان، یَقِین، تَیَقُن

خاتره

ل: ویره، خه‌یال، یاد. [بیره‌ری]

ف: خاجه، (خطاب به یهود و مسیحی است).

ع: خاجا، خَواجا.

خادم

ك: زندوان، پاسهوان، [زبان، خزمه‌تکار، مجتور (پاسهوانی مزگوت یا گورستان).]

ف: زاوَر، زاوار، پاسبان، (پاسبان مسجد یا مقبره)

ع: سادِن، خادم، حاجب، بَوَاب.

خار

ك: درك، تیخ، [چقن]

ف: خار، تیغ، غاژ.

ع: شوك، مَشط.

خار

ك: ریخ، ریز، [لم، ریخ]

ف: ریگ، سنگ‌ریزه.

ع: رَمَل، حَصباء.

خار

ك: درك، خرب، ریخناخ [ریخناخ]، كیف، كچك، كدمر،

سه‌خت، [بهره‌لان، ریخ‌لان، رقه‌ن، هدلت]

ف: كَمَر، كوه، سنگلاخ، ریگناك، شاخسار.

ع: حَرَّة، لُوب، حَجِر، وَعَر، وَعِر، وَعِی، جَبَل.

خار

ك: غار، ما، نه‌شك‌نت، هال، [نه‌شك‌رت]

ف: داه، دهار، غار، غال، تهال، گویه، گاباره،

گابار.

ع: غَار، غُور، مَغَارَة، كَهَف، اُخْدود.

خارا

ك: تافته، [پارچه‌ی همریشمین (دیوای شه‌پولدار).]

ف: خار، تافته، (تافته‌ی موجدار)

ع: حَرِیر.

خارا

ك: سه‌خته كوچك، [بهردی روق].]

ف: خارا، خاره، (سنگ سخت)

ع: مَنخَرَة، حَجَر.

خار هه‌سه‌ك

ك: په‌یكۆن، [په‌یكۆن: درِ كِیكی سی‌سورچه].]

ف: سیالخ، شَكْره‌نگ، شَكوه‌نگ، خَار خَسَك.

ع: شَوَكَة الْحَسَك، شَكوه‌نج.

وَرَنه ← په‌یكۆن

خار شت

ك: خَوَریان، تالوتش، قنگه‌خروزرکه، [خروزر]

ف: خارش.

ع: حَكَه.

خار کیش

[ك: دركودال‌فروش]

ف: خار كَش، خار كَن.

ع: شوكی.

خار کیش

ك: كوچك كیش، [بهرد کیش]

ف: خار كَش، سنگ كَش.

ع: حَمَار، مَنخَرِی.

خاروخاشاك

ك: پورشه‌په‌لاش، [دركودان]

ف: خاروخاشاك، خاروخلاشه.

ع: غُثاء، شوك، حَشِیش.

خاس

ك: قه‌شنگ، شمرین، چاك، پاك، باش، خورش، جران،

سزارار، [په‌سند، رند]

ف: په، زه، خوب، نیک، نیکو، نفز، نخ، آنخ،

آنك، ویژ، ویژ، آویژه، آویژه، بویژه،

بیژه، براه، خَدیر، زیبا، سیغ، گش، گش، خوش،

شگرف.

ع: حُسن، جَید، طَیِّب، بُهّی، طَریف، اَنیق، فاخر،

زَین، عَبرَی، فائِق، صالِح، هِجان، سَعَد، سَعید،
ثَقایة، حَبَدَا.

خاسی

ل: خاسه، باشه، باشی، چاکه، چاکی، [په‌سندی، جوانی]
ف: خوبی، نیکی، بهی، نیکویی، زیبایی، زه،
بَراه، بَراز، بَرازندگی، خدیر، نَواخته، دَخی.

ع: حُسن، بُهّی، خاصِیَّة، حَسَنَة، صَدَقَة.

خاسی

ل: سَو، [خرو، تاییه‌ده‌ندی]

ف: گزینه، گزینی، گزینش.

ع: خاصِیَّة.

خاسی‌کردن

ل: خاسه‌کردن، باشه‌کردن، چاکه‌کردن، چاکی‌کردن، [کاری
په‌سند کردن].

ف: نیکی کردن، خوبی کردن، دَخی کردن.

ع: احسان، مُجامَلَة.

خاسیه‌ت

ل: خو، سَو، خاسی، شیره، [خرو، تاییه‌ده‌ندی]

ف: گزینه، گزینی، گزینش.

ع: خاصِیَّة، خاصَّة.

خاسیه‌ت له‌بیهی

ل: مونه، سوی سرشتی، [تاییه‌ده‌ندی سروشتی]

ف: مونه، گزینه‌ی سرشتی.

ع: خاصِیَّة طَبِیعیَّة.

خاشاک

ل: خاشاژ، خاشه، پروش، په‌لاش، پل‌پروش، [وشکه‌گیا]

ف: خاشاک، خاشاک، خاشه، خاش، خماش،

خماشه، خلاشه، خَس، خَسک، کرشته، اَنبیره.

ع: غُشاء.

خاشاک ← خاشاک

خاشخاش

ل: گورز روت‌م، [خاشخاشک، ره‌بنوک، روکینه]

ف: خَشخاش، گُرز رُستَم.

ل: باشتر، چاکتر... [په‌سندتر، جوانتر]

ف: بهین، بهتر، زهتر، نیکوتر، نفزتر، زیباتر...

ع: أَحْسَن، أَجید، أَطیب، أَبهّی...

خاشگدل

ل: باشگدل، چاکگدل، [چاکان]

ف: واژیان، آویزگان، بزرگان، دلبران.

ع: حَسَنات، مُحَسَّنات، مَحَبوبات، (مَحَبوبین).

أَقطاب، أوتاد، أبدال.

خاسه

ل: چاکه، باشه، خاسی، [چاکی، په‌سندی]

ف: خوبی، نیکی، آردن، نَواخته.

ع: حُسن، حَسَنَة، فَضیلة، مَزیَّة.

خاسه‌لەن

ل: نه‌خوارلا، [به‌تاییدت]

ف: ویز، ویزه، بویژه، سامه.

ع: خاصَّة، خُصوصاً، بِالْخُصوص، لاسیما.

خاسه‌کی

[ل: کەنیزی تاییدت.]

ف: کنیزک، (کنیزی مخصوص)

ع: جارية، حَظیَّة، سَویَّة.

خاسه‌وتن

ل: ستایش کردن، [په‌سن کردن، پیامه‌لگوتن]

ف: ستودن، خوب‌گفتن، خوبی‌گفتن.

ع: تَعریف، تَحسین، ثناء، مَدح، حَمْد، تَقْرِیظ،

تَمزِیة، تَمزِین، تَفْضیل.

خاسه‌یی

ل: تارویه‌تی، ((نان خاسه‌یی)) مه‌سه‌لەن، [تاییه‌تی]

ف: آندی، آویژه.

ع: خَشْخَاش، رُمَانُ السُّعَالِ. (يُنْبِتُ)

وینه

خاشه ← خاشاک

خاش ← خاشاک

خاک

ل: خَو. [گل]

ف: خاک، پَلم، رشت، تَهک، بروشک، آچاک، آپرا.

ع: ثَرَاب، بَری، ثَرِي، رَم، کَفَر، لَفَاء، بَدَاة، غَبْرَاء.

خاکبازی

ل: خاکه‌شارکی، تپه‌شارکی. [گه‌میده‌کی مندا لاتمه.

(شتیک له دور کوما خولدا ده‌شارنره هتا لایه‌نی

به‌رامبه‌ر بیدرتزه‌وه.)]

ف: خاک‌نمک. (چیزی را در دو توده خاک

پنهان کنند دیگری آن را پیدا کند.)

ع: فِئَال.

خاکبوسی

ل: خال‌کدفتن. [کرنورش، خَو خستنه بهر پی.]

ف: خاک‌بوسی، زمین‌بوسی، به خاک افتادن.

ع: سَجْدَة.

خاکبیز

ل: بیتزن. [سهرند، کهر]

ف: خاک‌بیز.

ع: مِذْرَاق، مِئْسَاح.

وینه

خاکرن

ل: شانه، ماله. [خیشک]

ف: گُر، بَنکَن، شخم‌خراش.

ع: مِحْلًا، مِحْلًا، مِکْشَط، مِشَط، مِیْسَلَفَة.

وینه

خاک سفت

[ل: خَولی پتهو که بو دروست‌کردنی ده‌فری سوا لَت

که لکی لی‌وره‌ده‌گیردیت.]

ف: رُس، رُست.

ع: ثَرَاب.

خاکسهری

ل: بۆر. [رهنگی خوله‌میشی.]

ف: بور، خاکستری. (رنگ خاکستری)

ع: غُبْرَة، غُبَارِي، اَغْبَر، رُمْدَة، رُمَادِي، اَرْمَد، اَرْمَك، غَیْس.

خاکشیر

[ل: گیایه که بو دهرمان ده‌شیت.]

ف: خاکشیر، خاکشی، خاکژی، خاکشو،

شَفْتَرَك، سوارون.

ع: خُبَة، خُنْبَة.

خاکشیر

ل: کرم ناو. [کرمی ناو ناو.]

ف: خاکشیر، کرم‌آب، کرمابه.

ع: جُرْثُوم.

خاک قه‌ور

ل: خال‌گور. [خولی قه‌بر]

ف: خاک‌گور.

ع: رَمَس.

خاککش

ل: دوچه‌رخه. [عمره‌بانیه‌ی ده‌ستی.]

ف: خاک‌کش، دوچه‌رخه، گردونه. (گردونه‌ی

ده‌ستی)

ع: عَجَلَة.

وینه

خاک‌که‌فتن

ل: خاک‌بوسی، توپ‌ل‌تیانه‌زه‌رین. [کرنورش بردن]

ف: به خاک افتادن، خاک‌بوسی، پیشانی زمین

نهادن.

ع: سَجْدَة.

خاکنشین

ل: گه‌دا، بی‌ته‌نوا، بی‌ته‌واخوا، [بی‌ته‌وا، کلون]

ف: گدا، ناچیز، خاک‌نشین.

ع: مُفْلِس، مُفْلَج.

خالیویاد

ل: هارخاک، [هارجروت، هارسنور]

ف: سَرَمَرَز، هام‌مَرَز، هام‌خاک.

ع: رَأْسُ الْحَدِّ، مُتَاخِم.

خاکه

ل: ورده، [له‌ترپه‌ت و ورده توژی همر شتیك.]

ف: خاکه، خاک، خاشه، خاش، خورده. (خورد

و ریز هر چیز)

ع: فُتَاتة، كُسَارَة، بُرَادَة.

خاکه‌چهره‌نگه

[ل: گل‌ه‌سپی (گلینکی واک گج رایه که مالی پی سواخ

دده‌ن.)]

ف: لاؤ، خاک‌سفید. (خاکی است شبیه به گج

که خانه را با آن اندایند.)

ع: ...

خاکه‌سار

ل: به‌نده، فرمانبر، [گورپرایه‌ن، زه‌لیل]

ف: خاکسار، بنده، تاراس، فرمانبر.

ع: كُرَابُ الْأَقْدَامِ، مُطِيع، ذَلِيل.

خاکه‌شارکی ← خاکبازی

خاکه‌ناز

[ل: خاک‌ناس]

ف: أَنْغَر، خاک‌آنداز.

ع: مَرَّ، مَجْتَب، مِسْحَة.

ویته

خاله‌سوسکه

ل: عه‌نه‌فشتی، [ژنی بالا‌کورت که له فالونجه ده‌جیت.]

ف: خاله‌سوسکه. (زن کوتاه قد که شبیه

سوسک است.)

ع: خُتْفَسَة.

خالیپس

ل: پاک، رشک، زه‌نگ، یه‌کده‌س، په‌تی، زه‌لان، [په‌خته،

ناتیکه‌لار]

ف: ویژ، ویژه، آویژه، آویژه، بیژ، بیژه، پاک،

ناب، سَره، سارا، ژاو، بی‌آلایش.

ع: خَالِص، لَبِّ، صَرِيح، لُبَاب، بَحْت، مَحْض،

نَاصِح، نَاصِع، نَاطِع، قُح، مُح، قَرَّاح، صُرَّاح، نُقَّاح،

سُمَّاق، صَرِف، صَرَد، زَلال، اِبْرِيز، زُيْدَة، خُلَاصَة.

خالیسه

ل: به‌ریتل، به‌ره‌جفت، [داهات]

ف: آویژه، آویژه، به‌ره‌گاو.

ع: خَالِصَة، صَفِيَّة.

خال

ل: نشان، نشانه، [نیشانه: نوخته‌ی سر پیست.]

ف: تیل، قُند، چُجَک، چُجَک، خُجَک، کُنْجده،

کُنْجِدی، نشانه، کبودی، خال.

ع: خال، شَامَة، وَشْمَة، لُعْطَة.

خال‌خال

ل: گول‌گول، له‌که‌له‌که، [یه‌له‌په‌له]

ف: خال‌خال، لکه‌لکه، گل‌گل.

ع: مُنْقَط، مُبْقَع، مُرْقَش، أَرَقَش، أَبْقَع، مُنْقَط،

مُوشِي.

خال‌کوتانن

ل: نشانه‌کوتانن، [نه‌خشانندی خالی ده‌سکرد له‌سهر

پیست.]

ف: خُجَک‌کوفتن، تیل‌زدن، کبودی‌زدن،

خال‌کوفتن.

ع: وَشْم، تَوشِيم.

خال‌گزشتین

ل: نشانه، نشانه‌ی خرابی، [نیشانه‌ی زه‌قی سر پیست.]

ف: بادامه، نشانه، تیل.

ع: خال، شامَة

خَالَو

ل: نالو، لالو: [خال: برای دایک].

ف: خالو، آلو، کاکو، کاکویه، دایی، تیا.

ع: خال، أَخْ الْأَم.

خَالومیل

ل: نارتیل. [ارش کردن تهریل و کوتای مندائی سارا].

ف: خال و نشان. (سیاه کردن پیشانی و گونای

[گونه‌ی] بچه‌ی تازه پیدا شده).

ع: تَدسیم.

خَالی

ل: خوت، هالی، چول: تهریک، تاراق، پورت، پوچ، خوالا.

[بی‌تاره‌دانی، بوش، به‌تال]

ف: تی، وتگ، تهی، تهک، خُله، خوله، تهیگاه،

پَرداخته.

ع: خال، فارغ، صُفر، صُفر، صُفر، هَواء.

خَالی‌کردن

ل: ... چول کردن، تهریک کردن، دا کردن، دهره‌کردن. [به‌تال

کردن]

ف: تهی کردن، خوله کردن، پَرداختن.

ع: تَخْلِيَة، تَفْرِغ.

خَالِیگا

ل: که له که، پالو، پورته‌گا، مَنگَل: [تَنیشت، خالینگه]

ف: تهیگاه، آبگاه، کش، پهلو.

ع: اِطل، حَصَر، خَاصِرَة، صُقْلَة، سُقْلَة، حَقْو، قُرب،

کَشِش، طَرَقَة، دَق، جَنْب، جَانِب، شَاكِلَة.

خَالی و خَوَالَة

ل: خوت‌خالی، خوت‌خوالا، چول‌هول، پوچ، پورت. [خالی

و هم‌رالی، به‌تال]

ف: خالی و خوله، تهی و تهک.

ع: خالِ فارغ.

خَام

ل: کان، نه‌پرخت، نه‌کولیاگ. [نه‌کولار]

ف: بَشَمه، خام، نا‌پخت.

ع: نین، نَین.

خَام

ل: نه‌پرخت، ده‌واخنه‌دریاگ. [کان، خورشنه‌کراو (وه‌ک:

چهرمی ده‌باغی‌نه‌کراو).]

ف: بَشَمه، خام، نا‌پخت. (پوست دبایغی نشده

مثلاً.)

ع: اِهاب، خَام.

خَام

ل: کولی. [مروئی قال نه‌بور. (نه‌زان)]

ف: خام، نا‌پخت، خیره، خیره‌دست. (نادان)

ع: عَشِیم، غَبِی، غَمَر، أَخَرَق.

خَاماجی

ل: میسی، میمک. [پور (خوشکی دایک).]

ف: خام‌باجی، خانم‌باجی. (خواهر مادر)

ع: خَالَة.

خَام‌ته‌ما

ل: تهمادار. [له خوزه چاره‌پزان. (تهو که‌سه‌ی خدیالی خار

ده‌کات).]

ف: بادسَنج. (خام طمع)

ع: مُنْتَظَر، مُتَوَقَّع، طامع.

خَاموش

ل: کوزیاگ، کوزیاگه‌ره. [کوزاره (وه‌ک: چرای کوزاره).]

ف: کُشته، خاموش، خَموش. (چراغ مثلاً.)

ع: مُنْطَلِی، خامِد.

خَاموش

ل: بَیدَنگ. [بی‌چرکه]

ف: خاموش، خَمُش، خَموش.

ع: سَاکِت، صَامِت، خَامِد، هَامِد، هَمِد، هَمِید،

ساکن.

خاموش کردن

ل: کوژانسه. بیدنگ کردن. [کوژانده. چرکه لیپین]

ف: گشتن، خاموش کردن. خَموش کردن، بی صدا کردن.

ع: اِطْفَاء، اِخْمد، اِسْكَات، اِصْمدات، اِعماد، تَسْکین. خامه

ل: خار، توول، تهرک، تهرکه، شاخه. [شورل]

ف: خامه، شاخه، ترکه.

ع: غَض، غَضَّة، خَامَة.

خامه

ل: سرتو، سهرشیر، توژگ. [سهرتوژ، قه یماخ]

ف: خامه، سرتو، سرشیر، چربه، چرابه، تاشک.

ع: طَهْرَة، طُهاوَة، دِوايَة.

خامه

ل: خاوه، بانه دریاک، نهرتسیاک. [خاو، نهریسراو (په تی کرژنه کراو.)]

ف: خامه، نرئیسیده. (رئسمان خام)

ع: خَامَة.

خامه گری

ل: شله گری. [گری توند نه کراو]

ف: خام گره، گره خام.

ع: اُنْشُوطَة.

وینه

خان

[ل: ناژنای فرمانروایان و پیاو گمرانی تورکه.]

ف: خان. (عنوان سلاطین و بزرگان ترک است.)

ع: خان.

خان

ل: مال، خانور. (که له خان) [خانه]

ف: خان، خانه.

ع: بیت، دار.

خان

ل: خت. [تلیشی باریکی نار لورلدی شهننگ.]

ف: خان، خت. (خان تفنگ)

ع: خَط، خان.

خان ته ما - خام ته ما

خانخانه گری

ل: شابازی. (حاکم حاکمه کانی) [میرمیرین: یاره که.

هدروه: دهره به گری]

ف: خان خانی، شاهبازی.

ع: لَعْبُ الْاَمَارَة، لَعْبُ الْاَحْکَمَة، لَعْبُ الْمَلْکِي. مُلُوكُ الطَّوَائِف.

خانم

ل: خاتور، خاتورن، یای، یایه. [خات: وشه ریژ بز ژنان.]

ف: بانو، خاتورن، بی بی، بیگه، بیگم، ایشی، خانم.

ع: سَيِّدَة، سَيِّدَة، خاتون، خانم.

خانم بی

ل: لهرزانه، دهرزی لهرزانه. [خشلینکه. (گولی رنگارونه گ که له لاستیک دروست ده کريت و نافرتهان دهیدن له سر و بهرکیان.)]

ف: لهرزانه، خانم بی، گل ستر. (گل های الوان که از کانوچو می سازند و زنها به سر و یخه می زنند.)

ع: رَجْرَجَة.

خانم گهره

[ل: گهری خاتورنه کان.]

ک: تیرم، بزرگ بانو، مهین بانو. (بانوی بزرگ)

ع: رَئِيسُ الْخَوَاتِین، رَأْسُ السَّيِّدَات.

خانرومان

ل: خانه دان. [هوز، بنه ماله]

ف: خانمان، خاندان، دودمان، نواده.

ع: عَشِيرَة، قَبِيلَة، سِلْسِلَة، حَفْدَة.

خانومان

ك: چاخ، گزشتن. [قدّمو، غروخه پ]

ف: فربه، كروت، چاق.

ع: لَحِيم، ضَخِيم، سَمِين.

خانوو

ك: مال، خان. [خانه]

ف: خانه، خان.

ع: دار، بَيْت.

خانه خوی

ك: سامِيَوْمَان. [خاوون مالن]

ف: ايتگين، خانه خدا. (خداوند خانه)

ع: صَاحِبُ الْبَيْت.

خانه دان

ك: خانه راده، بنه مالن. [هوتز، بنه ماله]

ف: خاندان، خانواده، تَبَار، دوده، دودمان،

أبدان، دودخانه.

ع: عَشِيرَة، قَبِيلَة، طَائِفَة، سِلْسِلَة، حَفْدَة، أَقْرِبَاء،

نَسْل، أَسْبَاط.

خانمزاد

[ك: مندالی نوکەر یا کاره کەر که له مالی ناغا کهیدا له

دايک بوييت.]

ف: خانه زاد.

ع: تَالِد، تَلِيد.

خانه قا

[ك: ته کيه: خانووی کوژیوندهی سوژی یا دهویش.]

ف: خانگا، خانگاه، لنگر، سنجرستان.

ع: رِيَاط، خَانَقَاه.

خانه کی

ك: لینی، مالی. [کەری (ناژەلی رام).]

ف: خانگی. (حيوان اهلی)

ع: داجن، راجن، أَهْلِي، مَنَزَلِي.

خانه کا—**خانه قا**

خانه کومان

ك: دلچەپەل، بەدگومان. [دەلپیس]

ف: بدگمان، خانه گمان.

ع: سَيِّئُ الظَّن.

خانه نشین

[ك: کارکنار]

ف: خانه نشین.

ع: داري، مُتَقَاعِد.

خانه واده—**خانه دان**

خاو

ك: درژ. [نەرم، شوژ، لولول نەبورو. (بەرامبەری «کرژ».)]

ف: خاب، کم تاب. (ضد «کرژ»)

ع: سَبَت، سَبَط، سَيْط. مُسْتَرْسِل.

خاو

ك: بانسه دریاک. [بانسه دراو، نەرتی سِراو (بەرامبەری

«بادریاک».)]

ف: خام، ناتافته. (ضد «بادریاک»)

ع: سَبَط، خَام.

خاو

ك: خمر، وههوز. [نوستن، بەرامبەری «بیداری»]

ف: خواب، خواو، کونیان.

ع: نَوْم، سُبَات، رُقُود.

خاو

[ك: پرزه (وهك: پرزی مه خەل).]

ف: پرد، خاب. (خواب مخمل مثلاً.)

ع: سَبَت.

خاو

ك: خەر. [خەرون، خەرینج]

ف: پوشاسب، گوشاسب، تنیاب، خواب.

ع: رُویا.

خاوائن

ل: خلائانن. [خائلاتدن. لریردان]

ف: سنویساندن.

ع: اغفال، خلب، خلاب، اختلاب، تخلیب، مُراوَصَة.

خاویزان

[ک: لیکدرووی خهون]

ف: گزارش گر، گزاره گو، بوشاسب گو، خواب گو.

ع: مُعَبَّر.

خاوانامه

ل: خهونما، خهونامه. [کتیبی خهولیکدرووه.]

ف: گزارنامه، گزارشنامه، بوشاسبنامه،

خوابنامه.

ع: تَعْبِير.

خاوهوخیز

ل: خیزان، مالومنان. [خارخیزان، ژومنان]

ف: زن و بچه.

ع: عَائِلَة.

خاوه ← خامه**خاوه هاو**

ل: یاوریار، یواش یواش. [هتواش هتواش، له سرخو]

ف: آرام آرام، آهسته آهسته، نَرم نَرمک،

یواش یواش.

ع: مُتَبَطِّا، تَبَطُّو، تَسْرُوك.

خاوه ر

ل: خورهه لات. [روژمه لات]

ف: خاور، بتو.

ع: مُشْرِق.

خاوه ن

ل: خوارن. [ساحیو]، ختو، خودان]

ف: خداوند، خاوند، خَوَند.

ع: رَبِّ، صاحب.

خاوهوویون دل

ل: برسیه تی، دل پورین. [برسی بوون: ورگ به تال بوون.]

ف: گُرسنگی، دل رفتن.

ع: جوع، خَو، خَواء.

خاوهو کردن

[ل: شل کردنره (روک: خاو کردنره وی «با» بی ته ناف.)]

ف: خام کردن. (تاب ریسمان مثلاً.)

ع: شَذَب.

خاویز

ل: خهوالو. [چاربه خه.]

ف: فَرَناس، خواب آلود.

ع: مُسَبِّت، نَویم، نَووم.

خاوین

ل: خار. (زولف مهسه لهن.) [نهرم، شوپ]

ف: نرم، خوا بیده.

ع: سَبَّط، لَیْن.

خاوین

ل: پاک، تمیس. [پرخت، پاکز]

ف: پاک، پاکیزه.

ع: طَیِّب، طاهر.

خایانن

ل: پیچرون. [دریژه کیشان، ماتل کردن]

ف: درنگ کردن.

ع: دَوام، طَوَّل.

خپ

ل: کپ. [کرومات (کهوتن و بیدنگ بوون.)]

ف: خَپ، خاموش، بی صدا. (افتادن و

خاموش شدن)

ع: كَبَّ، مُنْكَبَّ، مُنْكَبَب.

خپهه لاتن

ل: کپیرون، کپ کهوتن، کپهه لاتن، خپهه لهاتن.

[کرومات بوون (کهوتن و بیدنگ بوون.)]

ختینه ← ختکینه

خدمت ← خدمت

خدمه نکار ← خدمه نکار

خدای

ك: سەرگەرمی. بەستەگی. [سەرقالی. ھۆگری. خستەپان]

ف: أَوْنَج، بَسْتَكِي، سِرگرمی.

ع: شُغْل، اِسْتِغَالَ، اُنْس، اَلْفَة، اِنْتِسَاب، عَدَاء، عُدَّاء.

خدایەدان

ك: سەرگەرجوون. [سەرقال بوون، ھۆگر بوون. خستەپان]

ف: أَوْنَج گروفتن، سِرگرم شدن. بېستەشدن.

ع: اِسْتِغَالَ، اُنْس، مُؤَانَسَة، اَلْفَة، مُؤَالَفَة، اِنْتِسَاب. خدیه

[ك: خستەپان]

ف: خدیه، خدین، بستگی.

ع: نِسْبَة، اِضَافَة، اِنْتِسَاب.

خر

ك: شل، رەوان، گوشاد. [گەرەتر لە ئەندازە.]

ف: شل، زوان، گشاد.

ع: جَرَج، مَرَج، قَلِق، مَلِق، مَلِيق، واسع.

خر

ك: خرە كوچك. [چەر، خرە بەرد]

ف: سنگ ریزه، خورده سنگ.

ع: حَصَى، حَجَارَة.

خر

ك: خرپ، شەخەل. [بەردەلان، خیزەلان، رەقەن]

ف: ریگزار، سنگزار، ریگستان.

ع: حَرَّة، حَجِیر، مَحْصَبَة.

خر ← کۆ

خر ← گرد

خراش

ك: روش. روولك. [رووشان: بریندار بوونی سەرچل.]

ف: خُپ شدن، خُپ افتادن، خُپیدن، خُفیدن،

خفتیدن، خوابیدن، خفه شدن. (افتادن و

بی صدا شدن)

ع: اِنكباب، اِنكبات.

خت!

ك: خته!، فر! [وشە دەركردنی پشیلە.]

ف: پشت! (امر به رفتن گریه)

ع: غَس!

ختکى

ك: ختى، خوروك. [ختروكه]

ف: غلغلک، غلغلیچه، غلغلیج، غلغلیج، غلغلیج،

غلغج، کلکلیچه، کلچلیچه، گلغلیچه، گلغوچه،

گلخوچه، پخندچو، پخیلچه، پخلوچه،

غلغلیچه. (همه با جیم عربی هم درست

است.) [دەوترانین ھەموریان بە «جیم» یش بھۆتینھە.]

ع: دَغْدَغَة، زَكْزَكَة، نَفَز، تَنْغِيز، نَفَر، تَنْغِيز،

تَجْمِيش.

ختکینه

ك: ختینه. [ھاندەر، دندەر، رورۆتەر]

ف: آغالنده، فزولنده، برانگیزنده، شورنده.

ع: مُحَرَّك، مُحَرَّش، مُغَرِّي، مُغَوِي.

خته! ← خت!

خته کردن

ك: خت کردن. [فس کردن]

ف: پشت کردن.

ع: غَسْفَسَة.

ختی

ك: پشی. [پشیلە]

ف: گریه، پشی.

ع: ھَرَّة، بَشِي.

ختی ← ختکى

ف: خَراش، غَراش، غَرواش، غَرش، بَراش،
گُراش، کُده، کُدوه.

ع: خَدشَة، خَرشَة، خِراش.
خراشیان

ک: روشیان، روکیان، [روشان]

ف: خَراشیدن، غَراشیدن، غَرواشیدن،
بَراشیدن، بَخشودن، گَراشیدن، ریش شدن،
کُدوه شدن، کُدوهیدن.

ع: تَخْدُش، تَخْرِش.
خراشین

ک: روشائن، روکائن، خراشائن، [روشاندن]

ف: خَراشیدن، خراشاندن، غراشاندن،
غروشاندن، غراشیدن، غرواشیدن، بشخاییدن،
ریش کردن، کُده، کُدوه، بَراشاندن.

ع: تَخْدِش، تَخْرِش.
خراو

ک: تَرا، نابود. [یکه رته، تیاچور]

ف: تَوا، تَواه، تَباه، نابود.

ع: تالِف، ضائع، فاسِد، فانی، عَدیم.
خراو

ک: بَد، گَن، بَیْفَه، بَه تَرَه، پَس، چَه پَه، ناپاک، زار.
[خراب، ناپهسند]

ف: بَد، دُز، دُش، اَنَر، زُشت، دُشت، وَرْخَج،
فَرْخَج، زَبون، پَست.

ع: سَیِّئ، رَدِی، فَسید، ضائع، فاسِد، سَقَط،
وَخْش، شَین، قَبیح، فُطیح، دَمیم، نُکَر، مُنْکَر،
شَنع، کَرِه، مَکروه، رَدَل، رَدیل، مَحْظور، وَخیم،
وَبیل، شَر، نَحس، مَنحوس، نُفایَة، مُسْتَقْبَح،
مُسْتَهْجَن، سَواء، عَواء، شَنعَاء...

خراو

ک: رَیان، کارل، [رماو]

ف: ویران.

ع: خَراب، مَخروب، مُتَضَعِّع.
خراو وِتن

ک: دَوِزِین دان، بَه دَوِزِی، خوسپ، [جیتودان، زَم کردن]

ف: بَدگویی، بَدگفتن، دَشنام دادن، جَرشَفَت،
زشت یاد.

ع: شَتم، سَب، فَحش، ذَم، غَیْبَة، سِعیَة، تَلطِیح،
نُطَف، تَنطِیف، اِنطاف.

خراو وِزِی ← خراو وِتن
خراوه

ک: بَه دی، گَه نَه کاری، [خرابه، کاری ناپهسند]

ف: بَدی، دُزِی، زشتی.

ع: رَدائَة، شَناعَة، قَباحَة، سَیِّئَة.
خراوه

ک: گَرنا، ناسزا، [خرابه، تاران]

ف: گُناه، رِیْژک، ناسزا.

ع: ذَنب، خَطِیئَة، فَسَق، فُجور.
خراوه

ک: دَزی، [خرابه، بردنی شتی خه لک به نهیتمی.]

ف: دزدی.

ع: سَرَقَة، اِختِلَاس، سَلَب، خَرابَة.
خراوه

ک: ژَبازی، پَهرین، جِیمه رَز، [خرابه، داوین ته پری]

ف: زَن بازی، پَردیدن، جَهْمَزَن.

ع: زَنا، سِباح، فَحشاء.

خراوه ← خه رابه

خراوه کَر

ک: دَز، جَه رَدَه، گَه نَه کار، چَه پَه لکار، [خرابه کار، رِیْگَر،
تارانکار]

ف: دَزَد، رَه زَن، بَدکار.

ع: سارق، مُخْتَلِس، قاطع الطَّرِيق، خَارب.
خراوی

ك: به‌دی. [خراپی، ناشیرینی]

ف: بدی، دژی، زشتی، دشتی.

ع: سوء، بُوس، قُبَح، فساد، شناعة، رذائَة، شقاوَة، شقوَة، شقاء، فطاعة، شرّ، وخامة، وِبَال.

خراوی

ك: چه‌پدلی، نه‌نگی. [خراپی، پیسی]

ف: آک، آهو، آلابیش.

ع: عیب، غشّ، وصمة، نقیصة.

خربوون

ك: گرده‌یوون، گلیره‌یوون. [کوبونه‌ره]

ف: گردشدن.

ع: اجتماع.

خرپ

ك: خر، شه‌خَل، خار، لاپا، ریخزار. [به‌رده‌لان، ریغه‌لان.

ره‌قن، هدلت]

ف: ریگزار، ریگستان، ریگناک، سنگلاخ،

سنگناک، لاپا، لیزی، سرازیری.

ع: حَرَّة، لُوب، فَتین، حَذَر، حُدُور، مُنَحَدَر.

خرپه

[ك: ده‌نگی پی له زوی لایویدا یا له پشت دیواره‌ره.]

ف: خرپ، گُرمپ. (صدای پا در ریگزار یا در

پشت دیوار)

ع: خَفَق.

خرت

ك: گرد، کولروچه. [خر، کولیره یا شیرینی خر.]

ف: گرد، کلیچه.

ع: مَخْرُوط، مُدَوَّر، كُرُوبِي، كُرَّة، قُرُص.

خرت

[ك: تَوَرَنَه (نامرزی خه‌پاتیه).]

ف: خرت. (اوزار خراطی است.)

ع: مِخْرَطَة.

خرت

[ك: بزنی نیری هه‌ژده مانگه.]

ف: چپیش. (بِز نر هیجده ماهه)

ع: عَتود، عَنَاق.

خرت

ك: سالن. (سی خرت، سی ساله) [دوازده مانگ.]

ف: سال.

ع: عام، سَنَة.

خرتکه ← **خرفه‌ك**

خرتوپرت

ك: كه‌لیدل، ریتوپیت. [ورده‌پردی نار مال.]

ف: خَنُور، کاجار، خرت‌وپرت.

ع: بَنَات، اثاثیَة.

خرتوله

ك: گردوله. [خرته‌له (بچروك کراوی «خرت» ، خری

چکوله).]

ف: گردک، گرده. (مصغر «خرت» است، گرد

کوجولو)

ع: جُحِیرِب، قُرِیصَة.

خرتوپرت

ك: شولمل. [خرومر، گوشتن (وشی دورم پدیره‌ره).]

ف: فربه، گردومرد. (کلمه‌ی دوم اتباع است.)

ع: سَمین.

خرفه

ك: خرپ. [ده‌نگی پینی مشک.]

ف: خرخر، خرت‌خرت. (صدای راه رفتن

موش)

ع: خَفَفَخَف.

خرفه‌خرت

[ك: خه‌په‌خه‌پ (به‌ریداجرونی مندال یا مشک).]

ف: خَبْ‌خَب. (راه رفتن بچه یا موش)

ع: خَبْخَبَة، دَحْاحَة، فَرْتَكَه، فَرْتَنَة، كَرْدَحَة.

حَتَّكَان، زَكَّكَ، زَكِيكَ.

خرته خرتنه

ك: خروچ خروچ، خرموته. [كركاگه، كروچه نه]

ف: كركرانك، كرجن، چرندور، چرنده، جرنده، كركرى.

ع: غُضروف.

خرته ك

ك: خرتكه، جگه، بدن، خرتله. [جومگه (به ندی دست و پى)]

ف: پك، بَند. (بند دست و پا)

ع: مَفَصَّل، بُرْجُم.

ویننه ههیه.

خرته ك

ك: پیتچه. نه رابه، چه رخ. [خلوکه. پیتچك. عه رابانه]

ف: غلتك، گُردونه، آزابه، چرخ.

ع: بَكْرَة، عَجَلَة، دُولاب، عَرَبَة، عَرَبَانَة.

خرته گل

ك: تله وبون، تلراتل، خولوپیانده. [تلیریونده]

ف: یوزه، تلو خوردن، غلتیدن.

ع: مَرغ، تَدَحْرَج، اِنْجِدَار.

خرته له ← خرتكه

خرچ

ك: خرچه، زرك، زركه. [كاله کی نه گه ییو.]

ف: سَفْج، سَفْجِه، اَسَن، اَشَن، هوگیك، كالك.

(خریزه ی نارسیده)

ع: حَدَج، حَضَف، قَعَسَر.

خرچه

ك: خرمه. [كرمه (رهك دهنگی جابینی كاله کی نه گه ییو.)]

ف: كلوج. (صدای جایییدن [جرییدن] خرچه

مثلاً.)

ع: حَرَشَة.

خرچه ← خرچ

خرخال

ك: بازن، بازنه، زیزره. [بازنگ]

ف: اَبَرنجین، اَوَرنجین، اَبَرَنجَن، اَوَرَنجَن،

بَرنجین، ورنجین، بَرَنجَن، ورنجَن، یاره،

دستینه، اَلَنگو.

ع: سوار، جَبِیرَة، سَاعِدَة، وَقَف، دُمَلَج، دُمَلُوج.

ویننه (۲)

خرخره

ك: خرتكه، قرقیه. [به كره، خلیتكه]

ف: غرغره، غرغر، قرقره، غلتك.

ع: بَكْرَة، عَجَلَة.

ویننه

خرخره

ك: غه بغه به. [غه بغه ب (گوشتی به ریینگ).]

ف: غَبْغَب. (گوشت زیر چانه)

ع: غَغَب.

ویننه ههیه.

خرخره

ك: خرخال، زیزره. [نامرازیكه بز زیر كردنی مندالی سارا

(نه گهر دارین بیت «خرخره» ییه و نه گهر كسانزایی بیت

«زیزره» ییه.)]

ف: اَنگَلَنَدو، اَخَلَنگَنَدو. (از چوب «خرخره» است، از

فلز «زیزره» است)

ع: جُلْجُلَة.

ویننه

خریس ← ورج

خرسه ك

[ك: قالی تهستوری تیسكدار، بهرامبهری «باریکه».]

ف: خوسك. (قالی كلفت پشمدار، ضد

«باریکه»)

ع: زَدْبِيَّة.

خرکردن

ل: گردو کردن. (جهمو کردن) [کو کردنه، کوما کردن]
ف: گرد کردن، گسروزه کردن، تسوده کردن،

چبیره کردن.

ع: جَمْع، قَرش.
خرمانن

ل: کرمانن. [کرووتاندن (روک جاوینی خدیار).]

ف: کلوچیدن. (جاییدن [جویدن] خیار مثلاً).

ع: خَضَم، مَشْع، حَتَّشَه، تَهَقَم.

خرموتک ← **خرموتچک**

خرموتنه ← **خوموتچک**

خرموتچک

ل: خرموتک، خرموتنه، خرتنه خرتنه، قرته قرته، خروچ خروچ.

[کرکراگه]

ف: کرکراتک، کرگری، کرچن، جرنده، چرنده،

چرنودو.

ع: غُضروف.

خرمه

ل: کرمه، خرجه. [دهنگی کرووتاندن (روک: دهنگی جاوینی

خدیاری تهرچک یا دهنگی شت خواردنی کولله).]

ف: کُلُوج. (صدای جاییدن [جویدن] خیار تر

مثلاً یا صدای خوردن ملخ چیززی را).

ع: خَضَم، مَشْع، حَتَّشَه.

خرمه

ل: زرمه، تریه. [تهپه (دهنگی بینی ولاخ).]

ف: تَرَب. (صدای پای ستوران)

ع: کَبْکَبَه، مَطْقَطَه، لَدَم.

خرنگه

[ل: دهنگی لیهک که رتنی خشل (روک: دهنگی موروری

سینه بن).]

ف: خرننگ. (صدای مهره‌ی سینه بند مثلاً).

ع: وِسْوَاس، قَمَقَعَه.

خرنووک

[ل: جوزه بهریکی دارمازوه (برامازو)]

ف: خرنوک. (برادر مازوج)

ع: **خرنوخ**.

خروج خروج ← **خرموتچک**

خروسه

[ل: چروک (بیستی سهر چروک که خه‌ته‌ندی ده‌کن).]

ف: خروسه، خروسک. (پوست ذکر که

می‌برند).

ع: قُلْفَه.

خروش

ل: خورورکه، نالوش، هه‌که. [خوررو]

ف: خارش.

ع: حَكَّة.

خروش

ل: ساته‌ری، گاندهر. [حیز، قورنده‌ر]

ف: سمعتری، سمعترپاز، کونی.

ع: مَابُون.

خروش

ل: جرش، شور، تاف. مریشیان. [هه‌ژان (سهرتای

خوشه‌یستی). هه‌روها: خولرو]

ف: جوش، جوشش، شور، شورش، خروش،

أخروش. غوغا. (اوایل عشق. هنگامه)

ع: جیوش، جیشان. ضَوْضاء.

خروشنان

ل: شورانن. [هه‌ژاندن، روروزاندن]

ف: شوراندن، خروشاندن.

ع: اِثَارَه، تَهییج.

خروشیان

ل: شوریان، مریشیان. [روروزان (ی خه‌لک، زهره‌واله ر...)]

ف: شوریدن، خروشیدن، غوغا. (مردم، یا

زن‌بور مثلاً).

ع: صَنَخَب، بَوش، ضَوْضَاء، جَلَبَة، ثَوْرَان، مَيَّجَان،
اِرْدِجَام.

خزوك

[ك: نِتْرَه ي (بِيبِلاری).]

ف: خَدُوك، سَنَكْتاش، رُشَك. (تشویش خاطر)

ع: غِرَة، حَسَد.

خزوك

ك: بَدَلَجِدِي. (خزوكی لی آتی). [سِیروسه مِه ده]

ف: بُولَنجَك. (بُولَنجَكش می آید.)

ع: بَوَالعَجَبِي.

خزوكه

ك: خَرُوش، نَالُوش. (كَنگه خَزوكه) [خورد]

ف: خَارَش.

ع: حَكَة.

خزوهی

ك: بَاغَبِيلَه، بَدَه یَتِوان. [بانیژه]

ف: نَابُوك، پُكُوك، پُلُوك، پَالَانَه.

وینه <۲>

خزوسك

[ك: خَرُوزَك (نه خوشینتکی كُوكه داره كه منداآن
ده یگر).]

ف: خَرُوسَك. (مرضی است دارای سرفه كه

عارض بچه می شود.)

ع: نُجَاخ.

خزه

[ك: دَهَنگِيكَه. (وه ك: دَهَنگِي كاغِز یا پِستِي رَشَك).]

ف: خَزَخَز. (صدای كاغِذ یا پوست خشكیده
مثلاً.)

ع: فَخْفَخَة، جَفَجَفَة، قَعَقَعَة، شَشَشَة، شَنَشَنَة.

غَطِيط.

خزه خري

ك: خَرِه، قَرَخَه، قَرَخَه خَرِخ. [دَهَنگِي گِه رَو].]

ف: خَزَخَز، خَزَاخَز، خَرَاك، غَرَنگ، بُخَسْت
كِرَش. (آواز گلو)

ع: كَرِي، خَرِي، غَطِيط، نُخَر، حَشَرَجَه، شَنَشَنَة.

خزه خري

[ك: دَهَنگِيكَه. (وه ك: دَهَنگِي كاغِز یا جُلِبِه رَگِي تازَه).]

ف: خَزَخَز. (صدای كاغِذ یا لباس تازه مثلاً.)

ع: قَعَقَعَة، فَخْفَخَة، خَفَخَفَة، جَفَجَفَة.

خزه كوچك

ك: خَرِي، خَرِه. [خَرِكَه بَرَد، چِدو]

ف: رِيَزَه سَنگ، خُورده سَنگ، قَلوَه سَنگ.

ع: حِجَارَة، حَصِي.

خزیدار

ك: بَسِيَن، سَوْدَا كَمَر. [كِريار]

ف: خَرِيدَار، بَسْتَان، سَتَانْدَه، سَوْدَا گَر.

ع: شَارِي، مُشْتَرِي.

خزين - سه ن

خزينامه

[ك: پَسُورَه ي كَرِيَن]

ف: خَرِيدَنامَه.

ع: اَصِر، وَصِر، وَصِيْرَة، بِطَاقَة، حُجَة.

خزیدوفروش

ك: سَهَرْدَا، دَاوِرِسَه ت. [مَامَه تَه، كَرِيَن و فِرُوشْتَن]

ف: سَوْدَا، گَهُولِي، خَرِيدو فِرُوش، دَاوِسْتَد.

ع: مُعَامَلَة، مُبَادَلَة، مُبَايَعَة، مُعَاوَضَة، تِجَارَة.

خز

ك: لِيْز، سَوِر، سَهَرِيه رُو خَوَار. [بَه رُو خَوَارَك]

ف: لِيْز، سَرَازِيَر، نَغَزَك.

ع: رَنَج، رَنَج. رَنَق.

خز

ك: سَاَف، لَوُوس. [خَلِيْسَك]

ف: لِيْز، خَزَن، نَسُو، نَسُوْد، لَخَشَان، نَغَزَان.

ع: مَلَص، اَمَلَس، مَلَسَاء.

خزائن

ل: سواران، خشان، خلیسکان. [خزاندن، خیش کردن،

کشاندن]

ف: نَفرانَدن، لیزاندن، نَخشانَدن، خَزانَدن.

ع: اِزلاق، اِزال.

خُز

ل: خدر. [ناری برازای تیلیاسی پیغه مبه ره.]

ف: بلیان. (برادرزاده‌ی الیاس پیغامبر است.)

ع: خضر.

خُزگه

ل: سوپگه. لیژایی. [خلیسکه (جیگه‌ی لیژ که مندا لان

خلیسکتی تیدا ده‌کن و یه‌کترین به‌ریو‌خوار راده‌کیشن.)]

ف: نَغزک، نَخشک، چپچله، غریفه، غریفج،

خیزگه، خیزگاه، لیزگه، لیزگاه. (جای

سرازیری که بچه‌ها بر آن نغزند و همدیگر را

پایین کشند.)

ع: زُل، زُلل، مَزَله، زُلج، زُلجه، مَزَلَجَه، زُلخه، مَزَلَخه،

زُلُق، مَزَلَقَه، مَلَص، مَدَحَضَه، زُحْلُوقَه.

خُزم

ل: خویش. [کسوکار (وشه‌ی‌کی کرماجیه).]

ف: خویش، خویشاوند. (کرماجی است.)

ع: قوم، اقرباء.

خُزمه‌ت

ل: خدمت، پرستاری. فرمانکار. نوکری. [راژه، کار سو

کسی کردن.]

ف: زواری، زاوری. نوکری، چاکری، پرستاری،

خدمت.

ع: خِدْمَه.

خُزمه‌تکار

ل: خدمه‌تکار، پرستار، فرمانکر، نوکر، کارگر،

کارکر، کاره‌کر. [نیشکر، راگرته]

ف: زوار، زاور، بُد، نوکر، چاکر، پرستار، روزدار،

روحدار، خدمتکار.

ع: خادم، خادمه.

خُزن

ل: که‌له‌ک، سه‌نگچن، قسن. [به‌ردچن، وشکه که‌له‌ک]

ف: سنگ‌چین.

ع: قُتَره، رُحْبَه، شَمَالَه، شَعبِر.

وینه

خُزفه

ل: جانهرمر. (مار، کرم، زالو...) [نمر گیانداران‌دی خویشان

به‌سه‌ر زویدا کیش ده‌کن]

ف: مای، خُزنده.

ع: حَشَرَات، حَشَرَاتُ الْأَرْض، مَنْ يَمْشِي عَلَى

الْبَطْن.

خُزبان

ل: سوبان، خشان، خلیسکیان، لاسور. [خزین، خشان]

ف: نَغزیدن، نَخشیدن، شَخشیدن، شَخشیدن،

غُزیدن، خُزیدن، نَغز، نَغزش، نَخشه، لیزیدن،

نَخشک، شکوخ، اشکوخ، رَمَزک، سُریدن.

ع: زُلُق، زُلوق، زُلج، زُلوج، زُلل، زُلول، اِنْبِلَاص،

تَمَلُّص، اِنْسِیَاط، دِیَصَان، زُحْلُوقَه.

خُزبان

ل: خشیان. [خشکه کردن (چونه نار جیگایه‌ک به بی

سرته).]

ف: خُزیدن. (آهسته به جایی در شدن)

ع: اِنخِرَاط، اِنزِوا، نَکُوی، نَدَنکَس.

خُستن

ل: فرودان، پدرت کردن. [توریدان، هاریشن]

ف: انداختن، افگندن، اوگندن، اوژندن،

پرت کردن، پرتاب کردن.

ع: رَمی، قَذف، طَرَح، اِلْقَاء، اِقْحَام.

خستن

ل: بهش کردن. (مالِ دیوانیان خستگه.) [دابهش کردن]

ف: پخش کردن.

ع: توزیع، توجیه.

خستن

ل: بهزویادان، بهزویاکوتان، لاره کردن. [دارانندهوه]

ف: افکندن، اوگندن، اوژندن، اوژندیدن، زمین

زدن.

ع: صرع، کَب، کَبَت، اِقحام.

خستنهوه

ل: زاین، دین. (چهن منالی خستگهسور.) [زان، منداډ

هیتان]

ف: افگندن، زاییدن، پسانداختن.

ع: وَضع، ایلاډ.

خستنهوه

ل: ددرس کردن، بهربا کردن. [ساز کردن (ولک: خانوډ

دروست کردن.)]

ف: ساختن، درست کردن، برپا کردن، (خانه

مثلاً.)

ع: بِناء.

خشان

ل: خزان، تهلدان. [خزاندن، خلیسکاندن]

ف: کشیدن، کشاندن. لغزاندن، لخشاندن.

ع: جَر، اِسَابَة، اِزلاق.

خشیه

ل: خرنګه. [ددهنگی لهیدل کهوتنی خشلی ژنانه.]

ف: خش خش. (صدای زیور آلات زنانه)

ع: وَسواس، وَسوسَة، هَمِهَسَة، خَشَخَشَة، جَرَسَة،

خَشَفَة

خشت

[ل: کهربوچ]

ف: خشت.

ع: لَین، لَین، لَین.

خشت

ل: رَتک، تَخَت، ساف. [بی که موزیاد.]

ف: تَخَت، لَشَن، هَموار، بَرابَر.

ع: مُسْتَوِي، مُتساوي.

خشت کردن

ل: رَتک کردن، تَخَت کردن، ساف کردن. [بی بهری و نرمی

کردن، چویندک کردن]

ف: تَخَت کردن، لَشَن نمودن، هموار کردن.

برابرساختن.

ع: تَسْوِيَة.

خشتهک

ل: گرده. [پارچدی بنباخدی کهرا.]

ف: خَشْتِک، خشته، خشتچه، خشتَره، سوچه،

سوژه، بَغْلَک.

ع: لِبْثَة، نِفَاجَة.

وینه

خشتی

ل: چوارگوشه. [چوارسوچ. دوولا، یه کتهریب]

ف: خشتی، چهارگوشه.

ع: مُرْبَع، مُتساوي الأضلاع.

خشک

ل: خشی، هزاریا. [زیلرو، هزاریی]

ف: خَزَخَزک، گوش خَزک، هزاریا.

ع: حَرِيش، عُقْرِيَان.

خشکه

ل: قنګه خشکی، خشکی. [لهسَر قنګ خزین. (به

دانیشتنره رویشتن.)]

ف: لَخَشک، تَرَتَرک، چپچله. (نشسته راه

رفتن)

ع: رُحْلُوْفَة، رُحُوْف، حُبُو.

خشکه

[لک: خشک‌می (فرینی مه‌ل نریک له زوی.)]

ف: روی‌زمین، لُخشک. (پرواز کردن مرغ نزدیک زمین)

ع: استِدْفاف.

خشک ← خشک

خشکی ← فَنکَه فَشکِی

خشل

لک: تهرک، تیتَه. [زَی و زه‌نیر، زیور]

ف: زیور، نهوده.

ع: حَلَبی، حَلی، حَلِیة، خَشَل.

خشه

[لک: ده‌نگیکه. (ده‌نگی رو‌یشتنی مشک یا مار.)]

ف: خشه، خش‌خش. (صدای حرکت موش یا حرکت مار)

ع: زَفیف، رَفَرَفَة، خَشِیش، کَشِیش، قَشِیش، خَشَفَة.

خشه‌خش

لک: خشه. [خشه زَر (روک: ده‌نگی جلوه‌رگی تازه.)]

ف: خش‌خش. (صدای لباس تازه مثلاً.)

ع: شَنَشَنَة، نَشَنَشَة، خَشَخَشَة، شَخَشَخَة.

خشی ← خشک

خشیان

لک: کِشیان. [خشان، خوشین (به‌سمر زویدا.)]

ف: لخشیدن، کشیده‌شدن. (از روی زمین)

ع: تَجَرُّ، اِنْسِیاب، اِختِیاط، تَرَحُّف، دَبِیب.

خشیان

لک: خزیان، خلیسکیان. [خزان، مه‌ل‌خلیسکان]

ف: لَغزیدن، لغزش، لخشیدن، لُخشک، لخشه،

شَخَشیدن، شَخشه، شخیدن، خَزیدن، غَزیدن،

ریژک، رَمژک، اشکوخ، شکوخ، سَریدن، چپ‌چله.

ع: اِنزِلَاق، اِنزِلَاج، اِنعِشار، رَلَة، رُحلو فَة.

خفته‌وبیدار

[لک: پرزه و کولک‌ی لَنج و خه‌وتوو. (روک: مه‌خه‌لی خفته و بیدار.)]

ف: کُلینه، دوخوابه، خفته و بیدار، پردوبیدار. (محمل مثلاً.)

ع: ...

خفته‌وراسه

لک: هه‌ره. [دیواری ناسک، تیتَه (زاراوه‌ی به‌نایه.)]

ف: خفته‌وراسته. (اصطلاح بنایی است.)

ع: سَمِیط.

خل

لک: تل، گل. [غلیر، تلور]

ف: غَلَت، تَلَو، غال، گردیدن، تَلَو‌خوردن، غَلتیدن.

ع: دِحراج، دَحْرَجَة.

خل ← خلّی

خلان ← تلان

خلقه‌ت

لک: سرشت. [رسان، ناروگن، مالک]

ف: جهش، سرشت، آفرینش.

ع: خَلَقَة، فِطْرَة، جِبِلَة.

خله

[لک: (سروکه له‌ناری «خه‌لیل».)]

ف: مخفف «خلیل» است.

خله‌خل ← خه‌پ‌خه‌پ

خله‌ویوون

لک: تله‌ریوون، گله‌ویوون. [تل‌خواردن]

ف: تَلَو‌خوردن، غَلتیدن.

ع: تَدَحْرُج، تَدَهْوَر.

خله‌ویوون

لک: تله‌ویوون، گله‌ویوون، سه‌ریه‌رو‌خوار‌ویوون.

[خلو‌رو‌نوه‌ه، سه‌ریه‌رو‌خوار تلور بونه‌ره]

ف: سرازیر شدن.

ع: اِنْجَاد.

خَلِيّ

ل: گَلِيّ. [شَيْتِكْ كِه مَسْدَالْ سَهْرَقَالْ دِهْكَات (سه‌روی به مسدالی ددهن، وهك: نوقل، ميژ، خورما...)]

ف: گَاگ، لِيلِي، گَاگَالِيلِي. (چيزی كه به بچه دهند از قبيل: نُقْل، مَوِيژ، خَرْمَا، و امثال آن.)

ع: صُمْتَه، سَكْتَه.

خَلِيَانَهَوَه

ل: تَلِيَانَهَوَه، گَلِيَانَهَوَه، تَلَمَرَبُورِن، خَلِيَرَه‌بُورِن. [تل‌خواردن. تل‌زيربونه]

ف: تَلُوخُورْدِن، غَلْتِيْدِن. سرازير شدن.

ع: تَدَحْرُجْ، تَدَهْوُرْ، اِنْجَاد.

خَلِيَج

ل: تِهْ نِهْگ، تِهْ نِهْگِه‌رِي، تِهْ نِهْگَار. [كه‌ندار]

ف: تَنِهْگ، تَنِهْگِه، شَاخَابِه.

ع: خَلِيَج.

وِيَنَه

خَلِيَرَان ← تَلَان

خَلِيَرَه

ل: گَرْد، گَلِيَرَه، گِرُوْلَه. [خَر، گِرْمُوْلَه، تَوِيَه‌ل]

ف: گَرْد، گِرُوْلَه.

ع: مَدُوْر، بُنْدُق.

خَلِيَرَه

ل: گَلِيَرَه، مَوِيَرَه، مَوِيْگ، پِيْتَك. [چِهَر. تِر (تيری پَهْدَك يا تيری دارلاسيك).]

ف: زَوَالَه، زَوَاه، زَاغُوْک، زَالُوْک، غَالُوْک، مَهْرَه. (مهره‌ی پُفْک، يا مهره‌ی کمان گروهه)

ع: بُنْدُق، خَذَقَه.

وِيَنَه ← پَهْفَه، گِمَوَان پِيْتَك

خَلِيَرَه

ل: وَلِيَرَه. [دِهْ نِهْکِيْکِيْ خَرِيْ رَهْشِيْ مَهِيلَه‌رَزْدَرَه].]

ف: شَنِگ، گَاوَشَنِگ، گَاوَمَشَنِگ، بَسْلَه، هِرَوَا،

بُرْچَاَف.

ع: مُلْک، خَلْر، جُلْبَان، جُلْبَان، بَسِيْلَه.

خَلِيَرَه‌خَلِيَرَه

ل: گَلِيَرَه‌گَلِيَرَه، گَرْد‌گَرْد. [خَرِگَل، تَوِيَه‌لِگَل، تِرِگَل]

ف: گَرْد‌گَرْد، گِرُوْلَه‌گِرُوْلَه.

ع: بِنَادِقْ، مَدُوْرَات.

خَلِيَرَه‌وَبُورِن

ل: تَلِيَرَه‌وَبُورِن، تَلَمَرَبُورِن. [تل‌خواردن. تل‌زيربونه]

ف: تَلُوخُورْدِن، غَلْتِيْدِن، گَرْدِيْدِن. سرازير شدن.

ع: تَدَحْرُجْ، تَدَهْوُرْ، اِنْجَاد.

خَلِيَرَه‌وِکَرْدِن

ل: گَرْدِه‌وِکَرْدِن. [خَرِکَرْدِن، تَوِيَه‌لِکَرْدِن، گِرْمُوْلَه‌کَرْدِن]

ف: گَرْد‌کَرْدِن.

ع: تَدُوِيَر.

خَلِيَرَه‌وِکَرْدِن

ل: تَلِيَرَه‌وِکَرْدِن، تَلَمَرَبُورِن. [تل‌دان، تل‌زيربونه]

ف: تَلُوْدَادِن، غَلْتَانْدِن. سرازير کردن.

ع: دَحْرَجَه، دَهْدَه، اِنْجَاد.

خَلِيْسِيْکِيْان

ل: خَزِيْان، سُوْرِيْان. [مَه‌لِخَلِيْسِيْکَان، خَزَان]

ف: لَغْزِيْدِن، لِيْزِيْدِن، لَخْشِيْدِن، شَخْشِيْدِن،

شَخْشِيْدِن، لَغْزِش، رَمْزُک، رِيْزُک، شِکُوْخ،

اَشْکُوْخ، خَزِيْدِن، سُرِيْدِن، چِيْچِلَه.

ع: اِنْزِلَاقْ، اِنْزِلَاجْ، قَرْلُوقْ، دِيْصَان، رُحْلُوْفَه، عَثْرَه، زَلَه.

خَلِيْتَه‌وَبِلِيْتَه

ل: سَاوَرِيْاز. [کِه‌يَنْوَه‌يِن]

ف: سَاخْت و پَاخْت.

ع: قَبَانِي، مُوَاضَعَه.

خَلَاَف

ل: خَلِيْف، کِيْلَان. [کَالَان]

ف: نیام، میان، چُنخ.

ع: غِلاف، قِرَاب، غِمد، چَلَن.
خلاف

ک: خاو، خاریان. [فریو، فریو خواردن]
ف: سَوِیس، سَوِیوِست.

ع: غَفَلَة، خَلَب.
خلافان

ک: خاوان. [فریودان]
ف: سَوِیساندن.

ع: اغفال، خَلَب، خَلِیب، بَجَبَجَة.
خلت

ک: جرم، تانشین. [خلته، نیشتر]

ف: دُرد، دُردی، دُرده، لای، تمَنشین، خَرَه.

ع: خَلط، دُردی، کُدَارَة، رَاسِب، عَکَر، ثُفل، حُثَالَة،
ثَافِل.

خلت نه

[ک: خلتهی ناتون.]

ف: دُرد طلا، سوخته‌ی طلا.

ع: اَقْلِیمِیا، اَقْلِیمِیا الذَّهَبِی.

خله ت ← فریب

خله ت ← فریب

خله تان

ک: گول‌دان، گول‌لیدان، فریب‌دان، خاوان، له‌رِنگه‌ده‌رِردن،
بازی‌دان. [فریودان، ده‌سخه‌پر کردن]

ف: فَنودن، فَنودن، گول‌زَنن، بازی‌دادن،
فریب‌دادن، سَوِیساندن.

ع: خَتَل، مُخَاتَلَة، مُرَاوَعَة، مُدَاعَلَة، مُوَارِیَة، دَاو،
غَبَن، غَبَن، خِدَعَة، تَغْلِیط، تَوهِیم، تَغْرِیر، تَدْلِیس،

اِغْراء، اِحْلاس، اِغْفال.

خله بیگ

ک: گول‌دریای، گول‌لیدریای، خاریای، فریبای،
له‌رِنگه‌ده‌رِریای، بازی‌دریای، خه‌رِ کریای. [فریودار،

خله تار

ف: فَنوده، فَنوده، گول‌خورده، بازی‌خورده،
فریب‌خورده، سَوِیسیده، سَغِبِه، فَریده.

ع: مَخْتول، مَغْبُون، مَغْلول، مَخْدوع ...
خلیف

ک: قَلِیف، به‌رگ، خه‌لَف. [قَوَزَاخه، کالان، توتیکل،
قاپو (به‌رگی چِرَه)، کالانی شمشیر، به‌رگی کتیب ...]

ف: نیام، میان، تَلوسه، تَلوسه، برگ، پوست.
(پوست شکوفه، نیام شمشیر، برگ کتاب، و
امثال آن ...)

ع: غِلاف، قَلِف، قُلَافَة، کُم، غِمد، جِلد، قِشَر،
عِفاص، خَرِیطَة.

خلیف هوشه خورما

ک: خه‌لَف. [قَوَزَاخه‌ی گولی خورما.]

ف: بَتَلاب.

ع: خَرِیطَة.

خنج

ک: خنجرمنج. [ناز، نازکه‌ر]

ف: خَنج، ناز، گَرشِمه، نازو، گَرشِمه‌گر.

ع: غُنج، تَدَل، عِشْوَة، مُتَغَنج، مُتَدَل.
خنجه

ک: خنجه، ناز، نازپه‌فتار، قه‌لیب. [خنجه‌ک، عیشو،
له‌غبه‌ولار]

ف: خَنج، ناز، گَرشِمه، نازرفتار، کاجول.

ع: عِشْوَة، غُنج، غُنج، غُنج، غُنْج، غُنْج، تَغَنج، دال،
تَدَل، تَحْطَل، تَبْخُتَر، مِیْحان.

خنجوخول

ک: خنجرمنج، نازمین. [به‌ناز، نازدار]

ف: خَنج، باگَرشِمه، نازنین.

ع: مُتَغَنج، مُتَدَل.

خنجومنج ← خنجوخول

خنجه ← خنجه

خنجیره

[ک: خنجیره (نیشه به‌ردیکی به‌ردیکی پال له‌بره که نیشاندی نوره به‌ردیه مردوره که پیاره نه‌ک ژن.)]

ف: خنجیره. (سنگی است کوچک پهلوی مزار نصب کنند به علامت اینکه مرده مرد است نه ژن.)

ع: ...

وینده هدی.

خنجک

خنکاتین

ک: تاسان، خفه‌کردن. [خنکاندن، هه‌ناسه‌لیرین]
ف: خَفَانْدَن، خَبَانْدَن، خَوَانْدَن، خَبْکَانْدَن، خَفَانْدِن، خَفْه‌کردن، خَبْک‌کردن.

ع: خَنْق.

خنکیان

ک: تاسیان، خفه‌بوون. [خنکان، هه‌ناسه‌بران]
ف: خَبْکِیْدَن، خَبْک‌شدن، خَفِیْدَن، خفه‌شدن.

ع: اِخْتِنَاق. غرق.

خنه

ک: سنگه، خنه‌خن، سنگه‌سنگ. [سهرقال بیرون (سهرگرمی)]

ف: خن‌خن. (سرگرمی)

ع: مَشْغَلَة، تَمَاطُل، تَأْثِي.

خنه‌خن

ک: سنگه‌سنگ. [سهرقال بیرون (سهرقال بیرون به کاریکه‌ره.)]

ف: خن‌خن. (سرگرمی با کاری)

ع: مَشْغَلَة، تَأْثِي، تَمَاطُل، تَشَاغُل.

خو

[ک: خو، نوریت]

ف: خو، خوی، خم، خیم، جهش، مَنَش، مَنَشَن. مَروس.

ع: خُلُق، خُلُق، خَلِیْقَة، شَمِیْمَة، دِیْدَن، شَبَنَشَنَة، هَجِیْر، دَاب، سَجِیَّة، سَجِیْحَة، سَلِیْعَة، شَبِکِیْکَة، مَشْرَب، طَبِیْعَة. عَادَة.

خوا

ک: خوا، نافه‌ریدگار، په‌روه‌رگار، گیانی گیانان، خولا. [یەزدان، بینایی چاوان]

ف: خدا، خداوند، یزدان، ایزد، داوژ، دارا، دادار، داده، کردگار، کردگر، گرگر، گروگر، گرگر، کروگر، شیرز، شبذیر، خودآ، دیدیدین، دیبایدین، دی‌بمهر، پروردگار، آفریدگار، جان‌جانان، جان‌جهان.

ع: إِلَه، إِلَه، إِل، ایل، رُوح، رُوحُ الْأَرْوَاح.
خوا

ک: مه‌ک. [خوی]

ف: نَمَک، سَنَخ.

ع: مَلِج.

خوا

[ک: ج، یان، وه‌ک یه‌که، بوتموونه: خوا بچی خوا نه‌چی].
ف: خواه.

ع: اِنْ، اَوْ، اَمْ، سَوَاء.

خوا

ک: جو. (مه‌عاریف‌خوا) [خواز. پاشگره وه‌ک: زانستخوا].
ف: خواه، خواهنده، خواهان، جو، جوینده، جویا، پژوه.

ع: طَالِب.

خوا بیکوژی!

ک: خوا له‌ناوی بوا!، خوا مهرگی بدا! [نزای خراپه له که‌سیتک].

ف: خدامرگش بدهدا، خدا از میانش ببردا، خدا از میان ببردا، خدا از میان برداردش!

ع: قَاتِلُهُ إِلَه!، کَاتِلُهُ إِلَه!، کَاتَعُهُ إِلَه!، أَفْنَاهُ إِلَه!

خوابه‌رس

ل: خوابه: [به ندهی خودا پرست]

ف: آشک، جَبِواء، پارسا، کاتوری. ایزدگشَسب،

خدا پرست، یزدان پرست، خداجوی.

ع: عابد، زاهد، سَالِك، عبدُالله، طَالِبُ الْحَقِّ.

خواترس

ل: پارِیزگار. [تهو به ندهیدی له خودا ده ترسیت.]

ف: پرهیزکار، از خدا ترس.

ع: مُتَّقِي، وارِع.

خواجه

خواجه

ل: بیه، گهره. [خواجه، سهرزک، گهره]

ف: خواجه، پیر، بزرگ. خُدَاجَه.

ع: شَیخ، رَئِیس، رَئِیم، رَأْس. مَظْهَرُ الله.

خواجه

ل: تهخته. [خهساو (خولامینک که باتوری دهرتربیتت یا

هه به زکمال وها بیتت.)]

ف: خواجه، کَرزَه، آخته، لاله‌سرا. (غلام گُند

بریده یا مادرزاد)

ع: خَصْمِي، طَوَاشِي.

خواجه‌بیدارگون

ل: دهرکوت، دهرته‌قین. [تهلقی له دهرگادان.]

ف: خواجه‌بیدارگون، دَرچَکَش.

ع: مِقْرَعَة، دَاخُول.

خواجه‌نشین

ل: دهرسه‌کو، سه‌کو دهره‌وازه. [دور سه‌کوئی ته ملارلای دهره‌وازه

بو دانیشتن.]

ف: پاخره، رَف، دا، دارا فرین.

ع: سُدَّة.

وینه - چله‌وغان

خواجه‌نشین

ل: مه‌زه‌کردن. [تام کردن، خوی چیشتن]

ف: نمک‌چش، مَزیدن.

ع: اسْتِطْعَام.

خواجه‌نیز

ل: خوا نگادار! [خواتان له گدل!]

ف: خدانگاهدار، خدانگهدار!

ع: الله حافظ!، الله حَفِیْظ!، حَفِیْظُكُمْ الله!

خواجه‌نیز - لای تو خواهش

خواجه‌نیزی

ل: روین، روانه‌بروین، خوانگادار. [مال‌تاوایی، برمی‌بروین]

ف: بَدروود، پَدروود، گُسی، گُسیل، گُسیل‌شدن،

رفتن، راهی‌شدن، روانه‌شدن.

ع: وداع، تودیع، ذهاب، سَیْر، سَفَر، مُسَافَرَة.

خواداک

[ل: خواداو: به‌شی خودایی.]

ف: خداداد، خداداده.

ع: هِبَة الله، فَضْلُ الله، فَيْضُ الله، عَطَاءُ الله.

خوادان

[ل: خوایدان]

ف: خدادادن.

ع: عَطَاءُ الله، فَضْلُ الله، هِبَة الله.

خوادان

[ل: خوی پیدان (بو نمونه: خوی دان به نازله.)]

ف: نمک‌دادن. (به حیوان مثلاً.)

ع: مَلَح، تَمْلِیح.

خوادان

[ل: خویدان]

ف: نمک‌دان.

ع: مِمْلَحَة، مِقْرَحَة.

خوار

ل: لاخوارگ، ژیر. [لاخوارو]

ف: پایین، فرود، شیب، شیو، زیر، پست.

ع: خَفِض، خَفِیْض، تَحْت، دُون، سَفَل، مَسْفَلَة.

خوار

ك: پەس. [بچورك، زەبون]

ف: خوار، پست.

ع: ذليل، خسيح، خفيف، دنيء، وضعيع، خضيع، خاضيع، خاسر.

خواردن

ك: خستنه دەم و قوت دان.

ف: خوردن، زدن. آشامیدن.

ع: اكل، لقم، تَلَقَم، لَحَس، رَعِيَ. شرب، شرب، شرب، تشراب.

خواردنەوه

ك: خواردن، سەركیشان. [نوشتن]

ف: آشامیدن.

ع: شرب، جرع.

خوارە مەنى

ك: خورماكى. [نەرمى شيارى خوارەندە.]

ف: خوردنى، خورا، خواره، خور، خوراك،

خوراكي، خوان، خوال، خوالى، رَنجال، لوت،

پوت.

ع: اُكُل، مَأكول، غِذاء، طَعام، مائدة.

خوارگ

ك: خوارگين، خوارخوارين. ژيرگ. [خواروو، لای خواروو]

ف: پاييىنى، شيبىي، فرودى، فرودين.

ع: سَقَلِي، سافل، اسفل، ادون، اخفض.

خوارگين ← خوارگ

خواره و خستن

ك: خستنه خوارم. [داخستن]

ف: پايين. انداختن، فرود انداختن.

ع: سَجَل.

خواره و كفتن

ك: كەفتنە خوارم. [داكەوتن (وەك: داكەوتن لە باندەرە).]

ف: پايين افتادن، فرود افتادن. (از پام مثلاً).

ع: طَر، سَقوط.

خواره و هاتن

ك: هاتنه خوارم. [دابەزین، داگەران]

ف: پايين آمدن، فرود آمدن.

ع: نُزُول، مُبْطُوط، سُفُول، حَطّ، انْحِطاط، انْخِفاض، انْحِدَار، تَسْفُل، تَصَوُّب.

خواری

ك: زەبونی. [رسوایی، سودگی]

ف: خواری، زبونی.

ع: ذل، ذلة، مذلة، خزي، هُون، هَوَان، خِفّة، اِبّة، مَوْبِية، وُضُوع.

خواز

ك: بخوا. [دلخوار]. [ريست]

ف: خواه، بخواه، خواهان. [دلخواه]

ع: طالب.

خواز ← خواست

خوازتن

ك: خواستن، گەرەڵبەرىن. [ريستن]

ف: خواستن.

ع: طَلَب، تَمَنّي، تَبَغّي، اِبتِغَاء.

خوازگار

ك: خوازمەن، خوازیار. [داواکار]

ف: خواستار، خواستگار، خواهان،

خواهنده.

ع: طالب.

خوازگاری

ك: خوازمەنى، هێجوى، دەسگيران، دەسماچ کردن.

[داواکاری، خوازییى]

ف: خواستاری، خواستگاری، کنگاله، کنگاله.

ع: خطبة.

خوارلؤك

[ك: سەرسلەكەر (نەر كەسى هەموو شتێك لە هەموو

که سِتک ده خوازِت. [

ف: چیز خواه. (کسی که همه چیز را از همه

کس بخواهد.)

ع: جَشع، راضع، رَضاع، سَوول، سَنال.

خواز مهنی ← **خوازکاری**

خوازه

[لک: مانای خوارزار]

ف: روا، سَفته.

ع: مَجاز، استِعارة.

خوازه

لک: خواِشت، هَمی، دهرخواست. [داخراز]

ف: خواهش، امید، درخواست.

ع: رَجاء، تقاضی، استِدعاء.

خوازیار ← **خوازگر**

خواس

لک: هِدوس، خواست، خواِشت. [ویست، نیاز]

ف: خواست، مَلچکا، هَوَس، گرایش، پَسایش،

خواهش، سَر.

ع: هَم، قَصَد، ارادة، مَشیئة، طَلَب، مَیل، تَمَنی،

بُغاء، بُغیة.

خواست ← **خواس**

خواستن

لک: خواز، خوازتن، داواکردن. [ویستن، نارهزرو کردن]

ف: خوازه، خواستن، پیسودن، مَلچکا.

ع: طَلَب، تَمَنی، تقاضی، هَم، ارادة، قَصَد، مَشیئة،

مَیل، استِدعاء، اِبتِغاء، اِلْتِماس.

خواستن

لک: خوازتن. [به ندماندهت داوا کردن]

ف: سَفتن.

ع: استِعارة.

خواست مهنی

لک: خوازته مهنی. [به ندماندهت وەرگیرار.]

ف: ارمان، سَفته، سَپنج.

ع: مُعار، مُستعار، عاریة.

خوافروش

[لک: دسپ، خوانه ناس]

ف: خدا فروش.

ع: شَناد، زَرّاق.

خوافروش

[لک: خوی فروش]

ف: نمک فروش.

ع: مِلحی.

خوالگیر

[لک: خوارگرتور (بهر رق کینهی خرا کهوتور).]

ف: خداگیر. (به غضب خدا گرفتار)

ع: مَغضوب، مَلعون، مَطرود.

خوالگیر

[لک: نمکگیر]

ف: نمکگیر.

ع: مَمْلوح، مَأخوذ بِالْمَلح.

خوالا

[لک: هوَل (به پِروی «خالی»، «خالی و خوالا» واته: چوَل

و هوَل).]

ف: اَتباع «خالی» است. «خالی و خوالا» یعنی: تهی

و تهک.

خوان

لک: تَهشپ. [تاوهی گلین که چِشتی تِندا ده خَوَن و وه کور

ساج نانی لسه ردا ده کهن.]

ف: بَرژن، بَریزن، بَیرژن، بَیره ژن، تابَه ی گلی.

(توی آن آش خورند و روی آن نان پزند.)

ع: مَحْفَة، غَضارة، نُزِیة، نازِیة، زَیدِیة.

وِنته

خوان

ل: سفره. [رایه‌خی پیشت له‌سر خواردن.]

ف: خوان، سفره.

ع: **خوان**.

خوانچه

ل: تبه‌فی چوارگوشه‌ی دارین.

ف: خوانچه، خانچه، پیشاره.

ع: **خوان**.

رینه**خوان‌زین**

ل: ناززین. [شینگی زین]

ف: میره، خانه‌زین، میان‌زین.

ع: صُهَوَة، ذُبَّیة، مَقْعَدُ السَّرَج.

خوانه‌خواسه!

ل: دورروا!، دورروایی!، خوانه‌کا! [دوربیتا!، خوانه‌کا!]

ف: برگس، برگست!، خدای ناخواسته!

ع: عِیَاذُ اللَّهِ!، مَعَاذَ اللَّهِ!

خوانه‌کا!

ل: خوانه‌خواسه! [دوربیتا!]

ف: خدانکنده!، برگس!، برگست!

ع: عِیَاذُ اللَّهِ!

خواوه‌ن

ل: خاوه‌ن، گهره، خواوه‌نگار. [خودی، خیر]

ف: خداوند، خاوند، خوند، بزرگ، خداوندگار،

خاوندگار.

ع: صَاحِب، رَبّ.

خواوه‌نگار ← **خواوه‌ن****خواهی نه‌وه‌رزه**

ل: خوی مه‌ری. [خویی بلورین]

ف: نمک تَبَرَزَد، نمک سفید، نمک بلوری.

ع: مِلْحُ الثُّبُرْد، اَلْمِلْحُ الشَّفَاف، اَلْمِلْحُ اَلْأَبْيَض.

خوایش

ل: نه‌رجو، هانا، همی، خوازه. [دخوازه، هیوا]

ف: خواهش، خوازه، درخواه، درخواست.

ع: تَمَنَّى، رَجَاء، اَلتِّمَاس، اِسْتِدْعَاء.

خوای هموری ← **خوای نه‌وه‌رزه****خوب‌رین**

ل: خو‌گوشتن. [له‌خودان، خو‌رین]

ف: خود‌رَن.

ع: اَلتِّدَام.

خو به زه‌هینا دان

ل: خو به زه‌هینا کوتان. [خو به زه‌یدا کوتان]

ف: خود را بر زمین زدن.

ع: وَحَف، تَوَحُّيف، لَبَط.

خوبه‌س

ل: دورر. [دورر، مه‌تبه‌سته]

ف: خودبست، خودباف، دروغ.

ع: مُفْتَجِّر، مُخْتَلِق، كَذِب.

خوبه‌ستن

ل: خوگرتن. [بوژانده، سه‌رروت و سامان پیکره‌نان.]

ف: خودبستن، خودگرفتن، دارایی به هم

رسانیدن، دارایی به هم بستن.

ع: تَمَوَّل، اِثْرَاء.

خو به کوشت دان

ل: خو به‌خت کردن

ف: خود را به کشتن دادن.

ع: اِسْتِقْتَال، اِسْتِیْسَال.

خوپاراستن

ل: پاریز کردن. [دوره‌پریز بوون]

ف: پرهیز کردن، خود‌پرهیزاندن.

ع: اِحْتِرَاز، اِتِّقَاء، تَحْفُظ.

خوپوشانن

ل: خوشارنده. [خو‌اپوشن]

ف: خودپوشاندن، خود پنهان کردن.

ع: تَغَطِّي، تَكْفُن، قَوَارِي، تَسْتُر، اِحْتِجَاب. اِخْتِفَاء.
خوبه‌رس

ك: خزخوا، خوبه‌سه‌ن. [خوبه‌رست، خزخواز]
ف: خودپرست، خودخواه، خودپسند.

ع: مُرْدَمِي، اَثَر، مُخْتَال.
خوبه‌سه‌ن — خوبه‌رس
خوبه‌سه‌نی

ك: خزخوایی، خوبه‌رسی. [خوبه‌رستی، خزخوازی]
ف: خودپسندی، خودبینی، خودخواهی، خود
پرستی.

ع: اِزْدِمَاء، اَثَرَة، اِخْتِيَال، اَنَانِيَة، تَكْبُر.
خوبه‌چ‌دان

ك: بیتیخواردن. [خزبادان]
ف: مَنگیدن، پیچ خوردن.

ع: تَلَوِي.
خوت

ك: خوت، خوالا. [خزخالی] [چولموز]
ف: ونگ، تهی، تَهَك، خُله، خوله.

ع: خَالِي، فَارِغ.
خوت

ك: خوت، خالی. [چول]
ف: تهی، تَهَك، ونگ، خُله، خوله.

ع: خَالِي، فَارِغ.
خوتا

ك: خوا. [خردا، خردی، خولا (روشه‌کی کرماجیه).]
ف: خدا، خودا. (کرماجی است).

ع: الله.

خوتوخالی

[ك: چولموز]

ف: تهی و تَهَك، خالی و خوله.

ع: خال و فارغ.

خوتوخالی — خوتوخالی

خوتوخوالا — خوتوخالی
خوتووت شوعامی

ك: لیزگ. [تیرز (ایشکگه‌لی خزا)]
ف: پرتوگشک، (کشک‌های پرتو)

ع: خَطُوط شُعَاعِي.
خوته

ك: بۆله. [پرت و ورته‌ی تورپدی].
ف: زک، زک، ژک، غُرغُر، لُندلُند، غُر، لُند،
زیرلُبی.

ع: دُندَنَة، دَوِي، طُنِين.
خوته‌کردن

ك: بۆله‌کردن. [پرت و ورته کردن له تورپیدا].
ف: زکیدن، زکیدن، ژکیدن، لُندیدن، غُریدن.

ع: دُندَنَة، طُنِين، دَوِي.
خوته‌کەر

ك: بۆله‌کەر. [پرت و ورته‌کەر]
ف: زکان، زکان، ژکان، لُندان.

ع: مُدَنَدِن، طَان.
خوخستن

[ك: خز فزیدن]

ف: خودانداختن.

ع: اِرْتِمَاء.

خوخلانیکی

[ك: خز خلارندن]

ف: مولش، خودسویسی.

ع: تَغَاوُل.

خوخوا

ك: خوبه‌رس. [خزخواز، خوبه‌رست]

ف: خودخواه، خودبین، خودپرست.

ع: اَثَر، مُخْتَال، مُرْدَمِي.

خوخوارده‌وه

ك: خوبه‌چ‌دادن، بیتچ‌له‌خزدان. [رَق خوارده‌ره (بۆ نمونه):

خوئچدان له توریدید.]]

ف: پیچ خوردن، به خودپیچ زدن، تاب خوردن.
(از غضب مثلاً.)

ع: اِشْتِكَال، اِحْتِرَاق، تَلَوِي.
خوخلوی

ل: شولهبان: وشهیه کی منال ترسینه.

ف: لولو، اولولو، کُج.

ع: ضَيْقَطِي.
خوخوه

ل: خوخور (که سیک له گهڼ خزم و کهسی خوئیدا خراب بیت.)

ف: خودخوار. (کسی که با کسان خود بد باشد.)

ع: دُعر.

خوخوه ردان

ل: خو بهر خوهر خستن. [خو به خوژ دان]

ف: خودرا به آفتاب زدن.

ع: اِسْتِحْناذ.
خودا

ل: خوا. [پزدان، نه لا]

ف: خدا، دارا، داوَر، دادار، گرگر، کردگار، ایزد، پروردگار.

ع: اَلله، اَل.
خوداری

ل: خوگرگی، خوگرتن. [خوگیرانهوه]

ف: خودداری، خویششتنداری، خودگیری، خودگرفتن.

ع: زُهد، وَرَع، تَقْوَى، تَحْفُظ، اِمْتِنَاع. اِسْتِنْكَاف،
كُكُول، كُكُوص، نُوهُ، ثَأْبِي، تَقْفُح، تَكْغَف، اِحْجَام،
اِنْضِباط، اِنْتِهَاء، تَمَالُك، تَمَاسُك.
خوډلکړن

ل: خوځایم کردن، خوشاردنهوه. [خوچه شاردان، بوسه نانهوه]

ف: کمین کردن، پنهان شدن، خودپنهان کردن.

ع: اَفْذِئْدَة، تَخْفِي، تَكْمُن، اِخْتِفاء، تَقْفَر، تَرْمُد،
ضَبُوء، تَدْرء، تَرْقُب، اِخْتِباء.
خوډزینهوه

ل: خوشاردنهوه. [خوژن کردن]

ف: پنهان شدن، خودپنهان کردن.

ع: اِخْتِفاء. تَرْمَسَة. (از جنگ) [له شپ.]

خوډعه

ل: که لهک، فتن، رهنګ، حرقه. [فیل]

ف: ریو، تبند، داغول، دغل، کنبور.

ع: خُدْعَة، خُدَيْعَة، دَلَس، وَلَس، کَید، مَکر، حَیْلَة.
خوړ

ل: خوړ. [به تهرژم، روان (بهرامبهری «مهن».)]

ف: جاری. (ضد «مهن»)

ع: جاری، خَرَار. سَرِيع.

خوړ

ل: خوړ، تون. (ناوه که خوړه.) [به تهرژم]

ف: شر، تُند.

ع: سَرِيع، جاری.

خورافات

ل: رې، رپاره، هدایت، پرپیروچ، ولنگهراز. [قسهی بی مانا
ر هیچمیدرېج.]

ف: بیهوده، پرت و پلا، پریشان، ولنگواز.

ع: خُرَافَات، ثُرَمَات، مُشَوُّش، صَحَابِیح،
مُرْخَرَفَات.

خورائن

ل: خوړائن، کلشین. [خوراندن: کړاندنی پتستی لهش بو
لابردنی نالوش.]

ف: خارانندن.

ع: کد، حَک.

خُورائِش

ك: كَلَّاشِين- [خوراندن: كړاندنی له ش بو لاېردنی نالوش].

ف: خاراندن.

ع: حَك، عَرَك.

خُورايی

ك: مَفَت، خُورَيای، هَمروا، [به لاش].

ف: مَفَت، شَفَت، رُب، رايگان.

ع: مَجَانِي، مَجَان.

خُورپه

ك: تَه كان، خُورپه، تَه پسه، تَه پين. [شه كان: بزووتنی

به تهرؤم].

ف: تَكَان، طَبِيش، زدن.

ع: رَعَقَه، خُفُوق.

خُورپه

ك: لِيَدَان، (دَلَم تَه خُورپا)، [كه وتنه دَل].

ف: زدن (دَلَم مِي زد).

ع: وَجَس، خُفُوق، وَحِي، اِلْقَاء، اِلْهَام.

خُورپه

ك: تَه كان. [شه كان: بزووتنی به تهرؤم].

ف: تَكَان.

ع: رَعَقَه.

خُورپيان

ك: لِيَدَان، لِيَوِيَان. (دَل مَه سَه لَه ن)، [كه وتنه دَل].

ف: زدن، تَبِيش، يادوسيدن.

ع: اِلْقَاء، اِلْهَام، وَجَس، وَحِي، خُفُوق.

خُورج

ك: خُورجِين- [جُورِيَك هه گبهی له بدن دروست كړاړ].

ف: خُورج، خُورج، خُورجِين.

ع: اَوْنِين، جِرَاب، خُورج.

وینه

خُورج ← خُورج

خُورج نلوډاری

[ك: جُورَه خُورجِينِيَكه له پشْتی باره بهری ده تِين و ناوی پي]

ده گُورِيَزَنه وه].

ف: بار جامه، خُورج آبداری.

ع: اَوْنِين.

وینه

خُورجِين ← خُورج

خُورجِين ← خُورجِين

خُورج خُور

[ك: خُورج خُور: ده نگی ناری زور. (داوه راندنی فرميسك).]

ف: خُورْخُور. (ريختن اشك)

ع: مَطْلَان، تَهْمَل، تَهْمَب.

خُورِد

[ك: كُورِت هِيْتَان] (چورگه سه خورِد).

ف: خُورِد. (كوتاه شده، كم شده)

ع: اِنْتِقَاص.

خُورِد ← خُوه راس

خُورپه م

ك: شادمان، د(خو)ش. [خوشحال]

ف: خُورْم، شادان، شادمان، خوش دل.

ع: بَشُوش، فَرِح، فَرَحان، مَسْرُور.

خُورپه م

ك: سَه رَه لَان- [سَه رَه زار، بژوین]

ف: سَبَز، خُورْم، سَبَزَه زار.

ع: خَصِيْب.

خُورما

[ك: بهری دار خورما.].

ف: خُورما. (ميوه ی خورما)

ع: ثَمَر.

وینه

خُورما

[ك: دار خورما (دره ختی خورما).]

ف: خورما. (درخت خورما)

ع: نَخْل، نَخِيل.

خورماوړون

[ك: چيشتيكه]

ف: خرما و روغن.

ع: خبيص، وحيته، زقوم.

خورمای نهر

ك: خورمای تازه. [خورمای پينگه ييو]

ف: خرماي تر، خرماي تازه.

ع: رطب.

خورمای نكه پنگ

ك: خورماي كوتلجه، خورماي نارس، [نهر يكه خورما،

خورماي نه گه ييو]

ف: غنسا، خرماي غوره، غوره، خرما، خرماي

نارس.

ع: بسر، بلخ.

خوروک

ك: ختكى، ختى. [ختروكه]

ف: خارش، پخپخو، پخلوچه، پخليچه،

غلغلک، غلغليچ، غلغليچه، غلمليچ، غلمليچه،

غلغچ، غلمچ، گلگک، گلگليچه.

ع: زکړک، دغذغه.

خوپړه

ك: خوړه، خوړه خوړ. [ددهنگي روشتنى شله مدنى. (وهك:

دهنگي نار.)]

ف: خرخر. (صدای آب مثلاً.)

ع: خړي، خړخړ، قسيب، قسطلة.

خوپړه

ك: خوړه. [ددهنگي نار.)]

ف: خړخړ. (صدای آب)

ع: غقيق، خړي، خړخړ، خړخړه، مَرهَره.

خوپړه نى — خوسهر

خوپړه نيسى — خوسهرى

خوپړه تاو — خوهره زان

خوپړه تاودان — خوهردان

خوپړه

ك: شايسه، سزاوار. [شايان]

ف: خوړند، خورا، درخور، شايسته، سزاوار.

ع: لايق، خري، حقيق، جدير.

خوپړه

ك: تيكه، خوراك، خواره مدنى. [پارو، خوزاس]

ف: تيكه، تكه، خوراك، خورندى.

ع: لُقمة، طعمة، اُكْلة، طعام، مأكول.

خوپړى

ك: خوړى. [كولكې پېز.]

ف: پشم.

ع: صوف، عېن، جَزَز.

خوپړى

ك: خوړى. [كولكې پېز.]

ف: پشم.

ع: صوف، عېن، جَزَز.

خوپړيان

ك: خوړيان، خارشت. [خورو]

ف: خارش، خاريدين.

ع: حَكَّة، اِنْحِكَاك، اِحْتِكَاك.

خوپړيان

ك: خوړيان، خارشت. [خوران، خوړوى له ش.]

ف: خارش، خارخار.

ع: حَكَّة.

خوپړيانمونه

ك: قسړول بون، هولول بون. [به خواردن چوون،

گه نندول بون]

ف: پوك شدن، گود شدن.

ع: تَأْكُل، تَجَوُّف.

خوپړين

ك: خوړين، كاليان، نالوتزبون. [داخوپړين، گورېشه كردن]

ف: عُریدن، توپیدن.

ع: تَشْدُدْ، تَذْمُرْ، تَهْدُدْ، تَزْنِیمْ، اِبْرَاقْ، اِفْزَاعْ.

خوپرین

ك: خوپرین، لیخوپرین. [به‌رِئدا بردن. دانه‌بر، ده‌نگدان]
ف: راندن.

ع: حَدَوْ، سَوَقْ، زَجَرْ، نَهْمْ، نَهْمْ، زَعَقْ (به)، اِثْقَارْ.
خوپرین

ك: خوپرین، داخوپرین. [گه‌فین، گوره‌شه کردن]

ف: عُرَشْ، عُریدن، توپیدن.

ع: دَمَرْ، تَذْمُرْ، زَجَرْ، كَشَرْ، اِبْرَاقْ، اِفْزَاعْ، تَزْنِیمْ، تَشْدُدْ.

خوپرین

ك: خوپرین، رانین. [به‌رِئدا بردن. دانه‌بر]

ف: راندن.

ع: حَدَوْ.

خوزگه

ك: خوزگه، خوزه، موزْ، قولاخ. [خزگه (جیگایه‌ك له

ورباردا كه ماسی تیدا كز ده‌بیته‌وه.)]

ف: ژِی، خُسپِگَه. (جایی از رودخانه كه ماهی

در آن جمع شود.)

ع: بُرْكَه.

خوزگه

ك: خوزه، خوزه، موزْ، خه‌نگا. [خزگه (جیگای

كوبونه‌وه‌ی ماسی له زستاندا.)]

ف: ژِی، ژیر، آبگیر، بارکین، خُسپِگَه، خُسپِگَه

(جایی كه ماهی در زمستان در آنجا جمع

شوند.)

ع: بُرْكَه.

خوزه ← خوزگه (موز)

خوزه ← خوزه

خوززه ← خوزه

خوزه

ك: خوزه، گیای سریش. [گیاه‌ریش (گیاه‌كه له ره‌گه‌كه‌ی
سریش دروست ده‌كن.)]

ف: سریش، گیاه سریش. (علفی است كه
سریش از ریشه‌ی آن ساخته می‌شود.)

ع: خُنْشِی.

خوسب

ك: نابردن، به‌دوتن. [باشله (زهم کردن له پاشله‌دا.)]

ف: زشت‌یاد، دُشت‌یاد، پَر‌تاد، جَرَشَفَت،

نكوهش، بدگویى. (اوصاف بد گفتن در غیاب)

ع: غِیْبَه، نَمِیْمَه، وِشَايَه، سَبَاعِیَه، دَمْ.

خوستا

ك: خوپه‌سەن. [له‌خوبایی]

ف: خودستا، خودپسند.

ع: أَثَرْ، مُخْتَالْ، مُزْدَهْمِ، فُخُورْ، مَغُورْ.

خوسن

ك: دوزین، دژمان. [جینو]

ف: دژنام، دژشنام.

ع: سَبْ، شَتَمْ، خُئاء.

خوسووسه

ك: تاویه‌تی، تاییه‌تی. [به‌تاییه‌ت]

ف: وِیژْ، وِیژْ، بویژه، سامه.

ع: خُصُوصاً، بِالْخُصُوصِ.

خوسووسیه‌ت

ك: سفته، جامه‌لوسی. [چاپلوسی، كلکه‌سوته]

ف: چاپلوسی، فروتنی، سیغود.

ع: تَمَلُّقْ، خُصُوصِیَّه.

خوسوف

ك: مانگ‌گیران، مانگ‌گیران. [تاریك بونی - به‌شیک یا

همه‌رو - روی مانگ.]

ف: ماه‌گرفت.

ع: خُسُوف.

خوسووف

ك: نوقەپور، نوقەسار، [رۇچورن (دەك: داچورنى زەرى).]

ف: فرورفتن. (زەمىن مۇتلە).

ع: خُسوف، خُسف.

خوسه

ك: پەۋزە، خەم، ئەنتو، خەفەت، دلتەنگى، دلتەنگىبون،

دەپرىبون، [كەسەر، مەينەت]

ف: آندوه، فُرم، غم، راخ.

ع: غُصَّة، غَم، هَم، حُزن، شُجا، شُجَن.

خوسەر

ك: سەرەخەر، [سەرەز]

ف: بَرْمَخ، پَرْمَخ، پَرْمَخيدە، خودسەر، فريده.

(خود راى)

ع: جامع، فُويت، مُفَتَات، خُروط، مُنْخَرَط، مِغْشَم،

مُغْشَمِر، مُؤْتَمِر، مُسْتَهَج، مُسْتَبَد، مُسْتَقِل، ماسى،

عاصى، مُسْتَوِزى، مَقُور.

خوسەرى

ك: سەرەخەرى، [سەرەزى]

ف: بَرْمَخى، پَرْمَخى. خودسەرى، فريدىگى.

ع: جُمُوح، اِفْتِيَات، خُروط، اِسْتِيَاد، اِسْتِقْلَالَ...

خوشاردنمۇدە

ك: خۆگرم كەردن، [خۆرىن كەردن، خۆرەشاردان]

ف: خود پنهان كەردن، پنهان شدن، خود گم

كەردن.

ع: اِخْتِفَاء، اِسْتِتَار، اِسْتِغْشَاء، تَغْطِي، تَكْمُن،

اِكْتِمَان، اِكْتِمَاء، اِكْتِنَان، اِقْتَاب.

خوشاردنمۇدە

ك: شەرمە كەردن، [رەزىگى، تەرىقى]

ف: روگرفتەن، شەرم كەردن.

ع: اِحْتِجَاب، اِسْتِغْشَاء، تَخْفَر، اِسْتِحْيَاء.

خوشانمۇدە — **خوشانمۇدە**

خوشووع

ك: بروجكى، فروتمەنى، [ملكەچى، بېجوركى]

ف: كوچكى، فروتمنى، خاموشى.

ع: خُشُوع، خُشُوع.

خوشه

ك: خوشە خوش، [خوش خوش: دەنگىكە (دەك: دەنگى

دەشىنى شىر).]

ف: خُش خُش. (صدای دوشيدن شیر مثلاً).

ع: شَخْب، اُشخوب.

خوشيانمۇدە

ك: كۆزىيانمۇدە، [مەلۇشانمۇدە]

ف: بەھەم خورەدن.

ع: اِنْتِقَاض، تَقَوُّض.

خوشيلك

ك: خوشيل، خوشيلكە، [گيايەكە لە تىپەى «سفتيچك»،

شىردارە و لە كلكە رتوى دەپت، زۆر رەوانكەرە، شىرىش

دەكات بە پەندە].]

ف: مەھك. (علفی است از جنس سفتيچك،

شىردار، شىبىيە بە دُم روباه، مسهل سختى

است، شیر را هم پنیز می سازد).

ع: يَتَوَع.

وئە

خوشيلكە — **خوشيلك**

خوشكەندەزىرناو

ك: زىرناو رىزىن، [قوتە خوارەن]

ف: زىر آب رقتن.

ع: اِنْعِمَاس، اِرْتِمَاس.

خوشكوشتن

ك: خولە نارەردن، [خوتىبارەن، لە خەدان]

ف: خودكشتن، خودزەدن، خود از میان بردن،

خودكشى.

ع: اِنْتِحَار، اِتْدَام.

خوشكيشانمۇدە

ك: كىشان، [بلاز كەندەرى ھەردور دەست بە دەم

باریشکدانه‌ره.

ف: کَهَنَزَه، کَهَنَزَه، مَنگ، مَنگیده، فَنجَا، فَنج،

فَنجیدَن، کَش واکَش، لولیدَن.

ع: تَمَطِّي، تَمَّتِي، تَمَدَد. (تَمَدَدُ الْأَعْصَابِ)

خوگرتن

[ک: هَوَگَر بوردن]

ف: خوگرفتَن.

ع: تَخَلَّق، تَدَاب، اُنَس، اَلْفَة.

خوگرتن

ک: خوداری، روینگه. [خوگرتانه‌ره]

ف: خودگرفتَن، خودگیری، خودداری.

ع: تَحَفُّظ، تَرَحُّن، اِمْتِنَاع، تَقَبُّص، اِنْضِبَاط، اِحْتِرَاز.

خوگرتن

ک: خوته‌ستن. [بوژانه‌ره، سه‌روته و سامان پیکه‌وه‌نان]

ف: خود گرفتَن، خودبستن، دارایی به هم

بستن، دارایی به هم رساندن.

ع: تَمَوَّل، اِثْرَاء.

خوگرتن

ک: خوته‌ستن، گریسان. [گریسان، مه‌یین]

ف: بستَن، فسرَدَن، بسته‌شدَن، اَنْبَسْتَه‌شدَن.

ع: تَخَلَّر، تَرَوُّب، اِنْجِمَاد.

خوگیر

ک: خوش‌ناشنا، زووناشنا. [هَوَگَر]

ف: خوگیر، زود‌آشنا.

ع: خَلِيق، اَنِيس، اَلِيف.

خوگیری

ک: خوداری، روینگه. [خوگرتانه‌ره]

ف: خودگیری، خودداری.

ع: تَحَفُّظ، تَرَحُّن، اِمْتِنَاع، اِحْتِرَاز، اِنْضِبَاط.

خوکیل‌کردن

ک: خوئیگانه‌کردن. [خَوَه‌له‌کردن]

ف: خود دور کردن، خود بیگانه کردن.

ع: عَمَس، فَمَسَح، تَعَامُس، تَعَامِي، تَعَامُش، تَعَابِي، تَعَاوُل، تَجَاهُل.

خول

ک: گِیج، تار، سویر، خول، چرخ. گه‌ریان. [زُفَر]

ف: چرخ، چرخه، گِیج، تاب، گردش، گردیدن.

ع: دَوَر، جَوَل، رَدَن.

خول ← **خول**

خول ← **خول**

خولاسه

ک: روت، پالا، پدتی، جدوه‌مر. [پوخته]

ف: ویژ، ویژه، آویژه، بیژ، بیژه، سَره، سارا، ژاو،

ناب، آمرغ، جوهر، بی‌درد، بی‌آلایش.

ع: خُلَاصَة، خَالِص، لُب، لُبَاب، رُبْدَة، فُح، كُح،

صِرَف، مَحْض، مُلَخَّص، فَذَلْكَ.

خول‌خواردن

ک: سویر‌خواردن، گِیج‌خواردن، مامانه‌گِیجی. [بار‌خولی]

ف: چرخیدن، چرخ‌زدن، گردیدن، گِیج‌خوردن.

ع: دَوَر، دَوَرَان، اِسْتَدَارَة، جَوَل.

خولخوله

[ک: خول‌لور‌که (که به دست ده‌بویلینه‌ره).]

ف: فَرَنک، چَرخ‌وِک، پَهَنه. (که با انگشت چرخ

دهند).

ع: بُلْبَلَة، دَوَامَة.

وینّه

خولخوله

ک: کوله‌تراش. [مزراح (که پدتی پیا ده‌پینچن و دایده‌کوتن

ه‌تا بویلینه‌ره).]

ف: فروک، فَرَفَرک، فرموک، گردنا، بادبر، بادپر،

بادفر، بادافره، بادافراه. (که با ریسمان از دست

دهند تا چرخ خورد).

ع: خَذَرُوف، دَوَامَة، بُلْبَلَة.

وینّه

خولدان

ف: زُلف.

ع: وَفْرَة، فَرْوَة، فَرْفَرَة، لَمَّة.

وینته ← پلټنه غاړ

خولام به چه

ک: به نند زاده، به رده زاده. [نوکمر زاده]

ف: زیږدک، لیټک، کوږک، غلام بچه،

خانه شاگرد. (اشاق)

ع: قُعید، غُلام.

خولام بکمر دوش

ک: هیوان. [مه یوان]

ف: رست، رسته، راسته، ستاوند، تارمی، ایوان،

غلام گردش.

ع: ایوان، طارمی.

خولته

ک: ټیکه لی. [ټیکه لار برون، نارینه برون]

ف: آمیزش.

ع: خُلْطَة، اِخْتِلَاط، اِمْتِزَاج.

خولته ← سفته (چامه لټووسی)

خولخوله

ک: کږیزه، خولټو، هڼگامه، قال، هډرا، زله، هډرا.

[ټړه ټړ]

ف: غُلْغُلَه، غُلْغُل، غوغا، شور، شورش، خلاش،

خَلالوش، خَلیش، تَلاتوف، تَلَاج، هڼگامه.

ع: جَلْبَة، دُودَاه، ضَوْضَاء، هُراء.

خولق

ک: خولک، خول. [روشت، خول]

ف: خو، خوی، فرخوی، خیم.

ع: خُلُق، دَیدَن.

خولک ← خولق

ک: سوړېدان، گینچ دان. [چه رخ دان]

ف: چرخ دادن، گینچ دادن، گینچاندن، چرخاندن.

ع: تَدْوِير، اِدَارَة.

خوله

[ک: سوړکله نلوی «خودامورد».]

ف: مخفف «خدا مراد» است.

خوله

ک: سوړه. گهړیان. [چه رخه. گهړان]

ف: چرخ. گردش.

ع: دَوْر، جَوْل، حَرَكَة.

خولیا نهوه

ک: سوړیا نهوه. گهړیان. چهړیان. [خولانه وه. گهړان]

ف: چرخیدن، چرخ خوردن، گینچ خوردن.

گردیدن.

ع: تَدَوُّر، اِسْتِدَارَة، اِجْتِيَال، جَوْلَان، طَوْفَان، حَرَكَة.

خول

ک: خول، خالک. (خالک نه رم) [گل]

ف: خُل، پَلَم، خاک.

ع: دُقَّة، دُقَاقَة، مُنْبَع، دَرَمَك، ثَرَاب.

خولا

ک: خولا، خوا. [یزدان، خدا (وشه یه کی کرماجیه).]

ف: خدا، یزدان. (کرماجی است.)

ع: اِلَه، الله.

خولام

ک: به نه، به رده، کهمه ربه سه، زه پخړی. [کوټیله، به نه ده،

غولام]

ف: زهی، بُلون، بَنده، بَرده، دادو، لالا، زر خرید،

خواجه تاش. کودک.

ع: عَبد، غُلام، رَقِيق (ضد عَتِيق). وَلَد.

خولامانه

ک: زلف. [برج، بسک]

۱- له ده سنووسه کېدا ناخوټیر ټټه وه. به لَام وادیاره

«خولته» بیت. (ر - ر)

خولك كردن

ك: چړين: ناشنايي كردن. [بانگ كردن، داورت كردن]

ف: خو كړدن. آشنائي كردن.

ع: دَعْوَة.

خولنجان

ك: قزيمان. [قزljنجان: گياهه كه.]

ف: خولنجان، خسرو دارو.

ع: خولنجان.

خولو پاتنه وه ← **خولو پاش**

خولوو ← **خولخوله**

خولوو پاش

ك: تلاش. [تلاندنه، گه زانندن]

ف: يو زانندن، غلتانندن.

ع: تَمْرِغ، دَحْرَجَة.

خولوو پيان

ك: تليان، تليانه، تلواتل، خرته گل. [تلاسه وه، گهوزان

(وهك: گه زويني نه سپ و ولاخ و ناژول له خاكدا.)]

ف: يوژك، يوزه، تلو، غلت، غلتيدن، تلو خور دن،

يوژك زدن، (غلتيدين اسپ و الاغ و حيوانات در

ميان خاك مثلاً.)

ع: كَتَل، تَمْرِغ، ثَرَوْغ، تَلْثَلْت، تَدَحْرَج.

خولوو پيانه وه ← **خولوو پيان**

خوله پوت

ك: خوله پوت. [خاك خول]

ف: خُل، خُل، خُل خاك، گرد خاك.

ع: حَشَوَاء.

خوله پوت ← **خوله پوت**

خوله پوتی

ك: خاك بازى. [خوله پرته، هم مامركى]

ف: خاك بازى.

ع: تَعَفَّر، اِنْعَفَار، اِعْتِفَار، اِسْتِحْثَاء، تَتْرُب.

خوله پوتی ← **خوله پوتی**

خوله زان

[ك: خوله زان (سكنيشه يه كه به هوى خول خوار دنه وه

په پيدا ده بيت.)]

ف: شكم درد. (شكم دردى است كه از خور دن

خاك توليد مى شود.)

ع: حَقَلَة.

خوله كهوان

ك: سه ريوان. [شورتى خه شوخال رشتن.]

ف: كلجان.

ع: دَمَنَة، مَرَاغ.

خوله كهوان ← **خوله كهوان**

خوله ميتش ← **بوول** [دشه يه كى كرمايه.] [كرماجى است.]

خوم

ك: ليله نگ. [خم، ههش: بهرى گياهه كه، خام و بهنى پس

شين ده كهن.]

ف: نيله، سندوس.

ع: نِيل، بِلَاج.

خومار

[ك: سه رتيشه ي پاش مدي خوار دنه وه.]

ف: حُمَار، قُنْجَا.

ع: حُمَار ...

خومار شكين

[ك: سى بياله شهرابى به بيانيان يا نيواران كه بوز لابر دنس

خومار ده نيوشن.]

ف: سه تا، حُمَار شَكِين.

ع: مَصْحَاة، ثَلَاثَة غَسَالَة.

خومخانه

ك: رن گره زخانه. [خخانه: دوكانى په نگر يژى.]

ف: رن گره زخانه.

ع: مَصْبِغَة.

خومس

ك: په نجيده ك. [پتنبجيه ك (پهك بهش له پتنبج بهش.)]

ف: پنج‌یک، پنج‌بوده.

ع: خُمس. (نِصْفُ الْعُش)

خومره‌ره

ل: سوره‌کوا. [کنده‌سه: بالنده‌یه‌کی توار سوره].

ف: کَرَبه، سَبَزْک، پَلواسه، سَبَزْقبا، سَبَزْکوا،

سَبَزْگرا.

ع: اَخیل، خُصارِی، شُقُرُق، شِقِرَاق.

وینه

خومه‌شوینه ← خومه‌شیونه

خومه‌شوینه

ل: خومه‌شیونه، شاراشو، شِراشو، ناگریه‌پاکر.

[نازاره‌چی]

ف: آشوبچی، آشوبگر، شهر آشوب، شورش‌گر،

شورشچی، غوغا‌انگیز.

ع: فِتْنَه، مُفْتَن، مُفْسِد.

خومه‌شیونه ← خومه‌شوینه

خوناق

ل: حوناق، تاس. [بیان، هداسه‌بران]

ف: خُناک، بادزهر، زهرباد.

ع: خُناق.

خونچانن

ل: گونچانن. [خونچاندن، جی بز کردن‌ره]

ف: گنج‌انیدن.

ع: تاتیه، اصلاح.

خونچکا

ل: خونچکه، گونچا. [خونچکا: شرتی تیدا جیبورنه‌ره.]

ف: گنج‌ایشگاه.

ع: مَوسَع

خونچکه

ل: گونچا. [چینگه‌ی خونچیان،] [خونچکا]

ف: گنج‌ایشگاه.

ع: مَوسَع

خونچه

ل: ول. [یشکروژ، غونچه]

ف: غُنچه، غوژه، بوژه، تَرّه، ول.

ع: بُرُعُم، بُرُعُوم، قَمْعُولَه، قَدَاح، کِم، وَشع.

وینه

خونچیان

ل: گونچیان. [گونچان، جیبورنه‌ره]

ف: گنجیدن.

ع: تَأْتِی، مَسلُوحِیَّة.

خونسا

ل: نیروما، نه نیر و نه ما، نیره‌مورک. [نیره‌مورک،

نیره‌مندوک]

ف: کُماسه، نِرماده.

ع: خُنْثِی.

ع: لُثا، دُماع.

خونسا

ل: فیزکر، خوتوین. [فشه‌کر، خَرَبه زل نوین.]

ف: خودنما، خودفروش.

ع: مُزْدَه، مُخْتال، مُتَفَخِّح، مُتَكَبِّر، مُتَعَاظِم، مُعَلِن.

خونمای

ل: خوتوینی، فیز. [فشه‌کردن، خَرَبه زل نواندن]

ف: بَوش، بَوج، بَوج، أَهْنامَه، اَوش و بَوش،

خودنمایی، خودفروشی، خودآرایی، هارش.

ع: عَجَب، تَفْخُح، تَكَبَّر، تَعَاظِم، تَشْخُص، اِعلان، کَر

و فَر.

خونوانن

ل: خوتوینی، خوتمایی، فیز کردن. [فشه‌کردن، خَرَبه زل

نیشان‌دان]

ف: خود نمودن، خودنمایی، خودآرایی، بَوش،

بَوج.

ع: تَظَاهِر، تَعَاظِم، تَبَرُّج، تَفْخُح، تَفْیُش، تَكَبَّر،

تَشْخُص، رِثاء.

خزونی - خزونا

خزونیگیر

ل: پلپ. [خزونه گرتو، شل و دل]

ف: سئست.

ع: قلع.

خزونیگیر

ل: کینی، یاخی، ره مکر. [سلکر، سهریژو]

ف: خونگیر، نافرمان، یاغی، رموک، رمنده.

ع: جافل، نافر، شارپ.

خزونهوار

ل: سهرادار. [خزونه وار]

ف: خواننده، خواننده، پاسواد.

ع: عالم، قاره، قاریء، مقری.

خزوس

ل: فیس. [نرم برون له نار ناردا]

ف: خوس، خیس، آغار، آغال، آغارش، آغالش،

فرغار، فرغارش.

ع: نقوع، رشوف، مراسه.

خزوسان

ل: فیسان. [نماندن، نرم کردن له ناردا]

ف: خوسانیدن، خیسانیدن، فرغاریدن،

فرغاریدن، آغاریدن، آغالیدن، سرشتن، به هم

سرشتن.

ع: ققع، رشف، مرس، مرث، معث، لت، جیل،

انقاع، خرثیه، خندیه، ثلیل، تشریب.

خزوس نیان

ل: فیس نیان. [خسته خوس، خوساندن]

ف: خیس گذاشتن، آغار نهادن، فرغار

گذاشتن....

ع: انقاع....

خزوسیاک

ل: فیسیاک. [خروسار]

ف: خوسیده، خیسیده، آغرده، آغاریده،

فرغرده، فرغاریده، فرغرده، فرغاریده، رفیده.

ع: مرسوس، مرثوث، معثوث، مرشوف، منقوع،

ملتوت.

خزوسیان

ل: فیسان. [خروسان، نمان]

ف: خوسیدن، خیسیدن، رفیدن، آغارش،

آغالش، فرغارش، سرشته شدن.

ع: قمرس، قمرث، قمعث، قرفش، نقوع....

خزوسیان

ل: نارق کردن. [خز دزدان و عارق کرده روی زور]

ف: خویدن، خوی کردن.

ع: نجد.

خزویک

ل: بهراز، مالوس. [بهراز، گاکول]

ف: خوک، گراز، وراز، بغرا.

ف: خنزیر، قباغ، هلوف.

رننه

خزوناو

[ل: (نار قاورمه)]

ف: خوناو. (آب قاورمه)

ع: ماء الحمیس.

خزوناوه

ل: خزناوه، هزوناوه. [نار ناروی له کاتی سورتاندا له

داری ته دینه دره.]

ف: سرشک. (آبی که هنگام سوختن چوب تر

بیرون می ریزد.)

ع: نسیس، دماخ.

خزوناوه

ل: خزینار، خزیناره. [آشپزیه کی سوور یا رمشه که قه دی

درهخت دهی دهات.]

ف: خونابه. (آبی سرخ یا سیاه که از تنه‌ی درخت بیرون آید.)

خَو وِیَل کردن

ل: خَو مَدَنه کردن. [خَو گِیَل کردن]

ف: خود ویل کردن، خود بیگانه کردن.

ع: تَغافل، تَجاهل، تعامی.

خوهت

[ل: خَوَت]

ف: خودت.

ع: أَنْتَ، نَفْسَكَ.

خوهر

ل: خوهره‌تار، رَوَچیار، خوهرشی. [خَوَر، رَوَر، هه‌تار]

ف: خَوَر، مهر، هور، لیو، روز، خَرش، خَرشاد،

خورشید، آفتاب، آفتاو، آف.

ع: شَمس، جَوْناء، نِکاء، بَیضاء، مَها، غَوَرَة، غَزالَة، شارق، یُوح. (الْخَیْرُ الْأَعْظَم)

خوهر

ل: خوهراس، خوهرال، خوهره‌مندی، خَوَرَد. [خواردن: نهمی ده‌خورت.]

ف: خَوَر، خوردنی، خورا، خواره، خوال، خوراک.

ع: اُکَل، غِذاء، طَعام، قُوت.

خوهر

ل: بخور، خَوَرَنه. (ناغوره) [خَوَر: نهمی ده‌خوات.]

ف: خور، خوار، خورنده.

ع: اُکَل، شارب.

خوهرناوا

ل: نَیَوار. [روژیه: دهمی خَوَر نارابون.]

ف: شبانگاه، ایوار.

ع: غُروب، مَغْرِب، کُروب، مَساء، مَلْئَة، اَصیل.

خوهراس

ل: خوهر، خَوَرَد، خوهرال، خوهره‌مندی. [نهمی ده‌خورت.]

ف: خَوَر، خورا، خواره، خوال، خوردنی، خوراک.

ع: اُکَل، غِذاء، طَعام، قُوت.

خوهرال

ل: خوهراس، خوهره‌مندی، خَوَرَد. [نهمی ده‌خورت.]

ف: خَوَرال، خَوَرش، خَوَر، خورا، خوال،

خوالی، خوردنی، رنجال.

ع: اُکَل، نَزَل، اُکَلَة، نَزَلَة، طَعم، طَعمَة، طَعام،

عَلاس، غِذاء، مَعاش، عَیش.

خوهراک

ل: خوهره‌مندی. [نهمی بو خواردن ده‌شیت.]

ف: خوردنی، خوراک.

ع: طَعام، غِذاء.

خوهرانگاز

ل: خوهرزده. [تارانگاز، هه‌تاربردور]

ع: مُشَمَّس، مُشَمَّس.

خوهردان

ل: خوهره‌تادان. [به‌خَوَرَدان: خستنه بهر هه‌تار.]

ف: آفتاب‌دادن.

ع: اِشْوار، تَشْیر، تَشْریق، تَشْریَة، تَشْعیس.

خوهرشت

ل: خوهراک، پَیخوهر، نان‌خوهرشت. [پَیخَوَر: نهمی به

نانره ده‌خَوَر.]

ف: خَرش، خورش، خوراک.

ع: اُدام، صِباغ.

خوهرشی-روچیار

خوهرشیدی

[ل: نامرزی پرچده‌ره‌ی روزناکی.]

ف: خورشیدی، نورافگن.

ع: عَکاسَة.

خوهرنشین

ك: روژنشین. [روژنارا]

ف: باختر، روزنشین.

ع: غُرب، مغرب.

خوهرنه‌موه‌زان

ك: نَسار، نَسرم، سِئور. [نزار، به‌رسی‌به‌ر]

ف: نَسا، نَسار، سایه.

ع: مَقَنَّة، ظلیل.

خوهره‌موه‌زان

ك: خوهرگیر، خوهره‌تار. [به‌رروژ، به‌روچکه]

ف: بَتَو، آفتاب‌گیر، آفتاب‌رو.

ع: مِشراق، مَضْحَا.

خوهره‌موه‌زان ← **خوهره‌ه‌لات**

خوهره

ك: پورته‌ك، كفت، رِیژه. [خوهره، گولی]

ف: خوره، لوری، پیسی. كوفت.

ع: اكَّة، جُدام.

خوهره‌تاو

ك: خوهر، روژ، روچیار. [خوهر، همتار]

ف: هُور، لیو، زو، زاو، زاپ، مهر، آف، آهو،

قُباس، خُرشا، خُرشاد، خورشید، آفتاب، روز.

ع: شارق، نكاه، جَوْناء، بَیضاء، یُوح، بِراح، مِهاة،

غُورَة، غَزَالَة، شَمْس. (الْأَنْبُیُّ الْأَعْظَم)

خوهره‌زهره

ك: به‌رتیوار. [روژداگه‌بان، عدس]

ف: آفتاب‌زرد، ایوار.

ع: عَصَر.

خوهره‌زهره

ك: خوهرتاوا. [روژبدر]

ف: شبانگاه، خوروزرد، آفتاب‌زرد، نشستن

آفتاب.

ع: نَكْف، طَفاف، طُفل، طُفل، أَصیل، تَعْلُفُ

الشَّمْس.

خوهره‌ه‌لات

ك: خاور. [روژمه‌لات]

ف: بَتَو، خاوَر، خوراسان، خُراسان.

ع: مَشْرِق، مَطْلَع، مَطْلَع.

خوهره‌گه

ك: كاشكای، كاشك. [خوژیا. دلخوار]

ف: كاش، آندیک، آندیکه، آندیکه، باشدكه. آرزو.

ع: لَیْت، لَعْلَأ، عَسَى، تَمَنَّى، تَرَجَّى، تَوَقَّع.

خوهره‌گه

ك: به‌زه، خوشا! [به‌به‌ها، چ خوشه!]

ف: زه‌ها، زهی، زه، خوش، خوشا، بها، نیکا!

خَنَك!

ع: طوبی، واه‌ا، حَبْذا، مَرَحَباً!

خوهره‌گه‌بردن

ك: نارات خواستن. [خوژگه‌پی‌خواستن (نیره‌یی و چار

تیرین له روی خوشه‌ریسته‌ره.)]

ف: یژهان، پژهان، آرزو. (حسد بردن از روی

محبت)

ع: غِبْطَة.

خوهرش

ك: ساق، چاخ، رهش، درس. [ساخت]

ف: خوش، وش، به، خوب، درست، دوروز.

ع: سَالِم، صَحِیح.

خوهرش

ك: خاس، قه‌ش‌نگ، به‌خ. [باش، چاك]

ف: خوب، نیک، زه، زیبا، زیبان، نیکو، بیژه، خه،

غ‌دیر، براه، خوش، وش، کش، شگرف، اشگرف،

وشت، خویش، به، بَخ.

ع: حَسَن، طَیِّب، جَیِّد، بَهِی، بَهِیج، عَیْش، خَی.

رَغْد، رَغْد، سَعْد، سَعْد، مُبَارَك. حَبْذا.

خوهرش

ل: بامزه، خرمزه، گوارا. [به نام، نوش]

ف: خوش، وش، بامزه، گوارا.

ع: لَذَّ، لَذِيذ، شَهِيء، هَنِيء، مَرِيء.

خودش

ل: سيم، دسائز. [ژاکار]

ف: خوش، افسرده، پژمرده، نست خوش.

ع: ذاوي، ضامر، مُتَخَوِّش.

خودشا!

ل: خورگه! [به به، چ خوشه!]

ف: خوشا! بها! نیکا، زها! خُنْکَا! خوش!

به! نیکا، زه! خُنْک!

ع: طَوْبَى، وَاها!، وِها!، مَرْحَبَا!، حَبْذا!

خودش ناشنا

ل: خورگير، خوش گورز. [هورگر]

ف: خوش آشنا.

ع: أَلوف، خَلِيق.

خودشان

ل: خورشاتن. [به خيرهاتن]

ف: خوش آمدن، وش آمدن.

ع: خَيْرَ مَقْدَم.

خودشامده

ل: سفته. [مهرايي کردن، ماستار کردن]

ف: سیغود، آشمالي، خوش آمد.

ع: تَمَلَّق، مُدَاهَنَة.

خودشاو

[ل: خُشاب: ناري ميژ و ميوه و شكي خورسار.]

ف: خوشاب، خوشاو، خُشاب.

ع: تَقَوَّع، تَقِيع، مُنَقَّع.

خودش نه نام

[ل: شوخوشهنگ، بالاته مام]

ف: خوش اندام.

ع: رَشِيق.

خودشباد

ل: خورشتان. (مرارک بي) [پيدزيبي]

ف: خجسته باد، فرخنده باد.

ع: ثَبْرِيك، تَهْنِيَة.

خودشباور

ل: زورباور. [دلساف]

ف: خوش باور، زودباور.

ع: مِيقان.

خودشبهخت

ل: خورشنگين، نارچاربال، نارچار روشن، خوش تامده.

[بهختيار، بهخته ور]

ف: خوش بخت، نيك بخت، بختيار، نيك اختر،

ريک، هرات، بهروز، خوشنگين، خوش آمد.

ع: سَعِيد، بَخِيْت، مَبْخُوْت، ذُو الْبَيْت، مَحْظُوْط.

خودشبهخت!

ل: خورشنگين! [بهخته ور! (به شيوه بانگ کردن)]

ف: ريك!، ريگ!، ويگ!، اي خوش بخت!، اي

خوش اختر! (بر سبيل خطاب)

ع: وَيْحَكَ!

خودشبهختي

ل: خورشنگيني، نارچارپوشني. [بهختياري، شانس]

ف: آرمگان، هراتي، فيروزي، خوش بختي،

نيک اختري، بختياري بهروزي.

ع: سَعَادَة، حَظ.

خودشحال

ل: خوش، خوشباد. (مرارک) [پيدز]

ف: خُجْستَه، فرخنده.

ع: مُبَارَك، مَيْمُون.

خودشحال

ل: دلشاد، خوشنود، خوشدهماخ، بهكهيف، بهدهماخ،

شادمان. [دلخوش]

ف: شادمان، دلشاد، شادان، شاد، خوشنود،
خرسند، خُرَم، خوش جاوَر.

ع: مَسرور، فَرِه، فَرَح، مَفْرَح، مَرَح، بَهيج، نَشيط،
مَشعوف، غَضِب، غاضبي، مُنَبِّط.
خودشعالي

ك: دلخوشی، شادمانی، خوشنودی، خوشی،
خوشده‌ماخی، شكوفه، شكوفیه‌نوده [شادی، دلشادی]
ف: شادمانی، دل‌شادی، شادانی، خوشنودی،
خوش جاوری، خُرَمی، خرسندی، زیغ، كاغَك.

ع: سَرَّة، فَرِه، فَرَح، مَرَح، بَهجَة، نَشاط، شَعَف،
غَضَارَة، شَمَق، شَمَاقَة، طَرَب، عَشْرَة، اِنْبِساط،
سُرور.

خودشخو

ك: خوشرفتار. [ناكار باش]
ف: خوش‌خو، وشخو، گشخو، خوشرفتار.

ع: فاكه، فَكِه، لَبِيق، لَبِيق، اَنيس.

خودشخوان

ك: دِشِران [وشه‌یه‌کی گزانیه.] [گورانی است.]،
ناوازه خوین. [گزانیبیتر]
ف: خوش‌خوان، وشخوان، نواگر، خُنیاگر،
آوازخوان.

ع: مَفْنِي، نَعُوم، ناخِم.

خودشخوهر

ك: خوش‌خوراك. [كه‌سَن كه خوراکی باش ده‌خوا.]

ف: خوش‌خوراك.

ع: نَبِيق.

خودش‌خوهِش!

ك: به‌خه‌خ!، نه‌ها! [به‌به‌ها]

ف: خوش‌خوش!، وخ‌وخ!، وه‌وه!

ع: بَخ‌نَخ!

خودش‌ده‌ماخ ← خودشعالي**خودش‌روو**

ك: شوخ، رو‌گوشاد، رو‌واز، خه‌نهران. [رو‌خوش]

ف: خوش‌رو، گشاده‌رو، شادان، شوخ، خندان،

رو‌باز.

ع: بَشوش، فَرِه، فَاَرِه، بَطِر، فَكِه، فَاكِه، طَلِيق،

نَشيط، نَاشِط.

خودش‌روویی

ك: رو‌گوشادی، خه‌نهرانی. [رو‌خوشی]

ف: خوش‌روویی، گشاده‌روویی، رو‌بازی، خندانی،

شادانی.

ع: بَشاشَة، طَلَاقَة...

خودش‌رفت

[ك: خَشرپوت (بَز نمونه: نه‌سپی خوش‌پوت.)]

ف: خوش‌رفتار. (اسپ مثلاً.)

ع: جَواد.

خودش‌رفتار

[ك: ناكارچاك]

ف: خوش‌رفتار، وش‌رفتار، گش‌رفتار،

كش‌رفتار.

ع: حَسَنُ السُّلُوك.

خودش‌رفتاری

[ك: ناكارچاكی]

ف: خوش‌رفتاری...

ع: حُسْنُ السُّلُوك.

خودش‌زوان

ك: شه‌پیززان، شه‌كه‌رپاز، شوخ. [زمان‌خوش، شه‌كرلینو]

ف: شوخ، شنگول، خوش‌زبان، شیرین‌زبان.

ع: ظَرِيف، مَلِیح.

خودش‌سرشت

ك: پاك‌سرشت. [به‌ختیار، ره‌سن]

ف: خوش‌سرشت، پاك‌سرشت، شمال.

ع: سَعِيد.

خودشسر

[ك: ملدر، گوزرایدل (روك: تهسپی خوشسر.)]

ف: خوشسر. (اسپ مثلاً.)

ع: خَوَار، مطواع، طَوْعُ الْعِنَان، خَوَارُ الْعِنَان.

خودش کردن

ك: دررس کردن، دهرهاردن. [ناماده کردن (ی زوری بر-

کشتوگان.)]

ف: درست کردن، آبسته کردن، آماده کردن.

(زمین برای زراعت)

ع: تَهِيَّةُ أَحْيَاء.

خودش که ره بپوون

[ك: خوشریستن]

ف: دوست داشتن.

ع: عِلْق، عُلُوق، عِلَاقَة، هَوَى، مَحَبَّة.

خودش نسه

ك: خورش گشت. [زمان شیرین، شه کرلیتر]

ف: شیرین سخن.

ع: أَدِيب، فَصِيح، مَلِيحُ الْبَيَان.

خودش لیتنه هاتن

[ك: نابه دل بورن]

ف: دوست نداشتن.

ع: كَرَامَة، نَفَرَة.

خودش لیتنه هاتن

[ك: به دل بورن]

ف: دوست داشتن.

ع: رَغْبَة، مَحَبَّة.

خودش مامله

ك: خورش دادرسته، خورشخو. [سهو داخوش، خورش

مامله]

ف: خوش دادوستد. خوشخو.

ع: لَيْن، سَهْلُ الْمُعَامَلَة. آنیس.

خودشمهزه

ك: خورش. [به تام]

ف: خوش مزه.

ع: لَذَّ، لَذِيذ، شَهِي.

خودش نگینی

ك: خورش به ختی، خورش نامه د. [به ختیار، به خته وری]

ف: شگون، خوش بختی، خوش نگینی، خوش

آمد.

ع: يُمن، سَعَادَة، اِقْبَال.

خودش نوود

ك: شادمان، شاد. [خوشحال]

ف: خُرْم، شاد، شادان، شادمان، خُرَسند،

خوشنوود.

ع: فَرَح، فَرَه، مَسرور....

خودش نوودی

ك: شادمانی. [خوشحالی]

ف: خوشنوودی، خُرَسندی، خُرَمی، شادانی،

شادمانی، شادی.

ع: فَرَح، فَرَه، عَشْرَة، نَشَاط، اِنْبِساط....

خودشه

[ك: زمان خوشی]

ف: خوش گوئی، خوش زبانی، شیرین زبانی.

ع: لَيْثَة، مُلَايِمَة، حُسْنُ الْكَلَام.

خودشه

ك: شیرین. [پتسه خومهشه] [خوشه، شیرین (پتسه خومهشه):

دهنکی شیرینی هندی میوه.]

ف: شیرین.

ع: حُلُو.

خودشه

ك: خورش کریاک. [خوشه کراو (پتستی دهباخی کراو)]

ف: خوشه، پرداخته. (پوست دباغی شده)

ع: سَبِت، مَدْبُوع.

خودشه

ل: ناماده. [ساز، تیار (قوری شیلراو و ناماده کراو).]

ف: آماده. (گل آماده شده)

ع: مُتَلَبَّد. (طین مُتَلَبَّد)

خوده شه - تفاق (چیشته خوده شه)

خوده ش هان

ل: خره شاتن. [به خیرهاتن]

ف: خوش آمدن، وش آمدن.

ع: لُهَنَّة، خَیر مَقْدَم.

خوده شه خانه

ل: دِواخانه، (دِواخ خانه) [خوشخانه، دِباغخانه]

ف: پیرایش خانه.

ع: مَدِیْقَة.

خوده شه کردن

ل: ناماده کردن. [تیار کردن (ی زمری بز کشتراک).]

ف: آماده کردن، آبسته کردن. (زمین برای

زراعت)

ع: اِحْیاء، تَهْیِئَة.

خوده شه کردن

ل: دِواخی کردن. [دِباغی کردن (روک) خوش کردنی

پیتست.].

ف: پیراستن، پرداختن. (پوست مثلاً).

ع: دِباغَة.

خوده شه و بون

ل: خاسه برون. [چاک برونه، ساپَرَبرون]

ف: دِراوخ، بهی، بهبود، بهبودی، بهشدن،

خوب شدن، بهبودشدن، تندرست شدن.

ع: بُرء، بُرء، شِفاء، اِشْتِفاء، اِفااقَة، نَقَه، نَقوه،

اِنتِقاَه، صِحَّة، اِندِمال، التِّناَم، التِّحام.

خوده شه ویس

ل: نازار، دَوس، نازدار. [خوشه ریست، نازیز]

ف: پرویز، دوست.

ع: حَیْب، مَحْبُوب، حَبّ، وَدّ، عَزِیز، خِدن، خَلیل،

وَلِی، صَدِیق، مُسْتَحَبّ.

خوده شه ویسی

ل: نازاری، نازداری، دَوس. [خوشه ریستی]

ف: پرویزی، مهر، مهربانی، دوستی.

ع: مُحَبَّة، مَوَدَّة، خِلَّة، هَوی، عِرَّة، وَجاهَة،

مَحَبوبیَّة، اِحْتِرام.

خوده شی

ل: شِکُوفه، شِکُوفیانه ره، خوشنودی، شادی، شادمانی.

[خوشعالی]

ف: خوشی، وشی، گُشی، زیغ، کاغک، شادی،

شادمانی، خُرَمی، خُرَسندی، خوشنودی.

ع: قَرَح، شَعَف، شَعَف، سُرُور، مَسَرَّة، اِنِیسا ط،

نُشاط، رَغَد، رَغید، رَغادَة، رَفَاغَة، رَفاهَة، رَغَس،

حُبُور، حَبَرَة، نَعیم، عَشَرَة، طَرَب، سَعادَة.

خوده شی

ل: خاسی. [باشی، چاکی]

ف: خوشی، وشی، خوبی، نیکی، بهی، نیکویی.

ع: حُسْن، خَیْرِیَّة.

خوده شی

ل: تندرستی. [لَشِساخی، تندرستی]

ف: خوشی، شَهَنَد، بهبودی، بهی، خوبی،

دِراوخ، درستی، تندرستی.

ع: صِحَّة، سَلامَة.

خوده شی

ل: مه زه داری. [به لَه زتی]

ف: رِبُوخه، خوشی، وشی، با مَرگی.

ع: لَذَة.

خوده شی خودشی

ل: شادی، شادمانی، پله زیقان. [به مَر مَرَم، کدیف]

ف: خوشی خوشی، شادی، شادمانی، خُرَمی.

خوه‌تن کله‌شیر

ل: قورقائن. [قورقه کردنی کله‌باب].

ف: بانگ خُروس، آواز خُروس.

ع: صُقاع، رُقاع، صُداح.

خوه‌تنه‌وه

ل: واخوین، دوباره‌خوین. [دوویات کرده‌وه، رتنه‌وه]

ف: بازخواندن، دوباره خواندن.

ع: تکرار، تکریر، انشاد.

خوه‌له‌خستنه‌وه

ل: هه‌لپه‌پوداپه‌ر. [هه‌لپه‌ز و دابه‌ز]

ف: شلنگ، بَر جِستَن، وِر جِهیدَن.

ع: تَطْمُر، تَرْقُص، وُثُوب.

خوه‌له‌لکردن

ل: چاله‌له‌لکردن، داینه‌له‌لکردن. [چاله به‌لادا کردن، قزل

هه‌لکردن]

ف: دامن بالا‌زدن، دامن به کمر‌زدن، دامن

بالا‌کشیدن، خود آماده کردن.

ع: تَشْمُر، انْشِمَار، تَشْمِیر، تَقْلِیص.

خوه‌له‌لکیش

ل: فیزکر، به‌خکر، لاف‌لیدەر. [کسه‌ی که به خوی

هه‌لده‌لی.]

ف: بالنده، باد‌پَر، باد‌پَران، باد‌بَر، گزاف‌گو،

لاف‌زن.

ع: فِیاش، فاشِش، رُکاح، نَفاج، طِرْماد، صِلِف،

مُتَفاخِر، مُتَعاظِم.

خوه‌له‌لکیشان

ل: فیز، لاف، فیزکردن، لاف‌لیدان، به‌خ‌کردن. [به خو

هه‌لگوتن.]

ف: بالیدن، بالودن، لافیدن، لاف‌زدن، باد‌پَرانی،

خودستایی، گزافه‌گویی، ناییدن.

ع: تَقْیِش، تَنْفِج، تَلْهَوُق، تَمْرُن، تَرْئِج، ثَبَارُج،

ع: مَسْرَعة، فَرَح، شَعْف، رَغْد، نَشاط، انْیِساط، شَعْف.

خوه‌شی‌ودشی

ل: خه‌پررسی، هه‌را‌پرسی. [خه‌پررسی، به‌سه‌ر‌کرده‌وه]

ف: خوشی‌ودشی، خوشی‌وژشتی.

(خبر‌پرسی)

ع: اسْتِخْبار، اَلْهَواء وَ اَللَّواء، كَيْفَ حَالُكَ.

خوه‌م

[ل: خوم، من]

ف: خودم.

ع: انا.

خوه‌مان

[ل: خومان، نیمه]

ف: خودمان.

ع: نَحْنُ.

خوه‌مانی

ل: خویی. [خزم، خومانی (به‌رام‌بری «بیگانه».)]

ف: خودمانی. (ضد «بیگانه»)

ع: اقارب، احباب، محرم.

خوه‌تن

[ل: خویندنه‌وه]

ف: خواندن، واندن.

ع: قِرَاءَة، سِرَاسَة، تِلَاوَة، انْشاد.

خوه‌تن

ل: چرین، ناواز خوه‌تن. ناواز. [گوزانی‌وتن. گوزانی]

ف: خواندن، واندن، سرودن، سراییدن، سرود،

سروش، سُرایش، آواز، آهنگ.

ع: نَعْمَة، رَم، تَرَم، غَرْد، تَغَرْد، سَرْد، سِرَاد.

خوه‌تن کوتر

ل: گمان، گرمائن. [گمه‌کردنی کوتر]

ف: خواندن کبوتر.

ع: هَدَر.

تَنَاجُجٌ، اِكْتِواءٌ، اِنْتِفَاجٌ، طَرَمَذَةٌ، اُنْيَةٌ، اِنَانِيَّةٌ،
تَفَاخُرٌ، تَعَاظُمٌ، صَلَفٌ، مُبَاهَاةٌ، اِفْتِخَارٌ، تَكَبُّرٌ.

خوهی

[ك: خوی، نهو]

ف: خود، خوددش، خویش، خود، او.

ع: نَفْسُهُ، هُوَ.

خوهی دا زهویا

ك: خوهی کوتا زهویا، خوهی دا به زهوینا. [خوی به زهویدا
دا.]

ف: خود را زمین زد.

ع: وَحَفٌ، تَلَبَّدٌ.

خوهیزا

[ك: قهیناكات.]

ف: باشد.

ع: ...

خوهیشك

ك: هاشیه. [خوشك]

ف: خواهر، خوه، همشیره.

ع: أُخْتُ، صِنَوَةٌ، شَقِيقَةٌ.

خوهیشك به خوهیشك

ك: خوهیشكه ر خوهیشك، ژنیده ژن. [خوشك به خوشك (خوشك
له یه كتر ماره كردن).]

ف: خواهر به خواهر. (خواهر خود را به
همدیگر بدهند.)

ع: ثَجَابٌ، شِعَارٌ.

خوهیشكهزا

[ك: خوشكهزا: منالی خوشك.]

ف: آخدر، خواهرزاده.

ع: وَلَدُ الْأُخْتِ. (ابْنُ الْأُخْتِ، بِنْتُ الْأُخْتِ)

خوهیشكه و خوهیشك — **خوهیشك به خوهیشك**

خوی

ك: خوا. [مهك، نمك]

ف: نمك.

ع: مِلْحٌ.

خوی

ك: خویداری، نیگاداری، خیتوت، نیتوت. [ناگاداری کردن]

ف: نگه داری، پرستاری.

ع: خِدْمَةٌ، حَضَانَةٌ.

خویاری

ك: خوی، خیتو، خیتوت، نیتوت، خویداری، نیگاداری،
به خیتو. [ناگاداری کردن]

ف: نگهداری، پرستاری.

ع: خِدْمَةٌ، حَضَانَةٌ، مُرَاقَبَةٌ، خَوْلٌ، تَرْبِيَةٌ.

خوی خراو

[ك: خوی خراپ]

ف: جین، جلواد، خوی بد.

ع: ذَمِيمَةٌ، سَوْءُ الْخُلُقِ.

خویداری — **خویاری**

خویرایی

ك: مفت، هدر. [خویرایی، به لاش]

ف: ژب، مُفَتٌ، شَفَتٌ، رایگان.

ع: مَجَانِي.

خویری

ك: دله، ویلان، دوره دهر. [بیکاره]

ف: اژکان، ویلان، نریدر.

ع: خَاسِيٌّ، كَاهِلٌ، هَائِمٌ، مُهْمَلٌ.

خویر

ك: زوقم. [سیخوار، ناآشت]

ف: زیز، پز، سرماریزه.

ع: صَنْقِعٌ، سَقِيطٌ.

خوینس — **یه خ**

خویش

ك: وابسه، كس. [خزم]

ف: خویش، خویشاوند، اوبس، پیوند.

ع: قَوْم، قَبِيلَة، قَرِيب. (أَقْرَبَاء)

خویشی

لک: وابسه‌یی، به‌سه‌گی. [خزمایه‌تی]

ف: خویشی، خویشاوندی، بستگی.

ع: قَرَابَة، مَقَرَبَة، دَنَاوَة، قَوْمِيَّة، نِسْبَة.

خوینک

لک: خارن. [خینر، خارهن]

ف: خاوند، خداوند.

ع: رَبِّ، صَاحِب.

خوینکل

لک: پاره‌لکمر. [پارکمر، کلافه‌گر]

ف: چرخه، چهره، کلافه، کلابه.

ع: حَالَة، دُولَابُ الْمَغْرَل.

وینه - پاره‌لکمر

خوینل

لک: تیل، چارگیچ. [خیل]

ف: لوچ، کوچ، کوج، کاج، کاج، کاژ، کلاژ، کلاژه،

گشته، گشته، کُتک، کلیک، کِلانه، شاه‌کال،

چشم‌گشته.

ع: أَحْوَل، أَقْبَل.

خوین

لک: هورن. [خورن، خین]

ف: خون، پِزد.

ع: دَم، دَم، نَجِيع، غَبِيط، نُعْمَان.

خوین

لک: چر. [ناوازه‌خوین، گوزانی‌خوین] [ویژ، بیژن‌پاشگره. (به

تدنیا به کار ناهینریت.)]

ف: خوان، خواننده. (مفرد استعمال نمی‌شود.)

ع: قَارِي، قَابِي.

خوین

لک: کوشتار، کوشتن. [خوین رشتن، مراندن]

ف: کُشتار، کُشتن، آدم‌کُشی، خون.

ع: قَتْل.

خوین

لک: خوینبایی. [قدربوری خوینی مردوری کوژراو.]

ف: خون، خون‌بها، سَرَبها.

ع: دِيَة، شَنْق، أَرْش، قِصَاص.

خویناو

لک: نارقارومه. [ناری گوشتی هه‌لگیراو.]

ف: خوناب.

ع: مَاءُ الْحَمِيْس.

خویناولین

[لک: خه‌لثانی خوین]

ف: خون‌آلود.

ع: دَام، مُدْمَى، مُدْمَى. (مُلَطَّخ بِدَم)

خویناوه

لک: خورناوه، هورناره، شیر، زارار. [نور کهنه‌ی له کاتی

سورتاندا له داری تهر دیتته‌در.]

ف: سرشک. (کفی که از هیزم تر هنگام

سوختن بیرون می‌آید.)

ع: نَسِيْس، دُمَاع.

خویناوه

لک: خورناوه، هورناره. [شیره‌ی کی سورره که له دره‌خت -

ره‌لک دارتور - دیتته‌در.]

ف: خونابه، سرشک. (لعاب قرمزیه که از

درخت توت مثلاً می‌آید.)

ع: دُمَاعَة، حُدَاة، صُعُور.

خوینبایی

لک: خوین. [قدربوری خوینی مردوری کوژراو.]

ف: خون‌بها، سربها.

ع: دِيَة، أَرْش، شَنْق، غِيْرَة، قِصَاص.

خوینبه‌س

لک: خوین‌ویسان. [ره‌ستاندن خوین. (به‌ریه‌ست کردنی

خوین.)]

ف: خون بستن. (جلوگیری از آمدن خون)

ع: اِرْقَاء، سَدِّ، مَنَع.

خوین‌بیه‌س

ك: خوین‌سازی. [خوین خوش کردن (وازهینان له توله‌س‌ندنه، له به‌رام‌به‌ر پاره یا کالاه.)]

ف: خون بست. (صلح کردن قصاص بر نقد یا جنس)

ع: صَلَح.

خوین جگر

ك: خوین دل. خوسه. [خه‌موخه‌فەت (ئیدیرومه.)]

ف: خون جگر، خون دل، اندوه. (کنایه است.)

ع: غَم، هَم، غُصَّة.

خوینخوا

ك: خوین‌ه‌س. [خارەن خوین]

ف: خون خواه، خون‌رس.

ع: ثائِر، وَلِي، وَلِي الدَّم.

خوینخواهی

ك: خوین‌سه‌ن. [دارا کردنی توله‌ی کوژراو.]

ف: شله، خون خواهی.

ع: ثائِر، ثَوْرَة، قِصَاص.

خوینخواهر

ك: خوینی، خوین‌کەر، پیاو کوژ. [خوین‌پێژ]

ف: تر خون، خون خواه، خون‌ریز، آدم‌کش.

ع: سَفَاك، جَانِي، فُتَاك، قَاتِل.

خوین دل

ك: خوین جگر، خوسه. [خه‌موخه‌فەت (ئیدیرومه.)]

ف: خون دل، خون جگر، اندوه. (کنایه است.)

ع: مُهَجَة، دَمُ الْقَلْب، هَم، غَم.

خوین ده‌ماخ

[ك: خوینی لوروت]

ف: خوا، خون دماغ.

ع: رُعَاف.

خوین پژان

[ك: خوین رشتن، كوشتن]

ف: خون ریختن.

ع: اِرَاقَة، اِلَاحَة، سَفَك.

خوین‌په‌س

ك: خوینخوا. [خارەن‌خوین]

ف: خون‌رس، خون خواه.

ع: ثائِر، وَلِي، وَلِي الدَّم.

خوین سیلوه‌ش

[ك: به‌قەم (كه‌تە‌یه‌كی به‌ناریان‌گه.)]

ف: شیان، سانقه، خون‌سیا‌وو‌ش،

خون‌سیا‌وشان. (صمغی است معروف.)

ع: دَمُ الْأَخْوِين، عِرْقُ الْخُمَرَة، دَمُ الثَّعْبَان، عَنَدَم.

خوین‌تکەر

خوینکا

[ك: قەسا‌جانه، شرتنی كوشتن.]

ف: درزند، خونگاه.

ع: مَقْتَل، مَسْلَخ.

خوین‌گرتن

[ك: خوین به‌ردان، كه‌له‌شاخ گرتن]

ف: رگ‌زدن، خون گرفتن.

ع: قَصَد.

خوین‌گرسیاك

ك: له‌گرسه. [خوینی مه‌یو]

ف: خون بسته.

ع: جَسَد.

خوین‌گیر

[ك: خوین‌به‌ردەر]

ف: براغ، رگ‌زن، خون‌گیر.

ع: قَصَاد، حَجَام.

خوین‌ها تن

[ك: پژان، خوین به‌ریبون (ی لوروت یا برین.)]

ف: خون آمدن. (از دماغ یا از زخم)

ع: نَزُو، نَزَف، نَفُوح، اِنْشَاع.

خوتنه خوئی

[ل: خوتنخوا: دواکاری تولهی کوژرار.]

ف: کُشَنده. خون خواه.

ع: قَاتِل. قَاتِد، قَاص، مُسْتَقَص، ثَانِ.

خویتی

ل: خوتنکمر، خوتنخور. [پیاو کوژ، خوتنریژ]

ف: خوئی، خون ریز، خون خوار، ترخون،

آدم کش.

ع: قَاتِل، جَانِي، فَتَاك، سَفَاك، قَتَال.

خویش

ل: خویش، خوهامنی، کهس. [خزم، خوهامنی (بهرامبه‌ری

«بیگانه»].

ف: خودی، خودمانی، خویش. (ضد «بیگانه»)

ع: قَرِيب، قَوْم. (أَقْرَاب، أَقْرَبَاء، أَقْوَام)

خه‌بازی

ل: توله‌که. [کولیره‌چمره: گیاه‌که.]

ف: پَنِيزَك، نان کلاغ.

ع: مُلُوكِيَّة، خُبَايِي.

وینه-تولکه

خه‌بیت

ل: که‌چروی، هه‌له‌روین، گنجی. [لاری برون]

ف: گيجسی، گُمراهسی، گُمراهسی، پَرت‌روی،

کچ‌روی، کچ‌رفتن، پرت‌رفتن.

ع: خَبَط.

خه‌پله

ل: کولیره. [کولیره، نه‌ستورک]

ف: گرده.

ع: قُرْصَة، رَغِيف.

وینه‌ی هه‌به.

خه‌بوولی

ل: پوول‌دَرس. [پاره‌په‌رست]

ف: پول دوست.

ع: طَالِبُ الدَّرَاهِم.

خه‌په‌خه‌پ

ل: خله‌خل، خرته‌خرت. [راکردنی مندا(ا).]

ف: خَبْ خَبْ. (دویدن بچه)

ع: خَتْكَان، خَطِيطَان، كَرْدَخَة، وَزَوَة، كَوَكُوَة،

خَبْخَبَة

خه‌ت

ل: کَیَر، خَیَر، خَیْت، نویس. [شوتنه‌واری قه‌لهم، هه‌روه‌ها:

نویسن. دَیَر]

ف: خَت، کُشه، کُشَک، سَمیره.

ع: خَط، کَتَب، رَقَم، رَیَر.

خه‌ت

ل: کَیَر، خَیَر، نویس. [شوتنه‌واری قه‌لهم، نوسراو، هیل]

ف: خَت، نویس، سَمیره، کُشه، کُشَک.

ع: خَط، کَتَب، کِتَابَة، رَقَم، رَیَر، تَحْرِیر.

خه‌تا

ل: گونا، خلیسکیان، پاغلیسکیان، خراوه، تاوان،

نادوروسی. [هه‌له، خراپه، چه‌رتی]

ف: بزه، گناه، رَمَزْک، رِیْژْک، ناروا، نادورست.

ع: خَطَا، غَلَط، زَلَل، مَقْوَة، هَفَاء، عَصِيَان، ذَنْب.

خه‌تات

[ل: نه‌خَشْتِی‌ری نه‌بِرْ که «ماتیک» ی پی ده‌لَین.]

ف: کَف، خَتات. (داروی ابرو که ماتیک گویند.)

ع: خَطُوط، غَلَطَة، غَلْطَة.

خه‌ت بوتلان

ل: نَز، خه‌ت نَز. [خه‌ت‌کیشان به‌سه‌ر نوسراودا بو پوچ

کردنه‌وی.]

ف: کُشه، تَرَقِین، نُه، کُشمیده.

ع: شَطْبَة، خَطُّ البُطْلَان.

وینه

خهت تازه‌ود کردن

ك: به‌سردا چوئنه‌ود (قه‌لم کیشان به‌سرد خه‌تی کوته‌دا

بو نوئ بوئنه‌ودی.)

ف: خط تازه کردن. (قلم بر روی خط کهنه کشیدن که تازه شود.)

ع: جَنْدَرَة.

خهت دان

ك: ریش دهره‌اردن. [مرو دهره‌اتن له ده‌موچای تازه‌لار.]

ف: خط‌دادن، ریش‌بر آوردن، موی چانه سبز شدن.

ع: تَخْطِيط، اِخْتِلَاط، ثَبْقِيل، تَحْمِيم، اِلْتِجَاء، استعلاج، طریقه الشارب.

خه‌تکشی

ك: سه‌توره. [راسته، خه‌تکیش]

ف: خَتْكَش.

ف: مَخْط.

وینه—سه‌توره

خه‌تکشی

ك: سه‌توره. [راسته، خه‌تکیش]

ف: خَتْكَش، پَکمال، سَتاره، اَسْتاره، سَطَر آرا.

ع: مِخْط، سَطَاَرَة، مِسطَر.

وینه—سه‌توره

خهت مه‌نته‌ر

ك: دائیره‌ی نِیحْزار، مه‌نته‌ر، مه‌نته‌ل. [بازنی ناماده‌کردنی روح.]

ف: مَنْدَل، مَنْدَلَه.

ع: دَائِرَة اَلْاِحْضَار، دَائِرَة اِحْضَارِ الْاُرواح.

خهت ناومشت

[ك: خه‌تگه‌لی نار له‌پی ده‌ستی مروژد.]

ف: هَبْک گَشه. (کشه‌های هَبْک)

ع: سِرار.

خه‌نه‌ر

ل: ترس. [مه‌ترسی]

ف: ترس، بیم.

ع: خَطَر.

خه‌نه‌ره

ك: لَیْره. [به دل‌دا هاتن.]

ف: نیرنود، اندیشه.

ع: خُطُور، بَدَاء.

خه‌نه‌نه

ك: خورسه‌بران، گون‌پرین. [سرنه‌ت کردن]

ف: خروسک‌بُری، خروسک بریدن.

ع: عَمَش، خَتَن، خَتْنَه، خِتَان، اِخْتِتان.

خه‌نه‌نه‌سوران

ك: خورسه‌بران. [ناهندگی سرنه‌ت کردنی مندان.]

ف: خروسک‌بُوران.

ع: خِتَان، عَذِیرَة، اِعْذار.

خه‌نه‌نه‌نکریاک

ك: خورسه‌نه‌نکریاک، گون‌نه‌نکریاک. [سرنه‌ت نه‌کراو]

ف: خروسک‌نبریده.

ع: اَقْلَف، اَخْلَف، مُخَضَّر.

خه‌نیب

ك: بوژ، زواندار. [دوانده‌ر، وتارده‌ر]

ف: سخنگو، سخنور، سخنران، سخن‌پرداز.

ع: خَطِيب، مَعْن.

خه‌جالت

ك: ته‌ریقی، شهرمه‌ساری، له‌روچوون، سه‌رداخستن،

شویره‌یی. [که‌مرویی، شهرمنی]

ف: چَکَس، خدوک، شوره، طیره، شَرْمَنْدگی،

شَرْمَساری، سرافکندگی.

ع: خَجَل، خَجَلَة، اِنْفِعال.

خه‌جالت‌کیشان

ك: ته‌ریقه‌ریبون، له‌خوئونه‌ره، سه‌رداخستن، له‌روچوون،

شهرمه‌ساریبون. [ریوکردن، شهرم کردن]

ف: چَکَسیدن، خُدوکیدن، شرمنده‌شدن،
شرمسارگشتن، شرمساری کشیدن.

ع: اِختِجال، اِنْفِعال.

خـهـجـل

ل: سـهـرِ نـکـهـنـده، سـهـرِ مـسـار، تـهـرِیق [سـهـرِ مـن]

ف: شـرِ مـسـار، سـرِ اَفـکـنـده، شـرِ مـنـده، چَکـس،
خـدوکی، شوره.

ع: خَجل، مُنْفَعِل.

خـهـجـل

ل: خـهـرِ یـک [سـهـرِ قـان]

ف: سـرِ گـرم.

ع: مَشْغول.

خـهـجـی

[ل: سـوِ گـه‌لـه‌نـاوی «خـه‌جـیـه» یـه‌ کـه لـه «خـه‌دِیـه» یـه

کـراوه بـه کـوردی، نـاره بـو ژـنـان.]

ف: مـخـفـف «خـه‌جـیـه» اسـت، کُـردِی «خـدِیـه»،
نـام اسـت بـرای زـن.

خـه‌جـه‌نـک

ل: تـیـر [نـه‌رِی بـه کـه‌وان دـه‌یـاویژن].

ف: تـیـر، خـدَنـگ.

ع: سَهم.

خـهـر—کـهـر

خـه‌رـاـهـه

ل: رِیـرانـه، کـه‌لـاره، خـراوه [رـمار]

ف: وِیـرانـه.

ع: مَخرُویـه، خَریـه، خَراب.

خـه‌رـاـج

ل: بـاج، مِیـی [مـالیـات، سـهـرانـه]

ف: بـاج، باژ، واژ، سـا، سـائو، جـبا، گـزیت.

ع: مَکـس، خـراج، مـالیـات.

خـه‌رـام

ل: شـنـه، قـونـه [لـارولـه‌نـجـه (رَویـشـتن بـه نـازبـوه).]

ف: دَن، چَم، کـراز، گُـزار، خَـرام، خَـرِشـتـه. (رِفـتـار
از رَوی نـاز)

ع: جِلوة، اُبوز، مَزَهَرَة.

خـه‌رـا‌مـان

ل: شوخ [بـه‌لـارولـه‌نـجـه]

ف: دَنان، چَمان، شوخ، تَنان، خـرامـان، نـازرِفـتـار،
کـرازان، گُـرازان.

ع: مُهَتَر، اَبان، اُبوز، طَنان، مُتَجَلّی.

خـه‌رـا‌مـین

ل: شـنـین، قـونـه‌قـون [لـارولـه‌نـجـه کـردن].

ف: دَنـیـدن، چَـمـیـدن، کـرازیـدن، گُـرازیـدن،
خَـرامـیـدن، خَـرِشـین، خَـرِشـتـیـدن.

ع: اُبوز، اِمْتِزان، تَجَلّی.

خـه‌رِیـه‌نـگ

ل: کـرِیـک فـه‌رِیـنـگی [خـه‌رِیـنـد: گـیـاـه‌کـه.]

ف: خـرِیـنـگ، گُـرچـک فـرِیـنگی.

ع: خَریق، خَانِقُ الذَّنْب.

وینـه

خـه‌رِیـشـت

ل: بـه‌سـتن [دـاخـسـتن (کـوتـه‌رـه خـسـتنـه پـشت دـه‌رگـا بـو
بـه‌سـتن).]

ف: بـسـتن. (کُـنـده اـنـداخـتن بـه پـشت دـر کـه بـسـته
شـود.)

ع: اِغْلَاق، اِتراس، اِدام.

خـه‌رِیـونـگـه

[ل: زـه‌پـنـگ: جـوړه پـونـگـه یـه‌کـه.]

ف: سَنَنهاری، پودنه‌ی باغی.

ع: حَماحـم.

خـه‌رِج

ل: دـه‌رِیـو، گـوزـه‌رـان [مـه‌سـرـه‌ف. بـزِیـر]

ف: هزینه، درزو.

ع: خَرَج، نَفَقَة.

خهرچکەر

ل: دهرپه‌دار، دهرساز، دهرسپاد، گوزه‌رانکەر. [مهره‌نکەر، دلارا]

ف: هزینه‌دار، درزودار، دست‌واز، دست‌باز، بادرقت.

ع: خَرَج، سَخِي.

خهرچوده‌خل

ل: دهرپه‌دره‌امەد. [بوودجه، دهرامەد و مهره‌ف]

ف: دررفت و درآمد. [بودجه]

ع: خَرَج و نَخْل، بَرِنَامَج.

خهرجی

ل: گشتی، هم‌روی (ره: نانی خهرجی.)

ف: خرجی، همگانی. (نان خرجی)

ع: عُمُومِي.

خهرجی ← خهرج

خهردار

ل: پیتوریکه بو کیشانه کردن (سه‌ده منی ته‌بریز.)

ف: خردار. (صد من تبریز)

ع: وقر، خَرِيار.

خهرده‌ل

ل: خهرته‌له: گیاه‌که.

ف: آهوری.

ع: خَرْدَل.

وتنه

خهرده‌ل

ل: ترم ته‌تیزه. [خهرته‌له: گیاه‌که.]

ف: آسپندان، سپندان، سپندین، تخم‌سپندان،

خردل سفید، خردل فارسی، تخم تره‌تیزک.

ع: حُرْف، حُرْفَة، حُرْف أَبْيَض، حَبُّ الرِّشَاد.

خهرپرات

ل: پیتوتاش، تراشکار. [تۆزنه‌چی: دارتاشیک که به نامیری

تایبته نامازی دارین دروست ده‌کات.]

ف: چوب‌تاش، چوب‌تراش، تراشگر.

ع: خَرَّاط، قَطَّاط.

خهرپرازی

ل: ورده‌فروش. ورده‌فروشی. [چه‌رجی، پینه‌ره‌ر، چه‌رجیتی]

ف: مهره‌فروشی، خورده‌فروش، خورده‌فروشی

ع: خَرَّازِي، خَرَبِي، خَرْدَجِي. خِرَازَة.

خهرسانن

ل: خه‌سانن. [خه‌ملاندن]

ف: خرساندن، خرسانیدن.

ع: خَرَص، خَرِز.

خهرقی‌عاده‌ت

ل: که‌سره‌کردگ. [دهرناسا، مۆجزات، که‌رامەت]

ف: فَرَجود.

ع: اِعْجَاز، كَرَامَة، خَرَقُ الْعَادَة. (خَوَاق)

خهرقونیلتیام

ل: دریان و لکیان. [دران و لکان: تلیشان و هاتنه‌ویه‌کی

ناسان.]

ف: درز و دوز، پاره و پیوست.

ع: خَرَق و التیام.

خهرقونیلتیام‌ناه‌زیر

ل: سه‌خت، سفت. [پتەر، شتیک که دران و لکانه‌ویه

به‌سه‌رده نه‌یته.]

ف: گودرز.

ع: غَيْرُ قَابِلِ الْخَرَقِ وَ الْإِلْتِيَام.

خهرقه

ل: بالاپوش. شره. [جلویه‌گی سه‌رتاپا داگر. سه‌روه‌ها

جلویه‌گی کوته و پیناری.]

ف: بالاپوش. ژند، ژنده، پاره، کهنه.

ع: اسکیم، خَرَقَة.

خَهَرکان

ک: زرده جوش. [خَرکانه: زیکه گه لیکه له دهموچای

مندالی ساوادا پهیدا دبیت.]

ف: اَسپَرک، سَپَرک، رایه، زرده ریش.

ع: سَعَفَه.

خَهَرکۆل ← **کَهَرکۆل****خَهَرکهوان**

[ک: خَهَرکه مان (کهوانیکی گه وره به که داری چهماوی پی

راست ده که نه ره.)]

ف: خَرکمان. (کمانی است بزرگ که چوب کج

را با آن راست کنند.)

ع: مَکَبَس.

خَهَرک ← **هَهَرک****خَهَرکا**

ک: چادر. [خَهَره ی گه ره.]

ف: خَرگاه، خَرگه، خَرمگاه، خَرمگه، تاز، تاره،

تارم. (خیمه ی بزرگ)

ع: خَیمَة، مَضَرَب.

وینه ← چادر

خَهَرکۆر ← **کۆر****خَهَرمان**

[ک: دانه وِله یا بهرورومی کوَماکراو.]

ف: راژ، راش، بَنون، بَنوه، خَرَمَن.

ع: صَبْرَة، کَتَلَة، کُومَة، کُدس، اَندر.

خَهَرمان سوور

[ک: گه ی شه ن کراوی کوَماکراو.]

ف: راژ، راش، چاش، چاج، اَنبیس.

ع: صَبْرَة.

خَهَرمان شه ن کرایک

[ک: خَهَرمانی شه ن کراو (بهرام بهری «خَهَرمان

سوور».)]

ف: لوَبَشَه. (ضد «خَهَرمان سوور»)

ع: کُداس، کُدس.

خَهَرمان کوتیک

[ک: خَهَرمانی کوتراو (که هیشتا سوور نه کراو.)]

ف: کُستَه، خَرمن کوفته. (که از «لوَبَشَه»

گذشته و «راژ» نشده باشد.)

ع: مَدُوس، مَدُوسَة.

خَهَرمانکا

ک: جِگَه خَهَرمان. [شوینی خَهَرمان.]

ف: خَرمَنگاه، جای خَرَمَن.

ع: اَندر، بَیدَر، جَرین، مَداسَة.

خَهَرمان مانگ ← **ناخله****خَهَرمانه** ← **ناخله****خَهَرمشک**

ک: مشک دهشتی. [جرج، مشکه کویره (مشکی گه ره.)]

ف: خَرموش، موش دشتی. (موش گنده)

ع: جَرَد.

خَهَرموورک

ک: موورگ کد. [موورده که رانه]

ف: خَرْمُهَره.

ع: خَرَزُ الحِمَار، خَجَرُ الحِمَار.

خَهَره

ک: خودسر، بی هوش. (دهسخه ره) [له خوَبایی. بی تاگا]

ف: خودسر، قَتَو، قَتوده، قَریده.

ع: غَرَة، مَغَرور، مُقَل.

خَهَره

ک: چاه نواری. چاه نواری. (من به خَهَره ی توَم، به خَهَره ی تو

نم کارمه کرد.) [تَما. تَمایه ر بورن]

ف: بَرَمَر، بَیوس.

ع: مَرَصَد، مَنَظَر، تَرَصَد، اِنَظَار.

خَهَره بَیَنگ ← **خَهَره بَیَنگ****خَهَره ف**

ك: گهرج. [خه‌ره‌فار: هوش نه‌مار به هوی پیریه‌وه.]

ف: سسیت‌هوش، بی‌دانش.

ع: خَرْف، فَنَد، مَسِیوه.

خه‌ره‌فیاگ ← خه‌ره‌ف

خه‌ره‌فیان

ك: گهرچیرون. [خه‌ره‌فان: هوش نه‌مان به هوی پیریه‌وه.]

ف: سسیت‌هوش‌شدن.

ع: خَرْف، فَنَد، سَبَه.

خه‌ره‌ك

[ك: دارِكه له هه‌ندئێ نامیتری موسیقادا كه تاله‌كانی

به‌سه‌ردا تیپه‌ر ده‌یت. (خه‌ره‌کی تار و ته‌مووره)]

ف: خَرَك، (خَرَك تار و تنبور)

ع: خَرْك.

خه‌ره‌ك

ك: دووتایی. [خه‌رك، دووتایی دارین. (دوو چوارچینه‌وی دار

كه له «پاله‌کی» ده‌چیت، له ولاخی ده‌نیتن و خشت و

ناجوژی پی ده‌گوژنه‌وه.)]

ف: خَرْك، هلیو، هه‌سته‌ره. (دوتا چهارچوبه

شبییه به «پاله‌کی»، كه خشت و آجر با آن روی

الاغ حمل‌كهنده.)

ع: مَشَجَر.

وینه

خه‌ره‌ك

ك: ستیایه. [ستیایه‌ی تاییه‌تی شه‌لاقاری تارانبار.]

ف: خَرْك، سه‌پایه. (سه‌پایه‌ی تازیانه‌زدن)

ع: ...

وینه

خه‌ره‌كدار

ك: ئولاخدار. [ولاخدار]

ف: آلاخدار، خَرَكدار.

ع: حَمَار.

خه‌ره‌مه

ك: نیره‌كه‌ر. [خه‌ره‌م (نیره‌كه‌ری نه‌هل.)]

ف: نرخر. (الاغ نرگنده)

ع: قَحَل. (حَمَارُ الْفَحَل)

خه‌ره‌ن

ك: كوچكچن، كه‌له‌ك. [سه‌نگچن (وه‌ك: سه‌نگچنی سه‌كو

یا باخچه.)]

ف: خَرَنَد، سنگ‌چین. (سنگ‌چین سكو یا چمن

مثلاً.)

ع: ضَفِیر.

خه‌ره‌نگه‌زه

[ك: خه‌ره‌نگیز: جوژه میثیکی گهره‌یه.]

ف: مژمژ، خَرَمَنج، خَرَمِیخ، خَرَمَنگس.

ع: قَمْعَة، نَعْرَة، زَاوَة، هَمَج، شَعْرَاء.

خه‌ره‌ك

ك: خه‌جَن. (خه‌ریكه.) [سه‌رقال]

ف: سرگرم.

ع: مَشْغُول، مُشْتَغَل، آخَد، مُتَصَدِّي، مُتَعَرِّض.

خه‌ریكه

ك: خه‌جَنله. [سه‌رقاله.]

ف: دارد، سرگرم‌است.

ع: طَفِقْ، شَرَعْ، آخَذْ، طَبِقْ، قَالْ، قَامْ، أَوْشَمْ.

خه‌ز

[ك: گیانه‌داریکی به‌ناوبانگه، كه‌وله‌كه‌ی ده‌كه‌ن به

نلته‌ری جلوه‌برگ.]

ف: خَز. (جانوری است معروف كه پوست آن را

آستر لباس‌كهنده.)

ع: خَز.

خه‌زان

ك: گه‌لَ‌زَ‌زان. پاییز. [خه‌زه‌لوهر. سینه‌م ره‌زی‌سال.]

ف: خزان، برگ‌ریزان، پاییز.

ع: كُسَعَة، خَرِیف.

خه‌زان‌كه‌ردن

ل: گه لَڙڙان. موریڙان. [گه لاره راندن. مورهه لوراندن]
ف: برگ ریختن. موریختن.

ع: اعیال. اعیاط، تمعط.

خهزانه

ل: گه نج، گه غینه. [خهزنه، خهزینه]

ف: گنج، گنجینه، خزانه، هزانه، هزینه.

ع: کَنز، مَفْتَح، دَفِیْنَة، خَزَائَة، خَزِیْنَة.

خهزانه دار

ل: گه نهران، گه غینه دار. [خهزینه دار]

ف: بایگان، بادگان، گنججور، خزانه دار.

ع: کَنَز، دَفَان، خازن.

خهزن - ژن خوه بیشک

خهزوره

[ل: خهزور (بارکی ژن یا بارکی شود)]

ف: خُسور، خُسوره، خُسُرو، خُسُر، پدَرزَن.

(پدر زن، یا پدر شوهر)

ع: حَم، حَمو، حَمَا، حَمَّا، خَتَن. (أَبُ الرُّوْحَة، أَبُ

الروج)

خهزه

ل: غهزه، قین، جهه، توریدی. [رق، کینه]

ف: ریس، آرد، تفت، ارغند.

ع: غِیظ، قَهَر، مَقَت، شَتَا، وَاب، وَحَر، قَلَى.

خهزینه

[ل: جینگه عمار کردن (تیانه ی حمام)]

ف: خزانه. خزینه. (خزانه ی حمام)

ع: مَخَزَن.

خهزینه - خهزانه

خهس

ل: ههس. [خهسه: دوی له تووره که کراو.]

ف: حَس، أَنْبَسَتْ، أَنْبَسْتَه.

ع: رَائِب، خَثَر، غَلِیظ.

خهسان

ل: خهسانن. (خهسانن باخ) [خهملاندن]

ف: خُرساندن، خُرسانیدن.

ع: خُرس، خُرس.

خهسانن

ل: نه خته کردن، گونده هاروردن. [خهساندن، یدخته کردن]

ف: آخته کردن، خایه در آوردن.

ع: مَتَن، خِصَاء.

خهسرهوانی

ل: گه وره. (هرومی خهسرهوانی) [زل (کوپه ی زل)]

ف: بزرگ. (حَم بزرگ)

ع: راقود. (دِن کبیر)

خهسل

ل: دهس. [یه ک جار کایه. (وهک: یدک دهست تاوله.)]

ف: دست. (یک دست نرد مثلاً.)

ع: خِصَل.

خهسله ت

ل: خاسی. نشانه. خو. [تاییه تمندی. خو (رهوشی باش یا

خراب)]

ف: آرون، مَنش، خویی، نشانه، خوی.

ع: خِصَلَة، خِلَة، صِیْقَة. (رَدِیْلَة، فَضِیْلَة)

خهسم

ل: دابرین، زور، نهستم. [داگیر کردن]

ف: زور، سَتَم.

ع: غُصَب.

خهسو

[ل: دایکی ژن، دایکی شو.]

ف: خُشو، خُسُرو، خُش، خوش، خاش،

خِشَامَن، خوشامن، خِشْتَامَن، خوشتامَن،

خوشدامَن. (مادر زن، مادر شوهر)

ع: خَتْنَة، حَمَة، حَمَا.

خهسه

ل: شه کت، مانیگ. هدراسان. [ماندور. ره رهز]

ف: خسته، بیخسته، مانده، درمانده. هراسان، ستوده آمده.

ع: عاوی، وانی، عاجز، کسر، کسل، کال. **خمسه**

ک: ناخوش، ناساز، زخم‌دار. [نه‌خوش. بریندار]

ف: خسته، بیمار، مُده، مار، ناساز، ناخوش. زخمی، زخم‌دار.

ع: مریض. مجروح. **خمسه‌خانه**

ک: بیمارستان. [نه‌خوشخانه]

ف: هروانه، مارسان، مارستان، بیمارستان، خیش‌خانه، خسته‌خانه.

ع: دارُ‌المرُضی، دارُ‌الشِّفاء، مارستان. **خمسه‌ک**

[ک: پارچه‌ی کی کوره‌یه.]

ف: خَسَک. (پارچه‌ای است کبود.)

ع: خَسَک.

خمسه‌ک — په‌یکون

خمسیلک — نه‌خته

خمسینی

ک: رُژد، له‌چهر، به‌چارت‌نگ. [چروړک، دست‌تروچار]

ف: ژکور، فروده، فروکاس، تنگ‌چشم.

ع: خسِیس، دَنی، لَئیم.

خمسینی

ک: رُژدی، له‌چهری، به‌چارت‌نگی. [چروړکی، دست‌تروچاری]

ف: ژکورۍ، فردوهی، فروکاسی، تنگ‌چشمی، چشم‌تنگی.

ع: خَسَّة، دَنائَة، لَئامَة.

خمسیم

ک: گیل، گه‌ج، خام، [گیل، نه‌زان]

ف: خیره، خام، کودن.

ع: غَشیم، غَی، اَخَرَق. **خفتان**

ک: خمر. (شمرخه‌ف) [نوستن، خار]

ف: خواب.

ع: نوم.

خفتان

ک: کمرشه، کمرشه‌لیدن. [تورلکیش کردن: شاردن‌ره‌ی

به‌شیک له لقی دره‌خت له ژیر خاکدا.]

ف: خواباندن، خوابانیدن، خُفتانیدن.

ع: تَرکید، تَعکِیس. **خفتان**

وینه

[ک: خمراندن]

ف: خواباندن، خوابانیدن.

ع: اِنامَة، اِهداء.

خفتان

[ک: (نمر گنده‌ی که پایز د‌یوشین ه‌تا به‌هار س‌روز

بیټ.)]

ف: خُفتان. (گندمی که پاییز می‌کارند، بهار

س‌یز می‌شود.)

ع: رَقید، نائم.

خفتان

ک: ناخا، که‌شتیران. [س‌رزکی که‌شتی]

ف: ناخدا، ناوخدا، ناوبان، کشتیبان.

ع: سَفان، قِبطان.

خفتان

[ک: کراسی ش‌ر که له ژیر زریوه له‌ب‌ر ده‌ک‌ریت.)]

ف: خُفتان، خُفدان، بُرگُستوان، قُژانگ، کُژاگند،

کُژاغند، کج‌اگند، کج‌اغند، کُژین، کجین، کُژیم،

کجیم. (جامه‌ی جنگ که در زیر زره

می‌پوشند.)

ع: شَلِيل، شَلْبِر.

خه‌فتنگ

ك: خه‌ریاكه‌فتنگ، نوستگ. [خه‌وتو، نوستو]

ف: خُفتِه، خوابیده، غُنده.

ع: نَائِم، رَاقِد، وَسِن.

خه‌فتن

ك: خه‌ریاكه‌فتن، نوستن. [خه‌وتن، خه‌بردنه‌و]

ف: خُفتن، خوابیدن، غُندن، سات.

ع: نَوْم، رُقُود، غُفُو، اِغْفاء.

خه‌فتن

ك: بیدنه‌گبرون. [خه‌وتن، كپ برون، دامرکان، كساد برون]

(خه‌وتنی با، بازار، ناژاره، ناگر، نه‌بز و...)

ف: خوابیدن. (خوابیدن باد، بازار، آشوب،

آتش، نبض و امثال آن.)

ع: نَوْم، سَكُوت، سَكُون، كَسَاد، تَناعُوس.

خه‌ف‌کردن

ك: خه‌ف‌اگرتن. [خه‌ف‌شاردان، بزه‌نانه‌و]

ف: خُف‌کردن، كَمین‌کردن، خُفتن، خوابیدن.

ع: نَوْم، تَرَصُّد، تَرَقُّب، تَكْمُن، اِكْتِمَان، اِخْتِفاء.

خه‌فكا

ك: خه‌وگا، خارگه، خه‌فكه. [خه‌وتنی خه‌وتن.]

ف: خفگاه، خوابگاه.

ع: مَنَام.

خه‌فكه

ك: خه‌فكا. [تیره (تیره‌ چاله‌ی كه تروتنی تیدا

ده‌وینن.)]

ف: خفگاه، خه‌فكه. (چاله‌ای كه توتون را در آن

می‌خوابانند.)

ع: مَنَامَة، خُفْرَة الشَّيْخ.

خه‌فكه ← خه‌فكا

خه‌فه

ك: خنکیاگ، تاسیاگ. [خنكاو، تاساو]

ف: خُفه، خُپه، خُبه، خُبَك، خُپَك، خُوه. (خفه

شده)

ع: خُنِق، خُنِيق، مَخْنُوق، مُخْتَنِق، مُنْزَعَط.

خه‌فه

ك: پِژِر. [چِر]

ف: خفه، انبوه.

ع: أَثِيب، مَضِيق، مُخْتَنِق.

خه‌فه‌ببون

ك: خنکیان، تاسیان. [خنكاندن، تاسان، هه‌نانه‌لیپان]

ف: خفیدن، خپیدن، خفه‌شدن. خپه شدن.

ع: اِخْتِنَاق، اِزْغَاط. (عَزَق)

خه‌فه‌ت

ك: تَم، په‌ژاره، په‌شیری، دله‌نگی، دلپری. [كه‌سمر، خه‌م]

ف: موژ، موژه، فَرژم، پَرژم، فرم، راخ، مُست،

اندوه.

ع: غَم، هَم، حُزن، بَث، كَرْب، كُریَة، اَسَف، شَجَا،

مَلَاة، مَضَاة، غُصَّة، لَهْف، تَلَهْف.

خه‌فه‌تیار

ك: تهمبار، په‌شیر، په‌ژو، دله‌نگ، دلپری. [خه‌مبار]

ف: فَرژمگین، پَدَر خته، آندوه‌گین، دلتنگ.

ع: مَهْمُوم، مَغْمُوم، حَزین، اَسِی، اَسِیف، مَلُول،

غُصَان، مَتَلَهْف.

خه‌فه‌قان

ك: سینه‌تنگی. [هه‌نانه‌سواری]

ف: سَخْتَج، سینه‌تنگی.

ع: خَفْقَان، حَیْقُ النُّفْس.

خه‌فه‌کردن

ك: خنكانن، تاسانن. [خنكاندن، تاساندن، هه‌نانه‌لیپین]

ف: خفاندن، خفانیدن، خپاندن، خپكاندن،

خواندن، خفه‌کردن، خپک‌کردن.

ع: خَنْق، رَعَط.

خه فیک

لک: که رشه. [توولکیش کراو (وهک: لقی توولکیش کراوی درخت.)]

ف: خَفْتَه، خُفْده، خَفیده، خَبیده، خمیده، خویده، خوابیده، خم شده، فرهانج. (شاخه‌ی درخت مثلاً.)

ع: عَكِيس، مُرْقَد.

وینه ← خه فانن

خه لا

لک: ناردهس، نارپیز، کنارار. [پیشار]

ف: آبریز، جایی، شاشگاه.

ع: مَبال، مَبَز، مَذَهَب، مُسْتَرَح، بَيْتُ الْخَلَاءِ، مَنَصَع.

خه لایس بوون

لک: قوتار بوون، ره‌ابوون، به‌ربوون، نازادبوون، رسگار بوون.

[رزگار بوون، سهره‌ست بوون]

ف: رهیدن، رستن، ره‌اشدن، رستگار شدن، راهی شدن، شگالیدن، آزاد شدن، پرماسیدن، آسودن.

ع: تَخْلُص، تَقْلُص، تَفْصِي، تَبْرُء، تَقْلُت، اِنْفِلَات، اِنْفِلَاص، اِنْطِلَاق، نَجَاة.

خه لایسی

لک: قوتاری، ره‌ایی، نازادی، رسگاری، به‌ربوون، پهرینه‌ره.

[رزگاری، سهره‌ستی]

ف: رستن، رهیدن، ره‌ایی، رستگاری، وارستگی، آزادی، فَنُور، فَرُور، پرماس، شگالش.

ع: خَلَاص، نَجَاة، طَلَاق، قَلَّت، اِنْفِلَات، اِنْطِلَاق، اِنْفِكاك.

خه لقی ساهه

لک: دهمدهس، کوتوپر. [دهسه‌جی (شتیک که کوتوپر به‌دی

دیت، وهک: نه‌سپی.)]

ف: هنگامی. (چیزیکه فوراً خلق می‌شود، از قبل شپیش.)

ع: خَلْقُ السَّاعَةِ، قُورِي.

خه له

لک: دان، باره. [ده‌غل، دانه‌ریله]

ف: راژ، راش، دانه، بهره.

ع: غَلَّة، حَبّ، دَخَل، فَائِدَة، حَاصِل.

خه له فروش

لک: گه‌تم‌فروش. [عه‌لاف، دانه‌ریله فروش]

ف: گندم‌فروش.

ع: بَرَار، حَنَاطِي.

خه لیلی

لک: کوت. [پیرهن (کوت‌ره‌یه‌کی گه‌وره‌یه که میله شیشی ناسینی ه‌یه و قفل ده‌کریته.)]

ف: کتیب، خلیلی، کُند. (کند بزرگی که میله‌ی

آهن دارد و قفل می‌شود.)

ع: قِمَطَر، مِقَطَر، نِكل.

وینه

خه لات

لک: دیاری. [پیشکش]

ف: داشاد.

ع: خَلْعَة، عَطِيَة.

خه لاتی

لک: دیاری، نوتیلانه. [میاژی، که لپه‌لی بووک]

ف: وِرْدَك، وردوک.

ع: جِهَازِي.

خه لیان

لک: خه‌لتان. [هه‌لژانار، تیره‌تلار]

ف: غَلْطَان

ع: مُتَحَضِّط، مُتَضَرِّج.

خه‌لقان ← خه‌لیان

خه لف

ل: پوس، توك. [توكيل: (وَكَلَّ: پيستی درخت.)]

ف: پوست. (پوست درخت مثلاً.)

ع: قش.

خهلف

ل: كاسه. قوزاخه. [بدرگه گول: (پيستی چرور شتی لور

چەشنه.)]

ف: گوزه، غوزه. (پوست شكوفه و امثال آن.)

ع: قَلَف، كَم، كِمَامَة، خِباء، غِلَاف، قَنْبَعَة، خَرِيطَة،

كَاس.

وینه

خه لك

ل: مردم، مردمان. [خهلق: خهلكی]

ف: مَرْدَم، مَرْدَمَان، آفریده، آفریدگان.

ع: خَلْق، خَلِيقَة، ناس، وَرَى.

خه لووز — زوخال — [رشدیدی کرماجیه.] [کرماجی است.]

خه لووت

ل: تدریکخان، تدریکا. [جینگه چله کیشان.]

ف: مشکوی، آبشنگاه، آبشنگاه. (خلوت خانه)

ع: خَلْوَة، بَيْتُ الْخَلْوَة.

خه لووت

ل: تدریک، تەك، تەبیا، چۆن. [تاك كهوتن: خالی]

ف: تَك بودن، تنهابودن، كس نبودن. تهی بودن.

ع: خَلْوَة، خَالِي، اِنْفِرَاد، وَحْشَة.

خه لهت — خه لهت

خه لهل

ل: رهخه. [كهلهبر، ناتهووی]

ف: رخنه، سوسه.

ع: خَلَل، اِخْتِلَال.

خه لیف — خه لف [قوزاخه]

خه لیف

ل: جادار، جینگه نشین. [خه لیف، جیتشین]

ف: پوران، بیرره، جانشین.

ع: خَلِيفَة، عاقب، نایب.

خه لیفه ی بته ریس

ل: مه لای بته ریس، بده رهمان. [پیشه وای نایینی

بده رهمه نه گانی هندوستان.]

ف: بَرَهْمَن، پیشوای بُت پرست ها.

ع: بَرَهْمَان.

خه لیفه ی تهر ساگل

ل: باتری، مه لای تهر ساگل. [په تریک: پیشه وای نایینی

مه مسیحیه کان.]

ف: بتریک، پیشوای ترسایان.

ع: أُسْقَف، جاثلیق، بطریق.

خه م

ل: چه م، چه میال، چەنگ. کۆم. [چه ماره]

ف: چمیده، چخماخ، خَمیده، چنگ، کال، دولا.

ع: مُتَعَفِّف، مُنْعَطِف، مُتَسَوِي، مُتَمَازِل، مُنْحَنِي،

مُنْفَنِي.

خه م

ل: چه م، چه میانه و. [چه مانده، نوشته و]

ف: خَم، چَم، خمیدگی، چمیدگی.

ع: تَعَفُّف، اِنْعِاف، اِنْعِطَاف، اِلْتَوَى، مِيلَان، اِنْخِفاء،

اِنْثِفاء.

خه م

ل: تەم، پەژارە، پەشیو، تەنەر. [خه لهت]

ف: موژ، موژه، فَرَم، فَرَم، رَاخ، مُسْت، جگر، غم،

بار دل.

ع: حُزْن، اَسَف، شَجَن، كَمَد، كُمَدَة، غُصَة، كَرَب،

كَاب، كَابَاء، هَم، غَم، غَمَة.

خه ملزه — چوخته قولاپ

خه مبا

[ل: په لای سورری لهش به وری خه موخه فته تی زۆره و.]

ف: عمباده. (بدن از غصه ی زیاد گلهای سرخ

پیدا کند.)

ع: ...

خه مبار

ك: ته مبار، په شتو، خه مین، ته مین. [خه تبار]

ف: بژمان، پژمان، فژمان، فژمگین، فرمگین، موژگین، داخگین، مُستمند، دژم، نژند، نَجند، افسرده، اندوهگین، غمناک، غمدار، غمگین، غمنده، آزرده، مُسته مند.

ع: حَزین، اَسِیف، اَسِیف، شاجن، کامد، کمید، غصان، مُکترِب، کتیب، کتید، شَجی، مَهموم، مَهموم، مَهلوف، لَهان، هَلع، مَکروب.

خه مځوره

ك: په شتو، ته مبار، ته مه سار. [خه تبار]

ف: سَتخوار، فژمسار، غمگسار، راخسار، دژم.

ع: مُحزن، مُتأسف، مُتَلَف، مُتَلَع.

خه مځوره

ك: خه مځوره. [شین شاهز]

ف: غم خورک، بوتیمار.

ع: یَمَامَة، یَمَام، بَلشون، مالکُ الحَزین، بوتیمار.

خه مځه

ك: ناز، خنچکه، خنجه. [عیشو، گرشمه]

ف: غَمز، غَمزه، ناز، بَشک، خَنج، غَنج، شَن، تیپاش، شکنه، گرشمه.

ع: عِشوة، دلال، غَنج، غَمزة.

خه مځه کړدن

ك: ناز کړدن، خنچکه کړدن. [ناز فرشتن]

ف: غَمزیدن، غنجدیدن، ناز کړدن، بَشکیدن، گرشمه کړدن.

ع: تَدَلل، تَلَوی، تَغْمُر، تَغْنُج.

خه مځه کړ

ك: ناز کړ، خنجه کړ. [ناز فروش]

ف: غمزگس، غنجدگر، نازگر، بَشک فروش، گرشمه فروش، شنباز، شکنه باز.

ع: مُتَدَلل، مُتَلَوی، مُتَغْنُج، مُدَلل، غَمُوج، غَمَان، مُتَغْمُر.

خه مځه مونه حمیره

ك: په نجهی سرگردان. [پنچ همداره سرگردانه که.

(که یوان، هورمز، بارام، ناهید، زاره)]

ف: پنچ بیچاره. (تیر، ناهید بهرام، برجیس، کیوان)

ع: الخَمْسَةُ الْمُتَحَيِّرَةِ.

خه مځه مونه مځسته رته

ك: په نجهی دزیگ، په نجهی تار. [پنچ روژی کوتایی سان.]

ف: فَروردیان، فَروردگان، پنچ دُزیده، پنچ تار.

ع: الخَمْسَةُ الْمُسْتَرْقَةِ، فَروردجان.

خه مگین ← خه مناک

خه مناک ← خه مبار

خه مه خوه رته ← خه مځوره

خه مه رته

[ك: گرفت، نینته لا (بهرام بهری «حه یزه» به و به هوی

زیاده خوږی به پیدا ده بیت.)]

ف: حَمَره. (ضد «حه یزه» که از زیاد خوردن

به هم می رسد.)

ع: ثُخْمَة، بَطْنَة، كِطَة، عَلَوص، غَمَت، حَفَس، سَنَق،

بَشَم، زَانَة، اِمْتَلَاء.

خه میازه ← بلویشک

خه مین ← خه مبار

خه نازیل

ك: لك، لك مل، مله خړ، گرڼ. [خه نازیر، لوری مل.]

ف: دژپه، دژپیه، دژپیل، دژشپیل، دژشپیل،

دژشپل، دژشبل، چَخش، جَخش، دامغول،

دیو غول، غُر، لُک، گره.

ع: غُدَة، سَلْعَة، خَنَازیر.

وینه

خه نان

ل: خه ننه ران، خوه شپرو، [رووخوش، دم به پیکه نین]

ف: خندان، خوشرو.

ع: ضاحک، بشوش.

خه نان

ل: وازیروگ، شکرتیاگ، [شکوترو، کراه]

ف: خندان، باز شده، شکفته.

ع: مُنْفَلِق، مُنْفَتِح، مُتَفَقِّم، مُتَضَرِّج، مُنْفَعِر.

خه نچهر

[ل: خنجیر]

ف: خَنَجَر.

ع: مَشْمَل، خَنَجَر.

وینه

خه ننه ران

ل: خه ننان، خوه شپرو، رووگوشاد، [رووخوش، دم به

پیکه نین]

ف: خندان، خوشرو، گشاده رو.

ع: ضاحک، باغِن، بشوش، نشیط.

خه نه

[ل: گیاه که نانه ران بۆ رنگ کردنی قژ و دست و پی

به کاری ده بن.]

ف: رَقَوْن، رِقَان، اَرَان، بَرْنَا، بَرْنَاک.

ع: حَنَاء، یُرْغَاء، بَهْرَم، خَضَاب.

وینه

خه نه

ل: کدین، [پیکه نین]

ف: خَنْدَه.

ع: ضَحْک، خُنَّة، خَنین.

خه نه قی

ل: یارده، کدنه، کدنهک، [خندهک]

ف: کدنده، کدندک، آلتنگ، تَرک، کالار، مورچال.

ع: حَقِیرَة، خَنْدَق.

خمو

ل: خار، وهمزو، [نوستن، بهرامبیری «بیداری»].

ف: خواب، خواو، گُنیان، کونیان.

ع: نَوْم، مَنَام، نِیمَة، مَبَقَة، مَبُوغ، مَبْجوع، رُقَاد.

غَدَن، سُبَات.

خمو

ل: خار، [خهرینین، خهرن]

ف: گوشاسب، کوشاسب، بوشاسب، بوشسپاس،

تیناب، آندا.

ع: رُویَا، مَنَام.

خمو ناشوپاشو

[ل: خهری بیسه روبهر.]

ف: خواب آشفته.

ع: اَضْغَاث، اَحْلَام.

خمو الوو

ل: خاریر، [چار به خهر]

ف: قَرْمَاس، خواب آلود.

ع: نَویم، نَووم، مُلْهَج، خَامِل، مُسَبِت.

خمو اهاتن

ل: خه وهروبوون، بیداروبوون، (به خه واهاتن) [له خهر

ههستان، خه بهریبونهوه]

ع: بیدارشدن، از خواب پریدن، از خواب

پاشدن.

ع: تَبَقُّظ، اِنْتِبَاه.

خمو بهرین

ل: خه بهرین، خه ونه مان، [خه وزران]

ف: خواب پریدن، خواب رفتن.

ع: سَهْد، سَهْر، اَرَق.

خمو تن

ل: خه فتن، [نوستن (روشه یه کی کرماجیه).]

ف: خوابیدن، (کرماجی است).

ع: نَوْم.

خمو جه، نه مهر

خه‌وخانه

ك: خەرگا، ئوتاغ خەر. [شۆینی نوست، ژوری نوست].

ف: خوابگاه، خوابستان.

ع: مَنام، بَیتُ النُّوم.

خه‌وش

ك: بَیخۆ، بَیخۆش، بیوان. [له‌سه‌رخۆچور]

ف: بیهوش، بیهوش.

ع: نَمِش، مَدَموش.

خه‌وگا

ك: خاڤگه، خەرگه، خه‌نگه، خه‌فگه، خوزگه. [شۆینی

نوست]

ف: خوابگاه، آرامگاه. آستان، آستانه.

ع: مَرَقَد، مَضْجَع، مَنام.

خه‌وهر

ك: ناگا، ناگایی. ده‌نگ، باس، هه‌زان، هالا. [خه‌بر]

ف: پژواک، آگاهی. پیغام، پیام.

ع: خَبَر، نَبَأ.

خه‌وهر

ك: ریا، بیدار. [به ناگا]

ف: بیدار.

ع: يَقِظ، مُنْتَبِه.

خه‌وهردار!

ك: ناگا!، هوشیار!، باخه‌ور! [به ناگا به!، ناگادار به!]

ف: آگاه‌باش!، هوشیارباش!، هشی‌دار!

بیدارباش!

ع: اَلْحَذَرُ، حَذَرًا، اِخْذَرًا، فَجْئًا!

خه‌وهردان

ك: هه‌والدان^۱، ناگایی‌دان. [راگه‌یاندن]

ف: آگاهی دادن، پیام‌دادن، پیام‌دادن،

پژواک‌دادن.

ع: اِخْبَار، اِعْلَام، اِبْلَغ، اِنْهَاء.

خه‌وهره‌بوون

ك: ریا‌ه‌بوون، بیدار‌ه‌بوون. [به ناگا هاتن]

ف: بیدارشدن.

ع: تَيَقُّظ، اِسْتِيقَاط، نُبَه، تَنْبُه، اِنتِبَاه، اِسْتِنْبَاه،

هَبِيب، هَب.

خه‌وهره‌بوکردن

ك: ریا‌ه‌بوکردن، بیدار‌ه‌بوکردن. [به ناگا هیتان]

ف: بیدارکردن.

ع: اِيقَاط، اِنْهَاء، تَنْبِیْه، اِهْبَاب، بَعَث.

خه‌ویله ← نه‌زان

خه‌یات

ك: جلدرو، درزدۆز، دۆزنه، دۆزگهر. [به‌رگدرو]

ف: درزی، دوزنده، درنده، جامه‌دوز.

ع: نَاصِح، نَصَاح، خَائِط، خِيَاط، دَرَزِي، قَرَارِي.

خه‌یانه

ك: مه‌چیر، تاویده. [به‌نی بادرای هه‌رریشم]

ف: نخ، ابریشم.

ع: نَصَاح، خِيَط.

خه‌یانه‌ی چن

[ك: شتیكه‌هك تالی جالجانۆكه له كاتی گه‌رمادا له

هه‌رمادا ده‌بیریت.]

ف: نخ شیطان. (نخی است شبیه به لعاب

عنكبوت هنگام گرما در هوا پیدا می‌شود.)

ع: خَيْثُوعُور، خَيْطُ الشَّيْطَان، خَيْطُ باطل، لُعَابُ

الشَّمْس.

خه‌یاتی

ك: دۆزگهری، جلدۆزی. [یشه‌ی به‌رگدرو]

ف: دوزندگی، جامه‌دوزی.

ع: نَصَح، نَصَاحَة، خِيَاطَة.

۱- له دەسنووسه‌كه‌دا ئاوا نوسراوه: «هه‌والد». به‌لام به

مانا فارسی و عمه‌یه‌كه‌دا وا دیاره نووسه‌ر ویسترویه‌تی

بنووسیت: «هه‌والدان». (ر - ر)

خه یار

[ك: هاروئ: ميره به كه.]

ف: خیار، بالنگ، بادزنگ، آرزنگ، خیار بالنگ.

ع: قُئِد، قِئَاء، خیار، قاوون.

وینه

خه یار تووم ← کالیل

خه یاره

[ك: خه یاروك (دومه ټنكي به ناربانگه له له شدا په یددا

ده یت.)]

ف: خیاره، خیارك. (ماده ای است معروف در

بدن پیدا می شود.)

ع: ...

خه یال

ك: نیاز، نیهاد، بیر، هوش، په زاره، راوژ، یاد، هیزا، [فكر،

نه ندیشه]

ف: یاد، نیاز، نهاد، هوش، آندیشه، بَندیشه،

نیرنود، خیال، سَمَراد، سگال، سكال، پندار،

پنداره.

ع: خیال، تَخِيل، قَصْد، مَدَد، مَنَّت، فِكْر، ظَن.

وَهْم، ضَمِير، تَصَوُّر.

خه یال خام

ك: نیاز خام، نیهاد خام، [خه یالی خار]

ف: سَنود، سَنبود، سَنبوت، سَنبات، اندیشه ی

خام.

ع: طَیْف، زَوَر، خِیال. (خیال خام)

خه یاتن ← خایان

خه یانه ت

ك: نادرورسی، [غدر، ناپاکی]

ف: گزیودوم، کریودوم، نادرستی.

ع: أَلَس، غِشْ، غَدْر، خِیَاة.

خه یر

ك: نه، نه خه یر، [نا، نه خیر (نامرازی نه كهره.)]

ف: نه، نه خیر، خیر. (حرف نفی است.)

ع: لا.

خه یر

ك: خوش، خوشی، خاس، [خیر، باش (بهرام بهری

«شه».)]

ف: خوب نیک، خوش. (ضد «شر»)

ع: خیر، حَسَن، عَیْقَرِي.

خه یر

ك: خاسه، خاسی، [چاكه]

ف: خوبی، نواخته، آرزانش، آرزانش، آرازش،

نیکویی.

ع: خیر، بِر، إِحْسَان، صَدَقَة، مَبْرَة.

خه یرا

ك: قوچاخ، زرنګ، چالاک، چاوک، [گورج، چوست]

ف: خَبَازَه، وَشْكُرده، شَكُرده، وَشْكول، چابک،

چالاک، چُست، زرنګ، گُزیده.

ع: جَلَد، سَرِيع، خَفِيف، مَعِل، فَاړه، لَذَلَذ، كَافِي.

ضاری، خیره

خه یرا

ك: خه یره مهن، خاسه كهر، خاسیكه ر، [چاكه كار (خارهن

چاكه.)]

ف: ارزانشمند، نواخته مند، نیکوکار. (خداوند

نیکي)

ع: مُحْسِن، خَيْر، خَيْرَة، خَيْرِي.

خه یرات

[ك: خیرات (کوی «خه یر»، واته: چاكه.)]

ف: جمع (خیر) است بمعنی خوبی.

خه یراتن ← خه یر هاتن

خه یر هاتن

ك: خه یراتن، خوه شاتن، خوش هاتن، [به خیر هاتن]

ف: خوش آمدن، وُش آمدن.

ع: خَيْرَ مَقْدَم.

خیره و مهین

ک: خدیرا، خاسه کمر، خاسیکدر. [چاکه کار]

ف: ارزان شمنند، نواخته مند، نیکو کار.

ع: مُحْسِن، خَيْر، خَيْرَة، خَيْرِي.

خه یلی

ک: فره، موله قی. [فره، زرد]

ف: فره، فروت، فراوان، بسیار، سناو، سناد،

فزون، افزون، خیلی.

ع: کثیر، زیاد، وافر. رَبْءٌ.

خی

ک: خدی. [سدر قالی]

ف: سرگرمی.

ع: شغل، اشتغال.

خیلوان-- نه خیلوان

خیبره

ک: سرپرشته، کارزانی، کارشناسی. (نه هل خیبره)

سرپرشته دار [پسپر، گرامه]

ف: دانش، سنجش، سرپرشته، کارشناسی،

کار آگاهی، کاردانی، کاریبنی.

ع: خیره، بَصِيرَة، سَلِيْقَة.

خیپشنه

ک: گیبه، چاخ، گوشتن. [قه لمر]

ف: کروت، بشیون، بشیون.

ع: بَبَة، فُرْهُد، فُرْهُود، خُنْفُج، لَحِيْم، سَمْن، سامن.

خیت

ک: خدت، کتی، خیز. [شریته واری قه لمر. نورسین. دی]

ف: سَمیره، کُشه، کُشک.

ع: خَط.

خیتاب

ک: رو کردن، بهر و پیر. [روی دم تیکردن]

ف: رو کردن، رو برو.

ع: خِطَاب، مُوَاخَبَة.

خیز-- خیت

خیز خیز-- رارا

خیرهت-- غیرهت

خیز

ک: هه لسان. (جدهستوخیز) [ههستان، رابوین]

ف: خیز، پاشدن. (جست و خیز)

ع: قِیام، نُهوض.

خیز-- خیزان

خیز-- قووه دی نامه

خیزان

ک: خیز، کلفتد. خزمه تکار، ژنومنان. [مالومنان،

بنده مال. کاره کمر]

ف: زن و بچه، خانواده، نان خور. خدمت کار.

ع: عَيْلَة، عَائِلَة، عِیَال، أُسْرَة، ضُبْنَة، آل، اهل،

قَطین، اهل بیت، علاقه. خادمه.

خیزانداز

ک: کلتبه تبار، ناخوهر دار. [خارهنی ناخوهری زور.]

ف: نان خوردار، کساندار.

ع: مُعِیل، مُعِیل.

خیزاو

ک: ناوخیز. [بهزاور: ههستانی ناری دهرسا. (بهرام بهری

«نیشتر».]

ف: آب خیز، خیز.

ع: مَذَّ. (مِذُّ الْجَزْز)

خیزان

ک: هه لسان، بهرزوبوین. [رابوین، ههستان]

ف: پاشدن، بلند شدن.

ع: قِیام، نُهوض.

خیزان

ک: سهرزوبون، بهرزوبوین. [بالا کردن، گهشه کردن]

ف: دمیدن، سبز شدن، بلند شدن، آب خیز.

ع: نُشْوء، نُمِی، نُمُو، نَماء، اِنْتِماء، اِرْتِفَاع، مَذَّ.

خیش

[ک: لقی درخت که چند لقیکی لیپوده تیره و شتی
 قورسی پی داده کیشن.]
 ف: گشسه. (شاخه‌ی درخت که دارای چند
 شاخه باشد، چیزهای سنگین را با آن پایین
 می‌کشند.)

ع: مَجْرَّة، مِسْحَبَة.

خیگه

[ک: میزه]

ف: خیگ.

ع: زَق، وَطَب، مِسَاب، زُكْرَة، نَحِي.

خیگولکه

ک: خِیگه، خِیگچه. [میزه‌ی بچوړک]

ف: خِیگچه.

ع: عُكَّة، رُقِیْقَة.

وینه**خیگه‌کوڼه**

[ک: میزه‌ی بدته‌من.]

ف: شَن.

ع: شَبَّة، شَعِیْب، زَقُّ خَرَق، زَقُّ خَلِیق، اَلْسَقَاءُ
 اَلْبَالِي.

خیلاف

ک: دورو، ناراس، نادوروس. [ه‌لبسته، ده‌له]

ف: دروغ، نیسان، اَنیسان، ناراست، نادرست.

ع: خِلَاف، کِذِب، فَرِیْقَة، مَرِیْقَة، بُهْتَان.

خیلال

ک: دیان‌یاکه‌وکر. [چیلکه‌ی دان ناژنین.]

ف: خلاشه، پریز، دندان‌پریز، دندان‌فریز،

دندان‌فریش، دندان‌پریش، دندان‌آپریز، دندان

آفریز، دندان‌آفریش، دندان‌آپریش، دندان‌کاو.

ع: خِلَال.

خیلال مه‌ککه

ک: ده‌رمنه. [گیاه که که به تورکی پی‌ی ده‌لین:
 «یوشان».]

ف: دَرَمَنه، بَسْتِیَوَاج، بَسْتِیَبَاج. (علفی است که
 آن را به ترکی «یوشان» گویند.)

ع: سَدی، شَیخ، خِلَال مَكَّة.

خیلن

ک: هِرز، نِیل، گورز، تیره. [تایه‌نه]

ف: ایل، گروه، تیره.

ع: حَی، قَبِیْلَة، عَشِیْرَة، طَائِفَة، خِیْل. (رُکبان،
 مُشاة)

خیله‌و‌خوار

ک: خِیْل نِه‌و‌خوار، کوچ گهرمه‌سیر. [گهرمیان کردن

(بارکردنی خیل به‌رو گهرمیان).]

ف: کوچ. (رفتن ایل برای گرم‌سیر)

ع: ظَعْن، رَحِیل، تِرْحال.

خیله‌و‌زور

ک: خِیْل نِه‌و‌زور، کوچ سهرده‌سیر. [کوستان کردن (بار

کردنی خیل به‌رو کوستان).]

ف: کوچ. (رفتن برای سردسیر)

ع: رَحِیل، تِرْحال، ظَعْن.

خیو

ک: نیگاداری، خویداری. [ناگاداری]

ف: نگه‌داری، پرستاری.

ع: حَفْظ، حِرَاسَة، حَضَانَة، مُرَاقَبَة، خِدْمَة.

خیوکردن

ک: خوی‌کردن، خویداری‌کردن، به‌خیوکردن، نیگاداری‌کردن.

[ناگاداری‌کردن]

ف: نگاه‌داری‌کردن، پرستاری‌کردن.

ع: حَفَظَة، حَضَانَة، حِرَاسَة، خِدْمَة.

خیوت

ک: چادر. [خیمه، ره‌شان]

ف: چادر، تاژ، خرگاه، پرده، سراپرده، شامیانه.

ع: خَيْمَة، مِضْرَب.

ویننه ← چادر

خَيَوَدَت

ل: خوی، خَیْر، خَویداری. [ناگاداری]

ف: نگاه‌داری، پرستاری.

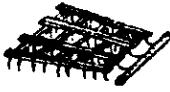
ع: خِدْمَة، حَضَانَة، حَراسَة، حَفَاطَة.

خَيَوَدَت کردن ← خَیَوَ کردن

وینہ کانی پیتی خ



خاکهش



خاکرن



خاکینڈ



خاشخاش



خاتہ مکاری



خرخرہ B



خرخرہ A



خرخال



خامہ گری



خاکہ ناز



خلیج



خشک



خشتهک



خزن



خروچی



خۆرج ناوداری



خورج



خوانچه



خوان



خنجەر



خومہ رمزه



خولخوله B



خولخوله A



خوشبک



خورما



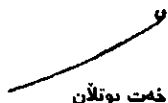
خورشیدی



خەردەل



خەربەنگ



خەمت پوتلان



خووک



خونچە



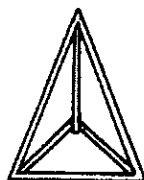
خەلف



خەلپى



خەلفان



خەرەك B



خەرەك A



خەگوتكە



خەيار



خەنە



خەمخوهرە



دا

[ك: رَشه يه كه مانای دابه‌زین و به‌روخوار هاتن

ده‌گه یه نیت.)] [داخوژین، داپه‌رین، داهیتشتن]

ف: فرو، فرود، پایین. (حرف نزول است که

تنها استعمال نمی‌شود: فرود آمدن، پایین

پریدن، فروهشتن.)

ع: ندارد. [داوواتای عه‌ره‌بی نیه.]

دانوالفیل

ك: پاگَره، فیلپا. [نه‌خوشینیتکه ده‌یتسه هرزی ناوسانی

تورلوقاچ.]

ف: کُنن، پاغَره، پیل‌پا. (مرضی است که پاها

ورم پیدا می‌کند)

ع: داء الفیل.

داباراتن ← داواراتن

دابارین ← داوارین

دابیدیم ← ده‌یدیم

دابِر

ك: دابِرین. [جیا‌کردنه‌وی کم له زۆر.]

ف: بریدن.

ع: قَطع، جَز.

دابِر

ك: داگیر، بردن. (به‌زۆر بردن.) [به‌زۆر گرتن]

ف: بُردن، بُریدن.

ع: غَصَب، تَصاحب، اِشغال.

دابِرَدن

ك: ... داچه‌قائن. كه‌ئن. [دا‌كوتان. ده‌لکه‌ندن]

ف: فروبردن، كندن.

ع: غَزز، حَفَر.

دابِرین

ك: برین، داهارردن. [داتاشین، جیا‌کردنه‌وی کم له زۆر.]

ف: بریدن.

ع: قَطع، جَز.

دابِرین

ك: داگرتن، بردن، دابِر‌کردن. [داگیر کردن، به‌زۆر گرتن]

ف: بُریدن، بُردن، به‌زۆر بردن.

ع: غَصَب، تَصاحب، اِشغال

دابِر‌کردن

ك: بگردن، ره‌د‌بون. [تیپه‌رین]

ف: گذشتن، ردشدن.

ع: عُبور، مُرور.

دابوون

ك: داچوون، چال‌بوون. [قویان، نه‌ری‌بوون]

ف: فرورفتن، گودشدن.

ع: اِنْخِبار، تَقَعز، غَوز، اِنْخِشاف، اِنْخِفاض.

دابېون

ك: خډم برون، دانه وین، داپسیان. [چهمینه وه (دانه وین له سهر نه ژونو له یاری سی یازدا).]

ف: پُشت دادن، پُشتک دادن، خُم شدن. (خُم شدن بر روی زانو در بازی پشتک)

ع: رُکوع، اِنْخِاء.

دابېزین

ك: داوه زین، خواره هاتن، داخوژین. [سهرمو خواره هاتن. هدر وه: هاتنه خواره وه له سهر سواری.]

ف: پیاده شدن، پایین آمدن.

ع: تَرْجُل، تُول، هُبوط، خُدور.

دابېستن

ك: بېستن، داوهستن. [شه تګ دان (وهك: دابېستنی بار).]

ف: بېستن. (بار مثلاً).

ع: شَدَ.

دابېستن

ك: داوهستن، بېستن، بډن. [حه یوان له مال راگرتن (وهك: دابېستنی نه سپ).]

ف: بېستن، ایغری، آسوفتن. (بېستن اسپ مثلاً).

ع: عَسَب، تَرِيض، اِرْباض، تَرْجِين، رِبَط، اِرَاحَة، بِنَ.

داپاچین

ك: پاچین، تاشین، داتاشین. [برین له سهر وه بهر موخوار به تیغ و تهراس و ... (وهك: داپاچینی مو یا لقی درهخت).]

ف: پاچیدن، تراشیدن، بریدن. (مو یا شاخه ی درخت مثلاً).

ع: حَلَق، جَرَّ، شَذَب.

داپرووزقائن - داپرووسقائن

داپرووسقائن

ك: داپرووزقائن، داپرووتائن. [رووت كړدنه وه ی لقی درهخت و هیشو به هو ی داوه راندنی گه لا و دهنكه كانیسه وه.

(داپرووتاندنی دهنكه تری - بو نمونه - له هیشو ګه ی.)]

ف: دانه كړدن. (فروریزاندن دانه ی انگور مثلاً از خوشه).

ع: خَرط.

داپرووسقین

ك: داپرووزقین، داپرووتیان. [داوه رینی گه لا و دهنكه له لق و هیشو.]

ف: دانه شدن.

ع: اِنْخِرَاط.

داپسکیان - داپسیان

داپسیان

ك: داپسکیان، دانه وین. [فس دادن (وهك: داپسیانی بالندې می بو بالندې تیر).]

ف: پُشت دادن، پُست شدن، سست شدن. (مرغ ماده مثلاً برای مرغ نر)

ع: تَجَنُّث، تَكَبُّد، لَطِي، جُثُوم، كُیون.

دابلوسکیان

ك: رووتو كړدن، داپرووتائن. [له سهر وه بو خواره وه لیکر دنده و رامالین.]

ف: لخت كړدن.

ع: سَمَط، جَرَف.

دابلوسکیان

ك: داپرووتیان، رووته رووت. [له سهر وه بو خواره وه لیکر دنده و رامالان.]

ف: لخت شدن.

ع: اِنْسِمَاط، اِنْجِرَاف.

داپوشان

ك: پوژان، داشاردنه وه. [دپوژین، شاردنه وه]

ف: پوشاندن، پوشانیدن.

ع: سَتَر، تَغْطِیَة، ثَوْبِیَة، تَكْبِیَة، غَمَل، غَمَن، اِخْفَاء.

داپوشان

ك: داپوژین، داپوشان. [شاردنه وه به سهرپوژ.]

ف: پوشاندن، پوشیدن، پوشانیدن، پنهان کردن.

ع: ثَوْرِيَّة، ثَغْلِيَّة، ثَكْبِيَّة، غَمَل، غَمَن، سَتَر، اخفاء.

دایوشین — **دایوشان**

دایهر

ك: داپهرین. (هه لپه و داپه) [دابه ز: بهر و ژیر داپهرین].

ف: پایین پریدن.

ع: طَمَر، طُمُوط. (الْوُثُوبُ إِلَى اسْفَل)

دایهرین

[ك: به پله بهر و خواړ هاتن.]

ف: فرو پریدن، پایین پریدن.

ع: طَمَر، طُمُور، ثَقَطُر.

دایهرین

ك: پهرین. [بهر و خواړ فیچقه کردن (وهك: داپه پری تار له

پلوسکه وه).]

ف: پریدن، فرو پریدن، پایین پریدن. (ناودان

مثلاً.)

ع: مَذَع، مَذَعَر، اِنْجِدَار.

دایه نه مین

ك: پنه مین، خه فتن، پهنګه مروس کردن. [داسه کتان،

خوتن]

ف: تَمَرگیدن، خُفتن، خوابیدن.

ع: تَكْبِب، تَكْبُس، نَوْم.

دایپچان

ك: دایه ست، دایپچان. بردن. [شه ته لدان. رایپچ کردن]

ف: پیچاندن، پیچیدن، بَستن. (چیزی را روی

بار بستن). بردن.

ع: شُد، رَوس، اِذهاب.

دایپچان

ك: دایپچین، دایه ست. [شه ته لدان]

ف: پیچیدن، بستن.

ع: شُد.

دایپچان

ك: بردن. [رامالین (ناو شتیک راجالیت).]

ف: بُردن. (آب چیز ی را.)

ع: رَوس، اِذهاب.

داتاشین

ك: تاشین، داپاچین، پاچین. [له سهر وه بهر و خواړ بهرین به

هو ی تینخ و شتی تر وه].]

ف: تراشیدن.

ع: حَلَق، شَذَب، جَز.

داترووسکاتین

ك: ترسان، هه لپه وروسقائن. [راچه ناندن به هو ی

ترساندنمه. (وهك: راچه ناندنی مندا ل به هو ی شتی له

ناکار وه).]

ف: ترساندن. (بچه مثلاً بوسیله چیز ناهنگام.)

ع: اِزعاق، اِذعار.

داترووسکیان

ك: ترسیان، هه لپه وروسقیان. [راچه نین له ترسان. (وهك:

راچه نینی مندا ل به هو ی بینینی مشکه وه).]

ف: ترسیدن. (بچه مثلاً از موش.)

ع: اِزعاق، اِذعار.

داتیشیان

ك: تلیشان، درین. [دادرین، قه لاشتن]

ف: پاره کردن، تیکه کردن، دریدن.

ع: شَق، قَصَف، غَصَف، جَزَل، خَرَق.

داتیشیان

ك: تلیشیان، دریان. [دادران]

ف: پاره شدن، تیکه شدن، دریده شدن.

ع: اِنْشِقاق، اِنْقِصاف، اِنْغِصاف، اِنْجِزال، اِنْخِرَاق.

داتووران

ك: تووران، [فراندن]

ف: ریخیدن.

ع: اِطلاق.

داته کائن

لک: خالی کردن. [هیچ تیندا نه هیشتن (ی کیسه، نیتسان، قه لڼه مه و شتی لهو چه شنه.)]

ف: تهی کردن. (کیسه، استخوان، قلمه و امثال آن)

ع: نكَب، نَقَت، نَقْتُ، نَقُو، تَخْلِيَة، اِفْرَاق، صَلَب، اِمْتِخَاح، تَمَخِّي،
دانه کائن

لک: ته کائن. [سره یو خواړه راوه شانیدن (ی جلویه رگ، و فدرش و شتی لهو چه شنه.)]

ف: تکانیدن، تکان دادن. (لباس، فرش و امثال آن)

ع: نَفَض، نَكْتُ.

دانه کیان

لک: خالی یوون. ته کیان. [هیچ تیندا نه مان. سره یو خواړه راوه شتران.]

ف: تهی شدن. فروتکیدن، تکیده شدن.

ع: تَخْلِي، تَفَرُّغ، اِنْتِفَاض، اِنْتِكَاث.

دانه هریان

[لک: داگرتن، دانه پین، بیده نگ دانیشن]

ف: تَمَرگیدن.

ع: اِنْبِهَات.

دانه میان

لک: دانه مین، تدمین، تدمیان، په شتیوین، په شتیوین.

[خه مبار یوون، مینه تبار یوون]

ف: کَرخیدن، کَرخ شدن، موژیدن، موژگین شدن،

اندوهناک شدن.

ع: تَحَرُّن، اِغْتِمَام، اِهْتِمَام.

دانه مین ← دانه میان

داچوړیان

لک: جوړین، روین. [زوړتن، روښتن]

ف: جنبیدن، رفتن، راهی شدن.

ع: حَرَكَة، مُهُوَض، مُفَوَض، مُسَافَرَة.

داچله کائن

لک: خه یو یو کردن. ترسانن. [به ناگا هیتان. راجله کاندن]

ف: بیدار کردن. ترساندن.

ع: تَنْبِيَه، اِيقَاط، قَر، اِذْعَار، اِزْعَاج، اِزْعَاق، اِرْوَاج.

داچله کیان

لک: خه یو یو یوون. داخوړیوان. چله کیانه وه. [به ناگاهاتن.

راجله کان]

ف: وژپریدن، بیدار شدن، از خواب جستن، از

خواب پریدن. ترسیدن، یگه خورون،

تکان خورون.

ع: اِنْتِبَاه، تَيْقُظ، اِسْتِيقَاط، اِنْفِرَاز، اِنْدِعَار، اِنْزِعَاج،

اِنْزِعَاق، اِرْتِیَاع، شُرُود.

داچنین

[لک: ریز کردن له ته نیشته یه کوه. (وهک: داچنینی کسه و

کهوچک له سر سفره.)]

ف: چیدن. (ظروف در روی سفره مثلاً)

ع: رَصَف.

داچنین

لک: خواړه هارېدون. [داگرتن (وهک: داگرتنی کتیب له

ره فوره.)]

ف: پایین چیدن، پایین آوردن. (کتاب از طاقچه

مثلاً.)

ع: حَط، اِحْتِطَاط، تَنْزِيل.

داچوړیان

[لک: به تال کردنی شله مینی. داتکاندن]

ف: فروریختن. فروچکاندن.

ع: سَكَب، نَكَب، اِهْرَاق، اِرَاقَة، اِنْزَال، اِسْتِخْرَاج.

داچوړیان

[لک: داړژان. داتکان (وهک: داچوړیوانی ماست له

مه شکه وه.)]

ف: فروريختن. فروچکيدن، فرود آمدن. (ماست از خيک مثلاً.)

ع: انسکاب، نُزول، خُروج.

داچوون

[ک: بدرمخوار هاتن (وهک: داچوونی مهویر).]

ف: فروريختن، فرود آمدن، پايين آمدن. (خمير مثلاً.)

ع: نُزول.

داچوون

ک: دابرون، خواره چرون. [قوپان، نهري بسون (وهک: داچوونی زهري).]

ف: فرو رفتن، پايين رفتن، گودشدن. (زمين مثلاً.)

ع: انخيار، انخفاض، تَقْفُر، انحطاط، تَقْوُر.

داچهقائن

ک: دابردن، داکوتان. [تيرا کردن، تيجه قاندين (وهک: دابردنی نيزه).]

ف: فرو بردن، فرو کردن، خلانيدن. (نيزه مثلاً.)

ع: غُرز.

داچهقائن

ک: دانيان، نيان. [به زمريدا کردن، ناشتن (وهک: ناشتنی قهله می درخت).]

ف: نشانندن. (قلم درخت مثلاً.)

ع: غُرس، غُرز، نَصَب.

داچهقائن

ک: بَلارو کردن، راز کردن. [کردن هوه (وهک: نارو لاکردنی دم).]

ف: گشودن، باز کردن. (دهن مثلاً.)

ع: شَحو، فَتَح.

داچهقيان

ک: چه قيان، دانريان، وازيون، بلاوويوون. [داکوتران، نيژران.

نارو لايوون (ی رم، قه لَم، دم).]

ف: خلیدن، فرو رفتن. نشانده شدن، باز شدن.

(نيزه، قلم، دهن)

ع: انغزان، انغراس، انفتاح.

داخ

ک: گهرم. [به تين، به تار]

ف: داخ، گرم.

ع: حار، سَخِن.

داخ

[ک: به ناگر چزاندين (چاوگه).]

ف: داخ. (مصدر است.)

ع: كَي، رَصَن.

داخ

[ک: نامرازی داخ کردن (ناری نامرازه).]

ف: داخ. (اسم آلت است.)

ع: مِکِوَا، مِرَصَن، مِيسَم، ساقور. و سام.

داخ

ک: نشان، نشانه. [شوین داخ]

ف: داخ، نشان.

ع: كَي، سِمَة، علامَة.

داخ

ک: دهرد. [نیش. خهفت]

ف: داخ، درد، افسوس.

ع: اَلَم، اَسَف.

داخ

ک: کيف، شاخ. (شاخوداخ) [چيا، کيتر]

ف: کوه، شَخ.

ع: جَبَل، طَوْد.

داخرياک

[ک: داخراو، راخراو (وهک: فهرشی راخراو له سر زمريدا).]

ف: انداخته شده، پهن شده، گسترده. (فرش بر

روی زمین مثلاً.)

ع: مَبْسُوط، مَفْرُوش، مُمَهَّد.

داخریاک

[ك: بهربوروه، بهربوخوار فریدراو.]

ف: پایین افتاده، افتاده، انداخته شده.

ع: مُسْقَط.

داخریاک

[ك: فریدراو.]

ف: انداخته شده.

ع: مُلْقَى، مُقَحَم.

داخستن

ك: دادن. [دادانهوه (وهك: دامیشتنی پهرده).]

ف: فروهشتن، پایین زدن، انداختن. (پرده

مثلاً.)

ع: سَدَل، سَدَن، اِسْدَال، اِسْبَال، اِرْخَاء.

داخستن

ك: ... فریدان. [بهردانهوه. هاریشتن]

ف: انداختن، پایین انداختن.

ع: سَجَل، اِسْقَاط، اِلْقَاء، اِقْحَام، طَرَح.

داخستن

ك: پانده کردن، پلایه کردن. [راخستن (وهك: پلایه کردنهوهی

فرش).]

ف: گستردن، انداختن، پهن کردن. (فرش مثلاً.)

ع: بَسَط، فَرَش، مَهْد، بَث، نَشْر، طَرَح، تَمَهِّد،

تَمَهَّد، تَوَثِّب.

داخستن

ك: داپاچین، برپین. [داهیتان (وهك: داپاچینی لقی

درخت).]

ف: انداختن، زدن، بریدن، پیراستن. (شاخه‌ی

درخت مثلاً.)

ع: شَذَب.

داخستن

ك: ناگر کردن، گرم کردن. [ههَل کردن (وهك: داخستنی

ته‌نور).]

ف: آتش کردن، زوشن کردن، گرم کردن. (تنور

مثلاً.)

ع: سَجَر، حَم، اِحْمَاء.

داخستن

ك: داشكان، هه‌ل کردن. [هه‌لپین (داشكاندنی جوگه).]

ف: زها کردن، بستن. (آب زها کردن)

ع: بَثَق، دَعَق.

داخستن

ك: زهینا دان. له دهس داکهفتن. [بهرو زهوی بهردانهوه.]

ف: انداختن، زمین زدن، از دست افتادن.

ع: اِلْقَاء، صَرَع.

داخ کردن

[ك: فرچاندن (وهك: تواندهوهی روَن).]

ف: داغ کردن. (روغن مثلاً.)

ع: حَم، اِذَابَة.

داخ کردن

ك: کولان، جوشان، گرم کردن. [به‌تین کردن. هیتانه

کول]

ف: داغ کردن، جوشاندن، جوش آوردن،

گرم کردن. (آب مثلاً.)

ع: غَلَى، تَسَخَّن.

داخ کردن

[ك: به ناگر چزاندن.]

ف: داغ کردن.

ع: كَي، رَصَن، دَاغ.

داخ کردن

ك: نشان کردن. [نیشانه کردن، دروشم کردن]

ف: داغ کردن، نشان کردن.

ع: رَصَن، وَسَم، سِمَة.

داخگا - جینگه داخ

داخل

ل: نهدروون، ناو. (داخل و خارج) [ژورره، ناره]

ف: تو، اندرون. (داخل و خارج)

ع: داخل، حَرَم.

داخل ببون

ل: گهین، گهیشتن، نزاببون. [هاتن، چورنه ژور]

ف: رسیدن، درون شدن.

ع: وِرود، وُصول، دُخول، انْضواء.

داخ ناوتووین

ل: داخ پیتاشی. [نیشانه‌ی ناچار. (شوینه‌واری سوژه.)]

ف: داغ پیتاشی.

ع: اَثَرُ السُّجُود. (مَسْجِد)

داخو؟

ل: داخو؟، تایا؟ [تو بلتی؟ (وشه‌ی پرسیده.)]

ف: آیا؟ (کلمه‌ی استفهام است.)

ع: هَلْ؟، أَ؟، اِنْ، لَوْ؟

داخودوخان

ل: داخودرد. [کول و زووخا]

ف: داغ و درد.

ع: اَسَف، اَلَم.

داخوریان - داخوریان

داخوریان

ل: داخوریان، داپله کیان. [راپله کین]

ف: یَکّه خوردن، تکان خوردن.

ع: اِنْزِعَاق، اِنْذِعَار.

داخورین - داخورین

داخورین

ل: خوِپین، توپین، ناوِزبون، گرمائین. [گه‌فین، گورپه‌شه

کردن]

ف: غُریدن، غُرَش کردن، غُرَشْت کردن، غُنْبیدن،

آلوسیدن، آلیزیدن، اُشتلم کردن، توپیدن،

تندیدن، تندشدن.

ع: ذَمَر، تَذَمُّر، تَشَدُّد، اِبْرَاق، اِحْتِدَاد، اِزْمِجَاج.

داخوزین

ل: دابه‌زین، داوه‌زین، پیاده‌بون. [هاتنه‌خوار]

ف: پیاده‌شدن، پایین آمدن.

ع: تَرَجُل، نُزول، مُبُوط.

داخوستن - داخوزین

داخوم؟ - داخو؟

داد

ل: ... به‌جینگه. [راستکاری. حوکی ره‌وا.]

ف: داد، دینا، ریواز، داوری، بجا.

ع: عَدَل، عَدَالَة، حَقّ.

داد

ل: هارار، مه‌لا، فریاد. [مه‌را]

ف: داد، فریاد، فغان، آفغان، پرین.

ع: جَزَع، قَزَع.

دادا

ل: دایک. [داک، دالک]

ف: مام، مادر.

ع: اُمّ، والدَة.

دادا

ل: دده. [دایم، تایم]

ف: دادا، دوه. (گیس‌سفید)

ع: حاضِیْه.

دادان

ل: داخستن. [داهیشتن (وک: دادانه‌وی پهرده.)]

ف: انداختن، پایین زدن، فروه‌شستن. (پرده

مثلاً)

ع: سَدَن، سَدَل، اِسْدال، اِسْمال، اِرْخاء.

دادان

ل: دامه‌زائین، بافین. [سهره‌تا دامه‌زاندن. (وک:

دامه‌زاندنی سهره‌تای چینی گوزه‌وی.)]

ف: بافتن، سرباف. (شروع به بافتن جوراب مثلاً.)

ع: نَسَج، اسْتِنْسَج.

دادان

ك: نويسن. (سره نويس نويسن.) [نَیْسِن (وهك: نويسینی سرمه شق).]

ف: نوشتن. (سر مشق مثلاً.)

ع: رَقَم، نَمَق، رَقَن، خَطَّ، سَطَر، رَسَم، تَحْرِیر، كِتَابَة. **دادان**

ك: لورل دان، خواره هاتن. [لورریونه وه: به تهرژم بهرم خواره هاتن. (وهك: دادانی بالنده یا فِرَکَه).]

ف: پایین آمدن، فرود آمدن. (پرنده، هواپیما مثلاً.)

ع: نُزُول، هُبُوط، كُنُوع، هَوَيَّ، رَفِيف، اِكْنَاع، اِهْوَاء، تَقْضَيَّ، تَقْضَض، اِنْقِیَاض.

دادان

ك: تاشین. [تیرژ کردن (وهك: دادانی قه لَه م).]

ف: تراشیدن. (قلم مثلاً.)

ع: بَرَي، تَلْسِین.

دادان

ك: ده لائن. [لِیتِكان. ده ردان]

ف: نَبِك، زهاب، تراویدن. تراواندن، پالودن.

ع: تَرَشُّع، رَشَح.

دادخوا

ك: دادخواز. [دادبهر، سكالاکر]

ف: دادخواه.

ع: مُتَطَلِّم، شاكِي. (عارض)

دادخواز — **دادخوا**

دادخواپی

ك: دادخوازی. [دادبهری، سكال کردن]

ف: دادخواهی.

ع: تَطَلُّم، شِكَايَة. (عرض)

دادپرسی

ك: ... كاریه دهس. [دادبهر، دادپرس]

ف: دادرَس، دادگر، داوژ، دادوژ، داتویر، دادار.

ع: قَاضِي، حَاكِم، أَمِير، عَادِل، مُحَقِّق.

دادپرسی

ك: فریادپرسی. [دادپرسی، دادویری]

ف: دادرسی، دادگری، داوژی، دادوژی، داتویری، داواری.

ع: قِضاة، حُكُومَة، أَمارة، عَدالة، إِحْقاَق، تَحْقِيق، تَظْلِیم.

دادپین

ك: دپین. [لَت کردن به باری دریژدا.]

ف: پاره کردن.

ع: قَتَّ، قَتَّ، هَتَّ، شَقَّ، خَرَق.

دادپوست

ك: خرید و فروش، دادپوسته. [مامه لَه، کرین و فروشتن]

ف: دادوستد، خرید و فروش.

ع: مُعامَلَة، مُبادَلَة، مُعاوَضَة، مُعاطاة، مُعاقدة.

دادپوسته — **دادپوست**

دادپیندا

ك: هدرا، هاوار. [هدرا و هوریا]

ف: دادوپیداد، فریاد، فغان.

ع: جَرَعَ وَ قَرَعَ.

دادوشین — **دوشین**

دادووران

ك: دورران. [دادویران]

ف: دوختن.

ع: خِيط، دَرَز.

داده — **دایک**

دادی

ك: دایه. [دایه ن، تایه ن]

ف: تایه، دایه.

ع: مُرْضِعَة، حاضینه.

دادپیران

ل: داهیشتن. [رایه‌ل کردن (وهك: رایه‌ل کردن) منداډل بز
میز کردن.]

ف: فروهشقتن، سَرِ دست گرفتن. (بچه که
پشاشد مثلاً.)

ع: اِحْتِفَان، اِدْلَاء، اِرْخَاء.

دار

ل: درخت، چللك. [روكي هه‌لچوري خاوه‌ن لقوپوپ.]

ف: درخت، دار.

ع: شَجَر.

وینه-غزن

دار

ل: چینگ. [نه‌غینه، نیزنگ]

ف: هیزم، هیمه، همه، رَزَم، چوب.

ع: حَطَب، وَقُود، وَقِيد، عُود.

دار

[ل: دهستهك (داری دارم).]

ف: تیر، دار، فرسب، چوب. (تیر سر خانه)

ع: خَشَب، رَاهِدَة، وَصَلَة. (روايد، عوارض)

دار

ل: دارایی. (دارونده‌دار) [مال‌وسامان]

ف: دارایی، هستی.

ع: مال، نَشَب، مَوْجُود، مَا وَجِدَ.

دار

ل: سیداره، دارقواخ. [قه‌ناره]

ف: دار، سه‌داره.

ع: مَشَقَّة، صُنَابَة.

وینه

دار

[ل: خاوه‌ن (وهك: ول‌اخدار. به بی‌وپال در او -مضاف‌الیه-

به کار ناپرتت.)]

ف: دار، دارنده. (الاغدار مثلاً بدون مضاف الیه
استعمال نمی‌شود.)

ع: صاحب، حافظ. (در عربی اسم فاعل، مضاف
الیه یا صیغه‌ی مبالغه‌ی آن به جای صاحب
استعمال می‌شود، مثل: حَمَار، جَمَال، بَقَال، ...)

[ل: عه‌ره‌بیدا ناری بکه‌ر، وپال دراو یا شیره‌ی زیاده‌روی
- سیغه‌ی مبالغه - له باتی «دار» به کار دهریت،
وه‌کوره: حَمَار، جَمَال، بَقَال (...)]

دارا

ل: ده‌وله‌مدن، لوت. [ساماندار، زه‌نگین]

ف: دارا، دارنده، توانگر.

ع: ثَرِي، مُثَرِي، مَلِي، غَنِي، مُوسِر، مُتَمَوِّل،
ثُومال.

دارای عیلم و عه‌مه‌ل

ل: زانا و توانا. [خاوه‌نی زانست و هیتز، بزبان و به‌هیتز]

ف: تن‌وتاس، توانا و دانا.

ع: صَاحِبِ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلِ.

دارایی

ل: ده‌ولت، ده‌لوت. [سامان]

ف: دارایی.

ع: مال، ثَرَوَة، مَكْنَة، نَشَب.

دارایی

ل: دارابون، ده‌وله‌مدنی. [سامانداریتی، زه‌نگینی]

ف: دارایی، توانگری، دارابودن، توانگری‌بودن.

ع: تَمَكَّن، تَيَسَّر، تَمَوِّل، يَسَار، مَيَسَرَة.

دارباز

ل: ته‌ناباز. [ته‌نافاز، په‌تَباز]

ف: دارباز، سازوباز.

ع: بَهْلَوَان.

وینه-ته‌ناباز

داربلج

ك: دارگوئژ. [درهختی گویژ: درهختیکی به ناربانگه.]

ف: درخت گویژ.

ف: شَجَرُ الرَّعْرور.

داریه‌روو

ك: داری به‌روو: درهختیکی به ناربانگه.]

ف: درخت بلو، درخت بلوت.

ع: شَجَرُ الْبَلُوط، سندیانه.

داریه‌س

ك: چیه‌س. [داریه‌ند (وهك داریه‌ستی به‌نایی).]

ف: چوب‌بندی، (بنایی مثلاً).

ع: اسقانه.

داریاچ

ك: تهره‌داس. [ته‌راس]

ف: دهره، تهره‌داس.

ع: مَسُول، مَحْطَب.

وینه: ته‌ور داس

دارتوو

ك: درهختی توو: درهختیکی به ناربانگه.]

ف: درخت توت.

ع: فَرَصَاد، شَجَرُ التَّوت.

دارتوو

ك: لت شه‌راو. [خلته‌ی شه‌راو.]

ف: دارتو، دُردی، لای. (دُرد شراب)

ع: طَرطیر.

داره‌قینه

ك: داره‌سه. [دارکونکهره]

ف: بَلُوسَه، دارکوب، داربُر، درخت‌سَنبِه.

ع: شَرَقَرَق، شَقَرَق، شَقَرَق، صُرْد، أَخِيل، سُوْدَانِيَّة،

شودانیق

وینه

دارچینی

[ك: دارچین: تونکله‌داریکی تیژ و بوغوشه.]

ف: دارچینی.

ع: دارصینی.

داردان

ك: باخله، تۆمه‌دانه. [شه‌تلگه (جینگه‌ی بَنچك و قه‌لم).]

ف: داردان، تَحْمَدَان. (جای نشا و قلم)

ع: مَشْكَل، مَشْكَلَة، مَغْرَس، دَنْدَانَة.

داردان

ك: هیزمدان. [تیزنگدان]

ف: هیزم‌دان، هیمه‌دان.

ع: مَحْطَب.

داردان

ك: ته‌نافدان، تالائن، پەت هه‌لخستن، خنکائن.

[له‌سیداره‌دان]

ف: دارزدن.

ع: صَلَب، شَنْق.

وینه: دار

دارزان

ك: دافره‌قائن. [داتوو‌لاندن، پلیشاندن (وهك: دافره‌قاندنی

گوشت).]

ف: فروریختن، له‌کردن. (گوشت مثلاً).

ع: اِبْلَاء، تَهْرِیة.

دارزیگ

ك: دافره‌قیگ. [داتوو‌لار، پلیشار (وهك: گوشتی

دافره‌قار).]

ف: فروریخته، له‌شده. (گوشت مثلاً).

ع: هَرِی، مَهْرَة.

دارزیگ

ك: دافره‌لیگ، پرتوکیگ، چهك. [پوار، پرتوگوار (وهك:

دارزانی پارچه و درهخت رشتی له‌چه‌شنه).]

ف: فَرَكَنْدَه، فَرَسُودَه، فروریخته، ازهم‌ریخته.

(پارچه، درخت و امثال آن.)

ع: بَالِي، مَبْلِي، رَث، نَاخِر، رَمِيم، مُنْدَرَس، مُتَقَنَّت، خَلَق، هَدَم، مُنْهَل.

داریان

ك: داریوخان، دافره‌قیان، پرتوکیان، پوتسیان، چه‌لنبورن.
[پرتوکان، رزین، یوان]

ف: فروریختن، از هم ریختن، فَرَكَنَدَن، فَرَسودَن، پوسیدن.

ع: بَلِي، وَهِي، نَقَلَ، رَثَاثَة، رُثُوْثَة، اِرْثَاث، رَم، رَمِيم، نَحَز، اِنْدِرَاس، تَقَلَّت، تَهَاث، تَهْتُوْ، اِنْثَلَاء، اِنْهَلال، تَهْرَه، تَفْسُخ، تَهْوَر، تَلْقَف.

داریان

ك: رُثَانَن، [سهره‌نوار رشتن. له قالب کردن]

ف: ریختن، فروریختن.

ع: صَبَّ، سَكَب، نَكَب، سَبَك، سَجَم، فَضَّ، صَوَغ، دَمَع، دُمُوع، هُمُوع، هَمَعَان، هُمُول، هَمَلَان، دَمَعَان، اِسْبَال، اِفْرَاغ، تَذْرِيف، سَكْسَلَة.

داریان

ك: ... داوریان. (فرمیتسك، مهر دم) [داورین، دابارین]

ف: ریختن، فروریختن.

ع: رَضِب، سُحُوح، ثُرُوف، ثُرْقَان، تَذَارْف، تَدْمَع، تَحْدَر، تَحَادَر، تَهَاث، تَتَانَع، تَسَلْسَل، اِنْصِبَاب، اِنْسِبَال، اِنْسِبَاك، اِنْسِكَاب، اِنْصِيَاغ، اِنْهَلال، اِنْهَمَال، اِنْفِضَاض، اِنْسِجَام، سَرَد.

داریان

ك: جه‌نگل، جه‌نگه‌لسان، بیشه. [دارستان، لیرهار]

ف: درختستان، گشتی، جنگل، بیشه.

ع: شَجِر، شَجَر، شَجَرَاء، مُشَجِر، شَعَار، غِيَاض، غَتَل.

ع: اِكْتِحَال.

دافره‌سه‌خ

ك: فدرسه‌ق‌شان، نشانه‌ریگه. [دار فرسه‌خ: تابلوی نار
ریگا بر ماره دیاری کردن.]

ف: فَرَسَنگَسَار، راه‌نما.

ع: بُرَت، نُصْبَة.

داریوخ

ك: دار، سیداره. [قه‌ناره]

ف: دار، سه‌داره.

ع: صُلَابَة، مَشْنَقَة.

وینه-دار

داریوخ

ك: داریقه‌باخ. [داریکه له ناره‌پاستی گوده‌پاندا دهیچه‌قینن
بو تیر هاریشتن، «قه‌باق» وشه‌یکی تورکیه.]

ف: دارگدو، دارقباق. (داری است در وسط

میدان برای تیراندازی نصب کنند، کلمه‌ی

«قباق» ترکی است.)

ع: بُرْجَاس.

وینه

دارکولک

ك: ژیرجریت. [کولکه‌داری جلیت‌بازی]

ف: زیرجلیت.

ع: غَزَار.

دارگویر

[ك: دره‌ختی گویز: دره‌ختیکی به‌ناریانگه.]

ف: گوزین، درخت گردو.

ع: شَجَرُ الْجَوْز.

داریمان-داریوخان

داریمان-داریوخان

داریان

ك: رنن، چین، داریوتانن. [که‌دنده‌وی به‌ری دار (وهك):

رنینی هه‌لووژه له دره‌خت.]

ف: چیدن. (آلو مثلاً از درخت.)

ع: جَنِي، قَطَف.

داریان

ك: داریوتانن. [دایرووسقاندن (وهك): داریانی گه‌ئا له لقی

ف: كُدْرُم، (دانه‌ای است شبیه شاه‌دانه که در میان برنج پیدا می‌شود.)

ع: ...

داره

[ك: خَوَ به پیور اگرتنی به ناستم.]

ف: ایستادن سُسْت.

ع: رَنج، تَرَنُج.

داره‌هرم

ك: تهرِم، [تابوت]

ف: مُرْدَه‌كش، لاش‌كش.

ع: حَرَج، نَعَش، جَنَازَة.

وَنَه

داره‌دار

[ك: به ناستم خَوَ به پیو راگرتنی منداَل.]

ف: داردار، ایستادن سُسْت.

ع: تَرَنُج، اِرْتَنَاح.

داره‌داره

ك: داره‌داره‌کردن، [داره‌داره رتن (بَوَ منال هتا له‌سهر پی راوره‌سیت.)]

ف: داردارکردن، داردارگفتن. (برای بچه که بر پا بایستد.)

ع: تَرَنُج.

داره‌را

ك: داره‌راکردن، [داپوشینی خانو به کاریشه و دستك (روك) داره‌راکردنی خانو.]

ف: تیرپوش. (تیرپوش کردن خانه مثلاً.)

ع: هَرَس.

داره‌سَهه ← داره‌هَینه

داره‌شتن

ك: ره‌شتن، [دِرَشتن، رشتن، كله له چار کیشان.]

ف: سَرْمه‌کشیدن.

داره‌شکینه

ك: مهرگه‌مووش، [دهرمانیتکه بَوَ کوشتنی مشك]

ف: داراشکینه.

ع: سَلیمانی، سَمُ الفار.

داره‌وکر

ك: چینگه‌وکر، دارشکین، [دارکه‌روه، نیتزنگ کوکه‌روه]

ف: هیزم‌شکن.

ع: مُفَنَّق، مُفَلَّق.

داره‌هلووک

[ك: داره درِزه‌که له گه‌می ههلووکیندا.]

ف: چنبه، چفته، کورشت. (دسته‌ی چلک)

ع: مَقَلّی، مَقَلّاة، مَقَلّاء.

داره‌هیش

ك: تیر-هیش، [داری نامور: به‌شیکه له نامرازی

جور کردنی جاران.]

ف: سینج، تیر خیش.

ع: سَلَب.

وَنَه ← هَقْتار

داره‌یانه‌وه

ك: كه‌فَتَن، رمیان، [دارانه‌وه، كه‌وتن (دارانه‌وی دیوار، مرزب رشتی له‌ر چه‌شنه.)]

ف: افتادن، ازپادرآمدن. (دیوار آدم و امثال آن.)

ع: اِنْقَعَاث، اِنْقَعاف، قَوْل، سَقُوط، اِنْصِرَاع.

داره‌ایین

ك: دادان، ده‌لَتن، ده‌لَیان، [لِیتکان]

ف: نَبَک، تَرَاوش، تَرَاویدن، زهاب.

ع: تَرَشُج.

داس

ك: گیابر، [نامرازی دروینه کردن.]

ف: داس، داسه، جاحسوک، جاعسوک، دهره،

سُفاله.

ع: مَنجَل، مَخْصَال.

وَنَه / وِنَه‌ی هه‌یه.

داسپاردن

ك: سپاردن، تيركردن، داموچانن. [راسپاردن، هاندان]

ف: سپردن، تيركړدن.

ع: تَوْصِيَّةٌ، تَحْرِيكٌ....

داستان

ك: قسه، گوزارشت، سمرگوزشت، راز. [چيړك،

بهسرهات]

ف: داستان، سروا، اندار، افسانه، گذارش،

سرگذشت.

ع: حِكَايَةٌ، بَحْثٌ، قِصَّةٌ.

داسرهفتن

ك: سرهفتن، سروين، نارام گرتن. [داسه كنان، سروتن]

ف: آرام گرتن، آرام شدن.

ع: سَكُونٌ، سَكُوتٌ.

داسرهوين

داسرپڼ

ك: سرپڼ، دالوشائڼ، پاكه و كړدن. [نه سترپڼ و خوارپڼ

كړدنه و (ي ناري لوت).]

ف: پاك كړدن. (عن دماغ)

ع: مَخْطٌ، نَخِيطٌ، تَنْخُمٌ، تَنْخَعٌ.

داسك

ك: دوزگ. [همودای دوزو].]

ف: دسك، نَخ.

ع: خَيْطٌ، غَزَلٌ.

داسي كه نم

ك: ستيغچه. [داسو (پرهزي گولي گه نم).]

ف: داس، داسه، تړه، تړه، اخگل. (سيخچه ي

گندم)

ع: سَغَا، شُعَاع. (حسك)

وڼنه - چه پكښه نم

داس مانگ

ك: مانگ تازه. [مانگي كه وانه، مانگي نوې]

ف: ماه نو، داس ماه.

ع: هِلَالٌ.

داش

ك: كوره. [فرن (وهك: فرني سڼگه كي خانه).]

ف: كوره، داش، بريجن. (كوره ي سڼگك پزي

مثلاً.)

ع: فُرْنٌ، مُحَمٌ، كُورٌ، كُورَةٌ.

وڼنه - كُورِه

داشاهه - داشاهه

داشت

ك: ستاح. داشتن. [دهشت، همون فروش. پاشكوت]

ف: داشت، دُخَش، دُشَن، دشتفال، دستلاف.

داشتن.

ع: اسْتِفْتاحٌ، صَبَاحِيَّةٌ، نَشِيْطَةٌ، نَخِيْرَةٌ.

داشتن

ك: نگاداري، داشت. [پاشكوت كړدن، گلدانه و

ف: داشتن، نگه داري.

ع: نَخِيْرَةٌ، اِدْخَارٌ، اِدْخَارٌ.

داشتن

ك: شتن، داشوزين. [شوزدن له سهرمه بهرمو خوار].]

ف: شستن.

ع: غَسَلٌ.

داشكائڼ

ك: داموچانن. هه له وگه پائڼ. نوريده. داکروژائڼ.

[دانوشندانده ووه، داگرتنه ووه، داشكاندنه ووه (داشكاندنه ووه ي

ليواري جلوبه رگه).]

ف: برگردانندن. (لبه ي لباس)

ع: خَبَنٌ، غَبَنٌ، كَبَنٌ، تَنْثِيَّةٌ، كَسَرٌ.

داشكائڼ

۱- سڼگه كي: جزوه نانتيكي نه ستوروه كه له سهر چه ودا

ل: داکوژانن. [داشکاندن (وهک: داشکاندن سواخ).]

ف: شکستن. (اندود مثلاً).

ع: کس.

داشکانن

ل: درزگرتن. [داگرتنهره، درونی پپ و بی درز].

ف: درزگرفتن.

ع: درز. کَف.

داشکانن

ل: داخستن. [هتیرینی جوگه].

ف: بستن، رها کردن، ویل کردن، آب بستن.

ع: بَنق، دَعق.

داشکلهرم - قومری [رشدیه کی کرمایه]. [کرماجی است.]

داشکیان

ل: موچیانهوه، ههلهوگه پریان، داکوژیان، داخریان.

[دانورشتانهوه، داگهانهوه. داشکان. هه لپان]

ف: برگشتن، شکسته شدن، رها شدن.

ع: تَنَنی. انکسار. انیشاق. انعطاف...

داشلیقانن

ل: دافلیقان، شلیقیان. [پلیشاندنهره]

ف: له کردن، جکاندن.

ع: افلاق.

داشلیقیان

ل: دافلیقیان، شلیقیان. [پلیشانهوه]

ف: لهیدن، له شدن، جکیدن.

ع: انفلاق.

داشورانن

ل: بیشهرم کردن، دامالانن. [بیشه یا کردن، بی تابپرو کردن]

ف: شوراندن، بی شرم کردن.

ع: تَبَذَنه، شسریس.

داشورانن

ل: داشتن، داشورین، شتن. [شورن له سهروه بز خوارهوه].

ف: شُستن.

ع: غَسَل.

داشوریان

ل: دامالیانگ، شوریاگ. [بی تابپرو. داشوردراو]

ف: شوریده، بی شرم، شسته شده.

ع: بَذی. مَغسول.

داشوریان

ل: دالوچیانگ، دالوسکیانگ، دالوسکه بروگ. [داشورپاو]

ف: آویخته، فروهشته، فروهشته شده.

ع: مُدَنی، مُدَنی.

داشوریان

ل: دامالیان. شوریان. [بی تابپرویی. داشورداد]

ف: شوریده شدن، شُسته شدن.

ع: بَذانَه، انغسال.

داشوریان

ل: دالوچیان، دالوسکیان، دالوسکه بیون. [داشوران:

بهروژتر شورپرونهوه.]

ف: آویختن، آویخته شدن، فروهشته شدن.

ع: تَبَدلی.

داشی

ل: نابرا، براگهروه. [کاکه، وشه ی ریز سو دواندن برای

گهروه.]

ف: داداش. (برادر بزرگ)

ع: آخ.

داغان

ل: پاشیاگ، بهرباد، داره شیاگ، بهیه کادریانگ، ته فروتونا.

[تیکوتیک]

ف: داغان، پراشیده، پراگنده، برپاداشده،

بههم خورده.

ع: مَخروب، مُنْهَدِم، مُنْقوض، مُتَفَضَض، مُتَفَرَّق،

مُشْتَت.

داغان کردن

ف: پخسیدن. چسپیدن. (به سبب حرارت آتش مثلاً.)

ع: التَّذَاعُ، تَكَرُّشٌ، تَكْمُشٌ، تَقْبُضٌ، تَقْلُصٌ.
داکاسان

ك: تيفلاك کردن، نارام کردن، دامركائى. [داسه كناندن]
ف: آرام کردن.

ع: اسكان، اسكات، اخباء، الزام، اقناع.
داكاسيان

ك: تيفلالبورن، نارام گرتن، دامركيان. [داسه كنان،
هددادان]
ف: آرام گرفتن.

ع: سُكُونٌ، سُكُوتٌ، خَبْوٌ، اقْتِنَاعٌ.
داكاليان ← كاليان
داكردن

ك: خالى کردن. رِثائى. [به تال کردن. سهره خوار رشتن].
ف: ريختن، فرو ريختن.
ع: تَخْلِيَةٌ، اِفْرَاقٌ، صَبٌّ.
داكردن

ك: بارين. [دابارين]
ف: باريدن، باران آمدن.
ع: اِمْطَارٌ، مُزُولُ الْمَطَرِ.
داكردن

ك: شكافتن. [قليشاندن (وهك: قليشاندى ديوار)].
ف: شكافتن، باز کردن. (ديوار مثلاً.)

ع: اِنْفَاقٌ، شَرَحٌ.
داكوتان

ك: چه قائن، داپه قائن. [تپا کردن، دابردن (وهك):
داپه قاندى بزمار].

ف: كوفتن، كوبيدن، فروكوفتن. (ميخ مثلاً.)
ع: غَرَزٌ، دَقٌّ، ضَرْبٌ، تَوَثُّةٌ، اِرْسَاءٌ.
داكوتان

ك: داكوتان. [داپه قاندى. کوتاندمه (وهك: داکوتانی بزمار

ك: به رباد کردن، به يه كادان. [تیکریتلدان]

ف: داغان کردن، پراگنده کردن، پراشیده نمودن.

ع: حَوْسٌ، هَدَمٌ، تَهْدِيمٌ، نَقْضٌ، تَفْرِيقٌ، تَشْتِيتٌ.
داغ کردن

ك: گول ليدان. [چزاندن، فريردان، زسان ليدان
(خوازه يه)].

ف: داغ کردن، گُل [گول] زدن، آسیب رسانيدن.
(مجاز است.)

ع: كَمَيٌّ، لَذَعٌ.
دافرقانن

ك: داخستن. [به روى زورى به راندمه].
ف: انداختن، فرو انداختن.

ع: اِلْقَاءٌ، اِسْقَاطٌ.
دافره قانن

ك: داپزانن. [داتولادن، پليشاندن]
ف: له کردن، فرو ريختن.

ع: تَهْرِيَةٌ، تَذْيِيفَةٌ، تَفْسِيحٌ.
دافره قيان

ك: داپزيان. [داتولان، پليشان (له توكوت برونى گوشت -
بز نمونه - به هوى زير كولتمه يا به هوى گه نينهده)].
ف: له شدن، فرو ريختن. (ريختن گوشت مثلاً به
سبب زياد پختن يا گنديدن.)

ع: تَدْعُصٌ، تَفْسُحٌ، تَذْيِوَةٌ، تَهْرَةٌ، تَهَافَتْ.
دافه

ك: ره خند، فريده، په رتكره. [فريده، پاليتونه ر]
ف: رهاننده، گريزاننده.

ع: دافعة.

دافليقان ← دافليقانن

دافليقيان ← دافليقيانن

دافره چيان

ك: هه لقرچيان. [گرنج برون، هاتنمه يهك (وهك: هه لقرچان
به هوى تينى ناگروه)].

و کوتاندنوهی سه‌ریان.)

ف: کوفتن، کوبیدن، فروکوفتن. (میخ، بام، مثلاً.)

ع: غَزَن، دَق، رَز، تَوَزَنَة. دَعَق، اِحکام.

داکوتائن

ک: خوسپ‌کردن. [باشله (زم کردنی که سیک له باشله‌دا. خوازیه.)]

ف: پَر تاو، دُشتیاد، زشت‌یاد. (اسم کسی را پشت سر به بدی بردن. مجاز است.)

ع: غِبَة.

داکوتیان

ک: کوتیان. [داکوتران، داپه‌قتران]

ف: کوفته‌شدن، کوبیده‌شدن.

ع: اِر قَزان، اِن قِران، اِسْتِحکام.

داکوزان

ک: داشکائن، هه‌لوه‌گه‌رائن. [دانوشتاندنوه. داشکاندن (وه‌ک: دانوشتاندنوهی جلوه‌رگ و داشکاندنی سواخ.)]

ف: برگرداندن. شکستن. (لباس، اندود مثلاً.)

ع: خَبَن، تَثْنِیَة. کَسَر.

داکوزیان

ک: هه‌لوه‌گه‌ریان، داشکیان. [دانوشتانه‌وه. داشکان]

ف: برگشتن. شکسته‌شدن.

ع: تَخْبَن، تَثْنِی. اِن کِسار.

داکوک

ک: لاکو شکی، لاکو شسی، پالوبه‌ننی. [لایه‌نگری، پشتیوانی]

ف: دوستداری، پشتیبانی، فراداری، سوداری، کَمک.

ع: حَمایَة، ظَهَار، قَعَصْب، مَحَابَة.

داکوک

ک: کو شش، کو شین. [ته‌قالا، هه‌ول]

ف: کوشش، تلاش، جَخ، جَخ، دَنبَال‌کردن.

ع: سَعِی، جَهْد، کَهْد، قَصْر، جَد، اِصرار.

داکوکیان

ک: کو شیان، کو شین، ته‌لاش‌کردن، هه‌ول‌دان. پالوبه‌ننی.

[ته‌قالادان. لایه‌نگری]

ف: کوشش، کوشیدن. کَمک‌کردن، دوستداری‌کردن، پشتیبانی‌کردن.

ع: حَمایَة، ظَهَار. سَعِی، جَهْد، قَصْر، اِصرار.

داکوفکی

ک: هاماری، چالایی. [ته‌ختان. نزمایی]

ف: همواری، افتادگی، گودی.

ع: وَهْدَة، هَبْطَة، بَطِیخَة، حَائِر، مُنْخَدِر، مُطْمَئِن.

داکهفن

ک: خواره‌که‌فتن. [داکهوتن، که‌وتنه‌خوار]

ف: شخیدن، پایین‌افتادن، افتادن.

ع: سَقُوط، خُرُور، هُوی، اِهْواء، اِنْهْواء. تَجَرُّم.

داکهفن

ک: که‌فن، ده‌هاریدن. [له‌بهر ده‌ره‌نیان (وه‌ک: داکه‌دنی

جلوه‌رگ)]

ف: کندن، درآوردن. (لباس مثلاً.)

ع: نَزَع، سَلَخ.

داکیشان

ک: دالوچائن، دالروسکائن، داهیشتن. (دولچه مه‌سه‌له‌ن.)

[له‌سه‌روه به‌روه‌خوار شوژ‌کردنوه.]

ف: فروه‌هشتن، آویختن.

ع: اِدْلاء.

داکیشان

ک: پانه‌موکردن، درپژ‌کیشان. [راخستن (وه‌ک: داکیشانی

نه‌رش.)]

ف: پهن‌کردن، درازکشیدن. (فرش مثلاً.)

ع: مَد، تَمْدِید، وَدْئ، بَسَط، طَحْو، طَحْی، مَطْل.

تطریق، شیع.

داگرتن

ك: خواره‌هاوردن. [هینانه‌خواره]

ف: پایین آوردن، فرودآوردن.

ع: حطّ، حتّا، تَنْزِيل، اِعْلَاء، تَعْلِيَة.

داگرتن

ك: داگرتان، سفته‌م‌کردن. [كوتاندن‌ده (وهك: داگرتنه‌دهی

سهریان).]

ف: کوبیدن، سفت‌کردن. (بام مثلاً.)

ع: احكام.

داگرتن

ك: دوراثن. [داگرتنه‌ده، درون (وهك: داگرتنه‌دهی لیواری

جلوبه‌رگا).]

ف: دوختن. (کناره‌ی لباس مثلاً.)

ع: حتّا، بثن، غبن، حبن، كفّ، خیاطه.

داگرتن

ك: پرکردن. [لیوانلیو‌کردن]

ف: پرکردن.

ع: ايعاب، تَمْلِیَة.

داگرتن

ك: رَهشته‌ده. [داپوشین، جی‌کرده‌ده، گشتگیری]

ف: فراگرفتن.

ع: شَمَل، شَمول، عَم، عُموم، اِستیعاب.

داگرتن

ك: لیدان. [كوتانی بی‌دین].]

ف: زدن.

ع: ضَرْب.

داگرتن

ك: داگردن، بارین. [دابارین]

ف: فروگرفتن، باریدن.

ع: اِمطار.

داگرتان

ك: روشن کردن، هدلگرتانن، گپاثن، گه‌شه‌م‌کردن.

[هدلگرتن]

ف: افروختن، روشن کردن.

ع: اِذْكَاء، اِيقاد، اِضرام، اِسماع، اِلْهَاب، اِثْقَاب،

اِيهاج، اِشعال، تَارِیث، تَارِیج، تَهْجِیج، تَوَقِید،

شُبُوب.

داگرتیان

ك: روشن‌سوزن، هدلگرتیان، گپیان، گه‌شه‌م‌سوزن.

[هدل‌سوزن]

ف: افروختن، روشن‌شدن، افروخته‌شدن.

ع: ذِكَاء، ذُكُو، وَقود، ثُقُوب، سُنُو، تَوَقُّد، تَفَاد،

تَلْدُح، تَلْظِي، تَنْهَب، تَارُث، تَارُج، تَوَهَّج، تَشْتَب،

تَسْعَر، اِثْقَاد، اِضْطِرَام، اِستِعَار، اِشْتِعَال، اِلْتِهَاب،

مَجِیج، وَهِیج.

داگرتیان

ك: سورسوزبون، داگپیان. [سورسوزنه‌ده]

ف: افروخته‌شدن، برافروخته‌شدن، قرمزشدن.

ع: اِحمرار.

داگرتیان - داگرتیان (سورسوزبون)

داگرت‌کردن

ك: داپر کردن، بردن. [به‌زردگرتن]

ف: گرفتن، زورگیری‌کردن، بردن.

ع: اِشغال، غَصَب.

داگرتیگ

ك: سنگین. [داگپراو، داهیتزراو]

ف: بوژیده، سنگین.

ع: ثَقِيل، كَسَل، خَاثِرُ النَفْس.

داگرتیان

ك: سنگین‌سوزن. [داهیتززان (وهك: داگپران به‌دهی

«تا» به.)]

ف: بوژ، گرفتگی، سنگین‌شدن. (از اثر تب

مثلاً.)

ع: ثَقْلَةٌ، نَفْسَةٌ، زِدَاوَةٌ، كَسَلٌ، رَسٌّ، فُتُورٌ، تَقْفُصٌ.
دالگیه به ژیر تلہیا.

ك: كه لہی بای په یدا كړدگه. [بادیهموایی بروه، له خړی
 دهرچوره.]

ف: فُتُوْدَه، آغا لیده شده.

ع: غَوَى، تَغَرَّى، تَغَرَّرَ.

دالکائن

ك: دوراڼ. چه سپاڼ. [داده وړین. نوساندن]

ف: دوختن. چسپانندن.

ع: خِياطَةُ، الصاق.

دالکیان

ك: دوریان. چه سپیان. [داده وړان. نوسان]

ف: دوخته شندن. چسپیدن.

ع: تَخْطُطُ، التِّصَاقُ.

دالووشان

ك: سپین، داسپین. [نه سترین و خاوین كړدن (ی لوت).]

ف: پاک كړدن. (بینی)

ع: مَخَطٌ، نَخِيطٌ، امْتِخَاطٌ.

دالووشكان

ك: دالووشان، لووشكان. [دالووشین، خالی كړدن
 لوت.]

ف: دَم پايين كشيدين، عَن دماغ پايين كشيدين.

ع: مَخَطٌ، نَخِيطٌ.

دالیتان — **دالیتستن**

دالیتستن

ك: لَيْسْتَن، لَيْسْتَنهوه، [لستنهوه له سهر بڼ خوار.]

ف: لښتن، لیسیدن، ورساخیدن، فرولشتن.

ع: لَسٌ، لَسْدٌ، لَحْسٌ.

دال

ك: لاشه خوړ. [دالاش]

ف: دال، لاشخور، دژكاک، مردارخوار.

ع: غُدَافٌ.

وینه

دالان

ك: لهر. [لاواز (قهلمی).]

ف: لاغر. (لاغر بلند قد)

ع: ضامِرٌ، ذابِلٌ.

دالان

ك: راپور. [رنگه ی سرداپوشرارو (به كړلای)

سرداپوشرایش ده لاین.]

ف: دالان، دالانه، بالان، بالانه، کوتار، دهلیز،

راهرو. (کوچه ی سرپوشیده را نیز گویند.)

ع: مَمَشَى، مَعْبَرٌ، اُسْطُوَانٌ، دهلیز.

دالان دروازه

[ك: راپړوی سرداپوشراری نار مال.]

ف: دالان دروازه.

ع: دهلیز، دهلیز الدرب.

دالبر

ك: په لان. [پرشتی قوتگوهی له پارچه دا. (روك: دالبری

په رده.)]

ف: یلان، دالبُر. (یلان پرده مثلاً.)

ع: عُكُوْلَةٌ، وَكْفٌ، رَقْرَقٌ.

وینه

دالده

ك: پنا، په ناگا، كوله كه. [هاناگه، سایه]

ف: پناه، پناهگاه، پاغر.

ع: حِرْنٌ، خَمْرٌ، مَلَاذٌ، عِمَادٌ.

دالسنک

ك: دایک. [دال (زاراوه ی لویه).]

ف: مادر. (لهجه لُری است.)

ع: اُمٌ، والدَةٌ.

دالکھ دزان

ك: دزده سه ك. [دایكه دزه، دهسكيس، جاسوسى دز.]

ف: دزد افشار، دزد افشره.

ع: شَص، لَغِيف، أَبُو السُّرَّاق.

دالووت

ل: دالیت، چفته، چیرهس، داریس، [داریهست، قایه‌میر]

ف: خَو، خواره، خوازه، چفته، جفته، چفت، چفت، وادیج، بَرَم، داریست، چوب‌بست، موبندی.

ع: عَرِیش، عَرِشْتَه، مَسْمُوك، مِسْمَاك، مِشْحَط، غَاطِیَّة، دالِیَّة.

دالووچان

ل: داهیشتن، دالوزکانن، دالوسکانن، دالوزانن. [داکیشان: له سهرمه به‌روخوار شوژکرده‌ره.]
ف: ریستن، فروهشتن، آویختن.

ع: ادلاء، تَدلیَّة.

دالووچک

ل: دالوزک، دالوسکه، دالوزان، دالوز، دالوزان، دالوچه. [داهیلراو، شیره‌کرار]
ف: ریسته، ریسیده، نرگله، درگاله، آویخته، فروهشته.

ع: دالِی، مُتَدَلِی، هَادِل، شَنِیق.

دالووچه ← **دالووچک**

دالووچیان

ل: دالوسکیان، دالوچه‌بون، [شوژپورنه‌ره]
ف: ریستن، ریسیدن، آویختن، ریسته‌شدن، آویخته‌شدن، فروهشته‌شدن.

ع: تَدَلِی، انهدال، اِنْشِیقاق.

دالووژان ← **دالووچک**

دالووژک ← **دالووچک**

دالوووسک ← **دالووچک**

دالیت ← **دالووت**

دامک

ل: دهرمنه، په‌ک‌که‌فتگ، بیچاره، وامنه، واماک.

[دامار، دهرسان]

ف: درمانده، وامانده، فرومانده، پَرکَنده، بیچاره.

ع: عاجز، عاطل، مُعْمَل.

دامکی

ل: واماک، وامنه‌گی. [داماری، دهرسانی]
ف: درماندگی، واماندگی، فروماندگی، پرکندگی، بیچارگی.

ع: عَجَز، عَطَالَة.

داملیک

ل: کنیاگه‌ره. [داخزینار له سهرمه بو خواروه، داخزاو، دامالراو (ره‌ک: پستی له‌ش و دهر‌لنگ.)]
ف: کنده‌شده، پایین آمده. (پوست‌بدن، پاچه‌ی شلوار مثلاً.)

ع: مُنْكَشَط، مُنْسلَخ.

دامالیک

ل: بیشهرم، بی‌تاریو، ... [یتعدیا (خوازه‌یه).]
ف: دول، لول، کلوک، بلابه، بلایه، خلولیا، بی‌شهرم، شوریده، بی‌آبرو. (مجاز است.)

ع: بَذِی، وَقِج، شَرَس، شَکِیس، ذَرَب.

دامالیان

ل: کنیان، داشوزیان. [داخزان، بیشهرم برون]
ف: کنده‌شدن، پایین آمدن. بی‌شهرمی.

ع: اِنْكَشَاط، اِنْسِلَاخ. بَذَاثَة، شَرَا سَة.

دامالین

ل: که‌نن. [داخزاندن]

ف: کندن، پایین کشیدن، بیرون آوردن.

ع: كَشَط، سَلَخ.

دامان

ل: وامان، په‌ک‌که‌فتن. [ده‌سوسان برون، لیکه‌رتن]

ف: درماندن، واماندن، فروماندن، بیچاره شدن.

ع: عَجَز، تَعَطَّل.

دامردن

ل: رشک‌بروین، سییان [رشک‌لاش، ژاکان]

ف: خشکیدن، پلاسیدن، افسردن، افسرده شدن.

ع: تَبَيَّس، اِنْفِشَاش، ذُبُول.

دامرکاتن

ل: داکاسان، نارام کردن. [داسه کناندن. گر نه میشتنی ناگر.]

ف: آرام کردن، آسوده کردن.

ع: اِسْكَان، اِسْكَات، اِخْبَاء.

دامرکیان

ل: داکاسیان، نارام‌بون. [داسه کنان. نه مانی گری ناگر.]

ف: آرام گرفتن، آسودن.

ع: سُكُون، سُكُوت، حَبْو.

داموچانن

ل: تیر کردن، داسپاردن، هدنخرانن، وادار کردن. [هانزدان]

ف: آغالییدن، برانگیختن، تیر کردن، وادار کردن.

ع: اِغْراء، اِغْواء، تَحْریک، تَحْریش، نُصَح.

داموچیک

ل: تیرکریاک، داسپیرکریاک، وادارکریاک، هدنخرپاک.

[ماندراو]

ف: آغالییده، برانگیخته شده، تیر شده، وادار

شده، آموخته.

ع: مَغْری، مَغْوی، مَحْرُش، مَنصُوح.

دامووچانن

ل: داشکانن. [دانوشتاندنره (وله) دانوشتاندنره‌ی لیواری

جلویه‌رگ.]

ف: برگرداندن. (لبه‌ی لباس مثلاً.)

ع: حَبْن، تَثْنِیه.

دامووچیک

ل: مروچیاگهره، داشکیاگ. [دانوشتاره، داگیراره]

ف: برگشته.

ع: مَخْبُون، مُثْنِی.

دامووسک

ل: تامووسک، مور. [امروی کلکی نه‌سپ.]

ف: مو، موی دم اسپ.

ع: سَبِیْب، سَبِیْب.

داهه

[ل: یاریده‌که.]

ف: کوس، کوس‌بازی.

ع: داما، لَعْبُ الداما.

وینه

داهمزاتن

ل: دانیان، پاره‌جی کردن. [دانان، جیگیر کردن]

ف: بند کردن، گذاشتن، پابرجا کردن،

استوار کردن.

ع: نَصَب، اِتْقان، اِحْکام، تَقْرِیر.

داهمزاتن

ل: دسپه کار کردن. [خسته‌گر، راگرتن، دامه‌زاندن]

ف: دست به کار کردن.

ع: اِخْدام، اِثْواء، تَثْوِیه.

داهمزایان

ل: به‌زیون، ویسان، پاره‌جی‌زیون. دسپه‌کاربون.

[دامه‌ززان، جیگیربون. دست به یش کردن.]

ف: بَندشدن، ایستادن، پابرجا شدن،

استوار شدن. دست به کار شدن.

ع: اِنتِصاب، اِتْقان، اِسْتِحاْکام، اِسْتِقاْرا. اِسْتِخْدام،

اِثْواء.

دان

ل: توْم. [توْم، نارل]

ف: دان، دانه، تخم.

ع: حَب، حَبَّة، حَبَّة، بَز، عَجَم.

دان

[ك: چنگه (ثاوره لكاره، وهك: قهله مدان. به تهنيا به كار ناهيترت.)]

ف: دان. (كلمه‌ی ظرف است. مانند: قلمدان. بدون مضاف استعمال نمی‌شود.)

ع: محلّ، مكان. (مَقْلَمَة)

دان

[ك: به‌خشین]

ف: دادن، دهش.

ع: عطاء، اعطاء، ايتاء، زكا، منج، نول، نوال، تنويل، مُناوَلَة.

دانا

ك: زانا. [زانیار]

ف: دانا، دانشمند، دانشور، دانشگر، دانشی، فروهر، فروهیده، مرد، هوشمند، هشیوار.

ع: عالم، علیم، فهم، حكیم.

دانظر

ك: دانه‌دانه. [دنه‌كه‌دنه‌كه (وهك: دانه‌دانه برونى به‌فر.)]

ف: دانار، دانه‌دانه. (مانند دانه‌دانه شدن برف.)

ع: خَشَف، خَشِيف.

دانظرودانظر ← دانظر [دوویات بوونه‌ده‌كه‌ی له‌به‌ر زور بوونه.] (تكرار برای تكثیر است.)

داناچه

ك: ره‌شچه‌رونگ. [ماشوبرنج (ته‌نیا بوّ موو به‌كار ده‌هیت‌رت.)]

ف: سیاه‌وسفید. (فقط در مو استعمال می‌شود.)

ع: شَمَط، خلیس، تَخِيط.

دانلو

[ك: (لو: ناردانی گه‌م له كاتی دان‌کردندا) بو قه‌له‌و برونى دنكه‌كانی.]

ف: داناب. (آب دادن گندم در هنگام دانه

کردن.)

ع: ...

دانفادار

[ك: پردنهك (وهك: هه‌ناری داندار.)]

ف: دانه‌دار، پردانه. (انار مثلاً.)

ع: شَكِيع.

دانفدان

ك: دانه‌دان، چنگه‌دان. [شورتی تۆز.]

ف: دانه‌دان، جای دانه.

ع: مَحَبّ، مَبْرَز.

دان‌دان

ك: دانه‌دان. [دان پیدان (وهك: دان‌دانی بالنده به بیچوو.)]

ف: دانه‌دادن. (مرغ بچه‌را.)

ع: غَرّ، غِرار، رَقّ، اِزغال.

دانسقه

ك: نایافت. [نایاب (ئیدیومه.)]

ف: نایاب. (کنایه است.)

ع: نادر، عَدِيمُ النَّظِير.

دانفش

ك: دانشت. [زانین، زانیاری]

ف: دانش.

ع: عِلْم، فُهْم، حِكْمَة.

دانفشن

ك: دانفشن. (دانشتن دایك مه‌ه‌ل‌ن به دیار مناله‌و.)

[رویشتن، مانه‌وه]

ف: نشستن. ماندن.

ع: جُلُوس، قُعُود، سُكُون، اِقَامَة، وَقْف، عُكُوف.

عُطُوف، حُنُو، مَكث، لَبث، ثَواء، لَبَاث، لَبِیْثَة.

عَطَف. عَكف. حَنان، حَنَة، اِحْناء. ثَوَقَف، ثَعَكَف،

اِعْتِكَاف. شَفَقَة.

دانفشمه‌ن → دانا

دان‌کردن

[ك: دان تیکه‌رتن، دهنك پیدایوون له خه‌له‌دا.]

ف: دان کردن، دانه کردن.

ع: احباب، اشعاع، قُرط. بَضْم.

دانگ

[ك: شمشیه‌کی مولك. هدره‌ها: کِشی شش درهم.]

ف: دانگ. (در املاک چهار طسوج است، یعنی:

شش یک ملک، در اوزان شش درهم است.)

ع: دانق.

دانگانه

[ك: به‌شیک له خدرجی یا خوزاکی سه‌یرانیک که نه‌ندامان

دهیدن. (به‌شه‌قهرزی یک دانگ.)]

ف: دانگانه. (سهم بدهی یک دانگ.)

ع: نهد، دانقینه.

دانگو

[ك: نارکی پاك‌كرای ته‌یسی.]

ف: دانگو. (مقشَر هسته‌ی زردآلو)

ع: مُصَدَّع.

دانگو

ك: نه‌به‌سیاگ. [نه‌به‌سراو، جیاجیا (وهك: پاره‌ی

نه‌به‌سراو.)]

ف: دانگو، توده، دانه‌دانه. (پول مثلاً.)

ع: مَتَفَرَّق، غَيْرُ مُشْدُود، غَيْرُ مُجْتَمِع.

دانگی دانگی

ك: دانگانه. [— دانگانه.]

ف: توژی، توشی، دانگانه.

ع: تَنَاهِد، بَدَا، تَوَزِيع.

دانگیر

ك: چِتودانه. [چیکنه (داری په‌مودانه‌گرتن.)]

ف: چوبکین، چوبلین، چوبکش. (چوبی که

پنبه دانه را جدا کند.)

ع: خَشَبُ الْفَرْع.

دان همویژ

ك: همویژدان. [نارکی میوژ.]

ف: میوژدان، دانه‌ی میوژ.

ع: عَجَد، قَضَا.

دانوانن

ك: چه‌ماننوه، خه‌م کردن، خواره‌هارردن. [دانه‌واندن (وهك:

چه‌ماننده‌ی لقی درخت.)]

ف: چماندن، خماندن، خم کردن، پایین آوردن،

(شاخه‌ی درخت مثلاً.)

ع: حَنِي، ثَحْنِيَّة، تَعْطِيف.

دانووله

[ك: گیایه‌کی به‌ناربانگه.]

ف: دانووله. (علفی است معروف.)

ع: ...

وینه

دانه

ك: دان. [تَوَر، دهنك. په‌موانه (ه‌درجوره دانه‌یه‌ك.)]

ف: دانه، دان، دانك. (مطلق دانه)

ع: حَبْ، طُعْم، قُطْنِيَّة.

دانه

ك: دانه‌برشکه، دانه‌بریژکه. [بریشکه، گه‌نی برژاو.]

ف: گندم برشته، گندم بوداده.

ع: مُحْصَص.

دانه

[ك: ژماره، هاوکاری ژماره. (بو نمونه: چند دانه.)]

ف: دانه. (چند دانه)

ع: عَدَد.

دانه

ك: دور، گهره‌در. [مرداری]

ف: دُر، جَوهر.

ع: لُؤْلُؤ، دُر، جَوهر.

دانه—دانه‌ی فهره‌نگ

دانه‌برشکه

ل: دانه، دانه بریزکه. [بریشکه، گه‌فی برژاو].

ف: گندم برشته، گندم بوداده.

ع: مُحَصَّن.

دانه خوره

ل: چه‌شه. [چه‌شته خواردور]

ف: چشته، دانه خور.

ع: مُطْعَم، مُسْتَطْعَم.

دانه ریز

[ل: گم رشتنه نار ناردوره له لایه‌ن ناشوره.]

ف: دانه ریز. [گندم انداختن آسیا توی آرد.]

ع: ...

دانه کولانه

[ل: چیشتی دانوله.]

ف: دانک، آش دانک.

ع: ...

دانه نشان

[ل: نه‌خیشتراو به مرراری و برودی به‌نرخ.]

ف: دانه‌نشان، گوهرنگار.

ع: مُرْصَع، مُكَلَّل.

دانه‌وه

ل: دواړه‌دان. [گه‌پاندنه‌وه. پیوه‌دان. دورکردنه‌وه (وه‌ل):

دانه‌وی قهرز، پیوه‌دانی درگا، دواړه‌دانی موو له لایه‌ن

پیستنه‌وه، دورکردنه‌وی خه‌لکی.]

ف: پس‌دادن، توختن. پیش‌کردن. پس‌کردن.

(پس‌دادن قرض، پیش‌کردن در، پس‌دادن

پوسته‌مورا، پس‌کردن مردم.)

ع: رَدَّ، قَضَاء، تَادِيَة. فَسَخ. اِطْبَاق. رَحْ، ثَنَیَة.

دانه‌وه

ل: که‌نن. [هه‌لکه‌ندن (ی زوی).]

ف: کندن. (زمین)

ع: حَفَر.

دانه‌ویل

ل: ورده‌دان. [دانه‌وتله]

ف: خورده‌دانه، خشک‌افزار.

ع: حَبُوبَات.

دانه‌وین

ل: چه‌میننه‌وه، خه‌مه‌برون، چه‌میانمه‌وه. [داهاتنه‌وه]

ف: چمیدن، خمیدن، خم‌شدن، پایین آمدن.

ع: اِنْخِئَاء، اِنْخِطَاف، هَوِي.

دان هه‌نگوور

ل: هه‌نگووردان. [نارکی تری.]

ف: تَکَرَّ، تَکَش، وَتَکَرَّ، تَکَس، تَکَسَک، تَکَسَل،

تَکِيز، تَکِین، دانه‌ی انگور.

ع: عُجْد، هُب، عَوَز، فَصَى، قَضَا، فَرَصِد، فَرَصِيد،

حُبَّة، حَبُّ الْعَنْب.

دانه‌ی فهره‌نگ

ل: دانه، زنگار. [ژه‌نگان (ژه‌نگالی کانزا) که به‌ردیکی

به‌ناریانگه.]

ف: دُهانِه، دُهنِه، دهانه‌ی فرنگ، زنگار. (زنگار

معدنی که حجری است معروف.)

ع: دَهْمَج، زَنْجَار.

دانه‌یک

ل: یه‌کی، یه‌کینک. [یه‌لدانه، دانه‌یه‌لک]

ف: یکی، یک دانه.

ع: وَاحِد.

دانه یه‌ک

ل: یه‌لدان. [پیوه‌دان، به‌ستن (وه‌ل: به‌ستنی کتیب).]

ف: هم‌گذاشتن. (کتاب مثلاً.)

ع: هَکَّ، سَکَّ، اِطْبَاق.

دانیان

ل: نیان. [دانانه سر زوی.]

ف: نهادن، نهشتن، نهستن، گذاشتن، گذاردن،

فرو گذاشتن، نشانیدن، نشاستن، نشانیدن،
نشاختن، هلیدن، فرو هلیدن.

ع: وَضَعَ. غَرَسَ. تَرَكَ. الْقَاءَ.

دانیان

ك: باختن، دِرَافتن، [دانان، دِرَافتن، زیان کردن]

ف: باختن، بازییدن.

ع: اِضَاعَةٌ، تَضْيِيعٌ، خُسَارٌ، اِخْسَارٌ، حَرَمٌ، حَرَامٌ.

دانیان

ك: برپا کردن، نیان، [دامه زارندن] (ی کوله که، دیوار و شتی
لهو چه شنه.)

ف: نشانیدن، برپا داشتن. (ستون، دیوار و امثال
آن.)

ع: نَصَبٌ. بِنَاءٌ.

دانیستن = دانستن

داو

ك: تَوَرَّ. تَهَلَّه. [نامرازی راو کردنه.]

ف: دام، جام، مله، پهنند، تَرَنگ، تله.

ع: شَرَكٌ، شَبَكَةٌ، حَبَالَةٌ، أُحْبُولَةٌ، نَصِيبٌ، مِصْلَاةٌ،
مِصْبَدَةٌ، مَصِيدَةٌ، قُحَّازَةٌ، فُجْ.
ویننه = تَوَرَّ. تَهَلَّه

داو

ك: كَهَلَك. [فیلرته که]

ف: دام، ریو، زرق، شید، دوله، تبند، نیرنگ،
کَلک.

ع: مَكْرٌ، كَيْدٌ، حِيلَةٌ، خَدِيعَةٌ.

داو

[ك: زیاد کردن دهمتی کایه، بَر نمونه: له تارته دا.]

ف: داو. (زیاد کردن خصل در بازی نرد مثلاً.)

ع: ...

داوا

ك: قَرِه، جَدَنگ، دهنگ شه، حه چهل، حوله سی، دژمندی.

[شهر پره را]

ف: جنگ، ستیز، ستیزه، دشمنی، تول،
پَرخاش، فَرخاش. زدو خورد.

ع: دَعَا، نِزَاعٌ، مُنَازَعَةٌ، نَوَكَةٌ، خُصُومَةٌ،
مُخَاصَمَةٌ، مُشَاجَرَةٌ، مُبَارَزَةٌ، مُشَارَةٌ، مُضَاجَعَةٌ.
حَرْبٌ، قِتَالٌ.

داوا

ك: گهرهك، خواستن، داد. [ویستن. سکاآ]

ف: فُزُول، افزُول، افزُولیدن، خواهش، خواستن،
داد.

ع: تَقَاضَا، طَلَبٌ، مُطَالَبَةٌ، مُحَاوَلَةٌ، اِنْعَاءٌ.

داوارانین

ك: وارائن، دابارائن، دارِپَافتن. [رشته خوار (داو مرادن)]

ف: بارانیدن، ریختن، فرو ریختن. (ریزانیدن)

ع: فَشٌّ، حَتٌّ، اِهْلَالٌ، ثُلٌّ. صَبٌّ.

داواریان

ك: واریان، داباریان، دابارین. رُویان. [رژانه خوار. داو مرین]

ف: باریدن، ریختن، فرو ریختن.

ع: اِنْثِلَالٌ، اِنْهَالٌ، اِنْصِبابٌ. سَرَدٌ، تَتَابُعٌ، تَهَافُتٌ.

داوان

ك: خوازگار. [داواکار، خوازیار]

ف: داوان، خواهان، خواستار.

ع: مُدْعَى، طَالِبٌ، مُتَقَاضِيٌ، مُحَاوِلٌ.

داویاز

ك: داوچی، داو لیدر. [ندو راو چیهی به داو ده کات.]

ف: دامی، دامیار، دام افکن.

ع: صَيَادٌ، حَابِلٌ.

داویاز

ك: کهله کباز، شیتوباز، حوقه باز، دار لیدر. [گزیکار،

فیل باز]

ف: دول، داغول، نوی، گُربز، تَنبید، سالوس،

دغاباز، دغلباز، افسون باز، فسونگر، شیوه باز.

ع: مَكَار، حَيَال، رَوَاغ، مُحِيل.

داوېسته ← داوېسه‌د

داوته‌له‌ب

ك: خوازگار، داوان. [داواكار، خوازيار]

ف: خواهان، خواستار.

ع: طالب، تائق.

داوخواز ← خوازيار

داوداخستن

ك: داوښانه‌وه. [داو چه‌فاندن بر او.]

ف: دام‌گستردن.

ع: صلي.

داوېر ← دابېر

داوېرين ← دابېرين

داوېكه‌فتن

[ك: پټوېبون، كه‌وتنه‌ ناو داو]

ف: دام‌افتادن.

ع: تَكْعُنْش.

داوېكه

[ك: جن داو. هه‌لديرگه]

ف: دامگاه، غلنگاه.

ع: مَزَلَقَة، رَلَاقَة، مَغْلَقَة، شاپك.

داوليته‌در

ك: داوباز، داوچي. [نور راوچيه‌ی داو ده‌نيته‌وه.]

ف: دامی، دام‌يار، دام‌افگن.

ع: صَيَاد، حابِل.

داوليته‌در ← كه‌له‌كېاز

داوښانه‌وه

ك: داوداخستن. [داوښانه‌وه، داوچه‌فاندن]

ف: دام‌گستردن.

ع: صلي.

داوېسته

ك: خريدو فروش، داوېسه‌د. [مامه‌له]

ف: دادوستد، خريدو فروش.

ع: مُبَايَعَة، مُعَامَلَة، مُبَادَلَة، مُعَاطَا.

داوهاتن

ك: نه‌نهاد كردن. [نكورلی كردن]

ف: منبليدن، كيبيرن، داو آمدن.

ع: جَحَد، انكار، تحاشي.

داووت

ك: زه‌ماره‌ن. [شایی]

ف: سور، بيوگانی، پيوگانی.

ع: عِرْس، رَفَة، رَقَاف.

داوهری

[ك: سكالاکردن، دادبهری]

ف: دادخواهی.

ع: تَطْلُم، شكاية. [عرض]

داوه‌زائن

ك: دابه‌زائن، پياده‌كردن. [بهره‌وخواز هيتان. هه‌روه‌ها:

هيتانه‌ خواروه‌ له‌سهر سواری.]

ف: پياده‌كردن، پايين آوردن.

ع: اِرْجَال، اِنْزَال، اِمْبَاط، حَدر.

داوه‌زين

ك: پياده‌بون، دابه‌زين. [بهره‌وخواز هاتن. هاتنه‌ خواروه‌]

ف: پياده شدن، پايين آمدن.

ع: تَرْجُل، نَزول، حُدُور، هُبُوط.

داوه‌ستن ← دابه‌ستن

داوه‌ستين

ك: خوښدار، خوښداري‌كمر، چاروايه‌خوښكمر. [نسر كه‌سه‌ی

ولاخ به كړی ده‌دات.]

ف: خُرسلاک، خُربنده. (کسی که الاغ به کرایه

بردارد.)

ع: عَاسِب، مُرِيض، مُرِيض.

داوه‌شانن

ك: وه‌شانن، كيتلان. [تړو كردن (ی كيتلگه).]

ف: افشاندن، كشتن، كاشتن، تخم‌افشاندن.

ف: بریدن، اژه کردن، شق کردن، تخته کردن،
الوار کردن.

ع: نشر، تلوین.

داهارردن

ك: شانه کردن. [داهیتان: شانه پیدا هیتان. (زولف شانه
کردن)]

ف: شانه کردن. (زلف)

ع: مشط، مشق.

داهور

ك: ده لپ. شور. [فشول، ده لب]

ف: گشاد. بلند.

ع: خمل، واسع.

داهول

ك: مده ترس، سده خر، هدراسه. [داول]

ف: داهل، داهول، داخول، هراک، هراس،

هراسه، توپل، خوسه، خواسه، أفچه، مَترس.

ع: ناطور، خیال، محذار، نُظار، فَرَاغَه، لَعین،

داحول

داهیتشن

ك: داکیشان. [له سده به روخوار شور کرده ده.]

ف: فروهیتشن، هشتتن.

ع: تَدلیتَه، ادلاء، اِرْخاء، اِرسال.

داهیتشن

ك: دادیران. [رایه ل کردن (ی مندال).]

ف: فروهیتشن. (پچه)

ع: اِحْتِاقان، ادلاء، اِرْخاء.

دایان

ك: مده. [دایه، تایه]

ف: دایه، تایه، ماذرک.

ع: ظنر، ظُورَة، مُرْصِیْطَه، حاضِیْطَه، دایه.

دایانی

ك: مده می. [دایه نی، تایه نی]

ف: دایگر، تایگر.

ع: ظَنار، رَضاعَة.

دای به چاوییه

ك: ... وتی پی. نشانی دا. [پتی گرت. خستیه بهر چاری

(سمر زانشی کرد.)]

ف: زد توی چشمش.

ع: طَعَن عَلَیْهِ.

دای به ژیر چنگه یا

[ك: به مست کوتای به ژیر چمناکه پیدا.]

ف: دوکاردی زد.

ع: دَكَمَ لَحِیْطَه، دَقَنَ فِی لَحِیْطَه.

دای به ناو ده میا

[ك: به مست کوتای به ناو ده میدا.]

ف: تودهن زدن.

ع: دَقَمَه، دَكَمَه.

دایره

ك: چه مده، چه لده، کده، ناخله، تهنوره. [بازنه]

ف: دوله، پرهون، برهون، چنبر.

ع: دائِرَة، دارة، دَهْمَة، اِطار.

دایره

دایره

ك: ده. [نامیرکی مَریقایه.]

ف: دایره، باتره، غُربانه، نوره.

ع: دُف، دَب.

دایره

دایره ی نیحزار

ك: خدمت مهنتر، مهنترل، مهنتر. [بازنه ی ناماده کردن]

رج.]

ف: مَنَدَل، مَنَدَله.

ع: دائِرَة اِلْاِحْضار، دائِرَة اِحْضارِ اَلْارواح، دائِرَة

اَلْعَراِم.

دایق دهرهاتن

ک: چاره کردن. گهردهن گرتن. [بهره‌نگار برونه‌ره. گرتنه نه‌ستن]

ف: چاره کردن. گردن گرفتن.

ع: مُقَاوَمَة. تَعَهُد، ضَمَانَة.

دایک

ک: دادا، دایه. [دالک]

ف: ماد، مام، مادر، مارو، آن.

ع: اُم، والدَة.

دایک مردک

ک: مادرمرده. [میره‌ی له باخدا گهنیر.]

ف: پوله، مادرمرده. (میوه‌ی فاسد شده در بُستان).

ع: عَجَبِي. وَيْلَهُ.

دایم

ک: همیشه. پایدار. [بهره‌وام. نهر]

ف: همیشه، پیوست، پیوسته، نراک، نوتاش، پاینده، پایدار، جاوید.

ع: دائم، سَرَمَد.

دایم‌روژک

ک: همیشه‌روژک. [به‌روژوی بهره‌وام.]

ف: همیشه‌روژه.

ع: قُيِّي، صَائِمُ الدَّهْرِ.

دایم‌ولحه‌یز

[ک: نافریتیک که همیشه بیتوتیه.]

ف: ده‌ستانی.

ع: دَنَاء، دَائِمُ الْحَيْض.

دایم‌ولحه‌مر

ک: همیشه‌مه‌س. [سرخوشی بهره‌وام.]

ف: همیشه‌مست.

ع: مِيقَاب، مُدَمِّن، دَائِمُ الْخَمْرِ.

دایمی

ک: همیشه. [تا هدا، نهر، همیشه‌یی]

ف: همیشگی، پیوستگی، پیوستی، نراکی، نوتاشی، پایندگی، پایداری، جاویدی.

ع: دائِمِي، سَرَمَدِي، باقِي، اَبَدِي.

داینه

ک: چاک، په‌له. [داوین]

ف: دامن.

ع: رِفْل، ذِیل.

داینه

ک: بنار، پالداینه، داینه‌کیف. [داوینی چیا]

ف: دامن، دامنه، دَمَن، راغ، کودر، تنیزه، کوه‌پایه.

ع: سَفْع، طُفْ، وَكْف، هَبْطَة، حَضِيض، مُتَحَدِر، أَصْل، أَصْفَل.

داینه‌ی

[ک: داینی!، لینگه‌ی! (فرمانه.)]

ف: بگذار!، بهل! (امر است.)

ع: ضَع!

داینه‌گیر

[ک: داوینگیر، دسه‌رداوین]

ف: دامن‌گیر.

ع: مُتَشَبِّث، مُلْتَمِس.

داینه‌گیر

ک: پاگیر. [بهره‌ست، پیشگر. گیرده‌کهر]

ف: دامن‌گیر، پاگیر.

ع: مانع، باعِث.

داینه‌ی زین

[ک: به‌شیکه له زین. (داوینی زین)]

ف: جناب، جُنَاع، كَفْجَك، تَنبِيك، تَنبُوك. (دامن‌زین)

ع: یون.

وینه-زین <۲>

داینه‌ی کیف ← داینه

دایه ← دایک

دایه بهری.

ل: دایه ده‌می. [دای به ده‌میوه، دریزه‌ی پیندا.]

ف: دَمَش دَاد، دَمَش دَاد.

ع: دَیْل، طَوْل، اِسْتَقْصَى.

دایه بهریا.

ل: کده‌فته به‌رو. [پیشی که‌رت.]

ف: جلوافتاد، پیش‌افتاد، پیشی‌گرفت.

ع: سَبَقَهُ، تَقَدَّمَ عَلَيْهِ.

دایه ده‌می. ← دایه بهری.

دب!¹

[ل: وشه‌ی بانگ‌کردنی مریشک و مهره. به‌م پیتی

«ب» به ده‌لین: بی‌ی تازاد.]

ف: بیا! (صدا کردن مرغ یا گوسفند، این «ب» را

بای آزاد گویند.)

ع: عَفَط. دَجْ!، بُسْ!

دب! دبی!¹

[ل: (ل: وشه‌ی بانگ‌کردنی په‌یتا په‌یتای مریشک و مهره.)]

ف: دبیا! (صدا کردن مرغ یا گوسفند به‌طور

تکرار)

ع: دَجْ دَجْ!، بُسْ بُسْ!، دَجْدَجْ، بَسْبَسْ، عَفَط.

دبی دبی!¹

[ل: وشه‌ی بانگ‌کردنی بز، مهر، مانگا، گوز که.]

ف: هرا! (صدا کردن بز، گوسفند، ماده‌گاو،

گوساله)

ع: عَفَط، طَرْمَبْ. هرا!

ددان ← دیان

ددانه ← دیانه

دراو

ل: پوول. [پاره (وشه‌ی کی کرماجیه.)]

ف: پول، درم. (کرماجی است.)

ع: نَقْد، وَجْه، دِرْهَم.

دردووک

[ل: زیره‌ک. قسه‌ی بینجا که‌ر. (ویلوتزی بچووک.)]

ف: گُرِز. پَرت‌گو. (فضول کُچلو)

ع: دَرْدَق.

دروز

ل: تره‌ک، تلش. [قه‌لش، قلیش]

ف: دَرز، دَرزه. شکاف، چاک، ترک.

ع: شَقْ، خَسَق، صَدْع، هَزَم، صِر. غُثَر، خُثَل،

خَصَاص. زُیْمِر، دُرز، قَادِح.

دروزیردن

ل: تره‌کین، تلشیان. [قلیشان، تره‌کان]

ف: دَرز پیداکردن، ترکیدن، شکافته‌شدن.

ع: تَفْصُم، تَصْدُع، اِنْشِقَاق، اِنْخِرَاق.

دروزگرن

[ل: که‌لین گرتن]

ف: شکاف‌گرفتن.

ع: رَآب، اِرَآب.

دروژ

ل: خار. [نهرم، شوپ، لورل نه‌بود (به‌رام‌بری «کرژ».)]

ف: خَآب. (ضد «کرژ»)

ع: سَبِط.

دروژ

ل: دَرژ. [کرژ، مَوَن]

ف: خشمگین، توه‌م‌رفته.

ع: قَلَب، مُنْقَبِض.

درک

ل: خار، ریخزار، ریزه‌خا. [ریخه‌لان]

ف: خار، ریگ‌زار، شن‌زار.

ع: عَقِیص، حَصَبَاء.

۱- له ده‌سنووسه‌که‌دا له باتی «~» پیتی «پ» له سر

پیتی «ب» دانراوه. (ر - ر)

درکائن

ك: گوشه‌دان. [ناماژه‌کردن، هیماکردن، وتنی سهرتایهك له نهیتی.]

ف: دندیدن، پرخیدن، سیمیدن، کوسیدن، نمازیدن.

ع: اشاره، اشعار، ایماء.

ع: هائم، ملهّد، دَوَار، مُخْرَج، مَهْجُور، غَرِيب.

درک کیا

[ك: چتلی گیا.]

ف: شخلی، خار گیاه.

ع: زَغَب، شَوْكُ الْكَلَا.

درکه

ك: گوشه، هیماء، جده‌نگ. [ناماژه، ئیدیوم]

ف: دندش، پرخش، نماز.

ع: وَدَس، وَدَس، ایماء، اشاره، اشعار.

درکین

ك: درم‌دار، درکینه. [چقلاری، درکاری]

ف: خاردار، تیخ‌دار.

ع: شَائِكَة.

درکینه

ك: تروکنه. [جوجه‌ی تازه تولدلیته‌تور.]

ف: سیخ‌پر. [جوجه‌ای که تازه سر پرهایش

برآمده باشد.]

ع: مُشَوِّك.

درکینه - درکین

درکا

ك: درگانه، قاپی. [دهرکه، دهرگا]

ف: بیبا، دَر، درگاه، کاپه، کاپی، سَدگاه.

ع: باب، مَدْخَل.

وینته - جلموخان، تادرگا

درگا

ك: درگانه، دهم، سهر. [زاری دهر (وهك: درگای خیهگ).]

ف: دَهَن، دَهَنه، دَهانه، سَر. (خیهگ مثلاً.)

ع: قَم، رَاس.

درکا

ك: سهر، سهر. [سهرقاپ، دهمه‌وانه]

ف: سهر.

ع: سَداد، صِمَام، سِطَام.

درکابوون

ك: تَوَقِن، تَوَقِبان. [ناواله‌بوون، ته‌قین (وهك: درگابوونی

برین).]

ف: شکافته‌شدن. (زخم مثلاً.)

ع: غَدَّ، ثَبَر، فَصِیص، فُزُور، اِنْبِضَاع، اِغْذَاذ.

درکاپیه‌ودان

ك: پیه‌ودان. [پیره‌دان، دانه‌ره، به‌ستن]

ف: درپیش‌کردن، پیش‌کردن.

ع: سَكَّ، صَكَّ.

درگادان

ك: تَوَقَّان. [ناواله‌کردن، ته‌قاندن (وهك: درگادانی برین).]

ف: شکافتن. (زخم مثلاً.)

ع: بَجَس، بَطَر، بَضْع، فَقَا، تَفْقِئَة، تَفْرِیز، اِثْبَار.

درگاژه‌نانه

ك: دهرگوشادانه. [شیرینی دان به هوی کرده‌وی

داموده‌زگایه‌ك.]

ف: دربازانه، درگشادانه.

ع: اِفْتِاحِيَّة، اِفْتِاحِيَّةُ الْبَاب.

درگانه

ك: درگا، قاپی. [دهرکه، دهرگا]

ف: بیبا، دَر، درگاه، سَدگاه، کاپی، کاپه.

ع: باب.

وینته - جلموخان

درگای پاشا

ك: ته‌لقاپی. [دهروازه، دهرگای گه‌وره.]

ف: داخل، داخل.

ع: رتاج، اعلیٰ قابی.

درگای‌شده‌که

ل: دهرمه‌جیل. [دهرمه‌جیل (دهرگای له توول ته‌نراو).]

ف: اَزْکَن، غَلْبَکَن، غَلْبَکِین. (در مشبک)

ع: فاکوره.

وینه. دهرمه‌جیل

درکه

ل: کن، دهره، [که‌ند، ناودر، شیو]

ف: کُند، دُزه، دُخمه.

ع: لَصِب، حُفَرَة.

هرم

ل: پەتا، هدلامەت. [پەسیو، ئالامەت]

ف: هنگ، کاتوره.

ع: زُکام، نَزَلَة.

هرم

[ل: دهنگی دمک.]

ف: دُزَم، طُرَم. (صدای دنیك)

ع: دَبْدَبَة.

دین

ل: بو‌دِرَن. [بوتی له‌ش.]

ف: شَمَغَنَد، شَمَاغَنَد، شَمَغَنَد، شَمَاغَنَد. (بوی

بدن)

ع: سَهْک، سَهْکَة، سُهوک، دَفَر، دَفَر، نَتَن، لَخَن.

درفال

ل: کن، چال. [که‌ند، شیو، قولکه]

ف: کُند، شکاف، دُخمه، چاله.

ع: لَصِب، حُفَرَة.

درفال

ل: درکه، تهنکه. [نهر ناودری که دو دریا به یه‌ک

ده‌که یه‌نیت.]

ف: نال، ناله، کانال، تنکه. (شکافی که دو دریا

را به هم متصل کند.)

ع: ثُرَعَة، کانال، قُنال.

وینه

درنچ

ل: دَیو، جنوکه. [جندوکه، نه‌جنه، رموزن]

ف: هُرماس، دیو، آهریمن.

ع: عَفْرِیت، جِن، شَیطان.

درنکه

[ل: زرنکه: ده‌نگیکه. (وله: ده‌نگی که‌مان.)]

ف: تَرَنگ، تَرَنگه، تَرَناس. (صدای کمان مثلاً.)

ع: رَنین.

درنکه

[ل: وِزه‌ز (وله: ده‌نگی ه‌دنگ به دهری پلورده‌دا).]

ف: درنگ، درنکه. (صدای کدو مثلاً.)

ع: دَوِی.

درنه

[ل: درنده]

ف: درنده، رد، دَده.

ع: سَبَّع.

درنه

[ل: تویره، در]

ف: درنده، ژیان، خشمناک، خشمگین. شکننده.

ع: غَضُوب، مُعْتَظ، شُرور، کاسِر.

دری

ل: ده‌له‌سه، چاپ. چاخان. [ناراست، فسه]

ف: دروغ، گروغ، سرو، تروند، تَرکُند، تَرَفُند،

تَرکُنده، آسمند، هیتان، کاست.

ع: کَذِب، کَذِب، اُکْذُوبَة، مَین، قَت، فَرش، فَرِیَة، وِلَع،

وَشِی، مَت، مَت، بَهت، خَلَف، اَلک، خُرمان، سِمْهاج،

عِضَه، عِضَة، اُسُوجَة، مَذْمَذَة.

درزخائن

ل: کارائن. [خوراندنی توپرگ.]

ف: اُرغاندن، گیراندن، خاراندن. (خاراندن گلو)

ع: اِحْمَاط، اِحْرَاق.

دروّخه

ك: كاره‌كار. [خوریوی تورگ.]

ف: اَرُع، گیر، خارخار.

ع: حَمَاطَة، حَرَاة، عَفُوصَة، اِحْتِرَاق.

دروخیان

ك: كاریان. [خوران، خوریوی (ی تورگ).]

ف: اَرُعیدن، گیریدن، خاریدن، خارخارکردن.

(گلو)

ع: اِنْحِمَاط، اِحْتِرَاف، اِحْتِرَاق.

دروژن

ك: چاپاز، چاخانچی. [درزگر، نشه‌باز]

ف: دروغگو، آسمند، آهمند، کاستکار.

ع: كَاذِب، كَذُوب، كِذَاب، مَيَّان، مَخَّاح، مَخَّاج، وَلَاَع،

خَرَّاط، خَرَّاص، خَسَّاق، فَرَّاش، هَثَّاث، سَرَّاج،

وَأَشِي، وَالْع، مَسِيح، تَمَسِيح، مَذْمِيذ.

دروّش

[ك: دره‌شه: نامرازکی پنه‌پیه.]

ف: بیز، زده، درفش، دروش.

ع: مِخْرَز، مِخْصَف، مِسْرَد.

وینه

دروشم

ك: شیشه، چه‌شن. [بیچم، سرورسیما]

ف: یَنَگ، فُتَن، دَرَنَد، یَاژَنَد.

ع: شَکَل، هَبُولی.

دروّشن

ك: وریشن، دره‌خشان. [برقه‌دار، ورشه‌دار]

ف: درخشنده، درفشنده، رخشنده، رفشنده،

درخشان، درفشان، رخشان، رفشان، فروزنده،

تابنده، فروزان، تابان، پرتوانداز.

ع: لَامِع، سَاطِع، مُتَشَعِّع، مُتَلَابِن، نَيْر، بَرَّاق،

مُضِي، مُنِير.

دروّشه

ك: وریشه، زریوه. [ورشه، برقه]

ف: فروغ، پرتو.

ع: بَرِيق، سَطُوع، تَلَّالُؤ، تَشَعِّع، تَضَوُّ، تَنُور،

لَمَعَان، وَمِيض.

دروشیان

ك: دروشتین، زریویان. [دره‌خشانوه، بروکانه‌وه،

بریسکه‌دان]

ف: درخشیدن، درفشیدن، رخشیدن، رفشیدن،

تابیدن، افروختن، پرتوافکندن.

ع: وَمَض، وَمِيض، اِيْمَاض، وَمَضَان، سَطُوع،

تَلَّالُؤ، تَشَعِّع، تَنُور، اِلَاحَة، لَمَعَان، لَمَحَان، نَوَض.

دروشین—دروشیان

دروّکردن

ك: دروژتن. [فشه‌کردن]

ف: دروغ‌گفتن. پیرایه‌بستن، تَرَفَنَد. بافتن...

ع: كَذِب، كِذْب، كِذَاب، كِذَاب، فَرَش، قَت، هَث،

وَشِي، مَيَّن، اِفَك، سَرَج، خَرَط، خَرَص، خَسَق، مَح،

مَحَج، مَسَح، وَلَع...

دروّگر

ك: چیرتاش. [دارتاش]

ف: درودگر، چوب‌تراش.

ع: نَجَّار.

دروم

ك: زَقَنه. [نه‌خوشی رشانوه، چاره‌قوله (به تاعوونی

ناژ‌لش هر ده‌لین «دروم».]

ف: زَقَنه. (طاعون حیوانات را هم «دروم»

می‌گویند.)

ع: طاعون.

دروو

ك: دَرِك. [چقل (رشته‌ی کی کرماجیه).]

ف: خار. (کرماجی است.)

ع: شوك.

درومان

ك: دورائن، ته قه‌دان. [درون، دورینه‌وه]

ف: دوخت، دوختن.

ع: خیاطه، خرن.

دوره‌خت

ك: دار، چلاك. [روه‌کی هه‌لچوی لقری‌پدار.]

ف: درخت، دار.

ع: شجر.

دوره‌خت په‌پوهن نه‌کریک

ك: دار بی‌پتوین. [دوره‌ختی متوریه نه‌کراو.]

ف: دارخال، دالخال. (درخت پیوند نشده)

ع: شجر بَرّی، شجر غیر معلوم.

دوره‌خشان

ك: دروژن، روشن، شه‌وقدار. [برقه‌دهر]

ف: درخشان، رخشان، رخشا، درخشنده،

رخشنده، ئرفشان، ئرفشده، رفشده،

فروزان، فروزنده، افروخته، فروخته،

برافروخته، روشن، تابان، تابنده، لیان،

پرتواندان.

ع: لامع، مضيء، مُتَشَعِّع، مُتَالِئ، وَقَاد.

دوره‌م

[ك: کیشیکه. (هاوکیشی ۱۸ نولک یا ۴۸ ده‌نکه.)]

ف: درم، درهم، درخم، زوزن، جوجره.

(۱۸ نخود = ۴۸ حبه)

ع: برهم، درهم.

دوره‌نگ

ك: دیر. یه‌واش. [له‌کات رابراو. هیواش، نارام]

ف: دیر، درنگ، خسک، آرام.

ع: ریث، ثبات، تأخیر. بَطَا.

دوره‌نگ‌خیز

ك: دیرخیز. [له‌شگران، ته‌مه‌ل]

ف: دیرخیز، درنگ‌خیز، سپوزکار.

ع: بَطِيء، مُتَالِي، رِيث.

دوره‌نگ‌کردن

ك: دیر کردن. [دواکه‌وتن]

ف: دیر کردن، درنگ کردن، درنگیدن.

ع: تَأَخَّر، تَرِيث، تَالِي، بَطَانَة.

دروهو

ك: رنینه‌وه. [دروینه]

ف: درو، خُسو، خُسور، چیدن.

ع: جَرَّ، جَرَان، حَصَد، حَصَاد، حَشَّ.

دروه‌وان

ك: دره‌کر. [دروینه‌وان، پاله]

ف: دروگر، خُسوگر.

ع: حَصَاد، جَرَان، حَشَّاش.

دروه‌وش ← **به‌یاخ**

دروه‌وکردن

ك: رنینه‌وه. [دروینه کردن]

ف: درو کردن، درودن، ئزیدن، درویدن،

خُسویدن، خُسورن، چیدن.

ع: جَرَّ، حَشَّ، حَصَد، جَرَان، حَصَاد.

دروه‌وکر

ك: دره‌وان. [دروینه‌دان، پاله]

ف: دروگر، خُسوگر.

ع: حَصَاد، جَرَان.

دوری ← **دوروک** [ریشه‌کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

درياک

ك: تلیشیاگ، شر. [دراو، شیزل]

ف: پاره، دریده، کُزار، پاره‌شده، دریده‌شده.

ع: مُنْخَرِق، مُتْخَرِق، مُخَرِّق، مُتَمَرِّق، خَلَق، بَالِي،

بَقِيْر، رَدِيْم، مُتَفَسِّسْ....

دربیان

ل: ... تلیشیان. شریون. [دیان، شریل بودن]

ف: دریدن، دریده شدن، پاره شدن.

ع: اِنْخِرَاقٌ، ثَخْرُقٌ، فَزْدٌ، اِنْخِرَاقٌ، اِنْشِقَاقٌ، اِنْجَوَابٌ، ثَمْرُقٌ، ثَشْقُقٌ، ثَمَشُقٌ، تَفْسَا.

دربیان

ل: تلیشیان. [دیان، شریون (وهك: دریانی جلوه‌رگه).]

ف: پاره شدن. (جامه مثلاً.)

ع: اِنْخِرَاقٌ، وَهِي. اِنْشِقَاقٌ.

دربیان

ل: باکردن. [نارسان (وهك: نارسانی نازل به هری خوارده‌ی

شمره‌مره).]

ف: باکردن. (حیوان از خوردن شبدر مثلاً.)

ع: حُبَاطٌ، حَبِطٌ.

دریغ

ل: کوتایی. [که‌مت‌رغ‌می، تسوید]

ف: دریغ، پرویش.

ع: مُضَايِقَةٌ، قُصُورٌ، قِصِرٌ، تَكَاهُلٌ، تَهَامُلٌ، تَثَاوُلٌ.

دریژ

ل: داهزل، که‌شیده، که‌شندار. [کیشراو، بهرام‌بری

«کورت».]

ف: دراز، بُلُند، دیرباز، دیرزند، هول. رسا.

ع: طَوِيلٌ، مُمْتَدٌّ، مَتَّاحٌ، مَبْخِجٌ، مَاتِعٌ، مُفْصَلٌ.

دریژا

ل: دریژی. [دریژایی]

ف: درازا، درازی، دواژنا، بُلُندی.

ع: طُولٌ، اِمْتِدَادٌ.

دریژکیشیان

ل: تلوز، تلوز که‌فتن، قنگ‌وتلوز، پالکه‌فتن، دولوز که‌فتن.

[راکشان]

ف: درازکشیدن، واکشیدن، لم‌زدن.

ع: جَحَجٌ، اِضْطِجَاعٌ، اِنْتِعَاشٌ، اِنْتِعَاصٌ.

دریژه‌وکردن

ل: داکیشان. [دریژه‌پیتان. به‌ده‌مه‌ردان]

ف: درازکردن، کشیدن، درازگویی.

ع: طَوِيلٌ، اِطَالَةٌ، تَمْدِيدٌ، تَمْتِيعٌ، اِهْوَاءٌ، تَفْصِيلٌ.

دریژی-دریژا

دریژه

[ل: درکه (زیبکه‌ی خوروداری وهك ناوله‌یه له له‌شی

مندال دهر دیت).]

ف: سُر، دُثم، غیر، شَرَك. (جوششی است با

خاوش مانند آبله در بدن بچه بیرون می‌آید.)

ع: حِمَاقٌ، شَرَى.

درین

ل: تلیشان، داتلیشان، شکافتن. [لوت کردن، دراندن]

ف: فَنَدَرَن، فَنَدِرِدَن، فَنَتِيدَن، فَنَتَالِيدَن، کُزَارِيدَن،

نَرِيدَن، شکافتن، پاره کردن.

ع: خَرَقٌ، هَتَ، هَتَك، شَقٌ، مَرَقٌ، قَضٌ، جَوِبٌ، قَتَ،

قَدَ، بَقَر، هَرَد، تَمَزِيقٌ.

درین

ل: چال‌کودن. [هه‌لدانه‌وی ناگری دامرکار. (وهك: درینسی

ناگر).]

ف: واکردن، شکافتن. (آتش مثلاً.)

ع: حَضَا، فَتَح، اِثْقَابٌ.

دز

[ل: که‌سی که مالی خه‌لکی به نهینی دبا.]

ف: دزد، تونی، مَنگَل.

ع: لَصٌ، لَصِبٌ، سَالٌ، شِصٌ، سَارِقٌ، هِطَلٌ، عُمُوطٌ،

أَطْلَسٌ، هِطْلَسٌ، سِنِمَارٌ.

دز

[ل: زاراویه که له یاریه‌کی جاراند. (بهرام‌بری «سوئی»

له یاری «قاپان».)]

ف: چک. (مقابل صوفی در «قاب بازی».)

ع: لَصَّ.
دز

ل: لَصَّ. [کدلات، دژ]

ف: دژ، دز، باره، بارو.

ع: قَلْعَة، أُطْم، حِصْن، حَصَار.
دز ده ریا

[ل: جهردهی ده ریا]

ف: دزد دریا.

ع: قُرْصَان، لُصُوصُ النُّحْرِ.
دز ده سهک

ل: دالکده دزان. [دایکه دزه، دهسکيس، جاسوسی دز.]

ف: دزد دستک، دزد افشار، دزد آفشره.

ع: لَغِيف، شِصْ.

دزکوشکه

ل: دزگا، مه کو. [مه شارگهی دزان.]

ف: مکو، دزدگاه.

ع: مَلَصَّة، مَكَمَن، مَكُو.

دزگا - دزکوشکه

دز گهرده نه

ل: جهرده، چه ته. [زیگر، ریز.]

ف: راه زن، منگُل، دزد گردنه.

ع: قَاطِعُ الطَّرِيقِ.

دزگیر - قهره سوزان

دزه

ل: پاچرکی، بیژنگه. [بیژسته. لاری گرتن]

ف: دزده، بی راهه، چپ زوی.

ع: ضَرَاء، كَسْحَبَة، مُحَاتَلَة، مُرَاوَعَة.

دزه باریکه

[ل: دزی له.]

ف: دزده باریکه.

ع: مَطْلَس، لِصَّ هَلَاث.

دزه خه نه

ل: لِبْخَه نه، له بجه نه. [زهرده خه نه]

ف: لب خند، دزده خنده.

ع: تَبَسُّم.

دزی

ل: خراوه، چرب. [کاری دز.]

ف: دزدی.

ع: سَرَقَة، سَلَّة، اسْتِرَاق، اِخْتِلَاس. اِنْتِحَال.

دزیگ

ل: چریگ. [دزراو، به نهی بر او]

ف: دزدیده.

ع: مَسْرُوق، مُخْتَلَس.

دزین

ل: چریان. دزی کردن. [به نهی بردن]

ف: دزدیدن، دزدی کردن.

ع: اسْتِرَاق، اِخْتِلَاس. سَرَق.

دزیه نهی

[ل: نهوی بو دزین ده شیت.]

ف: دزدیدنی.

ع: سِرْقِي، سِرْقَتِي.

دژ

ل: درژ. نه خم. گرز. [مژن، میرومژ]

ف: خَشَم، أَخَم، تَوَهْم رَفَسْتَن،

پیشانی درهم کشیدن.

ع: قَطُوب، كَلُوح، عُبُوس، حَرَد. قَهَر. قَطُوب،

عُبُوس، كَالِح، حَرَد، مُنْقَبِض.

دژ

ل: چه په. [دژ خوراک] [خراب، چهوت]

ف: بد.

ع: رَدِيء، خَبِيث.

دژیوون

ل: درژیوون. نه خم کردن. [مژن بوون، نارچاو گرز کردن]

ف: خشم کردن. اخم کردن، توهم رفتن،

خشم‌گین شدن.

ع: قُطُوب، کُلُوح، عُبُوس، بُسُول، حَرَد.

دژیه‌سن

ل: دژیه‌سن. [دژول له په‌سندکردندا.]

ف: دژپسند، دژپسند، دشوارپسند.

ع: مُطَلَب، مُحْتَاط، مُتَرَدَّد.

دژخوهراک

ل: دژخوهر، به‌دخوهراک. [دژول له خواردندا. کم خور]

ف: دژخوار، دژخوراک، بدخوراک، کم‌خور،

کم‌خوراک.

ع: رَدِيءُ الْغِذَاءِ.

دژکام

ل: پاریزگار، پاریزکر. [خوپاریز له گوناها.]

ف: پارسا، پرهیزگار.

ع: مُتَّقِي، مُحْتَاط.

دژکردن

ل: ناوچاوتورشان. [میوموچ بوون، ناوچاوتان کردن]

ف: خشم کردن، خشم‌گین شدن، توهم‌رفتن،

پیشانی درهم کشیدن.

ع: قُطُوب، بُسُول، کُلُوح، عُبُوس، حَرَد.

دژهان ← دژژین [رښه‌په‌کی گزانه. (گروانی است.)]

دژهن

ل: به‌دخوا، میحل. [دژژمن، نه‌یار]

ف: دشمن، بدخواه، کینه‌ور، کینه‌توز،

کین‌خواه.

ع: خَصَم، خَصِيم، لَدَّ، لَدِيد، عَدُوٌّ، مُخَاصِم.

دژهنی

ل: به‌دخوايي. [دژژمنی، نه‌یاری]

ف: دشمنی، ریغ، آریغ، ستیز، ستیزه،

بدخواهی، کینه‌جویی.

ع: عَدَاوَةٌ، خُصُومَةٌ، شَتَاءَةٌ، بَغْضَاءَةٌ، بَغَاضَةٌ.

بَغْضَاء، مُعَادَاةٌ، شَحْنَاء، لِدَاد، لَدَد، نَاطِرَةٌ.

دژوار

ل: درخشار، سخت. [چه‌تورن، زه‌مت]

ف: دشوار، سخت.

ع: شَاقٌّ، صَعَبٌ، مَعْسُور.

دژواری

ل: درخشاری، سختی. [چه‌توننی، قورسی]

ف: دشواری، سختی.

ع: مَشَقَّةٌ، صُعُوبَةٌ، عُسْرَةٌ.

دش

ل: چور. [خوذاکی پاش ژم]

ف: دندن‌مز.

ع: تَفَكُّهُ، عَقَبَةٌ.

دش

ل: شروخویشک. [خوشکی شرو.]

ف: دژ، خواهر شوهر.

ع: أُخْتُ الرَّوْجِ.

دش

ل: خرا. [خرشی و دش] [خراب]

ف: دژ، بد.

ع: سَيِّءٌ، رَدِيءٌ.

دشت

ل: خرا. [خراب، ناشیرین، ناههز]

ف: زشت، دشت، دژ، بد، ناهموار، ناگوار.

ع: رَدِيءٌ، سَيِّءٌ، خَشِنٌ.

دشته

ل: دشت، دشتی. [ناشیرین، ناههزی]

ف: زشت، بدی، ژفتی.

ع: سَوَاءٌ، رَدَاءَةٌ، خُشُونَةٌ.

دشتی

ل: خراي. [خرابی، ناشیرینی، ناههزی]

ف: زشتی، بدی.

ع: سَوء، رَدائَةُ، خَشَوْنَةُ.

دشمن

ك: دژمن، بدخوا. [درژمن، نه یار]

ف: دُشْمَن، بَدخَواء.

ع: خَصْم، نِدْ، عَدُوٌّ، ضِدٌّ، مُعَانِدٌ، لَدٌّ، لَدِيدٌ.

دشمنی

ك: دژمنی. [درژمنی، نه یاری]

ف: دُشْمَنی، رِیغ، آریغ، سَسْتِیز، سَسْتِیزه.

بدخواهی، کینه توزی.

ع: خُصُومَةُ، عَدَاوَةُ، تَضَادٌّ، لِدَادٌ، لُدْدٌ، بِقَضَةِ،

بِقَاضَةِ، بَغَضَاءٍ، شَحْنَاءٍ، شَتَاءَةٍ، نَائِرَةٍ.

دشوار

ك: دژوار، درخشار. [چه ترون، زحمت]

ف: دشوار، دُشخَوَار.

ع: شاق، صَعَب، مَعْسُور، مُشْكِل.

دشه

[ك: چنگی خراب.]

ف: دشه، دش، دژه، دژ. (جای بد)

ع: رَدِيءٌ، سَيِّئٌ.

دشی

ك: خرابی، ناهیزی

ف: دُشْمَنی، دژی، بدی. زشتی، دُرشتی،

دُشتی.

ع: خَشَوْنَةُ، رَدائَةُ، سَوء.

دفلوک

ك: لیفکه. [لنکه (گوشه‌ی میزبر که شوری ده‌که نه‌ده).]

ف: دَفْلُوك، لِفْقَه.

ع: شَعَارٌ، تَحَتَ الحَنَكِ.

دلبر

ك: دلآور، دلدار، نه‌ترس، جه‌نگی. [بویز، نازا]

ف: دلبر، دلآور، یَل، اَرغند، بهادر.

ع: بَطْلٌ، نَجِید، ذَمِی، كَمِی، جَرِیء، شَجَاع، بَاسِل،

شَجِیع.

دل‌لیق

ك: گول‌سه‌گانه، شیلان. [دلق، جلیق (به‌ری درختی

گول).]

ف: دلیک، کلیک. (یار و میوه‌ی درخت گل).

ع: عَلِیقُ الْكَلْبِ، بَذْرُ الْوَرْدِ.

وینه

دل

ك: ... ماده، قیز. [نه‌ندامیکی سهره‌کی له‌شه. هه‌روه‌ها:

گه‌ده. ناخ]

ف: دل، دیل، گش، خواجه، من. نهان.

ع: قَلْبٌ، قُودٌ، خَلْدٌ، بَالٌ، نَفْسٌ، جَنَانٌ. روح.

ضَمِی، باطن.

دل

ك: قیز. [بیتز]

ف: دل، سوس، جهش.

ع: طَبِیع، نَفْس.

دلآور

ك: دلدار، دلیر، نه‌ترس. [نازا، بویز، دلآور]

ف: دلآور، دلدار، دلبر، چیر، چیره.

ع: كَمِی، شَجِیع، شَجَاع، ذَمِی، نَجِید، بَطْلٌ، بَاسِل.

دلآور

ك: دلنوا. [دلنه‌وایی‌کەر، دل‌دەرە]

ف: دل‌نواز، دل‌جو، مهربان.

ع: رُؤُوفٌ، وَدُودٌ، مُسْتَمِیلٌ، اَنِیس.

دلآویز

ك: دل‌چسپ، خره‌ویس. [سهرنج‌اکیش، دل‌گیر]

ف: دلآویز، دل‌ربا، دل‌پذیر.

ع: جَذَابٌ، جَازِبٌ، مَحْبُوب.

دل‌نیتشه

ك: زك‌نیتشه، دل‌درد، سل‌نیتشه، ژانی دل.

ف: دل‌درد، شکم‌درد.

ع: عَلَوْن، قُداد، کُباد.

دل‌بردن

ل: دل‌رفتن، لار کردن. [دل‌فراندن، نه‌بیندار کردن]

ف: دل‌بُردن، دل‌ربودن.

ع: جَذَب، جَذَابِيَّة، اِعْشَاق، اِسْتِهْوَء.

دل‌بردن

ک: بَرِ خوران، پَرِ خوران، نِشْتِیا (تاسه‌ی خواردن). [

ف: دل‌بردن. (میل به خوردن)

ع: اِسْتِهْء.

دل‌بهر

ل: دل‌رَیْن، لار‌کر، [گراری، ماشقه]

ف: دل‌بَر، دل‌رُبا، دل‌ستان، دل‌فریب.

ع: جَذَب، مَعْشُوق، مَحْبُوب.

دل‌به‌ستمگی

ک: [مه‌یل، تاسه، حزه]

ف: دل‌به‌ستمگی.

ع: عِلَاقَة، هَوٰی، اِشْتِیَاق، مَحَبَّة.

دل‌به‌سیان

ل: دل‌بَری. [نِشته‌لا، حزه نه‌کردن له‌خواردن]

ف: دل‌نخواهی.

ع: بَطْنَة، ثُخْمَة، اِمْتِلَاء.

دل‌به‌یه‌کاهانن

ل: دل‌به‌نِشِیرِیان. [شیرانی دل، هیلنج‌دان]

ف: دل‌به‌هم‌خوردن، دل‌آشوب‌کردن.

ع: غُثْیَان، جُثْء، تَبَعُثْر، تَهْوُع.

دل‌بهر

ل: کدیل، نالز، دل‌ته‌نگ. [خه‌مبار، پ‌روشی]

ف: دل‌پَر، دل‌تَنگ، آلوس، آلیز، دژم.

ع: حَبْلَان، حَزِین، مُتَقِیْط، مُحْتَد، مُنْضَجِر، جَوٰی،

کَدِر.

دل‌بهری

ل: دل‌ته‌نگی. [خه‌مباری، پ‌روشی]

ف: دل‌پُری، دل‌تَنگی.

ع: حُزْن، غَمَر، مَلَالَة، هَم، تَاق، تَاقَة، اِنِیرَام، غَنَص،

اِنْفِجَار، کُدُورَة.

دل‌ته‌نگ

ل: ته‌مین، خه‌مین، گِرژ، خه‌مبار، دل‌کلانه، دل‌پَر.

[پ‌روشی، خه‌ته‌تبار]

ف: دل‌تَنگ، دل‌پَر، دژم، اندوه‌گین.

ع: حَزِین، مَلُول، مَهْمُوم، مَقْمُوم، جَوٰی، مُنْضَجِر،

ثَنَق، کَدِر.

دل‌ته‌نگی

ل: دل‌پَری، خه‌مباری، گِرژی، دل‌کلانه‌برون، دل‌خه‌فه‌برون.

[پ‌روشی، خه‌ته‌تباری]

ف: دل‌تَنگی، دل‌پُری، قُزَم، قُزَم، اَنْدوه.

ع: حُزْن، مَلَالَة، هَم، غَم، غَنَص، تَاق، اِنِیرَام،

اِنْفِجَار، غَمَر، کُدُورَة.

دل‌جویی

ل: دل‌ته‌وایی، ده‌لالت، لارائن. [لاراندنره، دل‌دانه‌ره]

ف: دل‌جویی، دل‌نوازی، مهربانی.

ع: رَافَة، مَحَبَّة، مَوَدَّة، اِشْفَاق، ثَانِیس، مُدَالَاة،

تَسْلِیَة، مُوَأَسَة.

دل‌چه‌پ‌ل

ل: به‌ددل، به‌دگومان. [دل‌پیس]

ف: بددل، بدگمان.

ع: ظَنین، فُشَل، سَیْنُ الظَّن، سَیْنُ الْقَلْب، قَاس،

قَاسُ الْقَلْب.

دل‌خالِی

ل: ناشتا. [ک‌سی له‌به‌یانیه‌ره هیچی نه‌خواردینت.]

ف: ناشتا، ناهار، ناآهار، شتا، ناشتاب، نخاره.

ع: هَافِی، طَیَّان، رَیْق، عَلٰی الرِّیْق، نَشِیْطَة.

دل‌خوا

ل: دل‌چه‌سپ. [دل‌خواز: نه‌وی دل‌نارزووی ده‌کات.]

ف: دل‌خواه، دل‌پذیر.

ع: مطلوب، مرغوب.

دلخوا

ل: دلخواز. [خوَرِست]

ف: دل خواه، دل بخواه.

ع: مُختار، اِختیاری.

دلخواز

ل: دلخوا. [نهری دل ناره‌زوی ده کات. مهره‌ها: خوَرِست]

ف: دل خواه، دل بخواه، خواسته، خواست.

ع: مَرَام، مُراد، مُطلوب، مَقْصود. مُختار. اِختیاری، اِرادِی.

دلخوهر

ل: دل‌هن، دل‌شکسته. [دلشکار]

ف: دلخور، دل شکسته.

ع: مَلول، مُکَدَّر، مُنْضَجِر.

دلخوهری

ل: دل‌ه‌نی، دل‌شکسته‌یی. [دلشکاری]

ف: دلخوری، دل شکستگی.

ع: مَلالة، کُدُورَة، غَمَص، غَمَر، اِنْضِجار، اِنْبرام.

دلخوہ‌ش

ل: دلشاد. [به ک‌یف، خوشحال]

ف: دل خوش، دل شاد، شادمان، خرم، خرسند.

ع: فَرَح، مَرَح، بَطَر، اَشْر، بَشْوش، مَسرور، باجِل،

فَرَحان، مُکَيَّف، مُنْبَسِط، مَقْرُوح.

دلخوہ‌ش کردن

ل: [خوشحال کردن به وادی در].

ف: دل خوش کردن، دروغ گفتن.

ع: مَلُث.

دلخوہ‌شی

ل: دلشادی. [خوشحالی]

ف: دل خوشی، دل شادی، شادمانی، خرمی،

خرسندی.

ع: فَرَح، اِنْبِساط، مَسرَّة، بَشاشَة...

دلخوہ‌شی دانم‌وه

ل: دل‌نبرای کردن، دلالت کردن. [دلجوئی، دل‌دانه‌وه]

ف: دل خوشی دادن، دل جویی کردن،
دل‌نوازی کردن.

ع: مُدالاة، تَسْلِیة.

دل‌خه‌فهبون

ل: دل‌کلافه‌بون، دل‌تنگ‌بون، دل‌تنگی، دل‌دگریان.

[دل‌پیرون، پ‌دش بون]

ف: دل خفه‌شدن، دل کلافه‌شدن، دل‌تنگ‌شدن،
دل‌گرفته‌شدن، قُژم، قُرم، اندوه.ع: حُزن، هَم، غَم، مَلالة، غَمَص، غَمَر، ثاق، اِنْبرام،
اِنْضِجار، کُدُورَة.**دل‌د‌اخوَرِپیان**

ل: د‌اخوَرِپیان، د‌اچله‌کیان، دل‌داههفت، ته‌کان‌خواردن.

[دل‌اچله‌کان، دل‌شله‌ژان]

ف: تکان خوردن.

ع: اِنْزِعاق.

دل‌دار

ل: دلیر، نه‌ترس. [بوز، نازا]

ف: دل دار، دلاور، دلیر، بهادر، چیره، جوان‌مرد.

ع: کَمی، ذَمِر، شَجیع، شجاع، باسل، ذَمیر، کَلَج،

بَطَل، حِلَس، نِکل، سَخِی.

دل‌دار

ل: نازیز. [خوشه‌روست، نه‌ریندار]

ف: دل دار، دل نواز.

ع: مُحِب، حَبِیب، مَعْشُوق.

دل‌داری

ل: دلالت، دلجوئی. [دل‌دانه‌وه، دل‌نبرای]

ف: دل‌نوازی، دل‌نوازی، دل‌جویی.

ع: رَافَة، مَحَبَّة، تَسْلِیة، تَانِیس، مُدالاة.

دل‌داههفتن

ل: دل‌د‌اخوَرِپیان، ته‌کان‌خواردن. [دل‌اچله‌کان، دل‌شله‌ژان]

ف: تکان خوردن، دل نماندن.

ع: اِنْزِعَاق.

دلداک

ل: دل سپیدن، شهیدا. [تهویندار]

ف: دلدار، شیدا.

ع: عاشق، شائق، مَفْتُون.

دل‌ده‌رهاتن

[ل: سَوّی برونه]

ف: دل در آمدن.

ع: تَوَلَّه، تَوَلَّع، اِثْلَاع، اِنْزِعَاقُ الْقَلْب.

دل‌روین

ل: دل‌چرون، دل‌بیازان‌بوون، بیتخو‌سوون. [بیتخوش بوون،

له‌سه‌خو‌چوون]

ف: دل‌رفتن، بیخودشدن، ازهوش‌رفتن.

ع: دُلُوْه، غَشِیَان.

دل‌ره‌ش

[ل: بی‌په‌زه، دل‌ره‌ق]

ف: دل‌سیاه، سیه‌دل.

ع: فَشَل، قَاس، قَسِی الْقَلْب، سَتِی الْقَلْب.

دل‌ره‌ش بوون

[ل: دل‌ره‌ق بوون]

ف: دل‌سیاه‌شدن، سیه‌دل‌شدن.

ع: قَسُو، قَسُوْه، قَسَاوْه.

دل‌ره‌نج

ل: ره‌نجیگ، دل‌ره‌ش. [دل‌شکار]

ف: دل‌رنج، رنجیده، آزرده، افکار، تافته، کوفته،

کوفته‌شده، دل‌آزرده، اوگار.

ع: مَلُول، مَتَأَلَم، مَكْدَر، مُنْضَجِر.

دل‌ره‌ش

ل: دل‌ره‌نج. [دل‌شکار]

ف: افکار، اوگار، دل‌ریش، دل‌آزرده.

ع: مَتَأَلَم، مَكْدَر، مُنْضَجِر.

دل‌سوونانن

[ل: دل‌سو‌زی کردن]

ف: دل‌سو‌زانندن.

ع: شَفَقْه، صَمِیْمِیْه، تَحْنُن، تَلَوِیع، اِحْرَاقُ الْقَلْب.

دل‌سوونیاک

[ل: دل‌سو‌وتار، دل‌برین، زورخه‌مبار]

ف: دل‌سوخته.

ع: مَتَأَلَم، مَتَأَلَر، مُنْضَجِر.

دل‌سوونیان

[ل: دل‌سو‌زی، زور خه‌تبار بوون]

ف: دل‌سوختن.

ع: مَضْض، تَرَفَق، اَلْتِیَاع، قَأَلَم، قَأَلَر، اِنْضِجَار.

دل‌سه‌خت

ل: دل‌تیردن، دل‌چه‌پدل. [دل‌ره‌ق]

ف: دل‌سخت، سخت‌دل.

ع: شَقِی، قَسِی، قَسِی الْقَلْب.

دل‌سه‌رد

ل: ته‌واسیاک. [ناو‌مید، دل‌سارد]

ف: دل‌سرد، فسرده، افسرده، دل‌افسرده،

افسرده‌دل.

ع: قَانَط، مَایوس، مُنْكَسِر، مَكْرُوب.

دل‌سه‌ردی

ل: ته‌واسیان. [ناو‌مید، دل‌ساردی]

ف: فـسـردگی، افسردگی، دل‌افسردگی،

افسرده‌دلی، دل‌سردی.

ع: یَاس، قُنُوط، کَرْب، اِنْکِسَار.

دل‌شاد

ل: دل‌خوش. [به‌که‌یف، خوشحال]

ف: دلشاد، شادمان، دل‌خوش، خرسند، خُرَم.

ع: مَسْرُور، مَفْرُوح، فَرِح، مَرَح، بَطَر، بَاجِل.

دلشکسته

ل: دل‌خو‌بر. [دل‌شکار]

ف: دل شکسته، دلخور.

ع: مَكْرُوب، مَلُول، مُنْضَجِر، مُنْزَجِر، مُنْكَسِر، مُنْكَسِرُ الْقَلْب.

دلشکیان

ک: دلخوری. [دلشکان، دل‌رنجان]

ف: دل شکستگی.

ع: اِنْكَسَار، اِنْكَسَارُ الْقَلْب، تَأَلُّم، تَأَثُّر، مَلَانَة.

دل‌کرمول

ک: دل‌په‌پن. [دل‌پس، درودن]

ف: بدگمان.

ع: ظَنِّين، سَيِّئُ الظَّن.

دل‌کریانمویه

ک: دل‌وازی‌بون. [دل‌کرانه، که‌یف‌خوش‌بون]

ف: دل باز شدن.

ع: اِنْشِرَاح، اِنْسَاط.

دل‌کلافه‌بهون

ک: دل‌د‌اگیریان، دل‌خفه‌بهون، دل‌تسه‌نگی. [خه‌مباری،

په‌رزش‌بون]

ف: دل کلافه‌شدن، دل خفه‌شدن، دل‌تنگ‌شدن.

ع: غَنْص، حُزْن، هَمّ، مَلَانَة، اِنْقِبَاضُ الْقَلْب، تَكْدُر.

دل‌کورکیان

ک: هدهوس‌کردن. [ناره‌زو کردن]

ف: خارخاردل، هوس‌کردن.

ع: مِيل، خَلْجَانُ الْخَاطِر.

دل‌کوژی

ک: دل‌کوشتن. [سهرکوت‌کردنی دل، دنیا له دل‌د‌رکردن]

ف: قُرت، زهنجه.

ع: رِيَاضَة.

دل‌کوشتن-دل‌کوژی

دل‌گران

ک: دل‌تسه‌نگ، دل‌خور، دل‌تسه‌نگ، لالوت. [ره‌بار، په‌رزش]

ف: دل‌گران، سرگران، دل‌گیر، دل‌تنگ، دلخور.

دژم، اندوهگین.

ع: غَنْص، حَزْن، مَلُول، كَدِر، مُنْضَجِر.

دل‌گه‌واپی‌دان

[ک: دل‌خه‌بردان، دل‌لیدان]

ف: دل‌گواهی‌دادن، گواهی‌دادن دل.

ع: حُدَس، اِحْسَاس، اِحْسَاسُ الْقَلْب، حَدِيثُ

النَّفْس.

دل‌گیر

ک: دل‌گران، دل‌تسه‌نگ، دل‌خور، ره‌غیاگ، دل‌رنج، دل‌سه‌ن.

[په‌رزش، خه‌فتبار]

ف: دل‌گیر، دل‌گران، دل‌رنج، رنجیده، ناخشنود.

ع: مُنْكَدِر، مُنْضَجِر، مَلُول، مُنْقِضُ الْقَلْب.

دل‌گیری

ک: دل‌گرانی، دل‌رنجی، دل‌تسه‌نگی. [خه‌فتباری]

ف: دل‌گیری، دل‌گرفتگی، دل‌گرانی، آندوه،

رنجش، دل‌رنجی.

ع: غَنْص، هَمّ، مَلَانَة، حُزْن، كُودَرَة، اِنْسِرَام،

اِنْقِبَاض، اِنْقِبَاضُ الْقَلْب.

دل‌لیت‌هون

ک: شیفته‌بهون، خه‌سپه‌بهون. [تسه‌کردن، شه‌یدا‌هون]

ف: شیفته‌شدن، دل‌خواستن.

ع: عِشْق، اِشْتِيَاق، حُب، هَوَى.

دل‌مردک

ک: بیتدل. [دل‌مردو، مروئی ژاکار]

ف: بی‌دل، مُرده‌دل، دل‌مُرده، افسرده‌دل.

ع: بَلِيد، جَامِد، عَدِيمُ الْفُؤَاد، جَامِدُ الْفُؤَاد.

دل‌مه‌ن

ک: دل‌گیر، دل‌گران، دل‌رنج. [ره‌بار]

ف: دل‌مُتد، دل‌گیر، دل‌گران، دل‌رنج، ناخشنود.

ع: مُنْضَجِر، مُكْدَّر، مُنْجِرِم، مَلُول.

دل‌نه‌بردن

[ک: بوته‌خوران، بی‌تیشتیایی (تسه‌شکان له خواردن).]

ف: بَتَکَنَد، دل نَبُردن، سرباز زدن. (میل به خوردن نداشتن)

ع: اِکْزَام، اِشْخَام، اِسْتِکْراه، عَدَمُ الْاِشْتِهَاء، خَلْفَة. دلنه‌خواز

ک: دلنه‌خوا. [خوهریست]

ف: آخواستنی، نه‌خواستسته، ناخواستسته.

ع: غَيْرِ اِخْتِيَارِي، غَيْرِ اِرَادِي. دلنه‌هان

ک: تریان. [ترسان]

ف: تَرَسیدن، دل‌توی دل‌نماندن.

ع: اِنْزِعَاق، خَوْف، دَهْشَة، خَشِيَة. دلنه‌ها

ک: دل‌ئا، دل‌ئاو، دل‌ئاو. [دل‌دوره، میهره‌بان]

ف: دل‌نواز، دل‌جو، دل‌دار، مهربان.

ع: رُؤُوف، وَدُود، مَدَالِي.

دلنه‌وایی

ک: دل‌غوشی‌دان، دل‌داری، ده‌لالت. [دل‌دانه‌ره، دل‌جری]

ف: دل‌نسوازی، دل‌داری، دل‌جویی، مهربانی، نوازش.

ع: مَدَالَة، تَاسِيَة، تَسْلِيَة، تَفْزِيَة، رَافَة، مَوَدَة.

دل‌واپه‌یی

ک: دل‌ه‌دوا، چاره‌دوا. [دل‌له‌دوا، چاره‌درو، چاره‌پوان]

ف: دل‌واپس، نگران.

ع: مُتَرَقِّب، مُتَرَحِّد، مُنْتَظَر، مُتَرَدِّد، لَوِي.

دل‌واپه‌سی

ک: دل‌ه‌دوایی، چاره‌دوایی. [دل‌له‌دوایی، چاره‌درویی، چاره‌پوانی]

ف: دل‌واپسی، نگرانی.

ع: تَرَقُّب، تَرَحُّد، اِنْتِظَار، لَوِي، لَوِي.

دل‌لواز

ک: دل‌گوشاد. [دل‌غراوان]

ف: دل‌گشاد، دل‌واز.

ع: رَحْبُ الصَّدْر، وَسِيعُ الْقَلْب.

دل‌لویه

ک: تکه. [تَرَکَة ناریک که له سهریانه‌ره ده‌تکیت.]

ف: چَکَه.

ع: وَكْفَة.

دل‌ه‌افتمیه‌کا

ک: دل‌ه‌دشیریان. [دل‌تیکچرون، هیلنج دان]

ف: هراش، دل‌به‌هم خوردن.

ع: تَهْوَع، غَثِيَان، غَشِيَان.

دل‌هاوردن

ک: پروایی. [دل‌هاتن، ره‌ادیتن]

ف: گرایش، دل‌آوردن.

ع: مِيل، رَغْبَة.

دل‌ه‌باورمه‌که

ک: دروگومانی. ها‌ک. [درو‌دلی. بی‌پیرلینکرده‌ره]

ف: جُگاری، دوگمانی، سَرَسَری.

ع: تَرَدِيد، اِرْتِيَاد، لَغَم، رَجَمًا بِالْغَيْب.

دل‌ه‌ته‌پی

ک: دل‌ه‌ره‌پی. ترسیان. [توند لیدانی دن. دل‌ه‌راوکی]

ف: دل‌تپش، سَکْسَکْی، گراز، تَرَس، بیم.

ع: ضَرِبَانُ الْقَلْب، اِضْطِرَاب، خَوْف.

دل‌ه‌خوری

ک: دل‌ه‌ره‌پی. دل‌لیدان. [دل‌ه‌راوکی. که‌رتنه‌دن]

ف: دل‌تپش، دل‌زدن.

ع: ضَرِبَانُ الْقَلْب، وَحْي، اِلْهَام.

دل‌ه‌دوا ← دل‌واپه‌سی

دل‌ه‌ده‌ده

ک: زَلَنِيْشَة، زَکَدَرْدَة. [سَلَنِيْشَة]

ف: کَنَاک، بَرِيْنَش، دل‌دزد، شکم‌دزد.

ع: قُدَاد، عِلُون، رَحِيْر.

دل‌ه‌ره‌پی

ع: جَوِي، نَبُو، اِجْتِواء، اِجْتِباء. نُفُور، تَنْفُر، اِنْضِجار.

دلى دهرده

ك: دله دهرده، زك نيشه. [سك نيشه، ژاني دل]

ف: كُناك، دل درد، شكم درد، بُرينش.

ع: قُداد، عُلوز، رَحير.

دهاره كول

ك: دماله كول، دوريشك، درويشت. [ميرويه كي چيزوداري به ناويانگه.]

ف: كُژدم، كُچ دُم، رُشك.

ع: عَقْرَب، شَبُوة، شَبِيع، شُولَة، شَوَالَة. ويته

دهملي دهمبو

[ك: دنگي دهرن.]

ف: دُرُمب دُرُمب. (صدای دهل)

ع: دَبَدَبَة.

دهمك

[ك: دبهك، دمه لك]

ف: دُنْبَك، تُنْبَك، تُنْبِيك، كُوبه.

ع: ضَرْب، كُوبَة، طُنْبَك.

ويته

دهمك دريلك

ك: ناوسو. [رويه مالارو، رسوا]

ف: دهل دريده، رسوا شده.

ع: خَازي، مَهتوك، وقح.

دهل

[ك: دومل، كوان]

ف: چَغَر، بَنّاوَر، دُنْبَل.

ع: حَبِن، خُراج، دُمَل، دُمَل.

دنگ

[ك: دينگ: نامرازي (دارين يا بردين) دانويله کوتان]

ف: گَواز، گَواز، جَواز، جَواز، جَوازان، كاپيله.

ك: دله ته پي. [توند ليتداني دل. كهوتنه دل]

ف: گُراز، سَكْسَكِي، دل تپش. دل زدن.

ع: ضَرْبانُ الْقَلْب، خَفَقان، اِلْهام.

دله كزئ

[ك: دله كزه، سورتانوي گده.]

ف: سوزش معده.

ع: غَشِيان، اِحْتِراقُ فَمِ الْمَعْدَة.

دله له رزي

ك: ... دله ته پي. [توند ليتداني دل.]

ف: گُراز، سَكْسَكِي، دل لُرزه. دل تپش.

ع: اِرْتِعاشُ الْقَلْب. ضَرْبانُ الْقَلْب.

دله وودوا - دله واپه سي

دله وودوايي - دله واپه سي

دل هه لشيويان

ك: دل هاته يه كا، دله به يه كا هاتن. [دل تيكچورن، هيلنج دان]

ف: هَراش، دله به هم خور دن.

ع: غَشِي، جُشوء، تَهْوُع، تَمَقُّس، تَقَرُّز، تَبَعُّر، غَشِيان.

دل هه لك نيك

ك: ... دل سه رد. [بيزارو. ناوميد]

ف: دل برفاكنده، دل سرد.

ع: مُتَضَرِّعُ الْقَلْب. مَايوس.

دل هه لك نبيان

ك: دل سه رد ميريون. [دل سه رد بونوره، ناوميد بيريون. له بهر چا كهوتن]

ف: دل برفاكندي، دل برفاكنده شدن، دل سرد شدن.

ع: اِنْتِزَاعُ الْقَلْب. تَنْفَر، اِجْتِواء، اِجْتِباء.

دل هه لكه فتن

ك: دل گهريانمهر. [له بهر چا كه فتن، بيزران]

ف: دل ورافتادن. دل گير شدن، دل گران شدن.

(چوبی یا سنگی)

ع: جُرْن، کَدَ، مِهراس.

وینه

دنگکوت

ل: پادنگ. [دنگچی، وستیای دنگ کوتان.]

ف: پادنگ، پادنگه، دنگکوب، دنگی.

ع: مِهراسی.

دنیا

ل: کهیان، چرخ، گهردرون، چه پگهره، رتذگار. [گیتی،

جیهان]

ف: جهان، گهان، گیهان، کهان، کیهان، نیور،

زوکش، دشتکی، روزگار.

ع: عالم، دهر، غرور، کائنات، کون، عالم الوجود،

دُنیا.

دنیاداری

ل: مالداری. [گردکزی، دهست پیوه گرتن. کهیانروی]

ف: دنیاداری، خانه داری، تروهش، تروهیدن،

ترومیدن، آمرغ، آمرغیدن، گوالش، گوالیدن،

فَلَنجَش، فَلَنجیدن، اندوختن.

ع: اِقْتِصاد، اِثراء، ثَقَتین، عِلْمُ اِدَارَةِ الْبَیْت.

دنیادیده

[ل: دنیادیه، خاوه نه زمورن]

ف: دنیادیده، جهان دیده.

ع: حَتیک.

دنیای بووچک

ل: گهردرون. [جیهانی بچورک]

ف: جهان کهین، کیهان کهین، کهین کیهان.

ع: اَلْعَالَمُ الصَّغِیر، اَلْعَالَمُ السَّغْلٰی.

دنیای گهره

ل: کهیان. [جیهانی گهره]

ف: جهان، کیهان، جهان مهین، کیهان مهین،

مهین کیهان.

ع: عَالَمُ الْوُجُوْد، اَلْعَالَمُ الْکَبِیر، عَالَمُ الْکُوْن.

دو

ل: ماسار، ناردوز. [ماستاری له مه شکدها ژنرار.]

ف: دوغ.

ع: مَخِیض.

دوا

ل: پاش، پشت، په یسر. [بهرامبه ری «پیش».]

ف: پَس، پَی، سَپَس، پُشت، دُنبال.

ع: بَعْد، خَلْف، وَرَاء، عَقِب، اِثْر، دُبُر، دِبَرَة،

اَخر، اَخرَة، مُؤَخَّر.

دواپرک

ل: دوربریاگ. [دراپار، قرهاترو]

ف: دُم بریده، گنجه.

ع: اَبَش، مُرَحَّم.

دواهر

[ل: دهر میوه‌ی که پاش چین به درخته‌ره ده‌مینیتوه.]

ف: پَسین‌بار، پَساچین.

ع: خُصَامَة، خُصَامَة.

دواپک

[ل: جیگری به‌گ]

ف: بزرگچه، زیر دست.

ع: عاقِب، عَقوب، خَلْف، خَلِیْقَة، خَلْفُ الرَّئِیس.

دوابینی

ل: دوربینی. [دورننه‌دیشی]

ف: اَساسه، دوراندیشی، واپس‌بینی، پس‌بینی.

ع: رِعايَة اَلْمَال.

دواچار

ل: لمرودا. [پاشان]

ف: سَپَس، پس از آن، آن‌گاه، زان‌سپس.

ع: بَعْد، بَعْد ذَالِک.

دواجهنگ

لک: پده سته روهول. [دوايی له شکر، پاشقه روهولی له شکر

(بهرامبهري «پيشته روهول».)

ف: چغډل، چغندوال، چغنداول، پس قراول. (ضد

پيش قراول)

ع: ساقه، خفيقه، مؤخره.

دوادانه

لک: دوايه لک. [دواين دهنک.]

ف: پسین، دانه ی پسین.

ع: آخر، اخير، انفراد الآخر.

دواگين

لک: قه، درايين. [پاشين]

ف: پسین.

ع: عقبی، عقب، اخير، آخر، مؤخر.

دوال

لک: تسمه. [سرمه، چرمی باریک.]

ف: دوال، دوبال، تسمه.

ع: سیر.

دوان

لک: دور. [ژماره ی پاش يک.]

ف: دو، دوتا.

ع: اثنان.

دواوزه

[لک: دوازه، ژماره ی پاش يانزه.]

ف: دوازه.

ع: اثنا عشر.

دواتن

لک: ... تواتن. سهره سرنیان. [هينانه قسه، وه قسه هينان]

ف: به سخن آوردن، سربيه سرگذاشتن.

ع: تکليم.

دوانه

لک: جفت، لهدرانه. [جک]

ف: جفت، دوگانه، دوغلو، همتا، دوتا.

ع: زوجان، ثوآمان، اثنان، لفقان.

دوانه [دودانه]

لک: کيسه، دودانه. [مهشکي بچورک بز دوتينکردن]

ف: کيسه، کيسه دوغ.

ع: کيس، مخصه، ميمصل.

دواوان

[لک: ريزار، جينگي پينک گه يشتنی دور نار.]

ف: دوا به، رسيدنگاه دوا ب.

ع: ملتقى النهرين.

دواوه خستن

[لک: پاش خستن]

ف: پس انداختن.

ع: تخليف، تاخير، تاجيل، ايناء.

دواوه دان

[لک: گپړاندنمره، دانه وه]

ف: پس دادن.

ع: رد، اعاده، ارجاع، صرف.

دواوه دان

[لک: پروگانمره (بز نمونه: دواوه دان له چالا کيمره بهرور

تمه لى.)]

ف: پس نشستن. (از زرنگي به تنبلي مثلاً.)

ع: دسو، دسي.

دواوه روين

لک: به دواوه روين. [کشانمره]

ف: پس رفتن.

ع: تقهر.

دواوه کهفتن

لک: جينگه ماگ. [به جيتار، پاش که ورتد]

ف: پس افتاده. پس مانده.

ع: معوق، مؤخر، متأخر، متأخي، متأطين.

دواوه کهفتن

لک: ... جينگه مان. [به جيتان، پاش که ورتن]

ف: پس افتادن، پس ماندن.

ع: تَأَخَّر، تَعَوَّق، تَثَبُّط، تَرَاخَى، تَبَاطَل.

دواوه نیشتن

ل: دواوه روین، شکیان، [پاشه کشی کردن، تینکشکان]

ف: پس نشستن، شکست خوردن.

ع: دَبَّرَ، اِنْهَزَم.

دوايهك - دوا دانه

دوايي

ل: سمره نجام، ناخر، [کوتایی]

ف: پایان، انجام.

ع: آخِر، نِهَاء، نِهَایَة، مُنْتَهَى، غَايَة، خَاتِمَة، اَمَد،

أَجَلَ.

دوايي - دولکين

دوايين - دولکين

دوايي هاتن

ل: تراويون، ناخر هاتن، [کوتایی هاتن]

ف: پایان آمدن، انجام رسیدن.

ع: اِنْتِهَاء، اِخْتِمَام، اِكْتِمَال، اِنْقِرَاض، تَنَاضِي، تَمَام.

دوبره

[ل: به ردی دوبره، واته: مرمري خام.]

ف: دوبره، (سنگ دوبره، یعنی مرممر خام.)

ع: حَكَكَ.

دوت

ل: کد نیشک، [کچ، کیز]

ف: دُخت، دختر، دُغد.

ع: بِنْت، ابْنَة، سَلِيلَة.

دوجمیل

[ل: قه تران: درماتیکی رهش و چهره.]

ف: کتران.

ع: قَطْرَان، دُجِيل.

دوچار

ل: تروش، توشیار، نارقه، [گیرده]

ف: دُچار، دوچار.

ع: مُلَاقِي، مُصَادِف، مُصَاب.

دوچار بوون

ل: تروش بوون، توشیار بوون، نارقه بوون، بهیله گهیین.

[گیرده بوون، پیک گه یشتن]

ف: دُچار شدن، دوچار شدن، دوچار شدن،

راست آمدن، برخوردن، به هم رسیدن.

ع: تَلَاقِي، مُلَاقَة، تَصَادَف، مُصَادَفَة.

دوچن

ل: توچن، [لینج، لیچق]

ف: دُچ، دُژ، چسپنده.

ع: لَزَج، لَزَق.

دوچ

ل: توچن، [توچن (و ل: تامی بیهر.)]

ف: تند، تیز، رفت، سوزنده، گزنده، (طعم فلفل

مثلاً.)

ع: حَرِيف، حَامِز.

دوچ

[ل: چوتیه تی، بار]

ف: [وضعیت، حالت]

ع: وَضْع، مِيزَان.

دوخان

ل: داخ، دهره، (داخودوخان) [گول و زورخار]

ف: داغ، درد.

ع: آلم، أَسَف.

دوخت

ل: درومان، ده قه، (دوختودوز) [دروین]

ف: دوخت.

ع: خِیَاطَة، خَرَز.

دوختودوز

ل: درومان، [دروین]

ف: دوخت و دوز.

ع: خِيَاطَة، خِرَازَة.

دوخشار

ك: دژوار، سخت، ستم. [چه ترون، زه حمت]

ف: دشوار، سخت، ستم.

ع: مُتَعَذِّر، صَعْب، مَعْسُور.

دوخشار په سمن

ك: د تړپه سمن. [د ژپه سمند]

ف: دشوار پسند، د ژپسند، دیر پسند.

ع: مُطْلَب، صَعْبُ الْمُعَامَلَةِ، صَعْبُ الْقَبُول.

دوخوا

[ك: د زخه را، د زكر لير]

ف: دوغوا، دوغبا، آش دوغ.

ع: مُضَيَّرَة، رَائِبِيَّة، دوغباچ.

دوخه

[ك: په كړنداني نازلې به ماست و دزكې، بېنچوره كې

بز خاړنه كې، سروك له ي «د زخه» په.]

ف: تَرَاژ، دوغه. (دادن حيوان به كرايه كه

ماست و دوغش را بخورد، بچه اش برای

صاحبش، مخفف «د زخه» است.)

ع: دَوْبِي، مَنَحَة، مَنِيحَة.

دودانه

دور

ك: مرواری، گهره ر. [مرواری گهره.]

ف: دُر، گوهتر، جُمان، مروارید. (مروارید

بزرگ)

ع: لَوْلُو، وَتِي، دُر، جُمان، جَوَهَر.

دور

ك: ناويز، سپيالو. [ناويزه، بلوړی سپيالو. (ناويزه

شهمداني كه سپيالو.)]

ف: آويز، سه پهلو. (آويز پای لاله كه سه پهلو

است.)

ع: مَهْو، مَهَا، مَنشور، مَوْشور، بَلُور.

دور

ك: زړنگ، ديواندرې. [دې، بې پړه را]

ف: دلير، دلاور، درنده.

ع: جَسُور، شَجِيع، مُتَهَوِّر.

دوراج

ك: پزې، زړه كړ. [زړه كړ: بالنده په كه.]

ف: دُرَاج، تَرَاج، پور، كيك كړ.

ع: حَيَقُطَان، دُرَاج.

دوراجي

[ك: تړپه كي كړدن.]

ف: دُرَاجِي. (قبيله اي هستند از قبایل كړد.)

ع: دُرَاجِي.

دوراثن

ك: دانيان، باختن، بازين. [دانيان، دژاندن، زيان كړدن له

كايه دا.]

ف: باختن.

ع: اِضَاعَة.

دورس

ك: به چنگه. [راست، رها.]

ف: درست، آوز.

ع: صَحِيح، صَوَاب، حَقّ.

دورس

ك: دهنه خوار دگ. [بي كه مو كورې، دست لینه درار.]

ف: درست، دست نخورده.

ع: بَكْر، سالم، كامل. خَالِص، سَوَاء.

دورس

ك: دروښكار. [دروستكار. رموشت جوان]

ف: درست، درستكار، فيمان، پاك دامن.

ع: صَالِح، اَمِين، عَفِيف، صَحِيحُ الْعَمَل، كَامِل

النفس.

دورس بیرون

ل: سەرگرتن، رێك كهفتن، شیان، سازبوون، سامان خواردن.

[سەرکهوتوو بوون]

ف: درستشدن، سازشدن، سامان خواردن،

روان شدن، برآورده شدن.

ع: نَجَح، حُصُول، سَوِي.

دورسکاری

ل: دورسسی. [دورسکاری، رمرشتجوانی]

ف: درستکاری، درستتی، فیمان، پاکدامنی.

ع: عِفَّة، أَمَانَة، صِحَّةُ الْعَمَل، كَمَالُ النَّفْس.

دورس کردن

ل: رێكخستن، سازکردن، سامان دان. [تهیارکردن،

به دیهتیا، داهیتان]

ف: ساختن، درستکردن، سازکردن.

ع: صَنَعَ، صُنِعَ، صَنْعَة، ذَرَأَ، خَلَقَ، اِنْشَاء، اِبْدَاء،

اِبْدَاع، قَطَرَ، قَمَلَ، عَمَلَ، اِحْدَاثَ، اِخْتِرَاعَ، اِبْتِدَاعَ.

اِفْتِعَالَ، تَكْوِيْنَ، اِجَادَ، بِنَاءَ، تَسْوِيَةَ.

دورگه

ل: گرگه، چاپباز. [گزیکار، فشه کەر]

ف: دُرگه، چاپباز.

ع: مُتَقَلَّب، كَذَاب.

دورنج

ل: دودوی. [دورژنگ]

ف: حُوال، دوده.

ع: سِنَاج، نَوَاس، غِنَاج، ثَنُور.

دورس کردن

ل: رێكخستن، سامان دان. [تهیارکردن، سازکردن]

ف: ساختن، فراهم آوردن، سازکردن.

ع: تَهْيِيَّة، تَعْيِيَّة، صِنَاعَة، صِنَاعَة.

دورس کرده

ل: دوسوکار، دهسژن. [دروسکار، سازهراو]

ف: ساخته، دست ساخته.

ع: مَصْنُوع.

دوروسی

ل: پاکي. [راستی، بی که موکورتی]

ف: درستتی، پاکي، پاکدامنی.

ع: صِحَّة، سَلَامَة، عِفَّة، صَوَاب.

دوروش

ل: دوش، زرب. زل. [درشت، زیر، گهره]

ف: درشت، زبر. بزوگ، گنده.

ع: كَبِير، عَظِيم، ثَخَالَة.

دوروشکه

[ل: عاره بانه، گالیسکه]

ف: دُرشکه، گُردونه.

ع: عَرِيَّة، دُرَشْكَاء.

دوروشکه چی

[ل: عهه بانه چی، گالیسکه چی]

ف: درشکه چی.

ع: حُوْدِي، عَرَبْجِي.

دورزه ق

ل: جهه نهه. [دورزه، جهه نهه]

ف: دورزه، جهنم.

ع: سَقَر، حَجِيم، جَهَنَّم.

دورزه قه

[ل: دورزه (زیرهری ناش که تزه کوی تیا

دهسورپتهوه.)]

ف: دورزه. (زیر آسیا که توپ در آنجا گردش

می کند.)

ع: ...

دورژین

[ل: پشکنین (گهرا بۆ نه سپی.)]

ف: جوویدن، جستن. (شپش جستن)

ع: تَقْلِي، ثَقْلِيَّة.

دۆزىنەۋە

ك: پەيدا كىردىن. [پەيدا كىردىنى دىنەردى]

ف: بۆۈچ، بۆۈجىدىن، ياقىتىن، ياۋىدىن، جۈستىن.

ع: وجدة، وجدان، إجدان، وجود، إدراك، إلتقاط.

دۆز

ك: دورى، ناۋ، بەين، دۆەمى. [نىۋان، مەردا]

ف: دورى، ميانە، ميان، گال، گالە، فُتال، فُتار،

بىين.

ع: بُعد، نُطو، هَلَك، فاصِلَة، مَسَافَة، بَوْن، بَيْن.

دۆزەن

[ك: دارىك كە دىرى پى دەشلە قىتىن مەتا كەرى لى

بەكەرىت.]]

ف: چىغ، چىق، نەھرە، بىستو، آذىن، آئىن، دوغزەنە.

شېرىزەنە. (چوبى كە دوغ را با آن بشوراند تا

كرە بەدەد.)

ع: مَخِيضَة.

دۆزەنگ

[ك: لۆچى ناچار.]

ف: اژنگ، چىن ابرو، چىن پىشانى.

ع: سِرار.

دۆزەنگ

ك: چىن پىشانى. [لۆچىگە لى تەۋىل.]

ف: اژنگ.

ع: سِرار، قُطوب.

دۆزەنگ يەكەدان

ك: بىر تىر شىن. [ناچار تان كىردى]

ف: اژنگ دىرەم كىشىدىن.

ع: قُطوب، اِزىمَام.

دۆزىن

ك: جۆزىن، خىراۋ، ناشايىسە، ناسزا، دۆمان، خوسن. [جىنۆ]

ف: دىشنام، دۆنام، دۆمان، بەدگوىى، بەدگىقتىن،

پىرخاش، قوش، ناسزا، ناشايىستە.

ع: شَتَم، شَتِيْمَة، سَبِّ، فُحْش، قُذَح، قُذِيْعَة، رُقُث،

اِفْك، خُذَى.

دۆزىنەدان

ك: جۆزىنەدان، خىراۋ وتىن، خوسنەدان، بارگەرەبازى،

باركەبازى... [جىنۆ فرىشتىن]

ف: دىشنامەدان، دۆنامەدان، قوشەدان، قوشەدان،

ناسزاگىقتىن، بەدگىقتىن.

ع: شَتَم، سَبِّ، تَسَابُّ، مُشَاتَمَة، مُنَاوَرَة.

دۆزىنەفروش

ك: خىراۋىز، دەملەق. [جىنۆفروش، دەپىس]

ف: بەدگو، نەھن لىق، دىشنامەگو، قوشەدە.

ع: سَبَاب، فُحْش، شَتَام، مِلْحَب.

دۆس

ك: يار، دىلدار، خەشەرىس. چىر، رىكەرىتەك، چىرەمىز.

[ھارەل. ماشورق]

ف: دوست، يار، ھىراز، ھىمدىم.

ع: خَدَن، خَدِيْن، حَبِّ، حَبِيْب، خَلْ، خَلِيْل، وَدْ،

وَدِيْد، وَدُوْد، دِمَج، دِمِيْج، صَفِي، صَدِيْق، وَلِي،

مُحَبِّ، مُخْلِص، صَا حَب.

دوساخ

ك: بەن. گرتىن، نىگاداشتىن. [بەند. بەند كىردى]

ف: دۇساق، دۇستاخ، بازداشت. بۇند.

ع: حَبَس، سَجَن، تَوَقِيْف، تَقْيِيْد.

دوساخ

ك: گىيەك، نىگادىرەك، بەنى. [گىيەك، گىيەك، بەند كىراۋ]

ف: دۇساق، دۇستاخ، بۇندى، بۇندىشەدە،

بازداشتەدە.

ع: مَحْبُوس، مَوْقُوف، مَسْجُون، سَجِيْن، حَبِيْس،

مُقَيَّد.

دوساخچى

ل: به نپوان، زینانوان، دوساخوان، [زیندانهوان، بندپوان]
ف: دژخی، دژخیم، زندانبان، دُستاخبان،
دُستاخچی، بندپوان.

ع: سَجان، حَباس، خَداد.

دوساخفانه

ل: ... زيان، [زینان، گرتوخانه]

ف: چرس، زندان.

ع: مَحْبَس، سِجَن.

دوساخوان ← دوساخچی

دوسی

ل: هارپازی، [دزایه‌تی، خوشه‌یستی نیوان]

ف: دوستی، همدمی، همراهی.

ع: مُخادَّة، ثُحاب، مَحَبَّة، خِلَّة، ثَواد، مَوَدَّة، دِماج،
صَفاء، مُصادقة، ولاء، مَوالاة، تَخالُص، مُخالَصَة،
مُصاحَبَة.

دوشاو

ل: دوشاب، نارې تری کولار.

ف: شیر، گوشاب، گوداب، کوداب، شیرهی
انگور.

ع: دِیس، سُلاف، عَصِیر، عَصِیرُ الْعَنْب.

دوشاو خورما

ل: نارې خورمای کولار.

ف: سَتَقَن، سیلان، شیرهی خرما.

ع: دِیس، عَصِیرُ الرُّطَب.

دوشاوکولان

ل: کولاندنی تری و خورما بۆ دوشاو لیگرتن.

ف: تَهْجا، شیرپختن.

ع: دِیس.

دوشاومزه

ل: تامکی شاده.

ف: انگشت گواهی.

ع: سِبَّ، سَبَّابَة.

دوشت

ل: دوروشت، [درشت، گهره]

ف: دُژشت، بُژرگ، گنده.

ع: کَبیر.

دوشته

ل: رزبه، دوروشت، [درشته‌ی شت، زیری شت]

ف: درشت، زبره.

ع: نُخالة.

دوشتی

ل: دوروشتی، [درشتی، گهره‌یی]

ف: درشتی، بزرگی، گندگی.

ع: کَبیر، عَظَم.

دوشکه ← دووشک

دوشهک

ل: دوشه‌که، [رایه‌خی ناو تیخراو]

ف: توشک، نهالی، بَرخوابه.

ع: خَشِیَّة، نَضِیْدَة، وِسادَة، تَکْرِمَة، دُوشَک.

دوشه‌که ← دوشهک

دوشیاک

ل: دوشراو

ف: دوشیده، دوخته، دوشیده‌شده.

ع: مَحْلُوب.

دوشیده‌نی

ل: ناوَه‌لِیک که بۆ دوشین ده‌شیت.

ف: دوشا، دوشیدن.

ع: مُسْتَحَب.

دوشین

ل: دادوشین، [شع له گوان وەرگرتن]

ف: دوشیدن.

ع: حَلَب، مَصن، أَفَن، دِرَّة، اِدْرا، اِسْتِدار.

دوعا

ل: دوعا، نزا، [پارانه‌وه (به‌رام‌به‌ری نه‌فرین)]

ف: سَمِيز، دُرُون. (ضد نفرین)

ع: دُعَاء، صَلَوة.

دُوعَا

ك: نَزَا، نَزْوِلَه. [داوا له خوا.]

ف: سَمِيز، دُرُون، سَمِيرَاخ.

ف: دُعَاء، اِسْتِغَاثَة، اِیْتِهَال.

دُوعَا

ك: نَهْفُورِن، جَادِرُو. [نوشته. سحر.]

ف: سُرُود، اَفْسُون، جَادُو.

ع: دُعَا، رُقِیَة، نُشْرَة، عَزِیْمَة، عُوْدَة، تَعْوِیْذ، مَعَاذَة. سِحْر.

دُوعَاي چلوچله

ك: چَارچَلَه. [چاره زار]

ف: پَنَام، كَمَاهَه، چَشْم زَد، چَشْم آوَر،

چَشْم زَخْم، چَشْم وَهْم، چَشْم وَهَام، چَشْم پَنَام.

ع: حَوَظ، حِرْز، دُمَلِج، مُلَرَه، اَنجَاس، تَعْوِیْذ، رُقِیَة،

تَعْوِیْذُ الْعُیُون.

دُوعَاي شَمِر

ك: نَفَرِین. [تروك، نَزای خواب.]

ف: بَسُور، پَشُور، نَفَرِین...

ع: لَعْن، بَهْل، اِیْتِهَال.

دُوعَاو

ك: شَرُورَا پَرِژ. [دُخَار (ناری قسل).]

ف: دُوعَا ب.

ع: مَاءُ الْكَلَس.

دُوكَان

[ك: فَرُوشْگَا، خَانُوْرِي تَابِيه تِي كَرِین و فَرُوشْتَن.]

ف: دُوكَان.

ع: دُكَّة، طَبْلَة، حَاثَة، حَانُوت، دُكَان.

دُوكَانْدَار

[ك: خَاوَرَن دُوكَان.]

ف: دُكَانْدَار.

ع: حَانِي، حَانُوِي، دُكَانِي.

دُوكْمَه

ك: دُوكْمَه. [قُوتِپَه]

ف: دُكْمَه، گُو.

ع: زُد.

وینځه-وینځه

دُوكْمَه

[ك: قُوتِپَه، دُوكْمَه (دُوك: قُوتِپَه ي څه).]

ف: دُكْمَه، تُكْمَه، گُو، گُويك، اُنْگَلَه، بَنْدْمَه،

بَنْدِيْمَه، بَنْدِيْنَه، قُوقُو، جُوسُك، آخُكُوژْنَه.

(گوي گريبيان مثلاً.)

ع: زُد.

وینځه-وینځه

دُوكْمَه

ك: گُؤ. (گُؤِي درخت) [گُوتِپَه، گُوتِپَه]

ف: تُنْزَه، تُنْده.

ع: بُرْعْمَة، بُرْعُوم.

دُوكْمَه ي تير

ك: تير دُوكْمَه دار. [تيرِي گُؤ دار. (تيرِيك كه له باتي سهره

تيرِي كه ي گُؤِي هبیت.)]

ف: تُخْمَار، تُكْمَار، تُگْمَر، تُكَه، سِپَرِي. (تيرِي

كه به جای پيكان دگمه دارد.)

ع: كُتَاب.

وینځه

دُوكْمَه ي څه

[ك: قُوتِپَه ي څه.]

ف: گُو، گُوك، گُوكَه، گُويك، گُوي گريبيان.

ع: زُر، زُرُ الْفُقْرَة.

دُول

ك: دهره، دهرار، یدل. [شيو]

ف: دَرَه، زَاو.

ع: وَاډِي، فُرْز، شَعْب.

دولاج

[ل: دهریتی نشوفزلی ژنان]

ف: چخشور.

ع: مُقَبَّة، شینتیان.

ونه (۲)

دولاج ← پووزه وان

دولاو

ل: چالار، دولیان، دوله. [ناری باران که له نار چالی

بهردا ده مینیتیه وه.]

ف: دولاب، سنگاب، تالاب. (آب باران که در

گودی سنگ می ماند.)

ع: ثَمَد، جَبَا، فَقَا، فَقِن، وَقَط، وَقِیْط، وَجَد، وَقَب،

خَشْرَج، رَدْمَة.

دولاو ← چااو

دولوجه

[ل: دولاب، جیگه ی جل ه لگرتن.]

ف: دولابچه، دولابه، دولاب.

ع: قِیْطُون، مَخَزَن.

دولچه

[ل: سته لی نار ه لکیشان.]

ف: دول، دولچه.

ع: سَجَل، دَلو، سَلَم، غَرَب، شَجَب، ذَنوب، مِدْلَجَة،

مَنْزَجَة، قَادوس.

ونه

دولمه

[ل: یاپراخ (برنج و قیمه و سه و ده کهنه نار گه لامیور

ده یکرلینن.)]

ف: دکمه، دولمه. (برنج و قیمه و سبزی توی

برگ مو می پیچند و می پزند.)

ع: مَلْفُوفَة، مَحْشُوفَة.

دولمه جمرگ

ل: موار. [دو توله ی مه ی پر ده کهن له گوشت و برنج و

داره درمان و ه لیده گرن بز خواردن.]

ف: مُبَار، سَخْتُو، سَخْدو، زَوْتَج، زَوْنَج، زَوِیج،

زِیچَک، زُنَاج، اُکامه، لُکامه، لُکانه، آگَنج، آگَند،

جَگر آگَند، آغَند، جَرغَند، چَرغَند، چَرغَند،

جَهودانه. (روده ی گوسفند را با گوشت و برنج

و مصالح پر کرده برای خوردن نگاه دارند.)

ع: عَصِیْب، قَبْ، أَقْتاب، فُتائِق.

دولمه ی که لهرم

[ل: یاپراخی که لهرم]

ف: دلمه ی کلرم.

ع: کُرْیْبَة.

دوله

ل: دولار. [ناری باران که له چالی بهردا ده مینیتیه وه.]

ف: دولاب، سنگاب، تالاب.

ع: جَبَا، فَقَا، وَقَب، وَقَط، وَجَد، فَقِیء، وَقِیْط، ثَمَد،

رَدْمَة، خَشْرَج.

دوله

ل: تهمه. [تهشتی هدریر شیلان.]

ف: تغار، لاک.

ع: مِرْکَن، مِعْجَن، دَسِیْسَة، بَرْنِیَة، اِجَانَة.

دوله دول

ل: لهره لهر، جورله جورل. [لهرینه وه ی زور (وله): لهرینه وه ی

ژله و دورگ.]

ف: نَوُو، دَل دَل، جُنْب جُنْب. (جنبیدن پالوده یا

دمبل مثلاً.)

ع: رَجْرَجَة، خَبْخَبَة، هَزْهَزَة، مَرْمَرَة.

دولمه مه

ل: نیمبرژ، نیمبرشت، نیمروو. [نیمبرژ (وله): هیلکه که

تهراو نه برژاییت.]

ف: نیمبند، نیمرو، نیمبرشت (تخم مرغ مثلاً که

سخت نبخته شده باشد.)

ع: نیمبرشت.

دوله‌ی توراخ

ل: تورخان، تورغدان. [تورخاندان (دهری توراخ).]

ف: کیفر. (تغار توراخ)

ع: مرکن.

وینه-تورخان

دوله‌ی همویر

[ل: ته‌شتی همویر شیلان.]

ف: لاوک، تغار خمیر، تغار نانویی.

ع: معجن، معجّنة.

دولیان

ل: دولدان، دولیدان. [دولاش (دولاشی ناش که گه‌می

پیدا ده‌کن).]

ف: دول. (دول آسیا که گندم در آن ریزند.)

ع: قادوس. (کور)

وینه <۲>

دولیان

ل: دوله، دولو. [زوتگ (نور زه‌کاروی که روبار له

ده‌روبه‌ری خویدا دوستی ده‌کات).]

ف: تالاب، آبگیر. (آبگیری که رودخانه در

اطراف تشکیل می‌دهد.)

ع: وقب، جبا، مُمد.

دولیان

ل: دوله، دولو. (نور ناری بارانی له نار چائی به‌رددا

ده‌می‌نیتیه‌ره و ریبواران لئی ده‌خوتیره).]

ف: تالاب، سنگاب. (آب باران که در گودی

سنگ می‌ماند، و عابرین می‌خورند.)

ع: مُمد، وقب، وقط، وُجذ، فقا، فقیس، وقیط، جبا،

رَدْمَه، حَشْرَج.

دولیدان-دولیان**دوم**

ل: جورچکه، دو. [کلک]

ف: دُم، دُنْب، دُنْبال، دُنْباله.

ع: دُنْب، عَجَن، عُکْدَه...

دوم

ل: دورلژن، ده‌ولژن. [ده‌ولژلیدر.]

ف: ده‌ل زن.

ع: نَقَّارِی، کَوَّاس.

وینه-دومل

دوم

ل: کلاشکر، کلاشچن. [گیوه دروستکر.]

ف: گیوه‌کش.

ع: حَذَاء.

دوما-دوا [اوشه‌یه‌کی مدورابه‌یه]. [اوراسی است.]

دومانه

ل: گورگه. [گورگه‌لوتنه: نیوه‌غار.]

ف: گرگ‌نو، پویه.

ع: دَرَقْلَه، مَرَوْلَه.

دومره‌کی

ل: چه‌پوراس. [راست و چه‌پ کردن بو وه‌شاندن.]

ف: چپ و راست.

ع: ضُبوع، اِشْحان، اِلْهاد، اِطْفاف، اِزْبُفْزار.

وینه

دومگورگ

ل: جورچکه‌گورگ. [روناک بوونه‌وی کاتی ناسمان پیش

به‌ربه‌یان.]

ف: دُم‌گرگ.

ع: صُحْ کاذِب.

دومه‌لَن

ل: کوارک. [جوره قارچکینه.]

ف: دُنْبَلان، سَماروگ، سَماروخ، زَماروغ.

خایه‌ویس.

ع: کَم، کَمَاة، نِجَاة، شَحْمُ الْاَرْض، سَماروغ، فقع.

وینه

دون

ف: دوپا.

ع: یربوع، قُداد.

وینہ

دووپیستمکی

ک: هارپشتی. [درو کس سواری یه کسمیک.]

ف: دوپیشتی.

ع: زَمَل، کِفَل، اِکْتِفَال، اِحْتِقَاب، ثَرادُف، مُرادَفَه.

دوویشک

ک: درویش، دماره کول. [میرویه کی چزو داره.]

ف: کَزْدَم، کَجْ دَم، رُشک.

ع: عَقَرَب، شَبُوه، شُوه، شُوالَه، شَبِذَع.

وینہ

دووېل

ک: ... دروېو، دروېزان، دروېاز. [مروئی ناراست.]

ف: دوېل. دورو، دوزبان، ابلوک.

ع: مُناق، دُووَجِهین، ضِدّ، مُتَضادّ، مُتَناقِض.

دووېنلی

ک: دروهویی، دروویی، درووانی. [دروپازی، ناراستی]

ف: دوېلی. دورویی، دوزبانی، ابلوکی.

ع: نِفاق، تَنافُق، تَضادّ، تَناقُض، تَغایُر.

دووېوشه

[ک: دروات، درونهرم]

ف: دوپوشه، دواشکو، دواشکوب.

ع: دُوسَقَفین، طَبَقَتان، مَرْتَبَتان.

دووېه لان

ک: دروله تان، دولیتان، دروله پان. [لقه داری دروچاچه.]

ف: دوشاخه.

ع: قُومَس، شُعبان.

دووېنایی

[ک: خمرک (شتتکی جهراڼ ناسایه له دار یا له جهراڼ که

خاک و خشتی له سر ولاغ یی ده گویندوه.)]

ف: هلیو، هستر. (خُرچ مانندی است از چوب

یا جوال که خاک و خشت را با آن روی الاغ

حمل می کنند.)

ع: ...

وینہ ← خمرک

دووچار

ک: درچار، تورش، تورشیار، نارقه. [گیرده]

ف: دُچار، دوچار، دوچاره.

ع: مُلاقِی، مُصادِف، ثَلاقِی، ثُصادِف، اِصابَه.

دووچهره

[ک: پاکیل، نه سپه ناسینه]

ف: دوچرخه.

ع: دُرَاجَه، کُرَاجَه.

وینہ

دووچهره ی ددهسی

[ک: عمرمانه ی ددهسی]

ف: دوچرخه ی دستی، گردونه ی دستی.

ع: عَجَلَه.

دووچه نانه

[ک: در نره نده، درو چندان]

ف: دوچندان، دوچندان.

ع: ضِعَف، ضِعْفان، مُضاعَف.

دووچاچه

[ک: درشاخه، درولق]

ف: دوشاخه.

ع: ساقین، نو ساقین، نو شُعبین.

دووخ

[ک: خمرک: ناسرازیکی رسته.]

ف: دوک، شبک.

ع: مِغْزَل، مِیْرم، مِسلَکَه، حَنالَه، دُرارَه.

وینہ

دووچک

دوو دانگ ← شلیوه

دوودل

ل: دوگومان. [دوشك، دردنگ]

ف: خاتوله، دودل، دودله، جگار.

ع: شاك، مُتَرَدَّد، مُدْبَذِب، باهل.

دووده

ل: دورنج، دودی. دوكهښ. [قورم، دروننگ، كادرو]

ف: خوال، دوده. دود.

ع: سِنَاج، غِنَاج، نُوور، دُخان، كَتَن.

دووده‌ری

ل: ناآشفته، پهنه‌ره. [جوزه پهنه‌ره‌یه‌كه.]

ف: دودری، پنجره.

ع: باب، نافذة، بِنَجْرَة.

وینه - پهنه‌ره

دووده‌سماله

ل: هه‌لپه‌ركښ. [جوزه دیلاتیکه (سرچوپی کیشان به دو

ده‌سمال).]

ف: چوپى. (چوپى کشیدن با دودستمال.)

ع: رقص، دَعَكَسَة.

دووده‌مان

ل: موز، خانه‌دان، کسورکار. [بنه‌سماله]

ف: تَبَار، دودمان، خاندان، خویشاوندان.

ع: مَعْشَر، عَشِيرَة، قَبِيلَة، أَقَارِب، قَوْم، رَهْط.

دوودی - دووده

دوور

[ل: دیر، بهرانه‌ری نزیك.]

ف: دور، دیر، گال، گاله.

ع: بَعِيد، سَحِيق، نَئِيش، عَمِيق، شَاسِيع، نَائِي،

قَاصِي، (نَاء، قَاص)، قَاصِي.

دوور

ل: جیا. [جودا، جیاراز]

ف: دور، جُدا.

ع: مُفَارِق، مُبَايِن.

دوور

ل: پاک. [به‌ری له که‌موکوری یا له گوناها.]

ف: دور، پاک.

ع: بَعِيد، مُتَرَدَّد، مُتَزَز، مُطَهَّر، مُبَرَّأ.

دووراز

ل: دورید، دریل، دوزدان. [مروئی ناراست.]

ف: ایلوک، دویل، دورو، دوزبان.

ع: مُنَافِق، نَوَجِهِيْن، مُتَظَاهِر، مَذَاق، مُرَاطِي

دووراش

ل: ته‌ته‌ژدان. به‌قیه. نویرده. ته‌ریب. روزی. داگرتن.

داشکائن. [دروین (وگ: دورینی جلوه‌رگ و پیتلار ...)]

ف: دوختن. (لباس، کفش و غیره. . .)

ع: خَرَز، غَرَز، دَرَز، حَوَص، خَصَف، رَتَق، رَفا،

نُصُوح.

دووراش

ل: برین، چنن. [دروکردن (وگ: دوینه‌کردنی نالف و

گیا).]

ف: چیدن، بریدن. (علف و گیاه مثلاً.)

ع: جَزَّ، حَصَد، حَضَد.

دوورانه‌وه

[ل: درونه‌وه (ی تلیشی جلوه‌رگ).]

ف: دوختن. (شکاف لباس)

ع: رَاب، رَفا، رَقَع، رَتَق.

دووربین

ل: دوورنوار. [نامرازی نزیك كرده‌وه له به‌رچار.]

ف: دوربین.

ع: نَظَّارَة، نَظَّار، مِرْقَب.

وینه

دووربینی

[ل: دور نه‌ندیشی]

ف: دوربینی، دوراندیشی.

ع: رِعايَة اَلْأَمَال.

دوورده‌س

[ک: دورره دست: شتیک که دست نهیگاتی.]

ف: دور دست.

ع: بَعِيدُ الْخُصُولِ، بَعِيدُ الْوُصُولِ.

دوورگرتن

ک: دوری کردن. [خولادان، دورره پریز وستان.]

ف: دور گرگرفتن، دوری کردن.

ع: إِعْرَاض، إِجْتِنَاب، تَجَانُّب، إِحْتِرَاز، إِمْتِنَاع، صُدُور، تَبَاعُد.

دوورنواری—**دووربین**

دوور وا!

ک: دورروانی!، خوانه خواسه! [به دور بیت!]

ف: دورباد!، خدای ناخواسته!

ع: الْعِيَاذُ بِاللَّهِ!

دووروو

ک: دوریل، دورینگ، دیززان، [دورپاز، مرئی ناپاست]

ف: آبلوک، دورو، دورنگ، دوزبان، دویل.

ع: مُنَافِق، مَذَاق، مُرَاقِي، مُتَظَاهِر.

دوورووی—**دووپلی**

دووره زنهو

ک: دورویژ، [ته له نرون]

ف: دورشنو، دورگو.

ع: تَلْفُن، [تلفون]

دوورهک

[ک: دورتومه (ناژل یا بالندی دورپهگ).]

ف: اکدش، یکدش، ناخچی، دورگ، (حیوان یا پرندهی دورگ)

ع: مُجَسَّس، مُخَضَّرَم.

دوورهنگ

ک: بازگ، [بازه، بازو (له پتراره کانداه).]

ف: پروز، شباندروز، دورنگ، (چیزهای

بافیدنی)

ع: لَوْنِيْن.

دوورهنگ

ک: بازگ، به لهک، پلپلی، [ته بلق، پلپلی (ناژل یا بالنده).]

ف: پیسه، خَلَنج، دورنگ، (حیوان یا پرند)

ع: أَبْلَق، أَبْرَق، خَصَف.

دوورهنگی

ک: بازگی، به له کی، [بازهی، ته بله تی]

ف: خَلَنگی، خَلَنجی، دورنگی، پیسگی.

ع: بُلَقَّة، بُرَقَّة، لَوْنِيْنِيَّة.

دوورهنگی—**دوورووی**

دوورهوکهفتن

[ک: دورگمرتنه، دوری]

ف: دورافتادن.

ع: تَبَاعُد، تَنَافِي، تَقْصِي، بُعَد.

دوورهوکهفتن

ک: دوری، دمرکهفتگی، [ناواری، جردای]

ف: دورافتادن، آواره شدن، بیواره شدن.

ع: غُرْبَة.

دووری

ک: جایی، دژ، به ین، [جردای]

ف: دوری، گال، گاله، فُتال، فُتار. میانه، میان،

بین.

ع: بُعَد، فَاصِلَة، مَسَافَة، نَطْو، يَبِيْن، بَوْن، هَلَك.

دووری

ک: رهم، رو، کو، نیتلیس، [سن کردن، دورپه ریزی]

ف: زَم، گُریز، دوری.

ع: جُطُول، نَفَرَة، إِحْتِرَاز، إِجْتِنَاب، تَبَاعُد، إِضْرَاب.

دووری

ک: پاک، [بهری برون له که مرکوری یا له گوناها]

ف: دوری، پاک.

ع: بُعَد، نَوِي، نَزَامَة، طَهَارَة، بَرَاءَة.

دووریک

[ك: دورار]

ف: دوخته، دُخته.

ع: مَخْرُوز، مَخِيوط، مَخِيْط.

دووری کردن

ك: رَهْم کردن، رَهْم کردن، کُز کردن، نیتلیس کردن. [سَل کردن،

دورپه ریز دستان]

ف: دوری کردن، رَم کردن، گریختن، گالییدن،

فَتَالِیدن.

ع: تَبَاعُد، تَجَانُب، تَقَصُّم، اجْتِنَاب، اجْتِرَان.

اِمْتِنَاع، اِعْرَاض، صُدُود، تَنْفَر، تَشْسُع، جُلُول.

دووزان

ك: دوپِل، دوبرید، دیولان. [مِرْزَی ناپاست.]

ف: دوزبان، دورو، دورنگ، اَبْلُوک، دویل.

ع: مُنَافِق، مُرَافِی، مُتَظَاهِر، مَذَاق، مُغْتَاب، مَخَافِع،

ذُو لِسَانِین، مُتَقَلَّب.

دووزه خمه کی

ك: دیروویی، دیروزانی. [دیواری، فیتنهیی (فریفتل

کردن)]

ف: دورویی، دوزبانی، دوزخمی. (دو ضربه

زدن)

ع: نِفَاق، تَقَلُّب، خِدْعَة.

دووزه له

[ك: جووزه له: نامرارتکی موسیقاییه.]

ف: موسیقار.

ع: زَمَارَة.

وینه

دووزنه

[ك: پیارتیک که دو هارمونی هدیته.]

ف: بَنَاج، دوزنه. (مردی که دو زن داشته

باشد.)

ع: ذُو هَرْتِین.

دووشمه

[ك: ناژدلی دروسم، بهرامبیری یه کسم (گا، بز، مهر.)]

ف: دُنگله، سُم شکافته. (گا، بز، گوسفند)

ع: ذَوَاتُ الْأَطْلَاف، اَغْنَام.

وینه هدی.

دووسو

[ك: دورسبی]

ف: ماکر، پس فردا.

ع: بَعْدَ الْغَد.

دووسر

ك: دوروسره، دروگرته. [گیاهی کی به ناربانگه له نار

په له گنم و په له جودا (درویت.)]

ف: دُز، دوسر. (گیاهی است معروف در

گندمزار و جوزار)

ع: دَوَسَر.

دووشاخه

ك: دروحاچه، درفلیقان، دروله پان، دروپه لان. چه تال.

[دورلق. دارلک که له سه رهوه دووفلیقانه.]

ف: دوشاخه، داسگاله، داستگاله.

ع: قَوْنَس، مِحْضَرَة.

وینه

دووشك

ك: دروگرمان، درودل. [دردرتگ]

ف: خاتوله، دوگمان، دودل، دودله.

ع: مُتَرَدَّد، شَاك، مُذَبْذَب.

دووشه مه

[ك: دروشم]

ف: دوشنبه.

ع: اِثْنِین، یَوْمُ الْاِثْنِین.

دووشه ویله ← ککلیله [روشیه کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

دووفلیقان

ك: دروپه لان، دروله پان، دروله قان، دروشاخه. [لقی

دروحاچه.]

ف: دوشاخه.

ع: قَوْس، مُشْعَب، شُعْبَان، غُضْنَيْن، بَيْنَ الْغُضْنَيْن.

وینه

دووقچکه

[ك: جوره كلاویکی خوریه كه همر دور گریش

داده‌پوشتت.]

ف: كلوته، گلوته، دوگوشی.

ع: قُبْعَة، قُبُوعَة.

وینه

دووقولنی

[ك: ده‌بری دور ده‌سك.]

ف: دوگوشی.

ع: دَوُغُرُونَتَيْن.

وینه «دورگولونو»

دووقه‌ج

ك: دروتیکه، دورلوز، دورلا. [دورله‌ت. قه‌دکراو]

ف: دووقد، دوتیکه، دولا.

ع: قَطْعَتَيْن، نِصْفَيْن، مُضَاعَف، ضِعْفَيْن، مُثْنَى.

دووك «دووج

دووكه

ك: قوزاخه. [گلزله به‌نی نه‌پرساو كه ده‌پیچن به نامرازی

رستند.]

ف: شَفْتَه، بَنَاع، دَشَكی، دُكْچِی، فَرْمُوك،

زَغُوتَه، جَفَرشَسته، چَفَرشَسته، جَفَرسَسته،

جَفَرسَسته، كِیسَسته. (گروهه‌ی ریسمان خام كه

بر دوك پیچیده شود.)

ع: نَصْلَه، نَصِيلَة، ضَرِيْبَة.

دووكوننه

[ك: همدور كه‌شكه‌نه‌ژنو.]

ف: دوكنده. (دوكنده‌ی زانو)

ع: رُكْبَتَيْن.

دووكویس

ك: دوریه‌شی. [هاریه‌شی دوركه‌سی.]

ف: سنگم، دوپخشی.

ع: مُشْتَرَك.

دووكه‌ش

[ك: دوركه‌لدان (ورك: دوركه‌لكیشی سوتیه.)]

ف: فُكْر، دودكش. (دودكش‌بخاری مثلاً.)

ع: داخِيَة.

دووكه‌ل

ك: دورد، دوردی. [دور، كادرو]

ف: دود، دمار.

ع: دُخَان، نُحَاس، عُكَاب، عُجَاج.

دووكه‌لدان

[ك: به دوركه‌ل دهرکردنی گیانه‌هر (ورك: دوركه‌لدانی

ه‌نگ.)]

ف: دوددادن. (دود دادن زنبور عسل)

ع: أَوَم، أَيَام.

دووكه‌ل‌کردن

[ك: دور کردن، كادرو کردن]

ف: دودکردن.

ع: تَدْخِيْن.

دووكه‌لكیر

[ك: كه‌ل‌ك و سنگینی تاییده‌ی دوركه‌ل دهرکردن له

خانوردا.]

ف: دودآهنگ، دودهنك، دودهنج، دودآهنج.

(كلک دوده گرفتن)

ع: مَدْحَنَة.

دووك

ك: چدری، بهز. [چدرایی پاشه‌لی مهر.]

ف: دنبه، چربی.

ع: وَالْهَرَة، أَلِيَة، شَحْم.

وینه «پز

دووكومان

ل: درودل. [دوروشك، دردتگ]

ف: جگار، دودل، دودله، خاتوله.

ع: شاك، مَرْدَد، باهل، مَدْبَذ، مَتَحِيَر. باهت.

دووگومانى

ل: درودلى. [دوروشكى، دردتگى]

ف: جگارى، دودلى.

ع: شَك، شَكْكَ، شَرِيْد، اَرْتِيَاب. تَحِيَر. بَهت.

دووگونە ← **دووسەر**

دوولا

ل: درولاته، دروقه، دورلۆ، دورلۆته. [به دوولايى،

قه دكرار]

ف: دولا، دوتاه.

ع: مُضَاعَف، مُثْنِي.

دوولادان

ل: دهقدان، موچانسه. [قه كردن، نوشتانده]

ف: تاكردن، ته كردن.

ع: غَضَن، خَنْث، كَسَر، تَثْنِيَة.

دوولازه

ل: دوروزان، دوريل، دووپور. [مروئي ناراست]

ف: ابلوك، دورو، دوزبان، دويل.

ع: مُنَافِق، مَذَاق، مُرَاسِي، مُخَادِع، مُتَقَلَّب، ذُو وَجْهَيْن.

دوولانه ← **دوولا**

دوولانه كردن

ل: درولاكردن، درولوكردن، درولۆته كردن، دروقه دكردن.

[درولايى كردن]

ف: دولاكردن، دوتاه كردن.

ع: عَطَف، أَطَر، تَضْعِيف، تَثْنِيَة.

دوولايى

[ل: جينگه نه لقه پرتز له درگادا.]

ف: دولايى، زرفين، زورفين، ژرافين، ژفرين،

زوفرين، زوفلين، زلفين، زولفين.

ع: رَذَّة، زَرْفِين.

ويته

دوولايى

[ل: تَيِيَهَر (كردارى تَيِيَهَر).]

ف: دولايى. (كردار دولايى)

ع: مُتَعَدِّي، (فعل مُتَعَدِّي)

دوولۆ ← **دوولا**

دوولۆره

ل: تلۆر. [له سەر ته نيشت.]

ف: دَمَر.

ع: ضَجَع.

دوولۆره

ل: دهه برپو، له په برپو. [به دهه كه رتو، به دهه

راكشار.]

ف: دَمَر، دولا.

ع: مُكَبِّ، مُسْتَبْرِك، مُسْتَبِيح، مُتَثْنِي.

دوولۆنه ← **دوولا**

دووله پان

ل: دووله لان، درفليقان، نارپه لان، دروله تان. [لقى

دروحاچه.]

ف: دوشاخه.

ع: قَوْنَس، مُنْشَعَب، بَيْنَ الْغُصْنَيْن، غُصْنَيْن.

ويته ← **دووليقان**

دووله پان كۆمى

ل: ناوچهى كۆمى. [دورويهى كۆم، ههردولاي كۆم]

ف: آنجيره، ناوچهى كون.

ع: شُعْبَة الْأَسْت.

دوولەقان ← **دووله پان**

دوومهشقان

ل: چۆل. [له سەر نه ژۆر دانيشتن.]

ف: دوزانو.

ع: جُتُو، قُفُوف، تَثْنِي.

ويته ← **چۆلەدان**

دوو ناوگه‌ل گرتن.

[ك: كلك خسته ناوگه‌ل]

ف: دم میان پا گرفتن.

ع: استثفار.

دوو وه‌شین

[ك: كلك وه‌شین، كلك به كه‌له‌لدا در.]

ف: دُم‌ژن.

ع: سنود، خطور.

دووهم

ك: دروه‌مین. [دروه‌م، دروه‌مین]

ف: دُوَم، دُوئِم، دُوئِمی.

ع: ثاني، تالي.

دووهمی ← دووهم

دووهمین ← دووهم

دوووهویی

ك: دروپلی. جایی. [دروپازی. جیاوازی]

ف: دوی، دوگانگی، جدایی.

ع: نفاق. اِخْتِلَاف، مُخَالَفَة، مُغَايِرَة، مُبَايَنَة،

مُضَادَة.

دوووه‌لگیر

ك: كلکگیر. [كلک به‌رز کهره. (وه‌ك: نه‌سپ)]

ف: دُمگیر. (اسپ)

ع: مُسْتَطَل، ساطي

دوووه‌یشه ← وهرد

دوهك

[ك: دوك (خلته‌ی سپی كمره كه له كاتی توانده‌ره‌دا

ده‌كهریته به‌ری.)]

ف: سفیده. (سفیده‌ی كره كه هنگام ذوب روی

آن می‌افتد.)

ع: حَثِير، جُفَالَة، ثُمَالَة، حَبَث.

دوهك

[ك: دوك (شيله‌یه‌کی سپیه كه ده‌كهریته به‌ری ووه‌ك و له

كه‌لکی ده‌خات.)]

ف: بَهَك، سفیده، سفیدک. (شیره‌ی سفیدی

كه روی نباتات نشیند و آن را فاسد كند.)

ع: عَكَر، بَهَق، بِيَاض.

دوهمی

ك: دوژ، نار، به‌ین. [نیوان]

ف: میان، میانه، بین.

ع: فاصِلَة، بَيْن.

دوئ

ك: دوئكه. [درینی]

ف: دی، دیگ، دیروز.

ع: اَمَس.

دویت

ك: كه‌نیشك. [كج، دَرَت]

ف: دختر.

ع: بِنَت.

دوئ تورش

ك: درئ تَرَكِر. [ناردی ترش]

ف: دوغ تَرَش، دوغ گازدار، رُخْبِین.

ع: مُنْقَر، مَخِيض حَامِض، مَخِيض قَارِص.

دویره

ك: قه‌یچی. [مقه‌ست، دَوِرِد]

ف: دوکارده.

ع: مِقْرَاض.

وینه

دویشهو

[ك: درینی‌شهر]

ف: دوش، دوشینه، دوشین، دیشب، شب

دوشین.

ع: بَارِجَة.

دوتکه

ک: دوتی. [دوتینی]

ف: دی، دیک، دیروز.

ع: اَمَس.

دوتیل

ک: دتیل. [تدله زمه بهرد.]

ف: سنگ نازک، تخته سنگ.

ع: وَشِیع، بِلَاط.

دوتیلیم

ک: دتیلیم. [دایوشینی دایره‌ای سه‌ریان به

تدله زمه بهرد.]

ف: سنگ بندی، سنگ چین. (با تخته سنگ تیر

سر خانه را پوشانیدن)

ع: تَبْلِیط، تَوَشِیع.

دوین

ک: رتن، قسه کردن. [دان، گوتن]

ف: گفتن.

ع: لُطَق، تَكَلَم، تَنْطُق.

دوینه

[ک: دَیْنَه، دَیْن: چیشتیکه.]

ف: دوغینه.

ع: کَشَک.

دوتیتی

ک: درتکه. [دری (رشدیه کی کرماجیه).]

ف: دی، دیروز. (کرماجی است.)

ع: اَمَس.

ده

[ک: دَمارِی پاش نَ.]

ف: ده، دام.

ع: عَشْرَة.

ده!

ک: دهی! سا!، دهیسا! [رشدی هاندانه. هه‌روه‌ها: جا

که‌وايه

ف: دا، پس.

ع: ف.

دهاتی

ک: دتهاتی. [لادیی]

ف: روستا، روستایی، دهگان.

ع: قاري، قَرَوِي، مُزارِع، قَلَّاح، رُستاق، دِهقان.

ده‌بیاغ

ک: چدرمچی. [ده‌باخچی]

ف: چرمچی، چرمگر، پوست‌پیرا.

ع: دَبَاغ.

ده‌بده‌به

ک: زرمکوت، ده‌حاده‌ها. [دەنگی سى نەسپ یا دەنگی

خەلکی.]

ف: دبداب، گرمب‌گرمب، دادوبیداد. (صدای سم

سوار، یا صدای مردم)

ع: دَبْدَبَة، طَنْطَنَة.

ده‌بیدییم

ک: دمبلی‌دیمبار. [دەنگی تەپل.]

ف: دبداب، دُرمب‌دُرمب. (صدای طبل)

ع: طَبَل، دَبْدَاب.

ده‌بؤور

ک: بای‌ده‌بؤور، بای‌خمرنشین. [بای رۆژنارا (به‌رام‌به‌ری «بای

سه‌با).]

ف: فُرو‌دین، باد فُرو‌دین. (ضد باد صبا)

ع: دَبُور.

ده‌به

ک: گهر، چاچوله، شە‌لتاخ، شە‌خە‌ته، تە‌له‌که. [تە‌شە‌قه‌له،

تە‌له‌که]

ف: دَبَه، دَغَل، شَلْتاق.

ع: ضَعَف، اِعْتِدَاء، خِيَانَة.

ده‌به

[ل: توره کدی باروت.]

ف: د بڼه. (جای باروت)

ع: د بڼه.

وینه

د بهنگ

ل: د هویت، قهله. (بی غیوت). [گهواد، بی تامروس]

ف: د بڼگ، گردنگ، گردنگ، کرتبان، قرتبان،

قلتبان. ریشمال. زن جلب، زن بمرزد.

ع: دفع. دیوث، قواد، قرتبان.

د بهان

ل: دروژن. [فریودر، دروگر]

ف: فرید، دروغگو.

ع: د جال، کذاب.

د بهله

ل: روخانه ی به غدا. [روباری دیله. (روباری به غدا.)]

ف: آوزند، آراوتند. (شط بغداد)

ع: د جله، شط.

د بهلکه

ل: ده چار کدی دل، ده گای ته ن. [ده چار کدی زانین،

— ده گای ته ن]

ف: ده چشمه ی دانایی.

ع: القوی العشرة.

د بها

[ل: تما: و شهی سهیرمانه.]

ف: دهه، اهه!

ع: أي!

د بهاده

ل: زرموکوت. [د دهنگی می نسیپ یا دهنگی خدکی.]

ف: گرمب گرمب، تراپ ترپ، دبداب، هنگامه.

(صدای سم اسپ، یا صدای مردم)

ع: د بڼه، طنطنه.

د بهل

ل: دهرنامه، باره. [سود، داهات]

ف: درآمد، بهره.

ع: دخل، ربع، فائده، عايدة.

د بهلدان

ل: پرتدان، جینگه پورل. [د خپله]

ف: درمندان، جای درم.

ع: مدخله، ظرف الدخل، محل الذراهم.

د بهلودان

ل: خله، خله لودان، باره. [دانه ویله کیلکه]

ف: بهره.

ف: دخل، غله، حصیل، محصول، ربع.

د بهلودان

ل: پرتلودان. [داهات، کالا و پاره.]

ف: دانه و درم، پول و دان، بهره و درآمد.

ع: نقد و جنس، دخل و غله، مرسومات و عائدات.

د بهمه

ل: ده غمه، چال، چاله لوتنه. [بودی، تولکه، رهوژ]

ف: د خمه، د خم، فلخم، فلخمه.

ع: حفرة، غار.

د بهله

ل: ده غله. [گیا یا دانه ویله نامو.]

ف: دغل، آلايش.

ع: دخل، غلت، غش، عیب.

د بهیل

ل: هانا، نامان. [تکایه، دستم دامیتت!]

ف: زنهار، زینهار!

ع: د خیل، امان!

د بهه

[ل: کاره کدی منال به خوکو. (دده و له له)]

ف: دده. (کنیزکی که بچه را بزرگ کند.)

ع: حاضنة، مربیة.

د بهر

ك: دەشت، (رویه دەرە)، [دەرە، سارا]

ف: بیرون، برون، دَر.

ع: خاریج، صَحراء.

دەر

ك: ما، دەر، [مېچكە، دېلە]

ف: ماده.

ع: اُنثی.

دەر

ك: دَرَنه، [دِرِنده، دَر (وهك: سه گى دپ.)]

ف: در، درنده، (سگ مثلاً.)

ع: عاض، سَنع، كاسِر.

دەرايه

[ك: دەرگای دوركان كه چەند پارچەيه ر له ملار لاره له

يەك هەلەبەتكرين و كاتيك پارچەيه كى دەبەستن هەمووى

دەبەسريت.]

ف: درابه، (در دكان كه چەند تيكە است، از پهلوى

به هم وصل مى شوند و يك تيكە را مى بندند

كه همه بسته مى شود.)

ع: دَرَابَة، دَرَبُ الدكان.

دەراشو

[ك: ژنى بيته ياي زمان دريژ.]

ف: چغان، چغانه، (زن بى شرم)

ع: سَلِيطة، فَاحِشَة.

دەراهد

ك: باره، [دامات]

ف: در آمد، بهره.

ع: دَخَلَ، فَائِدَة، عَائِدَة.

دەراهد

ك: بەرايى، ناهەنگ، [دەسپىك، سەرەتا]

ف: در آمد، آهنگ، پيش در آمد.

ع: مُقَدَّمَة.

دەراو

ك: شەتار، دەرە، دَرَن، [شير]

ف: نَرَه، نَرغاله، آب دَره.

ع: شَعَب، وادى.

دەريار

ك: نەرك، سەرا، پالە، بارگا، [سەرا، بارەگا، خانووەرهى

پياروگەزان.]

ف: سَرا، آو غَرا، نَرَبار، سَپَرلوس، اسَپَرلوس،

بارگاه، بارجاه.

ع: بَلَاط، دارُ السُّلْطَنَة، دَرَبار.

دەريزين

ك: دركائن، ناشكرا كردن، [دان پيئان، دەر خستن]

ف: آشكار كردن.

ع: اِظْهَار، اِعْلَام، تَصْرِيح.

دەريه دەر

ك: تەرە، ويلان، ناراره، [هەلەدا]

ف: ويلان، آواره، دريدر، سرگردان.

ع: مُلْهَد، نَوَار، هَائِم.

دەريه يى

ك: گشت، سەرچەم، رووچەم، دەرەسە، [تېنگرا، بەتەوايى]

ف: دَرَبَسْت، نَرَبَسْتە، روى هم.

ع: كُلًّا، جَمِيعًا، مَجْمُوعًا.

دەريه يى

ك: دەرەين، پايدى، گير، پاگير، گرفتار، [گيرۆده]

ف: دربند، پاگير، گرفتار.

ع: مُقَيَّد، ذُو عِلْقَة.

دەريه سه — دەريه يى (سەرچەم)

دەربەن

ك: دەرەين، دەرە، دَرَن، [گەلى]

ف: دەرە، داهە، دَرَبَنَد، نَرغاله، تَكاب، تَكاو.

ع: دَرَب، لَهَب، لَصَب، فَاو، فَجَّة، شَعَب، قَفِيل،

مَضِيق، مَهْوَة، نَقَاف.

دەریەن—دەریەس (گرفتار)

دەریچە

ك: دەریچە، دەلاقە، تەشای، كوناوچە، كوناوچەن.

[رۆچنە، كئارۆچنە]

ف: دريچه، دريچه، باده، بادگیر،

بالكانە، پالكانە، پێنگ، پیناس، پیناسک،

رۆشندان، رۆژن، رۆژتە.

ع: كُوَّة، نَافِذَة، خَوْقَة، طَاقَة، رُوشَن.

دەریین

ك: دەردەر. (بەن درگای جوان، یا درگای خێگە) [زاریین]

ف: بُندور.

ع: وِکام، شِناق.

دەریاچە

ك: پاچە. [دەرلنگ (دەریاچە شەریال).]

ف: بداق، دریاچه، پاچه. (دریاچه‌ی شلوار)

ع: رِجَل.

دەریپەراتن

ك: دەرکردن. [دەدەنان]

ف: دُرکردن، بیرون کردن، دەرپاندن.

ع: اِخْرَاج، اِیْثَاب، تَقْفِيز.

دەریپەرین

ك: دەرچوون. [فرته کردن، بە پەله دەرچوون.]

ف: مَندَجَک، جَستَن، بیرون جـستـن،

بیرون جھیدن، دررفتـن.

ع: خُرُوج، وُكُوب، قُفُوز، قُفُوز، فَرار، اِنْدِرَاء،

اِمْتِراق.

دەرتەقین—دەرتکوت

دەرتەنوور

ك: دەرگۆژنەر. [سەریوژی تەنوور.]

ف: نُهنبان.

ع: مِیْقَى، كَمْ، (طَبَقُ الثَّوَر)

دەرچ

ك: ناوتە کردن. ناوتە. [تیته‌لکیش کردن. تیته‌لکیش]

ف: ترومیدن، تروھیدن، آمودن، سَنگمین،

خَلیسـاندن. ترومیده، تروھیده، آموده،

سَنگمیده، خَلیسیده.

ع: دَرَج، اِدْخَال، مَرَج، تَخْلِيط. مُنْدَرَج، مَمْرُوج،

مَخْلُوط.

دەرچوون

ك: دەرپەرین، راکردن. [فرته کردن. هەلاتن]

ف: جستن، جھیدن، گریختن. ره‌اشدن.

ع: وُكُوب، فَرار، شُرُود. اُفول.

دەرچوون

ك: لەمبێگەچوون. [ترازان (وەك: لەجی چوونی نیشقان).]

ف: دررفتـن، از جا بیرون رفتـن. (استخوان

مثلاً)

ع: تَنَّا، اِنْخِلَاع، تَنَحْي.

دەرچوون

ك: دەرھاتن. [چوونە دەرەو (وەك: دەرچوونی گیان ئە

لەش).]

ف: دررفتـن، بیرون آمدن. (روح از بدن مثلاً)

ع: زُهْمُوق، خُرُوج.

دەرھەقی

ك: لەبارە، لەھەنا، دەربارە. [سەبارەت بە، بەرامبەر]

ف: دەربارە.

ع: فِي حَقِّ، فِي شَان.

دەرخست

ك: فەردان. [فەردانە دەرەو]

ف: بیرون انداختن، دور انداختن.

ع: طَرَح، حَذَف.

دەرخست

ك: ناشرکردن. [خستنه بەرچار.]

ف: آشکار کردن، هویدا کردن.

ع: ګُشَف، اِبْرَاز، اِظْهَار، اِعْلَان.

دەرځوارد

ل: دەرځوړد. [به زړد پی‌ځواردن.]

ف: درځورد، درځورد دادن.

ع: اِطْعَام، اِحْسَاء، اِيْكَال.

دەرځواردان

ل: دەرځوړد دان. [به زړد پی‌ځواردن.]

ف: به خورد دادن، خورد دادن.

ع: اِطْعَام، اِيْكَال، طَعِيم.

دەرځواست

ل: ځوايشت، ځوازه، پسه ن. [داخواز، تګا، ويستار.]

ف: خواهش، خوازه، خواه، درځواست. پسند.

ع: تَقَاضِي، تَمَنِّي، اِسْتِدْعَاء، اِلْتِمَاس. مَطْلُوب.

دەرځوړد

ل: ځوړه ن، شائسه، سزاوار. [شايان، شيار.]

ف: درځورد، درځور، درخوش، خورد، خوړند،

خوړا، براه، شايسته، شايان، سزاوار.

ع: لَاق، حَرِي.

دەرځوړد—دەرځوارد**دەرځوړد دان—دەرځوارد دان****دەرد**

ل: نازار. [به لا.]

ف: درد، آسيب.

ع: آفَة، عَاهَة، بَلِيَة.

دەرد

ل: ناخوړشی، ناخوړشين، نازار. [نه‌خوړشی.]

ف: درد، بيماري، ناخوړشی.

ع: مَرَض، عِلَة، آلم.

دەرد

ل: نیش، ژان. [سوی، نازار.]

ف: درد.

ع: وَجَع، آلم.

دەردان

ل: پاکه‌کردن. [ځاړین‌کرده‌ره.]

ف: بیرون‌دادن، روغتن.

ع: اِخْرَاج، ثَل، نَبْث، نَبْش، اِسْتِخْرَاج، اِظْهَار.

دەردان

ل: ده‌لاښ. [ته‌رایي‌دادان.]

ف: تراویدن، شاشه.

ع: رَشَح، اِرْشَاح، تَرَشِيع.

دەرد بی‌دەرمان

ل: [دەردی کاری، نه‌خوړشینی چاره‌سەر نه‌کړاړ.]

ف: درد بی‌درمان.

ع: عَقَام.

دەرد دووړی

ل: [نیش و ژانی جودایی.]

ف: درد دوړی، بامس، بامسی، پامس، پامسی.

ع: كَرْب، كَرْبَة.

دەرد کاری

ل: دەرد بی‌دەرمان. [نه‌خوړشینی چاره‌سەر نه‌کړاړ.]

ف: درد کاری.

ع: عَقَام، نَاجِس، مُزِمِن.

دەرد مهن

ل: دەرده‌دار، نازاردار، بیمار، ناخوړش. [نه‌خوړش.]

ف: دردمند، دردناک، بیمار، ناخوړش.

ع: مَرِيض، عَلیل، مَعْلُول.

دەرد دووړ—دەرد بی‌ن**دەردەباریکه**

ل: نازار سی، نازارباریکه. [سیل.]

ف: آزار شش.

ع: سِل، سُلَال.

دەردە ځمکه—ځمکه‌نیشه**دەردە ځار**

ك: ناخو‌وش، دهرده‌من. [نه‌خوش]

ف: بيمار، خسته، دردمند، دردناك.

ع: مَرِيض، عَليِل، مَعْلُول.

دهرده‌گه‌لوو

ك: گه‌لوو‌نیشه. [قبرگ‌نیشه]

ف: سَرَف، درد گلو، گلودرد.

ع: اَجَل، عُذْرَة، خُنَاق.

دهردیسەر

ك: سهر‌نیشه. [ژانه‌سەر]

ف: دَرَد سَر، سَر‌دَرَد.

ع: صُدَاع، شَقِيقَة.

دهردیسەر

ك: سهر‌سورپ. [دهرده‌سری، ئه‌ركی زۆر.]

ف: دردسەر، سردرد، رنج، آزار.

ع: رُحْمَة.

دهرپو‌یین

ك: دهره‌پو‌یین. [چو‌ونه‌ده‌روه]

ف: بیرون‌رفتن، دوررفتن.

ع: خُرُوج.

ده‌روهو

[ك: خه‌رج، بژیر]

ف: دَرَزو، دَر‌رفتن.

ع: خَرَج، صَادِرَات.

ده‌رز

[ك: ده‌رس، وانه (به‌شێك له كتیپ كه به قوتابی

ده‌وت‌ریت.)]

ف: وَر. (مقداری از کتاب كه به متعلم گفته

شود.)

ع: دَرَس.

ده‌رزدا‌ن

[ك: فێر‌كردن، وانه پێگوتن.]

ف: وَر‌دا‌دن.

ع: تَدْرِيس، تَعْلِيم.

ده‌رز‌كردن

ك: در‌کیان، فاش‌بون، ناش‌کرا‌بون. [بلا‌وی‌ونه‌وی راز،

ته‌نینه‌وی نه‌ینی.]

ف: در‌ز‌كردن، فاش‌شدن، آش‌کار‌شدن.

ع: شِیَاع.

ده‌رزی

[ك: ده‌رژن، نام‌رازی در‌وزن.]

ف: سوزن، سوی‌زن، دَر‌زن.

ع: اِبْرَة، خِیَاط، مَخِيط، مِعْكَل، مِیْنَصَحَة.

ده‌رزی

[ك: سرنگ، نام‌رازی دهرمان‌كردنه نار‌له‌ش. (مه‌به‌ست

شریقه‌یه.)]

ف: سوزن. (مَقْصُود آن‌پول است.)

ع: زَرَّاقَة، زَارُوقَة، مَضْحَة.

ده‌رزیدا‌ن

[ك: جینگه‌د‌رزی]

ف: سوزندان.

ع: مِثْبَرَة، مَخِيطَة.

ده‌رزی له‌رزانه

[ك: ده‌رزه‌قژ]

ف: سَر‌خاره.

ع: نِقَرِس، رَجَاجَة.

ده‌رزی وه‌شاشن

[ك: شریقه‌لین‌دان]

ف: سوزن‌زدن.

ع: تَزْرِيق، تَلْقِيع، طَعْمِيع.

ده‌رسی

ك: ده‌رز. [وانه]

ف: وَر.

ع: دَرَس.

ده‌رفتاډه‌گی

ل: رویه رویی، چنده به چنده یی، [به رنگار برونه]

ف: ذرافتادگی، روی رویی.

ع: مُعَارَضَة، مُعَالِفَة، مُعَاتِلَة، مُبَارَزة، مُبَارَاة.

درفت = زهفر، فورست

ددرک

ل: زانست، زانین، [تیگه یشتن، فامین]

ف: دانش، دانستن، یابش، یافتن.

ع: دَرَك.

ددرک = درگا

ددرکردن

[ل: وه دره نان، دور خستنه]

ف: بیرون کردن، راندن، رد کردن، دور کردن،

رانش.

ع: طَرَد، نَفَى، دَحَر، دَعْ، دَفَع، زَعَج، زَيْن، كَدَس،

كَدَش، صَتَّ، ذَرَّ، ذَرَد، ذَعَج، قَبَعِيد، تَكْدِيد،

تَقْرِيب، اِفْشَاش، اِزْجَاج، اِخْرَاج، زَجَر، بَهَر.

ددرکردن

ل: تدرولتن، [تدبلاندن، به خشی شه رعی (وه):

تدبلاندنی زه کات.]

ف: در کردن، بیرون کردن. (زکات مثلاً.)

ع: اِخْرَاج، تَادِيَة.

ددرکردن

ل: خورتن، [خورتنده، تیگه یشتن (وه): خورتنده]

نامه.]

ف: خواندن. (نامه مثلاً.)

ع: اِدْرَاك، قِرَاة، فَهَم.

ددرکردن

[ل: کردنه درمه (وه): در کردنی نازل بزله ویر.]

ف: بیرون کردن. (حیوان برای چرا مثلاً.)

ع: جَشَر.

ددرکوت = خواجه بیدار کون

ددرگفتن

ل: ناشکرا برون، په یدابرون، [ددرکوتن، دیاری دان]

ف: آشکار شدن، پیداشدن، پدیدار شدن، هویدا

گشتن، بیرون آمدن.

ع: ظُهُور، بُرُوز، كَشَف، اِكْتِشَاف.

ددرگفتن

ل: تهره برون، ویلان برون، تونابرون، دهره دره برون، [ناواره

برون، هه لوده برون]

ف: ویلان شدن، دریدر شدن، بیرون شدن،

سرگردان شدن، رهیده شدن.

ع: خُرُوج، اِلْتِهَاد، هِيَام، دَوَار.

ددرگفته

ل: تهره، تونوا، ویلان، ترافیده، دهره دره، [ناواره،

هه لودا]

ف: ویلان، دریدر، سرگردان، رهیده.

ددرگیشان

ل: ددرهاردن، [هه لکیشان، هینه دره]

ف: تَزِيد، هنجیدن، بیرون کشیدن.

ع: نَتَخ، نَقَش، نَزَع، اِسْتِخْرَاج.

ددرگیشان

ل: کیشان، ددرهاردن، [هه لکیشان، هینه دره شمشیر]

ف: آخستن، یاخستن، یازیدن، کشیدن،

بیرون کشیدن.

ع: سَلَّ، شَهَر.

ددرگای قهرابه

ل: سر، سهر، [دهمه وانه، سهر قاپ]

ف: سَر، دَر قَرابه.

ع: صِمَّة، صِمَام، سِطَام، فِدَام، دِسَام، سِدَاد،

صِمَاد.

وینه، تونگ

ددرگوشادانه = درگزه نانه

ددرمال

[ل: خانوری فرمانبردار.]

ف: آرک، دادگاه، (منزل حکمران)

ع: دار الحکومة، إدارة الحكومة.

دەرمان

ک: به‌دره‌رازه، (ناسانه، به‌دره‌رک)

ف: دم‌تر.

ع: ساحة الدرب.

وینه ← چلوخان

دەرمان

[ک: دەر]

ف: دارو، درمان.

ع: دواء، أسوأ، إساءة، علاج.

دەرمان

ک: باروت، [بارود]

ف: باروت، بارود.

ع: بارود.

دەرمان‌خوار

[ک: دەرمان‌خواردور، ژهر پیتدراو]

ف: درمان‌خور، دارو‌خور.

ع: مسموم، مَقْشُوب.

دەرماندان

[ک: جینگه‌دەرمان، سنوولی دهرمانی دهرمان‌فروزش]

ف: ککدان، تَبَنگو.

ع: جَوْتَة.

دەرمانساز

[ک: دهراساز، دهرمان‌دروستکەر]

ف: درمانساز، داروساز.

ع: صَيْدَلَانِي، عَقَاقِرِي، أَجْزَائِي.

دەرمان‌قہی

[ک: دهرای رشانه‌وه، رشتنه‌وه]

ف: داروی قہی.

ع: مُقَيِّن.

دەرمان‌کردن

[ک: چاره‌کردنی نه‌خوشتن]

ف: درمان‌کردن، دارو‌کردن.

ع: علاج، مُعَالِجَة، مُدَاوَاة. ثداوي.

دهرمانکەر

[ک: پزیشک، چارم‌سازی نه‌خوشت]

ف: پزشک، پچیشک، درمان، درمانده.

ع: طبيب، آسي. جَرَّاح، نَقِيس.

دهرمه‌جیل

ک: به‌درمه‌جیل، به‌درمه‌جیله، دهرمه‌جیله، [دهرمه‌جیله

(دەرگای له‌توول چنراو)]

ف: غلبکن، غلبکین، اژکن.

ع: فَاكُورَة.

وینه

دهرمه‌جیله ← دهرمه‌جیل

دهرمه‌نه

ک: داماک، [دامار، دهراسان]

ف: درمانده، فرومانده.

ع: عاجز.

دهرمه‌نه

ک: خیال‌مه‌ککه، [گیاه‌ککه]

ف: دزمنه.

ع: وَخْشِيْق.

دهرنوخوون

ک: سهرنوخوون، سهره‌وخوار، [ژیره و ژور، وهرگه‌راو]

ف: درنگون، سرنگون.

ع: مَنكُوس.

دهرنوخوون

ک: گوشته‌نوروی، مه‌لکهنی، [دهرخوتیه‌کی توول‌ککه

به‌سدر تنوردا غورنی ده‌کنه‌وه]

ف: درنگون، درتنوری، (تفارچه‌ی عمیقی که

روی تنور نگون کنند).

ع: جَفْنَة.

وینه ← مه‌لکهنی

دهرنبه‌بردن

[ك: خوته گرتن، هه لنده كردن.]

ف: ددرنبردن، نتوان بودن.

ع: عَدَمُ الطَّاقَةِ.

دهرنه کردن

[ك: وه در نعمان، نه كردنه دهرهه]

ف: بیرون نكردن.

ع: عَدَمُ الْإِخْرَاجِ.

دهرنه کردن

[ك: بوته خورتراوه، تینه گیشتن]

ف: نتوان خواندن.

ع: عَدَمُ الْعِلْمِ، عَدَمُ السَّوَادِ، عَمَى.

دهرهازه

ك: قاپی. [دەرگای گهره.]

ف: دروازه، در بیرون. (در بزرگ)

ع: دَرَب، رَتَج، رَتَاج.

وینه ← **هلهو خان**

دهرهازهوان

ك: دهران. [درگاران، دهرکهوان]

ف: دربان، پرده دار.

ع: بَوَاب، ثَرَاغ، حَاجِب، دربان.

دهرهوان ← **دهرهازهوان**

دهرهوان

[ك: دهرکیان، دهریویری مال.]

ف: بام ودر.

ع: مُحَوَّطَةٌ.

دهرهون

ك: نار، نارزك. [هه نار]

ف: درون، اندرون، شکم.

ع: جَوْف، بَطْن.

دهرهوندار

ك: دلدار، دلگوشاد. [دل فراوان، دل فرعی]

ف: دروندار، دلدار، دل گشاد، بُردبار.

ع: صَبُور، وَسِيعُ الْقَلْبِ، مُتَحَمِّل.

دهرهون

ك: دهریدن، دهره، دهرار، دَوَل. [شیو، گهلی]

ف: دَرَبَنْد، دَرَه، داه، دَرَه، درغاله، تَکاب، تَکاو.

ع: وادی، لَصَب، شَعْب، مَضِيق.

دهره ← **دهرهون**

دهرهاتن

ك: لَبِیرونه، [هاتنه دهر، دهرچون]

ف: دَر آمدن، بیرون آمدن.

ع: خُرُوج، صُدُور، زُدور.

دهرهاتن

ك: هه لاتن، هه لهاتن. [دهرکورتن له ناسووه. (رهك)]

هه لهاتنی مانگ. [

ف: بَر آمدن، بیرون آمدن، دَمیدن، پیداشدن.

(ماه مثلاً.)

ع: طُلُوع، شُرُوق، ظُهُور، ثَقْرِیح.

دهرهاتن

ك: کنیان. [کیشران (رهك: گیان کیشران).]

ف: دَر آمدن، بیرون آمدن، کَنده شدن. (روح)

(مثلاً.)

ع: رُهَوق، خُرُوج.

دهرهاتن

ك: کیشیان، دهرکیشیان. [هه لکیشران (رهك: هه لکیشرانی]

شمشیر. [

ف: بیرون آمدن، کشیده شدن، آخته شدن

(شمشیر مثلاً.)

ع: اِنْسِلَال، اِنْسِلَات، اِنْدِلَاق.

دهرهاتن

ك: سه رزبون. [سه رده تان، روان (رهك: دهرهاتنی]

دان. [

ف: در آمدن، بیرون آمدن، سبزشدن، دَمیدن.

(دندان مثلاً.)

ع: طُلُوع، خُرُوج، دُلُوع.

دوره‌هاوردن

ك: دمرکیشان، هملکیشان، [هینانه‌در، هملکیشان]

ف: بیرون آوردن، بیرون کشیدن.

ع: اِسْتِخْرَاج، اِسْتِنْبَاط، دَلْع، اِدْلَاج، نَزْع، نَتَخ.

نَتَش، نَقَش.

دوره‌هاوردن

ك: کیشان، دمرکیشان، [هینانه‌در، هملکیشان (وَك)]

هملکیشانی شمشیر.)]

ف: درآوردن، کشیدن، بیرون کشیدن، آختن،

یاختن، (شمشیر مثلاً.)

ع: سَلَّ، سَلَّت، سَلَق.

دوره‌هاوردن

ك: دررُس کردن، [داهینان، درست کردن]

ف: درآوردن، درست کردن.

ع: اِخْتِرَاع، اِبْتِدَاع، اِقْتِرَاح.

دوره‌هاوردن

ك: خورشه کردن، ناماده کردن، [خوش کردن (ی زوی بسو

کشتوکار.)]

ف: اَبَسْتَه کردن، آماده کردن، (زَمین برای

زراعت.)

ع: اَحْيَاء.

دوره‌هنگی

[ك: دهسه لادارتیتی خان و ناغاگان. (اله همر دولیکدا

به گیتک.)]

ف: خان‌خانی. (در هر دره یک نفر بیگ.)

ع: مُلُوكُ الطَّوَائِف.

دوره‌نان

ك: کهرشن، گونجایش، [پانویزی، فراوانی]

ف: گنجایش، فراخا، فراخنا، پهنا، گشادی.

ع: وُسْعَة.

دوره‌نان

ك: یوزت، [پانویزی، فراوانی]

ف: فراخا، فراخنا، گشادی، بزرگی.

ع: وُسْعَة.

دوره‌جه

ك: پله، پایه، [ناستی به‌رزی. (وَك: پله‌ی پهیژه.)]

ف: پله، زینه، پایه. (پله‌ی نردبان مثلاً.)

ع: دَرَجَة، مِرْقَاة.

دوره‌جه

ك: بانما، گرمائما، [بایتو، گرمابیتو]

ف: بادئما، هوائما، گرمائما، اندازه‌ی هوا.

ع: دَرَجَة، مِيزَانُ الْهَوَاءِ، مِيزَانُ الْحَرَارَة.

وینه

دوره‌دوا «ته‌ره‌دوا»**دوره‌قه‌ت**

ك: له‌راو، چار، چاره، [دست رزیشن (پی‌ویران)]

ف: تاب، چاره. (از عَهده)

ع: قُدْرَة، طَاقَة، قُوَّة، مَقَاوِمَة.

دوره‌قه‌تی‌نای

ك: له‌راوی‌درنای، چاری‌ناکا، چاره‌ی‌ناکا، باشاری‌ناکا.

[زوزی‌پینی‌ناشکیت، پینی‌ناویریت.)]

ف: تاب او را ندارد، چار او را نمی‌کند، هم‌رزم

او نیست. (از عهده‌اش برنمی‌آید.)

ع: لَا يَقَاوِمُهُ، لَا يَطِيقُهُ، لَا يَقْوَى عَلَيْهِ، لَا يَقْدِرُ

عَلَيْهِ.

دوره‌گک

ك: زژل، حرامزاده، قوم‌زه، [بیژد]

ف: دهرگه، سندهاره.

ع: دُعِي، زَنِيم، نَغِيل، خِلَط، وَلَدُ الزُّنَا.

دوره‌گورنور

ك: گورنور، [سهرپوشی‌گورن و شتی‌له‌ر چه‌شنه.]

ف: ئهَنْبَان.

ع: طَبَق، صِمَّة.

وئە

دەرهو

ك: دەرەشەر، ئەردەر. [دەردەر]

ف: بیرون، برون.

ع: خَارِج.

دەرهو روین

[ك: چورنە دەردەر]

ف: بیرون رفتن.

ع: بُرُوز، خُرُوج.

دەرهو كە فەش

ك: دەر كە فەش، ئاشکرا برون. [دەر كەوتن، روون برونەر]

ف: بیرون افتادن، آشکار شدن.

ع: كَشَف، اِكْتِشَاف، ظُهُور، وَضُوح...

دەرهو رەحال

ك: ... بانەمد. [ئەگەر ئەو شەدا، ئەلايمان (بەھەر حال) بە

ھەر جوړك بیت.]

ف: ھەر آینه. بایزكە. (دەر ھەر حال، دەر ھەر

صورت)

ع: عَلَى أَيِّ حَالٍ، عَلَى كُلِّ حَالٍ، فِي كُلِّ حَالٍ، مَعَ

هذا.

دەرهەم

ك: ئاوتە. [تەكەل]

ف: درهم، آمیخته، قاتی.

ع: مَمْرُوج، مَخْلُوط، مُمْتَرَج، مَخْتَلَط.

دەرهەم

ك: یەكزیرون. [ھارەش]

ف: درهم، باهم، یکی بودن.

ع: شِيعَاع، جَمْعُ الْمَال.

دەریا

ك: دەلیا. [زەریا]

ف: دەریا، دریاب، زو، زراہ.

ع: بَحْر، يَم، لُجَّة، دَامَاء، قَمَقَام، قَامُوس، قَمِيس،

طِم، غَطَم، طَعَم، مَيْقَم، عَيْلَم، لَافِظَة.

دەریایەکی

ك: دەلیابەگی. [دەسە ئاتداری دەریا: پلە یەکی سەریازیە.]

ف: دَریابگی، دریابیگی.

ع: أَمِيرُ الْبَحْرِ.

دەریاچە

ك: دەلیاچە. [گۆل، زریوار]

ف: دەریاچە.

ع: بُحَيْرَة، هَوْر.

دەریاچە

ك: دەلیاچە. [نەستیری گەردەر.]

ف: هوز بزرگ، دریاچه.

ع: مقراة، هَجِير.

دەریاچە ی ورمی

[ك: گۆنیکە لە نزیک شاری ورمی.]

ف: چیچت، دریاچه‌ی ارومیه.

ع: بُحَيْرَة أُرُومِيَّة.

دەریای بیتجوون

[ك: زەریای بێ-ھارتا. (مەبەست ھەبوری ھەربوری داگری

بیتکرتایە.)]

ف: دەریا، دەریای بیچون، گوهر هستی.

ع: أَلْدَاتُ الْمَحِيط، أَلْبَسِيطُ الْغَيْرِ الْهَتْنَاهِي، أَلْوَاجِبُ

وَجُودُهُ، أَلْوَاسِعُ، الْمَحِيط.

دەریای ھازندەران

[ك: دەریای کاسپەن، دەریای خەزەر لە باکووری ئێران.]

ف: آکفودە، کسپین، دەریای گیلان، دەریای

مازندران، زراہ آکفودە، دریاچه‌ی خزر.

ع: بَحْرُ الْخَزَر.

دەریجە

ك: قَالِب. [دەریجە: قالی تواندەوێ زیڕ و زیو.]

ف: تَنْبَك، تَنْبَك، تَنْبَك، تَنْبَك.

ع: قَالِب.

و: نَه.

دەریچە

ك: دەریچە، دەلاقە، كوناو، باجە. [رۆچنە، كلاوچنە]

ف: دەریچە، دەریچە، دەریچە، بادجە، بادگیر،

پَنْگ، بِناس، بِناسك، بالكانە، بالكانە،

زوشندان، زوشنە، زوشن.

ع: كُوَّة، خُوَّة، رُوْشَن.

دەریچە - دەسبەنك

دەزگ

ك: داسك، مەچەر. [دەزور]

ف: نَخ، نَسك، نَسك، نَشك، ریسمان.

ع: خِط، سِلَك، سِمَط، غَزَل، نِصاح.

دەزگا

ك: دەگا. [میزی بەردەستی پیشەسازان.]

ف: دستگاه.

ع: مَعْمَل، طاولَة.

دەزگ بەدریك

ك: كشتەك. [دەزوی پێكەو بەدراو.]

ف: درزمان، بافته.

ع: فِتِيل.

دەزگ خاو

ك: خاو، خامە. [دەزوی نەریسراو]

ف: بَناع، تِراز، پوسە، كَنبە، جَغرسەتە،

جَغرسەتە، جَغرسەتە، نَشك، نَشكی.

ع: سَبِيط، خَام.

دەزگ ھەلکەر

ك: پارەلکەر، خوئگل. [پارکەر، کلافەگر]

ف: جَهرە، چَرخە، کلابە، کلافە.

ع: حَلَالَة.

و: نَه - پارەلکەر

دەزگ یاو

ك: یابەر. [دەزوی دوعا پێداخوئیرای بەرامبەری «تا».]

ف: وشته‌ی‌تب.

ع: سِمَط، سَباط، خِطُ الحُمَى.

دەزگیر

ك: دەسگیر. [دەزگیر (پەڕۆیەك كە مەنەجە ئی لەسەر ناگر پێ)

دادەگرن.]

ف: دستگیرە. (كەنەهای كە با آن دیگ از سر

آتش بردارند.)

ع: جِعال، جَعَالَة.

دەزگیر - دەسگیر

دەزیران

ك: نارییەك. [دەسگیران (خوارینیكەر، خوارینیكراو)]

ف: نامزد، دست‌سوزە.

ع: خَطَب، (خاطب، مَخْطُوبَة)

دەزیران‌بازی

[ك: راباردن لە گەڵ دەزگیراندا.]

ف: نامزدبازی.

ع: مُنَاغَاة، مُعَاشَقَة.

دەس

ك: چەج، چەپۆلە. [دەست، چەچە]

ف: دست، پنجه.

ع: كَف، يَد.

دەس

ك: بال. [دەست (لە سەر بەنەجە تا سەر شان).]

ف: دست، كَبِك، كَنگ، (از سر انگشتان تا سر

دوش)

ع: يَد، جَارِحَة.

و: نَه - بَاز

دەس

ك: نوگە، چەل. [یەك دەست یاری. (جاریکی کایە).]

ف: دست. (دست بازی)

ع: ثَوْبَةٌ، لُعْبَةٌ، خَصْلٌ، دَسْتُ.

دهس

[ك: قات، جلویه رگی ته وار (وهك: دهستی جلویه رگ.)]

ف: دَسْتُ، (لباس مثلاً.)

ع: دَسْتُ.

دهس

[ك: دَسْتُ، ته وار، بی که موکورتی (وهك: یهك دهس

خانوا.)]

ف: دَسْتُ، (خانه مثلاً.)

ع: قِسْمَةٌ، باب.

دهس

ك: جَوْر، چَهْشَن، [شِنود]

ف: دَس، دَسْتُ، جَوْر، مانند.

ع: دَسْتُ، مِثْل، شَبِيه، نَظِير.

دهسا

ك: دهیسا، دهی، زوکه، سادی، [خیراکه]؛ وشه

دنه دانه. هروها: جاکه رایه]

ف: كُنْ، بَكُنْ، زودباش، دا

ع: اِفْعَلْ، عَجَلْ، اِسْرَعْ، ف.

دهس ناخر

ك: ناخردهس، کایه ی کوتایی. (دراین کایه ی قومار.)]

ف: دَسْتُ پَسین، پَسین دَسْتُ، دَسْتُ آخِر.

(آخرین دَسْتُ قمار.)

ع: دَسْتُ الْخَصْل، آخِرُ الْأَمْرِ.

دهسادی

ك: دهیسا، زوکه [خیراکه]؛ وشه دنه دانه]

ف: زودباش!

ع: اِفْعَلْ، عَجَلْ، اِسْرَعْ، سَارِعْ، بَادِرْ!

دهسادی

ك: دهیسا، [خیراکه]

ف: زودباش!

ع: غَیْدًا، اِسْرَعْ!

دهسارهت

ك: چه په لکاری. [مامه له ی پر له گزیکاری (کاسی له

رنگه ی نارواړه.)]

ف: تیواز. (اکتساب از راه ناپسند)

ع: دَسَارَةٌ.

دهسلژ

ك: رام، گورژ. [دهسمز (بهرامپری «سرگ».)]

ف: رام، گرویده، دَسْتُ آموژ، دَسْتُ زده. (ضد

«سرگ»)

ع: مَیْدِي، يَدَوِي، مُطِيع، أَمِين.

دهسلژ

ك: خوش، دهسغوش. [دهسپاهینراو]

ف: دَسْتُ خوش، دَسْتُ خویش، دَسْتُ مال.

ع: دَوَس، دَعَس، مَدَوَس، مَدْعَوَس.

دهسلگر

ك: چارکه، ناگرگه. [دهسپله ی ناگر.]

ف: قُروژینه، افروزنه، آتشگیره، آتش افروزنه.

ع: وَقَاد، وَقِيد، وَقُود، ثَقُوب، ثِقَاب، سَجُور، شَبُوب،

شَبَاب، سَعُور، مِسْعَار، أَرْتَّة، وَقَش، وَقَص، حَصَب،

ضِرَام، حُرَاقَة.

دهسان

ك: دهسگل. [دهسگل (کوی ناپیتوانه یی «دهس».)]

ف: دَسْتان. (جمع دَسْتُ، برخلاف قیاس)

ع: أَيْدِي، أَيْدِي.

دهسان

ك: راز، سرگزشت. [داستان، بهسرهات]

ف: داستان، سرگذشت.

ع: قِصَّة، حِكَايَة.

دهساندهس

ك: بهرانبهر، نهزیک. [رووبه رو، نزیك (وهك: دوو دیی

دهساندهس.)]

ف: برابر، نزدیک. (دو قریه مثلاً.)

ع: تَجَاه، قَرِيب.

دهساوان

ك: دمه. [دهسروانه، دسكاونگ، دهسروانهی نارنگ.]

ف: دسته، دست هاوَن، دست هوتنگ.

ع: فَهْر، جَدَلَة، مِدَقَة، مِسْحَقَة، سِلَايَة.

دهساودهس

ك: دهسوادهس، دهسپهدهس. [دهستاردهست له گهردا.]

ف: دستبهدهست.

ع: يَدَا بِيَد، مَدَاوَلَة.

دهساويز

ك: گهزهك، بيانك، بَوَن، بوته. [بيانو]

ف: دست آويز، بهانه.

ع: وَسِيلَه، واسِطَة، ذَرِيعَة.

دهساويز

ك: سهوقات، دهسته رتقانه. [دياری]

ف: بَلَك، اَرْمَغَان، يَرْمَغَان، دست-موزه،

دست آويز، راهواره، راه آوَرْد، سوغات.

ع: عُرَاضَة، ثَحْفَة، هَدِيَّة.

دهساويز

ك: گلوگريز، ههلمهت. [پهلامار، هيرش (رهك) چهپوكانی

نهسپ.]

ف: دست انداز، جست وخيز. (دست انداختن

اسپ مثلاً.)

ع: حَمَلَة، وُكُوب، جَوْدَة.

دهساويز

ك: دهسپهرژ، وچان، روت، پهردژ، فرسهت، دهسپهرس.

[دهرفت، ههل]

ف: رُستى، دسترس، پُرسِت.

ع: نُهْزَة، مَجَال، فُرْزَة، فُرْصَة.

دهسباد

[ك: دهسبار، مال به فپهرد]

ف: دست باد، باددست، هرزه پوچ.

ع: خَضِرِم، مُسْرِف، مُتْلِف، مُؤَدَّر، مُبْدَر، تَبْدَار،

بَدَال، خَرَاج، وَهَاب، عَيْثَان.

دهسبازی

ك: دهسه خلافكى. [عیشقبازی له ريگه دهستهوه.]

ف: دست بازی.

ع: تَجْمِيش، مُنَاغَا، مُعَاشَقَة.

دهس باندهس

ك: بالادهس، باندس. [گهردهتر، بههيتتر]

ف: دست بالای دست، بالادست.

ع: يَدُ فَوْقَ الْيَدِي.

دهس بان دهس نيان

ك: دامان، داماگی، بيچاره بون، دهسپاچه بون.

[بي-هيتزی، دهسرسانی]

ف: دست روی دست نهادن، دست بالای دست

گذاشتن، دست پاچه شدن، بيچاره شدن،

درماندن، بيچارگی.

ع: عَجَز، بَهْت، تَحْيِر.

دهسپر

ك: دروژن، چاپاز. [گزیکار، فریودر]

ف: دست پر، دروغ گو، چاپ باز، فريب باز.

ع: مُحِيل، خَادِع، حَيَال، خَدَاع، خُثَال، كَذَاب.

دهس پريك

[ك: دهسپراو]

ف: دست بريده.

ع: أَجْذَم.

دهس پويزدن

ك: دهس پردن، دهسپوگيشان. [دهست بو دريژ کردن.]

ف: دست دراز کردن، دست يازيدن، يازيدن.

ع: مَدَّ الْيَد، تَطَاوَل.

دهسپه جی

ك: دهمردهس، فرز، فرزی. [ههر نيستا]

ف: دردم.

ع: قوراً، سريعا.

دهسبه دهس

ك: نهخت. [به دهستی، نه غد به نه غد.]

ف: دست به دست، پیشا دست.

ع: نقداً، يداً بيد، ناجزاً بناجر، عاجلاً بعاجل.

دهسبه دهس

ك: دساردهس، دساردهس. [دساردهست له گهردا.]

ف: دست به دست.

ع: يداً بيد، مداوة.

دهس به دهس دان

ك: چه پله ليدان، دست به يه كدا کوتان.]

ف: بشليدن، پشليدن، دست بردست زدن.

ع: تصفيق، تصفيح.

دهس به رزه و كردن

ك: دست هه ليرين]

ف: دست بر آوردن، دست بلند كردن.

ع: ضباع.

دهس به ستنه نه خته

ك: دست و گردن پيگه به ستنه به هزی ته خته يه کی

تاييه تهره.]

ف: دست بستن.

ع: كتف.

دهس به سينه

ك: له خزمه تدابرون، ريزنواندن.]

ف: دست به سينه.

ع: كُفر، تكفير، كُتُف، قُلُتْسَة، مُقْلَس، مُقْلَسَا.

دهس به سينه و نهان

ك: پال پنهان و دهر كردن.]

ف: دست بر سينه زدن.

ع: دكظ، دكم، دكم، دقر، صكح، اصفاح.

دهسبه

ك: كه له بچه (دهسبه نی تارانكاران.)]

ف: دست بند، (دست بند بزه كاران)

ع: صفاد.

دهسبه نه سبب

دهسبه نه سبب

ك: دهسبه. [يشبه ندي نه سب.]

ف: شكل، شكيل، چدار.

ع: قيد.

دهسبه يتنك

ك: ده يتنك، دهسبه، بازن، بازنه، مرچه رانه]

ف: دست بند، دستينه، دستوانه، آنگو.

ع: خَضَض، ياروق، دُمُج، دُمُج، دِمُج، عَضَاد،

قُفَار، وَقَف، قُلب، سَاعِدَة، أَلِيد.

وينه

دهسبك

ك: پاريزگار. [له گونا به دور.]

ف: دست پاك، پرهيزگار.

ع: مُقَي.

دهس پروان

ك: [دست به يه كدا هيتان به گوشاره.]

ف: دست به هم ماليدن، دست به دست ماليدن.

ع: فتح.

دهسپه رز

ك: پهردژ، وچان، هرهت، دهرس، فرسه. [دهرهت]

ف: دست ترس، پُرس، رُستی.

ع: نُهْرَة، قُرَاة، مَجَال، قُرَصَة، قُرْة.

دهس په يدا كردن

ك: دهروين. [خستنه ژنده سات، دست به سهره چورن]

ف: دست يافتن، دست پيدا كردن، توانا شدن.

ع: قُدْرَة، سُلْطَة، اسْتِيلاء، سَيْطَرَة، اسْطَاعَة.

دهس پيانيل

ك: ... شيلان. گوشان. دهرسپه رز. [دهسپيدانان]

ف: فشردن.

ع: جَس، غَمَن، كَبَس، ضَغَط، هَز، هَزَم.

دهس پياهاوردن

[ل: دهس پيدا هيتان]

ف: بَرَماس، پَرِواس، بَرَمَج. دست مالیدن،

بَپَسودن، بَرَماسیدن، پَرِواسیدن، بَرَمجیدن،

بَرَمجیدن.

ع: مَس، لَمَس، مَسَح، مَسِي، تَمَسيد.

دهس پيچك

ل: گَپَچَه لې. [گلونه يه ك خوري كه خوري پيس له دستي

دهنا لښت.]

ف: دست پيچه. (يك حلقه پشم كه پشم ريس

دور مچ دست مي پيچد.)

ع: عَمِيثَة، ضَرِيْبَة، جَحْشَة.

دهس پيڅون

[ل: سهرتا دامه زانندن.]

ف: رَخْش، رَخْشيدن، آغا زیدن، آغا زکړدن.

ع: شُرُوع، اِبْتِدَاء، اِفْتِتَاح.

دهس پيموژه تن

ل: دهس پيانان. [دست پيدانان. گوشين]

ف: دست زدن، فشردن.

ع: غَمَن.

دهس پيهو نيان

ل: ده رکړدن، ده کړدن. [دور کړدنه و]

ف: رد کړدن. گريزاندن.

ع: دَفَع، دَفَر، وَهَز، وَهَص، صَفَح، طَرَد.

دهس تو له بان سهري

[ل: نانه کي تو په کوټه کوشي نهوړي! (واته: په شه کي

تو بهوړي بيريت!)]

ف: دست تو بر سرش! (يعنې. نصيب تو

نصيب او هم شود!)

ع: أَصَابَهُ اللهُ مَا أَصَابَكَ!

دهس تو ويل نيان

[ل: دست خستنه سر ته ويل بو باشر بينن.]

ف: دست پيشاني گذاشتن.

ع: اِسْتِكْفَاف.

دهس نه ريفانه

ل: ده سوز، سهوقات. [دياري]

ف: دست موزه، دست آويز، بَلَك، اَرَمَنان،

يَرَمَنان، راهواره، راه آورد، سوغات.

ع: عُرَاضَة، ثُحْفَة، هُدْيَة.

دهسته نك

ل: دهسته نگ، ده خالي. [دهسکورت، نه دار]

ف: تهی دست.

ع: فَقِير، مَسْكِين، صِفَرُ الْكَف.

دهسته نك - دهسته نك

دهسته نكي

ل: دهسته نكي. [دهسکورتی، نه داری]

ف: تنگ دستی، تهی دستی، پريشاني.

ع: فَقْر، ضَيْقَة، مَسْكَنَة.

دهسجه م

ل: گشت، ټيکړا، روه م، [همه مو، سه رجه م]

ف: همگان، همگي، همه باهم.

ع: كَلَّا، جَمْعًا، جَمِيعًا، اَجْمَعِينَ.

دهسهي

ل: ده مودس، لرز، زور. [دسبه جي، گوج، خيرا]

ف: دردم، بي درنگ، زود، باشتاب.

ع: قَوْرًا، سَرِيعًا، عَاجِلًا.

دهس چه پل

ل: دهسگن، دز. [دهسپس، نانه مين]

ف: دست گند، دزد.

ع: مَدَاشُ الْيَدِ، سَارِق، لُصٌّ، لُصَّت، شَيْصٌ، سَالٌ،

مِطْل، مَطْلَص، اَطْلَس، عُمُوط، سِنِمَار، خَائِن.

دهس خالی

ك: دمه‌تنگ، دمه‌تنگ. [دهسكورت، نه‌دار]

ف: تهی‌دست، تنگ‌دست.

ع: صِفَرُ الْكَفِّ، فقیر، مسکین.

دهس خالی بوون

ك: ناسوده‌بوون، لوتاریبوون، دهس‌لوتاریبوون. [لیبرونه‌ره، نه‌کۆژ کردنه‌ره]

ف: آسوده‌شدن، رستگارشدن، شگالیدن.

ع: فراغَة، فراغ، خلاص، استراحة.

دهس خالی بوون - دهسته‌نگی

دهس‌خه‌ت

ك: دهس‌نوس، دهس‌سرشت. [به‌دهست‌نوسار.]

ف: دهستینه، پروانچه، دهست‌خط، نامه.

ع: مَكْتُوب، مَكْتُوبُ الْيَد، خَطُّ الْيَد.

دهس‌خه‌ره

ك: خه‌ره، فریفته، فریبیگ، چاره‌نوار، ته‌مادار. [چاره‌وران]

بوون، ته‌مایه‌ره بوون، فریوردار.

ف: بَرَمَر، بیوس، چشم‌مدار.

ع: مُنْتَظَر، مُقَرَّب، مُقَرَّب، مُقَرَّب، مَقْرور.

دهس‌خه‌ش

ك: ده‌سۆز، ژاکیگد. [ده‌سپیا‌هینراو، ژا‌کاو]

ف: ده‌ست‌خوش، ده‌ست‌مال، پۆ‌م‌رده.

ع: مَدْعُوس، مَدُوس.

دهس‌خه‌ش!

ك: ناه‌رین، ده‌س‌م‌پیز! [ده‌ست‌غوش، بۆیت!]

ف: ده‌ست‌خوش، آفرین! ده‌ست‌م‌ریزاد!

ع: أَحْسَنَتْ، مَرَحِي!

دهس‌خه‌شانه

ك: ده‌س‌م‌ریزانه. [شیرینی و پاداشتی ده‌س‌پ‌نگینی.]

ف: ده‌ست‌خوش‌شانه، ده‌ست‌م‌ریزادانه. ده‌ست‌مُزد.

ع: صِلَة، جائِزَة.

ده‌س‌دار

ك: ترانا، ده‌س‌پ‌یگ، ده‌س‌دِرِژ. [ده‌سه‌لات‌دار، ده‌س‌پ‌ویش‌تور]

[به‌رام‌به‌ری «بی‌ده‌ست».]

ف: باد‌ست، توانا. [ضد‌بی‌ده‌ست]

ع: مُقْتَدِر، مُسَلِّط، سُلْطَان، ذُو يَد، ذُو نُفُوز، طَوِيلُ

الْبَاع، مُتَقَدِّم.

ده‌س‌دا‌شتن

ك: ده‌س‌دا‌ش‌تۆ‌رین، ده‌س‌ه‌ل‌گرتن. [لینگه‌ران. هی‌واب‌راو]

بوون.]

ف: ده‌ست‌ش‌ست‌ن، ده‌ست‌کشیدن، ده‌ست‌بر‌دا‌شت‌ن.

نامید‌شدن.

ع: تَرَكَ، وَدَعَ، صَرَفَ نَظْرَ. یَاس.

ده‌س‌دا‌ش‌تۆ‌رین - ده‌س‌دا‌شتن

ده‌س‌دان

[ك: ته‌ره‌کردن، ده‌س‌خ‌سته‌ناو ده‌س.]

ف: ده‌ست‌دادن.

ع: مُصَافِح، مُصَافِق، مُصَافَحَة، مُصَافَقَة. بَيْعَة.

ده‌س‌دان

ك: ده‌راه‌مه‌اتن. [سازبوون، بۆ‌لوان]

ف: ده‌ست‌دادن، آماده‌شدن، فراهم‌آمدن.

ع: قَيَسْر، اِمْكَان، وَجُود.

ده‌س‌دا‌ه‌ی‌شتن

ك: ده‌س‌دِرِژ‌ه‌ر‌کردن. [ده‌ست‌بۆ‌ش‌تۆ‌ر‌کردنه‌ره.]

ف: ده‌ست‌درا‌ز‌کردن.

ع: مَدَّ الْيَد، اِهْوَأَ الْيَد.

ده‌س‌دِرِژ

[ك: که‌سی‌که‌ده‌ستی‌له‌ده‌ستی‌م‌رو‌فی‌ناسایی‌دِرِژ‌ت‌ره.]

ف: دراز‌ده‌ست.

ع: طَوِيلُ الْيَد.

ده‌س‌دِرِژ‌ه‌ر‌کردن - ده‌س‌دا‌ه‌ی‌شتن

ده‌س‌دِرِژ‌ی

ك: ده‌سه‌ن‌نا‌زی، س‌ت‌م. [جه‌ور، ناه‌ه‌تی]

ف: ده‌ست‌درا‌زی، دراز‌ده‌ستی، س‌ت‌م.

ع: تَطَاوُلٌ، تَعْدِي، تَجَاوُزٌ، ظُلْمٌ.

دهس پرويك

ك: دهسريژ، توانا. [دهس روښتو، بدهسه لات]

ف: بادست، توانا.

ع: مُسَلِّطٌ، مُتَّقِنٌ، مُقْتَدِرٌ، ذُو يَدٍ، طَوِيلُ الْبَاعِ.

دهس پروين

ك: له دهس هاتن، توانين. [دهست روښتن، دهسه لاتداری]

ف: دست و رفتن، از دست بر آمدن، توانستن،

توانایی، بادستی.

ع: سُلْطَةٌ، سَيِّطَرَةٌ، قُدْرَةٌ.

دهس پړه

ك: پړدژ، دهس پړژ، دهس پړ. توانایی. [د هره ت. بوکران]

ف: رُستې، د ست رُس. توانایی.

ع: فُرْصَةٌ، فُرَاغَةٌ، مَجَالٌ. قُدْرَةٌ.

دهس پړهش

ك: بدهس. [دهس قوچار، كهسې كه خپري له دهست

نايسته وه.]

ف: سپاه دست، سپه دست، سپاه كاسه.

ع: سَيِّءُ الْيَدِ، مُمَسِكٌ، دُونَ، خَسِيْسٌ.

دهس پړژ

ك: شتلك، تير باران. [گولله باران]

ف: شليک، شتليک، تير باران.

ع: نَضَخٌ، وَبَلٌ، اِمطارٌ. وابل.

دهس ږه

ك: دهس هه (پهس، دهس). [دهس گرد]

ف: دستي، ساختگی.

ع: جَعَلِي، صِنَاعِي، مَصْنُوعِي.

دهس فروش

ك: ورده فروش، بده فروش. [ورده وانه فروش]

ف: دست فروش، خورده فروش، بفل فروش،

دوره گرد.

ع: دَوَّارٌ، خُرْدَجِي.

دهس فروش

[ك: ده لات]

ف: داسار، داستار، دست فروش.

ع: سِمَسار، دَلالٌ، مُقَاضِمٌ.

دهس قوچيلك

ك: رژد، دهس ښك. [دهس قوچار، چه كل]

ف: رژد، دست خُشك.

ع: مُمَسِكٌ، مَقْلُ الْيَدَيْنِ.

دهس قهرو

ك: دهسوام، دهسوام، واره، دهس واره. [دهس واره]

ف: سَقْتَه، دَسْتِي، دَسْتِوَام.

ع: يَدًا يَبِيْدٌ.

دهسك

ك: دهس. [چه پك]

ف: دهسته.

ع: قَبْضَةٌ.

دهسك - دهزك

دهسكاري

[ك: به دهست كار تيدا كردن. كاري دهست.]

ف: دستكاري، دستكار.

ع: اِصْلَاحٌ، تَرْمِيْمٌ، تَصَرُّفٌ، صَنَعَةُ الْيَدِ.

دهس كوڼانن

ك: له په كوڼي. [دهست ماشاندن]

ف: دست گرداندن.

ع: تَعْيِيْثٌ.

دهسكه

ك: دهسك، دهسه، چه پكه. [دهسته، چه پك (وهك):

چه پكه گول.)]

ف: دهسته. (كُلٌ مِثْلًا).

ع: قَبْضَةٌ، حُزْمَةٌ.

وينه ي هه يه.

دهسكهش

ل: دەویت، ماشکەس، کوسکەس، کوزکەش، جاکەش.

[گەرادی، بی تەمروس]

ف: بیار، دستکش، کسکش، جاکش.

ع: قوادی، دئال، دئیوژ.

دهس کەفتن

ل: دەس هاتن. [پەیاکردن، دەست کەوتن]

ف: دست افتادن، دست آمدن.

ع: امکان، ئیسر.

دهس کەله کەنیان

[ل: دەست خستنه سەر خالیگه.]

ف: دست تهیگاه گذاشتن.

ع: تَخَصُّر.

دهس کەم

ل: لای کەم. [لای کەم، هیچ نەیتت.]

ف: دست کم.

ع: أَقْلًا.

دهسکەنە

ل: چەپکەنە. [دروژنە و رێنەوێ گیا بە دەست.]

ف: دست کند.

ع: اجتران.

دهسکیش

ل: رێنا، رانا. [چارساخ، رێتیشاندەر]

ف: دستکش، راهنما.

ع: قائد، هادی، شِص.

دهسکیش

ل: دەسوانە. [تەپک، پۆشاکێ دەست.]

ف: دستکش.

ع: كُوف، قُفاز. [قُفازین]

رێنە

دهسکیشان

ل: دەسەدنگرتن. [رازهێنان، دەسبەداریون]

ف: دست کشیدن، دست برداشتن.

ع: ثرك، وَدَع، صَرَفُ الثَّظَر.

دهسکیش چەرەم

ل: بالە. [بالە، دەسکیشی راز.]

ف: نەهلە، نکاب، دستکش شکاری.

ع: خَتاع.

رێنە-بایە

دهسکا

ل: دەزگا. [میزی بەردەستی پیشەسازان.]

ف: دستگاه.

ع: معمل، طاوِلة.

دهسکا

ل: دەزگا. [سامرازی کارلەسەرداکردنی پیشەساز. (وەک):

کوژەرێ بەردەستی پینەچی.]

ف: دستگاه، کُنده. (کُندهی کفشگران مثلاً.)

ع: جَبَاة، قَبْزوم.

رێنە/رێنە-بەستە

دهسکا

ل: دەس، عەسارەت. [خانوبەرە گەرە و خوش]

ف: دست، ساختمان.

ع: أَرَج.

دهسکا

ل: دارودەسە. [دەسویژەند]

ف: دستگاه، بَرْدَسَان.

ع: أَتْبَاع، مَن تَبِع. جَمْعِيَّة، شَوْكَة.

دهسگای نلواز

[ل: سنووقە ناراژە، گرامافۆن. تەلەفۆن]

ف: دستگاه آواز.

ع: تِلْفُون، گرامافون.

دهسگای تەن

ل: دە چارگەیی دڵ. [دەزگای لەش بە بۆچوونی پێشینان، دە

چارگەیی زانین. (بین، بیستن، بوکردن، چەشتن، لێندان،

گومانبەر، خەیاڵکەر، دەسکاریکەر، پارێزەر، هەستی

هاریه‌ش)]

ف: دستگاه پیکر، ده چشمه‌ی دانایی.

ع: الْقَوَى الْعَشْرَةَ. (سَامِعَةٌ بَاصِرَةٌ، لَامِسَةٌ، ذَائِقَةٌ، شَامَةٌ، وَاهِمَةٌ، مُتَخَيِّلَةٌ، مُتَصَرِّفَةٌ، حَافِظَةٌ، حَسَنٌ مُشْتَرِكٌ.)

دهسکای جولایی

[ك: مه‌کینه‌ی چنین.]

ف: دستگاه بافکاری.

ع: مَعْمَلُ النَّسِج.

دهی‌گرتن

ك: مه‌لپه‌ری، مه‌لپه‌رین، چوپى. [دیلان]

ف: دست‌گرفتن، چوپى‌کشیدن، چوپى، پنزه.

ع: رَقَص، دَعَكَسَة.

دهی‌گرتن

ك: نابردن، ده‌سگیران. [ده‌زگیران، خوازیتنى]

ف: دست‌بوسیدن، نامزدکردن، خواستگاری، کنقاله.

ع: خَطْبَة.

دهی‌گرتن

[ك: دستى به‌كتر گرتن] له‌سور كه‌مهردا.]

ف: دست‌گرفتن. (دست‌همدیگر را گرفتن)

ع: مُخَاصَرَة.

دهسگورویی

ك: ده‌سگیری، كومه‌ك. [یاریده‌دان]

ف: دست‌گیری، كُمَك، همراهی.

ع: إِعَاثَة.

دهسگوشاد

ك: ده‌سپاد، ده‌سنددار، ده‌سواز. [ده‌سپلار، به‌خشنده]

ف: دست‌باز، دست‌گشاد، بخشنده.

ع: سَخِي، بَاذِل، مُعْطِي.

دهسگردان

ك: ده‌سپ‌دهس. [ده‌ساردهس له‌گېردا.]

ف: دست‌گردان، دست‌به‌دست.

ع: دُرُوتَة.

دهسگیر

ك: ده‌زگیر. [ده‌زگره]

ف: دست‌گیره.

ع: جَعَال، جَعَالَة.

دهسگیر

ك: هه‌واخوا، یاور. [یارمه‌تیدر]

ف: دستگیر، كمك، مددكار، یار، یاور.

ع: مُعِدّ، مُعِين، مُحِبّ.

دهسگیر

ك: پینگه‌یشتگ. [به‌ده‌ست‌هاتور، وەرگیراو]

ف: دستگیر، دریافتی.

ع: عَائِد، تَسْلِيم، تَحْوِيل.

دهسگیران

ك: ده‌س‌گرتن، خوازمنی. [خوازیتنى]

ف: دست‌گرفتن، دست‌بوسی، نامزدی،

نامزدکردن، کنقاله، خواستگاری.

ع: خَطْبَة، إِسْتِزْوَاج.

دهسگیران

ك: ده‌زیران، ناربه‌رده. [ده‌زیرمان (خوازیتنی‌كه‌ر،

خوازیتنی‌كراو)]

ف: نامزد، دست‌سوزه.

ع: مَخْطُوبَة، خَاطِب.

دهسگیر ماده

[ك: ده‌سگیری رفتندی نان پتوده‌دان.]

ف: كَمَا. (دستگیر رفیده)

ع: ...

دهسگیری

ك: ده‌سگورویی، یاری، كومه‌ك. [یارمه‌تیدان به‌دارا.]

ف: دستگیری، كمك، یاری، همراهی.

ع: اِعَاثَة.

دهس لاخستن

ك: كه م فروتن. [لاخستن، تهر از و سړوكی]

ف: كم فروختن.

ع: بَخْس.

دهس له بان سهر يوون

ك: هارده ربړون. [دروچار بړون به بدلای خه لكی.]

ف: همدرد شدن.

ع: اَلْاِبْتِلَاءُ بِبَلِيَّةِ الْغَيْرِ.

دهس له كره ردهن ← دهسه ملان

دهس لينداشتن

ك: دس داشت، دس كيشان. [ليگه پران، هيو اېر اېر وړن]

ف: دست شستن، دست كشيدن، دست برداشتن.

ع: ثَرْك، وَدَع، صَرَفُ النَّظَرِ، اِنْكِسَارُ الْعَزْمِ، هَنْح.

دهس ليندان

ك: دس پياهار وړن. [دس پياهيان]

ف: پَسُودن، پَسُودن، پَسُودن، پَسُاويدن،

دست زدن، دست ماليدن، بَرْمَج، بَرْماس، پَرِواس.

ع: لَمَس، مَسَّ، جَسَّ، طَمَعْتُ، غَمَزْتُ، غَبَطَ.

دهس ليندرياك

ك: دس پياهار وړيگ. [دس پياهيترار]

ف: پَسُوده، پَسُوده، پَسُوده، پَسُاويده،

دست زده، دست مالیده.

ع: مَلَمَس، مَمَسَّ، مَسَّس، مَجَسَّس، مَطْمُوث، مَقْمُوز،

مَغْبُوط.

دهس ليكيشان

ك: دس كيشان. [وازهيتان، دسبه دري وړن]

ف: دست كشيدن، دست برداشتن.

ع: ثَرْك، وَدَع، اِمْتِنَاع.

دهس لينه لگرتن

ك: دس هه لگرتن، دس ليكشان، واز لته اوردن. [ليگه پران،

وازهيتان]

ف: دست برداشستن، دست كشيدن،

دست بازداشتن.

ع: ثَرْك، وَدَع، صَرَفُ النَّظَرِ، اِنْكِسَارُ الْعَزْمِ، اِعْرَاض.

دهس ماچ كردن

ك: دس گرتن، ناورېدن، شيريني خواردن. [شيريني خورزان،

سهرگرتنی خوازيښتی]

ف: كښاله، دست بوسيدن، نامزدی.

ع: خَطْبَة.

دهس ماشان

ك: دس گهران، له په كوتی. [دهسته كوته: به دهست بو شت

گه پران.]

ف: بَرْنَج، بَرْنَجيدن، دست گرداندن.

ع: مَلَش، تَعْيِث، تَجَسُّس، فَحَص، تَفْحَص، فَتَش.

دهس مال

ك: دس ياكه ركهر، روپ ياكه ركهر. [دهسته سړ]

ف: دستمال، رومال، روپاك، دُرَك، دُرَك،

دستارچه، مَنديل.

ع: مَنَشَقَة، مَشُوشَة، عِصَابَة، مَنْدَل، مَنْدِيل.

دهس مال سر كهي

ك: سر كهي. [اچوره دس مالينكي هوريشمي رده] كه ژنان

دهيدن به سرياندا. [

ف: شاره، كلاغی. (كلاغی ابريشمی سپاه)

ع: عِصَابَة.

وښته ← پښ چهره

دهس مال شه روه

ك: په نام، دهمه له بس. [دهم هه پيچ]

ف: نه نهن بند، بينی بند.

ع: نَعَم، لَعَام، لِيَام، لَاثِم.

وښته

دهس مال كهرده

ك: گه رده نه بس. [مليچ]

ف: گردن بند. (فُكُل)

ع: مِشَلَّة.

دهسمايه

ل: سه رمایه، مایه. [دهزمايه]

ف: آمُرْع، مایه، سرمايه، دست مایه.

ع: بِضَاعَة، رَأْسُ أَعْمَال.

دهسوز

ل: مز، مزه. [کرئ، هه قدس]

ف: دست مَزْد، مَزْد.

ع: أُجْرَة، أَجْر، حَقُّ أَلَيْد.

دهسهریزا

ل: دهسغوش، نالدرین! [بُریت، دهسغوش!]

ف: دست مریزا، دست مریزاد!، دست خوش!

آفرین!

ع: لَا سَلَال، لَا سَلْت يَدَاك، أَحْسَنْتَا

دهسهریزانه

ل: دهسغوشانه. [پاداشی دهسرهنگینی.]

ف: دست خوشانه، دست مریزانه.

ع: صِلَة، جَائِزَة.

دهس نشان

ل: دیاری کراو، دانراو، دروست کراو]

ف: دست نشان، دست نشاند.

ع: مَنصُوب، مَنعِج، مَنبِيعَة، مَصْنُوع.

دهس نوانن

ل: خوتوانن، خوتونی. [خو به زل نیشان دان، هیزدهریرین]

ف: دست نمودن، خودنمایی، توانایی نشان دادن.

ع: تَطَاهَر، إِظْهَارُ الْقُدْرَة، إِظْهَارُ أَلَيْد.

دهسنویژ

ل: دهسودیم. [دهزنویژ]

ف: دست نماز، آب دست.

ع: وَضُوء.

دهسنویس

ل: دهس مرشت، دهسخت. [به دهس نوسراو.]

ف: نَسْتِينَة، دَسْت خَت.

ع: مَكْتُوب، كِتَاب، رَقِيعَة، خَط.

دهس نه خوارنگ

ل: مَوْر، موزنه شکیاگ. [نسه ژاکار، دهق نهشکار،

دهس تینه دراو]

ف: درست، دست نخورده، مَهر ناسکافته.

ع: بَكْر، سَالِم، كَامِل، صَحِيح.

دهس نه زهر

ل: دهسره سینه. [دهسره زهر، له خزمه تدابورن، ریزنراندن]

ف: دست به سینه.

ع: تَكْتَف، مُتَكَتِفًا.

دهس نیانه که له که

ل: دست خستنه سر خالیگه.]

ف: دست تهیگاه گذاشتن.

ع: تَخْصُر.

دهسوادهس

ل: دهسودهس. [دهس به دهس. دهسودهس له گهردا.]

ف: دستادست، دست به دست.

ع: يَدَا يَبْد.

دهسواز

ل: دهسگرشاد. [دهسبار، دلرا]

ف: دست باز، دست گشاد.

ع: سَخِي، بَاذِل، جَوَاد، كَرِيم، أَلْفَق، غِيْدَاق، كَوْثَر،

مُعْطِي.

دهسواکرد

ل: په له، زو. [خیرا]

ف: شتاب، زود، چسپان.

ع: سُرْعَة، عَجَلَة، مُبَادَرَة، سُرَاعَة.

دهسوام

ل: دهسوار، دهستیوار]

ف: دست وام.

ع: قَرَض، قِرَاض، ضِمَار.

ده سوانه

لک: دسموانه. دسکیش. [لنک هی مردور شتن. ههروه ها:

له پک، پوتشاکي دست.]

ف: دستوانه. دستکش.

ع: لیفة، عصابة. قفازة.

ده سویرد

لک: قزچاخی، زرنگی. [چالاکي]

ف: دست بُرد، چاپکی، زرنگی، چاپک دستي.

ع: جریزة، جلادة، سرعة، فعالية.

ده سویردار

لک: قزچاخ، زرنګ. [چالاک]

ف: چاپک، زرنګ، چاپک دست، بادست بُرد.

ع: جلید، مُسرع، بادر، فَعَال.

ده سوپا

لک: وابسه، دسه ربه سه. [ده سویتونه د]

ف: بسته، وابسته، بستگان، دست وپا.

ع: أَتباع، مَنسوبين (جرامین)، مُتعلقین.

ده سوپا

لک: ته لُریا، ته لاش، هورلدان. [ته قالا، کوشش]

ف: دست وپا، تلاش، کوشش.

ع: سعي، جَهد، اِقدام، تَهيئة.

ده سوپا به بستن

لک: کده تن. [ده ست و پی به یه کوهه گریځان.]

ف: کتن.

ع: قَط، قَفس.

ده سوپا کوم کردن

لک: ده سپاچه برون، ههرو لُیون. [په شوکان،

سه رلیتیکی چورن]

ف: پَلَمَس، پَلَمَسه، پَلَمَسیدن، دسپاچه شدن،

دست وپاگم کردن.

ع: دَمَشَة، اِضطراب، اِنزعاج، اِرْتِخاش، تَهْوُك،

تَبَرُم.

ده سوپه پنجه دان

لک: دهرمشاق. [تفرقه کردن (له سهره تاي زور انيازیدا).]

ف: دست و پنجه دادن، دست گشتي دادن.

(مقدمه ی کشتي گیری)

ع: تَصافَح.

ده سوپه پیمان

لک: دهرپیتون، دهر دوسی. [په پیمان بهستن]

ف: دست پیمان، دست پیوند، دست دوستي،

پیمان.

ع: مُعَاهَدَة، اِتِّحاد، دَسْتِپیمان، عَقْدُ اَلاتِّحاد

ده سوپه پیوه — ده سوپه پیمان

ده سودلدار

لک: دهرنه دار، دسگوشاد. [ده سیلار، دلارا]

ف: راد، بخشنده، بادهش.

ع: سَخِي، بَذال، بَذول، بَذال، جَواد، جَواد، کَریم،

کَوثر، اَفق، غَیْداق.

ده سودلواز

لک: دسگوشاد. [ده سیلار، دلارا]

ف: دست باز، دست گشاد.

ع: بَذال، جَواد، مُعْطِي، سَخِي.

ده سوده هنه

لک: به خشن. [ده سگری، دلارای]

ف: یخشن، دهش.

ع: بَذل، عَطاء، کَرَم.

ده س و شک

لک: رُژد، نه گریس. [چروک]

ف: رُژد، رَس.

ع: بَرَم، مُمَسِك، لُئیم، بَخیل.

ده سوه لثم

لک: خدت، نورسین. [ده سرخه ت]

ف: خت، نوشتن.

ع: خَط، زَبَر، کِتابة.

دهسوكار

ك: كار. [دهستكار، كاري دست]

ف: دستكار، كار.

ع: عمل، صنعة.

دهسوكار

ك: دروسكهرده. [دروست كرار]

ف: دستكار، درستشده، ساخته.

ع: معمول.

دهسومشتاق

ك: دهرمشتدان، دهرسوپهجه. [تفرقه كردن (له سهرهتاي

زورانبازيدا).]

ف: دست كشتي. (در مقدمه‌ي كشتي)

ع: ...

دهسور

ك: ياسا، بار، قانون. [دهستور، رنوشوين]

ف: دستور، خواره، ياسا.

ع: رسم، معمول، قانون، قاعدة، رويّة. اصطلاح،

دستور

دهسور

ك: بار. [مولّت، روخست]

ف: دستور، لهي، بار.

ع: اذن، اجازة، رخصة.

دهسور

ك: تيماله. [نامرزي دهرمان كرده ريخوله.]

ف: مينا، اماله، شيشه‌ي اماله.

ع: محققة.

وينه

دهسور

ك: تيماله. [دهرمان كرده ريخوله له كومهده.]

ف: اماله.

ع: حققة.

دهسه

ك: مشتة. [دهسته، دهسك، چيگاي دست له نامرازدا.]

ف: دسته، مشتة.

ع: قبضة، مقبض، مقبض، نصاب، رائد، قعسري،

جدلة، فعال.

وينه ← غنجر، چنقو، دهسار، تهرس، بيلچه

دهسه

ك: چدينه نفر. [دهسته، چند كهس.]

ف: دسته، چند نفر.

ع: قلة، كردوس، عدة، جمع، بعض.

دهسه

ك: چهپه، چهپك. [بهسته، دهسته (ولك: دسته گول،

دهسته كاغز).]

ف: دسته. (دسته گل، دسته كاغذ مثلاً.)

ع: قبضة، يد، جليل، حزمة، جرزة، باقة، رزمة،

وزيمة، ضبارة، اضبارة.

دهسه

ك: دهستو، قوتلف. [دهسكي دهفر. (ولك: دهسي گوزه).]

ف: دسته. (دهسته‌ي كوزه مثلاً.)

ع: عروة.

وينه ← دهريلوزنمو، مهلكني

دهسه

ك: دارودهسه، يار، دوس. [دهسويتوند، لاينگر]

ف: دسته، يار، دوست، هواخواه.

ع: اتباع، لف، صنف، حزب.

دهسه

ك: بان يهك. [سهر يهك خرار. (ولك: دهه كردني كاغز).]

ف: دسته، باهم، روي هم. (دسته كردن كاغذ

مثلاً.)

ع: نظم، ترتيب، ضبارة، اضبارة.

دهسهار

ك: هاره. [دهسار]

ف: آس، دست آس.

ع: قَلْبِخ، قَلْبِخ، جَارُوش، كَبْدَاء، مِلْطَاط، رُحَى الْيَدِ.
وینه

دهسهار

ك: هارەكړي [دسار كړدن (به دست هارین.)]

ف: دست آسیا. (با دست آسیا كړدن)

ع: طَحْنُ الْيَدِ.

وینه هییه.

دهس هاوردن

ك: په پيدا كړدن. [دست خستن]

ف: دست آوردن، پیدا كړدن، فراهم كړدن.

ع: تحصيل، كَسْب، اِدْرَاك.

دهس هاور د نه پرته

ك: نه هېشتن. [به رگری كړدن]

ف: نگذاشتن، جلوگیری.

ع: مَنَعَ، مُمَانَعَة، نَهَى، عَوَق.

دهس برا

[ك: برادر]

ف: برادر خوانده، یار، دوست.

ع: صاحب، صَدِيق.

دهس بوخچه

[ك: پر تسكی ژانه.]

ف: تُلَى، دسته بُقچه.

ع: سَقَط، نَمَط، مَثْبِئَة.

وینه

دهس به نی

[ك: دسته ساز كړدن له دږی كسیك یا كومه ټپك.]

ف: دسته بندی.

ع: اِعْتِصَاب، اِثْفَاق، تَحْرَب، تَجْمُع.

دهس پاچه

ك: هدرل، سه راسیمه. [په شوکار، سر لیتیکچرو]

ف: پَلْمَس، پَلْمَسه، هول، آسیمه، دست پاچه.

بی دست.

ع: مُضْطَرَب، مُسْتَعِجِل، مُتَحَيِّر، مُعْطَل.

دهس پاچه

ك: دهس زړانی، ولنگمواز. [دهسته ونه ژنو، بی دهه لات]

ف: دست پاچه، دست به زانو، ناتوان.

ع: مُقْرِص، مَشْدُود، مَعْصُور، مُحْتَبَس، عاجز.

قاصر.

دهس پاچه بوون

ك: دهسپا گوم كړدن، ولنگه وازیرون، دهس زړانی دانېشتن.

[سر لیتیکچرون. دهسته ژنو دانېشتن]

ف: پَلْمَسیدن، هول شدن، آسیمه شدن.

دست پاچه شدن.

ع: قَرْصَة، اِحْتِیَاء، عِجْز، اِضْطِرَاب.

دهس چله

[ك: دهس هدرسار، هدرسار]

ف: دسته جلو، پانتهنگ.

ع: عَنَان.

وینه - هدرسارین/ وینه هییه.

دهس چرا

[ك: چرادهسی]

ف: چراغ دستی.

ع: سِرَاج.

وینه

دهس چه قو

[ك: دهسکی چه تن]

ف: دسته ی چاقو.

ع: جُرْزَعَة، نِصَاب.

دهس چینه

[ك: قورتاله (سده تهی دهسته دار.)]

ف: سَبْد، (سبد دسته دار)

ع: ثُوج، سَلَة، مَقْطَف، قَرَطْل، كُثْنَة، حَامِلَة، قَفَة.

وینه

دهس خلانکی

[ك: نهر مروری بږ ژیر كړدنې منډال به یتشكه د ا]

هه لیدواسن.]]

ف: بازپیچ. (مهره که بر گهواره آویزند تا بچه با آن بازی کند.)

ع: دادنه

وینه میه.

دهسه خلافتی

ل: دهسبازی. [عیشق بازی له ریگه‌ی دستره.]

ف: دستبازی.

ع: مُناغاة، مُعاشقة.

دهسه خوه‌یشک

[ل: هارپیتی خوشه‌ریستی نافرته بۆ نافرته.]

ف: خواهرخوانده.

ف: صاحبة، صديقة.

دهسه داس

ل: تهربرداس، دارپاج. [تهوراس]

ف: دهره، داسخاله، داستخاله، داسگاله،

داستگاله، داسفاله، داستفاله، داسفاله.

ع: بُزعة، مِسول، مِشذب، مِحطَب، مِقَضَب.

وینه — تهربرداس

دهسه داو

ل: داو. [جزره داوئیکه. (داوی جگه له پاداو).]

ف: دام. (غیر پادام است.)

ع: مَصيدة.

دهسه دایینه

ل: چنگاوێز. [دهسه‌رداوێن، تیره‌نالان، تیره‌نالار]

ف: بِلک، آکیش، دست‌به‌دامن.

ع: تَشْبِثٌ، تَشْبِثٌ، مُتَشَبِّثٌ، مُتَشَبِّثٌ، مُتَشَبِّثٌ، مُتَشَبِّثٌ.

دهسه دنگ

[ل: دهسکی دنگ.]

ف: بته، سَلایه.

ع: مِسْحَقَة، مِئَصَل، مِئَصَال.

دهسه رفیق

ل: هارپفیت، دوس. [هارپیتی خوشه‌ریست.]

ف: دوست، همران.

ع: رَفِیق، صَدِیق، خَدَن، خَلِیل.

دهسه ززانی

ل: قنچکان. دهسه‌پاچه. [دهسه‌رونه ژنۆ چچیکان]

ف: دست‌به‌زانو، دستپاچه.

ع: قَرَفَصَة، اِحْتِیاء.

وینه — چنچکان

دهسه سِر

ل: ده‌سمال. [ده‌سِ]

ف: دستمال، نۆک، دستارچه، رومال، رویاک.

ع: مَنَدِیل، مَنَشَقَة، عَصَابَة.

دهسه سهر

ل: سهرگردان. [سهرسام، په‌شیر]

ف: دست‌به‌سهر، دست‌بهرسهر، سرگشته،

سرگردان.

ع: مُتَحَيِّر، حَيْران، هَائِم.

دهسه شکسته

ل: ده‌سخره. [فریودراو]

ف: فریخته، دست‌شکسته.

ع: مُغْرَى، مَقْطُوعُ الْوَسَائِل.

دهسه قولف

[ل: نهر کونده قفل ده‌پیتته ناری.]

ف: دسته قفل.

ع: قَرَاشَة.

دهسهك

[ل: ته‌خدی سهر داره‌رای خانوو.]

ف: دروک، نسوک، نَسَتک، پروازه، فَرَوازه،

هَرس. (چوب روی تیر خانه)

ع: مَقَرَّة، عَانِقَة.

دهسهك

ل: ده‌فته‌ر، کتابچه. [په‌راو، په‌راوی داهات و مه‌سره‌ف تیدا]

نورسین.]

ف: دَسْتَك، دَقْتَر چه، اَو ار چه، كِتَاب چه.

ع: قَرَاتِيس، دَقْتَر، اَو ار چه.

دهسه کردن

ك: بَانِيه كَنِيان. چه په کردن. [خستنه سهریدك. دسك

کردن]

ف: دَسْتِه کردن. روى هم گذاشتن.

ع: جَمْع، ثَرْتِيب، تَحْزِیم، تَوْزِیم.

دهسه گشتی

ك: نَايَخ، كِه ره جى. [به له م]

ف: سُنْبِك، قَايِق، كَرَجِی.

ع: قَارِب، شَخْتَوَر، فُلُوَكَة، قَفَّة، زَوَرَق.

وینه

دهسه گهوشه

ك: دَسْگِیهِ جَوْتِيار له نامورردا.]

ف: نِیام.

ع: مَقُوم.

وینه ← چنتیار <۸>

دهسه گول

ك: چه په گول. [چه پكهی گول.]

ف: دَسْتِه گِل، كَلالِه.

ع: قَبِضَة وَرْد.

دهسه گهنم

ك: [چه پكه گهنم]

ف: بَسَك، بَسَد، گُران، دَسْتِه گندم.

ع: قَبِضَة، حِنَطَة.

دهسه گیره

ك: گِیرِه، گِیرِگِه. [دهزگره]

ف: دَسْتِگِیرِه، گِیرِه.

ع: مِلْزَمَة.

وینه

دهسه لات

ك: تَوَانایی. [هیتز، دهسرویشتن]

ف: تَوَان، تَوَانایی، مَلْجَكَا، بُوَش.

ع: قُدْرَة، سُلْطَة، تَسْلُط، بَاس، مُلْك، اِخْتِيار.

دهسه مشته

ك: دَسْتِه مَسْتِه: دَسْگِیهِ جَوْتِيار له پاشبارهدا.]

ف: دَسْتِه نِیام.

ع: سِخِّین، مَقُوم.

وینه ← چنتیار <۹>

دهسه ملان

ك: پَدِشْتان، مِلِه ما. [دست کرده ملی یدکتر.]

ف: دَسْتِ به گردن. (دست به گردن همدیگر

انداختن)

ع: عِناق، تَعَانِق، مُعَانَقَة، اِعْتِناق، تَشَانِق، مُشَانَقَة.

دهسه ناز

ك: جِیگِه ی هیز خستنه سر له رِنگِی دهسره. (رهك:

عوروسی.)]

ف: دَسْتِ انداز. (ارسی مثلاً.)

ع: تَكِيَّة.

دهسه نازی

ك: دَسْدِرَتِي. [ستم، جهور، ناهه قی]

ف: دَسْتِ اندازی، دَسْتِ درازی.

ع: تَطَاوُل، تَعْدِي، تَجَاوُز، ظُلْم.

دهسه نلو

ك: نَسْپَرِيز، نَسْپَرِيس. [نور مردایی كه نَسْپ له

غارِ كِدا دهیريت.]

ف: اَسْپَرِيس، اَسْپَرِيز. (يك میدان است كه به

تاخت برسد.)

ع: شَوْط، طَلَق.

دهسه نقهس

ك: دهسی. [به نه نقهست، به ناگاداریده]

ف: دانسته، ستم.

ع: عَمْدَا، قَصْدَا، عَن قَصْر.

دهسه نه

ل: بده، بهخشش. [بهخشین: دانی بې قهره یو].

ف: دهش، پرویز، داشاد، زرواس، بخشش، بخشایش.

ع: بذل، جود، عطاء، کرم، سخا.

دهسه نه ډار

ل: دسواز، دسودلدار، دسگرشاد. [دلارا]

ف: بخشنده، دستواز.

ع: باذل، جواد، سخې، کریم، معطي.

دهسوار

[ل: دهسته راره (ره ل: دهسته يه ل: نان).]

ف: دستوار، دسته وار، دستواره. (یک دسته نان مثلاً.)

ع: دستوار.

دهسوام

[ل: دهسته وار (دهسته رز).]

ف: دستوام. (دست قرض)

ع: یدأ بیکر، قرض.

دهسوانه

ل: دسوانه. (الفکدی مردو شتن.)

ف: دستوانه. (کیسه ی مرده شستن)

ع: عصایه، لیقه.

دهسوانه

ل: دهسینک، دهزینک. [بازنه، بازن]

ف: دسیتینه، دستوانه، دست بند.

ع: خضض، یاروق.

وینه - دسینک

دهسودهس

ل: دهسپدهس، دهساندهس. [دهساردهست لکه ږدا].

ف: دستادس، دست به دست.

ع: یدأ بیکر.

دهسوسار

ل: دهسه هرسار. [دهسته جلور، هرسار]

ف: دست افسار.

ع: مقود.

وینه - سهارین

دهسه وهره

ل: دهسه بهره. [نامرازک که چوار نه فر شتی

پی ده گوزنه وه].

ف: رتبر، رتبیله، پشنگ.

ع: منقل.

وینه

دهسهویه خه

ل: دهسه یه خه. [به گز یه کتردا چرون].

ف: دست به یقه، گلاویز.

ع: تشییم.

دهسهویه خه

ل: دهسه یه خه، نزیك. [تزيك، نه درور].

ف: نزدیک، فرهمند.

ع: قریب، داني، آني، وشيك، نصیق.

دهسه هار

[ل: دهسکی دسار (نور داری له دسارې ددهن بو

جیگدی دهست).]

ف: دهسته ی آس. (چوبی که در آس دهستی

نصب کنند برای جای دست).

ع: رائد، قعسری.

وینه - سهار

دهسه هره

[ل: چه لوی دم مشاری.]

ف: دستر، دستره، دست آزه.

ع: مشذب، مقضب.

وینه

دهسه لېس

ل: دهسرن. [دهسکرد]

ف: دستی، ساختگی، کار دست.

ع: يَدِي، جَعَلِي، مَجْعُول، مَصْنُوعِي.

دهسه لبس

ل: دَرِيَز [درز، فشه]

ف: چَرَبَك، سَرُو، پَلْمَه، پيغاره، نَرُوغ.

ع: كَذِب، اِفْتِرَاء، ثَهْمَة، بُهْتَان.

دهسه لبس

ل: دهسپچه نه. [نمر پارچه یی دهستی شکاری

پس ده لبه ست.]

ف: دست بند.

ع: عَصَابَة.

وَنَه ← پَرُو دَوَر زَخَم

دهس هه لپیکان

ل: په نجه هه لپیکان. [په نجه یی هه درو دهست به ناور یه کدا

کردن.]

ف: پَشْلیدن، پنجه از هم رد کردن.

ع: اِشْتَبَاك، تَشْبِيك، تَشْبِيكُ الْأَصَابِع.

دهسه هه وسار ← دهسه وسار

دهسه یال

ل: دهسه مل. [دهس کردنه ملی نازه لی یالدار (ی وه:

نه سپ.)]

ف: دست به گردن. (اسپ مثلاً.)

ع: مُعَانِق.

دهسه یلو

ل: توانایی. [دهسه لات، دهست ریشتن]

ف: دسترس، توانایی.

ع: قُدْرَة، تَسْلُط.

دهسی

[ل: دهسته راو (دهسه رز)]

ف: دستی، دست و ام. (طلب دستی)

ع: قَرْض، قِرَاض، ضِمَار، سَلَف، يَدَا بِيَد.

دهسی

ل: دهسه نهقهس. [به نهقهست، به ناگاداریه ره]

ف: سَتَم، دانسته، کردگار، کردگان.

ع: عَمْدًا، قَصْدًا، عَنْ قَصْد.

دهسیری

ل: یاربه، کومه ک. [یارمندی]

ف: دَسْت یاری، دَسْت واری، دَسْت گیری،

همدستی، یاری، یاور، کُمک.

ع: مُسَاعَدَة، مُعَاوَضَة، مُعَاوَنَة، تَقْوِيَة، ثَائِيْد،

اِمْدَاك.

دهسی دهسی

ل: ته فره، ته گهر، تِه مِرِيژ و سَوَزی. [ته مِرِژ و سَبی،

دراختن، به قنگدا خستن]

ف: ویدانگ، ویلان، امروز و فردا.

ع: طَفْرَة، مُعَاظَلَة، تَسْوِيف، تَعَلُّل.

دهشت

ل: بیابان. [سارا، بیابان]

ف: دَشت، ساد، گور، گویش، تیما، جرگ. هامون،

بیابان. همواری، جُلگه.

ع: سَهْل، بَادِيَة، بِيْدَاء، فَيَافَاء، صَحْرَاء، فَلَاقَة، قَاع،

وَهْدَة، وَهْطَة، وَهْظَة، هَبْطَة، بَسَاطَة، بَسِيْطَة،

بَسِيْطَة، مُطْمَئِن، جَبَانَة، دَسْت، دَشت.

دهشت

[ل: کِلگه]

ف: دشت، کشتزار.

ع: حَقْل، رِيف، مَرْزَعَة.

دهشت

ل: دهر، دهر، دهشت. [دهره وه]

ف: بیرون، در.

ع: خارج.

دهشتایی

ل: هاماری، پادهشتی، دهشتی. [تهختان، تهختایی]

ف: جُلگه، همواری.

ع: هَبِير.

دهشتمو

ك: دهشت، دهره. [دهر، دهره]

ف: بیرون، در.

ع: خارج.

دهشتی

ك: ... بیارانی. [دهشته کی، چولتشین]

ف: جلگه نشین، بیابانی.

ع: سهلي، بدوي.

دهشنه

ك: کاره. [چه ژ، کیر، خنجیر]

ف: دشنه، بزازوان، بزازبان.

ع: شفرة، سكين، خنجر.

وینه

دهشه

[ك: دیمه جوان. (به دیمه)]

ف: دشه، دش. (خوش منظر، باصفا)

ع: بوبي، بهيج.

دهعبا

ك: جانه وهر. [میرو]

ف: جانور.

ع: دابة.

دهعوا

ك: داوا، حده چل، حوله سی. گهره. [شه، کیشه، ریستن،

سكان]

ف: جنگ، ستیز، ستیزه، پرخاش. داو، داوا،

خواهش، خواستن. فزول، داوری.

ع: دعوي، خصومة، ترافع، نزاع، تقاضي، تملي،

ترجي.

دهعوت

ك: خولك، چره، چرین، راده، راده من، دهنگ،

دهنگ کردن، شرنه ناردن، بانگ کردن. [بانگه یشتن،

میرانی]

ف: خواندن، خواستن، بانگ کردن.

ع: دعوة، طلب، احضار، استجاء.

دهغدهغه

ك: پرته پرت، ترس. [دل راو کی. مه ترسی]

ف: خارخار، آشوب، بیم، ترس، هراس.

ع: دغغة، دقدقة، قلق، تشويش، اضطراب.

خوف، خشية، هلع.

دهغدهغه

ك: فرته فرت، ركه ركه. [خولیا، كوركه كورك]

ف: شور، خارخار، هوس، آرزو.

ع: دغغة، ميل، خلجان.

دهغمه

ك: نه شكفت. [نه شكوت، بودر، تولكه]

ف: دغمه، دخم، فلخم، فلامه.

ع: حفرة، شقب، كهف.

دهغل

ك: نارته، دهغه له. [گیا یا دانه ویده نامو.]

ف: دغل، دغا، بار، شار، نرد، لای.

ع: غل، غش، دخل، دخن، دخنة، دغيلة، غلث،

دغل، فساد، حملان، عيب.

دهغل

ك: چه پهل، نادوروس، ناپاك. [فيل باز، گزيكار]

ف: دغل، دغا، داغول، دگل، تبند، نادورست،

ناپاك.

ع: دغل، دخن، فاسد، خيال، مكار، سين، خبيث،

مقلب.

دهغه لېاز

ك: نادوروس، داوباز. [فيل باز، گزيكار]

ف: دغلباز، دغاباز، داوباز، دغل، داغول، دگل،

دغا، تَبَدُّد، نادرست، ناپاک.

ع: خَبِيث، نَجِس، سَيِّئ، فاسد، مُتَقَلِّب، خَيَال، مَكَار.

دهغه له — **دهغه ل**

دهغه

ل: دایره، [نامیرتکی موسیقايه]

ف: دَف، دایره، باتره.

ع: دَب، دُف.

ویند — دایره

دهغه ر

ل: دمسک، دهرتەر، [پدراو، پدراوی داهات و مسرهف تیدا

نوسین]

ف: مار، ماره، آوار، آواره، آیاره، آوار، انگاره،

کتابچه، دفتر.

ع: قراطیس، دَفْتَر.

دهغه ر نهوقات

[ل: پدراوی دیاری کردنی کاته کان.]

ف: گاهماره، مارهنگام.

ع: قَائِمَةُ الْأَوْقَات.

دهغه رچه

ل: دسه کچه، [ددهتری بچورک.]

ف: مارچه، آوارچه، آوارچه، آیارچه.

ع: أولَاحِجَة، دُفِيتَر.

دهغه رچه ی فکر

ل: یادداشت، یادنامه، [ددهتری بیربری]

ف: یادداشت، یادنامه.

ع: خَاطِرَة، ذَاکِرَة.

دهغه رخانه

ل: نویسه، نویسنګا، [نویسنګه، جینګه نویسن و

تومارکردن.]

ف: دفترخانه، نگارستان، نگارشخانه،

آوارستان، دبیرستان.

ع: دَفْتَرخانَه، دارُالْإِنشَاء، نَيْتُ الْقَراطِيس.

دهغه ردار

ل: نووسنه، نویسنه، دهریر، [نویسنه، تومارکر]

ف: مار، دبیر، دفتردار، آواردار.

ع: مُنْشِي، مُحَرِّر، كَاتِب، حَافِظُ الْقَراطِيس،

دَفْتَردار.

دهغه

ل: جار، کهشه، سر، گل، واره.

ف: پار، وار، واره، وه.

ع: دَفْعَة، كَرْة، مَرَّة، قَارَة، خَطَرَة.

دهغه ر

ل: سهرین، [جینګه شت تیکردن.]

ف: وند، آوند، آوند، باهار، سَوین.

ع: ظَرْف، اِناء، اَنِيَّة، وِعاء.

دهغه ر

ل: پاکهت، [زهر، جینګه شت تیکردن.]

ف: پاکت، آوند.

ع: ظَرْف، مَدْرَجَة.

دهغه زک — **دهغه زکه**

دهغه

ل: شانه، [نامرازکی جولایه، (شانهی جولاکه).]

ف: بَسَف، دَفْتَه، دَفْتِین، بَفْتَری، (شانهی

جولاهگان)

ع: دَفَة.

دهغه زکه

ل: دَهْزَک، زَلْزَل، [سلزل، ورگزَل]

ف: دَهْزَک، شکم گنده.

ع: أَقْمَس، بَطْن، عَظِيمُ الْبَطْن.

دهغه یله — **سان**

دهغه په

ل: خهزته، گنج، [خهزته، گهغه]

ف: گنج، گنجینه، هزینه.

ع: دَقِيئَةُ، خَزَانَةُ، سُبُوب، رِكَاز.

دهق

[لک: قد (رواک: نوشتاندهوی پارچه یا کاغذ).]

ف: تا، ته، شِکَن. (تا کردن پارچه یا کاغذ مثلاً.)

ع: غَضَن، غَضَن، ثَنِي، خِنث، کِسَر، غَر.

دهق

لک: ناپايشت، بهزهک. [رازانده]

ف: آرایش، پَرَمون، زيب.

ع: زِيئَةُ، رُوئَةُ.

دهقاق

لک: وتوو. [توتوو]

ف: دقاق، اُتو.

ع: کِماد.

دهقاق دان

لک: رتو کيشان. [رتوو کردن (گرم کردنی نه‌ندام یا جلوه‌رگ) به شتی گرم خسته‌سەر.]

ف: دقاق دادن، آتو کشیدن. (گرم کردن عضو یا

لباس)

ع: کمود.

دهق دان

لک: ساف کردن. مروچاننوه. [قد کردن، نوشتاندهوی]

ف: تاکردن، ته کردن. هموار کردن.

ع: غَضَن، خِنث، کِسَر، ثَنِيَّة، تَدْلِيص.

دهقهده

لک: ده‌غده‌غ، پرت‌پرت، ورکه. ترس. [خولیا، کورکه کورک.

مه‌ترسی]

ف: خارخار، بیم، ترس.

ع: دَغْدَغَةُ، دَقْدَقَةُ، تَشْوِيْش، خَلْجَان. خَوْف،

خَشِيَّة، مَلَع.

دهقهت

لک: سەرغبه، ورده‌بینی. [سەرئج، تَبِيْنِي]

ف: ژرف‌یدن، باریک‌بینی، نازک‌بینی،

خورده‌بینی.

ع: دِقَّة، تَدْقِيْق، غَوْر، تَعَمُّق، تَقَوُّر، تَأَمُّل، تَبْصُر.

دهقهت

لک: عه‌تمو، ده‌قه‌د، بیانک، ورده‌گیری. [ره‌خنه‌گرتن]

ف: دق، سوسه‌جویی، سخن‌گیری،

خورده‌گیری، رخنه‌جویی.

ع: ایراد، اِعْتِرَاض، اِنْتِقَاد، قَدَح.

دهقه‌ج - عه‌تمو

دهقیانوس

[لک: نهر پادشاهی که «نە‌سحابولکه‌هف» له ترسی

نە‌ردا له نە‌شکه‌وته‌که‌دا خۆیان هە‌شار دا.]]

ف: دَقیانوس. (پادشاهی که اصحاب الکهف از

ترس او در غار پنهان شدند.)

ع: دَقیانوس.

دهقیقه

لک: تار. [کاتیکی کم. (شە‌ست چرکه)]

ف: دَم، گاه. (شصت ثانیه)

ع: دَقِيْقَةُ.

دهقیقه

لک: چار‌تروو‌کائن. [ساتیکی کم، هیتندی لیک‌دانی پیتلوی

چار.]

ف: زغنگ، اند، اندی.

ع: لَحْظَةُ، طَرْفَةُ.

دهک!

لک: نه‌لک! (دهک مالت برمی!!) [روشی خفه‌ت خوارده‌نه.]

ف: اک! (کلمه‌ی تحسیر است.)

ع: اه!، واه!

دهکودیم

لک: ده‌موچار. [رو، چروچار]

ف: دکودیم، سَر و رو.

ع: مَؤْرَةُ، وَجْه، خَدَّ.

دهکه‌ل

ك: بی‌پیش. [ساده، بی‌مود]

ف: دَکَل، دَکَل، دَکَل، بی‌ریش.

ع: اَمَرَد.

ده‌کل

ك: ده‌گَل، دیرەك، دیله‌ك. [کوله‌کمی ناروندی که شتی.]

ف: دیرک. [دیرک کشتی]

ع: بَوَان، سَقَب. صَارِمِي، صَارِيَّة، سَارِيَّة، دَقَل.

وینه

ده‌کمه

ك: هد‌لکه‌فَت. [کدم وینه، نایاب]

ف: کم‌یاب.

ع: شَاة، نَابِر، نُدَرَة.

ده‌کل ← ده‌کل

دهل

ك: قَهَل، گوساخ، رودار. [چارنه‌ترس]

ف: دلیر، دَکو، گُستاخ، پَررو.

ع: جَسور، جَرِيء.

ده‌لاقه

ك: درگا. [دیرکه، قاپی]

ف: در.

ع: دَرَب، باب.

ده‌لاقه

ك: دَرِیچِه، دَرِیچِه، بَاجِه، کوناره‌جِه. [رَوَچِه. کلارِبَچِه]

ف: دَرِیچِه، دَرِیچِه. رَوَژ، رَوَژِه، بَالکانه،

بَالکانه، بَاجِه، بَادجِه، بَادگیر، بَیناس،

زَوَشَن‌دان.

ع: قُنَعَة، خَوَچَة، خَوَچَة، کُوَ، نَافِذَة، رَوَشَن.

ده‌کَل

ك: سَرتاش. [بَریمر، دَلالاک]

ف: پَیرا، گَرَا، گَرَا، تَانگو، تَوَنگو، مُسْتَر،

مُوسْتَر، سَرسْتَر، سَرتَرش، سَرسو،

کَیسه‌کَش، آینه‌دار، سَلمانی.

ع: دَنَّاك، حَلَّاك، حَالِق، حَجَّام.

ده‌لو

ك: دَم‌مَر، هَرزِه‌چِه‌نَه. [زَوَیَل، فَره‌پَس]

ف: دَلو، پُرچانه، هَرزِه‌گَر، بَسیارگو.

ع: مَه‌دَار، ثَرثار، بَقْباق، وَعَواع، شَطَّاح.

ده‌لو

ك: دَوَلچِه. [سَه‌تَل، نَاری که لَوِیه‌کِه. (که‌لَوِی دَوَلچِه،

که‌لَوِی یانزِه‌هَم‌مِ نَاسمان.)]

ف: دَوَل. (بَرَج‌دَلو، بَرَج یازدهم فَلَک)

ع: دَکو، بُرَجُ الدَّکو.

ده‌لودلیر

ك: دَه‌لوقَه‌ل. [چارنه‌ترس. قَسه‌پِران]

ف: دِلودلیر، زَرنگ، سَخَنور.

ع: جَسور، جَرِيء، حَمِيس. نَطَّاق، حَرَّاف.

ده‌لوقه‌ل

ك: دَه‌لودلیر. [چارنه‌ترس، قَسه‌پِران]

ف: دَکو و قَلندَر، پَررو، سَخَنور.

ع: جَسور، حَمِيس، مِصْفَع.

ده‌له!

ك: لَیْدِه!، بَدَلِی! [بَکوتِه! (فرمانه.)]

ف: بَزَن! (اَمَر است.)

ع: اِضْرِب!

ده‌لِمسه

ك: دَرَو، چَاخان. [فَشِه]

ف: دَرَوغ، گَرَوغ، تَرَوَند، تَرَفَند، چَرَبَک،

سَرَو، هِیتان، پَلمه، پَیغازه.

ع: طامات، کَذَب، اُکْذوبَة، دَکَس، مَین، فَرِیَة، اِفْتِرَاء،

بُهتان.

ده‌لیا ← ده‌لیا

ده‌لیل

ك: نَه‌سَل. رانما، رابەر، نشانه، گَه‌زَه‌ك. [بَه‌لَگِه. رَتَنا]

ف: آوَن، آوَن‌د، فَرَنود، زَه‌بَر، زَه‌نُما، راموز،

نُخْشە، نَشانە، چۈن وچرا.

ع: دَكِيل، بُرْهَان، حُجَّة، سُلْطَان، فُرْقَان. بَيِّنَةٌ.

هادي، مَوْصِل.

دەل

ك: ما. [مَيِّينەي سەگ و گورگ و كەر.]

ف: مادە.

ع: اُنْثَى.

دەل

ك: دەلەسەگ، دەر. [دەلەسەگ (سەگى مَيِّينە).]

ف: دَر، لَاج، لَاس، لاوہ. (سەگ مادە)

ع: كَلْبَة، مُعَاوِيَة.

دەلەل

ك: نارجى. [ناروندیار، نارېژى (وہ ك: دەلەلى مامەلە).]

ف: ميانجى، ميانەدار. (واسطەى مەاملە مثلاً.)

ع: دَلَال، سِمَسَار، واسِطَة.

دەلەل

ك: رابەر، دەسكېش. [گەرەد، يېتنامووس، دەويت]

ف: شاوور، فَرَنود، آوند، راھبەر، ميانجى.

ع: دَلَال، قَوَاد، دَيُّوث.

دەلەلەنە

[ك: كَرى و ھەدەسى دەلەلى كەرن.]

ف: مَزِد دَلَالى.

ع: حُلُوان، دِلَالَة.

دەلەلەت

ك: دَلْشَوای، دَلداری. [دەلەتەو]

ف: دلداری، دَلْشَوایى.

ع: اِسْتِمَالَة، تَسْلِيَة، تَأْسِيَة، تَغْزِيَة، مُدَالَة، رَافَة،

مَحَبَة.

دەلەلەت

ك: راھبای. [شارەزایی كەرن، رەتیشاندان]

ف: رەھنمایى، رەھبەرى.

ع: دَلَالَة، هِدَايَة، اِرَائَة الطَّرِيق.

دەلەلى

ك: رابەرى. دەسكېشى. [رەتەمایى. نارەندیارى، نارېژى

كەرن]

ف: رەھبەرى، رەھنمایى. ميانجى گەرى.

ع: دَلَالَة.

دەلەلەت

ك: دەردان. دادان. [تەپایى دادان.]

ف: تراواندن، تراباندن، بیرون دادن. شُراندان،

چکاندن.

ع: رَشَح، فَتَح، نَضَح. نَش، مَش، بَذَع، مَشَعَة.

دەلەپ

ك: داهەز، گەشاد. دەرژ. [دەلەپ، فەلەز]

ف: گەشاد. بێلەند.

ع: خَطَل، واسِع، طَوِيل.

دەلەپوداھەز—دەلەپ

دەلەت

ك: دارایی. [دەلەت، سامان]

ف: دارایی.

ع: مَكْنَة، ثَرَوَة.

دەلە

ك: ھەلە، خەزەرى. [بەكارە]

ف: دَلْه، ھەرجایی، ھەزەگەرد، بَلْھَوَس.

ع: دَوَار، جَوَال، طَوَاف، خَاسِب، عَيَار، بَو الْهَوَس.

دەلەدیو

ك: نەرنەیش. ماچەدیو. [اژنى زەبەلاحى ناکولە. ھەروھەا:

دەلەلە مەیینە.]

ف: سەتەبە. مادەدیو. (دیو مادە، یا زە گەندەى

بەھیکل)

ع: عَفْرِيت، قَلْعَم، عِفْضَاج.

دەلەسەگ

ك: دەل، دەر. [سەگى مەیینە]

ف: لَاج، لَاس، دَر، لادە، سەگ مادە.

ع: كَلْبَةٌ، مُعَاوِيَةُ.

دەلەش

ك: كەنىشك. [كچ (ئىدىيەمە).]

ف: دختر. (كنايه است).

ع: بِنْتُ، ابْنَةُ.

دەلەش

[ك: شَتْرَى مَيْيَنَه.]

ف: مادەشپىر، شپىر مادە.

ع: لَبْوَةٌ، لَبْوَةٌ.

دەلەك

[ك: گياندارىكە. (قائم و دەلەك يەك تەيەن كە قائم

سپىە كەيانە).]

ف: دَلَك، دَلَه. (قائم و دلک يەك خانوادەاند كە

سفید را قائم گویند).

ع: دَلَق.

دەلە

دەلەمە

[ك: دَوْلَمَى (پەنپى تەپ).]

ف: لور، لورا، دَلَمە، دَلَمک. (پنیر تر)

ع: وَلِيخَةٌ، كَرَكْرَةٌ، قَرِيشَةٌ، رَثِيئَةٌ، قَرِي، حَالوم،

لور.

دەلپان

ك: دەر دان، لىچون، دازاين. [تەپاى دادان]

ف: تراوش، تراب، ترابيدن، تراويدن، شريدن،

پيشنگ.

ع: تَرَشُح، اِتْتِيَاخ، تَبْرُل، اِبْتَرَار.

دەم

[ك: زار]

ف: كَب، كَب، تان، دَم، دَهَن، دَهان، دَفَر.

ع: فُو، فُوَه، فاه، فيه، فَم، فُوَه، نَفْثَةٌ، فُقم، قَب.

دەم

ك: دەدەنە. [دەرگا، سەرچارە، جىگەي چىرونەنار. (دەك)

دەدەنەي كارىز.].

ف: دَم، دَهَن، دَهانە. (دەهانەي قنات)

ع: فُوَه.

دەم

[ك: سەرەتا (دەك دەمى بەياني).]

ف: آغاژ. (دَم صَبَح مَثَلًا.)

ع: أَوَّل، بَدء، اِبْتِدَاء.

دەم

ك: تار، عان. [كات]

ف: دَم، آن، هَنگام.

ع: وَقْتُ، حِين، آن، زَمَان.

دەم

[ك: دَمە، مورشە دەمە]

ف: دَم، دَمە.

ع: مَنفَع، مَنفَاح، مَنفَعَةٌ، كَبَر.

دەمە

دەمە

ك: تيشى. (دەم تىخ) [تىزايى (لىوى تىخ).]

ف: دَم، تيزى.

ع: حَدَّ، غَرَّ، غَرَار، مَضْرَب، مَضْرَب.

دەماخ

ك: بَرِناخ، لوت. [كەپز]

ف: دماخ، بينى.

ع: أَنْف، خَيْشُوم، ...

دەماخ

ك: مەزگ، مەغز. [میشك]

ف: مَغز، مَغز، سَر.

ع: دِمَاغ، مَخُّ الرَأْس.

دەماخ

ك: دەمار. [فیز، لوتبەرزى]

ف: تىوتور، شگفت.

ع: كَبَر، طَمَع، طَمَح، نَخْوَةٌ، تَكَبُّر، تَبَخُّر.

ده‌ماخ

ك: خروشی، كه‌یف، [شادی]

ف: خوشی، گیف، شادی.

ع: نَشَاط، مَسْرَّة، فَرَح، اِنْسِاط، اِبْتِهَاج.

ده‌ماخ‌پروان

ك: لووت‌پروان، [و‌ه‌ز‌کردن، كه‌یف‌ت‌ن‌کردن]

ف: د‌ماخ‌مال‌اندن، افس‌رده‌کردن.

ع: تَنكِیل، تَوهین، تَكْدیر.

ده‌ماده‌م

ك: زورزو، ه‌ه‌یت‌ه‌یت‌ا، ده‌ماید‌م، [به‌یت‌ه‌یت‌ا]

ف: د‌م به د‌م، زود‌زود، ه‌ماره، ه‌رد‌م، پی‌درپی،

ر‌ما‌ز‌م، د‌ما‌د‌م.

ع: مُتَحَصِّل، مُتَعَاقِبًا، مُتَوَالِيًا، عَلٰی الْاِتِّصَالِ، دَائِمًا،

عَلٰی الدَّوَامِ.

ده‌ماده‌م

ك: ده‌ماید‌م، ده‌م‌ده‌ما، [ده‌ر‌ه‌تا (ده‌ماده‌می به‌یانی

- به‌ر‌به‌یان -)]

ف: د‌ما‌د‌م، د‌مید‌ن، آ‌غاز، (د‌ما‌د‌م ص‌ب‌ح)

ع: طُلُوع، اَوَّل، اِبْتِدَاء.

ده‌مار

[ك: ن‌یز]

ف: م‌نی.

ع: كِبَر، غُرُور، اَنَفَة، تَشَخُّص، تَكْبُر.

ده‌مار

[ك: ر‌گی نار‌گ‌ه‌ل‌ای ر‌ه‌ك، [

ف: د‌مار، (ر‌گ‌های ب‌ر‌گ ن‌بات‌ات،)

ع: عَرَق، عَصَب، عُرُوقُ الشَّيْءِ، عَصَبُ الشَّيْءِ.

ده‌مار‌ده‌رها‌ورد‌ن

ك: ناب‌ور‌کرد‌ن، [تی‌ا‌برد‌ن، له‌نا‌برد‌ن]

ف: د‌ما‌ود‌ر‌آ‌ورد‌ن، نی‌ست‌کرد‌ن.

ع: تَدْمِیْن، اِهْلَاك.

ده‌ماغه

ك: لو‌وت‌ه، كه‌پ‌ز، [كه‌پ‌ك (و‌ش‌ك‌انی‌ه‌ك كه‌ ك‌ش‌ا‌و‌ت‌ه نار

د‌ه‌ر‌یا‌و‌ه،)]

ف: د‌ما‌غ‌ه، (ز‌م‌ین پ‌یش‌ آ‌م‌ده در در‌یا)

ع: ر‌آ‌س.

و‌ی‌ت‌ه (۲)

ده‌مان

[ك: م‌و‌ش‌ده‌ده‌م‌ه خ‌ست‌نه كار]

ف: د‌مید‌ن.

ع: اِنْفَاح.

ده‌ماید‌م ← ده‌ماده‌م [ه‌ه‌ر‌د‌ر‌و مان‌ا‌ک‌ه‌ی،] (به‌ه‌ر‌د‌و

م‌ع‌نی،)

ده‌میر

ك: گ‌و‌تر‌ه، [گ‌و‌تر‌مه، خ‌ه‌م‌ل‌اند‌ن به ب‌ی‌ پ‌ی‌ا‌نه‌ ک‌رد‌ن،]

ف: گ‌و‌تر‌ه.

ع: تَخْمِیْن، تَخْمِیْنًا.

ده‌م‌بو‌ونه‌فاق‌چ‌ر‌اد‌ان

ك: د‌م‌بو‌ونه‌ت‌ه‌ل‌ی‌ت‌ه‌قی‌ا‌گ، ده‌م‌ه‌ق‌مان، [و‌اق‌ر‌و‌پ‌بو‌ود‌ن]

ف: د‌هن‌ب‌از‌مان‌دن، د‌هن‌خ‌ش‌ک‌ید‌ن، د‌هن‌

خ‌ش‌ک‌ش‌د‌ن، د‌م‌ق‌مان‌دن.

ع: اِثْبَاسُ الْقَمِّ، تَحْيُر.

ده‌م‌بو‌ونه‌ت‌ه‌ل‌ی‌ت‌ه‌قی‌ا‌گ ← ده‌م‌بو‌ونه‌فاق‌چ‌ر‌اد‌ان

ده‌م‌به‌ن‌او‌ک‌و‌ل‌ان‌گ‌ا‌ک‌رد‌ن

ك: ده‌م‌سو‌وت‌ان‌ن، [به‌ت‌و‌ت‌ک‌ه‌ی‌ی‌ ده‌می‌س‌د‌گ‌د‌ه‌ک‌ن‌به‌ن‌ا‌وی

گ‌ه‌ر‌م‌د‌ا، ن‌ی‌ت‌ر‌به‌گ‌ه‌ر‌و‌ر‌یش‌ت‌و‌خ‌نی‌چ‌ی‌ش‌ت‌و‌ت‌ی‌ا‌نه‌

نا‌ک‌و‌ی‌ت‌ا،]

ف: د‌هن‌س‌و‌ز‌اند‌ن، د‌هن‌به‌آ‌ب‌دا‌غ‌ف‌رو‌ب‌رد‌ن.

(س‌گ‌را‌از‌ت‌ول‌گی‌د‌هن‌به‌آ‌ب‌دا‌غ‌ف‌رو‌می‌ب‌ر‌ند،

که‌دی‌گ‌ر‌ب‌ز‌ر‌گ‌ه‌م‌ب‌ش‌ود‌ن‌ز‌دی‌ک‌آ‌ش‌و‌دی‌گ‌

ن‌می‌ر‌ود‌.)

ع: ...

ده‌مه‌ده‌م

ك: ده‌مه‌ر‌ود‌م، [ده‌ما‌ود‌م، له‌زار‌ب‌ز‌ار،]

ك: لو‌وت‌ه، كه‌پ‌ز، [كه‌پ‌ك (و‌ش‌ك‌انی‌ه‌ك كه‌ ك‌ش‌ا‌و‌ت‌ه نار

ف: دهن به دهن.

ع: فَمَا بَقِم

دهم پدران

ك: خرار وتن. [زمان دریزی، جنیوردان]

ف: دهن ویل کردن، هرزه گویی.

ع: فَحَش، سَبَّ.

دهم بهس

ك: دهم بهستن. [دهم بستن له دم کردن (واك: دم بهستی

سه گ.)]

ف: دهن بستن. (سگ مثلاً.)

ع: جَعَم، الْهَاج.

دهم بهس

ك: دهجهستن. [بیدنگ کردن به پاره. (رشوه پیدان)]

ف: دهن بستن. (رشوه دادن)

ع: رَشَو، شَكَم.

دهم بهس

ك: نهفسون. [نوشتی ده بهس، واك: ده بهسی گورگ.]

ف: پَنَام، كَمَا، افسون، شو بیست.

ع: رُقِيَّة، تَعْوِيذ.

دهم بهس

ك: چنودم سه گ. [پوز بهند، دهم بستن (تورده که یا دارنك

که پوزی سه گ یا کارزولهی پی ده بستن.)]

ف: دهن بند. (کیسه یا چوبی که به دهن سگ

یا بزغاله بندند.)

ع: جُعَامَة، كِمَامَة، حُشَاكَة، شِجَار، شِبَام، حِجَام،

صَرِيم.

دهم بهیه کاهان

ك: ژاورژاوردن. [سه جوړنده، باش سه بز نه هاتن.]

ف: ژاژیدن.

ع: حُطَل، مَجْمَعَة.

دهم پوشت

ك: شله. [شلهی برنج که تا راده یك خست پیست.]

ف: دَم پُخت، شله.

ع: دَم فُخت.

دهم پوچهن

[ك: بی ددان]

ف: دهن پوک.

ع: اَحَك، اَدَرَد.

دهم تال

ك: به دزان، دهم چه پل. [قهره ق، ده پیس]

ف: دهن تلخ، بد دهن، بد زبان، بد سخن.

ع: مَرَّ الْكَلَام، سَيِّئُ الْكَلَام.

دهم تواشا کردن

ك: دیان تواشا کردن. [سه برکردنی ده سودان. (واك:

ته ماشا کردن دم و دانی نه سپ.)]

ف: دهن دیدن، دندان نگاه کردن. (اسپ مثلاً.)

ع: قَرَّ، قَرَار.

دهم قهقانی

[ك: تده له دهموه هیتان. (زمان دان له ناسمانی دم تا

دهنگی لیوه پیست.)]

ف: نگ زدن. (زبان به آسمان دهن زدن که صدا

کند.)

ع: تَمَطَّق، نَقَر، اِنْقِيَار.

دهم تینیان

ك: مَرِّين. [دم تیزندن، هه لئین]

ف: مکیدن، دهن فروبردن.

ع: عَبَّ، شَقَعَ، كَرَعَ، كُرُوع.

دهم جاور

ك: دهم جاور. [دمه جار: نه دازه یك خواردن که بز جاورین

بشیت.]

ف: دهن خای، دهن خایه.

ع: مُضَغَة.

دهم چاك

ك: دهم شې، بیشه رم. [زوان شې، دهم دِراو]

ف: دهن چاک، دهن ندریده، هرزه گوی، بی شرم،
دهن لُق.

ع: نرب، بَدِي.

دهم چه پهل

ك: به دوزان، ده تال. [ده پیس، قسه تال]

ف: دهن لُق، دهن تلخ، بدسُخَن، بدزبان،
هرزه گو.

ع: نرب، بَدِي، مُرُ الْكَلَام، سَيُّ الْكَلَام.

دهم چه رخ دان

ك: چناکه دان، چنده دان. [چهنه روی، فره رسی]

ف: چانه زدن، دهن چرخ دادن، پُرگویی.

ع: هَذَر، ثَرْثَرَة.

دهم هفت

ك: بَرَلَه. [گهلور، سه پورل]

ف: بی کاره، بی دهن.

ع: مُهْمَل، دَنَع.

دهم خاو

ك: شله زار. [مرزخی شل و ول له قسه کردندا]

ف: ژاژخای، دهن سُسْت، سُسْت زبَان.

ع: لاوي، خَاطِل، مُعْجِج

دهم خوه شانه

ك: ... مزگانی. [مزگینی خه بیری خوش]

ف: بادان، دهن مزد، مژدگانی.

ع: جَاثَرَة، صِلَة. بُشْرِي، تَبْشِرَة.

دهم داجه قاتن

[ك: دم کردنه]

ف: دهن باز کردن.

ف: شَحْو، تَهْرِيَت.

دهم دان

ك: له برین. [له بران، تالف خواردن]

ف: چریدن.

ع: رَتَع، رُتَوَع، رَعِي، رِعَايَة.

دهم دان

ك: ده مین. [ده ماندنی دهه]

ف: دمیدن.

ع: اِنْفَاخ.

دهم دان

ك: بهردان، دريژوگردن. [دایه ده می.] [به ده موه دان،

دريژ کردنه]

ف: دراز کردن.

ع: تَطْوِيل، تَذْيِيل.

دهم دانه یهك

ك: دانه یهك. [ییره دان، به ستَر (بَر نمونده: دانه یه کی

- به ستی - كَتِيب.)]

ف: هم گذاشتن. (كُتَاب را مَثَلًا هم گذاشتن).

ع: سَكَّ، صَكَّ.

دهم ده ها

ك: ده مايدم. [سهرتا (وهك: ده مدهای بیانی - بهر به بیان

...)]

ف: دَمَام، دمیدن، آغاز، تَبَاشِير. (دمدای

صبح مثلاً.)

ع: طُلُوع، مِيعَة، بُدُو، بَدء، اِبْتِدَاء، أَوَّل، اَنْفَة،

طَبَاشِير.

دهم ده مان

[ك: دم له سر دم (دم خسته نار ده می يهك.)]

ف: لبالب. (دهن به دهن همدیگر گذاشتن)

ع: مُلَاثِمَة، مُفَاهَاَة.

دهم ده می

ك: تاروتاری. [وازی، حوطلوی]

ف: دمد می.

ع: لَقَس، غَمَلَج، غَمْلُوج، غَمْلِيَج، غَمْلَاج، مُتَلَوْن،

مُتَلَوْنُ الْمَزَاج.

دهم پراس

ل: دروسریژ. [قسه زان، ده مسور]

ف: دهن راست، دهن باز، دهن دار، بادهن، برهنه گو.

ع: آیهَم، مُتْهُوَر، جَسور، نَطَاق.

ده مسوان

ل: نارد مسوان. [نارده برپهن: نهو ورده ناسنه ی له کاتی برپهنه کردندا دادمو ریت.]

ف: سونش، دندش، سناو، توبال.

ع: بُرَاذَة، حُکَاکَة.

ده مسوور

ل: گوساخ. [نه ترس، برپه روا]

ف: گستاخ، دلیر، دهن باز، امیدوار.

ع: جَسور، جَرِيء، بُزاع، مَاجِن. مُسْتَظْهَر.

ده مسورد

ل: ناهمی، دلسرده. [هیوا بر او]

ف: دهن سرد، نا امید، نومید، دل سرد.

ع: آیس، مَایوس، قَانِط، خَائِب، قَنُوط، قَنِط.

ده مسورده و بوون

ل: ناهمی بوون. [نا نومید بوون]

ف: دهن سرد شدن، نومید شدن، نا امید شدن.

ع: یَاس، قَنُوط، قَنَاطَة، اِیاس، خَیْبَة.

ده مشر

ل: ده چاک، ده نمزیسیاک. [زرانشی، ده نه رستار]

ف: دهن لَق، دهن دریده، دهن چاک، هرزه گو.

ع: ذَرِب، بَذِي، هَذَار. فَيَاش، مِذِیاع، هَرِیت، حَکِي.

ده مشل

ل: ده مسورد، دلسرده. [نا نومید]

ف: دهن سرد، دل سرد، نومید، نا امید.

ع: آیس، قَنِط، قَنُوط، قَانِط، مَایوس، بَارِدُ اللَّحْن.

ده مقیره

ل: قره، ده چره، ده نگه شه. [دهمه قاله]

ف: شَنَگ، آفَنَد، شَکْراب.

ع: بَقَار، نَفَار، نِزَاع، مُنَازَعَة، مُكَابَرَة، مُحَاجَة، مُنَافَرَة، اَلْزَاعُ اَللُّغْطِي.

ده مقوو جانن

ل: ده چه ستن، قسه نه کردن. [بینه نگ بوون، وسکت بوون]

ف: دهن بستن، دم نژدن، دم گرفتن، نه گفتن.

ع: سُکُوت، صُمُوت، ضَمَر، اِطْراق.

ده مقوو چپک

ل: ده چه سیاک، قسه نه کمر. [بینه نگ، دم به سراو]

ف: دهن بسته، دم نزن، دم گرفته.

ع: سَاكِت، صَامِت، ضَامِر، مُطْرِق، مَامُون، كَتُوم.

محرّم

دهم کردن

ل: لَیْثِیَان، سَهْرِیَان. [لَیْثَان: خسته سر ناگر بر]

پینگه یین. (وهك: دم کردنی پلاو.)

ف: دم کردن، بار کردن، پُختن. (پلو مثلاً.)

ع: طَبِخ.

دهم کو

ل: سه روز نشت. [دهم کو، لومه]

ف: دهن کوپ، سر کوپ، سر زدنش.

ع: لُوم، ثَوْبِیخ، تَکْدِیر، تَعْدِیل، تَغْزِیر.

دهم کیشان

ل: پینگه یین، کولیان. [پینگه یشت به خسته سر ناگر.

(وهك: دم کیشانی پلاو.)

ف: دم کشیدن، پخته شدن. (پلو مثلاً.)

ع: اِنطِیَاخ.

دهم کیشان

ل: لوروشه کردن. [هه ناسه هه لکیشانی توند. (وهك: هه ناسه

هه لکیشانی نه ژدها.)]

ف: دم کشیدن. (نفس کشیدن از دهها مثلاً.)

ع: تَنفُس.

دهم گا

ل: [هك: چیتگی دانانی دهمه له کووردها، به کووردها هه

دهلین: دهگا. [

ف: دهگاه. کوره. (جای گذاشتن دم به کوره، خود کوره را هم دهگاه گویند.)

ع: مَنفَع، مَحَلُّ الْمِنْفَاح. کُور.

دهمگا

ل: جیگه دم. [جیگه ماچ]

ف: دهنگاه، بوسه گاه.

ع: مَلْثَم، مَحَلُّ الْقَبْلَةِ.

دهمگه نیک

[ل: دم بزرگن (که سینگ که دهمی بزرگنی لی بیت.)]

ف: دهن گندیده. (کسی که دهنش بو بدهد.)

ع: أَبْخَر.

دهملاز

ل: دم گتیر. [ده خوار]

ف: لوس، لوش، دهن کج.

ع: أَفْقَم، أَضْجَم، مُجَوَّق.

دهملاره

[ل: گوزله، سوراخی]

ف: کوزه، آب خوری

ع: مَشْرَبَةٌ.

وینه

دهم لیدان

ل: وتن، چهنه دان. [سه کردن. زیز وتن]

ف: دم زدن، چانه زدن، گفتن.

ع: تَكَلَّمَ، مَذَرَ، نَطَق.

دهم لیدان

ل: لیدان، دهمین. [دهمه خسته کار.]

ف: دمیدن، دم زدن.

ع: انْفَاح.

دهم لیتیان

[ل: دم پیتوان (وهك دم به گوزمه نان.)]

ف: دهن گذاشتن. (دهن به کوزه مثلاً گذاشتن.)

ع: شَفَه.

دهمنه

[ل: جیگه دم له نیرگه له دا.] (میانه و دهمنه)

ف: دمه، دمنه. (میانه و دمنه)

ع: مَمَصَّة.

وینه «لیانوی

دهم نهویسک

ل: دهمش. [دم نهرستار، زوانش]

ف: دهن لق.

ع: حَكِي، هَرِيْت، مَذِياع، فَيَاش.

دهم نیانه ناو

[ل: دم به ناربه نان و هه لمرینی.]

ف: دهن به آب گذاشتن.

ع: كُرُوع.

دهموپل

[ل: لیتاتروی، لیره شاهوی، هدره ها: دست و زار]

ف: دهن، زرنگی، برازندگی. دست و دهن.

ع: فَم، لِيَاقَةُ، كِفَايَةُ، اِسْتِعْدَاد. اَلْفَمُ وَالْيَدُ.

دهموچار

ل: رو، رومست، روانست، ده کودیم، چروچار، دیدار،

شیره. [روخسار]

ف: رو، روی، دیم، دیمه، چهر، چهره، سنج، بُک،

رُخ، رُخسار، رُخساره، فیلسته، بُندخت، دیدار.

ع: خَدَّ، وَجْه، عَارِض، صُورَةُ، جَبِين.

دهمودو

[ل: بیت، فپ، ناسوردهی]

ف: دمودود.

ع: خِصْب، رَغَادَةُ، رَفَاهَةُ، غُضَارَةُ.

دهمودهس

ل: فرز، زور، نازا. [گورج، خیرا]

ف: زو، زود، بی درنگ.

ع: قَوْرًا، سَرِيفًا.

دهموره

ل: سروه، وره، ورته، [پرتَه (قسمی هیتاش)]
 ف: دَمور، شرفاک، سَروا، (سخن آهسته)
 ع: دَنَدَنَه، هَس، هَلَس، نَدَس، رِکَن، دَوِي ...

دهموره

ل: دهَمِرَه، قِرِه، دَنگَهش، [دهمقانی (دهمهر)]
 ف: شکراب، شنگ، آفَنَد، (نزاع لفظی)

ع: نِزاع، اِختِلاف، نِقار، نِفار.

دهموفج

ل: دهمورهجه، پتیریز، [دهمولهوس (بۆ سووکایدتی به کار
 دهبریت.)]

ف: دَهَن و لُوجَه، (در مقام توهین مستعمل
 است.)

ع: فَم و جَحْفَلَه، فَم وَضْفَضَفَه.

دهموتوجه - دهموفج

دهموره - نه موره

دهمه

ل: تِیغَه، [لیوی تیغ (وهك: دهمی چهقر.)]

ف: دمه، تیغه، (دمه‌ی چاقو مثلاً.)

ع: شَفَرَه.

وینه - چهقر

دهمه

ل: ناغَرَه، [دارجگهر، دهمنه]

ف: مشتوک.

ع: مِصَنَه.

دهمه - دهمنه

دهم هاتن به یهکا

ل: دم به یهکا هاتن، ژاوهژاو، [قسمه‌جاوین، قسمه باش بۆ
 نه‌هاتن.]

ف: ژاژیدن، ژاژخایی، زبان پیچیدن.

ع: خَطَل، مَجْمَعَه، لَی، (واوی است.) [واویه: ل - و -
 ی]

دهمه‌ترشته

ل: تولاشه، [ته‌لزم]

ف: خاشه، خلاشه، دَم تیشِه.

ع: نُحَاثَه، فُضَاضَه، بُرَايَه.

دهمه‌ته‌قی

ل: ده‌ته‌قائن، [دهمه‌ته‌قه، گفت‌گو (نیدیرمه.)]

ف: دُرایش، گفتگو، (کنایه است.)

ع: تَنَاطُق، مُحَادَثَه، مُحَاوَرَه، مُكَالَمَه.

دهمه‌ته‌قی

ل: ده‌ته‌قائن، [دهنگ له دهمره هیتان.]

ف: صدای دهان، صدای زبان.

ع: طَعَطَعَه، طَع.

دهمه‌جاو

[ل: دمه‌جار، نه‌ندازیهك خواردن که بۆ جاوین به‌شیت.]

ف: دهن‌خای.

ع: مُضَغَه.

دهمه‌چه‌قو

ل: دمه، [لیوی چهقر.]

ف: دمه، تیغه، تیغه‌ی چاقو.

ع: شَفَرَه.

وینه - چهقر

دهمه‌داچه‌قی

ل: دهم‌داچه‌قیان، [دهم کردنمه، دهم کرانده]

ف: دهن باز شدن، دهن باز کردن.

ع: شَحَو.

دهمه‌داچه‌قی

ل: چناکه‌ده‌ته‌کائن، گیان‌دان، [گیان که‌نشت، گیانه‌لا]

ف: چانه‌تکان دادن، جان‌کندن، جان‌دادن.

ع: اِحْتِضار، زُهوقُ الرُّوح، سَكَراتُ المَوْت.

دهمه‌رقزیان

[ل: شه‌ردالی کردی.]

ف: شلوار کردی.

ع: رِجْلَانُ الْكُرْدِيّ.

وینه هییه.

دهمه پیزه

[ك: تیغی کولی لیوښکار.]

ف: دمه ریخته.

ع: قَل، قَلِيل، مَقْبُول، مَقْلَل، أَقْل، مُنْقَل، مُنْثَلِم، مُنْثَلَم، أَثْلَم، قَضِم، قَضِيم، عَلِب.

دهمه زرد

ك: پرتلیا. [سدرنیا، جوښدانه‌ی سدری نامرزی کولپوری کاتزا. (وړك: پرتلیا كړدنې دمه‌ته شوی).]

ف: دمه زرد. (دمه‌ی تیشه را مثلاً فولاد گذاشتن.)

ع: ذُكْرَة، تَذَكِير.

دهمه ق

ك: واق، مات، سدراسیمه. [مدنگ، سدرسام]

ف: دمق، مات، آسیمه.

ع: مُنْخِيْر، حِيْرَان، مَبْهוْت.

دهمه قچی

[ك: سدرمه‌مست: نمر ورده‌ی که له کاتی مقست کړندا دهریت.]

ف: خش، خاش، خاشه، دمه‌قچی، ریزه‌پیزه.

ع: قُذَاذَة، قُرَاضَة، جُذَاذَة.

دهمه لاسکی

ك: لاسایی. [دهمه لاسکه]

ف: نوس، نویسی‌گری، والوچانیدن.

ع: لَمَص، تَلْطِید.

دهمه وچوون

ك: پیریه‌وچوون، سدره‌خته‌وچوون. [به پیریه‌وچوون، سوزاخ گرتن، به‌سدر کړدنره.]

ف: پیشواوزرفتن، سراغ‌رفتن.

ع: اِسْتِجَال، لُغِيَة، ثَلْغِي.

دهمه وځوار

ك: سدره‌وځوار، دمه‌وځوون. [سدره‌وځوون، وهرگه‌پاړا]

ف: نگون، نگوونسار، سرنگون، واژگون، سرازیر.

ع: مَكْبُوْب، مَنَكُوس، مُنْكَس، مَنَكُوت، مَعَكُوس.

دهمه ودهم

ك: لندم به دم. [دهمه‌ودهم، له دمه‌ره بردهم.]

ف: دهن به‌دهن.

ع: فَمَا بِفَم، فَمَا عَنِ فَم، مُعْنَعَن.

دهمه وروړو

ك: له‌په‌روړو، وروړوړه. [به‌سدر روړدا که‌وتوړ.]

ف: دَمَرَو، دَمَر.

ع: مُكِب، مُنْكَب، مُنْبَطِح، مُسْلَنْطِح، مُسْتَبْرَك، مُسْتَنْبِخ.

دهمه وروړوکه‌فتن

ك: له‌په‌روړوکه‌فتن. [به‌سدر روړدا که‌وتن]

ف: دَمَرَوافْتادن.

ع: كُبُو، اِنْكِبَاء، اِكْبَاب، اِنْكِبَاب، اِنْطِطَاح، اِسْلَنْطَاح، اِسْتَبْرَک.

دهمه وروړوړو

ك: ... راس. سدره‌وړوړو. [سدریه‌روړوړو. راو‌ستار، فنج]

ف: سربا‌بالا. راست.

ع: قَائِم، مُنْثَصِب، مُسْتَقِيم.

دهمه وروړوړ

ك: سدره‌وړوړ، سدریه‌وړوړا. [سدره‌وړوړا، سدره‌وړوړ، وهرگه‌پاړا]

ف: سرازیر، نگون، نگوونسار، سرنگون.

ع: مَنَكُوس، مَعَكُوس، مَقْلُوب، مَكْبُوْب، مُكْبِيَا.

وینه-سنگیره

دهمه وځوون

ك: دمه‌وځوار، سدریه‌وځوار. [سدره‌وځوون، وهرگه‌پاړا]

ف: سرنگون، نگوونسار، نگون، سرازیر.

ع: مَكْبُوْب، مَنَكُوت، مَنَكُوس، مَعَكُوس، مُكْبِيَا.

وینه-سنگیره

دهمه‌ور

ك: دهلر، چهنه‌ور، چناكه شكياگي. [زيريلتي، فره‌تس]

ف: چنه‌ور، چانه‌ور. بي شرم.

ع: هَذار، ثَرثار، ذَرَب. بَذِي.

دهمه‌وري

ك: چه‌نموري، چناكه شكياگي. [فره‌تسي، زيريلتسي]

ف: چانه‌موري، پُرچانگي. بي شرمي.

ع: هَذَر، ثَرثرة، ذَرِبَة، بَذَاة.

دهم هه‌راش

ك: زواندار. [دهمه‌ور]

ف: تَرزيان، رَبان آوَر، زبان‌دار.

ع: فَيَه، مَنطيق، فَتَيَق، ذَلَيَق، طَلَيَق، قَصِيح، بَلَيح.

دهم هه‌لجيس

[ك: دم هه‌لجيس]

ف: ده‌ن بند.

ع: لَثام، لِفام، لِفام.

وژنه: «سازشيره»

دهم هه‌له: «دهم نه‌ويستاك»

ده‌مي چاكسي‌نيه.

ك: ده‌مي شپه، ده‌مي له‌قه. [دهم نه‌روستاره]

ف: ده‌نش لق است، ده‌نش چاك ندارد. شرم

ندارد.

ع: ذَرَب، ذَرِب، شَرَس، شَكِس، شَطَاخ. بَذِي.

دهمين

ك: ده‌م‌لپدان، ده‌مدان، ده‌مائن. [دهمه خستنه كار]

ف: دميدن، ذم‌زدن.

ع: نَفَخ، انْفَاح.

دهمين

ك: ده‌لپه‌تان. [خوبه‌تار ده‌مي.] [دهر كه‌وتن له ناسوزه]

ف: دميدن، برآمدن.

ع: طُلوع، اِشراق، اِنْبِلَاج، اِنْفِلَاج، اِنْفِلَاق، اِضَاة.

دهم يه‌ك‌دان

ك: ده‌مدانه‌يه‌ك. [يئيه‌ودان، به‌ستن (وهك): ده‌مدانه‌يه‌كي

كتيب.]

ف: هم‌گذاشتن. (كتاب مثلاً).

ع: سَك، صَك.

دهم يه‌ك‌دان

[ك: دانه‌ده‌يه‌ك، به‌يه‌كه‌ره‌به‌ستن]

ف: به‌هم‌به‌ستن، به‌هم‌پيوستن.

ع: وَصَل، لَفَق، تَلْفِيَق، اِلْحَاق.

دهم يه‌ك‌نيان

[ك: دم به‌يه‌كدانان، يئيه‌نگ بوون]

ف: خاموش شدن.

ع: سَكُوت، صُمُوت.

ده‌نك

ك: ده‌نكه، دانه. [تاك، دنك، ده‌نك]

ف: دانه، يک‌دانه.

ع: فَرَد، وَاحِد، أَحَد.

ده‌نك

ك: دان، ده‌نكه. (ده‌نك هه‌نار) [دنك]

ف: دانه.

ع: حَب.

ده‌نك

ك: ده‌نكه، په‌راسو. [په‌راسي]

ف: دنده، پَره.

ع: ضَلَع.

ده‌نكه

ك: چه‌ودان. [چاودار: گياه‌به‌كه]

ف: چودان.

ع: رُؤان، دَنَقَة.

وژنه: «چودان»

ده‌نكه: «ده‌نك» [ده‌رس ماناك‌ي.] [به‌هر سه معني.]

ده‌نك

لک: سه‌دا، بانگ، نواز. [نهری گوی ده‌یسیست].

ف: غَزَه، صدا، آواز، نرایی، پُژواک.

ع: صَوْتُ، نداء، نامة، رَئین. دَعْوَة.

دهنگ

لک: خه‌ور. [خه‌بر، باس]

ف: صدا، خبر.

ع: بَحْث، خَبَر.

دهنگ

لک: چار، نوازه. [ناریانگ، دهنگز]

ف: چاو، آوازه، صدا.

ع: سَمْعَة، شَهْرَة، شائعه.

دهنگ به دهنگ یهک دان

لک: جفتی. [هاردهنگ بون له گزانی رتندا].

ف: فرودست، جُفتی، صدا جفت کردن.

ع: تَطْبِيقُ الْغِنَاءِ.

دهنگ بهرز

لک: سه‌دای بولون. [دهنگی زولان]

ف: آواز بلند، صدای رسا.

ع: جَهْر، چهار، صَوْتُ جَلِيّ.

دهنگ پنجه‌یک

[لک: دهنگی گه‌پاره (وله: ده‌نگیک که له کتوره

ده‌گه‌پتوره.)]

ف: نوف، توف، بژوال، بژواک، پُژواک، خَنیده،

سَدا. (صدایی که از کوه مثلاً برمی‌گردد).

ع: رَدَة، طَنین، صَدَي، صَوْتُ مُنْعِيسٍ.

دهنگ نه‌پل

لک: دم‌بلی‌دمبار. [ده‌بدیم]

ف: رجاف، دَب‌داب.

ع: نَر‌دار، دَب‌داب.

دهنگ دانه‌وه

[لک: زایه‌له]

ف: نو‌فیدن، توفیدن، دراییدن، بژوالیدن،

خَنیدن، سَدا دادن، چرنگ.

ع: رَدَة، طَنین، صَدَي، رَجْعُ الصَّوْتِ.

دهنگ دانه‌وه

لک: بلار و برون. [ته‌نینه‌وه (وله: بلار و برونه‌وی هه‌وال.)]

ف: پراکنده‌شدن. (خبر مثلاً).

ع: شیعوع، شیعان، ذیعوع، ذیعان، فَيَضان، اِنْتِشار،

استفاضة.

دهنگ دایره

لک: زرنگه‌زرنگ، درمه‌درم. [دهنگی ده‌ف]

ف: دَرُمب‌دَرُمب.

ع: عَرَف.

دهنگ زهنگ

لک: زرنگه، زره. [دهنگی بول، دهنگی زهنگوله]

ف: دَزَنگ، دَزَنگ، دَزَنگ، نرایی.

ع: صَکِیل، دَوِي، طَنین، صَوْتُ التَّاقُوسِ.

دهنگ کردن

لک: بانگ کردن. [گاز کردن. هه‌وال پیدان]

ف: خواستن. خبر دادن.

ع: دَعْوَة. اِخبار، اِعلام.

دهنگ کردن - لیخو‌پین

دهنگ‌گر

لک: دهنگ‌زل. [دهنگ‌گیر، دهنگ‌زیر]

ف: صدا گنده. صدا گرفته.

ع: اَنِج، اَجَش، اَمَحَل، اَصَحَل، فَحَاح.

دهنگ‌گیران

لک: دهنگ‌گپرون. [دهنگ نورسان]

ف: صدا گرفتن.

ع: بُحَة، جُشَة، جُشَرَة، صَحَل. ...

دهنگ مهل

لک: دهنگ په‌له‌ور، سه‌دای مهل. [ناوازی بالنده]

ف: سَپِیر، سَپِیل. (آواز مرغان)

ع: صَغِیر، صَوْتُ الطُّیُور.

دەنگ نەقارە

ك: دەمبلی دەمبار. [دەنگی دەمۆل]

ف: رجاف.

ع: نەردار.

دەنگە نێر

ك: دەنگەزێل. [دەنگەزێر]

ف: صدا گنده.

ع: آجش، أصحَل.

دەنگوباس

ك: خەوەر، هالو هەواڵ، چاوپار. [هەواڵ، باسوخواس]

ف: چاو، پزواک، سرو صدا.

ع: الْبَحْثُ وَالْخَبْرُ، أخبار.

دەنگە

ك: دەنگ، قار، چەر. [بانگ، گازی]

ف: بانگ.

ع: نداء.

دەنگە دەنگ

ك: قارە قار. هەرا. [قەرە قەرە. خوێو]

ف: صدا. غوغا، گوغا، غریو، هنگامه.

ع: ضَوْضَاء، هُراء، جَلْبَة.

دەنگە شە

ك: دەمقەر، قەر، قارە قار. [قەرە قەر]

ف: چَغْبَلَع، خَر خَشه، قَرَقَشه.

ع: صَخْب، نَزاع، ضَوْضَاء، جَلْبَة.

دەننه

ك: دەنك، پەرەكە، پەراسو. [پەراسی]

ف: دند، دنده، پِرە، استخوان پهلوی.

ع: ضَبَع.

وینە ← پەراسو

دەنووک

ك: دەمنووک. [دندووک، نیکل]

ف: نوک، نک، تَک، نول، شَند، کُننه، چنگ،

چنگک

ع: مَنقار، مَنقاد، مَنقاف، مَنسَر، خَطْلَم.

وینە

دەنووکه

ك: مورخوز. [دەمروکانه: گیایە کە.]

ف: کشمش کاو لیان.

ع: دبیق.

دەنووکه

[ك: نەر نامرازی ژنی تاری پی لێ دە دەن.]

ف: رَحْمه، سَكافه، شَكافه.

ع: مَضْرَب، مَضْراب.

دەو

ك: تاخت، تار، سە لاف، چوارنان. [غار]

ف: دو، تاخت، تاز، چهار تَعل.

ع: عَدُو، رَكْض، خَب، خَبَب، كَرْدَجَة، هَمَلَجَة.

قِصَصِي.

دەو

[ك: یاریەکی بەناوبانگە بە پەنجە ی دەست دە کریت.]

ف: دو، بَرزْدن. [بازی ای است معروف به

وسيله ی انگشتان دست.]

ع: مُخَارَجَة.

دەوا

ك: دەرمان. [نامرازی چارەسەر کردنی نەخوشتین.]

ف: دَرمان، دارو.

ع: دَوَاء.

دەوات

ك: مەرە کە فدان. [شروشی مەرە کەب.]

ف: آمه، زنگبار، خوالسته، خوالستان، ذوویت،

ذوات.

ع: نون، مَحْبَر، دَوَاة.

دەواخ

ك: خروشه. [دەباخ، خوش کردنی چەرم.]

ف: خوشه، پیرایش، پیراهش، پرداخت.

ع: عَطَن، دِباغَة.

دهواخانه

ك: خوشه خانه. [دهباخانه]

ف: خوشه خانه، پیرایش خانه، پیراهش گاه.

ع: مَدْبَغَة، مَنِيَّة.

دهواخانه

ك: دهرمانخانه، دوا فروشی. [شورتی تاییسه تی دهرمان فروشتن.]

ف: دارو فروشی، دارو خانه، درمان خانه.

ع: دارُ الْأَدْوِيَةِ، صَيْدَلِيَّة، أَجْزَائِيَّة.

دهواچی

ك: پَنَسِه چی، خوشه چی، پَنَسِه خوشه کَر، پَنَس خوشه کَر.

[دهباچی، پَنَسِت خوشه کَر]

ف: چرمگر، چرمچی، پیرایش گر، پوست پیرا.

ع: دَبَاغ، اَمَحَس.

دهواخی کریک

ك: خوشه کریاک، خوشه. [خوشه کرار، دباخی کرار]

ف: پیراسته.

ع: مَدْبُوح، أَفِيق.

دهوار

ك: رَه شال. [تارل]

ف: سیاه چادر، خَیمَه.

ع: خِیاء، حِوَاء، نَجَع، قَارَه، خَفَض، قُسْطَاة، مَطْلَّة، وَنَه.

دهواساز

ك: دهرمان ساز. [درمانگر]

ف: دارو ساز، داروگر، درمان ساز.

ع: أَجْزَائِي، عَقَاقِرِي، صَيْدَلَانِي.

دهوا فروش

ك: دهرمان فروش. [کدستیک که پیشه ی درمان فروشته.]

ف: دارو فروش، درمان فروش.

ع: أَجْزَائِي، عَقَاقِرِي، صَيْدَلَانِي.

دهوام

ك: مان، برون، برگردن، پایداری. [مانره، خایاندن، کوتل نهدان]

ف: مان، بودن، پایداری، همیشگی، هماره گی، همیشه بودن.

ع: دَوَام، ثَبَات، قَرَار، بَقَاء.

دهوان

[ك: تَبَنِي بِه خالرمیلن.]

ف: دَبان، بَلارَك، بَلارَك، پَلانَك، پَرالَك، روهنی، روهینی، روهیناک، آهار، پَرَنَد، زَبَرَك. (تیغ جوهر دار)

ع: دَرِي، فِرَنَد، اِفِرَنَد، ذَو فِرَنَد، مُوشِي، ماثور، مَجُومَر.

دهوانچه

ك: تهرمانچه، پشتار. [دهمانچه]

ف: تَوَانچِه، تَبَانچِه.

ع: طَبَنجَة.

وَنَه—شَمش نَافَر

دهوای قهی

ك: دهرمان ههراژ. [رَشِینَه، دهرمانی رشانره.]

ف: هراش دارو، داروی هراش.

ع: مُقَيَّن.

دهوتور

ك: دفتور، دسهك. [په پار، په پاروی مهسرف و داهات تیدا نروسین.]

ف: دفتَر، آوار، آواره، مار، ماره، آیاره، آواره، اَنگارِه، کتابچه.

ع: دَفْتَر، قَراطیس.

دهور

ك: پهر، پهراپهر، قهراخ، قهرخه. [دهوریدر، دهورپشت]

ف: فَرِيش، فَرَنج، فَرهَانج، پوز، بَرِپوز، بَرِفوز،
بَرِفوس، بَرِپوس، بَرِپوش، بَدِپوز، پيرامون
نَهَن.

ع: خَطَم، فِئطِيسَة.

دهور ده موچاو

[ك: دبري روخسار]

ف: آنج، گرداگرد رخسار، پيرامون چهره.

ع: اطرافُ الخَدَّ، حَوالي العارض.

دهور گرن

ك: ناخلة دان، دمره دان، [چوارلا گرتن، تابلورقه دان]

ف: دور گرتن، ميان انداختن.

ع: احداق، احاطة، مُحاصَرَة.

دهور ناخوون

[ك: دمربري نينوك]

ف: پيرامون ناخن.

ع: حُجَر.

دهور و نه سه لسول^۱

ك: چدرخه و زنجير، [سور و ريچكه بدستن].

ف: چرخ و زنجير.

ع: دَوَر و تَسْلَسُل.

دهوره

ك: دهر، قهرخه، پهرانيپر، [دهرورپر، دهرويشت]

ف: نور، نوره، نوريواس، پيرامون، گرداگرد.

ع: اطراف، حَوالي.

دهوره

ك: چاخ، چدرخ، ريزگار، زهانه، دهران، [سوردهم، سور]

ف: نور، نوره، نوران، زمانه، زمان، روزگار،

هنگام.

ع: دَوَر، عَصَر، عَهْد، زَمَان، اَيَّام.

دهوره دان

ف: گرد، گرداگرد، پيرامون، نريواس، زه، نور.

ع: دَوَر، اطراف، حَوالي.

دهور

ك: دهران، خول، گنج، چدرخ، زهانه، [سور، سوردهم]

ف: دور، نوره، دوران، چرخه، چرخ، زمان،

روزگار، گردش

ع: دَوَر، عَصَر، عَهْد، زَمَان، اَيَّام.

دهور

ك: چدرخه، گنجكه، بهسيان به يكهو، [سور، يئكهو]

بهسران. [براي «تهه لسول»].

ف: چرخه، چرخ، [برادر تسلسل]

ع: دَوَر.

دهور

ك: خورتنه، پياچورونه، [پيداچورونه و رانه

رابردوه كان].

ف: دور، بازخوان، [تكراز درس هاي سابق]

ع: تَذَكِير، تَمَرِين، تَكْرِير، دَوَر.

دهوران

ك: دهر، چاخ، خول، گنج، چدرخ، [سوردهم، سور]

ف: نور، نوره، نوران، هنگام، روزگار، زمان.

چرخ، گردش.

ع: دَوَر، عَصَر، عَهْد، زَمَان، دَوَران، اَيَّام.

دهورانه دور

ك: دهر، پهرانيپر، [دهرورپر، دهرويشت]

ف: نورانور، گرداگرد، زهازه، نريواس،

پيرامون.

ع: اطراف، حَوالي، دَوَر.

دهور دهه

ك: پَرز، پَرزَه، [قه پَرز]

۱- دهور و تهه لسول دور زاراهي زانستي فلسفه و

كهلامه. (ر - ر)

۲- دور زاراهي زانستي فلسفه و كهلامه. (ر - ر)

ك: دور گرفتن، ناخته دان، تهره نه دان، ته نوورده دان. [چوار

دور گرفتن، نابلورقه دان]

ف: دور گرفتن، میان گرفتن.

ع: احاطة، احداق، عكوف، تحاوش، محاصرة، استدارة.

دوره کردن

ك: گیتچه کردن، چرخ خواندن. [سویرانه وه، خول خواندن]

ف: گردیدن، چرخیدن، چرخ خوردن، گنج خوردن.

ع: طوف، عوف، عیف، عیفة.

دووری

[ك: ده فری نه توول.]

ف: دوری.

ع: طبق، صحن، مصحنة. (ماعون) وینه

دوریش

[ك: دوریش، عمره دان]

ف: درویش، درپریش.

ع: سیروت، صفریت، درویش.

وینه

دوریشی

[ك: بینه رای، که ساسی]

ف: درویشی، درپریشی.

ع: بؤس، بؤوس، افتقار.

دوول

ك: دهوول، دهوله سربنا. [ته پلی گهره، نامیزیکی موسیقایه.]

ف: کهل، تبیر، تبیره، شندف.

ع: نقارة، کوس، طبل.

وینه

دهوله ت

ك: گیاندار، زنده مال. [مهرمال]

ف: تكاور، جاندار.

ع: حیوان، مواشی، اغنام.

دهوله ت

ك: ده لوت، دارایی. [سامان]

ف: دارایی.

ع: ثروة، مكنة.

دهوله سربنا

ك: دههول و سربنا، دههول. [نامراییکی موسیقایه.]

ف: دهل و سربنا، دهل.

ع: نقارة.

وینه - بون

دهوله مهن

ك: لوت، دارا. [ساماندار]

ف: دارا، دارنده.

ع: ثری، ثمری، ملی، ملیء، غنی، مؤسیر، مضمول،

ثروان.

دهولن

ك: متك، بنجك، بته. [دهره ن]

ف: بته، بوته، برسته.

ع: ثبته.

دهونه

ك: ... بدور. [راکر، غارکر]

ف: تكاور، دوتده، تازنده.

ع: فرار، عادی، ركوض. ماشیه.

دهوه

ك: قیره. [قور]

ف: قر، قور، غر، فنج، دبه، دبه خایه، غرفنج.

ع: مفتوق.

دهوه ره

ك: چار، چاره، تیمار. [چاره سر]

ف: چاره، بیارش، تیمار.

ع: دفع، علاج، مداواة.

ده دهری دهر

ك: چار، چاره. [چاره سهری نه خوشی]

ف: چار، چاره، بيارش، تيمار، تيماردرد.

ع: علاج، دَفْع، دَفْعُ الْمَرَضِ، عِلَاجُ الْمَرَضِ.

دهوئ—كه ره كه [رښه يه كي كرمايه.] [كرمجي است.]

دهويت

ك: گهراد، ژغيز، جاكش. [بې تامووس]

ف: قَلْتَبان، قَرْتَبان، غَرْتَبان، قَرْتَبوس، قَرْتبه،

قَرْت، غَرچه، غَرَچه، دَراره، كَشخان، كَشِيخان،

ريشمال، رَن جَلَب، زَن به مَزَد، جاكش.

ع: دَيوْت، قَواد، قَرطَبان.

دهويت—دهوات [رښه يه كي كرمايه.] [كرمجي است.]

دهويت—دهوئ [رښه يه كي كرمايه.] [كرمجي است.]

دهوير

ك: نويسنه. [نوسهر]

ف: دَير، دَوير، دووير، پُناغ، نويسنده.

ع: مُنْشِي، مُحَرَّر، كاتِب.

دهها

ك: نه ها! [رښه يه سه يرمانه.]

ف: دهه! اهه!

ع: هَه!

دههر

ك: چهرخ، روزگار. [فدلهك، روزگار، زهمانه]

ف: زوكش، روزگار.

ع: دهر.

دههول—دهول

ده هزار

[ك: ژماره ي پاش ۹۹۹۹.]

ف: بيوز، بيوار، ده هزار.

ع: عَشْرَةُ أَلْف.

دهههه

ك: دم، درگا. [زار، سهرچاوه، چيگه ي چروونه نار. (وهك)]

دهههه ي بير يا كارتز.)

ف: نه نه، دهانه. (دهههه ي چاه يا قنات مثلاً.)

ع: فَم، قَوَه.

دههههه

ك: ديانه. [ناسي لغاو له دههه يه كسدا. (وهك: دههههه ي

نه سپ.)]

ف: نه نه، نهانه. (دهههه ي اسپ)

ع: نَضو، شَكِيْمَة. (سِحال، لُجام، زُمَام)

وښه—نهغو

دهي!

ك: دهيسا! زوړكه! [خيراكه!]

ف: زودباش!

ع: غَيِد، اسْرَخ!، اِفْعَل!

دهيار

ك: كهس، هيچكس. [كه سيك، تاكيك، هيچ تاكيك]

ف: كَس، هيچكس، زاوړ، زاوار.

ع: آخَد.

دهيجوړ

ك: تاريك، شهروه زنگ. [نه نگرسته چار]

ف: ديجوړ، تاريك، سياه.

ع: داجي، غاسِق، مُظْلِم، مُدْلِم، غَيِب، ديجوړ،

ديجوړ

دهير

[ك: پرستگاي قههه.]

ف: دير. (معبد راهب)

ع: دَير، صَوْمِعَة، زاوِيَة.

دهيري

[ك: نهو قههه يه له پرستگادا ده ميښته ره.]

ف: ديري، ديرنشين.

ع: ديري، أَهْلُ الدَّير، ساكُنُ الدَّير.

دهيري

[ك: دهري (نه وانه ي روډلاره كان دهههه پال روزگار و

ده لَین: دنیا هدر بوره و هدر نه بیت و به دیهینه ری نه. [ده لَین: دهری. معتقدین دهر که می گویند دنیا ازلا بوده و ابداً نیز خواهد بود و صانع ندارد.]
ع: دهری. مادی.

دهیری

ل: شیت، هدره. [که لاهی، لیره]
ف: دیوانه، واله.

ع: مجنون، مقتون، وکله.
دهیسا!

ل: زورکه!، زورکه سا!، دسا! [خیراکه!]
ف: زودباش!، پس زودباش!

ع: اسرَع!، فافَعَل!
دهیسا دهی!

ل: دسا دهی!، زورکه سا زور! [خیراکه خیرا! (بر جدخت کرده).]

ف: زودباش!، زود! (تأکید است.)

ع: فافَعَلَن!، فاسرَعَن!
دهیلهم

[ل: تیره کی کردن.]

ف: دیلم. (طایفه ای از کردند.)

ع: دیلم.

دهیلهم - نوئل**دهیم**

[ل: دیم: چاندن به هیوای باران. (بهرامبری «ناوی».)]

ف: دیم، نیمه، هندی، هکری، بارانی. (ضد «آبی»)

ع: عَذی، بَعَل، بَخَس، بَخَسِی، عِشِرِی، مَظْمَنِی، زَنج.

دهیمه زار

ل: دهیم، دهیمی، دهیمه زار. [دیم (بهرامبری «ناوهیز».)]

ف: دیمزار، نیمه زار، خَشکسار. (ضد «ناوهیز».)

ع: بَخَسِی، عِشِرِی، مَظْمَنِی.

دهین

ل: وام، واره.

ف: وام.

ع: دین، قرض.

دهیهک

[ل: یهک بهش له ده بهش.]

ف: ده یک، ده بوده.

ع: عَش، عِش، عِشَر، عِشَار، عِشَار.

دهییار

ل: زیدوان [زیوان]

ف: زاور، زاوار، خانه خدا، پاسبان نیر.

ع: دَیَار، دَیُور، سادِن، خادم، خادِم الدَیِر.

دهییوس

ل: دهویت، جاکهش. [بی تاموس]

ف: قَرت، قَرتَه، قَرتَبوس، قَرتَبان، قَلتَبان،

عَرجَه، عَراچَه، عَرتَبان، دراره، کَشخان،

کَشیخان، ریشمال، زَن جَلَب، زَن به مَزَد.

ع: دَیُوث، قَواد، قَرتَبان، قَلتَبان.

دی

ل: لادی. نارایی. [گوند]

ف: ده، دیه، گَد، گَدَه، لاد، رُستای، رُستای،

ده گَدَه، آبادی.

ع: قَریه، کَفر.

دیار

ل: په پدا، ناشکرا. [روغن، بر پهرده]

ف: سُنْبات، سَنَبوت، دیدار، پدیدار، نمودار،

نمایان، هویدا، آشکار، پیدا، جلوه گر.

ع: ظاهِر، لائِح، واضح، بادی.

دیار

ل: دیدار، دهمچار، روخسار، شتیه. [رو، چروچار]

ف: رو، روی، چهر، چهره، رخ، رخسار،
رخساره، دیدار.

ع: وَجْه، خَدَّ، عَارِض، صُورَة.
دیار

ل: لا. (دانیشت به دیاربر)، [پاژ، تنیشت]
ف: تَزْد، پهلو.

ع: عِنْد.
دیاردی

ل: کَشِیک، پاسهوانی، دیدهوانی. [نیشک گرتن]
ف: کَشِیک، پاس، پاسهوانی، نگاههوانی،
دیدهوانی، دیده‌داری.

ع: حَرَسَة، رَیا، تَرَقُّب.
دیاردی

ل: تَه‌ماژ. [دهرکمرت، ناشکراپورن]
ف: پیدایش، پیدایی.

ع: ظُهور، وِسَم، عَلم.
دیارگا

ل: ناسرگا. [شرینی دیاردان].
ف: دیدگاه، پیدایشگاه.

ع: طَلِیع، مَرصَد، مَشْهُد، مَشْرِف، مَظْهَر، اُفق.
دیاره

ل: ناشکراس. [رونه، ناشکرایه].
ف: پیداست، پدیدار است، نمودار است،
آشکاراست.

ع: ظاهِر، باهر، واضح، لائِخ. مَكشوف.
دیاری

ل: نشانه. [نیشان، نیشانه، دروشم]
ف: نشان، نشانه.

ع: سِمَة، وِسَم، علامَة، اَمَارَة.
دیاری

ل: نشانی، نارنشان. [ناونیشان، ناسینه‌ر]

ف: نشانی، نام و نشان.

ع: تَذْکِرَة، تَعْرِفَة.
دیاری

ل: نیاز، سَوقات. [پیشکش]

ف: گَزیت، سَفْتَه، قَرستَه، اَرَمقان.
ع: ثُحْفَة، هُدِیَة.

دیاری

ل: خِلاَت. [پیشکشی گهره‌پیاران].
ف: خَلَعَت.

ع: خَلَعَة.
دیاردان

ل: په‌یداپورن، ناشکراپورن. [دهرکمرت]
ف: پیداشدن، پدیدارشدن، نمودارشدن، آشکار
شدن، جلوه‌گر شدن.

ع: ظُهور، وُضوح، بُدُو، لُوح، لَمَح، لَمَحان، لُوص،
مُلاوَصَة.

دیاری‌کردن

ل: نشان کردن، نشانکرد. [نیشانه کردن، دروشم بز دانان].
ف: نشان کردن.

ع: رَخم، وِسَم، اِعلام.
دیان

ل: ددان. [دان]

ف: دَنَدان، دَنَد، گَز، گاز.

ع: سِن، حُرس، اُرم، عاجمه.
وِنَه—چنگه

دیانبه‌ردهم

[ل: دانی پیشه‌ره]

ف: دَنَدان جلو.

ع: ثُغر، ثُنْیَة، صُباحِیَة.
دیانبه‌که‌ر

ل: ... پرورش دیان، خلال. [نامرزی دان‌ناژنین].

ف: دَنَدان‌پریز، دَنَدان‌آپریز، دَنَدان‌پاک‌گَن،

خلال. پیلو.

ع: خِلَال. مِسَوَاک...
وینَه

دیان تواشا کردن

ک: دَم تواشا کردن. [سَدیر کردن دَم سَوَدان. (دول: هِی
نَمَسپ.)]

ف: دَهَن دیدن، دندان نگاه کردن. (اسپ مثلاً.)

ع: قَرَّ، قَرَار.

دیان تیز کردن

[ک: تیز کردن ددان]

ف: دندان تیز کردن.

ع: تَاشِیر.

دیان تیزه و کردن

ک: تَمَا کردن. [دیان لَی تیز کردن (مَرخ لَی خُوش کردن.
نیدیمه.)]

ف: اَلچَخت، بَیوس، آزیدن، دندان تیز کردن.
(طمع کردن، مجاز است.)

ع: مَلَمَع.

دیان چهره و بوون

ک: رُودا مالِیان، داشو زیان. [دان سپی برونه ره، بیشم
بورن]

ف: چیره شدن، بی شرم شدن.

ع: جَسَارَة، بَدَاثَة.

دیان روکله

ک: دانه کولاه. [دانه روکله (چَشْتیکه به بوتی دان
دورهانی مندالره لینی ده نین.)]

ف: دانگ، (آشی است که هنگام بیرون آمدن
دندان بچه می پزند.)

ع: مَصباحیَة.

دیان زیادی

ک: هه ژیار، هه ژهار. [زیاده ددان (دانی زیاده له نَمَسپ یا
مروژدا.)]

ف: هه زیار، هه ژهار. (دندان اضافی که اسپ یا

انسان در می آورد.)

ع: رائل، رائل.

دیان شاش

ک: دیان بلار. [دانی به بین که و ترو.]

ف: تَنک دندان، دندان تَنک.

ع: اَفشَع.

دیان قروزل

ک: قروزل، پورت. [دانی کلوز]

ف: کَرَو، پوک، دندان کَرَو، دندان پوک.

ع: مَٹَاکَل.

دیان کلکله

[ک: خری (چوار دانه له بنی دَمدا.)]

ف: دندان آسیا، دندان زَقَر. (چهار دندان است

در بیخ دهن)

ع: نَواجِد، اَضراس، اُرَم.

وینَه

دیان کلیل

ک: دیانه ی کلیل. [دانه ی کلیل]

ف: دندانه ی کلید.

ع: مَسلاط، اَضراس، اَسنان.

دیان کلپله بوون

ک: دیان هه لپیکان، کلپله بورن. [دان هه لپیکران]

ف: پَشلیدن، دندان به هم چسپیدن.

ع: ...

دیان که تن

ک: ناهمی بورن [هیوا برابورن (نیدیمه.)]

ف: دندان کندن، نا امید شدن. (کنایه است.)

ع: یَاس.

دیان که تن

ک: دیان کیشان. [دان دهر کیشان]

ف: دندان کشیدن، دندان کندن.

دندان بیرون آوردن.

ع: نَزَعَ، قَلَعَ. (السِّنُّ)

دیانه

[ل: ددانه، زمانه، بهرز و نرمی]

ف: ددانه.

ع: ضَرَس، سَنَ، مِسْلَط.

دیانه

[ل: ناسنی لغار له دومی یکسدا]

ف: دهنه، دهانه.

ع: نَكَلَ، نَضَو، شَكِيمَة.

وینہ - له غو

دیانه

ل: ددانه. [قوتگره، بهرز و نرمی سر دیوار]

ف: ددانه، تَزَه، تیزه، کنگره.

ع: تَضَارِيس، شَرَفَات.

وینہ - جھان پنا

دیانه

ل: ددانه، بتل، تله، دون. [نمر شتهی ده پنه نه ژیر گاهرد

هدتا نه تلپت.]

ف: دنده.

ع: قَلَعَ.

دیانه ریکی

[ل: دانه چپه]

ف: جَرَسْت، غورچه، دندان غورچه.

ع: قَعَقَة، صَلَق، حَرَق، حُرُوق، حَرِيق، تَحْرِيق،

حُرُوقُ الْأَضْرَاس، حَكُ الْأَضْرَاس.

دیانه کیلی

ل: دیان کیلی. [ددانه کیلی]

ف: تَر، تَره، تَر، تَر، تَره، تَرده، تَره، گده، ددانه،

ددانه کیلید.

ع: مِسْلَط، مِيشَاق، ضَرَس، أَضْرَاس، أَسْنَان.

وینہ

دیانی گرت به خوهیا.

ل: تاري هاررد، تارشتی هاررد. [خوی گرت، دهری برد.]

ف: مولید، شکیبید، دندان گزید، تاب آورد.

ع: أَطَاق، عَضُّ عَلَى ثَوَاجِذِهِ.

دیباچه

ل: دتیواچه، بهرداشت، سهرتا، بهرای. [پیشه کی]

ف: دیباچه، روگاه، پیش در آمد.

ع: مُقَدِّمَة، فَاتِحَة، عُنْوَان، دِیْبَاجَة.

دیفه؟

ل: دیت؟ چاره پیکه فت؟ [نایا بینیت؟]

ف: دیدی؟

ع: رَأَيْت؟، هَلْ رَأَيْت؟

دیدار

ل: دیار، رخسار، دهمچار، شتوه. [رو، چروچار]

ف: دیدار، رُخ، رُخسار، رُخساره، چهر، چهره،

روی، رو.

ع: وَجْه، خَذَّ، صُورَة، عَارِض.

دیدار

ل: ساحیتو دی. [دهربه گ، خاوهن لادی.]

ف: دهدار.

ع: مَلَاك، صَاحِبُ الْقَرْيَة.

دیدارینی

ل: چارپیکه فتن، دیدن، دیدنی. [سردان، دین کردن]

ف: دیدار بینی، دیدن.

ع: مُلَاقَاة، رُؤْيَة، زِيَارَة، اِتِّقَاء.

دیداری

ل: دی پیکه بردن. [دهربه گی، بهر پوه بردنی دی.]

ف: دهداری.

ع: مَالِكِيَّة، اِدَارَة الْقَرْيَة.

دیدہ

ل: چار، بینایی. [دیه، چاٹ]

ف: دیری، درنگی، درنگ کردن.

ع: بَطْلُو، بَطَّائَة. تَأَخَّر، تَعَوَّق، تَتَبَّط، تَرَيَّث.

دیز

[ك: رهشی مه یلور بۆز. (بۆز نمونه: كهوهی مه یلور رهش).]

ف: دیز، سیر. (كبود مایل به سیاهی مثلاً).

ع: أَكْهَب.

دیزپا

ك: سِپَا. [سِپَايه]

ف: دیگپا، دیگ پایه، دیزندان، سه پا، سه پایه.

ع: غُدَاف، مِئَصَب.

وینه

دیزك

ك: دِزِر. [رهشی مه یلور بۆز. (وهك: ولاخی دِزِر).]

ف: دیزه، دیز. (الاغ دیزه)

ع: أَكْهَب، أَخْضَر، دِزِرْج.

دیزه

ك: هۆمه لیزه. [دیزه: دهفری گلینی چیشیت تیدا لیتان].

ف: حُمچه، پُشك، دوره، غولین، آنین، مَرطبان.

ع: حُرس، بُرمَة، جَرَة، نَحِي، قِدر.

وینه-هۆمه لیزه

دیزی

[ك: تیانهی بچورك.]

ف: دیزی، دیز، دیکچه، کُماجدان.

ع: قَدیره، طَنْجَرَة.

دیس

ك: نه نازه. (له دیسانیه.) [راده]

ف: زى، اندازه.

ع: حَدّ، اِنْتِهَاء.

دیسان

ك: ههمیسانه، دوباره، نیت. [نه مجارش]

ف: باز، نیز، دیگر، دوباره.

ع: أَيْضاً.

دیش

ك: نه سپار. [نامراز]

ف: اوزار.

ع: آداة، آلة.

دییق

ك: سۆ. فەرقان. نازار سی. [دهرده باریکه، سیل (دهردیکه

مروژده باریک و لاوازه کات).]

ف: دق. (آزاری است انسان را باریک و ضعیف

می کند).

ع: دق. سیل، سُلال.

دیتکوز

[ك: (مردنی له سه رخۆ).]

ف: دق کُش. (مردن تدریجی)

ع: اَلَمَوْتُ سَلَا.

دیتقه دیتقه

ك: قینه قینه. [رق ههستاندن].

ف: رسانه.

ع: مَقَت، ثَمَقِیت، ثَرغیم، ثَغِیظ، ثَحسیر، ثَبغِیض،

اغضاب.

دیل

ك: بهره، بهتنه. [کۆزله، یه خسر]

ف: بَرده، بَندنه، دستگیر، گرفتار.

ع: اَسیر، اَخِیذ، عَبد، غَلام. (أَمَة، جَارِیَة)

دیلان

ك: ههته، شیت. [هه پۆل، شیتۆكه]

ف: دیوانه، خُل.

ع: سَفیه، اَبْله، (بَلهه)، مَجْنُون.

دیلانئ

[ك: گۆزانی هه لپهرین.]

ف: سرود. (آواز چوپی کشیدن)

ع: رَنیم، نَعْمَة.

«دیلماج»

لك: زوانزان، ته‌ر زمان. [وهر گیسر، دیلمانج (وشه یه‌کی تورکیه).]

ف: پچواک، پای‌خوان، تَزفان، تاجران. (ترکی است.)

ع: تَرْجُمَان، مُتَرْجِم، مُفَسِّر.

دیل هاتن

لك: راس‌هاتن. [به‌دی هاتن، به‌راست گه‌ران]

ف: دیده‌شدن، راست‌آمدن، درست‌آمدن، انجام‌آمدن.

ع: رُؤْيَا، تَحْقِيق، وُقُوع، حُصُول، نَفَاذ، نَجَاح، تَيْسُر، جَرِيَان.

دیتله‌کانی

[لك: جولانه‌ی گوریس]

ف: تاب، کار، گازه، هَلو، اَزگ، اَوَرگ، سَرند، سَرید، گواچو، گواچه، سابود، بازیچ، وازیچ، چَنجَلی، جَنبَلول، نَرموره، بادپیچ، چَنجولی.

ع: رُجَاحَة، أَرْجُوخَة، نُودَاة.

وینه

دیتله

لك: دوتَل. [ته‌له‌زمه به‌رد (ته‌ر ته‌له‌زمه به‌رده‌ی له‌باتی

به‌ردو داره‌ی خانروی پی‌داده‌پوشن).]

ف: پوشه، بَدَره. (تخته‌سنگ که تیر خانه‌را با آن می‌پوشانند به‌جای چربی.)

ع: وَشِيع، بَلَاط.

دیتله‌به‌ن - دویطیه‌ن

دیم

لك: دیمه، روخسار، ده‌مرچار، دیدار. [رو، چروچار]

ف: رُخ، رُخسار، رُخساره، رو، روی، دیم، دیمه، دیمَر، چهر، چهره، دیدار.

ع: وَجْه، خَدَّ، عَارِض، هُوْرَة.

دیم

لك: چارم پینكه‌فت. [بینیم].
ف: دیدم.

ع: رَأَيْتُ، عَايَنْتُ، شَاهَدْتُ، تَبَصَّرْتُ.

دیمیلی دیمباو

لك: دیمبلی‌دمبار. [(ده‌نگی ته‌پَل یا ده‌هول).]

ف: دامدیم، دَبَداب، دُزْمب دُزْمب. (صدای طبل یا دهل)

ع: دَبْدَبَة، طَنْطَنَة.

دیمه

لك: دیم، دیدار، روخسار، ده‌مرچار. [رو، چروچار]

ف: رُخ، رُخسار، رو، روی، دیم، دیمه، دیمَر، دیدار، چهر، چهره.

ع: وَجْه، خَدَّ، عَارِض، هُوْرَة.

دیمه

[لك: رووگیش (رووگش‌کردنی ساج به‌خوله‌میش یا دیوار به‌سواخ).]

ف: دیمه، روگش. (روگش‌ساج با خاکستر یا دیوار با گلابه.)

ع: مَيِّه، مَيِّهَة، بَطَان

دیمه‌دان

[لك: رووگیش‌کردن]

ف: دیمه‌دادن.

ع: قَرَمِيد، قَمُويَة، قُبَطِين، تَطْلِين.

دیمه‌شوره

لك: دیمه‌شور. [اشتیکی گرم‌له‌کراوه که ژنان بز‌شتنی ده‌مرچار به‌کاری ده‌ینن.].

ف: دیمه‌شو، دیمه‌شور، دیمه‌شوره. (أَقْرَاصِي است که زن‌ها برای شستن روی استعمال کنند.)

ع: أَقْرَاصُ الْخَدَّ.

دیمه‌ك

ك: نارهقه. [داری نار دیوار بۆ پتهو كردنى.]

ف: عَرَقَه. (چوبى كه برائى استحكام میان

دیوار اندازند.)

ع: مِیْطَدَة، عَرَقَة.

دینهن

ك: شیره، چەشَن. [شیراز]

ف: شیوه، پیکره، فُتَن.

ع: صَوْرَة، شِکْل، هَيْئَة، قِیَافَة.

دینهن

ك: سەكوت، سیما. [بیجم]

ف: پیکر، کالبد، شیوه.

ع: شُكْلَة، مَظْهَر، بَشَرَة، سِیْمَا.

دین

ك: چارپێكهفتن. [بین، دین]

ف: دیدن، دید، دیدار، دیدن، رشت، زَنشت.

نگریستن، نگاه کردن.

ع: رُؤْيَة، لِقَاء، لُقْيَا، تَلْقَاء، التَّقَاء، تَلَاقِي، مُلَاقَاة.

زِيَارَة. مُعَايِنَة، مُشَاهَدَة، تَبَصُّر.

دین

ك: کیش، ناین. [ناین، بڕوا، رییاز]

ف: دین، تَبَسْت، کیش، رۆش، آیین، راه.

ع: دین، نِخْلَة، مَذْهَب.

دین

ك: زاین. [زان، منال بودن]

ف: زاییدن.

ع: وَضْع، وَلَادَة، اِیْلَاد.

دینار

[ك: مسقالتك ئالتوونی سكه لیدراو.]

ف: دینار، زرسرخ. (یک مثقال طلای مسکوک)

ع: دینار، هَبْرَی.

دینا

ك: روادین، دەسور. [فتوا، به رها زانین.]

ف: وَجَر، وَجَر، دینا، روادید.

ع: فَتَوَى.

دینار

[ك: مسقالتك كیشانهیه كه (۲۴ نوك، واته: ۲۴ دهنك، كه

دهكاته: ۴۸ جز.)]

ف: دینار، سنگ. (۲۴ نخود یمنی ۲۴ خَبَه

مساوی ۴۸ شعیره)

ع: دینار، مِثْقَال.

دینار

[ك: پارهیه کی كۆنه. (مسقالتك ئالتوونی سكه لیدراو.)]

ف: دینار، زر سرخ.

ع: دینار، هَبْرَی.

دیناو

ك: پەردە لاچوون. [پەردە هەلگێمان لە نێوان گیانی مرۆڤ—

و جیهانی نادیاردا.]

ف: بیتاب، پرده نماندن.

ع: مَكْشَقَة، رَفَعُ الْحِجَاب.

دینهوه

ك: دۆزینهوه، پەیدا کردن. [دینهوه، وه دیتن]

ف: یاقتن، پیدا کردن، جُستَن، یاویدن،

بۆز و جیدن.

ع: اِدْرَاك، رُجْدَة، وَجُود، وَجْدَان، اِجْدَان. اِلْتِقَاط.

دینهوه

ك: دوربارة دین. [چارپێكهوتنهوه]

ف: دوباره دیدن، باز دیدن.

ع: تَجْدِیدُ اَللِّقَاء.

دینهوه—پرده سهلات

دیو

ك: درنج. [نهجته، رموزن، قۆنه سهره (مرۆڤی کتیی).]

ف: دیو، مردم کوهی، آدم جنگلی. (مردمان

وحشی)

ع: عَفْرِيت.

وښه

دڼو

ك: رور، روره. [دیر، لا، بمر و پستی هر شتيك.]

ف: رو، روه.

ع: وَجِه، مَنَافَعة، طَرَف، جَانِب.

دڼوا

ك: تافته. [جوړه پارچه يه كی هر ريشمه.]

ف: دڼبا، دڼبياه، دڼبښه، دڼوا. (نوعی از حریر

است.)

ع: دَبِيق.

دڼواچه

ك: بمر داشت، پښه درامده. [پښه كی]

ف: دڼباچه، پيش در آمد.

ع: مُقَدِّمَة، دڼباچه.

دڼواخ

[ك: تارا (پارچه كی سور که دهیدن به سمر بروكدا).]

ف: دڼواخ. (پارچه ی قرمز که بر روی عروس

می کشند.)

ع: حِجَابُ الْعُرُوس.

دڼواخان

ك: دیرانخانه، بیرونی. [دیرخان]

ف: بیرونی، دڼواخان.

ع: بَهْوَت.

دڼوار

[ك: هه لچناری بلند له که رسته ی ماله درست کردن.]

ف: لاد، دڼوار، دڼوال.

ع: حَائِط، جِدَار، طَوَف، سور. حاجز، ماصِر،

مَصِر، نَقْف.

دڼوار بهر دهر وازه

[ك: (دیواری بهر دم درگا) له نار هڅه دا.]

ف: درسار، درساره. (دیوار جلو دروازه)

ع: حاجز، حاجب.

دڼوار هه لوه تـ دڼوار بهر دهر وازه

دڼواره

ك: زڼواره. [ڼواری دیوار ناسا، چوار چټره]

ف: چټر، تواره، دڼوار.

ع: اِطَار، جِدَار، حاجز، دائِرَة، مُحَوَّطَة.

دڼوان

ك: دیرانخانه. [دادگا]

ف: دڼوان، دادخانه، دڼوان خانه.

ع: مَحْكَمَة.

دڼوان

ك: رسیده گی. [پترا که یشتن، داد گایی، دهری]

ف: دڼوان، داوری، رسیدگی.

ع: مُحَاكَمَة.

دڼوان

ك: کټټو. [کټیبی شمر یا کټیبی فرمان.]

ف: دڼوان، کتاب. (کتاب اشعار یا احکام.)

ع: دڼوان، کتاب.

دڼوان

ك: قَتِغَا. [کریغا، گزیر]

ف: دهبان، کدخدا.

ع: فرناس.

دڼوانخانه

ك: دیرانخان. [دادگا]

ف: دڼوان خانه، دادخانه، داوړخانه، دادستان،

داوړستان.

ع: مَحْكَمَة، عَدْلِيَّة، بَيْتُ الْعَدْل.

دڼواندڼ

ك: دهراس، دهم هراش. [قسه زان، زمان پاراو]

ف: سَخَنَوَر، گویا، زرنګ، بی باک.

ع: نَطَاق، فَصِيح، جَسُور.

دڼواندڼو

ل: پشته پیرو، هه له رگه پان. [دیواره دیو. هه لکیرانه]
 ف: واژگونه، بازگونه، پشتور، زیرورو،
 برگرداندن.

ع: عکس. ثعلیب، شریخ.
دیوان شا

ل: دیوان پادشا. [باره گای پاشا].
 ف: دربار، اوغر، اغره، آسبرلوس، دیوان
 پادشاه.

ع: مُحَضَرُ السُّلْطَان.
دیوان

ل: شیران. [بریزاندن]
 ف: شوراندن، شولاندن.

ع: تَكْحِیص.
دیوانه

ل: شیت، لیریگ. [دین، لیره]
 ف: خُل، دیوانه، شپیل.

ع: مَجْنُون، سَفْی، سَفْیه، خِیل، مَوْسوس،
 مَمْسوس، مَقْتُون.

دیوجامه

[ل: دیجامه: چند پارچه پهروی رنگارنگه برّاره کمر].
 ف: دیوجامه.

ع: دَرِیئة.
 وینه

دیودل

ل: دَلَسَخَت. [دَلِیق، گادل]
 ف: دیودل، سَخَت دل، بی مهر.

ع: قَسْبُ الْقَلْب.
دیو سفی

[ل: پالوانیکی مازندرانى بووه].
 ف: دیو سفید، دیو سپید. (پهلوانی بوده
 مازندرانى).

ع: دیو سفید.
دیوهدهر

ل: کونا. [کوناوهر، دیراندر]
 ف: سوراخ.

ع: نافذ، مارق.
دیوهدهریوون

ل: کوناوون. [کوناوهر یوون]
 ف: سوراخ شدن.

ع: مُرُوق.
دیه

ل: خرین یایی، تاران. [تیره یوی خرینی مردوی کوژراو].
 ف: خون بها، سربها، تاوان.

ع: دِیة، ارش، شَق، غور، غِیرة، عَفوة، مَعْقلة.
دیهاتی

ل: دهاتی. [لادیی]

ف: روستا، روستای، روستایی، دهگان.

ع: قَرَوِی، دِهقان، رُستاق، مُزارع.

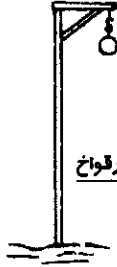
وینه‌کانی پیتی د



داس



داره نمرم



دارقواخ



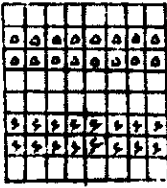
دار تمقینه



دار



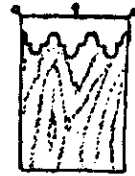
دانوله



دامه



دالووت



دالیر



دال



دلیق



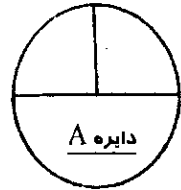
دروش



درنال



دایره B



دایره A



دولاخ



دوگمه تیر



دوراج



دنگ



دمهک



دماره کول



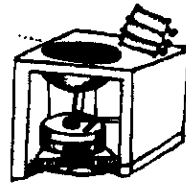
دوویابه



دومه لان



دومره کی



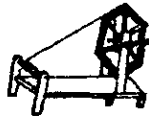
دولیان



دولچه



دوورین



دووخ



دووحاچه



دووچرخه



دوویشتک



دوولایی



دوولونجه



دوولیقان



دووشاخه



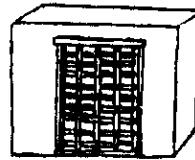
دووزله



دهریجه



دهره گوزنه



دهرمه چیل



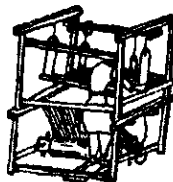
دهبه



دویرده



دهسمال شهرمه



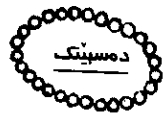
دهسکای جولایی



دهسکا



دهسکینش



دهسینک



دهسه كهشتي



دهسه چينه



دهسه چرا



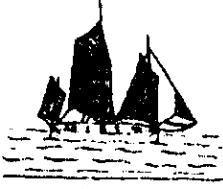
دهسه بوخجه



دهسپار



دهسورور



دهكول



دهشنه



دهسپهره



دهسه وهره



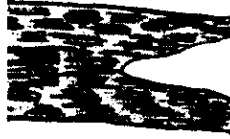
دهسه گيره



دهنووک



دهملاره



دهماغه



دهم



دهلهک



ديان پاكه وكر



دهول



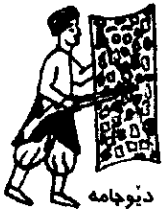
دهوريش



دهوري



دهوار



ديوجامه



ديو



ديله گاني



ديزبا



ديانهي كلين



ديان كاكيله



را

ك: رى، رتگه. [رتگه، رتگا]

ف: زه، راه.

ع: طريق، صراط، سبيل، فج، جادة، شارع، منهج،
منهاج، مسلك، مذهب....

را

ك: كمشه، جار. [كهمرت]

ف: راه، بار.

ع: دفعة، كرة، ثوبة، مرتبة، مرة.

را

ك: همرا. [همراين]

ف: گرین، گریغ، گریف، کالش.

ع: هرب، فرار، عدو، سعي.

را

ك: رای. [ریوباری]

ف: رای، سگال، سمراد، نیرنود، پندار، پنداره،

اندیشه، بندیشه، نمشته.

ع: رای، عزيمة، صریعة، عقيدة.

را

ك: رتار، رتگه‌نار. [ناروت]

ف: شلکک، موری، راه‌آب، راهگذر آب.

ع: بالوعة، مجرى الماء.

رابنگار- رینگار

رابنگردن

ك: بگردن، گزشتن. روین. [رابردن]

ف: گذشتن. رفتن.

ع: مضی، انقضاء. ذهاب.

راهبر

ك: رانما، به‌لده. [شاره‌زا، رتبر]

ف: نخشه، بَلَد، شاوور، رَهَبِر، راهبر، زهَنما،

راه‌نما، بَدَرَقَه.

ع: دليل، هادي، قائد، مهدي. دَلال.

راهبر نوردوو

ك: پیش‌قهرمون، دین‌وران. [سهرتای له‌شکر]

ف: یَزَك، قَلاوَز، پاسبان، دیده‌بان، پیش‌قراول.

ع: جِلوان، طليعة، مُقَدِّمَة، مُقَدِّمَة الْجَيْش.

مُستحفظ.

راهبری

ك: رانمورنی، به‌لده‌ی. [رتبهری، شاره‌زایی کردن]

ف: نَخَشگی، بَلَدی، رهبری، رهنمایی،

شاووری.

ع: دلالة، هداية، قيادة.

(راهپورت)

ك: گوزارش، خدەر. [هموال، خد‌ی‌ری رودار].

ف: گزارش، خبر.

ع: خَبَر.

راپورتچی

ل: خه‌ورچی، هه‌رائچی. په‌نام‌نویس. [هه‌رائنیر، خه‌به‌رده]
ف: نور، شُده‌بند، شُده‌گو، شُده‌نویس،
شُده‌نگار. نه‌ان‌نویس.

ع: مَخْبِر، مُفْتِش، جاسوس.

رائو

ل: جیه. رۆژانه. [مروچه]

ف: داره، جامگی، رُستاد، راستاد. روزانه،
روزیانه.

ع: راتِب، دائِم، یومیه، وظیفه، رَزَقه، جَرایه.

راجه

ل: ته‌باغ. [گالۆک (دارده‌ستی درێژا)]

ف: راده، خاده. (چوب بلند)

ع: مطراد، عود.

وینه‌ی مه‌یه.

راجه‌ت

ل: ره‌ه‌ت، ناسوده، ررینگ، وچان. [بیتخه‌م،

به‌نیم‌سراجه‌ت]

ف: آسوده، آرام، آرمیده.

ع: راحه. فارغ، آمین، مُستَریح.

راجه‌تی

ل: ره‌ه‌تی، ناسوده‌گری، وچان، ررینگ. [ناسایشت،

بیتخه‌می]

ف: آسایش، آسودگی، آرامش، آرمیدن، آسودن،

رُستی.

ع: رُوح، راحه، استِراحه، فراغه.

راخستن

ل: ریگه‌خستن. [به‌رێ کردن]

ف: راه‌انداختن.

ع: ارسال، اعزام، اِذهاب.

راخستن

ل: رامل‌خستن. [به‌پر سیاری‌تی خستنه‌ه‌ستو، قسه
پی‌ته‌ه‌یشتن]

ف: راه‌انداختن، راه به گردن انداختن.

ع: اِتمام حُجّة.

راچار

ل: دزگیر. [ریوان، ناگاداری رنگه.]

ف: راهدار، گُذر بان.

ع: حارس، اَمْنیّه، حافظ، حافظُ الطَّرِيق.

راچار

ل: رازن، ته‌ریده، چته، جه‌رده. [رابر، ریگر]

ف: راهدار، راه‌زن، راه‌بند، دزد، دزد گردنه.

ع: قاطعُ الطَّرِيق.

راچار

ل: باجگیر، باج‌دان. [باج‌سین]

ف: باجگیر، باج‌بان، باج‌بان، بازگیر، ساوبان،

گُمرک‌چی.

ع: مَکّاس. عَشّار.

راچارانه

ل: باج، راداری. [باجی سه‌ره‌ئێ، مالیات]

ف: راهدارانه، باج، باژ، واژ، جبا، گُمرک.

ع: مَکّس. جَبوة، جبایه. خُراج.

راچارخانه

ل: باجگا، باجخانه. [جینگه‌ی باج‌سەندن]

ف: باجگاه، باج‌خانه، باژگاه، گُمرک‌خانه.

ع: مَکّسه.

راچاری

ل: باج‌سەنن. [باجگری]

ف: باج‌گرفتن، راهداری، گُمرک.

ع: مَکّس.

رادوو

ف: سخن‌ها، گفتارها.

ع: کلمات، قصص، اقصيص، احاديث.

رازان

ل: رازانه، نه‌شنه‌نگ‌کردن، نارايشت‌کردن [جوان‌کردن]

ف: آراستن، آرايش‌کردن.

ع: تحليلي، تزئين، تحسين، تجميل، تنجيد.

رازيانمونه

رازي

ل: گوتیکی بوختی پوره‌پوره‌یه که له گوتنه‌سرین

ده‌پیت و له‌گدل یاسه‌نیشدا پویه‌ند ده‌کرت.

ف: رازقی. (گلی است معطر شبیه به نسترن

پرپر که به یاس هم پیوند می‌شود).

ع: رازقي.

رازه

ل: جهرده، تهریده، دز‌گهرده‌نه، سهرمله‌گی، چه‌ته.

[رنگر]

ف: راهزن، وهزن، راه‌بند، سالوک، دزد‌گردنه.

ع: لَص، قاطع الطريق.

رازي

ل: دلخوش، خورشوود، تهنه‌رداگ، [قابل، شادمان]

ف: خُشنو، خوشنود، خُرسند، دادستان،

تن‌درداده.

ع: راضی، رَضِي. (راض)

رازيانه

ل: گیاه‌که بو‌درمان‌ده‌شیت.

ف: رازبانه، رازیام، بادیان، وادیان.

ع: حلوة، رازيانج، اَنَسِيون.

رازيانمونه

ل: نارايشت‌کریان. [رازانره، جوان‌بوون]

ف: آراسته‌شدن.

ع: ثَخَلِي، ثَزَيْن، ثَبْرَج، ثَجْمَل، ثَشَوَف، ثَرَقَش،

اَرْتَقاش.

ل: هه‌لگړياگ. [هه‌لگړاو (ناډرتيك که ده‌کمړتیه دوی

پياوړتکی ښکانه و میانه‌ی له‌گه‌لدا خوش‌ده‌کات.)]

ف: دنبالی، دنبال افتاده. (زنی که دنبال مرد

بیگانه بیفتد و با او درآید).

ع: عَاهِرَة، قَيْدَة.

راړ

ل: فره‌کړلیگ. [زړکړلار]

ف: له.

ع: نَصِيح، مَهْرَة.

راړا

ل: خیرخیر، خه‌ت‌خت، میل‌میل. [هیل‌هیل، ریږی]

ف: راهواه، رارا، خت‌خت.

ع: مُسَيِّر، مُسَيِّح، مُفَوِّف، أَفَواف، مُخَطَّط.

راړه‌و

ل: دالان، هیوان. [ریگوزر]

ف: راهزو، وهزو، دالان.

ع: مَعْبَر، مَعْمَشِي. رَحْبَة، فَجوة.

راړ

ل: دسان، سهر‌گوزشت، گوزارشت. [چیردک]

ف: سَروا، سَرواد، سَروود، داستان، افسانه،

فسانه، آندار، سرگذشت، گزارش.

ع: قِصَّة، سَمَر، حِكَايَة، أَحْدُوثة.

راړ

ل: په‌نامه‌کی. [نه‌ینی]

ف: راز، نهفته، نهانی، پنهان، پوشیده.

ع: سِر، لَغِيْم، خُفِيَة، مَخْفِي، مَكْتوم. مُنَاجَاة.

راړ

ل: که، وته، واته. [گفتگوری دوستانه.]

ف: سخن، گفتار.

ع: کلام، حَدِيث.

رازان

ل: قسان، وتان. [وته‌گه‌ل]

راس

ك: دِروِس. [راست، درست]

ف: راست، درست، رُخت، هول، هُده، هوده، هرتوز، فُربود، فُربور.

ع: صِدِّق، حَق، سَداد، رُشاد.

راس

ك: روت. [بی‌پنجه‌نا.]

ف: راست، رُک.

ع: صَادِق.

راس

ك: سِخ. [تِخ، رِپ، نِه‌خوار. (به‌رام‌به‌ری «خوار».)]

ف: راست، نِیو، سَهِی، سِتِیخ، خِوار. (نقیض كج)

ع: قَویم، مُسْتَقِیم.

راس

ك: رِساگ. [وِستار، تِخ (به‌رام‌به‌ری «خورترو».)]

ف: راست، سِتِیخ، اِیستاده. (نقیض خوابیده)

ع: قَائِم، مُنْتَصِب.

راس

[ك: لای راست. (به‌رام‌به‌ری «چپ».)]

ف: راست. (نقیض چپ)

ع: یَمِین، یَمَعَة، اَیْمَن.

راسا

[ك: قِیتی، رِستی]

ف: راستا، راسته.

ع: اِستِقَامَة.

راسایی

ك: هاماری. [ته‌ختایی زوی.]

ف: همواری.

ع: نَخْفَة، نَقْفَة، مُسْتَوِی، مُتَنَاصِف.

راسایی

ك: مه‌یدان. [گن‌پان]

ف: پهنه، میدان.

ع: مَیدان.

راسپوشی

ك: راس نه‌رتن. [شاردنه‌ری راستی.]

ف: راست‌پوشی، راست‌نگفتن.

ع: لَبَس، وِلس، كَتَم، كِتَمَان، اِشْتِیاه.

راس‌پوشین

[ك: شاره‌زایی]

ف: راست‌رفتن.

ع: رُشاد، هُدَی، هِدَایَة.

راسله‌ر

[ك: كه‌سِیك به‌دمستی راست کار ده‌كات. (به‌رام‌به‌ری

«چه‌پله‌ر».)]

ف: راسته. (ضد «چه‌پله‌ر»)

ع: مُتَیَمِّن.

راسوخ

[ك: زینکی سورتار: ماده‌یه‌کی ره‌شه ژنان نه‌بروی پی‌ره‌ش

ده‌که‌ن.]

ف: راسُخت، روستخج، روی سوخته.

ع: راسُخْتِج، روستخج، نَحاس مَحروق.

راسوو

ك: مورش‌خورما. [مشکی‌خورما: گیانداریکه.]

ف: راسو، پُرسُق، موش‌خورما.

ع: سُنْعَبَة، اِبن‌عِرس.

وینه

راسوئژ

[ك: راستگو، درته‌که‌ر.]

ف: بهمن، راستگو.

ع: صَادِق.

راسه

ك: رزن. [رِز]

ف: راسته، رسته.

ع: سَطَر، صَفَ، رَسَدَق، رَزْدَق.

راس هاتن

ك: ديل هاتن، دين هاتن، هاتنه دين. [به دی هاتن، هاتنه دی]

ف: راست آمدن.

ع: تَحَقُّق، ثُبُوت.

راسه قانی

ك: راسی. [به راست]

ف: راستی.

ع: صِدْقًا.

راسه قانی

[ك: راسته قینه]

ف: راستینه، راستین.

ع: حَقِيقِي، واقعي.

راسه ویوون

[ك: هستان، رهپ بوون]

ف: راست شدن.

ع: قِیام، اِنْتِعاش، اِنْتِصاب.

راسه وکردن

[ك: هستاندن، رهپ کردن]

ف: راست کردن.

ع: نَعَش، اِقَامَة.

راسه وکردن

[ك: راست کردنه وی شتی خوار.]

ف: راست کردن.

ع: تَقْوِیم، تَعْدِیل، تَثْقِیف، تَسْوِیَة.

راسی

ك: دروسی. [دروستی، راستی]

ف: راستی، درستی، هرتسوزی، فَرِیوَزی،

فَرِبودی.

ع: صَدَاقَة، سَدَاد، حَقِیقَة.

راسی

[ك: راستمرانه (بهرامبری «چپی».)]

ف: راستی. (ضد چپی)

ع: یَمَنَة.

راسی؟

[ك: به راست؟]

ف: راستی؟

ع: واقعا؟

راشورپوت

ك: رهشورپوت، رازنی. [چردهیی، چته بی]

ف: راهزنی، دزدی.

ع: لَصَص، تَجْرِید، قَطْعُ الطَّرِيق.

راغیب

ك: خوازگار، هدرسدار. [ناره زوومه ند، تامه زووا]

ف: خواه، خواهان، گراه، گرای، گراینده.

ع: رَاغِب، مَائِل، طَالِب.

راکردن

ك: هدرپا کردن، هدرلخن، هدرنیشتن، دهرچوون، فره کردن،

پرتافیان. [هه لهاتن، تیتنه قاندن]

ف: گُریختن، گُریفتن، گُریفتن، گُریختن، گُریختن،

گُریفتن، گُریفتن، کالیدن، شَبِیم، نویدن،

شنافتن.

ع: هَرَب، هُرُوب، هَرَبَان، هَیْف، فِرَار، اَبَق، عَدُو.

سَعِي، رَكْض.

راکردن

ك: رن کردن، ریگه کردن. [به ریگه دا رویشتن]

ف: راه بریدن، راه رفتن.

ع: سَبَر، سُلُوك، طَيُّ الطَّرِيق.

راکید

ك: مهن، مات، وِساگ. [وستار، مهنگ]

ف: گُر، مات، ایستاده.

ع: رَاكِد، سَاكِن، ثَابِت.

راگوزهر

ك: ریگه. [ریباز، راگوزهر]

راهه ← راهه

ران

[ك: له نه ژنوره تا ست.]

ف: ران.

ع: فَخَذَ، فَخَذَ، فَخَذَ.

وَنَه (۲)

ران

ك: گهله، مینگهله، روژیل، [كهرك، رهوگ، جهله، رهوه]

ف: زَم، رَمَه، رَمَك، سیله، گُله.

ع: فَرِق، ثَلَا، حَبْلَه، قَطِيع، رَمَق. (دواجن)

رانك

[ك: شهروالی له بووزود.]

ف: رانك.

ع: رَانِین

رانما

ك: راهبر، رَسَما، رِنَگه نَما، رِنَوین. [شاهزاد، رَیهر]

ف: راهنما، رهنما، راهبر، رهبر، نَخشه، شاوور،

بَدَرَقه.

ع: دَلیل، هَادِي، قَائِد، مُرْشِد.

راڼوموونی

ك: راهبری، رِنَوینی. [شاهزایی کردن، رَیهری]

ف: راهنمایی، رهنمایی، راهبری، رهبری،

بَدَرَقه.

ع: دَلَاة، هِدَاية، قِيَادَة، قِيدودَة، اِرْشَاد.

راڼهکی

ك: پالڼدو. [پالڼو (گوریسی بزکلکی رلاخ).]

ف: پارڼم. (پاردم الاغ)

ع: ثَلَر.

راو

ك: نه چیر، شکار. [نَچیر]

ف: شکار، نَخچیر، شَبانگ.

ع: صَنِید، قَنَص.

ف: راه، ره، راه گُذر، ره گُذر.

ع: مَعْبَر، مَسِير.

راگوزهر

ك: رَیښگار. [رَیښوار]

ف: راه گُذار، ره سپار.

ع: عَابِر، مُسَافِر.

راگوزهر ڼاو

ك: رَیښه ڼار. [ڼاره ڼو]

ف: موری، آب راهه، راه آب، ره گذر آب.

ع: مَجْرَى المَاء.

رام

ك: گورو، لینی. [دهسه مو، کوی]

ف: رام، دست آموز، آمُخته، آمُخته.

ع: رَؤوم، مُسْتَانِس، اَنَف، خَاشِع، خَاضِع، مَالُوف،

دَلُول، مُذَلَّل، مُطِيع، مُسَخَّر.

راهان

ك: تار، تاره دوا، تهره دوا. [تاراندن، تهره کردن، شورتنگدوتن]

بو گرتن.]

ف: راندن، دور کردن، گریزانندن، دنبال کردن.

ع: طَرَد، دَفَع، دَاب، اِحَاشَة، تَبْعِيد، تَعْقِيب.

راهان ڼیان ← راهان

رام کردن

ك: گورو کردن، لینی کردن، نارام کردن، هیدی کردن،

نهرم کردن. [دهسه مو کردن، کوی کردن]

ف: رام کردن، آرام کردن، آمُخته کردن،

آمُخته کردن، دست آموز کردن.

ع: اِرَام، اِیناس، تَانِیس، اِخْشَاع، اِخْضَاع، تَالِیف،

تَذَلِیل، تَشْخِیر، تَصْخِیر.

راهل خستن

[ك: بهر برسیار ټی خسته نه ستو، قسه پی ته هیشتن.]

ف: راه به گردن انداختن، راه انداختن.

ع: اِتْمَامُ الحُجَّة.

راو

ك: ريو، كه لك، [گزی و فیل]

ف: ريو، تَبَد، نِيرَنگ، داغو.

ع: مَكَر، حيلة.

راوار

ك: راهوار، خورشفت، خورشیدگه. [خوشرفت]

ف: راهوار، زهوار، خوشرفت، خوشرفتار.

ع: نكول، ساهي، راهي، رهوان، لَيْن، لَيْنُ السَّيْرِ.

راویه‌ش کردن

[ك: گه سازدانی نیچیه.]

ف: نَرگ، نَرگه. (محاصره کردن شكار)

ع: استنجاش.

راوچه

ك: راوچا. [ریوشوین]

ف: راه و چاه.

ع: مَاتی، مَاتَة.

راوچی

ك: نه‌چیروان، راوکر، راوی. [نیچیرکار، راه‌شان]

ف: شکارچی، نَخچیروان، شب‌النگچی.

ع: صَيَاد، قَنَاص، نَجَاش.

راوشکا

ك: سوتگه، شینه‌یی، ناسورده‌گیری. [ناسورده‌یی،

بیتخه‌می، نیراحد]

ف: زَبغ، نَتَاس، رُستنی، آسایش، آرامش.

ع: فَرَاغَة، اسْتِرَاحَة.

راوکه

ك: رامه، ماره. [رامکه] (نور هیلکه‌ی‌ی ده‌نه‌نه ژیر

مرشك تا مهر لهر جیگایدها هیلکه بکات.)

ف: رامك. (تخمی که زیر مرغ گذارند تا

همانجا تخم بگذارد.)

ع: مَهْدَا، مَهْدَة.

راوکه‌ر

راونیان

ك: رامال‌نیان، تاره‌دانیان، تارنیان. [راونان، شوین‌كه‌وتن

بو گرتن.]

ف: راندن، گُریزاندن، دور کردن، دنبال کردن.

ع: طَرَد، ذَاب، كَسَح، احاشَة، تَعْقِيب، تَبْعِيد.

راووړیو

[ك: ریاکاری، زمانلوری، مه‌رای]

ف: زوق‌وشید، روی و ریا.

ع: رِیاء، تَزْوِیر.

راووړیو

ك: شیوه و كه لك، داو و حوقه. [فیلوفه‌رج]

ف: دغا و دغل، ریوه و ترفند، دوله و دویل،

دوال و تركند، زوق و شید.

ع: مَكَر، كَید، خَدِیغَة، مَحَل، دَها، حيلة.

راوی

ك: بوژ، گُزینه. [قه‌گیره‌ره (ریوایت‌کهر)]

ف: ماج، مَج، گوینده. (روایت‌کننده)

ع: راوي، نَاقِل، مُحَدِّث.

راوی

راویلر

راویژ

[ك: بیدرا]

ف: كَنگاش، كَنگاج، اندیشه.

ع: فِكْر، رَأي، عَقِیدَة.

راویژ کردن

[ك: بیدرا گُزینره، ته‌گیر کردن]

ف: كَنگاشیدن، اندیشیدن، اندیشه‌گویی.

ع: مَشَوْرَة، مَشَوْرَة، مُشَاوَرَة، مُؤامَرَة، تَدبیر.

راویژگا

[ك: جیگای راویژ کردن]

ف: كَنگاشستان، آندیشستان.

ع: مُؤَمَّر، دارُ الشُّورَى.

راهوار-راوار

راهی بوون

ك: راهی بوون، نازاد بوون. [رزگار بوون]

ف: رهیدن، راهی شدن، رها شدن، آزاد شدن.

ع: تَخْلَص، انطلاق.

رای

ك: را. [بیدیزچوون]

ف: رای، سمراد، نَمَشْتَه، اندیشه، سگال،

نیرنود، پندار، پنداره.

ع: صَرِيْمَة، عَزِيْمَة، عَقِيْدَة، رَای.

رایج

ك: رواجدار، بره‌دار، خره‌ش‌بره. [كالا يه ك كه كړیاری

زره.]

ف: نَمَاك، سره، روان، زوا.

ع: رائج، نافق.

رایز

ك: نه‌سپ‌خیركهر. [نه‌سپ راهینه‌ر.]

ف: سَوَارِی آموز.

ع: رَائِض، خُوْذِي.

رایگان

ك: خوړپایی، مفت. [خوړپایی، به‌لاش]

ف: رِب، شَفْت، مَفْت، رایگان، راهگان.

ع: مَجَان، بِلَا عَوَض.

رایل

ك: تان. [راهیل (تالی درېژایی پارچه).]

ف: تان، تانه، تار، فَرْت، فَلَات، بالواسه.

(رشته‌ی طول جامه)

ع: سَدَى، سَنَّا، حَابِل.

رایه‌ت

ك: دپهانی. [ره‌میت: لادیی ژیر ده‌سلاتی ناغا.]

ف: روستا، روستایی، بادرم، بادرم، دهگان.

ع: رَعِيَّة، رُسْتَق، دهقان.

رایي

ك: نازاد، رها، به‌دریاگ. [رزگار]

ف: راهی، رها، رهیده، رهاشده، آزاد.

ع: مُنْطَلِق، مُطْلَق، مُسْتَخْلَص.

رایي رایي

ك: هره‌ه‌پیر، هرکی. [راپا، وازواری]

ف: ...

ع: مُتَرَدِّد، مُتَلَوِّن، رُفْضَة، قَبْضَة، مُخْتَلِفُ الرَّأْي.

رپ

ك: شپه، نار. [دوشار، خوشار، مره‌با (شیلای میوه و گیای

کوټ‌نار).]

ف: جبهه، شیره، آب، رُب. (شیره‌ی پخته)

ع: رُب.

رپه‌نار

ك: شپه‌ی هه‌نار، هه‌نارار. [رپه‌نار، دوشای هه‌نار.]

ف: رپ انار، شیرهی انار.

ع: رُبُ الْنَّار.

رچا

ك: همی، خواست، خوایش. ناروزو. [نومید]

ف: امید، خواست. آرزو.

ع: رَجَاء، أَمَل، أَمَل، اِمْلَة، تَامِيل.

رچوا

ك: روا، شایه، سزاوار. [شایان]

ف: روا، شایسته، شایا، شایان، سزاوار.

ع: جَائِز، لَائِق، سَائِغ، صَوَاب.

رچوا دین

ك: روادین، سزارار زانین، چاره‌لاتن. [دل به‌رای دین، به

روا زانین]

ف: روادیدن، سزاوار دانستن، شایسته دانستن.

ع: تَجْوِيز، تَسْوِيع، تَصْوِيب، تَحْسِين.

رځ

ك: به‌سلك، به‌خ. [به‌سته‌لك]

ف: یخ، بسته.

ع: جَمَدٌ، مُنْجَمَدٌ.

رچائن

ك: بهستن، یخ کردن، كرده یخ. [كرده سهول].

ف: بستن، افسردن، افسرده کردن، یخ ساختن.

ع: اِجماد.

رچه

ك: به فرسور. [به فری سهول به ستور].

ف: برف بسته.

ع: خَشَف، خَشِيف.

رچه

ك: کوتیگ، شکیگ. [کوتراو (ریگه) کوتراو که به فری

به سردا بارییت].

ف: خوست. (راه کوبیده که برف گرفته باشد).

ع: ثَرْثَبَةٌ، ذَنْ، مُوطَا.

رچه شکیان

ك: رچه کوتائن. [به فر به پی کوتان بو ریگه كرده نو].

ف: خوستن، راه شکستن، راه کوفتن، خوست

باز کردن.

ع: تَدْيِثٌ، تَدْرِيسٌ، تَذْلِيلٌ، تَخْشِيفٌ، تَوَطِئَةٌ.

(الطريق).

رچه شکیان

ك: رچه کوتیان. [کرانه روی ریگه به فر گرتو].

ف: خوست باز شدن، شکسته شدن.

ع: تَخْشَف.

رچه کوتائن ← رچه شکیان

رچه کوتیان ← رچه شکیان

رچیان

ك: یخ کردن، بهستن. [یونه سهول].

ف: بستن، افسردن، بسته شدن، افسرده شدن،

یخ کردن، یخ شدن.

ع: اِجماد.

رزيان

ك: ویرائن. [داوراندن، داته كاندن]

ف: ویزاندن، ریختن.

ع: حَتَّ، عَمِلَ، نَفَضَ، نَفَسَ، نُسُولَ.

رزيق

[ك: جوزه مشكيكه هيندهی به چكه پشيله يه ك دهيت كه

له بنمچی خانورشا دهيريت].

ف: رزق. (نوعی است از موش به اندازه ی

بچه ی گریه که در سقف خانه هم هست).

ع: هَاقِلٌ، فَاَرَةٌ. (نوعٌ مِنَ الْفَاَرَةِ).

وینه

رزيق

ك: رزّی. [رستی، رزّی]

ف: روزی، رُستی، خواره، داخم.

ع: رزق، مَعاش.

رذن

ك: رهگ، چن. [ریز، چینه]

ف: زده، رگ، رَك، نِسْپَه، نِیسْبه، خَرَه، داو،

دای. آشکو، آشکوب.

ع: عَرَقٌ، عَرَقَةٌ، صَفٌّ، سَافٌ، رَدِيفٌ، طَبَقَةٌ، مَرْتَبَةٌ،

مِدْمَاك.

رذن

ك: راسه، قهتار. [ریز (وهك: ریزه درخت یا ریزه کتیپ).]

ف: رج، رَجَه، زده، راسته، رسته. (درخت یا

کتاب مثلاً).

ع: صَفٌّ، سَطَرٌ، عَضِيدَةٌ، مِدْمَاك، رَزْدَقٌ.

رزهك ← روههك

رزيك

ك: وریگ، داو ریگ. [رزیو، پواو]

ف: رَزده، رَزیده، ریخته، ریخته شده.

ع: لُقات، حُتات، قُضاع، ناسِل، مُتَناسِر.

رزيان

ك: ورین، داورین. [رژان، پوان]

ف: رزیدن، ریختن، ریزش، فرو ریختن.

ع: ثَنَّاوْ، تَفْتَتْ، اِنْتِفَاض، اِنْهَال، اِنْثَال. اِنْحِتَات، لَطَط.

رژیان

ك: ورین. [داورین (وړك) رورانه وی مور.]

ف: ریختن. (ریختن مو مثلاً)

ع: نُسول، اِنْحِسار، اِنْحِصَاص، تَمَرُق، تَمَرُط، اِنْمِراط.

رژیان

ك: ورین، داورین. [دابارین (وړك) داورینی گه لا نه دره خت.]

ف: ریختن. (برگ درخت مثلاً)

ع: هَش، هَشوْشَة، ثَنَّاوْ، اِنْتِفَاض.

رژان

[ك: رشتن (ی نار و خړین و شتی لمر چه شنه.)]

ف: ریختن، فټالیدن. (آب خون و امثال آن)

ع: مَصَب، سَكَب، نَكَب، هَمَر، دَفَق، سَفَك، اِفْرَاق، تَفْرِغ، اِرَاقَة، هِرَاقَة، اِهْرَاق.

رژد

ك: كهټس، له چمر، نه گریس، دهروشك. [چروك، چه كل]

ف: رژد، وژد، وټس.

ع: لُثِیم، مُسِیك، مُمَسِیك، غُس، حِلِر، بَرَم، قَزَم، دَنَبی، بَخِیل، حَرِیص.

رژد

ك: سور، شیرگه. [پنداگر]

ف: چیره، شلایین، وشکول، وشکرده.

ع: قَم، مَبِص، حَرِیص، رَاغِب، جَسور، مَوَلع.

رژه کردن

ك: بالا کردن، ده (چرون، بهرزه برون. [گه شه کردن])

ف: نَد، یازش، فزایش، یازیدن، بالودن، بالیدن،

گوا لیدن، بزرگ شدن، بلند شدن، بالا کردن، دمیدن.

ع: رُشد، نَشَو.

رژیک

[ك: رژاړ]

ف: ریخته شده.

ع: مُنْصَب، مُنْسَكَب.

رژیک

[ك: رژاړ، كله كیشراو]

ف: سرمه کشیده.

ع: مكحول.

رژیان

[ك: دارژان (ی نار و خړین و شتی لمر چه شنه.)]

ف: ریختن، ریخته شدن، ریزش، فټالش. (آب،

خون و امثال آن)

ع: اِنْصِیَاب، اِنْسِیَاب، اِنْصِیَاب، اِنْهَمَار، اِنْهَرَاق،

اِنْسِیَاك، رِیْق، دَفوق، سَیْلان، نُكوب، سُكوب،

تَجْخِی، تَرَوُق.

رژیان

[ك: دابارین (وړك) رژانی فرمیسك له چار.]

ف: ریختن. (اشك از چشم مثلاً)

ع: اِنْهَال، اِنْصِیَاب، اِنْسِیَاب.

رژیان په ك

[ك: ټیكه لاریون (وړك) رژانه یكی درو سویا.)]

ف: درهم ریختن. (دو لشكر مثلاً)

ع: عُلْتُ، اعتلاج، ثَقَاثُل.

رسق—رژق

رسگار

ك: نازد، وارمه، رها. [رزگار]

ف: وستگار، آزاد، وارسته.

ع: نَاجِی، مُنْطَلِق، مُسْتَخْلَص، عَتِیق، خُر، تَارِك،

نَقِیذ.

رسگار کردن

ك: نازاد کردن. [رزگار کردن]

ف: رستگار کردن، آزاد کردن.

ع: تَنْجِيَّة، اِنْقَاذ.

رسگاری

ك: برسی، نازادی، رهایی. [رزگاری]

ف: پَرماس، شگاله، رستگاری، رهایی، رستن،

آزادی.

ع: نَجَاة، خلاص، فلاح، حَرار، نَقْد.

رسوا

ك: تَرِب، به دنار. [بی تابرد]

ف: رسوا، بدنام.

ع: خَزِي، خَازِي، مَشْنوع، مَهْتوك، مُفْتَضَح.

رسوایی

ك: تَرِی، به دناری. [بی تابردی]

ف: رسوایی، بدنامی.

ع: خَزِي، فَضِيحَة.

رسانده

ك: هدلهارزنده. [هینانه، هدلهینانه]

ف: هراش، برگرداندن.

ع: قِيء، وِبَاء.

رشته

[ك] هدرشته (هدریر باریك ده‌بِرِن و له‌نار ساجدا

ده‌بِرِژتن.)

ف: رشته، ماهیچه. (خمیر را باریک بریده و

در میان ساج برشته کنند.)

ع: اِطْرِيَّة، شَعْرِيَّة.

رشته

ك: نه‌گال. که‌مدن. [سدرپیچی سدر. همدروه‌ها: (ته‌نافیک

که نه‌لی تدریقت ده‌بخنه دهوری که‌مدر و نه‌ژنویان و

ده‌چنه نار بیرکردنده و رابسته‌ده.)

ف: رشته، عغال. گَمَند.

ع: عقال. نِصَاحَة.

رشته

ك: زه‌نجیه، [زه‌نجیه، زریزه]

ف: هار، گریوازه.

ع: سِلْسِلَة.

رشته

[ك] (نه‌خوشینیکی به‌ناویانگه.)

ف: رشته. (مرضی است معروف.)

ع: ...

رشته‌پلاو

[ك] (ك: برنج و رشته‌ی پیکره لیترار.)

ف: رشته‌پلو، رشته‌پلاو.

ع: طَبِيخُ الطَّارِيَّة.

رشفه‌ن

ك: رشفه‌ن، تیز، تیتالی. [گالته‌وگه‌پ]

ف: ریشخند، خنده‌ریش، خَرش، خَریش، زنج،

لاغ، ختبال، شوخی.

ع: هَزء، هَزء، هُزوء، قَهْرء، اِسْتِهْزَاء، هَقِي، سُخْرِيَّة،

تَمَسْخُر، اِسْتِسْخَار، تَهْكَم، مَزَاح، مُطَايَبَة.

رشفه‌نه‌جار

ك: رشفه‌نه‌جار، تیزارا. [گالته‌جار]

ف: ریشخند، خنده‌ریش، خَرش، خَریش،

خیتالی.

ع: سُخْرَة، مَسْخَرَة، هُزَاء، ضُحْكَة، مَلْعَبَة.

رشفه‌نات

ك: به‌رتیل، ژیرزان. [به‌رتیل، رشوه]

ف: بَرَكَنْد، بَدَكَنْد، بَلَكْفَد، بَلَكْفَد، سوغه، ساره،

پاره، لاج، پیشکش، رشوه.

ع: سُحْت، تَعَارُف، رشوه، بَرطیل.

رشفه‌نخود

ك: به‌رتیلی، به‌رتیل‌نخود. [رشوه‌خور، به‌رتیل‌وهرگر.]

ف: سوغه گیر، رشوه خوار، آتش خوار.

ع: سُحْت، سَحِيت، سَاحِت، مُرْتَشِي.

رشقن ← رَشَقَن

رشقه نه چار ← رَشَقَه نه چار

رَشَك

[ك: گهرای نه سپی.]

ف: رَشَك، تخم شپش.

ع: طَبُوع، صُنْب، صَوَابَة، صِنْبَان، سِيْبَان.

رَشَك دلكيه سهری.

[ك: سهری پر بوره له رَشَك.]

ف: سرش را رَشَك زده، سرش از رَشَك كمره بسته.

ع: صَنْبِ رَاسُهُ.

رَشَكَن

[ك: رَشَكَاوِي]

ف: رَشَكَن، رَشَكْگِین. چركن، شپشو.

ع: مُصْنَب.

رعلیه ت

ك: پاین، پاس، نگاداری. [چاردیری]

ف: پاس، پاسداری، پاییدن، نگاهداری.

ع: رَعَايَة، مُرَاعَاة، مُرَاقَبَة، مُلَاحَظَة، مُحَافَظَة.

رَفَاتَن

ك: چربان، ترافان. [فراندن]

ف: اوسه، اوسو، اُسو، ربودن، قاپیدن، كپیدن.

ع: خَطَف، اِخْتِطَاف، قَطَف، اِقتِطَاف، اِزدَقَاف،

تَرْقُف، اِسْتِلَاب، اِمْتِلَاس، اِختِلَاس، اِزدِلَاع، نَدَل،

نَشَل.

رفتوړیز

[ك: دست به نار گه یاندن. (پیسای و میز کردن).]

ف: رفتوړیز. (ریدن و شاشیدن)

ع: دَفَع، تَطَهَّر.

رَفَه

ك: بالاتاق. [تاقی زوق له مالدا.]

ف: رَفَه، بالاتاق، بالاتاقچه.

ع: رَف، رَفَة، كُفَة.

رَفِيك

ك: ترافیاك. رادو، هه لگړیاك. [فرینرار. هه لگړوار]

ف: رُبوده، اُسوده، قاپیده، كبیده، اوسه شدن.

دنبال افتاده.

ع: مُخْطَف، مُقْطَطَف، مُزْدَع، مُسْتَلَب، مَنْدُول،

مَنْشُول. عَاهِرَة، قَيِّدَة.

رَفِيتَن

ك: ترافین. (دلرفین) [فرین، فرینه ر]

ف: رُبا، رُبَاینده. (دلرُبا)

ع: جاذِب، مُسْتَلَب، مُخْطَف، نَاشِل، مُزْدَع.

رَفِي

ك: رَك. قین. [توریهی. په لپ، گړو]

ف: خشم. رَك.

ع: غَیْظ، قَهْر، غَضَب، اِلْحَاح، اِبرَام، اِلْحَاف،

سَمَاجَة، اِصرار.

رَفَن

ك: رَكَن. [پیداگر]

ف: رَكَان، آویزگن، سختگیر.

ع: سَمَج، مُصَبَر.

رَك

ك: رَق. قین. [په لپ، گړو. توریهی]

ف: رَك. خشم.

ع: سُمُوجَة، سَمَاجَة، اِصرار. اِبرَام، اِلْحَام، اِلْحَاف،

نَاجَاة. غَیْظ...

رَكَات-ره كَهَت [پسته كانی گزېدراړه. (عمره «ركعت»

است.)

رلغابردن

ك: رَق گرتن. [قین گرتن، پیداگرتن]

ف: رَكیدن، رَك گرتن، سخت گرتن.

ع: سُمُوْجَة، سَمَاجَة، اِلْحَاف، اِلْحَاج، اِبْرَام، اِصْرَار.
رکن

لک: رکن، رَنگَر، [بَیْدَاگر]

ف: رکان، آویزگن، سخت‌گیر.

ع: سَمَج، مَلْحَف، مُبْرِم، مُلَح، مُصِر.

رکـه ← رَک

رکیشـه

[لک: گیاه که بز دهرمان ده‌شیت.]

ف: بارهنگ.

ع: بارهَنج.

رکیف

لک: رزنکی، [نارزنکی].

ف: لاتو، آرچین، وزنگی، پاشیب، زینه‌پایه.

ع: رکاب.

وینـه ← رزنکی

رکیف

لک: پا، نامه، [پتوله، قه‌دهم (خوازه‌یه).]

ف: شگون، آمد، پا. (استعاره است).

ع: قَدَم، اقبال.

رکیف دوال

لک: قایش رزنکی، [قایشی نارزنکی].

ف: جُنَاب، جُنَاغ، تسمه‌ی وزنگی، دوال پاشیب.

ع: سَیْرُ الرُّکَاب.

وینـه ← رزن

رم

لک: نه‌یزه، [نیزه، رمب]

ف: نیزه.

ع: رمع، اَسَل.

رمانن

لک: روخانن، به‌یدکا دان، [ویران کردن، تینکویتک دان]

ف: رُخاندن، به‌هم‌زدن، خراب‌کردن.

ع: هَدَم، دَک، هَدَ، هَدَک، هَوَر، تَعَش، نَقَض، تَخْرِیب،

تَهْدِیم، تَقْوِیض.

رمانن

لک: خستن، [دارانده‌وه، به‌زه‌یدا دان.]

ف: انداختن.

ع: صَرَع، اِقْحَام.

رمبازی

لک: نه‌یزه‌بازی، [شدر به‌رم کردن.]

ف: نیزه‌بازی.

ع: رَمَاحَة، مُرَاحَة، قَرَامُح.

رمچه

لک: کوته‌رم، [رمی کورت.]

ف: بَرَجَخ، ژوپین، دلام، دَنگ، (نیزه‌ی کوتاه)

ع: مِزراح، رُمِیْخَة.

رمبار

لک: نه‌یزه‌دار، [رمه‌لگر.]

ف: نیزه‌دار.

ع: رَامِج، رَمَاح.

رمل

لک: کاروی، [چاری رمل نه‌کا.] [نم، ریشک‌وپیشک]

ف: خیره، خیرگی، تیره، تیرگی، سیاهی.

ع: جَهَر، سَدَر، مَیْدَان، غِشَاوَة، كَذِبُ الْعَیْن.

رمل

لک: مل، ماسه، ملت، رَمَخ، [م. ریم]

ف: ریگ، ماسه.

ع: رَمَل، رَغَام.

رمل

لک: مَرَزَه، [جَرَزَه فال‌گرفته‌ویه‌که. (زانتی رمل)]

گرفته‌وه.)

ف: مَهره، (علم مَهره)

ع: رَمَل، نَفِیضَة، (عِلْمُ الرَّمَل)

رمیک

لک: روخیگ، ثارفته، [رمار، کاول، روخار]

ف: رَخیده، آوار، خراب، خراب‌شده.

ع: مُنْهَم، مُنْعَقِش، مُنْهَار، مَخْرُوب.

رمیان

ك: روخیان، ویرانیون، [روخان، رمان، کاولیون]

ف: رَخیدن، آواریدن، خراب‌شدن.

ع: هَوْر، هُنور، خَر، خُرور، اِنْهَاد، اِنْهَاد، اِنْعِقَاش،

اِنْهَار، تَهْوَر، تَهْيَر، تَهْدَم، تَقْوُض، تَخْرُب.

رنه

ك: خراش، روكه. [روشان: بریندار بوونی سه‌چل.]

ف: رَند، رَند، خَراش.

ع: خَذْشَة، خَذش، كَذح.

رنه

ك: كه‌نموره. [چینی میوه.]

ف: كندن، چیدن.

ع: جَنَّا، جَنِّي، قَطَف.

رنه

ك: چوپ، نه‌یزه‌بن‌کردن. [لی‌گیربون، لی‌یه‌نبون]

ف: رَند، رَند، ربودن، دزدیدن. نیزه‌بند کردن.

ع: أَخَذ، جَرَّ، غَضِب، اِحْتِلَات. اِسْتِرَاق.

رنه

ك: باران. [جینگایه‌ك كه با به‌فر یا خاك‌خوژله‌كه‌ی

بردیته.]

ف: بادروبه.

ع: جُرْقَة الرِّيح.

رنیگ

ك: روکیگ، خراشیگ، رنیگه‌وه، روئیگه‌وه. [رناو،

روشار. به‌دمست هه‌لکه‌نراو، میوه‌ی چنار.]

ف: رَندیده، خراشیده، خراشیده‌شده، چیده،

چیده‌شده، كنده، كنده‌شده.

ع: مَخْدُوش، مَكْدُوح. مَجْنِي، مُقْتَطَف. حَصِيد.

رنیگه‌وه

ك: دارنیگ، کنیگه‌وه. [چناو، میوه‌ی لیکراوه. روشار]

ف: كنده، كنده‌شده، چیده، چیده‌شده.

خراشیده، خراشیده‌شده.

ع: مَجْنِي، مُقْتَطَف. حَصِيد. مَخْدُوش، مَكْدُوح.

رنیان

ك: روکیان، خراشیان. [روشان. لیکراوه‌ی میوه.]

ف: خراشیده‌شدن، كنده‌شدن.

ع: اِنْخِداش، اِنْكِداح، تَخْدُش، تَكْدُح. تَجْنِي،

تَقْطَف.

رنیه‌انه‌وه—**رنیان**

رنین

ك: روکاشن، خراشین. [روشاندن، هه‌لکه‌ندن (بو نمونه:

رنین به نینوك.)]

ف: شَخُودن، شَخُولیدن، كندن، خراشیدن. (با

ناخن مثلاً.)

ع: خَذش، خَمَش، جَرَف، كَدِي، كَذح، تَكْدِیح.

رنین

ك: دارنن، چنن، داپوئانن، روتائنه‌وه. [كه‌ندنه‌وه‌ی به‌ری

دار]

ف: چیدن، كندن.

ع: جَنَّا، جَنِّي، قَطَف.

رنین

ك: رنینه‌وه. [لیکردنه‌وه (وهك: رنینه‌وه‌ی خوری و مور.)]

ف: فَرِیز، فَرِیختن، كندن. (پیشم، مو مثلاً.)

ع: سَمَط، كَشَط، حَلَت، اِحْتِلَات.

رنینه‌وه

ك: دارنن، روتائنه‌وه، كه‌نموره. [لیکردنه‌وه، دامالین (وهك:

دامالینی مور له پیسته.)]

ف: چیدن، كندن. (مو از پوست مثلاً.)

ع: تَتَف، سَحَف، حَلَت، سَمَط، كَشَط، فَجَرِید،

غَضِب.

رنینه‌وه

ك: درمو، درمو‌کردن، برین. [دروینه‌کردن]

ف: خُسُو، خُسُور، دُرُو، خُسُودن، خُسُوردن،

درویدن، دروکردن، بُریدن، چیدن.

ع: حَصَاد، قَطْع.

رژ

ل: رَی، شیرن، گریان، [شین، شهبَر]

ف: وِی، وای، زاری، شیون، گریه.

ع: وِیل، بُکاء، ضَرَاة، عَزاء، نُحِیب.

رژ

ل: رَزْخَانَه. (دروید، ناریدان) [چدم، رویار]

ف: رُود، رودخانه.

ع: طَبِیع، نَهر، وادی.

رَوار

[ل: جینگِی پر له چدم و رویار]

ف: رودبار، رودلَاح.

ع: مُسْتَنَهَر، کَثِیرُ الْأَنْهَار.

رَواس

ل: رَوی. [رِوا (رشته‌ی کی گزانیه.)]

ف: رُوباه، رُوس. (گورانی است.)

ع: ثَعْلَب، مِیْطَل.

رَواله ت

ل: رُو، دیدار. [دیمَن]

ف: رُو، رُوی، رَوا، رَواتی، رُخ، رُخسار، چهر،

چهره...

ع: وَجَه، خَد، عَارِض. ظَاهِر. رُوا، طَلَعَة، (حُسْنُ

الْمَنْظَر). حُضُور.

رَواله تَباز

ل: رُوساز. [ریاکار (مهراییکه)]

ف: سَالُوس، رُوساز. (ظاهرساز)

ع: مُزَوَّر، مُتَظَاهِر.

رَوان

[ل: رَوان، خَوِیْتَنده‌ی بی گِر کردن. (ددرسه‌ی

رَوانه.)]

ف: رَوان. (درسش رَوان است.)

ع: حَاضِر، مَحْفُوظ.

رَوان

[ل: رَوان، رَویو، خَبر (ناری رَوان.)]

ف: رَوان، رَوا. (آب رَوان)

ع: رُجَاج، عَد، سَیَال، ساری، جاری، مَعین.

رَوان

ل: رَاوار، رام. [خوشه‌ی روت (ره: نه‌سپی رَاوار.)]

ف: رَوان، رَهور، رام، رَونده. (اسپ مثلاً.)

ع: ذَلُول، سَیَار.

رَوانوِزی

ل: رَوانزِتن. [رَوانبِیژی، زمازیاروی]

ف: زَوان‌گوئی، زَوان‌گفتن.

ع: فُصَاة، طَلَاة.

رَوانه

ل: بَدَرَه‌قَه. [به‌ری کردن]

ف: زَوانه، بَدَرود، بَدَرَه‌قَه.

ع: مُشَايَعَة، وِداع، تَوْدِیع.

رَوانه

ل: هَدَناریگ، رَوانه کریگ. [نیردار، شاندی]

ف: زَوانه، کُسیل، کُسیل، فرستاده.

ع: مُرْسَل، مَبْعُوث.

رَوانه‌کردن

ل: بَدَرَه‌قَه‌کردن. [به‌ری کردن]

ف: رَوانه‌کردن، بَدَرودکردن، بَدَرَه‌قَه‌کردن.

ع: تَشْیِیع، تَوْدِیع.

رَوانه‌کردن

ل: تَدَل‌کَه‌قَت، لَه‌تَد‌کَا رَوین. [هاریزی کردن، پاراستن]

ف: رَوانه‌کردن، راهی‌کردن، همراه‌رفتن.

ع: تَخْفِی، تَأمین.

رَوانه‌کردن

ل: هَدَنارَدن. [شاندن، رَوانه‌کردن، ناردن]

ف: فرستاندن، گُسیل کردن، روانه کردن.

ع: بَعَث، اِرسال.

روانی

[ك: دیره کی میچ. (داری بنیچ).]

ف: زوانی. (چوب سقف)

ع: ...

روانین

ك: نواړین، ورده‌یون، تواشاكردن، سهرنجیدان. [سهر

کردن]

ف: نگرېستن، نگاه‌کردن، دیدن، تماشاكردن.

ع: نَظَر، نَظَارَة، نَظَر، مَلاَحَظَة، تَبَصُّر، اِبصار،

رُؤْيَة، تَرَاي، تَعَيَّن، مُعَايَنَة، نَوص، مُلاوَصَة.

روایه‌نکر

ك: برژ، واگوکر. [واتارگیره]

ف: ماج، چاوگو، واگوکن.

ع: راوي، ناقل، مُحَدِّث.

رُباعی

ك: چوارپه‌ن. [چوارپه، چوارخشته‌کی]

ف: ترانه، چارپه‌ن، دوچامه، چهارتایی.

ع: رُباعي.

رُویع

ك: چوارپه‌ك، چاره‌ك. [په‌ك بهش له چوار بهش.]

ف: چارَك، چارِیك، چهارِیك، چهارپوده.

ع: رُبع، زام.

رُوت

ك: راس، برپه‌رده، پوسكه‌نه. [برپه‌چوپه‌نا، ناشكرا]

ف: رُك، راست، برهنه، بی‌پرده، پوست‌کننده.

ع: صَدِيق، صَرِیح، واضح.

رُوت

ك: راس، دوروس، راسگو، راسرژ. [مرژئی برپه‌چوپه‌نا.]

ف: رُك، راست، راستگو، برهنه‌گو، بَهْمَن.

ع: صَادِيق، صَرِیح اللِّهْجَة.

رُوت

ك: رُوت، قُوت. [برپوشاك]

ف: لُخت، رُت، برهنه.

ع: عاري، عَرِي، عُرِيان.

رُوتبه

ك: پایه، پله، نهوم، ترنگ. [دهره‌جه، ناست، ریز]

ف: پایه، پله، آرن، آرج، آشكو.

ع: رُتْبَة، مَرْتَبَة، دَرَجَة، مَنزَلَة، مَقَام.

رُوتوراس

ك: برپه‌رده، پوسكه‌نه. [برپه‌چوپه‌نا، ناشكرا]

ف: رِك‌وراست، بی‌پرده، پوست‌کننده.

ع: صَرِیح، واضح.

رُوتوویه‌ت

ك: نم، تهری. [شی]

ف: نم، تری.

ع: رُطوبَة، دُودَة، دُداوَة، بَلَة، بَلَل، بلال.

رُوته‌یل

[ك: جالجالوکه‌ی به‌زیان: جوړه جالجالوکه‌یه‌كه.]

ف: دكمه، دلمك، ديلمك، غُنده، آغُنده، انگورَك،

رُتَّیل، خایه‌گیر.

ع: رُتَّیْلَاء، رُطْبِیْلَاء.

وتنه

رُوجیار

ك: خوهر، خورده‌تار. [رژژ، همتار]

ف: زو، زاو، زاب، لیو، هور، آهو، مهر، روز،

روزگار، روجگار، خور، خورشید، خورشاد،

خُرشاد، خُرشا، آفتاب.

ع: شَمْس، یُوح، شَارِق، دُكَاء، بَیضاء، فاتور.

رُوجیارپه‌زس

[ك: گوله‌به‌رژژ]

ف: وُرتاج، آفتاب‌گردان، آفتاب‌پرست.

ع: حَتَوَة، دَوَارُ الشَّمْس، اَذْرِیون.

وتنه

رُوحِیاریه رُس

ك: تَتَرْتِیْرَه، كِه رِبِه سِه. [بَرْتَمَزَه]

ف: آفتاب كِرْدِك، آفتاب پِرست، چلپاسِه.

ع: حِرْباء. حِرْدُون.

وینَه—مُوقِیْمَه

رُوحِن

ك: كونا پَرْدِچِن. [رُوحِنَه. كلا پَرْدِچِنَه]

ف: رُوزَن، رُوزَن، رُوزَن، رُوزَنَه، رُوشَنْدان.

ع: كُؤَه، نَافِذَه، مُنْفَذ.

رُوح

[ك: رُوح توتیا، توتیوشی سی.]

ف: روی، شَبَه، روی توتیا.

ع: صِغَر، صاد، توتیا، رصاص أَبِیَض.

رُوح

[ك: توتیای کاترا (سولفات دوزنگ)]

ف: توتیا، توتیای کانی. (سولفات دوزنگ)

ع: توتیا، رُوح التوتیا، رُوح التوتیا المَعْدَنی.

رُوح

ك: گیان، دَل. [رُح، گیانی گیانداران که له دَلَمه سه رچاره

ده گِرت. «رُوحبان» بی عهده بی به مانای «رُوحبان» واته

چاودیری گیانه و کوی ده بیته «رُوحبانان».]

ف: جان، رَه، روه، زوان، هولس، دل، خواجه.

(رُهبان، به معنی روحبان است، جمع آن

رُهبانان.)

ع: رُوح، مَهْجَه، نَفْس، نَفْس نَاطِقَه.

رُوح هِیوانی

ك: گیان کمر و گا. [گیانی تازه لی که له دَلَمه سه رچاره

ده گِرت.]

ف: جانه، جان چُمانه.

ع: رُوح حِیوانی.

رُوحُوشك

ك: گیانردگ. [دَلَمردو]

ف: جان خُشك، جان مُرده، مُرده جان،

افسرده جان.

ع: ضَعْضاع، خامل.

رُوحولنه رُواح

ك: گیان گیانان. [گیانی گیانه کان، گیانی هدره گه وره.]

ف: جان جانان.

ع: رُوحُ الأرواح، نَفْسُ النُّفُوس.

رُوحولنودوس

ك: رُوح پاک. [گیانی پیرز، جوهر نیل]

ف: جان پاک، جان شیرین، پاکیزه جان،

نُوشین روان، نُوشیروان، روان بَخش، پرورنده ی

انسان، فرشته ی دانش، نیروی دانش، گُبر نیل.

ع: رُوحُ الْقُدُس، جَبْرِئیل.

رُوح

ك: پِنشه خوره. [پیرز: بالنده ی کی نه فسانه ییه.]

ف: رُح، استخوان خوار.

ع: رَحْمَه.

وینَه—پِنشه خوره

رُوحانن

ك: رِمانن، خراو کردن، خاپور کردن، ویران کردن،

کارل کردن. [روخواندن، رماندن]

ف: رُخاندن، ریهیدن، خراب کردن، ویران کردن،

خاپور کردن.

ع: هَدَم، نَقَض، دَك، تَخْرِیب، تَبْیِیب.

رُوحانه

ك: چم، چوخور، جوتار. [رویار]

ف: رود، رودخانه، زوغ، خوالی.

ع: نَهر، طِمَع، وادی، عَقِیقَه.

رُوحانیه ی وشك

ك: چرخور. [چم ی وشك، نارد]

ف: خُشك رود، فَرَكَن، فَرَكَنَد، فَرَغَر، سَبیل كُنَد.

ع: اُخدود، وادي.

روخسار

ك: دهمرجا، دیدار، شیره. [رو، چرچا]

ف: چهره، رو، رُخ، رُخسار، بُک، درند، دیمَر،

سج، دیمه، دیدار.

ع: وَجِه، خَد، عارض، جبین، صُورَة.

روخساره ← **روخسار**

روخست

ك: دهمرور، بار. [مزلت]

ف: لهی، بار، دُستور.

ع: اذن، اجازة، رُخصَة.

روخه ← **روخهك**

روخهك

ك: رزه، روخیان، رزیان، داپوخیان، داپزیان، روخه،

دارهریان، ودهقه. [روخه، نريك به رمان، داورین]

ف: رُخ، ریزش.

ع: صَنَع، حُتات، قُضاع، اِنْقِضاع، اِنهلال، هَدَم،

هُور.

روخیك

ك: رمیاك، خرا، [رماو، روخوا، كارل]

ف: آوار، خراب، رُخیده، ریخته.

ع: مُنهدم، مُنْقَضِع، مُنْصَق، مُنْهَل، مُنْهَار، مُنْحَت،

مُتْهُور، خَرِب، مُتْقَوُض، مُتْقِیض.

روخیان

ك: رمان، خراببورن. [رمان، روخان، كارلبورن]

ف: رُخیدن، ریختن، خرابشدن.

ع: اِنصِقاع، اِنْقِضاع، اِنهیار، اِنهدام، اِنهلال،

اِنقیاض، اِنقیاض، اِنحِتات، ثَحَّت، تَقْوُض، تَقْوُز،

تَقِیض، تَقِیض، تْهُور، سَقُوط.

روژگار

ك: زهمانه، عه‌یام، روژ. [روژگار، سهردهم]

ف: روزگار، روجگار، دُشنگی، روز.

ع: عَصْر، عَهْد، اَیام، زَمان.

روژگار

ك: گهردوین، چه‌یگره، چه‌رخ. [روژگار، گیتی]

ف: روزگار، جهان، گُهان، گردون، چرخ.

ع: دُنیا، كُون، عالم.

روژنامه

ك: روژنامه، روژنامهچه، کوژار. [گوژار]

ف: روزنامه، روزنامهچه.

ع: مَجَلَة، جَرِیدَة.

روژی

ك: روژانه. [روژی، رسق]

ف: روزی، رُستی، خواره، داخم.

ع: رِیْق، مَعاش، طائِر، قُوت.

روژی

ك: كوك، سهردور. [ته‌قه‌لی درشت. (درونی شل و دور

له یه‌ك.)]

ف: روزی. (دوخت سست و دور)

ع: بَشَك، شَل، شَمج، شَصِر، تَشْرِیج، مَل، مُلَة.

روژ

[ك: رز، بهرام‌بری شه.]

ف: روز، روج.

ع: نْهَار، هُدی، یوم.

روژ ناخر مانگ

ك: بن مانگ، درایی مانگ. [دراین روژی هدیف]

ف: روز پسین ماه، انجام ماه.

ع: سَكْج، تَحْیَرَة.

روژ نازادی

ك: بهرات. [روژی رزق و روزی به‌ش‌کردن له لایه‌ن خوداره.]

ف: خَرَم‌روز، روز آزادی.

ع: یَوْمُ الْبَرَاة.

روژان

ك: روژگه‌ل. [کوی «روژ».]

ف: روزها، روزان.

ع: أيام.

روژانه

ك: روزی. جمع. [روژی، رزق. مویچه]

ف: روزی، رُستی، خواره، داخم. جیره،
جداوی، وُستاد، بیستگانی، روزمره، بادروزه.

ع: یومیّة، وظیفه، ثعین، جرایه، رزقه. رزق،
معاش.

روژی

ك: روزمز. جمع. [روژانه: کرتی روز به روز. مویچه (دژی)
رشی (پدیسار)ی فارسیه که بریتیه له مانگانه یا
سالانه.]

ف: روزمزد، روزانه. (ضد «پدیسار» که ماهمزد
یا سال مزد است.)

ع: یومیّة، میاومه.

روز بهرات

ك: بهرات، روز نازادی. [روژی رستی و روزی دابش کردن له
لایمن خوداره.]

ف: روز چک، روز جک، روز برات.

ع: یومُ البرائة.

روز رهش

[ك: روزی نهعات.]

ف: روز سیاه، روز بد.

ع: اَلْیَوْمُ السَّوَدُ، اَلْیَوْمُ الْاَسْوَعُ.

روز رهش

ك: بدبخت. [چاره‌رش (دارشتهی زیاده‌پویه).]

ف: سیاه‌روز، مَن‌دُپور، مَن‌دوور، سیاه‌گلیم،
بدبخت، بداختر. (صیفه‌ی مبالغه است.)

ع: شَقِیّ، مَن‌کوب، ذلیل.

روژکویر

[ك: کسیك که له روزدا نابیتیت. (بهرام‌به‌ری

«شهرکریز».)]

ف: روزکور، آفتاب‌کور. (ضد «شب‌کور» است.)

ع: أَحْمَر، أَخْضَر.

روزک

ك: روزه، پارتیز. [به‌روژدو]

ف: روزه، روجه، لَکهن، پرهیز.

ع: صَوْم، اِمساك.

روژک‌هوان

[ك: به‌روژدو، روژدهوان]

ف: روزه‌دار، روجه‌دار.

ع: صائم.

روزمز—روژی

روزنامه—روژنامه

روژنشین

ك: خورنشین. [روژنارا]

ف: باختر، روزنشین.

ع: مغرب.

روزه‌لآت

ك: خوره‌لآت. [روزه‌لآت «ه‌لآت» — سوکه‌له‌ی

«ه‌ل‌هات».)]

ف: خاور، بَتو، خُراسان. («ه‌لآت» مخفف

«ه‌ل‌هات» است.)

ع: مشرق.

وینه—مشرق

روزنی‌نهری

ك: رته‌پد، نوگه. [روژنه‌روژ]

ف: نوبه، یک روز در میان.

ع: غِبّ، لَعام، مُواترة.

روژبولغار

ك: سه‌لف. [هیرش‌کردنی کتوپر له روزدا (بهرام‌به‌ری

«شبه‌بخون».)]

ف: روز خون، روز تار. (ضد «شییخون» است.)

ع: رَكْض، وَثُوب.

رؤسم

ك: رُؤْسَم (ناوه بو پیاوان.)

ف: رُؤْسَم. (اسم است.)

ع: رُؤْسَم.

رؤشد

ك: رُؤْد، بالاکردن، بهرزو بیرون. [گهشه کردن]

ف: دُذ، یازش، بالش، فزونی، افزونی، دمیدن،

یازیدن، بالیدن، بلندشدن.

ع: رُشِد، نُشَا، نُشَو، نُمُو، اِرْتِقَاء.

رؤشد

ك: نَارُزِيَان، نَارَزَان، فامین.

ف: بُرَنایی، دانش.

ع: رُشِد، تَمييز، تَكليف.

رؤشن

ك: رُوتَاك. گهش. [رُوتَاك، بهرامیه‌ری تاریك.]

ف: رُوشَن، رُوشَان، رَخْشَان، دَرخْشَان، تَابَان،

فروزان، دَرخْشَنده، تابنده، فروزنده، افروخته،

فروخته، فروغته، فروغده، آذرنگ.

ع: مُضِيْع، مُشْتَعِل، مُتَنَوِّر، وَهَاج.

رؤشن

ك: نُوژِن. [رُوشَن (وهك: ناورینه.)]

ف: رُوشَن، پدیدار، پدید. (آبگینه مثلاً.)

ع: شَقَاف.

رؤشن

ك: نَاشِكْرَا، دِيار. [به‌رجاوا]

ف: رُوشَن، آشکار، پیدا، پدید، پدیدار، هویدا.

ع: ظَاهر، واضع، لائح، لَاحِب.

رؤشنا

ك: رُؤْشَن، رُؤْشَنایی، [رُوشَنایی]

ف: رُوشَن، رُوشَنی، رُوشَنایی.

ع: ضَوْء، نُور، مُتَضَوِّء.

رؤشنا

ك: نَاشَا، دُؤْس، شَناس. [نَاشَاو، نَاشَاوِرُوشَنَا]

ف: آشَنَا، رُوشَناس، دُوست.

ع: خُذَن.

رؤشنایی

ك: شَعِيق، سَوما. [رُوشَنایی]

ف: رُوشَنایی، رُوشَنی، تاب، تابش، فروغ،

افروغ، فروز، رخش، درخش، تاو، ذیمه، سو،

وراغ، پَرَتَو.

ع: ضَوْء، ضِیاء، سَنَا، نُور، شَعاع.

رؤشن کردن

ك: دَاگِرَسانَن. [هه‌ل‌کردن، هه‌ل‌گرساندن]

ف: رُوشَن کردن، افروختن، فروزاندن.

ع: اِشْعَال، اِضْرَام، اِذْكَاء، اِيقَاد، اِنَارَة، شَبُوب.

رؤشنه‌ویوون

[ك: رُوشَن برونه‌]

ف: رُوشَن شدن.

ع: بُلُوج، وَضُوح، ظُهور، صُروح، تَصْرُح، اِشْرَاق.

رؤشنه‌وکردن

[ك: رُوشَن کردنه‌]

ف: رُوشَن کردن.

ع: تَوْضِيع، تَفْسيْر، تَعْيِيْر، لَحِب. اِحْيَاء.

رؤفوو

ك: پەرْز، پینه. [پارچه‌ی دورواو به‌سەر جلویه‌رگی دِراودا.]

ف: رَفُو، پینه.

ع: رَفَا، لُئِم، تَرْمِيْم، تَلْفِيْق.

رؤفووکردن

ك: پەرْز کردن، پینه‌کردن. [پارچه دوروین به‌سەر جلویه‌رگی

دِراودا.]

ف: رَفُو کردن، پینه‌کردن.

ع: رَفَا، لُئِم، تَرْمِيْم، تَلْفِيْق.

روغونوگر

ك: په روگر. [پینه كړ]

ف: زڼوگر، پاره دوز.

ع: زڼاء، زڼاد.

روغن

ك: پايه، گوشه، سوچ، ديوار. [قرژين، په نا]

ف: جن، پايه، گوشه، تنيزه، سو.

ع: ركن، جانب، طرف، سَنَد، دِعْمَة.

روكوو

ك: نسرچ، خه، كومه ريوون، نووچيانه وه. [نوشتانه وه،

چېمانه وه]

ف: خم، خميدن، دولا شدن.

ع: رُكوع، تَنَكُّي، اِنْحِنَاء.

روڼه

ك: لوله، منال. [فرزند، زارډ]

ف: رود، اَرم، فَرَزَنَد، زهرا، بچه.

ع: وَلَد، صَبِي، نَسْل، نَجْل، اِبْن. (ابنة)

روم

[ك: ولايتي عوسمانی، توركيای جاران.]

ف: روم.

ع: رُوم، عُثماني، ثُرَكِيَّة.

رومه لخمزا

[ك: ناڅاره، پشيتوی (سړوکه لوی «رومه لخمزا» بیه.)]

ف: هنگامه، روم پر خواست. (مخفف)

«رومه لخمزا» است)

ع: مَعْرَكَة، رُومُ الْغَزَاة، قِيَامُ الرُّوم.

روڼ

[ك: روان، درهن]

ف: روغن.

ع: دُهْن، سَمْن، زَيْت.

روڼ

ك: روتاك، روژن. [روون، روتاك]

ف: روشن.

ع: مُضِيْن.

روڼاك

ك: روژن. [روڼاك]

ف: روشن.

ع: مُضِيْن.

روڼ داخكهری

[ك: نارې تاييه تی روڼ تواندنه وه.]

ف: يَغْلُو، يَغْلَا، يَغْلُوِي، يَغْلَاوِي، روغن داغ كن.

ع: مَقْلَاة، مَذْوِيَّة.

روڼ ده يتون

[ك: درهنی زه يتون.]

ف: اتفاق، روغن زيتون.

ع: زَيْت.

روڼ كوڼځی

[ك: درهنی كوڼځی.]

ف: شيره، روغن كُنْجِد.

ع: حل، سَلِيط، شَبْرَج، سَبْرَج، دُهْنُ السَّمْسَمِ، دُهْنُ

الْحَل.

روڼه پو

ك: روژنه پوژن، نوگه. [روژنه پوژن]

ف: روزدرميان، نوبه.

ع: غَيْب.

رونياس

[ك: بنی گیایه که بز رنگی بدن به کار دهيتريت.]

ف: روناس، روغناس، رغنار، زغنار، رونياس،

روين، روينگ، روڼ، روڼنگ.

ع: قُوَّة، قُوَّة، عُرُوقُ الْحَمَر، عُرُوقُ الصَّبَاغِيْن.

روو

ك: ديدار، رواالت، دهمچار، شيره. [چروچار، ديم]

ف: رو، روي، رُخ، رُخسار، روا، چهر، چهره،

دیم، دیمه، دیضر.

ع: وَجْه، خَدَّ، عَارِض.

رو

ك: بهر دم، [بهر پیرو، خزرو]

ف: رو، جلو، پیشگاه.

ع: حُضُور.

رو

[ك: بیشرمی، شهرمنی (رودار، كه میرو)]

ف: رو، نیواد، گستاخی، (پرو، كمرو)

ع: جَسَارَة، اِعْتِرَار.

رو

ك: دیو، [لا، بهر و پشتی هدر شتیک]

ف: رو.

ع: وَجْه، وَجْه، وَجْه، جَهَة، جَهَة، جَهَة، وَجْهَة،

وَجْهَة، صَفْحَة، طَرَف، جَانِب.

رو

ك: روانهت، ریسو، راو، [بیژاویرو، ریسو راوی نیه]

[روبینی، مراهی]

ف: رو، روی، پَچییو، ذَرَق، سالوسی،

خودسازی.

ع: رِئَاء، تَظَاهُر، تَزْوِیر.

رو

ك: رو به رو، [بهرامبر، همبهر]

ف: روبارو، روبرو.

ع: مُوَاجَهَة، مُوَاجِه.

رو

[ك: پیسپاردن، حراله]

ف: روبار.

ع: حَوَاة.

رو

ك: روبه رو کردن، [به رو پیرو کردن]

ف: روبارو کردن، روبرو کردن.

ع: مُوَاجَهَة.

رو

[ك: پیسپاردن، بهر رو کردن، حراله کردن]

ف: روبارو، روبار.

ع: اِحَاة.

رو

ك: روانه تیار، [مراهیکر (ریاکار)]

ف: سالوس، ساخته کار، (ریاکار)

ع: مُرَافِی، مُزَوَّر، مُتَظَاهِر.

رو

ك: بخوازدار، [برودار]

ف: سُنُبَات، نمودنی، خواهان دار.

ع: مَرغُوب، مَطْلُوب.

رو

ك: ماچرموچ، [دموچاوا ماچ کردن]

ف: رویوسی، چپچاپ.

ع: تَفَاغُم، تَلَاثُم، مُطَاعَمَة.

رو

[ك: تیار، جیبه جی کرار]

ف: روبراه.

ع: مُجَرِی، مُنَجَز.

رو

[ك: به جی هیتان، جیبه جی کردن]

ف: روبراه کردن، انجام دادن، پرداختن.

ع: اِجْرَاء، اِنْجَاز، تَادِیَة.

رو

ك: رویار، [بهرامبر، بهر پیرو، همبهر]

ف: روبارو، روبرو.

ع: مُوَاجِه، مُشَافِه، مُتَقَابِل، حَاضِر.

رو

ك: تیره تیر، بهر تیر، [همبهر، هدبهر]

ف: روبرو، برابر.

ع: تَجَاه، مُقَابِل، مُوَاجِه.

روویرو

ك: بهردم. [بهروید، مزید]

ف: روپرو، جلو، پیشگاه.

ع: حُضُور.

روویرو

ك: بهرانیدری. [بهروید، بهرنگاری]

ف: روپرویی، برابری.

ع: مُوَاجِهَة، مُقَابَلَة، مُقَابَل، كِفَاح.

روویرو

ك: چندهبهچندهیی. [بهرنگاری کردن]

ف: روپرویی، چانهبهچانگی.

ع: مُعَارَضَة، مُكَافَحَة، مُقَابَلَة.

روویرو

[ك: روپروند، بهچه]

ف: روپند، روپنده، ایازی، زرالو، چشم آویز،

پیچک، پیچه.

ع: بُرُقُع، بُقَاب، طَرَحَة، نَعَم.

وینه—بؤلوع

روپوش

ك: سردپوش، سردنداز. [پارچه‌ی سرد و رو داپوشد.]

ف: روپوش، رُبوشه، رُبوسه.

ع: قِنَاع، مَقْنَعَة، بُرُقُع، رِدَاء.

روپوش

ك: سردپوش. [بهرد، داپوشد.]

ف: روپوش، سرپوش، پوشنه، سرانداز،

سرسیینی.

ع: غُطَاء، خُفَاء، غِشَاء، غِشَوَة، غِشَاوَة، غِشِيَة،

غُشَايَة، غَاشِيَة، غُفَرَة، كِنَة، كِنَة.

روپوشدان

ك: رودان. [اگرستاخ کردن]

ف: رودادن. (جسور کردن)

ع: تَجَسِيس، تَجَرِبَة، تَبْدِئَة.

رووت

ك: روتدل، قروت، قروتدل، قوته، چك. [بیرتال]

ف: لُخت، لوت، لوچ، لاج، ورت، غوش، غوشت،

تَهَك، برهنه.

ع: عَوْر، عَرِي، عَارِي، عُرِيَان. اَضْكَل.

رووت

ك: بهتی، ساده. [ناتیکه‌لار، ساکار]

ف: ویژه.

ع: صَرِف، خَالِص، بَحْت، مُطْلَق.

رووتان

ك: داپروتان، دارپن. دان کردن. [دامالین. داوراندن]

ف: لخت کردن، کندن، جدا کردن. دانه کردن.

ع: نَزَع، خَرَط، ثَعْرِيَة.

رووتانموه

ك: داپروتان، رنیمه، دارپن. دان کردن. [چنین. دامالین]

داوراندن]

ف: کندن، جدا کردن، چیدن، لخت کردن.

دانه کردن.

ع: جَنِي، قُطَف، ثَعْرِيَة، تَجْرِيْد.

رووتوروش

ك: روتوروشیاگ، ناچاتررشیاگ، چوپاتررشیاگ.

[موز، ناچاتان]

ف: شکپا، ترشروی، گرفته روی.

ع: عَبُوس، بَشَع، كَالِح، مَقْبُوض.

رووتوروشیاگ—رووتوروش

رووتوقوت

ك: رمشوروت. [بیرجلویرگ]

ف: لخت و برهنه.

ع: اَضْكَل، عُرِيَان.

رووتوقوت

ك: روتنه. [—روتنه]

ف: لخت و برهنه، دک و لک، دق و لق.

ع: بُرْضَه، بُرْصَاء، مُرْدَاء.

روونه تخت

ك: داپوشمري ته تخت. (په رده په كه ده يدهن به سر ته خندا،

بو بولك سوړه ر بو مردو روښ يا سپه.)

ف: د خدار. (پوشه ای كه روی تخت می اندازند،

برای عروس قرمز، برای میت سیاه یا سفید.)

ع: غطاءُ التَّخت.

روونه ل

ك: قوت، قوت، قوت. [بن جلویه رگ]

ف: لُخت، برهنه، لوت، لوج، لاج، غوش،

غوش، ورت، تهك.

ع: غور، غري، غاري، غريان، اضمك.

روونه ن

ك: زوی بن درخت له دارستاندا يا بن گيا له نار

چيمه ندا يا بن يفر له نار به فردا.)

ف: لُخت، دك، دق. (زمین بی درخت در میان

درختستان، یا بی سبزه در میان سبزه زار، یا

بی برف در میان برف.)

ع: بُرْضَه، بُرْصَاء، مُرْدَاء.

روونه وگردن

ك: داپلوسكان. [رووت كړنده، دامالين]

ف: لخت كړدن.

ع: لُخت، نَضو، ثَعْرِيَّة، ثَجْرِيَّة.

روونی

ك: قوتی، روته لی، قوتی لی. [بن جلویه رگ برون]

ف: لُختی، برهنگی.

ع: غُرِيَّة، عَرِيَّة.

رووتیا نهوه

ك: رنیا نهوه، داپووتیان. [لیکرا نهوه. داوه رنسران (روك)]

رووتانه وهی درخت.)

ف: لخت شدن، چیده شدن. (درخت مثلاً.)

ع: خلع.

رووتیگردن

ك: روو وركړان بهرو كه سيك يا شتيك.

ف: رو كړدن.

ع: تَوَجُّه، اقبال.

رووچا

ك: روو دښه كه، رووچيگه. [په رگي دښه ك.]

ف: روچا، روو، توشك.

ع: حبس، غطاءُ المَرَقَد، غطاءُ الدَّوْشَك.

رووچيگه - رووچا

رووخوهش

ك: خوهر شو، ميروان. [رووخوش، ناچار كړاوه، مېه ربان]

ف: خوش رو، مېه ربان.

ع: بَشُوش، رُوُوف، صَبِيح، مَلِيح، طَلِيْقُ الوُجِه.

روودار

ك: پېړيو، روو سهخت. [پيشه رم، رووه لماراوه]

ف: پُرو، سَخْت روو.

ع: دَعْن، مَاجِن، مَاجِع، جَسُور.

روو دامالېگ - بن حيا

روودان

ك: روو پيدان، ده مودان. [بده موده ان (گوستاخ كړدن)]

ف: رودان. (جنسور كړدن)

ع: تَجْسِير، تَجْرِيَّة، تَبْذِيَّة.

روودان

ك: چاراكوتان، كوتانه موه. [په ناچارو كوتانه موه - پاس

كردنی چاكی خوت به لای چاكه له گڼ كړاوه.]

ف: واگو كړدن، تازه كړدن، سپاسه ...

ع: تَعْيِين، تَفْطِيس، مِئَة.

روودل

ك: گرفت. [له بن برون، زگ رستان]

ف: رودل، گرفت.

ع: سُدَّة، ثِقَل.

رووده ریائیس

ل: رووگم. [به سندن کردنی کار تک له بهر که مریوی.]

ف: روودروایست، روگردان.

ع: مُسْتَحْيِي، مُعْتَت، مُكْرَه، مَجْبُور.

رووده ریائیس

ل: رووگی. [رووگمبون.]

ف: روودروایستی، روگردانی.

ع: حَيَاء، اِسْتِحْيَاء، عَنَت.

رووپه ش

[ل: سیارو، دهرچارپهژ.]

ف: روسیاه.

ع: اَدْعَم، اَسْوَدُ الْوَجْهِ.

رووش

ل: پرز، رووشان، ریشون. [تالگه لی تان یا پزی پارچه که

له کاتی دراندندا دیته دهره.]

ف: روش، پرز. [نخ‌های جامه که هنگام پاره

کردن در می آیند، تار یا پود.]

ع: لَيْف، لَيْفَة، غَفَر، غَفَر، زَنْبَر، زَوْبَر، زَوْبَر، مُشَاقَّة.

رووش

ل: رووکیان. رووک. [رووشان، بریندار بونی سرچل.]

ف: خَراش، ریش.

ع: خَدَشَة، سَحْجَة، شَجَه. تَقَشُر، تَقْرَه.

رووش

ل: ترش، بیشهرم، [شهرانی، به دهر.]

ف: روش، دژآلود، بی شرم، لُکام، کلوک.

ع: شَرَس، شَكْس، تَرَب، شَرُور، مَرِيد، مَارِد،

قَلْطِي، خَبِيث، غَضُوب.

رووشال-رووش**رووش کردن**

ل: رووکائن، رووشائن. [سرچل بریندار کردن]

ف: خراشیدن، ریش کردن.

ع: تَخْدِيش، سَحْج، شَج.

رووشیان

ل: خراشیان، رووکیان. [رووشان، سرچل بریندار بوون]

ف: خراشیده شدن، ریش شدن.

ع: اِنْخِدَاش، اِنْسِجَاج، اِنْشِجَاج، تَقَشُر، تَقْرَه.

رووک

ل: روش، خراش، رووک. [رووشان]

ف: خراش.

ع: خَدَشَة، سَحْجَة، شَجَة.

رووکار

ل: روو. [دیوی دهره وی کار.]

ف: روکار، روی کار.

ع: ظَاهِرُ الْعَمَل.

رووکار

ل: روویه روو، روولای، روو. [به رولای]

ف: رووبرو، رو به سوی.

ع: تَجَاه، تِلْقَاء، جَانِب، طَرَف.

رووکائن

ل: رووشائن، خراشائن، رنن. [رووشاندن، سرچل بریندار

کردن.]

ف: خَراشِیدَن، خَراشِانَدَن، ریشاندن.

ریش کردن.

ع: خَمَش، خَدَش، سَحْج، شَج، تَخْدِيش، تَكْدِيع...

رووکه-رنه**رووککش**

ل: دیمه، روومال. [رووککش]

ف: روکش، روپوش، رومال، سستو، سه‌تو،

زrandود. سییمان‌دود.

ع: مُوَوَه، مُطَلَى، مُذْهَب، مُذْهَب، مُذْهَب، مُفَضِّل.

سئوک**رووککش**

ل: رووککش. [زیاد کراو، پیتوبه سرراو، سهریار]

ف: روکش، افزوده، فزوده.

ع: اِضَافَة، عِلَاقَة، ضَمیمَة.

روکیان

ک: رویشیان، خراشیان، ریان. [روشان، سه‌چل بریندار بودن]

ف: خراشیدن، خراش شدن، خراشیده شدن، ریشیدن، ریش شدن.

ع: تَخْدُش، تَحْمُش، تَكْدُج، تَقْشُر، تَقْرَه، اِنْشِجَاج، اِنْشِجَاج.

روکیکش - روکیکش

روکیگردان

ک: رویده‌ریاس، روگیر. [په‌سه‌ندکردنی - یا: په‌سه‌ندکهری - کارِتک له‌بهر که‌مرویی.]

ف: روگردان، روگیر، رودروایست.

ع: اِسْتَحْيَاء، مُسْتَحْيِي...

روکیگردان

ک: هه‌لەرگه‌ریاک، هه‌لگه‌ریاگه‌ره. [دەرگه‌پان، دەرگه‌پار، پاشگه‌ز]

ف: روگردان، برگشته، روبرگشته.

ع: اِرْتِدَاد، اِرْتِجَاع، مُرْتَد، مُرْتَجِع.

روکیگیر

ک: رووگه‌ردان، رووده‌ریاست. [ناچار کراو به‌هوی که‌مرویه‌ره.]

ف: روگیر، روگردان، رودروایست.

ع: مُعْنَت، مُكْرَه، مُجْبِور، مُسْتَحْيِي.

رووم

ک: روی من. [ده‌موجاری من. شهرمنی من. بیتشهرمی من]

ف: روم، رویم، روی من.

ع: وَجْهِي، خَدْي، عَارِضِي، جَسَارَتِي، اِعْتَارِي.

روومه‌ت

ک: ده‌موجار. [رو، چرموجار]

ف: رو، روی، رُخ، رخسار، چهر، چهره، دیم، دیمه.

ع: خَد، وَجْه، عَارِض، صُورَة.

روومه‌تگرتن

ک: ده‌موجاوگرتن. [رازانده‌وی ده‌موجاو به‌موو لیگرتن]

ف: رخ‌پیراستن.

ع: خَفَاف، مَسَح، قَشَر، نَمَص، تَتَمِیص.

روومه‌تگیر

[ک: رازتنه‌ری روومه‌ت. ده‌موجاو هه‌لگر]

ف: پیرا، رخ‌پیرا، پیراینده، پیرایه‌گر.

ع: نَامِصَة، مَشَاطَة، قَشَارَة، مُزَيَّنَة.

روونویس

[ک: روونوس، له‌بەرگیرا، له‌بەرگه‌ره]

ف: رونویس، وانویس، رونوشت، وانوشت.

ع: نُسْخَة، سَوَاد، مُسَوَّدَة، مُسْتَنْسَخ.

روونه‌بوون

[ک: شهرم‌کردن]

ف: رونداشتن.

ع: حَيَاء، اِعْتَار.

روونه‌بوون - روونه‌بوون

رووه

ک: چه‌که. [دیوی به‌رجاری جل‌به‌رگ و ...]. [رووی کراس.]

ف: روه، أبره، آورده. [روی جامه]

ع: ظَهَارَة، وَجْه.

رووه

ک: روکار. [به‌مرویی، به‌رولای]

ف: روبروی، رو به‌سوی.

ع: تِجَاه، تِلْقَاء، جَانِب، طَرَف.

رووه

ک: دیر، لاپه‌له، لاپه‌ره. [دیو، لا]

ف: روی.

ع: وَجْه، صَفْحَة.

رووه دوشه که

ک: رووجا. [به رنگی دوشه که.]

ف: روچا، رویه توشک.

ع: غِشَاءُ الْمَرْقَدِ.

رووه مته که

[ک: به رنگی سرین و پستی.]

ف: رویه بالش.

ع: مَنَفَّةٌ، غِلافُ الْمَخْدَةِ.

رووه لهچهره خانی

ک: پشت مه لکردن. [روو درگیران، پشتی کردن]

ف: روگرداندن، روبرگرداندن، پشت کردن.

ع: احاشة، تَصْفَرُ، تَعْجِیة، عَطْفُ الْوَجْهِ.

رووه هم

ک: سرجه م، سریه ک، بانیه ک. [تیکرا]

ف: روهم، روی هم.

ع: جَمْعاً، كَلًّا.

روی

[روشت، چو. (کرداری را برده و...)]

ف: رفت، شد، شود، روان شد. (صیغه ی ماضی

است.)

ع: رَاحَ، ذَهَبَ، مَضَى، مَشَى، سَعَى، مَرَّ، سَارَ، جَاوَزَ،

انْصَاقَ، انْصَاعَ.

رویز-**کومان** [(دشمنی کرماجیه.)] (کرماجی است.)

رویگ

[ک: روتشور، تپه ریز]

ف: رفته، گذشته.

ع: ماضی، مَرَّ.

روین-که

روین

ک: چوین، لاچوین، جوین. [روشتن]

ف: رفتن، شدن، شودن، هاش، گسی، گسیل،

گسیل.

ع: مَشَى، ذَهَبَ، مَضَى، مَضَى، مَرَّ،

رَحَلَتْ، رَوَّاحَ، قُبُونُ، سَعَى، هَجَرَتْ، غَيَّبَتْ، سَرُوبَ.

مِيطَاطَ، جَوَّازَ، سَفَرَ، جَرَى، حَرَكَةً، انْصِيعَ، اِدْبَارَ.

روینه خوره

ک: کورتا، روین. ته-که روین. [کورت بوئره.

ته سلک بوئره]

ف: خوردرفتن، کوتاه شدن.

ع: انْتِقَاصُ، تَقْصُرُ.

روینه کفت

ک: رشک بوین. [هاتنه رویه ک]

ف: واخوردن، توهم رفتن، سست شدن.

ع: انْدِكَاك، انْقِباسُ، اِشْمِيزَان، انْذِعَارَ.

روینه کونا

ک: شکیان، به زیان. [کشانه کون (شکسته چنان.

خوازه یه.)]

ف: سوراخ رفتن. (مغلوب شدن، استعاره است.)

ع: اِنْجَحَارَ.

روینه وه

ک: گه ریانه ره. [روشته ره]

ف: برگشتن، بازگشتن، بازرفتن.

ع: رُجُوعَ، رَجَعَتْ، عَوْدَةً، فَيَسَ، انْتِكَاسَ.

ره نیس

ک: گه ره، سرگه ره، سرور ره. [سرورک]

ف: سَر، سَرَدَار، سَرکَرده، سَرکار، سَرور، بَزَرگ.

ع: رَئِيسَ، رَعِيمَ، سَيِّدَ، رَئِيسَ، رَاسَ.

ره نیس به له دیه

ک: شاردار. [شاره مان، داروغه]

ف: کلو، کلانتز، داروغه، شحنة، شهردار.

ع: رَئِيسُ الْبَلَدِ، شَيْخُ الْبَلَدِ.

ره بیوننه و ع

ع: حُفْرَة، رُيْبَة، قُرْمُوص.

ره نان

ك: تهرات، تَرَوَق [مهلاتن]

ف: نَو، نَویدن.

ع: رَكض، عَدُو.

ره نانن

ك: تَرَوَقان، لنگدان، مانانن. [غاریتکردن]

ف: دواندن، خسته کردن.

ع: فُطُو، اِعْداء، اِعیاء.

ره نهوه

ك: ریشه، ره‌سن، ره‌گ. [تَرَه‌مه، به‌چه]

ف: ریشه، رَگ، پَرَوَز، رَسَن، نژاد، تَبار.

ع: أَصَل، نَسَب، عَرِيق.

ره نهوه

ك: شه‌جهره، ره‌سنامه. [تَرَه‌مه‌نامه، ره‌گه‌زنامه]

ف: پَرَوَز، نژادنامه.

ع: شَجَرَة، صَحِيفَة النُّسَب.

ره نهوی

ك: کاور. [به‌رخی شش مانگه.]

ف: تُغَلّی، بره. [بره‌ی شش‌ماهه]

ع: سَخْطَة.

ره نیلک

ك: تَرَوَقیگ، مانیگ. [ره‌تَیتراو، غاریتکراو، ماندروکراو]

ف: خسته شده.

ع: مَرَكُوض، عَیّ، عَیان، مَقْطُوع.

ره نیان

ك: تَرَوَقیان، مانیان. [غارکردنی زَر، ماندروبرون]

ف: دَویدن، خسته شدن.

ع: عَدُو، رَكض، عَیّ، تَقْطَیّ.

ره چم

ك: سه‌نگسار، سنگباران. [به‌رده‌باران]

ف: سنگسار، سنگ‌باران.

ع: رَجَم، زَبَر.

ره هم

ك: دَلَسَوَزی، دَلَسَوَتیان، دَلْکَریانه‌وه، به‌زه‌وی. [به‌زه‌یی،

دل‌نهرمی]

ف: مهر، مهربانی، دلسوزی، آزرَم.

ع: رَحَم، شَفَقَة، عَطُوفَة، رَقَة، راقَة.

ره همت

ك: به‌خشس، نامه‌رزین، به‌خشین. [لیبوردن، چارپوشی]

ف: لَم، ریز، دَریسه، دَرسه، دَرسَته، دَرسَته،

آمَرزش، بَخشش، بَخشایش.

ع: رُحَم، رَحَفَة، رُحَمی، رَحَموت، مَرَحَفَة، صَفَح،

عَفُو، عَطُوفَة، راقَة، رُوفَة، شَفَقَة، مَغْفِرَة، حَنان.

ره هه

[ك: سووکه‌لناری «ره‌حمان»، ناره برّ پیانوان.]

ف: مخفف «رحمان» است، اسم مرد.

ره هت

ك: ناسوده، راحت. [بیتخه‌م]

ف: آسوده، آرام، آرمیده.

ع: راحَة، مُسْتَرِیح، فارِه، فارِغ.

ره هتی

ك: ناسورده‌گری. وچان، ورینگ. [بیتخه‌می، ناسایت]

ف: رُستَی، آسایش، آرامش، آسودن، آرامیدن،

آسودگی، خستگی در کردن.

ع: راحَة، فراغَة، اِسْتِراحَة.

ره هتی

[ك: نامرازیکه شله‌مه‌نی پی ده‌ک‌نه ناره‌ده‌نری

زارته‌نگه‌ره.]

ف: پَتو، تَکاب، تَکاب، تَکاد.

ع: لَیف، قِمع، مِصفاة، راووق.

ره هته

[ك: سه‌نگسار، سنگباران. [به‌رده‌باران]

ف: سنگسار، سنگ‌باران.]

لک: جل، پوشاک. [پوشه‌ن، جلویه‌رگ]

ف: رخت، پوشاک، پوشیدنی.

ع: لباس.

رهخت

لک: یهرق. [اشتمه‌کی ته‌سپ که له زیر یا زیر دروست ده‌کریته.]

ف: رخت، یراق، ستام، اُستام، اوستام، اوستان. (رخت اسپ که از طلا یا نقره می‌سازند.)

ع: حُطَي، رخت.

رهختلو

لک: جیوان، جیگه. [خه‌رگه، نوین]

ف: بیر، بستر، تشخانه، رخت‌خواب.

ع: مَنَامَة، مَرَقْد.

ره‌خس

لک: سه‌ما، چوبی، هه‌له‌که، هه‌له‌پرکی. [دیلان]

ف: وشت، شار، پاکوفتن، دست‌افشاندن، جَنبیدن، چرخ‌زدن، چوبی کشیدن.

ع: نَزَج، رَقَص، رَقَز

ره‌خنه

لک: کونا، که‌له‌هر، کون، که‌له‌هر، قلیش]

ف: رَخ، رَخنه، شکاف، شکوف.

ع: فَلَوق، خَرَق، ثُلْمَة، فُرَجَة، ثُقْبَة.

ره‌د

لک: شون، جیگه‌پا. [شرین‌پا، شوپ]

ف: زد، پی، رهو، نشان‌پا.

ع: اَثَر، سَلَانِق.

ره‌دبوون

لک: بگردن. [تیبه‌رین، پهرینه‌ره (ره‌ک) پهرینه‌ره له نار.]

ف: ردشدن، گذشتن. (از آب مثلاً.)

ع: عُبُور، مُور، ذهاب.

ره‌دکردن

لک: بگیزانن، بگه‌رائن. [تیبه‌پاندن، پهراندنه‌ره]

ف: زدکردن، گُذَراندن.

ع: تَعَبِير، اِمْرار، اِذْهَاب.

ره‌ده‌وکردن

لک: دانه‌ره، کوتانه‌ره‌ملا. [به‌سهر‌دا دانه‌ره.]

ف: پس‌دادن.

ع: رَد، اِعَادَة، اِرْجَاع.

ره‌ز

لک: هه‌نگور، مینو. [تری، به‌تری]

ف: انگور، مو.

ع: عِنَب، کَرَم.

ره‌زاز

لک: ره‌نگیز، ره‌نگه‌ر. [خومگه‌ر]

ف: رنگرز، رنگ‌کن.

ع: لَوَان.

ره‌زاهه‌ن

لک: دلخوش، خوشنود، ته‌نده‌رداگ. [قایل (رازی)]

ف: خَرسَند، خوشنود، دل‌خوش، دادستان.

(رضامند)

ع: راضی، رَضِي.

ره‌زاهه‌نی

لک: دلخوشی، خوشنودی، ته‌نده‌ردان. [قایل‌بیرون،

رازی‌بیرون]

ف: خَرسَندی، خوشنودی، دل‌خوشی،

تن‌دردان، خواه دادستانی.

ع: رَضَايَة.

ره‌زایه‌ت—ره‌زاهه‌نی

ره‌ززاز

لک: برنج‌کوت. [دنگچی]

ف: برنج‌کوب.

ع: رَزَّاز.

ره‌زل

ع: مَحْضاً لِلَّهِ، لِرِضَاءِ اللَّهِ، طَلَباً لِمَرْضَاةِ اللَّهِ

رهزیل

ل: چهپل، کهنس، کهنفت، نه گریس. [رسوا، بی‌تابرو]

ف: پیس، پزو، پزوی، پزوی.

ع: رذیل، دنیع، مِغْلَق، قُف، قُف.

رهژن

ل: رشتن. [رشتن، کله‌کیشان]

ف: سرمه‌کشیدن.

ع: کَحَل، اِکْتِحَال.

رهژنهوه

رهس

[ل: پاشگریکه (روک: دادرس. به تهنیا به کار

ناهیتریت.)]

ف: رس، رسنده. (دادرس، منفرداً استعمال

نمی‌شود.)

ع: ندارد. [هارواتای عهدیه نیه.)]

رهسا

ل: بلون، دریش. [پراویر]

ف: رسا، بلند، دراز.

ع: رَفِیع، طَوِيل، کَافِی، وَاْفِی، کَامِل، تَام، تَمَام.

رهسای

ل: پیاه‌یین، به‌ش‌کردن. [به‌س‌یون]

ف: رسایی.

ع: کَفَايَة.

رهسغ

ل: رومو کوچک. [به‌روم بیگیان چون (گیان له شیوازی

مرونده به‌چیته شیوازی نازان، پاشان روک، پاشان

بیگیان.)]

ف: سنگسار. (روح از صورت انسانی به صورت

حیوان بعد به صورت نبات بعد به صورت

جماد درآید.)

ل: کهنس، کهنفت، چهپل، نه گریس. [رسوا، بی‌تابرو]

ف: پزو، پزوی، پزوی، فرومایه.

ع: رذیل، قُف، قُف، فُسل، دَنِیع، مِغْلَق، اَرْدَل

النَّاس.

رهزله

[ل: رزه‌له: به‌ری گیاه‌که به درمان ده‌شیت.]

ف: رزه، بازج، اوزنگ، اوزنج، سنگ‌انگور،

سنگنگور، تاج‌ریزی، روباه‌تریک.

ع: فَنَاءَة، حَبَّ الْفَنَاءِ، عَذْبُ الثُّعْلَبِ.

وینه

رهزله

ل: مازی. [بربری پشت.)]

ف: مازه، مازن. (بند پشت)

ع: سیسما، شُرْخوب، صُلْب.

رهزله‌بیج

[ل: گیاه‌که به درمان ده‌شیت. (به یونانی «ستاریون»

پی‌د‌لین.)]

ف: فاشسرا، فاشرسستین، برابران، شش‌بندان،

هزار چشان. (به یونانی سطاریون گویند.)

ع: عَذْبُ الْجُبْنِ، عَذْبُ الْحَيَّةِ، حَالِقُ الشَّعْرِ.

وینه

رهزوم

ل: جهنگ، داوا. [شهر]

ف: رَزَم، نَبَرْد، پَیْگَار، جَنگ.

ع: حَرْب، قِتَال.

رهزومه

ل: بوخچه، به‌سه. [به‌سار، پیچرا]

ف: بسته، بُقچه، بوقچه، پُرونده.

ع: رِزْمَة، حُرْمَة.

رهزه‌لخوا

ل: به‌خوا. [به‌خاتری خوا. (مه‌زی ره‌زای خوا.)]

ف: برای خدا. (محض رضای خدا)

ع: رَسَخ.

ره سم

ك: یاسا، یار، رهشت، را، شیوه. [دابونه ریت]

ف: رَسَم، بَز، تَرَز، زَوَش، شیوه، رسته، راه، یاسا.

ع: ذاب، رَسَم، رَوِیَّة، عَادَة، قانون، قَاعِدَة، طَرِیْقَة، طَرَز.

ره سم

ك: شیوه. [نیگار (نیگاری رنگینه کراو له هونه ری نیگار کیشاندان).]

ف: گَزَار، نِگارِه، بَیْرَنگ، نَیْرَنگ. (سیاه قلم در فن نقاشی)

ع: رَسَم.

ره سم کیش

ك: شیوه ساز، شیوه کیش، شیوه نویس، شیوه نگار. [نیگار کیش]

ف: گَزَارِگَر، بَیْرَنگ نِگار.

ع: رِسام، نَقاش.

ره سم کیشان

ك: شیوه کیشان. [نیگار کیشان]

ف: گَزَارِدَن، گَزَارِیْدَن، گَزَارِکَشِیْدَن، بَیْرَنگ نِگاشْتَن، بَیْرَنگ نِگاری، نگاره کشیدن.

ع: تَرَسِیم، تَنْقِیش، نَقش.

ره سمی

[ك: عاده تی، ناسایی (وهك: برنجی رسمی).]

ف: رسمی. (برنج رسمی مثلاً.)

ع: عادی، مُتَعَارِفِی.

ره سمی

[ك: خُرمه تِکارتِک که ده سَنَوِژ ناکشِیتِیت.]

ف: رسم، رسمی. (خدمتکار محرم)

ع: خاص، خادِم محرم.

ره سوول

ك: فرساده، کس. [نامه بدر، په یامبهر، نیراو]

ف: فرستاده، کس، آدم.

ع: رَسول، مَبْعوث.

ره سهج

ك: بهش. [پشك، پاژ]

ف: بَخش، رَسَد.

ع: سَهَم، نَصِیب، قِسْمَة.

ره سهج

ك: کالیت، کَوَلِیت. [برسه، کهمین]

ف: هودل.

ع: رَهْد.

ره سهج خانه

ك: کالیتگا، کَوَلِیتگا. [شویی برسه نانهوه، کهمینگا]

ف: هودل خانه، هودلگاه.

ع: مَرَهْد.

ره سهن

ك: گورِس، ته ناف. [گورِس، پت، ته ناف]

ف: رَسَن، رِیسمان، تَناب.

ع: حَبَل، رِشَاء، طَناب، طُنَب.

ره سهن

ك: رهگ، رِشَه، رَهْدَه، تَوَرَز، نه ژاد. [تَزَه مه، ره گَز (به

زَرِی بَو نَسپ به کار ده هِیْتِیت.)]

ف: پَرَوَز، نَژاد، تَبَار، گَوهر. (بیشتر در اسپ

استعمال می شود.)

ع: نَسَب، اَصْل، عِرْق، عِرْقَة.

ره سمید

[ك: ره سل (به لگهی گه یشتنه جی).]

ف: رسید، یافته. (قبض رسید)

ع: اَلْوَصل.

ره سمید هگیری

ك: واپسی، پیاگه یین. [ایکولینهوه، پشکنین]

ف: پژوهش، رَسیدگی، وارَنسی، برزَنسی.

ع: فَحص، تحقیق، تَفَتیش، اِسْتِفْسان.

ره‌سین

ك: رَسْگاری. [رزگاربین، خه‌له‌ستن]

ف: رَستن، رَستگاری.

ع: نَجا، فَلَاح، خلاص، نَقْد.

ره‌سین

ك: گه‌ین. [گه‌یشتن (وشه‌یدی کی گه‌پروسیه).^۱]

ف: رَسیدن. (لغت گروسی است.)

ع: وصول. مُلاقاة. تَحْقِيق، فَحْص.

ره‌سین

ك: ره‌ان. [گه‌یندر، راگه‌یندر]

ف: ره‌ان، ره‌اننده.

ع: مَوْصِل، مَبْلُغ.

ره‌ش

ك: مَشْکی، قه‌نوروسی. [ره‌ژ، سیا]

ف: سیا، سیاه، گَلاه.

ع: اَسْوَد، اَحْمَر، اَسْحَم، اَسْحَم، اَدْهَم، اَكْفَح، حَالِک،

بَهیم، غَرِیب، یَحْموم.

ره‌ش

ك: قه‌لاخی. [جلویه‌رگی تازه‌باری].

ف: سیاه، جامه‌ی سوگ، (لباس عزّا)

ع: سِلاب.

ره‌شاو

[ك: زووخاری ده‌روون (له‌ته‌ندامگه‌لی له‌ش په‌یدا

ده‌پیت).]

ف: زاوَر، آب سیاه. (در اعضا، بدن پیدا

می‌شود.)

ع: اَلْماءُ اَلْاَسْوَد.

ره‌شاو

ك: ناو‌روار. [ناو‌رواری: نه‌خوشینی‌که. (تاییه‌تی چاوه).]

ف: تَمَر، آب‌سیاه، آب‌مروارید. (در چشم پیدا

می‌شود.)

ع: ماءُ النُّزْلة، اَلْماءُ اَلْاَسْوَد.

ره‌شایی

ك: تارمایی، تاپَر، ناسَر. [شه‌ب‌نگ]

ف: رُهو، سیاهی.

ع: شَبَح، شَخْص، نِدَح، جُتّه، طَیْف، ظِل، سَواد،

هَامّة، عامّة، خِیال.

ره‌شایی

ك: جو‌چین. [گون‌نشینی بی‌جور و گا.].

ف: جو‌چین، سیاهی‌ده. (رعیت بی‌جفت)

ع: قَرْوِی، سَوادُ الْقَرْوَةِ.

ره‌شایی

ك: ره‌شکه‌ن. [په‌له‌ی ره‌ش له‌کیتودا که به‌فره‌که‌ی

ده‌پیتته‌ده.].

ف: سیاهی. (سیاهی میان برف که از کوه پیدا

می‌شود.)

ع: کَلَف، سَواد.

ره‌شایی

ك: چتره‌تگیر. [تِر که‌سانه‌ی که پیاری شه‌ر نین و ته‌نیا

ژماره‌ی سوپا زوَر ده‌کن.]

ف: سیاهی، سیاهی لشکر.

ع: سَوادُ الْعَسْکَر.

ره‌شایی

ك: رَمَل، کارِی. [تَم، رَشْکه‌وِپَشْکه]

ف: سیاهی، خیرگی.

ع: غِشاوَة.

ره‌شایی

ك: بَیْر، ره‌لَین. [بَیْر: نه‌خوشینی‌کی پیسته.]

ف: گِراوون، گوارون، گَریون، بَریون، اَندوب، داد.

۱- گه‌پروسی: نارچه‌په‌که له‌گوردستان. (ر-ر)

ع: سَوْدَاء، سَوِيدَاء، قَوِيَاء، حَزَاز.

ره‌شام

ل: ره‌شکار. [مه‌یله‌ره‌ش]

ف: سیه‌فام، سیاه‌فام.

ع: أَدَهْم، أَدَم، أَدَم.

ره‌ش‌بوون

ل: له‌به‌رچارکه‌فتن. [له‌به‌رچارکه‌رتن، بی‌تران (خوازه‌یه).]

ف: سیاه‌شدن، از چشم افتادن. (مجاز است.)

ع: مَنفُورِيَّة، مُسْتَكْرِهِيَّة.

ره‌شبه‌له‌ك

ل: ره‌ش و چه‌رمگ. [ره‌ش‌باز، به‌له‌کی ره‌ش و سپی.]

ف: سیاه‌وسفید.

ع: حَصَف، خَلِيس، كَلْءاء.

ره‌شبه‌له‌ك

ل: ژن‌ویگ. [نافرمت و پیار (که له‌ه‌له‌په‌ركیندا تیکه‌ك

ده‌بن.)]

ف: زن و مرد. (که در چویی قاتی می‌شوند.)

ع: خَلِيس، ثَخَالِس، ثَخَالُط، اِرْتَقَاش.

ره‌شپوش

ل: له‌لاخی‌پوش. [نازیه‌تبار، جل‌به‌رگ ره‌ش.]

ف: سیاه‌پوش، سوگوار.

ع: مُتَسَلِّب، حَاد، مُجَدَّ. (مُجَدَّة، مُتَسَلِّبَة)

ره‌ش‌پوشین

ل: له‌لاخی‌پوش. [نازیه‌تباری]

ف: سیاه‌پوشی، سیاه‌پوشیدن.

ع: حِدَاد، سَلَّاب.

ره‌شتاله

ل: نه‌سمه‌ری مه‌یله‌ره‌ش.]

ف: سیاه‌چرده، سیه‌چرده.

ع: أَسْمَر، أَقَم، أَدَم.

ره‌شتن

ل: ره‌ژتن، کله‌کیشان. [رشتن، کله‌کیشان]

ف: سرمه‌کیشیدن.

ع: اِكْتِحَال.

ره‌شتنه‌وه

ل: ره‌ژتنه‌وه، داگرتن. [دایره‌شین، جی‌کردنه‌وه، گشتگیری]

ف: فراگرفتن.

ع: شَمَل، شَمَل، شَمُول، تَغَطِيَّة.

ره‌شتی

ل: کیش، کیشاف. [شده، مشکی (ده‌سمائی هوریشمی

خه‌ت‌خه‌ت که ده‌بی‌ت‌چن به‌سهردا.)]

ف: رشتی، کشیاف. (دستمال ابریشمی راه‌راه

که به‌سر می‌بندند.)

ع: رَشْتِي.

ره‌ش‌دل‌کهریان

ل: نال‌ت‌بوون، تال‌ه‌اگه‌ریان. [ناروق کردن و گرژ بوون له

رقا.]

ف: کیارا، سیاه‌شدن، گرفته‌شدن،

خشمناک‌شدن، خشمگین‌گشتن.

ع: كُفَّة، اِكْلَاف، اِغْتِيَاظ، اِحْتِدَاد، اِزْمِجَاج،

تَنَقُّط، شَكْس.

ره‌شکار

ل: ره‌شام. [ره‌شتان]

ف: سیه‌فام، سیاه‌فام.

ع: أَدَم، أَدَم.

ره‌شکه

[ل: تو‌ژیکی جه‌واژ‌ناسایه وه‌کرو داو ده‌یتنه‌ن و کا و

نالئی پی‌ده‌گو‌ژنه‌ره.)]

ف: آرد، کوته. (جوال مانندی است مشبک

مانند دام می‌بافند و با آن کاه و علف حمل

کنند.)

ع: غِرَارَه، شُكْبَان.

وینه

رهشکن

ك: رهشایی. [په‌له‌ی رهش له كێردا كه به‌فره‌كه‌ی ده‌چیتته‌وه.]

ف: سپاهی. (سپاهی میان برف که از کوه پیدا می‌شود.)

ع: کُلف، سَواد.

رهشکموک

ك: رهشکموه، بازگ، بۆرچین. [نه‌بله‌ق، دوبره‌نگ]

ف: چپار، کُبود، بۆر.

ع: أَشْهَب، أَبْرَش، أَبْرَق، أَحْم، أَرْقَش.

رهشکموه—رهشکموک

ره‌شمار

ك: سیامار. [ماری سیاره‌نگ.]

ف: سیه‌مار، سیاه‌مار. (مار سیاه)

ع: أَسْوَد سَالِخ، سَالِخ.

ره‌شمال

ك: سیامال، ده‌رار. [تارل، چادر، کۆن]

ف: سیاه‌چادر.

ع: فُسْطَاط، خِباء، حِوَاء، فَازَة، خَفْض، نَجْع، مَظْلَه.

وینه—ده‌وار

ره‌شمه

[ك: هه‌رساری باریکی زنجیر یا هه‌ریشم.]

ف: رَشْمه. (افسار نازک زره یا ابریشم)

ع: جِنَاب.

ره‌شویارک

ك: ره‌شبه‌له‌ك. [ره‌شپاز، به‌له‌کی رهش و سپی]

ف: سیاه‌وسفید.

ع: أَبْرَق، كُلفاء.

ره‌شور ووت

[ك: رروت و ره‌جال]

ف: لخت و برهنه.

ع: عَرِيَّ وعَارِي، عَرِيَان.

ره‌شور ووت‌کردن

[ك: رروت‌کردنه‌وه، چه‌ته‌یی]

ف: لخت‌کردن، دزدی‌کردن، راه‌گرفتن.

ع: تَجَرِيد، قَطْع طَرِيق، تَلَصُّص، سِرْقَة، تَعْرِية.

ره‌شویکی

ك: شینکه، سه‌رپر. [جۆره تهنه‌نگینکه. (ته‌نگی

ره‌شویکی.)]

ف: دهن‌پُر. (تفنگ دهن‌پُر)

ع: باروده.

ره‌شه

[ك: سووکه‌له ناوی «موحه‌مه‌ده ره‌شید».]

ف: مخفف «محمد رشید» است.

ره‌شه‌نووخ

[ك: ره‌شه‌ولاخ، چوارپی]

ف: ستور، چهارپا.

ع: نَعَم، بَهيمَة، دَابَّة.

ره‌شه‌با

[ك: بای توندی روژنارا (بایه‌که له روژناراوه هه‌لده‌کات،

له زستاندا سارد و له هاریندا گهرمه.)]

ف: باد سرد، باد سیاه. (بادی است که از طرف

مغرب می‌وزد، دو زمستان سرد است و در

تابستان گرم.)

ع: سَموم، دَبور.

ره‌شکل

ك: هه‌رگه‌ره‌شه. [قوربه‌ره‌شی خه‌ست.]

ف: شلک، سیاه‌گل، زمین‌سیاه.

ع: حال، حَمَاة.

ره‌شه‌گشون

[ك: جۆره گه‌ونیکه جه‌ری لی‌ده‌گرن.]

ف: ده‌له.

ع: قَتَاد، شَجَرَة الْقُدْس، مِسْوَاك الْعَبَّاس، رَعِي

الْأَيْل.

وینه—گشون

رہشہویون

[ك: رەش بونەو (بۆ غوونە بە ھۆی خۆرەو).]

ف: سیاہ شدن. (از آفتاب مثلاً.)

ع: اسوداد، ادھمام، التیاح، التیاح.

رہشہوی!

[ك: دەك دارزئ! (تووك و نەفرینە).]

ف: سیاہ شود، خراب شود! (نفرین است.)

ع: سَوَدَهُ اللهُ!

رہشی

[ك: سووكە لەناری «موحەمەد رەشید»].

ف: مخفف «محمد رشید» است.

رہشی

[ك: رەشیتی، بەرامبەری سپیتی.]

ف: سیاهی.

ع: سَوَاد، سَحَام، سَحْمَه، سَخْمَه، دُهْمَه.

رہشی

ك: بۆلۆن، بەرز، بالابەرز. [بەژنەرز]

ف: بُلُند، بلندبالا، بالیدە، گوالیدە.

ع: رَشِيد، طَوِيل، طَوِيلُ الْقَامَةِ.

رہشی

ك: ئارزیاگ. [نامیدە، تینگە یشتەر]

ف: دانشمند، با دانش.

ع: رَشِيد، مُعَيِّن، مُكَلَّف.

رہشی چاو

ك: گلیتە. [رەشێتە، بیلبیلە چار]

ف: کاک، مَرْدُم، مَرْدُمە، مَرْدُمک، سیاهی چشم.

ع: حَذَقَه، سَوَادُ الْعَيْنِ.

رہعد

ك: تریشە، ھەرە تریشە. [ھەرە گرە]

ف: تَنْدَر، تَنْدور، بېر، کَنور، بَخْتور، بَخْتوہ،

بَخنو، بَخنوہ، آسمان غُرْتبە، آسمان قُلُنْبە.

ع: رَعَد، قَابَه، هَادَة، هَرَق، هَزِيم، صَاعِقَة.

رہعشە

ك: لەرزە، لەرز، لەرزیان، لەرە. [لەرنەرە]

ف: لَرَزە، لَرَز، لَرَزش، لَرَزیدن.

ع: رَعَشَة، رَجْفَة، رَعْدَة، اِرْتِعَاش.

رہعشایی

ك: نەرمی، شلی، نەرموشلی. [ناسکی، شوخی]

ف: سَمک، سَسْتی، نَرَمی. زیبایی.

ع: رُعُونَة، لَيْئَة، لُطَافَة.

رہعییەت

ك: رایەت، دینشین. فەلا، دێھاتی. [گوندنشین، ژنەر]

دەسلای ناغا.]

ف: بادرُم، بادرم، روستا، روستایی، دهنشین،

کشاورز، برزگر، دهگان.

ع: رَعِيَة، فَلَاح، زَارِع، رُسْتاق، دِهْقَان.

رہغبەت

ك: ھەرەس، ھۆك، دڵ ھارۆد. [ئارەزوو كردن، دڵ پێرە]

بون]

ف: خواہ، دلخواہ، گراہ، گرای، گرایش، ملچکا،

پیسودن، ھوس، ھوس کردن.

ع: رَغْبَة، مَيْل، تَنَافُس.

رہغم

ك: خيگە. [ھیزە]

ف: رَغَم، خيگ روغن.

ع: وَطْب.

رہفت

ك: رەفتار، روین، رێگەرۆین. [رەوت: جوڑی بەرپیداچوون.]

ف: رفتن، رفتار، راه رفتن، زووش.

ع: مَشِي، سَيْر، سُلُوك، تَطَرُّق، مَشِيَة.

رہفتار—رہفت

رہفیتق

ك: یار، ھامرا، دۆس، دەسبەرا، دەسەخویشك. [ھارپێ]

ف: یار، سَنَگَم، سَنَگَمَبَر، سَنَگَار، انباز، دمساز،

همراه، دوست.

ع: رده، رَفِيق، وَفِيق، سَجِیر، قَرین، خَلِیط، نَدِیم، صاحب، مُصاحب، مُعاشِر، خَدَن، خَلِیل، خَدِین، وَدِید، صَدِیق، مُحِب، صَفِی، وَلِی، دِمَج...

ره قی

ك: رَهَب، سَخَت، [پتەر، وشك، بهرامبه‌ری نهرم].
ف: سَخَت، خُشَك.

ع: صَلَب، صَلَد، یابِس.

ره قایهت

ك: چارلینگه‌ری، هارخوایی، ملوژمی. [چارلینگردن، ره‌به‌ری]
ف: مَرِی، هَم‌چَشْمِی، هَم‌خَوَاهِی، هَم‌سَرِی، بَرابَرِی.

ع: رَقَابَة، حَسَادَة، نَظَارَة.

ره قلز

ك: پل‌تَقِین، چه‌قانه‌ژن. [سه‌ما‌كەر]
ف: وَشْتَان، یَاغَر، چَرخ‌زَن، دَسْت‌افْشَان، پای‌كوب.

ع: رَقَاص، رَقَاز.

ره قلز سه‌عات

[ك: به‌ندوژ (به‌ندوژلی كاتۆمیر).]
ف: پاس یَاغَر. (رقاص ساعت)

ع: رَقَاز، رَقَاصُ السَّاعَة.

وینه ۲۰

ره قان

ك: رَه‌هَن، چه‌هَن، خَرَب، زُوبَان، سه‌خَنَاح. [به‌رده‌لان، ریخ‌لان]

ف: شَنْج، تَرَس، تَرِین، گُردو، سَن‌گَلَاخ، رِیگ‌زَار، زمین سَخَت.

ع: لُوب، حَرَّة، جَدَب، جَرَل، جَرُول، جَلَف، عَقِص، مَاجِل، طَلِیغَة، جَلْدَة، خَشْبَاء.

ره قائن

ك: تَه‌قَائِن، شه‌كائِن. [لَین‌دان، له‌راند‌ن‌موه (وهك): شه‌كاندنه‌وی ده‌رگا.]

ف: زَدَن، جُنْبَان‌دَن. (جُنْبَان‌دَن در مثلاً.)

ع: دَق، اِنْقَاض.

ره قی بوون

ك: ره‌پِیرون. [وَش‌پِیرون، پتِه‌پِیرون، ره‌ق‌ه‌لَتن]
ف: سَخَت‌شَدَن، خُشَك‌شَدَن، خُشَكِیدَن.

ع: تَصَلَّب، تَصَلَّد، اِثْبَاس.

ره قی

ك: ره‌خَس، سه‌ما، هه‌له‌كه، چَوِی. [هه‌لِه‌پِرِین، سووِرْدَان]
ف: شَار، وَشَت، چَوِی، جَنْبِیدَن، چَرخ‌زَدَن، پاكوفتَن، دَسْت‌افْشَان‌دَن.

ع: نَزَج، رَقَز، رَقَص.

ره قوه‌قی

ك: ره‌قووشك، خو‌توخالی. [زه‌وی وشك و بی‌گیا.]
ف: دَغ، دَق، دَق‌وَلَق، دَك‌وَلَك. خُشَك و تَه‌ی. (زمین خشك و بی‌گیاه)

ع: جُرْز، صَلَد، خَشْبَاء، قَارَة، خَوِیَة، مَرَت.

ره قوه‌قی - ره قی

ره قووال

ك: سَخَت. [وشكه‌لَئوژ]
ف: سَخَت، خُشَك، خُشَكِیدَه.

ع: صَلَب، صَلَد، یابِس.

ره قوفیق

ك: له‌ر. [لاز، دال‌گَرَشَت]
ف: رِیْقو، لاغَر، بَارِیك.

ع: شَاسِب، ضَامِر، مَه‌زُول، نُحِیف، ضَعِیف...

ره قووشك

ك: وشكه‌وِیوژگ، ره‌ق‌وِیوژگ. [لاز و ره‌قه‌له]
ف: خُشَك، خُشَكِیدَه.

ع: شَاسِب، مُتَخَشَّب، مُتَصَلَّد.

رەقۇۋشك «رەقۇتەق

رهقه

ك: كيسه لّ ئاوى. [رهق، كيسه لى نار ئاوى.]

ف: رق، لای پشت آبی.

ع: رَق، لَجَا، سُلْحَفَا.

وَيُنْه

رواقه

ك: خره. [دهنگيکه. (وهك: دهنگي چه رمي وشك.)]

ف: خرخر. (صدای چرم خشک مثلاً).

ع: نَقِيضٌ، خَفْظَةٌ.

ره قه ل

ك: لهر، چه قه زن، باريك. [لاواز، دالگوشت]

ف: کای، لاغر، ریقو، باریک، نزار، زار، زبون.

ع: ضامر، دَقَل، لَاعِب، قُضِيف، نُحِيف، ضَعِيف،

مَشِيق، رَقِيق، مَهْزُول.

رواقہم

لک: نویشته. [نورسراو، فرمان (فرمانی شازاده).]

ف: پایزه، نوشته، نگاشته، رَقْم. (حکم

(شاهزادہ)

ره‌قینه

ك: كه ميلة. [كه مین (چلکی رهق بود).]

ف: كمره، پینه. (چرك سخت شده)

ع: كُنب.

رهك

[ك: گوتیزه‌ی خوین له له‌شدا.]

ف: رگ.

ع: عرق.

رهك

ك: ریشه، رفته‌وه، تورۆم، رسته‌ن. [تۆرهمه، بنه‌چه]

ف: رگ، رستن، پروز، ریشه، نژاد.

ع: عرق، اصل، نَسَب.

رهك

ك: رزن، چین. [ریز، چینه (رهك: چینی دیوار).]

ف: رگ، رك، زده، رسته، راسته، نسبه، نیسبه،

داو، دای، خره، چینه، آشكو، آشكوب. (چینه‌ی

دیوار مثلاً.)

ع: عرق صَف، رَدیف، ساف، مِدماك، مَرْتَبَة.

ره‌گاو‌رهك

ك: ره‌گاو‌رهك. [هه‌لگه‌رانه‌ی ره‌گ.]

ف: تَرَنج، رگ‌به‌رگ.

ع: شَنج، مَعص، اِنْخِلَاع.

ره‌گاو‌رهك‌كه‌فتن

ك: ره‌گاو‌ره‌گه‌بیرن. [هه‌لگه‌رانه‌ی ره‌گ.]

ف: تَرَنجیدن، پیچ‌خوردن، رگ‌به‌رگ‌شدن.

ع: تَشْنُج، تَمْعَص، التَّوَاءُ الْمَفَاصِل.

ره‌ك‌دل

[ك: ره‌گی تاییه‌تی دل.]

ف: رگ‌دل.

ع: وَتین.

ره‌ك‌زینگ

ك: ره‌گ‌زینگ. [ره‌گی خوتنبه‌ر. (له‌عه‌رییدا به‌هه‌مرد

ره‌گه‌خوتنبه‌ره‌گانی له‌ش ده‌لین: «شه‌ریان».)]

ف: رگ‌جان، رگ‌تپنده. (رگه‌ای تپنده‌را در

تمام بدن شریان‌گویند)

ع: شریان.

ره‌ك‌زینگى—ره‌ك‌زینگ

ره‌ك‌كه‌رده‌ن

ك: ره‌گی‌مل. [ره‌گی‌گه‌ردن]

ف: رگ‌گردن.

ع: وَرید، وَدَج، وَدَجَان، عِلْبَاء.

ره‌ك‌مل—ره‌ك‌كه‌رده‌ن

ره‌گاو‌ره‌ك—ره‌گاو‌ره‌ك

ره‌م

ك: ره، كۆ، چله‌كه. سۆن، دیوری. [سۆن]

ف: رَم، گُریز، تَرَس، دوری.

ع: جُفول، شُرود، اُبود، نُفَرَة، تَجَنُّب، خَوْف.

ره‌م

ك: گه‌ل، رویتل. [ره‌وه، ره‌گ، جه‌له، ران]

ف: رَمه، گله.

ع: قَطِيع، رَمَق.

ره‌هاتن

ك: ره‌هاتن، تارائن، ترسانن. [ناچار به‌هه‌لاتن‌کردن.]

ف: رَم‌دادن، گریزانندن، ترساندن، دور‌کردن.

ع: اِحَاشَة، اِعْدَاء، تَبْعِيد، تَقْعِيط، طَرْد.

ره‌هز

ك: گوته، دركه. [نامازه، هیتا]

ف: سیم، پیچه، پرخیده، گوشه، دندش.

ع: رَمَز، كِنَايَة، اِشَارَة، اِيْمَاء.

ره‌هزویژ

ك: گوته‌ویژ. دركه‌زان. [نامازه‌كه‌ر، هیتا‌كه‌ر]

ف: سیمیار، پیچه‌گو، پرخیده‌گو، دندان.

ع: رَمَاز.

ره‌مشت

ل: ناروگزی، گزانشو، [نالوگزی، گزینه ره]

ف: رَمَش، رَمَشْتَن.

ع: مُعَاوَضَة، مُبَادَلَة.

ره مکر

ل: سرگ، سولکر، ترسنوک، [سلکر، سلوک]

ف: رموک، رمیده، گریزان، ترسو، ترسان.

ع: جافل، شارد، نافر، خائف.

ره مه

ل: ران، رهگ، گه له، [رهه، جه له]

ف: رَم، رَمه، سیله، گنه.

ع: قَطِيع، ثَلَّة، حَيْلَة، فِرْق، رَمَق.

ره مهق

ل: تار، تین، نیمه گیان، گیانه گورنه: دواين پشور.

ف: توش، تاب، توان، مانده ی جان.

ع: رَمَق، دَماء، حُشاشَة، بَقِيَّةُ الْحَيَوَة.

ره مهکی

ل: یه لخی، ره کی، [یابویدک که به که لکی سواربون

نايهت.]

ف: ره کی، [یابویی که کار سواری نیاید.]

ع: جَشَر، رَمَكَة.

ره میاک

ل: ره یاک، [ره کردو، هه لاتو له ترسان]

ف: رمیده.

ع: مُشَرَد، شَرِید، مُجْفَل، مُنْقَر، مُفْرَع.

ره هیان

ل: ره کردن، [هه لاتن له ترسان، سل کردن]

ف: رَمیدن، رَم کردن.

ع: جُفول، شُرود.

ره ن

ل: روت، بیتاک، [بیهروا (گوینه در)]

ف: رند، بی پاک، (بی عار)

ع: قَلاش، لاقید.

ره نهج

ل: نازار، [نیش و ژان]

ف: رَنج، جَسک، آزار، آزیز، آدزنگ.

ع: عَناء، نَصَب، غَضَب، رَحْمَة، مَحَنَة، تَغَب.

ره نجان

ل: نالوژ کردن، نازار کردن، [دلشکندن، نارهت کردن]

ف: رَنجاندن، جَسکاتیدن، آژودن، آزار کردن،

آژوده کردن.

ع: اِرغام، اِملال، اِضْجار، اِغْصاب، تَرْغیم، تَکْذیر،

تَحْزین.

ره نهش

ل: دل بهی، نالوژی، [زویی]

ف: رَنجش، آژنب، آژودگی، دل رنجی.

ع: رَغَم، ضَجَر، کُدُورَة، مَلَانَة.

ره نهیک

ل: دل بهنج، لالوت، نالوژ، [دلشکار، نارهت]

ف: رَنجه، رَنجیده، دل رَنج، آژوده.

ع: ضَجَر، مُنْضَجِر، مَلُول، مُکْدَر، مُغْاضَب.

ره نهیان

ل: دل بهنج یون، لالوت یون، نالوژ یون، [دلشکان،

زویرون]

ف: رَنجیدن، آژوده شدن، دل رَنج شدن.

ع: تَکْدَر، تَرْغَم، تَمَلُّل، تَغْضَب، تَضَجُّر، اِنْضِجار،

اِغْضاب...

ره نک

[ل: چوتیه تی دیمه نیک که دپته بهر چار، وه: زوردی،

سووری...]

ف: رَنگ، آرنگ، یون، وین، رَز، گواش، آژود،

گون، گونا.

ع: نُون، صِیغ، صِیغَة، لِبَط، لِبَاط، خِضاب.

ره نک

ل: فَن، که لک، حوقه، [فین، ته له که]

ف: رنگ، نیرنگ، کَلک.

ع: خُدعة، حيلة، مکر، ختر، نسیسة.

رهنگ

[ل: نه‌خسه، پلان، گه‌لاله (وه: گه‌لاله دارِشتن برِ

خانرو.)]

ف: رنگ، شالده، شالوده. (رنگ ریختن عمارت

مثلاً.)

ع: طرح، نقش.

رهنگ

ل: شیوه. [نیگاری رهنگ نه‌کراو.]

ف: رنگ، بیرنگ، گزار. (سیاه قلم نقاشی)

ع: رسم، طرح.

رهنگ

ل: بام. چرده. تاله، گرون. [نامال، مدیلو (ره‌شتاله،

گه‌نمگون. به‌ته‌نیا به‌کار ناهیتريت.)]

ف: فام، چرده، چرته، چرزه، گون. (سیه‌فام،

سیه‌چرده، گندم‌گون. تنها استعمال نمی‌شود.)

ع: لون. (أَحْمَرُ اللَّوْنِ)

ره‌نکاه

ل: نالایی، ره‌نگوارنگ. [ره‌نگارپه‌نگ، پر له‌ره‌نگ.]

ف: رنگارنگ، رنگین، گوناگون.

ع: ألوان، ملون.

ره‌نگاو

[ل: رنگار (ده‌نکه تری ده‌کنه نار کوپه‌له‌وه و ناوی تری

و توژنک سرکه ده‌کن به‌سهریدا و زستان ده‌یخن.)]

ف: رنگاب. (انگور را دانه کرده و میان خمیره

می‌ریزند و آب انگور را با کمی سرکه روی آن

می‌ریزند و زمستان می‌خورند.)

ع: نَشِيعُ الْعَنْبِ.

ره‌نگبه‌بی

[ل: چینگیرکردنی ره‌نگ.]

ف: رنگ‌بست. (پایدار کردن رنگ)

ع: اثباتُ اللون.

ره‌نگ‌په‌ریگ

ل: ره‌نگنه‌ماگ. کاله‌ویروگ. [ره‌نگ بزرگاو. کاله‌ویروه]

ف: رنگ‌پریده، رنگ‌باخته.

ع: کبابی، کادس، شاحب، سَهَب، مُصْفَر، مُمْتَقِع،

مُنْتَقِع. (أَمْتَقِع، أُنْتَقِع لَوْنُهُ.)

ره‌نگ‌په‌رین

ل: ره‌نگنه‌مان، ره‌نگ‌باخت‌کردن. کاله‌ویرون.

[ره‌نگ‌بزرگان. کاله‌ویرونه (ره‌نگ بزرگان له ترسان یا به

هووی ناشق‌ویرونه.)]

ف: رنگ‌پزیدن، رنگ‌باخت‌کردن، رنگ‌باختن.

(از ترس یا عشق)

ع: سُهوب، تَصْفَر، تَغْيِيرُ اللَّوْنِ.

ره‌نگ‌په‌رین

ل: ره‌نگ‌باخت‌کردن. کاله‌ویرون. [ره‌نگ‌چوون. (وه: کاله‌ویرونه‌وی پارچه و جلویمرگ.)]

ف: رنگ‌رفتن، رنگ‌باختن، رنگ‌باخت‌کردن.

(پارچه و لباس مثلاً.)

ع: نُصُول، نُصُو.

ره‌نگدار

ل: پیرنگ. [تنخ، تیر]

ف: رنگدار، پُر‌رنگ.

ع: غَلِيط، شَدِيدُ اللَّوْنِ.

ره‌نگ‌پژان

[ل: پلان‌کیشان، گه‌لاله دارِشتن]

ف: رنگ‌ریختن، شالوده‌ریختن.

ع: طَرَح، طَرَاخَة.

ره‌نگرهز

ل: رنگ‌گهر. [خوم‌گهر]

ف: رَنگَرَز، رَنگ‌کُننده.

ع: صَبَاغ.

ره‌نگره‌خانه

[ک: جینگه‌ی ره‌نگریژی.]

ف: رَنگَرَزخانه.

ع: مَصْبُغَة.

ره‌نگره‌زی

[ک: رَنگ‌کردنی پارچه و جلوه‌برگ.]

ف: رَنگَرَزی.

ع: صَبَاغَة.

ره‌نگ‌کردن

[ک: بویه‌کردن، رَنگ‌ریژی]

ف: رَزیدن، رَنگ‌کردن.

ع: صَبِغ، تَصْبِغ، تَلَوْن، إِخْضَاب.

ره‌نگ‌کردن

ک: که‌له‌ک‌لیدان، فریب‌دان، خله‌تائن. [فریودان،

فیل‌لی‌کردن]

ف: رَنگ‌کردن، فریب‌دادن، نیرنگ‌زدن، گول‌زدن.

ع: خِدْعَة، إِخْذَاع، إِغْفَال، خُتْل، مُخَاتَلَة.

ره‌نگ‌کریک

[ک: رَنگ‌کرا، بَزه‌کرا]

ف: رَزیده، رَنگ‌شده، آجده، گواشیده.

ع: مُلَوْن، صَبِغ، مَصْبُوغ.

ره‌نگ‌کریک

ک: خله‌تیاگ، فریب‌دِریاگ. [فریودراو، فیل‌لی‌کرا]

ف: رَنگ‌شده، فریب‌خورده، گول‌خورده.

ع: مَخْدُوع، مَخْتُول، مُغْفَل.

ره‌نگواره‌نگ

ک: رَنگاسه. [رَنگاره‌نگ، پیر له رَنگ، جزراو‌جزرا]

ف: رَنگ‌ارَنگ، گوناگون، جورا‌جور.

ع: الوان، انواع، اقسام.

ره‌نگوریه

[ک: رَنگ‌کردن و رستن.]

ف: رَنگ و ریس.

ع: صَبِغ و غَزَل.

ره‌نگه

ک: شاید. [له‌وانه‌یه]

ف: شاید، گمان‌می‌رود.

ع: يُمَكِّن، يَحْتَمِلُ.

ره‌نگی‌په‌ری

ک: رَنگی‌پی‌ده‌ما، رَنگی‌نده‌ما. [رَنگی‌بزرگا، (له‌ترسا

یا به‌هوی‌ناش‌بوونده‌ه.)]

ف: رَنگش‌پَرید، رَنگ در رخسارش‌نماند، خون

از چهره‌اش‌پَرید. (از ترس یا از عشق)

ع: أُسْهِبَ، تَغَيَّرَ لَوْنُهُ.

ره‌نه

[ک: نام‌رازی‌کی‌دارتاشیه. (رهنده‌ی‌دارتاشی.)]

ف: رَند، رَنده، مُشْتَوَارِه، تراشه. (ونده‌ی

نجاری)

ع: مِئْخَاة، مِئْجَر، فَاة، سَفَن، رَندَج.

وینه

ره‌نه

[ک: نام‌رازی‌کی‌رینه‌له‌مده‌خدا.]

ف: رنده، تراشه، پتیر تراش.

ع: مِشْ، مِشْرَة، مِجْرَة، مِخْ.

وینه

ره‌نده‌دان

ک: رهنه‌کردن. [رهنه‌لیدان]

ف: رنده‌دادن، رنده‌کردن، تراشیدن.

ع: بَرَش، بَرَش، حَكَّ، نَحَت، نَجَر، سَفَن.

ره‌و

ک: رهم. [سل]

ف: رَم، گُریز.

ع: شُرُود، جُفُول، اِنْهَزام.

رهوا

ل: رجوا، شایسه [شایان، شیار]

ف: روا، شایسته، شایان، سزاوار.

ع: جائز، سانغ، مُباح، حَقّ، حلال.

رهوا

ل: به راه برده. [جیبه جی کسراو، به جی هیتسراو (وهك):

فرمانتروا.]

ف: روا، بر آورده. (کام روا، حکم روا)

ع: حاصل، ناجیح، ناجز، نافذ.

رهوابوون

ل: به راه برده بوون. [جیبه جی بوون]

ف: روا شدن، بر آورده شدن، به انجام رسیدن.

ع: حُصُول، نَجَز، نَجَح، نَجَاح، تَیَسَّر.

رهواج

ل: برور. [بازار گهرمی]

ف: روا، سره. روایی، برّو، نماک، زیبایی.

ع: تَفَاق، رَوَاج، رَوْتُق، مَلَاوَة.

رهوان

ل: شل، غری. [گهره تر له نه ندازه. (بهرام بهری «گیر».)]

ف: روان، شُل. (ضد «گیر»)

ع: جَرَج.

رهواندز

ل: دهابه («تانه»، قهلائی رهوان.)

ف: روان دژ. (قلعه‌ی متحرک)

ع: دَبَابَة، «تانه»

رهوان کردن

ل: غار پیکردن

ف: روان کردن، رهوار کردن.

ع: کَلَت، رَکَض.

رهوانن

ل: رهمانن، تارائن، ترسانن. [تهره کردن، سله ماندنهره]

ف: رماندن، رم دادن، گریزانندن، ترسانندن.

ع: اِجَاشَة، اِخَافَة، طَرَد ...

رهوانن

ل: رهواننهره. گوشاده وکردن. [بلاوکردنهره (وهك):

رهواننده‌ی پزوی شهروال.]

ف: گُشادن، گُشادکردن. (نیفه‌ی شلوار مثلاً.)

ع: فَسَخ، تَوَسَّع، تَوَسَّعَة، فَتَق.

رهواننه‌وه

ل: وازکردن. [بلاوه پیکردن (وهك): رهواننده‌ی هدره.]

ف: بازکردن. (ابر مثلاً.)

ع: قَشَع، اِجْهَاء، اِفْتِاق.

رهواننه‌وه-رهوانن

رهوانوئیزی

ل: گیانناسی، دهرروئزانی

ف: روان گویی.

ع: عِلْمُ الرّوَا ح.

رهوانی

ل: بالاپور. [په‌غهره‌یهك كه هه‌لده‌درتسهره. (په‌غهره‌ی

عورروسی.)]

ف: بالازو، روانی. (اُؤسی)

ع: ...

ره‌وه‌وه

ل: نامرازکی پیچکه‌داره بو فیهره‌یشتنهورنی مندان.]

ف: گردنا، گردنای، خَرَك.

ع: مَدْحَاة، عَجَلَة.

ره‌ونه

ره‌وژ

ل: بگار، رِیواز، رِیگه. [بوار، رِیاز (راگوزهری نیچی.)]

ف: گُدار، گذرگاه، راه. (گذرگاه شکار)

ع: مَعْبَر، مَمَر، مَسِير، شَجَن، طَرِيق.

ره‌وش

ل: را، ریگه، ره‌فتار. یاسا. نایین. په‌یکهره. [ناکار، شپوار]

ف: روش، ره‌فتار. یاسا، یاسه، رُهو. رسته، تَرز.

(طرز)، پیکره. دستور. آیین، کیش.

ع: اُسْلُوب، رَویّه، رَسم، طَریقه. قاعِدَة، قانون.
مَذْهَب، دین. طَرز. اصطلاح.

رهوق

ل: قلهت، کولفتی، ریس [رهستورایی، نه‌باره]

ف: کُلفتی، ریس.

ع: حَجم، ضَخامة، قُطر.

رهوک

ل: نَسپ و ماین. گاکل [رهوک (رهه نَسپ یا ماین یا
وشر یا گا.)]

ف: رمه، پاده، سیله، نَسیله، کوباره. (گله‌ی

اسپ و مادیان، یا شتر، یا گاو)

ع: صُبَّة، کُبَّة، کُردوس.

رهوکوان

[ل: ناگاداری رهوک.]

ف: پاده‌بان، رمه‌بان، رمه‌چران.

ع: خَفِر.

رهونج

ل: سِمائه. [رهیتته. ره‌قورنی له‌ش به هوی سه‌رمابونه‌ره.]

ف: گُزان، سرماخوردگی.

ع: قَرَس، کُزان.

رهونه

ل: رهون، رَیْبَگار، رَیْگه‌رهو. [رَیْبوار. خیتله‌کی، رهوند]

ف: رونده. تکاور.

ع: عابر، مُسافر. ماشیه.

رهونق

ل: نار، نابوریر. رواج. [باقوریرین، شوق. نابوریر. بره]

ف: روایی، آبرو. نَماک، زیبایی.

ع: رُونَق، زُهرة، طَلَاوة، حُسن، تَلالو.

رهوهکی

ل: یدلخی. [رهوک. نازه‌لی بی‌شوان.]

ف: ایلخی.

ع: سائبة.

رهوهن

ل: رَیْبَگار. [رَیْبوار]

ف: رونده.

ع: ذاهب، عابر، مُسافر.

رهویانهوه

ل: به‌ریبون. [بلا‌ریبونه‌ره (رهک: ره‌انه‌وه‌ی پزوری شه‌یرال).]

ف: گُشادشدن، گُشاده‌شدن. (نیفه‌ی شلوار

مثلاً.)

ع: انْفِساخ، انْفِثاق، انْشاع.

رهویانهوه

ل: بلا‌ریبون. [بلا‌ره‌کردن، بلا‌ریبونه‌ره (رهک: ره‌ینه‌وه‌ی

مه‌ری).]

ف: بازشدن، پراگنده‌شدن. (ابر مثلاً.)

ع: انْفِراج، انْصِراح، انْهْجاء، انْقِشاع.

رهویه

ل: رَیْگه، ره‌وش، یاسا. ره‌فتار. بار. پدیکه‌ره، ته‌رز.

[شِتواز، ناگار، داب]

ف: روش، یاسا، آسا، ره‌و، رسته، دستور،

پیکره، طَرز، کیش، آیین.

ع: رَویّة، رَویّة، طَریقه، اُسْلُوب، اُهْلُوب، وَتِیْرة،

نَمَط، سَنَن، سَیْرة، قَدِیة، هَدِیة، دَمْجَة، نَسَق، مَزَن،

وَجْه، حال، مِوال، مِنواع، شاکِلَة، عاَدَة، مَذْهَب،

دین.

ره‌ها

ل: به‌ره‌لا، نازاد، به‌ر، رسگار. [رزگار، سهریست]

ف: ره‌ا، راهی، آزاد، ویل، ول، رستگار.

ع: تائِه، تایح، مُطَلَق، مُسْتَخْلَص، مُنْطَلِق، مُنْسِرِح،

مُنْسَجَل.

ره‌هابون

ل: به‌ره‌لابون، نازاد‌ریبون، به‌ریبون، رسگار‌ریبون.

[رزگار‌ریبون، سهریست‌ریبون]

ع: نُضَح، نُضَاح، نَضِجَة، هَاطِل، وَاِبِل، هَتَن، عُدر،
عَدَق، جَوَد، غَزِير، رَاضِب، سَح.

ره‌ی

ك: كِش. [قورسایی، پری (نم‌گفته ره‌یی نیه.)]
ف: رَی، كَش. (این گندم ری ندارد.)

ع: رَیْع، فَضْل.

ره‌ی

ك: نه‌نازه. (رویم گرتکه.) [نه‌ندازه، بی]

ف: اندازه. (اندازه‌اش گرفته‌ام.)

ع: مِقدار، مِیزان.

ره‌ی‌گرتن

ك: نه‌نازه‌گرتن. [نه‌ندازه‌گرتن، پیتوان]

ف: اندازه‌گرفتن، اندازه‌دست‌آوردن.

ع: تَعینُ الْمِیزان، فَهْمُ الْمِقدار، إدراكُ الْمَبْلَغ.

ره‌ی

ك: رَیْگه، را. [چینگ‌ی هات‌چن.]

ف: راه، ره.

ع: طَرِیق، سَبیل، صِراط، فَج، لَقَم، نُجد.

ریا

ك: رو، رواله‌ت‌بازی. [مه‌رای، رو‌یینی]

ف: پَچِیو، روی، زرق، سالوسی.

ع: رِئاء، تَزَویر، تَظَاهِر.

ریا‌باز

ك: رو‌باز، رواله‌ت‌باز. [رو‌یین، مه‌رای‌کەر]

ف: سالوس، پچیباز، رو‌باز.

ع: مُرائی، مُرَوْر، مُتَظَاهِر.

ریازدهت

ك: رَنج، دَل‌کوشی، دَل‌کوشتن. [دنیا له دل دەر کردن،

خاوین کردن، دمریون. (راهینانی نه‌س.)]

ف: فُرت، فُرت‌ودی، زهن‌جه، رنج‌کشیدن. (رام

کردن نفس)

ع: رِیاضَة، مُجَاهَدَة، تَرْكِیةُ النَّفْس، تَهْذِیبُ

ف: ره‌اشدن، راهی‌شدن، آزاد‌شدن، ره‌یدن،
ول‌شدن، رستگار‌شدن.

ع: انطِلاح [انطِلاق]، انسِراج، انسِجال، استِخلاص.
ره‌هاکردن

ك: به‌ره‌ل‌کردن، نازاه‌کردن، به‌ردان، رِیل‌کردن،

رسگار‌کردن. [رزگار‌کردن، سهریه‌ست‌کردن]

ف: ره‌انیدن، ره‌اگردن، راهی‌کردن، آزاد‌کردن،

ول‌کردن، رستگار‌کردن.

ع: اِطِلاق، اِسْجار، اِسْراج، اِسْتِخلاص ...

ره‌هایی

ك: به‌ره‌لایی، نازادی، رسگاری. [رزگاری، سهریه‌ستی]

ف: ره‌هایی، آزادی، رستگاری، راهی‌بودن.

ع: طِلاق، انطِلاق، انسِراج، انسِجال، استِخلاص.

فَلاح، نِجاة.

ره‌هزنه ← رازهن**ره‌هن**

ك: گرو. [بارمته]

ف: گرو، گروگان، پایندان، شالهنک.

ع: رَهَن، وَثِیقَة.

ره‌همن

ك: ... کاریز. زیرار. [جوگه ناری له ژیر زوی ده‌هین‌رار.

مه‌روه‌ها: زیراب، نارهرژ]

ف: وهن، فرکند، گاه‌ریز، زیرآب.

ع: نَقَب، قَنَاة، مِفْطَح. بِالوَعَة، بَلَوَعَة، بَلَاغَة.

ره‌هه‌نه

ك: تهره، رِیل. [ره‌هنده، دەر‌کرای چو‌ل‌کەر.]

ف: ره‌هنده، ول‌شده، ره‌یده، رانده‌شده.

ع: مُلْكَن.

ره‌هیله

ك: شه‌س. لَیْزِمه، لَیْزِم. [ریژنه، تاره‌باران]

ف: باران‌تند، باران‌درشت.

الْأَخْلَاقُ.

ریاست

ك: گهره‌یی، سه‌روهری، سهررداری. [سه‌رو‌گایه‌تی]

ف: ستری، ستروژی، ستررداری، بزرگی، بزرگواری.

ع: ریاسته، رُعامه، سیاده.

ریاست به‌له‌دیه

ك: كه‌لاتتیری، شاره‌داری، داروغه‌گی. [شاره‌وانی]

ف: كلاتتیری، شهرداری، شحنگی، داروغگی، پاسبانی شهر.

ع: ریاسته‌البند.

ریال

ك: یه‌كه‌ی پاره‌ی نیران. (یه‌ك قران و پینج شایه‌ واته پینج چاره‌كه قران.)

ف: ریال. (یک قران و پنج شاه‌ی یعنی پنج رُبع قران)

ع: ریال.ریان

ك: فیائان. [تورپاندن، پیسایه‌ کردن]

ف: ریدن، ریستن، ریخیدن، ریخ کردن.

ع: سَلَح، نَجو، تَفْوُط.

ریبا

ك: سرود. [سور (زیاده له مامه‌له‌دا).]

ف: سود. (زیاده در معامله)

ع: ربا، ربح، لوط، لیاط، مَجَر، نَفَع.

ریتنگار

ك: ریتیوار، روابار، رابگار، راگوزار، ره‌نسه، رتیپور. [ریتیوار، ریتگوزار]

ف: ره‌گذار، راه‌گذار، راه‌گذر، روتده، راه‌زو، ره‌زو.

ع: عابِر، مُسافِر، ذاهِب، سَالِك، مَار، مُتَرَدِّد، اِبْنُ السَّبِيل.

ریتوار ← ریتنگارریت

ك: ریت، ته‌كان. [تل، روت]

ف: تکان، آسیب.

ع: لَطْمَة، صَدْمَة.

ریتال

ك: شریژ، شریپوش، شرپبار، کوته‌پوش. [جل‌شرپ، جل‌به‌رگدپار.]

ف: ژنده، ژنده‌پوش، کهنه‌پوش.

ع: رمت، رذل، رذیل، دَنَس، دَنِي.

ریتوق

ك: چلک چار. [پیسرپوخلی چال.]

ف: خیم، پیخ، پیخال، کیخ، ژفک، ارس، کنخ، کبخ، آژیخ، ریمه، رتنگ.

ع: غَمَص، رَمَص، غَبَص، لَحَج، غَضَاب.

ریت

ك: شره، کوته. [به‌روشره]

ف: کهنه، پاره.

ع: رَت، رَئِث، بَقَات.

ریت ← ریتریتال

ك: سه‌نیز. [شیاکه]

ف: سرگین تر، سرگین گاو.

ع: رَوْتُ.

ریتک

ك: ریت، شره، کوته. [به‌روشره]

ف: کهنه، پاره.

ع: رَت، رَئِث، بَقَات.

ریتک و بیتک

ك: ریتویت، خرتویرت. [ورده‌پردی ناومان.]

ف: لک‌ویک، خرت‌ویرت، کهنه‌پاره،

خورده‌مُرده.

ع: رِثاث، بَئات، أَحفاش، مَزجات.

ریستوبیت ← ریتک و پیتک [«ک» بی نیشانی بچرورکی

له گلدنا نیه.] [کاف تصغیر ندارد.]

ریچه

ک: رِیژه. [بوته‌ی زیرنگه‌ران.]

ف: رِئیک، رِئتیک، شوکه، ناوچه.

ع: مَسبَکَة، مَفَرَعَة.

وینه

ریج

ک: چپ. [ددان دهرخست له تورپیدا]

ف: غورچه.

ع: کِشَرَة.

ریچه‌وکردن

ک: چپ‌وکردن. [ریج بودن]

ف: غورچه‌شدن.

ع: کُلُوح، تَکْشَر.

ریحان

[ک: ریحانه: گیاه‌کی بوخوشه.]

ف: آس، اَسپَرَم، سَسپَرَم، سَسپَرَهَم، سَسپَرِغَم،

شاه‌اسپرم، شاه‌سَسپَرَم، شاه‌اَسفَرَم، شاه‌سَفَرَم،

نازیو.

ع: حَبَق، ضَمیران، ضَمَمران، ضَمیران، باندِرج.

ریحان.

ریخ

ک: رِیز، خار، ورده‌کوچک. [زیخ، ریخ، چه‌ر]

ف: ریگ، شن، ماسه، سنگ‌ریزه.

ع: رَمَل، رَغام، هَیام، قَضَض، حَصاة، حَصباء.

ریخت

ک: قَلَع، سه‌کوت، میتقن. [تدحر، سرشت، دیمه‌ن]

ف: ریخت، سرشت، انیر، گوهر، گل.

ع: تَرکیب، طینَة.

ریخته‌گمر

[ک: دارِیژه‌ر]

ف: ریخته‌گر.

ع: مُلُوح، صائغ، صَواع، سَباک.

ریخزار

ک: رِیزه‌خار، رِیزه‌خال، خرب، زاخ، ریخته‌لان. [ریختاخ: زهوی

بهرده‌لان یا لمدار.]

ف: رِزَاغش، ریگزار، ریگناک، ریگستان، شنزار.

ع: حَرَة، عَقَص، مَحَصَبَة.

ریختاخ ← خرب

ریخوله

ک: باریکه. [شیتال (له‌تی جلوسه‌رگ که شیتال‌شیتال

بوویتی).]

ف: شکله، باریکه. (پاره‌ی لباس که رشته رشته

شده باشد.)

ع: لَیف، هَبَة.

ریخته‌خوهره

[ک: قدتی: بالنده‌یه‌که.]

ف: کیتو، اَسپَرود، اَسفَرود، سنگ‌خوار.

ع: قَطاة.

ریخته‌لان ← ریخزار

ریخه‌لو

ک: رِیلَه‌خو. [ریخوله]

ف: روده، برانداغ.

ع: معاء.

وینه ← ریلَه‌خو

ریژه‌و

ک: رِیژگار، راویار، راگوزهر، ره‌ونه. [ریژیوار، ریگوزهر]

ف: ره‌گذر، ره‌زو، زونده.

ع: عابِر، ذاهِب، سَالِک، مار، مَطَطَرَق، مَترَدَد،

مُساوِر، اِبْن السَّبیل.

ریژ

ک: ریخ، خار. [م، چه‌ر]

ف: ریگ، شن، سنگ‌ریزه.

ع: قَضَض، حَصَصِي، حَصَباء. رَمَل، رَغَام، هَيَام.
ریز

[ک: کمرت، بهش (به‌شگل - دانه‌دانه‌ی لیسته.)]
ف: ریز، (ریز سیاهه)

ع: جُزء.

ریز

ک: ریز، ریزگه. [جینگه‌ی رِژان، پاشگره. (به تهنیا به کار
ناهنیت.)]

ف: ریز، شار. (آبریز، آبشار، تنها استعمال
نمی‌شود.)

ع: مَصَب.

ریزگرین

[ک: پلتوک لیدان]

ف: ریزگرفتن، تلنگ‌زدن.

ع: نَقَر، ضَرْب، نَقَف.

ریزانه

ک: کم، ریزه، ریزوله. [گهردیله، تیزقال]

ف: ریزه، خورده، کم، جوذر.

ع: قَلِيل، ذَرَّة، فِلْذَة، هَبِيَّة، نُثَار.

ریزوله ← ریزانه

ریزه

ک: ریزوله، ورده. [تیزقال، نه‌ختال (که‌موکه‌ی شتی
رشک.)]

ف: ریزه، جوذر، خورده. (دو) «پیزه» است از
اشیا، جامده)

ع: ذَرَّة، فِلْذَة، هَبَاء.

ریزه

ک: ورده. [له‌توکوتی مهرشتیک.]

ف: سوفچه، ریزه، خورده.

ع: حُطَام، کُسَارَة.

ریزه

ک: تک، چک، چوپ، کم. [تنوک (که‌موکه‌ی شتی تراو.)]
ف: کم، تک، ریز، ریزه، خورده. (از اشیا، مانعه)

ع: قَلِيل، جُرْعَة، ذَرَّة.

ریزه

ک: باریزه، ورده. [بارهرین]

ف: ریزه، ریخته، بادریزه.

ع: اُنْفُوضَة، سَقَاطَة.

ریزه‌بالداره

ک: ریزه‌خال. [جینگایه که ریزه ورده‌ی ریزه.]

ف: ریزه‌خار.

ع: کَذَان.

ریزه‌خار

ک: ریزه‌خال، زریان. [ریغه‌لان، زریان، بهره‌لان]

ف: زَراغَش، زارغنگ، ریگزار، ریزه‌خار.

ع: کَذَان، حَرَّة، مَحْصَبَة.

ریزه‌خال ← ریزه‌خار

ریزه‌ریزه

ک: تیکه‌تیکه، پلپل، نه‌غنه‌غنه. [له‌تله‌ت، نه‌غنه‌غنه]

ف: ریزریز، تیکه‌تیکه، انجه‌انجه، خوردخورد.

آنجین.

ع: قَطْع، قَطْعَات، شَرِيحَات، حَبَات.

ریزه‌وپیزه

ک: ورده‌ومورده. [ورتکه و پرتکه، له‌تیه‌ت]

ف: ریزه‌وپیزه، خورده‌مُرده.

ع: کُسَارَة، سَقَاطَة، حُطَامَة، کُسَارَات.

ریزه‌ول

ک: ورده‌نان. [ورتکه‌نان بو تریت‌کردن.]

ف: کُج، کُندک، ریزه‌نان.

ع: قَتِيَّة، قَتَاتَة، عَسْمَة، کُسَع، حُتَامَة، حُطَامَة.

ریزه‌ی لَوَکِه

ل: که من لوکه. [توتیک لوکه.]

ف: یک خورده پنجه.

ع: بَتَکَة، مِرْجَة.

ریز

ل: شار. (که فرتزه) [رژان، پاشگره. (به دنیا به کار

ناهیترت.)]

ف: ریز، شار. (سرشار، تنها استعمال

نمی‌شود.)

ع: ندارد. [هارواتای عهره‌بی نیه.]

ریزان

ل: باران، بارین. [داریان]

ف: بارش، ریزش، ریز، باران.

ع: سَح، هَل، اِنهلال.

ریزان

ل: ریژن. [پیت]

ف: ریز، ریزش.

ع: رَحْمَة، بَرکَة، سَعَادَة، خَیر، یُمْن، دَمِیاء، زیاده.

ریژه

ل: کوچک‌ریژه. [بدرده‌شیشه: به‌ردیک که شیشه‌ی لئ

دروست ده‌کن.]

ف: سنگ‌شیشه.

ع: حَجَر الرُّجَاج.

ریژه

ل: خوره. [گولی]

ف: خوره، لوری.

ع: اَکَلَة، جُذام

ریژه

ل: ریجه. [بوته، قالی داپشتن.]

ف: شوکه، ناوچه.

ع: مَسْبَکَة، مَفْرَغَة.

ویته-ریجه

ریش

ل: روق، قلهت، کلفتی، گویاره. (رئس مل)

[نستورایی]

ف: ریس، کلفتی، سستبری. پیرامون، گرداگرد.

کوپال، گوپال. (کلفتی گردن)

ع: قَطَر، حَجَم، ضَخَامَة، غُفْرَة، حَوَالِی. عُرف.

ریشاله

ل: جزم. [نامیلکه]

ف: فُرشیم، نوشته.

ع: رِسَالَة.

ریشتن

ل: بادن، ریشه، ریش. [رستن]

ف: رشتن، ریسیدن، رستن، تافتن، تاب‌دادن.

ع: رَدَن، غَزَل، کَفَن.

ریش مل

ل: روق مل، گویاره، گویال. [نستورایی گهردن.]

ف: کوپال، گوپال، سستبری گردن، پیرامون

گردن، گرداگرد گردن. پرگردن.

ع: عُرف، غُفْرَة، عَفْرِیَة، ثُرْعَلَة، قُنْرَعَة، بُرَانِل،

ضَخَامَة الجید.

ویته-«که‌لشیر»

ریشه-«ریشتن»

ریشین-«ریشتن»

ریش

ل: رین. [ردین]

ف: ریش.

ع: لِحِیَة، عُثْنُون.

ریش

ل: زهخم. [برین]

ف: ریش، زخم.

ع: جَرَح.

ریش‌باوا

[ل: جوړه تریسه که که ده‌که‌کانی زور دریزه.]

ف: ریش بابا. (نوعی از انگور است که دانه‌های

آن خیلی دراز است.)

ع: رازقی، مُلاحی، مُلاحی، أَصَابِعُ الْعُرُوسِ.

ریشپان

[ك: ردینزل]

ف: كَنْفَلِيل، ریش پهن.

ع: أَحْطَط، غَيَاف، مِلُوف، مَرْقَشُ الْحَيَةِ.

ریش و سمین ناشین

ك: ریش و سمین گرتن. [ردین و سمین تراشیدن]

ف: ریش و سبیل و سبیل تراشیدن، ریش و سبیل

پیراستن.

ع: احفاء.

ریشول

ك: روشان، روش، ریشول. [تالگه‌لی تان یا پوی پارچه

که له کاتی دراندند دیته دهره‌ه.]

ف: روش، پُرز، تربیشه، شکله.

ع: لِف، لِفَّة، غَفَر، غَفَر، زُؤْبَر، زُؤْبَر، مُشَاقَّة،

هُدْبَة، هُبَّة.

ریشوله ← ریشول

ریشوله ← کالوانی

ریشه

ك: بن، بنج، بیخ، رته‌ره. [ره‌گ. تزه‌مه]

ف: ریشه، بیخ. زستن، تبار.

ع: عِرْق، أَصْل، جَذَر، سِنَخ، نَسَب.

ریشه

ك: له‌رزانه، ریشوله. [ریشور]

ف: ریشه، شَمْلَه، شَنگله، شاشوله، شاغوله،

دُنْبُوْقَه، فُش، تربیشه، پَر.

ع: هُدْبَة، هُدَاب، هُبَّة، زُؤْبَر، زُؤْبَر، غَفَر، غَفَر.

خَمَل.

ریشه‌پیر

ك: بنی، بیخی، بنه‌بر. [ریشه‌کیش]

ف: ریشه‌کن، بیخ‌کن، بیخ‌بُر.

ع: مُسْتَأْصَل، مُنْقَرَض، مُنْقَطِعُ الْأَصْلِ.

ریشه‌بووچکه‌له

[ك: ریشی بچوکی ژیر لیتو.]

ف: ریش کچلو.

ع: عَنَقَّة.

وینه

ریشه‌دارکردن

[ك: ریشو بز کردن.]

ف: ریشه‌دارکردن.

ع: تَهْدِيب.

ریشه‌ریشه

ك: روش‌روش، [ریشول ریشول]

ف: ریش‌ریش، تربیشه‌تربیشه.

ع: مُنْهَدِب، أَلِیَاف.

ریشه‌کهن

ك: ریشه‌پیر. [بنه‌پیر]

ف: بَیْخُشْت، ریشه‌کن، بیخ‌کن، بیخ‌بُر.

ع: قَلْع، قَمْع، قَعْر، مُصْطَلَم، مُسْتَأْصَل، مُنْقَطِعُ

الْأَصْلِ.

ریشه و رته‌هوه

ك: ره‌گ ریشه. [بنه‌چه و تزه‌مه]

ف: نژاد، رگ و ریشه.

ع: أَصْل و نَسَب.

ریشه‌هه‌لیسه‌ستن

ك: ریشه‌داختن. [یادانی ریشور.]

ف: ریشه‌بستن، ریشه‌بندی.

ع: تَهْدِيب.

ریشه‌ی چهارگ

ك: به‌ن دل. [به‌ندی دل، ره‌گی دل]

ف: ریشه‌ی جان، بند دل.

ع: أَصْلُ الْقَلْبِ، عِرْقُ الْقَلْبِ.

ریشه‌ی شمرده‌که

[لک: ریشه‌ی پارچه که هندیکی واک توڑی هه لیه سراه.]

ف: رشیده.

ع: هَدَبٌ مُشْتَبِكٌ.

ریق

لک: لهی. [لاواز، ره‌قله]

ف: ریقو، لاغر.

ع: نُحِيفٌ، نُحِيلٌ، ضَاوِيٌّ، مَهْزُولٌ.

ریق

لک: نه‌ژد، نرم. [نرمی ژاکو.]

ف: نشت، پُژمرده، نرم.

ع: ذَاوِيٌّ.

ریقنه

[لک: جیتنه (پیسایی بالنده).]

ف: ریخ، پیخال، اسپخول. (فضله‌ی طیور)

ع: زُرْقٌ، غُرَّةٌ، خُرءٌ، لِيَاطٌ، سَلَجٌ، رَمَصٌ، فَيْصٌ،

فَيْضٌ.

ریقوفیق

لک: ریق، لهی. [لاواز، ره‌قله]

ف: ریقو، لاغر، پُژمرده.

ع: ذَاوِيٌّ، مَهْزُولٌ، ضَاوِيٌّ، نُحِيفٌ، نُحِيلٌ.

ریقوله

لک: ره‌قله. [له‌لاواز]

ف: ریقو، لاغر، خشکیده.

ع: مَهْزُولٌ، ذَاوِيٌّ، يَابِسٌ، نُحِيلٌ.

ریقته

لک: به‌زوی، دلسوزی، دلسورتیان. [به‌زوی، دل‌نرمی]

ف: کشتاو، دلسوزی، دل‌سوختن.

ع: رِقَّةٌ، تَرَحُّمٌ.

ریق

لک: به‌راهر، به‌رانهر. [واک یه‌لک، یه‌کسان، هارسه‌نگ]

ف: برابر، اندازه‌ی هم، مانند هم.

ع: مُتَوَازِيٌّ، مُتَسَاوِيٌّ، مُطَرَّدٌ، مُنْتَظَمٌ، مُنْصَبٌ.

مُسَجَّعٌ، مُقَفًى.

ریق

لک: خشت، تخته، ساف. [بی‌به‌ریزی و نرمی.]

ف: تخت، هموار.

ع: مُسْتَوِيٌّ، مُسَطَّحٌ.

ریق خست

لک: یه‌لاخست. دوروس کردن، ریتنه‌هاردن. [گوبانندن.]

پیتنه‌یتان]

ف: درست کردن، باهم کردن، فراهم آوردن،

انجام دادن.

ع: قَضَاءٌ، تَيْسِيرٌ، إِصْلَاحٌ، تَنْجِيحٌ، إِنْجَاحٌ، تَوْفِيَّةٌ،

ثَمٌّ، إِعْدَادٌ، تَوْفِيقٌ.

ریق کردن

لک: خشت کردن، ساف کردن. [تخته‌کردن، چوبه‌ل کردن]

ف: هموار کردن، تخت کردن، برابر کردن.

ع: تَسْوِيَةٌ، تَسْطِيعٌ، تَقْوِيمٌ.

ریق‌کوفتن

لک: یه‌لکه‌فتن. دوروس کردن. [پیتنه‌هاتن، ریتنه‌وتن]

ف: باهم شدن، درست شدن، فراهم شدن، انجام

شدن.

ع: تَيْسِيرٌ، نَجَاحٌ، نَفَاحٌ، صُلُوحٌ، تَصَالُحٌ.

ریقوپتک

لک: پترومیر، دوس. [خوشه‌ریست، هارپی]

ف: باهم، دوست، مهربان.

ع: مُتَحَابٌّ، خِدَنٌ...

ریق

لک: کیه. [ده‌نگیکه: جیی. سیی. (واک: ده‌نگی قه‌لهم یا

دان.)]

ف: ریک. (صدای قلم یا دندان مثلاً.)

ریگه بهرنیان

ك: ریگه نشان دادن، رانمونی. [رئنامایی، شاره‌زا کردن]

ف: راه‌نمایی، راه‌نشان دادن.

ع: هدایه، اِرائَةُ الطَّرِيقِ، اِقْبَالُ الطَّرِيقِ.

ریگه فستن

ك: روانه کردن. [روانه کردن، شاندن، ناردن]

ف: راه‌انداختن، گُسیل کردن، روانه کردن.

ع: ارسال، اِرحال، ترحیل.

ریگه روین

ك: روین، ریگه برین. [ریگا گرتنه بهر، ریگا برین]

ف: رفتن، پوییدن، راه‌رفتن، راه‌پیمودن،

ره‌بریدن.

ع: مَشِي، تَمَشِّي، جَرِي، سَيَر، سَلُوك، ذِهَاب... .

ریگه که فستن

ك: که فستن ریگه. [که رفتن ری]

ف: راه‌افتادن.

ع: حَرَكَة، جَرَى، جَرِيان، سَيَر، رَحَلَة، تَرحال.

ریگه گوم کردن

[ك: گوم‌ابرون، ری‌ه‌له کردن]

ف: راه‌گم کردن.

ع: ثَوَه، ثَوَح، ضَلال، غَيّ.

ریگه گیر

ك: چه‌ته، رازن، دز. [ریگر]

ف: سالوک، زه‌زن، راه‌زن، راه‌بند، دزد.

ع: قاطعُ الطَّرِيقِ.

ریگه نشان‌دان

ك: رانمایی، رانمونی. [رئنامایی، شاره‌زا کردن]

ف: راه‌نمایی، راه‌نشان دادن.

ع: هُدَى، هِدایَة، اِرشاد، اِرائَةُ الطَّرِيقِ.

ریگه نما

ك: رنما، رانما. [رئیشاندن (به‌ردی رنما).

مدرودها: کتیبی که‌شتی لیخوین]

ع: صَرِير، صَرِيف، حُرُوق، حَرِيق، تَحْرِيق.

ریگه‌هاوردن

ك: ریگه‌خستن، دوروس کردن. [گویناندن، پینکه‌ینان]

ف: درست کردن، فراهم آوردن، انجام دادن.

ع: تَيسِير، تَنْجِيع، تَهْيِئَة، تَمْ، اِنْجاح، اِعداد، اِصلاح.

ریگه ریک

ك: کپه‌کپه. [کپه‌ی زرد]

ف: ریک‌ریک.

ع: صَرِير، صَرِيف، حَرِيق، حُرُوق.

ریگه

ك: ری، را، گوزر، کوچه. [ریگا، ریک]

ف: راه، رای، راس، باخ، کو.

ع: طَرِيق، سَبِيل، صِرَاط، سِرَاط، فُجْ، فُجاج، رُقاق،

شارع، جادَة، خَطّ، نَقَم، مَنهاج، مَنهَج، رَهَد،

مرصاد، مَعْبَا، مَذْهَب، مَسْلَك، نَجْد، سَكَة، دین.

ریگه

ك: یاسا، ره‌شت، ناین. [ره‌فتار، شیواز، داب، ریاز]

ف: راه، ره‌و، ره‌وش، یاسا، رفتار، کیش، آیین.

ع: رَوِيَة، طَرِيقَة، شَرِيعَة، مَسْلَك.

ریگه

ك: قولوغ. [کری، مز (مه‌قدس، پامز)]

ف: مزد. (دست‌مزد، پای‌مزد)

ع: أُجْرَة، حَقُّ الرِّحْمَة.

ریگه‌ناو

[ك: ناو‌ری]

ف: شلکک، آورده، راه‌آب.

ع: سَبِيب، بالوَعَة.

ریگه‌باریکه

ك: باریکه‌ریگه. [بزنه‌ری]

ف: تَرَفَنج.

ع: رَقَب، عَرْقُوب، شَعِب.

ف: راه‌نما. راه‌نامه. (سنگ راه‌نما. کتاب کشتی‌رانی)

ع: صَوْه. رَهْنَامَج. راه‌نامَج.

رینگی نه‌نگ

ل: کروهه. [کولان، ریی تنگه‌بر]

ف: کوچه، پَس‌کوچه، راه تنگ.

ع: لَظ، مَطَرِيَّة، مَرْتَج، مَعْبَر.

رینگی راس

ل: راسه‌رینگه. [شارپی، راسته‌پی]

ف: راه راست.

ع: هُدَى، جَادَّة، صِرَاط مُسْتَقِيم.

رینگی سافکریک

ل: شوسه، رینگی شوسه، رینگی کوتیال، رینگی

خوشکریاک. [شوسته، ریگای خوشکرا]

ف: خواست، خوست، راه شسته، راه کوفته.

ع: دُعُوب، لَاحِب، طَرِيقُ مُذَلَّل.

رینگی سه‌خت

ل: سه‌خته ریگه، چه‌قن. [ره‌قن، سه‌ختان]

ف: راه بُد، راه سنگلاخ.

ع: نِقَاب، وَعْث، وَعر، وَعر، وَعر.

رینگی غه‌یره‌عادی

ل: بَیْرِنگه. [لاری، ریگه ناتاسایی]

ف: باخسه، پَیغَله، پَیغوله، بی‌راهه.

ع: مَعْسِف، طَرِيقُ غَیْرِ عَادِي.

رینگی کلر

[ل: رُوشَرین]

ف: راه کار، راه و چار.

ع: مَاتی، مَاتَا.

رینگی کلک‌شان

ل: کاک‌شان. [کاکیشان، کاذ]

ف: آسمان‌دره، پالاهنگ، کهکشان، راه‌کهکشان.

ع: مَجَرَّة.

رینگی کوندیک-رینگی سافکریک

رینگی کیف

[ل: ریگه‌یک که به نیتوان دور شاخدا یا به‌سهر چیادا

تَیْدِه‌پَیْت.)]

ف: درغاله، راه کوه. (که از میان دو کوه یا از

بالای کوه می‌گذرد.)

ع: نَقَب، مَنَقَب، عُرُقُوب، عَرَق، مَخْرَم، صَهْوَة،

سَنِيْعَة، نَقِيضَه، عَقَبَه، مَنَقَل، مَسْبَا.

رینگه خو

ل: ریخه‌لَو، ریخه‌لَه. [ریخه‌لَه، رُوخله]

ف: روده، برانداق.

ع: مَعِي، مَعَاء، عِصَل، عَصَل، مَصِي.

وینه (۲)

رینگه خودولمه

ل: مَوار، زهرنگ، زهرنج. [«دولمه‌جدرگ»]

ف: اکامه، لُکامه، لُکانه، آگنج، چَرغند، چَرغند،

چَرغنده، جگر آگند، آگند، زونج، زونج، زویج،

زیچک، ژُناج، سَخَتو، سَغَدو، مَبَار، جهودانه.

ع: عَصِيْب، قَتَب أَقْتَاب، فَتَاق.

رین- [ریشه‌ی کرماییه.] [کرمایی است.]

رینگه

ل: مَدَنر، ویسان، گرده‌ویرون. [لینک توپه‌ل بیرون و

وستان. (کوبونه‌وی هوزدو که له ترسا نه‌ویرن درِیژه به

روشتن بدن.)]

ف: چبیر، گردآمدن، ایستادن. (جمع شدن اردو

که از ترس نتوانند جلو بروند.)

ع: تَرَاكُم، تَجْمَع، اِزْدِجَام.

رینگه‌دان

ل: مَدَنه‌رکدن، گرده‌ویرون. [رینگه (راهِ‌ستانی

کومه‌له‌خه‌لکین که له ترسا نه‌توانن درِیژه به روشتن

بدن.)]

ف: چبیره‌زدن، گردشدن. (ایستادن جمعیت که

از ترس نتوانند جلو بروند.)

ع: تَرَاكُم، اِزْدَحَام، تَجْمَع.

رینگ

ك: شِه، رینگال، زهَلال، شيله، رنگ، رنگال]

ف: شهد، شیره.

ع: لُعَاب، لُواب، شَهْد، رُب، رِیَال، رُضَاب، ذُوب،

لُواب، قَسِيلَة.

رینگال—**رینگ**

رینگانهوه

ك: وتنهوه، [ژاره‌ژار، دورباره‌گردنه‌وی قسه.]

ف: نَدیدن، بازگفتن، ژاژخایی.

ع: تَكَرَر، تَكَریر، اِعَادَة، تَجْمَع.

رینگ خورما

ك: شِری خورما، [شیلدی خورما.]

ف: سیلان، شیریه‌ی خرما، شهد خرما.

ع: شَهْدُ النُّخْل، رِیَالُ الرُّطْب.

رینگول

ك: ریوال شیتال، شِ، [تیتال، شِ و رِ]

ف: پاره، تیکه.

ع: حَبِيب، مُتَلَشِی، مُتَقَطَّع، مُتَهَبَّب.

رینگه‌رینگ

ك: ژاره‌ژار، [فلته‌فلت]

ف: نَدیدند، غُرْغُر، ژاژخایی.

ع: لَی، دَنَدَنَة، مَجْمَعَة.

رینگما

ك: رانما، رینگنما، نشانه، [ریتیشاندِر (به‌ردی رینگما).]

ف: كَرَكُور، وانه‌ما، (سنگ وانه‌ما)

ع: صُوَّة، نُصْبَة.

ریو

ك: كه‌له‌ك، (راوریو) [فرولیل]

ف: داغو، تَبَد، نیرنگ.

ع: حِیلَة، مَكْر، خِدْعَة.

ریوار

ك: رینگار، [ریتوار]

ف: راه‌گذر، رونده.

ع: عَابِر، مَار، سَابِر، ذَاهِب.

ریواز

ك: ره‌وز، بگار، [بوار، رِیَاز (راگوزهری نیچیر).]

ف: كُدار، گذرگاه، (گذرگاه شکار)

ع: مَعْبَر، مَمَر، مَسِير.

ریواس

[ك: ره‌کینکی به‌ناربانگه.]

ف: ریواس، ریباس، ریوج، ریویج، ریویز، کُزبا،

کُزوا، زرنيله، دیباج.

ع: رِیَاس، رِیَاسِج.

ریوال—**رینگول**

ریوایه‌ت

ك: رتن، گه‌رائنده، واگُزکردن، [گیرانده]

ف: چاو، گفتن، واگوویی.

ع: نَقْل، رِوَايَة، تَحْدِیث.

ریوهن

[ك: کلارین، کالاتنگ، بنی ریواس (گیاه‌کی گه‌لانی

روانکهره، له کیتیسی توحفه‌دا نروسیه‌تی بنی ریواسه!)]

ف: ریوتند، راوتند، منج، (علقی است برگ پهن

مُسهل در تحفه نوشته بیخ ریواس است!)

ع: رِوَنَد، رِوَنَد، رِوَنَد.

ریوی

[ك: ریتی، ریواس]

ف: روس، رویاه، دمنه.

ع: ثَمَلَب، سَمَسَم، هِمَطَل، اَبوالْحَصین.

وینه

ریویچیچ

[ك: فیلتره‌له‌که، پیچ‌لیدان]

ف: رویاه‌بازی.

ع: رَوَّغَان.



زا

ك: زاگ، زاده، زوله. [فرزند، منال]

ف: زاده، فرزند، بچه.

ع: وكد، وكيد، مولود، نتيجه، ابن. (ابنة)
زا.

ك: زايي. دي. [منالي بيو، ينجوري بيو. (كرداري
را برده.)]

ف: زاييد. (فعل ماضي است.)

ع: وكد، وكيد.

زايبت

ك: ديدار، كاريه دس. [هه لسي پنه، به ريس]

ف: بادگان، بايگان، نگاهدار، دهمدار،

كاريه دست.

ع: ضابط، مباحث.

زات

ك: زاوهر، نه رهش. [زاوهر، زهندق، ويران]

ف: يار، زهره.

ع: جرقة.

زات

ك: زاوهر، زهندق، نه رهش. [زاوهر، زهندق، ويران]

ف: جهم، زهره، زاوهر، يار.

ع: جوهر، جرقة، قدمة، قدرة، ذات.

زات

ك: سرشت، قوماش. [بندرت، كروك، ماك]

ف: بشين، سرشت، آروند، گهر، گوهر، چهر،

هستي، اوچيزي.

ع: ذات، طينته، حقيقة، ماهية، وجود، جوهر.

زات چوون

ك: زاوهر چوون، ترسيان. [زهندق چوون، توار ترسان.]

ف: زهره رفتن، زاوهر رفتن، ترسيدن، جميدن،

بيمناك شدن.

ع: خوف، جهش، جبن، خشية، وهل، اهتيا،

ارتعاب.

زاتدار

ك: زاوهردار، نه ترس، دلدار. [به ذات، نازا]

ف: دلير، دلدار، دلاور، زهره دار.

ع: جريء، شجاع، جسور، قدوم.

زاتدار

ك: زاوهردار، دلدار. [دلير، نه ترس]

ف: دلير، دلدار.

ع: جريء، خوات.

زات واجب

ك: دريای بينچوون. [هه بويك كه پنيوسته بيتت.]

ف: دريا، دريای بيكران.

زاخلودان

[ك: مشترماژدان، سافولوروس كردن]

ف: زاغاب دادن.

ع: جَلِي، جَلَاء، صَقَل، قَشَب.

زاخلودرياك

[ك: مشترماژدراو، سافولوروس كراو]

ف: زاغاب شده.

ع: مَجْلُو، مَصْقُول، صَقِيل، قَشِيب.

زاخ جوش

[ك: جوژيك زاخ كه شتی له قی پی پتەر ده كهن.]

ف: زاغ جوش.

ع: اَللَّحْمُ بِالزَّاجِ.

زاخ چهرمك

[ك: زاجی سپی]

ف: زاغ سفید، زنج، شوغار، زَمَج بَلُور، زاج

بَلُوری.

ع: قَلْقَدِيس، شَبَّ يَمَانِي.

زاخر

ك: زاخ، زاخه. [ناغهل، كورل (ناغهلی سروشتی یا

دهسكرد له كیتودا.)]

ف: زاغر، زاغه. (زاغه‌ی طبیعی یا دستی كه

در كوه تشكيل می شود.)

ع: غار، وَصِيدَة.

زاخری

ك: خرپ، ریخزار. [ریخهلان، بهردهلان]

ف: ریگزار، ریگستان، سنگستان.

ع: حَرَّة، مَحْصَبَة.

زاخ رهش

[ك: زاجی رهش]

ف: شَخَار، شَخِيرَة، قَلَا، قَلِيَا، قَلِيَاب، كَلَا،

رِيلو، زاج سیاه.

ع: هُوِيَّةٌ مُطْلَقَة، ذَاتُ الْحَقِّ، ذَاتُ وَاجِبِ الْوُجُود.

زاتولجه

ك: سینه‌پالور. [نه‌خوشینیكه.]

ف: پهلودرد.

ع: ذَاتُ الْجَنْبِ.

زاتی

ك: سرشتی. [قاییه‌مه‌ندی بنه‌ره‌تی و گه‌وه‌ری

(به‌رامبه‌ری «عه‌ره‌زی».)]

ف: سرشتی، گوهری. (ضد عرضی)

ع: ذَاتِي، فِطْرِي.

زاج

[ك: زاج، شهب]

ف: زاک، زاغ، زمه، زَمَج، زَمَح.

ع: شَبَّ، زَاج.

زاج

ك: كه‌ورگ. [زاخه: ناخله‌مه‌ری له كیتو داتاشرار.]

ف: كان، كاووك...

ع: قَلَع...

زاج

ك: كوچك، خرپ. [گاشه‌به‌رد. ره‌هن]

ف: سنگ، سنگلاخ.

ع: صَخْر.

زاخاو

[ك: مشترماژ، سافولوروس]

ف: زاغاب.

ع: ثَقِيَة، جَلَاء.

زاخاوه‌لودان

[ك: تیریرون له بینینی جوانی.]

ف: چشم‌آب‌دادن.

ع: نَظَر.

ع: قُلِّي، زَاخُ اَناسِكْفَة.

زاخ زهره

[لک: زامی زهره]

ف: زاخ زرد.

ع: قَلَقَطَار.

زاخ سهوز

[لک: زامی سهوز]

ف: زاخ سبز.

ع: قَلَقَنْد.

زازه

لک: زاخر، [کول، ناغله‌لی نار کیتو].

ف: زاغه، زاغر، سُمج، سُمچه، آغل، نَغَل،

نُغول، غول، غال، آغال.

ع: دُحل، دیماس، زَرَبِیَّة، غار.

زاهی

لک: قشقه‌ره. [قه‌له‌باچکه]

ف: زاغچه.

ع: عَقَقُ.

زاج

لک: توشه. [توشور]

ف: توشه، پَدَرَزَه.

ع: راحِلَة، کَفِیَّة، زاد.

زادبووم

لک: مه‌لَوَن، زَید، [مه‌لَبَند، زَید (ه‌رَتی

له‌دایلبوون).]

ف: زادبووم، میهن. (بوم زادن)

ع: مَوْلِد، مَسْقَطُ الرَّاس، موطن، وَطَن.

زاد و مهرگ

لک: مردن و ژیان. [له‌دایلبوون و مردن]

ف: زاد و مرگ، زادن و مردن، زیستن و

مردن.

ع: قَوْلُ و مَوْتُ.

زاجه

لک: زا، زاگ، مَنال، رواله. [فرزند، زاپز]

ف: زاده، بچه، فرزند.

ع: وَلَد، وَلِید، مَوْلُود، نَتِیجَة.

زاجی نلوه

لک: گه‌داس، هیچی نیه. [ده‌سکورتیه، هه‌ژاره. (رسته‌ی

راگه‌یاننده).]

ف: ن‌دار است، ته‌ی‌دست است، باد در دست

دارد. (جمله‌ی خبریه است.)

ع: مُفْلِس.

زار

لک: سان. (زهریزار) [ستان: پاشگره. (وه‌ک: گوئزار،

گولستان).]

ف: زار، ستان، رویدنگاه. (گلزار، گلستان)

ع: ن‌دارد. [هارواتای عه‌ره‌بی نیه.].]

زار

لک: خراو. [خراب، کز و لاواز]

ف: زار، زاره، بد، خوار.

ع: رَدِی، سَیْن، خَفِیف، نَحِیف، مَهْزُول.

زار

لک: ژار، زهر. [ژهر]

ف: زهر، شَرَنگ.

ع: سَم. (با تثلیث فاء) [(سَم، سُم، سِم)]

زار

لک: دهم. زوان. قسه. [ده‌ف. زبان. گوئار (وشه‌ی‌ده‌کی

کرماجیه).]

ف: دهان. زبان. سخن. (کرماجی است.)

ع: قَم، لِسَان، کَلَام، بَیَان، لُفَة، لَحَن.

زاراو

لک: ژاراو، ژه‌حر. [ا‌لو‌یکی تائه دره‌خت و رووک

ده‌ری‌ده‌دن.].]

ف: زهراپ. (آب تلخی که از درخت و نباتات

می‌تراود.)

ع: دُمَاع. مَر.

زاراو

ك: مِيز، گمِيز. [مِيز، گمِيز]

ف: زهراپ، شاش، میز، چمین، چامین،

پیش‌آب.

ع: بُول.

زارچاو

ك: زهرچاو، قین. [تورپیده‌ك که له چاودا دیاره.]

ف: زهرچشم، چشم‌آغیل، خشم، کین.

ع: تَجْحِيط، غَضَب، سَخَط، سَخَط.

زاره‌نه - زارَه‌نه

زاره‌نه

ك: زارخن، زهرخه‌نه. [پیکه‌نینی تال. (پیکه‌نین له

تورپیددا).]

ف: زهرخند، زهرخنده. (خنده از روی

خشم)

ع: تَكَلُّج، ثَهَائِف، هِنَاق، اِهَنَاف.

زارو

ك: منال. [مندال، زاروك]

ف: بچه، کودک.

ع: طِفْل، صَبِيّ.

زاروله

[ك: (بچروك‌کراوی «زارو» یه).]

ف: مصغر «زارو» است.

زاره

ك: گزنیژه. [گه‌غه‌کوتلو.]

ف: نکیده. (گندم نیم کوفته)

ع: جَرِيش.

زاری

ك: گری، گریان. [شیون]

ف: زاری، گریه.

ع: بُكَاء، مَخْن، نُحِيب، ضَرَاة.

زاریان

ك: گریان. [شیون‌کردن]

ف: زاری‌کردن، گریه‌کردن.

ع: بُكَاء، نُحِيب، مَخْن، ضَرَاة.

زاق

ك: راق. [موله‌ق، ماق (چار کراویه و ناجرویت).]

ف: بُرَاق. (چشم باز است و حرکت

نمی‌دهد.)

ع: شَاخِص.

زاق

ك: راق. [موله‌ق، ماق (چار کراویه به‌لام نابینیت).]

ف: خیره. (چشم باز است ولی نمی‌بیند.)

ع: اَبَیج، اَبَیْق، اَجْطَ، مُتَحَيِّرُ الْعَيْن.

زاق

ك: روشن. [کان، شینی‌کان. (رنگ).]

ف: رَوَشَن. (رنگ)

ع: اَزْیَق.

زاقوزوق

ك: زاقوزوق. منال. [زاق و زیق. زاروك (قپه‌قپی مندالان.

له شیرازی خوازده بر مندالیش به‌کار ده‌هینریت).]

ف: زاقوزیق. بچه. (صدای بچه‌ها، مجازاً بر

بچه‌ها هم اطلاق می‌شود.)

ع: عَوِيل. اَطْفَال.

زاگان

ك: زاگهل. [زاده‌کان، سی‌زاده‌که: مبه‌ست گیاندار و

روك و بیگیانه.]

ف: زادگان، سه‌گوهر.

ع: مَوَالِید، مَوَالِید ثلاث.

زاگ

ك: زا. (برازاگ) [منال، فرزند، وجه (كوب یا كچ)]

ف: زاده، بچه، فرزند.

ع: وُلد. (این، پنت)

زَلگه.

ك: زایگه. [زاده. بیجوری هیناوه. (کرداری رابردوره.)]

ف: زاییده، زچیده، زاجیده. (فعل ماضی

است.)

ع: وُلد، اُولد، وُلْد، تُولد.

زَلگه ل ← زاکان

زالوو

[ك: زاروو: گرمی خورنمز.]

ف: زالو، زلو، زلوک، شلوک، شَلک، شلکا،

زرو، زنو، زنور، دیوک، دیوچه، درن، دشتی،

مُگل، مکل، خرشته.

ع: عَلَقَه.

وینه

زَال

ك: به مل. [دستپزیشتمو، به دسهلات]

ف: فرخاد، چیره.

ع: غَالِب، فائق، مُسلط، مُستولبی.

زَالم

ك: زرنگ، کارکر. [چالاک، گورجوگزن]

ف: زرنگ، چاپک، کارگن.

ع: جَلد، سَرِیع، فَعَال.

زَالِم

ك: ستمکار، زُردار، زُردکر، زه‌برده‌س، نه‌پرس.

[ده‌ستدزیکر بز مانی ره‌ای خدکزی.]

ف: گُرداس، گُرداش، ستمگر، ستمگار،

ستمکار.

ع: ظَالِم، غاشِم، هَمَاط، مُتَعَدِي، مُتَجَاوِز.

زَالِه

ك: زاره، زاره‌ره، زه‌هق. [زار، زدار]

ف: زهره.

ع: مَرَاة.

زَام

ك: زه‌خم، برین. [ریش: کران و شورتی شتی تیژ له

له‌شدا.]

ف: زخم، چرک، ریش.

ع: جَرَح، قَرَح، قَرَحَة، جِرَاحَة.

زَاهار

ك: زامدار، زه‌خمدار، بریندار. [زه‌خمار، برینار، ریش]

ف: زخمدار، ریشدار.

ع: جَرِیح، مَجروح.

زَاهدار ← زَاهار

زَامِن

ك: بیژتر، تاراندەر. [ده‌سته‌بەر]

ف: شالنگ، بابیزان، بابیزن، پایندان.

ع: ضامن، قَبیل، جَرِي، مُتَعَهِّد، ذَمیم، مُتَكَفِّل،

كَفیل.

زَاهه‌ت

ك: دُرد، رنج. شه‌یدایی. [زه‌ه‌ت، ندرکی گران.

ه‌دروها: ندرینداری]

ف: درد، رنج. شه‌یدایی، والگی، شیفتگی.

ع: اَلَم، رَحْمَة، مِحْنَة. وگه، عَشَق.

زَان

[ك: زانەر (پاشگری نیشانه‌ی بکهره، وه‌ك: فرزان.)]

ف: دان. (علامت فاعل است. «فرزان» = بسیار

دانا)

ع: ۱. (عالِم)

زَانَا

[ك: دانا، شتران]

ف: دانا، دانشمند، دانشور، دانشگر، کُند.

ع: داری، عالِم، علیم، فهِیم.

زَانایی

ك: زانست. [دانایی، زانیاری]

ف: دانش، دانایی، فرهنگ.

ع: علم، فهم، ادراك، درایة.

زانست—زانیسی

زانیمن

ك: پی بردن. هه تهاوردن. [تینگه یشتن، ریختن،

سه ریخته کردن]

ف: دانستن، داختن. دریافتن، پی بردن.

ع: علم، فهم، فقه، شعر، دري، درایة، ادراك،

وَقُوف، مَعْرِفَة. اسْتِنباط، اسْتِخْرَاج. حَلّ.

زاوا

ك: یه زنه. [زافا، زاما: میردی کچ یا خوشك، یا:

تازه میرد.]

ف: شَه، شاه، داماد.

ع: خَتَن، صَهر، عَرس. خَاطِب، خَطیب.

زاوَر

ك: زاره، زاله، زاوَره. [زوار، زندهق]

ف: زهره، تلخه.

ع: مُرارة.

زاوَر

ك: زات، یارا، ته ترهش. [ویران، زندهق]

ف: زاوَر، زهره، یارا، توانایی

ع: بَاس، جُرْفَة، قُدْرَة، شَهامة.

زاوَره

ك: به چكه. [زارزئ. وهچ (زاد و ونه د)]

ف: زادوَره، زه و زاد، بچه، فرزند. نواده. (زاد و

ولد)

ع: نَتِيجَة، صِبْن، صِبْنو، نَسْل، نَجْل، اولاد،

عَترَة، شَرِیَة، نَبیره.

زاوه

[ك: هه ساره یه كه.]

ف: تیر، زاووش.

ع: عطاره.

زاوهره—زاوَر

زاویه

ك: كونج، كوئوژول، سوچ، گوته. [قوژین]

ف: كُنْج، گوشه.

ع: زاویة.

وینه

زاویه

ك: گوتیا. [سیگوته ی رستار.]

ف: گونیا، سَنَبوسه.

ع: زاویة، مُثُلث، كُوس.

وینه

زاهید

ك: پارسا، پاریزگار، خواهرس. [خواناس،

دونیانویست]

ف: جیواد، کاتوژی، پارسا، زهبان، روهبان،

پرهیزگار، خداپرست.

ع: زاهد، وارع، عابد، مُثَقّی.

زاهیر

ك: رو، روانهت. [دیمه، بیجم (بهرامبری ناخ و

دروون).]

ف: رو، رواتی. (مقابل باطن)

ع: ظاهر.

زاهیر

ك: دیار، پهیدا، ناشکرا. [بهچار]

ف: پیدا، پدیدار، نمودار، پَرَوَهان، هویدا،

آشکار.

ع: ظاهر، واضح، لائح، مشهود. موجود.

زایرا

ك: گومانم، گویا. [زاهمین، وادیاره]

ف: دژندیس، گمانم، گویا.

ع: ظاهرًا، عَلَى الظاهر.

زایقه

ك: چه شای، چه شتن. [چیژتن، تام کردن]

ف: چشایی، چشش.

ع: ذائقة، قُوَّة ذائقة.

زایه

ك: زریکوهر، شیون. [دهنگی شین و زاری. همدروها:

دهنگی تهموره.]

ف: شیون، گریه، زاری. آواز ساز.

ع: عویل، نباح، نُواح، نُوحَة، طنین، صَوْت

الطنبور.

زایه

ك: خرار، تدوا، به ترف، له کار که فتگ. [خراب،

له کار که وتور]

ف: تباه، تَبَه، تَوَا، تَبَسْت، لگات، زبون،

از کار افتاده.

ع: ضائع، فاسد، ثَلیفَة، مُسْتَهْلَك.

زایین

ك: پدیدابون. [زان، هاتنه بون]

ف: زاییدن، پیداشدن، زایش.

ع: تَوَلَّد، ولادة.

زایین

ك: دین. [منال بون، بیچرو هیتان]

ف: زاییدن، زهیدن.

ع: وَضَع، زَحَر، زَكوب، اِزْكَات، نِفَاس.

زایین

ك: دهردان. [دهلدن (روك: دهلدنی نار).]

ف: تراویدن، برآمدن، برون دادن. (آب مثلاً.)

ع: تَرَشَّع، ظُهور، صَرِي، سَرَايَة.

زیج

ك: كوشتار، سمریرین. [جیا کرده روی سمر له لَش به

تیخ.]

ف: کُشتار، کُشتن، سَمَر بُریدن.

ع: ذیج، ذُكَاة.

زهی

[ك: سوره که ناری «زویه یده» به، ناره بو ژنان.]

ف: مخفف «زبیده» است، اسم زن.

زده

ك: میمل، ملوژم، دژمن، چه دَاشه. به رانبهر. چه پوانه،

به رچه پ. دژیل. [دژ، رکه بهر، به رعه لست]

ف: دَشَمیر، خَشیگ، آخشیگ، همخوند.

وارونه. خَشیج، آخشیج.

ع: ضِدّ، صِدّ، صِتّ، نِدّ، تَقِیض، مُعَاكِس.

مُعَانِد، مُنَازِع، مُخَالِف، مُنَافِي.

زپ

ك: رشك. [بی تهرایی، وشکورینگ]

ف: خشک.

ع: یابس.

زوان

ك: زرنگان. [زره لینه لساندن]

ف: جلنگاندن، چرنگاندن.

ع: رَدَم، اِنْبَاض.

زوانی

ك: رژنگ، چوك. [نه ژن]

ف: زانو، زونی، چُك.

ع: رُكْبَة، ثَقْنَة.

زوانی به زوانی

ك: چوك به چوك. [نه ژنو به نه ژنری یه كتره نورساندن له

دانشندان.]

ف: زانویه زانو.

ع: مُجَاثَاة.

زوب

ك: گرنج، گرنج گرنج. [زیر]

ف: زیر، تَبَل، کیباگن.

ع: اَخْشَب، خَشِن.

زوب

ك: درشت. [درشت، گهره]

ف: زبر، درشت.

ع: ضَخَام.

زوبان

ك: خرب، ریزه‌خا. [ریزه‌لان. بهره‌لان]

ف: زبرستان، ریگستان، ریگزار، سنگستان، سنگلاخ.

ع: ظَرِب، ظَرِبَاء، خَشْبَاء، خَشْنَاء، جَرَل.

زویه

ك: دوشته. [زبری شت، درشته‌ی شت.]

ف: زبره، درشته.

ع: زُخَالَة.

زویی

ك: گزخی. [زبری]

ف: زبری، تَبْلَى.

ع: خُشْوَبَة، خُشْوَبَة.

زوت

ك: زیت. [چار لیسر هست.]

ف: زرت.

ع: أَجْوَس، رَأَاء، بُرَاشِم.

زرفه

ك: زیت. [چارگیران.]

ف: زرت، رُش. (گرداندن چشم)

ع: جَوْسَة، بَرَشْمَة، رَأَاة، تَبْرِیق.

زرفه‌زوت

ك: زیت‌زیت. [زیت‌ی زیز. (دو باره برونه‌ره‌ک‌ی له‌بهر

ن‌ن‌زبونیه‌تی.)]

ف: زرت‌زرت، وُشیدن. (تکرار برای تکثیر

است.)

ع: بَرَشْمَة، رَأَاة، جَوْسَة، تَبْرِیق.

زونی

ك: بینکاره، هیچ‌لینه‌هاتگ. [خویری]

ف: زرتی، پُغیوژ، جَمَند.

ع: مَهْمَل، دَنع.

زیزوه

[ك: خَشْنَه: له‌یستوژیک‌ی کاتزایه بو ژیرکردنی

مندالان. (خرخاش‌ی ده‌ستی مندالان.)]

ف: زرزره، آخَل‌کندو. (زرزره‌ی دست بچه‌ها)

ع: جُلْجَلَة.

زیزوه

[ك: نالقه‌گ‌لی ده‌ف.]

ف: زرزره. (زرزره‌ی داریه)

ع: صُنُوج.

زوک

ك: زوکه، خرچه. زرنگ. [کاله‌کی نه‌گه‌یو. هم‌روه‌ها:

چوست و چالاک]

ف: سَفْج، أَشْن، کَالک. زرنگ. (خربزه‌ی

نرسیده)

ع: خَدَج، خَضَف، قَعَسَر، جَلِید.

زوکو

ك: گزره، نال. [گیای گیره‌ک‌راو.]

ف: بَرَموز.

ع: عَنَف.

زوکوزینک

ك: زرنگ، قَوزَاج. [چوست و چالاک، زرتوزینو]

ف: چست، چالاک، چابک، زرنگ، شکرده.

ع: جَلد، جَلِید، فَاړه...

زورکه ← خرچه

زورم

ك: گرم، تَرپ. [ده‌نگیکه. (گیرانه‌وی ده‌نگی کموتی

شتیک.)]

ف: گُرم، گُرمَب، تَرُپ. (حکایت صوت افتادن

چیزی)

ع: لَدَم، وَقَع.

زرموکوت

ك: تَهْمُوْمَر، زرموهومَر، [زرمه‌زرم]

ف: تَرَابْ وَتَرْپ، هنگامه.

ع: تَلَاطُم، تَلَادُم، ضَوْضَاء.

زومه

ك: گرمه، تَرَبه. [دهنگی پتی هیستر یا دهنگی کهرتنی

شَتِیَلَك.]

ف: گُرم، گُرمب، گُرمبِه، تَرْپ، تَرْپِه. (صدای

پای ستور یا افتادن چیزی)

ع: لَدَم، وَقَع، دَبْدَبَة، كَبْكَبَة، كَدَاة.

زرمه‌زلی

[ك: زُورَنبَازِی. مشتومَر. کِبِهَرَكَن]

ف: زورآزمایی.

ع: مُصَارَعَة، مُوَاقَعَة، مُسَابَقَة، مُبَارَاة، مُبَاحَثَة،

مُجَادَلَة.

زرنک

ك: گورج، کرژ، چابک، قوچاخ، مه‌زیوت، دسورددار،

بزیر. [چالاک، نازا]

ف: زرنک، چابک، چالاک، چست، خبازه،

وشکول، وشکرده، شکرده، شکروده.

ع: جَلَد، جَلِيد، فَاَرِه، کَافِی، جَسُور.

زرنگان

ك: زِرَانَن، [لیدان، دهنگ لیته‌تان. (واك: زرناندنی تار.)]

ف: جلنگاندن، چرنگانندن. (تار مثلاً.)

ع: بَظ، بَظْ، اِنْبَاض، رَدَم.

زرنکوه‌پر

ك: زرنک‌زرنک. [زرنک‌ی زُور.]

ف: درنگ‌درنگ.

ع: جَلَجَلَة، صَلَمَنَة.

زرنکه

ك: زَرِه. [دهنگی له‌یه‌کدانی کائزا. (واك: زیه‌ی مس.)]

ف: درنگ، چرنک، هوز، سَغَو. (صدای مس

مثلاً.)

ع: صَلِيل، صَلَمَنَة، طَنِين، طَنْطَنَة، جَرَسَة.

صَجِيج، صَخِيج.

زرنک‌ی گویچه

[ك: زرنگانموی گوی.]

ف: آواز گوش.

ع: دَوِي، دَوِي، هَوِي، طَنِين، هَفِيف، صَبِير.

زرنکی

ك: قوچاخ، بزیر، گوجی، مه‌زیوتی، گوریزه.

[چالاک، نازا]

ف: زرنکی، چابکی، چالاک، وشکولی...

ع: كَفَايَة، جِلَادَة، جَلَد، جَرِيْزَة.

زُور

ك: زرب. درشت. [زیر. درشت]

ف: زیر. درشته.

ع: خَشِن، ضَخَام.

زروه

ك: زربه، درشته. [زیره]

ف: زیره، درشته.

ع: نُخَالَة، ضَخَامَة.

زړه

ك: زرنک. [دهنگیکه. واك: دهنگی راتله‌کانی زبیر.]

ف: زره، جلنگ، چرنک، چرنک، سَغَو، هوز.

ع: صَلِيل، صَلَمَنَة، طَنِين، طَنْطَنَة، صَجِيج،

جَرَسَة.

زړه‌زړ

ك: زرنک‌زرنک. [زیه‌ی زُور.]

ف: زُرْزُر، جلنگ‌جلنگ، چرنک‌چرنک.

ع: صَلَمَنَة، جَلَجَلَة، طَنْطَنَة، صَلِيل، صَجِيج.

زره‌قیان

ل: تره‌قيان، که‌نين. [زه‌قين، تريقانه‌ره، قلکانه‌ره]

ف: خنديدن.

ع: ضَحْک، قَهْقَهه.

زړه‌کمو

ل: پوړ. [زیوه‌کمو: بالداریکه.]

ف: پور، دُراج، تُراج، کَبک‌گر.

ع: حَيْقُطان، نُرَاج.

زړی

ل: زه‌غیر. [زغیر، زریزه]

ف: زره، زنجیر.

ع: سِلْسِلَه.

وینه-زه‌غیر

زړی

ل: جه‌وشن. [زړه: سمرکه‌وای له زړی دروست‌کړاى.]

ف: زړه، نَرَقو، پوش.

ع: دِرْع، مِقْفَر، زَرْد، سَرْد، جَوْشَن.

وینه

زړیک

ل: زړیاگ. [زړار: تازه‌گوټیکه‌کړدو. (دوره‌ختی چرږ

دهرکړدو.)]

ف: تَنْزِيده، تَنْدِيده، تَنْزَه‌زده، جانه‌زده،

جوانه‌زده. (د‌رختی که‌جوانه‌زده‌باشد.)

ع: مُقْمَل، مُبَرِّع، مُبَرِّعِم، مُنْقَصِد.

وینه

زړیک

ل: زړنگیاگ. [زړنگاوه، زړاى]

ف: جلنگیده، جړنگیده، هوزیده.

ع: مُصَلِّص، مُجَلِّج.

زړیک

ل: واژې. [زړسرو (نیچ‌پړیک که‌زوتر‌راوچسې

ترساندوویانه.)]

ف: انگیخته، ترسیده. (شکاری که‌سابقاً

تعقیب‌شده‌باشد.)

ع: مُثَوِّر، مُسْتَحْجَش.

زړیان

ل: زریان، تره‌کین، گوټیته‌دهرکړدن. [گوټیکه‌دهرکړدن،

چرږکړدن]

ف: تَنْزِيدين، تَنْدِيدين، تَنْزَه‌زدن، جانه‌زدن،

جوانه‌د‌درکړدن.

ع: تَبَرُّع، اِتْقَار، اِفْصَاد، اِکْمَاح، اِکْمَاح، اِحْقَال.

وینه-زړیاک

زړیان

ل: زړنگیان. [زړانه‌ره، زړه‌لیټه‌ان]

ف: جلنگیدن، چړنگیدن، چړنگیدن.

ع: تَصَلِّص، تَجَلُّج، اِرْتِدَام.

زړیانه‌وه

ل: زړنگیانه‌وه. [زړنگانه‌وه (ی‌ده‌نگ.)]

ف: جلنگیدن، چړنگیدن. (آواز)

ع: تَهْدُج.

زړپوش

[ل: که‌شتی‌ناسینى‌شې.]

ف: زړه‌پوش. (کشتی‌زړه‌پوش)

ع: مَدْرَعَه.

زړیشک

[ل: داریکه‌به‌ریکی‌ترشی‌سروى‌ه‌دیه، به‌میوه‌ک‌ش

د‌وتریت.]

ف: زړشک، سرشک، زړک، زړیک، زنبیل،

زاراج، زارَاج، اُترَاج، اُترَاز.

ع: زَنْبَر، اَنْبَریاریس، اَمْبَریاریس.

زړیکائن

ل: قیژان، زړیان، شړخان. چریکان، جریکان.

[زړیکان]

ف: جَقِیدن، جیق‌کشیدن، داد‌زدن.

ع: صِبَاح، صُرَاح، زُقِيَه، ضَجَّة، ذاب.

زریکوهی

ك: ... زایله، شیرون، [شین و زاری]
ف: جیق وواق، دادویداد، شیون.

ع: زُقیة، صباح، عویل.

زریکه

ك: زیره، قیر، شریخه، چریکه، جریکه، [زیکه: دهنگی
تیز و باریک]

ف: جیق، داد.

ع: صَیْحَة، ضَجَّة، زُقیة، زَعَقَة، زَجَلَة، صاخَة،
ضجیح.

زریوار

[ك: زوی ژیرناوکهوتوو.]

ف: زریوار. (زمین زیر آب رفته)

ع: غاطَة، بُحیرَة.

زریوه

ك: وریشه، دروشیان، [بریسکه دانه وه، بروکانه وه،

دروشانه وه]

ف: درخشیدن.

ع: لَمَعان.

زریوه زریو

ك: وریشموریش، دروشه دروش، [بریسکه بریسک

(دوباره برونه که ی له بهر زوریونه تی.)]

ف: درخشیدن. (تکرار برای تکثیر است.)

ع: لَمَعان.

زستان

ك: زَمسان، [زُسان: ویزی چواره می سال.]

ف: زَمستان.

ع: شَتاء.

زشت

ك: خراو، زوب، ناگوژکار، [ناشیرین، گرنج]

ف: بد، زشت، زبر، رُفت، درشت، ناهموار.

ع: سَبَّ، قَبیح، خَشِن، ثُخانة.

زشته

ك: دوشته، زیره، خراوه، [زیره، خراپه، ناپه سهند]

ف: زبر، دُزشته، زشتی، زشت گویی.

ع: خُشُوْنة، قَباحَة.

زفی

ك: زوهژ، [زناو، زنه (زوی ناوده لنین).]

ف: زَبک، زهاب، مُرداب. (زمین خیسیده)

ع: صباء، نَجَل، مُبْکَة، وَرْطَة، سَوَاخِي، مَغِيض،

مَنْقَع.

زک

[ك: سک]

ف: شکم، اشکم.

ع: بَطْن، قَبْقَب، جَوَف.

زک

ك: بار، منال، [به، تول، پیزه]

ف: شکم، بار، بچه.

ع: حَمَل، حَبَل، جَنین.

زک

ك: نازک، نار، [هناو، نیو]

ف: اندرون، توی.

ع: جَوَف، حَشَا، ضِمْن.

زک نیشه

ك: بَرک، ژان، دلّه دهرده، دلّ نیشه، زکه دهرده.

[سَلَن نیشه]

ف: زَنجه، بُر نیش، دل درد، شکم درد.

ع: مَغص، قُداد، جُساد، بَطْن.

زکپیر

ك: نارس، بهردار، [سکپیر]

ف: آبستن، باردار، شکم پُر.

ع: حُبلی، حابِلَة، حَامِلَة.

زک پریون

ك: ناوسریون، بهر گرتن، [سَلَن پریون]

ف: آبیستن شدن، بارگرفتن، باربرداشتن.

ع: لقاح.

زكچوون

ك: زلروین، زكه شوره. [سلچوون، تورپالی]

ف: تَرایمان، ریخ، شکمرو، شکمرفتن، رَنجه، بَرینش.

ع: رَحیر، رُحار، اِطلاق، اِسْهال.

زكه دهر پریك

ك: زلحاتگ، گه دگن، له تهره بوق. [سكزل]

ف: شكم برآمده، شكم گنده.

ع: أَحَبَن، مَحْبُون، حَابِن، أَطْطَا، أَفْسَا، أَفْعَسَ،

أَكْنَمَ، أَمَجَر، أَبَجَر، ابْرُخ، عَثْجَل، جَوْشَب،

خُضَاج، نَحَل، رَغِيب، بَطِين.

زكه پروین ← **زكه چوون**

زكزل ← **زكه دهر پریك**

زكه له وه پاتن

ك: چلپولیتس. [نوسنی]

ف: شكم چراندن.

ع: رُتُوع، اِقْتِمَاش.

زكه له وه ریتن

ك: چلپولیتسکەر. [نوسن]

ف: شكم چران.

ع: مُهْتَلِك، مُقْتَمِش.

زكن

ك: چلیس. [ززرخوَر، ده زل]

ف: شكمو، شكمی، چلاس.

ع: مَلُوع، جُوعِي، رَغِيب.

زكوزا

ك: زاروزه. [سكوزا، زارزئ]

ف: زه وزاد، زادوژه.

ع: ثَوَالِد، ثَنَاسَل.

زكوزا كەر

[ك: ژنن كه له زان ناروستی.]

ف: زاینده.

ع: وَلُود، فُزْرَاء.

زكه درئی

[ك: خو کوژی. سلحه لدرین]

ف: خودکشی. شكم پاره کردن.

ع: اِنْتِخَار، شَقُّ الْبَطْن.

زكه دهر ده ← **زكه نیشه**

زكه شوره ← **زكه چوون**

زكه ماسی

ك: زلحاتن. [نیسقای، نه خوشی نارینه ند.]

ف: خشکامار، شكم درد آب.

ع: حَبَن، اِسْتِسْقَاء.

زلی

ك: زه لام، كه تین، گهره. قه لهو، هیقم، نه نه دار،

ته نومه ن، کو لوفت. [زه به لاج. چوارشانه]

ف: گنده، بزرگ. نه مار، گبز، زاوَن، ژنده بود،

تنومند، نه دار. کلفت، ستبر.

ع: كَبِیر، قَحِیم، قَحِیم، مَخِیم، قَطُور،

بَدِین، جَسِیم، سَعِین، قَیْلَم.

زلی بی هونه ر

[ك: زه به لاجی لینه هاتو، زلی بی هونه ر]

ف: گنده ی بی هنر.

ع: حَجِنْبَارَة.

زلیویا

[ك: شیرینه کی به ناربانگه.]

ف: زلینبا. [شیرینی معروف است.]

ع: زَلَابِیَة.

زله ← **زلی**

زلی

ك: زه لاسی. گزشتنی... [زه به لاجی. چوارشانه یی. خرپی]

ف: گندگی، بزرگی. فربه یی.

زله قیاق

ك: جینگایهك كه برونه لیته و قوپار.

ف: خلابیده، گلاب شده.

ع: مُرْتَدَخ، مُسْتَنْقَع.

زله قیاق

ك: شلوقیاگ، شیریاق. [شیوار، تیکه لریپنکه،]

نالوزار]

ف: شلوق شده، به هم خورده، آشوب شده،

آشفته.

ع: مُنْقَلَب، مُخْتَل، مُشَوُّش، اِزْدِجَام.

زله قیان

ك: برونه قوپ و لیته.

ف: خلابیدن، گلاب شدن.

ع: اِرتِدَاخ، اِسْتِنْقَاع.

زله قیان

ك: شلوقیان، شیریان. [شیوان، نالوزان،

تیکه لریپنکه لرون]

ف: آشفتن، به هم خوردن، شلوق شدن،

آشوب شدن.

ع: اِنْقِلَاب، اِزْدِجَام، اِخْتِلَال، تَشَوُّش، ضَوْضَاء.

زمان ← زوان [ریشه یکی گوزانیه،] [گوزانی است.]

زهریوت

ك: گهره ریکی سه رزی به ترخه.

ف: دوال، دویال، زُمُرْد.

ع: زُمُرْد، زُمُرْد.

زمنان

ك: ززنان، زستان. [ره رزی چواره می سالن. «زهم»

همان سه رمایه واته: ره رزی سه رمایه، که سه مانگه:

به فرانبار، ریه ندان، ره شه مه.]

ف: وُزْمَه، زَمِستان. (زَم به معنی سرما است،

یعنی فصل سرما که سه ماه است: سرما ده،

ع: کِبَر، بُدُون، ضَخَامَة، جَسَامَة...

زله

ك: زله، هوردا، همر، خولور. [قره قپ]

ف: هنگامه، آشوب، غوغا...

ع: جَلْبَة، ضَوْضَاء...

زلف

ك: قُژ. [که زی، بسك]

ف: زلف، گیس، گیسو، بسوته، گُلاه.

ع: لَمَة، عَثْوَة.

زلف پیچدریاق

ك: زلف لورل. [که زی بادرار، زولفی گرژ]

ف: مَرغوله، مَرغول.

ع: جُعْد، مُجَعْد، شَرَفِین.

وینه مییه.

زلفگیر

ك: قُژگی. [به نیک که قُژی پی ده گرنه ره. (به نی زولف.)]

ف: پیچه، طَرَه. (طره ی گیسو)

ع: عَقَاص.

وینه ← پلکه

زلف لورل ← زلف پیچدریاق

زلفو

ك: چلپار، زله ده. [قوپ و لیته (گل و نار.)]

ف: خُلاب، مَنجَلاب، گِلاب، گِلابه. (گل و آب)

ع: رَدَاغَة، مَنقَع.

زله

ك: خولور، همر، هوردا، که پروره. [قره قپ]

ف: آشوب، زَمْزَمه، هنگامه.

ع: جَلْبَة، ضَوْضَاء.

زله زل

ك: تله تل. [سوریه یه ی ناسن به هزی ناگروه.]

ف: سرخ شدن. (سرخ شدن آهن از آتش.)

ع: اِحْتِدَام، اِضْطِرَام.

زله زل ← زله

برف آور، مشکین فام.)

ع: شتاء.

ز مه

ل: سه. [شیشی باریکی نرولتیش. (وه: سهی تهننگ.)]

ف: سَنَبَه. (سنبه‌ی تفنگ مثلاً.)

ع: قَضِيب. مِثْقَب.

ز مه‌پَر

[ل: هارپن و کرده نارد بو نازروخی زستان.]

ف: زم آس. (آرد کردن برای زمستان)

ع: زَمَة. طَحْنُ الشَّتَاء.

ز مه‌ریر

ل: زمهن، جهوره. [سرمای زور («زم» واته سرما و «هریر» واته بکهر و پیکه‌ره مانای «سرماکهر» ده‌دات.]

ف: سرمای سخت، زم‌هریر. («زم» به معنی سرما، «هریر» یعنی کننده، به معنی سرما کننده است.)

ع: زَمهریر.

ز مین

[ل: تاقی کرده‌ره، نه‌زمون]

ف: آزمایش، آزمودن، آزمون، زون، آووند، آروین.

ع: اِمْتِحَان، اِخْتِبَار، تَجَرِبَة.

ز فلزنا

ل: زوکوپ‌کوم، که‌پورره. [زنانه‌نا، قیوم‌ه‌را]

ف: غوغا، دادوبیداد، هنگامه.

ع: ضَوْضَاء، جَلْبَه، مُنَارَعَة.

ز فلو

ل: زه‌هار. [زنه (زوی نارد‌ه‌تین.)]

ف: زهاب، نَبک.

ع: نَز، نَجَل.

ز فنج

[ل: چارداغ، کوخ (کولیتی‌که که ده‌شته‌رانه‌کان له چیلکه و لقی درخت دروستی ده‌کن.)]

ف: سَیْنَج، وِردوک، وِردوکه، آلونک، تواره، کومه، گومه. (خانه‌ای که فالیزبانان از چوب و شاخه درخت می‌سازند.)

ع: کوخ، خُص، عَالَة، حَظِیرَة، عَرِیش.

وینه

ز فنج

ل: چناکه، زنه‌خ، زنه‌ق. [چه‌ناکه]

ف: زنج، زَنج، چنه، چانه، چک، کچه، کاچه.

ع: ذَقْن، غَمَازَة.

وینه—چنکه

ز فنج

[ل: نامیرزکی موسیقاییه، دور سینی مسینه به یه‌کید ده‌کوتن.]

ف: سنج، سرنج، آسرنج، چَلَب، چَنگ.

ع: سَنج، صَنج.

وینه

ز فنان

ل: زینان. [به‌ندیمانه]

ف: زندان، چَرَس.

ع: سِجَن، مَحْبَس.

ز فیان

ل: زریان. [گوپکه ده‌کردن، چروکردن]

ف: تَنزیدن، ستاک‌دادن.

ع: تَبَرَعْم، تَشْعُب.

زواله

ل: زویل. [خه‌شوخال]

ف: زواله، زباله، آخال.

ع: زُیَالَة، حُثَالَة.

زواله

ك: گوله‌ی هه‌رگین. [گزموله قوب]

ف: زاغوك، زالوك، غالوك، غابوك، زواه،

زواله.

ع: بُنْدَقَه، خَصْبَة.

زوان

ك: زمان. [زبان]

ف: زبان، ژبان، ژفان، زوان، هزوان، ژفو، گیو.

نواد، گویا، گوینده.

ع: لسان، مقول، مفصل، ناطقه، لَقَلَق.

زوان

[ك: شتیری ناخوارتن]

ف: زبان.

ع: لسن، لسان، لُغَة، كلام.

زوان نلوه

ك: زواندار. [رورانیش. چهنه‌باز. زمانلوس]

ف: زبان آور، ترزبان، چرب‌زبان، کارنگ.

ع: نَطَاق، طَلِيق، فَصِيح، لَسْن، بَلِیغ، فُتِيق،

ذَلِيق، مَنطِيق، ذَرَب، حَرَّاف، مُدَاهِن.

زوانباز

ك: دروژن، نهرمه‌بی. [زمانلوس]

ف: زبان‌باز، سالوس، لیوه، دروغگو، فریبنده.

ع: مَلْسُون، خَثُول، شَيَّاد، كَذَاب، لَسْن.

زوانبازی

ك: درو، نهرمه‌بی. [زمانلوسی]

ف: زبان‌بازی، پوس، پوسانه، پالوسی،

دروغ، دروغ‌گویی.

ع: لَسْن، كَذِب، شَيْد.

زوانبه‌س

[ك: زمانبه‌س]

ف: زبان‌بست.

ع: عَقْدُ اللِّسان.

زوان به‌س چوون

[ك: زمان به‌سران. (له قسه‌کردندا.)]

ف: زبان بند آمدن. (در حرف زدن.)

ع: رَجَج.

زوان به‌سه

[ك: نازان]

ف: زبان‌بسته.

ع: بِهِيْمَة، أَبِهَم، أَصَعَت.

زوانخال

ك: به‌دزوان. [قسه‌رق]

ف: تلخ‌زبان، زبان‌تلخ، بدزبان، بدگو.

ع: مَلَاغ، لَدَاغ.

زوان حال - زوان دل

زوان خواهش

ك: میروانی. [زمانی خوش، نهرمی، میهره‌بانی]

ف: زبان خوش، مهربان.

ع: مَحَبَّة، شَفَقَة، لِيئَة.

زوان خواهش

ك: خورش‌زوان. [زمان‌پارو، قسه‌خوش]

ف: خوش‌زبان، مهربان.

ع: شَفِيق، مَلِیح، مَقُول.

زواندار

ك: ده‌مه‌راش، ته‌رزوان. [به‌ده‌موزمان]

ف: کارنگ، زبان‌دار، زبان‌آور، ترزبان.

چرب‌زبان، سخندوز.

ع: نَطَاق، حَرَّاف، نِیراس، مَنطِيق، فَصِيح، بَلِیغ،

فُتِيق، ذَلِيق، حَلِیف، ذَرَب، لَسْن، اَلْسَن، مُدَاهِن.

زوان دل

[ك: زمانی دل. (زمانی حال، له به‌رام‌به‌ر «زمانی

۱- به‌داخوه تم وشمیه له په‌راویژدا نوسراوه و باش

ناخوژنرتنه‌وه. (ر - ر)

قال «برویه»^(۱)

ف: ناسْرایس، زبَان دل. (زبان حال، مقابل
زبان قال)

ع: لِسَانُ الْقَلْبِ، لِسَانُ الْحَالِ.

زوانزان

[ک: کەسێک کە لە زمانی یێنگانه دەزانیت.]

ف: تَرْزَفَان، پِچْوَاک، زباندان.

ع: فَهیم، عَارِف، مُتَرْجِم، الْعَارِفُ بِاللِّسَانِ.

زوان قال

[ک: زمانی قسه کردن. (له بهرام بهر «زمانی

حال» برویه)^(۲)

ف: سْراییش، زبَان قال. (مقابل زبَان حال)

ع: لِسَانُ الْقَالِ.

زوان کوشادانه

ک: رَشَفَت، بَهرتیل، ژیرزوان. [رشوه، بهرتیل]

ف: بَرَوَکَنَد، بَلْکَفَد، ساره، پاره، لاج، پیشکش،

زیر زبَان.

ع: رَشْوَةٌ، سُحْت، بَرطیل.

زوان که زتن

[ک: تۆزانه‌ی زمان. هه‌روه‌ها: گاز له زمان گرتن.]

ف: زبَان گزیدن.

ع: قَرَص، حَذِي، تَلْسِين.

زوانگیر

ک: تور، گه‌گیر. [لاله‌په‌ته: کەسێک کە قسه‌ی باش

ناید.]

ف: تَمَدَه، تاتا، گُنگلاج، هاكِرِه، هاكَلِه،

زبان‌گیر.

ع: اَلْكُنْ، تاتاء، فاقاء، عَيْي، عَيْي، حَصِر، حَصِير،

حَصُور، قَدَم، تَخْتَاخ.

زوان لاخستن

ک: درۆدان. [قسه قوت‌دان، درۆ کردن، راستی نه‌وتن]

ف: زبَان پِیچاندن، دروغ‌گفتن.

ع: الْوَاء، تَلْسُن.

زوان لوتراوه

[ک: زمانی تاییستی نیتوان دوو یا چه‌ند کەس کە

خەلکی تر لیتی تیناگەن، وه‌ک: زمانی «زی». (زمانی

تایبەت.)]

ف: زبَان لوتراوی. (زبان قراردادی)

ع: لِسَان خُصُوصِي.

زوان مه‌لیهک

ک: بنار. تَرَم بنار. [رشه‌دار، دارتۆفانه]

ف: زبَان گنجشک، بنجشک زبَان.

ع: لِسَانُ الْعَصَافِر، ثَمَرُ الْبِنَاوِج. بِنَاوِج، دَردار.

زوانه

[ک: زمانه: قیتکە‌ی باریک له ناره‌شتی درۆدا.]

ف: زبانه، زوانه، ژفانه.

ع: لُسَيْنَةٌ، لُسَيْنَةٌ، لِسَان.

زوانه

ک: بلیسه. [بلیزه، گری ناگر.]

ف: زبانه، زوانه.

ع: لِسَان، لِسَانَةٌ، لَهَب، لَهَب، شَوَاط، مَارِج.

زوانه‌بووچک‌له

[ک: نه‌له‌نگه: زمانه‌په‌کۆته.]

ف: کَنج، کَرَه، مَلَاژَه، مَلَاژَه، کُده.

ع: رُثْمَةٌ، لَهَاء، لُثَاء، لُغْدُود، مَطْنَطْنَةٌ، مَطْلَاطَنَةٌ.

وێنه <۲>

زوانه‌ی ترازوو

ک: نه‌ره، زوانه. [زمانه‌ی شایه‌ن]

ف: زبانه، زوانه، ژفانه، تاره، ناره، ناژه، نازه،

زبان‌ه‌ی ترازو.

۱- زمانی حال: نه‌وه‌ی له باروودخموه وهرگیردیت. (ر-ر)

۲- زمانی قال: نه‌وه‌ی مرۆڤه‌ خۆی ناشکرای ده‌کات. (ر-ر)

ع: نَقِيب، طَيَّار، عَمُود، لِسَانُ الْمِيزَان.

زوبده

ك: پاك، پدتی، جهرهمر، شید، [پخته، پالفته]

ف: آمُرغ، ویزه، پاک.

ع: خُلاصَة.

زوبده

ك: مه‌بُزنیَاگ، مه‌بُزنیَاگ، [مه‌بُزنیَاگ]

ف: گزیده، بَرگَزیده، برچیده.

ع: نُخْبَة، مُنْتَخَب، نُقُوة، نُقَاة، نُقَاة.

زوهل

[ك: هه‌ساری كه‌یران.]

ف: كش، کیوان.

ع: رُحَل.

زوهال

ك: زرعان، خه‌لورز، [ره‌لورز]

ف: زغال، زغال، آلاس، آنکشت.

ع: فَحَم، فَحَم، فَحِیم.

زوهال‌دان

[ك: خه‌لورزان، جینگه‌لورز.]

ف: أَشِبُو، أَشْتُو، زغال‌دان.

ع: مَلْعَم، مَلْعَمَة، مَنَقَلَه.

زوهال‌فروش

[ك: خه‌لورزفروش]

ف: زغال‌فروش.

ع: فَحَام.

زوهم

[ك: بنی گیایه‌کی تال و بره‌نوشه.]

ف: زُزَنبَاد، (بیخی است تلخ و معطر).

ع: زُهْم، رَجُلُ الْجَرَاد، عُرُوقُ الْكَافُور.

زهر

ك: گهر، توانایی، هیز، [یزه، تاقه‌ت]

ف: زور، توان، توانایی، شیرزه، نیرو.

ع: قُوَه، قُدْرَة، بَاس، سُلْطَة، طُول.

زهر

ك: ستم، بیداد، [ناهم‌قی، زولم]

ف: زور، چَخ، سَتَم، رُغَم، بیداد.

ع: ظُلم، جُور، غُصَب، ضَیم، غُشَم، عَسَف،

تَعْدِي.

زهر

ك: نهره‌لانه، زریگی، دلته‌خوازانه، [نابه‌دل]

ف: زور، خواه‌نخواه، نخواهانه.

ع: قَسَر، قَهَر، جَبَر، عَنَف، كُره، اِكراه، عَنوه،

مَرغَمَه.

زهر

ك: گهر، رفائن، [راکیشان، کیش‌کردن]

ف: کشایی، ربایی، ربایش.

ع: جَانِبَة، جَارَة.

زهر

ك: فره، مشه‌مر، [گه‌لنك، زیاد]

ف: بسیار، فراوان.

ع: وَافِر، كَثِير، وَفِير، زید، زیاد.

زهرات

ك: گه‌نم‌شامی، [گه‌رمه‌شامی]

ف: کیمرس، بلال، دُرَت.

ع: دُرَة.

زینه

زهرات

ك: گه‌نم‌شامی، [گه‌نم‌شامی، گه‌رمه‌شامی]

ف: زَرَت، کیمرس، بلال.

ع: دُرَة.

زُذران

ك: کوشی، [ململاتن]

ف: کُشْتی، کُستی.

ف: صِرَاع، صِرَاعَة، مُصَارَعَة، ثَصَارُع،

اصطِرَاع، مُعَافَسَة، مُعَافَصَة، مُعَاوَصَة، مُعَارَة،
تَمَار. مُبَارَزَة.

وئنه

زۆرگير

ك: دَلَنه خَوازانِه. [نابەدَل، خوتەمويست]

ف: زوربگير، دل نخواهانه.

ع: قَسَر، قَهَر، جَبَر، كُره، عُنْف، عَنوة.

زۆردار

ك: پَرزور، توانا، هيندار. [بەهيت]

ف: زوردار، زورمند، پُرزور، نيرومند، شَرزە،

شيرزە، زاو، زاوَر، نَسْتوہ، توانا، زبردست.

ع: قَوِي، قَادِر، قَاهِر، بَلَس، بَنِيَس، مُقْتَدِر.

زۆردار

ك: هەراش، بَرشدار. [بەپيت، بەرپشەر (كشتركال) يا

دارستانی بەپيت.]

ف: زورمند، پَرزور. (زراعت پَرزور يا

بيشە پَرزور)

ع: سَامِق، قُصَارَة، مِنبَات، مُنْبِت. سَرِيعُ الثَّمَرِ.

زۆردە

[ك: فەريكى گەم و نوک و شتى لەم چەشتە.]

ف: دُرْمَل، دُلْمَل، گُرْكَن، گَرْكَن، كوْكَن،

نيمرس. (نيمرس گندم، نخود و امثال آن.)

ع: بَغْوَة، فَرِيك، مُسْتَفْرِك.

زۆر زەوين

ك: كيش. [كيشهپي زەوي.]

ف: زور زمين، گاو زمين.

ع: جاذِبَة الأَرْض.

زۆرم

ك: زۆرمە، قايە، فرەتر. [زۆريە]

ف: بيشتر.

ع: أَكْثَر.

زۆرملى

ك: زۆركى، زۆريگى. [بەزەبىر هينز، بەناچار، نابەدَل]

ف: زور، زورگويى، شَمپورى.

ع: تَقَلُّب، إِجْبَار، قَهْرِي.

زۆرمە-زۆرم

زۆرووكە

ك: جوړووكه. [زۆرووكە: دەنگيتكە. (ووك: دەنگى مەلى

بچورك.)]

ف: ماژموژ.

ع: عَزِيف، صُنِي.

زۆره

[ك: ناھيد: ھەسارى زۆھر.]

ف: زھەر، زاوَر، ناھيد، بیدخت، ھيلفت.

ع: زُھرَة.

زۆرەمى

ك: زۆرمەلى. [مىللەتى، زۆر و ھيت تالى کردنەو.]

ف: زور آزمایی.

ع: مُصَارَعَة، مُعَافَصَة، تَمَار.

وئنه-زۆدان

زۆرەكى

ك: زۆرملى، نەردەلە. [نابەدَل، خوتەمويست، بەزۆر]

ف: زوركى، شَمپورى، ناخواستى.

ع: قَسَرِي، قَهْرِي، جَبَرِي، عَنَوِي، عُنْفِي، كُرْمِي،

عُدَوَانِي، غَيْرِ ارَادِي، غَيْرِ طَبِيعِي.

زۆرەكى

ك: يىگارى. [كارى زۆرملى و بە خوراي.]

ف: بىگارى.

ع: سُخْرَة، سُخْرِي.

زۆريە

ك: توخم، تۆم، بەچكە. [رەچە]

ف: زاده، نَوَادە، نَواسە.

ع: ثَرِيَّة، نَجِيْرَة، نَسْل، وَكْد، أَوْلَاد.

زۆسان

لک: زمسان. [زستان]

ف: زمستان، وزمه.

ع: شتاء.

زوغال

لک: زوخال. [خهلورز]

ف: زغال، زگال، زگال، شگال، زگال، شگار،

سُجال، بُجال، آنکشت، آلاس.

ع: فحم، فحم، فحیم.

زوغالندان - **زوغالندان**

زوقم

لک: خویر. [سیغوار، نالشت]

ف: پُر، زیر، سرماریزه.

ع: صقیع، ضریب، سقیطة.

زوقم

لک: سرما، زهمند. [سرماسولهی سخت.]

ف: زم، سجام، شجام، سجد، شجد، سجن،

شجن، شجلیر. (سرمای سخت)

ع: صر، قارس، زمهریر، برد باره.

زوکام

لک: پدتا، دم، هلامت. بایینی. [نالامت، پهسیر]

ف: کاتوره، هنگ.

ع: زکام، زکمة، ضؤد، ضؤدة، ملاء، ملاء،

شطا، فزلة، ثؤاط، ضؤاک، ضؤاک.

زوکومزوکوم

لک: زانانا. زورکه! [قرهقری. خیراکه!]

ف: داویداد، زودباش!

ع: ضؤضاء. اَلْعَجَل!

زؤل

لک: قومزه، بیبارک، هدرامزاده. [بیژور]

ف: سند، سندر، سندر، داغول، غول،

أشوغ، خشتوک.

ع: لقیط، ملقوط، ثپیذ، منبؤذ، دعی، زنیم،

ثقیل، خلط، قرعة، وكد الرنا، مجهول النسب.

زولف ساف

[لک: کهزی خار (بسکی بین لولوی و بین چین).]

ف: فرخال، فرخاک. (زلف بی پیچ و شکن)

ع: سبط، سبط.

زولم

لک: زور، ستم، بیداد، رنه. [ناهدقی، دهسدریژی]

ف: چخ، زور، ستم، زغم، بیداد.

ع: ظلم، هط، ضیم، تعدی، تجاوز. غصب،

اجحاف.

زولمهت

لک: تاریکی. [رهشایی هوار، ناروشنی.]

ف: تارون، تارین، تاری، تاریکی، تیرگی،

کیکن، سیاهی.

ع: ظلمة، ظلام.

زولهک

لک: بیتکاره. [سهدت، بیفهر (له کارکه رتوری

هرشتیک).]

ف: آخال. (زبون هر چیز)

ع: حثاة.

زوموخت

لک: قولومه، ناکولکار، ناهموار. [زیر، گرنج]

ف: زفت، زوخت، شبست، قلنبه، ناهموار.

ع: خشن، غضبة، غلیظ، صعب.

زونار

لک: زینار، که مریه. [نیشاندی تایهتی مدسیحه کان

(په یتیک که مدسیحه کان دهیبه ستنه پشتیان).]

ف: کمر، موسخ، گشتی، رشته، شست.

(وشتای که مسیحیان به کمر بندند.)

ع: زُنا.

زوو

ك: كرز، گورج، نازا، [چالاک، خیرا، بدهله]

ف: زود، زو، فَرَفَر، شتاب.

ع: عَجَلَة، سُرْعَة، قَوْر. عاجلاً، سَرِيعاً، قَوْرًا.
عاجل....

زود

ك: له مه‌ریهر، [پیشتر، جاران، دیرزمان]

ف: پیش، از پیش، پیش‌ازاین.

ع: قَبْل، قَبْلًا، سابقاً.

زودتر

ك: به‌تر، له مه‌ریهر، [پیشتر، له مه‌پیش، جاران]

ف: زودتر، جلوتر، پیشتر، پیش‌ازاین.

ع: قَبْلًا، سَرِيعاً، اَسْرَع، اَسْبَق، سابقاً، مِنْ قَبْل.

زودتر ← چو چوئنگانی

زود

ك: توانایی، گیر، هیز، [زده، کارایی]

ف: توان، توانایی.

ع: بُنِيَّة، قُوَّة، حَسَن.

زود

ك: چلک، [کیم]

ف: شوخ، چَخ، نَلَج، ژِیخ، آژِیخ، ریم، سستیم،

آستیم، چرک.

ع: قَبِیح، صَدِید، غَثِیث، غَذِیذَة، مِدَّة.

زودخو

ك: زودوار، [زورینچکاو (ناریکی زود که له برین و

درمه‌ل دیت.)]

ف: هو، نَلَج. (آب زردی که از زخم و دُنبَل

می‌آید.)

ع: مَهَل، صِبَاثَة، قَذِی.

زودخو ← تالو

زودره

ك: سوریه، زودره، زیره، [نورزه (دنگی گریانی منال.)]

ف: زوزه، گریه، مویه، (صدای گریه‌ی بچه)

ع: زَقِیَّة، نُوْحَة.

زودره‌س

[ك: نوبده]

ف: نوباهو، نُوْرَس، پیش‌رَس.

ع: سَبِیْق، بَكُور.

زودره‌س

ك: یاقوتی، [جزره تریه که که زودتر پینه‌گات.]

ف: یاقوتی، (نوعی است از انگور که زودتر

می‌رسد.)

ع: یاقوتی.

زودره‌نج

ك: زودتور، چوئنگانی، [نورتن، دناسک]

ف: زودرنج، تورو.

ع: قَتَب، حَيْفَس.

زودره‌س

ك: په‌سایه‌س، هه‌پتاه‌پتا، [خیراخیرا، په‌پتاه‌پتا]

ف: زودزود، گورگور، پساپس.

ع: مُتَعَاقِبًا، مُتَوَالِیًا، مُتَّصِلًا، مُتَّعِلًا.

زودره

ك: زوره، زورقه، زورق، [نورزه]

ف: زوزه، مویه.

ع: زَقِیَّة، نُوْحَة.

زودره

[ك: چیشتی پهنری رشکی له ناردا کولار. (خواردنیکه

که هه‌زاران له کاتی گرانیدا به‌کَشک یا پهنری

لینده‌نین و ده‌یوون و زور ناخوشت.)]

ف: تیکوز، (خوراکی است که فقرا هنگام

گرانی از کَشک یا پنیر می‌سازند و

می‌خورند و خیلی بد طعم است.)

ع: بَهِیْثَة.

زودفا

[ك: گیازودفا (گیاهه‌کی بوغ‌خوشت له نه‌عنا‌کیرله

ده چیت.)

ف: سَنَجَل، زوقا. (علفی است معطر شبیه به
سعتن.)

ع: زوفی.

وینه

زُوق

[ک: زوقروپ (دنگی گریانی منال.)] (زاقوزدق)

ف: زیق، زوزه. (صدای بچه)

ع: زَقِيَّة، نُوخَة، عَوِيل.

زُوهکه!

[ک: خیراکه!]

ف: زودکن!، زودباش!، بشتاب!، هان!

ع: عَجَل!، اَسْرِع!، هَي!

زوهکین

ک: له مهور. (دیرین، له مهوریش)

ف: زودین، دیرینه، گذشته.

ع: سابق، قدیم، عتیق.

زوهه لیهس

ک: هاکو، سهرسهری. (سهریسی، به بی ناماده کردن.)

ف: ژبوده، نااندیش.

ع: بَدِيهَة، مُرَجَل، مُقْتَرَح.

زوه

ک: جرش. (جوانه زوه) [زیکه]

ف: پروش، جوش.

ع: بَش، بُشور.

زوه

ک: بهج. (زاروزه) [رهجه (زاروین)]

ف: زهه، زاوه، بچه.

ع: نَتِيجَة، وَايِدَة، وُلْد.

زُوهَر

ک: نیمه پز، نیمه پز. (نیمه پز)

ف: نیمروز، پیشین.

ع: ظُهر، هَجَر، غَائِرَة، قَائِلَة، مُلَيَسَاء، نِصْفُ
النَّهَار.

زوهرتما

ک: نیمه پزتما. (سامرازی دیساری کردنی کات له

رابردودا.)

ف: نیمروز نما.

ع: مَزَوْنَة، شاخص.

وینه

زوهره

ک: زوره. [ناهید: هساره‌ی زوهره.]

ف: بیلُفت، بیدخت، ناهید، زهره.

ع: زُهْرَة.

زوهور

ک: زق، زهار. [زنار: زهری نارده‌لین.]

ف: نَبِک، زهاب.

ع: صِهَاء، نَر، نَجَل. باثر، مَنْرَة.

زوهیر

ک: نالوز. [زور، تودره]

ف: آلیز، آلوس، آغده، خشمگین.

ع: مُتَغَيِّظ...

زویل

[ک: خهوشخال (پروشه‌لاش)]

ف: آخال، رشت، ژباله، ژواله، ژفاله، سَفاله،

آفال. (خس و خاشاک)

ع: زِيل، زِيَانَة، سَفَالَة، سَفَارَة، كُسَاخَة،

كُنَاسَة، خُمَامَة، قُمَامَة، حَوَاقَة، نُفَايَة، قَش،

قَشِيش، قَشَاش، حَشو.

زهبوون

ک: بن‌زور، بیهیز، ناتوان. [کز و لازار]

ف: زار، ژبون، ناتوان، دست‌خوش،

پای‌خوش، پای‌مال.

ع: ضَعِيف، ضَامِر، مُسْتَهْكَ.

زده بونی

ك: بَنَدُوزِي، نَاتَوَانِي. [بَنَهِيَزِي، كَزِي، لَاوَزِي]

ف: زَبُونِي، نَاتَوَانِي.

ع: ضَعْف، ضُمَر.

زده بهرجه د

[ك: زَمِیوَتِي زِهَرْد.]

ف: زَبَرَجَد. (زَمَرْد زَرْد)

ع: زَبَرَجَد.

زده بهر ده سی

ك: زَوَرْدَار. [زَال، دِهَسْتَرِیشتور]

ف: زَبَرْدَسْت، زَوَرْمَد، تَوَانَا.

ع: قَوِي، قَاهِر، قَادِر، مُقْتَدِر.

زده بیخه

ك: كُوشْت، لَاش. [سَمِرِیَاو، قُورِیَانِي]

ف: كُشْت، كُشْتَه، كُشْتَار، لَاش.

ع: نَبِیخَه.

زده جر

ك: جَمَزَرِه، سَزَا. نَازَار. [جَمَزَرِه، نَه شَكَه نِه]

ف: زَجَر، بَرَكَم، بَزَكَم، آزار، شَكَنجَه.

ع: مَنَع، نَهِي، زَجَر، تَادِیْب، تَنْبِیَه، اَذِیَّة.

زده هف

ك: بِيهوشِي، بِيهوشِیوون، لَه سَه رُخوچوون، بِيهوشِیوون.

[بِیورَانِه]

ف: بِيخودِي، بِيهوشِي، بِيخودشدن،

ازخودرفتن، بِيهوششدن.

ع: غَشِي، اِغْمَاء.

زده هف هف ران

زده همه ت

ك: رَهْنَج، نِهْرَك، سَه خَلَت. كِنِشَه، سَه سَوِیوِي،

دِه رَدِیسه ر. [نَازَار، گِی و گِرَت. سَه رَجَه بَالِي]

ف: رَنج، جِگَر، آزار، سَخْتِي، دِشَوَارِي،

دِر دِسر، اسْتِخَوَان شَكِستَن.

ع: زَحْمَة، مَشَقَّة، ثَعَب. مَشَقَّة.

زده هم

ك: زَام، بَرِین. [رِش]

ف: زَحْم، رِیش، چَرَك.

ع: جَرَح، جِرَاحَة، قَرَح، قَرَحَة، كَلَم، لَتَم.

زده خم دَار

ك: زَامَدَار، كَه لَه لَآ. [زَامَار، بَرِیندَار]

ف: زَحْمَدَار، رِیشدَار، رِیش، زَحْمِي، خِستَه،

چَرَك دَار.

ع: قَرِیح، جَرِیح، مَجْرُوح.

زده هره

ك: زَهْرَه، نَاسِرِي. [نَاسْتِرِي، بَهَر (نَاسِرِي چِدرَم).]

ف: زَهْرَه، آسْتَر. (آسْتَرِي كَه پُوسْت بَاشَد).

ع: بَطَانَة.

زده خیره

ك: نَازَخَه، تَفَاق. نَوْتَه. [نَازَوَلَه]

ف: مَایَه، آمُرُغ، نُخْی، اَنْدُوخْتَه، اَنبَاشْتَه،

پَس اَندَاز.

ع: نَخِیرَة، مَذْخَر، مُذْخَر، مُذْخَر، غَیرَة، غَیرَة،

مُوتَة.

زده خیره کردن

ك: نَازَوَخَه خِستَن، تَفَاق خِستَن، نَوْتَه كَرْدَن. [نَازَوَلَه

دَاخِستَن]

ف: مَایَه كَرْدَن، آمُرَغِیدَن، اَنبَاشْتَن، اَنبَار

كَرْدَن، اَنْدُوخْتَن، پَس اَندَاز كَرْدَن.

ع: اَذْخَار، اَذْخَار.

زده

ك: زَبَر، تَلَا، نَالتِوَرَن. [زَبَر]

ف: زَر، طَلَا.

ع: عَسَجَد، عَقِیَان، نَضَر، ذَهَب.

زده رایخانه

لد: دره خانه، دره مگا. [جنگی سکه لیدان]

ف: درم خانه، درم سرا، میخ کده. (سکه خانه)

ع: دار الضرب.

زهراربع

لد: قوله ژاره، قولانچه ژارداره. [جوزه میرویه که.]

ف: تیل، سین، داساس.

ع: شراح، ذروح، ذریح، ذرایح، جعل منقش.

زهرامعت

لد: ربرز، کشت، کاز. [کشتکار، چاندن و کتلان.]

ف: کشت، برز، ورز، ورزه، آسه، باسره،

روهنده.

ع: زرع، زراعه.

زهرافه ← شونورگاوینک

زهرب

لد: دره مساری، پول دروس کردن. [سکه لیدان]

ف: درم سازی، پول ساختن. (سکه وزن)

ع: ضرب، تسکیک.

زهرب

لد: لیدان، کشتن، دس گوزانشور. [کوتان]

ف: وزن.

ع: ضرب.

زهرب

لد: چمنان کردن، نمرنه کردن. [لیدان (بوز نمونه) چوار

که مدت سن ده کاته دوازده، $12 \times 3 = 36$]

ف: چندان کردن. (مثال: چهار را درسه

چندان کردن که دوازده می شود، $12 = 4 \times 3$)

ع: ضرب.

زهرب

لد: میخ.

ف: میخ، میخ درم.

ع: ضرب، سکه.

زهرب

لد: ریز، دومه لیدان. [دمه لیدان، دنبه لیدان]

ف: ریز، تنبک وزن.

ع: ضرب، ضرب الكوبه.

زهریاف

لد: زهری. [پارچی هوریشی رایان زهرین.]

ف: زربفت، زربافت. (دیبا ی زربین)

ع: منتوخ، مقصب، دیباج مقصب.

زهریگیر

لد: ریزگیر، دمه کزن. [دمه لیدان]

ف: ریزگیر، تنبک زن.

ع: کواب.

زهرپاتن

لد: لیدان، کوتان. [پاکیشان]

ف: وزن، کوفتن، کوستن.

ع: ضرب، دق، آجن، وجن، لطم، لطم.

زهرپیان

لد: کوتیان، لیدریان. [کوتران، لیدران، پاکیشان]

ف: زده شدن، کوفته شدن، کوسته گشتن.

ع: انضراب، اندقاق، انجان، تلطس، تلطم.

زهرپخری

لد: بهره. [کوتله (خولام، که نیز)]

ف: بلون، زورخرد، زورخیده. (بنده، کنیزک،

کنیز)

ع: قن، غلام، عبد، آمة، جاریه.

زهره سوو

[لد: زرخه سوو: زردایکی بولک]

ف: نامادری زن.

ع: رابة الروجة.

زهرد

[لد: زهر: رنگیکه.]

ف: زرد، زر.

ع: اصفر، فاقع.

زهره

ك: تاش، كه مهر. [تاشه ببرد، تیشه شاخ]

ف: كمر، سنگ، كوه.

ع: طود، صخرة.

زهره دواو

[ك: زهرتالی رشانره (كه له تورگه ده دیتهدری.)]

ف: نو، زریر، زرداب. (كه از گلو می آید.)

ع: صفراء.

زهره دواو

ك: زوهار. [كیم و زووخ (كه له برین دیت.)]

ف: تلج، هسو، زرداب، ریم. (كه از زخم

می آید.)

ع: صیائة، قذی، مهل.

زهره بھون

ك: رنگه پرین. [رنگه بزرگان]

ف: زرد شدن، رنگ پریدن.

ع: اصفرار. هیاچ.

زهره کریك

ك: نیمه ز، نیمبوخت، ناربه ز. [زهره كراو، نیوه كول كراو.]

ف: روده، روده شده، روده كرده، نیم پخت.

ع: سَمِيط.

زهره زوی

[ك: نه خشانندی پارچه و جلوه برگ به تالی زیرین.]

ف: زردوژی، چكن دوزی.

ع: مُقَصَّب.

زهره

ك: له بجه نه، له بجه نه، زهره خنده. [بزه]

ف: له بختند، نیم خند، شكر خند، دزده خند،

له بختنده...

ع: بَشْ، كَشْر، تَبَسْم، اِهْلَاس...

زهره جوش

ك: خهركان. [زیكه گه لیتكه له دهوچاری مندالی

سارادا پهیدا دهیتت.]

ف: زرده ریش، رایه.

ع: سَعْفَة.

زهره چو

[ك: زهره چهر]

ف: وژیرو، زرده چوبه، دار زرد. مامیران.

ع: مُرد، هردا، هِلدا، عُرُوق الصُّفَر.

زهره خه نه

ك: زرده، دزه خه نه، له بجه نه. [بزه]

ف: لَبْخَنْد، نیم خند، شكر خند، دزده خنده.

ع: بَشْ، كَشْر، تَبَسْم، اِهْلَاس، اِیْمَاص، اِكْتِلَال،

اِنْكِلَال، اِهْتِلَال، اِفْتِرَار، اِنْتِدَاغ.

زهره دورك

[ك: گیاهه کی زهره جلوه برگی پی رهنگ ده كهن.]

ف: زودخار.

ع: ...

زهره له

ك: ره توله. [رهنگ زهره لارا ز.]

ف: ویقو، لاغر، زوددو رنگ.

ع: ضام، مَهْزُول، أَصْفَر، أَصْفَرُ اللُّون.

زهره وهاله

[ك: زهرگه نه]

ف: بز، گلیر، موسه.

ع: زَنْبُور، زَنْبَار.

وینه

زهره دوان

ك: كه ژوان... [شاخهوان]

ف: كوه نورده....

ع: مُتَجَبِّل.

۱ - به شیک له مانای کوردی و فارسی نهم وشهیه له

پهراویزی ده سنووه كهدا ناخوینرتیتهدود. (ر - ر)

زهردهیی

ك: کاربسا، [مورودیه که به بوتچرینی پیشینیان

نه خوشینی زهردهیی لاده بات.]

ف: کاهربا، کهوربا.

ع: کهربا.

زهردهیی

ك: نه خوشی زهردهیی.]

ف: کاخه، کاخر، ژریز، ژردی.

ع: یرقان، ارقان، صفار، صفر.

زهردی

ك: زهردای، زهردیتی]

ف: ژردی.

ع: صفره.

زهردینه

ك: [زهردای ناو هیلکه.]

ف: زرده، زردهی تخم، [زردهی تخم مرغ]

ع: مُحَّة، عرقیل، ذهب، صفره البیض.

زهرف

ك: دهر، سرین، [جینگى شت تیکردن.]

ف: دند، آوند، باهار، خنور، سَوین.

ع: ظرف، اناء، وعاء.

زهرکیش - ترازوومقال

زهرگ

ك: شیش [زهرگی دهریشان.]

ف: زرگ، سیخ، [زرگ دراویش]

ع: حرّیه، سیخ.

وینه

زهرگ

ك: کوشتن، لیدان، کوتان، پینکان (که لای یه کتر پینکان

له یاری هه لایتینی مندا لادا.)

ف: زدن، کشتن، (گلوله زدن بچه ها به

گلوله ی همدیگر.)

ع: ضرب.

زهریگر

ك: [زیرنگر]

ف: زرگر، زریز، ژریز.

ع: صائغ، صیّاغ.

زهرناس

ك: عهك (بهردی زیرناس.)

ف: ژرشناس. (سنگ ژرشناس)

ع: محك.

زهرنه قووته

ك: ... تروکنه، [چله له تده. سورسافه (بیچوری بالتده

که تازه له هیلکه هاتروته دهره.)]

ف: گوشتلمه، سیخ پر. (بچه ی پرنده که

تازه از تخم در آمده باشد.)

ع: هرط، غرس، نقف، شدخ، بقوّه، فرخ.

زهرنه قووته

ك: [بالا برزه، په نهدی بهرزه لورته.]

ف: انگشت میانه.

ع: وسطی.

زهرنیخ

ك: [ماده به کی کیمیایی، ناریته کانی ژاراوین.]

ف: ژرنیخ، ژرنیق.

ع: علم، ژرنیخ، ژرنیق.

زهرنیق - زهرنیخ

زهره زو

ك: خشل، [زیرزه بر، زیره]

ف: نهوده، زیور، زر و زیور.

ع: حلی، خشل.

زهره زو

ك: پیترست، ناچاری، بانس، [پیداویست، گهرک]

ف: سَنگول، خنور، بایا، وایا، وایه، وایست،

بایست، بایسته، دربایست، دروایست،

اندربایست، نربا، نروا، داروا، داربا، اندربا،
اندربای، ناچارای، ناگزیری.

ع: ضروری، لأبدی، واجب، لازم، مُحْتَاجٌ إِلَیْهِ.
زهروری

ك: ناده‌س، كدناوار، ناوخانه. [پنشار]
ف: آب‌ریز، آب‌خانه، جایی.

ع: مَذْهَب، مَبْرَز، مَبَال، مُسْتَرَح.
زهروریات

ك: بابسگه‌ل، پیوسگه‌ل، ناچاریگه‌ل. [پیداویستگه‌ل]
ف: دربیان، سَنگولگان، خَنورها.

ع: ضَرُورِیَّات، نَوَازِم، وَاجِبَات.
زهرورهق

[ك: جوړه بهردیكى لودسی توتوتیه].
ف: رَزَك، بَرَقَك.

ع: طَلَق.
زهرورهق

[ك: تَوَزِکی زیرینه. (تالترونی ساریار).]
ف: رَزَك، اَکلیل. (طلای سوده)

ع: اَکلیل.
زهروشان

ك: شواش، زهروشان. [زهروشان: پاره هه‌پژاندن له
شایدا.]

ف: زرافشان، شاباش، شادباش.
ع: نِشَار.

زهره

ك: رَیْزَه، پَیْزَه. [گه‌ردیله، وردیله]

ف: ریز، ریزه، ریگ، پَنده، خورده، ذره.

ع: ذَرَّة، هَبَاء، هُبَيْثَة.

زهره‌بین

ك: رَیْزَبین، [وردین، میکروتسکوب]

ف: ریزبین، خورده‌بین، ذره‌بین.

ع: مُجَهَر، مُجَهَرَة.
زهره‌تال

ك: گوشت‌تال. [نيسلنقورس]

ف: گوشت تلخ، بد گل، بد گوهر.

ع: مَرُّ اللَّحْم، مَرُّ الْكَلَام، مَرُّ مَنْفُور.
زهره

ك: زیان. [خمسار]
ف: زیان.

ع: ضَرَر، ضَرَرَة، ضَرَرٌ، ضَرَرٌ، خُسْرَان.
زهره‌شیرین

ك: گوشت‌شیرین، خورش‌قسه، بامزه‌ك، قه‌شنگ،
بامزه. [نيسلسروك]

ف: شیرین‌سُخَن، بامزه، بانمک، خوش‌گل،
قشنگ.

ع: حُلُو، مَلِیح، ظَرِیف، مَحْبُوب.
زهره‌شیرینی

ك: خورش‌وِیسی، دُعای زهره‌شیرینی. [نوشته و دُعای
خورش‌ویست‌کردن.]

ف: دوستی، مهربانی، دُعای مهر و دوستی.
ع: مُحَبُوبَة، دُعَاءُ الْمُحَبَّة.

زهره‌نیشتن

ك: له دلا چینگه‌گرتن. [به‌ردل كه‌وتن]

ف: دردل جاگرفتن، دردل جاگردن.

ع: وَقَع. (فِي الْقَلْبِ)
زهره‌وشان

ك: شواش، زهره‌وشان. [شاباش، زیروشان: پاره‌پژاندن
له شایدا.]

ف: زرافشان، شاباش، شادباش، بشار.

ع: نِشَار.

زهری

ك: زهریاف. [پارچه‌ی همریشمی رایله زیرین.]

ف: زری، زوبفت، بَنَك، بَنِیک. (پارچه‌ی

زری

ع: مَنَتَوخ، اِسْتَبْرَق، مُقَصَّب.

زهریف

ل: قه‌ش‌نگ، شچین، که‌یلان. [جران]

ف: زیبا، شنگ، قشنگ، شیرین، خوش‌رو،

خوش‌گل، خجیر، شوخ، شنگول.

ع: جَمِیل، شَکِیل، احْسَن، وَجِیه، باسَن. (م:

جَمِیلَة، حَسَناء، رُوعاء)

زهریف

ل: قه‌ش‌نگ، که‌یلان، شوخ. [جران، ش‌نگ]

ف: زیبا، شنگ، قشنگ، خجیر، خوش‌گل.

شوخ، شنگول.

ع: جَمِیل، حَسَن، وَجِیه، باسَن. جَمِیلَة، حَسَناء،

رُوعاء.

زه‌عف

ل: زه‌ف، بیخودی، له‌س‌ر‌خ‌و‌چ‌و‌ن. [بو‌ر‌ان‌ده]

ف: بیخودی، از‌خود‌رفتن.

ع: غَشِی، اِغْماء.

زه‌عفران

ل: زه‌عفران، زه‌ف‌عفران. [زاف‌ران: به‌ری‌گیاه‌که،

ر‌نگی‌زده.]

ف: نجوان، زعفران، جادی، جَساد.

ع: کُرْکُم، زُرْئِب، غُمْرَة، هُرْد، حُصَن، خُلُوق،

ناجود، رادِن، جادی، جَساد، رِیْهَقان، شُعورُ

الصَّغَالِیَة.

وینه

زه‌عیف

ل: له‌ی، باریک، ره‌قل، که‌ه‌یز، که‌ه‌یز، بی‌ه‌یز. [لا‌وار]

ف: کاک، تَبَسْت، زار، نَزار، زبون، ناتوان.

ع: ضَعِیف، نُحِیف، ضَعِیل، وانی، لاغِب.

زه‌عیف‌ن‌ه‌فس

ل: که‌دل، بی‌ت‌اور، ترس‌وله. [نه‌و‌یر]

ف: کم‌دل، ترسو.

ع: ضَعِیفُ النَّفْس، رَقِیقُ الْقَلْب، خَائِف، جَبَان.

زه‌فهره—زه‌ه‌هره

زه‌فهن

ل: کُز‌کُز‌ه. [کُز‌کُز‌ه، کُز‌لاره]

ف: زَغَن، غلیواج، غلیوان، کور‌کور.

ع: حِدَاة.

وینه—کُز‌کُز‌ه

زه‌فالف

ل: زمار‌ن. [شایی]

ف: سور، بیوگانی.

ع: زُفالف.

زه‌ففت

[ل: جُز‌ه قریکه بو‌ده‌رمان ده‌شیت. (هارپه‌گ‌ه‌زی

قه‌ترانه.)]

ف: زفت، زیف، زَمور. (جنس قَطران)

ع: دَقَل، زفت.

زه‌ف‌ه‌ران—زه‌ف‌ه‌ران

زه‌ف‌ه‌ر

ل: د‌ه‌ر‌ف‌ت، پ‌یر‌و‌زی، د‌ه‌س‌پ‌ه‌ی‌دا‌کردن، س‌ه‌ر‌که‌ف‌تن.

[س‌ه‌ر‌که‌وتن، زال‌بو‌ن]

ف: ویل، فیروزی، پیروزی.

ع: ظَفَر، نُصْرَة، فَتَح، تَسْلَط، غَلَبَة، تَفَوُّق، قُوز.

زه‌فانن

ل: که‌نانن، تره‌قائن. [فلک‌اند‌ن‌ه‌(ی‌م‌نا).]

ف: خنداندن، ورجه‌اندن. (بچه)

ع: زَقَرَقَة.

زه‌ف‌ین

ل: که‌نین، زه‌قیان، تره‌قین، تره‌قیان. [فلک‌ه‌کردن]

ف: خندیدن.

ع: ضَحْک، زَقَرَقَة.

زه‌کا

لک: هوش، زیره کی، [زرنگی، هوشیاری]

ف: وایا، نپراش، هوش، هوشمندی،

هشیاری، زیرکی.

ع: ذكاء، فطنة، فطائنة، سُرعة الفهم، سُرعة الانتقال.

زہکات

لک: به دشخوا، [بهشی خود له دارا بیدا]

ف: خُدا بخش، بخش خُدا.

ع: زكوة.

زہل

لک: قامیش، [چیتاک]

ف: نی، نای، نا، نَخ.

ع: قَصَب، یراع.

وینہ

زہلام

لک: زل، تاپاز، حه پزل، پوزرخ، قه لہو، کدله گهت،

سمیریاگ، گوزشتن، تهنرمهن، هیقم، که ترکلفت، گهروه،

کلفت، کدلتین، [زبه لاج، خرین، چوارشانه]

ف: گنده، بزرگ، لَمْتَر، لَنْبَر، نهمار، سَتَبَر،

کُلفت، گَبَز، زاور، تَنومند، فربه.

ع: کبیر، عَظِيم، فَخِيم، ضَخِيم، بادین، بَدین،

جَسِيم، قَطور، سَمِين، فِیْلَم، قَنْخَر.

زہلان

[لک: زریان (بهرام بهری «بای شه ما»، نه گهر روو

بکدینه روز هلات له لای چه پانه وه لده کات، واته له

باکوروره بهر بهر باشور.)]

ف: یاد چپ، (ضد «باد شمال» وقتی که رو

به مشرق بایستند از طرف چپ می وزد،

یعنی از شمال به جنوب.)

ع: نَسع، مَسع، شمال، جریاء.

زہله

لک: بومه له رزه، له رزه لک، [زهویه رزه، بومه رزه]

ف: بومهن، زمین لرزه.

ع: زَلْزَلَة، زَعْرَعَة، هَزَة، رَجَسَة، رَجْفَة.

زہلکو

لک: نه یزار، [قامیشه لان]

ف: نیزار، تیماس.

ع: زارة، خَفِيَة، غِيضَة، مَقْصَبَة.

زہله

لک: جوړیان، په شریکان، [هله]

ف: شکوخ، رَمَزک.

ع: زَلَة، خَطَا، سَهو.

زہلوهوول

لک: نپردو، چربی، [پهردو (قامیش و چیلکه که داره پای

پن داده پزشت.)]

ف: رُمو، پوشه، انبیره، قَدَره، چربی، شتفت.

(نی و شاخه ی درخت که روی تیر خانه

می اندازند.)

ع: غَماء، سَقَف.

زہلیل

لک: خوار، بیدس، بی دسه لات، ژیر دسه، زه بون، [رسوا،

سولک، که ساس]

ف: خوار، زیون، بی دست، زیر دست.

ع: ذَلِيل، خَفِيف، غَضِيض، مُسْتَكِين، خاضِع،

هَمِين.

زہلیلی

لک: خواری، زه بونی، بی دسه سی، بی دسه لاتی،

ژیر دسه بی، [سرای، که ساس]

ف: خواری، زیونی، بی دستی، زیر دستی.

ع: ذَلَة، خَفَة، خِزِي، هَوْن، هَوَان، مَهَانَة،

اِسْتِكَانَة، خُضوع.

زہلال

ف: شالنگى، پايىندانى، بابىزنى، بابىزنى،
تاواندارى.

ع: ضَمَانَة، ضَمَانَة، كَفَالَة، تَعَهُد، تَقَبُل...
زەمەوھن

ك: سور، داوت. [شايى (ناھەنگى بولمىتىن).]
ف: سور، بيوگانى، پيوگانى. (عروسى)

ع: عُرْس، زَف، زُفاف، اِزْفاف.
زەمەورەك

[ك: تۆپى بچوركى شەر.]
ف: زنبورك، زنبوره. (توپ كوچك)

ع: مُذَيِّع، زَنْبُورَك.
زەمەق

[ك: سۆسەن: گۈلنەك].
ف: زنبە.

ع: سوسن، زَنْبَق.
زەمەق رەشتى

ك: زەمەق چەرەك. [سۆسەنى سې].
ف: زنبەق سقىد.

ع: زَنْبَق، السُّوسَنُ الْأَبْيَض.
زەمەق

ك: سەرد، سەخت، تون. (باي زەمەن) [سارد، توند]
ف: زەم، سەرد، سەخت، تۇند.

ع: سەرد، شەيدىد، بارد. عاصِف.
زەمەق

ك: كىشەك. نياز دۆ. ئاوات. [ئارەزو، خەيال]
ف: كىشەك، فرانىم، نەھان، تە دل، سوزبان.

ع: ضَمِيم، خِيَال، خَاطِر، مَا فِي الضَّمِير.
زەمەمە

ك: لا، پىلان، تەك، تەمور، بەچەرلە. [ياشەندە،
پەيۋەست]

ك: پاك، پەتى، روشن. [زۇلال، رەن، ساف]
ف: زلال، ناب، ژاو، ويژه، اويژه، آمَرغ، پاليدە.

ع: زُلال، صَافِي، خَالِص.
زەم

ك: خوسپ، بەدوئى. [بە خراب ئاۋىردن].
ف: جَرْمَشْت، پَرْتاد، دُشْتِياد، زُشْتِياد،
بَدگويى.

ع: دَم، غِيْبَة.
زەما

ك: زاول. [زافا، زاما (رەشەكى ھەرامىيە)].
ف: داماد. (اورامى است).

ع: صَهر، خَتَن، عَرُوس، عَرَس.
زەماخو

[ك: شەرىنى زاۋايەتى].
ف: حلواى دامادى.

ع: ...
زەمان

ك: زەمانە، رۆزگار، چاخ. [رۆزگار، سەردەم]
ف: زەمان، زەمانە، زەمان، رۆزگار. آمد، گاه،
دیرند، دیرندە، دُشَنگى، اَنگام، ھنگام.

ع: اَوَان، اَيام، عَصْر، نَوْر، ھِنُو، وَقْت، حَين،
اَوَان، زَمان.

زەمان دۈۋر
ك: دۈۋرەزەمان، زەمان دۈۋر. [رۆزگارنى زۈر، چاخى
دۈۋر]

ف: دیرند، دیرزمان، دیرباز.

ع: اَمَدٌ بَعِيد، زَمان طَوِيل.

زەمانە-زەمان

زەمانەت

ك: بۇۋىرى، بېۋىرى، تاۋان دان، تاۋاندارى. [بۇۋاردن،
گۈرۈنەستە، مۇگەر كردن]

ف: لا، لای، پهلو، پیوست، آچار.

ع: ضَمِيمَه، مُنْضَم، مُنْضَوِي، مُسْتَضْحَب.

زهن

ك: گومان [خه يال، بۆچرون]

ف: رويز، گُمان.

ع: ظَن، زعم.

زهنبيل

[ك: زه ميله (سه به تهي حدسي).]

ف: تَبَنِّگُو، تَبَيِّر. (سبد حصيري)

ع: زَنْبِيل، زَبِيل، قَفَّة، قَوْصَرَة، مِکْتَل، مِقْطَف،

مِنْجَف، سِلَّة، قَوْصَرَة.

وینه ي هديه.

زه نه فيتل

[ك: بنه گياهي بونخوشي تام تيزه.]

ف: آدرک، شنگبيل، زنگبيل.

ع: زَنْجَبِيل.

وینه

زهنجير

[ك: زنجير]

ف: زنجير.

ع: غُل، سِلْسِلَة، كَبَل، قَيْد.

وینه

زهنجيره

[ك: هدر شتيكي زنجير ناسا يا ريزكراو به پهنای يه كه ره.

(وهك: زنجيره ي تار يا زنجيره ي پراوتري نيگار و وینه.)]

ف: زنجيره، آوه. زنجه، گريوازه. (زنجيره ي

آب يا زنجيره ي كنار نقاشي مثلاً.)

ع: سِلْسِلَة، شَسَل، عَسَل. (عسلان)

وینه

زهن غالب

ك: گومان سه خت. [نه گهري به هيتز]

ف: رويز پرويز.

ع: ظَن غالب، ظَن قَوِي.

زهنگ

[ك: زيل: نامرازنيكي كانزايه له كاتي کوتاندا دهنگي

ليوه ديت.]

ف: زنگ، ذرا، ذراي.

ع: جَرَس، ناقوس.

وینه

زهنگ

ك: زه لان. وشك. (رون زهنگ) [بوخته، پهتي]

ف: ويژه، آويژه. خشك.

ع: خَالِص، مَحْض.

زهنگ

ك: تليش، ترهك، شيكان. (زهنگي برده گه.) [قه لش،

تليش]

ف: ترك، شكاف، شكستن. (شكافته شده.)

ع: شَق، قَلَع، زَنَع، سَلَع.

زهنگار

ك: زهنگال، دانه. [مادده يه كه له هه ندتي دهرماندا به

كاري دهيتتن. (له مس دروست ده كريت.)]

ف: زنگار، دهانه، دهانه ي فرنگ. (از مس

مي سازند.)

ع: زَنْجَار.

زهنگال

ك: زهنگال، موسيچ، موچيچ. [به له كيتچ:

سرمه يه كه ده ييچن به پوزدا. (له چهرم دروست

ده كريت.)]

ف: زنگال، مُچ پيچ. (از چرم مي سازند.)

ع: رساغ.

زهنگان

[ك: شاري زهنگان. (شاري كه له نيوان شارگه لي قه زوين

و هه مه دان و بيچاردا.)]

ف: شهين، زنگان. (نام شهري است در بين

قزوين و همدان و بیجار.)

ع: زَنجَان.

زَهَنگ نیخار

[ك: جوز زنگینه.]

ف: زنگ اخبار.

ع: زَكَان، طَنَّان، مُصَلِّص.

وینه

زَهَنگ برودن

ك: تَلِشیان. تَره‌كان. شکیان. [قَلِشیان]

ف: شكاften، تركیدن، شكستن.

ع: اِنْشِقَاق، اِنْزِلَاح، اِنْسِلَاح، اِنْفِلاَح، اِنْقِطَاع،

اِنْفِقَاش، اِنْفِقَاض، اِنْفِقَاش، اِنْشِرَاط.

زَهَنگوت

ك: زوانه. [نم زمانه‌ی له كاتی راوه‌شاندنی زنگدا

ده‌دات له‌ملارلای زنگه‌كه.]

ف: زَنگَزَن.

ع: مُضَرِّبَة، مِرْقَرَة.

وینه-زنگ

زَهَنگن

ك: قُولَنگ. [قُولَنگ، كُولینگ]

ف: كُتَنگ، كُتَنَد، زَاغَنول، بَشَنگ، دُتَنگ،

میتین.

ع: مِعُول، مِحْفَر، مَنكاش، صاقور.

وینه

زَهَنگوفور

[ك: زَهَنگولای جوزاوجوز (زَهَنگولای گه‌وره و بچوروك

كه دپكهنه ملی ولاخ.)]

ف: زَنگ. (زَنگ بزرگ و كوچك كه به گردن

الاغ بندند.)

ع: جَرَس، جَلَجِل.

زَهَنگول

ك: زَنای، وُزَنگ، چوك. [نه‌وُزَن]

ف: زَانو، زُونی، چك.

ع: رُكَبَة، ثَفَنَة.

زَهَنگوله

ك: زِرْزِرَه. [له‌یسترکیكه له كاتی راوه‌شاندندا زِرْزِرِی

لیره دیت.]

ف: زَنگله، زَنگوله، زَنگدان.

ع: جُلْجَلَة، جُرِیْسَة.

وینه

زَهَنگی

[ك: خه‌لكی ولای زَهَنگیار.]

ف: زَنگی. (اهل زَنگیار)

ع: زَنجِي.

زَهَنگپانه

[ك: موریدی رود.]

ف: زَنگیانه. (مهره‌ی ریز)

ع: خَرَزَة.

زَهَنه‌خ

ك: زَنج، چالی‌چناكه. [چَه‌ناكه. چالایی‌چَه‌ناكه. (چالی

چَه‌نه.)]

ف: زُنج، زُنج، زُخْدان. (گودی چانه)

ع: نُوْنَة، شَجَرَة، فَحْصَة، نُقْرَة، خُنْغَبَة، ذَقْن،

غَمَارَة.

وینه‌ی هیه

زَهَنه‌خدان

ك: زَهَنه‌خدان، زَنج. [چَه‌ناكه. چالایی‌چَه‌ناكه.]

ف: زُخْدان، زُنج، زُنج، چاه زَنخدان.

ع: نُوْنَة، نُقْرَة، فَحْصَة، شَجَرَة، خُنْغَبَة، غَمَارَة.

زَهَنه‌قی

ك: زاره، زاوَر. [زَهَنه‌قی، زات، زاور، ویران]

ف: زَه‌ره، زاوَر.

ع: جُرْبَة.

زَهَنه‌قی-زَهَنه‌خ

زده توتوین

ك: ترسیان، زاورچون، [زاله ترهك بون، توتوین له ترسا]
ف: زهره تركیدن، زاور رفتن، ترسیدن،
هراسیدن.

ع: خوف، رُعب، وُهَل، خَشِیة.
زده نه قدر

ك: زاردار، نه ترس، [به زات، بریر]
ف: زهره دار، زاوردار.

ع: جَری، شَجیع، نُجید، مِقَاح،
زده نه قدان ← زده نه خدان
زهوار

ك: کاروان، [قاندی زیارتکمران].
ف: کاروان.

ع: زُوَار.
زهونج

ك: زبونگ، ناروا، غماری، [زوتگ، زناو: زوی ناوده (ین).]
ف: آبزا، ثمناک.

ع: مَرطوب.
زهونگ

ك: سوار، دزلمه جدرگ، [باسترمه (← دزلمه جدرگ)]
ف: آگنج، زونج، زیچک، سُختو، مَبَار،
جَرغند، آکامه.

ع: قَتب، عَصِیب، قَتَافِق، اقتاب.
زهونگ ← زهونج

زهوی

ك: زوین، كه لاک، [زومین، نه رز]
ف: زمین، زمی، کُنا، آپرا، اوتا، سپد، سفد،
نَسکا، خاک آزاد، خاک گردان، (خاک معلق)
ع: اَرْض، بَسِیطة، غَراء.

زهویزار

ك: کیلگه، [مه زرا، زوی کشتوکار تیدا کرار].
ف: آسه، آسُر، آسُرُس، باسُرم، کُشمان،

کشتزار.

ع: عِقَار، ضِیعة، مَزَرعة، نَشَب.

زهوین ← زهوی

زهوین بی گیا

ك: گرکه زوی، [قافر، روتنه]

ف: دوخ، زمین بی گیاه.

ع: جُرُز، بَرّاح، جَریاء، جَرْداء، دَقعاء، مَعطاء.

زهوین خواهش کریک

ك: خروشه، تاماده، [زهویك كه له بهرد و داروده دخت
و خه شوخاڅ پاک کرایتته ره و تاماده کرایتت بو
کشتوکار].

ف: شَمیز، شومیز، شومز، شوریز، پوزن،
آسه، آبسته، (زمین پاک شده از سنگ و
درخت و اشغال برای زراعت).

ع: حَقْل، قَرّاح.
زهوین ریخدار

ك: ریخزار، [ریغلان، لین]

ف: زراغش، ریگناک.

ع: عَقِص، مَرمول.
زهوین سه دخت

ك: رهقان، [رهفن، تتمان]

ف: تَرش، شَنج، تَرین، گُردَر.

ع: عَلیب، کُدِیة، اَوَکح، ظَلَف، ظَلِیفة، جَدب،
ماحل.

زهوین کیلیک

ك: کیلیک، [کیلراو، شیرکراو]

ف: کُشمان، کاشته.

ع: مَزْدوع.

زهوینگیر

[ك: زمینگیر: کسی که کوه توره ته نار چیکا و

ناتوانیت هه سیتته ره].

ف: ناخاست، زمین گیر، اوگار، افگار، خسته،

مانده.

ع: زَمَن، لَبِیح، مُتَارَض.

زهوین نهم

ل: زمرین نش. [نشرن، زمری نشه.]

ف: سَخاخ، سَخناخ، زمین سَسْت.

ع: خَبَار، رَخاخ، رَخَو، دَمِیَّة، سَهَل.

زهوینه

[ل: تهخت، دق. ههروهه: رتوشوین و مایه]

تهجمادانی کارنک.

ف: زَمینه. مایه، ساز.

ع: مَقام، مَن، اَمَر، صَنِیع، مِیئة، عُدَّة، اُمیة.

زهویوزار-زهویوزار

زهها

ل: زایین. [زان (کاتی پیچرومیتانی گیانداران).]

ف: زه، زهه، زاییدن. (هنگام زاییدن

حیوانات)

ع: مَنج، ولادة.

زهها

ل: زُهل. [ههوهل شیر. (شیری تازه زل).]

ف: زُهک، پَله، فُله، آغوز. (شیر حیوان

نوزاییده).

ع: لِبَاء، لِبَا، قَلَّة.

زهها

ل: کوز، شرمگاه. [زئ]

ف: کُس، شرمگاه.

ع: فَرَج، عَورة.

زههلو

ل: زَنار، زوهور، زق، ناروزا، ناروپ. [زنه: زمری

ناردهلین.]

ف: زهاب، نَبک.

ع: نَر، مَنزرة، نَجَل، بائِر، صِبَاء، مُسْتَنجَل،

مُسْتَبْشِر، مُسْتَنِع.

زههر

ل: زُهر، زَار، زار. [زهر]

ف: زهر، شَرَنگ.

ع: سَم، دَعَف، دُعاف، دُفاف.

زههرچاو

ل: زارچاو. [توریهیه که له چاردا دیاره.]

ف: آغول، آغیل، آئوس، نُهور، زهرچشم،

چشم آغیل، خشم.

ع: شَوَس، شَنف، شَرَر، شَفون، زَرَق، اِتثار.

زههرخه نه

ل: زارخه نه. [پینکه نینی تال. (پینکه نین له توریهیه).]

ف: زهرخند، زهرخنده. (خنده از روی

خشم)

ع: هِناف، اِهَناف، تَهائِف.

زههردان

ل: زارخوهران. [زههریتدان، دهرمان خوارده کردن]

ف: زهردان، زهرخوراندن، شَرَنگ دادن.

ع: دَعَف، قَشَب، تَسْمیم.

زههره هلاههل

[ل: زهری هلاهیل (زههرتکی روکی و کوژره).]

ف: کُست، زهر هلاههل. (زهری است نباتی

و کشنده.)

ع: سَمُّ الْهَلَاهِل.

زههیتوون

[ل: دارنکه و بدری دارنکه.]

ف: زیتون.

ع: زَیتون.

زههیت

ل: تهنگی، تهنگانه. [تهنگچه لهمه، گیرگرفت]

ف: تنگی، تنگنا.

ع: ضِیقَة، عُسرة.

زهیل

ل: ژیر، خوار. [داوژین، لای خوارهوه].

ف: زیر، پایین.

ع: ذیل

زدهیران

ل: ریحان. [ریحانه]

ف: اسپرم، اسفرم، سپرم، شاه اسپرم،

اسپرغم، سپرغم، آس.

ع: حَبَق، ریحان، ضیمِران. **یادروج**

زهین

ل: هوش، یاد. [هزر، یز]

ف: هوش، یاد

ع: ذهن.

زی

ل: رنگه، ره‌وشت، ره‌یه. [شیتواز، ناکار.

پله‌ریاه]

ف: زی، رۆیه، اندازه.

ع: زِي، شِعَار، کِسوَّة، رَوِيَّة، حَدّ، مَقَام.

زیاد

ل: فره، بيش. چهره. [زیز، فراوان]

ف: بيش، فره، فراوان، فرايسته، فراز، فزون،

افزون، بسيار.

ع: زياد، زياده، زيد، زید، زائده، وافي، وافر،

کثیر.

زیادبوون

ل: فره‌بوون. [زیزبوون]

ف: فزون‌شدن، افزون‌شدن، افزوده‌شدن،

فراوان‌شدن، فرايسته‌شدن، بسيارشدن،

فزایش، افزایش، پالش.

ع: تَكثُر، تَوَفَّر، اِزْدِيَاد، تَعَالِي، تَرَقِّي.

زیادبوون

ل: هاتنه‌بان، هاتنه‌سه‌ر. [به‌ره‌ژوورچوون، سه‌رکه‌وتن]

ف: بالا آمدن، روزفتن.

ع: تَصَاعُد، تَزَايُد.

زیاجتر

ل: زیاتر، فره‌تر، فیشتر. چهره‌تر. [زیزتر]

ف: بیشتر، فزونتر، افزونتر، برتر، بالاتر.

ع: أَزِيد، أَوْفَر، أَكْثَر، أَفْضَل، أَعْلَى.

زیاجکردن

ل: فره‌کردن، بانه‌نیان. [زیزکردن، خسته‌سه‌ر]

ف: افزودن، بسیارکردن، روگذاشتن.

ع: تَكْثِير، تَوْفِير، تَزْيِيد، إِضَافَة.

زیاده

ل: فره‌یی، سه‌رمه‌نه. بی‌جینگه، زیادى. [له‌راده‌به‌ده‌ر،

ناپتريست]

ف: زاستر، فرايسته، فراز.

ع: زیاده، فَضْلَة.

زیادی

ل: فره‌یی، به‌ترى. [زیزی]

ف: خَشِيش، پالش، فزایش، افزایش. فزونی،

افزونی، برترى.

ع: فَضْل، رَبَاء، زیاده. کَثْرَة، وَفَرَة، فِرَة.

زیادی-زیاده

زیاره‌ت

ل: گۆز، قهر، گلکۆ. [مه‌رده، شەخس]

ف: گور، زخمه، ستودان، آرامگاه، مَفاک.

ع: قَبْر، مَقْبَرَة، ضَرِیح، مَزار، جَذَث، ثَرِيَة، رَمَس،

غِيَاب، مَرَقْد، مَدْفَن، مَضْجَع.

زیاره‌نان

ل: گۆزخانه. [زیاره‌ته‌لان، گۆزستان، قه‌برستان]

ف: گورستان، مَفاکستان.

ع: قُبُور، مَقَابِر، مَقْبَرَة، ثَرِيَة.

زیان

[ل: زهره‌ر]

ف: زیان.

ع: ضَرَر، ضَر، ضَرَّ، ضَعَّ، وَضِيعَةً، خَسَارَةً، خُسْران، تَلَب.

زیان

ل: زیان گریاگه [له بارچرو]

ف: آفگانه، آفگانه، فگانه، کفانه.

ع: سَقَط، طَرَح، رَلِيق، مَلِيط، مَلِیص، جَهِيض. زیانکار

ل: زیانه خور: [زهره رده]

ف: زیان کار، زیانده، زیان رسان.

ع: خاسِرَة، مُخْسِر، مُؤْذِي.

زیان کردن

ل: به رخت: [له باربردن]

ف: آفگندن، انداختن.

ع: اِحْضاض، اِمْلَاط، اِمْلَاص، اِسْقَاط.

زیان کردن

ل: زهره گریان: [زهره رده] (روک: بهردانی ناوُل بَر ناز کینگه.)

ف: زیان رساندن. (افگندن حیوان مثلاً توی زراعت.)

ع: خِدَاج.

زیانه خور

[ل: زهره رده]

ف: زیان کار. درنده. دیوانه.

ع: مُؤْذِي، مُضِر، حَار.

زیت

ل: زَرَر. [به تهرژم په ستاوتن، گوشار خستنه سر.]

ف: فشار.

ع: تَضْيِيق.

زیت

ل: زیت، زرت، براقچار. [مزپ]

ف: زیت، تیز چشم، تند چشم.

ع: أَجَوَس، أَحْدَق، بُرَاشِم.

زیت

ل: هاشه، سیپه. (زیتى فاقه) [زمانه ی ته له.]

ف: غمازک، ماشه.

ع: ضَامِئَة، لِسَانَة، مِلْسَن.

وینه <۲>

زیت و یوون

ل: زیچه یوون. [موزپوونه ر]

ف: زیچ شدن، چشم تیز کردن.

ع: جَوَسَة، كَلُوح، رَشَق، اِرْشَاق، بَرَق، ثَبْرِيق،

تَحْدِيق، تَهْصِیص، تَجْحِیظ، نَذَر، وَرَوَة، حَمَلَقَة.

زیت و کردن

ل: زیچه و کردن، بوراق یوون.

ف: زیچیدن...^۱

ع: لَغَف، اِلْغَاف، اِكْلَاح، اِرْشَاق...

زیت

[ل: کتیبیکه که نه ستیره ناسه کان بارود ر]

موجودولی نه ستیره کانی پی دهره خه. (دهفته ری

حسابی نه ستیره کان.)

ف: زیت. (دفتر حساب ستارگان)

ع: زَبِج.

زیت - زیت

زیت

ل: لَت، ماسه. [م، ریخ]

ف: ماسه...

ع: رَغَام.

زیت

ل: مه لهن، بوم. [مه لهنه، زاگه]

ف: خُهر، بوم، میهن، آرامگاه.

ع: وَطَن، مَسْكَن، ماوِی.

زیتدون

ل: پاسهوان [زیوان (پاسهوانی گزستان)]

ف: زاوَر، زاوار، گوربان، پاسسبان. (پاسسبان مقبره)

ع: سادِن، خادم.

زیر

ل: تَدَا، زَمِ. [ناترون]

ف: زَر، طَلَا.

ع: ذَهَب، عَسَجَد، عَقِيان، قَبَر...

زیراع

ل: تَدَرَج، باسک. [گمز، بال]

ف: زَش، اُزَش، اُرش، یاز.

ع: ذِراع، اُرش.

زیرائن

ل: زیرکائن، زیرائن. [زیکاندن]

ف: زوزیدن، جیق کشیدن.

ع: زُقَاء.

زیراو

ل: رَهْمَن. [ناوَمَرَد (دول: ناوهری کارخانه).]

ف: خا، زیراب، زَهَن. (مجرای آب کارخانه مثلاً)

ع: بِالْوَعَة.

زیرک

ل: چلک. [چدپه‌لی، پیسی]

ف: چَرک، کُرس.

ع: دَنَس، دَرَن، وَسَخ.

زیرکَن

ل: چلکَن. [چدپه‌لی، پیس]

ف: چَرکین، پَزوین، کُرسگین.

ع: دَنَس، دَرَن، وَسَخ.

زیره

[ل: تَرَمی گیاهی کی بوخوشه دهیکه نه نار چیتشت.]

ف: زیره، ژیره، ژیره، زیره‌ی سیاه، زیره‌ی کرمانی.

ع: کَمُون، سَنَوْتُ، کَمُون اَسَوَد.

زیره

زیره

ل: زیرائن، زیرکائن. [زیکائن (گریانی منال).]

ف: زوزه، جیق. (گریه‌ی بچه)

ع: زَقِيَّة، زُقَاء، صِيَاخ، نِيَاخ.

زیره‌ک

ل: هوشیار، زَرنگ. [وریا، زَرک، به‌زین]

ف: زیرک، اُرش، اُریش، اُریس، هُشیار،

هوشیار، زَرنگ، هوشمند.

ع: ذِکِّي، ذَهِن، ذَهِيْن، فُطْن، نَحْر، حَبْر، لَوْدَعِي،

زیره‌کی

زیره‌کی

ل: هوشیاری، زَرنگی. [زیرایی، زهین‌رونی]

ف: زیرکی، اُرشکی، اُریشی، اُریسی،

هشیار، هوشیاری، هوشمندی، زَرنگی.

ع: ذِکَاء، ذَهَن، فُطَانَة.

زیره‌ی روهی

ل: کراویه، زینان. [جوزه زیره‌یه‌که.]

ف: اَلَسَا، سَاسَم، اَمُوس، اَنبُوس، جِوانی،

کرویا، قُرُنْبَاد، زینان، زنیان، زنیان،

نینیا، شاه‌زیره، زیره‌ی رومی، نانخواه.

ع: اَلْکَمُونُ الرُّومِي، اَلْکَمُونُ اَلْمَلُوكِي، کَرُویَا.

زیره‌ی سه‌وز

زیره‌ی سه‌وز

[ل: جوزه زیره‌یه‌که.]

ف: زیره‌ی سبز.

ع: کَمُون نَبَطِي.

زندان

ل: زایگ، زَاگ. [زیمان، زنی تازه‌زار.]

ف: زجه، زاجه، زاج، زچه، زاجه، زاج، زاگ، زهو.

ع: حَوَّلَ، واضع، قارج.
زیتان

ك: سیزان، ژیرزهوینی، [ژیرزهوین، ژیرخان]
ف: سفانه، شبستان، شبخانه، سرداب، سردابه، زیرزمینی.

ع: قَبو، سَرَب، دیماس، نولج، سرداب.
زیتست

ك: زینگ، [زیان، ژی]
ف: زیتست، زی، زند، زندگی، سیاب، آورند.

ع: حیاة، نامة.
زیتق

ك: هورگ، نازگ، [ورگ، نارسك، جیق]
ف: روده، پزاندا،

ع: مَعِي، أَحشاء.
زیتق

ك: زروق، [زیه (گریانی منال)]
ف: زیتق، (گربه‌ی بچه)

ع: زَقِيَّة، زُقاء، عَوِيل، نِياح، صِياح.
زیتقان

ك: جیتقان، جیکائن، [جیه کردن (له خورشید)]،
جریواندن (دهنگی چوله كه).

ف: جیتق زدن، (از شادی جیتقیدن، صدای گنجشك).

ع: زَعَق، زَقِيَّة، زُقاء.
زیتقوله

ك: مایه‌رپنه، [مه‌لی ماسیگره].
ف: ماهی‌گیر، ماهی‌خوار.

ع: زُمُج، نَورَس.
وینه

زیتقونه‌هی

ك: سینته‌نگی، هه‌ناسه‌پرکی، [هه‌ناسه‌سواری،
سینه‌پالور]

ف: آهو، حَفْگی، سینه‌تنگی، درد سینه.

ع: ضَيْقُ النَّفْسِ، حَفْقَان، ذَاتُ الصَّدْرِ، ذَاتُ
الرُّقَّة.

زیهه

ك: جیهه، جیهكه، [دهنگیکه (وهك: دهنگ لیته‌لسان له
خوشیدا، یا: دهنگی چوله كه)].

ف: جیق، (جیق کشیدن از خوشی، یا
صدای گنجشك مثلاً).

ع: زَعَق، زَعَقَة، زَقِيَّة، زُقاء، زَجَل.
زیتلو

[ك: به‌لای لوكه].

ف: زیتلو، گلیم نخ، گلیم پنبه‌ای، (پلاس
پنبه‌ای)

ع: زیتلو.
زیتل و بهم

ك: زیتل و بهم، [دهنگی تیژ و دهنگی زیر].
ف: زیرویم، (صدای پست و بلند)

ع: الْخَفِيف وَ الشَّدِيد، الزَّيْرُ وَ الْبَم.
زیهه

ك: شه‌پاله، شه‌پلاخه، [شه‌قه‌زله، زله]

ف: سَلَه، سیلی، تَس، تپانچه، کشیده.

ع: لَطَم، ضَلَد، سَفَقَة، صَفَقَة، رَطَسَة،
لَهطَة، طَرَفَة، طَبَانَجَة.

زیتل

ك: ناگای، [تینگه‌یشتن، په‌ی‌بیدن]

ف: آگاهی، نزیابی.

ع: وِجْدَان، شَعُور.

زیتل

ك: زیتل، [زیر (دهنگی باریک و تیژ)].

ف: زیر. (صدای پست)

ع: خَفِیف، زَیِر.

زَیِل و بهم—زَیِل و بهم

زَیْطه—زَیِل (زَیِل)

زَیْمَه

ل: گم‌دهن. [نم‌ستو، پدیمان]

ف: گردن. زَنهار، پیمان.

ع: ذَمَّة. عَهْد.

زَیْمَن

ل: تَو، زَل، نَار. [نیر، ناث، نیران]

ف: میان، تو، توی.

ع: ضَمَن، جَوَف، طَي.

زَیْن

ل: زینویرگ. [شتیکی له چهرم و دار دروست‌کراوه که

ده‌بخانه سر پشتی نه‌سپ و سواری ده‌بن.]

ف: زَیْن.

ع: سَرَج، قَیْقَب.

وَنَه

زَیْطَا

ل: جیمه‌رز، ژت‌بازی، جنبه‌بازی، خام‌بازی، پهرین.

[داوینچیسی، جوت‌بونی ناروا.]

ف: جَهْمَرَز، زَن‌بازی، جنده‌بازی، خانم‌بازی.

ع: زَنا، عَهار، سِفَاح، فَحْشاء، فُجُور.

زَیْطَار

ل: زَن‌نار: نیشانه‌ی م‌سیحیه‌کان. (پشتینی

م‌سیحیه‌کان.)

ف: مَوْسَخ، کُشتی، کَمرا، رَشته، شَسْت.

(کم‌بربند نصاری)

ع: زُنَّار.

زَیْطَان

ل: دوساخ‌خانه، به‌نیخانه. [به‌نیخانه، گرت‌وخانه]

ف: چَرَس، زندان.

ع: سَیْجَن، حَبَس، مَحْبَس، مُخْبَس.

زَیْطَان—کَراویه

زَیْطَانه‌وَان

ل: دوساخ‌چی، دوساخ‌وان، به‌نیوان. [به‌ندیوان:

لنیر‌سراری به‌ندیخانه.]

ف: زَوَان، زَوَار، زَوَار، زندان‌بان، نَساخ‌چی.

ع: سَجَان، حَبَّاس، حَدَاد.

زَیْطُوش

[ل: س‌رجلی زین.]

ف: دَفَنُوک، زَیْن‌پوش.

ع: غَاشِیَة.

زَیْطِیْچ

[ل: بوخچه‌یه‌ک که زینی به‌نرخی تیندا ه‌لده‌گ‌درا.]

ف: زَیْن‌پیچ.

ع: صَوَان.

زَیْطِگَانِی

ل: زَیْن‌گانی. [زَیْان]

ف: سیاب، آورند، زَند‌گانی، زَند‌گی، زی.

ع: حَیَاة.

زَیْطِگِی—زَیْطِگَانِی

زَیْطُوز

[ل: زَند‌رور]

ف: زَیْن‌دوز.

ع: سَرَاچ.

زَیْطِده‌هَال

ل: گِیَندار. [نَاژْدَن و مَالَات.]

ف: تَکَاوَر، جَان‌دار، چَمانه.

ع: حَیْوان، نَعَم.

زَیْطِیْق

[ل: زَندِیق، بَی‌رِوا به نایینی نی‌سلام. (په‌په‌روی کتییی

زَند.)]

ف: زَندِیک، زَندِی. (تابع کتاب زَند)

ع: زندیق.

زینکو

ك: بهرگز. [لوتكهی پیشی زین.]

ف: زین کوهه.

ع: قادمة، قریوس.

وینه-زین

زینگ

ك: گیاندار، گیانهور، زینه. [زیندرو]

ف: زنده، مَرت، ژوار، جاندار، جانور.

ع: حَيّ، حَيَوَان، ذُو حَيَاة.

زینگانی

ك: ژیان، پژو، ژیار، زینگى. [راباردنی تهمەن.]

ف: زیست، زندگانی، سیاب، آورند.

ع: حَيَاة، عِيشَة، عَمَر، عُمَر.

زینگه‌چال

[ك: زیندبه‌چال]

ف: زنده‌به‌گور.

ع: واد.

زینگه‌ویوون

ك: گیان‌تیکه‌فتمه‌ره. [زیندروبرونه‌ره]

ف: زنده‌شدن.

ع: حَيَاة، مَعَاد، مَحْشَر، حَشَر، قِيَام.

زینگه‌وکردن

ك: گیان‌تیکه‌ستن. [زیندروکودنه‌ره]

ف: زنده‌کردن.

ع: اَحْيَاء.

زینگی

ك: زینگانی، ژیان. [راباردنی تهمەن.]

ف: زیست، زندگانی، ژى، زند، سیاب.

ع: حَيَاة، نَامَة، عِيشَة.

زینگیر

ك: جینگ‌زین. [ته‌خته به‌ندیک که له ته‌ریله‌دا دروستی

ده‌کەن بو دانانی زین.]

ف: خَرَزین، زینگاه. (چوب‌بندی که در

طویل‌ه برای گذاشتن زین درست کنند.)

ع: مَسْرَج.

زیننه-زینگ**زینویه‌رک**

ك: زین. [-زین]

ف: زین.

ع: سَرَج.

وینه-زین

زیننه-زینگ**زینت**

ك: ناپا‌یشت. دق، به‌زله‌ك. [رازانه‌ره، خشل]

ف: زیب، زیور، آرایش، ماهو، ژند، پایون،

پَرمون، پیرایه، آیین، آذین، فَرخار.

ع: زینَة، زوئَة، رَعْنَقَة.

زیننه‌مال

ك: گیاندار. [ناژان و مالات.]

ف: جاندار، زنده‌مال.

ع: حَيَوَان، نَعَم، اَنْعَام، نَاطِق، اَلْمَالُ النَّاطِق.

زیو

ك: نوقره. [زیف]

ف: نُقْرَة.

ع: فِضَّة.

زیوا

ك: شه‌نگ، شیرین، جوان. [شه‌نگ]

ف: زیبا، نَغَز، نیکو، خوالی، قَشَنگ، خوب.

ع: اَنْيَق، بَهِيح، عَبْقَرِي، زَيْن، زِيَان، حَسَن،

طَرِيف، ظَرِيف، رَشِيق.

زیوا

[ك: زه‌بق (گول‌زیوا)]

ف: زیبا. (گل زیبا)

ع: زَیْب، زَنْبَق.

وینه

زیتوار

ک: لیتوار، کهنار، کهناره، قهراخ، قهرخه، دیواره،

زیتواره. کهمه. [لِتواره، چوارچیتوه. ههروه‌ها: داری

چه میتراو.]

ف: شَل، لَبه، کفار، کفاره، ایزاره، ازاره، تَوَازَه،

آغازَه.

ع: اِطار، حِطار، حاجِز، حاشِیة، حافَة (مِن

خَوْف)، کَبَن

زیتواره—زیتوار

زیتواره‌ی کهوش

[ک: سیمه‌یه که پینه‌چی ده‌یدروریت به چوار ده‌ری

پیتل‌ودا.]

ف: آغازه.

ع: حافَة.

زیتواره‌ی کُور

[ک: دیواره‌ی قه‌بر.]

ف: لنگر.

ع: ضَرِیح.

زیتوان

ک: جوانن، جِوانَن، [بزواندن]

ف: جَنباندن.

ع: تَحْرِیک.

زیوه

ک: جِوَلَه، جوین، جَمَس، [بزوتنه‌ره]

ف: جَنبیش.

ع: حَرَكَة، جَوَلَة، هَیث.

زیوه—جیوه

زیوه‌ر

ک: تیتَه، خَشَل، [زَیپَره‌نهر]

ف: زیوَر، نُهووه.

ع: حَلِی، خَشَل.

زیویان

ک: جوین، جِوَلِیان، [بزوتن]

ف: جَنبیدن.

ع: تَحَرُّک، تَجَوَل، تَرَمَرُم، هَیثان، تَهَیث.

زیهین

ک: یِر، هوش، [زهین، هزر]

ف: وِیر، هوش، یاد.

ع: زِهِن، حافِطَة.

وینہ کانی پیتی ز



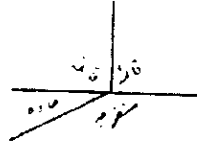
زریاک



زری



زاویه B



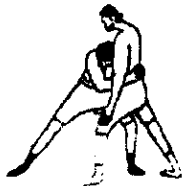
زاویه A



زالوو



زورمت



زوران



زوانه بووچکمله



زنج B



زنج A



زمنجهران



زمرک



زمردهواله



زووفا



زوهرنما



زمنجیره



زمنجیر



زمنهق رهشتی



زمنهق



زهل



زهنگوله



زهنگن



زهنگ ئیغبار



زهنگ



زهنجه فیل



زیوا



زین



زیقاوله



زیره



زیته



ژار

ك: ژهر، زار، زهر. [ژهر]

ف: زهر، شَرنگ.

ع: سَم، دَعَف، دُعاَف، دُفاَف.

ژاراو ← زاراو

ژاردان

ك: دهرماخوارد كردن. [ژهر پیتدان].

ف: زهر دادن، زهر خوراندن.

ع: دَعَف، قَشَب، تَسْمِیم.

ژارمسی

ك: دهرگه ماسی، كړچوړته. [گیاهه كه.]

ف: زهر ماهی، كچوله.

ع: سَمُ السَّمَك، شَيْكَرَانُ الْحَوْتَ، خَانِقُ الْكَلْب.

ژاژه

ك: جاجكه. [بیتشت]

ف: ژاژه.

ع: عَلَكَ.

ژاگان

ك: سیسَن، چرچان، كرجان. [سیس كردن]

ف: چكاندن، ژولاندن، پژولاندن، بیساندن.

ع: اِنْدَواء، اِنْدَبال، تَرْوِيَة، تَقْبِیض.

ژاكیك

ك: كرج، كرجیاك، چرچیاك، سیس، سیساك، چرچ.

[ژاكار، سیس هه لگه پار]

ف: چكاك، چكیده، ژولیده، پژولیده، ببسوده.

ع: ذَاوِي، ذَابِل، مُقَرَّوِي، مُتَقَبِّض.

ژاكیان

ك: سیسَن، چرچان. [ژاكَن، سیس هه لگه پار]

ف: ژولیدن، ببسودن...

ع: ذُوِي، ذُبُول، ذُبُوب، تَرْوِي، تَقْبِیض.

ژاله

ك: كهركوژ. [لَوِيك (دروختیكي به ناربانگه).]

ف: شَرنگ، خَرزهره. (درختی است معروف.)

ع: قَطَف، دِفْلِي، حَبْن، حَبْن، سَمُ الْحِمَار، خَرزهرج.

ژان

ك: نِش. زلغیتشه. [نازار. سَك نیتشه]

ف: نَرَد، دِل نَرَد.

ع: وَجَع، نَصَو، مَقْص، مَقْلَة.

ژاندار

ك: جاندار، تهنهنگی. [چه كدار]

ف: جاندار، جانه دار، ژاندار، سَلاحدار،

سَلاهدار، سَنَحشور.

ع: مَسْلَح، سَلاحدار، جَندار.

ژاندهس پیتدان

ل: برینه. [نیښی مندا لېون].

ف: درد آمدن، درد زادن.

ع: تَصَلَّق.

ژاوه

ل: فلته. [منجه، قسه یی مانا].

ف: ژاژ، ژاژه.

ع: لَي، مَجْمَعَة، لَجْجَة.

ژاوهړو

[ل: نارچدیه که له کورده ستان. (ژاوهړو- چمی خاوین).]

ف: ژاورود، ویزه رود، بیژه رود. (رود خالص)

ع: النهر الصافي، جاوهړود.

ژاوه ژاو

ل: فلته فلت، ده پدیه کاهاتن. [منجه منج کردن]

ف: ژاژخایی، ژاژیدن.

ع: لَي، خَطَل، نَفَس، رَحْرَحَة، دَرْدَرَة، لَجْجَة،

مَجْمَعَة، قُدُومَة، عِي، حَصَر، التَّيَات، تَلْعَم.

ژلوقیاک

ل: شلوقیاک، ژلیریاک. [مه ژار]

ف: آشفته، آشفته شده، شوریده، بهم خورده،

شلوق شده.

ع: مُزْدَحِم، مُتَهَيِّج.

ژلوقیان

ل: شلوقیان، ژلیریان، شریان. [مه ژان (له باره وخی

وستانه بهر یاری موجود چوین).]

ف: شلوق شدن، آشفته شدن، شوریدن،

بهم خوردن. (از حال سکون به حال حرکت

در آمدن)

ع: اِزْدِحَام، قِيَام، نُهُوض، اِنْتِهَاض، تَهَيِّج.

ژلیقان

ل: تلیقان، فلیقان. [فلیقاندوره، پلیشاندن (وه)؛

فلیقاندنی تری.].

ف: شکستن، له کردن. (انگور مثلاً).

ع: فَضَح، تَفْلِيق، تَضْيِيع.

ژلیقیاک

ل: تلیقیاک، فلیقیاک، شکیاک. [تلیقاره، فلیقاره (وه)؛

تری فلیقاره.].

ف: شکسته شده، له شده. (انگور شکسته مثلاً).

ع: مُنْفَضِخ، مُنْفَلِق، ضَانع.

ژلیقیان

ل: تلیقیان، فلیقیان. [تلیقاندوره، فلیقاندوره (وه)؛

فلیقاندوری تری.].

ف: شکسته شدن، له شدن. (انگور مثلاً).

ع: اِنْفَضَاح، اِنْفِلَاق، ضِياع.

ژلیوان

ل: شیران، ژلوقان، شلوقان، شوزان. [مه ژاندن،

شله قاندن]

ف: شوراندن، آشفتن، آشفته کردن، بهم زدن.

ع: تَكْحِيس، تَهْيِيش، تَشْوِيش.

ژلیتوه

ل: شیران، بشیره. [راپهرین، مه ژان، ناژاره، پشتوی (له

باروده وخی وستانه بهر مه لاتن چوینی کومه.].]

ف: آشفتن، آشفته شدن، بهم خوردن. (از حال

سکون به حال فرار در آمدن جمعیت).

ع: اِنْقِلَاب، هَيْش، هِياج، شَوَاش.

ژلیتوه ژلیتو-ژلیتوه [آروپاتپورنه که له بهر نژیروپیه تی.].]

(تکرار برای تکتو است).

ژلیتیان

ل: شیران، شلوقان، شریان، ژلوقیان. [مه ژان، راته کان]

ف: آشفتن، آشفته شدن، شوریدن،

بهم خوردن.

ع: اِنْقِلَاب، تَشَاوُش، تَهَاوُش، تَهَائِج.

ژماره

ل: شماره. [بژاردن، حمیتب، ژمیره]

ف: شُمَارَه، شُمار، مار، مَر، مارَه، اَمَار، اَمَارَه،
آمار، اَمَارَه، هَمَار، هَمَارَه، آيار، آيارَه، آسارَه.

ع: حِسَاب، عَدَد، تِعْداد.

ژن

ك: نافرَت. [مَنِيهِي مَرُوژ].

ف: ژن، خاره.

ع: مَرَأَة، اِمْرَأَة، مُؤَث، اُثْنِي، نِساء. (نِساءَة،
نِساوان)

ژن

ك: هارخهف، جفت. [هارسَر]

ف: ژن، فُغ، جُفت، همخوابه.

ع: زَوْجَة، شاعَة، طَلَة، بَعْلَة، كَرش، لَجَا، رَيْض،
ضَبَة، قَعاد، حَرَم، حَرَمَة، قَرِيْنَة، حَلِيْلَة، حَدادَه،
صاحِبَة، اهل، عِيال، مَنكوحَة، مَقْعودَة، عَيْل.

ژن ناهه

ك: ژندرس. [ژنسالار]

ف: ژنبارَه، ژن دوست.

ع: مَحْكُومُ الْعِيَال.

ژنانه

[ك: تايه تي نافرَت].

ف: ژنانه.

ع: اُثْنِي، اُنْثَوِي.

ژنلوزن

ك: ژن به ژن، ژنواژن. [يَتِك گُزِينه رِي خوشك يان كچ بَو]

هارسَر تِي.

ف: ژن به ژن.

ع: شِغار، مُشاغَرَة.

ژنبازي

[ك: دار تِي پِي س]

ف: ژن بازي، خانم بازي، جِهْمَرَز.

ع: زَنّا، سِفاح، فُحشاء.

ژنبرا

ك: بَرای ژن. [خالوِي فِرزَه ند].

ف: ژن برادر، برادر ژن.

ع: حَخْن، أَخُ الرُّوْجَة.

ژن بِيَكَن

ك: بَوگَه نَكه. [ژنِي بَو نَاخوِش].

ف: شَمْعَنْد، شَمْعَنْدَه، شَمَاغَنْد، شَمَاغَنْدَه.

ع: لُخْنا.

ژن به ژن

ك: ژنواژن، ژنواژن. [يَتِك گُزِينه رِي خوشك يان كچ بَو]

هارسَر تِي.

ف: ژن به ژن.

ع: شِغار، مُشاغَرَة.

ژن به مَر

ك: ژنمِيز، قَرِيْب مِساخ. [يَتِناموس، دهرِيت]

ف: تِيواژن، ژن به مَرز.

ع: دِيُوْث، دَسار، قَواد.

ژنمِيز

ك: قَرِيْب مِساخ، قه لته. [يَاوِيك كه هارسَره كهي دار تِي پيس]

يَت. (ژنقه جِه)

ف: ژن جَلَب، غَر تَبان، قَلْتَبان. (ژن قَحبه)

ع: دِيُوْث، قَر طَبان.

ژن خوه يَشِك

ك: خه زن، خه زنَه. [ژن خوشك: خوشكي ژن]

ف: خازن، خازنه، خيازنه، ژن خواهر، خواهر

ژن.

ع: حَخْنَة، اُخْتُ الرُّوْجَة.

ژن مردك

[ك: يِتِه يار: پاري ژن مردو.]

ف: ژن مُردَه.

ع: اَيَم.

ژنواژن—ژنلوزن

ژنومنال

ل: خَیْزَان. [خاوخیزان، مالومندال]

ف: زَن وَبِجِه.

ع: عَائِلَة.

ژن هاوردن

ل: ژَن خَوَاسْتَن [ژن خواستن]

ف: زَن گِرَفْتَن.

ف: قَرَوُج، اَزْدَوَاج.

ژنه رهنګه

ل: بله کنایه. [ژنای، خله ژنای]

ف: زَن خَو.

ع: مَرء، اَنیْت، مَتَأَت، مُوْث.

ژنه فتن

ل: نه ژنه فتن، ژنه رین. [بیستن، گوی گرتن]

ف: شَغَفْتَن، شَنیدَن، نیوشیدن، گوش کردن.

ع: سَمَاع، اِسْتِمَاع.

ژنه کچ

[ل: ژَنک که پیش بالغیون شوی کردیت.]

ف: زَن دَخْتَر. (ژنی که پیش از بلوغ شوهر

کرده باشد.)

ع: هَاجِن.

ژنهوا

ل: نه ژنهوا. [بیسر، گویگر]

ف: شَنَوَا، شَنَوَنده، نیوشا، نیوشنده.

ع: سَمِيع، سَامِع، مُسْتَمِع.

ژنه وایی

ل: نه ژنه وایی. [بیستن، ههستی بیستن]

ف: شَنَوَائِي، نیوشایی.

ع: سَمْع، سَامِعَة.

ژنه وین—ژنه فتن

ژنیلک

ل: به سیاګ. [به سرار، داخراو]

ف: بسته شده.

ع: مُسَدَّد، مَسدود.

ژنیلک

[ل: ژنهراو]

ف: زده شده، جکیده.

ع: مَخِيض، مخوض.

ژنیان

ل: به سیان. [به سران، داخراو]

ف: بسته شدن.

ع: اِنْسِيْدَاك، اِنْفِلَاق، اِرْتِجَاج، اِسْتِحَاج.

ژنیان

[ل: ژنهراو]

ف: زده شدن، جکیدن، جنبیدن.

ع: اِنْمَاض.

ژولوقانن

ل: ژُلُوقَانَن، شِرْلُوقَانَن، شورانن. [ههژانندن (گویینی

کومل له بارده زخی رستانه به باری هرجوړل.)]

ف: شِلُوقَانَدَن، شِلُوق کُردَن، آشفتن،

آشفته کُردَن، به هم زدن، شورانندن. (جمعیت را

از حال سکون به حال حرکت در آوردن.)

ع: رَحْم، تهییج.

ژوور

ل: سَر، بَان، نَورَاز، چَوَر. [لای سورو، سورهه]

ف: ژَیْر، جَوَر، بالا، فراز، افراز.

ع: فَوْق، عَلُو، عَلْ، عَلَا، علاوة، عالی، هندر.

ژوورسر

ل: ژَیْرَسَر. [بِنَسَر، بانسر]

ف: بالاسر. زیر سر.

ع: تَحْتَ الرَّأْس. فَوْق الرَّأْس.

ژوورک

ل: سَرگ، بانگ. [سورو، ژوړو]

ف: بالایی، ژبړین، بړین، فرازین.

ع: اَعْلَى، عَلَوِي، فَوَاقِي، فَوَاقِي.

ژهورگین-ژهورگ

ژهورو

ل: ژورور، کوله. [ژیشک]

ف: ژور، ژورژو، ژوزه، کوله، چرک، چرغ، زافه،

راورا، مزنگو، خارپشت.

ع: قندق، آنقد، آنقد، شوهب، مزاج، غوانته.

وینه

ژهوریانموه

ل: حدسیاتره، [بوژانه، ماندوییی دهرچون]

ف: تواناشدن، حال آمدن، پوشته شدن.

ع: حصا.

ژووله

ل: جورله، هورژ، ژلیوه، [بزورتنه، هوجورل]

ف: جُنْبش.

ع: حرکة، تحرك، تنفّش، تئمل.

ژوولیک

ل: گزیاک، په‌زیر، [ژاکاو، گرژ]

ف: ژولیده، پژمُرده، نرهم‌رفته.

ع: مُشَوّش، متقبّض.

ژوولیان

ل: گزیان، په‌زیریان، [ژاکان، گرژچون]

ف: ژولیدن، پژمُریدن، نرهم‌رفتن.

ع: تَشَوّش، تَقْبِض.

ژه‌هر

ل: زهر، زار، ژار، [ژه‌هر]

ف: زهر، شَرنگ.

ع: سَم، دَعف، دُعا، دُعا، دُعا.

ژه‌هر

ل: زارار، [ناویک که گیایان تیندا خوساندییت و گیاکه

ناره‌کی تال کوه‌ییت.]

ف: زهرآب، (آبی که نباتات را در آن خیسانیده

تلخی به آب بزند.)

ع: مُر، مَرارة.

ژه‌رهژ

ل: کهر. [که‌ف: بالنده‌یه‌کی به‌ناویانگه.]

ف: کبک، زرج، تَرنگ.

ع: مَجَل، یعقوب، قَبِج.

ژه‌قنه

[ل: چاره‌قوله، تاعورن، نه‌خوشی رشانه‌ره.]

ف: زقنه.

ع: زَقَمَة، دَبَل، طاعون.

ژه‌قنه‌موت

ل: ژه‌قنه، قوزو‌لقورت. [قرزه‌لقورت، نه‌خوشی رشانه‌ره.]

ف: زقنه، زَقَمَة‌موت.

ع: زَقَمَة، دَبَل، طاعون.

ژه‌ک

ل: زه‌ها، فریشک. [ه‌ه‌ره‌ل شیری گیاننداری تازه‌زار. (له

تورکیشدا هدر «ئاغوز» ی پینه‌لین.)]

ف: زه‌ک، قُرش، قُرشه، آغوز. (ترکی هم آغوز

گویند.)

ع: لِبَاء، مَقَل.

ژه‌لاتین

[ل: جه‌لاتین، جِلَن، هِتلم]

ف: آبگون، ژله، ژلاتین.

ع: هُلام، جَلَاتین.

ژه‌هم

ل: ژهمه‌ن. [جهم، ژوم (ه‌هر جاریکی نان‌خواردن.)]

ف: خوراک. (یک نوبت خوراک)

ع: نُكْبَة، شَبِعة.

ژه‌هان

[ل: کوی «ژهم».]

ف: جمع «ژهم» است.

ژه‌همه‌ن-ژه‌هم

ژه‌همه‌ن‌بگردک

ل: برسی. [ژم بورورو: ژومی خوارون له دست دهرچو.]
ف: گرسنه، پستیاگذاشته.

ع: وېد، غړت، هَم، هافي، غرقان.
ژهن

ل: ليندر. (داتېدوژهن) [کوټر: پاشگړيکه. (وهک: دهژهن).]
ف: ژن، ژننده.

ع: ضارب.
ژهنډن—ژهن
ژهنک

ل: موريانه. [چلکی سر کازا. (بهلاي کازا).]
ف: ټه، ژنگ، ژنگار، ژنگ، موريانه، مورچانه.
(آفت فلزات)

ع: طَبْع، خَبَث، صَدَاء، صَدْع، سَهَك، قَشَب، جَرَاب،
زَنَج.
ژهنک

[ل: بهلاي گهم به هوی زوربونی ناوړه.]
ف: سواک، سوگل، سولک، سوکک، سیگل،
سیگل، سیلک، سیکک، سیک، سپک، ژنگ،
ژنگه، کاخر، جوژن. (آفت غله از زیادی آب.)

ع: أَرَق، أَرَقَان، يَرَقَان، يَرَقَانُ الرُّدْع، سُوسُ الرُّدْع.
ژهنک ناسن

ل: توفال، سایه. [ژهنگاسن، ژهنکی ناسن (که له ناسن
پیدا بوییت).]

ف: بَخَجْد، ساید، داشخار، داشخال، توفال،
توبال، سوفال، ژنگ آهن، چرک آهن، ریم
آهن. (از آهن جدا شده باشد.)

ع: فُسَاءة، سَخَاءة، سَقَاطة، زَعْفَرَانُ الْحَدِيد، صَدَاءُ
الْحَدِيد، خَبَثُ الْحَدِيد.

ژهنګال

ل: ژهنګال. [بهله کیچی چرم.]

ف: پالیک، (پاپیچ چرمی)

ع: رساخ.
ژهنګال

ل: دانه، دانه، فرهنگ. [شتیکی گهره رناسای سوز له
کانه مس دهردهیتریت (له مس دوست ده کرت).]
ف: ژنگار، ډهانه، دهانه ی فرنگ. (از مس
می سازند.)

ع: زَنَجَار.
ژهنګلی

ل: ناسمانی، ناری. [شینی کال. (رنګی شینی ناسمانی).]
ف: ژنگاری، آسمانی، آبی. (رنګ آبی آسمانی)

ع: زَنَجَارِي.
ژهنګ قلیان

ل: ژهنګ. [ژهنګی نیرګ له (که له دورګه تموه پیدا
دهییت).]
ف: ژنگ، ژنگ قلیان.

ع: صَدَاءُ الدَّخَان، الدَّخَانُ الْمُتَجَمِّد.
ژهنګ هاوریک

ل: ژهنګاری، ژهنګاوین. [ژهنګ لیدراو، ژهنګ لینیشتر]
ف: ژغار، ژنگین، ژنگ آلود.

ع: مُتَصَدِّئ.
ژهنګه سووره—سووره موژه [دشه یه کی کرماییه].

(کرمای است.)
ژهنین

ل: بهستن، قایم کردن. قولف کردن. [داخستن (قفل کردن).]
ف: بستن. (قفل کردن)

ع: غُلَق، اغلاق، رَجَج، اِرْتَاج، سَدَّ، سَكَّ، سَكْر، لَصَّ،
لَطَّ، دَسَم، قَلَل، اِصْمَاق، اِغْنَاك، اِيجَاف، اِیْصَاد،
تَسْكِي، تَقْلِيْق، تَاصِيْد.

ژهن

ل: شله قانن. [ژندن، شله قانن (وهک: ژندنی دز).]

ف: جَک، جکاندن، زدن، جُنْبانندن. (زدن دوغ
مثلاً.)

ع: مَخْض، جَهْر، مَحَج، نَحِي، وَدَل، زَبَد، غَرَض،
تَشْمِيل، تَحْرِيك.

ژه‌ښ

له: درس‌كردن. (لوړتوانه ژه‌ښ) [دروست‌كردن، ساز‌كردن]
ف: ساختن.

ع: صَنَعَ.

ژه‌ښ به ناوا

[له: قولتندن به ناوا.]

ف: فروبردن به آب، زدن توی آب.

ع: غَمَس، غَس، غَط، غَطَس، قَمَس، غَرَق، إِغْرَاق،
إِغَارَة، تَغْوِيس.

ژي

له: بږيو، ژيوار، گوزهران، زينگاني. [ژيان، باري ژيان]

ف: زِيست، زندگاني.

ع: مَعِيشَة.

ژي

[له: ژه، زتی که‌ران]

ف: زه.

ع: وَثَر.

ژيان

له: زينگاني، گوزهران‌كردن. [واباردنې ته‌مه‌ن.]

ف: زِيستن، زندگاني‌كردن.

ع: عِيشَة، حَيَوة.

ژيان

[له: نرخان، هينان، كردن]

ف: آرزو، آرزيدن.

ع: سَعَر، تَسَاوِي.

ژيانن

له: گوزهران‌دان، [ژياندن، بږيوپيدان]

ف: زِيستاندن، گذران‌دادن.

ع: إِعَاشَة، إِتْفَاق.

ژير

له: فاميده، هرشيار. [به‌ناوړ، ناقل]

ف: آژير، آژير، هَشيار، هوشيار، هَشيوار،

هوشمند، خردمند، بخرد، فَرهمند، زيرک،

فَهَميده.

ع: عَاقِل، فَطِن، فَطِين، فُهيم، ذَكِي، حَلِيم.

ژير

له: چير. [ين، خوار]

ف: زير، چير، پايين، فرود، نشيب، ته.

ع: تَحْت، سَفَلَ.

ژير

[له: بزاړی ژير پيت له عمره‌بيدا «-»].

ف: زير.

ع: خَفَض، كَسَرَة، جَرَة.

ژيرنواوچوون

له: قولتيان به ناوا. [قولته‌خواردن]

ف: زيرآب رفتن، غوته‌خوردن.

ع: غَوَط، انْغِمَاس، اِرْتِمَاس.

ژيرنولوي

له: ژيردريايي. [قولته‌غوزه: كه‌شتی ژيرنلوگه‌ي.]

ف: پاغوش، زيردريايي، غوته‌وژ.

ع: غَوَاصَة، تَحْتِ الْبَحْرِ.

وښته «ته‌مه‌ته‌به‌حري

ژيريان

[له: په‌نا، ژيردالده (خاوزه‌يه).]

ف: زير پړ. (مجاز است).

ع: تَحْتِ الْحِمَايَة.

ژيربوله‌و‌كردن

[له: كردن به ژير خوله‌مي‌شه‌وه.]

ف: زير خاكستر كردن.

ع: دَخَس.

ژيربه‌ران

له: ناسانه. [ژيردر]

ف: کُزار، کوار، آستان، آستانه، فرود، فرودین.

ع: عَتَبَة، مَسَامَة، اُسْكُفَة، اُسْكُوفَة.

وینہ—نامانہ

زیرپاکردن

ل: پامال کردن. [پیشیل کردن، خستنه ژیر پین.]

ف: زیرپاکردن، پایمال نمودن.

ع: دَعَس، وَهَس، وَطَب، وَطَاء.

زیرچله کی

ل: پدنامہ کی. [شاروہ (نہیتی)]

ف: زیرجلسی، نہانی، پنہانی، پوشیدہ.

(محرمانہ)

ع: سِرِّي، خُفِيَة.

زیرچناکہ

[ل: ژیرچنہ، غبغہ بہ]

ف: زیرچانہ، زیرچنہ، زیر زَنَخہ.

ع: زَنَاق، حَنَاک، مِحَنَاک، ثَحَتِ الْحَنَاک.

زیرچناکہ دان

[ل: بہ مشته کوئلہ ژیرچناکہ دان.]

ف: زیرچانہ زدن، دوکاردی زدن.

ع: نَهَن، وَهَن.

زیرچناکہ کی کہلہ شیر

[ل: (ل: درو گولنگی ژیر ملی کہلہ باب.)]

ف: دو بلگ زیر گلوی خروس.

ع: زَنَمَتَان، (زَنَمَة)

ژیرچہم

ل: ہاریشته. [وشی دراکوہتہ، وشی پدپرو. (وہ: سیر و

میرو.)]

ف: پیرو. (مانند سیب و میب، گشت و مشست،

اجمع و اکتع.)

ع: رِدَف، تَابِع، اَتْبَاع، اَرْدَاف.

زیرخاکہ وکردن

[ل: ناشتن، نہ سپہ رده کردن]

ف: زیرخاک کردن، بہ خاک سپردن،

درخاک پنہان کردن.

ع: دَفَن، رَمَس.

زیرخان

ل: ژیرزوینی. [ژیرزہمین]

ف: زیرخان، زیرزمینی، سرداب، سردابہ.

ع: قَبْو، سَرَب، سَرَدَاب.

زیردہسہ

ل: دارودہسہ، تابون. [دسویٹوند]

ف: تاراس، زیردست، وزستان، بروسان.

ع: مُطْبِع، مَحْكُوم، تَابِع، تَبْعَة.

زیر زوانی

[ل: ژیرنہ ژنو]

ف: زیر زانو.

ع: مَابِض.

زیر زکھوس

ل: ژیرپا، پامال. [پیشیل]

ف: زیر پا، پایمال.

ع: وَطَاء، وَطَب، وَهَس، دَعَس.

زیرزوان

ل: رشفت، ہریتیل. [ژیر زوانی نیاگہ. [رشوہ، ہریتیل]

ف: لاج، برکند، بُلْکَفَد، زیرزبان.

ع: رَشْوَة، بِرْطِيل.

زیرزوان چہشتن

ل: زوان تاقیر کردن. [دسویل تاقی کردنہر.]

ف: زیر زبان چشیدن.

ع: اِسْتِمْرَاج.

زیرزوان نیاں

ل: رشفت دان، ہریتیل دان. [رشوہ پیدان، ہریتیل دان]

ف: لاجییدن، بُلْکَفَدیدن، بَرْکَنَدیدن،

زیرزبان دادن.

ع: رَشَو، إعطاءُ البرطيل.

ژیرهوینی

ك: سه یزان، زه یسان. [ژیرخان]

ف: سَفَنانه، شَبَسْتان، سَرْداب، سَرْدابه،

زیرزمینی.

ع: قَبو، دیماس، دُولج، سَرَب، سَرْداب.

ژیرسگار

[ك: ژیرجگه، ته پله ك]

ف: زیرسگار.

ع: كَشَفَة.

ژیرسه ر

ك: ژیرسه ر. [بیرسه ر]

ف: زیر سر.

ع: تحت الرأس.

ژیرقلیان

[ك: ژیر نیرگه له.]

ف: زیرقلیان.

ع: مِنْشَف.

ژیرقلیان

ك: به ردل، به رقلیانی، ژیرقلیانی. [به رچایی: نسانی]

سهرله به یانی.]

ف: نَهار، نَهارِی، ناشتا، پیشقلیانی.

ع: عَدَف، سُلْفَة، نَشِيطَة، تحت القهوة، لُقْمَة

الصَّبَاح.

ژیرقلیانی—ژیرقلیان [هردو ماناکه ی.] [به هر دو

معنی.]

ژیرکراس

[ك: بهرگیتی نهرم که له ژیر کراسه وه له بهر ده کَرِت.]

ف: زیرپیراهن.

ع: غُلَّة، شَعار، بَقِیرَة، بَدَنَة.

ژیرکهنه

[ك: کموته ژیر، دِراندن له کایه دا.]

ف: زیرافتادن.

ع: قُهرَة، انصِرَاع، مَقْلُوبَة.

ژیرکهن

ك: لادرگه. کموهرگ. [لادی، بوودر (قلیشی ژیر بهرد.)]

ف: زیرکند. شکاف زیر سنگ.

ع: قَلع.

ژیرک

[ك: ژیرو، ژیرین، خوارو]

ف: زیری، زیرین، تکین، پایینی.

ع: آسفل، سافل، تَحْتانی.

ژیرکین—ژیرک

ژیرلههکی

ك: پچه. [پرت پرت، چپه (به سرته قسه کردن.)]

ف: زیرلیسی. زَمَزَمه، دَنَدَنه، ژکیدن، ژکیدن.

(آهسته حرف زدن)

ع: نَجوى.

ژیرلههکه نین

ك: زهره، زهره خنه. [بزه]

ف: لَبَخَد، شَكْرَخَد، نیم خند.

ع: بَش، كَشَر، ثَبَس.

ژیرناوسار—دوزه ته

ژیره

[ك: شتی ژیرین. (بهرام بهری «سهر».)]

ف: زیر. (مقابل «سهر».)

ع: تَحْت.

ژیره ار

[ك: بهردی بهردی ناش.]

ف: زیرسنگ.

ع: ثفال.

ژیره خه

[ك: رایخ (روك) فرش و دوشه که.]

ف: زیرانداز، زیرافکن. (از قبیل: فرش و

دوشک

ع: وئیر، فرش.

زیره و بیرون

[ا: وازمیتان له گریان.]

ف: آرام شدن. (از گریه ایستادن)

ع: بجوم، تَبَسُّم.

زیره و زور

[ا: سهره و غرون (ویران کردن)]

ف: زیرورو، زیروزیرو، زیروبالا، تارومار،

تَرَت و مَرَت، آندودند. (از هم پاشیده شدن)

ع: بَعَثَرَة، تَقْلِيب. (عالیه سافله)

زیره و کردن

[ا: وازمیتان له گریان.]

ف: آرام کردن.

ع: اِجَام، تَهْدِین.

زیره و کردن

ا: شاردن ده. [وشارتن، هشاردان، داپوشین]

ف: پنهان کردن.

ع: طَمَر، كَتَم، اِخْفَاء.

ژیگیر

ا: نهنگوسیل. [ژنگر: نهنگوسیله سر په بجه که ژنی

که وانی پی ده گرن.]

ف: زهگیر، انگشتانه، انگشتوانه.

ع: خَتِیغَة.

وینهی هیه.

ژیلافه

ا: شیلله. [جینگه ی خواردنی هدرس کراو له گدهی مالاتی

کارژ که ردا که بز هدرینی پهنر دبیئت.]

ف: ژیلافه، شیروان. (وودهی حلال)

ع: حَفَخ.

ژیل

[ا: گولی دارمیتو.]

ف: وِل. (شکوفه ی انگور)

ع: قُعال، قُقاق، قُقاقُ النَکَرَم.

ژیوار

ا: بژیو، زینگانی. [ژیان، راپواردنی تهمهن.]

ف: زیست، زندگانی.

ع: عِیْشَة.

ژیوار

ا: [باردوخ]

ف: جاور.

ع: حال، حَالَة.

وینه‌کانی پیتی ژ



ژووژوو